واقع شد و گفته اند ظهر تفسیر است که اهل عربیت بفهم آن رسانند و بطن تأویل است
که ارباب یقین را بحسب احوال ایشان در مراتب سلوک بهم رساند و گفته اند و حد منتهی
اقدام افهام از معنی کلام و مطلع پایه بلندی است که بترقی بر آن اطلاع یابند و انوار
شعور بکمال علام در سر حقایق تامی که ظاهر قرآن برای تلاوت است و باطنش برای
فهم و رموز و حدش احکام حلال و حرام است و مطلع مراد حق تعالی از آن کلام و
از صادق آل محمد علیه و علیهم السلام روایت کرده اند که اساس کتاب خدای بر چهار
چیز است عبارت و اشارت و لطایف و حقایق عبارت از آن عوام است که بفتر
واقع شده از ذوق لباسات بیخبرند و اشارت از آن خواص است که قدم از چین
صورت بیرون نهاده سبیل معنی را بجدی تمام میسپرند و لطایف حصه اولیا
ظاهر مناف الطاف ربانی اند و حقایق بهره انبیا که مطلع انوار سبحانی اند و در حقایق
القرآن گوید که عبارات [illegible] سبب سمعست که جز اصوات و حروف اشتباه ندارد و اشارت
[illegible] بصر بصیرت تنها فهم نمی رد و لطایف جذب کننده قلبست
بمشاهده شواهد و حقایق نشانه روح است بمجالی معاینه و گفته اند که آیات
طلع است در مقام فهم ظواهر و اشارت مقوی قلبست در مرتبه [illegible] و لطایف
منور اینه روح است برای انعکاس انوار صفاتیه و حقایق [illegible] ثمرات
جهة اقتباس از تجلیات ذاتیه هر کس را با دیه عبارت [illegible] اشارت راه دهند
اما سوابلاد ادراک لطایف و اطلاع بر حقایق جز پیش خواص بارگاه احدیت ننهند
[illegible] راه نیست جز دل پاکان در بین مه محرم اسرار
نیست و امام محیی السنة رحمه الله فرموده که حقایق و اسرار قرآن جز بفقه دل معلوم
نشود و حدیث صحیح من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین اشارت بدین معنی است
و فقه اگر بدولت فهم قرآن نرسید حق تعالی بدین نوع نکوهش می فرماید لهم قلوب
لا یفقهون بها و فقه دل را جز در مدرسه ریاضت نزد مدرس مجاهدت تحصیل
نتوان کرد و تا سبق ذوق از ورق عشق مطالعه نکنند به یک مسئله از این
فقه محیط نتوان شد بیت هر علم که در مدرسه حاصل کردیم کاری دگر است و
عشق کاری دگر است امام ابو الحکم عبد السلام اللخمی المعروف بابن البرجان که حضرت
شیخ در فتوحات ذکر او کرده و او فرد [illegible] از اهل کشف دانسته در تفسیر ارشادی
آورده که بحکم ان فی ذلک لآیات للمتوسمین جز اهل فهم را نظر بر تبیینم با حقایق قرآن

اساس کتاب خدای بر چهار چیز است

مجید وتقسیم نغمات دقایق فرقان حمید نهفته وترسیم عبارتست از وصول فهم در اثنای
خطاب بمراد ومکنون کتاب مجید ورسیدن ذهن لطیفه حل معما ولغز بمقصود
ومطلوب از ان وبی علو همت وخلوص نیت حصول این منزلت وعروج بر معارج
این مرتبت میسر نشود. بیت جناب عشق بس عالیست سو همتی باید
که شوان بر جنان طور شدن بی همت والا وامام قشیری رحمة الله علیه در لطائف
القران فرموده که خداوند تعالی گرامی کرد برگزیدگان خود را بفهم انچه در قران
ودیعت نهاده از خفیات اسرار وخالص کرد انیشان بجهة مشاهده مضمونات
اشارات ومکنونات رموزی که مخفی ومستور است از نظر اغیار وامام محمد الحکیم
سلمی در حقایق میفرماید که حق تعالی اهل حقیقة والخواص را سزاوار خود اختصاص
داده بفهم لطایف وداع خطاب وکلام خود بر ایشان منت نهاده وباین همه هیچ یک
از حقیقة الحقایق سخن نگفتند وجز بمقدار فهم خود دم که اهل زمان کو هراین بیا
نسفتند مانقدر فوة وامکان خود ره می رو یرفان همایون منزلت بتمامی امکان پیرود
الکرم رضا خلق هجل هزار عالم از مبدا الظهور تا زمان نشور با وجود قوة استنباط معانی ونکات
ودقائق واستخراج رموز واشارات تمامی اوقات وهمگی اتمام صرف نموده معنی بل کلمه ای از کلمات این کلام
معجز نظام نماید حاشا که بر کنه حقیقه حرفی از ان وقوف نیابند سعجز بر گریبان حیرت وقدم
تصور در دامان عقل تنبیخواهند کشید. بیت اخر بعجز معترف اید که ای اله دانسته شد
که هیچ ندانسته ایم ما سرما تقیت کلمات الله بر ثبوت این مدعا گواهی است عادل ولا
لا تنقضی عجائبه بر وضوح این قضیه برهانی کامل. بیت سالکانی که اندرین ره
سالها بشتافتند. اندر اخر خویش را بر گام اول یافتند بلکه بزرگان دین میفرمایند
که هر گاه طمع رحیق وصال کمال معرفت قران کریم حریف جلال غیرتش اتش حسرت
خرمن سودای ما میزند که خام طمعان دور باشید که عزت قران قدیم از ان بیشتر
که گرد قدم حدوث بر کوی بساط قدم او تواند نشست وسرادقات قدس فرقان
عظیم از ان پاکتر که دست هر ناشسته روی بر اذیال حشمتان تواند رسید. بیت
از عشق روی دوست حدیثی بدست ماست. صید چنین بس شگرف نه در خورد
ماست. نو رهستی نکان کار که بشرحت که غبار او با وحدت جهرم روز کارد انشا
بین دارد از بارگاه مقدس قدم که ساحت جلالش را سمت سرمدیه وصفی از نیم
چه خبر توانند داد. بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم. پس بسوزد وصف حادث

راکلیم

را کلیم فی اشارت می بذیرد بی بیان. فی کسی وعلم داد دبی عیان شرح
حق پایان ندارد همچو حق. هین دهن در بند وبر گردان ورق وهر چند حقیقة
قران کما ینبغی در حیز بیان نگنجد وخرد دوراندیش بنهایت معانیان نرسد فاما
بعضی از خواص ذمره انسانی بفیض فضل رحمانی بر سری چند از ان مطلع شوند
وجهت مزید بصیرت مریدان واندیاد هدایت مستفیدان باظهار ان بعزعنه الله
مامور گشته تا حجا بخا اهل ظاهر بدیدة فکرت جلوات جمال علوم صوری قران می
بینند سالکان طریق باطن نیز باصره بصیرت بمطالعه شعشعه حسن بینر وال
معنویات ان بکشایند وکو کسی اخوذ علم ظاهر وباطن بر یکدیگر مجمع کرده بی شبهه
نوادره علی نور در سویدای سرّ او ظهور خواهد نمود وخواجه قدس سره در
معتقد شرع تابنده فارضه میفرماید که نجات در جات در جمیع میان علم ظاهر
وباطنست هر مومنی باید که از مشارب واذواق اولیاء حق سبحانه وتعالی بی
چاشنی نباشد که ان ذوق تحقیقی سبب بقاء ایمانست وحقیقة ایمان بالغیب
ذوق عالم غیبست بحسب فطرت سلیمه معنوی چنانکه فمن اصابه من ذلک النور اهتدی
ذوق اشارات انبیا علیهم الصلوة والسلام واذواق متابعان ایشان واکر اولیا
اندیر بقوت ذایقه باطن که ایمان بالغیب اشارت بان حقیقتاست شوان با
فهم وظاهر این حقیقت فهم ان دوداست کو چه هر کسی در فهم این سخنان نوع
خیالی بندد واما تحصیل حقیقة ان فهم موقوف بر مقدمات وشرایطست.
بیت چون ندیدی شبی سلیمان را. تو چه دانی زبان مرغان را. وبجهت جامعیت
این ترجمه در بعضی ابیات ان اجنب نقد وقت مردان را کاه چند ه بر سبیل نقل
دو سه کلمه نوشته می اید وجز بطریق ترجمانی در ابیات ان شروع نمی بود.
بیت صورتی بشنیده کشته ترجمان. هیچ از گفت خود چون طوطیان.
گفته را اموخت زان مرد هنر. لیک از معنی سرش بی خبر. بانگ هدهد کو بیاموزد
فنا. راز هدهد کو وپیغام سبا. وبااین همه شنودن وگفتن سخنان این طایفه
برکات بسیار دارد وکوکبی حروف مجلس ان سرهستان باهش ونعره زنان
خاموش شوان دشد یاری بکام از نظاره حال وتماشای جمال ایشان بهره مند
نخواهد بود. بیت دانکه تراقوت می خوردن نیست. باری بتماشا کری مستان
ای از حضرت شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس سره منقول است که در دعا

می فرمود که الهی کار تو بعلت نیست مرا زین قوم کرهان یا از نظارگیان این
قوم کم قسمی بکر با طاقت ندارم بیت کو نه ام مردان ره را هیچکس دکو
ایشان کوده ام اینم نه بس کمترم ز ایشان از ایشان گفته ام خوش دلم
کین قصه انجان گفته ام کرهها دی از شکر جز نام بهر این بسی بهتر که تا
کام زهر ای خدا زان کلشنم دادی نشان دست گیر و سوی آن کلشن کشان
رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
وصل علی محمد حبیبک وعترته وصحبه اجمعین ❁ وبعد ما که از ذکر اصول و عنوانات
کد زبان قلم بیان و علم داده بود فراغتی روی نمود عطف عنان عزم بجانب
مقصود انسب و اولی ولله الحمد فی الآخرة والاولی وچون سورهٔ فاتحة الکتاب
دیباچه خطاب مستطاب رب الارباب است اکر در باب تفسیر و تاویلش
بسط و بساط اطناب بجرأة وجسارتی رود مکارم اخلاق اکارم آفاق بقبول
عذر معنون خواهند ساخت ع من الکرام قبول العذر مامول ع با کریمان کارها
دشوار نیست ❁ والاعتماد علی کرمه الکریم والله ذو الفضل العظیم فاتحة الکتاب و
الحمد للملک العلام بدانکه علماء ربانی قبل از تفسیر آیات قرانی به بیان معانی استعاذه
ونکات و اشارات آن شروع نموده اند بعد از آن در تفسیر بسمله و شرح دقایق آن
خوض نموده اند و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که اجلال القران التعوذ
من الشیطان الرجیم ❁ ومفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بزرگداشت
قران استعاذه کردنست و کلید قرائت آن بقراءة بسمله اشتغال نمودن یعنی کار برو
که وظیفهٔ ادب و طریقه حرمت اقتضای آن میکند که اول بجاروب استعاذه ساحت
قلب و شارع لسان از خاشاک وساوس نفس وهوا جس شیطان پاک سازند بعد
سلطان بسم الله بر منظرهٔ دل جلوه نمای شود و مماثلت این صورت بنفی و اثبات
کلمه طیبه لا اله الا الله بیان اشتغال دارد بر اهل عیان روشنست چه انجا تا بصیقل
لا ذنگ سوی از آئینه سینه زدوده نگردد انوار جمال الا الله در و منعکس
نشود اینجا نیز تا مرآت دل از غبار غرور شیطان بصیقل استعاذه تجلیه نیابد
صورت زیبای بسمله از و روشن نماید بیت صیقلی را صیقلی میزن تا شود آیینه ات
شود روشن هر چه فانی زود زدوده شود و آنچه باقی در و نموده شود بنا بر اقتضای
این دانسته دین واتباع اطوار اجله مفسرین افتتاح این ترجمه بمباحث استعاذه منا
سبب

نمود والتوفیق

نمود والتوفیق القول فی الاستعاذة وما یتعلق بها من الفوائد بدان ایدک الله العلیم
که فتح ابواب تلاوت کتاب کریم بمفتاح استعاذه از وساوس شیطان رجیم خواه
در وقت اداء نماز و خواه در زمان عرض نیاز از جمله آدابست وامر باستعاذه
قبل از قراءة بر قول جمهور امر استحبابست و بر اختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل
ایجاب و در تفسیر قرطبی آورده که قول آنست که استعاذه بر حضرت رسول صلعم
فرض بود و بر امت بدعا اقتدا کرده اند آن بر سبیل سنت و بهر حال در بعضی از کتب
است با بلند خواندن اخفاء استعاذه شرطست و در بعضی نمازها نه وجه
گفته اند نظر بر امتیاز آیات قران از غیر آن با خفا حکم میکنند و جمعی بملاحظه
آنکه استعاذه مسعادة قرانست واظهار آن سبب شعار قران خواهد بود
بجهر میفرمایند و نظائر او ساس محکم آنکه اگر قاری تنها خواند اخفا اولی دانند و
اگر بحضور مستمع باشد بجهة تنبیه او تا استماع قران را مهیا کرده جهر را افضل شمرند
و بر هر تقدیر در ادا استعاذه وقف مطلق مقرر شده و مطمح نظر همان که آیات قران
ممیز کرده از غیر آن و بهمین سبب جمع علما بر ترک اثبات استعاذه در مصاحف
واقع است و از جمله مختلف روایت مشهور که از صحابه کرام و ائمه اعلام در الفاظ
استعاذه وارد شده اختیار اکثر از قراء ما شفعوی آنست اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و در احیاء العلوم همین نوع مذکورست و مستند آن نبی
حیث مبدا قول اوجیاست که در آن لفظ السمیع العلیم هست و ابن حجر عسقلانی
در سلسلة ذکر انتظام خواهد یافت و نزد بعضی از علماء محتار اینست که اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم ❁ وگویا از مدلول آیه استعاذه
با مضمون کریمه فاستعذ بالله انه سمیع علیم ❁ چنین فهم کرده اند که فحوای این مجتمع
باید نزد محققان این دو طایفه اختصاص اسمین سمیع علیم بذکر در میان استعاذه
با معاودت بدان متنبه است بر آنکه جز خدا و ندی که شنواست بدعوت و وسوسه
میز شیطان و دانا بغرض و مقصود او از آن باشنونی نیاز من راست و در وقت
استعاذه و دانندهٔ نیت مستعیذ بخلوص او هیچکس دیگر نیست که را از غلبات و سیب
شیطان بعین الحیوة امن و امان تواند رسانید و اغلب مالکی مذهبان مجمل این
کلمات دارند که اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم واین روایت از سبطین
سیدین و جمیع از صحابه سید ثقلین صلی الله علیه و آله وسلم بثبوت رسیده

روایت ابن عباس

اعوذ بالله را در قرآن نباید نوشت اما باید خواند

ذه

بد

ولفظ عظیم در اثناء استعاذه ایمائی می نماید بآنکه بندهٔ ضعیف و عاجز بحمایت
عظمت الهی دفع چنین دشمنی قوی میسر نشود و موید این نکته است آنکه در
تفسیر ینابیع از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه معنی استعاذه برین
وجه نقل میفرماید که پناه میگیرم از شر دیو که از انسان قوی ترست و بدی
کردن واقویست و بخطه قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از همه قراءة
اینست که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بی دخل کلمهٔ دو و با انضمام خبری بدان
وائمه حنفی ومتاخران شفعوی برین وجه رفته اند و الحق طبع سلیم و ذهن
مستقیم بآنکه این نظم کلمات بالفحوی آیهٔ استعاذه که فاذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم سوا فقا قاده شهادة صحیحة بآن امیر سانند
وان بناست که ارباب تفسیر متعرض تحقیق همین کلمات شده اند وهم وبیانات
دیگر را تعرض ننموده و شمه از روایح ریاحین اقوال ایشان که صفحات گلشن
بیان از نفحات آن مطهر است بجهة تطییب شامات منتشقان فایحات
استفاضه آورده می شود ع و ذهن فهیم شود تا در هر که را جانبست اعوذ
پناه میگیرم و زینهار میخواهم و میگریزم و التجای نمایم بالله بمعبود حق و بخدای
مطلق که پناه دل نیازمندان و ملجا ضعیفان است و بیکسان من الشیطان از شر
وسوسه دیو فریب دهنده سرکش یا دور از امید از رحمة الرجیم از دیوی که
رانده شده است از روضهای جنان بر دور باش رهید و حرمان یا رمیده
گشته از طبقات آسمان بواسطهٔ شهاب درخشان یا دور مانده از ساحت
قرب الهی و در مانده بعقبهٔ لعنت نامتناهی مراد ازین لفظ دعاست یعنی بار خدا
تو مرا از بنهار ده از شر دیو غدار بود در پناه حمایت حصار رعایت خود نگاه دار
دا دعلماء تفسیر را در باب وقوع امر باستعاذه دو قولست اول آنکه حکم استعا
متاده نزول وحی بوده و در تفسیر کبیر بروایة ضحاک از ابن عباس رضی الله عنه
وارد است که چون جبرئیل امین در رسید او وحی الهی حضرت رسالت پناه را باستعاذه
فرمود بعد از آن تلقین قراءة کرد والفاظ او درین وجه است یا محمد استعذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ
باسم ربک الذی خلق وامام واحدی نیز در اسباب نزول گفته که اول چیزی که جبرئیل
عم بآن حضرت رسول صلوات الله علیه گفت این بود که یا محمد استعذ بالله ثم قل

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم و بدین نقل ثابت می شود که امر بر تعوذ در مبداء
نزول قرآن بوده قول دوم آن بوده که فرمان ربانی بر استعاذه از وسوسه شیطان
در اثنای نزول آیات قرآنی بوده چنانچه در تفسیر مذکورست که آیه مشتمل بر امر به
استعاذه بعد از آن نازل شد که القاء شیطان در تلاوت نبوی وقوع یافته بود
و بیان صورت این واقعه در محل آن از معاضدت توفیق مامولست و جمع بین
القولین بدین طریق که ثانی را تاکید اول دارند ممکنست و اهل معنی در باب
استعاذه نکتها و بسیار گفته اند و از جمله ایراد شش نکته از لوازم می نماید

نکته اولی در صفت استعاذه

نکته اولی در صفت استعاذه نکتها و بسیار گفته اند و از جمله ایراد شش نکته
از لوازم می نماید بدانکه استعاذه مصباح ظهور مراد است و مفتاح حصول
برکات و سعادات است و روندگان راه راست بدم قدم قافلهٔ یقظه و انتباه را
تا شرح صبح هدایت منتظر از فرق تلقین الهی ظاهر شده تا ظلمت فریب نفس و هوا را
که کار دکان شیطان است منتفی گردانند لمعه شهاب ثاقب محبت استار اسماء
ایمان درخشان گشته تا دیو دنی را بشعلهٔ افتراق در کوی احتراق بسوزانند
قابل اسرار غیر نیست تا بجمال الحال قاری قرآن بدان محتجب شود از چشم زخم
وسوسه شیطان محفوظ ماند صیقل انوار مکاشفت نیست تا آینه
سینه را از زنگ غفلت مصفی ساخته قابل انعکاس انوار کلام کردانند
بدرقه داده سلامت نیست تا سالک کامل منهاج قراءة را از کمینگاه ترکمان نفسانی
و قزلباش شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رساند صدای پاسبان مراقبت
تا دزد وساوس را حوالی خزانه جوهر معرفت که عبادتست راه نیست بواسطهٔ
استماع آن رمیده شود دور باش چاوشان ایوان عظمت نیست تا آن بیگانه از
باشکره بر سبیل صولت حمله ایشان پیرامون حرم دل آشنایان طرف نتواند
لشکر هوا و هوس که حزب شیطان اند جز بصدمت فارسان میدان استعاذه
منهزم نشود اساس وساوس که مبانی تلبیس ابلیس است جز بر تیغ آزمای
او که تعوذ فشانده است منهدم نگردد هر گاه که علم استعاذه در ساحت میدان
توجه برافراخته شد رایت غوایت آن ملعون ابد و مطعون سرمد نگونسار
گردد و یا تا آفتاب التجا بر تلالو ارباب کواکب مکاید وش که چون ثوابت
نجوم اعتباری و مانند ستاره سیار ثبات و قراری ندارد در مغرب فنا

سنولی شود بیت چون نور رحمن در رسد شیطان چه سان تاب
آورد • خورشید چون گردد عیان شب را نهان باید شدن • در حقایق
القرآن آورده که اعوذ بالله کلمه‌ایست که گنهکاران بدو تقرب جویند و
ترسکاران ببرکت او عصمت خواهند گناهکاران در سایهٔ دولت او پناه
یابند کوه گناهکاران بیمن شفاعت او بدرگاه الوهیت باز گردند محبان •
بواسطه او بر بساط انبساط نشینند مقربان بوسیلهٔ او از گلشن قرب
و اختصاص گلها چینند • در منهاج العابدین مذکور هست که شیطان بنسبت
انجماعه دوستان و بندگان ارباب بدعه و ضلاله در مقام قصد و بدخواهی
بمرتبه‌ایست که ایشان را بسجن سجین و مضیق سفل سافلین میرسانند •
بنسبت زهاد و عباد و جمعی که با ایشان در مرتبه عداوت و عناد ست
تصور نتوان کرد که چه حال خواهند داشت و پیوسته این دشمن کمر کینه
بر بسته اسباب افساد و مداخل قصد مهیا می سازد و آدمی از بین
حال غافل و ذاهل شده بدفع وی نمی پردازد • یحیی بن معاذ رازی رح فرموده
که ای بیچاره آدم همواره شیطان بقصد تو مشغول است و تو از و فارغ و دایم
ترا یاد میکند و تو از وی فراموش کرده • بیت از بن دشمن مشو غافل که کار
کمین بگشوده است بر سر راه • بدامش اشقیا بدنام کردی • چه بدنامی که کرد نیکن
کام کردی پس آدمی را بدفع او پرداختن و جان ایمنی از مکر او حاصل کردن لازم
و اکابر دین بدو طریق تدبیر دفع او اندیشیده اند اول مجاهده و همواره بمخالفت
و مدافعت او متوجه بودن و این راه بغایت دراز است و سلوک دران بی صعوبتی
میسر نشود چه اگر سالک یک چشم زدن غافل گردد شیطان مقصود خود از وی
حاصل میتواند کرد طریق دوم که اسهل است و خاطر بکلی از مکاید او ایمن می
شود استعاذه بالله است چه مجادله و محاربه با شیطان ما هست از خدمت
رحمن پس چون بنده بر استعاذه اشتغال نماید از شر شیطان پناه بحضرت
الله برد ایزد تعالی بمحض عنایت و صرف حمایت شرور شیطان از و دور
سازد و از اینجا گفته اند حقیقة الاستعاذة تسلیم شدن است و کار خود را
بحق گذاشتن چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه فرمود اسلمت لرب
العالمین و بحقیقت شیطان مکر هست بر درگاه عزت در کمین نشسته و هر که

متوجه آستانه

متوجه آستانه کبریا میگردد بقصد او مشغول است پس اگر کسی بمحاربه
با معارک منازعت او اشتغال نماید با وجود رنج بسیار فرصت عمر بکران
وفا نمیکند و اغلب آنست که او ظفر یافته بچنگال فریب و اضلال و انیاب
وسوسه و خیال سالک را مجروح و مغلوب میسازد در بن حال رجوع
بخداوندش نمودن و از نصرت و حمایتش که بر دفع او قادر است پناه بردن
مناسب تر می نماید بیت استعاذه از آن گرگ آموز • که سگ ترک
چون شود کین توز • بنگران سگ که بزکیرد پیش • رو نهد سوی ترک بیگانه خو
خویش را افکند بخرگاهش • کند از عجز خویش آگاهش • که خدایا برس بفریادم
مرهر سگ میکند بی بنیادم • ترک چون ضعف حال او بیند • زاری و
ابتهال او بیند • در جوار خودش پناه دهد • وایمن از سگ سرکشش براه دهد •
پس طریق استعاذه و استغاثه بر رحمن از سعی مجاهده و محاربه با شیطان
انسب است • و بنا بر درگاه خداوند بی نیاز نمان بایمنی از ضرر آن فریبنده دغا
باز اولیت و اقرب • اللهم یا حفیظ یا قوی یا غفور احرسنا بجنابک عن
هذا الکلب العقور • بیت خدایا در کف شیطان زبونم • ز حیرانی نمیدانم که چونم
ز چنگ این سگم آزاد گردان • با آزادی دلم را شاد گردان • نکته ثانی در فواید استعاذه
بدانکه فایده‌های وی از حد حساب افزون و از حیز شمار بیرون است و از جمله پنج
فایده اینجا مذکور میگردد اول آنکه استعاذه امتثال فرمان حق تعالی است که بنده را
بدان مامور ساخته و بر هر امری اجری عظیم متفرع خواهد بود و آن مقدار مبالغه
که در عطای کلمات قرآنی بجهت تسبیح واقع شده در باب استعاذه بهمان دستور
صادر گشته مثلا کلمات مشتمله بر تسبیح را بچهار نوع ذکر میکند مصدر چون سبحان
ربک • و ماضی چون سبح لله • و مستقبل چون یسبح لله • و امر چون سبح اسم ربک
همچنین کلمات منطوی بر استعاذه بوجوه اربعه مذکور است • مصدر چون معاذ
الله • ماضی چون انی عذت بربی • مضارع چون اعوذ بالله • امر چون فاستعذ بالله
و هر آینه در ضمن این معنی سری کلی خواهد بود • دوم آنکه استعاذه سبب مغفرت
قربه کار است و توضیح این نکته آنکه استعاذه اقرار است از بنده بعجز نفس انسانی
و اعتراف بقدرت کامله ربانی و متیقن شدن که بخود هیچ کار نتوان ساختن و
از حق سبحانه در هیچ حال مستغنی نتوان بود پس نفی خود را بعجز و انکسار موسوم

وپرورکار خود را بر اقتدار واختیار موصوف شناختن نوعی از معرفت
استاینجا معنی اسرار من عرف نفسه فقد عرف ربه ظهور یابد وظهور استغناء
واجب واحتیاج ممکن از و دای نقاب والله الغنی وانتم الفقراء جلوه نماید بیت
توراست نازکه سلطان حسن وتمکینی ٭ مرا هزار دنیا ز و هزار مسکینی سیوم
انتسابست بر احباب جهة آنکه دوستان حق سبحانه از اکابر انبیا چون نوح
ویوسف وموسی وحضرت مصطفی علیه وعلیهم السلام استعاذه فرموده
اند چنانچه کلام کریم از آن خبر میدهد بس تصدیق این عمل دلیل برمتابعت
ومحبت ایشان خواهد بود وبی شبهه تشبه نمودن بدین زمره بزرگوار
رابطه انتظامست در سلک احباب وابرار که من تشبه بقوم فهو منهم
داعیه تشبه بی مجانست معنوی که سبب جذب میلست نباشد بیت
هرچه با خود میکشد از جنس خود است ٭ وان ترا هم میکشد با خود درست
جزو ها را روی با سوی کلست ٭ بلبلان را عشقبازی با کلست ٭ واستعاذه
انبیا واولیا با آنکه بحکم الا عبادک شیطان را برایشان دست نیست جهت
آنکه نفس واعلای کلمة الله وتعظیم الهی وتعلیم دیگران خواهد بود والله اعلم
چهارم آنست که استعاذه دعائیست باجابت مقرون در احقاف آورده
که استعاذه از دعای مستجابست واین دعا هرگاه که از روی ضراعت و
مسکنت اتفاق افتد کریم الهی اقتضای قبول آن داد چنانچه استعاذه مادر
مریم که گفت انی اعیذها بک بذکر قبول مقرون افتاد فتقبلها ربها وجه
فایده بهتر از آنکه بنده بدعائی که بی شبهه محل اجابت دارد داشتغال نماید
بمفتاح تضرع واستکانت ابواب مقاصد بر روی دل محزون بکشاید پنجم آنست
سبب ایمنی شدنست از آفتها بواسطه آنکه معنی او پناه گرفتن است بخدای وصاحب
این عمل از غایت خشوع ونهایت خضوع می باشد وبحسب واقع اگر مخلوق را
ملتجا ساز د و پناه بیکی از اهل مال وجاه برد آنکس از روی حمیت ودلجمعیت او را
ضایع نخواهد گذاشت وحسب المقدور رعایت جانبش نموده طریقه دفع مکاره
از و وایصال منافع بدو مرعی خواهد داشت ودر حراست وحفاظت او از
دشمن بتقصیر خود راضی نخواهد بود پس چون بنده از روی نیاز التجا باستانه
کریم بنده نواز آورده دقیقه بیچارگی ودرماندگی بموقف عرض رساند ورمان

افتقار

استعاذه از دعای مستجابست

افتقاد وانکسار از روی صدق عقیدت صورت حال بر این منوال یاد نماید که
بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست ٭ سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
غالب آنست که حضرت اکرم الاکرمین ورا بظل ظلیل عنایت در آورده دل او را
با دعا قبت جای خواهد داد واز مخافات اعدا محفوظ وبکرامات اولیا محظوظ
خواهد ساخت بیت محالست اگر سر برین در نهی ٭ که باز آیدت دست حاجت
تهی ٭ نکته ثالثه در خصوصیت امر باستعاذه از شیطان وآن را چندین سبب ظاهر
تقریر کرده اند سبب اول آنکه حضرت عزت جل ذکره دوستان را از دشمنی شیطان
تنبیه وآگاهی داشته که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا بدشمن داشتن او حکم فرموده
که فاتخذوه عدوا لاجرم اهم امور همانا تواند بود که از دام هواجس وقید وساوس
او که محرک سلسله هوا وهوس مرتبه هوس است احتراز نموده معادات
ومخالفتش را مقدمه نتایج دین داری بر طلیعه طلوع انوار پرهیزکاری شناسد
ومخفی نماند که اظهار عداوت شیطان بطریق استعاذه امریست در غایت وضوح
وعیان چنانچه شمه تقریر پذیرفت ووجه آنکه علامت دشمنی شیطان از آن مفهوم
میشود نشانند وسنی رحمن بنهست چه محققان استعاذه را علامت وحشت
گفته اند ودلیل تنفر وتبعد داشته واستعمال آن بحسب عادت در تبری و
تنزه از امور ناملایم شایعست چه هرکسی را که بفعل ناشایسته یا قول نابایسته
منسوب سازند جهت براءة ذمه از آن بمعاذ الله ونعوذ بالله وما ننال
آن تمسک می جویند پس اینجا مستعیذ بنفی کونی شیطان را بجمله استعاذه
از خود دور می سازد بدین عمل که کانه حق را می راند وبخلق یکی از اخلاق
الهی ثابت میکند وبواسطه تنفر از دشمن رتبه تقرب بدوست می یابد
سبب دوم آنکه سینه آستانه دلست ودل منظر نظر رحمت ملک دار الملک حضرت
ربوبیت که قلوب را جا داد رمملکه وشیطان بحکم یوسوس فی صدور الناس
آن آستانه را بخس وخاشاک وساوس ملکه می سازد وهر آینه چون بنده خواهد
که سلطان معرفت در خلوتگاه دل نزول اجلال فرماید آستانه را از خاک ها پاک کردن
از لوازم خواهد بود چه جلوه جمال سلطانی را منظوره رحمانی باید نه منزله
شیطانی بیت دل که منظر بیت ربانی ٭ خانه دیوان چه دل خوانی ٭ وچون
بجاروب استعاذه از شیطان خوالحرم دل از لوث وسوسه پاک نکردم

وبي مدد دواعات يزداني قاذورات مكايد شيطاني را از حاشيه بساط فوايد كه حل
مشاهدات متحقق نشود. بيت: خصم ازين نوع نزاري كه برافروخته است * جز به آب
كرم دوست نبايد تسكين. سبب سيوم آنكه شيطان راه زنيست كه بالتعاقب: فانك
من المنظرين. از روز كه اين راه تاج لأغوينهم اجمعين. ميستاند وتا كي منشور
حمايت. إن عبادي ليس لك عليهم سلطان. بدست نداده از آفت اين طريق بر مخافت
سالكان نتوانند گذشت پس استعاذه از توقيع مخافت كه سد تلبيس ابليس را از وجود
تا سالك اين ومطيت محض هدايت ايزدي متحصن تواند شد. بيت: من بيدل [illegible] راه
بيم ناكست. چون برم تو نيم باكست. در عصمت انجنين حصاري. شيطان رجيم
كيست باري. آنكه سايران منهاج را حضرت رب العالمين. دوستيست [illegible] كالله
ولي الذين آمنوا. وابليس لعين مر ايشانرا دشمنيست از ديده نهان. إنه يراكم هو و
قبيله من حيث لا ترونهم. ودشمن مخفي را مندفع بايد ساخت تا بخدمت دوست
پرداخت وبتحقيق بايد دانست كه دفع دشمن نهاني جز بنصرت وعون يزداني ميسر نيست
بيت: دشمن ار ظاهر بود ذو [illegible] بتوان كرده حذر. ليك اين بود ان ز خصم خفي
مشكلست. پس استعاذه پناه بردنست بدوست غالب از شر دشمن غايب. سبب پنجم
آنكه ذكر شيطان در جهت وتذكر جست مر فرزندان آدم را از قصه ابو البشر وحاصلش
انجه با آدم وحوا [illegible] هواداري قسم ياد كرده بود. وقاسمهما إني لكما لمن الناصحين
وبمكر راه ساختن ايشان وبمرمراه انداختن سوكند خورده كه فبعزتك لأغوينهم
اجمعين. پس آدمي بايد كه درين محل اين صورت را مذكر كردد كه آنجا كه بر پدر و
دوستداري سوكند ياد كرده بود در اخراج ايشان جه مقدار سعي بجاي آورد اينجا كه
اغوا واضلال را بقسم مؤكد كردانيده پيداست كه جها خواهد كرد. بيت
ان عدو [illegible] كز پدرهاتان كين كشيده. سوي زندان [illegible] كشيد. جند جا بند
كرفت اندر ببرد. تا بكشتي [illegible] روي زرد. انجنين كردست با آن پهلوان.
تا چه خواهد كرد با اين ديگران. وهر آينه خرد موافق بحدانست كه با اين حال بيوكه
تعوذ در پناه حمايت ذو الجلال كريزد واز كشاكش مكر وحيله وغشوه او التجا
وثيق استعاذه نمايد تا در امان آباد عافيت اقامت تواند كرد. بيت: از غم
دم سوي پناه كردم روي. چه غم اكنون كه چنين پشت پناهي دارم. نكته رابعه
در اختصاص استعاذه بوقت قراءة قرآن چند وجه كفته اند. وجه اول آنكه بوشيده نماند

كه قرآن منشأ

كه قرآن منشأ حسنات ومبدأ خيرات وعبادات است بجهت آنكه چون صاحب
سعادت بمساعدت توفيق دولت تلاوة دست دهد وبر وعد ووعيد وثواب
وعقاب وبيم واميد آن تفكر نمايد هر آينه رغبتش بطاعات زياده شود ورهبت
او از محرمات [illegible] ونواهي قرآن از وي انشار غيب بر ديده
بصيرتش چهره كشايد واورا برسوخ برمتابعت دين قويم كه صراط مستقيم عبارت از آنست
دلالت نمايد وهمواره داعيه شيطان آنست كه سايران راه دين را از شارع هدايت ببادية
ضلالت وغوايت كشد كه لأقعدن لهم صراطك المستقيم. وچون قاري ببركت تلاوت كلام باري
بجاده استقامت راسخ مي ماند بي شك ساعي شيطان در آنكه ويرا از خواندن قرآن منع
[illegible] وبيش در وقت توجه وتحريت بصوب قراءة زياده از اوقات ديگر
بالضرورة عازم تلاوت درين حال باستعاذه محتاجست تا شر آن شرير را وبر بخه تعوذ كرداند
منبع فيض [illegible] منطق كردد وجه ثاني آنكه شيطان بشرارت [illegible] جبين حالش [illegible] لعنة
التسام يافته جه قربت ودنو مكالمت بالحضرت عزت داشته وحالا ازان دولت محروم
وبصفت دوري ومهجوري موسومست وقاري را بيمن تلاوت مرتبه تقرب بحق ومنقبت
تكلم با حضرت دست ميدهد وبشرف منقبت اهل القرآن هم اهل الله وخاصته. فايز
وسعادتمند ميكردد هر آينه سعي شيطان كه منبع حسد وطغيانست بافساد حال متوجه قراءة
بيشتر خواهد بود ودفع ان [illegible] جز بمدد استعاذه ميسر نخواهد كشت. وجه ثالث در تفسير [illegible]
آورده كه ابتدا بدين كلمه در وقت قراءة بجهت آنست تا بنده از خود وحول وقوت خود
وبحق سبحانه [illegible] نموده بداند كه در خواندن قرآن كه عنوان نامه نيكو [illegible] است از دد
او ايمن نميتوان بود وجز بفضل ورحمت او آنرا دفع نميتوان كرد [illegible] اعتبار كرفته
ديكر كارها را بدان قياس كند هيچ وقت در هيچ كار بر دشمن نابكار اعتماد ننمايد [illegible]
قدم دوستي چشم ندارد. بيت: مجو محبت ازان زد شمنان كهن. كه شاخ بد كل [illegible]
ببار دارد. وجه رابع در مفاتيح الغيب آورده كه قاري را بسبب قراءة اجري جزيل وجزاي
جميل حاصلست وامكان دارد كه بسبب حصول اين نعمت عظمي وبدين موهبت كبري
خار عجبي در دامن [illegible] كلشن ثوابش بسموم غرور بطلان تاخته [illegible] پژمرده
كردد وشيطان حيله كرد كه بفريب اعجاب المرء بنفسه كه يكي از مهلكات ثلاث است اورا در
بلا [illegible] حكم شد كه پيش از خواندن استعاذه نمايد تا شيطان مندفع كشته نتواند كه
قاري را بقيد عجب مبتلا سازد ومزد عملش را از دوي حسد هباء منثورا كرداند

وشیطان را هیچ شغلی در فریفتن نیک مردان زیاده از عجب نیست چنان رجیم
نامحروم بتجربه معلوم کرده که نیم شراری از آتش عجب و خودپسندی هزار خرمن طاعت
را بیک لحظه می سوزد و نابود می سازد چنانچه چندین هزار ساله عبادت او در یک
ساعت بعجب و پندار ضد و از آنجا گفته اند معصیتی که ترا بعذر آرد بهتر از طاعتی
که ترا بعجب آرد بیت علتی بتر ز پندار کمال نیست اندر جان کول ای
در دلال از دل برون کن این دعوات پس خون رود تا ز تو این معجبی بیرون رود

نکته خامس در تتمه مباحث استعاذه و آنچه در سوره هفت مسئله خواهد
از آن مذکور میگردد مسئله اول در تفسیر قتاوی آورده که حق سبحانه بنده را باستعاذه
امر فرموده و او بلفظ اعوذ اخبار میکند به پناه گرفتن و این حال از دو امتثال
امر خارج است بایستی که گوید أَعِذْنِي یعنی مرا پناه ده تا بامر الهی کار کرده باشد جواب
میگوید که اگر لفظ این کلمه خبر است اما معنی و حاجة استغفر الله ای اغفر لی و دعا
بلفظ خبر واقع میشود از برای فایده چنانکه در علم معانی بیان کرده اند و یکی از آنها تفأل
بوقوعست می شاید که مراد اینجا تفأل باشد یعنی گویا که من استعاذه کرده ام و حق تعالی
اجابت فرموده و مرا در پناه آورده و خبر میدهد که حالا در پناه او جای یافته ام و بدو التجا
می نمایم و این نوعی دیگر میتوان بود که بجهت رعایت ادب امتثال نموده باشد از صورت امر بخبر چنانچه
مملوک متأدب در وقت عرض احوال بمالک خود میگوید که خواجه در من نگاه کن یا عنایت
تا سخن خود بموقع عرض رسانم نمی گوید نگاه کن اگرچه قصد او از این کلام دعا و شفا
اینجا نیز بمقتضای حرمت خبر را در موقع انشا ایراد میکند و از روی ادب
کن مکن خود را توقف بیت من کریم کن دل شوریده را ای کن مکن خویش
برم بر خطای مسئله دوم حق سبحانه گفت استعاذه کنید بملائکه با آنکه
فرشتگان ملائکه کافیست در دفع شیطان و از ایشان جمعی برای محافظت احوال
احوال طایفه بجهت کتابت اعمال پیوسته با بنده می باشند پس بایستی که استعاذه بر
ایشان فرمودی و ذکر خود را برابر ذکر شیطان ایراد نکردی و در جواب گفته اند
که حق تعالی بسیاران ترسانند ملائکه بر بندگان خود نخواست که کار ایشان را با دیگری
حواله کند گویا این ندا بگوش هوش هر یکی از منتظران راه عنایت میرساند که ای
بنده تو دوست منی و شیطان دشمن من و من نخواهم که کسی در میان دوست و دشمن
دخل کند و بعد از آنکه من قادرم که شر دشمن خود را از دوست خود کفایت کنم پس استعاذه

عز کیدها

بمن کنید که اگر دشمن شیطان رجیم است دوست رحمن رحیم است ع چه غم ز دشمنه
دشمن چو دوست جانب ماست مسئله سیوم حکمة در تخصیص استعاذه باسم الله
از جمله اسامی چیست بلکه اسم قادر و قوی و مستعان و مغیث و امثال آن مناسب تر
مرافقت مینماید جواب آنست که این اسم ابلغست در زجر شیطان از سایر اسما
و صفات بجهت آنکه الله آنرا گویند که مستحق عبادت باشد و استحقاق عبادت تا
نیست الا کسی را که قادر و علیم و حکیم بود و این صفت با هم مجتمع اینست کاملتر حاصل بود
توضیح این سخن آنست که قدرت مجرد کافی نیست در زجر برای آنکه مثلا شخصی دزدی
قصد مال سلطان میکند با آنکه قدرت وی بر قتل و قطع یدی باید و بجهت آنکه
آن قدرت با علم نیست یعنی سلطان نمیداند که آن سرقه از که واقع شده این جرات می نماید
و اگر دانستی که میداند و انتقام کشیدن میتواند مباشر این عمل نشدی و با آنکه علم و قدرت
هر دو جمع شود بی حکمت هم زاجر نیستند چه شاید که صاحب قدرت با آنکه سارق را داند
تعرض نرساند و بنظر او منکر نکند از حکمت کما هو قبایح چون با آن دو صفت دیگر
انضمام یابد زجر شیطان انسب باشد و دیگر بزرگان گفته اند که میان خلق و اسما
الهی مناسبات عجیبه است و هر یکی از مخلوقات در ظل اسمی و صفتی دیگر تربیت می یابند
چه هر یکی را مشربی و مذهبی و مقصدی و مطلبی خاص است و بواسطه غلبه حالی از احوال
بر او با آن اسم که مقتضی آن حالت مناسبتی تامه دارد پس هر مستعیذ را استعاذه
باسمی دیگر میبایست کرد تا بفیض مخصوص خود برسد و این صورت خالی از تعذری نمی نمود و
اسم الله جامعست من جمیع معانی اسما و صفات را چنانچه شرح شمه از جامعیت آن که
تفسیر بسمله محاط ذکر خواهد شد لاجرم استعاذه بدین اسم مقرر شد تا مستعیذ را
که با شد از این اسم که هر اثری بر مقتضا و مشتمل خواهد بود مقصودش محصل گردد
و هیچکس از فیضان این بحر بی پایان محروم و بی نصیب نماند هیچ خواهنده
از این در دور و بی مقصود مسئله چهارم ایزد سبحانه و تعالی ابلیس را در
قرآن بهفتاد اسم و صفت قبیح یاد کرده چون عزور و غوی و وسواس و خناس و غیر آن
سبب اختیار کردن لفظ شیطان چیست جواب گویند که این اسم اقبح اسامی است
جهة آنکه او را از شطون گرفته که بمعنی بعد است پس معنی شیطان آن بود
که دور از رحمت الهی و بعید از درگاه عزت همه من لئیما است بیت چو گفتم که دور
ز خاک همه رنجهای جهان گفته شد و بقول بعضی از شیط گرفته اند و معنی آن

تمرد و طغیان است نوحه شیطان ناپاک بود و عرب اسب سرکش را شیطان گویند پس
این وزن مبالغه است در صفت شیطنت و آن بدترین صفتهاست و از اینجا معلوم
می شود که حکمت در ایراد این اسم تنبیه عباد است که از آنچه موجب بعد و حرمان باشد
احتراز نمایند و از کردن کشی و طغیان مجتنب باشند تا مطلقا از صفت شیطنت
پاک گشته ایشان را استحقاق قرب درگاه حاصل آید و اگر اقتضای بر یک اسم نکرده و ذکر
رجیم داد دیگر آن ساخته برای آنست تا هر موجب تنبیه شود که ای بندگان ابلیس
هزار هزار سال خدمت کرد یک نافرمانی را انده درگاه شد بر حذر باشید و بغرور آن و کاد
مکر که اگر لحظه با او در سازید شما را نیز مثل خود سازد که خرمن سوخته مرد یکران را
سوخته خواهد **مسئله پنجم** که در آنکه حق سبحانه و تعالی از حبایل و غوایل شیطان که بجای دو
وشش نوع از آن در قرآن مذکور است چون وسوسه و اغوا و فتنه و وسوسه و نزغ
کاذب و مس و نزغ و امثال آن هیچکدام را ذکر نکرد چه تواند بود در تفسیر قادری جواب
چنین فرموده که جهت آن استعاذه شامل همه باشد و چنانکه اسم مستعاذ به جامع و جمیع
قربت و اجابتست مستعاذ فیه مجزی از قبایح و مضار و معقبه نباشد و مستعیذ
از مجموع شرور و مکاید وی ایمن باشد **مسئله ششم** استعاذه از شیطان اظهار خوف
از غیر خدای و ایمن بودن عبودیت خالی از خلل نیست چه بنده باید که جز از خدای نترسد
و جواب گفته اند که استعاذه موافقت با دوست در خوف از دشمن جهت آنکه دوری
حق را از خود دور میکند و برانده او را سی را ابوا از دشمن تبری نمودن فنا در قربت
از غیر دوست بدوست و پناه بردن از غیر حق بحق در طریق بندگی موجب کمالست نه سبب
نقصان و در این معنی شمه گذشت **مسئله هفتم** در آنکه چرا آمده که شیطان
از قاری قرآن میگریزد پس در وقت قرائت استعاذه از وی چرا باید که جواب آنست که
محققان این حدیث را تاویل کرده اند و گفته اند که فرار شیطان از قاری بود که بعلم خود
عمل کند و قرآن نه از روی غفلت خواند و هر قاری را این مرتبه میسر نیست پس از
استعاذه چاره نباشد و گفته اند که شیطان میگریزد اما آثار نزغات وی باقیست
چه بواسطه اغوای او زبانها که از آدمیان بشوایب کذب و غیبت و نمیمه و امثال
آن آلوده شده و در سینهها تخم هوا و هوس و حرص و طمع و دنیا و غرض کشته گشته
بسیار متعرض جهت تطهیر زبان و سینه است تا از آنها که مذکور شد تا بزبان پاک کلام
پاک خوانده شود و معنی سخن پاکیزه را در سینه صافی دهد **بیت** تا نشود پاک دل عیب ...

حق تعالی از حبایل و غوایل شیطان
بجای دو شش نوع را در قرآن
مذکور ساخته

... استعاذ[illegible]
[illegible] دل با بیچه قول
[illegible] وز وی دیگر از نور
[illegible] در منهاج العابدین آورده که
[illegible] دید که با روی سیاه و حالی تباه سر نگون
[illegible] حیات و زشتی صورت او نه و لا ابو سعید را افتاد و از
[illegible] دیدن هنجار زشت و حشتی و خوفی بر و غلبه کرد عصا برداشت بقصد
[illegible] کرده او متوجه شد ابلیس گفت ابو سعید این قدر نگاه داشته که من از عصا
[illegible] از هیچ سلاحی باک ندارم پرسید که ای ملعون پس از چه میترسی شیطان جواب
داد از دل عارف و پرتو عرفان او ترسا در هر گاه که شهاب ثاقب معرفت از آسمان دل
کامل درخشان گردد با شعشعه آن تاب نیارم و رعبی و هیبتی برمن استیلا نماید
که بنیان کردم و حضرت مولوی قدس سره از این معنی خبر میدهد **بیت**
شهر را بغر مید الاشاه را وه مدانند در شرکاه را چون بپرد بیخ قد شود آن زمان
صدکرش کوته شود **اشارت دوم** حقیقت استعاذه به ترک شهوات و لذات و ارتکاب
انواع مجاهدات بگسترده تمام و تا استعاذه قولی با فعلی جمع نکرده و دل با تمامی جوارح
و ارکان بر وفق زبان استعاذه نکند هیچ نتیجه بر آن مترتب نشود **بیت**
تا زهر بدعات کوته نیست بی کما عوذت اعوذ بالله نیست بلکه آن پیش صاحب قرآن
نیست کالاعوذ بالشیطان که گوئی اعوذ که لا حول تیک عملت بود تکذیب قول سوی
خویشتن دو اسبه میرانند بر زبانت اعوذ میخوانند مطرقه خالی که در دیگ مانند کشته هر لحظه
خانه میکند همچو و فغان و نفیر در بد که بگو که در دیگر **اشارت سیوم** تا نفس و سوسه
نفس که منبع وسواس شیطانست بحکم اعدی عدوک نفسک قوی تر و صعب تر از لوح سینه
باب خشیت محو نکرد مستعیذ را از خطرات شیطان امان کامل حاصل نخواهد شد چه
همچنانکه از شرارت شیطان استعاذه لازم میدارند بجهت دفع شر نفس نیز پناه بحق بردن
لازم میشمارند حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه در اکثر خطبها فرموده اند نعوذ بالله
من شرور انفسنا و از فحوای کلام کل امام چنان مفهوم می شود که نفس و شیطان را بهم کمال
اتحادی هست و مدد ایشان هم علم و اسباب بر اقوا خود و معاونت یکدیگر فرزندان آدم را در دام

جه...
دو صورت حق
نه مرکبی در مملکت درون
دارا و شیطان از بیرون کار دو من
نا فرمان معاملات آدمی در معرض خرافت
راحت زدیده ره زنان ابر تو دستی که یکی دشمن
کی دست بی خواهی بکیرد بجان فرزندان آدمی بدست مکر و بد
در مانده بیت نفس از درون و دیو ز بیرون زنند هم از مکر این دو
چون دهم سکر آنکه ظاهر را آداب شریعت آراسته کردد و نهال باطن از شعبه
تعلقات پیراسته نشود تا از غایله دو ولد رهزن بیت کان پرده صد هزار
عابد بدرید و بین تو بر صد هزار زاهد بشکست این توان بود اشارت چهارم
مستعیذ یا عامی باشد یا عارف استعاذه عوام آنست که از وسوسه شیطان پناه بحضرت
الله برند و استعاذه عرفا آنکه از حال شیطان بحق پناه جویند یعنی از صفت عجب که موجب
طعن و لعن ابلیس شد و او را از درواج قرب و عزت بحضیض بعد و مذلت افکند تعوذ
نمایند و التجا کنند بحضرت ذی الجلال از زنجا ابتدا کمال و تصور حسن و جمال که نتیجه انانیت است
و انانیت سبب اتصاف بصفات سلطنت بیت حق تعالی گفت با موسی براز کای فلان
ابلیس رمزی جوی باز چون بدید ابلیس موسی را براه گفت از ابلیس موسی نکته
گفت و لیما دار این یک سخن من مکوی من کمر نی همچو من اشارت پنجم تعوذ نزد محققان
احتراز است از مشاهده خلق و تطهیر دل از هر چه مانع باشد از استغراق در بحر شهود حق و شیطان
وهم دیو محجوبان بی بصیرت را تا که از مضیق صورت قدم بفضای صحرای معنی ننهاده اند
بنقوش و الوان ظهورات مختلفه و تعینات مشروحه که بواسطه تجلیات متکثر بر لوح عما
جلوه کرده مشغول ساخته تا از مشاهده نور وحدت که در نظر روشن دلان ماهی نقشه
الوان کثرات موهومه است غافل مانند و تا چشم این دو ... بر تو استعاذه حقیقت
که قطع نظر از شهود ما سوی است در وجه نکرده جمال معشوق صرف روی نخواهد
نمود بیت دیده وهم را ببند و ببین که همه اوست هر چه هست یقین اشارت
ششم سالک هر گاه که بمقام تجلی افعال رسید و این نکته مشهود وی کردد که هیچ فعل در وجود
ظاهر نمیشود الا از فاعل حقیقی والله خلقکم وما تعملون استعاذه وی درین مرتبه

از انفعال بود

از انفعال بود که آثار تجلیات جلالی است چون عقاب و انتقال با فعالی که نتایج تجلیات
جمالی است چون عفو و اکرام و هر گاه که برتبه شهود تجلیات صفاتی رسد و بروی روشن کردد
که هیچ صفت کمال ثابت نیست مگر حق را سبحانه و نسبت آنها با اهل عالم از عاریتست استعا
ذه وی از صفات قهریه باشد چون غضب و سخط بصفات لطفیه چون رضا و رحمت و
از مقتضیات اسم المضل که ابلیس و اتباع او مظاهر آثار آنند پناه بردن باسم الهادی
که انبیا علیهم السلام و اتباع ایشان مطارح انوار آنند و باز هر وقت که بدرجه منزوی
کردد که لمعات تجلیات ذاتی بروی افکنده نشانه کل شیء هالک حق الیقین وی شود
استعاذه هم از ذات بذات خواهد بود و بترتیب فرایض که قال الله علی لسان حبیبه نظهور
استعاذه در مظهر مستعید باز و خواهد همه خود است که بد هم خود دلی کند و حضرت
خاتم الانبیاء صلوات الرحمن علیه در استعاذه بدین هر سه مرتبه اشارت فرموده
در وقت تجلی انوار توحید افعال اعوذ بعفوک من عقابک و در زمان طلوع اشعه توحید
صفات اعوذ برضاک من سخطک و بهنگام ظهور عظمت ذات اعوذ بک منک و لمعه
ازین رکن بسیم جزو زمان وحدت فنا ان آنحضرت درخشان نشد که هر مستعیذی یا ان
اعاظم انبیا علیهم السلام استعاذه از انجا کردند که ایشان بودند محضرت ختم منقبت
عوذا ازانجا گفت که تا او بود هم میگفتند پناه از غیر تو و آن صاحب همه دیده غیره
ز غیر فرو بسته میگفت پناه بتو هم از تو و ببرکت متابعت که مصحح نسبت بعضی از
ایجاد این امت همین حالت دست میدهد و کمینه نوبتی در ملازمت حضرت قدوة العرفا
شیخ قطب الدین محمد البزغشی رفع الله روحه نشسته بود ناکاه ایشان توجه بتلاوت
قرآن فرمودند و هنوز اعوذ بالله تمام ناگفته برقات سحاب وجد بر ان حضرت درخشید
کرفت و آتش بسیتی در متاع عقل و هوش او افکند بیت برق از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دلافکار چه کرد بعد از مدتی که بمقام صحو باز آمدند این بیت بر زبان
جاری بود که بیت کفتم اعوذ و غیر تو در خاطرم نبود دیدم که هم ز تو بتو ما و ریم پناه
ربنا الله نعمة کافی المستعیذین و اعاذنا من شر شیاطین الانس و الجن اجمعین و بعد
مایر که استعاذه از شر شیطان الرجیم امنیتی حاصل شد و تفرقه وساوس شیطانی
بر طرف شد خاطر را جمعیتی روی نمود وقت آن رسید که آفتاب عالمتاب بسمله
با اشعه معانی از مطلع بیان طالع کردد بیت چون ز دیو رجیم دفع شدم بسمل نفس
کن به بسم الله ایمن اندر و فارغ از شیطان قربت حق طلب ببین فرمان القول فی

قول در بسم الله

البسملة تاج کلامست و کلام قدیم. بسم الله الرحمن الرحیم. محققان گفته اند که تعوذ
احترازیست در وقت قرائت از ملاحظهٔ نفس و مشاهدهٔ خلق که محل القای شیطان ایشانند و تسمیه
استعانتست بوجه حق سبحانه و اسماء حسنی او بر حفظ معانی و فهم اسرار قرآنی و رعایت حقوق الهی
از اوامر و نواهی پس استعانت را تالی استعاذه داشتن مناسب بود فرود در بعضی از تفاسیر
چون کشاف و کشف البیان و وسیط و معالم التنزیل و طوالع التنزیل و مدارک و فواید
و بحر الحقایق و کشف الاسرار و موجز ابو الفتوح تفسیر تسمیه را بعد از شروع در فاتحه
آورده اند و در برخی دیگر چون تفسیر کبیر و کشف الحقایق و تیسیر نسفی و زاد المسیر
و تفسیر امام ابو اللیث و تاویلات علم الهدی و احقاف و عین المعانی و ینابیع قبل از شروع
در فاتحه ذکر کرده و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر خود طریق ثانی مرعی داشته
و در این توجه متابعت ایشان نموده دو سه نکته در باب تسمیه مذکور خواهد شد
بدانکه مذهب بعضی قرا بعد از استعاذه تسمیه است در خارج صلوة خواه افتتاح
از اول سوره کرده باشد سوی سورهٔ برات و خواه از اوساط آن پس اگر قاری تسمیه
را از سوره نمی‌داند افتتاح بدان در اوایل بجهت تبرکست و در اواسط برای تیمن
و اگر از سوره می‌داند در مجموع بجهت تبرک تلاوت می‌نماید و بر هر تقدیر تسمیه تابع
قرائت می‌دارند در جهر و اخفا و قول جمعی آنست که اگر افتتاح از غیر اوایل سوره کند
قاری مخیرست میان ترک و اثبات و جهر و اخفا و در حالت وصل بین السورتین
ابو جعفر و ابن کثیر و عاصم و کسایی و قالون مثبت تسمیه اند و بقیهٔ ائمهٔ قرا تارک
آن و جمهور بر ترک بسمله میان سورهٔ انفال و توبه وقفا و وصلا متفق اند بجهت آنکه
بسمله بقلم وحی در اول او مکتوب نشده و گویند سبب آنست که بسمله متضمن معنی
لطف و امانست و در ابتدای سورهٔ مذکوره لفظ برائة بر دفع امان دلالت دارد و منع
ثبوت امان با رفع آن در یک محل احتمال نمی‌پذیرد و دیگر آنکه آیة السیف در این سوره
نازل شده و ظهور صفت بطش و قهر که محتوای آیت سیف حاوی آنست با وجود سمت
لطف و رحمت که مضمون بسمله منطوی بر آنست در یکجا از دایرهٔ تناسب خارج مینماید
و امام شاطبی رحمه الله تعالی در این معنی فرموده شعر ومهما تصلها او بدأت براءة لتنزيلها
بالسيف لست مبسملا و فقها نیز در تسمیه اختلاف کرده اند امام شافعی و اتباع او برآنند
که بسمله آیتیست از فاتحه و اول هر سوره و از این جهت در صلوة جهریه بجهر خوانند و بحث
ایشان اکثر ما بین الدفتین کلام است و جمهور متفق اند بر اثبات تسمیه در مصاحف با وجود

اختلاف تسمیه

منع ترک بسم الله

وصیت سلف و مبالغهٔ ایشان در تجرید قرآن از زواید تا حدی که لفظ آمین را با آنکه در نماز
بعد از فاتحه گفتن آن سنت است مطلقا بجهر و اخفا از نوشتن در مصحف منع میکردند و از
کسی منع کتابت بسمله مروی نیست بلکه در مصحف امام مکتوب بوده و احادیث بسیار در
بیان بودن بسمله از فاتحه و بواقی سور منقولست از جمله آنکه امام ابو عطا السلمی در
کتاب فضایل القرآن از ابا هریره رضی الله عنه نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده بسم الله الرحمن الرحیم من آیة القرآن و هی ام الکتاب و هی سبع المثانی و ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ترک کند صد و سیزده آیت را از کتاب الله
ترک کرده باشد و جمعی برانند که بسمله آیتیست از فاتحه و بس و در سایر سور برای فصلست
و ابن المسیب و تابعان او برین قولند و دلیل ایشان حدیثی مشهورست که اکثر از کتب محدثان
بر صحت آن متفق اند و در تفسیر انوار حدیثی آورده که فاتحة الکتاب سبع آیات اولهن
بسم الله الرحمن الرحیم و غالبا از نص این حدیث فهم کرده اند که بسمله آیتیست از فاتحه و در
بواقی سور چون بنص ثابت نشده حمل بر فصل میکنند و گروهی دیگر تسمیه را آیتی مستقل میدانند
در اوایل سور و از هیچ سوره نمی‌شمارند و میگویند که آن در اول فاتحه جهت میمنتست و در
مبادی سور دیگر برای فصل بین السورتین و آنکه در مصحف امام بسطری تمام نوشته اند
و با آیات سور خلط نکرده مقوی دلیل خود میدانند و بعضی از جانب ایشان در تفسیر وسیط
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که اختتام هر سوره بر حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم بنزول جبرئیل ظاهر می‌شد و تا بسمله فرود نمی‌آمد فتح سورهٔ لاحق و ختم سورهٔ سابق معلوم
نمی‌گشت و طایفه‌ای دیگر بسمله را با بعضی از ما بعد او آیتی میدانند و قدما و اصحاب امام شافعی علما
اعلام رحمهم الله تعالی برین بوده اند و در تفسیر کبیر از ام سلمه رضی الله عنها نقل میکنند که حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فاتحه خواند و بسم الله الرحمن الرحیم را با الحمد لله رب
العالمین یک آیت شمرد و امام اعظم و امام مالک برانند که تسمیه آیتی نیست از فاتحه و غیر آن
بلکه بعضی از آیتیست در سورهٔ نمل و کتابت او در اوایل سور بجهت تیمنست و بدین جهة
امام اعظم در سریه و جهریه آهسته گوید قبل از فاتحه چون ثنا و تعوذ برای تبرک و در اوایل
سور دیگر نگوید و امام مالک مطلق نگوید نه در اول فاتحه و نه در اول هیچ سوره و حجت ایشان
آنکه طریق ثبوت قرآن جز اجماع و تواتر نیست و اگر بودن تسمیه از فاتحه و سورهای دیگر
بتواتر ثابت شدی هر آینه علم ضروری بانکه تسمیه از آن حاصل آمدی و وقوع خلاف در آن
ممتنع بودی چنانچه در بواقی آیات قرآنی که بتواتر ثابت شده اتفاق واقعست و محل

ظاهر نه پس معلوم شد که ثبوت آن باخبار احادیث و خبر واحد مفید ظن باشد و
یقین بلخلاف علما قرآن ثابت نمی شود چه طریق ثبوت او یقین کامل نیست و قرائت شاذ
چون بطریق ظن ثابت گشته لاجرم منسوخ التلاوة است و دیگر در حدیث قسمت فاتحه
که ذکر آن تفصیل خواهد آمد بسمله داخل نیست بقول اصح جناب امام محی السنه در معالم
التنزیل ایراد نمود و دیگر حدیث صحیح در آنکه سورة الملک سی آیت است بعضی وجه وارد شد
که ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له وهی تبارک الذی بیده الملک و جمهور
متفق اند بر آنکه این سوره بی تسمیه سی آیت است و صحت پیوسته که عقدهای که جهت
حضرت رسالت صلعم بران سحر کرده بود قل اعوذها و معوذتین جهت حل آن عقدها نازل
شد و بهر آیتی عقده کشاده گشت و در اکثر تفاسیر این قصه مذکور است و مجموع آیات آن دو
سوره بی تسمیه یازده باشد و در صحیح بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که گفت
نماز گزاردم در عقب حضرت رسالت صلعم و در عقب خلفا همه بعد از آنحضرت و مجموع ایشان
افتتاح قراءة بالحمد لله رب العالمین فرمودند و امام مسلم نیز رحمه الله تعالی همین خبر را در صحیح خود
آورده و در ماوراء امام علم الهدی مسطور است رضی الله وجهه که نشاید که آنحضرت بر
بسمله جهر کرده باشند بر جمعی که با وی سپرده اند مخفی نمانده باشد ایشان نیز بعد از پیغمبر علیه
صلوات الله سنت قیام مینموده باشند و بعد از آن بموجبی ترک کرده یا تابعین
از صحابه در یافته باشند و پنهان داشته پس ترک جماعتی کثیر از صحابه و تابعین که مردم فقه
و عدل و امین بوده اند جهر بسمله را دلیل است بر آنکه از سوره نباشد و در مفاتیح الغیب از امام
ابو الحسن کرخی رحمه الله نقل میکند که من این مسئله را بعینها سألت الامام ولاستاد آن ما
باخفای بسمله دلالت بر آن میکند که از سوره نباشد و قول صحیح در مذهب امام اعظم رحمه الله
آنست که ابتدا بر بسمله در اوایل سور بجهت ازدیاد یمن و برکت است و این کلمات آیتی تمام
نیست و حکمت الهی اقتضای آن کرده که آیتی تمام نباشد بجهت آنکه بندگان در مبادی امور عظیمه ایشان
بحکم کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر بذکر آن مامورند و جنب و حایض و
نفسا را قرائت آیتی تمام از قرآن جایز نیست مگر بر سبیل ذکر و دعا و در کراهت این خلاف
است پس اگر تسمیه آیتی تمام بودی جماعت مذکوره نزدیک کارهای بزرگ که یکی از آن ذبح
و غسل است از تلاوت آن ممنوع شدندی و حال آنکه ایشان مامور بودندی و امر و منع یکجا جمع شدی
پس حکمت الهی این کلمات را بعضی ساخت از آیتی تا ایشان بقرائت آن در همه حال اقدام توانند نمود
و در آنکه شهادتین نیز در قرآن یکجا جمع نشد و آیتی تمام نیست مثال این نکته تواند بود و آیه

در سوره تبارک سی آیت است

در معوذتین یازده آیت است

قول صحیح در مذهب امام اعظم در باب بسم الله

تعریف بسم الله

را در ترک یا اثبات بسمله و رد دلایل و منع براهین یکدیگر قیل و قال بسیار است و احاطه
بر آن جز بمطالعه کتب مبسوطه اصولی دست ندهد و بعد نقد بر آن تفسیر این کلمات
تامات که بر هستی جمع تسمیه که مفتاح خزانه راز است و سر گنجینه قرآن باز تواند
کرد بیت ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز ای کارگشای هر چه
هستند نام تو کلید هر چه بستند در امالی شمس الائمه آمده که هر حرفی از بسمله ظرفی
است مر رحیق تحقیق را و کلمه صدفی مر جوهر تصدیق را هر نقطه کوکبی است از آسمان
هدایت تابان شده و هر ترکیبی برجی است بر مستفیدان معانی فایض گشته بر برکة
چار کلمه اش ارکان اربعه مطرح اشعه تاثیر گشته و بر میمنت نوزده حرفش عالم تسعه
عشر عالم افلاک که بروج و سیارات اند بامر خالق قدیر مظهر انوار تاثیر شده بیش کل
دو چرخ شش طبقه زمین و دایره اسمان چون دو حلقه صفر نموده دندانه کلیه
نشد ابواب حیات برادر ثلثه گشوده فتحات سبعش در تقویت قوای
سبعه نفسانیه علم اعانت برافراشته کثرات ستش نظر فیضان بر جهات سته
عالم حدثان گماشته گشته حرف با ش از بدایت ظهور و بدو تاثیر نور جز داده
درجات سینش نقد مراتب سریان سر الحیط را بر طبق اظهار نهاده از هر چشمه
میمش نفحات برکات معانی شریعت و مواهب طریقت و معارف حقیقت
بر اراضی قلوب عرفا مترشح گشته و از جمال لامش غذاء شاهد وجود بلوایح
لوازم اخرویت و لوامع ظاهریت و لطایف باطنیت مزین شده سه الف آن از رفع
راستی سر احدیت و انوار احدیت و اطوار واحدیت را اشکال ساخته و دایره
هاییش مرکز دل عشاق را بمشاهده احاطه از هوای خیال ما سوای پرداخته
حرف راء او که روی رحمت از پرده است دو بار تکرار کرده برای مسترزقان خوان
رزق سوری و معنوی گسترده و حاکه دامن دو بیت و در سبیل ما بق خود
سپرده بجهت مستحفظان ودایع تحفه حیات روحانی و جسمانی آورده حاجب
نونش بکرشمه ابروی عنایت هلال نوال جاودانی را از افق اقبال انسانی بمرتبه طلوع رسانیده
و نادی یا یش بندای جان افزا و خطاب دلربا مستمعان محافل ادب را نکتهای عجیب
و اگر مقدسان عرصه افلاک و متوطنان سراچه خاک هزار رسالت بقدم عقل و علم بادیه
طلب پیمایند و سر منزل معرفت جزوی از صد هزار جز و از معانی بیانی او نرسند بیت
عنقای عقل کامل اگر در هوای او طیران کند بیانگشت رسالت انجا که پا بر سرف واج

توقیف بسم الله

عزاوست ❊ دیدی ورا زدو رخیالی بود محال ❊ بسم الله کلمة سالبة للقلوب
دافعة للکروب ❊ ساترة للعیوب ❊ مظهرة للغیوب ❊ کلمه ایست جذب جمالش
نمایندۀ دلهای مجذوبان ❊ فیض کمالش زداینده غمهای مکروبان ❊ استار رحمت بی
کرانش پردۀ پوش عیبها ❊ اسرار حکمت بی پایانش چهره کشای غیبها ❊ شاهباز پیک
بلندپرواز در فضای هوای افضال بال افضالش مرصع بجواهر ❊ کمال ❊ مرغ ❊ بال
سروراسرار و نور حضور را بواد بیرکه این کلامست ❊ وسنام ناقه همت عارفان از سر
بدولت این سه نام ❊ بیت ❊ ای نام خوشت راحت جانهای همه ❊ یاد تو بود ورد زبانهای
همه ❊ در ینابیع آورده که اول چیزی که قلم بر صفحه لوح محفوظ نکاشت نقش این کلمات لطافت
سمات بود و چون مبدا کا دقلم اظهار نام ملک علام بوده حکم نبوی نیز بر این کونه شرف نفاذ
یافته که هر چند که خامه وار مرقوم فرمان پروردکار دارد باید که منشور مبادی اعمال خود را
بطغرای این نام خجسته فرجام مرقع سازد تا مثال کمال مهمانش از منقصت فتوا بتر خالی
ماند ❊ بتوقیع قبول توشیح یابد ❊ امام اجل ابو سعید احمد الحنیفی رحمه الله در تفسیر خود آورده که
بسم الله الرحمن الرحیم ❊ عنوان نامه وافیست ❊ و هر که دارای فطانت ❊ مشام فطرت
رسیده از عنوان هر کتابی بر مضمون ❊ آن اطلاع تواند یافت ❊ نکته ❊ خسارت حربه صهدان
نظر پس از طغرای این کتاب کریم که عنوان انشا را راسته بنام رحمن و رحیمست بر
رحمت الهی واحاطه فیض نامتناهی واقف توان کشت ❊ و اکر در عنوان ذکر جبار و قهار بودی
پیداست که حال را سیه کاران بوادی خطا و نسیان چکونه کشیدی و در شکای مجلس عدل تقید
ماندی کلماتی از فضل و کرم کشنیدی ❊ انما جولی صفت رحمانیت و رحیمیت که ظاهر و باطن
موجودات را فرا رسیده است از مطلع کتاب ❊ ستطاب ❊ طلوع ارزانی داشته است روشن
میشود که بتوقع دور کاری ❊ لیسانامه برتو این سراج وهاج از ظلمت جرم و عصیان رهانی یافته
بنور فوز و نجات خواهند رسید و از تاریکی بیکانکی خلاص شده بروشنایی آشنایی
خواهند پیوست ❊ بیت ❊ اکر خواهی که در سم ظلمت از عالم بر اندازی ❊ برافکن پرده وبنما
ان روی جهان آرا ❊ یکی از بزرکان بوقت نزع بفرمود تا بسم الله الرحمن الرحیم را بر ورق ثبت
کردند و وصیت کرد که بعد از دفن او را بر دست من نهید و چون از وی استفساد
سراین حال نمودند در جواب چنین فرمود که میخواهم که فردای قیامت این کاغذ در دست
کرفته بر بر عرش آیم و کویم الهی کتابی بما فرستادی و در عنوانش ذکر رحمت مژده دادی اینک در قم
این عنوان در دست دادیم و بعنایت حضرت تو امیدوار شدیم که با ما بعنوان کتاب خود

کار کی

در ینابیع آورده

کار کی ❊ بیت ❊ ای که عنوان نامه کرمت ❊ منکار نواست خط آزادی ❊ بیتو امید و فشانه
دادیم ❊ چون برحمت فشان فرستادی ❊ ای درویش بشتاب که مهمان خانه والله
یدعو الی دار السلام را در کشاده اند ❊ و ما بین ❊ بر مائده قد جاءتکم موعظة من ربکم نهاده
و مهمانان کنتم خیر امة را بدین کلمات میامن آیات بر سر خوان احسان صلای استیفای آلاء
جاودان درداده ❊ بسم الله الرحمن الرحیم ❊ هست صلای سر خوان کریم ❊ خوان کرم کرده
کریم آشکار ❊ کوه جبسم الله دستی ساز ❊ هر چه بود بر سر این خوان دهش ❊ به بود آغاز ته
بسم الله دهش ❊ در ینابیع آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که حق سبحانه
کلمات بسمله را بقلم کرم بر جبین مبین عرش نوشت ❊ و انهار اربعه آب ❊ و شیر ❊ و خمر و عسل
که ذات شان بلال آن خبر میدهد بکار چشمه ❊ میم بسم ❊ بیرون می آید و دیکری از دایره هاء الله
و سیم از میانه میم الرحمن و چهارم از حلقه میم الرحیم ❊ و بر فحوای این شرح همانا که در هنایم
دولت جبروت ❊ مرور لکلی از لاهوت فیض فیض می بخشد و بر عام عجب ❊ مرادعات عرش کشته
بساحت باراحت ❊ جهت ❊ مرمی آیند و بزرکی فرموده است ❊ آب که سبب حیات و بقاست
منبع آن میم بسم واقع شده چه بقای موجودات ❊ و ظهور و حیات ایشان جز بدین کلمه
و صفات بعث و نشر کماده ❊ تربیت و نفوبیات ❊ از نهای الله روان شده بجهت
انکه تربیت اطفال الیشری در مهد عهد عبودیت جز بنظر لطف الوهیت وجود نکیرد ❊ و خمر که
جامع است ❊ مر فرشو تجی جمال و جلال را از میم الرحمن جاری کشته چه بعموم رحمت مظهر
آثار جمال و باسنا دصفات ربوبیت بدو مطلع انوار اوست و حقیقة این سخن بعد
از این شرح بذیر خواهد شد و شهد صافی که موجب شفاست از میم الرحیم بظهور پیوسته چه
رحمت رحیمیت مخصوصها اهل ایمانست از امراض ذنب و عصیان خلاصی داده بسلامت
بدار السلام میرساند و درین عالم نیز نفحات این منابع بر اهل بصیرت ظاهر هست و حکایت
هر یکی از این انهار اربعه بر ارباب معنی کاج و ذاهر ❊ بیت ❊ ایش بصفا دابطه عیش و بقا
شیرش بکرم دو کون را داده غذا ❊ و ز باده او ربیع شده مست لقا ❊ ذوق عسلش بابر
قانون شفا ❊ بسم الله آرام جان و دلست ❊ رونق بازار آب و کلست ❊ سطوت
اجلالش محو کننده هر باطلست ❊ دعوت فضل و افضالش حل سازنده هر مشکلست
کلمه جوازست بر صراط قیامت نامه دوست نوازست ❊ مشتمل بر عزت و کرامت
مصباح ارواح و الباب است ❊ مفتاح کلام رب الارباب است ❊ شعر ❊ بسم مفتتح الکتاب
و مرتفع الاستار و الحجاب ❊ چون لوای علای این نام خجسته اعلام در ساحت عز و اکرام

بیا فراخنه کرده جنود اوهام و خیالات فاسد که لشکر شیطانند از ساحت سینه‌ها چون
خیل ظلام بتیره دود تاز قدوم موکب خورشید کلام افروز بمغرب فنا متواری شوند و اکر جمال
حقیقتش از پرده حروف و کلمات جلوه‌کنان بیرون آید عقول مقربان غرفات علوی و فهوم
متقیدان طبقات سفلی بکرداب حیرت و غرقاب دهشت درافتند بیت اکر ویش
برافکند نقاب بسم الله جهان بسوزد از انوار تاب بسم الله تمام ظلمت هستی بپیش
بر خیزد اکر طلوع کند آفتاب بسم الله در فضایل تسمیه از ابن عباس رضی الله عنه منقول
که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که چون معلم کودکی را
بسم الله الرحمن الرحیم تلقین کند چندان برکت از تعلیم آن معلم بدید آید که هم سلامت
بر دیوان دفترخانه ازلی و مستوفیان دیوان احکام لم یزلی قضا نهند که برات بخوشنودی
یکی بنام آن کودک دوم برای پدر و مادرش و سیوم باسم معلم او و مضمون بروات
این که مجموع را از آتش دوزخ آزاد کرده و دلهای همه را بمرافقت رضوان خود شاد کرده اند
بیا من بسم الله چنان علامت که حاضر و غایب را میرسد و معلم و متعلم را فرا میکیرد عجب
نیست که بدین چهار کلمه چهار کس از مزید شوند عجب آنست که هنکام این چهار صد هزار ان هزار
مرد را ان روز قیامت بدامن اهتمام وی دور کامد قیامت باز بسته است و در اخبار
آمده که نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم امان است از نوزده زبانیه دوزخ و در بعضی عدد
کتب دیکر آمده که از آنست که از بیست و چهار ساعت شبانه روزی پنج ساعت بنهجه پنج عماد
و اداکان مصروف و نوزده ساعت دیکر ببطالت صرف کنند هر آینه ضایع خواهد بود و در
کفتن این نوزده حرف کفارت خلل آن نوزده ساعت خواهد بود و اینچنین کفته اند که هژده
هزار عالم را عالم جامعیت انسانی که بحکم رب واحد بعدد الف هژده هزار عالم توان کرفت نوزده یا
دهم حرف از این حروف مرتبه هژده هزار عالم است بیت نوزده حرفست بوقت شمار
فیض رساننده هژده هزار و امام ابو العطاء ... در کتاب فضایل القرآن باسناد خود از
ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که از حضرت سید الثقلین صلوات الله علیه سوال کردند
فضیلت بسمله خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که میان وی نام بزرکترین جهان
نیست مکان مقدار که میان سواد و بیاض دیده باشد خوشا صحیفه دیده که پیوسته
ورق بیاضش بسواد این عبارت انجام مزین باشد خجسته صحیفه سینه که همواره
سطح بسیطش بطبع این کلمات تامات منور بود و امام جمال الائمه بغدادی که با بن
المقری مشهور است در رساله ریاض الجنان فی فوائد القرآن آورده که مرتضی علی علیه

در فضایل تسمیه

الصلوة والسلم

الصلوة والسلام کفت من از رسول خدای صلوات الله علیه شنیدم که چون در ورطه غمی
کرفتار شوی و بمهلکه و مخاطره در افتی بکوی بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم که ببرکت این کلمات آسیب آفات و بلیات از تو منصرف کردد و مصون و محفوظ مانی
و هم در این کتاب آورده که صاحب فردوس از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت
صلوات الله علیه فرمود که هر کاغذ پاره از زمین برکیرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر روی مکتوب بود
و غرض وی تعظیم و بزرگ داشت نام خدای او بود حق تعالی نام وی در صدیقان نویسد برکات
این کلمات در دین و دنیا بسیار است و حکایت بشر حافی در این باب رقم زده اشتهار است
آورده اند که بشر حافی در بدایت حال رندی بود پرده حیا از پیش برداشته و بشوخ چشمی
بآلودگیهای فاسقی و ناپاکی برافراشته پیوسته ساکن خرابات و مصاحب خراباتیان بودی
و اسباب مفسدان و ادوات فسادان همیشه ساخته هر شام در پرده ظلام جام معصیت بکام
در سانیدی و هر صباح از جنک عشق قامت خوابیدکی الصبوح شنیدی میکده از زمزمه لش
در خروش زمزم او کوزه دردی فروش آب رخش رفته برود از رباب کار دلش کشته
خراب از شراب غیبت او در کوی مناجاتیان طاعت و فکر خراباتیان خاک در میکده بالین
او شیشه می چشم جهان بین او روزی افتان و خیزان چنانچه عادت مستان بطریق هوا
پرستان باشد بکوچه میکذشت ناکاه در میان راه کاغذ پاره دید افتاده و بسم الله الرحمن الرحیم
بران نوشته نقش پیوند ادب چشم احترام خود و هیبت خواست که بر کیرد پاسبان قضا دل که
مدد توفیق ربانیست بخیزد که ای بشر دیری بسیار کرده و وقتها و تو دخود را پشیمان از نزد
لطف کشاده دار و بیشتر از این پرده غفلت فرو مکذار ع ای غافل روز کار اغرا تا کی ازنام
دوست بر کذشتن نا جوانمردی تمام است و پای نقش صفات الهی بخوری کردن مذهب
مردی و مروت نیست بیت بر آستان همه کرده نا پسند بکاه در اشتی بهرچند این نکته
در دل بشر تاثیر نمود دست فراز کرد و آن کاغذ را از خاک برداشته ببوسید و بر دیده
مالید و بقدری عطر مطیب کرد و آنرا در موضعی پاک بنهاد و روی بخرابات آورده در کوشه
مصطبه بخواب رفت لطف ازلی حسن معامله او را پسندیده و خلوص نیت و صفای
طویت او کار کر آمد شبانه خیر التابعین حسن بصری را رحمة الله که شیخ زمان بود بخواب
نمودند که بر خیز و بر فلان خرابات رو و ما را البخار دوستی نام بشارت سلام ما بوی برسان
و بانعام تمام و اکرام کلام او را از حضرت ما مژده بخش شیخ از صومعه بیرون آمد و روی
بکوی خرابات نهاد تا مژده دوست رساند ع مژده ای دل که مسیحا نفسی میاید شیخ بخرابات

کرنشان داده بودند برسید وحلقه درطلب بجنبانید خراباتی بیرون آمد وشیخ روزگار را ایستاده
متحیر فرومانده از روی تعجب گفت ای شیخ روزگار آشنایان را بابیگانگان چکار است وهنیا
راکوی مستان چه جای کذاد بگذار وبگذر که همین نه جای تست وبروان باز کرد که این منزل
نه سرای تو بیت زاهد از کوچه رندی بسلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند
شیخ فرمود که ای خراباتی نه بخود آمدم اینجا که بخود باز روم معذور دار که مرا اینجا فرستاده
اند وپیر بشر نام کسیکه ساکن این مقامست پیامی داده پیغام پادشاهی آورده ام که جذبه حشمتش
یکبار از گوشه خانه بخمر فروش بمحراب طاعت میکشد وسطوت عظمتش دیگری را از روی
سجاده طاعت بحضیض معصیت ومذلت بیافکند بیت ای مالد زند باده فروشان زخم تو
وی هرزه بمعرفه جوشان زخم تو غوغای مغان میفروشان زخم تو بشر را از خواب مستی
بیدار کردند که ای غافل برخیز که شیخ حسن بصری بر در ایستاده ترا می طلبد بشر که نام شیخ شنید
آهی سوزناک از جگر برکشید وگفت واویلاه ایا شیخ پیغام عقوبت آورده است یا قلاده
طعن ولعن مهیا کرده ترسان ولرزان بیرون آمد شیخ را که چشم بر روی افتاد دست
ادب برهم نهاده بتعظیمی تمام سلام کرد وگفت ای [illegible] بشارت باد که جبار عالم ترا سلام
رساننده میگوید که خوش دل باش که قفل ضلالت بمفتاح هدایت ودلالت رسیده بود سیم
وکاشانه دلت را بمصباح عنایت وکرامت منور کرده ایم بشر بنالید درایید که خدایا بشر خاکی
وبنده عاصی جافی بچه اهلیت مستحق این خلعت شده وبکدام وسیله لایق این مرتبه [illegible]
هاتفی آواز داد که یا بشر رفعت اسمی فرفعناک که نام ما را از خاک برداشتی ما نیز ترا از خاک مذلت
برداشتیم وطیبت اسمی فطیبناک نام ما را خوشبوی کرد ابدی ما هم ترا خوشبو [illegible]
هیچ نیکو کار در درگاه احدیت ضایع نیست لا یضیع الله اجر المحسنین بر جانی بدان که حرمت
داری که اسم حضرت باری کرد محترم ومحتشم هر دو سرا شد وبدید [illegible] عزت وطنطنه
حشمتش در افواه والسنه افتاد بنده مومن که درهمه زمان بدل وجان این نام را
برمیدارد وبطیب اخلاص معطر کرده اینرا در درج دل با کرم محفوظ میسازد بنگر که چه
روح وراحت وبشری وکرامت یابد ودر تفسیر غزنوی آمده بسم الله گوهر فیروزیست
از معدن هدایت بیرون آمده وخلعت شرف تجامه خانه ولایت مهیا شده
امان اهل آسمان وزمین است ومهر قبول توحید آن موحدان همین بیت مهر
قبول صد اینست این خاتم اسرار معانیست این فتح کتاب [illegible] کرده اند ختم
کلام بر وکرده اند الرحمن بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک

ترجمه بسم الله

بخشنده برخلق بوجود وحیات بخشیده الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا وزنده داشتن
بقدرت وحکمت واز آفات محافظت نمودن میخوانم کلام او را واغاز تلاوت وافرین کلام
او میکنم بنام او نه بنام غیر او این کلمات ترجمه از قادری یا المرسال حضرت باری که
قولوا بسم الله بنام او افتتاح کلام او کنید وخیر وبرکت از ان بجوئید یا متقسم شوید بنعوت
ربانی ومتصف کردید بصفات سبحانی ودست بیاد بیاد از اقسام بسمات بشری وآفات
جسمانی امام محمد بن علی حکیم قدس سره فرموده که این کلمات قسم است از پروردگار
جل شانه بر سر هر سوره باسم اعظم که الله است وبصفت رحمانی ورحیمی بدان وعدل برو
الطاف که در این سوره برای شما ضامن شده ام وهر آیت در ان خلاف نیست
ان الله لا یخلف المیعاد ایراد قسم جهت تاکید امید دلها بوده است تا بمواعید الطاف
الهی مستظهر باشند بیت لعمرک [illegible] که لطیفه بی شمار [illegible] سوالکه
فیض است بیکران لطایف ودقایق کبرای دین در حقایق این کلمات از وجهه که موالید
[illegible] عنصر [illegible] دست [illegible] آدمها در [illegible] ظهور
می یابد حکمت را ولیه لفظ بسم والتمد بدان متعلق است مشتمل بر چهار اشارت
[illegible] سه کلمات مقتضیات [illegible] که همزه را از اسم نیفکنند خاص در این کلمه بجهت
کثرت استعمال ورسم الاولی از ترکشند واخر بعضی گفته اند تطویل با برای است تعوض همزه
محذوفه باشد خالی از وهنی نیست زیرا که خط مصحف توقیفی است وتصرف در و مجال
ندارد ودر خط مصحف امام که بتلقین روح الامین وتعلیم سید المرسلین بوده [illegible]
سئوال واقع است وآنکه مراد از تطویل با همین باشد که ایشان گفته اند طلب القطع معلوم
نیست اما محققا نزاد درین باب در مزهاست امام قشیری رحمه الله در لطایف ورده
که اسقاط کرده اند الف را در کتابت بسم واسقاط آنرا هیچ علتی ظاهر نی وزیاده کرده الف
در یا از وواو را زیاده از هیچ سببی واضح وباهر نی تا معلوم شود که اثبات و
اسقاط الهی هر دو بی علتست هر کرا قبول کند وسرافراز کرداند غرض را در محل مدخل
نباشد وهر کرا بیفکند ومردود سازد هیچ حجت نبود یفعل الله ما یشاء ویحکم
ما یرید بیت تو توانی [illegible] از شاهی هر چه خواهی وهر کرا خواهی خاصه تست حکم
رد وقبول چه [illegible] عقل فضول وگفته اند تطویل با عوض حرف الف که بزیادت عطا
ظاهر کند [illegible] است باجتماع هویه الهیه در صورت جمعیت انسانیه وتلبس در مرتبه
نزول بخلعت خلافت پوشیده [illegible] خلق آدم علی صورته اینجا باز توان

یافت. بیت: جواهر را فرستادیم بیرون ٭ جمال خویشتن بر صحرا نهادیم ٭ و نزد جمعی اشارت باستناد و حدقت در اشارات کثرت و توضیح این سخن موقوف بر تذکر دو مقدمه است. اول آنکه حرف باء که در حساب جمل رقم اثنین واقع شده عبارت از مرتبه کثرت باید داشت بجهت آنکه منشأ تفرقه که کثرت از آن خیزد اثنین میتواند بود که حقیقت او منافی ملاحظه جمعیت و وحدتست چنانکه مضمون لا تتخذوا الهین اثنین از این معنی خبر میدهد. دوم آنکه الف را اشارت بذات مقدس از اشارت باید دانست از حیثیت اولیت و تجرد و قیام و استغنا و انفصال و اسناد و بسطی که لایق مقام تواند بود آنست که چون الف اول الحروف تهجی است و انوع نسبتی باشد در اولیت بذاتی که اول اشیاست در ازل آزال و در اصطلاحات آورده که الالف یشار به الی الذات الاحدیة ای الحق من حیث هو اول الاشیاء و بجهت تجرد از نقط و حرکت مناسبت با حضرت وجود مطلق که مجردست از جمیع تقیدات و اضافات و بواسطه قیام او و بنفس او و قیام باقی حروف بدو و جمیع ذوات اشیاء شده اند مشیرست بذاتی که قیام او بذات اوست و قیام همه موجودات بدو ع مابنوقا و جونها برذات و بسبب انفصالی که از امتناع اتصالات بعد با بحروف بعد الحروف است مشیر است باینکه مرو اشارتی بسیوان الیه و بحرم و تنزه ذات از مرتبه حلول و اتحاد که ترک بحض کم هر فت ع اینجا حلول کفر بود اتحاد هم ٭ و احتیاج حروف بدو که باء و هیچ حرف تمام نیست خواه در مرتبه اول چون باء و تاء و دال و صاد و خواه در مرتبه ثانیه چون حیم و میم که بیاء تمام شده اند و بالالف و الف از ایشان اعتیاجی است بکمال استغناء ذاتی حق و احتیاج مخلوقات بدو و والله الغنی و انتم الفقراء و چون مقدمتین یاد کرده شد بعد از تمهید ایشان این لطیفه است که مادام که حرف باء باسم ملحق نشده بود جمال الف در نقاب خفا روشن و هویدا می نمود و چون حجاب حرف باید و به پوشید الف پرده اخفا فرو کذاشته در خلوتخانه خفا نشست یعنی پیش از وجود موجودات ستر وحدت بغایت آشکارا بود و بعد از ظهور مراتب کثرت محجب بطون مختفی و محتجب کشت کما اشار الیه منشأ قدّس الله تعالی سرّه العالی بیت: الف اسم بیشتر از ... در دنیا در ظاهر و پیدا بهم آمد پدید الف در اسم ٭ که نهفته گشت همچو جان در جسم ٭ بود پیش از وجود خلق جهان ٭ ستر وحدت چنانکه بر ... عیان ٭ حکم کثرت چو یافت وصف ظهور ٭ ستر وحدت شد اندر آن مستور ٭ اشارت دوم مؤسسان قواعد طریقت در سه حرف بسم نکتها فرموده اند و بعضی از آن رقم زده کلک بیان میشود بسم سه حرفست که گوید بسم حرف تو در رطبا امید و بیم یکی از مشایخ آورده که ای سالک حرف باء اشارت بر بدایت سلوک

ثنای را ذو تا سین که عبارتست از سر معرفت پا بالی بی کران و بادیه بی پایان تصور کن و محو شده الف در آن میان انتهای ثمرها تکرار تامرد این راه از راه بدایت این کلمه انتهایت عرفان از دبیرین سر شناخت نرسد و تا فیض سعادت معرفت این سر مستعد نگرددر هر میم مراد راه نیابد ع تا محو نکردی بخدا راه نیابی ٭ و حضرت شیخ ابو محمد روزبهان قدس سره در تفسیر عرایس آورده که باء اشارت ببرّ اوست علی العموم و آن تعلق بعوام دارد و که اهل نفوس اند و سین عبارتست از سر اوست بخصوصه و آن حصه خواص است که ارباب قلوب اند و میم نشانه محبت اوست در مرتبه خصوص الخصوص و آن شرح اخص الخواص است که اصحاب اسرار اند ع دیگر آنرا ره جز بر ایشان راه نیست ٭ در کشف الاسرار میفرماید که با تلوق با بندگان و سین سر اوست با دوستان و میم منت اوست بر مشتاقان سخن حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاریست قدس سره که درین محل فرموده اند الله که بتو ولی دلها من جهانی تعجب و سرا و بودی ٭ و اگر نه منت و فضل او بودی ٭ بنده دلها از هر تمنای و صل او بود بکجا و کرا قناعت بمراد ای برین نرسد شافی بر تو نور محبت اندیکر الجافی بیت که فرزند بجهم از حق بیامدی بهر کو دیا نیر بحسبهم نشان ٭ و کفته اند حرفی اشارت باسماء است از اسماء حسنی با بصیرت سین سمیع است میم محصی است گویا قاری را تنبیه میکند که بصیرم میبینم کردار تو را در قرائت اخلاص و دریا عز ای بدر دهم ٭ سمیعم می شنوم گفتار تو را غرض و سمعه و ریا دور شو تنطعت بیفر و صفا دهم ٭ محصی ام می شمارم انفاس و لفظات دور کار تو که الحظ غایب مشو تا عوض آن حضور لقا در روضه الانس آورده که با بر اوست و میم معرفت او و سین سهو بندگان در میان این هر دو جا یکی بجز و ابهی و در یکی معرفت بادشاهی در هر موقع آید از خاشاک سهو ما عیان و خطا بی طغیان اثر کجا ماند ع با بحر چه حتشر چه ذات خشک کان ٭ صاحب حقایق القرآن در معنی این سه آورده که با باری آفریدگان از عرش تا فرش سین سمیع اصوات بندگان از علا تا ثری ٭ میم مالک الملیان از صغیر تا کبیر ٭ در کشف البیان گوید با مفتاح اسم باری و باسط و بدیع و باقی و بر و بصیر و باعث و باطن است ٭ و سین مبدا اسم سمیع و سلام و سریع الحساب و ما تقدّمان ٭ و میم آغاز اسم مالک و ملک و مجید و مجیب و معید و مبدی و مصور و مهیمن و اشباه آن ٭ و در کتاب الزبده از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که این حروف اشارت بصفاتست چنانچه با بهاء اوست ٭ و سین سناء او ٭ و میم ملکت او و حرم تقدیری کلام قسم یاد میکنند باسما و صفات و افعال خود که هر که بتصدیق تمام این کلمات بر زبان راند او را باتش فراق نسوزم بلکه در زاویه کاشانه دلش شمع محبت بر افروزم و در هر مکانی که

حروف چندان معانی مندرجست که عشر عشیر آن بهزار دفتر در صد دهر از دفتر تحریر و اداء
معانی کسی میسر گردد که برپای بلای دوست صبر کند و سبق سرّ خود در سلوک طریق فنا مشغول
گرداند تا وقتی که بمقام مشاهده برسد و جمال وجه باقی بر منظر نظر بین جلوه گر آید بیت
نور جمال گر شودت منظر نظر ٭ زان پس شکر نما که صاحب نظر شوی ٭ از پای تا سرت
همه نور و صفا شود ٭ در راه مهر دوست چو بی پا و سر شوی اشارت سیوم در افتتاح
این کلام حقایق انجام بحرف باء و درین باب علما و ظاهر بحثان گفته اند بجهة آنکه حرف
با از حروف شفویة است و مخرج حروف شفوی در طور ثروی مبدأ مخارج واقع شده
و این حروف را برین مخرج اشتمالی زیاده از شفویات دیگر هست چنانچه از التصاق شفتین
مفهوم میگردد پس تقدیم حرفی مشتمل بر مخرج اول در آغاز قرآنت بمذهب مناسبت
اولی مینماید و بعضی گفته اند که حروف سه قسم است شفوی که اظهار وی بشفه منفتح
باشد و مخرج این قسم ظاهر است و حلقی که قیام او بحلق و خروج متعلق بود و مخرج این قسم
مخفی است و وسطانی که لسان و اسنان را در صدور آن مدخل باشد پس شفه و حلق و
مخرج این اسم متوسطست در ظهور و خفا و چون قرآنت مظهر الطها و واقع شده است
افتتاح او بحرفی که مصدر آن مخرج ظاهرست اعنی شفویات لایق افتاد و از مجموع آن بحرف
باء که احاطه او بمخرج اتم و اکمل و ظهور او و بحث انسب باشد و در ریاض الذکر آورده که
که افتتاح کلام ربانی بحرف باست و اختتام آن بحرف سین و این هر دو حرف بس است در
گوید چنانکه ای حسب که معنی آنست که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر
اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب می آید و شیخ سنائی
و حکیم غزنوی رحمه الله این معنی را باز نموده در آن بیت که فرموده بیت اول و آخر
قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس و در باب ابتداء کتاب
بدین حرف حقایق اشارات محققان لطیفها است در تفسیر کبیر فرموده که حرف با را
بتصدیر کلام مناسبتی هست که هیچ حرف دیگر را نیست توضیحش آنکه هرچه از معانی در تمام
کتب منزله الهی مودع بوده حق سبحانه در مجموع از آن کتب ثلثه اعنی توریة و انجیل و زبور
ودیعت نهاده و اسرار آن سه کتاب را در صد و چهارده سوره قرآن تعبیه فرموده و جواهر
معانی قرآن را در خزانه سوره فاتحه سپرده و حقایق آن سوره در درج کلمات بسمله درج
کرده و مقصود بسمله در بای بسم مندرج ساخته و باء را هیئتی که دلالت بر التصاق و اتصال
دارد و آنچه اشارتی است مراد باب را که غرض کلی از همه علوم و معارف حقیقة حروف است

یعنی وصول

یعنی وصول بندم بپایگاه قرب و کرامت بی حرف با در مفتتح کلام مذکور و سالک را
و سالک با بتذکار آن در ترتیب مقدمات قرب و مشاهده که قطع بوادی ریاضت و مجاهدت
سعی بلیغ نماید و مکرر عزم صادق بر جستن قدم مسطر بی طلب نهد تا طواف کعبه مقصود
دست دهد بیت دولت وصل تو میسر کی شود بی جست و جوی ٭ کوی وصال الکعبه بی خواهی
یعنی در راه کوی با و گفته اند که ترفع و اقتداء این حرف در آنکه صدرنشین مسند کلام شده
بسبب تواضع و انکسار اوست که من تواضع رفعه الله و چون با وجود افتادگی بهمت کسر
نقطه دلالت بر شکستگی دارد و موسوم است بشرف عندیة اسم حق یافته تا سر انا عند المنکسرة
بظهور رسید بیت باء از جمله است حرف نخست ٭ بر بوالعجبی از آن ترفع جست ٭ که
در رفعت گذشت و خفض گزید ٭ بچنین رفعتی ز خفض رسید ٭ بتواضع چو سایه خشت
خود را بست حق کرد نقش بدان ترفع دست ٭ چست شو پست تا بلند شوی ٭ بهر
بفکن که بهره مند شوی ٭ جمعی بر آنند که تقدیم او بواسطه علو همت جهت از جمیع نقاط که
بر و عرض کرده اند اعراض نموده و لذا بتحت قدم همت در آورده و زهره که دولت سبقت
حق یافته بحکم سبق المفردون ٭ تا هرچه دارد در تحت قدم نهد و روی خود بخلوتخانه قدم
نیاورد حصول مقصود و وصول بمطلوب میسر نخواهد شد بیت تا بر نخیزی ز هر چیز که در
هست ٭ بیار خویشتن نتوانی دمی نشست ٭ صاحب بحر الحقایق فرموده که اول لفظی که ذرات
موجودات بیان تلفظ نمودند لفظ بلی بوده که در جواب الست بربکم ازیشان صادر شده
افتتاح آن لفظ بحرف باست اینجا نیز ابتداء کلام مجید بسم کرد و آنرا بحرف باء مصدر ساخت
تا بدلالت ادای این حروف از جواب الست یاد کنند و دانند که قرآن عهدنامه روز میثاق
غفلت زدگان بازیچه گاه دنیا را که بادناس تعلقات حدوث آلوده اند از عهد قدیم
خبر میدهد و سیرتها بیان میفرماید اما بسته آید در مکتوب بر امین تعمدا اوفوا بعهدکم
مضمون اوفوا بالعهد دیگر تذکر دلیل بیت دست وفا در کمر عهد کن تا نشوی عهد شکن جهد کن
و حضرت شیخ اعظم قدس سره در فتوحات آورده که حرف با را پنج طبقه است اول خاصه
از مقطعات دوم خاصة الخاصه و آن حروف اوایل سورست غیر مقطعات سیوم
خلاصه و آن حروف اواخر سورهاست چهارم صفاء الخلاصه و آن حروف بسمله است
پنجم صفاء خلاصه و آن حرف باست که رتبه تقدم دارد بر همه حروف که درین چهار قول
بسمله واقع شده در همه سوره و آن سوره که بسمله ندارد یعنی سوره براءة متعددند و ستون هم
ایشان فرموده اند که چون احادیث اسرائیل تین گفت که شما از توحید بهره باشد و چون افتتاح

کتاب شما بحرف باست که دلالت بر اثنینیت دارد مر حریر جواب گفتم که مبدء کتاب شما
بر همین حرفست چه ابتداء تورات بکلمات بشیم ادونای واقع شده پس شما بنا بر توحید
محظوظ نباشید و حال آنست که متمکن نشود حقیقت توحید مگر بدین حرف که نایب الف
جهت آنکه افتتاح بالف اصلا تیسیر پذیر نیست و چنان مینماید که آن حضرت در این
سخن اشارت بتعین اول و ثانی فرموده اند والله اعلم و شیخ المشایخ سعد الحق والدین
الحموی روح الله روحه در رساله قرف فی معنی التکشف می فرماید که حرف با از دو جهت
است یکی بجهه خلق تعلق دارد و با البدیع والباری نشانهٔ آنست و دیگری یعنی ایشان
و باء الباقی والباعث اشارت بدانست پس او جامع جهتین بدایت و نهایت افتاده
و ببرکت جامعیت افتتاح کلام جامع بدو مناسب است و هم از سخنان ایشانست که حرف
با مفتتح بحر ملکوت و بحر ملک واقع شده که رطب و یابس عبارت از آنست ولا رطب ولا
یابس الا فی کتاب پس این حرف را بدایت همین کتاب که محتوی بر حقایق ملکی و ملکوتیست
نسبتی تمام حاصل باشد و در بحر الحقایق آورده که با حرفیست حامل و متصرف در
غیر خود و هم کاملست و هم مکمل اما آنکه در قسم مجاید و مجرد در افاده معنی آن مستقل
و حامل تحمیل آنکه فایده استعانت و مصاحبت و الصاق می بخشد و بکمال و تکمیل
صفت مشایخست که مرتبه مقتدایی دارند و مقتدا را مرتبه تقدیم لازمست
تا کهکم که علما را بدرجه سبقت رسانید چنانچه فرموده اند بیت حامل اندر حروف
بسمله باست غیری از مجموع سالمه نیست :: از علل نیست یکنفس خالی :: از علل
منصب عالی :: درجات رفیع در دو سرا :: بر عمل بستی فتاده ترا :: و امام حجة الاسلام
قدس سره در بعضی از رسایل فرموده که هر حرفی از حروف تهجی بازاء مرتبه از مراتب وجود
موضوعست و حرف با را بازای اول مبدعات وضع کرده اند و شیخ بو خشی رحمه
الله در رساله قطبیه آورده که حرف با نزد محققان ایمانجاست با اول موجودات
ممکنه و کلام حقایق نظام شیخ صدر الملة والدین القونوی قدس سره در تفسیر فاتحه
موید این قولست انجا که میفرماید بحرف النهایات مراتب غیبست و بدایت مراتب
شهادت تا متصور اول درجات تعین و ظهور حرفی که نتیجه مقام جمع باشد همو نست و او
اقرب حروفست بالف که مظهر صورت هاست و نفس رحمانی که انبعاث ظاهر و متعین
شده صور سایر موجودات که حروف و کلمات الهیه اند مانند تعین حروف و کلمات انسانیه
نفس انسان و چنانچه اول موجودی که حضرت حق تعالی بتجلی معتین از غیب مطلق متوجه

ایجاد

ایجاد علم شد و بدین و تسطیر ساخت قلم است و مجتبی انبیاست الحروف موجوده از نفس انسانی
کلمات نفس رحمانیست در مرتبه احدیت که الف مظهر اوست باشد حروف باستو بخه
شیخ فرموده اند که مخلوق اول که حرف با بازای اوست عقل اول بود مراد همان عقل نخستین
یا نور بیت الظهور محمدی باشد علی مظهره افضل الصلوات که در تقدم هر یک از ایشان اخبار
منقولست و تحقیقه این سخن آنست بکنایه اشارت چه آن جوهر را که اول
از حضرت مفیض الجود قبول خلعت وجود کرد بسبب تعقل ذات و صفات خود
مبدع خود عقل گفتند و بجهت توسط میان حق و خلق باستفاضه علوم و معارف
از ما فوق و افاضه بما تحت قلم خواندند و بواسطه ظاهر بودن او و ظهور اشیا بدو نور
نام نهادند و مراد ازین همه قرینه ثانیه استنار مراتب کلیه که بغیب و تعین ثانی
مسمی شده و حرف با بازای او موضوعست چه اختصاص حرف با اولیت برای رتبه اول
از مکونات وضع کرده الله العید کلامی که مبین حقایق کونیه و الهیه است انسب مینماید
و از تتمه این سخنانست آنکه صاحب مفاحص طیب الله سره آورده که حرف با اشارتست
بحضرت واحدیت که مبدأ سلسله موجودات از وی بوده چنانچه رمز بالباء ظهر الوجود
ازین حال خبر میدهد پس ابتداء کلام بنور که محرک سلسله شهود است بهمین حروف
خالی از مناسبتی نباشد و هو فرموده که حرف با دلالت بر تعین اول دارد در کل
معنی حقیقت محمدیست علیه اکمل الصلوات و مناسبت حرف با با آن حقیقت
است چه تعانق اطراف که از خصایص کریمه حضرت ختمیت شمرده اند کما قیل
شعر تعانقت الاطراف عنده وانطوی :: بساط السوی عدلا بحکم السویه :: در مرتبه این حرف
صورت تحقق می پذیرد بدلیل آنکه رتبه ثانیه همانا که غایت قرب دارد بواحد نهایت
بعد بنون مرور است و دیگر او جامعیت میان اولیت و زوجیت پس معنی اضداد دیانه
و اوصفت خاصه آنحضرتست چنانچه بر اهل عرفان پوشیده نیست و اگر کسی اصدا بی
لا یسعنی فیه ملک بانوای انا انا فخر بگوش هوش رسیده باشد و جلوه جمال و حسنا
با کرشمه کلیمی بی الصبر از دیده بصیرت دیده داند که طریقه جامعیت چون ست بکلاد
نوای رسول من انفسکم با منطوق رؤف رحیم که در آیت مذکورست شمه از آنچه
رقم زده بیان شد بر خاطر بر کا عیانست :: و بحسب همین نسبت است که یکی از جهت
نامهای بزرگوار آنحضرت صلوات الرحمن علیه در صحیفه قرآن لفظ ثانی وارد شده
قال ثانی اثنین اذ هما و بعد ماکه تقدیم حقیقت نبوی روشن است وجه مناسبت

حرف با بان حقیقت ثابت ومعین پس افتتاح کلام منزل برسید نام بهمین
حرف مناسبت افتد والسلام وطایفه از اهل اسرار بران رفته اند که تقدم با بجهت
احاطه اوست چنانچه در شمس المعارف کبیر مذکور شده که حرف با سری محوات
واکر ظاهر شود هر اینه برکتها و همه اشیا افرا رسد وظاهر تر ازین سخن که
شوحات امره کابو مدین قدس سره میفرمود که هیچ شیی را ندیدم مکر انکه بر
با بر و مکتوب و غالبا انست که بدین سخن از مقام جمع خبر میدهد و بسیر
تمام کل شیء یظهر بالله می نماید و از خلاصه معنی وهو معکم اینما کنتم آکاه می
کرد اند و این معیت و اتصال را بجهت انکه از حیز کیفیت بیرونست بعقل نمی توان
یافت بیت
بی تعلق نیست مخلوقی بدو ، وان تعلق هست بیچون ای عمو ،
این تعلق را خرد چون ره برد ، بسته فصلست و وصلست این خرد ، غیر
فصل و وصل نیندیشد دلیل ، لیک پی برده بنفشاند خلیل ، پی ما سر اهد و دی
ز اصل ، تا که مرد بینا رد سوی وصل ، اتصالی بی تکیف بی قیاس ، هست رب
الناس را بجان ناس ، اتصالی که نکنجد در کلام ، کفتنش تکلیف باشد والسلام ، الفائده
چهارم علما ظاهر بعضی برانند که لفظ اسم زایدست و معنی را بدیران فرو داند که این
لفظ مقحم است و معنی و مطلقا ملحوظ و مقصود نیست بلکه اقحام او بجهت تیمن
است که کلام را صورت قسم بکرد و میان یمین و تیمن امتیاز کرده شود و این لفظ
در کلام فصحا مقحم واقع شده چنانچه ع الی الحول ثم اسم السلام علیکما ، و در قرآن نیز مثل
این آمده انجا که سبح اسم ربک وجمعی کفته اند بر مجاری کلام است بروفق عرب جیه دران
زمان باسم اللات میکفتند این نیز بر همان و تیره نازل شده و بعضی محققان برا
کر اکو جه بحقیقت لفظ اسم صله است اما ذکر او متضمن فایدهاست از جمله تصفیه
دل چنانچه در لطایف امام قشیری رحمه الله آمده که ایراد اسم بجهت استصفاء قلوب
از علایق و استخلاص اسرار از غواشی عوایق یعنی بنده با نواع و اجناس سوا اصناف
ناشایستکیها اشتغال داشته و بی تخلیه دل از اغیار و تحلیه روح با سرار و تزکیه
سر با نوار یا د کردن حق سبحانه بر وجهی که باید و شاید متعذر هست پس حضرت عزت
لفظ اسم اینجا ذکر فرمود تا چون بنده نام بزرگ آن بزبان جاری کرده و آن کفا دوست
خواهد کفت دل را مصفی و روح را منقی کرد اند تا باطن صافی ذکر ملک را قابل تواند
کرد و تا سینه را از لوث تعلق پاک نسازند و نرانا براب استغفار از ترباید کرد

اعتادشت

غنا
نشست و شوی بده هنت نام حق بردن بغایت کستاخی ویاد او کردن نهایت جرات
و بی ادبیست بیت
هزار بار بشویم دهن بمشک وکلاب ، هنوز نام تو کفتن کمال بی ادبیست
تو اندیشاید وکفته اند حضرت حق سبحانه در اعلی مراتب تنزه و تقدس است و
خاکیان را قصی مقام تعلق و تدنس و بی واسطه از حضیض رذالت باوج عزت
ترقی شوان نمود پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین کلمه قدم همت
بمصاعد رفعت نهاده بتوقابلیت مشاهده انوار اسم بزرکوار دانزروز در غیب بود
حضرت خواجه در تفسیر خود آورده که ذکر اسم از برای بقای خلق است که حق
سبحانه افتتاح کلام بلفظ الله کردی تمام خلایق در تحت ان حقایق بکداختندی مکر انها
که محفوظ سرا پرده عصمت و محجوب حجله ستر و وقایت اند بیت
کر روی تو کرده
از پس پرده صبا ، از پرتو نور او بسوزد دو جهان ، این پرده فرو کذاشتی از
پی چیست ، تا خلق ز سوختن بمانند امان صاحب حقایق القران کوید اسم
و تقدیر کلام اینکه بالله الرحمن الرحیم یعنی بالله تکونت للموجودات و برقامت المخلوقات
زبان بیان این کلمات بدین معنی مشیر است که ای بنده کان تکون شما از حق بوده و قیام
شما بدوست و این کلام که میخوانید کلام قدیم که جز او بس ما سوای او را در سویدای
دل راه مدهید و آتش غیرت در خیال غیر زنید ع هرچه بینی غیر واحد بت بود
در هم شکن ، و معنوی این قول است انکه در تفسیر عرفوی از امام محقق جعفر صادق
علیه السلام نقل میفرماید که حقیقت آن سخن که هرچه در تمام کتب بوده در قرانست
و مجموع حقایق قرانی در فاتحه و تمام معانی فاتحه در بسمله و جمیع لطایف بسمله در
حرف با همین تواند بود که بی کان ما کان و بی یکون ما یکون هرچه بود بمن بود و هرچه
باشد بمن باشد مراد وجود و ظهور و قیام اشیاست بدو والله بکل شیء محیط کویی
با بحر محیطات تا دارد دانکه هرچه از مخلوقات و متعینات مجموع بمثال امواج بحری
در با غایشی دارند و خود را دار ان جلوه نمود چیزی می پندارد و فی الحقیقة نمودیست
بی بحر قاییست و بنا بر جداتی بودی نه ع الا کل شیء ما خلا الله باطل بیت
غیر او جمله سرابند و نمودی دارند ، بود که مطلبی اوست که در های خود است ، و در
عاید او پرده که بالله ظهرت الاشیاء و به خفیت ظهور و خفای همه چیزها بدوست ظهور
در مرتبه واحدیت که اعتبار صفات ذاتیه است بشرط ثبوت اعتبارات تا اسما
مراد او خفا در مرتبه احدیت که اعتبار حقیقت بشرط عدم اعتبارات و سقوط

آن بالکلیه و از او بجا کفته است. بیت: گاهی به روی پرده عزت نهان شود / گاهی ز
پرده بدر آید و عیان شود / گاهی درون پرده جهانی بهم زند / گاهی برون پرده جهان در جهان
شود. نکتهٔ ثانیه در مباحث لفظ الله و لطایف رموز آن منطوی بر پنج اشارت

تعریف اسم الله

اشارت اول: الله اسمیست که عنایت ما فات آن از خانهٔ غیب و خلوتخانهٔ لاریب بفضا
ی دلکشای قول رسانید و از ساحت جان‌افزای قول بر منظر خوش‌هوای قلم جلوه داد و از
زبان و عالی بیان قلم اعلی بر صحیفهٔ پاکیزهٔ لوح منقش ساخت و از دقایق انوار لوح با امین
وحی سپرد و به برکت نزول وحی جلی بجا ملان اعبای نبوت ارزانی داشت و بتزیین تلقین
انبیا صحیفهٔ سینهٔ دوستان از ایمان بیاراست و آن را سکینهٔ قلوب مشتاقان و ورد
زبان عاشقان گردانید. بیت: نامت انیس خاطر و ورد زبان ماست / نام گلشن سپهر
پر از داستان ماست. و علما در آنکه این اسم علم است یا اسم صفت اختلاف کرده‌اند
بعضی علم دارند و گویند بحسب لفظ از موصوف که اجرای صفات بر او توان کرد گریز
و همیشه این اسم موصوف باشد و صفت واقع نشود چنانکه هو الله الاحد و هو الله
الواحد و این معنی دالست بر علمیت و نکتهٔ هل تعلم له سمیا مؤید بعدم اشتقاقست و مقوی
علمیت و صاحب کشاف میگوید الله بمعنی عبد و تعبد از این اسم اشتقاق کرده
اند پس او مشتق منه باشد نه مشتق. و فناری گوید اشتقاق فعل از غیر مصدر معهود
نیست باتفاق اهل عربیت پس این سخن خالی از ضعفی نبود و امام ابو حاتم رازی
در کتاب الزینه آورده که مشرکان اسم اله را برای بتان خود از این نام گرفته بودند
اسم نخواندند جهت خدای تعالی محافظت کرد این اسم را از آنکه دیگری بآن مسمی کرده
اقوال دلیل علمیت است اسلم نداردند امام واحدی رحمه الله در وسیط آورده که
جمعی این اسم را جاری مجرای اعلام دارند و گویند این اسم در حق باری تعالی بمنزلت
بیت: چه جای بحث لفظ است و عبارت / که اینجا هیچ گنجد اشارت / عبارت محو
چون در عالم [illegible] اشارت بیخود است از وی چه این. و این یک نکته اندکه اسم علم موضوعست
از برای تعیین مسمی از مشارک او در نوع و جنس و مشابه او در حقیقت و ماهیت و حق
سبحانه منزه است از آنکه تحت جنسی یا نوعی باشد یا احدی مشارک و مشابه او بود و
جمهور عرفا بر این قولند و شیخ صدر الدین رحمه الله در اعجاز البیان فرموده که نمی‌شاید که
حق را تعالی شانه اسمی باشد علم که دلالت کند بر او دلالتی مطابقی بحیثیتی که مفهوم نشود از او
جز ذات مطلق بجهت آنکه حضرت ذات از حیثیت اطلاق و تجرد محکوم علیه نمی‌شود به هیچ

حکمی ثابت نگردد به هیچ وصفی و مضاف نمی‌شود به هیچ نسبتی نه مقید است به هیچ اضافتی
و نه متعلق به هیچ معرفتی و پنداری چه هر چیز که متعلق گردد بواسطهٔ نامی یا نسبتی یا اضافتی
هر آینه مقید باشد و بر حق سبحانه از حیثیت اطلاق و غنای ذاتی اجرای هیچ چیز از
روا نیست. ع: کسی کردم زند انجا خطا کرد. نه بر وحکم الحجاب و صلب حجب ابلاغ جمیع
بیانها و نه تیغ از نیام کشاید زبان مقال در این مقام ابکم است و سر این حال بر هزاره
هزار دانا عالم مستور و مبهم. بیت: هرچه آن بر هم نهاده دست حس و عقل و وهم / کبریا
سلطان اندر آن انبار نا خفته. و هر آینه برای چنین ذاتی منعوته باشد وضع اسمی
نمود که دلالت بر حقیقت این ذات کند به مثابه که جز ذات محض از و فهم نشود و از آن
زاید بر آن از وصفی و حکمی اصلا مفهوم نه بالاعتبار. شیخ فرید الدین عطار قدس سره فرموده که
بیت: ای مهدی پیش خیز نامرادات / نام حق میگفت پیر و ناز شمادت / شیخ گفت ای وای
ای بس ناتمام / نیست حق را در حقیقت هیچ نام / زانکه هر چش نام خواهی آن از او زست
آن تویی و هرچه دانی آن نه او ست. و دیگر آنکه مراد از وضع اسم تعریف مسمی باشد
در حین ذکر آن اسم و چون باتفاق محققان حصول معرفت کنه ذات از قبیل محالات
و وجود غیر و سوی بحقیقت از مقولهٔ مستحیلات پس وضع اسم انجا چه فایده دهد و
آنکه گفته‌اند العلم بالمعلوم مقوی این سخن است چه علم را دلالت جز بمعلوم نباشد
و حضرت ذات که بنیاد دست ولا یحیطون به علما عدم احاطه علم بدو وصف ذاتی
معلوم گردیده پس وضع اسم علم نبود. بیدوی می فرماید بیت: شرح و بیان چگونه
نام و نشان چه جوئی / انجا که وحدت آید بی نام و بی نشانیست. اشارت دوم: جمعی الله را
اسم صفت میدانند و اگر در اشتقاق و مشتق منه او ما خذان مخالفند و مرجع اختلاف
اصل این اسم است که بعضی از ولاه گفته‌اند و جمعی از وطایفه از لاه و هر آینه هر یک از جزی
دیگر مشتق میدانند اما ولاه را از وله گرفته‌اند و جعه معنی مستعمل است بناء بودن وله
شده و مشتاق بودن و ولاه بمعنی مولوه است چون امام بمعنی مؤتم به پس
چنین باشد که او سبحانه کار سازی که مظلومان جگر سوخته پناه او برند و او است بی نیا
که عارفان در اوصاف بی پایان او واله و حیران گردند او است بی نیازی که عاشقان که
اوصاف بی پایان او واله و حیران گردند او است بنده نوازی که فراق زده کان باده
هجران مشتاقانه لقای او باشند. بیت: الا طال شوقی الابرار الی لقائی / معنی رباست
بنایید صفت مشتاقی. اما اله را از لاه گرفته‌اند که در لغت عبارتست چنانچه در قراءت

عباس رضی الله عنهما آمده که وَیَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ ای عبادتک یا الالهیة بوده در عبارت
که آن نیز بمعنی پرستش است چنانچه در حدیث وهیب بن ابی الورد کی اذا وقع العبد فی
الهانیة الرب الخ و بر این تقدیر اله بمعنی مالوه باشد یعنی معبود چون کتاب بمعنی مکتوب
و فی نفس الامر معبود حقیقی اوست که عبادت جز او را روا نیست و صفت معبودیت
غیر او را نشاید بیت عقد پرستش بتو یابد نظام غیر ترا هست پرستش حرام
یا از اله گرفته اند و یا مصدر اله باشد بکسر لام یا اله بفتح لام اول بمعنی اقام ثابت
و دایم بوده و در ثانی رجوع بکسی نموده و متحیر شدن و هر سه معنی در این اسم
ملحوظ است و لا دایم ازلی و قایم ابدی و خداوند سرمدی اوست بیت اول للاول
اول بی ابتدا آخر او آخر بی انتها و ثانیاً رجوع همه خلق در وقت اضطراب و اضطرار
بدوست بیت مومن و ترسا جهود و گبر و مغ جمله را در سوی آن سلطان الغ
و ثالثاً عقول و اوهام متحیر اند در بیدای معرفت کبریای و ارواح و افهام سرگشته
در طلب شناخت صفات و اسمای او بیت فی عقل بهر حد کمال تو رسد فی فهم بتحقیق
جلال تو رسد و دوم که مصدر اله بفتح لام باشد بمعنی مشهور است ساکن شدن
و بلند برآمدن و از مضمون این کلمه فهم توان کرد که سکون دلها و سکینه سینها و آرام
جانها بنام اوست الا بذکر الله تطمئن القلوب و ذات بتر بر تر است از مشابهت ممکنات و
مماثلت محدثات و علو ذاتی او راست وهو العلی العظیم بیت ای برتر از آن همه که گفتند
انها که یدید یا نهفتند امثال این را اگر واوی دارند خواه از لوه است بمعنی ارتفاع و
اگر یایی باشد مشتق منه او لیه است بمعنی تستر و احتجاب و بر تقدیر اول معنی چنین بود
که جناب عظمت و جلالش از آن ارفع است که برید وهم تیز رو در هوای ادنی پایه از درجات
آن تواند بود و عتبه عرفان ذات بی زوال او از آن عالی تر که سیمرغ خرد در پیرامن درگاه او طیران
آن خیال طواف تواند نمود بیت هیچ دل را بکنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست
عقل عقلست و جان جانست او آنکه زان برتر است آنست او و بر تقدیر ثانی توان
گفت که ذات اقدسش محتجب باستار عزت و صفات مقدسش مستتر بحجب کبریا
و عظمت از نظر وهم پر تو از لمعات انوار ذات تواند دید و نه دیده فهم بادراک اشعه
اسرار صفات مشاهده تواند نمود بیت ای ز نور رخ خویش روپوش در نقاب وی نقا
نبخاید ترا در حجاب اشارت سیوم بعضی از علما گفته اند که الله اسم اعظم است و در کتاب
المجلی از اسما حسنی هیچ اسم بدین عدد بنا نمانده چه در مجموع قران با الحمد در بسمله است دو

الله اسم اعظم است

هزار و هشتصد

هزار و هشتصد و هفت جا تکرار یافته و محل اوصاف خاصه الوهیت چون احدیت و صمدیت
و واحدیت و کبریا و عظمت یا مفصل الخبر متعلقست باحوال بشر چون خلق و بعث و رزق
و اجل و اطلاع بر صلاح و فساد و وقوف بر اعمال و اقوال و احوال ایشان بدین اسم مضاف
و منسوبست و در تفسیر کبیر آورده که الله را اسم اعظم داشتن بتحقیق اقربست بسبب
اختصاص او بدلالت بر ذات الهی چون ذات حق تعالی اشرف ذوات است اسم خاص بدو اعظم
و اشرف اسما خواهد بود و امام حجة الاسلام در مقصد اقصی فرموده که این اسم دال است
بر ذاتی که جامع جمیع صفات کمالیه باشد و دلالت و بنا براینست که هیچ یک از آن صفات که
از دائره احاطه او خارج نیست و سایر اسما دلالت ندارند الا بر بعضی از آن پس بجهت این
جامعیت ویرا اسم اعظم توان گفت و در حقایق القران نیز موافق سخن امام فرموده که از
جمیع اسمای الهی هیچ کدام را این کمال نیست و مراد از کمال رجوع جمیع اسماست بدو و معانی
معانی بمجموع در و و اکثر ویرا بواسطه این کمال جسمنا عظمیت موسوم کرده اند شاید و در
لوامع الشموس من مطالع التفسیر که بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره منسوبست
چنین آورده که دلیل اعظمیت این اسم آن تواند بود که همه ذ باخذ کونهست و درها آن
همه طایفها مشهور بیت بس بود تو ز صاحب معنی حسبی الله گواه این دعوی
محققان گویند که خدای را اسم اعظم بدان معنی که اعظمیت او ثابت شده باشد لا
بر محض ذات دلالت مطابقی کما اشیر الیه فی الاشارة الاولی نمی شاید که باشد اما او را در مراتب
افعال و صفات و نسب و اضافات و احکام الوهیه که عبارتست از اعتبارات اسما
عظام هست و اعظم همه اسم الله است و شیخ صدر الحقیقة والدین در شرح احادیث
آورده که اعظمیت اسما بواسطه تعریف و دلالت هر اسم را از سمت گرفته انکه
بمعنی علامت باشد و بر این تقدیر هر اسم معرف مسمی خود پس هر کدام از ایشان که
متضمن تعریفی باشد اتم از تعریفات سیمیه یکلا و اعظم باشد پس نسبت آن اسم که
تعریف او در غایتست بدان در چه نیست [illegible] معلوم شد که اسمای حق همه اعظم اند
بنسبت با یکدیگر سلطان العارفین قدس سره را از اسم اعظم پرسیدند فرمود که شما
اصغر همه نمایند تا من اعظم بر شما نمایم هر کدام نامست که نزد در عظمت تمامست چه قطره
در نظر آید که از بحر محیط خبر کرد آید بیت هر شبنمی درون ره دریایی بی کرانست و در اکثر
این مقامات شرح و بیان ندارد اشارت چهارم بعضی عرفا الله را اسم جامع گفته اند در
بیان البیان فرموده که الله اسم جامع کلیست که مطلق از جهت حکم متعین نیست و اصلا

اسناد امری بدو صحیح نی و هر توجه و سوال و التجا که اضافت کرده شود بدین اسم اضافت
آن بدو بنسبت جز بحق متقید نخواهد بود بحسب حال المتوجه و سایل و ملتجی چنانچه در بعض
و غیر بعض مسلد چون الحجاب بدین اسم تمایند از حیثیت شفا و علی هذا القیاس و شیخ ذکر الدین
رحمه الله در شرح فصوص الحکم آورده که الله باعتبار دیگر اسم ذاتست من حیث هی هی
احدیة و باعتبار دیگر اسم ذاتست از آن روی که محیط است بجمله اسما و صفات من حیث
واحدیت پس اسم جامع باشد و در عرایس فرموده که الله اسم جمع است بدان معنی که
هر اسمی که هست تعلق بصفتی از صفات الهی دارد بخصوصه الا این اسم که تعلق بذات
دارد با همه صفات کمالیه و صفات جمعیت در وی متحقق باشد و اسرار اسم جمع منکشف نشود
الا بر اهل جمعیت و جمعیت اجتماع همت است در توجه بحضرت حق و آنچه بیکبار از همه
بیت ما در خلوت بروی غیر بربستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم وهم در این باب
انا الله تفرقه و تحصیل جمعیت فرموده اند شعر چون تفرقه دولتست حاصل ز همه دلها بیکی
سپار و بگسل ز همه و در تفسیر قادری آمده که الله را اسم جامع از آن گویند که جامع نعوت
کمالست جناب صاحب فرحات قدس سره فرموده که معنی الوهیت استغنا اوست
از غیر و احتیاج غیر بوی و اول منبه تجلیات و ثانی مشیر بکمال و کلا عبارت از مجموع هر دو
صفتست که در اسم الله اندراج دارد و از جامعیت این اسمست که با وجود کثرت تعرض
لفظا و برافواه والسنه و وقوع و انتقال صورت او بر الواح صدور و اذهان هیچ کس او
خبر یافته و هیچ احدی سر او نشناخته بیت ای در درون جانم و جان از تو بیخبر
از تو جهان پرست و جهان از تو بیخبر نقش تو در ضمیر و ضمیر از تو بی نصیب لفظ
تو بر زبان و زبان از تو بیخبر وهم در این باب آورده که ابو سعید خراز از نفس خود
بدین اسم و جز بنا فنا از این اسم مکرا و نشناختا بنا اسم نا مکرا و تکلم نکرد بدین
اسم مکرا و استماع نفرموده این اسم را مکرا و بیت خود خبر داد و خود گرفت خبر خود
تکلم نمود و خود بشنود و آورده اند که ابو الحسین نوری نور الله مرقده هفت روز
در منزل خود از خور و خواب منقطع شده گرد بر میگشت و الله و الله الله الله
میگفت خبر بسید الطایفه جنید بغدادی قدس سره رسید فرمود که بنگرید که محفوظ
علیه هست یا نه چون ملاحظه کردند فرایض او فوت نمی شد جنید گفت الحمد لله که
شیطان را بر وی دست نیست و با مریدان متوجه زیارت وی شد چون بخانه ابو
الحسین در آمد گفتا مجنان والله و در دیگر الله الله مشغول بود بیان قوم النفا

نمود مصراع

نمود مصراع مشغول نام دوست ز کونین فارغست جنید فرمود که ای ابو الحسین
چه چیز ترا از راه انداخته و از منزل سکون بوادی اضطراب انداخت جواب داد که از
گفتن الله و المرشد کلام بیت نام تو بیرم و الدو شیدا کنم فی الحال ز هر دو کون بیگانه
جنید گفت ای نوری این گفتن الله از تست یا از او اگر او خود میگوید تو در میان آن چی
پیش نیستی و از تو بودن را سبب چیست و اگر میگوید تو میگوئی هنوز در مقام هستی خود
پرستی باشی این وله و حیرت چراست ابو الحسین از ذکر خاموش شد و گفت نعم المودب
انت و بدین اشارت شیخ بر همگان روشن شد که گوینده و شنونده اوست از نام او غیر
او نیست بیت نام تو جز تو که داند که چیست و انکه از این پایه زند لاف کیست
غیر در این بادیه چون ره نیافت جانب عرفان که تواند شتافت عارف و معروف تو فی
بدوام واصف و موصوف تو فی والسلام اشارت پنجم جمعی از عرفا بیان بر رحمی
از حقایق که در وقف این اسم مقدس بزبان عرفان مشیر بدان نیست در طی سایل فرموده اند
و با یراد شمه از آن صحایف تقریب ترتیب می باید و کلا الاعان و بعد از که عدد حروف این اسم
بنیر کوبر حسب تلفظ پنج است که دو سه نکته از خصایص عدد خمس در ذکر پیوند
از رعایت طریق مناسبت دور نخواهد بود بدانکه عدد پنج را خاصیتی هست که دلالت
بر نهایت و تمامی دارد و بدین جهت او را دایر گویند و دوران او اشارت بدانست که
هر چند او را در نفس خود ضرب کنند و حاصل را باز در وی ضرب نمایند همان پنج صورت
اصل خود باز آید و چندین مرتبه دوران کرده در نهایت آن عدد خود را بنماید و محصول
آن عمل را بخود تمام سازد مثلا پنج را در پنج ضرب کنند حاصل بیست و پنج آید و باز در پنج
زنند صد و بیست و پنج بود و دیگر بار در وی ضرب کنند ششصد و بیست و پنج باشد
و علی هذا القیاس و اکمل حضرت رسالت صلوات الله علیه ارکان اسلام را که دین مرضی
عبادات اوست بر این عدد مستقیم ساخته اشارت بدینست که دین من تمام شد و مهم
شریعت بنهایت انجامید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و بعد از این شرع
بعثتی دیگر نباشد و پیغمبری دیگر بخلق نباید و باز ارکان اسلام در شهادتین
پنج بار بود و پنج کم نه بار باز او مستحب است تکرار آن کنند و نماز که رکنی دیگرست و اهتمام
بشان او زیادت از سه رکن باقی پنج وقت معین گشت و تمام ارکان را بر پنج چیز که قیام و رکوع
و سجود و قعود دست قرار یافته و در وضو که مقدمه اوست شستن پنج عضو که
وجه و یدین و رجلین مقرر شده و در ذکر تقدیم اول الله دو هشت در پنج درم و از

دینار و نیم دینار که وزن آن همان پنج درم است تعیین یافته و اقسام صوم نیز پنج
است فرض و سنت و مستحب و حرام و مکروه و روزه پنج روز نیز در سال حرام است
عیدین و ایام تشریق و شرایط وجوب حج بر پنج مقرر شده اسلام و حریت و بلوغ و عقل
و استطاعت و در کلام الهی سور مصدر بلفظ الحمد لله که خواتیم امور بدو منتهی گردد پنج آمده
و سوری که در اوایل آن معنی امر بصورت قل ظهور کرده و قول موجب تمامی و نهایت
ظاهر شدن هر موجودیست که إنما قولنا لشيء إذا أردناه هم پنج واقع شده و در جلال مطهر نیز
رفع الله روح ما نجمه مذکورات که اگر کسی بدین فکر در نگرد در این مشهود وی گردد که تا
کلیات بر عدد پنج است و لا اجرام ممکنه که حکما آنها اصل موجودات داشته اند همین
عددست عقل و نفس و هیولی و صورت و جسم و امهات اجناس عالیه اعراض که در اقصی
نهایت عالم ظهوری افتاده اند بنظر تحقیق هم پنج است کم و کیف و فعل و انفعال و نسبت
جامع این و متی و اضافه و وضع و ملک از مقوله نسبت اند و اگر بعضی فعل و انفعال
را هم از آن مقوله داند و گویند اینها ات اعراض نسبیه است ظاهرا چنان مینماید که محقق
دانسته تأثیر را در فعل فاعل و فاعلی نوع تقریری و تحقیقی هست که سایر اعراض نسبیه را
بعضی اعتبارات نیست والله اعلم و در هر یکی از زمان و مکان که از امهات
مشخصات و معینات مکونات شده و نسبت با جمیع محدثات افتتاح الحاطه تامه هست
سرایت سر عدد مذکور بظهور پیوسته چه کلیات امکنه پنج آمده یکی آنکه متمکن دایم بحال
نزوع و انتقال است از آن و نمرد سکون و استقرار در آن و آن فلکیست که محل اجرام علویه
و مضمار حرکت دوریه واقع شده و در داخل آن از مقعر فلک قمر تا مرکز چهار نوع متخالف
امکنه هر یکی را بداع انتظام داده که در هر یکی از آن جز عنصری مخصوص بالطبع آرام نگیرد
و بدین منوال در زمان نیز بنوعی خماسی متصور است چه اصل زمان آن حاضر است
که انقطاع می پذیرد و بحسب تمادی اصلا دوام ندارد و بصورت چهار فصل که مخصوص
سنه بر آمده که هر یکی از آن بالطبع و لا شرط شکل یکی از عناصر و خلاصه انتهای همه که انسان
پیکر بدیع منظرش که خامه قدرت کامله بر نوح هو الذي يصوركم في الأرحام بر نیکو ترصورتی
نگاشته حدود آن بر پنج عضو منتهی می شود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک
از آنها باز به پنج انتها یافته در دست و پای که هر یک بر پنج انگشت منتهی شده اند ظاهر
اما سر که بطرف علو علاقه بیشتر دارد در ظاهر او جای پنج حس که عبارت از سمع و بصر و شم
و ذوق و لمس است مرتب و آماده گشته و در باطن او نیز مقتضی پنج حس که بطالسیا

وخیال ومتفکر

وخیال و متفکر و وهم و حفظست مهیا و مقرر شده و از نوادر اتفاقات بایدانست
که چون انسان نهایت موالید ثلاثه است در معقوده ثانیه که سور قرآن بدو منتهی گردد
پنج بار لفظ الناس مکرر آمده و هم در میان این نوع کرامت انسان اگر کسی تامل کند از اشراف آن
جماعت یعنی رسل کرام علیهم الصلوة والسلام آنها که صاحبان شرایع ناسخه بوده اند
همین عدد اختصاص داده چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین و باز از اشرف اشراف رسل حضرت خاتمست علیه افضل الصلوة که رتبه
نبوت بدو منتهی شده و مختار او از صحابه که چهار خلیفه بر کار بوده که مجموع پنج باشند و در قضیه
که مخاصمه واقع شد میان نصاری نجران و آنحضرت صلعم در باب عیسی بن مریم و کار
بمباهله قرار یافت و مقرر شد که خاصه جانبین بدان مقام حاضر شوند از طرف حق همین
پنج تن نبی و علی و زهرا و سبطین که آل عبا گویند متوجه شدند و در باب حقیقت نجم هم
کلیه که آن حضرات خوانند هم پنج منحصر دانسته اند که قیل ب واجبک نتوان کرد حضرت
ذات بعدست تعین ثانی از حضرات غیبت و شهاده در وسط روح و مثال وهو الخالق
جمعیة تلک الحضرات و از خاصیات این عدد فر اختصار میرود تا چون بتامل دریافته
مذکور شد بر خاطر هوشمند گذر کند که عدد پنج دلیل نهایت و کمالست شاید که ذا نیز شمس
از وضع حروف اسم الله بدین عدد جا شده باید کاذ و جز بذوق طبع و شوان کردن
لم بلغ المرتبة و تفکر در آنکه این اسم بحرفها تمام شده که بوضع بدین عدد دلالت دارد و
همین حرف در بسمله با فاعل پنج جای تکرار یافته موجب مزید بصیرت خواهد شد
لمن انصر فلنفسه وعرض اصلی در آن اشارت آن بود که هر یکی از حروف پنجگانه این اسم
متضمن سری غریب و منطوی بر رمزی عجیب هست ب پنج حرفست پس حرف
این اسم بپش گنج نهان وذات طلسم در ید الله چو پنجه اندر پنج ز آن کو اغلیم
بحر کوهر سنج دیو راکو بمالش تو شتافت جز بدین پنج پنجه شوان تافت و از بین
پنج دو الفست یکی مکتوب و ظاهر و دوم ملفوظ و مخفی که در محکمه عرفان دو گواه
اند بر دعوی توحید موحدان ب دو الف ز و بر استی دو گواه کرده روشن
بسر وحدت را و دو لام یکی ساکن و دیگر متحرک که در ملک و ملکوت بهما در حرکت
و سکون خود وا نموده ابواب فیض بر روی مفیضان هر دو اقلیم گشوده اند ب
از دو لام مشو کم قدر قوت وقوت از یکی ملک و زان دگر ملکوت و اختتام این
اربعه بحرفهاست که بر نهایت کلیات دال باشد کما اشیر الیه ب هاش که با ماهویت

یکیست فهو ذوی النهیة فیما بهم ٭ اما الفین الف ظاهر و پنهان است از مرتبه واحدیة
که اعتبار وحدتست بشرط شیئ و ظهور بشیئ اشارتی میکند بدانکه متعلق این اعتبار ظهور
ذاتست و ابدیة و آخریة او ٭ و الف مخفی اشارتست بمرتبه احدیة که اعتبار وحدت
باشد بشرط لا شیئ و خفای او بر تنبیهی میفرماید بر آنکه متعلق این اعتبار بطون ذاتست
و ازلیة او و حرکه اولی و سکون ثانیه موید همین معنی میتواند بود و حضرت حقایق پناهی
در این باب فرموده ٭ بیت ٭ یکی از قعر فتح باب فتوح ٭ کرده در منظر روح روح ٭ وزده کرده
داده از سکون تسکین ٭ دل و جان را بحکم تمکین ٭ و صاحب عرایس آورده که الف اشارتست
بانانیت حق است که بدان بر قلوب موحدان تجلی نموده تا در تخصیص دل و تجرید آن از کل
غیر حق یکانه شده اند که دل در وی لحضرت یکانه را شاید سر مجرد از عالم تفرید است که فرد للفرد
یکانه را یکانه باش که تا به یکانگی برسی یکانگی نه همچو تنها مانی و سخن در یکیجوی منی در هیچ دان
یکی جو فسیح کو بنده عارفی بدرویشان فتادی رسیدند و پرسید که در میان اجند شکر میدهی
گفت دو من عارف فریاد برکشید که بر تن من زهر باد اگر از شکر دو من بیخبرم ومناسب
این روایتست حکایت از مثنوی معنوی ٭ آن یکی آمد در یاری بزد ٭ گفت یارش
کیستی ای معتمد ٭ گفت من گفتش برو هنگام نیست ٭ بر چنین خانی مجال خام نیست
خام را جز آتش هجر و فراق ٭ کی پزد کی وارهاند از نفاق ٭ چون توی تو هنوز از تو نرفت
سوختن باید ترا در نار تفت ٭ رفت آن مسکین و سالی در سفر ٭ از فراق یار سوزید از شرر
پخته گشت آن سوخته پس باز گشت ٭ باز گرد خانه انباز گشت ٭ حلقه زد بر در بصد
ترس و ادب ٭ تا بنجهد بی ادب حرفی ز لب ٭ بانک زد یارش که بر در کیست آن ٭ گفت بر در
هم توی ای مهربان ٭ گفت اکنون چون منی ای من درآی ٭ نیست گنجا دو من را در سرای
نیست سوزن را سر رشته دو تا ٭ گر تو یکتائی در این سوزن درآ ٭ اما دو لام مین لام ساکن
اشارتست بعالم ملکت یعنی عالم شهادت و عالم اجسام و عالم خلق که محسوسات دو گوید
دلیل آنکه ملکت را بخود هیچ گونه تصرفی نیست و تا فیض ملکوت بسلسله او را تحریک ندهد
از حرکت بر و بیرون نیاید ٭ بیت ٭ ملک فی نفسه بود ساکن ٭ نیست جنبش مر او را ز
خود ممکن ٭ جنبشی کافکند برو سایه ٭ ملکوتش دهد در آن مایه ٭ و اشارت بدین
معنیاست ٭ بیت ٭ همچون نقش بوادیم و جنبان می شویم اندم ٭ که نو دشمن ندمان
بر من دیواد میآید ٭ و لام متحرک عبارتست از عالم ملکوت یعنی عالم غیب و عالم الارواح
و عالم امر که حس بدانها راه ندارد و حرکت دلالت بر آن دارد که ملکوت متصرفه تصرف و

وجه تدبیر ساکنان

اما دو الف

اما دو لام

وجه تدبیر ساکنان فضای ملکوت از پای بستگان ملک هیچ کار نیاید ٭ بیت ٭ جسم را چون
سایه دان و شخص را چون جان شمر ٭ سایه را بی شخص هرگز کی بود هستی بدید ٭ فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیئ ٭ و حضرت شیخ روزبهان قدس سره آورده که لام اول اشارتست بحالت
و ثانی بجلال و این دو وصف دلیلی شناسد که بر تو اسما و صفات الهی باشعه ظهور باطنش
را مستور کردانیده باشد و وصفت فانیا و در صفت باقی محو شده و این سخن که آنحضرت فرموده
در مقام تجلی صفاتیست و هم ایشان در مقام تجلی ذات آورده اند که حق تعالی تجلی فرموده
بلام اول انا ذاتیه خود را بارواح عارفان تا با نوار دستغرق کشتند و بلام ثانی تجلی کرد از
مشاهده جمال خود بر اسرار محبان تا در بحر محبت غرق شدند و قطره ایشان بدریا پیوست
مصراع ٭ قطره بدریا رسید و برفت از میان ٭ و امام قشیری در کتاب تحبیر فرموده که لام
اول اشارتست بمحو اشارات و این لام تفصیلست در تعریف و تفصیل اندراج
دارد پس حضرت عزت شان تعریف فرموده ذات خود را بظهور در تفاصیل اعیان ثابته
در حضرت علمیه و چون این ظهور بنهایت رسید عین بطون شد ٭ کان له ظهور فی البطون
و بطون فی الظهور ٭ و لام ثانی اشارتست بمحو المحو فی کشف الماهیة چه آن تفصیل تفصیل
از حیثیت ظهور را از علم تعیین و مراتبیه در این حال تعریف که موجب ازدیاد ظهور است
زیاده باشد و زیادة ظهور سبب کمال بطون کردد پس هر چند ظهور بیفزاید بطون
نیز زیاده میشود و سالک مکاشف که در تفصیل اول بمرتبه محو اشارات رسیده
بود در تفصیل ثانی با نکشاف ماهیة از رویت محو اشارات فانی می شود و معنی محو
المحو اینست ٭ بیت ٭ در فنا کم شو وصال اینست و بس ٭ کم شو از کم گر کمال اینست و بس
و در فتوحات مذکورست که لامین اشارتست باسم ظاهر و باطن که واقع شده اند میان
الف اول و الف آخر و این مقام اتصالست چه نهایت منعطف میگردد بر بدایت
و ظاهر عین باطن و این سر بهم میدارد ٭ بیت ٭ پس اینجا اول آمد عین آخر ٭ نباشد نیز باطن غیر ظاهر ٭
اما حرف ها ٭ بر هویة ذات ٭ دلالت کند و او را غیب هویة گویند ٭ بیت ٭ از غیب هویة
ابدای حرف شناس ٭ و انفاس ترا بود بر آن حرف اساس ٭ باش آگاه ای حرف دراببد
و هواس ٭ حرفی گفتم شکرف اگر داری پاس ٭ در رساله فواتح الجمال آورده که ذکر جاری
بر نفوس حیوانات انفاس ضروریه ایشانست زیراکه در وقت انبساط و انقباض نفس
حرف ها که اشارت بغیب هویتست گفته میشود اگر خواهند و اگر نه همین حروفست
که اصل اسم مقدس بوده چنانچه شیخ مؤید الدین جندی رحمه الله در شرح فصوص الحکم

اما حرف ها

که اصل در اسم الله هو بوده است که کنایت از غیب ذات و هویت غیر متعین اوست جه کنایت
از غایب باشد همچو لام ملک بالتخصیص بر و زیاده کردند چه همه ملک اوست و مخصوص
بدو وانگه لام تعریف در آوردند تا نه توهم امکان وقوع شرکت کند در کنایت غایب و
ملکیت پس بتفخیم که علامت تعظیم است اتمام یافت و حضرت حقائق پناهی همین
معنی اشارت فرموده اند **بیت** اسم ذات او که هین ها بود لام تعریف اختصاص
فزود چون شد اشباع کرده فتح لام بالف شد معروف اسم تمام صاحب فتوح
الارواح روح الله روحه فرموده که بتحقیق خاص ترین نامهای حق هوست و او در
اصل یک حرفست یعنی ها و واو از برای قرار نفس است و اصل کلمه نیست چه در
تثنیه هما گویند نه هوما پس این نام فردیست دلیل بر فردی با همه اسامی و صفات منزه
و مذکور و هو که از میان جان آید و زبان او کار نیست در کتاب البیان فی اعجاز القرآن
آورده که اسم ذات حرف هاست و انضمام او با واو برای آنست که ها از اقصی غایات مخارج
آید و واو نزدیک تر کلمه ایست بمبدا مخارج که شفتاست و چنانچه ها اعتماد بر هیچ جزو از اجزای
مخرج ندارد در وقت ظهور ها و بنحو همان و نیز معتمد بر هیچ جزو نیست پس ها که مبدا
کلمات با یکه با واو منضم شود که منتهای کلمات تا دایره تمام گردد و هذا در بیان
مبدا و معاد دخلیه ساعت بدین اسم تفویض یافته که **لا الیه تنتهی الا هو** و حضرت
شیخ در اعجاز البیان فرموده که در اتصال واو بها نکته آنست که واو مستوعب جمیع
مخارج است از آن جهت که نطق بدو متوقفست بر سریان نفس بصوت در جمیع مخارج
و مرور او در آن چه در وقت نطق بواو اول ابتدا از شفتین کند و بواسطه الف امتداد
صوت بنهایت مخارج رسد و بجهت واو ثانی باز بشفتین عود نماید پس یک دور تمام
شود و بر جمیع مخارج در ذهاب و ایاب مرور کند تا هم چون بحرفها که دایره و احاطه
جمیع نموده اتصال یابد در جمعیت پس از ایدر از عبادت و اشارت بهمه مفهوم گردد
فلا یعرفه الا هو و امام قشیری رحمه الله در کتاب التحبیر آورده که بعضی رضی الله عنهم نقل میکنند
که ها از اخر مخارج آید و واو از اول مخارج گویا اشارت میکند بدین دو حرف که ابتدا
هر حادث از وست و انتها هر حادث بدو و بعضی از عرفا فرموده که واو دلالت بر جمعیت
دارد و لهذا در کلام عرب علامت جمع واقع میشود چه در فعل چون نصروا و چه در اسم
چون مسلمون اما از حرفها مظهر جمعیت است یعنی چون با واو متزلج یافت جامع شد
مر جمیع اسما و صفات را نزد بعضی محققان که از کلمه هو غیر حق بر ضمیر ایشان خطور نکند

غرض از این

غرض از این مقدمات تعریف حرفهای الله بود که در این جامعیت و بر همه اشیا محیط
و هست توضیح این سخن باید دانست که الف نظام از این اسم اشارت باسم الظاهر است
و اول مخفی باسم الباطن و لام اول مزبست از نسبت ارتباط حق بعالم از حیثیت تبدا عنه
و در ابتا باسم الاول هست و لام ثانی مخبرست از نسبت ارتباط عالم بحق از جهت رجوع الیه
و او در اسم الاخر مناسبتی متصورست و حرف ها هویت جامعیت است میان این اسما
اربعه پس اسم الله مشتملست بر اسماء اربعه اصلیه و سری که جامعیت میان ایشان
از لفظ هو که با این اسما در یک سلک منتظم شده جمال این معنی بنظر بصیرت در آید **هو
الاول والاخر والظاهر والباطن** و در فتوحات آورده که ها ترتیب که بدو واقع شود
مشاهده میان بنده و خدا و ندو نیز از ارکان حجاب باب شهود و محرمان سرابرده
وجود نداند **بیت** هر که شد محرم دل در حرم یار بماند وانکه این کار ندانست در انکار
بماند **نکته ثالث** در ذکر بعضی از حقایق دو اسم رحمن و رحیم و شمه از لطایف
آن محتوی بر هفت اشارت **اشارت اول** در بیان معنی رحمت که این دو اسم از آن
مشتق اند بدانکه رحمت در لغت رقت قلبست و انعطاف یعنی مهربانی که مقتضی
بتفضل و احسان است و وصف الله تعالی بصفت رحمت از قبیل اطلاق سبب با
بر مسبب یعنی سبب که رحمتست مجاز بود از انعام که مسببست و از این
نوع مجازات در قرآن بسیارست و هر که در محلش ایمانی خواهد رفت و گفته اند صفت
رحمت مبدائیست و منتهائی مبدا آن رقت و تحنن باشد که از قبیل انفعالاتست
و منتهای احسان و تفضل که آن **قبیل انفعالاتست و منتهای احسان و تفضل** که از
قبیل فعلست و چون انسان برحمت متصف شود مراد یا مبداست یا منتهی
یا هر دو و چون باری تعالی را بدان وصف کنند البته مراد منتهاست و پس
زیرا که واجب الوجود عز شانه از تاثر و انفعال منزه است و در بحر الحقایق
آورده که معنی رحمت اراده حقست ایصال خیر و دفع شر را و اگر این اراده
نبودی هیچ موجود از پس پرده عدم روی ننمودی چه آفریدن ایصال خیر
وجودست بموجود و دفع شر عدم از او **الوجود خیر کله والعدم شر کله** و بر من
تقدیر رحمت از صفات ذاتیه باشد و در تفسیر الطوالع فرموده که اگر معنی رحمت
اراده خیر گیرند از صفات ذاتیه است و اگر ایصال خیر گویند از صفات فعلیه
یعنی مستحب و نزد بعضی مستحسن از صفات فعلیه و اما منزل الجود این ترجمه دا

توضیح نام رحمن و رحیم

شرح اسماء الله انجا که هر اسمی را راجع بیکی از صفات سبعه اصلیه میدانند از دو معنی
که رحمن و رحیم اند از صفتهاست که راجع باراده باشد یا فعلی یا اضافی و در بعضی از کلمات
رحمت که در قرآن بر بیست معنی ذکر کرده و از جمله سه معنی مناسب این مقامست
یکی عفو و مغفرت «لا تقنطوا من رحمة الله» ای مغفرة دوم عافیت و سلامت «هل هن
ممسكات رحمته» ای عافیت سیوم رزق و موهبت «قل لو انتم تملکون خزائن
رحمة ربی» ای رزقه پس رحمن و رحیم بمعنی آمرزنده باشد یا عافیت دهنده یا روزی
رساننده و گفته اند رحمت رحمان بمعنی روزی دادنست که رزق عمومی دارد
بنسبت بنیک و بد و مومن و کافر و رحمت رحیم بمعنی آمرزش است که آن اختصاص
یافته باهل ایمان و در هر دو رحمت معنی عافیت مندرجست یکی عافیت دنیوی
و دیگر عافیت اخروی نزد ارباب تحقیق رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه
که انرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتیست که همه را فرا رسیده «ورحمتی وسعت
کل شیء» و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سوال سایل و وسیله حاجت محتاج
یا ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه و اشارت بدین رحمت فرموده بیت
ای بداده رایگان صد چشم و گوش ¤ بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ¤ در عدم
ما مستحقان کی بدیم ¤ که برین جان و برین دانش زدیم ¤ ما نبودیم و تقاضا
ما نبود ¤ لطف تو ناگفته ما می شنود ¤ دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز
خوانند «وکتب ربکم علی نفسه الرحمة» اشارت بدانست و آن هم از رحمت ذاتیه فایض
شده و مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال و جز آن کما قال تعالی «فسأكتبها
للذين يتقون» الایة و چون کتب باصطلاح اصولیان قید وجوبست ذهن از
استماع «کتب ربکم» منتقل بوجوب میشود و حال آنکه وجوب این رحمت که
پاداش اعمال بندگانست از روی کرم و تفضل واقع شده نه از روی وجوب اصطلاحی
که زیرا که بر حق سبحانه چیزی واجب نیست بوجوب مصطلح و حقیقت این
سخن آنست که بنده را فرمان برداری خواجه خود واجبست و بر خواجه
در برابر آن عمل عوض دادن لازم نه پس هرگاه که خواجه در مقابل اعمال بنده
بر سبیل مجازات عطائی بر خود واجب گرداند از محض منت و صرف موهبت
خواهد بود و بباید دانست که استحقاق بنده مر رحمت وجوبیه را هم نتیجه
رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود

رحمانی فرمود بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد «هو
المفیض الجواد» مع بی طلب ما این طلب تو داده ¤ گنج احسان بر همه بگشاده ¤ ای عطا
نادی ذنوب رحمت ذنوب ¤ رحمت با زادی ما کرده ¤ اشارت دوم بدانکه رحمن اسمیست
لفظ است و در کتابت او مد میم شرط است چنانچه در روایت آمده و نزد محققان
مد میم رحمن اشارتست بامتداد رحمت و وجود نیز بسوی هر بسیط و مرکب و بر لفظ او
در مصحف امامی بالف واقع شده و در اخبار روایت آمده که از حضرت رسالت صلوات
الله علیه سوال کرده شد که الف رحمن کجا شد در جواب فرمود که «سرقها الشیطان»
و یکی از دقایق این سخن آن میتواند بود که شیطان وهم الف رحمن یعنی شهود و
حدت وجود را که افاضه آن بر موجودات نتیجه رحمت رحمانیست از دیده ما
مخفی ساخته و از اینست که دیده کوتاه نظران کثرت بین بدان معنی بینا نیست
ع دیده اعمی چه بیند آفتاب ¤ در تفسیر امام قرطبی مذکور که در اشتقاق اسم رحمن
اختلاف کرده اند جمعی غیر مشتق میدانند بجهت آنکه از اسماء مختصه بالله است
و اگر مشتق از رحمت بودی بمرحوم اتصال یافتی و رحمن بعباده گفتندی چنانچه
رحیم بعباده گویند و اصح آنست که مشتق از رحمت ساخته اند و از ابنیه مبالغه
شناسند و صاحب کشاف این اسم را از صفات غالبه داشته چون عیوق
و بر اطلاق مستعمل نیست در غیر اسم حق سبحانه یعنی رحمن مطلق جز خدای را نگویند
مگر از روی عناد و امام زجاج در معانی القرآن آورده که رحمن عبرانیست و رحیم
عربیه و کفار عرب مسیلمه کذاب را رحمن الیمامه گفتندی و قریش اسم رحمن
را در جاهلیت نمی شناختند چنانچه از فحوای «قالوا وما الرحمن» و مضمون «یکفرون
بالرحمن» مفهوم میشود و بدین قرینه جمعی بر آن رفته اند که رحمن لفظ عربی نیست
و اگر بودی بایستی که عرب آنرا شناختندی و اصح آنست که رحمن لفظ عربیست اما
در توریه نیز مذکور بوده و میان اهل کتاب مشهور و در اخبار آمده که عبدالله
بن سلام رضی الله عنهما در حضرت رسالت اسلام گفت یا رسول الله ما در توریه
اسم رحمن بسیار میخواندیم و در قرآن کمتر میبینیم آیت آمد که «قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن» یعنی خواه او را بنام الله خوانید و خواه بنام رحمن که این هر دو اسم خاصه
اوست و اورا اسماء حسنی و صفات علی بسیار است هر گروهی بنامی خوانندش
هر جماعتی بصفتی شناسند بیت هر طایفه ز جست و جوئی ¤ دانند تا بکنه

وگویند مرفان رحمن بمعنی لغوی خوانند نه باصطلاحی و معنی رحمن نزد علماء دین
بسیار بخشاینده است که رحمت او عام است بر همه خلایق بی سوابق خدمت و لواحق
دعوت و بخشنده اصول نعم است از حیات و قدرت و شهوت و تقرب بامدادات معاش
باکل و مشرب و ملبس و مسکن که اقطاب اسباب همه متاع دنیا اند و باهر چه حصول این
جمله موقوفست از آلات تحصیل منافع و اسباب کسب معارف در طریق مبدء
و معاد و بزبان عظماء کشف و یقین مفیض وجود و کمالست بر کل موجودات که
بحسب مقتضای حکمت و احتمال قوابل بر وجه بدایت و در ایجاد ایشان فرموده
که رحمن اسمی کلیست تالی مر اسم جامع را و مشارکست او در جمیع و حکم و احاطه و
از این کلمات مستفاد می شود که رحمن اسم حق است باعتبار جمعیت اسمیه
در حضرت الهیه و از این حضرت افاده می فرماید بوجود و هر چه تابع آنست از
کمالات بر جمیع ممکنات کما قال ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا
و سبب عبودیت موجودات مر رحمن را افاده وجود و کمالاتست بایشان
که اگر این افاضه نبودی نه از وجود خبر داشتندی و نه از کمال آگاه شدندی بیت
اگر لطفت نیاوردی وجود ما از عدم بیرون نه از اقلیم عدم تنها دی هرگز قدم بیرون
پس ماهیات و حقایق ممکنات که صور معلومات حق اند در عدم محض عالم ثابت
باشند بعد وجود بفیض رحمانیه و رحمن متجلی باشد و جمال رحمت بر جمیع اشیا که
هریکی از آن باصطلاح عارفان عرشیست عظیم والله بکل شیء علیم و از اینجا انتفاء
رحمن باستوا بر عرش معلوم توان کرد ع حق بر عروس جمله ذرات مستوی است
و هم اینجا از حقیقة نفس رحمانی ابجد روح و ریحان توان شنید ع بوی جان می
آید از باد صبا این بوی چه بوست و رحمت رحمانیه که رحمت ذاتیه و مطلقه
است واسعه و سابقه نیز گویند بعد از آن که در اسم رحمن سه چیز تعبیه
کجز عارفان بدان راه نبرند حلاوت نعمت و مشاهده وصلت و محافظت حرمت
و حضرت شیخ زین الملة والدین الخوافی رحمه الله در شرح این سخن می فرموده اند
که حلاوت نعمت ملاحظه دوام عطا و بقای نعماست از بدایت تا نهایت و مشاهده
وصلت شهود اتصال دقایق رحمانیه و انتظام دقایق انست از ازل تا ابد و محافظت
حرمت اشارتست بانکه چون مشاهدان مشاهده معانی الرحمة کمال رحمت مطلقه
مشاهده فرمودند و از غایت احسان و نهایت انعام بر انسان که سبب یکتایی

و موجب دلبری

و موجب دلبری و بی باکی ایشان میتوانند بود خبردار گشتند در مقام رعایت مراسم
آداب مستقیم گشتند طریق حیات مرعی داشتند تا بهیچ حال از ایشان ترک ادبی صادر
نگردد که مدار کار سالکان بر ادبست بیت بادب رو طریق عشق که هست
طرق العشق کلها آداب در پس پرده رمزهاست بسی فاسألوهن من وراء
حجاب اشارت سیوم بدانکه رحیم اسمی عام اللفظ است و او را بر غیر حق سبحانه

توصیف اسم رحیم

اطلاق توان کرد و معنی وی بزبان اهل شریعت بزرگ بخشش است که رحمت او خاصست
بمؤمنان و موقنان که ایشان بواسطه شکرگذاری بر نعمت رحمت سابقه سزاوار
قبول این رحمت گشته اند اما بلسان ارباب حقیقت رحیم مفیض کمال معنوی مخصوص
بنوع انسانیست بحسب نهایت و در طوالع الشموس آورده که فیضان کمالات معنویه
چون معرفت و توحید بر اهل ایمان از اسم الرحیمست و او اسم حق سبحانه است باعتبار
این افاضه و از این سخنان مفهوم می شود که رحمت رحیمیه خاص است بارباب
ایمان وکان بالمؤمنین رحیما و در معارف آورده که در اسم رحیم مواهبی خاص است
مر مخصوصان بارگاه محبت را و قول ابن عطا که فی اسمه الرحیم محبة و مودة معنی
و موکد این قولست و رحمت رحیمیه را که رحمت وجوبیه و مقیده است مشروطه
و لاحقه نیز گفته اند و بعضی مخصوصه و قریبه گویند که مخصوص اهل احسان
و نزدیک بدیشانست ان رحمة الله قریب من المحسنین و اصح آنست که چنانچه
در رحمن خصوص عموم معتبر است در رحیم عموم خصوص ملحوظ باشد یعنی رحمت
رحیمیه را با وجود خصوصیت بمؤمنان عام باید دانست بر مجموع ایشان مطیعانرا
بقبول حسنات و عاصیانرا بمحو خطیات و هیچ یک از گویندگان کلمه شهادت
بشرط اخلاص و حسن عقیدت از فیضان این رحمت محروم نخواهند ماند
اگر محسنانند بوسیله روزه و نماز مترصد نزول این رحمت بر ایشان هستند
مجرمان و مفلسان نیز بدین همه بیچارگی و نیازمندی امیدوار می باشند و بزبان
عجز و بیچارگی با حضرت ارحم الراحمین میگویند بیت که رحمت تست بر نکورت
رحمت کن بندگان بد کیست چون ذات تو نیم پاک و ناپاک اندر کرم نکو در بین
خاک جمعی از علما بر آن رفته اند که رحمن و رحیم هر دو یک معنی دارند چون
ندمان و ندیم و سلمان و سلیم و جمع میان ایشان برای تاکید است چون
جاد مجد و در کشاف آورده که هر دو اسم را یک معنی است و اشتقاق ایشان از

یک مصدر اند اما در رحمن مبالغه رحمت زیادتست چه زیادتی بنا دلالت بر زیادتی
معنی دارد و در انوار میگوید که هر دو صیغه مبالغه اند اما رحمن ابلغ است از رحیم
و در شفا آورده که هر دو یک معنی دارند و معنی ایشان ذو الرحمة است و اکثر برانند
که هر یکی ازین دو اسم مفهومی خاص و معنی مخصوص دارد صاحب مصابیح [illegible]
که هر دو اسم مشتق از رحمتند اما در دقایق رحمت مغایر افتاده اند و از ابن
عباس رضی الله عنه منقولست که این اسمان رفیقان اند هر یکی ازین دو اسم ارق است
از دیگری یعنی بسیار رحمت تر و خطابی فرموده که این مشکلست چه اکثر در قرار الصفات الله
دخل نیست و اما انجاست که بعضی گویند که این وهم است از راوی بلکه چنین باید که این اسمان
رفیقان اند چه رفق از صفات الهی است قال صلعم ان الله رفیق یحب الرفق و رفق در لغت نیکو
ساختن کارهای با شروطا وضد عنف است پس هر یکی ازین دو اسم ارفق است از دیگری یعنی نیکوتر
سازنده کار [illegible] و آنها که بروایت قاف تصحیح کرده اند رقت را بلطف تفسیر میکنند و بی
شبهه لطف از صفات الهی است و در تفسیر خواجه قدس سره مذکور است که هر یکی ازین
دو اسم تمام اند ازیکدیگر که الیه کال صفت حق و در فرق میان ایشان وجوه بسیار است
و وجهی که جمهور بدان رفته اند عموم و خصوص است در لفظ و معنی ایشان [illegible]
خلاف است که بر غیر حق اطلاق نکنند و معنی و عام چه رحمت رحمانیه بجمیع موجودات محیط
است و رحیم بر عکس آن عام اللفظ افتاده که غیر حق را بدان توان خواند و معنی خاص است چه رحمت
رحیمیه جز بمؤمنان نرسد و تفصیل اثبات این وجه در اثناء ابیات اندراج دارد مثنوی
هست اسم وجود حق رحمن باعتبار العموم والاحسان رحمتی در کمال بسط و سعت مستفاد
از وجود رحمت نیست غیر از وجود عام مفاض بر حقایق ذو اهب فیاض اسم رحمن
از آن بود مشتق لفظا خاص و معنیش مطلق لفظ او بی وقوع سهو و غلط بر خدا
میشود مقول فقط لیک معنیش شامل و عامست کون را کشته خوان انعامست عکس
اینست حکم اسم رحیم باعتبار الخصوص والتعمیم هست اسم وجود حق اما مختص موجب
اشیا بخشد از خوان رحمت القضا طالبان وجود را حصه لفظش افتاده بر خلاف و مشتق
بر حق و خلق جایز الاطلاق و امام غزالی قدس سره در مقصد اقصی فرموده که مفهوم رحمن
رحمتی است که آن مقدور بندگان نباشد مثل ایجاد و هدایت و اسعاد در آخرت و مانند آن و
مفهوم از رحیم رحمتیست که از بندگان مثل آن متصور تواند بود چون اعانت مظلومان
و غیر آن از تفضل و احسان و در احقاق آورده که رحمتی که اسم رحمن بر آن دلالت میکند

دقی

الکمیة قلیل

الکمیة قلیل الکیفیة است یعنی رحمن آنست که روزی دهد مومن و منافق و کافر و زندیق
را و این رحمتیست بسیار کمیه اما چون دنیا منقلب الاحوالست و نعیم او مرهون به فنا و زوال
پس اندک کیفیت باشد و رحمتی که از اسم رحیم بفهم میرسد بعکس اول قلیل الکمیة کثیر الکیفیة
افتاده یعنی رحیم آن بلند که خاص اهل ایمانرا ببهشت رساند از جمیع آدمیان و از این کلمه
کمیت مفهوم میشود اما از آنکه ملک بهشت موبد و نعیم و لذات آن منحل نخواهد بود
کثرت کیفیت روشن میکردد و انکه جمیع رحمت رحمانیه را خاص باهل دنیا داشته اند
و رحمت رحیمیه را بمؤمنان در عقبی اختصاص داده از همین مقوله است ابو الفضل
رحمه الله فرموده که رحمن بسیار رحمتست و رحیم دایم رحمت و از اینست که رحمت
رحیمیه را بآخرت که دار بقا و دوامست مخصوص میدارند نعما که بی رحمت عقیمان
عرصه آسمان بتوفیق طاعات و عصمت از خطیات و رحیمست بساکنان مرکز زمین
بارسال رسل و انزال آیات بینات امام اجل در تفسیر فاخر آورده که رحمن مهربانست بر انکه
روزی خواهد و بر انکه نخواهد همه را روزی میدهد و رحیم آمرزنده است آنرا که آمرزش
طلبد و آنرا که نطلبد مجموع را بشرط ایمان و توحید میآمرزد ابن مبارک رحمه الله فرموده
که رحمن آنست که چون از و در خواهی دست کیرد و رحیم آنست که اکر از و چیزی نطلبی
خشم کیرد و در سنن ابن ماجه و جامع ترمذی بروایت ابی صالح از ابو هریره رضی الله
عنه مرویست که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده که هر که از خدا بر نخواهد و چیزی
نخواهد خداوند بر وی خشم کیرد و لفظ ترمذی اینست که من لم یسأل الله یغضب علیه
و یکی از شعرای عرب در این معنی فرموده بیت الله یغضب ان ترکت سؤاله و بنی آدم
حین یسأل یغضب یا انکه کسی چه کریم بکشاید زاید ام کدای آخرش خشم آید این
لطف نکر که حق غضب فرماید بر هر که کدائی ز درش نماید و خواجه پارسا
قدس سره بهمان طریق امام اجل رحمه الله آورده که رحمن است بروزی دادن خلق
و رحیمست بآمرزش سیئات مؤمنان در باب روزی اعتماد بر رحمانی او کن بر کسب
خود اما کسبها فرو مکذار تا کاهل نشوی و در مغفرت کناهان اعتماد بر رحیمی او
کن نه بر عمل خود اما عمل ترک مکن تا غافل نشوی و کفته اند رحمن است که درد بی
غم و اندوه را نابود کردانید و رحیمست که بشفاعت مصطفی صلوات
الله علیه او را بجنت آمرزش رساند رحمن است که ظاهر با را بصورت بکارد
رحیمست که باطن آبادان سازد و دل در قبضه قلب رب نکاه دارد رحمن است

باصطلاح طاعات هرچند آلوده باشد رحيمست بغفران سيآت واگرچه زياده
باشد ورحمن است بپوشيدن عيبهاى بندگان ورحيمست بنوشيدن نا الهامى بندگان
رحمن است كه بدهد وعطا كند ورحيمست كه سلامت بخشد ودفع بلا كند ودر حقايق
السلمى آمده كه رحمن فيض بخش اهل تمكين است وبدان رحمت بطريق استقامت
رسوخ مى يابند ورحيم عطا دهنده ارباب تلوين است وبدان رحمت از باديه تقلب
واضطراب بسر منزل ثبات ويقين مى رسند ودر لطايف امام قشيرى مذكورست
كه رحمن آن بود كه جام نعمت نوشاند ورحيم آن باشد كه جامه عصمت پوشاند
ودر عرايس فرموده كه رحمت رحمن مفتاح مكاشفه است ورحمت رحيم مرقاة
مشاهده ودر حقايق القرآن گويد كه رحمن آنست كه بتجلى تيرگانرا روشنى بخشد
ورحيم آنكه بتدقيق ودرا تو انز دريك كردانند وگفته اند رحمن است كه قاصدانرا توفيق
مجاهدات ارزانى داشت ورحيميست كه لواى حال واجدانرا در عرصه تحقيق مشاهدت
برافراشت ودر كشف الاسرار ميفرمايد كه رحمن است كه راه مزدوريانرا آسان كند
بر عابدان ورحيمست كه شمع دوستى برافروزد در دلهاى عارفان مزدور پيوسته
در انتظار باشد كه روزى بار يابد وعارف هميشه در صفه بار باشد وعلى الدوام بر فرق
ديدار بود تا بيند بيت مزدور هميشه باشد از عمر بجوى مرا ز روى حور وتمناى
قصور عارف ز تعلق دو عالم شده دور در بحر عيان غرقه نورست وحضور وقال
ابو عبدالله الاندلسى ثم القرطبى رحمه الله فرموده كه جمعى گفته اند كه رحيم نعت حضرت رسالت
صلى الله عليه وآله وسلم چنانچه در قرآن واقع شده بالمؤمنين رؤوف رحيم پس تقدير كلام
چنين باشد كه بسم الله الرحمن الرحيم اى تبحرو وصلنا الى الله والى الرحمن يعنى بواسطه
رحيم كه محمد است ومتابعت او واصل مى شويد بثواب وكرامت واين نكته غريبست والله
اعلم بحقايق العلوم والحكم اشارت چهارم وجه تقديم اسم الرحمن بر الرحيم نزد بعض
علما آنست كه او را خصوصيتى باسم الله وسنادكى در عظميت هست ودر تفسير
قرطبى فرموده كه عطا بقول اكثر رحمن را اسم اعظم دانسته اند ومقصد اقصى آورده
كه رحمن اخص است از رحيم بجهت آنكه غير حق را ايد ومسمى نكرده اند ورحيم را
بر غير او اطلاق نمايند پس رحمن از حيثيت باسم الله كه جارى مجرى اعلامست
نزديك باشد ودر بحر الحقايق فرموده كه رحمن خاص ترين اسما وصفاتست بذات
ولهذا در قرآن باسم الله در بسيار دعوت منتظم گشته كه قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن

وجه تقديم اسم رحمن بر رحيم

واز مضمون

واز مضمون حديث صحيح احب الاسماء الى الله عبد الله وعبد الرحمن رايحه تقويت
همين معنى استشمام ميتوان نمود وآنكه اضافت لفظ عباد باسمى از اسماء حسنى
جز الله ورحمن در صحيفه قرآن وارد نشده كما قال عينا يشرب بها عباد الله وقال
وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا از قبيل مؤكدات ميتواند بود ودر تكرير
اخصيت اسم رحمن ازين نكته مفهوم ميشود كه در قرآن بر سبيل موضع مذكور شد
ورديف هيچ اسم نيامده مگر هو آنجا كه هو الرحمن الرحيم ويا تا انجاكه بسم الله الرحمن الرحيم
اما اسم رحيم رديف چند بن اسم ديگر واقع شده چون غفور ورؤوف وعزيز
وعزان وتالى اسم هو والله نيامده پس آنكه تالى اسم ذات آمد اخص خواهد بود
وبواسطه اخصيت او را تقديم كرده اند وبعضى گفته اند كه چون رحمن كه
دلالت بر اصول نعم وجلايل وعظايم آن دارد ابلغ است از رحيم كه شامل
فروع نعم ودقايق وتوابع آنست واصل در نعماء الهى ظهور وعظمت اوست
پس ابتدا بدانچه دلالت بر عظايم نعم كند اولى خواهد بود ودر جواب گفته
كه بر طريق ترقى مقتضى آنست كه از ادنى باعلى روند چون عالم تجريد ميتوان
گفت كه ترقى متصورست كه موصوف در غايت كمال نباشد ووجود حق تعالى
غاية الغاياتست ترقى در اوصاف ذات مقدس چه مدخل وارد دواز تعريف
وتوصيف ناقصان عرصه امكان حضرت واجب را چه كمال افزايد بيت
ذكر جمال از خيال نا قصر است وصف شاهان از گداها خطاست مدح تعريفه
بحريق حجاب فارغست از مدح وتعريف آفتاب وبعضى از علماء بيان ذكر كرده
بعد از رحمن را از قبيل تتميم وارداف داشته اند نه از قسم ترقى كما بين في موضعه واز
همين وجوه سابقه فارقه بين الاسمين وجه تقديم الرحمن استنباط توان نمود
ودر جمله آنكه رحمن است باهل دنيا ورحيم بمؤمنان در آخرت ورحمن است باهل سما
رحيم باهل زمينها وتقديم دنيا بر آخرت وعلوى بر سفلى امرى محققست وآنكه
گويند اشتمال رحمن بر فتحتين كه رتبه فوقيه لازم اوست وانطواء رحيم
بر كسرتين كه سمه تحتيه ملازم او موجب تقديم است يا نقطه واحد رحمن
اشارت بوحدتست ونقطتين رحيم علامت غوغاى كثرت در جه تقديم
از جمله ملح ودقايق است وفى الجمله اقوال سابقه را تا امدى ميكنند وقتا ديگر حجه
آورده كه مستقر رحمت رحمانيه عرش است بنص كلام ومستقر رحمت رحيميه

کرسی بقول مشایخ کرام وعرش برکرسی مقدمست ودر عرایس فرموده که رحمن
مربی جمعیست که مراد اند وبرحمت خود ایشانرا مستغرق میدارد در بحار مشاهده
ورحیم تربیت طایفه میکند که مرید اند وبرحمت خود ایشانرا مستقیم میسازد
بر منهاج مجاهده ونقدیم مراد بر مرید از دایره مناسبت بیرون نیست
چه بحقیقت مراد طالبست ومرید مطلوب وطلب بی وجدان متقدم باشد
وطالبیت مراد ومطلوبیت مرید از مضمون یحبهم ویحبونه فهم توان کرد
بیت میل از طرف یار دید بامداد از آغاز معشوق شنیدی که عاشق
نکران بود واز همین مقولاتست بیت بی دلانرا دلبران جستند بجان
جمله معشوقان شکار عاشقان تشنکان کر آب جویند از جهان آب هم
جوید بعالم تشنکان جذب آبست این عطش در جان ما ما از آن او
واو هم زان ما اشارت بحضور در تخلق وتجلی بمعانی این دو اسم باید دانست
که کمال بنده وسعادت وی در آنست که باخلاق الهی متخلق کردد وبمعانی اسماء
صفات و متجلی شود واز هر صفتی واسمی بهره بردارد وبمجرد شنیدن لفظ
وفهم لغت وثبوت آن معنی مرحق را سبحانه قناعت نکند چه بهره شنیدن
بهایم را نیز هست وفهم وضع لغت ومعرفت آن برادیا لغوی بلاغبیاء
بدوی پوشیده نیست واعتقاد ثبوت آن مرحق را بی کشف صحیح هم
مستدعی فهم معانی والفاظست وتصدیق بدان بر سبیل تقلید واکتساب
عوام درین مقام مشارکت دارند پس در طلب حظی دیکر باید بود واز
حظوظ خواص محظوظ باید شد وحظ مقربان از معانی اسما وصفات
ربانی سه نوع است اول معرفت این معانی بر سبیل مکاشفه ومشاهده
تا حقایق آن بر ایشان روشن شود ببرهانی که از تطرق خطا مامون
ومصون باشد واتصاف حق سبحانه بدان ایشانرا منکشف کردد
انکشافی که در وضوح جاری مجری یقینی بود که ایشانرا بصفات خود
هست یعنی صفاتی که بشهود باطنی ادراک میکنند نه باحساس ظاهری
دوم بزرکداشت بخیر بر ایشان منکشف شده باشد از صفات الهی بروجهی
که از آن استعظام شوق منبعث کردد ایشانرا وداعیه قوی شود باتصاف
بدانچه ممکن باشد از آن صفات سیوم سعی در اکتساب آنچه توان ومقدور باشد

بیان معانی این دو اسم

ازان صفات

ازان صفات وتخلق بدان وتحلی بمحاسن آن کما قال صلی الله علیه وسلم
تخلقوا باخلاق الله وشک نیست که باستیفاء این حظوظ بنده را صفت
علاء ربانی حاصل کردد ودر وصول بسعادت قرب مشابه ملایکه مقربین
شود وقرب حق را بمکانت باید دانست نه بمکان بیت قرب نه بالا
وپستی رفتنست قرب حق از حبس هستی رستنست کاه کاه قرب حق
نیستیست عرق هستی چه دانی نیست چیست ومولانا یعقوب چرخی
قدس سره در شرح اسماء الله آورده که بنده باید از هر اسمی از اسماء الهی نصیبی از آن
معنی محظوظ کرده وبآن عمل کند تا مظهر آن شود وبمجرد خواندن اسم قناعت نکند چنانچه
پیر رومی قدس سره فرموده اند بیت از هوا هاکی رهی بی جام هو ای ز هو قانع
بانام هو هیچ نامی بی حقیقت دیده بار کاف ولام کل کل چیده وبعد از تقریر
این مقدمات معلوم میشود که حق بنده از رحمن ورحیم انست که او کثیر الرحمة
باشد وهرکه با وی نزدیکتر بود رحمت وی بوی پیوسته تر باشد واقرب اشیا بر بنده نفس
اوست پس باید که رحمت اول بنفس رسد در امور روحانی وعقلی وجسمانی
اما در روحانیات آنکه نفس را پاک کرداند از لوث جهل وتحلیه معرفت الله جارا بد
تا وقتی که او را کشف عیانی حاصل شود نه بیانی واما عقلیات با نکه نفس را در اخلاق از
طرفین افراط وتفریط که ذمایم اند صیانت کند وبرابر مواظبت وامر ونواهی که
مرکز اعتدالست ثابت کرداند واما در جسمانیات بانکه وی را بر میان وسط اعتدالکه
خیر الامور اوسطها الزام کند ومعتاد کرداند بر ملاحظه آن خواه در امور مطلوبه
بالذات کان مطعوم ومشروب ومنکوحست وخواه در امور مطلوبه بالعرض که آن
فواضل اموال وجهات دنیاویست وبعد از انکه بر نفس خود رحمت کرد بنسبت ابنا جنس
خود درین مقام اورد رحمت بنفس بر جنس خود بدو چیزست یکی ایصال المنافع وفواید بایشان
ودیکر دفع شرور ومضار وعوادی از ایشان واین دو صفت جامع مجموع دقایق رحمت وخیریت
است خیر الناس من ینفع الناس وشر الناس من یضر الناس بیت تا توانی
بجوی آزار کسان ونیز هر چه میتوانی بجهان برسان این هر دو صفت جو کشت یقین
آسان فردا بسوی بهشت شو تا برسان ودر مقصد اقصی آورده که حظ بنده از اسم
رحمن آنست که بر غافلان نزد کان بوادی جرم وعصیان رحم کند وبطریق وعظ ونصیحت
از روی لطف وملایمت ایشانرا براه راست خواند واز هر که معصیتی صادر کردد چنان

داند که از وقطع شدن مهما امکن در ازالهٔ آن بکوشد از روی شفقت بران عاصی
که مبادا متعرض سخط الهی کردد و در عاصیان و در ماندکان بچشم رحمت نکرد نه
بدیدهٔ خواری وحقارت در اخبار آمده است که روح الله علیه السلام با جمعی از
حواریان براهی میکذشت ناکاه کناه کاری وتباه روزکاری که دران عصر بفسق
وفجور معروف ومشهور بود ایشانرا بدید آتش حسرت در سینه اش افروخته
کشت آب ندامت از دیده اش روان شد از صفای وقت عیسی و مصاحبان وی وباند
تیرکی وزنکار و تاریکی حال خود را معاینه دید آه جکر سوز از دل پرخون برکشید
وکفت بیت یارب منم و دست تهی چشم پر آب ⁂ جان خسته و دل سوخته
وسینه کباب ⁂ نامه سیه و عمر تبه کار خراب ⁂ از روی کرم بفضل خویشم دریاب ⁂
پس با خود اندیشید که هر چند در همه عمر قدمی بخیر برنداشته ام و با این آلودکی قابلیت
همراهی پاکان ندارم اما چون این قوم دوستان خدای اند اکر بمرافقت و موافقت
ایشان دو سه کامی بروم ضایع نخواهد بود بیت بر روی مقبلان خود کیمیاست
چون نظرشان کیمیای خود کجاست ⁂ مس خود را سکهٔ اصحاب ساخت ⁂ ودر پی آن
جوان مردان [illegible] میرفت یکی از اصحاب عیسی عم باز نکریست وان شخص
را بدید که بکرداری تبه شهره و نام برآوردهٔ دهر بود دید که در عقب اصحاب
میاید بعیسی کفت یا روح الله ما بال هذا الرجل یمشی معنا ای جان پاکان مرده
دل بی باکی همراه ماست وبودن این پلید با پاکدامنان در کدام طریق روا
ای عیسی او را بران تا از قفای یاران باز کردد مبادا که شومی کناهان او در ما
رسد عیسی عم متامل شد تا با آن شخص چکوید و بچه نوع او را بقهر خواهی نماید
وحی الهی در رسید که یا روح الله یار عجب وپندار خود را بکو تا کار از سر کیرد که هر عمل
خیری که تا امروز از وی صادر شده بود بیک نظر حقارت که بدان مفلس بکرد او کرد
مجموع را اندران عمل محو کردیم بیت بر آستانهٔ میخانه کر سری بینی ⁂ مزن
بپای که معلوم نیست نیت او ⁂ وآن فاسق کناهکار را بشارت ده که بدان خجلت
وندامت که پیش آورد در توفیق بروی وی بکشادیم ودلیل عنایت را در راه وی
بنهادیم و فرستادیم بیت نومید هم مباش که رندان باده نوش ⁂ ناکه بیک خروش
بمنزل رسیده اند ⁂ وحظ عبد از اسم رحیم چنانست که رخنهٔ فاقهٔ هر محتاج که
مقدور خود دهد و در تدارک خلل و ذلل فقرا و مسکینان بقدر طاقت

سعی نماید

سعی نماید اکر عال شوانند بپایمردی و اکر آن نتوانند دست نیاز بدعا وبنیاز و
تسلیهٔ خاطر ایشان واظهار حزن وملالت بروجهی که کوییا دران فرو ماندکی
ولجنیلج مساهم ومشارک ایشانست واز اولیا و بزرکان دین مثل این حقیقتها
منقولست شبی از شبهای زمستان جمعی از اصحاب سلطان ابراهیم ادهم
قدس سره در بیابانی بخانه فرود آمدند که در نداشت و باد سرد بر ایشان میوزید
سلطان پا مدعبدان در کاه بایستاد و بادهای در بماند که چون تیر سینه
شکاف از جمله خانه عبور می آمد بدل قبول می نمود و سینه سپر بلای یاران
کرده تا روز بدان پاسبانی مشغول بود مضمون ارحم ترحم دلیلست بر آنکه کسی
تخم رحمت کارد بر رحمت بر دارد بیت اکر توقع بخشایش خدا بیت هست ⁂
بر روی لطف وکرم بر شکستکان بخشای ⁂ اشارت ششم در جمع این سه
اسم با یکدیکر بدانکه در باب انتظام این سه کوهر شاهوار در سلک جمعیت محققان
حقانی و محققان را دقایق بسیار هست از جمله آنکه اسماء الهی بتقسیم اول بر دو قسم
اند ذاتیه وصفاتیه و باز اسماء صفات بدو قسم انقسام می یابد بخاص و عام پس
چون اسم ذات و تسمیه مذکور شد اسمی دیکر از صفات خاص رد بقا [illegible]
و دیکر از [illegible] بر صفة عام دلالت میکند و در اشتقاق با صفت خاص مشابهتی
داشت برادر نمودند تا بسمله جامع اقسام ثلث باشد و هم از سخنان علماست
که چون رب العالمین حضرت رسالت منقبت را صلوات الله وسلامه علیه
مبعوث کردانید در زمان عالیشان او سه کروه بودند بت پرستان و
یهودان و ترسایان اما مشرکان از نام الله بی خبر نبودند که الله می دانستند ودر پس
واین نام میان ایشان شهرت داشت چنانچه فرموده لیقولن الله ازان
خبر میدهند رحمن را بقول بعضی در لغت ایشان رحمن بخاء معجمه بوده می
شناختند واین نام در توریه بسیار جای مذکور بود و در فتح باب کلام این
سلام کذشت و نصاری بر ذکر رحیم که بلغت انجیل رحما یا رحیما بودی مولع بودند
و بر السنهٔ ایشان جریان داشت پس چون ایزد سبحانه و تعالی این سه کروه را براه
مستقیم دعوت میکرد و این سه نام در میان ایشان معروف بود که جمع بروفق
دانش و قرآن سه مطابقه همین سه نام را در ابتدای کلام آورد تا در هر قوم بحکم
کل حزب بما لدیهم فرحون ⁂ ازاستماع نامی که مطلوب ایشان باشد در مستند میل استماع قرآن

نمایند وشاید که این میل ایشان از آنجانب دین اسلام کنند وگفته اند خدای را
سه هزار نامست هزار در خاصه ملایکه مقربین وهزار در مخصوص انبیا و مرسلین
و نهصد و نود و نه از آن اسم و یکی آنست که حق تعالی از برای خود برگزیده و
هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بر آن اطلاع نداده و آن را اسم مخزون و مکنون
گویند و از آنجمله که حصه امتان افتاده سیصد اسم در توریة مذکورست و سیصد
در زبور و سیصد در انجیل و نود و نه در قرآن و حدیث و چون امت حضرت
رسالت صلوات الله علیه بهترین امتانند و عنایت الهی و مرحمات نبوت پناهی
شامل حال ایشان مجموع معانی این سه هزار اسم در سه اسم که بسمله بر آن
مشتملست ودیعت نهاده و هر یکی از ایشان را بر معنی هزار اسم اشتمال داده بدیشان
ارزانی داشت تا هر بنده که این سه اسم بخواند و معانی و حقایق انرا بداند چنان
باشد که تمامی اسما را خوانده بود و دانسته و باز آن نود و نه اسم که مخصوص بامتست
به سه قسم منقسم گشته سی و سه تعلق بمعنی الوهیت دارد و در اسم الله داخلست
وسی وسه دلیلست بر رحمت ذاتیه و معنی رحمن همه دران مندرجست وسی وسه دیگر
دلالت بر رحمت وجودیه میکند و اسم الرحیم جامع آنست و عرصه تفاصیل آن
اوسع از ین مجالست حاصل آنکه فایده انضمام این سه اسم آنست که قاری از
جمیع اسما و صفات حضرت باری بهره مند گردد بیت دهندش ز هر خرمنی
خوشه بیابد ز هر گوشه توشه وگفته اند بنده را سه حالتست اول آنکه
معدوم بود بهستی احتیاج داشت دوم آنکه هست شد باسباب بقا حاجتمند
داد سیوم آنکه بعرصه گاه قیامت حاضر شود بمغفرت محتاج خواهد بود
ذکر این هر سه حال در بین هر سه اسم مندرجست ای بنده الله اوست
تفکر کن که ترا چگونه از کتم عدم بحیز وجود آورده رحمن بنگر تا چگونه اسباب
زندگانی تو کرد مهیا رحیم اوست باش تا فردا ببینی که ترا در پناه عنایت آرد
و پرده مغفرت بر روی گناهان تو فرو گذارد ای فرزند آدم سه چیز محتاجی
با فرینش و پرورش و آمرزش معنی الله اشارتست با فرینش در ابتدا بقوله
الله خالق کل شیء مفهوم رحمن دلیلست بر پرورش بدوام نعمت وان تعدوا
الرحمن مضمون رحیم خبر دهنده است از آمرزش در انتها برحمت نبئ عبادی
انی انا الغفور الرحیم ای آدمی ترا سابقه ایست و حالتی و خاتمه الله است بادن

رحیم ۳

وجود در سابق رحمن است بتهیه اسباب حیات در حال دلیلست بر
موهبت حسن عاقبت واشارت بدین معنی کرده اند بیت برات هستی ما
هم ز اول بتوقیع کرم کردی مسجل ز گنج بخشش هر چیز دادی کلید گنج ایمان
نیز دادی چراغم را چو خود بخشیده نور مکن بخشیده خود را ز من دور
و در کشف الاسرار آورده که نامهای الهی بسیار و صفتهای ربانی بیشمار بود و فیض
آن همه بندگان را در کار بود پس حق تعالی بکمال رحمت خواست که کار بر ایشان
آسان کرداند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی بکاهد و بعلم قدیم دانسته بود
که ایشان طاقت و قوت حفظ آن همه ندارند و اگر بعضی بدانند در حسرت باقی بمانند
پس معانی همه را درین سه اسم تعبیه کرد و معانی اسماء ربانی سه قسمت قسمی متناول
جلال و هیبت و قسمی مشتمل بر نعمت و تربیت و قسمی جامع رحمت و مغفرت هرچه
تعلق بهیبت داشت در اسم الله درج فرمود و آنچه متعلق بنعمت بود در اسم الرحمن
ودیعت نهاد و هرچه اقتضای رحمت میکرد در نام رحیم مندرج ساخت تا چون
بدین سه اسم خدا را یاد کنند همچنان باشد که بهمه نامها یاد کرده باشند و گفته اند
جمع این سه اسم بر وفق احوال بندگانست و ایشان سه طایفه اند فمنهم ظالم
لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات هر یکی ازین سه گروه را از اسمی
بهره مند میکرداند که اثر میگوید الله منم ظالمانرا از توجه بدرگاه من امید مغفرتست
رحمن منم مقتصدانرا از سابقه لطف من نوید معرفتست رحیم منم سابقانرا نعمت
فضل من وعده لقا و رؤیتست اسم الله ظالم را گوییا ان امید که رفته بر درگاه استغفار
آورد و رحمت رحمانیه مقتصد را از جناب ذوبابای مناجات بجلوه گاه اسرار آورد و
رحمت رحیمیه سابق را از حول ابادعرات بسرادق اظهار و مرد ظالم از هیبت
الوهیت لرزان و مقتصد از رحمت امشای محصول نجات و درجات نازان
و سابق بتجلی رحمت فریفته از هرچه هست بغیر دوست گریزان نه بدنیا و نه
بآخرت متعلق بیت کرد دنیا و آخرت پا رنج کین هر دو بگیرد دوست نگذارد
ای یوسف حسن خود تمیز و نشیم تو سیم سیاه خود نکر داری وگفته اند آدمی را قلبیست
و قلبی و روحی نفس را هوای رزق و احسانست و دل را تمنای معرفت و ایمان
و روح را داعیه رحمت و رضوان و هر یک از ایشان باسمی ازین اسما حظ خود
میبابد دل از نام الله ذوق معرفت و ایمان یابد و نفس از اسم رحمن برزق

واحسان رسد وروح از اثر اسم رحيم غرق روح وريحان گردد. در تيسير
آورده كه نفس سيّارست وقلب دوّار وسطحيّار وهر سه از فيضان اين سه
اسم برخوردار. نفس بمحراب رونده است ودل در ملكوت گردنده وروح
باشيان عرش پرنده والله ورحمن ورحيم هر سه را نوازنده. در طوالع آورده
كه جمل مشتمله بر معنى الوهيت ورحمت وچون حق تعالى وصف كرده ذات
خود را بالوهيت در آسمان وزمين كه وهو الذي في السماء اله وفي الارض اله
خواست كه بار ديگر وصف فرمايد برحمت در آسمان وزمين گفت الرحمن الرحيم
يعنى رحمن است بر علويات ورحيمست بسفليات تا چنانچه فيض الوهيت جمله
شامل شد آثار رحمت نيز جمله را احاطه كند پس فايده جمع اين سه وضوح عموم
الوهيه ورحمت باشد. در مفاتيح الغيب آورده كه مداخل وساوس شيطاني در نفوس
انساني سه است: شهوت وغضب وهوا. از شهوت حرص وبخل زايد واز
غضب كبر وعجب آيد ونتيجه هوا كفر وبدعت باشد پس حق سبحانه اين سه
اسم فرستاد تا سد مداخل ثلثه نموده آدمي را از سلوك بادية غوايت باز دارد
هر كه بشناسد كه الله اوست از فرمان هوا كه معبود گمراهانست افرأيت من اتخذ الهه هواه
سر ارادت بر پيچد وهر كه داند كه رحمن اوست وسلسله در قبضه اقتدار
او [illegible] واز غضب كه منشا كبر وعجبست احتراز كند وهر كه عارف گردد
بآنكه رحيم اوست تخلق بدين صفت لازم داند وبواسطه تشبه بيها بم كه
سركردگان بيابان شهوتند بر نفس خود ظلم نكند [illegible] ازين سخن از خود
برخود مهرباني ورزد. وامام اجل در تفسير فاتحه آورده كه شرف ابن آدم
بسه چيز است ايمان كه گوهر بدولتست بما جاء من عند الله وفرمان گردن كوش
احكام شريعت پاك راه وقرآن كه عهدنامه ازل وطغراي عنايت لم يزلست
از نزديك اله واسماء ثلثه بدين معاني دلالت دارند الله اوست كه بنده را بسعادت
ايمان داد رحمن اوست كه بمتابعت شرع فرمان داد رحيمست كه امان
نامه قرآن داد. ودر كنز المذكرين ميگويد كه بندگان حاجتمند يا مظلومند
يا محروم يا مجرم واصول حاجات همين سه است استغاثه مظلومان واسترزاق
محرومان واستغفار مجرمان وكرم الهي بدين سه اسم زمره حاجتمندان را نويد
واميد ميكرداند كه گويا ميگويد يا الله منم داد خواهان اجابت دعاء شما بر منت

امن يجيب

امن يجيب المضطر اذا دعاه — رحمن منم — هو الرزاق ذو القوة المتين — رحيم منم — كتب ربكم على نفسه الرحمة

اي روزي طلبان روزي شما بر منت
واي گنهكاران امرزش شما بر منت
اگر فيض الوهيت من سهمهاي دعاي بيچارگان
بهدف اجابت نرساند در مضيق اضطرار فرو مانند واگر صفت رحمانيه من اسباب
معيشت ومايحتاج كار مهيا نسازد بگرداب اضطراب در افتند واگر باران رحيميه
من كشت اميد گناهكاران را سبز نگرداند بسموم خذلان پژمرده حال شوند
بيت: گر نه دهد بذل تو باران فراغ گشته كس بر ندهد نيم شاخ. گو شما از
ابر پر آوازه كن گلشن اقبال مرا تازه كن. باغ مرادم ز خزان دور دار شاخ
اميدم بوفا در بار. گفتند اسماء الهي يا لطيفه اند چون رحيم يا قهريه چون الله يا مشتمل
بينهما چون رحمن كه دايره است ميان لطف وقهر وجلال وجمال كما هي آثارهما در برداشت
مد [illegible] مقتضي قهر باشد كه الملك يومئذ الحق للرحمن وگاه از تجليات لطف
بهره [illegible] اقتضاء اثبات كند كه الرحمن علم القرآن. وهمين معني اهل الحقايق
بتصريح آورده كه رحمن متوسط شده ميان قهر صرف ولطف محض پس چون
دلالت الله بر بطش وهيبت ظاهرست ودلالت رحيم بر انس وسلوت
واضح وباهر وقهر ولطف ضد ايند لازم آمد واسطه ميان اين وآن اسم
رحمن است اينجا از سر مرج البحرين يلتقيان كه دو درياي لطف وقهرست
تمه [illegible] بنگر بينهما برزخ لا يبغيان كه توسط برزخ جامعيت
[illegible] برد ورمز يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان كه در جماليه ومرجان
جلاليه است معلوم توان كرد وازحقيقت فايده جمع اسماء ثلثه بخبر
توان شد وحضرت خواجه قدس سره در تفسير فاتحه آورده كه در اسم
الله هيبتست ودر وصف رحمن ورحيم سرور وبهجت وسالك را دو حال است
بسط وقبض وانس وهيبت چون صفت قبض غالب گردد در التفات بغير
في وجهته شود قل الله ثم ذرهم. بيت: ندارم سر خلق كراهت خوي الهي
سر رحمت خويشتن هم ندارم. ودر حال بسط هر دو كون در گوشه دل عارف
ناپديد شود. بيت: در فراخ عرصه دل بيكران تنگنا [illegible] هفت آسمان
وله الحمد ان قلب گوينده منقلبست در ميدانهاي قبض وبسط و
متردد در ميدان انس وهيبت چنانچه مورد اي قلب المؤمن بين اصبعين

بيد اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء از ين حال خبر ميدهد يس چون حق سبحانه
در بسمله ذكر الله كرد كه موجب قبض وهيبت است لهذا لطف فرمود آنرا بذكر
رحمن ورحيم كه سبب بسط وانس وراحتست تا دل بنده از تقلب خود
بين الحالتين باز نماند وچون سعت ميدان بسط زيادت از ساحت خلو
قبضاست براي ثاني يك اسم وبجهت اول دو نام كرد دلالت ايشان بر رحمت
بتصريح ووقوع يافته متعين شده تا انسان كه مشتق از انس است بجلوات بسط
مستانس گشته يكبار از سطوت قبض كوفته نگردد بيت خدايا طاقت قهر
نداريم بلطف بيكران اميدواريم بدين اميدها شاخ بر شاخ كه بخشاه تو دارا
كو گستاخ وگر في ما كه امين خاك باشيم كه از درياي قهر تو كي خراشيم وجمعي بر آنند
كه اين سه نام از براي سه طايفه مذكور شده غواصان بحر شريعت وسياحان
راه طريقت ومتمكنان مسند حقيقت اهل حقيقت را باسم الله ذكر ميدهد كه الله ولي الذين آمنوا وارباب طريقت را از اسم رحمن بمحبت ترتيب
ميكند كه سيجعل لهم الرحمن ودا واصحاب شريعت را باسم رحيم از رحمت شامل كامل مي بخشد كه وكان بالمؤمنين رحيما. ودر وقوع الارواح آورده كه الله دلالت بر كمال
تنزيه دارد ورحمن بر رحمت ازل ورحيم بر رحمت ابدي هر سه را با هم منتظم ساخت
تا بدانيد كه مهاي قدرت ظاهر ومحيط رحمت اول وآخر چون يا يكديگر جمع كرده كه دوش
مشتي خاك عصيان پديد نيايد بهوا زينجا فرموده اند اذا قام بحر الرحمة تلاشى كل الاثم وجريمة
چون درياي رحمت موج مغفرت برآرد خس وخاشاك زلل ومعاصي نابود كردد زيرا كه
زلت بنود پيدا شده ورحمت هميشه بوده باشد يعني صفة لم يكن دارد با الحي رحمت لم
تزل لا زال او مقاومت نتواند كرد بيت آن دم كه بحر رحمت موج كرم برآرد
از لجة معاصي گرد عدم برآرد. وختم كلمات بسمله باسم رحيم دليلي روشنست
بر اختتام احوال اهل ايمان بر رحمت ومغفرت ورضوان بيت جايي كه ختم نيك
بود چه شد خاتمه آن رحيم اشارة هفتم قبل ازين در خواص حروف وكلمات دقيق
نكته بقدر تحرير رفت وخردمند منصف كه پرده تعصب وعناد از بصيرت تامل برداشته
نظر تحقيق بعموم فيوض قرآني كند در شك نيست كه در دايره مبالغه واطناب خلع
ندادن واگر معاند متعنت در آيت وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة تفكر كند تا
نمايد آنرا كه فحواي روشن است ازين عبارت اشارت ميكند بانكه از قرآن عظيم دو فايده

خواص حروف وكلمات

كلي يكي كمال صورت وجود ديگر ودي ديگري صورت كمال التحقيق پديد ميرد بامل ايمان
وايقان مي‌رسد اول شفاء ابدان كه در شفا اشعر رست بدان دوم شفاء ارواح كه كلمه
رحمت عبارتست از آن دريكي از آله مرض جسماني وديعت نهاده اند وديگري را فايده
حفظ صحت روحاني داده وفيض قرآني همچنانكه امر جه جسماني را كه از صوب صحت
منحرف شده بنهج اعتدال باز مي‌آرد قواي روحاني را نيز از طريان ضعف وعجز برهد طريق
معرفت الهي نگاه ميدارد پس قرآن علاج امراض ظاهر وباطن را متكفل است
وشفاء الام واسقام صوري تر ومعنوي تر از وحاصل ومضمون كلام سعادت انجام
انزل القرآن على سبعة احرف كلها كاف شاف كه از احاديث صحيحه سمرد داد
دلالت بر آن دارد كه كفايت وشفاء حروف وكلمات قرآن منه رحمت وهمچنانكه
شفاء را على العموم ياد كرده كفايت نيز عام است يعني هر مهمي كه باشد ديني يا دنيوي
بيمن قرآن مكفي ميگردد بيت ملا خويش ز قرآن طلب چنانچه تواني كه درو حصول
پذيرد مقاصد ومعاني وكيفية انتفاع بكلمات بتلاوت باشد يا كتابت وتلاوت
يا حصري بود كه بعددي معين خوانند يا اطلاق كه تعيين عدد ننمايند وكتابت نيز
يا رسمي باشد يا وفقي واينجا در رسمي نشايد بود بر رسم امام اتفع بود وبعد از كتابت مجمل
آن قايد كبر ندهم وحسكه باشد از رشد وتعليق چون تعاويذ يا تليس جون خواتيم
يا بغسل صورت كتابي بآب وكلاب ومانند آن واشاميدن يا در حضوري ماليدن
وليث از مجاهد رحمهما الله نقل ميكند كه شستن الفاظ قرآن وهر بيض را آشاميدن
بجهة شفا جايزست واين روايت در تفسير قرطبي امده واز ائمه اهل بيت نيز همين
اين مرويست والله اعلم واحكم غرض آنكه چون زبان قلم بيان دو بعضي از خواص
منافع آيات وكلمات قرآني در محل وعده داده بجهت انجاز آن بر سبيل ايجاز شمه
كه در خواص كلمات بسمله نفعنا الله وجميع المسلمين بها نوشته مي‌آيد كه در كنز
عنية العباد از انس بن مالك رضي الله عنه نقل ميكند كه حضرت رسالت صلى
الله عليه وآله وسلم فرمود كه هر كه در هر روزي ده بار بگويد بسم الله الرحمن الرحيم
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم از گناهان پاك گردد وايزد تعالى او را از هفتاد بلا
نگاه دارد كه از آن جمله برص وجذام وفالج باشد ودر رياض الجنان از ابن عباس رضي الله
عنهما بدين وجه نقل ميكند كه حضرت عم فرمود كه از قايل اين كلمات هفتاد باب
از بلا منصرف سازند كه اسانترين همه اندوه وملال باشد وامام جعيد الله

خواص كلمات بسم الله

رحمه الله در کتاب دره النظیم آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم بسیار گوید او را
هیبتی روزی کردانند نزد اهل عالم از علویات و سفلیات تا همه بنظر احترام در و
نگرند و هم ایشان نقل فرموده اند از بزرگی که برای قضای حاجات و برآمدن مرادات
دوازده هزار دبار باید خواند بدین وجه که چون هزار تمام شود دو رکعت
نماز گزارد و حاجتی که دارد بخواهد و باز بقراءت رجوع نماید و همان هزار دیگر
دیگر نماز گزارد بر وجه مذکور و باز بقراءت عود نماید تا دوازده هزار تمام شود
در ساعت بی شبهه حاجت وی مقضی گردد و شیخ ابو العباس رحمه الله در شمس المعارف
کبری آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ششصد و هفتاد و هشت بار بنویسد و با خود دارد هر
جا معزز و مکرم و مبجل و محترم گردد و قلوب همه مردمان بمحبت او میل نماید و در طلب
هر کار از اسماء ثلثه این سخنان منقولست حضرت خواجه پارسا قدس سره در شرح اسماء
الله فرموده که هر که هر روز هزار بار بگوید یا الله صاحب یقین شود و گفتن یا رحمن
بعد از هر نمازی صد نوبت غفلت و فراموشی و سختی از دل ببرد و چون هر روز
صد بار بگوید یا رحیم مشفق و مهربان گردد و از ابراهیم تیمی رحمه الله منقول
که حضرت الیاس علی نبینا و علیه السلام بجهت کفایت مهمات تعلیم داده و فرموده
که هر که اسمی باشد و از تدبیر آن عاجز گردد باید که روز جمعه بعد از اداء عصر هیچ
و به مشغول نشود و بحضور تمام این دو اسم را که خاصه حق است یعنی
الله و رحمن بطریق ندا تکرار نماید تا غروب آفتاب بعد از آن سر بسجده نهد
و حاجتی که دارد بخواهد و در کتاب تصاریف بوتی مذکورست که اسم رحیم را
در ایمن شدن از آفات زمان خصوصا از غضب سلطان و تعرض اهل عدوان
خاصیتی عجیب است و شخصی را دیدم که در شهر بود و از دیار مغرب که از سلطان زمان
خوفی عظیم داشت او را بذکر یا رحیم دلالت کردم و هفت روز بران مداومت نمود
روز هشتم بیرون آمد و خدم سلطان وی را گرفته نزد پادشاه بردند چون نظر سلطان
بروی افتاد بتلطف و ملایمت با وی سخن گفت و حله و خلعت یافت در سایر امان
الهی از پیش سلطان بیرون آمد و در بعضی از رسایل من که در کلمات بسمله سبب حاجت
مجرب هست و چون میدان بیان این نوع سخنان در عرصه این رساله چندان فسحتی
ندارد برین قدر اختصار افتاد والله بصیر بالعباد بیت چون بذکر فاتحه آمد بکف
مفتاح دین حمد را فرمود یزدان قد رب العالمین بعد از ادای طرفی از حقایق بسمله مفتاح

خواص سوره الحمد

ابواب معانی

ابواب معانی فاتحه مستعد انواع فتح و مستحق اقسام فتوح توان شد و الفتح من المهیمن
الفتاح و در بعضی نکته از اتصال بسمله بفاتحه مناسب مینماید بیان که جمعی از کبرای دین
ذکر سر سلسله ارتباط بسمله بفاتحه ان نحوی ان حدیث مسلسل قدسی که من قرأ
بسم الله الرحمن الرحیم متصلة بفاتحة الکتاب مرة واحدة اشهدوا علی انی غفرت له
مفهوم شد و صیت فرموده اند در وقت قراءة فاتحه بگفتن تسمیه با اول سوره که
بکنفس موصولا و در تفسیر قرطبی آورده که بعضی روایت کرده اند که حضرت رسول
صلعم برحیم وقف نمودی و ابتدا بالف مقطوعه فرمودی اما اصح وصل میم الرحیم
بالحمد است بخفض میم و وصل الف و در اتصال المیم که اشارة بدایت حمید و حضرة
جمعیت است بالف که کمال تنلش با وجود مطلق بر عرفا مشتبه نیست بیانی لطیف
بنحوی که الا ان الزمان قد استدار توان یافت و واقف توان شد بر نکته از اسرار
مبدا و معاد و بطون و ظهور و الخاتم جمع الاسماء امام بدر الدین فراهی در کتاب نفخة
البدر فرموده که سوره فاتحه اصل هر آیتست گنج معانیست فصل الخطابست ام
الکتاب است سر میمیست بوصفت فتح محکمیست بی سمت نسخ دار الشفا بحر و لوح
است خزانه اسرار و تجلی را بجای مفتاح است صیقل آیات تو در آینه زنگار آیات
تلاوت کلمات تو سبب گنا رستگاری است مطالع حروف تو مظاهر حقایق آیات سماوات
معادن نقاط تو مخازن جواهر صفات علیاست طرب افزای اهل سماعست
بی تکلف مثالث و مثانی نغمه که لا و بزنش بالطافت و لقد آتیناک سبعا من المثانی
بنیاد مرغ دلست زیور بخش کارخانه آب و گلست به نمای بینکو و حشت زدای
بیت معرای کلام مثل ذلی و توقیع نامه ابو حیات رایحه جمن معانی است مجمره کرها
مجالس دینت فایحه گلشن مباحث غالیه سای محافل اهل یقینست تخت نشین
مسند ارشاد شاه نشان مملکت علم و علمت مردم دیده عالم است روشنی افزای دوده
آدمست بیت نامه نامیست بحسن خطاب یافته توقیع ز ام الکتاب فاتحه فتح و فتوح
همه انس دل و راحت روح همه خازن گنجینه علم الیقین تو همه دیباچه دنیا و دین
نقطه پرگار کلام امین کار دل از وی بنظام امین غنچه حجابها بتبسم ازو بلبل دلها
بترنم ازو لاله فروشی گلستان راز شعله فروز شبستان نیاز انجم جان زنده
جان دنفس فاتحه حمد خدایست و بس عقل در ین گنج ندارد کلید و هم بدین پایه نیارد رسید
سالک عقل در مباحث بدای فضایل و مناقب این سوره بنه گویی سرگشته وادی دهشت

وغواص فکر در سباحت دریای تفسیرش و تاویلش غرق شده گرداب حیرت شعر واعجزنی
عن مشرع الشرع وصفه ٭ وعنقبت الاعجاز اعلی المناقب ٭ بیت عقل میخواهد که یابد بی
صواب ٭ کر لباب معنی ام الکتاب ٭ باز گوید عشق با اهل هوش ٭ عشق میگوید که ای غافل
خموش ٭ سوی این خواهش مکن بیهوده میل ٭ کی توان پیمود دریا را بکیل ٭ اما مجمل ما لا
یدرک کله لا یترک کله درین مقاله از هر باب که متعلق بفاتحة الکتاب داد در طی دو صحیفه
بیان خواهد نمود ٭ وارجو التوفیق من ولیه انه هو الغفور الودود ٭ صحیفه اول در بیان
فضایل فاتحه و تعیین اسامی و تبیین نزول و عدد آیات مشتمل بر چهار نکته ٭ نکته اول در ذکر
از فضیلت ام القرآن و شمه از مناقب و خصایص آن در صحیح بخاری و سنن ابی داود و نسائی
رحمهم الله وارد شده که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه با ابی سعید بن معلی انصاری رضی
الله عنه گفت بیاموزم ترا سوره که اعظم سورهاء قرآنست پس فرمود الحمد لله رب
العالمین ٭ تا آخر ٭ گفت اینست ثواب و فضیلت جلیله ابو العطاء ملیحی رحمهم الله
در کتاب فضایل القرآن باسناد خود از ابی بن کعب رضی الله عنه نقل میکند که حضرت سید کائنات علیه السلام
هم فرمود که هر مؤمن مسلمان که فاتحة الکتاب بخواند او را اجر دو ثلث قرآن عطا کنند و گویا که ثلث
قرآن خوانده است و چنان داند که گویا صدقه داده است بر هر مؤمنی و مؤمنه و در روایتی
الجنان از ثواب الاعمال یافته بهمین دستور نقل میفرماید و هم بر فنون معانی و اسرار چنانچه
یکی از ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم فرموده که هر چه در جمیع کتب منزله بود از حقایق
و معانی همه در قرآن است و مجموع آنچه در مجموعه قرآن ودیعت نهاده اند سوره فاتحه
جامع آنست و در تفسیر قرطبی وارد شده که بیست و پنج کلمه فاتحه متضمن است جمیع علوم قرآنرا
و در صفات و خصایص هست که باقی سورها نیست و امام ابو عبد الله الحاکم در صحیح خود
آورده که دلیل بر افضلیت این سوره حدیث انس بن مالک است رضی الله عنه که روزی
حضرت مصطفی صلعم در اثناء اسفار بمنزلی فرود آمد و مردی که در جوار آنحضرت نزول
کرده بود بازگوید وگفت ترا آگاه کنم بفاضلترین قرآن پس بر وی خواند الحمد لله رب
العالمین ٭ تا آخر و افضلیت بجهت جامعیت اوست و در جامع ابو عیسی ترمذی رضی الله عنه
مذکور است در حدیث ابی بن کعب رضی الله عنه که آنحضرت سلطان الرسل علیه السلام یاد میکند
و میگوید بآن قادری که نفس من در قبضه قدرت اوست که فرو فرستاده نشده است در توریة
و در انجیل و در زبور و نه در فرقان مثل ام القرآن یعنی فاتحه و در شرح السنه آورده است
که هذا حدیث حسن صحیح و وصف حدیث بصحت و حسن با آنکه در یکجا قلم رفع است از ثانی یا مقطع

تردد مجتهد باشد که جرم شوائد کرد یکی از آن پس معنی سخن این بود که صحیح است نزد فقیه
دیگر با اعتبار اسناد بین که یکی صحیح باشد و دیگری حسن و برین تقدیر این نوع حدیث از صحیح
منقطع اعلی بود چه کثرت طرق موجب قوت حدیث است و غالبا آنست که آنچه در شرح السنه آورده
قسم ثانی مراد است والله اعلم و دیگر در احادیث صحاح آمده که اگر این سوره در توریت بودی
قوم موسی عم گمراه نشدندی و اگر در زبور بودی امت داود عم مسخ نگشتندی و اگر
در انجیل بودی عیسویان در ضلالت نیفتادندی و در این حدیث رمزی است که چنین سوره
بدیشان داده اند بشارت صریح است با استقامت بطریق هدایت آثار فی صحیح و امام اجل
رحمه الله در تفسیر فاتحه فرموده که این امت بزرگوار به برکت سید مختار علیه صلوات ملک
الجبار از سایر امم ببیست فضیلت اختصاص یافته اند ١ تیمم ٢ طهارت ارض ٣ اذان و اقامت
٣ جماعت ٤ جمعه ٦ اوقات فاضل از ایام چون عیدین و عرفه و عاشورا و از لیالی چون
برات و لیلة القدر ٧ تسمیر قبور ٨ تسهیل شریعت ٩ تبدیل سیئات ١٠ ستر معاصی ١١ تضعیف
حسنات ١٢ دفع خطا و نسیان ١٣ تکثیر کفاره ١٤ تاخیر عقوبت ١٥ دفع خسف ١٦ دفع
مسخ ١٧ دفع قذف ١٨ رفع حدیث نفس ١٩ ثواب غزو ٢٠ سوره فاتحه ٭ و این خصیصه
فاضلترین خصایص است و فاتحه را نوزده خاصیت است که با قی سور داینست ١ آنکه اول
سوری که تمامی نازل شد او بود ٢ هم بمکه فرود آمد و هم بمدینه ٣ قسمت یافته میان خدای
و بنده چنانچه شرح خواهد آمد ٤ بقرائه تمام نماز مخصوص است و بدین معنی هم اشارت خواهد
رفت بکثرت اسما از سایر سورها ممتاز است و بسط شرح آن مبسوط خواهد شد ٥ اعظم سورست
افضل قرآنست ٦ در جزاء قرائت معادل دو ثلث از قرآنست ٧ ثواب تلاوت هیچ سوره با ثواب
تلاوت او برابر نیست و این چهار خصیصه مستفاد از فحوی احادیث ما بقی معلوم میشود
٨ منافع در بهشت چنانچه امام غزالی رحمه الله در رساله جواهر القرآن آورده و امام ابو محمد
نسفی خلاصه سخن او اما مراد در تفسیر فاتحه برین وجه ایراد میکند که بناء ابواب دین و مدار
اقطاب عالم یقین بر هشت معرفت نهند ٭ ابواب جنت اول معرفت ذات مقدس
الهی دوم آگاهی از صفات کمالیه پادشاهی سیوم شناختن آنکه موجودات از صفت
وجود از فیض واجب الوجود یافته اند چهارم شناختن کرداری که برضای او رسانند
پنجم دانستن گفتاری که وسیله نیل رحمت او باشد ششم آگاه شدن از اسرار
الحساب اساسات بعث حقایق و نشر و دقایق ثواب و عقاب هفتم بازیافتن راه دین
انبیا اقتفاء آثار ایشان توان کرد هشتم تحقیق نمودن احوال دشمنان تا از متابعت ایشان

اجتناب توان نمود و مجموع این معارف در فاتحه جمع است الحمد لله اشارت بمعرفة
ذات است واثبات جمیع اثنیه و محامد مر حق را سبحانه رب العالمین . تنبیه است
بر آنکه جمله مکونات را کسوت هستی از و میرسد الرحمن الرحیم شناختن صفات
و افاضهٔ رحمت بر خاص و عام بمقتضای علم و حکمت مالک یوم الدین مر مقدمات حشر
و نشر بلوم هرچه بر آن مترتب باشد ایاک نعبد و ایاک نستعین اشارت بکردار است
که سبب فوز و فلاح باشد اهدنا الصراط المستقیم عبارتست از گفتار است که موجب نجات
و نجاح بود صراط الذین انعمت علیهم نشان راه دوستان میدهد که فراخنکان
لطف اند غیر المغضوب علیهم ولا الضالین . پاک روش دشمنان میکند که
گداختگان آتش قهر اند بدو چون این سوره هشت کوزه معرفت است که از هر یک دری از
بهشت عرفان بر دل مومنان میگشاید متضمن شده لاجرم این خلعت بر قامت وی
راست آمد که فاتحة الکتاب مفتاح ابواب الجنة واما مجاراته طالب ثراه از حذیفه
بن الیمان رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که
حق سبحانه عذاب خود را بر قومی لازم کرده باشد و اسباب نزول آن را بر ایشان
معد و مهیا ساخته ناگاه کودکی از آن قوم در گلشن مکتب عندلیب وار بصدای
جانفزای سوره فاتحه خواندن گیرد و همین که نغمات خواندن آن کودک باسماع بلبلان
ریاض ملکوت رسد حضرت عزت بفرماید تا ببرکت آن تلاوت چهل سال عذاب را از ایشان
باز دارند . درین حدیث بشارتیست مر بندگان را که هرگاه قرائت کودکی که فاتحه را
بوسیله رسم و عادت جهت تعلیم و حفظ تکرار میکند از فایده محروم نمیسازد که مستحقان عذاب
ببرکت وی ایمن میباشند پس مومن موقن که این سوره از روی اخلاص تلاوت فرماید
کی مر الهامه از عقوبت قیامت مصون و مامون دارد موجب استغراق نخواهد بود
بلکه بدین مژده امید بی نوایان و آرزوی مفلسان گدایان برحمت بیکران و عنایت
بی پایان قوی تر خواهد شد بیت ای ز تو بود اصل امید ما از کرمت نعمت
جاوید ما چون تو کشائی در جاوید ما کی بود اندیشه نومید ما نکته ثانی در اسمای
این سوره سامی و اشارت بمعنی هر یک از آن نامها و بانچه در نکته سبق ذکر یافت که یکی از خصایص
فاتحه کثرت اسماء اوست و بسیاری نام نشان از غرتست و احترام چه هر اسمی دلالتی
بر فضیلتی از فضایل مسمی میکند و از جلالت حالت و حالت جلالتش عبارتی دیگر
خبر میدهد بیت عاشقانی که ذکا تا ز توت میخوانند هر یکی از شوق بنامی دگرت

بخوانند

میخوانند . راحت جان و انیس دل و آرام روان . مردم دیده و نور بصرت میخوانند
و از جمله اسامی بیست و شش نام رقم زده قلم اشتهار هست اول فاتحه یعنی گشاینده چه
حقیقت این سوره گشاینده ابواب رحمتست بر وجه احوال عباد هم در تحصیل مصالح
معاش و هم در کسب معارف معاد و فاتحة الکتاب نیز میگویند که کتاب به آن فیرا میتوان
مفتتح و محل شروع جز و بیست افتتاح کتابت مصاحف بدوست و آغاز تعلیم نو رسیدگان
مکتب تعلم از و و گفته اند وجه تسمیه آنست که مر او را افتتاح قرائت از و کنند
یا آنکه اول آنچه مکتوب شد در لوح محفوظ او بود یا آنکه مر اول وحی نازل شد پس فاتحه
باقی کلام باشد در اسباب نزول آورده که روزی سید رسل صلوات الله علیه از جوار
غار حری بقرارگاه وطن مالوف نقل فرمود ندا بهیبته که استماع آن موجب خوف
عظیم بود بگوش وی رسید و بعد از آن که بمسکن مراجعت نموده و سکون دل حاصل
شده بود مضمون حال با خدیجه کبری رضی الله عنها در میان آورد و باتفاق وی با ورقه
بن نوفل الحوی ماجرا باز نمود و ابن ورقه هر چه و ورق اصنام کلیه باطل دیده بود و در صحف
احوال ایشان را بت جفا و خط خطا شاهده کرده لاجرم قلم رد بر سر حرف بت پرستان
کشیده با اهل کتاب اختلاط می نمود و اکثر اوقات کتب منزله را مطالعه میفرمود چون
از لفظ سید کاینات علیه افضل الصلوات حرآن ندا و ندای آن جز بگوش هوش
در رسید صدای البشارة ادم گوز خاک بدایش افلاکرا بهانید بیت مژدگانی بده ای
خلوتی نافه گشای کز صحرای ختن آهوی مشکین آمد مژده باد ایمحمد که این همان
ناموس اکبر و طاوس گلستان لحضرتست که بر پیغمبران پیشین از حضرت رب العالمین تحفه
سلام و پیام و هدیه وحی والهام آورده ز نهار که دغدغه دهشت را بخاطر عاطر راه
مده و این بار که گفتار او بشنوی دل برقرار دار و بهمان محل که رسیده باشی توقف نمای
و هر سخنی که از آن وارد غیبی صادر گردد استماع فرمای چون نوبتی دیگر صدای آن آواز بگوش
محرم دار رسالت صلوات الله علیه رسید در همان مقام بار دیگر ساکن شد کو غریبه
جبرئیل گفت السلام علیک یا محمد حضرت صلعم در جواب داد که لبیک والسلام علیک
پس جبرئیل عم فرمود که بگوی اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله انگاه
گفت الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره و نقل چنانست که القا میکرد و خواجه عالم صلی الله
علیه وآله وسلم میخواند تا چون سوره با تمام رسید در وقع لا امین با مین ختم فرمود و لعن
دعایت وعلیست بر آنکه سوره فاتحه مفتتح قرآن بوده باشد و خواجه قدس سره در تیسیر

فرموده اند که چون بدین سوره باب فتوح مناجات و لذت آن بر حضرت سید
موجودات علیه اکمل الصلوات مفتوح شد او را فاتحه خوانند و بحقیقت مفتاح همه
خیرات اوست و بعضی بر آنند که فتح بمعنی نصرتست و استفتاح در لغت استنصار
باشد قال الله تعالی یستفتحون علی الذین کفروا یعنی فاتحه نصرت دهنده باشد مر قاری
خود را و ظفر بخشنده بر اعادی صوری و معنوی صاحب بحر الحقایق رحمه الله گوید
که چون بدین سوره مر مظهر جوامع کلم را صلی الله علیه وسلم فتح ابواب خزاین
غیبیه موعود درین سوره و غیر آن از قرآن دست داد او را فاتحه فتوحات
قرآن خوانند امام قشیری قدس سره فرموده فاتحه کتابست و مفاتح احباب و
ارباب دلهاست سهام بخطاب و کتاب و نامه و پیام بنزد کتوبن هیچ مرتبتی
موهبتی تواند بود چنانچه گفته اند بیت بمن رسید پیامی و دل فدای پیامت
هزار نام گرامی فدای نامه و نامت و در عرایس آورده که بجهت افتتاح ابواب خزاین
اسرار کتاب بدین سوره که مفتاح کنوز لطایف خطابست و بر برقع انجلاء اوج اهل
بانوار کواکب معانی قرآنی از سپهر مطالع الطلوع میتابد و اقتباس انوار آیات و اقتطاف ابواب
شاهدات دست میدهد او را فاتحه خوانند بیت مفتاح در مفاتح الغیب مغلق
درگاه لاریب برویت در کلام عالم روح ابواب فتوح از وست مفتوح دوم
سورة الحمد در تفسیر کبیر آورده که وجه تسمیه همان لفظ حمدست در وی چنانچه
گویند سوره بقره و آل عمران بواسطه ورود این لفظها در ایشان سیوم سورة
الشکر و درین تسمیه نظر بمعنی کرده اند نه بلفظ چه قراءة سوره که اشتمال دارد
بر ثنای الهی و تعقبه تصدیق اوامر و نواهی که یا شکر کذا دیست بر نعمای نامتناهی
و جماعه که درین سوره مذکوره مقوی این قولست و در احادیث آمده که الحمد راس
الشکر و جمهور علما نیز بر آنند که حمد از افراد شکرست و در تفسیر قتادی آورده که فاتحه را
سورة الشکر گفته اند بجهت آنکه اشتمال دارد بر آن ام القرآن و ام در لغت اصل را گویند و تسمیه
مادر بام بجهت اصالت اوست در قبول نطفه که ماده متولدات و تبعیدا کلا در ارحام
که بواسطه تعین ملاحظه تواند بود و مکه را ام القری ازین جهت خوانند که گسترده شدن
زمین و بسط بساط آن از وی شده کما قال الله تعالی والارض بعد ذلک دحیها یعنی اصل
زمین وی باشد و بکر الالباب همین نکته تواند بود و صفت حضرت نبوت در تقریر امیه
نظر بآنکه اصل همه انوار نور کامل الظهور ایشان بوده اول ما خلق الله تعالی نوری

بیت تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه آمد همه فرع تست ولوح محفوظ
را ام الکتاب گفته اند بجهت آنکه اصل کتب کاینه است و برین تقدیر فاتحه اصل
قرآن باشد و مقصود از آن بلکه اصل جمیع کتب چه حقایق جمله حاوی از روی اشارت
در وی موجودست و در مفاتیح الغیب آورده که خلاصه و مقصود از قرآن
چهار چیزست الهیات و نبوات و معادیات و قدریات و آیات فاتحه برین
چهار رکن مشتملست آیه اول و ثانی دلالت بر الهیات دارد و ثالث بر معادیات
و رابع بر قضا و قدر و نفی جبری و قدری و بواقی بر اثبات نبوات و چون مقصد
اعظم از قرآن این مطالب اربعه است و فاتحه بر آن اشتمال دارد او را ام القرآن
گفتند بمعنی اصل و اساس علوم قرآن و جمعی بر آنند که حاصل علمها قرآن بلکه محصل
جمیع کتب الهیه چیزیست ثنا و حمد خداوند تعالی بلسان و اشتغال بخدمت و عبادت
بارکان و طلب مکاشفات و مشاهدات بجنان و سه آیت ازین سوره ثنا
و بگویند آن عبودیت و بندگی خدا و باقی طلب کشف و شهود لقا پس اصل همه
کتب باشد و این نیز گفته اند که مقصود از جمیع علوم شناختن عزت ربوبیت
و ذل عبودیتست و نصف اول ازین سوره بیان اولست و نصف ثانی بیان
ثانی و بدین جهت او را اصل گویند و طایفه محققان از ام بمعنی اشتمال فهم کرده
اند و وجه تسمیه مادر بام آن گویند که رحم او مشتملست بر اولاد انجا حقیقه
ام و معنی فاتحه اشتمال اوست بر جمیع معانی این کتاب و شیخ نجم الدین دایه قدس
سره آورده که فاتحه مشتملست بر حقایق مراتب ربوبیه و مراتب عبودیه اما
مراتب ربوبیت ده است اول مرتبه ذات و آن مدلول ذات الله است دوم
اسما و آن مفهوم لفظ بسم است سیوم صفات رحمن و رحیم بواز دالست
چهارم ثناء الحمد عبارت از آنست پنجم الوهیت و لله اشارت بدانست ششم
ربوبیت و آن از رب العالمین مستفاد میگردد هفتم مالکیه و آن از مالک یوم
الدین معلوم میشود هشتم معبودیه و ایاک نعبد متضمن آنست نهم هدایه
اهدنا متکفل آن بیانست دهم انعام از الذین که انعمت علیهم مشیر بدانست
و مراتب عبودیت نیز ده آیت معرفت مراتب مذکوره و اقرار بربوبیت حق و اعتراف
بعبودیت خود و تحت الحیه و عبادت و استعانت و دعا و استهدا و طلب ثواب
و استدعای توفیق و عصمت و مجموع اینها در فاتحه مندرجست و منطوی که کتاب مخفی بادی

الفصحا القوی و در تفسیر موجز گفته که ام بمعنی افضلست و انکه مکه را ام القری گویند
معنی انست که اشرف و افضل بلاد و قُراء و مرو شاهجهان را ام خراسان گفتندی یعنی بهترین
شهرهاء آن پس معنی ام القرآن آن باشد که فاضلترین سورهاء قرآن و در افضلیت و فی حدیث
مذکور شد امام ثعلبی رحمه الله باسناد خود از ابن عباس در روایت که امام ائمه لغت
روایت میکند که ام در کلام عرب رایتی باشد که در لشکرگاه از او نصب کنند و علم الجیش
خوانند و لشکر را نظر بوی باشد و قیام جمله از و و مفزع و پناه گاه همه او پس این سوره
نیز علمیست در میدان هدایت بر افراخته و حزب الله سایه دولت او پناه خود ساخته
جمیع معانی قرآن را رجوع بدوست و تمام معارف کلام را قیام و قوام از و و هم
امام ثعلبی اورده که ام بمعنی مجمع است ام الدماغ مجمع حواس باشد پس فاتحه
بدین اعتبار مجمع مجموع علوم و حکم قرآنست و بعضی بر آنند که اشتقاق ام از ام است که بمعنی
قصد باشد و ام مقصد را گویند قال الله تعالی **فامّه هاویة** فاتحه را ام گفت یعنی اوست مقصد
ارباب حقایق بجهت انطوا بر جمیع لطائف و دقایق و در کتاب المذکورین میگوید که ام
بمعنی امام است و امام از ان گویند که بدو اقتدا کنند و او را رتبه تقدم باشد بر دیگران و عرب
مهتر را ام القوم گویند بجهت آنکه بر همه مقدمست و مجموع تابع او و این جا نیز فاتحه مقدم
سوره قرآنست هم در کتابت و هم در قرائت و هم در نزول و باقی تابع او و بدان ماند و گفته اند ام بمعنی
بزرگست راه شارع و بزرگ را ام الطریق گویند چون این سوره بحسب فضایل
اعظم سوره است این نام وی را لایق باشد و موافق والله اعلم بالحقائق **ششم ام الکتاب**
در تفسیر قرطبی آورده که در این نام خلافست جمهور علما تجویز کرده اند و شیخ حسن
بصری و ابن سیرین منع فرموده گویند ام الکتاب لوح محفوظ است کما فی قوله تعالی
عنده ام الکتاب پا نامیست مرلوح را کالخبر سبحانه و تعالی **وانه فی ام الکتاب** و محققان
گویند این قول از ایشان عجبست چه در حدیثی که امام ترمذی رحمه الله در صحیح خود
بروایت ابی هریره رضی الله عنه آورده که **الحمد لله ام القرآن و ام الکتاب و السبع المثانی**
و بعد از ان میگوید هذا حدیث حسن صحیح تصریح شده است بر ثبوت این نام مر فاتحه
را و حضرت شیخ نجم الدین قدس الله سره در فتوحات آورده که فاتحه ام الکتابست یعنی
جمیع معانی صحف و کتب را در ضمن او نهاده اند و او را هفت آیت مختصر نموده
و این هفت آیه محتویست بر جمیع آیات را رجوع همه بدوست چون صفات سبعه
الهیه که متضمن معانی جمیع صفتها و مرجع همه است و گفته اند هر نوع تعظیمی که در حضرت

عزت را در قرآن و سایر کتب سماوی وارد شده در الحمد مندرج است و اظهار
وجوب الوهیه و ربوبیت تواند بود در **لله** و در **رب** مندرج تمام مخلوقات در **العالمین**
داخل است و تمام انعامات و غفران و سیئات در **رحمن** و **رحیم** شامل بجهات با دشاهی
و تصرف در ملک و ملکوت از **ملک** معلوم است و صفات قیمه و موافق و مخالف آن
آن از **یوم الدین** مفهوم **ایاک نعبد** جامع انواع طاعت و عبادتست و **ایاک نستعین**
مستجمع اصناف توفیق و عصمت انجه سالکان را در طلب هدایت باید و عارفان را در تعظیم
شریعت بکار آید در **اهدنا** معین است و انجه در روش ایمان و پیروی سنت بتفاوت
از دقایق کرامت و دقایق استقامت شاید در **الصراط المستقیم** موضح و مبین تمام
انبیا و اولیا و اخیار و ابرار از **الذین انعمت علیهم** بر حیطه فهم در آید و همگی کفره
اشرار و اهل بدعت و ضلالت از **غیر المغضوب علیهم ولا الضالین** روی نماید و بسبب
این جامعیت فاتحة الکتابست **هفتم** سورة المثنی که حق سبحانه منت نهاده بر ولادت
بر خاتم پیغمبران علیه و علیهم الصلوات جنانچه فرموده که **ولقد آتیناک سبعا من المثانی** **هشتم** سبع
المثانی و وجه تسمیه از گفته اند که او هفت آیتست باتفاق و دوبار نازل شده
پس هفت دوبار باشد و نزد بعضی این توجیه ضعیفست زیرا که مثانی جمع مثنی
باشد و مثنی دوبار دو است پس بایکه سه بار نازل شده باشد مگر انکه اقل جمع
دو دو دانند و گفته اند که هفت آیت او در هر فریضه دوبار خوانده می شود و گفته
غرایب آورده که در وی هفت لفظ است هر یک دو بار مکرر واقع الله الرحمن الرحیم
ایاک صراط علیهم غیر لفظ را بجای غیر دارند و در شواذ و غیر الضالین خوانده
اند و این قول بر وجهی راجح باید که بسمله را از فاتحه دانند و در تفسیر کبیر گوید
این هفت آیه مثنی است بدان معنی که نصفی از ان ثنا به بنده است بر خدا و نصف
و نصفی دیگر عطاء خداوند بر بنده و جمعی گفته اند که مجموع آیات قرآنی بر دو صنف
است یکی تعلق باوصاف الوهیت دارد و دیگری باحوال عبودیت و باعتباری
دیگر قسمی آیات رحمت و قسمی آیات عذاب پس آیات قرآن مثانی باشد و هفت آیه این
سوره نیز بر هر دو صنف مشتملست پس فاتحه هفت آیه بود از آیات مثانی و تخصیص
بجهت تفضیل اوست قولی دیگر انست که مثنی می شود در نمازها با سوره
دیگر و اسلم اجل فرموده که بقرائت هر آیتی از و ثواب بنده و کرامتش مثنی یعنی مضاعف
میگردد و گویند ثنیت بمعنی استثنیت می آید پس این سوره را مثانی گفت یعنی

اکر مستثنی شده است از سایر امم برای این امت و یکی از خصایص این امت است
الا که استثنا یافته است از مجموع کتب برای قرآن نه در هیچ کتاب مثل این سوره
بوده و نه هیچ امت مانند این عطیه یافته و در تفسیر خواجه قدس سره آمده که
این سوره در لوح محفوظ موضوع بود و ذخیره نهاده برای این امت چنانچه هیچکس
غیر حق سبحانه بر آن اطلاع نداشت و سایر کتب منزله و سوره های قرآن در لوح
محفوظ ظاهر شده بود بر فرشتگان و در معجزاوی دیده که مثانی را از ثنی کرفته اند و
ثنی بر تافتن و کردانیدن عنان است از جای بجایی معنی آنست که فاتحه عنان برتافته
است از انکه او را بغیر او از سوره ها برابری دهند و حقیقت این سخن اظهار
شرف و فضیلت این سوره تواند بود و کفته اند اسرار این سوره عنان دلها را
از غیر حق منعطف می کردانند بجانب حق و اولی آنست که مثنی جای برتافتن
عنان کیرند و مضمون سخن راجع کردد بانکه هر آیتی از فاتحه مبدا نیست که قاری را
مضمار اسرار در هر لحظه در منعطف عنانی دست دهد تا از شهود مرتبه رفیع
بمشاهده درجه رفیع تر از آن و همچنین تا آن مراتب و درجات مقید نکردند
و هر زمان توسن همت بالا تر رانده بهتر از بهتر طلبند بیت می باش چو مستسقی
کو را نبود سیری ۰ هر چند شوی عالی و قصد باعلا کن ۰ و در تیسیر آورده که تمام
معانی کلماتش بدو چیز باز میکردد الحمد لله حمد دو است یکی بر صفات الهی و یکی بر نعماء
و آلاء نامتناهی رب العالمین دو است یکی عالم افنا دیکری عالم ابقا الرحمن الرحیم
رحمت دو است یکی در دنیا دوم در عقبی مالک یوم الدین دین جزا است و جزا
دو است یکی بر وفا یکی بر جفا ایاک نعبد عبادت دو است یکی پوشیده دیکری
پیدا و ایاک نستعین استعانت دو است یکی بر اداب امر دوم بر تحمل قضا اهدنا
الصراط المستقیم هدایت دو است یکی ابتداء آن دوم ثبات بر آن صراط الذین
صراط دو است یکی راه اهل سعادت دوم طریق ارباب شقاوت انعمت علیهم
سعدا اند و ایشان دو فرقه باشند یکی انبیا دوم اولیا غیر المغضوب علیهم و لا
الضالین اشقیا اند و ایشان نیز دو کروه اند یکی یهود دیکری نصاری و چون هر یکی
از ینها دو قسم انقسام یافته بدین سبب او را مثانی کویند و اظهر اقوال آنست که این سوره
بر هفت مثنی اشتمال دارد و چون دو دو را کویند اینجا نیز هر مثنی دو چیز است و
توجیه بو قول اینست که بسمله از فاتحه باشد مثنی اول بسم الله با الحمد لله بسمله تعلق

مبادی دارد

مبادی دارد و جمله بکمالات که مراد از آن نعم است و مبادی و کمالات زوجانند
مثنی ثانی الرحمن الرحیم که در بسمله است و میان مبدا و کمال واقع شده و هر اینه اینجا
دو رحمت باید یکی ثانی و دیکری مبادی و آن رحمتی عام باید بر جمیع موجودات
چنانچه رحمت رحمانیه هست و دیکری متعلق بکمالات و آن رحمت خاص باید
باهل کمال از اواخر مراتب ایشان چنانچه رحمت رحیمیه هست پس یکی از بن دو
رحمت عام است و دیکری خاص عموم و خصوص زوجانند مثنی ثالث رب
العالمین مالک یوم الدین ربوبیت را بعالمیان اضافه کرد و مالکیت را بیوم الدین
پس عالمیان تربیت یافته اند در مرتبه خلق والله خلقکم و یوم الدین ظهور
می یابد در مرتبه امر والامر یومئذ لله خلقیات همه مندرج شد در عالمین و
امریات باسرها منطوی در یوم الدین و خلق و امر زوجانند مثنی رابع الرحمن
الرحیم که بعد از جمله الحمد لله است بازمیان عالمیان و یوم الدین در آمده و رحمت می باید یکی
ان رحمت ابتدا و انجا دو رحمت رحمانیه بمبدا متعلق است و دیکری هم بر ایشان
در وقت انتها و معاد و رحمت رحیمیه بمعاد مضاف است و مبدا و معاد زوجانند
و تخصیص اسم رب بعالمیان از تجلی بمبادی میثاق که الست بربکم و مخصوصیت
اسم ملک باهل حشر از تجلی معادی که لمن الملک الیوم فهم توان کرد مثنی خامس
ایاک نعبد و ایاک نستعین عبادت اقرار کردن است بعزت و عظمت خداوند
او و استعانت اعتراف نمودن بعجز و مذلت بندکی خود و آن عزت بر همه صفات
کمال مشتملست و این مذلت همه سمات نقصان را شامل و کمال و نقص زوجانند
مثنی سادس اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم اول طلب هدایت
و ثانی هدایت طالب مهتدی بجو بیش عملست از هادی و هادی رساننده علم
بمهتدی یکی عملست و دیکری متعلم و علم و تعلم زوجانند مثنی سابع غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین میان این مثنی و مثنی ما قبل تضاد ظاهر است چه مغضوب
علیهم در مقابل انعمت علیهم افتاده اینها هادی اند و لیکن مضل و لا الضالین
در مقابله اهدنا واقع شده که کروه مهتدی اند و این جماعت ضال اینجا هدایت
و اهتدا بود اینجا اضلال و ضلال است و اضلال و ضلال زوجانند و در باب حقایق
ادراسبع مثانی جز این نکتها است که در حوصله درک ما طاقت آن داشتن نکته انس
تحقیق سبع مثانی بظهور صفات سبعه اصلیه در مرتبه علم و انعکاس آن در مراتب

العالمیان

جامعیت انسانی در هر چه بعین و وجه مثلث حضرت جامعیا ام الکتاب نموده شد یکی اما ان الدّ
اشارت فیبایدکه در هر عبارت متضمن آمد بیت جا انجا بخودی بیار و هر هوش عبارت را اشارت گفت
خاموش اشارت هم نهایت اقتضا کرده کسی که دم زند انجا خطا کرده هفتم القرآن العظیم قال تعالی
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ در تفسیر قرطبی آورده که فاتحه را قرآن عظیم گفت جهة
آنکه متضمن جمیع علوم قرآن است و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که فاتحه قرآن عظیم
یعنی مجموعه ایست که حاوی آیات بر هر چیزی را و در تفسیر ثعلبی آورده که بعضی گفته اند مراد از سبع
مثانی سبع طوال است و قرآن عظیم باقی سورها و چنانچه اسم قرآن بر کل اطلاق میکنند بر بعضی نیز
واقع میشود چنانچه جمله الیک هذا القرآن یعنی سوره یوسف و این قول ضعیف است جهة آنکه
این آیه مکی و مدنی قبل از نزول سبع طوال و جمعی دیگر گفته اند مراد سبع صحایف است که انبیا القرآن
و معنی مثانی آنکه در و تکرار قصص و مواعظ هست که ذکر شد معنی این بود که تو اعطا کردیم کلامی که
سبع مثانی و قرآن عظیم است ماورای آن و این سخن سابق بر و موافق نیست از ذکر حدیث
صحیح که از ابی رضی عنه منقولست انها السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اوتیته بر وجه
اینست که قرآن عظیم فاتحه است و انجا خطبه صحیح است بر جمیع بیان الصنفین هشتم سوره وافیه
یعنی وافی نیست در دلالت بمطلوب و هدایت بحق و گفته اند وافی گفت است باو ادبی بخود در وقت
در اوقات ثنا و نجات و خلاص و امام ابو محمد بن المعانی در تفسیر نهایة البیان آورده که وافیه بمعنی تامه
است یعنی این سوره در نماز مجزی نکرده بخلاف سورهای دیگر که اگر بعضی از سوره که خبر و الحمد
باشد در یک رکعت بخوانند و بعضی دیگر در رکعت دیگر جایز است و اگر بعضی از فاتحه در رکعتی بخواند
و بعضی در رکعتی دیگر روا نیست نهم سورة الکافیه یعنی کافیست از ماسوی خود و ماسوای آن از وجان
نیست و در تفسیر ثعلبی نقل میفرماید که حضرت صلوات الله علیه فرموده که ام القرآن عوض میشود از
غیر خود و غیر او عوض نمیشود از او و یعنی کفایت کننده کار نماز هست چنانچه در تفسیر ینابیع
آورده که حسن باسناد درست شنیدم که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که نیست هر کار که فاتحة الکتاب بخواند
آن کار کفایت کرده و تمام شود دهم مجزیه و معنی او نزدیکست بکافیه در جامع قرطبی آورده از
صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه که گفت ام القرآن بجای دیگر مجزی باشد و هر که زیاده
کند افضل تر است و مراد از این قراءت است در نماز یعنی در نماز ثلاثی و رباعی در غیر دو رکعت اولین
فاتحه تنها مجزی باشد بی تنها اما اعظم و احتیاج بانضمام سوره با فاتحه نیست یازدهم منجیه
یعنی نجات دهنده و این نام در تفسیر قرطبی آورده و دلیلش حدیث دفع عذابست از قوم جهل سال
بسبب تلاوت و چنانچه گذشت دوازدهم سورة الاساس و اساس قاعده باشد که عمارتها را بود

بنا کنند پس

بنا کنند پس چون فاتحه اول سوره قرآنیست بمثابه اساس باشد عمارتها را با آنکه مشتمل است
بر اشرف مطالب چون اصول معانی و مقاصد قرآن بود و در تفسیر ثعلبی آورده که شخصی از درد
پهلو با امام شعبی شکایت کرد و از وی استعلاج نمود شعبی فرمود که علیک باساس القرآن
بر تو باد که بقراءت اساس قرآن مشغول گردی تا بنا ان الله شفا دهد کرد و آن شخص پرسید
که اساس قرآن کدام است گفت فاتحة الکتاب و من یاد دارم از ابن عباس رض شنودم که
هر چیزی را اساسیست اساس دنیا مکه است که بساط زمین را از و مبسوط کرده اند
و اساس آسمانها عریباست یعنی آسمان هفتم و اساس زمینها سجیاست یعنی زمین
هفتم و اساس بهشت جنت عدن است که درجات جنانی را برو بنا کرده اند و اساس دوزخ
هاویه است که بناء درکات نیرانی برو نهاده اند و اساس بشر آدم است که مبدا همه وآخر شده
و اساس انبیا نوح است علیه السلام که پیغمبرانی که بعد از و بوده اند همه از نسل وی بوده اند و اساس بنی اسرائیل
یعقوب است علیه السلام که اسباط اثنا عشر فرزندان وی بودند و اساس کتب منزله قرآنست که جمیع
حقایق اینها را جامع است و اساس قرآن فاتحه است که جامع مجموع معانی وست پس اگر
بیمار شوی بر تو باد که بخوانی اساس که شفا از وی حاصلست باذن الله تعالی سیزدهم
سورة الشفا و شفا فیه نیز گویند که شفای هر مرضی از امراض نفسانی و روحانی و جسمانی
هر چه باشد ازاده و او قلبی و قالبی از و توان یافت و در تفسیر خواجه قدس سره مذکورست
که این سوره نیز گویند که بر سر هر بیماری با خلاص بخوانند اگر صاحبش اجلش نرسیده بود شفا یابد
و در شرح السنه حدیثی مرسل آورده است از عبد الملک بن عمیر رحمه الله و مرسل از احادیث
آنرا گویند که بحاز تابعین نقل فرماید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بی واسطه
کلام صحابه چنانچه در این صورت ابن عمیر روایت میکند که رسول خدای صلوات الرحمن علیه
فرموده که فاتحة الکتاب شفاء من کل داء و همین حدیث بروایت جابر بن عبد الله رضی الله عنه
اهل و در اخوالحاق کرده که الا السام یعنی فاتحه شفای همه دردهاست غیر موت که اجل محتوم را
چاره نیست و حقیقت آنست که شفا فاتحه بدفع امراض و علل که ظاهر مزاج را واقع شود منحصر
نیست بلکه همچنانچه امزجه جسمانی را از عوارض عوج بر میگرداند اینها را نیز مستقیم میکند
قلوب و ارواح را نیز از مواقع ترقی بمعارج و تدبیر که قلب توجه او بود محافظت میسازد
خواجه میفرماید که در قرآن شفای ایمانست از بیماریها و بیماری ایمان قوم مردن نور اوست
حدیث نفس او وقتی که بهیات ضعیف کرده و ضعف ایمان بدترین بیماریهاست و طبیبان روحانی
که عبارتست از انبیا و اولیا جهت تقویت ایمان و ازاله علل آن از بهر ادعا جمعیت کرده اند الخ

و در وقتی که بجا رسیدند هر یک نقرقه و کثرت امری از جناب حضرت عارف بدیع انور زبان حال ایشان می
فرمایند **بیت** طبیبیم و حکیمیم ز بغداد رسیدیم · بسی علتنا ها که ز غم باز خریدیم ·
طبیبان الحمیم ز کس مزد نخواهیم · که این طرفه عقاقیر ز فردوس بچیدیم · **چهاردهم**
سورة الرقیة و رقیه بمعنی افسون باشد و صاحب شمس المعارف واقعه آورده و قول اول
اصح است بجهة آنکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه که در صحیحین و غیر آن وارد
و لفظ رقیه مذکور شده و اصل این روایت چنانست که جناب رسالت مآب صلوات الله
و سلامه علیه جمعی از اصحاب را بسفری روانه فرمود ایشان در اثنای مراجعت از آن بقبیله از
عرب رسیدند و چون ایشان نزول نمودند از آن قوم طلب ضیافت کرده سخن بر حد ابرام
و الحاح رسانیدند و کسی بقبول آن تلقی ننمود قضا را بزرگ آن قبیله را آسیبی رسیده و مجروح
شده بود و متعلقان او را بهر چیزی متوسل گشته بودند و فایده ندیده و سیلی فکری
تعبیر ایشان از سلوک بادیه و معالجت بر هیچ نماند امیدی رسیده در محل نزول اصحاب کرام
رضی الله عنهم در جوار آن قبیله بخاطر یکی از ایشان گذشته باشد که چون دست جان بر قبیله
از غدار که علاج این سلیم کوتاه مانده باید تا بجماعت مسافران که نزدیک منزل ما اند رجوع
کنیم شاید که نزد ایشان چیزی که سبب خلاص و علاج او تواند بود یافته شود بنابر آن
جمعی که با ایشان بودند نزد صحابه آمدند و صورت حال باز نمودند التماس رقیه یا تریاقی نمودند یکی
از اصحاب فرمود که من افسون خلاص او میدانم و از آن وجع و الم او میتوانم اما چون شما
مراسم ضیافت رعایت نکردید و بقواعد مروت عمل ننمودید مهمان داری بجای نیاوردید
تا مزدی بجهت افسون معین نشود اشتغال بدان ممکن نیست القصه بقطیعی از غنم که سی
سر گوسفند بود مقرر شد قرار دادند و آن صحابی بر سر آن مریض بیمار رفته فاتحة الکتاب بخواند و برو
دمید فی الحال اثر شفا ظاهر شد و از آن مار زده بسلامت برخاست و صحابه گوسفندان را
تصرف کرده روی براه آوردند و چون بملازمت سلطان بارگاه رسالت علیه افضل الصلوات رسیدند
شمه صورت حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از افسون کننده
فرمود که و ما یدریک انها رقیة چه چیز ترا دانا کرد و اندر و از آنچه معلوم کردی فاتحه رقیت
و بعد از تحسین و تصویب آن حرکت لب مبارک بتبسم گشوده و از آن گوسفندان طلب سهم
خاص فرمود تا بخوشی افسون که رخم یافته گاه ما روز هر چشیدگان هوای وجد بدین دقیقه
پی برده اند و ... نفس نیز باد و آنچه ... ضرر ... بیحت و نکهت ... بوش این تریاقی ندارد
بنده ... که در این محل از تواجد حضرت رسالت مرتبت علیه صلوات الله که در وقت اجتماع

تضمن دقیقی و تریاقی · فرموده اند و رونق بیت که این را بجز از شمیم آن ریحانست **پانزدهم**
سورة الدعا در تفسیر کبیر وجه تسمیه آن گفته که این سورة بدعا اشتمال دارد که اهدنا الصراط
شانزدهم سورة تعلیم المسالة امام ثعلبی آورده که در این سورة طریق خواهش بر بندگان ·
آموخته یعنی چون از کسی چیزی خواهند اول ابتدا بثنا باید کرد و با آخر بدعا و تمنای خود باید
طلبید **هفدهم** سورة التلقین امام اجل فرموده که در این سورة تلقین کرد بنده که آنچه حکومت
از و بیاری خواهند و بر چه وجه طلبند الا بیت نما بنده و حق سبحانه از آن که بهتر است که بنده را
تلقین دعا کند و آخر بعز اجابت نرساند **بیت** این دعا تو امر کردی ز ابتدا · ور نه خاکی
را چه زهره این بدی · چون دعا ما امر کردی ای عجاب · این دعای خویش را کن مستجاب · و این
محل تمام که بر تو الهیست کو رسیده معنی که تکبیر بود بگذرد **هجدهم** سورة الشکر از جناب زین
المشایخ شیخ صدر الدین رواسی رحمه الله دو وجه سماع دارم و ایشان از فرزند الاولیای
شیخ محمد حضرموتی معز الحق الله که ... از مجاوران روضه طیبه طیبه علی ساکنها
افضل الصلوات بوده اند نقل میفرمودند که شیخ محقق ابو العباس مرسی رحمة الله علیه
که از علمای نورانیه آورده که فاتحه سورة سر است و حقیقت ... کرده افسانه که در تبتیه
فواید بسیار از این سوره ارباب فهوم و اصحاب سر مکتوم را استفاده شده عبارت شیخ
ابو العباس اینست و انما سمیت بالشهادة لان هذه السورة مقسومة بالالفین و النونین
والف و نون فی هذین و هما یخبران عن اسمه المجید ای حاصله لمن القی السمع و هو شهید
و خلاصه این سخن بر آن مبتنی است که بفهم ابن کثیر رضی الله عنه است که از مبادی و خواتیم
نصفین مقسوم است که بفحوای قسمت الصلوة بینی و بین عبدی معلوم میکردد و حرف بین المعانی
بدان خواهد شد و الف و نون حاصل میشود در نصف اول الف الحمد و نون الله برب
در نصف دوم الف اهدنا و نون ولا الضالین و در اینجا وسطی که بواسطه هذا بینی و بین عبدی
شیخ از این بین گفته هم الف اول و نون نستعین است و شیخ این الف و نون را که صورت
پنجاه و پنج دارد ... گرفته اند و با ملاحظه نقطه و حدت شش است اعتبار کرده که باز ادا و
حرف سین موضوعست تا از بین مرکز و آن دو قوس که مبتدا و منتهای نصفین اند نوع
محیطی بر اسم سامی قاسم نامی در بزم وامی یعنی دیوان که مجمل انعکاسات انوار اسرار الوهی
مظهر جامع اوست بنابر آن حاصل آید و انکر الف و نون بین بین را مخبر از اسم مجید فرموده
و حاصل آن خواسته هم معنی این کلامست چه عدد مجید پنجاه و هفتست فائده و حرف پنجاه
و هفتم از این سوره سین است و همین سین ستر محمدیست که مخاطب بخطاب یاسین است

شمه از حقایق این حرف در تفسیر سوره یس بعون الله وحسن توفیقه گزارش خواهد
یافت **نوزدهم** سورة الصلوة چه فاتحه را باغاز نسبتی تامه وخصوصیتی کامله هست
زیرا که بمذهب امام شافعی ومالک واحمد رحمهم الله قرائت فاتحه در نماز فرض عین است
وترکش بعمد وبسهو هر دو موجب فساد نماز و دلیل ایشان قول وفعل رسول
صلی الله علیه وآله وسلم واز حدیث **لا صلوة الا بفاتحة الکتاب** نفی صلوة فهم کرده اند نه
نفی کمال آن وانحضرت صلوة فریضه را بی فاتحه نگزارده است بلا خلاف ودیگر آنکه با فاتحه
نماز درستست باجماع وهرگاه که بی فاتحه درست هست یا نی خلافست وبا امکان عمل
بوجه وفاق عمل بوجه خلاف جایز نداشته اند جملة زیرا که مکلف حصول یقین براءة
ذمت از عهده تکلیف درین صورت نشد در صورت خلاف وبمذهب امام اعظم رحمه الله
خواندن فاتحه در نماز واجب است وترکش بعمد سبب نقصان وبسهو موجب سجده
سهو ونزد علمای حنفی مطلق قرائة فرضست لقوله تعالی **فاقرؤا ما تیسر من القرآن**
وزیاده بر فرض بخبر واحد جایز نیست چرا که موذی بنسخ کتاب میشود بخبر واحد ونفی
زیاده را بیان میدانند وبیان بخبر واحد حاصلست و بر هر تقدیر اختصاص فاتحه
بصلوة ثابتست واین نام از حدیث قدسی استنباط فرموده اند وان حدیثی صحیح است
که امام مسلم رحمه الله از ابو هریره رضی الله عنه نقل کرده که شنودم از رسول خدای صلعم
که میفرمود که الله تعالی **قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین** یعنی حضرت عزت گفت که
بخش کرده ام صلوة یعنی فاتحه را میان خود وبنده خود دو نیمه یک نیمه ازان منست ویکی ازان
بنده منست ومر بنده مراست آنچه از من بخواهد پس حضرت صلوات الله علیه فرمود که چون بنده
گوید **الحمد لله رب العالمین** خدای تعالی فرماید که حمد گفت مرا بنده من وچون گوید **الرحمن
الرحیم** خداوند تعالی گوید ثنا گفت بر من بنده من وچون گوید **مالک یوم الدین** حق تعالی
فرماید که بزرگی یاد کرد مرا بنده من وبروایتی آمده که تفویض کرد بمن بنده من وچون گوید
ایاک نعبد وایاک نستعین حق تعالی گوید این آیت میان منست وبنده من وچون
گوید **اهدنا الصراط** تا آخر سوره خدای تعالی فرماید که آن بنده مراست ومراورا است آنچه
خواهد از من ودر ریاض الجنان مذکورست که چه زیبا فضیلتیست مر فاتحه را در ضمن این
حدیث چه در هیچ یک از سور قرآن این مقال مروی نیست وامام اجل رحمه الله فرموده
که همچنانکه این حدیث بر فضیلت فاتحه دلالت دارد دلیل شرف این امت نیز هست چه
تقریر فرمود که بخش کرده ام با جبرئیل یا میکائیل یا غیر ایشان از مقربان بلکه گفت بخش کرده ام میان

خود و بنده
خود

خود و بنده خود وتشریف بندگی واضافت عبدی بدین شریف که هیچ امتی بدان تصور
نتوان کرد سیم بندهٔ خویشتن خوان که بشاهی برسم مکس را که نوبه واده هیچ شاه
بیستم سورة المکافات امام اجل رحمه الله فرموده که این سوره مکافات قوافل سبعه
واصل این حکایت چنان بوده که روزی حضرت سید رسل صلوات الله علیه با جمعی صحابه
نشسته بود واز درج **وما ینطق عن الهوی** جواهر **ان هو الا وحی یوحی** بر سر ایشان نثار
میفرمود ناگاه جمعی از اهل مکه واز دف وفی بگوش ایشان رسید که بعد از استفسار
وتفحص احوال چنان معلوم شد که قوافل قریش از جانب شام میرسد جمعی از اصحاب بمقتضی
بلدی برآمده بود تا که هفت کاروان باشتران آراسته ومال ومتاع فراوان میآیند که آن
بنی مخزوم وعم کریا ... ان بنی زهره ودیگر آن بنی امیه وعجبی بود آن هفت قبیله معتبر بود
ینابیع آورده که با هر قافله هزار شتر بود با ایشان گندم وعسل وخرما وانچه خوردنیها
بر بعضی درویشان صحابه هفت روز گذشته بود که چیزی نخورده بودند لاجرم از مشاهده آن
حال دلشکسته بایکدیگر گفته والعجبا خدای پرستان بر محنت گرسنگی درمانده وتنعم اهل الطاعة
مشرکان زاحدین نعمت وثروت مستظهر ما خبر سیم ... خواهد بود درین باغ وسمن و...
انکه از وجود بیخارند ناید ... بن حجر بسمع خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم رسید
ز ملال خاطر درویشان صحابه اندوهناک شد جبرئیل آمد وآیه آورد که **ولقد آتیناک سبعا من
المثانی** ای سبعه سوره که هفت آیتست او هفت سوره که دوزخ امان بخشد بتو عطا کرده
ایم اگر ایشان را هفت قافله است ترا هفت آیه کامله است اگر ایشان را لغنا بمال است
ترا قوت دل ووقوع جان است مال الفاتحه کرامت باقیست ومال القافله بضاعت فانی
وگوینده آیه **ولا تمدن عینیک الی ما متعنا** هم درین محل نازل شد پس این سوره راجهت
آنکه بمکافات آن قوافل هفتگانه شد سوره مکافات گفته اند وامام واحدی رحمه الله در
اسباب نزول همین روایت میکند اما میفرماید که این صورت در مدینه واقع بود وقافلها
تعلق بیهود قریظه ونضیر داشت که از بصری واذرعات میرسید بود ...
درمجلس ... که خواهد یافت **بیست ویکم** سورة الوافیه این نام را امام وافعی ... در کتاب در
النظیم ذکر فرموده ومعنی او نگاه دارنده است چه این سوره قاری خود را نگاه میدارد
از جمیع آفات دینی ودعاهات عقبی وانچه فرمان گفت **بیت** اگر هر دو جهان برفته گردد
تو سیم چون نگه دارم تو باشی **بیست ودوم** مجمع الاسماء واین نام ابو سعید دهستانی در
تفسیر فاتحه آورده میگوید در وی از اسمای الهی ده نام است پنج بتصریح مذکور شده **الله رب**

رحمن • رحیم • ملک • و پنج دیگر بکتابت وارد شدن معبود • مستعان • هادی •
منعم • منتقم • و در اسماء و حقیقه ظاهر سخن بسیار گفته اند و شمهٔ در ذیل بکنز دانه
ازین صحیفه بر وقع بارا اشتفاش خواهد یافت پست و سیوم سورة النسا این نام
در تفسیر جمادی آورده و گفته ثنا ستایش بود در هر خداوندها این مکافات ایادی
وجزا آن و در حقیقت شکر و ثنا و حمد بیکدیگر نزدیکند پست و چهارم سورة الکنز و این
نام بحدیث ثابت شده ابن عباس رضی الله عنه گوید که از حضرت رسالت صلوات الله
علیه شنودم که گفت جبرئیل علیه السلام نزول کرد و گفت یا محمد آوردم ترا گنجی از گنجهای رحمن گفتم
کدامست گفت ام القرآن یعنی فاتحة الکتاب و در شهد این سوره گنجیست مشحون بجواهر
معارف و مملو از نقود حقایق و عوارف و این گنجی بود که همه انبیا طالب آن بودند تا نصیب
آنحضرت و امت مرحومه وی شد ای عزیز جواهر معانی صد و چهار کتاب با معانی مهر
سورة قرآن ودیعت نهاده اند و هر چه از درر عقود لآلی معانی در خطاب لا یزالی درج بوده
در درج فاتحه مندرج ساخته اند و به بسم الله الرحمن الرحیم مهر کرده بتمام انبیا صلوات الله
علیه و علیهم فرستاده • و توضیح این سخن چنانست که صحایف آدم که آنرا الکلیو گویند مشتمل
بر علم اسما بود که وعلم آدم الاسماء کلها و صحف شیث علیه السلام منطوی بر بخششهای الهی و در ضمنها
بی نهایتی و معنی شیث بعبرانی مناسب این بخشش هبة الله تفسیر کرده اند و در کتاب ادریس ذکر
رحمت و عنایت حق سبحانه بوده که رفعت درجه او و منقبت بر او است ورفعناه مکانا
علیا • و صحف ابراهیم صلوات الرحمن علیه بر بیان معاد و کیفیت حشر و دیعت اشتمال داشته
و لذا در حمت طلب احیاء موتی از ره معاینه فرموده که رب ارنی کیف تحیی الموتی • و در تورات
موسی علیه السلام احکام عبادت و تکالیف شاقه منطوی شده و الاغلال التی کانت علیهم و زبور
داود علیه السلام از احکام خالی افتاده و در وشیح داه راست و وصف مرتبه توحید بوده و کتاب
و انجیل عیسی علیه السلام بر نعت حضرت احمدی صلوات الله علیه و مدح دوستان آنحضرت
محتوی بوده که و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر
منقصت دشمنان ختم پیغمبران مر پیشتر از سورهٔ قرآن وارد شده و چون در معانی
نامه تأمل کنند خلاصهٔ مجموع این کتابها را بترتیب یافت بسم الله از علم اسما که الکلیو
خبر میدهد الحمد بیان بخششها و نعمتهای کتب شیث میکند الرحمن الرحیم صفت
رحمت صحیفه ادریس مفهوم می شود از مالک یوم الدین • سر معاد صحف ابراهیم موضع
میکرد از ایاک نعبد خبر تکالیف تورات بعضی میرساند از اهدنا الصراط اثر توحید زبور

ظهور میباید

ظهور می یابد از صراط الذین • ستایش اولیا که در انجیل است بر خاطر میگذرد از غیر
المغضوب علیهم نکوهش اعدا که در قرآنست بفهم در می آید و بدین سخن معلوم توان
کرد که مجمع لطایف همه کتب الهی این سوره است بیت جامع حسنی و صدگونه لطافت
با تو ای تو مجموعه حسن چه کرامت گویم در لطایف ابن هیصم رحمه الله مذکور
که گنجهای پادشاهان نهند یا جواهر باشد یا غیر جواهر اما جواهر قیمتی بچهار سلطان
توانند بود در غالب هشتست یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و الماس بیکانی و فیروزه
رخشان و مروارید بدخشان و زبرجد و زمرد ... و زبرجد اخضر ... کوهر گنج فاتحه هشت کلمه
بسم الله نمودار یاقوتست یاقوت در همه جوهرها قیمتیتر باشد نام خداوند از همه ... عزیزترست
و مانند یاقوت که ... شعله دو زخ ... این نام ... الحمد نمودار لعلست که دل
را تقویت کند ... الرحمن الرحیم نمونه الماست
الماس ... در رحمت ... مالک یوم الدین نشان مروارید
قطره باران ... صدف انتظار میکشند تا روزی از خلوتخانه دریا ... ظهور ... مروارید
تاج سلاطین گردد قطره دل مومن ... صدف سینه ... وقت ... باشد تا در وقت بعث
از دریای قبر بساحل حشر شتابد و ملک روز جزا منظور نظر عنایت سازد ایاک نعبد
نمودار فیروزه است خاصیت فیروزه فرح دل و روشنائی چشم باشد طرب دلها و روشنی
دیدها در عبادت حق سبحانه است قرة عینی فی الصلوة معنی اهدنا الصراط
مانند ... سینه و چشم ... هدایت ... فی هوای نفس که زهر
قاتل است ... روشنی ... کند از ... صراط الذین نمودار زبرجد است و
زبرجد خاصیت ... دشمن منقطع کرد
... طلبه ... دعا و ... انعام
دشمنان را منکوب و مخذول سازد و اینجا از غیر جواهر درخور این سلاطین یافت شود در غیر
هفت چیز نفیس است ... که عطریات لطیفه و البسه
نیکو و اسلحه • زیادتی این گنج ... فیض بسم الله ... ذهبها بوجود ...
نعمت الحمد اکسیر ... الرحمن الرحیم ... مالک یوم
الدین • ... خالص ... عنایت ... ایاک نعبد عطر مشام سالکان مسالک عبودیت
است اشعار اهدنا الصراط لباس اهل تقوی و زهادات و سپر و جوشن انعمت
علیهم سلاح تقویت اهل ولایت و بنی وسنان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین • دفع کشتن

اسباب تحمل الفتن است تعابير وجواهر گنج فوائد چه نسبت دارد با آن جواهر واستعمه فا
بيت گنج دنياست فاني ومعيوب گنج معناست باقي ومرغوب دزد يابد بگنج سلطان
راه گنج ما نيابد هيچ دزد دزد پناه سوي اين گنج اگر توئي باقي زود گنج دوكون در يابي
وگفته‌اند سورة فاتحه را گنج گفت براي آنكه گنج مشتمل بر نقود باشد وهم نقد بي بهتوان
ياد كرد آن حضرت عزت بيست وبا دو كه در نفحات بحار غالبا براي هفت چيز ميباشد
ومجموع آن در فاتحه مذكور است تفصيلش آنكه بندگان كه خدا را ياد كنند يا براي زيادتي نعمت
باشد يا باميد مغفرت يا جهت آساني حساب قيامت يا براي عصمت از گناه وزلت يا مدد يافتن
براداي طاعت يا براي نيكوئي دنيا وآخرت يا براي موافقت دوستان حضرت ومخالفت دشمنان
يا مذلت كفار الحمد لله زيادتي نعمت بخشد ومحفظ الرحمن الرحيم اميد عفو وغفران دانبادت
كرده‌اند مالك يوم الدين بسهولت حساب اشارت كرده ... اياك نعبد از عصمت وحمايت
خبر دهد جلوه اياك نستعين تقويت اعانت وامداد ... كلات اهدنا الصراط المستقيم
دو جهان راه نمايد ... بر موافقت اوليا ومخالفت اعدا دليل باشد وكفا ...
هفت گنج است كه خلق از آن بهره اند اول گنج نعمت كه فر مخلوقات از ميان از تربيت
اند دوم گنج رحمت كه مفلسان ... خطا وغفلت ... آمده برد ...
سيوم گنج عدالت كه براي انتقام مظلومان وانتقام ايشان از ظالمان ذخيره نهاده اند
چهارم گنج عصمت كه اهل سعادت باستظهار آن بسر منزل نجات رسيده اند پنجم گنج هدايت
كه راه روان طريق ايمان وايقان توشه راه نجات از آن ساخته اند ششم گنج ولايت كه
خلعت نوازش دوستان در او آماده كرده اند هفتم گنج هيبت كه وظيفه كلادري
دشمنان بدان حواله نموده اند ... گنج ... سبعه در ايات فاتحه قرار
الحمد لله رب العالمين گنج نعمت است الرحمن الرحيم گنج رحمت مالك يوم الدين
گنج عدالت اياك نعبد واياك نستعين گنج عصمت است اهدنا الصراط المستقيم گنج
هدايت صراط الذين انعمت عليهم گنج ولايت غير المغضوب عليهم ولا الضالين
گنج هيبت گنج اول نصيب ... گنج ثاني ... گنج ثالث قسمت ...
افتاد گنج رابع ... گنج خامس ... گنج سادس حصه
... گنج سابع ...
... سعادت ...
عبادت ...

ومخزونات اين دقائق حجز نام ... اي ... معني گنجهاست ليك بالان
گنجها بگذا ازدهاست كه دم آتش فشان زهرباد ... ازدهاست دنيا در گنج
ازدها دا دور كن ... خود را ازهر ... ازدها چون رفت گنج آيد بدست
گنج كي خالي ... اين فاتحه گنج ... بيت پنجم
در بيان نزول ام القرآن ... سبب ومحل آن ... نزول ...
اين سوره كه ... وديباچه ... از روي صورت ... ناسخ است ونه منسوخ اما
را جامعيت معني ومشتمل است بر ناسخ ومنسوخ امام ... رحمه الله آورده كه ...
... كه فاتحه از جهت جمعيت بر ناسخ ومنسوخ اشتمال دارد مراد ... ناسخ
ومنسوخ است ... صراط منعم عليهم ناسخ است وصراط ... منسوخ
و ... در فاتحه ... بعضي اين كلام ناسخ ... بعضي ... تفسير
... آورده كه فاتحه ... فرود آمد كه نماز فرض شد ... سبب نزول ... باشد
واين سخن دليلست بر آنكه اين سوره بمكه نازل شده واز مرتضي علي عليه الصلوة والسلام
منقولست كه نزول فاتحة الكتاب بمكة من كنز تحت العرش وآيه ولقد آتيناك سبعا من المثاني
كه در سوره حجر مسطورست وباتفاق مكيست بدين معني دلالت ميكند بر آن قول
كه مراد از سبع المثاني فاتحه باشد وامام واحدي رحمه الله در اسباب نزول آورده كه
از اوايل البحر بمكه فرود آمد سوره فاتحه است وابو علي رحمه الله باسناد سوره فاتحه
نازل شد فرمود كه در شهر مكه بروز جمعه وقت نزول هفتاد هزار فرشته با او بود
بجهت تكريم وتعظيم او واز ... تفسير ... مجاهد رحمه الله بر آن رفته كه اين سوره
... گفته اند كه اين قول از مجاهد سهوي بوده وامام ابو نصر ... در ترجمه
... كه اعتماد مجاهد در اين قوم بر آنست كه در مدينه بوقتيكه نماز
حضور وجماعت بوده ... انصار كه بر محافظت اوقات نماز مواظبت
واقامت جماعت ... موافقت صحابه كرام رضي الله عنهم ... ماه در نماز
... صلوات الله عليه ... كرده بود ... سورة حجر ...
قراة ... كه لها سبعة ابواب يعني دوزخ را هفت در است ...
... طاقت استماع ... زد وبيهوش افتاد
وحضرت ... از اتمام نماز از روي شفقت ... حال آن
عاجز ... زبان نياز گشاده گفت يا رسول الله ... پاي ...

وتحزونات

وخوف فرازد دها هفت سر که دوزخ هفت دوزخرا بهم درکشید بر ظاهر و باطن مستولی شد اکنون
از حضرت تو که مفتی مدرسه شریعت و قاضی محکمه دین و ملت تویی مطلبم آن که هفت غلام
و دیگر هر یکی از ایشان روزی پنج درم مقاطعه میدهند برای رضا خدا آزاد کنم هیچ نقد
آن داد کرم را از آن زندان عقوبت و وحشت امادم منت آزاد کنند پیغمبر علیه الصلوة و السلام
علیهم سلم بار دیگر دل و بر داشت و بر قبال آزادی او از سخن بحقیقین سجل الشهادت
ثبت فرمود جمعی از صحابه همه از استماع بشارت آزادی انصاف به گویندگان گفتند
بیت ای نفست راحت جان همه وای کرمت خطا مان همه این زن باز آزاد کردن
بندگان خطا زادی از خطر نیران یافت کسی را که استطاعت داشتن بنده نباشد لت
آزاد کرده چون یابد وی وسیله اعتاق و سعادت آزادی از دوزخ چگونه اتفاق افتد
خواجه صلوات الله علیه درین باب متفکر شد او فرمیکار سوره فاتحه فرستاد و حضرت
روح الامین مر حبیب رب العالمین را مژده داد که اینک هفت آیه فاتحه برای امان از هفت
درکه نیران فرود آمد هر که ایقاد این سوره بخواند دری از آن درکات بروی بسته شود نقل
مجاهد ابن جبر سند ساخته میگوید که فاتحه بمدینه فرود آمده و علما این نقل را درست میدانند
اما بر نزول فاتحه درین محل قایل نیستند و قول ایشان آنست که جبرئیل بدین وقت که فرود آمد
فضیلت این سوره خبر داد و سوره قبل از این نازل شده بود اما فضل او نرسیده بود و بر این جمله
نحو است که سبب آزادی از دوزخ توانند شد و بر مجاهد این سخن را عجب ساخته اند که
تمامی اقوال و افعال حضرت رسول صلعم و هم بر افضل احوال و اکمل صورت وقوع یافته و کار شوی
برد که آنحضرت صلوات الله علیه سیزده سال پیوسته بمکه بی فاتحه نماز گزارده باشد و هیچ کس از
صحابه و تابعین بدین قایل نیستند و امام قرطبی رحمه الله نقل میکند از تفسیر امام ابی اللیث رحمه الله
که بعضی از فاتحه بمکه فرود آمده و بعضی بمدینه و این سخن خالی از اشکالی نیست و در کتاب تحقیق
المالآت آورده که فاتحه هم بمکه فرود آمده و هم بمدینه و صاحب کشاف هم برین رفته و شارح
کشاف فرموده که فواید نزول سوره دو کرت هم تکرر زیادتی تاکید و تقریر خواهد بود و اهتمام
بشان قراءت و فهم معانی آن چنانچه مثل کشی و نوبتها زیادت یک سخن را تکرار کنند تا در شی
که در دل سامع قرار گیرد معنی آن نزد او مقرر گردد و از اینجا گویند که لا کرر قرر و در تفسیر موجز
آورده که نزول فاتحه دو بار اختصاص او راست و دلیل تفضیلش بر باقی سوره در تفسیر بحر
بارها قدس سره آمده گویند که فاتحه بمکه فرود آمده وقتی که نماز فرض شد و بمدینه فرود آمده
هنگامی که قبله از بیت المقدس جانب کعبه تحویل یافت و این سخن بغایت تمام است بجهة آنکه

بنماز فرایض

بنماز فرایض نماز قبله بود سمت تغییر پذیرفت شاید که بر بعضی از خواطر خطور نموده باشد که مکرر
قراءت نمودن فریضه دیگر است تبدیل خواهد یافت ایزد سبحانه کرتی دیگر سوره فاتحه منزل کرد تا بنده معلوم
کرده که قراءت بدستور سابق بقرار خود است و سبب دوبار نازل شده این باشد که نماز بی فاتحه
صحیح یا کامل نیست و مقررست که هر نوبتی که آن سوره بر حضرت رسالت علیه افضل الصلوات
فرود آمد دل مبارکش را در معنی آن سیری دیگر دست داد بلکه هر کرتی که آن سوره بر حضرت نازل
میفرمود دیدار ایشان از فهم دیگر روی مینمود و جمال فاتحه بر دیده بصیرت آن فخر اولو الابصار بشکلی دیگر
جلوه میکرد در دیده بدل جلوه گرت می بینم هر لحظه بشکلی دگرت می بینم هر باد که بر طرف چمن
میگذرد از باد کرشمه ترت می بینم و صاحب این سوره را جبرئیل علیه السلام فرود آورده یا فرشته
دیگر اختلاف کرده اند در تفسیر قرطبی از ابن عطیه نقل فرموده که بعضی علما گمان برده اند که جبرئیل
علیه السلام فاتحه را فرود نیاورده و دلیل آن حدیث امام مسلمست رحمه الله که از ابن عباس رضی الله
عنهما نقل میکند که جبرئیل نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نشسته بود ناگاه آوازی
لطیف از جانب فلک بسمع ایشان رسید جبرئیل علیه السلام سر برداشت و گفت یا محمد امروز دری از در
آسمان مفتوح شد که از مبدأ آفرینش سموات تا امروز هرگز افتتاح نیافته بود آنگه ملکی فرود
آمد و جبرئیل فرمود که ای سید این فرشته ایست که هرگز از منبع بصفت قدم مقرر خود بزمین
نازل نگشته مکرم امروز پس آن فرشته سلام کرد و گفت ای محمد بشارت باد ترا بدو نور که حضرت
ملک غفور بتو عطا کرده و هیچ پیغمبری را چنین تحفه ازین نداشته یکی فاتحة الکتاب و دیگر خواتیم
سوره بقره هیچ حرفی نخوانی از این هر دو که حق آنکه ترا بدهند پس ابن عطیه میفرماید که
اینان گروهی از علما که گمان برده اند از مضمون این حدیث فهم فرموده بجناب است بلکه آنچه از
کلام هدایت انجام ایشان مفهوم میشود که نزول جبرئیل پیش از آن فرشته هم آن بوده تا حضرت
را علیه صلوات الرحمن از نزول آن فرشته و فاتحه یا خبر نازل نخوانده که آگاهی دهد پس جبرئیل با تنزیل نزول
آن شریک باشد و حقیقت آنست که جبرئیل علیه السلام بتلاوت فاتحه فرود آمده و فرشته دیگر بشارت
و فضیلت آن والله اعلم نکته رابعه در بیان عدد آیات فاتحه و حصر آن در سبعه کامله بدان که آیات فاتحه
باتفاق جمهور علما هفت است و قول جمعی تسمیه و صراط الذین انعمت علیهم را آیه ندانند و گویند که
تسمیه آیه است و سخن عمرو بن عبید که آن هر دو را آیه داند و ایاک نعبد را آیه شمرده و عدد آیات
فاتحه بهشت رسانیده مرجوح است چه احادیث صحیحه الحصول بان فاتحه سبع است و هفت ثابت شده
اما در تعیین آن اختلاف کرده اند و منشأ اختلاف تسمیه است قراء مکه و کوفه بسمله
را آیه اولی شمرده اند از فاتحه و صراط الذین تا آخر آیه شمرده و قول امام شافعی و اغلب اصحاب او امام احمد

وجعلها الله آیتست و قراء مدینه و بصره و شام بسم الله را آیتی از فاتحه نداشته اند و صراط الذین
انعمت علیهم را آیتی شناسند و امام اعظم و امام مالک بدین رفته اند و اکثر کسانی از اهل تفسیر قول
سابق علیهم را راس الآیة نداشته اند و گفته اند تناسب آیات فاتحه دلالت میکند که هست با این نهج نیست
و آن بود که حرف متاخر قبل از حرف اخیر و موافقت در حرف اخیر به حرف مد معتبر و کافی
نیست چه تتبع آیات قرآنی شاهد این معنی هست و وقوع آنکه فاصله و غیر متناسب باشند
دلیل آن آیات متناسبة الفواصل مستلزم شاذ و ذوق سلیم طبع مستقیم است و در قرآن مثل
این هیچ جای وقوع نیافته باشد که انجا نیز باشد جواب و هم آنست که تعیین آیات قرآنی موضع
شارع است نه بطبع متصرف و هرچند تناسب فواصل از اسلوب فصاحت است اما قبل از آن
گفته که یکی از وجوه اعجاز قرآنی مخالفت اوست با اسالیب کلام فصحا و اینها از آن جمله خواهد بود
و دلیل دیگر آنکه فاتحه را بی بسمله هفت آیه نتواند بود تمام بحدیث قسمت صلوة است چه از لفظ
تنصیفین چنین معلوم می شود که نصفی از این سوره تعلق بحق دارد و نصفی به بنده و هیچ
یکی از اهل اسلام را در آن خلاف نیست که سه آیه اول خاصه حق است و آیه رابعه بین العبد
والرب از عبادت و معبودیت و استعانت و اعانت معنی هذا بینی و بین عبدی ظاهر میشود پس
باید که بنده را نیز سه آیت خاص باشد تا تقسیم بتنصیفین راست باشد و در تفسیر قرطبی آورده که از نجم
دلالت میکند که اهدنا الی آخر سه آیت می تواند بود قول امام مالک است و در اخر الحدیث قسمت
صلوة لفظ اکثر میگوید هؤلاء لعبدی و تفسیر ایشان آن و امام محی السنه در معالم التنزیل آورده
که فهؤلاء لعبدی و حضرت شیخ قدس الله سره که در فتوحات فرموده که از فاتحه سه آیه اول
افراد الهیت و سه آیت اخر افراد عبدی و در آیه کار آیه وسط ملحق است باقراد الهی پس هر آینه
تعبد و تعیین مطلق با افراد عبدی باشد و حاصل این تقسیم آنست که فاتحه تقسیم هفت
آیه داشته و اگرچه سوره هفت آیه بیش نیست اما اسرار هفت آسمان و زمین در مطاوی کلمات
انطواء یافته بلکه در ضمن هر آیتی صد هزار حکمت صوری و معنوی و احکام دینی و دنیوی و لطایف
عرفانی و طرایف ایقانی و اسرار توحید و طوالع تجرید و نصوص ولایت و فصوص هدایت و لوایح
عنایات و لوامع درایات و عجایب ملکوتی و غرایب جبروتی بودیعت نهاده اند ام الکتاب
اگرچه هفت آیتست اسرار دنیا و هفت و نه و چار و شش در وست منکر بنگر
کاندر نگه تو در عقل چندین هزار نکته غرای خوش در وست و همچنین حق سبحانه ذکر
عدد آیات این سوره فرموده که ولقد آتیناك سبعا من المثانی و تعرض عدد هیچ سوره دیگر
نموده هر آینه سری خواهد بود و طالب تفسیر و تذکیر را در این باب نکتهاست از جمله

انکه در تفسیر

انکه در تفسیر کبیر آورده که اسباع قرآنی هفتست پس سوره فاتحه هفت آیه آمد تا هر آیتی
در فضیلت و ثواب تلاوت با سبعی از قرآن برابری کند و دیگر آنکه درکات دوزخ هفت واقع
شده و آیات این سوره نیز همان عدد مقرر گشته تا هر آیتی مانع دخول قادی باشد و دیگر
آنکه گفته اند فاتحه هفت آیتست چنانکه اصول اهل بدعت هفت فرقه اند که قرآن که
خدای را شناسد و خواجه که بندگان را از رحمت حق نومید کردانند و دهریه که حشر و نشر را منکر
باشند و قدریه که خود را در عمل مختار دانند و ملاحده که از راه راست که ظواهر شریعت
منحرف کردند و فلاسفه که رسالت رسل را مسلم نداشتند و بعد از آن که از راه ورود سید محمدی
علیها جمیعها افضل الصلوات بهره باشند خدای تعالی بدین هفت آیه رد آن هفت طایفه
میکند که قرآن را دعوت میکند که مرا بشناسید که مستحق ثنای لایقی و پرورنده مجموع خلایق منم
که الحمد لله رب العالمین خواجه را منع میفرماید که بندگان مرا شربت ناامیدی بچشانید که
بخشاینده و مهربان بر صفا بندگان بر منم الرحمن الرحیم دهریه را میگوید که بعث
و جزا را منکر مشوید و بیقین بدانید که قیامت قرار گیرد که پادشاه آن روز منم مالك یوم الدین
قدریه را از سر رفتن میکند که دوی عبادت و سر تسلیم بر زمین نهید و استعانت و توفیق
از من طلبید که قادر و مختار منم ایاك نعبد و ایاك نستعین ملاحده را توبیخ میکند که روی
از راه باطل بگردانید و منهج مستقیم شرع را لازم گیرید که هادی آن راه منم اهدنا الصراط
المستقیم فلاسفه را میفرماید که فرستادگان انبیا و صفات اصفیا را منکر مشوید و دست ارادت
در دامن اطاعت ایشان زنید که نعمت دهنده بر ایشان منم صراط الذین انعمت علیهم بی راهان را
تهدید و ترهیب میفرماید که از بیابان ضلالت و تیه طغیان بظلال لطف و عنایت ما روی آرید و از
عنایت جمعی بر گردید و حبیب بر خدیو مرا سنطلا که نکنید که انتقام کشنده از ایشان در غضب
کننده بر ایشان منم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و وجهی دیگر فرموده اند که آدمی را هفت جز
است که فنا پذیر او بدانها قایم باشد جسمی و طبعی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفیی
و مرکب اینها را بجزوی بار بسته اند که کمال او در آنست جسم را بر پرورش و دا ایش طبع را
بتیقن نیک و بد نفس را بمعرفت بندگی و افکندگی دل را بشناختن مراتب رحمت و رافت
روح را بتحقیق آثار معاد و جزا سر را بادراک فواید هدایت و رعایت خفیه را بافتتاح ابواب
نعمت و حکمت بس فاتحه را هفت آیه معین کرده و هر یکی از این سبعه مذکوره را ذایقه بهره منها خاصه
چشاند و میگوید ترتیب و تقریب از من ببین که پرورنده ام الحمد لله رب العالمین دل را میفرماید
که بحد جهت و ازفضل بی شناس که بخشاینده ام الرحمن الرحیم روح را اشارت میکند که حقیقت

معاد و رجوع بحضرت من بنا شو که جزا دهنده ام مالک یوم الدین نفسش وا داده می نماید که
من بنده کیستی او و افکندگی پیشه کن که عبادت کرده ام ایاک نعبد و ایاک نستعین مرش نزده می [illegible]
که درجات هدایت و برکات عنایت از حضرت مقدس من جوی که راه نماینده ام اهدنا الصراط
المستقیم بالغیبش این رمز در میان می آورد که نوال باقی و نعمت لذت تلاقی ز مواید فواید فضل
من جوی که فیض رساننده ام صراط الذین انعمت علیهم طبعش را خبردار میکند که استدعای حفظ از
مزلن و استعاذه شر من نمای که از زندان ضلال نجات غیر المغضوب علیهم ولا الضالین اشارت
[illegible] عدد هفت که آیات فاتحه [illegible] عدد [illegible] کامل و بعضی کامل بجا است که
او بر [illegible] و عدد را اشتمال داده فردی که در فرد [illegible] تمام است یعنی بر همه افراد مقدم افتاده
و او [illegible] است که [illegible] منترتب نشود خواه ذهنی و خواه خارجی چنانچه حضرت شیخ
قدس سره در فص صالحی بیان کرده و زوجی که او نیز در زوجیت خود خالی از کمال نیست یعنی
اول جذر [illegible] که مجذور واقع شده و آن چهار است که [illegible] خود [illegible] او را زوج بسیط
نام نهاده و مجموع این دو عدد هفت است و بعضی برانند که هفت را بجهت آن کامل
گویند که اقسام اعداد را جامع است چه عدد [illegible] اصل یا زوج باشد که انقسام یا بمتساوی
یا فرد که [illegible] و منقسم نگردد و یا زوج الزوج بود که تا مبدا سلسله اعداد
با زوج منقسم شود یا زوج الفرد که آخر انقسامش با فراد کشد و مجموع این سه قسم در
عدد هفت هست سه [illegible] پنج فرد [illegible] چهار زوج الزوج و شش زوج الفرد [illegible] هفت افتد
کامل اعداد [illegible] که عدد تمام مقوم اوست و اگر [illegible] اول را با نوع ثانی جمع کنند [illegible]
با چهار [illegible] نوع اول یا فرد [illegible] افزاید [illegible] معنوی [illegible] است
کاملی [illegible] هشت افتاده که [illegible] کلام عرب [illegible] کنایات [illegible]
و امام [illegible] کلام [illegible] در کتاب [illegible] وجه [illegible]
ثلثه و خمس و سبعه و [illegible] شفع اثنان و اربعه و سته پس جامع باشد [illegible]
[illegible] این کلام در سوره [illegible] مهیمن [illegible] مرجو است [illegible]
کامل و جامع و [illegible] از معظمات عالم علوی و سفلی و بعضی از [illegible] شرعی و حکمی [illegible] افتاده
[illegible] بر سبیل اجمال ایما می رود ع والله یعین عبده بالتوفیق اما از علویات سه
چیز مذکور می شود اول اکابر ملکیه هفت طایفه اند اول مهیمه که در شهود جمال حضرت
از غایت اشتغال بشاهده حق بخلق آدم مطلع نیستند و بوجود او مکلف نبوده اند دوم [illegible]
بارگاه الوهیت و وسایط فیض ربوبیت که در صف اول از ایشان روح اعظم است و در صف

روح القدس که جبرئیل گویند و این دو طایفه از کروبیان اند سیوم حمله عرش چهارم اهل ملکوت
اعلی پنجم اهل ملکوت اسفل و این دو کروه روحانیان اند ششم سفره و برده که نویسندگان
صحف منزله اند هفتم کرام الکاتبین که مباشر کتابت اقوال و افعال آدمیان اند دوم آسمانها که
صوامع مقربان بارگاه عصمت هفت از خلق سبع سموات و در تکمله القصص آورده که نام
آسمان اول رقیعا است و خدای تعالی آنرا از دود سبز آفریده دوم دفلون و آن از نقره
سیوم قیدوم و آن از یاقوت سرخ است چهارم سیبقا و آن یکدانه مروارید است پنجم دقنا
و آن از زر است ششم ماعون و آن از یاقوت سفید است هفتم عربیا و آن از نور است سیوم
کواکب سیاره که بحکم حکمت الهی منبع فیوض آسمانها اند هفت اند اول زحل
که پاسبان منظر هفتم مفوض بدوست دوم مشتری که منشور سروری در منظره ششم
سیوم بهرام خون آشام که بیادر میدان نجوم است چهارم آفتاب عالمتاب که سرور
انجم است پنجم زهره که خاتون مجلس عشرت است ششم تیر که مستوفی دیوان
هفت منظر است هفتم ماه که دایم شاه راه فلک بقدم سیر سپرد و هر شب بر منزلی از منازل والقمر قدرناه
میکند و از سفلیات نیز چیز مسطور میکردد اول زمینها که بساط قدرت و مهاد مهیده
منافع و برکات است بعینه عدد آمده ومن الارض مثلهن و در تکمله آورده که نام زمین اول برکات
و او خاک مادر است دوم خلد و آن مسکن عقارب جهنم است سیوم [illegible] و آن محل عقارب
دوزخ است چهارم [illegible] و آن اشیاء است [illegible] پنجم [illegible] که وقود النار ...
خواهد بود [illegible] ششم سجین و آن دفترخانه اعمال اهل فسق و فجور است کما ان
کتاب الفجار لفی سجین هفتم عجیبا و آن موضع ابلیس و اشیاع و اتباع اوست ثانیه درکات دوزخ
که بر هفت آمده بنص کلام الهی عزت لها سبعة ابواب درکه اول جهنم و آن جای
گناهکاران این امت است دوم سعیر و آن منزل ترسایان است سیوم حطمه و آن محبس جهودان
چهارم لظی و مسکن ابلیس و تابعان اوست پنجم سقر محل عقوبت جباران و متکبران است
ششم جحیم مرجع مشرکان و بت پرستان هفتم هاویه و آن درک الاسفل است [illegible]
و عونیان و منافقان است ثالث دریاها مشهور که معدن منافع و مجمع غرایب و بدایع
هفت است من بعده سبعة ابحر اول بحر چین که طولش از مغرب است تا مشرق و عرضش
از قطب تا حبشه [illegible] هند و [illegible] که مقدار آن [illegible] طول
هشت هزار میل است و عرض دو هزار و هفتصد میل دوم بحر مغرب که دریای محیط خوانند
[illegible] از آن مشرق [illegible] و طول و عرض و جمعیت معلوم نیست

بحر روم و از بقیه طولش پنج هزار میل و عرضش ششصد. چهارم دریای بنطس که از لاذ...
...کند تا قسطنطنیه طولش هزار و سیصد میل و عرضش سیصد. پنجم طبریه بزمین شام
ششم بحر جرجان که آبسکون گویند طولش از مشرق تا مغرب سیصد فرسنگ هفتم بحیره خوارزم [illegible]
...فرسنگ. رابع اقالیم که مساکن عالمیان مواطن آدمیان افتاده هفت است و جهت امتیاز اقالیم
...گفته شد دو سه کلمه اگرچه با این کتاب چندان نسبتی ندارد در ضروری الذکر مینماید بیان کرده
ربع مسکون را در جانب شمالی از خط استوا بهفت قسم کرده اند و هر قسمی را اقلیمی گفته طول هر
از مشرق تا مغرب و در عرض متفاوت شده وسط اقلیم اول شانزده درجه و کسری عرض
...دارد از خط استوا و غایت نهارش سیزده ساعت است و شهرها و ظفار و عدن و صنعا [illegible]
...و سیلان از هند و حضرموت و ملک زمین و حبشه و نوبه و زنگبار از ارض سودان
اقلیم دوم عرض وسطش بیست و چهار درجه باشد و کسری و غایت نهارش سیزده ساعت
...و از بلاد او یا مشهورها از چین و ملک ماچین و منصوره از سند و قنوج و کنبایت از هند
...عمان و بحرین و هرموز و یمامه و طائف و مکه معظمه و مدینه مکرمه و ینبع و تیما و جحفه
مصر. اقلیم سیوم عرض وسطش سی و سه درجه و ثلث است و غایت درازی روزش چهارده
ساعت و از بلاد او مولتان و دهلی و زابلستان و سیستان و مکران و کرمان و یزد و اصفهان
و فارس و حلوان و بصره و بغداد و بعلبک و دمشق و قدس خلیل و مصر و اسکندریه و طرابلس و
قیروان مغرب. اقلیم چهارم عرض وسطش سی و شش درجه است و کسری و غایت
نهارش چهارده ساعت و نیم و معظم عمارات عالم درو است و شهرهای او اکثر است [illegible]
...اقالیم و از شهرهای او دارالملک ختا است و ولایت کشمیر و کابل و بدخشان و تمام خراسان و همه
طبرستان و جیلانات و ری و قم و کاشان و تمامی آذربایجان و خوی و سلماس و موصل و حمص
و حلب و طرابلس و طرسوس و طنجه مغرب. اقلیم پنجم عرض وسطش چهل و یک درجه باشد
[illegible] و نهارش طولش پانزده ساعت و از بلاد او خوجو و سمرقند باشد از ماچین و تبت
و مجموع ماوراءالنهر و خوارزم با توابع او و همه گرجستانات و گنجه و بردع و از زنجان و سیواس
و قیساریه و قونیه و عموریه و اکثر شهرها روم. اقلیم ششم عرض وسطش [illegible]
و کسری و غایت نهارش پانزده درجه و نیم و از شهرهای او [illegible] بالاساغون و بیش بالق و [illegible]
[illegible] و کاشغر و طراز و فاراب و اماسیه از روم و بقیه از فرنگ که [illegible] از مغرب
اقلیم هفتم عرض وسطش چهل و هشت درجه باشد و کسری و غایت درازی نهارش شانزده
ساعت و از مواضع مشهوره او [illegible] و بلغار و قوم یاجوج [illegible] و فراز فرنگ [illegible]

زمین یأجوج

زمین یأجوج و ماجوج و ارض صقالبه درین اقلیم است و قسمت اقالیم برین وجه که مذکور شد
در مجسطی بطلمیوس است والله اعلم. خامساً از سباعیات سفلیه کوههاء که در قرآن مجید
مذکور شده. اوّل ابو قبیس که تماشاگاه حضرت رسالت پناه بوده. دوم حرا که حضرت مصطفی
جهت خلوت آنجا تشریف میفرموده و این هر دو کوه در مکه باشد. سیوم طور سینا که مناجات
حضرت کلیم با متکلم قدیم آنجا واقع شده و آن در حوالی مصر است. چهارم طور زیتا.
پنجم طور سینا که بقول اکثر مفسران والتین والزیتون اشارت بدین دو موضع است
و این هر دو کوه در ولایت شام باشد و مسکن زهاد و عباد و ابدال و اوتاد است.
ششم جودی که کشتی نوح بر آنجا قرار گرفت **واستوت علی الجودی** و او در جزیره ولایت
موصل. هفتم کوه احد که مزار سید الشهداء حمزه در دامن اوست و این در طیبه
طیبه باشد. سادس جواهر قیمتی که از معادن استخراج کنند هفت است. یاقوت. و لعل و فیروزه
و الماس و زبرجد و زمرد و مرجان. سابع جواهر که از آن کانها [illegible] فلزات گویند
و معادن دنیا دایم مهمات بر آن باشد هفت است. زر و نقره و مس و آهن و ارزیز
و سرب و خارصینی. ثامن از نباتات آنچه ثمر دارد هفت نوع است. اوّل آنکه تمام ثمر
او بخورند چون انجیر. دوم آنکه بیرون ثمر تناول کنند و درون نه چون عناب. سیوم
آنکه اندرون ثمر بخورند و از بیرون نه چون پسته. چهارم آنکه آنچه میان درون و بیرون
باشد خورده شود مانند خربزه. پنجم آنکه غذائیت و دوائیت باشد چون انار. ششم آنکه دوائی
محض باشد چون اهلیلجات. هفتم آنکه منضر باشد چون جوز ماثل. تاسع حیوانات غیر ناطق هفت
نوع اند. اوّل بهایم چون گاو و گوسفند [illegible] چون اسب و استر. سیوم سباع
چون شیر و ببر. چهارم طیور چون باز و عقاب. پنجم حشرات زمینی چون موش و کیک.
ششم خزندگان [illegible] چون مار و عقرب. هفتم حیوانات آبی چون حوت و سرطان. و عاشر عالم
انسانی چون تفکر کنند معلوم گردد که اعضاء مرکبه ظاهره هفت است سر و دو دست و
دو پای و ظهر و بطن. و از اعضای باطنه آنچه شریفتر هفت است. اوّل دل که محل حرارت غریزی
و منبع روح حیوانیست. دوم دماغ که مقر فهم و موضع روح نفسانیست. سیوم جگر که قاعده غذا
و مسکن روح طبیعی است. چهارم انثیان که مجری منی و مستقر حیات نوع اوست. و این چهار بقول
اصح اعضای رئیسه اند. پنجم شش که آلت تنفس و مروحه دلست. ششم نخاع که متوسطست میان
اعصاب و دماغ. هفتم زبان و او ترجمان دلست و آلت نطق و واسطه میان اعضای ظاهری و
باطنی. و هفت عضو دیگر هست که نهایت محتاج الیه است. اوّل معده که راه گذر طعام باشد. دوم

معلق که مطبخ او بود سیوم امعاء که محل فضلات است چهارم زهره که بالوعه صفراست پنجم سپرز
که مستفرغ سوداست ششم مثانه که وعاء ابیست از دم صافی شده هفتم کلیه که مستوی
بولست والله تمیز ما بین از دم ودیگر اعضا متولد شده تا که بدن از ان مرکب شده هفت است
استخوان وگوشت وپوست ورگ وپی وغضروف ورباط اطوار خلقت انسان چنانچه
از مضمون کریمه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين الایة مفهوم می شود هفتست سلاله از طین
ونطفه وعلقه ومضغه وعظام ولحم وخلق آخر ودر حدیث وارد شده که خلقتم من سبع
ورزقتم من سبع واسباب روزی که از ین حدیث وارد نحوی فلینظر الانسان الی طعامه الایه
معلوم میگردد هفتست ودر سوره عبس سمت تفصیل خواهد یافت واصول اطوار اعمار
انسانی نیز هفتست لترکبن طبقا عن طبق در لغوله کانت رضیع است یعنی شیرخوار انکه فطیم
باشد از شیر باز ایستاده [illegible] اسم طفولیت یعنی اطلاق کنند [illegible] ازان صبوت
یعنی کودکی [illegible] یعنی رسیده ومحتلم گشته انکه شاب یعنی جوان وکامل [illegible]
[illegible] وبعضی اهل کفته اند بعد کهلت یعنی [illegible] شیخ ومراد شیخ
یعنی پیر ونهایت رسیده وقوی تمام که انسان هفتست باصره که الوان واضوا مشاهده نماید
سامعه که اصوات والحان اشنود شامه که روایح طیبه وکریهه دریابد ذایقه که طعوم ولذایذ
کند لامسه که کیفیات ملایمه [illegible] وحرارت وبرودت وغیر آن مدرکه کرده واین همه ادراک
جزئیات متعلق بمحسوسات ظاهره که مقابل کلیات خاصه اوست وقوای نفسانی نیز هفتست
جاذبه که اشتها را تحریک [illegible] ماسکه که غذا را برای تصرف در ونگاه دارد هاضمه که [illegible]
نماید دافعه که ثقل را دفع کند غاذیه که غذا را برای بدل ما یتحلل شبیه مغتذی کرداند نامیه
تا [illegible] نشو ونما دهد مولده که تولید مثل کند [illegible]
سلاطه عقل است هفت روزن واقع شده اذنین وعینین ومنخرین ودهن وطبقات
چشم که دیده را قلعه بدن وجاسوس پادشاه دل است هفتست قرنیه صلبیه ومشیمیه وشبکیه
وزجاجیه وعنکبوتیه وعینیه وقرنیه واصول الوان که بالجمع [illegible] میکردد هفتست
اول سفید دوم سبز واین هردو رنگ لباس بهشتیانست سیوم سرخ چهارم زرد واین
هردو رنگ جامه رعنایان وجبابره است پنجم سیاه واین رنگ البسه دوزخیانست سرابیلهم
من قطران ششم کبود واین رنگ ماتم زدگانست هفتم بنفش واین رنگ [illegible] وبعضی لون آخر
را مرکب داشته اند وطعومی که ذایقه درک میکند هفتست اول حلاوت چنانچه در شکر
دوم ملوحت چنانچه در نمک سیوم مرارت چنانچه در حنظل چهارم عفونت چنانچه

دها دوست

در [illegible] دوست پنجم حرافت چنانچه در پیاز است ششم حموضت چنانچه در سرکه است
هفتم دسومت چنانچه در روغن است ونقاهت را که بی مزکیست داخل طعوم شمرده اند
مگر بجا ذکر این مسائل از اصول طب صفت توضیح یافته واز شرعیات نیز شرحی ملاحظه رود
[illegible] فهم آید که نزول قرآن بر هفت حرف است ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف
ومراد یا لغات سبعست کما سبقت الاشاره الیه فی جمیع القرآن یا هفت وجه از وجوه لغات
چون ادغام واظهار واماله وتفخیم وروم واشمام وتلیین همزه یا هفت وجه
از وجوه معانی چون وعد ووعید وحلال وحرام ومواعظ وامثال واحتجاج
دیگر اسباع قرآنی هفت است هر سبعی چهل وپنج هزار ودویست وهشتاد وچهار حرف واین
قول [illegible] بروایت مجاهد رحمه الله که حروف را اعتبار کرده اما آیات
وکلمات هر سبعی [illegible] وتفاصیل او را کتاب [illegible] متکفل است دیگر سور طوال که بجای توراة
منزل شده هفتست [illegible] ازان سبق ذکر یافته در کتاب [illegible] قرآن هفتست [illegible]
ودر کشف البیان از ابن عباس نقل میکند که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم وعن
المعانی از ابو [illegible] روایت میکند که ما هفت حم را عرایس قرآن میگفتیم ودر بعضی احاد
[illegible] که دیباج قرآن حوامیم سبعه است وکلمات شهادتین نیز که اول ارکان مسلمانی بان هفت
واجبات اسلام که [illegible] هفت است اول [illegible] بمذهب امام اعظم سه
رکعت [illegible] نماز شام بدو قعده ویک سلام وبمذهب امام شافعی رحمه الله وتر سنت است [illegible]
رکعت تا [illegible] وبمذهب امام احمد رحمه الله وتر یک رکعت پیش نیست وبمذهب امام مالک رحمه الله
سه رکعتست بدو سلام وقنوت بعد از رکوع دوم زکوة فطر وکیفیت وکمیت آن در تفسیر سورة الاعلی
بتفصیل تمام مذکور خواهد شد سیوم قربانی وتفاصیل آن نیز در اثنای تفسیر [illegible] خواهد آمد
چهارم صله رحم ونفقه دادن مر [illegible] بر نسبت اغنیا وفقرا ایشان شفقت و
تربیت پنجم خدمت فرزند [illegible] والدین را ششم خدمت [illegible] هفتم [illegible]
[illegible] بمذهب امام اعظم رحمه الله ونزد امام شافعی رحمه الله قنوت [illegible]
[illegible] رکعت دوم [illegible] رمضان [illegible] امام مالک رحمه الله [illegible]
[illegible] رمضان قنوت سنت است وبعضی [illegible] ذکر کرده اند دیگر واجبات نماز
[illegible] اعضای سجده [illegible]
[illegible] فاسجد [illegible] وآن مواضع پیشانی است وهر دو کف دست وهر دو سر زانو وسر انگشتان
ابهام هردو پای ومستحقان زکوة [illegible] صفت [illegible]

ده مصادف ذکر آن است که موافق مطلوب بعد از عهد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بجای اوتاد
هفت اند بقول امام اعظم رحمه الله و هفت باقی ماندند اول فقرای ایشان بقول الحکما فی شأنه که اندک
چیزی دارند و لکن کفاف معیشت ایشان نبود دوم مساکین و ایشان کسانی اند که مطلقا چیزی ندارند
سیوم عاملان که بجمع آوردن عشر و صدقات منصوب باشند چهارم بندگان مکاتب پنجم وام داران
ششم غریبان محتاج هفتم فی سبیل الله یعنی غازیان و حاجیان و دیگر حاجیان الطواف
قدوم هفت است و طواف زیارت نیز هفت است و طواف زیادت بمذهب ائمه اربعه
رضی الله عنهم فریضه است و رعایت عدد هفت نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله
واجب و کبائر متفق علیه نیز هفت است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که اجتنبوا السبع
الموبقات یعنی پرهیز کنید از هفت گناه هلاک کننده و آن شرک است و سحر و قتل نفس مؤمن
بغیر حق و اکل ربوا و تصرف در مال یتیم بخوردن و ضایع کردن و گریختن از صف جهاد
و زنان مؤمنه محصنه طاهره را بزنا تهمت کردن و محرمات نسبی یعنی زنان که بواسطه
قرب نسبت بر مردان حرام باشند نیز هفت است مادر و دختر و خواهر و عمه
و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و محرمات سببی نیز یعنی زنان که بسببی از اسباب
بر مردان حرام شوند هفت است مادر رضاعی و خواهر رضاعی و مادر زن و دختر زن که
مدخول بها باشد و زن پدر و زن پسر و شوهرزاده و جمع میان دو خواهر و اگر کسی عطایفه
سایل را طلب تصرف و سحاب تصرف کرده باشد و آنکه نزد محققان این اسماء
هفت است الحی العلیم المرید القادر السمیع البصیر المتکلم و این اسماء سبعه اصول و جامع
مجموع اسماء الهیه اند و در کتابی روایت است که هفت اند که چون از موضعی برود
جسد خویشتن بگذارد در همان موضع بصورتی که او را بوده باشد و هیچ کس از غیبت وی
وقوف نیابد بلکه همه کس او را حاضر بینند و در حقیقت غایب بوده و این مخصوص رجال
بوده باشد که بجای وی دیده می شود بیت شیخ ...
ادریاد و حضرت شیخ قدس سره در شرح الفاظ صوفیه آورده که ... سبعه ... ابدال
... هفتاد و سیوم از آخر فصل از فتوحات فرموده که هر یک از رجال سبعه ...
اقالیم سبعه در قبضه تصرف و ولایت ایشان است و ایشان عارف بلطایف ...
اسامی ایشان عبد الحی و عبد العلیم و عبد المرید و عبد القادر و عبد الشکور و عبد السمیع
عبد البصیر اول بر قدم ابراهیم است و دوم بر قدم موسی سیوم بر قدم هارون چهارم
بر قدم ادریس پنجم بر قدم یوسف ششم بر قدم عیسی هفتم بر قدم آدم علیه و علی جمیع الانبیاء

السلام و مراد از

السلام و مراد از قدم که حضرت شیخ قدس الله سره فرموده اند کمال تحقق و جمال تخلق است باوصاف و
اخلاق ایشان و دیگر نزد سالکان لطایف سبعه و انوار سبعه باشد و تفصیل آنها موقوف بر باطنات
حال و قصص چنان معلوم شده که انبیا که کتاب الهی بر ایشان منزل گشته باتفاق هفت اند
شیث و ادریس و ابراهیم و موسی و داود و عیسی و محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
و جوانمردان که ایشان را اصحاب کهف گویند بقول اصح هفت بوده اند و سنین قحط در زمان
یوسف علیه السلام هم هفت بوده کما اخبر الله تعالی قال تزرعون سبع سنین دأبا و خواب ریان که سبب
خلاصی حضرت یوسف از زندان او بود هفت داستان است کما قال سبحانه انی اری سبع بقرات سمان الایة و از
متفرقات این باب آنست که بادها که بعضی مبشر رحمت الهی و بعضی نشانه هیبت پادشاهی اند
هفت است اول صبا که از مطلع آفتاب وزد دوم دبور که از جانب مغرب آید سیوم شمال
که هبوب او از طرف قطب ظاهر باشد چهارم جنوب که از جانب قطب خفی پدید آید
پنجم نکبا و نکبا را جهت معین نباشد ششم اعصار که حرکت او دوری بود و بدان جهت
او را گرد باد گویند هفتم عقیم که آن باد عذاب است و او بحکم ربانی از زیر زمین بیرون آید
اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم دیگر ایام که مدار شمار ازمنه بر آن باشد هفت است اول یکشنبه که آغاز
هفت است خدای تعالی در وی آسمان و زمین آفرید دوم دوشنبه که آفتاب و ماه در وی مخلوق
شد سیوم سه شنبه وحوش و طیور و دواب در وی آفریده شدند چهارم چهارشنبه و ظلمت را با جمیع
مکروهات در وی بود پنجم پنجشنبه بهشت و دوزخ در وی آفریدند ششم آدینه که سید
ایام است آدم علیه السلام در وی بوجود آمد هفتم شنبه و او آخر هفته است و در وی
چون آفرینش تمام شد هیچ چیز موجود نگشت و مانند این از سباعیات بسیار است
و غرض از این مقدار شناختن فضیلت این عدد است که آیات فاتحه را با او موافقت
افتاده و اگر چه فی نفس الامر این عدد را بر سایر اعداد فضیلتی نبودی این همه اشیا که مذکور شد
بر این عدد وقوع نیافتی بیت عطر چیزی صبا این همه بی خبری نیست کاشفی نیست
که از نکهت او عنبر بوست این همه دیده عشق ببادی منشم خبر و نیست در این
که این فقره از دوست اشارت جوهر از جمله حروف هجی این هفت حرف در این سوره نیامده
و هر یک نکته هاست امام اجل رحمه الله در تفسیر فاتحه آورده که قیصر روم بفاروق اعظم
رضی الله عنه نامه نوشت و در آنجا یاد کرده که ما در انجیل چنین یافتیم که سوره ایست هفت آیت و
از هفت حرف خالی هر که آن سوره تلاوت نماید هفت ... از او دور شود و آن هفت حرف
ث ج خ ز ش ظ ف است و ما در کتاب انجیل این را وقت جستن شافیه و

از این حروف خالی بنا فتیم کو در کتاب شما بر این سؤال سوره باشد هر اعلام از دراز نی فرمایند قادر
باب فکری بصواب کرده شود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه اکابر اصحاب را طلبید نامه قیصر
بدیشان نمود والتماس تخصیص چنین سوره در مصحف مجید فرمود ابی بن کعب رضی الله عنه
که در کتب انبیا از معلم وما ینطق عن الهوی سبق گرفته بود علی الفور گفت ای خلیفه زمان و مظهر امن
واما آن سوره مطلوب فاتحة الکتاب است که هیچ یکی از حروف سبعه در وی نیامده
پس فاروق جواب نامه قیصر نوشته سوره فاتحه فرستاد و گفت آنچه تو میطلبی مفتاح خطاب
وفاتحة الکتاب ماست قیصر بعد از مطالعه نامه و تلاوت سوره اسلام آورد و بیمن برکت فاتحه ابواب
فتوحات ایمان برو مفتوح گشت و در تفسیر مفاتیح الغیب مذکور است که هر یکی از این حروف
سبعه که در فاتحه نیامده اشارت بصفتی است از صفات دوزخیان که قاری این سوره از آن
دور خواهد بود و در بعضی کتب آمده که ث اشارت بثقل است و ج بجوع و خ بخزان و ز بزجر
و ش بشقاوت و ظ بظلام و ف بفتور و این صفتها دوزخیانست و اهل بهشت از اینها منزه
ومبرا باشند بعضی اکابر فرموده که ث اشارت بثبور است و قاری فاتحه از این صفت دور
دور است بلکه ثبور از آن ارباب فجور است دعوا هنالک ثبورا ج ایما بجزع اصحاب نار است
تالی فاتحه را بجزع و فزع چه کار است لا یحزنهم الفزع الاکبر خ عبارت از خوف و هراس است و بنای
امان خواننده ام القرآن بغایت منیع الاساس است خوف از آن دوزخیان ناسپاس است لا بشری
یومئذ للمجرمین ز اشارت بزفیر و ش عبارت از شهیق است قاری ام الکتاب باستماع لهما
حقیق است از زفیر و شهیق اصوات منکر هر ملحد و زندیق است لهم فیها زفیر
وشهیق ظ نشان ظلمت ستر هست و آنکه فاتحه خواند او را نور از لمعات آفتاب اظهر است بتیرگی و تاریکی
بعض هر منافق را بخوست ظلمات بعضها فوق بعض ف علامت فراق است و جزای تلاوت
فاتحه بشارت وصال و ملاقات جمال جهد و فراق از آن اهل خلاف و شقاق است کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون و امام اجل رحمه الله فرموده که این هفت حرف دلیلست بر آنکه
قاری فاتحه از هفت عقوبت ناجی باشد هفت کرامت یابد ث او را ثبور نباشد و ثواب موعود
باشد وعنده حسن الثواب ج او را جزع نومیدی نباشد و جنت جاویدی باشد جنات عدن
یدخلونها خ او را خوف عذاب نباشد و خلود در حسن المآب باشد خالدین فیها لا یذوقون ز او را
زفیر نبود و مکرمت زیادت باشد للذین احسنوا الحسنی و زیادة ش او را شهیق نبود شراب رحیق بود
یسقون من رحیق مختوم ظ او را ظلمت جحیم نبود ظلال نعیم بود فی ظلال و عیون ف او را فراق
نبود فیض تلاوت باشد الی ربها ناظرة انها که در روز قیامت پی کرامت فاتحه بر حصه و عرصه اند

در جهاب بعد عمر از سراسیمه و بی سامان بهامنه بعا نهادگان از قرائه او محروم مانده واز دولت قبول
شریک نباشد بعد بیمان خانه دار الوصال بر سر انجمن فضل و افضال نشانند میزبان قدم ابتنا که
بر بساط نشاط نعیم انس بنشیند و ساقی لایزال عنایت از شراب تجلیات جمال قدم جام امالا
بدیشان دهند بیت خوشا آن زمانی که ساقی تو باشی بریزی تو بر ما قدحهای حبا فی
خوشا آن زمانی که در قدح از دما برقص بعد از بکه ذوق ستانی ز سر کبر دا این ده لعروج منازل
ذوق که بود این تن مزاج جوانی و چنانکه هر یکی از حروف سبعه که در این سوره نیامده است اشارت
بصفتی است که خواننده فاتحه از آن منفی و مبرا است پس بعض حروف دیگر که در فاتحه آمده
هر یکی عبارتست از منقبتی که قاری این سوره بدان مزین و محلی است ا الف طاعت ب برکت
متابعت است ت تمامی نعمت ح حقایق حکمت د دولت بی زوال ذ ذوق شوق جمال ر راحت
غیبی س سلوت کلامی ص صفای کرامات ض ضیای مقامات ط طهارت صفات ع علو همت
غ غنای کامل ق قوت طلب منازل ک کمال معارف ل لقای معروف م مشاهده صانع جبروت
ن نظاره بدایع ملک و ملکوت و ولایت رفیق ه هدایت طریق تحقیق ی یقین بی نهایت
شوائب شکوک و نهایت بکمال محبت مالک الملک که این همه صفات و سمات خواننده را کد
که بوسیله عنایت از جمیع دوستان انبیا را اوصاف بشری بهوای فضای محمد
رساننده و بجود بخود شان نظر بخشند که جمال متکلم در این کلام مشاهده تواند دید و ورای
حجاب صوت و حروف جلوه حسن معنی قدیم مشاهده تواند نمود بیت کجا از رخ جمال معنوی را
جلوه گر بینند مگر آنکه حجاب صوت و حرف از پیش بر دارند هر که تقلید کرد ساحل تقلید گم کرده
نشکاسا بسوی قلزم تحقیق روی آرد و در تیسیر المطالب فرموده که حروف بهار قسم اند علوی و اعلی
و دنی و ادنی اما حروف علیه هفت است و ترکیب سلم هی مجمع اوست و اعلی هفت دیگر که لفظ طریق
سج ذال بروت و حروف دنیه نیز هفت است که ترکیب غضب ثوره جامع آنست و حروف ادنی
که در فاتحه نیامده است و از کلام عربی شش ظهور و سوره فاتحه از آن حروف خالیست و منقطعات
قرآن حروف علوی و اعلی است و در حروف دنی و ادنی نیست و نزد بعضی حروف اعلی لاهوتی باشد
و علوی جبروتی و دنی ملکوتی باشد و ادنی ناسوتی و چون حبل المتین فاتحه در ماندگان مضیق
بشریت را از چاه ناسوت خلاص داده و بپایگاه لاهوت میکشد لاجرم حروفی که تعلق بناسو
دارد درو نیامده و گفته اند حروف منقطعات که بر اوایل سور واقع شده و اسرار همه قرآن در
وی بعضت نهاده اند چهارده است که نصفی باشد از حروف تهجی و چهارده دیگر باقی مانده
وچون فاتحه مرآة حقایق قرآن و جامع دقایق آنست از آن چهارده نصفی باقی مانده و آن

فی غایتست تا با مقطعات که خزاین رموز و اشارات است در قبول نصف فتانه باشد
بکتاب بیان فی مجاز القرآن قاعده که کلید مخزن مقطعات میگویم و آنرا که اول مقطعات الف
ست و آخرش نون و فاتحه در مبدا و منتها بهمین حروف موافقت دارد مؤید این سخن
میداشت و آنکه کلمات فاتحه با بسمله بیست و نه افتاده مطابق سوری که فواتح آن بحروف
تهجا آراسته است هم مقوی بکلام سابق توان بود و ایجاد کردن سخنان هست که مضار ربا نما الکجایتی
آن بیت بیت دلی برگهر اسرار دادم ، و لیکن بهر زبان مهر دادم ، ندادم قوت گفتن
... در این معنی سخن بسیار دادم ، اشارت رضا حمیه قبل ازین بهر زبان جواد قلم که تمادی میدان
نمودی و گفته شد دو سه کلمه در شرح اسماء خمسه که در سوره فاتحه اعلان گشته بود و مرتمام الجود
و با العهود باید دانست که اسماء پنج اسم که در فاتحه مبین است یعنی الله و رب و رحمن و رحیم
ملک پنج صفت از صفات بندگان یعنی عبودیت و استعانت و طلب هدایت و امید استقامت
... دعای نعمت مفرد و معین گشته که اسماء خمسه بر صفات پنجگانه انطباق می یابد عبودیت
برابر اسم الله است و استعانت متوجه اسم الرب و طلب هدایت در مقابله اسم الرحمن و
امید استقامت در برابر اسم الرحیم و درخواست نعمت موازی اسم ملک یا مالک گویا زبان
بندگان ... صورت عرض حال بحضرت آفریدگار ... وجه می نماید که ترا می پرستیم که
الهی و در استحقاق عبادت یکتایی به همتایی و از تو یاری میخواهیم که بجز تو کارگزاری و امداد
مددکاری نخواهیم ... و از تو در ... میطلبیم که بخشایش و در توفیق هدایت را کلید
... و عنایت ... که ... در طریق استقامت
... داشتن ... وبا افاضه نعمت تو امیدوار ... باشیم که خداوند و پادشاهی و ...
... خود ... هر چه خواهی ... بیت هر چه خواهی ... نیست
... از ... ، ... از ... و در تفسیر ... که
ارکان خمسه اسلام از تجلی این پنج نام ... نموده اند و آن ... پنج ... از ... نامها
... شهادت از تجلی اسم الله است ... بدین نام تمام ... اقامت نماز از تجلی اسم
الرب است و ترتیب ... نماز ... که علم الایمان الصلوة ایتاء الزکوة از تجلی اسم الرحمن
است ... اسم رحمن مبالغه رحمت ... و ... رحمت نیست
و ... صوم رمضان از تجلی اسم الرحیم است که ... گرسنه گردد و درد دل گرسنگان
بشناسد ... بریشان ... و حج ... از تجلی اسم مالک یوم الدین
است چه آن سفر ... بواسطه ... و مفارقت اهالی و اولاد و اخوان و پوشیدن کفن

وادای لبیک اجابت و ... مشابه سفر قیامت است که ظهور ملکیت و مالکیت در آن خواهد بود
و امام ابو سعید دهستانی در ... کلامی آورده که این پنج نام ... این پنج کلمه ... باقیات صالحات
اشارت بدانست ... و ... همه کلمات است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم ، الله بازاء کلمه تسبیح است چه تسبیح تنزیه خواست و تنزیه ... معرفت ... بست
و معرفت نهایت ... است چنانچه اسم الله که آن ... جامع اسماست ... و رب
بمنزله کلمه تحمید است چه حمد ... نعمت و آن از فیض ... ربوبیت باشد ، و رحمن بازاء کلمه
تهلیل است ... که ... کلمه از نفی و اثبات واقع شده که از ... لطف و قهر از اسم رحمن
... و صفت دارد ... تنزیه ... و رحیم بمنزله تکبیر است ... کبریا
... رحمت ... وجود ... و ملک
یا مالک بازاء کلمه تمجید است ... کلمه مشتملست بر تبری از حول و قوه خود و ... مالک
ملک ... وجود ملکیت و مالکیت حق هیچ کس را حول و قوت ثابت نیست ... و کوکب ... عظمت
انا ... الملک ... سلطنت صفات ... بر ... ذی الجلال
... در ... بیت
چو ... بجلوه ... که ... مسکین ... عجال
... جهان آرای ... و گفته
اند که ... اشارات ... الله ام ... انواع نعمتها
تربیت کردم ، ... نعمت ... ناسپاس شدی ... بپوشیدم ، ... رحیم ... ترا ... تو
کردی ... رحیم ... تو ... ادا
روز ... کریم ... ملک و مالکم ، امام شافعی رحمه الله آورده که در فاتحه پنج نام عظیم القدر
شریف الاصل واقع شده که شرف فاتحه بر باقی سور قرآن بواسطه آن اسماست و آن اسما
در اول لوح محفوظ مسطور شده چنانچه در اول قرآن مذکور است ... قائمه عرش را بدین
... نامها ... آراسته اند و جواب کرسی را ... الفاظ ... قیمتی تجلیه فرموده
و اسم اعظم که سبب اجابت دعوات ... است در میان آن پنج اسم ... گفته
اند ... بدین نسبت ... دلی ... حق سبحانه و تعالی ... این اسما
... تجلی ... از اسم ... صفای روح ... انوار
اسم الله است ... اسم الرب است ... اسم الرحمن است ... و قوت
... اسم الرحیم است ... اسم ملک و مالک است و بیان مناسبت هر یک

دنبها با هر یکی از اسماء بادت از بن مجال بیطلبد. واسطی فرموده که اهل طریقت بغ کرده اند و فرمایا را ازین اسما بر خود ادرست مجاهد [illegible] از الله است سالکان را دو بیت هست
رب عارفانرا فیض شفقت و مرحمت از رحمن مهربان را از لطف و تعطف ار رحیم منقطعان را
قطع ملک و ملکت بار بقی و مجازی [illegible] و مالک در حقایق سلمی [illegible] بیر معنی هست در لطایف
اللغه آورده که هر هیچ نام سالکان از بیدای ضلالت بفضای دلکشای هدایت میرساند بجهت
آنکه حکم آیه وَمَن یَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا اهل
ضلالت کافر بوده اند بدین پنج چیز و بدین نقد بر اساس هدایت مبتنی بایمان باشد بدین پنج
چیز و فحوای این معنی از گلستان مضمون وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ
وَالنَّبِيِّينَ. و جون خاطر هوشمندان میبوزد چون دانسته شد که ایمان بدین پنج چیز لازم است باید
شناخت که در ضمن هر یکی از این اسما ایمان بیکی از ینها اندراج دارد اسم الله صریح آمنوا بالله و ایمان
بدو ظاهر هست و بیدا اسم رب متضمن ایمان بفرشتگان است جه تربیت عالمیان اکثر بواسطه ایشانست
اسم رحمن منطوی بر ایمانست بکتب آسمانی جه معانی کتب عمومی دارد بنسبت خلق و عام چون رحمت
رحمانی و اسم رحیم مشتمل است بر ایمان بانبیا و رسل جه فیض ایشان چون رحمت رحیمی مخصوص
است بمتابعان شریعت و نا بیچاران سبیل و اسم ملک اشتمال دارد بر ایمان بروز قیامت و الحمد متعلق بکرامت
از عقوبات زندان ملامت و مثوبات بوستان کرامت و در مفاتیح الغیب آمده که قبله بیچاره است
بیت المقدس وآن قبله بیچاره است. کعبه معظمه و آن قبله اهل ایمانست. بیت معمور که قبله
روحانیانست. عرش مجید و آن قبله کروبیانست حضرت جلال احدیت و آن قبله دل عارفانست
فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وهر یکی از این اسماء آرام بگیست ازین قبلهها و شرح این سخنان کلمه [illegible]
ازین باید وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. صحیفه ثانیه در الحمد تعلق بمعانی فاتحه و حقایق آن در دستور [illegible]
و هفت اصل منقبه در ترجمه این سوره مکرمه و وجه نظم او با قشریه آنکه بکر بدانکه اکابر بر عرب
سوره را از جهت وقت نوشته اند که از جمله انجام آن حقایق و عالم [illegible] شیخ سعدالدین [illegible]
در منهاج العباد آورده که هر که بکرده الحمد هر که الحمد آغاز کند از ازل تا ابد هر موجود و معلوم بود و
خواهد بود جمله آن بنظام و کمال لله مرجع آن همه بحانب مستوجب و موصوف جمیع اسما و صفات کمال
داست که جامع همه کمالات است رب العالمین. آفریدن و پرورش دادن و تربیت کنند همه عالمها
و عالمیانست بوجود بخشی و بهره رسانی و نیکو کنند حال ایشان بهرچه بدان محتاج خواهند بود
الرحمن بخشنده وجود بادی و دیگر در آخرت همه از فنا شدن و همه در نفس الرحیم بخشاینده
بنوعی شفقت و تربیت بر مومنان بر بهشت در آورد و از دوزخ خلاص داده ملک یوم

یوم الدین. بادشاه و حاکم و متصرف در چنین روز چون اگر کوی خواهد بقدرت در کم از
لمحه حاضر کند و اندکی اگر خواهد بحکمت مدتی در توقف بدارد إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بجز تو
کسی غیر تو مستحق عبادت نیست وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. و از تو یاری میخواهیم و بیش عبادت ثبوت
اهْدِنَا ما را راه نمای خدا و ندا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ براه راست در اعتقاد و اقوال و افعال و اخلاق
که آن را متوسط است بیان افراط و تفریط و غلو و تقصیر صِرَاطَ الَّذِينَ راه آنکسانی أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
که نعمت دوستی و بعضی نبوت و رسالت و ولایت و صلاحیت و شهادت بریشان دادی و انعام کردی
و سلوک آن را بایشان بمجرد توده بکرد این غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه راه آنکسانی که در ابتدا بمعرض غضب
تو ماندند و آن کسان بسبب بکفر اقدام نموده وَلَا الضَّالِّينَ و نه نیز راه آنکسانی که بعد از وجود در راهها
منحرف و سبل مختلف سلوک کرده اند و گذرانده عقل و احسان و حقیقت اسلام و ایمان گم کرده شدند
آمین. چنین باد و در وجه نظم این آیات با یکدیگر علما را سخنان زیبا است امام برهان الدین
نسفی در کشف الحقایق آورده که اگر کسی در نظم آیات این سوره تامل کند بمنطق اقل بر و ظاهر گردد که
هیچ آیتی نیست که در وصولیت که تنزیل بنسبت بمعنی دیگر و مزیتی میکو داند و بآیه ثانی تا آخر سوره
و از بن سخن مفهوم میشود که هر آیه سابق از بن سوره محرک ذهن است بمعنی آیه لاحق ثم تفسیر
نادری آورده که وجه تنظیم آیات آنکه از فاتحه بر بسمله است که ابتدا بر بسمله نعمتیست که حاصل
شد و ذکر بسم الله و توثیق بادشاهی بر ذکر حمد بجهت حصول آن نعمت که جواب باشد و بعضی حکمت
دیگر از علما فرموده که حق سبحانه خواست که بندگان خود را از بعض جود بنعمت وجود منعم
گرداند و بعد ادای وظایف حمد و ثنای خود تعلیم دهد که الْحَمْدُ لِلَّهِ بدیشان فرستاد و سبب
استحقاق حمد که ایجاد و تربیت است بلفظ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اینها در [illegible] معلوم کرد که سزاوار
سپاس و مستحق ثنای و قیاس خدا وند است که بیرون از کرم محض او بر وجه محض کرم بیرون
فرمود و چون فلاسفه حق را سبحانه موجب بالذات شناخته اند و گویند که او تعالی در فعل
اختیاری ندارد و اختیار از وجود صادر نمیباید بپری یقول الینا بحق را بر آن بفرستد و بر دو سر شرک
و اختیار او و مامر شد حمد و ثنا لازم نیاید از بن سبحانه بحق اثبات او باید الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ فرو کرد
اثر رحمت عموما و خصوصا از اختیار است و معنی بخشیدن در بنرا بیم شدکه خلق و ترتیب انتقام
مزید بوده و از هر دو کار رحمت و تفضل واقع شد بر من متفضل در بن کار و بهر چه خواهیم اقتدار
مختار شعر در هر دو جهان قدرت مطلق کراست قدرت بجمع بجز حق کراست صاحب فلک
بجز هیچ کس قادر مختار خدا هست و بس و چون مومنان و طوق همه فا در مشان مرکب و از جا
فکنده زبان سپاس وادی میگشایند حجی بکر بی سامان سر از خط فرمان برتافتند و منکر حق مطلق

حق نامتناهی از طریق شکرگذاری الغرض می نمایند که جمیع وجوه محامد ان وجود منحصر خواهد
در مالک یوم الدین اندراج داد و بعد از ذکر علم بذات بذکر خداوندی که موصوفست بصفات
سزاوارست استحقاق حمد وثنا تعلق بمعلومی معین کفت حق سبحانه از شکایت بعینیش بیضای
خطاب سرمایه تعبیر إياك نعبد مفردات عبادت را ودرتمهید نمود وچون بسبب نسبت عبادت
بنفس او توهم عجب بود بر إياك نستعين تعوذ نمود تا دلالت کند که عبادت او موقوفست باعانت
حق وچون طریق اعانت بسیارست بیان معونت مطلوبه یعنی هدایت که مقصود کلی ومقصد
اصلیست دلنشین الملقین کرد که اهدنا الصراط المستقیم وچون مجموع راهها باعتبار اکثر موصل بحضرت
اوست که والی الله المصیر صفت استقامت داد و هر چند اطلاق اما در مطلقات هیچ فرقی منحصر نیست
بلکه ظهور فواید بتمیز رتبت واختلاف جهات وطرقست چنانکه رد کند هجوم انواع تحقیر شهوات
خواهد بشکل جزم امور الطلبه تامه نمود که جز وجودی موصل باشد مقصود و آن راهی بحییست که
خلعت نعمت در پوشش بر شانند اندر جانهر فرموده صراط الذين انعمت عليهم وچون منظر تحقیق
واستبصار واقف بامور خاتمت کار را اعتبار داده و بسیار کسان باول امر کسوه نعمت باد در ما وعد
بوده و باخره مهلک غضب وخطر که ضلالت افتادند چون ابلیس وبلعم وامثال ایشان مناسب
بود غیر المغضوب عليهم ولا الضالين بیان کاملیت نعمت فرمود تا معلوم گردد که نعمت کامله
کاز غضب الهی وخطر گمراهی سالم ماند بعد سلامت بمنزل دار السلام رساند بیت تا نشینی پای بداد
النعیم هیچ ساحل ایمن از امواج بیم خاجبان عرفه کردر خیر نیست عاقبت کار چه دانند کر حبیب
ومحقق صمدانی سید علی همدانی قدس الله روحه در این باب کلماتی فرموده وشمه از سر نظم آیات را
بحقیقت از درتنزل عبارات خویش واشارات حاکی باز نموده وان اینست که قاری این سوره باید که
چون اعوذ بالله کوید از شرور نفس وکید واستیلای اهل ابدا از نفس وهوا بحصن عصمت فاطر کاینات پناه کیرد
وان تواتر بسم الله ذات مقدس مسمی که قیوم کاینات است متعلق اند جمیع اخلاص وافراد
وجود الیقوت فیض قیومی قایم بیند ودر الرحمن الرحیم عموم امطار الطاف جمالی وخصوص انوار الهاد
کمالی بر مظاهر وسرایر مظاهر هستی تر ومشاهده نماید ودر الحمد لله فیضان انعام وافضال وسها وجود
وتوال الحضرت در جهات لبیان وجود جاری بیند بر جمیع عوالم ملکی وملکوتی وعلوی وسفلی
را در تربیت آثار ربوبیت که رب العالمين ازان خبر میدهد با پرورش تمام وفواید لا کلام مشاهده
نماید ودر تکرار الرحمن الرحیم شهود تجدید امواج بحار رحمت بر حقایق علویات وسفلیات او را
دریای تجدید زنتی کرد اند کیا یه داین ازل با نهایت نقطه ابد پیوندد واین جمال الطلعت مالک یوم
الدین از منظر عرفان جلوه کند یعنی حقارت حدوث طالب را در استان نیاز اندازد تا ملازمت الحمد

عبودیت برخود واجب داند تعبیر إياك نعبد طاعت وفنا وشرود پس چون صولت عواطف عزت
سایه عصبیت عابد دامن شعشعه انوار معبود محو کرد اندران مغان فانی عن الحجوب بقا نمایند از حجاب
تحدید از حظوظ وقوفی نیست معجز حضرت صمدیت انا مری ومعینی ندا بحقیقت إياك نعبد
صدق ویقین بخواند پس در آینه فاستقم كما امرت لحظه درواعی وهام فاسق ولثاب بواعث
تصورات باطله که از مراتب منتج صواب ومو قدمها را بجا بنه شاهد اهل دین اخلاص در طلب تایید
دعای بدعای اهدنا الصراط المستقيم کوید که بعد فتح اقتفای آثار دیار ان صفوف استقامت وتلقان
منازل کرامت که منزل انبیاء ونبوت وسروران صحیت ولایت اند تمنا کند صراط الذين انعمت عليهم
کوید پس رقاب همه مردودان بساط قرب از چنبر اطلاق دواعی هوا قید کرده وصدمات عواصف غیرت
اقدام سعی ایشان از منهج کرامت دابرست بهواجس وسطوات خواطف عزت جناح
تحقیق ایشان سوخته غير المغضوب عليهم ولا الضالين بضرورت کفته از بل
محکم از روایح سعادت این معانی بوی بمشام جان قومی رسد ان بوی بکلزار اسرار کتاب
را بیابی بیت این سخنها که از عقل کلست بوی از کلزار سرو سنبلست بوی کل دیدی
که انجا کل نبود جوش مل دیدی که انجا مل نبود بوی کلاه ورست ورهبر ترا بیکت تا خلد ونا
کوثر تا دفع کوئی از مغز وکر سینه کام تا کدیج اشتها بجهد مشام آن بود بیت که او بوی برد
بوی او را جانب دوئی برد هر که برش بیت پی بینی بجد بوی آن بوی بیست کو دینی بود وچون
اجلاء خمار از سان فالمحو بصورت ترجمه بر لوح تقریر نقش تصور پذیرفت کو بی تفاصیل
آن معانی که بعبارات الفاظ وکلمات معجز بیان نشر ترتیب در قم اقبات یابد تا علما رحال این تو
بحال جامعیت آن ستر کرده تزدیک اهل قبول ادر شرحکمت دور غوامض نمود وهو الحکیم
الودود وباالحضایق فاتحه از بحر معانی نمود که حین عبارت لکنجایش مراکز کی
از ان نوالبعد بیت عبارت کی توانند در جزداد کاشا رت در رهش سر داد بر باد
بسی اندوخته را داده بر واز لفتد بر کسی هو بدا رمز این راز همه جستند کجینه نهان بود
همه خوبی رفته در با همه نهان بود بعضی از علما دین مشاعیر کمات کبرای عالم یقین که درهر بیت راهان
سبع فرموده اند در طریق که آیات سبع جز وصل وفضل بیانست بظهور خواهد پیوست فرمانروای
ضماء وافرا باز باصل اول در لجه تعلق بایت اول دا الحمد لله رب العالمين تعلیم میفرماید که
ای بندگان چون شما برای عبادت مخلوقید وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون پس هرچه
عبودیت که محل قرب ومناجات است باید که معبود بحق وقبله حقیقی شما بمحمد کوئید
باعتراف باین که حقیقت حمد مطلق وثنای بحق مخصوص است بمعبودی سرمدی وخلاق

اثنی وا بلیغ که اوست مستحق ثنا و سزاوار محمدت پیشینها و پاکستان هر چه در ثنا بپیوندد ذم

تصور توان کرد و منعم حقیقی طالبان مرازق و پرورندهٔ ایشانست و جز پرورد که او بحق منعم اوی

مطلق نیست بیت کو هر کان کرمش کون و مکان • عرفه بحر نعمتش انس و جان • جود وجود از نعم

عام او • هر که جز و منعم از انعام او • حضرت معبود حقیقی هر ثنا که جز ذات کمال خود را به

صفات جمیله خود مثنی و حامد او محمود و مثنای کل انطوق بنزخار بحثت کما قال علیه السلام لا احصی ثناء

علیک انت کما اثنیت علی نفسک • خواست که بالسنهٔ اعیان ممکنات بنی محمود و ممدوح گردد بر ثنا و محامد

خود بالواح ذات و اعیان و قلوب سامعه صادقه ایشان نوشت تا قرآن کائنات از آن محامد و ثنا

بانچه بحسب مراتب قابلیت و درجات استعداد و صلاحیت خود بجهر و افقه بود بزبان حال و

زبان قال به تسبیح و تقدیس او مشغول گشتند وان من شیء الا یسبح بحمده بیت بنگرش

هر چه دیدی را زبانیست • در ثنا هر ذره تسبیح خوانیست • و در نهایات مراتب ظهور که خاتم

وجود کامل یعنی نبی ما علیه من الصلوات اکملها بود بصورت حمد او بسورة الحمد نزول یافت و بصیغه

سمع الله لمن حمده متصاعد گشت فهو الحامد المحمود و الحمد منه بدا و الیه یعود و از بیجا بعضی

محققان فرموده اند که حمد حق تعالی بر نفس خود عبارت از ثبت کلام و فیضی [illegible] ظاهرها در ممکنات

اضلالست که مقتضی حمد و موجب ثنا اوست چنانکه در معنی شهد الله انه لا اله الا هو گفته اند

مراد این شهادت ایجاد اشیاء دالة است بر وجود او که شؤونهم ناطقه اند بر وحدانیت •

ذات ش یعنی جود رب العزت جل و علی که بنفس خود شهادت داد بر وحدانیت [illegible]

همه اشیا را بان شهادت شعر وقد شهدت کل شیء له بتوحید عند اهل الشهود بوضع نو

[illegible] از این جهة جلی بصفات [illegible] بتوحید کما هی • و ظهور این شهادت از آخرین مراتب

وجود که شخص سید المرسلین بود علیه افضل الصلوات و التحیه بمجنا نکه [illegible]

[illegible] اسما که شهد الله لا اله [illegible] ثنا و محمد [illegible] مظهر [illegible] بکلام [illegible] و شد

الحمد لله رب العالمین • در تاویلات [illegible] کمال ظهور کمالات و حصول غایات

اشیا و حقیقت این حصول و ظهور [illegible] است در حضرت خالق و مبدع

[illegible] این خصایص و غایات [illegible] بمحض قدرت و عین حکمت

انقوت بفضل [illegible] بیت نظر کجای کن [illegible] در حمد گو • وصل حمد ثناء الجمیل

بر جمیل اختیاری از نعمت و غیر آن و مدح ثنا بود بر جمیل مطلق [illegible]

[illegible] بر جمیل حسنه و در هر دو مدحت [illegible] مترادفان دانند [illegible]

کالحمد هو المدح و الوصف الجمیل و در تفسیر قاضی [illegible] قبل [illegible] و معنی آن هم مترادفانند قولها

کشاف

کشاف که نقیض الحمد الذم [illegible] مؤید ترادفست و امام فخر رازی حمد را ثنا بر جمیل مطلق دانند

دلیلش ذکر آنست لفظ مقاما محمودا باشد • و منه الصبح یحمد [illegible] تقریر قول او غایت [illegible]

بمعنی رضا دانند که رفع آن شبهه کند و حق آنست که حمد و مدح در لفظ و معنی بهم قریب اند و حقیقت

هر دو ثنا بجمیل بوصف حسن است بر وجه تعظیم و تبجیل بر احسان و غیر آن از فضایل ذاتیه و

محاسن صفاتیه و نقیض هر دو ذم است اما میان ایشان فرق هست بانکه حمد بر افعال حسن اختیاری

است [illegible] و مدح را مخصوص نیست و حمد نباشد الا بعد از احسان و مدح هم قبل از آن و هم بعد آن

وقوع می یابد و مدح منهی عنه است بروایت حدیث [illegible] رضی الله عنه که احثوا التراب فی وجوه

المداحین • و حمد مامور به است هم بحکم حدیث که من لم یحمد الناس لم یحمد الله • اما شکر تعظیم

منعم است باعتراف نعمت و اسداء و ثنا کردن قولا و فعلا و اعتقادا بجمیع اعضا و ارکان و جنان پس

شکر بحسب موارد ثلث از حمد و مدح اعم است و بحسب متعلق که همین نعمت باشد و بس اخص و علما

در مباحث تعریفات الفاظ ثلثه و فرق میان ایشان سخن بسیار است و ساحت این اوراق از اجمال

کفایت [illegible] انجا [illegible] است که [illegible] یاد لفظ حمد دون مدح و ثنا

[illegible] بر جمیل [illegible] اختیار [illegible] لفظ حمد

[illegible] جمیع [illegible] بخلاف شکر [illegible] بحسب [illegible]

که منعم [illegible] اولی [illegible] ثنا بیان و جمیع [illegible]

[illegible] مستحق [illegible] بر جمیع [illegible]

[illegible] و ثنا [illegible]

اعتقاد و عمل جوارح [illegible] منعم [illegible]

[illegible] تعظیم [illegible] مثلا [illegible] منعم [illegible]

[illegible] نعمت تعظیم باشد [illegible] محمود [illegible] بخلاف [illegible]

است [illegible] کشف [illegible]

[illegible] و الشکر [illegible] تعبیر [illegible]

[illegible] اینست [illegible]

اشتقاق [illegible]

[illegible]

بصورت [illegible]

کمعنی [illegible] اقتباست [illegible]

اند معنی حمادی غایت ونهایتش • ودر حدیث آمده که حمادیات الثناء عض الطرف •
ای غایاتهم که بین حمد بذل کردن غایه حمد ونهایت سعی باشد ومراد ای ثنای حق سبحانه و
بلند که حمد نهایت مراد وغایه مرام حامد است چه طلبیدن معرفت منعم باشد وکار برکشند
نعمت بنکوست وبی منعم ازان نیکو تو بلکه هر دو هست که منعم از منعم غافل کرده گاه از نکا
قناعت کرده باشد وحمد را زنج خرسند شده **بیت** تو ای زاهدان انحضرت بهشت وحور
ولیکن لوا واه عاشق • جزوی مخواهد که را باده بی باید که نقل از بن مجلس • کس که واله
ما قیست نقل وبی نخواهد • در صابر حمد را بمعنی امری داده کما قال الله تعالی **فسبح بحمد ربك** ای با امر ربك
بر معنی **الحمد لله** این باشد که الامر الله وبحقیقت همه مر ماتها او لایت که مالك وملك اشیاست **قل ان**
الامر كله لله • ودر تفسیر تیسیر آورده که حمد را بچهار معنی ذکر کرده اول بمعنی ثنا بر افعال حسنه کوچ
حمده علی فضل کما پس معنی **الحمد لله** چنین باشد که **الثناء لله** • دوم بمعنی شکر چنانچه کوید حمدته علی نعمه
وبرین تقدیر معنی **الحمد لله** الشکر لله باشد سیوم بمعنی رضا کوید محمدت شیئ فلان ای رضیت به
پس مضمون **الحمد لله** این باشد که الرضا لله ای بحکمه وقضایه چهارم بمعنی حمد تقول حمدت فلانا
علی فضله فیسل نهی بالحمد لله فهم توان کرد مصنف تیسیر هبین چهار معنی را بقا رسی وردکه ثنا
خدا را سزد که هرچه کند حکمتست شکر او را واجب شود که از وی شمار نعمتست رضا بقضای
وی باید که اوراثبا و مشیتها است ستایش وی را شاید که صفات وی سزای مدحست ثنای
کوی تا ثنا یابی شکر کوی تا عطا یابی رضا ده تا رضا یابی وراستایی تا او را یابی **بیت** کرستایش
یک بشتابد از ثنا بشتود • یابد • **وصل** حمد در قران بر چهار وجه مذکورست • هفت جای
وهفت درجه تا محامده نبی است که حق تعالی خود را حمد کفت بر هفت جز اول بر ایجاد و
فطرت **الحمد لله فاطر السموات والارض** • ۳ برخالقیت وقدرت **الحمد لله الذي خلق السموات والارض** •
برد وام ملکت **الحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض** ۴ برانزال کتاب با برکت **الحمد لله الذي انزل على عبده
الكتاب** ۵ برتقدس وطهارت وقل **الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا** ۶ بر استیصال اهل مخالفت **فقطع دابر
القوم الذين ظلموا والحمد لله** ۷ برهدایت وتربیت ارباب دین ودیانت وپرورش ظاهر وباطن ایشان
بر حسب حالتین جمیعا **الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم** • اما محامد عقلی آنست که ایزد سبحانه از اهل
سعادت خبر میدهد که در حشر بر هفت محل حمد الهی را خواهند نمود ۱ چون ایشانرا از موقف هیبت
بموقف محاسبت آرند بجای احکم شنید کما قال الله تعالی **وله الحمد في الاولى والاخرة** ۲ چون از حساب فارغ شوند
وظایف حمد بجای آرند **وقضي بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين** ۳ چون تمیز کنند میان سعدا
واشقیا واهل نجات را از اصحاب درکات جدا کرداننکه **وامتازوا اليوم** انجا نیز باسم حمد الهی قیام

نماینده الحمد

نماینده **الحمد لله الذي نجانا** ۴ چون بر صراط بکذرند وعد ابجهت شنوند بلکه بهشت نکرند الجنة
حمد ادا کنند **الحمد لله الذي هدانا لهذا** ۵ چون بروضه جنت در آیند ودر سین بهشت بتصرف
در آیند حلوا دم سپاس وثنا اشتغال نمایند **الحمد لله الذي صدقنا وعده** ۶ چون بدرجات عالیات که
بجهت ایشان مقرر شده بر آیند وانواع وعده وفنون الطاف کرده باشند مشاهده نمایند شادمان کردند
نمایند **الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن** ۷ چون بدولت دیدار مشاهدات بر سند بجز آنکه خطبه حمد
خوانند هیچ سخن دیگر با جلال نمانند **واخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين** • امام محمد عیسی طالبی
القرآن آورده که ایزد تعالی از حمد هفت پیغمبر خبر میدهد اول نوح نبی چون بکشتی در آمد گفت **الحمد
لله الذي نجانا من القوم الظالمين** ۲ ابراهیم خلیل چون در سال پیری بعد از پیری دو پسر
عزیز بوی داد گفت **الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسمعيل واسحق** ۳ داود ۴ سلیمان علیهما
السلام بر حصول ملکت وصول بدرجه • ورفیع الرسالة کامل محامده تا بابی فرمود **الحمد لله
الذي فضلنا على كثير** ۵ حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه برای اصطفا وکرامت خلعت
ادای ثنای بی منتهای سبحانی فرمود ندو نوح بسبب حمد سلام وسلامت یافت **يا نوح اهبط
بسلام منا وابراهيم** بیمن حمد دولت خلت یافت **واتخذ الله ابراهيم خليلا** • داود ببرکت حمد نعمت
مغفرت یافت **فغفرنا له ذلك** • سلیمان بواسطه حمد حشمت بی نهایت یافت **رب هب لي ملكا
لا ينبغي لاحد من بعدي** حضرت رسالت بوسیله حمد عزت ونصرت یافت **وينصرك الله نصرا
عزيزا** • پس حق تعالی امت محمد را حمد فرمود ونتایج حمد انبیا بدیشان نمود وزبان لطف الهی بدیشان
میکند خطاب میکند که ای بنده اکر نوح را پیامبر حمد از طوفان بلا نجات داد تو نیز حمد کوی
تا از طوفان ظلمات بر جسر کشتی رحمت من بساحل نجات رسی که **لا خوف عليكم اليوم** • اکر ابراهیم
بجهت حمد خلعت خلت پوشید تو نیز بهمین سبب بشرف محبت یابی **يحبهم ويحبونه** • اکر داود
بدر ایشان نعمت حمد مغفرت بر فرق کرامت نهادم تو هم برابطه حمد بشرف غفران تو را
دادم **يغفر لكم ذنوبكم** • اکر سلیمان با نتقاش مهر بهر ثنای من دنکین دل خاتم مملکت یافت تو
با نتظام مر محامد من در سلك دوام ملك جنت **ثم رايت نعيما وملكا كبيرا** ۱ اکر حبیب لبیب
من علم نصرت وظفر بر اعدا بقوت حمد وثنا بر افراشت تو هم دولت ستایش من سعادت فتح و
نصرت بر دشمن قدیمی یادرا نفی داشت **ان عبادي ليس لك عليهم سلطان** • ای عزیز ابتداء آفرینش
موجودات از آسمان وزمین وما بینهما بحمد بود که **الحمد لله الذي خلق السموات والارض** • ولختتام
احوال ایشان که در موقف قیامت حشر بحمد خواهد بود **وقضي بينهم بالحق وقيل الحمد لله** • ودر حدیث آمده
که اول کلمه که آدم گفت **الحمد لله** بود ودر قران مذکورست که آخر کلمه که آدمیان کویند همین

واخر دعویهم ان الحمد لله بیان این کلمه از آغاز و انجام خبر میدهد و نیز تو یاد کرد خوشا بر کلمه
بوزبان داشتن ... ابتدا یاد کنی و بمعاد دیبا کوتری بانجام که له الحمد في الاولى والآخرة شرایط حامدیه بجای
آورده باشی ستایش خداوندی که اول و آخر اوست بروجهی که تو از اول و آخر بلا عجز کرده اندی
ثنای بهمان مانندی که ظاهر و باطن هم اوست بنوعی شایکه ظاهر و باطنست ازان متأثر کرده
بیت حمدی که سزای ذات الله بود حمدیست که از ازل گواه بود حمدی که زبان کو بود دل
غافل ازان به حضرت عزتش کجا راه بود فصل در الف و لام الحمد که برای استغراقست یا تعریف
اختلاف کرده اند و در تفسیر تبیان آورده که هر دو وجه جایزست که استغراق که بمعنی چنان
باشد که همه حمدها مر خدایراست و اگر تعریف نفس حمد بمعنی چنان باشد که حمدی که خدای تعالی
خود را بدان حمد گفت مر او راست صاحب کشاف بر آن رفته که تعریف جنسست و ...
استغراق که جمعی توهم کرده اند و اعتبادی بدان دو مجرد وهمی بیش نیست و بر خلاف علما این سخن
را منع کرده اند و مباحثات بزرگ ... الخطاب الجلیلة و بنای بحث بر مسئله خلق افعالست
معتزله افعال عباد را مخلوق ایشان دانند و هر فاعلی را در فعل ... مستقل شناسند پس
هر فعلی که استحقاق ثنا داشته باشد ... حمد کننده مر بنده را بنا بر آن خواهد بود و پس و برین
تقدیر همه حمدها مر خدایرا ثابت نباشد و صاحب کشاف برین مذهبست و نزدیک اشاعره بدلیل
آیه والله خلقکم وما تعملون جمیع فعلهای بندگان آفریده حق است پس هر فعلی که حمد بران مترتب
کرده شود آن فعل بحقیقت مخلوق حقست پس رجوع او ... حمد بحق خواهد بود و ازینجا لازم
میاید که مرجع همه حمدها حق سبحانه باشد و جمهور علما اهل سنت و جماعت و محققان از مشایخ
امت برین قول اند ... در تفسیر قاضی مذکورست که حقیقت همه حمدها مر حق راست که ...
که حق تعالی ... بر بندگان ... واسطه وما بکم من نعمة فمن الله
و در تفسیر ... آورده که الله تعالی خالق هر کمال و جمالست و هر جمیلی و کاملی آفریده اوست و هر
کمالی عطا داده او پس بحقیقت زبان هر حامدی و ستاینده ... اگرچه در ظاهر ... نماید
خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه آورده که همه ستایشها مر خدایراست عز و جل و مرجع همه ثناها
حضرت باری تعالی است ... صورت ستایش از حسن ... قلم ... اوست و اگر
ثنا کوینده ... اوصاف جمیل ... محمود اوست و بر همه ...
بستوده ممدوح ... مدح ... بر زبان ... مداحی میکند و ...
جناب ... خطبه حمد رب الارباب ... میخوانند و محققان پرده شبهت برانداخته ...
وستاینده ... در فصل النصوص ... مسطورست که بزبان هر ستاینده

نعمات حمد

نعمات حمد و ثنای خود ... لباس ... ملحمات جمال و کمال خود ... بیت
هرچه در چشم جهان بینت نکوست عکس حسن و پرتو احسان اوست گو بیان حامد
وحسن ... شناس از تو روزی در وجود آید سپاس ... در حقیقت آن سپاس
او بود نام این و آن لباس او بود در تفسیر ... از امام محقق جعفر بن محمد الصادق رضی
نقل میکند که ... بغایت دوست داشتی که ... فرمود که اگر کرم حق
تعالی آن ... در رسانید او را ستایش کنم به محامدی که پسندید ... جلال
اقدس ... که وقتی ... بحضرت وی حاضر کردانید امام بر وی سوار
شد و حاضران منتظر ... که از محامد ... بزبان حقایق بیان آن
باقر علوم و جامع فهوم چه کند چه کفتند الحمد لله و بدان زیاده نکرد ... عنبر
امامت ... یا ابن رسول الله ... شرح کرده بود ... حضرت
خداوند المحامد ... موجب رضای او باشد و هر کلمه الحمد لله بسامع حاضران رسید
فرمود که هیچ ترک نکردم و باقی نکذاشتم جعلت الحمد کله لله همه محامد را ... باز گردانید
وی کردم و این اشارتست بآنکه الف و لام برای استغراق جنسست و ... تخصیص اسم محمد
دلالت بر تعمیم حمد میکند خصوصا که بذکر رب العالمین والرحمن والرحیم اقتران یافته
... جامع عموم ... منعم و منعم علیه و نعمت مستفاد میشود ... الله است
و این اسم مجمع معانی اسما حسنی باشد و منعم علیه عالمیان ... سوی الله اشتمال
دارد و نعمت ... رحمت رحمانیه و رحیمیه است و آن مستوعب جمیع نعم بود و این همه
... تعمیم حمد ... مقتضی تخصیص آن ... معقولست لغت گفته
... حمد با اسم الله دون سایر اسما از منعم و خالق و محسن و رازق و غیر آن بجهت
آنست که این اسم جامع معانی مجموع صفات کمالیه واقع شده که هر صفتی مقتضی حمدیست
این اسم ... همه صفات را جامع است لاجرم جمیع حمدها بمسمی او راجع است بیت
در حضرت ستایش ... هر که ثنا ... فصل بعضی از علما گفته
اند که لفظ الحمد لله از سه وجه بیرون نیست یا اخبارست یا امر یا ابتدا اگر ... اخبارست
معنی چنین باشد که حمد جمیع حامدان و مدح همه مادحان و شکر مجموع شاکران ... تمام
ذاکران خدا را باید و خدا را شاید و خداراست سزاوار و جز او سزاوار آن نبود ... منعم
حقیقی و مسبب اسباب حصول ... اوست و اگر بر وجه امر ...
... بقول بود ... حمد ... مقترن ... و قل الحمد

الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا • وقل الحمد لله سيريكم آياته • پس تقدیر چنین بوده که قولوا الحمد لله • و در کشف الاسرار آورده که معنی الحمد لله آنست که من خود را ستایش بسزا گفتم شما نیز مرا ثنا گوئید که من ستایش و ثنا دوست میدارم و در حدیث آمده که هیچ چیز نزدیک خدای تعالی دوست داشته تر از حمد نیست و هیچ بنده نباشد که گوید الحمد لله الا آنکه حق تعالی گوید صدق عبدی بنده راست گفت اغاز حمد از منست و مرجع حمد اینست و مقصود از این کلمه تعلیم بندگانست چه جمله را از انعام خود بر عباد و طلب سپاس از ایشان و احتیاج حامدان بکلمه که حقوق اقسام ثنا و ستایش باشند دانسته بود قطعه کتاب مستطاب خود را بکلمه الحمد لله مصدر ساخت تا کویا ثنا خوانرا بیاموزاند که حمد مرا و من بعد من عباد و ثنا در کتاب کیفیکم تعزیز و وظایف سپاس داری از وی بعمل آورند و اکثر بر سبیل ابتدا است پس همچنانچه ذات خود را ابتدا بوصف آن بیاد کرده که الا الله نامه دیگران در توحید او و مناجات ما نیز ذات خود را حمد گفت تا بندگان در گفتن این کلمه موافقت بجای آرند و در تفسیر کشف که منسوبست بحضرت شیخ محیی الدین قدس الله سره فی ظاهر الحقائق از تفسیر الحضرت میتواند بود آورده که ابتدا کرد بالحمد لله تا افتتاح کرد ما را که سزاوار تر چیزی که بدان افتتاح کنند الحمد لله است و در تفسیر قرطبی معنی الحمد لله را بر این وجه تقریر کرده که ستایش کنید مرا ای حاملان برای من پیش از آنکه با اشتغال کنید بحمد و ثنای من و بحمد کنید از من در ازل برای من صادر شد هیچ علتی و ادعی و نیست بخلاف حمد خلق که آلوده انواع علل و اغراض میتواند بود که حمد ایشان بی غرض نباشد و این حمد منست • در وسیط آورده که حق سبحانه بدانکه ثنا از اول کتاب خود تعلیم داد که بدین کلمه ثنا گویند بر حضرت او بعد از آنکه بدین قولها از عنایت او و بحقیقت ثنا از این کلمه بندگان از جهت گفتن ثواب ایشانند نعم الهی بر بنده متناهی است و حمدی که از الحمد لله مستفاد میگردد غیر متناهی و چون متناهی غیر متناهی را استاط کند ناچار بعد از غیر متناهی باشد پس گوییا از ان لطف ربوبیت از ارباب بایکه عاجز در بازی خطاب میکند که بگوی الحمد لله که این اجزاء دو مقابله نعمت قدر حساب شکر برداریم وانچه لا یعلم حد و طاعت غیر متناهی است بران ثواب ابدی و کرامت سرمدی عطا کنم تا تمام نعمت داده باشم و هم توفیق شکر نعمتها در زبان داشته و هم مثوبت بی نهایت رسانیده

بیت

نعمتم دادی و دادی بعد از ان توفیق حمد • شکر نعمت صد نعمت نعمتی باشد عظیم • در تفسیر آورده که جون بنده باز اول نعمتهای خدای را در کلمه الحمد لله بجز بیان رسانید بود تعالی فرمود که نظر کنید بعبدی من که او را چیزی دادم که هیچ قدری ندادند و او بحضرت من فرستاد چیزی که کس قیمتی آن نداند سر این سخن آنست که نعمتها در بی نهایت پذیرد و حمدی که در این کلمه است

غایت ندادہ و آنچه منتهی شود در برابر آنچه انتها ندارد هیچ وزنی نیارد و حظ موافق نسبت کلام باقی فانی و قیمتی ندارد ع چو با قی دو عا بهجت فانی • اهل تحقیق گفته اند که خدای تعالی بندهای را ابجاد حمد تعریض بجهت انجاز بار تکالیف عبادت امر کرد یعنی گفت اسجدوا لربکم ربکم و جایی گفت واعبدوا ربکم تا اگر کسی امتثال این امر نکند بکلی در گاه کبریا مردود نگردد و مناسب این معنی مسئله در وافعات آورده که مضمون آنست که شاید والدین را امر کردن فرزند خود را بعملی از اعمال بطریق تصریح یعنی شاید که اگر والدین فرزند خود را بهیچ گویند چنین کن یا آن میا و اگر فرزند امتثال آن نکند و عاق شود بلکه بکنایت گویند این کار دیگر نیکو است یا این عمل نیکو باشد یا اگر فرزند مطیع باشد بعمل آوردن آن عمل کرده ثواب یابد و اگر نافرمانی بود یادی مشافهه قول والدین را رد نکرده باشد و آثار مکتر بود اینجا نیز حق سبحانه گفت الحمد لله و تصریح نفرمود که بگوئید الحمد لله اما در ضمن این کلام معنی مندرجست که کلمه الحمد لله کفتنی است تا هر صاحب توفیق که بگفتن این کلمه سلوک طریق حمد نماید و هرکه ازین حمد تقاعد نماید نیز بدولت امتثال مستسعد نگردد بادی که نافرمانی کمتر باشد و گفته اند الحمد لله تعلیم لفظت یا افهام معنی و استغنا او از حمد و ثنای عالمیانست که حمد بدین عبادت گویند اما در معنی تنبیه است بر آنکه اگر شما حمد گوئید یا نگوئید همه حمد مر است بر استحقاق و حمیدست از لا و ابدا و استحقاق ذاتی من همه محامد حقی و فعلی و حلیه بر جمیع منشیه جلالی و جمالی در پرده دیدبار و معاد او را ثابتست **بیت** • با حمد تا نیمدانی بر همین بر حق • که حامد تو را مطلقا مقید و مطلق • حسین بن الفضل رحمه الله گوید حق سبحانه حمد گفت نفس خود را بخلق پیاموزند که چگونه حمد باید گفت و اگر این تعلیم نبودی هیچ کس طریقه حمد گفتن ندانستی و مؤید این قولست آنکه صاحب کشف الحقایق فرموده که تقدیم حمد بر ظرف در این موضع دلالت بر بیان دارد نه بر اختصاص که اگر اختصاص مراد بودی ظرف را مقدم داشتی چنانچه در آن آیت فرموده که فلله الحمد رب السموات جا اینجا مقصود تعلیم آنست که حمد را باید گفت و اینجا مراد تبیین آنکه حمد بر چه وجه باید گفت •

بیت

شکر او خدا هیچ دارد که الوان نعمت لطف کرم • هم نعمت می بخشد و هم شکر تلقین میکند • و قصل عجز بندگان از ادای محامد الهی بجز ظاهرست بجهت آنکه کثرت نعماء الهی و وفور آلاء بیرون از غایت احصا بیرون است ما را هیچ عقل که در آن اطلاع یابد و هیچ ماقل بحصر شطری از آن راه نبرد وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها • پس چون هر فردی از بر جمله مشاع رسیده قدرت بشری بر ادای حمد ثنا با ذات آن هم از قبیل ممتنعات تواند بود دیگر آنکه حامد را لازمست که اول منعم را بشناسد بصفات کمال و نعوت جلال تا حمد برازنده نعمتها در آن تواند بود و هر چه بنده را در خاطر و خیال گذرد از صفات جلالیه و جمالیه حق

حقا که جلال و جمال او از آن اعظم و اعلی خواهد بود کل ما خطر ببالک فهو اجل و اعلی من ذلک شناسند
سر بر افروختند بجز تمام از وهم مشتعل ختند و چون دانسته شد که حمد موقوفست بر شناختن محمود
و معرفت او بکنه از دایرهٔ امکان خارج است پس اداء حمد او نه تمام و جمیل نخواهد بود و شاید ممکن نباشد
دیگر آنکه حقیقت حمد و شکر آنست که منعم علیه مقابله میکند انعام منعم را بثنا و ستایش محمود
و نعمتهای بزرگ که حق تعالی بر بندگان خود عطا کرده از حیات و قدرت و علم و فهم و ما تنا ان نیز
بثنا بر اینست که هر بنده در مقابل آن نتواند امد بجهة آنکه آن نعمتها را حدی و نهایتی نیست پس نعمتها
ان بلفظی نهایت پذیر چگونه نواند بود و باز بنده بنعم الهی محتاجست و حضرت خداوند از حمد او
بی نیاز پس نعمت محتاج الیه را چگونه برابر توان داشت با حمد مستغنی عنه و بدین تکثر معلوم شد که بنده
عاجز است از آنکه بحمد حق سبحانه و تعالی در کرامت [illegible] قیام تواند نمود که خداوند تعالی برابر ان قادر
کرده اند و داعیه حمد در دل وی خلق کند [illegible] و [illegible] ادای آن از وی زایل باز هم بحمد
نعمتی بزرگست که قیام بحمد میسر نشود الا بواسطهٔ این نعمت و منعم چنین نعمتی هم ابتدا مستحق حمد
خواهد بود و بر بنده تقدیر عکس بنا بر گفتن حمد دیگر و بگفتن حمد و همچنین میرود ملا نهایة له
و این محالست و التسلسل موقوف بر محال بود محال باشد و در تفسیر بحر الحقایق گفته که حقیقة الحمد
ثنا است و محمود و آن بحمد شکر و مدح مبتنی ابعد و از ثنا و هیچ مخلوق نیست که خدای را بدایل
مدح سپاس دادی تواند نمود چنانچه حق آن باشد و مرا آن قصوری و تقصیری واقع شود
الحمد برای آنکه شهسوار میدان انا افصح که فصحای عالم سبق خوان درسگاه افاضت او و
بلغای عرب و عجم [illegible] مکتب تلقین و افادت او [illegible] در سر میدان [illegible] اندو
جیوس لوای لا احصی ثناء برافراخته [illegible] نست که ثنا از [illegible] تعریف [illegible] علیه
از جهت انجلا و بیان [illegible] باشد [illegible] خواهد بود تعریف [illegible] معرفتست و چون
معرفت [illegible] سبق [illegible] افتاده [illegible] کلا
جرم هیچ مشتی مفتاح قوت ناطقه ابواب ثنیة لا الیه نکشوده . بیت . حمد و ثنای تو
زبان برترست . هر چه زبان گوید از آن برترست . نطق ثنای تو چه داند این . عقل [illegible]
چه شود است این انکه [illegible] عجز [illegible] کار دیگر عجز چیست و اما شکر
اگر قدرت بر هر نعمتی نعمتست و برای آن شکری لازم و توفیق آن شکر نیز نعمتی خواهد بود
ان اللازم و هلم جرا هر شکری نعمتیست که از حق بود و باز هر نعمتی شکری دیگر باید [illegible]
بتسلسل کشد و آن محالست پس حق نعمت بجای آوردن هم محال بود و اما بعدم جهت آنکه
مرجع حمد [illegible] معرفت ذات و صفات باید تا کامل بود و چون سطوت وما قدروا الله حق قدره

در بارهٔ اطلاعات انها [illegible] کال شناسائی [illegible] عجز [illegible] بزده که لا جرم مفاتیح عقول محرمان
سراپرده [illegible] تفرج [illegible] ابواب ما حمدناک حق حمدک [illegible] محیطات [illegible]
[illegible] استغنا و عظمتش [illegible] اضطراب [illegible] سباحت
می نمایند . بیت . ثنا [illegible] سزاوار تو [illegible] بمقدار تو [illegible] سزای تو کسی [illegible] سزای
تو هم خود تو دانی و بس [illegible] زبان [illegible] زبان [illegible]
و گفتن بماند . حسنت بلاغت ز گفتن بماند بکلی خموش . اندرین داوری . زبان او [illegible]
داوری . و بعد [illegible] مقامات عجز آدمیان [illegible] عالمیان معلوم [illegible] داشت که
خود را عاجز [illegible] ستایش [illegible] کرد که خدای تعالی [illegible]
[illegible] اول اعتراف کرده بعجز [illegible]
و لحقه [illegible] دوم عجز از شناخت خود [illegible] شناخت [illegible] سبحان
من جعل [illegible] معرفته . سیوم [illegible] شکر و سپاس [illegible] ثنا و ستایش
محسوب [illegible] قصهٔ داود [illegible] شکر [illegible] حکایت
[illegible] . بیت . حمد [illegible] جرئت [illegible]
حاصل [illegible] باخدا [illegible] هر دو جهان [illegible]
[illegible] شکر نعمتهات [illegible] عاجزم
[illegible] شکر [illegible] چون
[illegible] شکر نعمتها [illegible] عجز بندگان [illegible] از ادای
[illegible] خطبه [illegible] تفسیر [illegible] که حق تعالی
[illegible] نعمتها [illegible] عجز ایشان از مواجب
شکر [illegible] حمد خود [illegible] از کردن [illegible]
ایشان [illegible] ایشان [illegible] نعمت
[illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] عالمیان قبل از وجود عالمیان بواسطهٔ عجز عالمیان
[illegible] عالمیان حقیقت این سخن آنست که چون منعم حقیقی عالم قدیم
[illegible] بندگان [illegible] لطف [illegible]
[illegible] و شکستگان [illegible] خود [illegible] اما معانی
[illegible] داشتن شرطست [illegible]

سبق باید که بنده من محتاج بودی بخدمت فرستادم برای تو و از جمله عاجز ماندی چنانکه گفتی
تو این خدمت که ترا دادم بی تو دادم و قسمت تو اختیار کردم پیغمبر کردم چون تو زکو ترا بایست و در که
بی تو برنیابت تو آوردم ای عزیز بر این خود در اول حال فتنه است با آخر کار و نزدیک در آسمان و زمین
یک بنده نماند الا ما شاء الله و صدای لمن الملک از بطنان کبریا و عظمت ظاهر شود حق سبحانه
بپرسد که اگر بندگان زمین بودندی و امکان جواب دادن داشتندی نداء لله فرو نگذاشتندی
لیکن چون نماندند هم به نیابت گوید لله الواحد القهار و بکار محققان میفرماید که ذات حضرت
حق سبحانه بجامعیت اوصاف کمال و اتصاف بنعوت جلال و جمال استحقاق حمدی دارد
که از شوائب نقص و علل تقدس و از معایب عرض منزه بود و بصفت ذلت و سمت اینیت و علامت
حکم سرمدی بیمن یمن و محل و صعود چنین حمدی نا بود که کارخانه حدوث و فروع [illegible]
تکاپوی امکان که هدف سهام اعراض و محل صدور احکام هزار گونه خلل و زوال اند ممکن نبود که حمد
خداوند را که از برای ذات پاک خود حمدی باید که او حمد حبیبها را فرمود زیرا که در شحنات حمدی که از منبع
احتیاج نابود اثر حدوث و شایبه ظلمت امکانیت بحجبه آیه بارگاه استغنا را نشاید و کارگاه
بقاء سرمدی را نشاید صاحب لوایح در لوامعه کلمعات الواجبه فرموده که از دست و زبان ما حمد
اینکه سپاس و ستایش ترا شاید تو چنانی که خود گفتی و گوهر ثنای تو آنست که خود سفتی بیت
ای خاک کمال کبریائی تو بود عالم قفاز بحر عطائی تو بود ما را حمد و حمد و ثنای تو بود هم حمد و
ثنای تو سزای تو بود و مصلح حق سبحانه حمد خود را از سایر عبادات بخود اضافت کرد با آنکه همه ازان
او بند و حمیت آنکه از مجموع طاعتها در دار آخرت چون گفتن این کلمه باقی نماند وآخر دعویهم ان الحمد لله
و اینجا گفته اند که کلمه الحمد لله کلمه شکر اهل بهشت و در حقایق سلمی از امام صادق رضی الله
عنه نقل میفرماید که حمد سه حرفست ح و م و د حا از وحدانیت است و میم از ملک و دال
از دیمومیته پس هر که گوید الحمد لله وصف کرده باشد خدا را بخود دانا یکی وحدانیت و ملک و دیمومیت
از ان اوست و در ارشاد ابو الحکم آورده که حمد جامع سه مدایح است و لهذا حضرت حق تعالی
او را بخود اضافت فرمود و در فتوحات در باب بیان حال قطب که مسما و الحمد لله است میفرماید که
حمد عاقبت همه ثناهاست یعنی خاتمه اثنیه و کمال ستایشها بدوست و از جهت منسوب
بعواقب امور هست که وآخر دعویهم ان الحمد لله و لجهة نهایات صلوات تفعلیه فرموده
که الحمد لله یملا المیزان از همین وادیست یعنی آخر چیزی که از طاعات بمیزان عمل در آید تحمید
باشد و بیان میزان بر کرده و حمد تیغه برکار ما که نصفی میزان بر تسبیح پر شود و نصفی دیگر تحمید
و محققان در سر این حدیث آورده اند که معنی تسبیح نفی ناسزاست از ذات حق تعالی و

تحمید اثبات

تحمید اثبات صفات سزاوار او و مجموع اهل باطل صفات ناسزا بحق سبحانه نسبت داده میکنند و تمام
اهل حق اثبات صفات کمال بذات وی می نمایند پس بکلمه سبحان الله که نفی صفات سلبیه است مخالفت
دشمنان ثابت می شود و سمت تبرا از ایشان محقق میگردد و بکلمه الحمد لله که اثبات صفات ثبوتیه
است موافقت دوستان تحقق می پذیرد و صفت تولا بدوستان توضیح می یابد و بحکم الدین الحب والتبرا
امداد قصر دین بر این دو رکن است لاجرم به تسبیح که علامت تبراست نصف میزان
پر کرده و بتحمید که نشانه تولاست نصفی دیگر مملو شود جمعی از علما بر آنند که در قرآن و حدیث
هر جا تسبیح و تحمید جمع شده تسبیح مقدم است چنانچه فسبح بحمد ربک و ان من شیء الا یسبح
بحمده فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد و در حدیث نیز سبحان الله و بحمده و
غیر آن در کلمات باقیه سبحان الله و الحمد لله شنیده ایم با فقه دانیم دلالت بر آن میکند که سبحان الله
فاضلتر باشد از الحمد لله پس بایستی که افتتاح کلام بکلمه سبحان الله بودی و در کشف اللغات نوشته
میگوید که مقتضای مقام ایراد کلمه حمد بر خدمت بعث محمدی صلوات الله علیه المبعوث
الدین الابدی که نزول قرآن مقارن آن واقع شده و بکلمه تحمید متضمن معنی تسبیح است بجهت
آنکه تسبیح دلالت میکند بر آنکه حق سبحانه منزه از همه نقایص و آفاتست و تحمید استدلال بر آن
تواند کرد که حق تعالی جامع جمیع صفات کمال است و هرگاه که بجمیع صفات کمالیه آراسته
از همه نقایص پاک بود و نشاید که او از بخل و امساک مقدس بود تا که جواد و کریم و محسن تواند
گفت و محسن وقتی بود که عالم باشد بجمیع معلومات و دانا که هر کس را در وقت حاجت چیزی
است و استحقاق چه مقدار دارد بعطاها و وقتی که این صفت ورا ثابت بود باید که قادر
باشد بر همه مقدورات و الا که داند و نتواند محسن نباشد و با وجود علم و قدرت باید که
غنی و بی نیاز باشد و بهیچ چیز محتاج نبود اگر بود از وجود کرم نرسد و باقی صفات بر این قیاس
باید کرد و بجهت الحمد لله دلالت دارد بر آنکه سبحان الله دلیل افتتاح باز یادتی توصیف و تعریف
پس افتتاح بدان اولی بود والله اعلم و در لطایف التفسیر آورده که خدای تعالی پنج چیز اختیار
فرموده و بندگان خود را نیز بدان امر کرده اول آنکه ایمان ذکرها شهادت توحید را
برگزید و گفت شهد الله انه لا اله الا هو و بندگان خود را باین شهادت فرموده که فقولوا اشهدوا
دوم از خصلتها عدل برگزید که فاحکم بالقسط و بندگان را بدان امر کرده که وکونوا قوامین بالقسط سیوم
از فضیلتها حکمت را برگزید که انه هو الحکیم و در باب بندگان فرموده که یؤتی الحکمة من یشاء
چهارم از ادیان اسلام را در قرآن قضا بر گشته ان الدین عند الله الاسلام و بندگان را بقبول
آن فرموده که فلا تموتن الا وانتم مسلمون پنجم از ثناها حمد را اختیار کرده و اضافت کرد که الحمد لله و بندگان را گفت

ان فرموده که وقل الحمد لله یعنی درویش الحمد لله مصباح الکرام است مفتاح مزید انعام است واسطهٔ
دخول جنانست وسیلهٔ خشنودی رحمن است در تفسیر کبیر آورده که الحمد لله هشت حرفست
وابواب بهشت بهمین عدد آمده هرکه از صفای دل این هشت حرف بر زبان راند بر کدام ازین
کشادار در بهشت روضهٔ بهشت رساند در کتاب مختصر المذکرین آورده بروایتی که
از وهب بن منبه که در بنی اسرائیل عابدی بود دائم از انقطاع از صحبت خلق در چیده و سر عزلت
در کوی بان خلوت کشیده بیت زاویه کرده بیت خانه لحمه گرفته بکار ن دل ذکر بان
کشیده ستوه دامن خود بسته بدامان کوه چندان در طاعت بر مصاحف و وفات خویش ثبت
کرد تا بدیدند ملائکه آسمانها او را دوست گرفتند و جبرئیل که محرم سراپرده وحی بود با درود شاد
زیادت وی بار حضرت عزت التماس نمود تا ز دایره افلاک بر کره خاک نمود فرمان رسید که ای
جبرئیل که لوح محفوظ نگاه کن تا نام وی بجای بینی جبرئیل نگریست نام عابد در جریده اشقیا
مرقوم دید از غیرت بر قضا متعجب ماند عنان عزیمت از زیارت وی باز کشید و آن عمارت
تو طاقت نیست و شناختی این بوالعجبها را قوت نه بیت بگذار پای بشکستی و رخ الکی
و برداری و کاری سپردی در جهان بی نیازی ارادت را عنان کار سازی نه از حکم تو شاید
سرکشیدن نه رفتن به تو دفنا رسیده خطاب آمد که ای جبرئیل چون آرزوی دیدن و بجا دل
وصدق بود دان تخم این هوس در مزرع دل میکاشتی اکنون برو تا او را ببینی و آن آنچه دیدی
و بر او خبر ده که چون جبرئیل بصومعه عابد فرود آمد او را دید با تن ضعیف و بدن نحیف دلی
از شعله شوق سوخته و سینه از آتش محبت چون شمع افروخته کاهی قندیل وار در دار
پیش محراب طاعت سوزناک ایستاده و زمانی سجاده صفت از روی تواضع بر خاک تضرع
افتاده بیت گفته زپس سجده بنهایتش خاک زمین صندل پیشانیش جبرئیل
بروی سلام کرد و گفت ای عابد خود را مرنجان که نام تو در لوح محفوظ در جریده اشقیا
نبشته اند است عابد چون این سخن استماع کرد چون گل که طرب کارد از هبوب نسیم سحری
شکفته گردد و لب طرب خندان کرد و چون بلبل خوش نوا که در مشاهده گل نغمه
شادی سراید زبان بگشاد الحمد لله برکت آورد جبرئیل گفت ای پیر فقیر را چنین خبری
دلسوز و پیغام غم اندوز ترا انا لله می باید کرد نه نغمهٔ الحمد لله میزنی و تعزیت دو تکار خود
می باید داشت نه شادی و تهنیت و سرت اظهار میکنی بیت ترا باید که چنین برد کلی خون
سر سوز آزادی ترا خاری چنین در پا چرا چون غنچه خندانی پیر گفت این سخن مرا که
که من بندهٔ او مولای خداوند بنده را با خواهش خداوند خواهشی نباشد و در پیش ارادت

اوادادی

وادادی تمام هر چه خواهد بکند زمام اختیار در قبضه قدرت اوست و هر جا خواهد برعنان
اقتدار در دست مشیت او بیت جو خواهد کو کسی ظلمت کند دور ز توفیقش فرستد
مشعل نور وگر خواهد شب کس را دراز کند شمعش ز باد بی نیازی الحمد لله که اگر
بهشت او را می شایم بادی برای هیمه دوزخ بکار می آیم و اگر نه شایسته درجات روضه
وصال او بادی لایق درکات دار البوار و نکال ع در هیچ و بهر بهانه که کند جبرئیل از زیارت
وی کریستان و محجان کرباز به مقام خود باز رفت فرمان رسید که ای جبرئیل در لوح نگر
بر بینی که دید یمحو الله ما یشاء و یثبت چه نقش انگیخته و مصدر یفعل الله ما یشاء برنق
هیچ فطرت چه رنگ امیخته جبرئیل نگاه کرد نام عابد را از جریدهٔ شقاوت بصحیفهٔ سعادت
منتقل شد و عجب غلمانی دفع نمود و بر تشفی متلبس گشت جبرئیل الحیرت بیعقوب
و گفت الهی درین قضیه که مشاهده نمودم چه حکمت است مخدوم حیرت بود و این مرحله را
روی نمود گفت ای امین اسرار وحی و مهبط انوار چون نا امید از آن حال که نامزد
او بود بحر کردی نا امید جزع بر خاک نا شکیبائی نمی آید که قدم در کوی صبر و وفا
نهاد و بحکم و فرمان قضای من رضا داد کلمه الحمد لله بر زبان راند نعم الجمیع عامله
بعنوانکم من اقتضائی کرده برکت گفتار الحمد لله نام شرف فرقه اشقیا بسترده
در زمره سعدا ثبت کردم ای عزیز حصه تو ازین حکایت است و بهره تو ازین روایت
جنانکه بقلم صدق بر صفحه یقین این معنی رقم زنی که چون مبتدی تحمید بتوانی دلان سفینه
شقاوت را مزده سعادت بخشد هر آینه روشنائی مرتبه ایمان را ابشارت امان کامل
خواهد رسانید و صیقل الحمد لله زنگار دغ از آئینه سینه بیگانگان میزداید شبه
ملوث صفات ستوده شما تا نشایان را اصفای شامل خواهد داد بیت ای
جنین که لطف خود بیگانه زدا ر میدهی آشنایان را بجا داغ عنا بردی فصل یعنی الحمد
نزد محققان آن است که الحمد لله الازلی الابدی لذاته الازلی الابدی حمد اتی که ازال را لایق
او و اولیست و ابادی نیست بالا بدی او حادث جنانه بابدی فالحمد مطلع صحیفهٔ ازلی
ان مقطع قصیدهٔ ابدیه حمدی که از مخلوقی حادث باید ذات مقدس الحق باقی راجع باید
همان حمد و ثنای اوست که لایق بارگاه عزت و کبریای اوست بیت آدمی نیست
هست نمای چون ستاید خدا بر جو خدای خود ستایندهٔ خود آمد و بس
کس را درین مقام نفس در لطایف آورده که الحمد لله الذی تحولی من الحمد الذی حمدت
به نفسی لا احصی ثناء علیک کسرانی من عاده هو بودی همان حمد نیست که من برای خود آوردم

تا آنکه شما را بدان برای من زیرا که حمد مخلوق و محدث صفت او ست و صفات خلق مجازی
باشد و حمدی که مرا ثنا باید البته حقیقی باید و آن حمد منست که من حقم و صفات حق حقیقی بود
و چون حمدی که من خود را از روی حقیقت گفتم و بر تو آشکارا شد تو نیز بحمد مجازی
خود را با ثنا مجاز تو تابع حقیقت من شود با آنکه شما را رنگ و کبود. در تیسیر آورده
که این سخن را مثالی هست و آن چنانست که ایزد تعالی فرمود شهد الله انه لا اله الا
هو ای بنده پیش از آنکه ترا فرمایم که شهادت یاد من خود شهادت آوردم زیرا که شهادت
تو باید بحصول درجات و نجات از درکات معلولات و بغرض مقرون و شهادت من از
اغراض و علل مقدس و مصون و شهادت تو وابسته وقت و زمانست و شهادت من ازلی
ابدی من بجان پیوی من شهادت آوردم تا تو چون بموافقت شهادت من شهادت
آری آن شهادت با علت ترا بحکم تبعیت رنگ شهادت با صفوت خود دهم تا شهادت
زمانی تو برنگ شهادت ازلی ابدی بجانب چون موافق حمد من حمد کو پس حمد آلوده بغرض
آمیخته تو صورت حمد پاکیزه بی علت من گیرد و به همین موافقت حمد محدث تو رنگ حمد قدیم بیابد
چون گوهر آب جو محزون جاری شود در رنگ و صفات وی. ای درویش در خبر آمده است
امام که هر گاه آمین او با آمین ملائکه موافق افتد امرزیده شود هر گاه آمین تو بموافقت آمین
ملائکه سبب آمرزش میگردد پس حمد تو چون موافق حمد حق سبحانه افتاد تو ان دانست
که مجازات و مکافات آن از نواخت و کرامت تا چه غایت باشد که نام فهم با دراک شمه از آن مطلع
توان کرد و کام زبان بقوت بیان داد تقریر عجز و اتصاف هیچ گوید توان. بیت: تو فرض کن که چو
سوسن همه زبان گردی بجان تمامی تقریر جان شوی آزاد. محققان گفته اند که باتفاق علما هر
مطلقی منصرف بکامل باشد حضرت عزت تعالی شانه اینجا حمد مطلق اورد و اطلاق حمد بحسب
حقیقت است تا حمل بکمال افراد را جمع الحاد او کنند که حمد الحمد است و آن حمدیست که حق بجانب
خود را بدان حمد گفته باحمدیست کا ایشان کامل السنه اند به تفضیلیه که لسان نقانه حال
و مرتبه و حکمت و بخاست جامعه کلسان احدیة جمعیت مصدر آن شد و می‌شاید که اطلاق
حمد بحسب احتمال عبارت باشد فا ذهن ذکر انتقال بفرع کرد متکلم است از محامد ذاتی و صفاتی و افعالی
و ما اندران و بحسب اشارت نیز میتواند بود تا اشعار بود بانکه بعجز انده که کیفیت حمد و ثنا یک
نبودن ادراک حمد است و شیخ مؤید الدین جندی قدس سره فرموده که علم را احاطه از حیثیت
عجز میسر شد نبود باحاطه آن چنانچه گفته اند العجز عن درک الادراک ادراک و الخوض فی طلب
لا ادرک اشرک حمد مطلق و مطلق حمد جز اندو کی ملاق شناخته نکرده چه هر که بتقید بذات صفات و اسما

و تعینات مقید است از اطلاقیه حمد حق جز حق نتواند داد و اینجا که اطلاق محض و محض اطلاقیت
محمود و حمد و حامد از یکدیگر جدا نیست صاحب مرصاد فرموده که اینجا که الحمد ثنای که الحمد لله
الا الله چون پرتو افتاب حمد ما قرا تا آسمان عنایت بی منتهای سبحانی بر کوشه نشینان خطه
فنا و امکان تابد که چه اولی اذن و اد دهر های کشنا ربجلو ابتدا کا با خر رحمت نمودی بر زلفا
بکرداب نیستی فتاده تنا ز حمد او نیز تا بر هند از حامد حقیری نیست اینجا حمد و حامد جمله محمود
و بسی آورده اند که درویشی نزد سید الطایفه قدس سره الحمد لله گفت و بران اقتصار نمود حضرت
شیخ فرمود که تمام کن و چنان گوی که حق سبحانه گفته یعنی رب العالمین با او اضافت نمای
درویش زبان جرات گشود و گفت عالمیان کیستند که ایشان را کسی بالحق ذکر کند جنید گفت
خاموش باش که چون حدوث متادون قدم کرده فی الحال یعتکف ظهور محو گذارد شود تو این
کلمه بگوی و یقین بدان که چون نور واجب انجا از مطلع الله بر تو بر عالمیان کر ظلمت نشینان
مکان و امکانند افکند غوغای و خفایشان اثری از ایشان باقی نگذارد و غارت غیرت وحدت
رخت نمایش ایشان از پیش بر دارد بیت: باز غوغای او علم بر داشت. غیرتش
خیمه ستم بر داشت. هر چه بر راه بود غارت کرد و آنچه در راه بود هم بر داشت. و امام
ابو اللیث در تفسیر خود آورده که الحمد لله یعنی الوحدانیة لله یکانکی امام فرموده
مفهوم می شود که حامد حق غیر او نیست زیرا که بحقیقت چون صولت وحدانیت
ظهور کند از هستی هیچ چیزی باقی نماند و همه گاه افتاب وحدت انا فی لمن الملک
ظاهر شود نمایش ممکنات ستاره وار از فروغ انوار قهاریه در تق خفای نام و نشان کوی
بیت: پرده از رخ برفکن تا کر شوم. گاه نمایی وجود ما خوشست. بر فروغ شمس چون
چون پیدا شود. ذره سر گشته نابود خوشست. و صاحب عرف و عادت بستد
که هیچ ره با بستایند حق سبحانه از تزکیه نفس نهی فرموده که فلا تزکوا انفسکم اینجا گونه
که خود را ستایش میکند و دیگران را به ثناء خود میفرماید. در تفسیر بصایر جواب بر وجه
فرموده که چون ثنای او و حمد حق سبحانه او رست از قدرت بشری خارج افتاده که وما قدروا
الله حق قدره و شکر نعمتها بجا و بنوعی که باید و سپاس داری نعمت را چنانکه باید از دست و زبان
کس نیاید بدین سبب ایزد سبحانه خود را بستود و دیگران را بواسطه آزادی عجز
و ثنا که بدان مکلفند بر این وجه تعلیم ستایش فرموده و در کشف الاسرار آورده که روی
تجلیل او مستحق حمدیست باستحقاق ذاتی و دیگرانرا این استحقاق نیست پس مستحق را
وصف خود بباید بود و کی بیم مخلوق تزکیه نفس حق بود بجهة دفع مضرت گفتنه باب ایجاب

منفعت وحق تعالی از این هر دو صفت منزه است پس او را رسد که مدح خود گوید
بخلاف دیگران و در تفسیر کبیر فرموده که مدح نفس قبیح است در میان خلق و ایزد تعالی
مقبول است از آنکه فضل او را بر افضال الخلق فایز کنند که بسیار چیزها باشد که از عباد مستقبح
و مستنکر شمارند و آن از حق سبحانه نیکو و مستحسن باشد و در تفسیر زاهدی که از علم الهدی رحمه الله
نقل می‌کند جواب این سؤال مسطور است می‌فرماید که نظیر این تکبر است مثلاً که از مخلوق بغایت نا زیبا است
و بکمال ناوصاف ستوده حضرت کبریاست چه هیچکس را استحقاق آن نیست که تکبر کند برای
آنکه آنچه موجب تکبر تواند بود از دولت و رفعت و عزت هیچکس را ذاتی نیست بلکه عطا داده خداست
پس او را کبر بلکه کبریا و عظمت رسد بلکه آن خاصه حق است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری
بیت باز تو نازی که بکنی نه از جهان ترا رسد حسن و نمک ترا بود ناز گر کنی ترا رسد
بر آن کسی که زین کبریا رسد سرکش از جنان سزد که فراخور شه رسد در لطافت [illegible] و آنکه
اگر کسی را است که پی بود او را مدح خود گفتن از روی راستی جایز است خصوصاً که مصلحتی بر آن
متفرع بود چنانچه یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام خود را ستوده که انی حفیظ علیم پس
حضرت عزت که صدق همه سابقان فطرت از دریای عنایت اوست و مصالح کلیة الموجود
جمیع بمقتضای علم و حکمت او اگر خود را بستاید مدح نیکو که صاحب خبرت ترتیب نماید دیگر
آنکه هیچ یک از ممکنات از معایب خالی نیست و ذاتی که عیب و نقصان از لوازم او باشد دیگری را
اگر ده ثنا باید پس حق را شایان است که ذات اقدس خود را که منزه است از همه آفات و عیوب
و [illegible] بلکه بالحقیقه ثنا سزای ستایش چنین ذاتی فرماید
تو خود بگو که ثنای تو چون توان گفتن که هیچکس نشناسد ترا چنانکه تویی وصل سالکان
طریق سپاس داری و سالکان منهج شکرگزاری بچهار طایفه باشند اول عامیان و حمد ایشان
بزبان باشد که گویند الحمد لله دوم مطیعان و ستایش ایشان بارکان بود اعملوا آل داود شکرا
سیوم ذاکران و ثنای ایشان تمجید انعام و احسانات است فاذکروا آلاء الله چهارم عارفان و
سپاس ایشان رؤیت منان است واشکروا لی ایشان بنعمت از منعم باز نمانند و هیچ نعمت بعین
از مشاهده منعم نداند بیت بنعمت هر که وا ماند ز منعم لیکنان باشد که بگذارد تماشای گل
و در خار آویزد حمد اگر برای نعمت گویند پس محمود نعمت باشد نه منعم و اصل آنست که نعمت
را مدرک استحقاق ذاتی منعم دانند [illegible] در عنایت و نسبت خود است [illegible] دل ایشان
چنان مستغرق معرفت منعم کرده که حجاب دیدن نعمت بر آینه توجه ننشیند و شیخ فرید الدین
عطار از زبان آن بزرگوار بدین معنی اشارت میفرماید آنجا که میفرماید بیت کر علم [illegible]

جهان من

جهان منور کردم تا باز روی یکزمان من چه خواهم کرد ملک و کار او ملکت من بس
بود دیدار او کو بسوی [illegible] و عالم بنگرم یا بجز دیدار خواهم کافرم هر که بوی یافت از خاک
درش کی بر شوق یاد کرد آن سر رشی امام قشیری رحمه الله در لطایف فرموده که طبقات
حمدکنان متفاوت اند جمعی در کتاب حمد کنند بر اکرام و انعام الهی از ایصال المنافع و فواید بعضی
از ازالة المکاره و شکایة از ایشان و جمعی دیگر حمد کنند بر لوایح عجایب لطف که در قلوب
ایشان لایح کرده و مکنونات [illegible] و مخزونات سر قدیم که بر سرایر ایشان لوامع شهود بعضی
حمد کنند بر مکاشفات صفات قدیم و ملاحظات منایح عز و کرم و این گروه بتامل قصاید
قدیم از تصفح اقسام و انواع فضل فارغ اند اما بعضی دیگر که سرگردانان بوادی حیرت عشق
اند اگر بصورت لوازم حمد بجای آرند اما بمعنی مستهلک باشند در آنچه بر زبان ایشان جاری
کرده از عبارات تحمید و آن بواسطه اصطلام اسرار ایشان باشد با حقایق توحید ایشان
بحق از حق تعبیر کنند بحق گویند و بالحق گویند و بحق شنوند و از حق شنوند عجیب مرغی
که پروانگاه ندارد زمان شکسته بالی و فرو رسیده که نه ز هر مرتبه کهن سالی همه هشیار در
در وقت مستی و فانی محض در عین هستی دانا در بهنگام بیهوشی و گویا در حالت
خاموشی بیت فاش از سر بر موی صد گونه سخن گفتند اما همه از تنگی [illegible] بکام و زبان
مانده چون دایره سرگردانی چون نقطه [illegible] دایره عرش سا در نقطه نهان مانده و گفته اند
ارباب حمد سه قسم اند اول اهل نفوس که عوام اند و حمد ایشان بر نعم الهی باشد و متوقع
ازین طایفه بازدید نعمت بود بحکم لئن شکرتم لأزیدنکم یا محافظت آن بحکم النعمة صید والشکر
قید و اکثر این حامدان خواص و علما و از همه احسان ذات [illegible] در مرتبه و اطلاعات
معاملات دست دهد با حال دیو شناختی مستغرق کرده دوم ارباب قلوب که خواص اند و حمد
ایشان بر اصناف الطاف عنایات و اقسام اکرام کرامت و ولایت باشد و جزای ایشان ظهور مرتبه
مکاشفات است بر ایشان سیوم اصحاب اسرار که اخص اند و حمد این طایفه بر مشاهده تجلیات
جمالیت که علی التوالی و التوالی بر ایشان ظاهر می‌گردد و اگر چه صاحب این مرتبه بر نیل [illegible]
الا حمد او منبع اختصاص اوست بصفای خصایص صفات و [illegible] ذات [illegible]
حاصل است و مقصود خود بی قصد تکلف و تحمل فایز و واصل بیت تو بندگی چو گدایان [illegible]
مزد مکن که خواجه خود سیرت بنده پروری داند و در لطایف [illegible] که اقسام
حمد بسیار است حمد السنه و حمد ارکان و حمد قلوب و حمد ارواح و حمد عقول و
حمد اسرار حمد لسان ذکر است و ثنا حمد ارکان جهد است و عنا حمد قلوب صدق است و صفا

حمد انواع خوفست و رجا حمد عقول تعظیمست و حیا حمد اسرار تسلیمست و رضا حمد [illegible]
عجیبی دیگرست و هر حمدی را اجرا [illegible] معین و مقرر [illegible] با [illegible] دست و نتیجهٔ آن [illegible]
نعمت ثنا بجا آوردن با افتقارست و ثمرهٔ آن فیض کرامت سپاس قلوب با استغفارست و خاصیت
آن مزید قربت ستودهٔ ارواح با اعتذارست و فایدهٔ آن کشف راحت حمد عقول با اعتبارست و [illegible]
آن ظهور حکمت شکر اسرار با استبصارست و جزای آن دولت رویت هیچ جزا در مقابلهٔ آن [illegible]
و هیچ دولت برابر مشاهدهٔ لقا نه عاشقان را جز این مقصود و آرزوست و مشتاقان [illegible]
[illegible] **بیت** سودای عاشقان و تمنای عاشقان حرص بهشت نیست که شوق لقا
ست ؛ در [illegible] آورده که زبان حمد بر سه قسمست انسانی و روحانی و ربانی حمدی که بزبان
انسانی بود در مرتبهٔ نفس و طبع است که عوام از آن [illegible] گفتن حمد و شکر [illegible]
انعام و اکرام که [illegible] و سپاس است **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** و بالجمله [illegible] قلب
[illegible] قول زبان [illegible] حمدی که بلسان روحانی [illegible]
وجه خلوص [illegible] لطایف اصطناع [illegible] در ترکیب افعال
و هم در تصفیهٔ اقوال و هم در ترتیب احوال و فعل و قول [illegible]
لطف [illegible] **حمد ربانی** [illegible] شنیده و حمدی که بلسان [illegible]
و اخص خواص [illegible] و حقیقتش [illegible] ملاحظهٔ عجایب [illegible]
و مشاهدهٔ غرایب کواشف دست دهد [illegible] نفس [illegible] و طبع [illegible]
و دل [illegible] توجه کند [illegible]
غواصی نماید [illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلع**
[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] عشق [illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان

غالب وجود در اقلیم [illegible] مملکت کثرت را مغلوب و مقهور گرداند
[illegible] کلام [illegible] العلام [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] الحمد [illegible] جان [illegible]
جانم [illegible] جان [illegible] **فصل** [illegible] کلام [illegible] ساکن
[illegible] حرکات ثلث و ساکن [illegible] کلام [illegible] العلام و کلام [illegible]
وصل [illegible] **[illegible]** کلام [illegible] نوع باشد کلام اصلی و جواب [illegible] کلام
مضموم [illegible] کلام مکسور [illegible] کلام [illegible]
[illegible] کلام جارّ [illegible] کلام مکسور [illegible] اسماء ظاهر چون **لله و للرسول** و مفتوح بود در [illegible]
و استغاثه و [illegible] الحمد لله [illegible] کلام [illegible]
[illegible] صاحب کشاف [illegible] قراءة [illegible] اعرابیست [illegible] قراءة حسن
[illegible] کلام [illegible] کلام جارّ در مجاز [illegible] بقول ابن
[illegible] معنی [illegible] و بیست معنی از آن در قرآن
واقع شده چون تملیک و توکید و تبلیغ و تبیین و شبه تملیک و اختصاص و استحقاق و غیر آن
و [illegible] کلام **لله** [illegible] تملیک و این کلام اضافت [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] ملک [illegible]
[illegible] [illegible] الحمد لله [illegible] استحقاق حمد [illegible]
ذکر [illegible] استحقاق حمد [illegible] واجبست و در [illegible] وجوب حمد [illegible]
[illegible] ثابت شده [illegible] خلاف کرده اند [illegible]
[illegible] الاطلاق حمد ثابت [illegible] حقیقی [illegible] ترتیب حکم
[illegible] مناسب کمالات داده [illegible] حکم [illegible] وصف [illegible]
اثبات حمد کرد برای خود و وصف [illegible] خود [illegible]
[illegible] استحقاق حمد [illegible] بواسطهٔ این اوصاف
[illegible] ثابت بوده [illegible] استحقاق حمد [illegible]
[illegible] **بیت**
[illegible] مستحق حمد و ثنا [illegible]
[illegible] المؤمنین [illegible]
[illegible] حقیقت حمد مخصوص [illegible] کشف الحقایق [illegible]

که مجموع الحمد لله بحسب لفظ دلالت میکند که مستحق حمد نیست مگر حق تعالی بحسب معنی نیز
دلیلست بر اختصاص نفس حمد بحضرت عزت بجهة آنکه لام برای اختصاص است و حقیقة
اختصاص افراد باشد و قطع شرکة و حق را در منعمیه هیچ شریکی نیست زیرا که منعم حقیقی
اوست چرا که در لعید انعام در غرض منعم مجازی خلق نکند انعام از و وجود نگیرد
بیت — گر تو ندهی بکار دهد کس / پس منعم ما تو باشی و بس / دیگر آنکه هیچ یک از منعمان بی
غرضی از طلب عوض و غیر آن انعامی نکنند و انعام چون بعوض آمیخته شد در حقیقت تمام
باشد و سلحش را منعم نتوان گفت اما چون حق تعالی کاملست در ذات و صفات و هیچ چیز
محتاج نه در اعطای انعام او از اغراض و اعواض مصفی خواهد بود و باز نعمت از امور ممکنات است
و ممکنات را وجود نیست الا بایجاد حق تعالی پس چون همه نعمتها از وست پس منعم او باشد
نیز کی فرموده است که نعمت کامل نباشد مگر بعد از آنکه منعم علیه ایمن باشد از انقطاع
و زوال آن و امن حاصل نگردد مگر از حضرت مؤمن سبحانه و چون نعمت کامله از ذی
بیرجه کامل مخصوص بدو باشد حمد او استیلا هو فلهذا جملة الحمد لله الملك السلطان در
مفاتیح الغیب فرموده که لام در لله لام استیلاء است و بر این وجه مفهوم الحمد لله این باشد
که حق تعالی واجب الذات است و مستولی و مستعلی بر همه ممکنات از روی حامدیت و محمودیت
ایشان در صفات پس سزاوار حمد و ثنا باشد که ذات و جل و علا — بیت — ای ذات
تو را بی حامدی هست سزاوار بودن حامدی حمد همه زان تست الحق محمود توئی بحمد مطلق
محمودی تو کی توان شهاد نیست واجب تست حامدی ما نیست فصل جمعی از عرفا گفته اند که کلام
حاق بعنی من آن بجملة اقترب للناس حسابهم ای من الناس و بعضی بر این استعمال کرده اند بجعله
یا ایها الناس ای ایها الناس بر تقدیر اول الحمد لله باشد حمد نعمتی عظیم است وما بکم من نعمة
فمن الله و بر تقدیر ثانی الحمد لله باشد رجوع همه محامد بحضرت اوست و تحقیق این دو معنی
بر صنعت طرح نظر زنده کلاتیست که از سر جمعیدان از لی تا نهایت عرصه ابدیت برشاهد
نموده لمعات آثار مبدأ و لمحات اطوار معاد را دیده باشد و بفیض قابلیت نجد و عجایب ابد کان فی
بنگر منه بدا والیه یعود — بیت — دیده که هر چه از و طالع است باز روی بدو راجعست
از سر تحقیق و ز روی وقوع حین طلوع آمد همین رجوع محققان گفته اند که همه موجودات
واستنکی بمعرفت رکی از اسم و کلام نیز با زبان حال رسیده اخبر به همه کلام مرتب معاد دیباچه
باعتبار نسبت آنکه الکلیت و لام اشارتست بآنکه الکلیت و از همین مقوله است آنچه حضرت شیخ
شیخ در فتوحات فرموده اند که با دست ربت بتقبیل کشند که کلام هر صرصر فلکنه چون صرصر لام از مهب عزت

در آید تمال رحم

در آید تمال رحیم را انیج و بن بر کند و چون نسیم با ذکلشن رحمة بود غنچه تمال را بود و جه
هستی شکفته میکند و لهذا شیخ ابو العباس بن العریف رحمه الله فرموده که لام از ان علامات
یعنی با غد لخصوص یا از ان عرفا یعنی گروه خاص را از رتبه الحاد ده و کلام را مقام اعلی اثبات
کرده پس بوجه جمیع الحمد لله از فعت انالحمد لله بر طایفه جهت آنکه حمد لله در مقام بقا گفته میشود
و حمد الله از حال فنا اخبار میکند و عارف کریکا محمود که لا الله اثبات حامدیت خلقست و نفی
محمودیت از ایشان و عالم کویک حامدیت که الا هو اینست نفی حامدیت و محمودیت خلقست و حصر
حامدیت و محمودیت بر حق — بیت — از غیر حمد ثنا شکایتی ناید خود غیر تو کیست تا ثنا آید
انا دستود ن و ستاین لمحجات الحاکه ستوده کی خود نماید فصل رب در اصل
لغت عرب مصدر هست بمعنی تربیت و تربیت رساینده چیزیست بکمال او بر سبیل تدریج
و صاحب کشاف بر این رفته بقوله رب یرب ربا و بمعنی افزون کردن و جمع ساختن و
با تمام رسانیدن هم آمده است و بمصدر وصف کردن برای مبالغه باشد چون زید صوم و عمر
و عدل و بعضی بر آنند که رب اسمست که نعی رب یرب فهو رب چنانکه نم ینم فهو نم و
مصدر او ربایه است و بر این قول که اسم باشد او را بر هفت معنی در کلام عرب یافته اند
یعنی سید بمعنی مهتر و پیشوا و حاکم و پیشکار و این قول ابن عباس است رضی الله عنهما که
در تفسیر آورده قال ابن عباس رضی الله عنهما رب العالمین ای سید العالمین و نظیر آن
در قرآن واقعست آنجا که یوسف علیه السلام در زندان مصاحبی را بملکه میگوید اذکرنی عند
ربک یاد کن مرا نزدیک رب خود یعنی سید و حاکم خود و بمعنی ثابت که آنجا رب بمعنی پروردگار
باشد و هرگاه که در آیات رب بمعنی سید بود مراد از عالمیان ملایکه و انس و جن خواهد
بود و بس جهت آنکه سیادت را اسناد بغیر ذوی العقول نمیکنند رب السموات والارض سیدی
نز سید السموات والارض پس سید عالمیان است که در بلاها پناه بدو برند و عطایا بجناب
او باز طلبند فی الحقیقه سیادت نیست مر حق را الا نجیبت افتقار غیر او و استفاده وجود او
و بقای او بدان خود از استفاضه وجود از غیر بی وجود او باعتقاد سو حقا از وبکمالرت
بیت — هستی تو بهستی که جز ذات تو نیست ما نیست بذات خود ولی هست بتو
و اینجا اسما الله سید وارد شده است حدیث عمرو بن شعیب و مرو هجرا ابو الفتوح آورده
که عمرو بن شعیب رحمه الله از پدر خود نقل میکند که پدر او از جد خود که جبرئیل علیه السلام
در وقتی بحضرت رسالت صلوات الله علیه فرود آمد تازه روی و خندان پس گفت السلام علیکم
یا نبی خدا و تا بجان مرا فرستاده برای تهدیه عنایت فرموده خواجه عالم صلی الله علیه وسلم گفت

آن چه حدیث است جبرئیل علیه السلام آمد که الله جل جلاله است از تحفهای مومن که خدای بفرستاد [illegible]

بر تو تعلیم [illegible] آن را بنیست یا مَنْ اَظْهَرَ الجَمیلَ وسَتَرَ القَبیحَ یا مَنْ لا یُؤاخِذُ بِالجَریرةِ ولا یَهْتِکُ

السِّتْرَ یا عَظیمَ العَفْوِ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ المَغْفِرةِ یا باسِطَ الیَدَیْنِ بِالرَّحْمةِ یا صاحِبَ کُلِّ نَجْوی

ویا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا کَریمَ الصَّفْحِ یا عَظیمَ المَنِّ یا مُبْتَدِئَ النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها یا رَبَّنا ویا سَیِّدَنا

ویا مَوْلانا ویا غایَةَ رَغْبَتِنا اَسْئَلُکَ یا اللهُ اَنْ لا تَشْوِیَ خَلْقی بِالنّارِ و امام حاکم در مستدرک خود آورده

که این حدیث صحیح است چه دوات [illegible] مصنفات اند از اهل حدیث پس رب را بمعنی سید داشتن که اینجا

الیق است مناسب باشد ۲ بمعنی مالک یعنی خداوند چنانچه گویند رب الدار و رب الغنم پس معنی آنست

که خداوند عالمیان و متصرف در ایشان و در کشف الاسرار نقل شده که مالک عالمیانست یعنی فرمانروای

ایشان بهمان معنی که مخصوص بحق است همه اسباب و مهیا گرداننده و دهنده کار [illegible] محتاجین

حق سبحانه عالمیان را به نیکی گرفته و اسباب معاش ایشان آماده ساخته و ایشان را بذکر و معرفت

و تسبیح و عبادت خود امر کرده و گفته لغات مالک [illegible] معنی [illegible] کرد آفریدن [illegible] و دارندن

و کارسازندن و روزی رسانندن و نگاه داشتن معنی رَبِّ السَّمٰواتِ والأَرْضِ وما بَیْنَهُما [illegible]

لما فی السموات وما فی الارض که [illegible] استکمال [illegible] نمود بانکه معنی رب بر مالک فرود

آورده [illegible] البیان [illegible] فرماید که [illegible] حق عالمیان در [illegible]

بجهة انکه [illegible] از حیثیت [illegible] حق بدان خواه از روی علم و خواه [illegible] و عزا [illegible]

مالک و [illegible] در ملک خود تصرف [illegible] بهر وجه که خواهد قُلِ اللّٰهُمَّ مالِکَ المُلْکِ

تُؤْتِی المُلْکَ مَنْ تَشاءُ وتَنْزِعُ المُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ بیت مالک ملکی و جهان زان تست ملک [illegible]

فرمان تست چون [illegible] نزاع دگران [illegible] هر چه تو خواهی همه آن میکنی [illegible]

ترا است [illegible] هستی روا است هر چه کنی جور [illegible] میکنی کیست که گوید که چرا میکنی ۳

بمعنی [illegible] رب العالمین ای مربی الخلق قال الله تعالی اَلَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیدًا [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] کرده [illegible] و در کشف الحقایق [illegible]

که اوست مربی طالبان [illegible] بود و قسمت [illegible] که [illegible] تربیت کند برای [illegible]

و آن تربیت خلق است دوم آنکه تربیت [illegible] ایصال النفع و [illegible] و آن تربیت

حقیقت و تربیت حقیقی [illegible] وجه [illegible] تربیت خلق برای [illegible]

تربیت حق [illegible] و عوض [illegible] لا درع علیکم مفهوم میشود دیگر آنکه تربیت خلق

زوال پذیر و انقطاع پذیر و تربیت حق دائم و پیوسته باشد [illegible] فیض [illegible] هیچ وقت منقطع نشود

بیت یک لحظه [illegible] هزاران هزار فیض یا [illegible] بهره ذرات کاینات دیگر آنکه

تربیت خلق

تربیت خلق مخصوص بجمعی باشد و ن جمعی و تربیت حق بر سبیل عموم همه را فرا [illegible]

[illegible] خود ساز این تربیت بهره چشیده بیت از نهان خانه احسان تو هر جا همه

کس [illegible] از خوان [illegible] لطف عمیم حقیقت تربیت نزد محققان آنست که عالم عبارت

از ماسوی الله و مجموع ماسوی الله ممکنات که طرفین وجود و عدم ایشان مساویست و هیچ

یکی از موجودات ممکنه وجود ذاتی نیست و قابلیت [illegible] بر عطاء وجود و دوام

آن محتاج باشند [illegible] الطاف حضرت منان و اگر [illegible] حکم [illegible] امکانی که

مقتضی [illegible] خود است از ایشان اثری نگذارد پس دوام ترجیح حکم وجود بر عدم ممکنات

از آن محالات که هیچ ممکن در وجود خود از آن مستغنی نیست و تربیت کلی اشارت بهمین

ترجیح و دوام آنست [illegible] این تربیت [illegible] هیچ ممکنی پرده خفا از چهره حال [illegible]

[illegible] تربیت [illegible] دائم کن فیکون در راه مرغان اشیا از عدم می نهند و ساکنان خلوتخانه

علم را گوشه [illegible] برسر بازار وجود جلوه میدهد بیت روزی که کسی از دو کون نام و نشان

نکاه [illegible] خطاب اظهار رسید دست کرم [illegible] خلوت [illegible] گریبان [illegible]

کشید بهارم بمعنی صاحب [illegible] ای صاحب [illegible] صاحب قرآن گفت

اختلاف کرده اند حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره در [illegible] آورده که در [illegible]

اَنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ واقع شده است [illegible] این اسم [illegible] سبحانه روا باشد [illegible]

[illegible] بمعنی شهید باید گرفت یعنی حاضر و معنی رب العالمین [illegible] او حاضر است

[illegible] عالمیان میبیند و اقوال ایشان میشنود و احوال ایشان میداند [illegible] عالمیان

[illegible] مقصود از این کلام [illegible] بندگان [illegible] ایشان و [illegible]

[illegible] و [illegible] عالمیان را اوست که خود یاری [illegible]

یا [illegible] کاری میبخشد بیت [illegible] که او خود بنده را یاری کند

دیگر آنرا [illegible] مدد کاری کند ۵ بمعنی مصلح یعنی اصلاح کننده و رب [illegible] عرب

[illegible] اصلاح کرده باشند [illegible] مصلح آورده که رب [illegible]

[illegible] چنانچه فرموده وَأَصْلَحَتُکُمْ

[illegible] گفت [illegible] وَأَصْلَحَ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ [illegible] اصلاح [illegible]

که اسماء الله توقیفی است [illegible] مصلح [illegible] اطلاق [illegible] اما چون [illegible]

[illegible] در اطلاق [illegible] پس [illegible] که او را مصلح خوانند

[illegible] حضرت [illegible] در تفسیر [illegible] آورده [illegible]

مکان فیضش بوجود وقبول وجود ولی نیست زیرا که در مرتبهٔ امکان از جهة لاقبول لا
ظهور چون حق سبحانه ترجیح داد جانب ایجاد وظهور ممکن را برجانب خفا وکمون وی را بحجاب امکان
صلاح عبد در همت ایجادست لان الخیر کله فی الوجود پس این نعمت بعد از نعم باشد و مظهر
کل وانتم والمصلح هو الله تعالی و تعظم بت اصلاح فرمود [illegible] من فضلک ما ادیکا
[illegible] بکمال عرفان فرموده که حق سبحانه مصلح اشیاست بوظایف نعم ومصلح انواع
[illegible] کرم ابجد تربیت تن را شاید از سوابغ نعما سلکی و ابجد تقویت روح را باید از فواید کلام
ملکی همه از موهبت حضرت او و معده همیاست و شربت عذب مرادات طالبان شهوات
طبع خسیس و راغبان لذات عقل شریف نفیس از نظر تو پیش مصفا و مهنا بت
مرکب را بجود همه او داده انچه هست قسمت او عام را ذوق آب و نان بخشی خاص را [illegible] عقل
وجان بخشی هیچ محتاج از سیاه و سفید وانگردد ز در رحمت نومید در لطایف [illegible]
زبان و نفس ودل و روح و سر و طاعت و معصیت اهل ایمان اصلاح ورده زبان را بگفتار [illegible]
و نفس را بانقیاد عبادت ودل را بنور معرفت و روح را بروح کرامت و سر را بسرور محبت و طاعت
را با فور تقصیر قبول آن ومعصیت را با وجود کثرت بعفو و غفران و گفته اند رب بمعنی مصلح
واصلاح یا نسبت بامور زاهدان باشد و آن موقوف بتحمیل [illegible] است یا متعلق باحوال عابدان
بود و آن وابسته تحسین وکفایتست یا متوجه اسرار موحدان گردد و آن انتظام بمحض لطف
وعنایتست بت یک نظر از تست وصد هزار عنایه منتظریم که وقت آن نظر آید ششم
بمعنی مدبر یعنی کارها را کردانیدن بر وجه اعتبار دانست که تدبیر مکنید کارها در [illegible] روی دانش [illegible] معنی
رب العالمین مدبر امور العالمین باشد بحذف مضاف یعنی حق تعالی مدبر امور جمهور برایانست
وسازندهٔ کارها [illegible] ایشان واکر نه عنایت [illegible] او شامل احوال عباد بودی بجمع
مهمات صوری و معنوی ایشان از دو روی حجاب تمام روی ننمودی و اینجا کویند بت جهان
ای بکرم ساخته کار همه بر کرم تست مدار همه ای کرم عام تو مسکین نواز جود تو دم بدم
کارساز هر که بکاری علم افراخته کار وی از لطف تو شد ساخته و معنی مدبر از روی
تحقیق بیکدیگر قریبست هفتم بمعنی جامع [illegible] در لغت اجتماعست و در باب بسیار را
ربیب خوانند و مردم را که انبوه و زیاده باشند ربی گویند و جوهری در صحاح اورده که رب
الناس ای جمعهم پس معنی رب العالمین آن باشد که اوست جمع کننده عالمیان و فراهم ارندهٔ ایشان
در بن جهان برای انتظام اسباب معاش و در ان عالم برای استحکام قواعد معاد و در عقب
او ذکر رحمن و رحیم با وصف مالک یوم الدین مقوی این وجهاست واسم رب بدین هفت

معنی مضاف

معنی مضاف بعالمیان همی تواند بود و بمعنی دیگر هم که اضافت بعالمیان چون ان مناسبتی
نیز موجود نه با وجود آن در بعضی از تفاسیر مذکور است هشتم بمعنی ثابت کویند رب بالمکان ای ثبت [illegible]
طوالع الشموس [illegible] اورده که بعضی [illegible] این قول را اختیار کرده وکویند رب بمعنی ثابت
من غیر انهایات احدحق سبحانه لم یزل ولا یزال ثابت بوده و هست و ثبات او ذاتی اوست نه از ثبات
غیر او نه بر اکه پیش از وجود ما سوی ثابت بوده وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا و بعد از فنای
همه ثابت خواهد بود وهو خیر الوارثین و حضرت شیخ در ابجد الایمان فرموده که ثبات رب حقیقی
هم از حیثیت ذات وهم از حیثیت اسما و از او از ما سوی الله خود بخواص ذاتیه جون وجوب
وبحوازلیة و بالحظه تامه و سایر امور کی ثابت نیست مراوه امر و جه وهر حال هر مرتبه بالفعل
غیر وحده لا شریک له وحدت حقیقی او را ثابتست و واحد حقیقی اوست نه از ذوی عدد بلکه بوجه
حقیقت بت احدست و ثنا را ذو معزول صمدست و بناز و مخذول آن احدی که عقل دانند
و فهم وان صمدی که حس شناسد و وهم نهم بمعنی دایم بعد از آنقا فرموده که کویند ادب السحاب
ای دامست بری یا که ابر بسیار در زمان هم تکم باشد و زود زود منقشع نکرده داب کویند پس معنی
دایم همیشه باشد و هیئت که خاصه حق تعالی است وصفت دوام جز ذات مقدس او را لازم
نیست ممکنات را که پرتو وجود از فیض جود واجب برایشان میتابد لاف دوام و دعوی ثبات
کجا رسد بت آنکه هستی غیر او ام کند [illegible] دعوی دوام کند دایم آنست که بجود باز
ناز لی بود و تا ابد باشد پس دوام [illegible] استحقاق ذات حق را [illegible] علی الاطلاق [illegible]
دیگر قدم قطع مختص [illegible] فافهم [illegible] آگاه [illegible] سوی دوا [illegible] وصل
رب علی الاطلاق اسم حضرت خداوندست جل ذکره ونزد محققان اسم الله برسه قسمست اول
آنکه انرا جز خدای تعالی نداند وانرا اسماء مخزونه ومکنونه کویند و در بعضی احادیث امده که اسالک
باسمک المخزون المکنون الذی لا یعلمه غیرک ثانی آنکه بعضی شناسند و بعضی چون اسم اعظم که علما را در ان
اختلافست و جمعی الله را اسم اعظم دانند و طایفه حی وقیوم را و کروهی رب را و برخی ذوالجلال والاکرام
را و حقیقت انست که اسم اعظم میان اسامی پنهانست و جز خواص بارگاه احدیت و محرمان
کارگاه اسرار صمدیت را بران اطلاع نیست ثالث انا قسام اسمانست که همه میخوانند و میدانند
و باز این قسم بر هفت کونه انقسام یافته یکی انکه خاصه حضرت اوست و شاید غیر او را بدان نام
خواند چون الله و رحمن دوم انکه غیر حق را نیز بدان نام توان خواند چون عزیز و رحیم
سیوم انکه حق را بدان خوانند و بضد آن نشاید چون عالم و قادر چهارم انکه بدان و بضد
ان قران خوانند چون محیی و ممیت و معز و مذل پنجم انکه خالق را مدح بود و مخلوق را مذمت

چون جبّار و متکبّر ، ششم آنکه غیر او را بر سبیل اطلاق گفته نشود و بر اعتبار تقیید توان گفت چون
موجود و موجود حقیقی و در غیر بکار برده که موجود نیز گویند قیدی توان گفت ، هفتم آنکه غیر او را
بر سبیل تقیید که مضاف گردد اطلاق و هم بر تقیید توان گفت چون رب که دیگر را با اضافه گویند
چون رب الدار و او را رب مطلق خوانند و با اضافه نیز گویند چون رب العالمین و گفته اند اسماء الهی
یا دلالت بر ذات دارند یا بر صفات اوّل را اسماء ذاتیه خوانند و دوم را صفاتیّه و قسم اوّل یا دلالت
بر ذات باشد و بس یا به اعتبار صفتی و نعتی سلبی و اضافی مثل الله یا با وجود دلالت بر ذات
با و مقصود باشد چون حق که ذاتیست فرق سایر ذوات در مرتبه با سلبی از و مفهوم گردد چون
قدّوس که ذاتیست با کمال تنزیه هر چه در خور ذات از سلبیه است و لا باشد یعنی اضافه چون ملک
که ذاتیست غیر محتاج بکس و همه کس بدو محتاج اند و قسم ثانی یا راجع بصفات ذاتیه اند یا بصفات
فعلیه یا اوّل ازین دو قسم یا راجع بصفات مطلق باشد چون علیم قادر یا راجع بعلم با اضافه چون
خبیر که دلالت کند بر علم و مضاف باشد بامور باطنه یا با تقیید قدرت با اضافه چون قوی که دلیل بر قدرت
تمام است در قدرت یا بر رجوع بارادت باشد چون رئوف که مضمون او ارادت احسانست
و دوم ازین قسمین یا راجع بصفات فعلیه بود بر اطلاق چون خالق و باری یا راجع بکلامت
بر فضل یا اضافه چون کریم که دلالت بر سعت کرم کند و مجموع اینها ده قسم است چنانچه امام حجة
الاسلام در مقصد اقصی آورده پس اسم رب را چون بمعنی مربی و مصلح معبود از صفات فعلیه
توان گرفت و اگر معنی مالک و سید بقصد گیرند از صفات راجع بقدرت توان داشت و گر معنی ثابت ملاحظه
نمایند بحقیقت ذاتی و با حیثیت با دایم که فی نفس الامر باقیست از صفات مطلقه باشد و گر صاحب
کبریا بمعنی تنبیه است از صفات راجع بعلم با اضافه باشد و در باب اسماء و تقسیمات آن سخنان بسیار
هست امثال این محل آنکه گفته اند گنجایش ندارد : بیت : نگنجد بحر در پیمانه خرد :: بیک دم آب دریا کی
توان خورد :: ندارد ذرّه گنجایش آن :: که جا گیرد درو خورشید رخشان : وصل بعضی بر آن رفته
اند که ربّنا اسم اعظم است و در تیسیر از ابن عباس و ابو درداء نقل میکند که ربّ اسم اعظم است ای
انکه هر اسمی از اسماء الهی که مقلوب گردانند اطلاق او بر حق تعالی جایز نباشد و اسم رب را چون
مقلوب سازند بر شود و آن نیز از اسماء حسنی است انّه هو البرّ الرحیم ، و هم درین شیوه از کشف
عمر مرحوم محترم سید الحواس مراتب حکایت نموده فرموده که ربّنا اسم اعظمست و در تفسیر
قرطبی آورده که کثرت دعوات داعیان بدین اسم دلیل اعظمیّت اوست چه انبیا و اولیا و غیر ایشان
در وقت دعا حضرت کبریا را بدین نام خوانده اند اوّل آدم و حوّا با امید قبول توبه حق را بدین نام
یاد کرده اند ربّنا ظلمنا انفسنا نوح برای هلاک دشمنان ربّ لا تذر بر داشت و جهة آمرزش

دوستان عالم دولت برکت این اسم برافراشت ربّ اغفر لی و لوالدیّ و لمن دخل بیتی مؤمنا خلیل جلیل در جواب
شاهد قضا احیاء موتی بدین نام نمود ربّ ارنی کیف تحیی الموتی . یوسف صدّیق در اختتام احوال
استغاثه بدین اسم فرمود ربّ قد آتیتنی من الملک ، شعیب نبی حبیب میان فتح و نصرت از مولا کار
این نام طلبید ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق . کلیم صاحب تسلیم در وقت مناجات و در دفع
خوف بپناه این نام کشید ربّ اشرح لی صدری . سلیمان عالی مکان در جهة رفیع بیامون این نام خواست
ربّ اغفر لی و هب لی ملکا . زکریّا در طلب فرزند از حضرت صمدیّت صحیفه دعای خود را بر قرار این اسم
بیاراست ربّ انّی وهن العظم منّی . عیسی روح الله را مایده آسمانی از ضیافت خانه لطف ربّانی بتقاضای
این نام رسید ربّنا انزل علینا مائدة من السماء . محمد رسول الله است بلند همت خود را خلعت مغفرت اقتضای
این نام پوشانید غفرانک ربّنا و الیک المصیر . اصحاب کهف بقوّت این نام بجانب غار ارشاد شدند ربّنا آتنا
من لدنک رحمة . حواریان مسیح باختصاص این نام رتبه خواص ایمان یافتند ربّنا آمنّا بما انزلت . حامله
نبوّت را صفای آینه دل بصیقل این اسم بود ربّنا لا تزغ قلوبنا . مهاجرین ابواب فتح و فتوح
[illegible] این نام کشودند ربّنا اغفر لنا و لاخواننا . حاجیان حرم محترم بدرقه بناه ایشان این نامست ربّنا
آتنا فی الدنیا حسنة . و اگر ساکنان مساکن علوم و حکم در روشنی چراغ بصیرت و فکرت ایشان از همین نامست
ربّنا ما خلقت هذا باطلا . فرزندان صالح در دعای والدین این نام ذکر کردند ربّ ارحمهما
[illegible] حضرت عزّت فرزندان را بوسیله همین نام طلبیدند ربّنا هب لنا من ازواجنا
و ذرّیّاتنا قرّة اعین . از صالحات امم مادر مریم سوره [illegible] بدین نام متعلّق ساخت ربّ
انّی نذرت لک . آسیه [illegible] خانه جنت بعد از این نام برافراخت ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّة
بلقیس [illegible] بدین نام [illegible] ربّ انّی ظلمت نفسی و اسلمت . مریم [illegible] در
استغراب بدین نام [illegible] ربّ انّی یکون لی ولد . جمله حاملان عرش [illegible] قدسی
[illegible] دعوات [illegible] ایشان این نامست ربّنا وسعت کلّ شیء رحمة و علما . مؤمنان [illegible]
[illegible] مجامع [illegible] ایشان این نامست ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و اذا [illegible]
این نامست که [illegible] از غرفات جنان در طلب [illegible] این نام گویند ربّنا اتمم لنا
نورنا . دوزخیان [illegible] برکات [illegible] دولت [illegible] از برکات این نام جویند ربّنا اخرجنا
[illegible] این نام [illegible] ربّنا غلبت علینا
شقوتنا [illegible] در طلب [illegible] بدین نام کنند ربّنا آتنا ما وعدتنا
[illegible] بدین نام [illegible] ربّنا ابصرنا و سمعنا

جمعیت ازین زیاده چون باشد که جنابه مظهر انوار اسم الهادی که آدمست حق را بدین نام یاد کرده
که ربّنا ظلمنا ، مطرح انوار اسم المضل یعنی که ابلیس است ملکشه لائم را هم بدین نام خوانده که ربّ فانظرنی و
حضرت سلیمان که منبع نفحات نعمت بود در شکر خود همین نام درج فرموده که ربّ اوزعنی ان اشکر ، الحق
بنی که مجمع نکبات محنت توسل بحق بدین نام مینمود و ایوب اذ نادی ربّه ، پس چون نبی و ولی و دوست
و دشمن ، و مرد و زن ، و بلید و فرزانه ، و کافر و مومن ، و مطیع و عاصی ، و بهشتی ، و دوزخی ، و آشنا
و بیگانه ، و سلیم و سقیم ، حق سبحانه را بدین نام میخوانند و مرتجی خود در هر مرتبه که هستند جز او
نمی دانند چه عجب که اسم اعظم باشد و اگر کسی در معنی تربیت که مفهوم رب است تأمل نماید در آن جهاد
فکر قدم در میدان شمول فهم و عموم کرم الهی که کل یوم هو فی شأن جز … معنی این رب که هیچکس نیست که مرکوبی
نوازش کاری نیست هر کجا نیازی ملتمس … برد و نکته دیگر در خصوصیت این اسم
واجابت آنست که در زمان امر بدعوت از جمیع اسما همین اسم مذکور شده ادعوا ربکم تضرعا و خفیة
و قال ربکم ادعونی استجب لکم ، و در وقت بشارت استجابت اسناد اجابت بهمین نام وقوع یافته که فاستجاب
لهم ربهم ، و بعد از اسم الله در قرآن هیچ نامی دیگر این مقدار مذکور نشده و در … سوره از سور
قرآنی این اسم واقع است و در حال ندا الف لام از و حذف کنند و گر بنفس متکلم مضاف بود به پنج طریق عمل
آورند که با حرف ندا بود بحذف یای متکلم چون یا رب ، و با اثبات الف و ها در آخر چون یا ربّاه و اکثر
بی حرف ندا باشد بحذف یای متکلم چون رب ، و با اثبات آن چون ربی ، و بوضع الف بجای یا چون
ربّا ، و از جمله نوع اول و ثالث در قرآن آمده ، و وقتی که بجمع متکلم اضافت کنند در اغلب بلا
حرف ندا مستعملست چون ربّنا فاغفر لنا ، و بحرف ندا هم چون یا ربّنا ، و از خصایص این
نام جمعیت انتظام آنست که حق تعالی او را هم بمضمرات اضافت کرده و هم بمظهرات اما مضمرات
یا غایب یا حاضر یا متکلم و هر یکی از این انواع ثلثه مضاف واقع شده بواحد غایب مذکر چون
فلیدع ربه ، و بواحد غایب مؤنث … و بجمع غایبان … بواحد مخاطب مذکر چون …
بواحد مخاطب مؤنث ارجعی الی ربک ، بجمع مخاطب ان ربکم الله ، بواحد متکلم ان ربی لطیف ، بجمع
متکلم الله ربنا ، اما مظهرات اوّل بعموم عالم که ما سوی الله است اضافت کرده رب العالمین ، و
بهمه اشیا نیز مضاف ساخته رب کل شیء ، باز عالم سفلی و علوی و ما بینهما را اختصاص داده رب
السموات و الارض و ما بینهما ، بار دیگر آسمان و زمین را بخصوص کرده اند فورب السماء و الارض
دیگر بار از علویات عرش را خصوصیت داد رب العرش الکریم ، پس مشارق و مغارب را که هر یکی …
و شصت و کسری باشد بنسبت ایام سنین ذکر کرده فلا اقسم برب المشارق و المغارب ، اکثر مشرق
و مغرب صیفی و شتوی را ذکر فرمود رب المشرقین و رب المغربین ، دیگر مشرق و مغرب هر روزه

که نسبت بالعموم خلق اظهرست یاد کرده رب المشرق و المغرب ، پس روشنایی صبح را با این اسم … که قل اعوذ
برب الفلق ، و یکی از منسوبات شهر محترم مکه را تشریف اضافت داد رب هذه البلدة ، و از آن شهر جای معظم
شرف خصوصیت ارزانی داشت رب هذا البیت الذی … افراد این نام مضاف
ساخت یا ایها الناس اتقوا ربکم … و از جمله آنان این امت مرحوم را
سعادت امتیاز ارزانی فرمود و ربکم … و از مجموع انبیا موسی و هارون را علیهما السلام
بدین اسم تخصیص داد رب موسی و هارون ، و در آخر حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه
را اشارت بمشاهده انوار این نام عالی خلعت بشارت پوشانید الم تر الی ربک ، ای عزیز …
… پس مجموع ایشان علی العموم تجلی فرموده که الست بربکم ، در
پرورش ایشان … آورده که با ابداع و ایجاد بوجود باجود و نعمت
انعام بهره مند … مظهر تجلی این نام که و ان الی ربک المنتهی ، و از ین مقاله بر باطن کامل
هر صاحب دل … آنحضرت … منقش گردد بیت ای حشم بر جناب تو …
و یکی کرده خاکپای تو را … مصرع … عظمت این اسم … گفته اند که …
معادی وابسته بدوست و نحوی با این کلام … الست بربکم … که اول …
را بین خلق واقع شده اند … تدقیق عظمت این اسم را بدین سر
شریف بسر او برده اند که حق تعالی رحمن و رحیم را در بسمله تبعا ذکر الله ذکر کرده و در فاتحه
بعد از رب العالمین … اسم الله که بقول اکثر اعظم اسماست در ظاهرها قرار یافته
احتشام این نام … متمکن گردد و دانند که تا … ذات در عظمت
هم مساویند … و حقیقت آنست که مرجع جمیع اسما همین دو اسمست یعنی الله و رب …
اکثر … اسما الهیه … باشد باعتبار نسبت ذات بموجودات اگر با اعیان ثابته
و حقایق علمیه انتساب … از اسماء الهیه چون قادر و مرید … اصل اسما اسم الله
بود که اصل اسم الله است و اگر با کوان خارجیه و حقایق کونیه منتسب سازند از اسمای ربوبیه
خوانده شود چون رازق و حفیظ و اصل این نامها نام رب گشت پس رب اسمی خاص باشد
مقتضی ثبوت مالوه و هر چه ظاهر شود از صور کاینات مظهر فیض اسمی از اسما …
که حق تعالی آن صورت را بدان اسم تربیت میکند پس همه موجودات اگر چه در تحت
تربیت اسمائی اند که رب الارباب است … جنس و نوع و شخص را حصه خاص هست از مطلق
ربوبیت که آن مربی و مقوم اوست و حضرت خواجه قدس سره که درین معنی فرموده …
اشاعت بهمه افعال الهی است و افضل نسبت فعلی … نسبت ربوبیت است که در تعظیم …

تم واكملست از فاعل وخالق جنانچه در تفسير قرطبي امده كه اسم ربّ اشعاري ميكند بسبب
خصوصيتي ميان ربّ ومربوب كه ان خصوصيت مشتملست بر رافت ورحمت از حضرت
ربّ بر سبيل دوام واتصال وبر فقر واحتياج وطلب از جانب مربوب در تمامي احوال چت
زان طرف رحمت بغايت شامل وحضرت كريم :. زين طرف افلاس بي پايان وفقر از حد
بيرون :. رحمت از جون برتر ومحتاج افزون تر چه‌نند :. چه توان گفتن كه لطف ايزدي
چندست وچون :. بدانكه مفسران ذوي بصيرت در معني ربّ نه بطريق لغت سخنان فرموده اند
در ينابيع برعايت ضحاك اورده كه ربّ العالمين اي خالق الخلق اجمعين ودر تفسير ابو الليث
معني رازق گفته وغير از بن بزرگان نقد وبهين ونزد خواص اهل الطريقت نيز در معنا اسم
الرب وراي معاني قشري معانيا داكرده اند در حقائق سلمي اورده كه ربّ بمعني منطق است ربّ
العالمين يعني بسخن آرنده عالميان بتوحيد خوداي در هيچ نيست هيچ ذره از ذرات موجودات
نباشد كه كه بلسان حال يا زبان مقال نغمات توحيد او سرآيد وذكر جلكشاي او ادا نمايد بيت
بذكرش هرچه بيني درخروش است :. دلي داند درين معني كه گوش است :. نه بلبل بر گلش تسبيح خوانست
كه هر خاري بتسبيحش زبانيست :. وگفته اند ربّ بمعني ملهم است عالميانرا بتسبيح وتحميد نطق الطفه
داده وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ شيخ ابو بكر واسطي را رحمه الله سوال كردند كه ربّ چه معني دارد
گفت او پرورنده خلق در ابتدا وپرورنده در وسط حال بانواع غذا وآمرزنده مومنان بمحض كرم
در انتها وصاحب بحر الحقائق فرموده كه ربّ بمعني مستجيب است يعني دوستان اجابت كننده دعاء
عالميان چنانچه تعليم داد ايشانرا كه ادْعُونِي كه بخوانيد ربّ خود را يعني مجيب دعوات خود را
وگفته اند محو كننده عالميانست از عالم بجمال ظهور زمان كالمرا بجلوه خانه عدم بازميبرد ودرهان لن
بعرصه گاه وجود ميآورد وايرخلع ولبس كه بنده حقيقت معنيش در تفسير سوره ق در قم
بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ وامام ابو الليث رحمه الله در تفسير خود نحو را چنان باز نموده كه از نطفه بعلقه
منتقل كرده انگاه از علقه بمضغه تا الخو بربن تقدير مراد از عالميان نوع انسان باشد كه
كه مدار ظهور ايشان برتوالد وتناسل است وتزد جمعي ديگر معني ربّ العالمين انست كه صيقل
زننده مرآة ذوات عالميانست بجمال افعال وصفات خود بر سبيل التفصيل در ان بغايتكه
اينه بصيقل تربيت ميكند مقصود شهود جلوات رخسار خود است چت
عاشق بنه باشد بروي خوب :. صيقل جان را مده تقوي العلوب :. هركه دارد روي خوب
با نظام :. طالب ايينه باشد والسلام :. در بحر الحقائق آورده كه ربوبيت بمعني مالكيت ومالكيت
وسيادت عامست وبمعني تربيت خاص چرا كه بحسب تفاوت انواع موجودات تربيت نيز

متفاوت

متفاوت ميشود اشباح را تربيت بموايد نعم است وارواح را بزوايد كرم نفوس عابدانرا
باحكام شريعت تربيت بايد وقلوب مشتاقانرا باداب طريقت واسرار محبانرا بانوار حقيقت
مرو چنانچه يكي را اخفا زچيزي دگرست وگفته اند ربوبيت طالبانرا باشد بانوار توفيق وتشديد
عابدانرا بامداد تحقيق وتائيد مرعارفانرا بانوار تقريب وتوحيد ودر عرايس اورده كه ربّ
مريدانرا بانكاه معرفت ومحبانرا بحرم مكومت را تقدمنا في ايشان تربيت مينفرمايد
مريدانرا بظهور شعشعه انوار ارادت وطلوع لامعه اثار سعادت محبانرا كاشف جلاوت
مناجات وذوق مخاطبه ومناادات مشتاقانرا بملاحظه بجمال اقبال ومشاهده حسن اتصال
عاشقانرا بلمحات فيض جلال وجلوات كشف جمال عارفانرا بدوام انس ومقام انبساط
بربساط قدس موحدانرا بعين وحدانيت در عين جمع وشهود تمام در مرتبه جمع الجمع وحقايق
بجميع اهل كه هر جه ذوات عالميانست عموما باسباب بقاء وجود ايشان از فوق تربيت الهي
قوي وتربيت كنندگي ذوات انفست بخصوصها در عهد ميثاق بمخاطبه ومحاوره الست
تجلي در روح الارواح اورده كه هر چه ظاهر وباطنست ظاهر را جهت تربيت كه وباطن را جهت سنت
بايد ظاهر را بمدد افضال العزيز ساز وباطن را بقبول واقبال منور كن ظاهر را زعبادت بيارا
شود وباطن را بسعادت بياراسته گردد وظاهر را باسباب معيشت ساخت واستحقاق باطن
بمعرفت ومشاهده تامام ابو عبيد طوسي در كتاب انس المسافرين اورده كه خلق در تربيت سه
صنف اند كافر ومومن وعارف تربيت كافر بار زوهاء نفس باشد در دنيا وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ
تربيت مومن بنعيم بهشتي بود در عقبى وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وتربيت عارف بشراب
وصل باشد در حريم لقا وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا وبحقيقت مستان محفل ذوق از استماع
سقيهم بمثابه سرخوش‌اند كه ايشانرا پرواي شراب طهور نيست چت ازسقيهم ربهم
بين جمله را مدهوش تو :. وز جام جانبخش لب تو شربتها نوش :. روتوجه بر عين خاك شو تا بگوئي
ذره ذره خاك را انداخته جان دست :. فصل عالمين جمع عالمست وعالم نيز جمعيست كه او را از لفظ
او واحدي نيست ماننده انام ورهط واما اتكه تحقيق عالم جميست موضوع براي مجموع
احاد نه براي احاد مجتمعه وايراد صيغه جمع با انكه واحدي اعمست از وي براي احاطه
باشد باصناف واجناس مخلوقات را ووا ونون براي تغليب اولوا العلم است بر ايشان
وتغليب بر غير ايشان ووزن عالم فاعلست كه اسم آلت بوده واشتقاق او از علامتست كه
بمعني نشانه باشد وعالم را كه نشانه گفته اند بر ان گفته اند كه عالم باسرها نشانه ايست از وجود
حضرت باري چت هر ذره از ذرات كه نيز ابنيست :. كز قدرت خداي نشاني دهد ترا جمي گويد

ب

که عالم مشتق از علمست و هو ما یعلم به الخالق و همچنانکه خاتم چیزی را گویند که سبب مهر کردن
باشد عالم نیز نامی گویند که موجد او بدو دانسته شود و سبب معرفت صانع باشد و چنان
معرفتی که اهل استدلال راهست بعضی هر مصنوعی از ظهور اثر صنع در وی عالم میگردانند و شاهدی که
بر وجود صانعی که آن مصنوع ساخته قدرت و پرداخته فطرت اوست جنانچه هر یکی برهانی و دلیلیست
بر وجود بلکه پس بر وجود مخلوقات استدلال توان کرد بر ایجاد و صنعت او و بحدوث طالبان
بر قدم حضرت او و ظهور موجودات بر صفات خاص دلیلیست بر ارادت او و انتظام عالم بر نسقی
مخصوص برهانی بر علم و حکمت او استجابت دعای بندگان دلیلیست روشن بر سمع و اجابت او و عجز
بندگان از دفع قضا و قدر علامتی واضح بر جلال و عظمت او و نقص عزایم و فسخ همم نشانه ایست بر نفاذ
امر و مشیت او و انقیاد طالبان در قبض تقتیر و تضییق نموده از اثر جلیل و الکبریا و بجود که نمیکنند
دلالت بر قبض و هیبت او و وسعت حال بیازی بعالی باشد از بسط و منت و مهلت کافران و ...
و فرو گذاشتن عاصیان و جفا پیشگان اشارتیست بحلم و رافت و عفو او ... و فقیر و احتیاج صغیر
و کبیر رمزی از بی نیازی و جلالت و عظمت او در هر چه نظر کنند و از هر چه خبر ... بدانند او را از وی
از صفات حضرت ذی الجلال استدلال توان نمود پس بهمه حال هستی عالم و عالمیان دلیل ایجاد و ابداع
اوست و وجود جهان و جهانیان علامت انشا و اختراع هر یکی بر شناخت او نشانی عالم النش
و غایت قدر و حقیقت آن معرفت بحدیست که در بر و بحر و هم شان جنت شیخ سعدی رحمه الله عليه گوید
معنی این بیت
برگ درختان سبز در نظر هوشیار ... هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
فصل عالمین در قرآن بر ده وجه آمده است ۱ انس و جن قال تعالی لیکون للعالمین
نذیرا ۲ آدمیان قال تعالی انکم لتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین ۳ جمعی که بعد از نوح بودند باشد قال
قال تعالی سلام علی نوح فی العالمین ۴ جمعی که در زمان موسی بودند بر بنی اسرائیل قال تعالی
وانی فضلتکم علی العالمین ۵ گروهی که در زمان لوط بودند قال تعالی اتأتون الذکران من العالمین
۶ غربا قال الله تعالی او لم ننهک عن العالمین ۷ اهل کتاب از یهود و نصاری قال تعالی ومن کفر فان الله
غنی عن العالمین ۸ مومنان قال تعالی ویذکر الله فضله علی العالمین ۹ منافقان قال تعالی
او لیس الله باعلم بما فی صدور العالمین ۱۰ کل مخلوقات قال الله تعالی الحمد لله رب العالمین و انبیا
در خطاب با خدا رب العالمین یاد کرده اند ابراهیم علیه السلام گفت فانهم عدو لی الا رب العالمین
دیگر موسی و هارون علیهما السلام گفتند انا رسول رب العالمین دیگر حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم فرمود وامرت ان اسلم لرب العالمین و اولیا هم حضرت جلیل را بدین صفت
ذکر کرده اند الحمد لله رب العالمین و هم فرعون نیز تلبیس العام را بهمین نام بر زمان راند که

رب العالمین . و این سبحانه ذات بر کمال خود را بدین صفت ستایش کرد فتبارک الله رب
العالمین . و امثال ... خود را دستگیر مختار را و خود که مراد بدین نوع ثنا گوید الحمد لله رب العالمین
ای در روش ابراهیم خدا بر ابدین نام بخواند آتش دنیا چه بود که گلستان شد تو نیز تا بعث و کن
گذشتن از خود تا آتش عقبی بر تو امان گردد موسی و هارون بمواظبت بدین نام از غرق
فرعون و هامان ایمن گشتند اگر تو نیز مدام و مداومت نمائی از شر نفس و شیطان در امان
یابی نوح علیه السلام از ناسپاس ابر بدین نام بسفینه نجات رسید تو نیز از قوا بیان سکینه بیقین و
ثبات رسی . هود را یحله قوم این نام را بمداومت ... هدایت نمود نیز تو نیز بقوت آن بسی
منزل عنایت فرود آئی . صالح حال ... ذی ایمن شایع و اصلاح کار تو نیز سازگار
این ستایش است . لوط از مکاید اهل موتفکات پناه بدین نام برد تو نیز از مخاوف
آفات و مقامات الحقایق بعکس . بیمار ... شعیب از برکات این نام بخزاین نظام
معاملت میزان عمل تو نیز از استیفاء ... ... قبول صفت کمال پذیرد سایر انبیا
علیهم الصلوة والسلام بذکر این نام خلعت فتح و نصرت یافتند ابواب فتوح
مفتاح فیض او بر روی ایشان مفتوح گردد
بیت
فتح از وجود کشایش اوست نصرت از دل
بخشش اوست زهی سعادت آن جمعی که گفتار ایشان ذکر رب العالمین است و هر روز کار ایشان
الله رب العالمین است کلام منزل بر ایشان ان هو الا ذکر للعالمین است پیغمبر مرسل بدیشان وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین قبله طاعت ایشان مبارکا و هدی للعالمین است مژده رحمت ایشان
والله ذو فضل علی العالمین است در هر حال ایت اضافت کرد این اسم را بجمله مخلوقات که گفت رب
العالمین و در آیتی دیگر خاص کرد اند ... بنده مصطفی صلوات الله علیه که فرمود والله ربکم او که انشا
یا عام کرده مقتضی تعظیم ذات اوست و ... کبت که از عرش تا بفرش و موجودات همه ملک مشتند که
ملک عبودیت من بر حایت کرده و که مراد از عالمین همین افراد انسانست که هر یکی از ایشان علاجتی
عالمی نیز در تعیین تلوین هست که مراد همین افراد جمع هر یکی از ایشان از حیثیت اشتمال و ترکیب
انجه در عالم کبیر هست از جواهر و اعراض کرده ان استدلال بر وجود صانع کنند بواسطه عالمیات
و از بنیت که میان نظر و ایات آفاقی و علامات نفسی طرح مساوات افتاده . کما قال الله تعالی وفی الارض
آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون . و نزد محققان عالم دو است عالم کبیر و آن فلک اعظم
باشد با هر چه در آنست و عالم صغیر و آن انسانست که بحسب صورت عالم انسان کبیر
انسان عالم صغیر می نماید اما بحسب رتبه عالم را انسان صغیر و انسان را عالم کبیر گفتن می شاید
در تنقیح النصوص مذکور است که جمیع انچه در عالم باشد مفصل است در نسخه انسان مجمل

برب العالمین

پس انسان عالم صغیر مجملست از روی صورت وعالم انسان کبیر مفصل اما از روی
مرتبه انسان عالم کبیر است وعالم انسان صغیر سخن مرتضی علی علیه السلام شعر وتزعم انک جرم
صغیر • وفیک انطوی العالم الاکبر • عالم همه در تست وبکو از جهل • پنداشته تو خویش
در عالم • هرچه در عالم هست در نشاه انسان هست ونشاه انسان امری هست که در عالم
بیت کل برنیاید از نوع غنچه • سر بر کنج دا نوع سر پوش • پرده بردار تا به پیش خویش • دل
یا دوست کرده در اغوش • در خلاصة التفسیر امده که عالمین عبارتست از ملایکه وهمین از دنیا
هجده هزار اند وباهر یکی از ایشان مقدار اعوان هست که عدد ایشان خدای داند
ودر تفسیر قرطبی اورده که اصح انست که عالم هر موجودی باشد سوی الله تعالی پس عالمین شامل
هر مخلوقی باشد موجود است ودر تفسیر زجاج میگوید که عالم تمام انچیزیست که خدای تعالی افریده
وبیافریند در دنیا واخرت در تفسیر قادری فرموده که عالمین عبارتست از هر ذی روحی که
بر روی زمین در جنبش است • ودر تفسیر اورده که عالمیان شش گروه هند ملایکه وجن از
اولاد جان وابلیس با ذریتها واز شیاطین وادمیان وبهایم وطیور که ایزد سبحانه تعالی افریننده ایشان
وروزی دهنده ایشانست واز عطاء بن ابی رباح نقل کرده اند که عالمیان نوزده صنف
شمرده ملایکه • وجن • ودیو • وپری • ووحوش • وسباع • وبهایم • وهوام • ودواب
بحر • وطیور اینست بعضی از انچه علما در باب عالمین بیان کرده اند وحقیقت انست که حضرت
حق را در فضای قدرت عالمهاست که قلم در حصر ان از حیز تحریر وتقریر بیرون باشد در
عوالم علیا اندکه حق وحدها ایشان در مکنت وفرو رفته بیشتر یکجد وما یعلم جنود ربک الا هو شعر
عاشقان را غیر ازین عالم فراوان عالمست • تا تو زین عالم برون نائی بدانجا کی رسی • بر کنار بحر جان
یافت از غرش جز • پس تکلف خویش را یکسو دما از روی رسی • فصل در عدد عالمها اثار مختلفه
وقوع یافته بعضی عالم را دو دانسته که عبارتست از دنیا واخرت عالم دنیا را عاجله واولی ودار
الفنا وسرای ازمایش گویند وعالم عقبی را اجله واخری ودار البقا ومحل اسایش خوانند وجمعی
دیگر میگویند بعبارات مختلفه کمال ایشان یکیست چون عالم ملک • وملکوت • وغیب •
وشهادت • ونورانی • وظلمانی • وعلوی • وسفلی • وانوار • واثار • واکوان • والوان • واجرام
واجسام • واشباح • وارواح • وخواص • واشخاص • وامثال ان وگویند سیصد وشصت عالمست
سیصد سر وپا برهنه که خالق خود را ندانند وشصت انکه جامه پوشند وخدا را شناسند •
ودر مطالع امده که خدا را هزار عالمست ششصد در دریا وچهارصد در خشکی ولیکن میان خواص
وعوام متداول شده همین هژده هزار عالمست صاحب بصایر اورده که در هر یکجا از ان عالم از شرقیه

وغربیه وجنوبیه

وغربیه وجنوبیه وشمالیه چهار هزار وپانصد عالمست که مجموع هجده هزار عالمست و
طایفه برانند که دنیا وما فیها از هجده هزار عالم یک عالمست وابو سعید خدری رضی الله
عنه فرموده که عوالم چهل هزار است واز شرق تا غرب دنیا یکیست از انها وهشتاد هزار
نیز گفته اند چهل هزار در بحر وهمان مقدار در بر ودر ینابیع اورده که زمین را چهار
هزار زاویه است در هر زاویه سیصد هزار وپانصد عالمست که مجموع هزار هزار و
دویست وده هزار باشد وبرتقدیر ان تفسیر که عالمیان عبارت از مکلفات باشد عالم
سه باشد عالم فرشتگان وعالم پریان وعالم ادمیان باز هر عالمی ازین عوالم مشتمل است
بر چندین هزار عالم اما فرشتگان انواع بسیار واصناف بی شمارند وعدد ایشان در حصر
حضرت خواجه قدس سره در تفسیر سوره قدر اورده که منقولست که بنوادم عشر جن اند
وجن وبنوادم عشر حیوانات بر واین همه عشر طیور ومجموع اینها عشر حیوانات بحر واین
همه عشر فرشتگان زمین وتمام اینها عشر فرشتگان اسمان دنیا واینها همه عشر فرشتگان
اسمان دوم وعلی هذا تا فرشتگان اسمان هفتم باز مجموع این همه که گفته شد در مقابله
فرشتگان کرسی اندکی اند وتمامی اینها فرشتگان یک سراپرده از سراپردهای عرش وعرش را شش
صد هزار سراپرده است وباز این همه در مقابله ملایکه که گرد عرش میگردند همچون قطره
در مقابله بحریست باز با این همه ملایکه لوح که اتباع اسرافیل اند وملایکه سدره که
جنود جبرئیل اند عدد وعلم بشر از احصاء اجناس واوصاف واصناف ومدت انواع وکیفیت
عبادات ایشان قاصر است ودر مفاتیح الفتوح در تفسیر رب العالمین اورده که ملایکه چند نوع
هر نوعی از ایشان یک عالمست مبتنیه از کروبیان وحجاب هم از ایشان وحمله عرش وسکنه کرسی
ملایکه سدره وملایکه هر اسمان وسفره وبرره وکرام الکاتبین وملایکه مسبحین که در تحت اسمان
اولی جمع وفوج ساکنند وملایکه هوا که موکلند بابر ورعد وبرق وباران وملایکه بحار وملایکه
روی زمین وملایکه هر طبقه از طبقات ارض وملایکه که مومنان را از شیاطین محافظت مینمایند
وملایکه که در حلقهای ذکر ومجالس علم حاضر میشوند وملایکه ارحام وملایکه الهام که القای خیر
وحفظه که اطفال را نگاه میدارند وملایکه قبور چون منکر ونکیر واتباع ایشان وملایکه قبض ارواح
عزرائیل اند وملایکه رزق که اتباع میکائیل اند وملایکه لوح که اتباع اسرافیل اند وجنود جبرئیل
اولیا حضر وملایکه که خزنه بهشت اند از اعوان رضوان وملایکه که خزنه دوزخ اند از اعوان
مالک وملایکه زبانیه که معاقب اهل دوزخ اند وملایکه که خدام اهل بهشت اند وغیر اینها
عالمی اند که عقل هیچ دانا وفهم هیچ زیرکی بدان راه ندارد واحوال ایشان نوشته ودر این رساله

که کیفیت احوال ایشان معلوم نیست در کتاب نسیم الارواح میگوید که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم در شب قرب وکرامت جمعی از ملایکه دید میان عرش وکرسی افتان و
واله وحیران میرفتند از جبرئیل علیه السلام استفسار حال ایشان نمود جبرئیل گفت ای سید
بر کاهی کلاف ایشان وقوف نیست الا کان بود که مستان جمال حضرت اند از شوق دیدار
گشته از عرش بکرسی میآیند واز کرسی بعرش میروند واز این نوع ملایکه بسیار اند وایشان همه
یکجنس اند از اصناف مخلوقات که ایشان از دعوت نواله تربیت می یابند بیت همه از خوان
نعمت عامش لقمه خوار ان خوان انعامش لیکن ان فیض شان رسد بعموم که نماند
هیچ یک محروم اما جنیان قومی اند مخلوق از آتش وپدر ایشان را جان گویند چنانکه
پدر ما را آدم خوانند ودر تکمله آورده که حق سبحانه فرشتگان را از نور آفرید وجنیان را از نار
واز نور نیز چنین معلوم میشود که ایشان نیز در اصل فرشته بوده اند که خدای تعالی
شهوت بایشان داده وایشان را برای حکومت روی زمین فرستاده ونسل ایشان
در زمین بحدی کثرت یافت … در احیاء آمده است که ایشان هفتاد قبیله شدند
هر قبیله هفتاد کردوس وهر کردوس هفتاد هزار کس ودر تفسیر کبیر آورده که جن
اجسام هوایی اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه وایشان را عقول وافهام است وبر
اعمال صعب وافعال شاقه توانایی دارند ودر میان ایشان نیک وبد اند چنانکه در میان آدمیان
هر کدام که خیریت ونورانیت بر ایشان غالب است صالحان جن اند ودر عرف ایشان را پری خوانند
هر کدام مظهر خباثت وظلمت اند … جن اند وایشان را دیو گویند وجمعی گفته اند
شیاطین نوعی اند از مکلفان دون جن واصح آنست که ایشان اشرار جن اند لقوله تعالی
شیاطین الانس والجن. وجنیان نیز اقسام اند قسمی در ورای قاف منزل دارند خارج اقالیم
سبعه … جمعی در پیش کوه قاف ساکن اند وباقلیم سبعه آمد شد میکنند
ومیان مردم مختلط میباشند ومساکن ایشان نیز مختلف است گروهی در لب بحار
ودر بوستانها وباغها باشند وفرقه در بیابانها … ومواضع تیره وتاریک
ومجموع دیوان که اشرار قوم اند فرمان بردار ابلیس اند وجای او در جزیره اخضرست
نزدیک بقاف واو را اولاد واعوان بسیار اند وتمام پریان در تحت حکم ملکه … اند
او در وسط کوه قافست وجانب شرقی از قاف … خواهر زاده …
هزار … هر یکی پادشاه جمعی اند از جنیان مشرق ومغرب …
دارد که امام عبد القادر ست وحضرت رسالت صلوات الله علیه این دو جنی را بدین دو نام

در وقت اسلام

در وقت اسلام جنیان وشرح این قصه بسبیل استیفا مذکور خواهد شد وسمهزاد
پادشاه در فرمان عبد الرحمن اند که هر یکی از ایشان حاکم قومی اند از جن مغرب ولرز شامل کون غیر از
جن منابع واسفا در مغرب ونسخه ابی سراج وصاعق الجن چنین معلوم میشود که نام پادشاه
مسلمانان از جن جلوخوش است بلغت ایشان ومعنی وسلیم النفس باشد وآدمیان را نیکو
دوست دارد وملک ترسایان از جن مسیدیعش که بنده عیسی پرستند روح وحاکم جهود را
از ایشان حلعطوناش نامست یعنی بلند از همه سحر ودر شامل کاسی گوید که پادشاه بهمه زنان
ودختران جن را ام الجن خوانند واو در ظلمات نشیند بر سر چشمه که منبع …
ودر شامل طبسی آورده که ملک جنیان هند قنطس است واو پادشاهی بغایت ذو شوکت
باشد وگفته قنطس پدر هر که است وخلیفه وقهرمان وملکه را فیقطوس گویند ودیو سند باره
نیز از ملوک هند است وبملازمت شیث علیه السلام رسیده واز … میان مسلمانان جن
نیز هستند چون ابو فروه ومستورد ورباح وقیس وابو ملک که ایشان صاحب قدر
اند ظاهر ایشان فرو تر مجتهدانند چون ابو العجاس وعبد الشهاب وسرداران لشکر جن
بسیارند چون عبکر وعقره وسمعکان وسنیوان مملکت نیز باشند چون علق وموقش و
غیر ایشان وابن وحشیه در ترجمه صور تنکلوشا آورده که جن بسیار اند فلکیه وقطبیه
وفردوسیه وجهنمیه که با ایشان جمل وهند آنند واسماء ایشان تعداد میکنند وخواص
ومنافع … ایشان مترتب میسازد وذکر آنها در مقصود مدخل نیست حاصل سخن آنکه
جن جماعتی عظیم اند از علویان وبعد از آنکه … از محققان ثابت شده که بنی آدم ده یک
پریانند پس تامل باید کرد که از زمان آدم الی یومنا هذا چه مایه مردم بوده اند از انبیا واولیا
وصدیقان وشهدا وعلما وحکما وملوک وسلاطین وامرا ووزرا وحجاب ونواب
وسپاهیان وپیشه وران وسیاه وسفید وبنده وآزاد ومقیم وغریب وحضری
وبدوی ومومن وکافر وصالح وطالح وزاهد وفاسق وآشنا وبیگانه وعارف وعامی
وصحیح ومریض وزشت وزیبا ودانا … وکوتاه وخورد وبزرگ وجسیم ونحیف ووضیع
وشریف وپیر وجوان ودانا ونادان … واطوال واقصار واقوال ایشان باین
اندیشید که در کثرت بچه مثابه بوده است وقصه جنیان … خیال قیاس باید
کرد تا دانسته شود که فضای قدرت چه میدان بی نهایت ودر عرصه هر میدان از فارسان
مرکب هستی چه جولانها بیت بمیدان قدرت در آفاق بین بهر گوشه جمعی علیحده کشند
بجولان ایشان نکو کن که هیچ … که بینی اما آدمیان نیز گروهی بدین کنند

بنا بیع از ابو هریره رضی الله عنه روایت میکنند که ایزد سبحانه خلق را بیافرید وایشانرا ده جزو
نه جزو ملیکه وجزوی دیگر را به بخشش کردند ده دیوان و پریان و یاد جزوی دیگر را منقسم کرد
منجا نوران ویکی ادمیان و ادمیان را صد و بیست و پنج قسم کرد بخشی را از ان با قصی بلاد هند بجای
داد مثل یاجوج و ماجوج وغیران و دوازده قسم را در بلاد روم متوطن کردانید چون
و باد یعقوبی و امثال ایشان و شش را بقعه را بنهایت طرف شرق فرستاد چون
و غیر و شش دیگر را بمنتهای جانب غربی نامزد کرد چون زنج و زط و نوبه و یک گروه را که در
وسط عالم اند بهفتاد و سه فرقه منقسم ساخت هفتاد و دو از ایشان هالک و یکی ناجی
و خداوند تعالی تربیت کننده این همه آفریدگان است و معنی عالمین شامل همه ایشان آمد
علم الهدی گوید که عالم دو است یکی عالم اجسام و دیگر عالم اعراض و در هر زمانی در محلی عرضی
او نیز نیست گردد و چندین هزار عرض آفریده می شود بی بدیده فکرت در هر که در هر
شعر را در عالم یاد نیست که از عدم بوجود می آید بیت هر دم از روی همی بد الست جوهر
اعراض میکرد نه هست که نماید بجز ایشان ولی از عدم باشد بلی در وجود
جان دوان می پیدا از غیب چون ... صد هزار احوال آمد اینچنین باز سوی
غیبت رفتند ای امین حال هر روزی بدی ماند همچو ... شادی
ادیجی دیگر فکرت هر لحظه دیگر است در بیان ... معالی سماء ... بشرح معنی هست
لا تعطل الله فیضه مرتین و اینجا نکته کل یوم هو فی شان بر منظر ظهور جلوه جلال میشاید
کل یوم هو فی شان چه نشانیست چنان یعنی اوصاف کمال و قوع تا در پایان و بیان
این جات شده از سر ترتیب و بیان از معنی عالمین با زبان بیافتیم تا بکه عوالم و حصر
ان شود در سیدای در وجود ... و یک عالم که بر علویات و سفلیات اشتمال دارد
بسالک لا ینتهای ازهمین معرفت بخشی از هر او بخشی احوال و صفات و اثار و سمات خود برو
بنا بدو ... که شما از دقایق و حقایق نهاد خود راه نبرده بعجز و قصور معترف
کرده چگونه تصور توان کرد که از عالمها بخدای ... بلکه اگر ...
استماع توان داشت چنانچه خواجه فقیه در شرح ... آورده که در حقیقت ... است که اگر
... عالمها ... دیگر با رحمه الله آورده که الحق عالم را
تفسیر کنم هر اینه محتاج شوم بحال که محالست ان هزار ذره یابند و حالیا انست که این
مقدار ... که یکی از هزار بنوشته باشد شعر عقل چه داند که چه وادیست این ... هر طرف
کر شده سدکاه بیبن ملک خدا نیست نهایت پذیر ... سر جو تیزنکر اسألها في

درفکر متعلقات آیة دوم قوله تعالی الرحمن الرحیم صفتست بعد از صفت یعنی معبود بحق
که متصف بود بتربیت عالمیان برحمانیة و رحیمیه نیز موصوفست و این همه صفات
دلیل استحقاق و اختصاص اوست بجمیع محامد و فایده لاعادت ایشان بر قاعده علم
اصول ... بیش از بین کفته شد که تعقیب حکمی بصفتی مشعر است بعلیت آن صفت مر آن حکم
را بر اهل معانی ظاهرست در تفسیر قاضی آورده که هر ثنا و تعریف و اخبار متضمن است
که مثنی و مخبر عارفست بر ثنا و اخبار از حیثیت انکه مثنی و مخبورست و این بمنزله
دعوئیست علی الاجمال و تفصیل انتبیه و اخبار بمنزله برهانست بر ان مدعی پس الحمد لله
دعوی مجملست و صفات حسنی مفصل در عقب او بجای برهانست بر اثبات او و ان
از صفات رحمانیة و رحیمیت است و علماء دین در فرق میان رحمن و رحیم سخنان گفته اند
و اجتهاد و سه کلمه ... انکه در بسمله مذکور شد گفته می آید در احقاف آورده که رحمن آنست
که آثار رحمتش و عیان روی با یافت و رحیم آنکه قوت رحمتش زیاده از رحمت امکان
و ... رحمه الله فرموده که بر رحمت رحمانیت اسباب مصالح معاش مهیا کرد و از رحمت
رحیمیت مشرب مناهج معاد ایشانرا از قاذورات علایق مصفا در طوالع الشموس آورده
که رحمن است بصفت جلال و عظمت بر خلق رحمت کند تا همه سر انقیاد بر خط بندگی نهند
الا انی رحمن عبدا و رحیم است که بصفت لطف و کرم و احسان اثر بر همه منجلی شود
تا از فیض عام او محیط کردند و رحمتی وسعت کل شیء ... همه الطاف موجود
که رحمن است بنفوس که لاجرم انرا بتقوی و حواس بیاراست و رحیمست بقلوب
انرا بزیور علم و معرفت متحلی کردانید و گفته اند رحمن ... بوجود نعم
و رحیم مقوی یاد نواع شهود لطف و کرم ابو حاتم رازی آورده که رحمن است کاهان
نهان محو کند و رحیمست جایها اشکارا عفو فرماید رحمن است عیب کناهکاران
بپوشاند تا رسوا نشوند و رحیمست جرا ... عاصیان که کناه انرا فضیحت نکرد
و اینجا از سر آن رحمن الدنیا و رحیم الآخرة خبر توان یافت رحمن است که بندکان را ایمن کرد
از درکات سخط عذاب و رحیمست که ایشانرا بوسائط درجات فوز و ثواب و گفته اند
رحمن است که چون کسی کند مزد او را بی قصور و نقصان بدو رساند و چون خلل
و رحیمست که دیگر باره دادن مزد ... یاری گاه یا ان علی جمیع شئونه قرآن
که القادر ولی المستمع فی الاجر سواه عن نوری فرموده که رحمن یعنی رازقست و رحیم
یعنی مغفور رحمن سبحانه رازق جانوران است و غافر مومنان شرط رزق جانست

و شرط مغفرت ایمان و بشارت بنده درین سخن انست که بیقین داند که حق سبحانه
چنانچه روزی یا زینگیرد از هیچ کس او را جانست مغفرت نیز هیچ کس را دریغ ندارد و از هر که
او را ایمانست امام قرشی آورده که مفهوم رحمت خدای ایصال نعمت دنیاست بهمه
مخلوقات علی الاطلاق و مضمون رحیم عطا فرمودن نعمت عقباست با اهل استعداد
و ارباب استحقاق و در کشف الحقائق امام کرده که رحمن دلالت بر رحمت عظیم دارد و رحیم
بر رحمت عمیم و در کتاب الوفی اهل السکینة از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده
که رحمن انست که بزرگان انعام کند بیشتر از قدر حاجت و رحیم انکه ایشانرا کار فرماید
کمتر از وسع و طاقت و ادمیان بر عکس این بزیادت از طاقت تکلیف نمایند و کار هزار
حاجت یکی روا کنند عکوم میکویند رحمن است یک جزو رحمت و رحیمست بصد جزو
از آن و بیان این سخن انست که در حدیث صحیح وارد شده که حق سبحانه رحمت صد جزو
بجهت انها برین خلایق قسمت کرده و نود و نه جزو در خزاین غیب ودیعت نهاده و این
همه عطف و تلطف و تودد و تالف و مرحمت و شفقت و فتوت و مروت و انعام
اکرام و تقویت و تربیت و تغذیه و تمشیت و مهربانی و فیض رسانی که درین عالم هست
از اثار این یک جزو رحمتست و آن مستفاد از اسم رحمن باشد با نود و نه جزو حق سبحانه از آن جزو
رحمت را ازدلها مخلوقات انتزاع کند تا هیچکس از دل دوستی نرود بر هیچکس رحمتی متصور نشود آنکه آنرا
با نود و نه جزو رحمت مخزون منضم ساخته بر سر کند کاروان نثار کند و فرماید و همه
بشرط ایمان مستغرق دریای کرم و احسان سازد و این رحمت از مقتضیات اسم رحیم
در تفسیر کبیر آورده که ذکر عدد صد درین حدیث برای تکثیر است نه برای تعیین چه رحمت
الهی را نهایت نیست و حضرت شیخ صدر الحق والدین قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده
رحمت یک حقیقتی کلیست و قید و منسوب بدان راجع بمراتب انست و اختصاص تعدد
اشارت باسماء حسنی کلیه که بندگان باحصاء آن مثاب ماجور باشند و بصورت تعداد تکلیف
و مامور اند ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و رحمت را در هر اسمی حکمی و برکتی است اما رحمت را
فرستاده بعینها نسبت جامعه است که در مرتبه جامع ظهور فرموده و نیز فرمود که
و احکام انست و با جمعیت آن در آخر کار در حی سبقت غضبی ظاهر خواهد شد
چنانچه در اول انشا تو خلائق آخر یکی کرد بلکه اینجا اول و آخر یکیست که دو بیل او
دریع دیدن شکست در تفسیر کبیر آمده که یک حرف رحمت بدنیا فرستاده از حضرت
پیغمبر علیه الصلوات و التحیات علیه کمال مظهریت آن داده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غایت رحمت میخواست فرمود که خدایا حساب امت من بدست
من واگذار تا عیب ایشان شمار ابیا تا دیگران در روز قیامت جسر نیرد و اختیار من سپار عرض انکه هیچ کس
ساکنان عرصه محشر بر کردهای بد ایشان وقوف نیابد و اورد انکه با وجود این شفقت
شخصی از صحابه بر وفات کرده بود و بواسطه انکه دو درم وام داشت انحضرت
صلوات الله علیه بر وی نماز نکزاردند همان دم در سر رش خطاب کرد ندکه ای محمد صلی
الله علیه وسلم دعوی آن کردی که رحمت عالمیانی و برای دو درم وام دوی از نماز جنازه
یکی از یاران خود میکردانی روز قیامت برای صد هزار درم معاصی و جواب امت
معامله خواهی کرد و با حاملان بار اوزار چگونه سلوک خواهی نمود گوییا بزبان اشارت
گفته می شود که ای شیخ تو یک جزو رحمت بیش ندادی و آن مقدار صلاح حال امت نه
اصلاح کلهم خطا و زلت کافی نیست فانا بر ایمن سپار و مرا بدیشان کذار تا بصد جزو رحمت
کامله نامها سیاه عاصیان را محو کردانم و مفلسان امید را که جز رحمت من پناهی ندا
بر رحمت بیپایان در کات عقوبت بدرجات نجات و مثوبت رسانم بیت درشستن نامها
ابر رحمت کافست یک قطره ببر از دریا الطاف الله این نوع که کار عاصیان هست تباه
کو فیض عنایت نبود وا ویلاه و موافق سخن سابقست انکه گفته اند اگر رحمن است
در دنیا بداد حیات و فرستادن روزی بنیکان و بدان اما رحیمست در آخرت بشر جای بر دیگر
سراسیمه حیران در وحشت قبر انس و سرور دهد و در ظلمت قیامت بلطافت نور و افاضه حضور
نزدیکی میوه ان بر ثقیل طاعات و هنگام وزن کتب نجویسیات و وقت گذشتن بر صراط بسهولت
و آسانی فیض رحمت در رسید بر امانت اخلاص نعرض زبانی از عزیزی التماس نمود که ثمره رحمت
و رحیمیت ما را خبر ده گفت امروز دیدی او شاید و روز فردا امیدوار شاید ترا بوشانیدن تملخوشتن بر لطف اعضای نمود
یعنی عورت و ظاهر کردانیدن نیکوترین اجزا تو که منت نهاد یعنی روی این تو رحیمیت
اما فیض رحیمیت خواهد بود که فردا اعمال ناستوده ترا بپوشاند و افعال ناپسندیده
ترا بر خلق ظاهر کرداند ایم و پیش انکه امروز بیعوض نظر لطف بر تو کارد فردا بشبهت
عنایت خود حساب تو نکذارد بیت جرایم روز ناز تو سامان نیافت کار رم بهر دامن زلوه او
جرم خود ساختی کار مرا اول باخر مستکلم داهم تو کرمل در بعضی از کتب منزله مذکورست
که بندهٔ من بعمر صد ساله محرم در موقف بعث و نشور حاضر کرده از تسامح اعمال القرن
طاعت بطغرای فرمان بردار مرشح باشد و ترا بتشریف قبول و خلعت احترام مشرف کرده
و با مقربان حضرت خود بر بساط کرامت نشانم و اکر از امید فضل ما قوالان بلوث تاثیر ما فنا

کاه کاه کاری آلوده بود آنرا بزلال رحمت وافضال باطهارت و نظافت اصلی رساندم و بکرم و عنایت
و بخشایش بمرض لطف ایشانرا دیدها و تباهیها دا فرو کرد نکته افزا معلوم کرد که فضل ما از اغراض و علل
خالیست و حضرت مجد و معالی آب بر صفات استغنا و بی نیازی متحلی **بیت** مشو نومید
اکر داری بسی جرم ، که فضل او فزون است از کناهت ، ورت نبود زبان عذر خواهی سوی کردد
برحمت عذر خواه بهتر **رباعی** تا مجانست ما کد معرفت اینجمله قرة میان رحمن و
رحیم لطیفهاست و اکثر مهره ایران متفقند اند آنست که رحمن کامل تر است برحمت عامه مطلقه دارد
و رحیم بر رحمت مقید و شرح این معنی بتفصیل که در محل سبق یافته نوری رحمه الله
فرموده که رحمن است بتحقیق و رحیمست بتوفیق رحمت رحمانیتش بهدایت طرایق ،
حقایق را بر خواص خلایق مبین میسازد و فیض رحیمیتش اخص خواص را بعصمت و توفیق
از سایر انام ممتاز میکرداند در جواب او ره که رحمن مقتضی نصرت عام است برای
عوام انام و رحیم رهانندهٔ دولت خاص است بر خواص انام و کفته اند رحمن است ،
با شراف بر اسرار اولیا و این حال مودی بهیبت باشد و رحیمست بتجلی بر انواع انبیا و این
موجب دلالت بر انس و سلوت کند در حقایق سلمی آمده که رحمن است برزق ظاهر
و رحیمست برزق باطن روزی ظاهر را قوام تن و روزی باطن صفای دل و قوت برزق
صوری ماکولات و مشروبات است و برزق معنوی فهم دقایق اسما و معرفت دقایق صفات
وابسته و رزق صورت در پی اسباب بدست است و طالب برزق معنی حضرت مسبب
جویان در رشکی حوصله روزی ظاهر را طالبست و روزی باطن بصاحب دل عالی همت
علیان مرا رزوی خواص انام در کشف الاسرار آورده که عتبة الغلام شاکردی بزید
هرون اختیار کرده بود و سالها او را خوردن خرما منع فرموده روزی مادر عتبه نزد یکی از
اهل بیکجرخرمای حرص بود و جاد بر او آورده که ای پسر خرما بخور و دیگرم را منع میکنی چه خوش
رغبتی مینمایی چرا او را از ان نهی میفرمایی کفت ای مادر بسرت در بهره روی خرماست خرما
دلبر روی منزل و امنع باید کرد و مرا رغبت با بر نمود نشنید که خلق عالم را در روی بهشت
باشد و بهشت مرا در روی سلمان ان الجنة لتشتاق الی سلمان لاجرم فردا اوراز بهشت
در کنار آید و هر حضرت احدیت بمقام معاینه اش فرود آرند الفقراء بالصبر جلساء الله
اکر تا بر مرتبه از روستا زخود بیرون ای جوی ما را ذوست و ملازم درکاه عظمت
او شوکه قوله کامه دل دوستان آستان قدس اوست **بیت** بجرم عشق عادت باید ربود
نشین عشق بود رهات باید کاه سلمان وارز ن در روح الارواح میفرماید که رحمن

است بر بسط
نعم

است بر بسط نعم تام بر کافه خلایق و رحیمست بکشف کرم خاص برای اصحاب حقایق و در لطایف
التقریر آورده که رحمن است بعنایت و رحیم بکفایت رحمت رحمن محل طلوع انوار عنایتست و
رحمن رحیم مشرف طوالع آفتاب کفایت آن شاخ عنایت کل هدایت شکفته و از روضه کفایت
سبزه حمایت روییده رفیق هدایت طالبان بمطالعه لوایح کرم رسانند و ریف حمایت واصلان را شما
لوامع قدم کرد انید محبتی از لی عشق با زان جمال لم یزلی را پیوسته میان عنایت و کفایت
بصفت هدایت و حمایت پرورش میدهد تا نشو رحمن ذوق رحیم مییابند و حلوه جمال رحیم
در مرات کمال رحمت میبینند و ایشانرا خصوص اینجا عموم است و تفصیل عموم از اجمال خصوص
معلوم نمود کثرت مانع شهود وحدانیت و نه شهود وحدت مزاحم نمود کثرت **بیت**
کاه آن روی نکو آینه ذرات است ، کاه ذرات هم آینه آن روی نکوست ، در حقایق القرآن آمده
که رحمن است که بندرا بوسیله طاعت برحمت خود نزدیک کرداند والئك المقربون و رحیمست
که رحمت خود را بی واسطه بنده نزدیک سازد ان رحمت الله قریب و کفته اند رحمن دلالت
کند و رحیم بر محبت نعمت همه را تمام است واتممت علیکم نعمتی اما محبت خاصه دوستان و دل
مردانست یحبهم و یحبونه سخن امام قشیری آنست که رحمنست بتخفیف عبادت و رحیمست
بتحقیق حسنی و زیادت رحمن است با ول و اخر رحیمست بر باطن و ظاهر رحمن است که عجائب
قدم سلوک سیار دیار در وفا کرداند رحیمست که بحبوبه را بکند بخت و بمیدان شهود لقا کشاند
و کوید رحمن مصدر فیوض از لیت و رحیم مبدأ الطاف ابدی در ازل آنرا برحمت رحمانیه باعث وجود
موجودات بوده و تا ابد با رحمت رحیمیه مرتقی اهل فوز و نجات خواهند بود و بعضی رحمن را اسم
قدیم کفته اند و رحیم را اسم بقا و معنی این سخن نزدیک بقول سابق است جهانرا قدم از لیت فهم شود
و از بقا ابدیت رحمن است پیش از همه او بود و رحیمست بعد از همه او باشد و در مکه جود **بیت**
ای جهان دیده بود خود جز از تو هیچ بود که بنوده پیش از تو در بدایت بدایت همه چیز در نهایت
نهایت همه چیز اول اولی به پیش شما اخر اخری با خو کار هست بود همه در رحمت تو
باز کشت همه جست بتو صفت رحمت مستدعی با صفات از علم و قدرت و غیرها و ذکر رحمن
و رحیم بعد از ایراد آن در تسمیه بمذهب جمعی که از ا ز فاتحه دانند اکر چه بصورت مکرر مینماید
اما بحقیقت در قرآن مکرر نیست ای عزیز بر که فرموده است که اکر در الفاظ قرآن بحسب ظاهر تکراری
مشاهده کنی سر آن را توجه نما بنظر تفکر و تامل مطالعه کن ای عاقل اعاده مزید افاده باز یابی بحقیقه
انجا ذکر رحمت معلل بر تربیت و قبل از ملکیت اشارتست بکمال رحمت در مبدأ و معاد جناب مجد در فتاه
اول خلق عالم را برحمت کامله با و بید و در نشاه اخری نیز همه را برحمت شامله مشمول

وبر ونخواهد بخشید واذا ایجا گفته اند که رحمن حق تعالی برب العالمین داد ورحیم بمالک یوم الدین جهت
نسبت ابداع واختراع که از رحمن بربوبیت میرود و رحمت رحیمیه ابتدا است وموجود متمیم غرات واصل انا که
کلشی مالکیت می دهد رحمت رحیمیه و تمام این قول اندر آخر حمد بعینه وصل از جناب منقول **ان کفول**
فصل مرجوست ومامول وهو خیر موفق ومسئول صاحب بصایر میگوید که رب العالمین بنسبت
ملک و تصرف وقدرت ونصرت آن صفتها سبب زیادتی خوف ودهشت لاجرم بر اثر آن ذکر رحمت
ملاطف فرمود تا مومنان را دهشت ترجا گسسته نشود ودل هاجی به دنا امیدی خسته وشکسته نگردد
وباز بر عقب آن ذکر قیامت میکند که موجب وحشت وخشیت است تا بنده بیکباره کار را جاده خوف
منحرف نگرده ولتماس نیم وهر اس وتجلی منهدم نشود ولکن آیات قرآنی بر این سیاق واقع شده
هرکاه بتهدید ووعید حدیث تخسین وتجدیدی مرهبان ابد برایر آن نسند تهدید وعید
نیر تهدیدی بها و بقا مومنان پیوسته بوسایط لطف ووسایل عنف متوجه درگاه عیوند
می شوند واز ماد وب حق منقطع کشته بهر و وثیق بنا یز دی مرحبل المتین حمایت دو بالهای
میزان خوف ورجای ایشان بتاهین اعتدال صفت سویت می پذیرد که **لو وزن خوف المؤمن ورجاوه لاعتدلا**
اینجا جوهر ترغیب وترهیب در یک رشته کشید تا کلی بیم وامید ده مهبط واحد انتظام
داد تا توجه ببشارت رجا معاون باشد بر ارتکاب طاعت و تامل در نذارت خوف زاجر ومانع بود
از مباشرت معصیت و بر جمع این دو درکون کامل فلعان ایمان میشد ما ندو هیچ یک از ان
دیگری فایق نرسانند **بیت** گرچه با طاعتی ز هیبت او ایمن مباش ور رحیم با معصیتی از کرمش نا امید مباش
مشو ترمیمید پرده که چون در صیدا سوره ذکر حمد فرموده که موجب ظهور رحمت مناسب بود
ابدا این دو اسم که شامل رحمت خاص وعام اند تا یقیع انستر گردد که اختصاص رحمت در آن محل
حمدیست وشاهد این حال قصه آدم است که ع که بوقت نفخ روح عطسه زد ومقارن
آن کلمه الحمد لله بر زبان ساخت که اندهت الحکالت بجواب یرحمک ربک از مهیمن متعال بدو رسید اینجا نیز
فرمود آدم را اعلام می فرمایند که چنان که بجمد رحمتها با واسطه حمد خلعت رحمت پوشانید شما دا
نیز بوسیله حمد از رحمت شامل نصیبی کامل دارد فی بیاد **بیت** قابل حمد دوست
مرحوست وانکه غافل از دوست محروم است در تفسیر موجز آورده که فایده تکرار تاکید رحمت حق
تعالی میدانست که بوصف الوهیت وربوبیت که از اسم الله ورب مستفاد میشود هیبتی در
دلها پدید آید پس سبب صفت رحمت یاد ده بفا از ساخت تا دلها مامع ساکن ومطمئن گردد
ودلها جنانچه کم هر که پادشاهیت کاذمرح صفات کلی اشر ورحشات احترام فضل ورحمت پیوسته
برحم افضال بر کالش حشت وتابان است در اخلاف او رده که تکرار در رحمن و رحیم را فایده آن بیشتر از

بود که دا

بود که دانسته شود که تسمیه از فاتحه نیست جهت انکه این دو اسم در بسمله مذکور است واگر از
بودی وفاتحه مختصر بیت است ومعاینه قرآن تکرار دید بدایی وتکرار با اختصار مناسب نمی نماید و که
تیسیر بر همین گفته که بجاز فواید تکرار این اسما آنست که معلوم گردد که بسمله از تمام الفرقان وگفته
تکرار این اسما اشارت میکند بکثرت ذکر الهی تا مرتبه محبت ثابت شود چه هر چیزی را بسیار یاد کرده
محبت آن در جیرت **من احب شیا اکثر ذکره** واز بیست که عبادان درگاه یک نفس از یاد حضرت تعالی
نیست **بیت** از یاد تو بیست دمای غافل یا سیکو بهر نام تو بیابی شنوم دکشف الاسرار فرموده که
حق سبحانه وصف کرده ذات خود را بتربیت عالمیان و تربیت تصرفست در چیزی بوجه رحمت و تصرف
هم بلطف می باشد وهم بعنف پس در عقب تربیت ذکر رحمت فرمود تا معلوم شود که تصرف بلطف
نه بعنف بر حمت است نه بعظمت بجا است نه بجلال یا جنین کوییم که بعد از تحقیق تربیت توهم
می شد که مقتضای تربیت آنست که مربی قیام کند بمرتبی را با نجم موافق طبع او باشد ونهی کند او را
از چیزی که طبعش خواهان آن بود چه اینها تیجه مهربانیست در تربیت بر مربوب و تربیت بر هم
متصور نیست و چون از حضرت رب العالمین جل شانه بندگان را امر بتکالیف شرعیه که طبع از کار او را
تا مر بی شود ظاهرا منافی تربیت می نماید لاجرم ذکر رحمن ورحیم درین محل مناسب بود تا معلوم
شود که تکلیف شرع از محض رحمت واقع شده وآن سبب تطهیر او واحسنت از شوایب علایق
دنیه و ترقی از مضایق دنیویه بمراتب سنیه ومعالی علیه و این تقوای ان گفت که چون خواهان
ترقی ما سوی است و به استغنا ذاتی بهیچ چیز احتیاج ندارد **والله غنی عن العالمین** پس ذکر
رحمن و رحیم اشارتست بدانکه تربیت بفضل ورحمتست نه بغرض وعلت و نزد یکی بدین تحقیق
آنکه در وهایت آن اعاده گفته اند که بعد از ذکر تربیت تصور غرض قیاس بر تربیت عالمیان ممکن
بود که حق تعالی را توهم نماید کردند این دو اسم مرتفع ساخت تا که رحمن صفت واجبست
وممکن را بدین اسم وصف نکرده اند که واجب بود افضال ومعلل بغرض نباشد و رحیم قادر باشد
چه عاجز را جز رحم نکویند و قدرت کامله آنست که افعال از و به طریق اختیار صادر باشد
نه از ایجاب وقادر مختار هر چه کند کس را بدان اعتراض نرسد پس در تربیت حق نه مجال
اعتراضست ونه محل توهم اغراض ودر بحر الحقایق آورده که ذکر رحمن ورحیم جهت
استیناس بنده کانست برحمت الهی چه نفوس عباد بواسطه انس با رحمت حق مانوس شوند
بعبادت که وسیله رحمتست واز اینجاست که معنی جهت در رحمن و رحیم مکون شان
کجا ذب قلوب اخیار باشد بدرگاه ربانی ومسند بجا دوام ابرار و بجناب سبحانی ودر نهر
البیان فرموده که اراده این دو اسم در تربیت اشارتست بدانکه تربیت را دو نوع

و چه سبق چه اگر سبق رحمت نبودی هیچ یک از اکوان از کتم عدم بوجود نشنودی و در تنوع
مذکور است که رحمتین بسمله برای عموم ذاتی و خصوص است و رحمتین فاتحه برای عموم
صفاتی و خصوص آن در تفسیر مختصر فنادی آمده که اول از برای تخصیص حکم تعمیم است و ثانی
برای تعمیم حکم تخصیص و محتمل است که رحمت بسمله برای استمالت قلوب عباد باشد برحمانیت
و رحمت فاتحه جهت طلب قرب پادشاهی و صاحب کشف الاسرار میگوید رحمت مذکور در بسمله
برای تبرک است و ابتداء او و رحمت فاتحه خاص بجهت مدح است و ثنا و اغلب متحققان
بر آنند که رحمت تسمیه که میان بسمله و حمدله واقع شده غیر رحمتیست که میان عالمین و یوم
الدین مذکور گشته و از تکرار موعود بحقیقت این قول راه توان یافت و محصلش چنین
که در عیون و انها دو ورده که مراد انست که چنانچه اولا میان بسمله که تعلق بمبادی دارد
و حمدله که متعلق بکمالات باشد یعنی نعم که موجب حمد است دو رحمت می باید یکی فایض
بر جمیع خلق از علویات و سفلیات و روحانی و جسمانی و خیر و شر و مومن و کافر تا
مجموع اینها در خلق یکسانند و رحمت رحمانیه مشعر است بدان و رحمتی دیگر که بعضی را
دون بعضی چه آنکه خلایق در مراتب هدایت و ضلالت متفاوت شوند و رحمت رحیمیه
مخبر است از آن ثانیا میان عالمین و یوم الدین دو رحمت ضرورست یکی آنکه فایض
باشد بر عالمیان از جهت تربیت و تقویت ایشان و دیگری که افاضت باید بر ایشان
در وقت بعث و حشر ایشان و چون تربیت عالمیان شاهد و ظاهر است و بعث ایشان
غایب و باطن و رحمت رحمانیت اخص است بظواهر موجودات و رحمت رحیمیه انسب
ببواطن کاینات لاجرم رحمن در جوار رب العالمین واقع شد و رحیم مقارن مالک
یوم الدین افتاده و بعضی از عرفا گفته اند ملک و مالک از صفات جلال است و رحمن و رحیم از اسماء
جمال پس ذکر رحمت قبل از وصف مالکیه مناسب نمود تا سر حدیث صحیح سبقت رحمتی
غضبی ظهور کند و تالی قرآن در دریای رحمت الهی مستغرق گشته از سطوت مالکیه و هیبت
ملک بر ساحل نومیدی سرگردان نشود که رحمت الهی غالب است بر خشم او و حضرت شیخ
تقی الدین در تفسیر فاتحه درین محل آورده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که از هنگام که خدای تعالی خلق را پیدا بنوشت در کتابی که آن کتاب را بر نفس خود
نوشته بود و آن موضوع است نزدیک او بر عرش که ان رحمتی تغلب غضبی اخرجه البخاری
رحمه الله و در صحیح است بروایت فاروق اعظم رضی الله عنه که اسیران بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و از جمله ایشان زنی بود بچه او غایب شده

و شیر از پستانش میچکید هر بچه شیر خواره که در میان اسیران می دید میگرفت و بر کنار نهاده
شیر میداد و بیاد فرزند گم گشته خود آب از دیده می بارید و بزبان حال با هر یکی از آن
بچه ها میگفت بیت: تو ای عزیز که با یوسفی غنیمت دان ، که من ز گمشدن خود خبر می
یابم حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بآن اشارت کرده فرمود که چه گمان میبرید که این
زن این بچه را بدست خود در آتش اندازد گفتیم نی بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که خدای تعالی رحیم تر است بر بندگان خود ازین زن بر فرزند خود برحمانیت که
همه را بنواز و برحیمی که ما همه در گذارد و در بارگاه کوه داب گناه را جز ساحل کرم بی کرانش
آرام گاهی نیست و گمراه زدگان بیابان عصیان را جز سایه لطف بی پایانش پناهی نیست بیت
ای سایه رحمتت پناه همه کس ، وی خاک درت گوهر گاه همه کس ، گو نیست زبان
عذر ما را جز نیست ، عفو تو چو بس است عذر خواه همه کس ، در تفسیر فنادی آورده که خود را
رحمن و رحیم نام نهاد و این دو اسم را دو جا در اول کلام خود ایراد فرموده تا از رحمت
خود کم رواداد که رحمت نکند در حکایات آورده اند که درویشی سائلی بدرگاهی رفیع و ابوابی
منیع رسید و امیر عطری تمام زبان سوال بگشاد از آن خانه اندکی چیزی بیرون آورد درویش
متغیر شد از آنجا برگشت و بنوعی بعض ورده معاودت نمود و خواست که ارکان آن ابواب را
در هم اندازد و اساس آن طاق را متزلزل سازد صاحب خانه پرسید که ای درویش چرا
چنین میکنی گفت از برای آنکه این عطای تو لایق این درگاه نیست یا درگاه مناسب
عطا کن یا عطا مرخور درگاه ده ای درویش اگر عطیات مخلوق فراخور نام و عجب
و نخوت ایشان نیست رحمت خالق مرخور کبریا و عظمت او هست نسبت گناه و آیین
واحوین با فضل و رحمت حق نسبت ذره ایست بخورشید تابان بلکه کمتر از قطره از
محیط و عمان بیت: الهی رحمت دریای عام است ، وز آنجا قطره ما را تمام است ، اگر آلایش
خلق گنه کار ، فرو شوید در آن دریا بیکبار ، نگردد تیره آن دریا زمانی ، ولی روشن شود
کار جهانی ، خداوندا همه سرگشتگانیم ، بدریای گناه آغشتگانیم ، ز سر تا پا همه هیچیم بر هیچ
چه باشد سر هیچ هیچیم ، بر هیچ همه بیجان ایم و مانده بر جای ، بر بن بیچاره یکی ما را ببخشای
خداوندا از اول کلام خود ما را خبر دادی که هم رحمانی و هم رحیم اگر قدم جرات در بیابان معصیت
نهادیم بامید رحمت تست و اگر از روی غفلت سر رشته طاعت از دست بداده ایم بامید
مغفرت تست دل بر امید آن کرمم افتاده درگاه ، فلا تجعلنا من وافر فضلک و عطایک محرومین
ولا تقنطنا و ارحمنا یا ارحم الراحمین ، اصل ثالث در حقایق آیت سیوم قوله تعالی

دبیرا ز بستانی

مالک یوم الدین صفتی دیگرست مر محمود حقیقی را یعنی مستحق حمد و سزاوار مدح بحقیقت مالک یوم الدین باشد که قادرست بالذات برایصال نفع و ضر و خیر و شر و ثواب و عقاب و غیر او را این استحقاق و سزاواری نیست بلکه از ذکر این نعوت معلوم میتوان استدلال کردن بدین صفات کمال بر استحقاق حمد مر حضرت ذی الجلال را چه آن استحقاق یا بجهت کمال ذاتی باشد یا بسبب کمال صفاتی یا بامید لطف و کرم یا از خوف قهر و بی نیازی و این کمال ذاتی کو تجلی از ذکر الله مفهوم میشود کما قال آفتاب الوهیت از مطلع ذات بر همه ذرات کاینات تافته و اکمل صفاتی که تجلی از رب العالمین معلوم میکردد که هر موجود به پرتو صفتی از صفات قیومیه پرورش یافته و کمال لطف دال فروتنان در الرحمن الرحیم ظاهر توان دید و کمال قهر و عالم از مالک یوم الدین بتحقیق توان دید پس حمد و ثنا و سزاوار مدح و ستایش حضرت اوست و هم سپاس از روی استحقاق راجع بیارگاه عزت و عظمت او که نظر بالذات رب العالمین است و نسبت با صفت مالک یوم الدین و در حقایق التاویل آورده که بیان استحقاق ذاتی حمد و ایجاد وصف ایجاد میفرماید که اول بوصف ربوبیت که امداد هر حیوانست بروزی و حفظ و تهیه اسباب بقا و معاش ثانیا بصفت رحمانیه که مشتمل است بر نعم سابقه مبدا نیز چون افاضه وجود و از جلایل نعم ظاهر که کمال اجساد و سعادات دنیوی بدان موقوفست ثالثا بصفت رحیمیه شامل است مر نعم لاحقه را تا نهایت و لطف موهبت ایمان و امثال آن و اوقات باطنه که کمال ارواح و رفعت درجات اخروی بدان مترتب است و اما بذکر مالک یوم الدین اعلام معاد و منتهای جزای عملها دارد و هر اینه هر که بدین صفات متصف باشد مستحق مطلق و مطلق حمد حقیقی و بتوفیقه نهتدی الی سواء الطریق اوراکه چنین جمال زیباست هر چه کرستایش است او راست بدانکه در این آیه ده قراءت و اوجه شاذه هست از قراءات شاذه چون ملک و مالک بنصب کاف بر سبیل ندا و برفع آن بطریق ابتدا و بجزم لام و کسر کاف بر وجه نعت و نعت لام و کاف و نصب میم یوم بر تقدیر فعل و ما نند آن بوده و جهد بکرد قراء و قراءات التلاوه ابو جعفر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه رحمهم الله ملک بی الف خوانده بکسر کاف و عاصم و کسایی و سهل و یعقوب و خلف رحمهم الله بالف هم بکسر کاف و علماء تفسیر اختلاف کرده اند که ازین قراءات کدام افضلست بانکه هر دو کلمه نعت و ثنا و مدح است انهرد و متفق اند در ما که خدا و ند و متصرف ملکرا گویند چنین و ملک سلطان و پادشاه ملکت و میان ملک و مالک بکسر میم و ملک بضم او عموم و خصوص من وجه است که زیرا این سرای ملک فلاحس

ونکویند ملک اوست و گویند این شهر و ولایت ملک پادشاه است از جهت تسلط و استیلای او بر آن و نکویند ملک اوست و گاه باشد که هر دو جمع شود چنانچه گویند این ده ملک اوست و در ملک اوست و بعضی بر آنند که ملک اشتقاق است در کیفیت و ملک اکثر است در کمیت و دیگر اختلاف او ر ده که ملک بکسر میم قدرت شرعیه خاصه است بر شی بحسب تصرف که خواهد در آن و ملک بضم آن قدرت حسیه عامه است و از اینجا معلوم شد که ملک مقتضی عموم است و عموم ملک مودی بخصوص و صاحب کشاف نیز همچنین میفرماید که بالضم میم و بالکسر مخصص مالک البیت گویند و ملک البیت ملک عبارتست از قدرت و استعلا و مالک عبارتست بتصرف و استحقاق چه جاذکر ملک کنند باطل مستمع از آن متاثر گردد چون نام مالک شنود بحقیقت او بر خاطر خطور کند و ظاهر است که هر لفظ از ملک گرفته اند که در لغت شدت و ربط و قوت و ملک و مالک هر دو بدین معانی مشتمل اند ملک بواسطه شدت و قوت در مملکت و ارتباط مهمات او بر عیت و مالک از جهت وی تصرف تام و قدرت تمام و فاعل استحقاقیه با ملوکات خود علی الاطلاق پس خدای را اسم ملک باعتبار قدرت و قوت مطلقه او لایق و مناسبست و نام مالک برای تصرف او در عالم و عالمیان لا ادم و لا ذنب بیت پادشاه پادشاهانست او مالک مالک دو جهانست او تجلی ملکیت همه را در طوق فرمان کشید و بظهور نعمت مالکیت جمله را داغ بندگی بر جبین نهاده بیت ظاهر چو شد اسم مالک ملک قدم بر خلق بر بند بکشید قدم اسم ملک انکه بوا فراخت علم در جاده امر نهاده قدم بیت جمعی ترجیح قراءت مالک کنند بدلیل آنکه شمول مالک از ملک زیادت است انکه مالک را بهمه چیز اسناد توان کرد چنانچه گویند مالک الطیر و الدواب و العبید و کلام و غیر ذلک و ملک را جز بعضی اسناد نکنند دیگر انکه مالک هم بملک اضافه مییابد و هم بملک چنانچه گویند مالک الملک و ملک را جز بملک مضاف نتوان ساخت دیگر آنکه مالک هم بذات و فعل هر دو اضافه کرده میشود چنانچه مالک الملک و مالک التصرف و ملک جز بذات مضاف نمیکردد دیگر آنکه تسلط مالک قوی از ملکیت زیرا که اگر مالک از مملوکات در تصرف دارد ممکن نیست که خود را از ملک اخراج تواند کرد به اختیار خود و ممکنست که رعیت نفس خود را باختیار از ملک اخراج کند دیگر آنکه مملوک بر هیچ تصرف قادر نیست الا باذن مالک بخلاف رعیت که دست تصرف ایشان در امور خود مطلقا است پس استیلای مالک زیاده باشد دیگر آنکه مالک را هیچکس بمکرو فرقی که از جهت ملک و جان ملکی که در آن تصرف توان کرد پس قوت تصرف در مالکیه بیشتر از ملکیه است چه ملک تصرف جز بامر رعیت نیست دیگر آنکه این لفظ را بیوم الدین اضافت کرده و در قرآن مستوی این

هست انجا که میگوید یوم لا تملک نفس لنفس شیئا نفی ملک کرده است از خلق پس لازم آمد که او
ثابت باشد دیگر آنکه ملک مالک حقیقت است و ملک ملک مجازی و نیز مخلوق مقهور و مدبر تواند بود نه حقیقت
پس غلبه و قهر و ملکیت غالب بود دیگر مالک را ابعاد از رقبت مملوک ممکن نیست بخلاف ملک که
بعد از رقبت رعیت روا و هیچ ثابت نیست دیگر خدمت مالک بر مملوک لازم است بخلاف
ملک که رعیت را خدمت او واجب نیست بلکه او را بامر پادشاه بجای آورد نیست که کلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته دیگر مملوک را سفر و اقامت و غیر آن بی تبعیت مالک نیست
و رعیت را متابعت در بعض مرتبه نباشد پس مطلع بودن در مالکیت بیشتر هست دیگر آنکه لفظ
ملک دلالت بر هیبت و سیاست دارد و کلمه مالک دلالت بر رافت و رحمت بود و بندگان را بجهت
رعایت احتیاج بیشتر هست که بهیبت و سیاست دیگر آنکه ملک را رعیت طمع برد و مملوک
از مالک طمع دارد پس مناسب باشد و ملک طامع و از اینجاست که امام کسائی رحمه الله فرموده
که مالک ابلغ است که دلالت [illegible] بر فضل و احسان و دیگر آنکه مبالغه در تربیت از ملک بجهت آنکه
ملک ممکن نیست که مملوک [illegible] رعیت و خدم و اینها را گرسنه و برهنه دارد و مالک
نفقه و کسوت مملوک و محافظت و تربیت او فرو نگذارد دیگر احاطه رحمت و فضل مالک
اکثر از ملک است [illegible] حشم و خدم را بر ملک عرض کنند هر قوی و صحیح را بجهت تعیین
وظیفه قبول کند و ضعیف و معلول را فرو گذارد بخلاف مالک که مملوک او هر چند ضعیف
و مبتلا باشد از تعهد او و معالجه [illegible] دیگر آنست که مالک یک حرف زیاده از ملک واقع
شده پس قرائت او بحسب ثواب اکثر باشد چه بر تلاوت یک حرف از قرآن ده حسنه مترتب
است [illegible]
[illegible]
حسنات [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] اقرؤا القرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملوک [illegible]
[illegible] ترجیح قراءت ملک [illegible]
زیرا که میان صحابه رضی الله عنهم [illegible]

واقع شده

واقع شد و هیچ یک بر وی نیفزود زیادتی حرف [illegible] بلکه احتجاج بزیادتی معنی کرده‌اند
انها [illegible] ملک [illegible] معنی عظمت و قدرت
و تصرف در مملکت و وجود و اینها انسب است بجناب [illegible] قراءة ملک
[illegible]
الحق وقال تعالی الملک القدوس و در حدیث قدسی [illegible] انا الملک قلوب الملوک
[illegible] و دیگر آنکه [illegible] اختصاص [illegible]
وقال تعالی الملک یومئذ الحق للرحمن [illegible] یوم الدین [illegible]
و تخصیص [illegible]
[illegible]
و ملک [illegible]
مضافه [illegible] و ذی المعارج و امثال آن دیگر [illegible]
باشد بخلاف [illegible]
چنین [illegible] تاج و تخت بود [illegible]
[illegible]
دیگر آنکه ملک [illegible]
[illegible]
است [illegible] موجب اختیار قراءت [illegible]
که ملک صفت مشبهه است [illegible]
[illegible]
[illegible] و قال تعالی ملک الناس [illegible]
و حضرت [illegible] مشایخ [illegible] ترجیح قراءة ملک [illegible]
[illegible]
و قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ربت واقع شده [illegible] ملک الناس [illegible]

که مذکور شد در فرق میان اسمین سخنانست و فی قصص الانبیاء مالک را اشارت بدو داشت و ملک
را امر جمهور دانست و در تفسیر قرطبی از ابو حاتم نقل میفرماید که مالک ابلغ است در مدح خالق
از ملک و ملک اولی و افضل است در مدح مخلوق از مالک و ملوک گویند منتظر بصیغهٔ مالک انسبت
و بعلاء عظیم معنی ملک اولی و از بعضی صاحب بصایر گفته است که خواننده قرآن چون بدین
منزل رسد که جمال معنی از حجاب الفاظ بر وی جلوه گر شود ملک خواندن او را مناسبترست تا
این صفت او بحقیقت نهایت دارد و اگر هنوز در بدیهه دنیت نرسیده کو مالک میخوان که از آن
ثواب بیشتر یابد قرآن داشت و در مجامع آورده که از کلام بعضی چنان مفهوم میشود که
ملک مالکیت و بر هیچ نقد بهر دو را یک معنی باشد و حقیقت آنست که ملک خدا براست
و مالک حقیقی هم اوست همه موجودات ملک ویند و در ملک وی هیچ ملوک را نیز دخل
نرسد و بهیچ او را با وجود ملک دعوی پادشاهی نرسید **بیت** کیست در بزم دستگیری
کو لمن الملک زند جز خدای کش ملکش هرچه در روز نماکیست پیش خداوندی و بندگیست
وصل ملک در قرآن برسه وجه آمد اول بمعنی قادر قال تعالی لا یملکون لانفسهم
ضرا و لا نفعا ای لا یقدرون بشی نحوی این جنین بود که اوست قادر که در یوم الدین
قدرت شامله او انجزه و هست و قوت کامله او بی ضعف و فتور و تخصیص بدان روز
جهت آن تواند بود که مدعیان چنین کاره در این نیاکان دعوی قدرت و قوت میکنند
اما از آن روز هیچ بزم کو با حیرت خواهند کشید و دیده حسرت و ضعف و فترت
در این حال خود مشاهده خواهند نمود **بیت** از رخ جوبا بود دهٔ عزت برافکند
هر جا بتیست روز خجالت نهاد گند دوم بمعنی غنی قال تعالی و جعلکم ملوکا ای اغنیاء
و خصوصیت غنا بدین روز که ما یه دارالایام در خزانه الغیوب الدنیا دست احتیاج
بدریوزه شفاعت کشاده باشند و صدر نشینان هما رخانه کلوا و تمتعوا قد به قرصی بر حصول
یک نواله از نوال خوان احسان الهی نهاد بر غایت ظاهرست سیوم بمعنی حاکم قال تعالی ان الله
علیکم ملوک یعنی حکام و بر آن روز که اند بیان عظمت و کبریا الحکام علی الاطلاق محکمه دنیا ساخته حاکم علی
الاطلاق اوست **بیت** حکم تو روزی که علم برکشند هر که بود غیر تو دم در کشند جزتو کی
باشد بحکومت سزا ای تو بحق حاکم یوم الجزا در مقصد اقصی آورده که ملک آنرا گویند که بی نیاز
باشد در ذات و صفات از جمله موجودات و تمامی مخلوقات بوی محتاج باشند در همه جهات
بلکه هیچ چیز از ذات و صفات و وجود و بقا ممکنات از وی بی نیاز نتوانند بود و او بهیچ چیز
از انها حاجتمند نباشد پس ملک را بدین صفت توان شناخت با استغنا خود از خلق و احتیاج

خلق بدو و بر این تقدیر ممکن نیست که هیچ یک از ممکنات ملک علی الاطلاق تواند بود بجهت
آنکه احتیاج از لوازم امکانست و هرگز از وی مسلوب نگردد جمعی گفته اند **بیت**
سیه روئی ز ممکن در دو عالم نشد هرگز جدا والله اعلم پس ممکن محتاج باشد
و هرگاه محتاج بود او را مستغنی نتوان گفت و آنکه مستغنی نبود او را دعوی پادشاهی
روا نبود نیست که هیچ ممکنی از آن جمله باشد که هر کس بدو محتاج باشند بجهت آنکه محتاج الیه
را علم شامل و قدرت کامله و کرم عام می باید تا تواند که دعوی همه اندکه کرا میدهد آنچه
مخلوق را بدین صفتها بکمال موجود نیست پس هیچ بنده ملک مطلق نتواند بود آری در قصهٔ ملوک
دنیا این مقدار هست که مستغنی باشند از بعضی اشیا و بعضی از ایشان مستغنی نباشند
از روی مجاز هر یکی را ملک توان گفت با استغنا که و بجاز بعضی را احتیاج بعضی بوی و ملک حقیقی
آن بود که بنده و شاه و سفید و سیاه بلکه از زمین و ماهی تا بالای همه بوی محتاج باشند و او از
همه مستغنی **بیت** ای ز روز سفید تا شب داج همه ذرهای فیض تو محتاج تو ترا گدا
و دیگران زادند تو خدایی و دیگران بادند سا زمند از تو گشت کار همه ای همه
واقف بکار همه و از مضمون کلام سابق که اثبات ملکیت مطلق بود مر حضرت او جل شانه
که ملک ملوک بنو عزوجل سبحانه شوانه بوجهی همه پادشاهان از بیان عجز و نقصان مستر کند
و هیچ یکی را نظر بحقیقت امکان بدیگری تفوق و ترفع نه هر چند در صحاح حادث
وارد شده که فاحش ترین نامها روز قیامت نزدیک خدا و ند تعالی آنست که کسی را ملک الاملاک
گفته باشند یعنی پادشاه پادشاهان بجهت آنکه این صفت خاصه حضرت احدیت است و مالک
ملک و ملک ملوک از ازل تا ابد جز او نیست ذره خاک و قطره آب که معدود عنا و عرصه فنا
در ساحت عظمت الهی دعوی شهر یاری و شاهنشاهی چه کار **بیت** آنکه در عرض فنا باشد
لاف شاهی بود خطا باشد نیست جز حق با شکال و ز نهان هیچ کس پادشاه پادشاهان
و ملک را اکثر بمعنی متصرف داشته در مملکت و اهل آن از صفات فعلیه باشد و اگر بمعنی
قادر متصرف دارند از صفات ذاتیه و امام حجة الاسلام رحمه الله فرموده که ملک
از صفات راجع بدانست یا سلبی و اضافی چه کمالت دارد بود از آنکه همه بدو محتاج
و او بکسی احتیاج ندارد اما نصیب عارف از این نامست که از ماسوی الله بی
گردد و مملکت خود را که قلب و قالبست بعبادت و معرفت آبادان سازد و جنود
خود را که شهوت و غضب و متعلقات ایشانند از فساد و بیداد منع کند و در عالم خود که
کشاش و بدو عین و اذن و سایر اعضا اند بقیه [illegible] و دقیقه تمکن در اینجا بر

خلق بدو بین

شریعت واقامت غایت دولت ملک مجازی و ملوک عرصه گاه هو ویا زی را تاجر و تخت
دانند هر موضع سیمرغ که چتر ایشان بال التفات نتمایند و روی نیاز بحضرت بی نیاز
ارند تا این دعا بهیبت و بر و لها پادشاهان کار دو وجه از روی عقیدت خالص فرمود
و بصدق نیت برطراز عالی و نانکه در جمیع حال التجا بحضرت ذی الجلال دارد سلاطین
مکرمتش بر مهمان است و انانکه در گاه ملوک قبله اقبال و کعبه امال است ساده هم از آن
صعلوک اند بان در محیب اورده که بشرح آن فی جمله اقصر حضرت مرتضی رضی الله عنه روزی
واقعه دیلمی گفت یا امیر المؤمنین مرا پندی ده فرمود که چه نیکوست مهربانی و
تلطف توانگران بدرویشان بامید ثواب و بناز نوازی حق و نیکوتر از آن سرکشی و
تکبر درویشان بر توانگران بلعتبار عنایت و کار سازی حق ابجه و پیش روی تو چندین کهر
پادشاهی کن کشاهها از در گوی او بکدایی افتخار است و گدایان را از منصب شاهنشاهی
عار بیت ای هر گدای کویت شاهی و شهریاری : در کوی تو گدا بی فخری بود تماری
احسان بی حساب بی سعی التماسی : انعام بی شمار بی رنج انتظاری : حیفست شب
نشستن بی روی چون تو شمعی : نهیست عیش کردن بی وصل چون تو یاری : فصل
مالک الملک بمعنی مستعمل است اول که از همه مستور تر باشد خداوندست قال تعالی
قل اللهم مالک الملک دوم ضابط قوله تعالی فهم لها مالکون ای ضابطون ضابط
بمعنی حافظ است و شرط ضبط تصرف باشد چه وکیل را تا که ضبط چیزی کند مالک گویند
واز برای ضبط و ربط امور معاد و حفظ حساب اعمال و باداش عباد فهم تو اذکر د
سیوم قیوم معاملات کالامر یقوم بر و در حدیث امده که ملاک الدین الورع پس معنی
ایه این باشد که قیام دو نقیامت بدوست و تمام مهمات معادی قایم بمقتضای
عدل و حکمت و بحکم عادل و معرب میان دراه با ملک الطریق گوید عدل هو وسطا
میان ظلم و انظلام وجون وقوع این طرفین از حق و بر حق جایز و واقع نیست
پس را د دهندن دو نجزا او باشد که انصاف مظلوم از ظالم بستاند و حقوق
واجبه از ارباب مظالم استیفا داد نموده بمستحق رساند و از ابن عباس منقولست
که مالک یوم الدین را یقضی یوم الحساب تفسیر کرده و جمعی بر آن رفته اند که جزا دهنده روز جزا
و مقصد اقصی ملک که بمثبت که مالک حقیقتی او کمه که مثبت و در مملوکات
و مملکات ناو ناقد باشد هر کار که خواهد و هر نوع که خواهد از ایجاد و اعدام و کمال
و انعام و ابقا و افنا و منع و اعطا و اهدا و اضلال و اعزاز و اذلال و اهدا

واعاده

واعاده و احیا و امانت چون ملک قادر و تام القدرة است یعنی قدرتنا و محیط بر جمیع
مقدورات هر چه ممکن و مقدورست در قبضه قدرتنا و مقهورست : بیت قدرتش
از دو این کاف و نون : هر نفس اورده جهانی برون : هر چه قلم با قلم قطرت :
سلخته خام زن قلم رفت : بی خلل عجز ندیدیم کس : قدرت بی عجز خدا راست بس
حضرت خواجه قدس سره در شرح اسماء الله اورده که مالک ملک داد و ملک بخشنده است یعنی
ملک دنیا دشمنان را بداد و ملک آخرت بدوستان ذخیره نهاد و بر حقارت ملک دنیا
کاملان او دلها بعابدان داد ملک ساخت تا طمع کردند عطای او را و سلطان و جهان
مرحمان مملوک کرد این لطایف بگشت تا بادر او در روح الامر واح و در ده که مالک حقیقی است
که ملک خزاین عرش و مملوک کشی الوقت منازعت با او ننود خداوندیش را بدنباشد بهیچ وجه
انوی بد نباشد [illegible] بر سپی جیحم [illegible] وانا ملک الالا [illegible]
قوم از همه کو برست [illegible] بحیو که از همه کس حاجت
و انس چاره ندارد : بیت بیچاره منم چاره کار تو منم دو [illegible] مکن [illegible]
عارف دو [illegible] بیت [illegible] در درد تو [illegible]
او [illegible] دل [illegible] ای در [illegible] هر که او [illegible] دا د همه و هر که همه
دارد اگر او را ندارد هیچ ندارد بیت مرا با رهست و د کو هیچ نیست : جو او هست
مهلست کو هیچ نیست : مرا او بکلستان در خو کون : که کو دیدن در بیه هیچ نیست بیکی
از کبار رحمه الله فرموده که هر که استحقق کرده که ملک از آن وست و ملک علی الاطلاق هموم اینه
از انصاف بدعوی بها بیروی فایت و نه زمام امر ربما الکل و تسلیم نماید خود را با اضافتها نیا فط
ساز دوالف و ابجر و دشه با ای اضافه را باتش غیرت بسوزد بر کی بجای التوحید اسقاط الاضافات
میفرمود که التوحید اسقاط الیا ات محصل امر و معنی بیت حقیقت توحید آنست که مالک را
مالک کار و بیا مرا اضافتی که بخود میکرده از کردن هستی بر دارد هذا لی و هذا بی و هذالهی
جنگ غیبها ست هر چه بنی داهست بحقیقت از آن مولیست هیچ قیدی در بین راه
از گفتن من صعب تو بنیست و هیچ بندی بدل اضافتهمن و ما نیفه ای عزیز و قبی
از سر این سخن اگاه شوی که چشمه بیم منی را که منبع دخانست بحجب وجود از باب بجاک
قواصع و نیاز و نظر از همه و این فوق که سر کوی خیال و خرد نمایم بر دادی
شوی که از ما و من بچه امافت نفس دیانو هیچ چیز مضاف : هم ز تو وا دهیم و هم نکنی که
چه نهایت وقت سخن : کفش من تاج من عمامه من : کوهی عصا و جامه من : ذانکه جز

کد ازمنی و ارست • یکی من و دیا هزار دمی باد ست • صد مفتش باد برسر و کردن • بر که
یکبار هیز باشش من • اما نصیب عارف ازین نام آنست که چون داند که مالک الملک و ست حق
او را باید از مصالح دنیا و منافع عقبی از حضرت وجود و بها کان مجازی که هر چه دارند عاریت
است و زمانی تا زمان معین باید گذاشت • مطلب هیچ چیز استغنا شد نماید و اما مقشیری
رحمه الله در تحبیر آورده که بنده عارف باید که بتجلی این اسم جمال عبودیت خود را در آینه جلال ربوبیت
حق مشاهده کند تا چون بندگان دیگر همی گویند که مالی من و منالی من و باغ من و سرای من
او همین میگوید که خواجه من و مولای من است امام محقق رضی الله عنه منقولست که وقتی
در غلبات ذوق بندگی خود و شهود لذت خداوندی حق میفرمود که من مثلی و لی مثل الکریم
معبودیا • بیت • بنده خویشتن خوان که بشاهی برسم • مکسی [illegible] برواز [illegible]
وهم در تحبیر فرموده که یکی از امرای ذو شوکت صاحب اجلال التماس کرده که اگر حاجتی داری
بر من عرض کن و اگر مرادی بر خاطر میگذرد از من بخواه تا با تمام آن و اهتمام در آن علی
منهایت جهد بتقدیم رسانم درویش را نظر بر اشعه لمعات مالکیت افتاده بود و بندگی
خود را مغلوب خداوندی حق دید با تمکن بهیبت بر وی زده که و من انت حتی اسئلک الحوائج
هنک • تو که باشی که مرا حاجت خویش از تو باید طلبید و بنیاز خود پیش تو [illegible]
باید نهاد [illegible] عجز و فتور موصوف و بیچاره بضعف و قصور معروف •
بیت • برکرد [illegible] وضع [illegible] • سراسیمه شکل چو کرده [illegible] • امیر متغیر شد
و متغیر گشته گفت ای [illegible] این سخن مرحبا این چه دهشت و مقتضی چند این ملال
و وحشت بود درویش سلطان دل فرمود که ای هدف سهام تلف و آماجگاه آفات
و آرسته [illegible] مثل تو شخصی با من کسی این سخن چگونه تواند گفت و بدین جرات و [illegible]
درد و چنین عبارت چه سان تواند سفت و حال آنکه مراد و بنده اند که تو خط بندگی
بدیشان داده و خدمتکاری [illegible] کمر خدمت ایشان نهاده • خواجگان
تو مرا [illegible] بندها [illegible] بنجات [illegible] باشند که خادم خدام
خود را قبله دعا و کعبه حاجت [illegible] ملازمت پادشاه پادشاهان [illegible]
[illegible] امیر پرسید که این بندگان که من [illegible] کدامست و این دو کس
که خدمتکار ایشان [illegible] مشهور [illegible] درویش فرمود که نفس و هوا [illegible]
[illegible] • بیت • من نفس و هوا و بنده دارم • بر هر دو امیر و پادشاهم
[illegible] بندگان [illegible] بندگان چه خواهم • وصل • [illegible] اسم ملکی و مالکی جامع صفات

کلبه است

کلبه است برای آنکه هر که ملک را مالک باشد البته باید که قادر و حی بود چه ملک و مالکیت
بیشتر نیست و قدرت بر جهات متصور نبود مگر باید که عالم باشد به مصالح ملک یا ملک خود و
سمیع و بصیر بود تا ناله مملوکان شنود و حالات مظلومان و محرومان ببیند و چنین کسی
واجب الوجود لذاته باید چه اگر واجب نبود ممکن بود و ممکن عاجز و مفتقر باشد در وجود
بغیر خود و بیان تقدیر او اما ملک و مالک نتوان گفت بلکه مملوک و محکوم باید دانست و از اینجا
معلوم شد که ملک و مالک حقیقی آنست که جامع این صفات باشد بر وجه کمال و آن نیست
مگر حضرت ملک متعال و خداوند ذو الجلال • بیت • سلطان بی وزیر و خداوند بی نظیر •
دانای بی تفکر و دارای بی ملال • و چون مومن موفق دانست که ملک مطلق و مالک بحق او
باید که لوح دعاوی [illegible] بساط هوا و هوس [illegible] آینه [illegible]
تعلق کونین در چیند [illegible] اضافات و نسبت از پیش بردارد و مالک علی الاطلاق را ملکیت و ملک
مسلم داده مراد و مرام خود تقدیم نماید [illegible] این شناخت از وی درست باشد
[illegible] که هرکرا [illegible] و معتقد بملکیه حق است گواهی [illegible] آن تواند بود که
[illegible] کردن بر افراشتن خود را افکنده [illegible] و بر امید [illegible]
خود را از اوج عزت در حضیض مذلت بیفکند [illegible] که با مرای محیط جهان
[illegible] داد و [illegible] کرده باشد [illegible] در عوض جان [illegible]
و سر [illegible] باشد [illegible] شبه [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] پاسل بر کتف همت [illegible] که هر که عشق و [illegible]
[illegible] تحمل [illegible] • مصراع • چون تو [illegible] بحال عشق [illegible]
ملول • ای درویش بنده پادشاه مجازی پروای هیچ [illegible] خواجگان مملکت [illegible]
بلکه نظر التفات بر مال و متاع و عقار و ضیاع ایشان نیفکند [illegible] حلقه بندگی [illegible]
در گوش دارد و ورد [illegible] عظمت و کبریای او [illegible]
[illegible] توکل و تفویض عادی [illegible] ذوق [illegible] دریابد [illegible] روی دل
از پادشاه هفت اقلیم برتابد • ع • گدای در که او باش و پادشاهی کن • در حقایق
[illegible] که بنده حقیقی آن باشد که در وقت مشاهده انوار ملک و مالک خود از هر [illegible]
[illegible] فراموش کند امام قشیری فرموده که [illegible] اشارات [illegible]
[illegible] مالک و ملک ایشانست و چنین کنند مام [illegible] اختیار از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دانسته که بنده را هیچ ملک و ملکی ثابت نیست و هر که [illegible]

نباشد وچون حکم نبود اختیار بین ساقط بود پس نه از طاعت او اعراض تواند کرد نه از حکم
او اعراض تواند نمود ع بهر چه حکم کنی بر وجود من حکمی . و در جواب کسی که گوید مملوک و
مملوک و مملکت باید که موجود بود تا کسی را مالک و ملک توان گفت جهت آنکه شیء معدوم
را ملک و مالک بودن محالست پس روز قیامت اگر در حال موجود نیست چگونه کسی آنرا
مالک تواند بود این نکته گفته اند که چون قیام قیامت امری ثابتست و خلل در بودن او
جایز نیست گویا کائن و آمده است لمنزلة امر قائم فی الحال [illegible] و ملکیة و مالکیة آن خود را
مستاید . و امام ماتریدی رحمه الله فرموده که از برای آنکه کمال [illegible] کرد بر آنکه استحقاق
خدای تعالی بجمیع انچه خود را صفت کرده بذاتست نه بغیر برای آنکه در [illegible] خود را وصف
فرموده بمالکیت یا ملکیت آن چیزی که در وقت وصف موجود نیست پس بر ثبوت [illegible]
کرا استحقاق حق سبحانه تعالی بصفات کمال از ذاتست و موقوف بغیر نیست فی جمله کویم لله
کل شیء فی الازل و اشیا در ازل نبود نه اینجا نیز گفت ملک یوم الدین و این روز هنوز حادث
نشده . در کشف الاسرار آورده که چون ملک ملک و ملک ملوک در همه احیان و اوقات حضرت
خداوندست سبحانه پس تخصیص یوم الدین چه معنی دارد و جواب همانست که ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که جمعی در دنیا دعوی مالکیت و ملکیت میکنند از طریق مجاز در آن روز
آن دعوی و مجاز همه عاید و هم کارها و حکمها مر خدایرا باشد . والامر یومئذ لله . و مؤید
این قولست آنکه در تفسیر خواجه قدس سره مذکور میشود که خداوند سبحانه متفرد ست در آن
روز بحکم و قضا اینجا در دنیا ولاة و قضاة حکم میکنند و پادشاهان از لاف فرمان دهی [illegible]
در آن روز ملک و ملوک زایل شود و امر و نهی و حکم و امر انتظام کرده [illegible] و حق تعالی ملک و ملکه
بدیشان داده و هر یک خیال [illegible] خود ملکی و مالکی نام نهاده بیاش تا فردا صفات احوال
هر ملک و مالک را در نوعی بر کشند و دعوی ایشان باطل [illegible] لمن
الملك اليوم در فضای لله الواحد القهار برافرازند هیبت قهاری و سطوت جباری
ظهور کند آتش نیستی در ملک و ملک مجازی زنند و بصولت عظمت کل شیء هالك نداز
ملکشان مانند [illegible] شعر پرده بر اندازد و بیرون آی فرد که منم آن پرده در
در نورده عجز فلک را بر فلک [illegible] عقد جهان را بجهان وا گشای . نسخ کن [illegible] ایام را
مسخ کن این سورتا حرام را . کرسی شش گوشه بهم در شکن . مسند نه پایه بهم در فکن
پاک کن این لوح [illegible] هلال . باز کن این پرده زپیش خیال . تا متواتر خدا [illegible] دهند
بر سر خوان [illegible] جهند . ای در وقتی چنانچه فردا ملکا و مالکا خواهد بود امروز نیز هست

اضافه

اضافه یوم الدین برای تنبیه است تا مؤمن مشاهده ملک و ملکیت او باشد در دنیا چنانچه در عقبی
خواهد بود و گفته اند این تخصیص برای تمثیل است در وعد و وعید یعنی اولیا را در ضمن این
این سخن وعده است که مملکه دنیی و عقبی را ملک و مالک منم اگر مملکت دنیا بر مراد شما نبود شما را
مملکت عقبی عزیز گردانم و نقابیان ملکه را ملک شما سازم تا بیابی و منازعی ملکه را می باید
ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا . و اعدا را بوعید میگوید که [illegible] بر شما ظاهر خواهد شد که همه
ملکها ملک منست دانسته ام انچه کرده [illegible] اعتقاد دم بر مکافات و مجازات انچه بظهور
آورده [illegible] شما را از من فرار میسر نی و عذاب [illegible] شما دافع متصور نه [illegible]
کم اسم ملک و مالک [illegible] استیلا است و خوف مقرون [illegible] این کلام است در غایت
[illegible] مذکور است که اختصاص ذکر مالک یوم الدین برای آنست تا از [illegible] در وقت
تلفظ بدان اقرار باشد بر بعث و جزا و بدین سبب [illegible] که یومنون
بالغیب صفت ایشانست داخل کرده و [illegible] نیز گفته اند که تخصیص بر شیء [illegible]
بر نفی ما عدای [illegible] این وصف که حق تعالی مالک یوم الدین است لازم نمی اید که
ملک سایر ایام نباشد [illegible] امام اجل فرموده که اوست مالک یوم الدین و مالک قبل یوم الدین
و مالک بعد یوم الدین و هیچ چیز از ملک و ملک او خارج نیست و حقیقت آنست که اینجا
تخصیص [illegible] مالک الملک [illegible] اکثر [illegible] معلوم
شده دنیاست و عقبی و دنیا [illegible] در بحث معنی رب العالمین داخل است و عقبی [illegible]
مضاف بدانست . مضمون مالک یوم الدین [illegible] بدان که معنی که امروز رب العالمین [illegible]
و فردا مالک یوم الدین [illegible] ملک و ملک حق تعالی بزمانی مخصوص نیست بلکه از ازل [illegible] العالمین
است و تا ابد پادشاه و مالک ایشان بیت جهان پادشاها خدایی تراست . ز ازل تا ابد
پادشاهی تراست . تویی اول و آخر همه چیز . نه آغاز داری نه انجام نیز . ز غیبت نجنبد
شود هر نفس . بحکم خداوندی تست و بس . فصل یوم باصطلاح منجمان زمانیست [illegible]
طلوع نصف جرم آفتاب تا غروب نصف جرم او و نزد ارباب شرع از وقت طلوع فجر است تا غروب
آفتاب و ابو حامد اصفهانی در کتاب [illegible] و نظایر آورده که یوم در قرآن بر چهار وجه است اول
بمعنی روز [illegible] که خداوند تعالی [illegible] قال الله تعالی خلق الأرض في يومين
وقال تعالى فقضاهن سبع سموات في يومين و این روز [illegible] خداوند سبحانه [illegible]
[illegible] اختصاص داده [illegible] هزار سال [illegible] برابر است وان يوما عند ربك كالف سنة
دوم بمعنی روزی [illegible] قوله تعالی ثم يعرج إليه في يوم كان مقداره ای مقدار نزول

جبرئیل و معبوده سیوم بمعنی روز قیامت الیوم نختم علی افواههم چهارم بمعنی وقت قال
تعالی واتوا حقه یوم حصاده وقال تعالی وسلام علیه یوم ولد و در خلاصة التفسیر مذکورست
که یوم در لغت وقت باشد بی خواه شب و خواه روز و اینجا که یوم الدین واقع شده مراد وقتست و روز
اصطلاحی چه در زمان حشر نور آفتاب منتفی خواهد بود کما قال تعالی اذا الشمس کورت و در تیسیر
مذکورست که یوم در اصل اسم بیست مر امتداد را دنیا عام را و در بصائر گفته که یوم مطلق روز را گویند
و روزی که چون ذنب بعد با بعد و شب را شد او را هم خوانند قال تعالی وآیة لهم اللیل نسلخ منه
النهار لاجرم وقت بعضی از یوم شاید گفت و اینجا دنیا نیز است که در قوله لیل و یوم نهار داخل
شود اللیل و یوم بحقیقت آفت که در اصل وضع یوم مر ابانزه زمان تعیین کرده اند قال تعالی
تعرجوا یوم و در کلام فصحا بمعنی معنی بسیار واقع شده فیوم علینا و یوم لنا و مثل اینکه گویند
فلان علیه یوم خرج و سلام علیه یوم دخل و بعرف و عادت گویند فلان در روز دولت خود توفیق
خیرات یافت یعنی در زمان دولت اینجا نیز بیان جزا و شمار مراد است نه روز یکه بمعنی نهار بود و بلفظ
یوم ایراد فرمود که ظهور هر چیز از کرات اشیا و حشر و نشر حیوانات در وی است و تخصیص یوم
بلفظ ملک برای تعظیم یوم است باغرض چیزها نیز مفقود امر روز هم است با غیر که بدین یوم ای کران
روز را انقضا و فنا نیست و هر چه باشد ابد الاباد فیه هست و در انسان عیون المعانی آورده که شرف
آن روز که تو آن مسلطت اعطاع دعاوی باشد و چه امروز ملوک و ملک مجازی دعوی ملک و
ملک میکنند و ملک بحقیقت و ملک تا باید دایما و ابدا بی نهایت هست که فردا حکام نیز نشد
حکم اکنکم ایشان بمعنی جاد هست نه بر مهد و بر جسم نافذست نه بر عرض امرایشان بر نفس بود نه
بر نفس و در ظاهر نفوذ کنند در باطن و بر اجساد حاکم باشند بر نفوس و ارواح نه بر کامن و نه حکوم ایشان باشد
شمرده اما ذکر آن روز آفتاب و کلامیت نافذ و فرمان عالیشان حضرت عزت در کلیر نیز باشباح و ارواح
و جواهر و اعراض و نفوس و انفاس و احیا و اموات جاریست بتمامی منطوی و محتوی بکلمه هو و ظاهر
نمود و اشعه کواکب دعوی ماه منقضیان مجازی اراضی لمن الملک الیوم بکلی نابود و منتهی خواهد شد
محیطست حکم خدای که آن قبا جل خاسان کشته دعوی کران جمله زرق در باد در ایام
ز سلطنت شیاهان بعد آید و وش فصل دین در لغت عرب بمعانی ده معنی آمده اول جزا قرآن
یا زده و جمعه ذکورست و سوم جهد بکره کلام فصحای تاذی و ملغای جاری معروف و مشهور
ابجد در قرآنست اول توحید قال تعالی الا لله الدین الخالص دوم التوحید سیوم حساب ذلک الدین
القیم ای الحساب المستقیم سیوم حکم فی دین الملک ای بحکمه چهارم ملت و طعنوا فی دینکم ای فی
ملتکم پنجم طاعت ولا یدینون دین الحق ای لا یطیعون ششم جزا انا لمدینون ای مجزیون و در اینجا که جزا است هنه

انیجا اختلاف کرده

و انیجا اختلاف کرده اند هفتم قهر در شریعت قال تعالی ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ای فی حدوده هشتم
لیقم المسلمین در عرف ای شریعتهم نهم ترک کردن مکر ای ما انتم علیه من الشرک دهم دعوا مخلصین له
الدین یعنی اطاعت یازدهم عید الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا ای عیدهم و از معانی دین آنچه در غیر قرآن
آمده اول عادت اخلاق کریمه اهذا دینه ابدا و دینی ای عادته و عادتی دوم خضوع و فروتنی
شعار بهشتی باز داشتن سیم ذلت دل الرباب و کانت ای خضعت و دین دالا انیجا که گفته اند که
ولم داند و خلد فرو تن شود سیم قهر و غلبه ادا ای قهر و هم در منظومات اعشی باشد عن دان
الرباب اذ کرهوا عرب بلک دا مدین کو بجهت انکه مقهور و مغلوبست و از جهد وجوه ای انسد
لفظ دین را بحسب وضع لغوی هست دو وجه در جناب راست نیاید یکی انکه بمعنی جهد کوبند
دوم انکه بمعنی شرک دارند و اینجا بحسب وضع شرعی مناسب هست و هر وجهی تفصیل آن
کرده آید اما توحید روز قیامت را روز توحید گفت بجهت انکه در آن روز نعمت و کرامت و نجات
و سلامت مر اهل توحید را باشد و بعضی بآنکه در آن روز هر جز توحید بکار نیاید و دولت نجات
جز مر حقان روی ننماید چنانچه جای دیگر فرموده یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی
نورهم بین ایدیهم و بایمانهم هر کس امروز دل یکانکی و هم فردا اند دل یکانکی بر عهده هر که در دین شرک آرد
و تخم شرک دردم باطلی از مزرعه عمل خود جز و دل بیند غرق چنین هر که خواهد بر نجات و خلاص ایمان
توحید کار دو اخلاص سوم رفتن از شرک و نفاق حاصل تخم چه نهد فراق المحاسب
حساب هر معنی و شمارست و شمار آن روز بر مشابه خواهد بود که هیچ ذره از ذرات اعمال خیر و شر فوت
و گم نماند طریق راستی و در شتی هم الحساب فیه گاه مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین بود
مینماید که مباینه حساب کنند بنکاه و اکه عقوبت شمار اعمال ایشان و مقصود اذن انست که هیچ کس
بر عیوب و معاصی کمتر کان نجلت زده و فرو نبات بعد و بر سارد و سرلی بر مفلسان سیاه نامه داوری
هر چیز که من نوقش فی الحساب یعذب حساب کردن مقتضی هیبتست اما چه را مردی که در یکار
حساب بنده را خود متولی شده از مقتضای فضل و رحمت آمده افکنده دوستی اعرابی که بعلیه
حساب جلت علاقه ان حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم سوال کرده که روز قیامت قوت حساب
خلایق متعلق بکه خواهد داشت آنحضرت صلوات الرحمن علیه فرمود که حق سبحانه خود محاسب بندگان خود
بود اعرابی خوش وقت شد و گفت هر ستم حساب کنند کریمست و کریم چون بر کسی کار قادر
شود عفو کند و عنو بر مجرم دست یابد همه که نگاه ان افتادکان را بلطف و عنایت دستگیری
و مدد رحمت کار ان بکرم و عنایت در پذیرد بیت هر کرا کار با کریم بود آخر کار او سلیم
بود اما حکم عنایت ظاهرست چه حاکم علی الاطلاق در آن روز حاکم و حکم زبان و حکمی

بازنهستاند الیوم نختم علی افواههم، زمام احکام بقبضهٔ اقتدار و اختیار حاکم مطلق بهدهٔ
امرها بامر حقیقی باز گردد الیه یرجع الامر کله سرافراز ... عرصهٔ امر ... بر عتبهٔ ماموری ...
خوشحیلی تا بان منتظر فرمان فرمانی در پس پرده خمول و فرمان برداری متواری کردند
الامر کله لله امروز هر یکی خود را در اجراء احکام مستقل میشناسند و حکمش را اگر بجور و خطا و
در رها ... بتدبیر صوب صواب مستقیم مینماید فردا که محکمهٔ عدل ... سلطان عزت
ندای فالحکم لله العلی الکبیر باسماع اهل عرصات رساند غیرت و حمایت ... میدان ...
دادیاد ... بی نیازی برد هد و مظلوم جفا ... از کشیدن بار احکام حکام ستمکار باز

بیت: ذبیم سطوت قهار قوم ... ظالم دم نمیتوانند زد مظلوم ... و الیها گفته اند بیت

حکم تو از پرده چو آید برون ... آیت حکام شود سرنگون ... چو حکومت کو ... من
ز قل کیست که دعوی حکومت کند ... نیست در احکام تو چون و چرا ... حکم ترا ... و
ترا اما ملت معنی این سخن که آن روز ملت چنین موجب گفته اند ... ملت حنیفی که
جادهٔ نجات و شارع وصول به درجات است در آن روز ناعتباری نبود و عز ... اکنون ملت حق
مستقیم کاری بر موجب دلخواه از پیش نرود اما طاعت معنیش آنست که در آن روز جز طاعت
و عبادت نفع نرساند یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و گفته اند ... محذوفست
تقدیرش ... الطاعة ... طاعت ... معصیت ... خواهد ... که منصوب
بالفعل ... بوده و ... مخلوق شده اند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ... اما ...
در آن روز ... ثواب و عقاب ... هر کوشش
حکم ... و عقاب ... بعذاب ...
این ... خوفست که ... هوا و هوس ...
... و مکافات ... فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره ... عاقلان باشد
که ... ثواب ... و عقوبت ...
و ... مکافات و تفکر مجازات در هیچ کاری ... برخود نکنند ... علی المکافات
ملازمست و هر کاری ... بیت: گرچه دیوار ... سایه در آن باز گردد
سوی او آن سایه باز ... این جهان کوهست و فعل ما ندا ... سوی ما آید ندا ها را صدا ... چون که ... بگوید
... امانت ... جهت ...
شایع ... در آن روز ... و عقوبت ... کرده ... که در ...
... معصیت و ... نهاده ...

انوا کم ... خود دانسته بود و در فرمان برای ... شرع تجاوز نموده رحمت ...
... دانا شریعت در ... حکم ملت داده در نهایة البیان آورده که یوم الدین یعنی
یوم لا ینفع فیه الا الدین اما دعا آن روز ... روز مکافات و معاد ... خوانند ... و قیامت
روز ... و خواندن ... و تعالی باشد که هر کس را ... باز خوانده ...
یا امت محمد و یا اهل القرآن ... یوم ...
صور ... هیچ کس ... حشر و نشور ... یوم یدع الداع الی شیء نکر ...
حق را ... دعوت ... و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال اما عادت ...
بدان معنی باشد که هر کس را در آن روز بر عادت و خلق ... مومن را
... از روز ... خواهد ...
و ... خواهند بود که یوم تبلی السرائر ... عادات و
... هر کس ... مقتضای آن خلق و صفتست ... خواهد شد ...
که معاذ بن جبل رضی الله عنه نقل میکند ... برده صورت که ... شده
... هست ... بیت: سیر ...
کان برو جود ... هر ... حضرت واجبست ... حکم آن خود راست
... جون که ...
صورت هر ... اما معنی خضوع از غایت ظهور احتیاج ... ندارد و چه
در آن روز ... خضوع و خشوع ... و با سرادقات کبریای الهی هیچکس را
... دعوی ... اما معنی قهر و غلبه ... آنجا که در آن روز تمام خلق مغلوبه
آثار قدرت سبحانی و صدمات قهر ... مغلوب و مقهور باشند ... عظمت الهی در
... و ... از سطوت عزت ... حضرت ... صدیقان ...
... مغلوب ... در ...
ایمان از ... کفر و طغیان ... صدمات ...
... جلال احدیت ...
... غفلت ...
... فروشان ... سیاست ... مالک ...
...
... مهر سکوت بر زبان ...

صدای ندای إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بعرصات در دهد هنگام که دولت از سر اجداد آن بر
کمر بجز و نکتا زمیان جباران بگشاید و کجا کیا درپیش طاق محراب وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا فرو ریزد
وَدَارَيْنِ و سبع فلک نحیه دفعه محو گردد در دامن هر کوه زمین آورد بیت بر فلک این بنا
بخواهد درید مهر کل رشته بخواهد برید چرخ بخیه برید و بیکار شود چرخ زمان خاک بخاک
شود در طبقات زمین افکنده‌اند زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ بس یوم الدین یعنی یوم
القهر والغلبه باشد یعنی غلبه و قهر در موقف هیبت خواهد بود اما بعد از انکه بشفاعت
کبری بخیر الورى علیه صلوات وسلام اهل عرصات را بمقام محاسبت در آورند بکی را از میکل
تاج وطمع علیبان از اهل ایمان بی‌اندازه کردد و بلسان الحال با حضرت ذی الجلال از روی
تضرع و ابتهال کوبند بیت خداوندا همه بیچاره‌گانیم درین هنگام چون قطان کایم
همه کرد و زخم او دبهشتی نومیدانی که مارا چون سرشتی وگر خوانی وگر رانی تو دانی
تو خواهی راه و خواهی خوان تو دانی سلاح ما بتو بر میدانی نما بما چیزی که حکم تست بما
وصل یوم الدین بکی از نامهای قیامتست وعلما ان روز را بصد و بیک نام خوانده‌اند بعضی
که صریح در قرآن امده وان سی و نه است معانی آیات استنباط نموده‌اند چون
یوم النشور و یوم القضا و یوم الفراق و یوم السکوت و یوم السحب وامثال این و مجموع آن
یکصد نامست اما قسم اول که بتصریح واقع شده دو نوعست یکی آنکه بلفظ یوم در و دیافته
با غدواه با زده است ۱ ساعت وان جزوی باشد از زمان و وجه تسمیه آن روز بساعت
همان است که دم بدم بر سد و زمان تا زمان قاهر گردد قال تعالی اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ ۲ حاقه
یعنی سزاوار قال تعالی الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ و معنی آنست که بر سد هر و هرکس بجز سزای و مکافات ۳ صاخه
یعنی بغرد او دارنده قال تعالی فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ روز است که خلق را بفریاد و نفیر آرد ۴ خافضه
یعنی پست کننده مرتبه کافران و پستی انداختن ایشان ۵ رافعه بر دارنده درجات مومنان
وبیان نهایت ایشان قال تعالی خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۶ واقعه که بیاری از وقایع در وقوع
قال تعالی إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۷ راجفه یعنی لرزاننده بدنها و اضطراب فکننده در دلها
قال تعالی يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ۸ رادفه یعنی از پی در آینده خلق را قال تعالی تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ
واضح است که نفخه اول را راجفه گویند و ثانیه را رادفه و اول نام قیامت باشد و ثانی اثبات
بعث ۹ طامه طم در لغت فرو گرفتن و پوشیدنست پس آن روز کوبنده خلوات بتفهم
و پوشنده ایشان بمحن و بلایا قال تعالی فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ ۱۰ غاشیه واین نیز پوشنده است
در رنج‌ها بهول و عذاب یا پوشنده روی کافران بآتش عقاب قال تعالی هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ

الْغَاشِيَةِ ۱۱ قارعه یعنی کوبنده دلها باهوال قال تعالی الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ اما نوع
ثانی از قسم اول آنست که بالفظ یوم وارد شده وآن بیست وسه یوم است ۱ یوم الآخر واین
آخرین روزی باشد مر خلق را که بعد از ان شب نبینند قال تعالی مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۲ یوم الآزفه قال تعالی وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ معنی آزفه نزدیک شود واین روز
بوقوع نزدیک است چنانچه جای دیگر فرموده که أَزِفَتِ الْآزِفَةُ ۳ یوم التلاق قال تعالی
لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ مراد آنست که هر کس با عمل خود تلاقی کند یا اهل آسمان و زمین در آن
روز تلاقی شوند ۴ یوم التغابن قال تعالی ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ همه کس را در روز ... بود
و حسرای و غبن روی نماید ۵ یوم التناد قال تعالی إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ معنی تناد یکدیگر
ندا کردنست در آن روز بهشتیان و دوزخیان یکدیگر را ندا کنند ۶ یوم الجمع قال تعالی يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ
لِيَوْمِ الْجَمْعِ مراد آنست که در آن روز همه کس را در مجمع عرصات جمع کنند ۷ یوم الحسرة قال تعالی و
أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ همه کس را در آن روز انکشت حسرت بدندان ندامت باشد مطیعان را بر تقصیر
در وظایف عبادات چون ثواب طاعات مشاهده کنند و عاصیان را از جهة ارتکاب جرایم و آثام
چون عقاب بخطیات معاینه بینند ۸ یوم الحساب قال تعالی هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ
وشمه از معنی حساب گذشت ۹ یوم الحق قال تعالی ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ قال تعالی ذلک یوم
الحق روزی راست و درست که غبار شبهت بر دامن وقوع او ننشیند و شاید تردد بیرامن
قیام و ظهور او نکردد ۱۰ یوم الخروج قال تعالی ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ غرض بیرون آمدن خلوات از شکاف
قبور و ... بفضای صحرای محشر ۱۱ یوم الخلود قال تعالی ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ روزی که دوام عقاب
اهل درکات مخلد باشند و ثواب ارباب درجات باقی و موبد ۱۲ یوم عبوس که روز نهاد در ترش کرده
۱۳ قمطریر که سختی خلق در وی بنهایت رسد قال تعالی يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا و لفظ یوم اگر چه ظاهرا
بالقمطریر تبیینا ما در معنی صفت یوم است ۱۴ یوم عظیم قال تعالی أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
روزی بغایت بزرگ که حساب با خدای بزرگ باید داد ۱۵ یوم عسیر قال تعالی يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
آن روز بر کافران بغایت دشوار گذرد ۱۶ یوم الفصل قال تعالی هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ و معنی فصل حکم کردن
با شرع یعنی جدا کردن حق را از یکدیگر ۱۷ یوم القیمة واین مشهور ترین نامهاست قال تعالی لَا أُقْسِمُ
بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ واین مشهور ترین نامهاست قال تعالی لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وجه تسمیه قیام خلقست از
قبور ۱۸ یوم معلوم قال تعالی إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ حقیقة آن روز حق را معلوم است ۱۹ یوم مجموع قال
تعالی ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ روز است جمع شدن مردمان ۲۰ یوم مشهود قال تعالی وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ
حاضر شده مردم اهل زمین و آسمان ۲۱ یوم الوعید قال تعالی ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ کافران را آن روز بعذاب تهدید

عقاب باشد ۲۲ یوم موعود قال الله تعالی والیوم الموعود دو زیست و عدل داد مثال ۲۳
یوم الدین قال الله تعالی مالک یوم الدین و بر تحقیق معانیه بین سمت ذکر فات یوم الدین دو نعم ایشان بصورت
جزا یقینا مستفاوت خواهد بود ابن عطا رحمه الله فرموده که روز جزا هر صنفی اهل خویش را شان
با دانش خواهند داد مثالش آنکه از دل چنین اند بدرک اسفل فرستد و هر کیانرا که اهل مقام اند در دیگر
که لایق کار و موافق کردار ایشان باشد نام دکنند و ارباب معاملات را بتفاوت احوال ایشان
اندر درجات بهشت و نعیم از رحمت ده اما جون وقت مجازات عارفان در آید دل صاحب
نظران با بصیرت از روی همت بلند و نهمت ارجمند چشم از نعیم بهشت و مشاهده حوران
پاکیزه سرشت فرو بندند لاجرم جزای ایشان جز تماشای جمال و لقای حضرت ذی الجلال
نباشد بیت هر کسی را از نعیم محشر تمنایی بود عاشقانرا نیست جز وصلت تمنایی دگر
باخبر باد آن به که از باغ جنت یا که هست مفلسانرا در بیابان زار سود ایشی دگر عارفی گفته
است که جزا سالکان بران وجه بود که متاع فانی و عادت خود را بذل کنند و در عوض آن نعیم باقی
سرمدی بیابند و حقیقت این سخن آنست که سالک بحق وقتی که منسلخ گردد از فضایی که خود را
فاعل میداند و فی نفس الامر جز الله هیچ مجازاتی نبود که او را بتجلی افعال متحقق گرداند
و چون محو شود اندر صفات مجازی که بخود اسناد میداد بر همکافاتش چنان باشد که او را بعظمت تجلیات
اسمائی و صفاتی بیاشد و چون فانی کرد ذاتش وجود متوهم خود را از دیدۀ تعیین بنیز فانی کرد او را بوجود
وهبی حقانی بقا بخشند و آن محقق کامل بدین مقام فیروز است ع عشق آمد و جان ما فدا
داد جانانه ز جان خویش ما را جان داد زین گفته بیا که او پنهان داد یکیکند بصد هزار جان
شوان داد درهر ابرار جزای اعمال سادقان بدخول جنانست و تنزه سکون در جوار
رحمت رحمن و باداش عموم خلوت نشینان کلبۀ احزان که شبها تا سحر گاه از اضطراب محبت
الله جز الله و له انیس و همدم نداشته اند بکشف نقاب جمال و رفع نقاب جلال و استرواح از نسایم
شمایم گلزار اقبال الا نما مکافات سرمستان بیکران عشق لم یزلی که از شراب شوق جمال ذو
الجلال افتاده اند جز تماشای جلوات و خلوات خواهد بود جه گیسی که بیهوش از باده محبت
ذات بیچون برا که از جمیع وصال و ذوق جهوش نیاید علی بن موفق رحمه الله میگوید ع خواب
جنان دیدم که مرا بر اماکن و غرف دار السلام عبور داده اند و جلوه گران مناظر علوی
را بنظر بی در آورده اند حضرت قدس و حدیقه انس در بر مظله عرش برین و ملائکه
اعلی علیین و اجدی را دیدم که میخوشیده و شراب ناب صفوت از اقداح افراح و جدی
بی هوش دیده در سرادق عرش دوخته و شعلۀ آه دردناک در کانون سینه پاک افروخته

وجمعی از مقیمان صوامع ملکوت و معتکفان معابد جبروت بنظاره گرد او صف کشیده و از تحیر
و حیرت و غفلت و خروش شکر که تحیر بر کف زده ناگاه خطابی مستطاب از عالم بهینا ذی بشری
ملکیک رسید که طوافان حول العرش بوده اند بیکباره این عاشق شوخ بچه کیست و مطلوبش از فرو بادن این
حیرت فرشتگان گفتند الهی این بنده تو معروف کرخیست خداوندا این معروف که درین
واسمان بدانچه محبت تو موسوم و موصوف است بدانا ملکه سکران من شراب محبتی لا یفیق الا بروییتی
بکذار یدش که او خیرمان از شراب محبت ما از قرم زمان و عربان کاف است که جز دیدن ما او رشحه طیبی
باده شیدان نوای لقای ما با خود نیاید بیت کسی که بهره باقی در خرابات شراب وصل یار دنیا کار
کنار وصلش سر و سامان نیابد علاج درد بی درمان نیابد صاحب بحر الحقایق و در ده که دین
اسلامست کما قال الله تعالی ان الدین عند الله الاسلام و اسلام دو نوع باشد ظاهری و باطنی صوری
و معنوی و جسمانی فاسلام ظاهر اقرار کردن است بزبان و اعتقاد کلمه شهادت و فرمان بردن بارکان
ده گانه و روزه و حج و زکوة و حج بشرط استطاعت و این اسلام صوری و جسمانی باشد اما اسلام
معنوی نورانی کشاده شدن سینه است بانوار الوهیت و اسلام روحیست کما قال الله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه و این اسلام معنوی و روحانی بود اسلام جسمانی مقتضی تسلیم جسدست
باوامر و نواهی و شرع مطهر و اسلام روحانی موجب تسلیم شدن روحست باحکام ازلی و واردات
قضا و قدر و بباید دانست که هر چه جسمانیست ظلمانی باشد بدلیل ان ظلمت تغییر قوای گرد و نیم
و روحانیت نورانی بود و بیوم او فروشتاند توان داد پس انجام لیل درین باشد و هم بیوم دین
هر که در موقف اسلام جسمانی واقف شده بود لیل دین متوقف باشد و هر زمان ملعون
ملکی و مالکیت بکی از صفات کبری است و ظاهر میگرد و جمله جز ببه احلال و جلیل جلیل السلوات
الله علیه بود مثل آنجنین علیه الیل رای کوکبا اما هر که او صبح سعادت را فوق عنایت بدمید و آفتاب
عرفان از مشرق ایمان او طالع شد بکشف یوم الدین رسید و بجامعیت الیقین بپیوندد یعنی الیقین دانش
کرهیم ملکی و مالکی نیست جز حق سبحانه دین بتجلی افعال ذاتی ملک برحق آنجمله احوال الملوک و
ملک مجازی دیده بصیرت بپوشد و بخلق و بتجلی اسرار ملک مطلق از مشاهده آثار املاک و ممالک
عاریتی فارغ گردد بیت بار وبی تو ز سبزه و گلزار فارغیم با چشم تو ز باده و خمار فارغیم
رخی که داشتیم بیغمای عشق از سود و از زیان و ز بازار فارغیم تا دیده یار و سیل بلبل یقینا
داشتیم خوش با فتیم باز و دنیا دفار غیم وصل حکمت درجات خیاست پیا هست از جمله
انکام روز میان کافر و مومن و مسی و محسن و مطیع و عاصی و دانی و قاصی و مخلص و منافق و
مخالف و موافق در صورت فرق نیست و همه در بشریت یکسانند و همه کسوا این دیگر نیست

که میان این اضداد در تفاوت مراتب امتیاز تواند کرد که ظهور عظمت و ذوال و قدرت بر کمال اقتضا
همینمایدکه پرده از پیش صفات در کشیده شود و تمام خبایای زوایای صدور از صور کدورت
وصفات وظلمت و نور بر طبق ظهور ببادا رحشر و نشور ایدکما قال تعالی وحصل ما فی الصدور
تا مقتضیات قضای ازلی ظاهر شد بر همه کان ظاهر کردد که متاع هر یک چیست و خریدار هر متاع
کیست بیت یوم تبلی السرائر این باشد که نجد بر سیبها دفین باشد همه ان روز اشکار کند
بدکان انایان شمار کند و در مثنوی معنوی ایماء بدین حکمت در حشرها و حقایق
خلایق باشد و هست کفته است ایضا بیت در خلایق روحهای پاک هست روحهای تیره
کلناک هست این صدفها نیست در یک مرتبه در یکی درست و در دیگر شبه واجبست اظهار این
خوب و تباه همچنان کاظهار کندمها ز کاه بهر اظهار است این خلق جهان تا نماند کنج حکمتها
نهان در تفسیر کبیر آورده که در بیت عالم ظالمان بر مظلومان تسلط یافته اند و جابران بر ضعفا
بر محرومان غلبه نموده و بر هر که خواهند غلبه کنند و در این صورت از لوازم عدالت چه هر که
از ظالمی انتقام مظلوم نکند و داد ضعفا بعجان از اقویا نستاند کار فرمانی نتواند یا از جهالت که مقتضی
یا از عجز که نمی تواند یا آنکه بدان ظلم راضی باشد و این هر سه صفت در حق سبحانه و تعالی محالست پس عدل
الهی مقتضی است که انتقام مظلوم از ظالم کشیده باید و چون در دار دنیا این انتقام حاصل نشد
هر آینه سرای دیگر باید که دار الجزا باشد و هر کس هر چه کرده در خورد آن سزا مکافات یابد و این معنی
در روز قیامت وجود خواهد کرفت که روز قصاص و مکافاتست بمثابه که ان چهار پایان منیز
قصاص کشد چنانچه در حدیث آمده که یقتص الشاة الجماء من الشاة القرناء یا آنکه چهار پایان مکلف
نیستند بدین کونه مکافات میکشد در یکدیکر چهار انسان که در دایره تکلیف چکونه باشد
ایجزیهم اللهُ بما اسآوا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی در آن روز ذره ای هیچ نیکی بی عوض
و بدی بی جزا نکذارند هر کجا که چیزی باشد انرا در شمار آرند هر چیز است که روز قیامت بنده
را در محکمه حاضر کنند بکار در کرد در جواب اعمال چیزی بنده بر خطایا اقرار
حسنه و متابعت نماید و چون از غایت شرمساری سر در پیش افکند و دیده حسرت بر دیث
پای ندامت کار دنیا کار ضعیفی روح امین و شیمی مسرت انکیز از مهب لطف و رحمت
زیدن کیرد و ندای از بطنان کبریای در رسد که ای بنده نومید مشو که در حضرت باری علی
بسی ببه داری برکت آن روی بر روضه رضوان اورده جاود ان قرار کیر کوی
الهی آن کدام علت که من از آن آکاه نیستم بنده در کریه اید که تقبلی داغ ما بینم و نه در عزن
علیشاکی لاتی میباد بیت مفلسم و دست تنها دم هیچ کار م از افلاک شد هیچ هیچ خطابه

ای بنده مشی بر بالین غفلت نهاده بودی و زمام حرکت و سکون بدست قهرمان خواب بازداده
ناکاه از این پهلو بدان پهلو کردیدی و در افتادن تقلب نام الله بر زبان راندی و در همان دم خوابت
تا حق ورده این صورت بر تو فرامش شد لقا چون لا تاخذه سنة ولا نوم صفت منست ترا
دیدم و الله گفتی تو شنیدم و بر من این معنی منسی نیست ان مقدار از عمل تو ضایع نمیکذارم و ترا
بدین قدر نیکو مثوبت بر بوستان بهشت در جوار رحمت خود جا دهم در جانب خیر دیدن دستکیری تمام کنم
در طرف شر دیدن بهر مواخذه می فرمایند آن خیر الخیر و ان شرا فشر بیت نیکان که بجای تو نیکی کنند باد
و بدکان بجای تو اثر بد کنند امروز هستی از بد و نیکی نیکی روزی بود که ان بد و نیکی خبر کنند و
لکن هست که حقوق بر دو قسم باشد حقوق الهی و حقوق عباد مبنی حق الله بر مسامحه و مسامحه
قال الله تعالی حمید اما حقوق عباد که عبارت از مظالم باشد بغایت مشکلست بحکایتی که آن دو بره
که بر امام اعظم بوده رضی الله عنه قدری مال بر کیری داشت روزی جهت مطالبه بسرای او میرفت
بر در خانه از نعلین امام نجاست الوده شد بیفشاند و از ان قدری بر دیوار سرای کبر افتاد امام متحیر
فرومانده کفت اکر بدین صورت بکذارم سبب قبح دیوار این کبر باشد و اکر نتوانم قدری از خاک از دیوار
او کم کرده جدا از ان کنکر بسیار پیش بیاید تفکر کرد که صورت حال با کبر در میان نهد تا یکه تبدیل و
از عقده این مشکل مرا هد بیرون حلقه بر در زد و کبر بیرون آمد امام را دید تصور آنکه بطلب وام امده است
کرد امام فرمود که از ان عذر میکنم که چیزی دیکر بحوادث پیش آمده و حکایت حال باز راند و التماس
نمود که مرا چه کار کرد دانی دیوار را بکدام شئی صحیح سازم کبر این انصاف مشاهده کرد کفت یا امام باقی
تا او لخود جدا از نجاست ضلالت پاک سازم اکر با کما خلق بر دار بردارم فی الحال اسلام اورد و ببرکت
ورع امام یکانه روزگار اولیاء شد ائمه چنین که بحقیقت یوم الدین چنان و دانا بوده اند از مقدار
احتراز می نموده اند امروز که از قیامت جز اسمی و از شرایط بندگی جز رسمی نمانده هر کس را از کمال تقوی
خبر نیست و نه در جهان از ورع کامل اثری اغلب خلق را غنا و هوس بهست هوا و ابینه طاعت الحجه ساختیم
ذکر یا بیت توبه و تقوی ز جهان رفته ورد و نور ورع و زهد بجانی نفور برده حیلت بنش
قلعه صدق بو انا اختر در مرصاد العباد حکمت بعث را بوجهی روشن بیان کرده و محصلش
آنست که آدمی پنج حالت دارد اول حالت عدم لم یکن شیئا مذکورا در کتم عدم انسان را در علم حق
وجودی بود اما بوجود خویش شعوری نداشت دوم حالت وجود در عالم ارواح جنانچه فرمود
الارواح جنود مجندة جون از شکای عدم بعالم ارواح پیوست او را بوجود خود و دیکر
موجودات شعوری پدید آمد سیوم حالت تعلق روح بقالب و نفخت فیه من روحی بجهار
مفارقت روح از قالب کل نفس ذائقة الموت پنجم حالت اعادت روح بقالب کما بداه کم تعودون

واین نیز حالت انسان را بضرورت می بایست تا معرفت ذات وصفات خداوندی که غایت
ایجاد وجود ایشان است بکمال خود توانند رسید بحکمت خداوندی در افرینش موجودات که ظهور
شیونات است بحصول پیوندد اما حالت عدم ضروری بود تا چون در عالم ارواح وجودی حادث
شود بر هستی خود شعور یافته بحدوث خویش عالم گردد و از هیچ بقدم صانع و مبدع خود
راه برد بیت حادث چو حدوث خویش داند . بر ذات بقدیم راه تواند . اما حالت وجود
در عالم ارواح نیز می بایست تا پیش از تعلق بعالم اجساد بپیوندد ذوق شهود و استعداد
باز یابد و بصفاء روحانیت استحقاق استماع خطاب الست حاصل کند و بجواب استنطاق
نموده استعداد جواب بلی بدست آرد و چون بی واسطه دولت مکالمه یافت حضرت عزت
بربوبیت باز داند و بصفات ذاتی چون حیات و قدرت و ارادت علم و سمع و بصر و کلام
بشناسد و اکثر را در عالم ارواح وجودی نبودی نه معرفت حقیقی بذات و صفات حاصل
آمدی و نه قابلیت آن یافتی که در عالم اجساد دیگر بار بصفا و روحانیت باز رسیدی ان محل
در بدایت میبایست تا این ثمرات در نهایت پدید آید بیت اگر در آب و خاک من نکشتی تخم سودایت
چرا روییدی بر نیک بختی من بر تهی خواهان من اما حالت تعلق روح بقالب جهت آن است تا آلات کمال معرفت
اکتساب کند و حق را بصفات معلی چون رازقی و رحمانی و رحیمی و غفاری و ستاری و منعمی و محیی
و وهابی و وکیلی و توکلیه بشناسد و در حجم او این آلات بهتا نمی تواند رسید و در معرفت که پیا بنست
افراد عروج بر اوه بیشتر نباند از مشاهدات ذوق و مکاشفات علوم لدنی و جز آن از اشارة
معارف که شرح آن از اطباق زمین و اوراق آسمان بر تابد بیت هر فلک آنها که در صحیفه عشق است
بر همه اوراق کاینات محمد اما حالت مفارقت روح از قالب برای آن است که آلاتی که روح از مصاحبت
اجسام حاصل کرده است و مفارقت بتدریج از و برخیزد و انسی که با جسمانیات گرفته بود زکار باز
گذاشته دیگر بار بصفاء روحانیت و معاودت نماید و این معنی دولع سعدا باشد که خلاصه آن خویش را
انکه بصفا که از آلات قالب حاصل کرده بی مزاحمت ثقل و مساهمت بدن نفوذ هر باب بر خورداری
کرده و شواب بشریت و کدورت خلقیت بر طرف رفته بی واسطه بکوبه میشود بیت
جانها بجسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند اما حالت اعادت روح بقالب بواسطه آن است تا کمال انسان در
سلطنت خداوندی در تمام ممالک غیب و شهادت و عوالم غیب دنیی و اخرت متصرف باشد و از انواع
تنعمات که از هر دو عالم مهیا او آماده و مهیا شده که اعددت لعبادی الصالحین ما لاعین رأت و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر بر خورداری کامل یابد و این تنعمات بعضی روحانیت و برخی جسمانی

ودر تنعمات

و در تنعمات جسمانی نیز بواسطه آلات جسمانی تصور نتوان کرد پس لازم بود که قالب جسمانی بتبعیة
بزرگی نوری این اخروی حشر کنند و صفت کثافت او بصفت لطافت بدل ساخته که یوم تبدل الارض غیر
الارض تا از نعیم بهشتی باستیفاء حظوظ خویش محظوظ سازند و روح را بعد از آنکه در صحبت قالب
بجوهر شریف کمال یافته بود بواسطه عداوت جسمانی معرفت تمام حاصل کرده و کمال مدنی در عالم
قالب سیر عالم نموده است و تا بیش نظر عنایت تربیت یافته و آلاتی جسمانی از و متابع و محکوم گشته از فیض
حق رونقهایی بی واسطه که فضر خبر ز قرون فوحی و بعد از قیامت قوتی کامل حاصل کرده باری دیگر
بقالب فرستند تا بسبب آلات جسمانی در همه ممالک ملکیت و ملکوت تصرف می نماید از تنعمات
روحانی نیز بوسیلة آلات جسمانی بهره وافر میدارد چنانکه روح جسم از کار رخوف شد
و نه جسم روح از همه اوصاف بوده که اجرام عنوان تا مرد بر غذه بیغمبر باشد که من الملک الحی القیوم
الا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت و فوق میان این دو ملکیت در این مقام است و سبحانه در
با استقلال و اصالت متصرف بود و احتیاج بالات و نیابت و خلافت متصرف باشد بواسطه
آلات اینها که گفته شد حکمت مترتب برا حوال سعدا که مقصود از زمره سکانها ایشانند و صفا
نفرد و تحو و صنیفی که کفار و منافقان اند بحرکات باشد و مراتب عذاب ایشان بنسبت شقاوت احوال
و اعمال و احوال ایشان متفاوت خواهد بود و چون در اثناء ایات تحقیق تجارت و جهنمیه
و لواحقه و کیفیت و ضرب آن از مواقف قیامت و احوال آخرت متفرع است بر جمه براهل کشف صحیح
مشخص باشد در کور پیدا شد ان شاء الله تعالی الیه المرجع والمعاد اصل رابع در حقایق ابن جهان
ایاک نعبد و ایاک نستعین بدانکه واسطه است و واسطه عبادت میان افراد العبد و حق
و همین معنی بین بین هم خواند حدیث قدسی که هذا بینی و بین عبدی و امام علم الهدی
رحمه الله در تاویلات معنی این حدیث را بر دو وجه بیان میکند یکی آنکه هر یک از جانبین کاین کلمه
برا تست بین اشتر بین العبد آنکه در ایاک نعبد عبادت از بنده برای حق و در ایاک نستعین معونت
از حق برای بنده دوم آنکه اولی که نصف اول متعلق بربنده باشد و جمله ثانیه که مفهوم
معونت است از آن حق بود و قول اول اکملست چه مضمون اینست که ای بنده از تو عبادت آمدن
قبول از تو طلب معونت از من اعانت و در کلمه تهایم اول که صاحب فتوحات
ایکی امین المحقق با فراد الهیه و تعبد و نستعین متعلق با فراد عبد و در تفسیر
که توسط ایات اشمال بیان که واقع باشد میان مالک و مملوک یعنی ما قبل این آیه
ثنا است با کل کمالات و آن مخصوص ذات بنده و ما بعد این آیه دعاست و طلب اهم مهمات و آن
بنده لازم و خدمت که ثنی آمده است میان این آیه و سوال ثنا و طلب مستعار در

اهل ادب وگفته اند که اوّل سورة ثنا است و تمجید و مدحت و آن خاصه حق است و آخر سوره دعا و
درخواست و آن بهره عبادت است و واسطه مشتملست بر عابدیت و معبودیت و استعانت و اعانت و از اینجا
بعضی از ان خداوندیست و برخی از ان بنده و قول جمعی که گویند اوّل سورة الفاتحه بحضرت
و آخرش اقتضاء بحث و او مرکب از هر دو بقول گذشته نزدیکست و آن نیز توان گفت که نصف اول
از تعلیم بر الفاتحه اشتمال داده و آنرا از معنی الوهیت و ربوبیت و رحمت و مالکیت فهم توان کرد و
نصف دوم استفاضه را شاملست کان بصریح طلب هدایتست بطریق خاص و ضمنا استدعا انتظام
در مسلک خواص و پناه بردن از سراغ ادیان بحصار اصطناع و اختصاص و واسطه رابطه
میان فیض و استفاضه و فایض و استفاده اگرچه بحر رحمت کران ندارد اما بهانه طلبی
هیچ مجاد بیت از ما طلب نیاز کردن • و ز حق در فیض باز کردن • از ما ز پی بندگی
و ز وی رقم خطا ستردن • از ما سوی ره قدم نهادن • و ز حق سوی خویش راه دادن
و نزد محققان معادرا بجا دو تنها دیر قابل است و قابل و ارتباط بین الطرفین یعنی فاعل با تجاد متعین
سرّ تثلیث است بر وجه شامل و آن ربط کامل باشد و میان مقدمتین فاعلی و قابلی از نجاست که معنای
انتاج بر حدود ثلثه مکرّر الاوسط واقع شده و نکرار محل تحویحرمت نیست مرحقا وسط را حیانا غیری
نقد النصوص و شرح فصوص ... ست پس کما داخل از روی تحقیق بر مقدمتین فاعل و قابل
و گوی که از ثنای سابق بود دعا خواتیم سورة ام القران روشنست تا مثال نماید و بدیهه انصاف
ایه وسط که با نکو از اکبر بان اشارت از نکو ... وسط خبر منه هذا نظر فیما بعد
معرفت هذا بینی و بین عبدی بر وظاهر کرد و در تعریف سورة السرا ... بینی و بین
بهم جهرا بن نکتها جز بحرمان سراپرده لاهوت دا بار نیست و ظلمت فشیانه و بیرانحاه ناسوت
را بامشاهده این انوار کار نه بیت عشق بیدا نه زروی ذره و اشک کو م ما • قدر رندی
شناسد قدر جوهر جوهری • در تفسیر کبیر آورده که اسم ... عبد است و استنادش فلیست
ربوبیت و عبودیت و هر که ربوبیت بشناسد بضرورت حق عبودیت بجای آرد و این وفا
بندگیست و چون کسی او را بعبودیت سر بجای داد فیض ... از حضرت ربوبیت بد و رسد
و این وفای خداوندیست قال تعالی و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بر این سوره
را منتصف کرد اند ... نصفی محامد ربوبیت مودی کرد و نصفی شرایط عبودیت مذکور
شود و آیه وسط جامع باشد انجیز بنده که محتاج الیه است در وفا بعهدین و آن عبودیت بعون
و بعضی نکته بینی و بین عبدی را اشارت بتر جیح وقدر داشته اند انعمهم در بیان صلحه که ازان رفته
خواهد یافت وصل در بیان عدول کرد از غیبت بخطاب و این نوع را در علم بلاغت التفات

گویند و

گویند و التفات در لغت و انگردیدن باشد و در اصطلاح بلغا نزد جمهور تعبیر است از معنی بیکی از
طرق ثلثه که غیبت و خطاب و تکلم باشد بعد از انکه تعبیر کرده باشند از ان معنی بدیگری از ان طرق
چنانچه از غیبت بخطاب یا تکلم روند و بعکس آن یا از خطاب بتکلم آیند و علی العکس و نزد صاحب
مفتاح اعم است از انکه نقل از یکی ازین طرق ثلثه باشد بدیگری یا از مقتضای ظاهر که مقتضی یکی ازین
طرق باشد نقل کنند باسلوب دیگر و از اینجاست که حضرت علامه العطار روح الله روحه درین محل از
شرح تلخیص میفرماید که التفات نزد سکاکی بتعبیر واحد متحقق میشود و نزد دیگر قوم بیک تعبیر
بتحقیق نپیوندد پس التفات قوم بمذهب سکاکی التفات باشد من غیر عکس و وجه حسن التفات
بر وجهی که صاحب کشاف بیان کرده آنست که نقل کلام از اسلوبی باسلوبی نشاط سامع را تازه
گرداند و برای اصغای این سخن ورا تشنه سازد چه طبع ادمی از استماع یک نوع سخن ملول میشود
پس چون کلام از نوعی بنوعی دیگر انتقال یافت موجب تنشیط خاطر مستمع گردد و بار دیگر
نشاط سماع از سر گیرد و این فایده عامست و شاملست جمیع التفاتات را و هر التفات را در هر موقعی
فایده مختصه میباشد چنانچه درین آیه چون بنده باری تعالی را بستود و محامد او را گفت و باوصاف کمال
و نعوت جلال ذکر کرد خود را در مقام شهود دید عنان کلام از غیبت بخطاب بگردانید بیت
مرحبا مرحبا که باتو مرا • رحمت ... از میان برخواست • و توجیه این سخن چنانست که چون بنده
عطای مولای خود بنسبت خود دانست که اختصاص او است بنفس ناطقه و بدنی مشتمل بر قوی
و حواس و سایر نعمتها از منافع دنیویه و اخرویه نزد او ثابت شد که سزاوار حمد و ثنا جز او
نیست پس بحکم حاضر و اعتقاد صادق و زبان یا دل در مرحله صفا موافق کلمه الحمد لله ادا کرد
و از الف و لام الحمد استغراق محامد بجای وی و از لام لله اختصاص ثناها و ستایش بوی لازم
نمود هر اینه درین وقت از نفس خود دریابد که اقبال و توجهی بجانب حضرتیکه همه نعمتها از وی
و جمله ستودها بجمیع بدو لازمست مجوی نا نحوی رب العالمین بر خاطرش گذشت که چه هر
او سنت و در ملک و ملکوت هیچ کس از حیطه تربیت ربوبیت او خارج نیست ازین محرک او را
بتوجه میفرمود قوی ترشد و عزمش بر سلوک منهاج رجوع بجناب کبریایی دامن گیر گشت و بعد
از ان که از مضمون الرحمن الرحیم فهم کرد که تربیت حق مر عالمیان را از محض رحمت در دنیا و
آخرت و دانست که منحصر ... انواع نعم از جلایل و دقایق و تعلق بدنیی و عقبی و صورت
و معنی دادا و سنت قوت آن محرک متضاعف شده و اعمر نو توجه وی یاد دیا د نهاد بلکه
قدم صدق بر سیر طریق اقبال علی الله او وا نمود قرب نزدیک کرد اینجا چون بتاویل ملک یوم
مالک یوم الدین برو روشن شد که در آخرت نیز جز رحمت وی دستگیری نخواهد کرد و ...

وخداوندان دو زاویست وچون در بن محل فوقیت محرکه بنهایت رسید ودو اثر ثنا از اتصال نقطه ابد
بنوبت بنقطه منتهی اکجه اعام پیوست ودایره توجه تام وعزم کامل ولا والا دیده خلوت شهود
حق رسانید وجذبه تقربه ما فی حکم مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ اِلَیْهِ ذِرَاعًا از پس دیوار حجاب
غیبتش بفضای صحرای خطاب کشید لاجرم بروجه خضوع وخشوع سر رشته عبودیت ومحتا
خود را بموقف عرض رسانید ودو اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِینُ بگفت بیت ما ییم وحضرت تو عالم
وصد نیاز ای عاشق جان ساز جگر سوز نیاز کرد اما راغب آورده که چون حمد وتحقیق بنات
معبود بحق مخصوص شد وبصفات جمیله جلیله مترقم لم یجز بود موصوف ومذکور گشت تعلق
گرفت علم ومعرفت عباد بمعلومی عظیم الشان قوی السلطان واضح البرهان ومشهود حرامه
بصیرت ایشان شد از سبب صفات مضافات دانبشرف مناجات حبیبا کرد انه نفعا ذوقه
مذاکرم پرده حجت مخاطبه ترقی نموده معلوم ومشهود خود را مخاطب ساختند ایاک نستعینه
تضرع وابتهال بالحضرت فی الجلال این را ذاغا زنهاد نکه ایاک نعبد وایاک نستعین والحمد قنادی فرمود
که علما بصفات غایب وتوجه نفسانی بدان بر وجهی کا استیفاء جمیع جهات که بشرط دوام واستمرار
ان توجه مغایب زا کالمخاطب میباز در بعضی صور واقع میتوان بود چنانچه انا من اهوی ومن
اهوی انا اما در بن صورت چون احاطه علم بکنه صفات ونفس دادم توجه محیط گشتن بجمیع
جهات ممکن نیست مناسب ان توان بود که گوید معکور بدین صفات کما للقول فی عنایة ومحض انتقال
عشاق وغفلت وغطای کثرت زد دیده شهود دگر بمیان دخام غیبت وحضور با لکنشتن آن کم
حضرت
مغایب میداختن مخاطب می بند بیر کشف حجاب ودفع نقاب در بدل غیبت بخطاب هم از
ربکا ارباب باشد وبس بیت روی بوشیده چو از پرده برون میکرد پرده وبعدا
کرد دیر ما بپرده دری ووراتوان آورده که این اسلوب اولیت باختصاص وتر قاز برهان بعید
وانتقال از غیبت بشهود وتبدیل علم الیقین بعین الیقین چه بنای کلام اول بر چیزی
نهاده که مبادی حال عارف است از ذکر وتعمق جمله وحمد او ومحققان برانند که ذکر موجب فکر
باشد بیت ذکر ار دفکر را در اهتراز ذکر را خورشید این افسرده ساز پس پیداکه بعد از ذکر
الهی وفکر در ربوبیت وملکیت ورحمت بیشانی بجانب بعد از بیش بر خیزد ودر ترجمه وصول خوش
نمود از اهل شاهد گردد لاجرم حقه ایمان بیند ویا او شفاها سخن گوید ودر منا نتج الغیب مذکور
که مصلحه وقت شروع بما زبکانه وشیء فایده بحکم کلّ داخل دهشة خالیا زد ومتوجه کلح بجوم بالالفاظ
مغایبه میکوید چنانچه شخصی ز رعایا مثلاً نزد سلطان عظیم القدر بواسطه دهشت خطاب نمی تواند کرد
بلکه بجای آنکه میباید گفت شما چنین فرموده اید میکوید سلطان چنین حکم کرده است اما بعد از انکه

لطفی

لطفی از جانب سلطان مشاهده کرد دیگر هرچه میگوید بر وجه طلوبی ز آنکه مخواهد بر سبیل خطاب می
لطیفه
تواند بود اینجا نیز بعد از اداء ثنای الهی خطاب لطیف آمیز به مصلی در هشت زده میرسد که بنده من مرا
حمدا کردی وبالوهیت وربوبیت ورحمانیت ورحیمیت ومالکیت وبا الکیت سلوان قرب وعلی یا بنده حجاب
دوری وغیبت بر داشتیم وطرق قرب در ساحت حضور دلها برافراشتیم بعد از بن بی دهشت
ووحشت باین کوی هرچه میگویی ومشافهه از من جوی هرچه میجویی بیت چون ستانست
قرب گرد دحاصلت خوش بگو چیزی که میخواهد دلت وایین نیز محتمل است که احسن نقول
انست که بر سبیل مشافهه باشد چنانکه انبیا را بوده مثل رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی ورب
اَرِنِی اَنْظُرْ اِلَیْكَ ورَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً ومانند این وسبب آنست که در
سوال از کریم بطریق مشافهه دور بینی غایب ودیگر آنکه عبادت خدمتست وخدمت
در حضور میباید وهم در تفسیر کبیر آورده که اول سوره تا اینجا ثناست وثنا در غیبت
سزاست وازینجا تا آخر سوره دعاست ودعا در حضور اولیتر دروقت غیبت ستایش وی
زمان
مشاهده پرستش وگفته اند خطاب اولست بر خصوصیت جهتی مخاطبه کلالت دارد
بالجمیع صفات متعلقه بدان پس گوییا بمنزله اسم اشارتست واشعار میکند بدانکه مخاطب متحلی
بصفات مذکورست ومتمیز بدین صفتها از ما عدا ومرتا والیت کانی مذکورست که چون متکلم
حقیقی در مظاهر کلمات آیات سابقه تا این محل مر بندگان عارف ورهروان مکاشف متجلی شود
ایشان بدیده شهود جمال عظمت وکمال قدرت مشاهده نموده آغاز مخاطبه کردند وچون حضرت
معبودی داوجود نبود در خطاب خود تخصیص عبادت بدو وطلب معونة از وی تدریج
سلختند واستحقاق واجب مر عبادت را واضح است واختصار او وبا عانت واعانت محتاج
با مرود با یح همه موجودات بواسطه یا بی وجود از وجود واجب الوجود در مرتبه معبود بانه
وبرای طلب دوام وبقای ان بیوسته در مقام استکانت واستعانت بیت همه از طعم
وجود تو کشیده بمحض رحمت وجود لا جرم بندد وا دمی بیوسته استعانت هم از تو
میجویند جز تو کس نیست مرادو هم ای تو معبود ومستعان همه در تفسیر لباب
آورده که اینجا مصیبت تقریرش چنین که قولوا ایاک نعبد ومعهذا بر نیز همین میکوید که این قطعیه
مر بندگان را گاجون دانستید که در بن جهان رب العالمین او بود وان عالم را مالک یوم الدین نیز او بود
گفتند در هر دو جهان یکجا انیم ودر ساختن کار هر دو سرا از تو توفیق میجوییم آنکه خاص نر آنیم
بیاکنیم ونعبود بیت تو تقرب بحضرت تو میجوییم که بالات بندگان تو وبظاهر وباطن ما بخود
تو ایم وهم بتوفیق تو از تو مدد وباری میجوییم ودر عبادت واستعانت ترا شریک نمیگوییم کم

بی سابقهٔ خدمتی شایسته و وسیله که داری بایسته این همه لطف و مدد و یاری و رحمت
و عنایت و عاطفت از تو میبینیم بیت بی خدمتی که نفی ز ما صادر گوید فرمودهٔ عطا بی نهایتی
بود عجب که خط کشتی اند خطا فصل ایا از ضمایر منفصله است و نمی باشد مگر در موضع نصب و گفته
می شود که وی اسم کنایت جانب عز و جل فرموده که گرد ایاکم و امثال آن و گر بصیغه اضافت کنند از قبیل
باشد چون و ایا الشواب ... که ایا اسمی مبهم است که متصل شود بدو جمیع مضمرات
منصوبه برای نصب موضوع و فایدهٔ اتصال آن مضمرات بیان مقصود و مراد است چون کاف که
مخصوص میسازد او را بخطاب و ها بغایب و یا بمتکلم و میان علما در اعراب ملحقات ایا اختلاف
صاحب کشاف میگوید ضمیر منصوب منفصل است و لواحق وی چون کاف و ها و یا حروف اند که آمده
و گیا بی برای تعیین خطاب و غیبت و تکلم است و هیچ محلی از اعراب ندارد و در طوالع آورده
که کاف و ها و یا در محل خفض است باکه مضاف الیه باشد و در تفسیر [illegible] عیون المعانی فرموده
که ایا بقول بعضی ضمیر است و ضمیر را اعرف معارف داشته اند و اضافت برای تعریف باشد
پس اضافت ضمیر بغیر [illegible] در اصل اینست که کاف [illegible] محل [illegible] از اعراب چون کاف ذلک
و ازین جهت است سیبویه [illegible] ضمیر [illegible] اضافت کرده اند
[illegible] اضافت نکند و [illegible] مقصود [illegible] که سبب
[illegible] شود [illegible] کاف مفعول و [illegible] تقدیم [illegible] تقدیم مفعول موجب
تخصیص است پس چون در وقت خطاب خواهیم که برین وجه مود اشود که بکاف [illegible]
[illegible] نماید چه مثابه کاف تثنیه در نظر [illegible] چون بضرورت ایا [illegible]
[illegible] مقصود بحصول پیوند [illegible] که ضمایر اصل [illegible] است
ضمایر از عوامل جدا مانند مفرد [illegible] متعدد باشد [illegible] میکرد ابتدا [illegible]
[illegible] بوسیلهٔ استقلال مذکور توانند شد و بعضی گویند ایا اسمی است چون نفس که
اضافت میکنند بعضی حروف پس معنی ایاک نعبد چنین باشد که نفسک نعبد و این قول
خالی از ضعفی نیست و در ماخذ اشتقاق و بیان لغات ایاک سخن بسیار است و چون
درین ترجمه تعرض [illegible] نمی رود برین مقدار اختصار نمودن انسب است و وجه تقدیم
مفعول بیان کردن بوضوح معانی تفسیری اقرب ع والله معین فی حصول المطلب وصل
ایاک مفعول است و اصل آن باشد که مفعول را از فعل و فاعل تاخیر کنند چه فعل اصل است و فاعل
عمده و مفعول فضله چنانچه در محلش بیان کرده اند پس درین آیه که تقدیم کرده بنا بر فایده
بود صاحب کشاف فرموده که تقدیم مفعول برای قصد اختصاص است حتی ما نعبد الا ایاه

نعبد [illegible] معنی چنین باشد که نخصک بالعبادة ای عن بر عبادت بی اخلاص معتبر نیست
در عبادت آنست که تنها باشد و غیر را در آن مدخل نبود و بر معنی دلالت صریح نیست مگر
که ایاک مقدم دارد و نعبد از پیست که تقدیم مفعول را دلیل حصر داشته اند چنانچه از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که معنی ایاک نعبد را برین وجه تفسیر فرموده که نعبدک و لا
نعبد غیرک در انوار آورده که تقدیم مفعول برای تعظیم و اهتمام بشان وی میباشد و چون
فی نفس الامر حقیقت عبادت نیست جز تعظیم معبود جل ذکره پس تقدیم ایاک مقتضای مقام است
در تفسیر کبیر میگوید که ثقل عبادت مخالف طبع بشری است لاجرم لفظ ایاک که دلالت بر ان دارد
ایاک مصدر کرد انیدند تا چون بنده این لفظ ذکر کند دلیل یافت بعز بان دانند و جلال عظمت او
در دل گذرانیده تا چون او خداوندی تواند داند هر چند عبادت شاق باشد بروی
آسان گردد ع چون معشوق حاضر باشد سهلست بلا با او و گفته اند تقدیم ذکر معبود بسبب
تنبیه عابد میشود تا در شرایط تعظیم تکاسل نورزد و آداب عبادت رعایت نموده بهمین
و شمال بلکه بدینی و عقبی التفات نکند باشد که دیده دلش از پرتو نور جمال حرم یابد بیت
چنین که جمال تو برد نور که داد قطع نظر از مملکت دینی و عقبی صاحب کشاف الحقایق
میگوید وجه تقدیم ایاک آنست که ایاک عبارتست از ذات و تقدیم ذلک واجبست بنا
سوی چه وجوب او را ثابتست و امکان ما سوی را لازم و واجب مقدم باشد بر ممکن
و در طوالع آورده که نعبدک نگفت و مفعول را مقدم تا هم افصح باشد در عبادت و هم احسن
بود در اشارت برای آنکه چون گوید نعبدک نظر از عبادت بمعبود بود و چون گوید ایاک
نعبد نظر از معبود بعبادت باشد و درینجا تنبیه است که نظر عابد اولا بر معبود باید تا
بعبادت نه از آن حیثیت که از وی صادر میگردد بلکه از آن جهت که آن نسبتی شریفست
میان عابد و معبود و وصله است میان بنده و حق و در تیسیر همین سخن آورده و گفته
که این نظر هست از آنکه بعبادت نه از عبادت بالله اگر در عبادت ره فرمان بردار است
نظر بر معبود دارد تماشا کردن از کلیم در مرتبهٔ اولی بود لاجرم معیت خود را تقدیم نمود
معی ربی حبیب در درجه ثانی بود از وی سبب معیت را تاخیر فرمود ان الله معنا
اول نشان سیر الی الله است و دوم نمونه سیر من الله بدبین تفاوت ره کز کجاست
تا بکجا از ین دو نشان توان دانست که موسی هم در محبت صادق بود و محمد صلوات الرحمن
علیه محبوب بود را لا جرم محب را چون هنوز بقای اضافت اندکی باقی بود بهیبت لن ترانی دور
انداخت و حبیب را چون در بحر فنا استغراق داشت بخطاب مستطاب الم تر الی ربک بنواخت

بیت: یکی را گفت شوان دید مکنه یکی را گفت مکن بی نو بنگر · دو چشم یا خود ان گی مبکشاید
چو بی خود شد جمالش مینماید · صاحب مفاتیح الغیب میفرماید که ذکر عبادت در هر آیتی
بانکه عبادت هست ولیکن معلوم نیست که مقصود از این عبادت کیست شاید که بالتبع
بنده که این عبادت اصنام و غیر آن نخواهد بود اما چون ایاک در مفتتح کلام واقع شده
قصر تصریحست بانکه مقصود و معبود الله است و بس دربین محل شیخ الاسلام و اتباع او را رشته
امید منقطع شده روی در بادیه یاس و حرمان میهند و بنده مخلص را با عبادت خالص
امید و امان راه میدهد چون این سورة تعلیم است مر توحید [illegible] از شرک عبودیت
و بعضی محققان گویند تقدیم ایاک برای آنست که چون عابد افتتاح بذکر حق نماید مستغرق مشاهده
نور جمال شود و در وقت قیام عبادت خود را بقوت هدایت و توفیق معبود قایم بیند
که عبادت معبود میتوان یافت نه معبود بعبادت سخن پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری
رحمه الله که عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب و بیر سبیل از معنی رسید نه بمعنی از
سبب مطیع را طاعت از خاص داد نه خاص از طاعت عاصی معصیت از عذاب رسید نه
بعذاب از معصیت چه که اصل اما یافته است و خاتمه منوط و متعلق بدوست پیر جمی که از پیر
وقوف داد نظر بر بدایت حال کار ننده و گروهی که بدین نرسیدند از نهایه کار نرسیدند
که اوّل اصل است و آخر فرع در خاتمه محصول باشد و مر فاتحه زرع · بیت · کار عارف دارد
کی بما حولت · چشم او بر کشتهای اولست · آنچه گندم کاشتند و بخنیمو · چشم او آنجاست
روز و شب گرو · گشت اصل است کشتن هم کاشتست · گشت دیگر فرع اوّل داشتست
گر برو بود برو بود صدگاه · عاقبت بر دو بدان گشت آله · فصل · بعضی از عبادت مشتق
است و از عبودیت و عبادت پرستش است و عبودیت بندگی و مضارع هر دو و مصدر
ایاک نعبد است عبادت بفتح عین است و ماضی عبودیت بضم آن · در تیسیر آورده که عبادت
بندگی کردنست و عبودیت بنده بودن · عبادت عابد است از تکلف طاعت و عبودیت
اجتناب از معصیت عبادت آنست که بکار بخت خدای پسندد و عبودیت آنکه بپسندد آنچه
خدای کند صاحب عبادت عابد است و جمع او عباد و صاحب عبودیت عبد است جمع او عباد
اصول عبادت شش است نماز بی غفلت · و روزه بی غیبت · و زکوة بی منت · و حج بی [illegible]
و ذکر بی ملالت · و محافظت [illegible] · و ارکان عبودیت نیز شش است
بی خصومت · و صبر بی شکایت · و یقین بی شبهت · و شهود بی غیبت · و توجه بی فترت
و اتصال بی قطیعت · و گفته اند علامت عبادت سه چیزست · اول آنکه چند نکه در جاه

و رفعت نوبت افزاید در خلق و تواضع پیش آید · دوم هرچند مال و ثروت افزاید شود جود
و سخاوت زیادت کردانی · سیوم چندانکه عمر میافزاید در طاعت و عبادت افزوده · عبودیت
نیز سه علامت داده · اوّل دوستی منت چنانکه خلیل را عم بود که فقداد نعم الهی
الذی خلقنی فهو یهدین الی آیات · دوم خوف خاتمت بدان مثابه که صدیق همه وقت
میگفت لیتنی کنت نسیا · سیوم جهد در خدمت چنانچه حبیب صلوات الله علیه تا پاهای
مبارکش از کثرت قیام ورم کرده افلا اکون عبدا شکورا میگفت · و گفته اند نشان عبادت حفظ
حدود است و امارت عبودیت وفا بعهود است عبادت رضا بموجود است و رمز عبودیت ترک
طلب مفقود اصل عبادت ترک دنیاست و لب عبودیت طلب آخرت اهل تحقیق گویند عبادت گذشتن از دنیا
نه همه قدری نباشد و عبودیت گذار عقبی [illegible] این دو صفت شریفست
و تا که مجمع اسرار عبادت و مطلع انوار عبودیت نشود در راه سلوک کامل نیست · بیت · خدا را
پرستش کن و بندگی · که زین هر دو یابد تن زندگی · پرستش دل از غیر باز دهی · کند بندگی
سوی فرمان بری · ایزد سبحانه ملیکه را انبیا و مومنانرا بدین هر دو وصف بستوده عبادت
ملیکه را بدین نوع جلوه داد لا یستکبرون عن عبادته · عبودیت ایشانرا بدین عنوان بازنمود
بل عباد مکرمون · بنای عبادت انبیا را بدین گونه ممهد ساخت وکانوا لنا عابدین اساس
عبودیت ایشانرا بدین وجه مستحکم گردانید · واذکر عبادنا ابراهیم واسحق ویعقوب · عبادت
مومنانرا فرمود · التائبون العابدون · عبودیت ایشانرا گفت یا عباد لا خوف علیکم
خصوص عبادت و عبودیت حضرت رسالت را صلوات الله علیه که اکمل عباد و اشرف عباد بود
عبادت [illegible] فاعبده واصطبر لعبادته · عبودیت [illegible] سبحان الذی اسری بعبده · [illegible]
مقربین و انبیا و مرسلین و مومنان صاحب یقین و حضرت خاتم النبیین را علیه افضل الصلوات
المصلین جمعا کانند این دو صفت کرامت فرموده بود برای بنده در این مقام جمع کردن [illegible]
یعنی پرستش کن [illegible]
عبد باش و هم عابد شرط پرستش بجای آرد وظیفه بندگی [illegible] باش [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] عبودیت عبادی [illegible]
کسی را طرق عبودیت [illegible] کردن جان و [illegible] عبادت در [illegible] دل [illegible]
خود از صحیفه خاطر [illegible] مشغول سازد بمطالعه جلوات معرفت
اشفته را [illegible] محبت [illegible] مستغرق سازد [illegible]
نام و صفت قایم بالله بود بلکه وصف عابدیت و عبدیت در میان بود معبود از [illegible] نقاب

برافکند و خود خود را بمعبودیت صفت کند بیت رخت عاشق درمیان کو خویش معبود
پس بود خود ناظر و منظور خود. بیت موسی در میان خود میکند. این تجلی هم خود
بر طور خود. و چون هر یک از این دو لفظ ماخذ اشتقاق میشاید. مناسب آنست که
در تعریف هر یک دو سه کلمه گفته آید. و بعد عبادت در کلام عرب بر پنج وجه آمده و سه
نوع از آن در قرآن مذکور است ۱ بمعنی توحید قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
ای وحدوه و جمیع رسل امم خود را بدین لفظ بتوحید فرموده ولقد بعثنا فی کل امة رسولا
ان اعبدوا الله از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هر جا در قرآن ذکر عبادة است بمعنی توحید
جای دیگر یا ایها الناس اعبدوا و هر جا ذکر تسبیح بود جمع فسبحان الله حین تمسون الآیة
و هر جا قنوت مذکور گردد مقصود طاعت مثل وقوموا لله قانتین پس معنی آیه چنین باشد
که بار خدایا ترا بیگانگی یاد میکنم و بیکتائی میشناسم و شرکت کون و مکان را بر وحدت ذات
تو شاهد معتقل بی یابم بیت دانم و دل آگاه که هست ذره ذره بر وحدت و همیم ذرات
گواه ۲ بمعنی دعا قال تعالی یستکبرون عن عبادتی ای دعائی پس معنی ایاک نعبد بود که
ترا میخوانیم و حاجت از تو میطلبیم ۳ بمعنی طاعت قال تعالی ان لا تعبدوا الشیطان ای لا
تطیعوه امام حسن بصری رحمه الله برین رفته و فرموده ایاک نعبد وایاک نطیع ترا فرمان برداریم
و حکم ترا بجان بنده و فادیم اما دو نوع دیگر در لغت عرب هست ۴ بمعنی اکرام و عزت عرب چیزی را
که عزیز و گرامی باشد معبد گویند شعر حاتم طائی آمده ع ادی المال تعبدا لباخلین معبدا ای مکرما
و بدین تقدیر معنی ایاک نعبد چنین بود که امر ترا گرامی میداریم و حرمت فرمان تو بجا می آریم ۵
بمعنی تجرید تفسیر عین المعانی از ابن سکیت که امام لغت است روایت میکند که عبادت تجرید است
شتر برهنه را معبد گویند اعشی گوید ع یجوب البلادی کالبعیر المعبد و بدین وجه مفهوم
ایاک نعبد آن باشد که مجرد میشویم از اندیشه اکوان برای پرستش تو و بحسب واقع تا باید
از ما سوی الله مجرد نگردد حقیقت مناجات که المصلی یناجی ربه بر وی ظاهر نشود
بیت
مرحریم حرم دوست نگردی محرم. تا از اندیشه اغیار مجرد نشوی. بعضی گفتند عبادت
نادر بن رابیه با میر عادی تفسیر کرده اند در احقاف از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که
عم معنی ایاک نعبد است امام علیه الصلوة والسلام برین وجه ادا کرده که بتو ... میکنا دیم
تعبیر فرموده تفسیر ... که اگر این نقل بصحت پیوندد آیه را بتاویل ... نیست و نزد محققان
عبادت آنست که همه تو بود مشغول باشد دل با ثار معرفت و روح با نوار مشاهدت و تن
با لوازم خدمت و زبان بشکر گذاری نعمت و در کلمات بعض طریقت اشارتی جمع ...

انصادیت

انصادیت رحمه الله آمده که عبادت مبتنی بر سه اصل است اول رضا بقضا و این نشانه تجرید است
دوم شکیبائی بر بلا و این علامت تفرید است سیوم سپاس داری بر نعما و این وسیله توحید
در اعجاز البیان مذکور است که عبادت دو نوع باشد ذاتیه مطلقه و صفاتیه مقیده اما ذاتیه مقتضی
شیئیه ثابته متعین است در علم حق از امر وجود او ظهور از موجود و اجابت ندا و امتثال امر
متعین بکلمه کن و این عبادت مسمی بالکلمات و مقابل رحمت امتنانیه است فاحببت ان اعرف رحمت
امتنانیه مطلق است و در و اجابت نیست همچنین در عبادت ذاتیه نیز تکلیف نباشد ...
ثبت اما عبادت صفاتیه مختص است بمظاهر شود از ذات عابد از حیثیت حکم صفات و
خواص و لوازم آن و این عبادت بازاء رحمت وجوبیه است ... در رحمت وجوبیه
رحمت تکلیف هست فسأکتبها للذین یتقون در عبادت مقیده نیز امر تکلیف هست و امر تکلیفی ...
انبیاء ... بواسطه ... در تفصیل سور ... و اذا قضی امرا
فانما یقول له کن فیکون اشارت بحقیقت امر حق ... همه موجودات حق ... عباد
ذاتیه عابدند و تفاوت احوال عباد در عبادت صفاتیه ظاهر شود که بعضی را پرستش بهانه
... در درکات جحیم مانند
بیت از پرستش ... وان دگر از سرکشی در قعر چاه ... بنگر که از کجا تا بکجا
حکیم ... صاحب حقایق التاویل فرموده که عبادت ... نهایت خشوع است
... ملاحظه ...
... و امثال آن که حضرت واهب ... داشته ...
روش عبادت ... فرمان ... قدرت که دارد ... ملاحظه ...
کند و موافقت شریعت در موافقت طاعت ساکن گردد و اصل عبادت ... فرمان
خدا را بر فرمان هوا اختیار کند که ... از فرمان هوا سر نکشد و متابعت فرمان خدا ...
بیت ... دوست بایی با هوای خویشتن هم پرست دیگر است و خدا پرست دیگر
... امام قشیری رحمه الله فرموده که عبادت
... افتد ... محل ... جلوه گاه دل
... عبادت ... ای عزیز
... حیات یافت ... خاک ... قوت ...
بیت ... ز بوستان عبادت ... ندیم ...
... طریقه ... امید بهشت خدا را عبادت کند

وابن طریقه اجرا فسنت. دوم آنکه بر هیبت و خوف دوزخ پرستند واین وظیفه
چاکرانست. سیوم آنکه از روی حیا و تعظیم پرستش نمایند واین داب صادقانست. چهارم
آنکه از محض محبت در مقام عبادت باشند وازین جاست که عاشقانست که مطمح نظر ایشان نه
امید بهشت ونه خوف دوزخ بود. گویند رابعه رحمة الله پرسیدم که حقیقت ایمان تو چیست
گفت والله ما عبدته خوفا من ناره ولا حبا لجنته بنده ای که پرستش من او برانه از ترس لهبات جحیم
باشد و نه بطلب درجات نعیم که این طریقه عبادت چاکران و مزدورانست وطریقه
عاشقان و مشتاقان. بیت: ز خدا غیر خدا مطلب زاهد همه ما / بخدا کز خدا غیر خدا
میطلبیم. هرکسی را ز تو کوهست بنوعی طلبی / ما بهر نوع که هستیم ز تو ترا میطلبیم.
وصل: اصل عبودیت عبودیتست وآن بلغت به پنج معنی آید. اول خاری و مقهوریه قال
تعالی ان عبدت بنی اسرائیل ای اذللتهم و قهرتهم و بنده را از آن عبد گویند که در تحت
حکم مالک خودست مقهورست و میان مردمان بذل بندگی موسوم ومشهورست و برین وجه
ایاک نعبد این معنی اختیار کرده که خداوندا ترا مقهور فرمانیم و در راه تو بیهتر از
عجز و مذلت چاره نداریم و ندانیم. دوم تکلیف امر و نهی چون تکلیف امر و نهی کند گویند
تعبد فلان فلانا پس بنده را عبد بواسطه آن نام نهاده اند که با امر و نهی مکلف شده
است و بدین تقدیر مفهوم ایاک نعبد چنین باشد که ترا بامر و نهی تو فرمان بنوعی قبول
تکلیف فرموده مصر بیان امتثال و انقیاد داریم. سیوم قوت و شدت جامه که بغایت کثیف باشد
باشد و تار و پود او قوی و محیف بود عرب او را ذو عبده گو بندیس وجه تسمیه عبد آنست
که در خدمت معنی میکشد و تمام قوت بذل میکند و بدین معنی مضمون ایاک نعبد آن بود
که بمقدار مقدور در راه بندگی میکنیم و باستیلا استیفای وظایف خود را امر و نهی و ربطه شدیت
بجا می آوریم. چهارم تحمل رنج در بصیرها و درده که عبودیت کشیدن رنجست بامید محبت و از آنجا
که بلغت عرب شتری را بجهت دفع علت جرب بقطران طلا میکنند و معبد میگویند تا رنجی برای
شفا بروی رساند پیر معبد میگویند بنده نیز بواسطه تحمل بار محنت جهد خدمت فضیلت
با خداوند خود تصحیح مینماید و علت کسالت و بطالت را از آن زایل میکند پس معنی ایاک نعبد
آن باشد که خداوندا برای تو بار محنتها میکشیم و با کشیدن اثقال خدمت و فرمان برداری خویش
و برابطه این احتمال والتزام در مقام آنیم که بجهد خدمت انفس را که در بیمارستان تعلق
دنیا بشوایب علل از صحت سلامت انحراف یافته بصحت اصلی باز رسانیم. پنجم خضوع
و شکستگی عرب راهی را که از بسیاری رفتن بر آن کوفته و شکسته شده باشد طریق معبد

کوبنده

کو بنده را بواسطه فروتنی و شکستگی حال عبد خوانند پس منطوق ایاک نعبد آن
باشد که ترا فروتنی میکنیم و لفظه غایت خضوع است در حضرت تو بجای میآریم در طوالع مسلوک است
که حق تعالی بندگان را لباس خضوع و استکانت و تضرع و مذلت پوشید برای آنکه ایشان را
عزت ابدی و جلالت سرمدی در ضمن بندگی حاصل میگردد. بیت: بندگی فخر منست ای تو خداوند
منی در بهشتم که فتد بهر تو بجهان بار منی / شکستگی و فروتنی آنست که عزت و عظمت خداو
او را در نظر آرند و زمام کار و بار خود بر قبضه اختیار او سپارند. بیت: بو سر بار از ره عشق
آزاد شوان آمدن / بنده باید بوده و در جهان جانان آمدن. عبودت بر دو نام است یکی
عبودت عام و آن عبودتیست طوعا و کرها و آسمان و زمین و اهالی آن همه در بند
کما قال تعالی ائتیا طوعا او کرها وقوله تعالی ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا
و درین عبودیت عصیان متصور نیست بلکه هر کدام بالجبر مقرر شده در کار بود. بیت: خلق
همه برده دادار خویش / هست پرستنده بمقدار خویش. دوم عبودت خاص و آن عبودتیست
ارادة واختیار او و در آن نافرمانی و سرکشی ممکنست. ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من
اتبعک ای مردم خلق را برای این بندگی آفریده اند و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون انبیا
و ملائکه از این بندگی استنکاف نداشتند لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة
المقربون. اولیا و مومنان در مباهات و مفاخرت بدین بندگی بر افراشتند یا عبادی لا خوف علیکم الیوم
ولا انتم تحزنون. حضرت پیغمبر صلوات الله علیه با آنکه خواجه کاینات بود خود را بندگی یاد کرد
افلا اکون عبدا شکورا. خداوند تعالی نیز در شب معراج او را بدین نام خواند سبحان الذی اسری بعبده
در شب ... که در این محل القطع بد از رسول اشرف بجهت آنکه عبودیت انتقال است از خلق
بحق و رسالت عکس آن عبودیت انصرافست از تصرفات و رسالت اقبال بدان رسول را بتکفل مصالح
دل در بهشت و بنده را متکفل اصلاح معاش و حضرت خداوند دینست که در کلمه شهادت که
فرمان ما را بالمحمود عبده و رسوله مقدم داشته ای عزیز هیچکس در همه عالم چون سید
عالم صلی الله علیه و آله و سلم قدم در راه بندگی نهاده در بدایت و نهایت صفت عبودیت
و را قصوری تمام بود و قصوری نه در صورت و معنی بندگی جهدی تمام داشت و فتوری
در لاجرم مخاطب این اسم سامی بمقامت کرامت او راست امد و لما قام عبد الله. بیت
آزاد مطلق و شعار تو بندگی / سلطان هر دو کون و سراپرده ات عبا. ذو النون مصری را
رحمه الله پرسیدند که عبودیت چیست گفت آنکه در همه حال بنده او باشی چنانچه
او در همه حال مولای تست ای درویش چنانچه هر که در خواجگی او تقصیری نیست باید که

در بندگی نیز از تو مقصود بی نیاز باشد از سید الطایفه رحمه الله سوال کردند که بنده را کی توان گفت
که او بنده است فرمود وقتی که از ما دون الله آزاد باشد بیت آن دل که به بندگی حق شاد بود
از هر چه هر دو کون آزاد بود سمنون محب قدس سره فرمود که نشان بندگیست که از
اختیار خود مجرد گردیده و زمام تصرف بدست دوست باز دهد تا هر چه خواهد کند
بشر حافی رحمه الله گوید در بدایت طلب و مفتتح سلوک خود قصد عبادات کرده بودم و بعد
مقصد عباد و موطن زهاد توجه نموده مردی دیدم نابینا و بعلت جذام مبتلا در گوشه
بی هوش افتاده و لشکر نیش زنان زنبوران روی بدو نهاده و زخمهای محلها میزدند و سلها که
از وی میربودند بنزدیک وی رفتم و سر او از زمین برداشته بر کنار نهادم و شفقت نموده زنبوران
از وی دفع کردم با خود آمد و گفت من هذا الفضول الذی یدخل بینی و بین مولای این فضولی
کیست که میان بنده و خداوند می آید در حرم خلوتخانه و حدیث میان عاشق و معشوق
و واسطه می شود بیت برو ای محل عقل نامحرم که امشب با خیال او چنان خوش خلوتی
دارم که من هم نیستم محرم اذهب و کلّا غیر تنا دیارکم ای مرد بی فضول مرا بگذار و بعد
[illegible] آتش جگر خود که ذکا فوادنا و انتنا الموقدة بجا فروخته است مرا ای ترا خسرو زدم
گفتم ای بنده خدای من با تو مهربانی و دلجویی نمودم و نخواستم که بدین رنج و مشقت گرفتار باشی فرمود
که تو با این کار در چه کار داری من بنده ام و او خداوند هر معنی که فعل الحبیب ما اقتضاه بگذار مرا با او
تا هر چه خواهد بکند بیت هر کس که علاج درد دل بخود کند و ما دم در کشیده تا الرا و چه میکند
در بیت المحبوب صنادرادی بگذاشتیم تا کرم او چه میکند طبیب دست بدار پیش او بکش
و انگه نظاره کن که دم او چه میکند وصل چون شمه از معنی عبادت و عبودیت دانسته شد باید
نیز باید شناخت که استحقاق معبودیت و مالکیت حضرت حق راست و بس هیچ کس از مخلوقات
مستحق آن نیست که او را پرستند و بنده او باشند و جهت آنکه قوت عبادت و مکنت عبودیت
عطا کرده اوست پس سزاوار عبادت نباشد مگر آنکه موجد اسباب آنست و هم مدد افعال از اوست
که التی بنده در ادای عبادت عاجز و ناتوان و در کشف الحقایق فرموده که بنده در جمیع احوال محتاجست
بحق سبحانه و هر که از فیض و احسان او بی نیاز نیست پس لازم باشد توجه بحضرت او و
فرمودن که محتاج الیه است و آن توجه نباشد الا بعبادت خالص که شایبه شرک و ریا در او نبود
کانّه و لا یشرک بعبادة ربه احدا ای در وجود ما سوی الله تمکن بالذات ندارد و ممکن محتاج بغیر و هر که محتاج
باشد او را از اشتغال بتحصیل حاجت خود فراغت نباشد حاجت محتاجان دیگر نخواهد بود ع
کی تواند خواست قوت عاجزی را از عاجزی روا شده حاجت از کسی توقع توان کرد که او بکمال

ندارد و ان الله لغنی است که غنا لازم اوست پس هر محتاجی را بوسیله و ذریعه عرض حاجت
او باید کرد و آن وسیله عبادت و عبودیتست بیت دست حاجت چو بری پیش خداوندی
بر که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود کرمش نامتناهی نعمش بی پایان هیچ محتاج
ز لطفش نرود بی مقصود و گفته اند عبادت نطقها و عبودیت کردنست و عبودیت روح
بعبادت و هر ده هیچ یک را از دیگری گزیر نیست عبادت نفس را باید کردنست و عبودیت حق را
بنده بودن هیچ سالکی در راه شریعت و حقیقت از اتصاف بدین دو صفت چاره ندارد بیت
همیشه ز اعتقاد پاک بپیوند خدا را بنده باش و نفس را بند عبادت اجلال قدس است و عبودیت
اذلال نفس اجلال قدس عظمت او را شاید و اذلال نفس همین در خدمت او با هیچ جانی اذلال و
اجلال غایت تعبد است و استحقاق غایت تعبد بجز معبود را نیست و از اینجاست که بحسب شرع
مرشد بحق را حرام داشته اند جهت آنکه وضع شریفترین اعضا که سرست بر خسیس ترین اشیا
که خاکست غایت خضوع باشد و آن جز حق را نشاید بیت نقش الهیست بلوح جبین بر در
مخلوق منه بجز همین ای که کنار [illegible] سجده نیاری که ناز دهی [illegible] شرم نداری
که جوانمرد کان سجده کنی بر در این مرد کان دل مرده کان بتعظیم مرده دلان کو اینها انه
[illegible] زنده دلان متوجه بعبودیت زنده باید چرا که از این یکی او زنده [illegible] بند بلکه از
دل زنده بدین بندگی شتابند بیت جا چو کرد زنده دلی بنده باش بنده این زنده پاینده
باش بندگی زندگیست تمام زندگی این باشد و بس والسلام وصل علما در بودن تعبد خلاف
کرده اند بعضی گویند نون تعظیم است و [illegible] که از روی تعظیم خود را بلفظ جمع
گوید چون پادشاه شما که شخصی واحدست و می گوید ما چنین کردیم و چنان گفتیم و اگر کسی گوید
که در این محل که بنده عرض عبادات و عبودیت میکند خود را بتعظیم مذکور ساختن چندان
نسبتی ندارد جواب آنست که در مفاتیح الغیب گفته که تعظیم بنده در این وقت تعظیم خداوند
گوییا بلسان اشارت بنده میگوید که چون در خارج نماز باشی ذرها و من بگذار ما و
عبودیت خود را بتعظیم یاد کن تا همگان را معلوم شود که هر که بنده و پرستنده ماست او را
رسد که عظمت خود در همه کاینات عرض کند و آن بزرگ [illegible] فرموده است که کفانی فخرا ان تکون
لک عبدا [illegible] همین بس که حلقه غلامی ترا در گوش و [illegible] عبودیت تو مرد و [illegible] دارم
بیت اگر که داغ بندگیش بر جبین اوست هر جا شهنشه ایست غلام کمین اوست
جمعی دیگر برآنند که نون جمع است و مراد قاری باشد با حفظه و کرام الکاتبین که پیوسته
با وی اند یعنی ایشان نیز پرستنده حق اند یا جمیع مؤمنان اگر حاضر باشند و گفته اند که

عبد گفتی وعبادت خود را خاص کردی از انحا را بجد استقلال بمشام الهام رسیدی و
نزدیکی بان بودی که سر رشته مُهِمّ بعجب و تکبر کشیدی اما چون بصیغه جمع معلوم
میدانند که در عبادت شرکا بسیار دارد از ملایکه و انس و جن پس بر وفق این عقیده میگوید
خداوندا همه بندگان ترا میپرستند و من یکی از ان پرستندگانم این صورت بجانب تواضع
نظر میکشد و بعضی گفته اند که درین صیغه اشارت غیبی و بشارت لاریبی است مر سایر
ای بنده چون بکلمه الحمد لله بر ما ثنا گفتی و محامد بی نهایت باضافت نمودی و خطبه ثنا
بر صدر کاری و وافر بکار دی و بخشش و بخشایش و ملکیه و مالکیه برذروه ثنا با خلاص و
اختصاص ادا کردی ما نیز طرقه قدر تو در عرصه رفعت برافراختیم و منزلت ترا در حضرت
عظمت و کبریا بزرگ ساختیم و کلید عنایت در اجابت دعوات و برامدن حاجات و مهمات
تو نصب کردیم اما هم‌چنین بر اصلاح مهمات خود اقتصار مکن و سایر مسلمانان را در حاجت
با خود شریک کردان تا برکت جمعیت حال تو همه حاجت نیز بمراد و مقصد فایز گردند

بیت بکام دل چو تو شی حرف زاصلاح زن · چو بزم عیش سازی دوستان
مهمان زن · و گفته اند اگر بنده گفتی عبد همین ذکر عبادت نفس خودش و عبادت
مومنان را کی بحکم اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ نسبت اخوت با و ثابت ذکر نفرمودی پس چون
نعبد گوید ذکر عبادت جملهٔ ان مومن کرده باشد و صفت عبودیت ایشان نیز بر لطف
عرض رسانیده و این علامت شفقت و نشانهٔ مرحمت باشد بر خلق و رحمت خلق مستجلب
رحمت حق است کارحم ترحم مصراع چو رحمت کنی بر تو رحمت کنند نکته دیگر انست که نعبد
شامل جمیع عبادات عابدانست و عبادت کنندگان از جملهٔ صلحاان نزد ذکر صلحا موجب تنزل
رحمت باشد که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة پس این کلمه سبب ورود ذکر از سحاب عطا
باران رحمت بی پایان مقابل او بارد و قطرات امطار مغفرت میگردد این بروز گار او باز دو این
توان گفت که تو داری بدین صیغه عبادت خود را در تضاعیف عبادات عابدان از
اولیا و مومنان درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجات ایشان معروض میکرد
تا برکت طاعت آن ارباب سعادات طاعت او مقبول و دعوات او مستجاب گردد پس گویا
کنده میگوید خداوندا اگر عبادت من لایق استحقاق قبول نداری بسایر عبادات مقبوله
تشفع میکنم و بطفیل ایشان در دایره قبول داخل گردان بیت بطفیل همه قبول کن ای
الله من والله همه · و تاکید نماز جماعت نیز بنا برین نکته است که برکت یک نماز مقبول تمام
نمازها را بعز قبول رساند و در فضا مبین مخلص سهام دعوات دیگران بهدف

اجابت واصل

اجابت واصل کردانند چنین پرتو یک سهیل یعنی عالمی را روشنی بخشد نور خاموش برابر روشن
قبول چون عقیق دانه زرد رنگین سازد بیت سنگ اگر خارا و گر مرمر بود چون بصاحب دل رسد
گوهر شود هیزم تیره حریف نار شد بی تیرگی رفت و همه انوار شد فصل در معنی استعانت
و قول استانا و طلب معونة است یعنی یاری خواستن و معونة بر دو قسم باشد ضروری
که با وجود ان عبد متصف شود باستطاعت بر فعل و بعدم ان موصوف گردد بعجز
از ان فاعل و تصور ان فعل و حصول اللة و مادة که بان در کار شرع توان نمود و هر گاه این جمع
جمع شود مستجمع را باستطاعت وصف کنند و تکلیف پی حصول این نوع از معونة قبیح و عبث
باشد قسمی دیگر غیر ضروری و ان چیزیست که وجود فعل بدان اگر چه ممکنست اما گاه هست
در ان صعوبتی میباشد و از ان سهولتی میگردد از بن جهت مختلجست بمعونة تا سهل
و اسان شود چون راحله در سفر مر کسی را که بر مشی قادر باشد و ان چیزی که نزدیک گرداند
فاعل را بفعل و بر ان حث نماید و این قسم از جملهٔ انست که تحت تکلیف بود و موقوف نیست و استعانة
طلب بود و فعل معونتست و حکمت در انکه نفرمود که معونت بر چه چیز میخواهیم انست که بنده
در جمیع احوال باستعانت از حضرت عزت محتاجست پس استعانت مستمر نیست در همه حقیقة
و بنده بدان بنا زند کلا جرم با یکه مقید نباشد بچیزی تا عام بود و نیز شامل هر چیزی که او را
یاری توان خواست در همه امور و اوقات و در تفسیر کشف الحقایق آورده که اطلاق استعانت
انست که عبادت اشتمال بر چیزها مختلف از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و اجتناب از لوازم
عبادات و عابد در هر یکی از انها محتاجست باستعانت پس استعانت مطلقه باید تا همه را
فرا رسد و محققان گفته اند اگر استعانت مقید بودی بچیزی دون چیزی توهم ان شدی که
بنده محتاج است باستعانت در ان چیز و شاید که در غیر ان مذکور بنده محتاج نباشد و حال انکه در
چیزها در همه وقتها احتیاج دارد پس اطلاق وجه دفع ان توهم اولیست و جمعی از علما برانند که
جا استعانت علی الاطلاق واقع شده اما بمقتضای مقام میتوان دانست که طلب معونة بر چه چیز
در جامع طبری میگوید که لایق انست که حمل بر عمل اعمال و عبادت و عبودیت کنند و در انفاق نیز
از ابن عباس رضی الله عنه همین طریق آورده که نستعین علی طاعتک سدی رحمه الله گفته
یاری میخواهیم بر حمل انچه طاقت ان نداریم و از ابن عیینه رحمه الله منقولست که طلب
میکنیم بر محاربه دشمنان چون ابلیس و اعوان او و نفس و هواهای او که مانع از عبادت تو اند
و داود طعیم تیسیر فرموده که جامع اقوال انست که سوال میکنیم از حضرت تو که اعانت کنی ما را بر ادا
حقوق و اقامت فرایض و تحمل مکاره و طلب مصالح و حقیقت انست که استعانت را عام دارند

سنة ازان گذارش یافته اما قوله في طلب عین کردنست وعین لفظیست مشترک یعنی او را
اطلاق میکنند بر چند چیز مختلف بحدود وحقایق اطلاق متساوی واز جمله آن دو چیزند
محل خالی از مناسبتی نیست عین چشم است علماء ظاهر استعانت را طلب عون دانسته اند یعنی یاری
جستن داشته اند وکبراء معنی طلب عین داشته اند دیدن خواستن بود آنکه معاونت می طلبیم مقصود
آنست که الهی من از حضرت تو امانتی قبول کرده ام که وحملها الانسان وقوت محافظت آن ندارم یاری
ده مرا چنانکه آن امانت را نکه دارم … میخواهد غرضش چنانست که الهی مرا مرتبه ده که هر وقت
در مقام معاینه باشم یعنی ترا چنان پرستم که گویا می بینم ان تعبد الله کانک تراه اهل بصر
دانند که این مرتبه هر نادیده بی دیده را میسر نیست وفضل وجود … بدست آنکه بی دیده کسی
اقرا در جمال دوست شوانند دید وقت مشاهده صفات بی دیده شواند بود واز مطالعه انوار
ذات بی دیده بهره شوان گرفت **بیت** بعد ازین ما دیده خواهیم از تو بس تا ببین شد
بحر را خاشاک وخس ٠ **م** ٠ عین بمعنی معاینه آید فی الصحاح لا اطلب اثرا بعد عین ای معاینه
پس استعانت طلب معاینه باشد ومعاینه سه مرتبه دارد چنانچه در منازل السایرین
مبین است ولمعاینه ابصار وحضرت پیشوای طریقت قدس سره در تعریف معاینه فرموده
اما در حل العقال اشارت بدین مرتبه میگوید که معاینه ادراک حواس ظاهر وباطنه باشد در
مدرکات ایشان را که بوجه محقق شاید یابد چنانچه ادراک الهام وتوجه بمبدع وموجدان روی نماید
دوم معاینه مقلب است وآن معرفت حقایق اشیا باشد بروجهی که اثر شک وشبهه بجای
آن نگذرد وحیرتی ماحق نشود واین معاینه بجز شواهد علم روی ننماید سیوم
معاینه روح است وآن شهود لو باشد در حق راحیا که محضا وارواح که صفت
ظهور داده جهت بقا آراسته اند از برای مشاهده نور توحید عزت وحدانیت …
قابل نسخه تعین در هر مرتبه که هست طلب معاینه فراخور حال خود می نماید وفاض علی
الاطلاق بمنایح کرم وجود درها مقصود بر روی قابلیت واستحقاق او میگشاید **بیت**
هر کسی را از تو چیزی باید آنچنانش ده که میشاید هر که داد ده حضرت تو نیاز ان امید ان درد
نگردد بان ٠ **و** تامل در بعضی اکابر از معانی عین چشمه مراد عین الجود معنوی
که باطن اسم الحی الغنی است وهر صاحب دولتی که مظهر آن سخن شود از ذوق ابد گرد دور
باران پیوسته که عبارت از قطرات برکات سحاب فیض عنایتست که علی الدوام از آسمان
وجوب بر اراضی امکان می بارد وچشمه آفتاب که اینجا اشارت بظهور نور تجلی ذاتی
وامثال این وتعلق هر یکی با عبادت ونزول آن برین مفوضست با ذعان صافیه

الالباب والله الموفق والیه المآب **وصل** چون از فواید تقدیم ایاک بر فعل دو سه نکته
گذشته سخن بر ضمن آن تا شدن آن انسب است اما تکرار آن در این محل بغایت مناسب واقع شده
زیرا که چنانچه اول برای تخصیص عبادت بود بمعبود حق ثانی برای آنکه تخصیص استعانت
بمستعان مطلق وتکرار چیزی ادلست بر اختصاص وتاکید آن چنانچه فی شیئک …
تذکر کذلک تیا لفظ کثیر که مکرر وقوع یافته جهت تخصیص است بر تخصیص حق جل
تسبیح وذکر عمل او آورده که تکرار ایاک نصرات بر آنکه مستعان اوست لا غیر وافادت
بمعنی معینسا آنکه حضرت شیخ محی الدین قدس سره در کشف الاسرار آورده که تکرار
لفظ ایاک برای نفی اشتراکست چه اگر وایاک مذکور نشد هیچ مانع نبود که استعانت بغیر او
جایز بودی امام فنادی در تفسیر فاتحه میگوید که چنانچه در عبادت اختصاص لازم است
در استعانت نیز تخصیص میباید وعلی القطع استعانت از غیر حق سبحانه نشاید پس گویا که
بنده میگوید **الهی** از غیر تو باز نی جز اهم زیرا که غیر تو محتاج وعاجز بود از ایشان اعانت می
باید مگر قوت تو ایشان را بر اعانت من اعانت کنی پس چون معین حقیقی توئی مرا استعانت
از حضرت تو قطع وسایط واولیا **بیت** اگر تو دست نگیری که دستگیر بود وگر تو یار نباشی
که میدهد یاری محققان گفته اند مایه که مظهر عبادت ومتعین که مظهر استعانت است هر دو
در مرتبه هوش وصحو بحضرت الهی ایاک ادا عبادت از روی عبادت وایاک نستعین …
از شهود استعانت مشاهده معبود ومستعان مشغول میگرداند فاز محو محو اند که
بودن منافی توحید است ومحو شدن صفت اهل تفرید **بیت** تا در ره با خودی بمعاملی
چون شوی بیخود ربان واصلی **وصل** در تقدیم عبادت بر استعانت نکته گفته اند از محققان
کشاف جیش مفهوم میشود که تقدیم عبادت بر استعانت مشعر هست بتقدیم وسیله پیش
از طلب حاجت تا مستوجب اجابت گردد واگر گویند که اینجا برکا ما استغنا وعظمت وسیله
هدیه بچه کار آید گویم هر چند خداوندا از وسایل وای مستغنی است تا بنده را یک طریق بدید
فرونگذارد ووسیله را بر طلب حاجت مقدم دارد که رحمت دوست بهانه جویست
بیت تا نگرید کودک حلوا فروش بحر رحمت در نمی آید بجوش تا نگرید طفلک نازک گلو
کی روان گردد ز پستان شیر او طفل حاجات شما را آفرید تا بنالد تا شود شیرش پدید
ودر تفسیر معالم فرموده که اگر کسی پرسد عبادت بعد از استعانت وجود گیرد پس
بایستی که موخر از وی مذکور شدی گویم این عمده بجی آن است که استطاعت را بر فعل مقدم
دادند والحمد لله تعالی که استطاعت وفعل را با یکدیگر میدادیم وتقدیر لاجرم هر کدام مقدم

افتند امور مرتب باشد و تفاوتی نکند و گفته‌اند استعانت نوعی از عبادت است پس بعد از ذکر عبادت
بعام یکی از انواع او را بخصیص بتفصیل و ذکر ساخت و در انوار اورده که تقدیم عبادت
بر استعانت جهت موافقت رؤس آیست و هم قاضی فرموده که چون متکلم عبادت را بنفس
خود نسبت داد در ذات وی نشأة عجبی ظهور میکند و نوع عظمتی و دعوی بوقوع میپیوست
سورة او وی سرور میشد پس تعقیب کردند که این قول با استعانت تا دانکه عبادت نیز از وست و تمام
بی شوب کرم و عونت و توفیق او و میسر نمیشد از کدورت دعوی و خود بینی خالص و قیمت و صفا
نیازمندی و مسکنت مستسعد گردد صاحب لباب چنین میگوید که ترا عبادت میکنیم که ما را
باری داده بیاد ای آن اکنون استعانت میکنیم بر عبادتی دیگر که بدان اشتغال خواهیم نمود و در
کشف الحقایق اورده که بنده در عبادت شروع میکند و نمیداند که اتمام آن او را میسر شود یا نه
پس بعد از شروع استعانت می‌نماید بجهت اتمام آن که متحقق نیست که با عانت دیگر اگر چه
بنده را قدرت شروع در عبادت هست اما بر احضار قلب که بین الاصبعین است قادر نیست
و حضور قلب که کمال عبادت بدان موقوفست جز با عانت الهی وجود نگیرد دیگر آنکه عبادت چنانکه
باید و شاید بمجرد رعایت آداب آن ممکن نیست و بنده را مرعی داشتن وظایف آداب بجا آوردن
متعذر است و بی‌واسطه این معنی محتاج باشد با استعانت و حقیقت آنست که بنده در هیچ وقت از
طلب اعانت مستغنی نشواند بود خواه در دنیا و خواه در آخرت أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ای بندگان
و درماندگان همه درویشان و محتاجانید بمن و منم با وجود کبریا و بی‌نیازی هم کارساز بیچارگان
و هم بنده نوازی عزیزانو بهیچ حال الحق بهستی از اعانت ذی الجلال در دنیا و دین بخواهی بر او
روزی در عقبی اعانت جوئی بر حصول نجات و فیروزی در عفو معصیت محتاجی بفیض رحمت
در محو ترکید الحتیاج دادی بلطف شامل و ازالة خطایا در تکرّب باقامت عطا بعطا از تکاب
جفا حاجت دادی باجتلاب و ما هر دم از تو سستی و ز حق کرمی ذنوب و تو بخشایشی **بیت**
هر نفس جرمیم در هم میرسد • و ز تو انعام دمادم می رسد • هم در این عالم نکو بیجا ادیم • هم
در آن عالم فرو نگذاردیم • ای وفا از تو جفا بر من مکیر • وای عطای از تو خطا بر من مگیر **فصل**
در جمع میان عبادت و استعانت سخنان گفته‌اند امام برهان الدین نسفی رحمه الله فرموده
که فرق بر کرده اند عبادت را با استعانة تا جمع کرده باشد میان آنچه تقرب کنند بندگان بدان بر
بحضرت عزت و میان آنچه میطلبند و محتاجند بدان از جزو دینی و اخروی و گفته‌اند عبادت
از کار جوارح است که اطاعت تمام نشود الا بقبول و قبول حاصل نشود مگر بفضل الهی و عفو او
از ماقصیدت پس بعضی و در تا عانت فرمود استعانت باید تا شاید که رقم قبول یابد و دیگر آنکه عباد

امانت

امانت است و ادای امانت بی مدد اعانت میسر نمیشود و این معنی قران گفت که عبادت نقل بایست
از ذخائر عفو و به بستان سرور دار فشکای ثقلون و خلق بقضای سباحت توجیهی و اشقال از
جمله آن را باشد امری عظیم و کار دشوار معصومیست و بنده را که وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا وصف حال
وست از کلمه مقدس و حقایق بکشش مقدس حقایق بیکار کرد اعانة بپرده کار و منتقل شدن دعوت
عزت صاحب احقاف گوید جمع کرده میان عبادت و استعانت با اقتدار و اتحاد را در یک سلک
انتظام داده باشد چه إِيَّاكَ نَعْبُدُ افتقار دست از بنده بعبادت و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ افتقار است همه از وی
طلب مراد از حضرت و تفسیر اورده که إِيَّاكَ نَعْبُدُ اشتغال است در صورت و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ معروف
و تحمل اشتد در حقیقت و از اینجا معلوم باید کرد که تذلل از ما دو عفو نیست بلکه هر که ذلیل او باشد
عزیز همه است **بیت** خود را پیش او خوار و عاجز یابی • مقصود حالت که هر گز یابی • جود
دست بندگان او در خواریست • چون خوار شوی در ره او حق یابی • ای درویش عبادت ادب است
و استعانت طلب هر دو را مجتمع کرده اند تا تنبیه باشد بر آنکه طلب باید که با ادب مقرون باشد
خواهش با پرستش اقران باید که دعا بی سپه خضوع از اجابت دور است و طالب بی نیاز از حصول
محروم و مراد محروم و مهجور در کشف الاسرار محجوب مذکور است که إِيَّاكَ نَعْبُدُ تعلق بربوبیت
دارد یعنی بندگی او را عبادت فرزندیم ما ترا عبادت میکنیم بر اقرار دست بر انجاز حق سارد شود
بعد نظر کن که نَسْتَعِينُ متعلق بعبودیت یعنی در جواب و هیمات از تو استعانت می خواهیم
اعتراف است با اضطرار و احتیاج عبد بحق در اینجا از لپاهان آورده که چون حق تعالی بندگان را
بانجمام ایشان از با نیست از خلعت وجود تنها کرامت فرمود و ایشان را در پرده پندار و غرور
خودکام وجود اثبات میکنند و نمیکند و بوی نهفتن فوت باقیه لا قاستقلال در وجود است
می دانند که إِيَّاكَ نَعْبُدُ که حال اکنون در حقیقت ایشان را وجودی ثابت نیست و استقلال
از لوازم وجود است پس بر إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ از ایشان سلب استقلال و هم ایشان نموده
که عبادت از وست و معبود هم وست و ایشان ازهم خدمت دست افرادی پیش نیست شیخ
جلیل در مثنوی فرموده **بیت** این همه عالم بر ساختی • تا تو با خود نرد خدمت باختی
تشنه بودم آنکه جهی خود کی ولیک • بنده بی و ذلتی بایست نیک • کاحیم در قالب آدم نهند
بندگان را در جهان در تکثیر بند • شور بعدها در عالم او فکند • جمله آفاق در هم افکند
صد جهان بی جهد از جدی دوان • از جهان بندگی خاست شورش • در کشف الاسرار بزدی
آمده که این کلام اشارت بمحرکین از ارکان دین و دو قاعده از قواعد صدق و یقین یکی آن
و دیگر به بیان سیر و ترتیب در ویش مراد دو تمکین دو لاه بر بود و حقیقت آراستن بخلیه نفس

بود بعبادت واخلاص در عمل و پيراستن تزكيه او از شوائب ذلل و معايب خلل مردرا
دو بايد كه اول صورت و معني را بطاعت بياراي و عبادت پي در پي ادا بايد تا ظاهر و باطن را
پاك سازد از هرچه هواي نفس بدان ميل فرمايد تا بدين دو صفت در صف مقربان درايد
و در صف اهل صفا بر بساط مشاهده شتابد در مرتبه اياك نعبد تخليه ماست چه عبادت اشارت تهذيبست
بهرچه در شرع مي بايد و اياك نستعين تحليه ماست چه ترك التفات بحول و قوت خود اما تحليه
بالمجمد و شريعت محو شايد در طوالع اورده كه اياك نعبد اشارت بذل مجهود و منت است
و اياك نستعين باستيلاي طول و منت هيچ جوي بنده رنج كشنده در عبادت و طاقت و قوت خود
در از مبذول سازد مستحق عنايت شده فضل ازلي بطول لم يزلي او را بنوازد و از انجا كه گويند
كه گنج سعادت بي رنج عبادت بدست نيايد بيت نابرده رنج گنج ميسر نمي شود مزد آن
گرفت جان برادر كه كار كرد و گفته اند اين دو كلمه متعلقين دو سنت و تعليم استعانت
مي كنيم كه بتقيد طاقت خود پرستش كن و در ديگري ميفرمايد كه مجتهدا در فضل من [illegible]
تمامي در پرستش ايها الخفرست و در خواهش و صرف مكرده فقر گويا بدين گونه اشارت مي رود كه
باز و بسوي برادر كه بنده مي و بار و سر فرو داد كه در معاني معني تابنده بيوسته ميان ظلمات خوف
و جذبات رجا متردد مي باشد و بار ديده خوف مي نگرد و از خارستان خذلان مي هراسد و گلشن
نگاه انگشت اميد با بوي رايحه رحمت توفيق مي شنود بيت دو ديت نكرم عاقلم و فرزانه
زلفت بسينم بيخودم و ديوانه و گويا ابن رومي قدس سره اشارت بدين معني فرموده كه
طرهاش نسخه اياك نعبد ست درجلوهاش نكته اياك نستعين اي عزيز كلمه جندان با بايد
كلبي بر السنه محققان كه خلاصه كارخانه كونين [illegible] يافته و انتظام بعضها زان
در سلك بيان از مواهب واهب منان ماموث محمد حكيم ترمذي رحمه الله فرموده كه
مي پرستيم پرستش مارا اگر چه صافي نيست جز قبول موصول دار و از توفيق باز [illegible]
دربارة و اگرچه مستحق اعانه نيستيم يادي فرو مگذار از شيخ ابوبكر وراق منقولست كه
ترا مي پرستيم براي انكه خالق مايي و از تو اعانت ميجوييم جهة انكه محمد داد [illegible]
سفيريست يا انكه مدار [illegible] بر خلق و هدايت توانند جود وسيله حق و هدايت [illegible]
[illegible]
[illegible]
متم معرفت بيت ارادت ندارم سعادت مجوي بجو كان خدمت توان برد گوي
و گفته اند ترا پرستش مي نماييم براي انكه تو صانعي و خالق و رازق و غني بر كمال و از تو ياري ميطلبيم

يادي و

يادي و مدد كاري داريم از انكه ما مصنوعيم و مخلوق و مرزوق و محتاج بهر حال و بعضي گويند
عبادت تعلق بحال دارد و استعانت باستقبال يا عبادت بجهت مبدء كاريم و استعانت از
روي بر سكاري يا عبادت بظاهرست و استعانت بباطن يا عبادت بتوفيق است و اعانت
بتحقيق يا عبادت بامر اوست و فرمان و استعانت بفضل و احسان يا عبادت دليل شكر و
استعانت علامت صبر اياك نعبد نظر بر وفا عبوديت است و اياك نستعين نسبت بصفا ربوبيت
ذوالنون رحمه الله چنين فرموده كه اياك نعبد دعويست و اياك نستعين در خواست اسقاط
ان دعويها و گفته اند ترا عبادت ميكنيم كه مطلوب و مقصودي و از تو اعانت ميطلبيم كه
طالب و قاصد نيم قاصد انم مقصود و طالب انم مطلوب چاره ندارد بلكه طلب كار را
كشوق مطلوب او در كار مي آرد بيت تو جو جاني ما مثال دست و پا قبض و بسط
دست از جان شد دوا تو جو عقل ما مثال اين زبان اين زبان از عقل يابد اين بيان
و بر تقدير انكه معني نعبد نوحد باشد چنانچه بيان ان گذشت معني كلمتين اين بوده
كه ترا بيكانگي ميدانيم و بر ثبات در طريقه توحيد از تو ياري ميخواهيم در عرائس
اورده كه عبادت نشانه دو بينايست معاملات و طلب مكافات و استعانت
علامت جستن مزيد عنايت و اميد بعصمت از قطيعت اياك نعبد در مقام غيبت
و اياك نستعين در درجه رويت و حضرت شيخ بزغشي رحمه الله ميفرموده
كه اياك نعبد صفت سالكانست و اياك نستعين سيرت مجذوبان اهل سلوك بعبادت
ترقي بخشد و ارباب جذبه چون از حول و قوت خود تبري كرده اند ايشان را باعانت
تربيت فرمايند در دفع الارواح اورده كه اياك نعبد تعلق بقوالب دارد و اياك
نستعين بقلوب مي فرمايد كه اي قوالب شمارا سفر اياك نعبد هست واقف باشيد در
مواقف دوزه و نمازي قلوب شمارا نظر اياك نستعين است ثبات ورزيد در مقام
دار و نهاد و در كار [illegible] اياك نعبد از كوي خدمت بيرون ميا اياك نستعين از روي همت
جون بنده مخلص گو اياك نعبد حق گويد هرچه اوردي قبول كردم چون گويي اياك
فرمايد هرچه خواهي بده راي درويش گفتن اين دو كلمه اسانست اما متحقق شدن بمعاني
ان كار مردانست صدق اين دو لفظ از بنده وقتي واقع شد كه غير خدا را پرستش نكند
و از غير وي چيزي نطلبد اورده اند كه سفين ثوري رحمه الله قومي را در نماز
شام امامت ميكرد چون باين ايه رسيد كه اياك نعبد و اياك نستعين نعره زد و
بيهوش بيفتاد چون با خود امد صورت حال پرسيدند فرمود كه چون اين

خوانده‌ام مرا بدرگاه باز داشتند و گفتند چرا دروغ میگوئی نه‌ای سعتین بدرخانه
این و آن میروی و خدمت میکنی ایاک نعبد کی راست بود از این و آن چون مدد می
جوئی ایاک نستعین چون واقع باشد حضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه
فرموده اند که در ایاک نعبد فعل با قول یکیست چون شایبهٔ شرک جلی است امادر ایاک
نستعین بد را این و آن دیدن فعل مخالف قولست بیت میرو میبینی بزبان
می بینم اندر وقت ورد یا مکو فرصت امری یا مخوان کس را امیر و ایاک نعبد تو فقط
شرک جلی و خفی از کسی راست بود که او را این مقام باشد که یحب الله بکل قلبه ولا
درین دعوی دروغ گوی بود و دروغ در شرع حرامست ای درویش در وقت
نماز این دعوی دروغ که در ایاک نعبد میکنی شرم دار نماز گزاردن با خدای راز میگوید
اهل راز کسی بود که بیرون نماز فرمان خدای را خلاف نکند و پاسبان اقوال و افعال
و احوال خود باشد از سر غفلت بمسجد درآمدن و بطریق عادت در نماز ایستادن و هوش
اندیشهٔ باطل و خیال مشغول بودن بلکه هواهای نفسانی و وسوسه شیطانی را قبله پیش
ساختن و ایاک نعبد میزبان راندن با خوف و طمع ملازمت سلطان و امیر و حاکم و وزیر اندیشه
و ایاک نستعین خواندن و با این همه خود را اهل نماز و محرم راز دانستن ع زهی تصور
باطل زهی خیال محال بیت مرا فرض ذکر آنان بود که یک ساعت غم فراق ترا با تو راز
بگذارم وگرنه این چه نمازی بود که من با تو نشسته روی بمحراب و دل ببازار دم
کسی که جامه بسکه بود زهد نمازی نیست نماز من که پذیرد که در بغل دارم وصل شیخ ابو
عبدالرحمن سلمی نقل میفرمایند از پیر شاذان و او روایت میکند از ابو جعفر فرغانی که شیخ
مشایخ بوده در بغداد و پیر از عظما خلفا شیخ جنید قدس الله اسرارهم داشته اند که
هرگاه اقوال کردی ایاک نعبد و ایاک نستعین پر شبهه از جبر و قدر حیران شده و درین محل
شکهانی مذهب جبریه و قدریه و مذکور کرده حقیقت این سخن مفهوم نخواهد شد
و محل مرده که جبریه و قدریه دو طایفه اند متقابل بتقابل التضاد چون مرجیه و وعیدیه اما
جبریه قومی اند قایل بانکه بنده را اصلا فعلی نیست و حرکات او بمنزله حرکت مرتعشات و
سکنات او بمثابه سکون زمین که بی قدرت و بی قصد و بی اختیار ازو صادر میشود و ایشان را دو فرقه
اند جبریه خالص که مطلقا بنده را اثبات فعل نکنند و نه اثبات قدرت بلکه و جبریه
متوسطه که اثبات قدرت کنند مربنده را اما قدرتی غیر موثر و موثر در قدرت و افعال بنده
قدرت حق سبحانه را دانند پس اهل حق میگویند این سخن باطل است زیرا که ما میان

خشوع

بطش و حرکات ارتعاش امتیاز میکنیم و می بینیم که اول باختیار ماست و ثانی فی پس بنده را از
اختیار داخل نیم و اگر اصلا بنده را فعلی نباشد تکلیف و عبادت قبیح بود و ترتب ثواب و عقاب
بران محال باشد و اسناد فعل حقیقة بوی نتوان کرد چنانچه گویند فنا زمیکزاد درون
میدهد و امثال آن چه بقول ایشان نماز گزاردن و روزه داشتن و دیگر باشد و این محال
انکه در قرآن اسناد عمل بوی جای بسیار است قال تعالی یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و کرام
بر عمل ایشان مترتب خواهد بود جزاء بما کانوا یعملون و قال تعالی الیوم تجزی کل نفس بما
کسبت و اگر جبریه گویند که ما بتحقیق دانسته ایم که ایزد تعالی خالق افعال و ایجاد آن مستقل
است و جز او خالقی نیست کما قال تعالی هل من خالق غیر الله پس جبریه گوید هر گاه که بنده
بالحقیقت فاعل فعل و موجد آن شناسیم لازم آید که مقدوری واحد تحت قدرتین
مستقلتین داخل باشد و این غیر شایان محققان در جواب میفرمایند که چنانچه ببرهان ثابت
شده که حق سبحانه خالق افعالست بضرورت دیده میشود که قدرت و ارادت بنده را
نیز در بعضی افعال مدخلی هست چون حرکت بطش و در بعضی نه چون حرکت ارتعاش
پس جمع میان این دو صورت کرده میگوییم الله خالق است و بنده کاسب صرف کردن بنده
قدرت و ارادت خود را بفعل کسب است و ایجاد حق سبحانه آن فعل را عقب توجه بنده
خلق و اگرچه مقدور واحد تحت القدرتین داخلست اما بجهتین مختلفتین داخل است
هر فعلی مقدور حقست بجهت خلق و مقدور بنده از حیثیت کسب و اسناد فعل امری بدو کس از دو جهت
مختلف مقتضی شرکت نیست چنانچه در محل شرح بیان کرده اند و واضع این مذهب جهم بن صفوان
بوده و او را دولت امیه بقتل او درآمده اما قدریه گویند که چون بنده قدرت و
ارادت او را دانند و هر واحدی را موجد و خالق فعل خود شناسند و گویند اگر بنده در فعل خود مختار
نباشد پس افعال او بجای مجری حرکات جمادات بود و چون جمادات مکلف نیستند باید که بنده
را نیز تکلیف نبود و حکم الهی تکلیف بنده را بعمل فرموده اند چون اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و امثال
آن همه عبث باشد و در جواب ایشان گفته اند که اگر بنده را خالق افعال او دانند چند فساد لازم
می آید یکی آنکه ما حق سبحانه را خالق همه اشیا میدانیم از اعیان و افعال و شما او را خالق اعیان و
مخصوص میدانید و خالقیت افعال اقرار نمی نمایند پس بقول شما حضرت حق تعالی خالق بعضی اشیا
دون بعضی و فرموده الله خالق کل شیء دروغ بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا دیگر آنکه افعال از
اعیان بیشترند پس افرادها بیکه را از نوع عاره بیشتر شده و بدین تعدد مخلوق بصفت خالقیت
اولی بود از حق تعالی دیگر آنکه چون فعل کیان آن فاعل بارادت باشد هر اینه بمرجح قاطعیه از دیگری سزاوار تر بود

باشد

و دیگر لازم اینکه قدرت تأثیر بکار از قدرت تأثیر بنده کاملتر باشد نه اینکه فعل تأثیر قدرت
هر جا فعل بیشتر قدرت تمامتر و چندانکه قدرت بکمال نزدیکتر اثار در فعل تمامتر و چگونه توان
گفت که قدرتی که عرض باشد و لا یبقی زمانین صفت او اتم است از قدرتی که ذاتیست و لهذا
سمنان را از بنده عاجز مستنبط دعوی قدرت القدرة لله تبارک و تعالی و اولکه معین قدر
اشکار کرد عمرو بن عبید بود و او بزهد و ورع شهرتی تمام داشت در شرح تعرف
اورده اند که روزی روستائی بنزد وی امد و گفت ای شیخ دراز گوش مرا دزدیده
اند دعا کن تا خدا تعالی او را بمن باز رساند شیخ دست بدعا بر داشت و گفت یا رب خر این
را دزدیده اند و در حق ایشان نخواست و اراده تو نبوده بلکه دزد این کار را کرد بوی باز
روستائی فریاد بر کشید و گفت شیخا مرا بدعای تو حاجت نیست که چون نخواست که دزد دزدید
هر چند بخواهد که باز دهد باز نخواهد داد عمرو ملزم شد و هیچ نتوانست گفت ای عزیز
حق را از عمل معزول میکند و خود را با عمل مستقل میداند بحدیث القدریة مجوس هذه الامة
اتفاق دارند از این جهت هر طایفه این نام را بدیگری حواله می نماید معتزله اشاعره را قدریه
میدانند و ایشان این مذهب را بمعتزله نسبت میدهند اشعری میگوید قدری آنکس است
که حق را در فعل شریک حق میداند و بدین جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قدریه
را باسم کفر مطلق نخواند که انها او را فیما هست باسم کفر خاص مسمی کرد اند که آن مجوسیه است و
کفر ایشان هیچ تاویل نیست و نسبت بمجوسیه میان این جماعت جهت آنست که مجوس بدو فاعل قایل
اند یکی خالق خیر و یکی خالق شر و ایشان نیز حق را در خالقیة شریک پیدا میکنند بلکه شریک
بسیار … معتزله میگویند قدری آنست که همه افعال و احوال را بتقدیر می نماید و کفر و فسق را
باراده و مشیت حق میداند و بنده را در همه مسلوب الاختیار میشناسد و با این همه تکلیف برو
میداند اورده اند که روزی قدری با سنی مناظره میکرد گفت … که ما
میگوییم تقدیر چیست و شما میگویید … چیزی …
که چنین است ما میگوییم که تقدیر از خداست نه از ما و شما میگویید از ما است نه از خدا پس مستحق نام
کیست آنکه خود را بدان وصف کند نه غیر را و طریق مباحثه این دو فرقه دور و دراز است و لیکن
دلایل و براهین از هر دو جانب باز مانده است که در این مسئله خوض مینمایند و در مجادله و
مناقشه می بندند و می گشایند و میان ایشان تا غایة فیصلی کلی نیافته این بحث و جدال
هنوز و حقیقت آنست که قدریه در طرف افراط مانده حق را در عمل هیچ مدخل نمی دهند و
تفویض همه مقامات از خیر و شر بفاعلان میکنند و میگویند انبیا را حکم بر ظاهر هست لاجرم

فاعل هر فعلی که در شریعت ناحقی مقرر فرموده اند دیدن فعل ما خداست چون زنا و سرقه و ما
آن و اینو است دست نتوان ساخت کسی فاعل این فعل نیستیم و بدین سخنان از خالقیة
وارادت و تصرف حق را در مخلوقات غافلند اند و جبریه در جانب تفریط افتاده بنده را هیچ
نوع عمل و قدرتی ثابت نمیکنند و بدین اعتقاد از کسب بنده و ترتب ثواب و عقاب بر آن
ذاهل شده اند و راه راست میان این دو طریق است چنانچه از امام جعفر صادق علیه
والسلام نقل کرده اند که لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و مذهب اهل سنت و جماعت
اینست چه هر فعلی را واقع میدانند میان کسب و خلق اثبات خلق میکنند از قدرت الله
و کسب ثابت میسازند … که گفته اند سخن جبریه بکلام اهل توحید اشبه
است و فی الواقع جبر قدریه را مناسبت با مجبر کجا حقیقة کلام ایشان شرح شود
ثابت باشد سخن جبریه که در مقابل … توجه نخواهد بود و صاحب گلشن راز درین باب
میگوید بیت هر انکس را که مذهب غیر جبر است • نبی فرمود کو مانند گبر است • …
… جبر جزوی
و جبر تقریبی و جبر تحقیقی … جبر جزوی آنست که شرح داده شد و جبر …
… اختیاری هست که امر و نهی و وعد و وعید بر آن متفرع است
فی … ان النفس لامارة • … محمود
… حضرت مولوی … جبر جزوی و اختیار میفرماید بیت در خود جبر …
رسوا تر است • زانکه جبری حس خود را منکر است • اختیاری هست ما را بی گمان حس را
منکر نتانی شد عیان • این که فردا این کنم یا آن کنم • این دلیل اختیار است ای صنم • جمله
قران امر و نهی است و وعید • امر کردن سنگ مرمر را که دید • در جهان کاری که میلست …
بیان • قدرت خود را نمی بینی عیان • … • خویش را جبری کنی
کین از خداست • ترک کن این جبر را که بس تهیست • تا بدانی سر سر جبر چیست • سر
جبر آنست که … هر فعل … و سر سر جبر آنکه هر فاعل را در … نیست و جمله افعال
منتهی بیک فاعل حقیقی است ع وکل الذی شاهدته فعل واحد و این مرتبه توحید افعال باشد
که درین مرتبه روی نماید و جبر تقریبی است و جبر تحقیقی در مقام توحید صفات است و متوسطان …
مرتبه مجبوریت خود را مشاهده مینمایند و جبر تحقیقی در مرتبه بقا بعد الفنا اخص خواص راست
و درین مرتبه جبر و جابر و مجبور یکی باشد … اختیاری بصورت … جبر اول بود
اما بمعنی … چنانکه … گفت و شنید … منسوب بدو بود اما در نهایة

کوینده وشنونده واینده وبرونده دیگرست وعارف دو بیجا زین مقام جه بید هد بیت
لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد ـ انکه عاشق نیست ذم جبر کرد ـ جبر آن امارهٔ خود
کامه نیست ـ ور بود این جبر جز عامه نیست ـ این معیت با حقست وجبر نی ـ این
تجلی مهست و ابر نی ـ بعد از وقوف برین مقدمات معلوم میشود که ایاک نعبد رد
جبریانست و ایاک نستعین رد قدریان در حقایق اورده که نعبد [illegible] میکند برانکه
بنده را فعلی هست و جمیع بنده را فعل مسلم نمیدارد و نستعین دلیلست برانکه بنده
مستغنی نیست از خدای تعالی در افعال و قدری بنده را مستغنی میداند در کشف
الاسرار اورده که بایاک نستعین استدلال میتوان کرد برانکه بنده بی تقدیم توفیق الله
بر هیچ فعل قادر نیست که اگر بنده در فعل خود مستقل بودی هیچ حاجت باستعانت نداشتی
پس معلوم میشود که هر کس هرچه خواهد نکند بی وقوع آن ارادت و مشیت خود
ممکن نیست و شارح تعرف رحمه الله فرموده که هرچه بنده میکند بقضا و تقدیر حق سبحانه ارادت
و مشیت اوست چه صفت بندگی اقتضای آن میکند که بامر خویش قایم نباشد هرچه کند
بخواست خداوند کند والا بنده نباشد پس بنده که اصل استرقاق قهر و غلبه است و مغلوب و مقهور را
با چه اختیار خواهد بود اگر بنده را تا زمان موت بر بند بگذارد و از نان (؟) نرسد
و اگر آزادش کند او را منع او سود ندارد و اگر بنده دیگری را دهد تا تربیت فرماید مجال
خصومتش نباشد اگر خواجه نیت اقامت کند بنده مقیم شود و اگر عزم سفر کند بنده مسافر شود
این سخنان نسبت با بنده مخلوقاتست که ایشان را هیچ اختیاری نیست با وجود ضعف
ملکیت مالکان ایشان که باسباب بسیار [illegible] میشوانند شد پس بنده خالق را قوت و حکم
او که بهیچ سببی زوال نپذیرد اختیار چون تواند بود بیت نشان بندگی انست که هستی
شوی بیکاری ـ زمام اختیار خود بدست دوست بسپاری ـ تو پنداری که داری
اختیار خود ولی آن دم ـ بدام خویشتن را کهن پرده پندار ببر دادی ـ اصل الخامس در ذکر
بعضی از لطایف آیه ششم بر آن اشتمال دارد اهدنا الصراط المستقیم چون تعقیب بما بعد
از انکه تمام عبادت وظیفه اهل شریعت و طلب مراد بعد از تقدیم وسیله طریقه ارباب
عرف و عادت لاجرم حضرت خداوند عزشانه بندگان پرستنده خواهنده را تلقین میفرماید که
پس از تاسیس ضابطهٔ عبادت و تمهید قاعده استعانت بباید که هیچ عون و عنایتی ورای آن
نیست که بر صراط مستقیم و منهاج قویم ظفر یافته از اهل هدایت و اهتدا شوید تا بمنزل مقصود
و موطن مراد توانند رسید که نهایت بدر [illegible] هدایت [illegible] بسر منزل مطلوب و مرام

شوان یافت مصرع بی راه بری چنین بجای نرسید ـ پس طلب راه هدایت کنید ای معبود مستعان برای
راست که موصل باشد بمطالب دینی و مقاصد یقینی و کرامات دارین و سعادت منزلین بروزی ولیکن
بی تردد و هراسانی ای مرو پیش طلب هدایت صراط مستقیم دعائیست مصدر بر ثنای حضرت ربوبیت
و باخلاص عبودیت و تقدیم بر دعا بر ثنا و عبودیت غایت حرمت و ادبست و دعا بطریق ادب و حرمت
موجب قبول و اجابت پس چون بنده شرط عبودیت بجای آورد و زبان نیاز باستعانت بگشاد
و کوید خداوندا از تو یاری میخواهم هر آینه منادی لطف رب الارباب در عالم معنی این خطاب مستطاب
بدو رساند که چه میخواهی و چگونه میخواهی بنده بعرض مدعیان و مرادات فرو نگرد بیند که
بسیارست و بی شمار و همه انها او را بکار در بحر حیرت مستغرق شده نداند که کدام طلب
عالم غیب او را بدین وجه تلقین دهد که بگو ای میخواهم که مرا راه راست نمائی و دولت ثبات
بدان ارزانی فرمائی [illegible] ما را براه راست قراری دهی و [illegible] ما را [illegible]
آن راه یاری دهی [illegible] بران نگاه داری [illegible] بعلیمانی و عنایت فرو نگذاری
بیت توفیق تو هیچ کس نماید ـ این راه بعقل کی کشاید ـ ای عقل مرا کفایت از تو
جستن ز من و هدایت از تو ـ راهی عجبست و من درین راه ـ که بر سر تخت و که در چاه ـ هم
تو بجناب آهی ـ الجا قدم رسان بخواهی ـ صاحب روح الارواح میکوید اهدنا تلقین حسنست
و اگر عنوه هدایت بخواستی داد این کلمه نفرستادی و بندگان خود را تعلیم ندادی زبان
لطف ترا فیمیکوید بنده دولت هدایت بشما ارزانی داشته ام و لوای اولئک هم
المهتدون در ساحت احوال شما برافراشته که مجبت [illegible] افضال من [illegible] قلوب
شما شکفته است نسیم طهارت [illegible] نور الایمان [illegible] حدایق صدور شما و زمین [illegible]
سعادت را [illegible] برای روشنایی آستانهای شما تابان کرده [illegible] بر شکر [illegible]
نمائی هادی [illegible] خود بر شما سهل و آسان کرده [illegible]
و بیشما بفیض فضل کار شما را [illegible] وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ـ جوهری که بشفاعت
گوهر کان رسالت و جوهری [illegible] صلوات الله و سلامه علیه محبوب ما [illegible] نزدیک [illegible]
بی شفاعت کسی بشما داده [illegible] نوح نبی برای پسر و ابراهیم خلیل از بهر پدر [illegible]
شفیعی بشما فرستادم [illegible] والله لولا الله ما اهتدینا بیت خدای ار کسی [illegible]
ببخشایی بر خوردار [illegible] لطف دوست میباید تا بپایان رسد ره [illegible] ورنه سعی کم
اهل عجز کنند ـ بجنان سعی کی کشاید کار ـ قادری رحمه الله فرموده که اهدنا راست کرایجا
خواسته بدعا [illegible] قسمت [illegible] هولاء لعبدی ولعبدی ما سال [illegible]

شوان

ایا بقستان بی طریقت قدس سره نقل کرده اند که خواستی دعا دلادی نخواست وحضرت مولوی
در این معنی فرموده بیت این دعا هم بخشش وتعلیم تست ٭ ورنه در گلخن گلستان از چه رست
این دعا از تو اجابت هم ز تو ٭ ایمنی از تو مهابت هم ز تو ٭ فصل اهل عربیت بمعنی دعا و صیغه امر
والتماس در صورت یکیست چه در هر یکی از اینها معنی طلب هست اما تفاوت در رتبه است دعا
طلب باشد از ادنی باعلی چون اهدنا که خطابیست از عباد بمعبود و امر عکس این چون
اقیموا الصلوة که خطابیست از معبود بعباد والتماس خطاب باشد از مساوی بمساوی و انرا
توقع و درخواست گویند چنانچه مشکلی که در مرتبه با کسی برابر باشد گوید با این خط [illegible]
یا این مکتوب بر خوان ودر تحقیق [illegible] که در [illegible] گفته اند لفظیست داعی بتحصیل
فعل بطریق علو وتقیید علو احترازی کرده اند از صیغه لفظ از مثل [illegible] که از التماس
و دعا گویند امر را [illegible] انکه صیغه امر که از اعلی صادر شود یا ادنی بر سبیل تضرع
وشفاعت انرا امر نکویند بلکه [illegible] انکه از ادنی صدور یابد با علی بطریق استعلا
امر خوانند و ازینست که صاحب این امر را به بی ادبی وحماقت نسبت دهند و در شرح
خطیبی که بر منهاج الاصول نوشته مذکور است که معتزله اعتبار علو کرده اند
وگفته که رتبه امر باید که اعلی باشد از رتبه مامور چه در عرف عادت مستقبح است که
گوید بخواجه خود را این کار فرمودم بلکه میگوید از او استدعا نمودم و این معنی جهت
دنائت رتبه اوست از رتبه سید او و شیخ ابو الحسن و متابعان او باستعلا قائل اند و امام
البشر در معالم العلوم [illegible] که ما استعلا شرط میکنیم نه علو پس باید که امر عند نفسه عالی
مرتبه تر باشد از مامور خواه فی الواقع باشد و خواه نه چه [illegible] خود را از ذوی الخشوع
وتذلل [illegible] میگویند امر کرد میگویند درخواست نمود و این هر دو قول [illegible]
که فرعون قوم خود را میگوید فماذا تأمرون منتقض میشود چه قوم فرعون [illegible]
[illegible] بحسب واقع و نه از روی اعتقاد مکر آنکه [illegible] والله اعلم [illegible]
امر در لغت [illegible] وجمع امور ٭ ۱ امر بطریق ایجاب چون اقیموا الصلوة
واتوا الزکوة ۲ امر بر سبیل ندب فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا ۳ امر ارشاد بطریق
اوثق فاستشهدوا ۴ امر اباحت واذا حللتم فاصطادوا ۵ امر تهدید اعملوا ما شئتم ۶
امر انذار تمتعوا فان مصیرکم الی النار واین قریب بر تهدیدات ۷ امر امتنان کلوا مما
رزقکم الله ۸ امر اکرام ادخلوها بسلام ۹ امر تسخیر کونوا قردة ۱۰ امر تعجیز فاتوا بسورة ۱۱
امر اهانت ذق انک انت العزیز الکریم ۱۲ امر تسویه اصبروا او لا تصبروا ۱۳ امر تعجب اسمع بهم وابصر ای

تا اسمعهم ۱۴ امر اختیار فلیضحکوا قلیلا ۱۵ امر احتقار القوا ما انتم ملقون ۱۶ امر تکوین وایجاد
کن فیکون ۱۷ امر در صیغه خبر والوالدات یرضعن ای لیرضعن ۱۸ عکس صورت سابق یعنی
خبر بصورت امر فاصنع ما شئت ای صنعت ۱۹ امر تمنی الا ایها اللیل الطویل الا انجلی ۲۰ امر
تادیب قال علیه الصلوة والسلام کل مما یلیک واین بندب نزدیکست ۲۱ امر [illegible]
[illegible] ۲۲ امر یاس استغفر لهم او لا تستغفر لهم واین را ورای تسویه معنی دیکر هست
۲۳ امر ایمان یا ایها الذین آمنوا آمنوا ۲۴ امر [illegible] چنانچه گویند خفض جناحک ۲۵ امر [illegible]
الناس چنانچه کسی وارث خود را گوید [illegible] فی سفری ۲۶ امر [illegible] دعا چون اهدنا
الصراط دعا بطلب است مطلوب همه دعاها ان قرب حضرت دوست و جمیع آدمیان
در اجابت دعا بفیض رحمت او [illegible] امر [illegible] ادعونی [illegible] نشان سعادت [illegible]
بطغرای استجب لکم موشح [illegible] بشرف اجابت ان بخشیده که دعا
قضای دعا [illegible] بیت گفت ادعونی [illegible] با نیاز ٭ تا [illegible]
[illegible] که دعا [illegible] حق در استجب ٭ بعضی دیکر از [illegible]
[illegible] خلیل الله [illegible] حسبی من سؤالی [illegible] قال [illegible]
بصیرت [illegible] حال او [illegible] بیان کو
اگر [illegible] فرموده [illegible] فاستجب لکم [illegible]
[illegible] رحمة الله فرموده که دعا [illegible]
[illegible] که دعا [illegible] خواست [illegible]
زمان [illegible] دعوات باید گفت واین [illegible]
[illegible] بیت من که بودم [illegible] ٭ [illegible] بنده که
[illegible] خاک بت ٭ [illegible] الست ٭ [illegible] ٭ حالت [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] فصل اهدنا
انهدایت گفته اند یا از هدی [illegible] فرق نکرده اند میان این دو مصدر [illegible]
یک معنی [illegible] و حال انکه هدی غیر هدایتست در ترجمه حافظ الدین کبیر رحمة الله
[illegible] الهدی راه نمودن در دین [illegible] دادن والهدایة راه نمودن در هر
[illegible] هم متعدی می باشد [illegible] مخصوص [illegible] متعدی
راه نمودن [illegible] دلالت هدی [illegible] صاحب کشاف فرموده
هدی مصدر [illegible] حضرت [illegible]

وقوع ضلالت که موجب بعد است از حضرت الهیه مقابله اوست قال تعالی اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی و مبالغه که مهدی در معرض مدح واقع میشود چون مهتدی و اهتدی نیز
مطاوع هدی باشد چنانکه هدیته فاهتدی یعنی الهداه فاهتدی و مطاوع بخلاف معنی اصل نیز آید چون کلالت
هدی بمعنی باشد و معنی اهدنا این بود که واصل گردان ما را بمطلوب ما که آن قرب حضرت
حق است برای راست و معتزله این معنی را نپسندیده اند و برای اکرام اسم اهدنا آن و شمول تقریب نجی
بعد از نزول کتب و ارسال رسل از بنده است نه از حق پس ای ثبات اهدنا را از هدایت دادن که
بمعنی مطلق دلالت و ارشاد است مراد بطلب هدایت با ثبات آن یعنی ازدیاد است [illegible]
علی بیان نزطلب ایصال بمقصد که و اتصال بمقصد که آن از عبد بعید تر از معبود است و اکثر معتزله نیز قائل
هدایت داشته اند و گفته که هدایت دلالت [illegible] لطف و هیچ او را در جز استعمال نکنند و اگر کسی
را فاهدوهم الی صراط الجحیم دلالت بر [illegible] که هدایت در خیر مستعمل باشد گوئیم این [illegible] التهکم
استهزا است یا انکه هدایت بمعنی پیش بردن است [illegible] بمعنی تقدمهم باشد و عرب هر چیز [illegible]
[illegible] آنرا هادی گویند [illegible] هادی نام نهاده اند و هدایت
بمعنی [illegible] یهدی للتی هی اقوم [illegible] ویهدیهم الی صراط و متعدی
بنفس [illegible] واقع شده و بجای معانی [illegible] حرف [illegible] حذف [illegible]
برای تخفیف و حذف [illegible] کلام [illegible] لقوله تعالی [illegible] و طریق
اقتضاء [illegible] و اضمار [illegible] قرآن [illegible]
پنهان [illegible] مخلوق [illegible] خالق [illegible] نیست [illegible] کلام
قدیم [illegible] مضطرب حال [illegible] بر [illegible]
مکس [illegible] هوای وصول [illegible] مناسب [illegible] بیت
ای مگس [illegible] تو جولان گه تست [illegible] خود میبری و زحمت ما میداری [illegible] در قرآن
بده معنی آمده ۱ توفیق قال تعالی بل الله یمن علیکم ان هداکم ای وفقکم ۲ دعوت قال تعالی
بامرنا ای یدعون و لکل قوم هاد ای داع ۳ بیان قال تعالی و اما ثمود فهدیناهم ای بینا لهم
ارشاد و دلالت [illegible] ان یهدینی ای یرشدنی ۵ غلبه [illegible]
[illegible] لا یهدی القوم الظالمین ای لا یغلبهم بالحجة ۶ اصلاح قال تعالی
لا یهدی کید الخائنین ای لا یصلح ۷ الهام قال تعالی قد هدی ای الهم ۸ تقدیم [illegible]
الی صراط الجحیم ۹ [illegible] قال تعالی یهدی من یشاء ۱۰ اثبات [illegible]
الصراط المستقیم [illegible] و هر معنی [illegible] در غایت [illegible]

متمایل [illegible] وهدایت [illegible] و فی الخبر [illegible] بهدایه
میل [illegible] باشد [illegible] و است [illegible] که هدایت داده [illegible] و توفیق دادن و پیدا
کردن و با موختن و اسان ساختن و فشانی دادن و بر توفیق دادن حمل [illegible] معانی
متضمن باشد قاضی رحمه الله آورده که هدایت الله تعالی متنوع است و انواع هدایت در [illegible]
[illegible] جنس مترتب [illegible] افاضه قوتهائی که بنده بدان متمکن شود از
اهتدا [illegible] مصالح خود و آن قوة عاقله است و حواس باطنه و مشاعر ظاهره و [illegible]
[illegible] معنی از نحوی آیه خلق فسوی والذی قدر فهدی مفهوم میگردد هدایت دوم
[illegible] اعطای [illegible] نصب دلائل [illegible] میان حق و باطل و صلاح و فساد [illegible]
وهدیناه النجدین [illegible] طریق الخیر والشر [illegible] هدایت سیوم هدایت است بارسال رسل و
کتب هدایت پیغمبران بدعوت وجعلناهم ائمة یهدون و هدایت کتب بر بیان احکام و اشتمال بر
[illegible] هذا القرآن یهدی هدایت چهارم [illegible] اسرار خود بر دلهاء ایشان کشف کند [illegible]
[illegible] بوحی [illegible] انبیا و اولیا [illegible] کهدیهم الله فبهداهم
اقتده و شرح [illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا قاری رحمه الله [illegible]
فرموده که مراتب هدایت سه است اسلام و ایمان و احسان [illegible] ظاهری و باطنی [illegible]
انقیاد [illegible] احکام شرع [illegible] و باطنش انقیاد قلبی [illegible] احکام [illegible]
[illegible] نم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت [illegible]
[illegible] و باطنش تصدیق [illegible] قلبی [illegible] رسول
خدای صلوات الله و سلامه علیه [illegible] مبعوث گشته و ثبات بر عمل [illegible]
[illegible] احسان [illegible] کانک تراه است و باطنش [illegible]
[illegible] و از عبارت [illegible] قدس الله سره [illegible]
میشود [illegible] مراتب ثلث [illegible] اسلام توحید است [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] قلبی است [illegible] برهانی عقلی [illegible] شهودی [illegible]
احسان [illegible] آورده [illegible] کانک تراه [illegible]
[illegible] ساقط [illegible] شهود [illegible]
لا یزال [illegible] بیت [illegible]
[illegible] شریف [illegible] رحمه الله در رساله نور الحقیقه آورده که هدایه نوریست [illegible]
[illegible] جعلناه نورا نهدی به من نشاء [illegible]

فرموده که هدایت سه نوع است هدایت عام و آن دلالت بر اقتضای ایشانست بجذب منافع و دفع مضار
قال تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی • دیگر هدایت خاص و آن دلالت بر آن بهشت برد دوم مومنانست بهر جاه نجات
و منازل رضوان قال تعالی یهدیهم ربهم بایمانهم • دیگر هدایت اخص و آن سه کونه باشد هدایت از حق
جلیله قال ان الهدی هدی الله • و هدایت • با حق جلیله و یهدی الیه من ینیب • و هدایت بحق جلیله
و وجدک ضالا فهدی • و این قسم هدایت خاصه حضرت ختمی منقبت است صلوات الرحمن علیه و بعد
آن دو قسم دیگر نیز هست فهو هاد من الله الی الله بالله • بیت • ای تو بحق داده تمام هدی • راه تو منهاج
وفا منتهی • از تو غیبت بس و دو شهود • در حق تمامی بخود وا نمود • وصل • اکثر مفسران در تفسیر اهدنا
برسه قول مستقنند اول راه تمامی ما را بار بده که هدایتمان را ثابت دار ما را بر راه راست و از رحیم
و نتیجه بنسبت با سه گروه از این امت که ظالم و مقتصد و سابق اند موافق محاقند اول که بمعنی ارشاد
و دلالت است با صحاب بدایت که اهل ظلم و ضلال اند مناسب است و کلمه لنهدینهم الصراط مستقیم • ثانیه
بمعنی مزید هدی نشده مرشدا است حال اهل وسط را ملائمین محاقند و الذین اهتدوا زادهم هدی • کیم
ثالث که بمعنی ثبات و رسوخ است نسبت بحال سابقان پیشوا دارد که ارباب نهایات اند پس اکر عامی
اهدنا مقصودش طلب هدایت است • و اکر بر زبان عالم کذرد مرادش زیادتی هدایت و دلالت باشد
با حصول اعلی مرتبه بر اول • و اکر عارف کوید مطلبش آنکه خدایا ثابت دار ما را بر طریق سنن و بر
تطلبات احوال ما بیکی مکن که دو غواشی ابدان و علایق اکوان تعالی مرتفع شود ما را با ابد بنوی
بیت • ای راه بخایجا نهانی • کاندر تو جه سر نکو نمودانی • پی تو بتو کی توان رسیدن • هم از تو توان ترا بدیدن
و بباید دانست که ورای این سه معنی که مذکور شد اهدنا معانی دیکر هست و چون این سه وجه
اشهر وجوه است اول معنایکه بنسبتا با تهام تقاسیم معتبرم و رو دارد مذکور کردد و بعضی از آن
بر بیان معانی بیان انچه سخنان کلام را زیبی تمام داده ابداع التوفیق من عند الله • وصل • ارشدنا راه تمامی
و دلالت کن ما را اکر کویند این سوره مخصوص میتی بر نماز هست چنانکه مذکور شده پس ما را که دعا
از خواندن او چه باشد بعد حصول مومنست یعنی راه راست یافته اولئک لهم الامن و هم مهتدون • و
هر که راه راست یافته باشد با او طلب راه راست کردن تحصیل حاصلست و از انجمله ایشان
مفسران موجه جواب کفته که بندکان را پیش از آنکه دعا کنند دولت هدایت عطا کرده بود و نیز فر هدی
از راه ایشان داشته ما را بدعا امر کرد تا شرف دعا کنندکان یابند و امتثال ادعونی کرده باشند چنانچه
بصلوات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و بنده میکوید خدایا تو صلوات فرست بر پیغمبر
خود و خدای تعالی بر صلوات فرستاده چنانچه کفت ان الله و ملئکته یصلون علی النبی و هم حکم
ایشان حضرت با صلوات ثابتست و فایده امر بدعا آنکه بنده ثواب صلوات دهنده یابند در تفسیر

کسومن

کسو من مهتدی بهدایة عام اینجا طلب هدایت خاص میکند بصراط مستقیم • و آن راه بیست که انسان
دو ران تمامی سوی الله متعرض یابد و بکلیت خود بحق سبحانه اقبال نموده دل و جان و سر خود را بحق مشغول
باید ساخت و همه اجزای خود را از فکر و ذکر حق پرداخت چنانچه کفته اند • بیت
خرد و ضمیر و هوش و دل و جان و چشم من شد • در همه خیال خیالی بجز خیال رویت • پس اکر بنده دعا
طلب هدایت کند برای سعتی علم الهدی رحمه الله فرموده که بنده به هیچ جه از نقوی نکاه فریبسته
نشسته تا سالک را هوایی این شوان بود چه شیطان دایم بحیلات دشمنی و غلبه مکار است و پیوسته در پی
کاه فریب ستون نشسته تا سالک را مهر و امیر غوایات فکنده و بار کرد و کفتا و را بست بانواع رخص
و عجب و امثال بر هم زند پس ضلالت در هر زمانی بطلب هدایت محتاجست چنانچه در ابتدا بود تا بهتر
بمقامی دایم نمیل یاراه این نمی ماند و بدین سخن نزدیکست آنکه کفته اند طرق ضلالت بسیار
و راه نمایان فریبنده بیشمار که بیابنده بزبان حال میکوید بیا که دوستانیم براه میخوانند و دشمنانم
چون نفس و شیطان براه دیکر میکشند هر یکی از اخلاق ذمیمه چون کبر و حسد و مانند آن دام
بمن می نمایند عطر پیره بر کرمی میکشد ولیکن و من متحیر و انده نمانم کجا روم و کدام راه میل کنم مرد
سر کشته چه دانک بجا باید رفت • پس راهی مرغانی که از همه عنان برکرده • و بعضی تمام و جود را
کلام بسوی قوامیم • بیت • راهها بی حدست و من تنهام • بکو راه میکشدم و هم • از بهر پرده کرکه
نور یم • ای بسوی در تو راه همه • در پیشه جیف ما یکی اهدنا طلب اعطاء رشد است هر ساعت
تا لحظه غافل نباشیم از راه راست بجانب دیکر میل نکند و نیت خود را از صوب صدق انحراف
ندهد و افعال و اقوال را از راه مطابقت حق بطریق مخالفت نکشد و کفته اند نجات در بین جمیع
بهدایت متعلق است و هدایت تعلق و تقلب دل بهتر آنست که یک چشم زدن از عالم
رود و از فرط انقلاب و اضطراب بر یک حال نیک آن فایت نباشد چی امر انسی رسا لکل لحظه
نمودست بحق سبحانه تا دل اورا از زیغ ضلالت و میل بجانب هوی نکاه دارد • و لحظه
بلحظه طلب این هدایت لازم است تا و لعدم و رود و فرود هدایة که بر تعاقب و توالی بهدی
از سیحون جنود هوایت و ضلالت ایمن ماند و صاحب کشف الحقایق فرموده که چون بنده
یافته طلب هدایة میکند نخستش شکست نفس و نفی خود بینی و خود پرستی است یعنی
خود را از جمله ناهنجی شمارد که اعتماد بر اهتدای خود نموده باشد و رحمت حمایة لیس لک
علیهم سلطان از مکاید شیطان اسوده بلکه از نعاعتی میدا نکه پیوسته از غوایت ابلیس
تلبیس خایف و مستشعر نفع که بر اعمال نیک و احوال سامی نکرده بقدم توکل راه نیازی
سپرید • بیت • تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست • راه رو کر صد هنر دارد

توکل با مدبیش. وصل زدناهم هدی. هدایت ما را فزونی ده. در لباب التفسیر آورده که این
سوال بجهت کمال الهدایة واهدنا کامل ست یعنی یقین ما را ساعت بساعت بیفزای و بعضی طایفه
العین دیده بصیرت ما را کحال یقین ده بجهت زده ما را عنایتی که استغراق ما و بعضی گفته
والذین اهتدوا زادهم هدی از پرده علم الیقین بجهره عین الیقین بکشای بلکه جمال حق الیقین
از ورای حجاب عین الیقین بما بنمای پرده صورت از رخسار معانی دور ساز بی حجاب این
دیده را روشن کن از دیدار خود و کسی را که بدین هدایت راه نمودند از کنگرهای اندیشهای
عقول و حجاب تصورهای اوهام خلاص یابد و بقدم شهود از اسفل سافلین خیالات فاسده
با علی علیین حقایق مجرده شتابد بیت دو چشم اگر بکشادی با فتاب وصال برانجم حقایق
دکر مکوز خیال. در معالم التنزیل میگوید که الطاف الهی نهایات پادشاهی نامحصور و نامتناهی
است پس بنده طلب هدایتی میکند بعد از هدایتی و عنایتی میجوید از پس عنایتی بیت
هر لحظه زساقی قدحی می جویم. بخشند اگرمست بپایی می جویم. با آنکه چو جلوات
جمال او دشناخت در هر جلوه سالک محتاج هدایتیست پس هر چند جلوه بیشتر بود شوق
سالکان مبتنی عشق معرفت او بیشتر شود بیت چندانکه جمالها تو انداز بیشتر شوق دل
عاشق جانها از بیشتر. صاحب مفاتیح الغیب فرموده که هیچ موجودی از اقسام ممکنات نیست الا که
دلالتی بر وجود و علم و قدرت حق هست و ما شکی دریاد نسان یکی از دلایل حجت واقف باشد
و پیوسته از استدلال از مضیق تقلید بفضای تحقیق شتافته باد بکرد دلیلها و استدلال
بدان مشغول بود از اهل بود پس بدین دعا مزید معرفت دلایل می طلبد و میگوید ما را شناسا گردان در
وقت دیدن هر دلیلی بکیفیت دلالت او بر ذات و صفات و علم و قدرت و وجود و حکمت تو و
دلایل بسیار بود هر دم نظر بدلیلی دیگر محتاج بخواهد فانی و خوارها تفسیری بین با زاء او حق تو
براه هدایتی طلبیدن لازم باشد یحیی بن معاذ رحمه الله فرموده که هدایت دولت
بی تعلق باقوال داد و دو بکرد یا بنا الهدایتی ست که قوله ابتدا دست متصف ساز و آن
بنده کویند بپسندید افتد که قولوا قولا سدیدا و هدایتی است که عمله ابصلاح متمم گردد
تا هر چه بنده کند ستوده باشد که یصلح لکم اعمالکم و در فاتحه هر دو نوع از هدایت هست
یکی مخفی و دیگری ظاهر چه بنده بهدایت خفیه که ابتدا با واسطه دعا و ایمان و اعتقاد
راه نموده بود قد توفیق سداد قول یافته تا ثنا و سپاس نزدی بروجه کمال عرضه کرد
ثانیا بطلب هدایت ظاهر ما مورشد تا عملش نیز بکناه از هدایت بصلاح ابد و قول
و فعلش بهدایت برهدایت صفت نورعلی نور پذیرد ای عزیز سخن بعضی از علما

کهدایت

کهدایت برهدایت در خاصه جوانمردانست هدایت عامست مرهمه امت را و هدایت
برهدایت مخصوص است اهل فتوحات را زبان قران از جوانمردی ابرهیم و اصحاب کهف خبر داد
ابرهیم را گفت سمعنا فتی یذکرهم و یاران غار را فرمود انهم فتیة و برهدایت برهدایت
ایشان نیز اعلامی میکند در باب حضرت خلیل صلوات الله علیه فرمود که انی ذاهب الی ربی سیهدین
ذهاب بحق هدایتست و سیهدین هدایت بر هدایت در شان اصحاب کهف گفت امنوا بربهم
و زدناهم هدی ایمان هدایتست و زدناهم هدی اشارت بهدایت بر هدایت مجاهدان
صورت و معنی را نیز که جوانمردان این امتاند و سر لافتی الا علی کرم الله وجهه از ثار جهاد و مجاهده او خفی
نیست این معنی را روشن میسازد از بن مشرب نصیبی داده از ای در پیش با انکه معلوم
کردی که هدایت بر هدایت خلعت جوانمردی بنگر که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
جهاد و مجاهده بتو فیق و ست وان هدایتست لنهدینهم سبلنا هدایت بر هدایتست
که عمیم فیاض علی الاطلاق جمعی از ضعفا امت را که بواسطه ضعف یقین و قوت بر عمل نیکو از
دولت جهاد محروم داشته اند از شوق مجاهدی بر خوردار گردانیده می نماید بیکی از اهدنا طلب
هدایت بر هدایت کنید تا وقتی که چو جوانمردان را از مواید فواید کرامت محتظ باشند و شما
از نوال العنایات و افضال الما سوالهٔ بیهره نمانید بیت از ضیافت خانه والله ذو الفضل
العظیم. شاه اگر محظوظ شد درویش هم محروم نیست. وصل بر شما را ثابت دار و رسوخ ده بر راه
دلالت دعای استدامت و استثبات است همچنانکه از قول ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام
خبر میدهد ربنا واجعلنا مسلمین مراد ثبات است بر آن و مرا حقیقه ما قوی وار دشد
که یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و طاعتک ای عزیز اهم مو تفکر ست در ثبات بر ایمان
که انبیا عظام علیهم السلام و اولیاء کرام علیه التحیة والاکرام از حضرت ملک علام آن طلبیده
که باز دیاد ایمان و اسلام از حق الملام متوجه دار السلام شوند یوسف صدیق فرمود توفنی مسلما بعد ازین
سحره موسی از خوف فرعون سها منصوبت و توفنا مسلمین جهد مطلب مینمودند بحمله کار و ها
توفنا مع الابرار ورد زبان داشته اند و پیوسته تحیا در زوقی این حالت زمین امال میکاشته اند
که حال بزرگان دین برین منوال باشد ما که دماکدایان ده فشین چه حد خواهند بود پس دعای ثبات
بر هدایت ما را لازم باشد تا بیکه بعز اجابت پیوسته از رخ زرفاق ایمان در بن راه پی پاید تا بحبوحه
بر مرصاد العباد میفرماید که اگر از تصرف ابلیس و تلبیس خلاص توان یافت بوبال الباطل سلامت گوشت
ایمان از بن جهان بجان توان برد ابیت و لیکن تمام و خصمی تو مستدام. شیخ الاسلام احمد غزالی رحمه الله
پیوسته میخواند که بیت گر دور زمین چراغ همدم کنی. جانی بود هم بولحت و خوش منشی. وهم

اسلام زمین بر بکشی هر کی که در اسلام بود ایمنست خوشی در تفسیر بصایر مذکورست که در نوبت
خلافت فاروق اعظم مقتدادی از قرای بیست رومیان افتاده بود و ایشان علما و حکما خود را جمع
ساخته مشکلی چند را پیدا کردند و بیست حجی نزد مسلمانان بخلیفه فرستادند و جواب طلبیدند
یکی آن بود که معنی اهدنا الصراط المستقیم بلغة شما انست که بنمای ما را راه راست این حاجت کسی
خواهد که بر طریق قویم نباشد و چون شما هنوز بر راه راست نیامده اید شما را نرسد که ما را
خود خوانید و بسلوک سبیل اسلام دعوت نمایید ما بادی خود را بر راه راست میدانیم و شما را
نیز بدین طریق پسندیده میخوانیم فاروق صحابه را جمع کرد و در جواب سوالات ویرا
مشاورت طلبید و لکن این اشکال القا کردند امیر المومنین علی کرم الله وجهه حاضر بود که معنی این
بر شما فهم نیست مسلمانان گفتند چون کسی راه راست یابد بعد از آن چه حاجت مرتضی علی علیه التحیة
والثنا جواب داد که چگونه کسی ثبات و استقامت نخواهد و برابر خود حقیقی شبهه ایست و باز
نمونه هیچ هدایت بی هدایت ثانیه که ثبات ست بر هدایت اولی از شبهتها چه سان رفع
پذیرد و وجه آن شبهات مرتفع گردد پس ما بعد از وصول بهدایت ثبات میطلبیم
تا در شکهای شبهات نیفتیم و چون بکا مستان در مانیم و بر ثابت بودن اقدام ما در راه دین حق خود را
بمنزل سعادت برسانیم و از این کلام سعادت انجام معلوم شد که اهدنا طلب ثبات قدم است
و رسوخ بر طریق نجات که هان بدرقه هدایت سلوک این راه خطرناک است و خوف بی پایان است بیت
بی کاروان راه بسر منزل مقصود بریم گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما و بعضی اهل سور لفظ
اهدنا را بر چند معنی دیگر نیز حمل کرده اند که اکثر شهرت و مجاز دارند و عطاء معنی تزید هدایت اهدنا
بیان که بر ایشان منکشف شده بسیار دارند و بعضی از متکلمان توفیق ایمانی خواهند رفت
امام راغب میگوید اهدنا یعنی وفقنا توفیق ده ما را بر سلوک راه راست جهت هدایت و ارادی
عنایت ربانی را در وجود انکار او امر شرع و اجتناب از نواهی او از امداد طاعات و مکاره کرد
بی رعایت بدرقه توفیق عبور در این طریق میسر نشود و به کفایت دلیل فیض سلوک این سبیل صورت
نه بندد ای درویش از حق توفیق جوی با در این راه و بجای او رسانند راه راست بهم مطلوب است و ملتمس
حضرت شیخ قدس سره در مواقع النجوم فرموده که طلب توفیق دعا بی شامل است و بر همه مراتب
و مقامات مشتمل هر که توفیق جوید همه مطالب او حاصل باشد و بتمامی مقاصد و مرادات پیوسته
زیرا که بی توفیق در راه قران رفتن نه مقصد قران رسیدن بیت کوشش ما را لطف تو نبود
هدایتی دهد مرغ بی بال و پر کجا رسد بدرقه عنایت تو نکند همراهی جان غریب ما کی رسد
سوی وطن که راهد و هم در تفسیر امام راغب آمده که اهدنا سوال عصمت و حراست و راه

خواستن

خواستن بحصار امن و سلامت اهدنا یعنی اعصمنا واحرسنا نگاه دار ما را از استغوای
شبهات و ده ما را از استیلای شهوات و فی تفسیر الاهر کی وردکار دی عصمت باری
نباشد قدم در راه هرچه لغزید بدید آید ده و در راه نفس شبهه دیگر دوری نماید بی عصمت
عصمت الهی که خضر راه هر کرد تا ظلمت فتنه باشد واصول یعنی الحیوة طهارت که سرچشمه
حصول لمقاصد دو جهان همان نتواند بود میسر نیست بیت قطع این مرحله بی همرهی خضر
ظلماتست بترس از خطر گمراهی بعضی اهدنا بقدمنا تفسیر کرده اند یعنی پیش برما را براه راست
و گفته اند پیشتر روشن کردن بر ما راه راست که راه او فرو رفته است و ره زنان از حقیقت ابلیس
تیره روز با اعوان خود بطریق بدعت میخوانند و نفس با اعوان جنود هوا دنیا دیده عقل را
دعوت میکنند و ما سر کردان بیابان امل ایم بمعاونت هادی لطف کامل تو راه بمقصد
نتوانیم یافت و بی مظاهر مرشد فضل شامل تو بسر منزل مقصود نتوانیم رسید اهدنا
دراز و منزل دور تا تو نبری نمیتوان رفت و امام ماتریدی این معنی را نمی پسندد و
میگوید هدایت بمعنی بیان نیکو نمی باید چه اگر راه راست بیان کرده شده است
خلق را بدان خوانده اند یهود و نصاری روش حق رو شنفت و صراط مستقیم
در کتب ایشان موضح و مبین و حال آنکه ایشان از دین دعا مستثنی اند و بشامت غضب
و نکایت ضلالت مغضوب و ضالین پس اهدنا را بر معنی دیگر حمل باید کرد و در زاد المسیر
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که اهدنا ای الهمنا ما را الهام ده برما قبول صراط مستقیم یعنی
شیطان تهدید اغوا از این دا نموده که لاقعدن لهم صراطك المستقیم پس الهام الهی که مخلص و دلیل
این طریقست تا اگر وسوسه شیطان از دام فریب در راه نهد بنده بقوت الهام ریشه او فاذا قید نعوذ
او بر هم دهد و بعضی که هدایت را بمعنی اصلاح گرفته اند چنین توجیه میکنند که اصلح حالنا احوال ما را
در سلوک این راه اصلاح ده یعنی ما را بر جاده طاعات و حسنات از بهر انشرح خطیات و سیئات
نگاه دار بکلی حتی لا الطلاق آنچه اصلاح ما در آنست مارا کرامت کن که تو آن ما باصلاح ما دانا تری
خواجه بر دانا اصلاح بندگان خویش را قولی آنست که اهدنا ای علمنا ما را دانا گردان براه راست
و بکیفیت سلوک بر آن که بی تعلیم مرشد هدایت و تلقین هادی رشد و دلالت هیچ کس راه نیابد
و هیچ کم شده براه باز نیاید بیت گر سند ما کی نیم در بن شکای ده ننماید بی تو توفیق رهنمای
هیچ یکی از راه روان هیچ گاه جز بتو سوی تو نیابند راه و این اقاویل که مذکور شد با اختلاف
انظار علماء تفسیر مختلف شده با بطون هدایت و جزئیات آن و جمع میان همه صحیح است و هیچ
یک ازین معانی منافی دیگری نیست و لذا در باب حقایق امام قشیری آورده که معنی اهدنا انست که

زایل گردان از ما ظلمات ظلمانی ما را تا مستضیئ شویم بانوار قدس قوله بجمیع بقلال طلب خود
یعنی سایهٔ پندار وجود و حجب ما را از میان بردار تا دیدهٔ ما بنور آفتاب شهود روشن شده ببینیم
که تو ائیم می یابیم نه بوجود سبب و نه براه تو اکشش محبت و جذبه شوق تو میسر می بریم نه بندات
سعی و طلب. بیت: بخود ره نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را :: خم زلفت بقلاب محبت
میکشد ما را :: و بدان سبب که هدایت در اصل لغت میلست بعضی محققان بر آن رفته اند که
معنی اهدنا آنست که میل ده ما را بسوی خود و عنان اقبال ما را بکمان سوی منعطف گردان
بیت: یا رب سوی خویش ره نمایم :: تا از تو بجانب تو آیم :: بجای دیگر فرموده که حقیقت اهدنا
آنست که ما را از ما بیرون بر و بخود بپیوند که چون انقطاع بدین اتصال نرسند و تا از خود فنی
خود نرهند از او نجات و بو شمی نبرند حضرت شیخ کبیر قدس سره در دعای خود می فرموده اند
که الهی جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ما را از ما جستان ای مرغ پیش رفتن ای ده
جز بخود از او امیر نشود و سلوک این طریق جز اهل جذبه و جنون را مسلم نباشد. بیت
در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن :: شرط اول قدم آنست که مجنون باشی :: در کشف
الاسرار فرموده که اهدنا ما را بنمای براه خود پس در ان راه بدو روش داد و از روش کشش
ربان سه اصل طیبست یکی نمایش دوم روش سیوم کشش و حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم نمایش را فرموده که ارنا الاشیاء کما هی و روش را گفت سیروا سبق المفردون
و کشش را برین وجه اداء نموده که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین مومنان فرموده
ایزد ازین هر سه نصیبی میجویند تا متکفل شوند ازین کنند هر که راه دید براه رفت و هر که
راه مقصد سپرد تا بجای که شنید خود راه دید و در آنجا شناخت پس که شناخت و بنایافت
فی هر که قدم ... بمنزل برسد :: صاحب مرصاد العباد آورده که سالک باید که اول غطی
و نصیب نفس خود بدعت آبدیش یا توجه صادق دوری بحق آورده بقدم صدق قطع
مسافت هستی واجب شناسد تا بکعبه وصال رساید. بیت: بلغو متنبی که هنچین
ره زن قست :: ور خویش بیوکافت تو قدم قست :: گفتی که زمین بدو مسافت چندست
ای دوست ز تو بدو مسافت من قست :: هر که قدم اول از راسته نه هستی برداشت قدم
دوم را بر پیشگاه وصال ره نهد نظیر وقد وصلت. بیت: هر که در راه تو اول قدم از خویش
بریدهم با اول قدم آنجا که می خواست رسید و بهمین معنیاست آنکه در لطایف قشیریه آمده
که اهدنا آنست که سر رشته اسرار ما را به تیغ غیرت از اتصال بحو بر اغیار منقطع گردان و نفحات
الواح ارواح ما را بارقام لوامع انوار انس و لوایح آثار قدس مرقم ساز در عوایش آورده که قوما

ما را راست گردان و بر راستی دار که مقصد و مقصود ما تویی و فیه راستی و بر راست روی نه
مقصد توان رسید و نه خبری از مقصود توان شنید و در حقایق سلمی میگوید اهدنا یعنی ارنا
ما را بنمای مومنان گویند بنمای ما را راه هدایت خود تا بتو و بان تو مستقیم باشیم منهج
عبادت و عارفان در خواهند که ما را بنمای راه انس و قربت خود تا مبتهج و مسرور
باشیم بسرور مشاهدت در تفسیر امام جعفر صادق علیه السلام اهدنا ام بمعنی ارنا امده و امام
فرماید که هر طایفه فراخور حوصله خود روشنی می طلبند تا بپایان راه امانت بیجویند و عارفان طریقت
معرفت می پویند مخلصان از دعا پی اخلاص اختیار مینمایند محبان نفحات استعلام اعلام
محبت می سرایند مریدان گویند بنمای ما را راه عبادت تا نفوس ملحوظ و قلوب ملحقت
قائم گردد اولیا گویند بنمای ما را راه خود تا بر اواز رهنمای غافل نشویم و هجران و وصال
از مرتبه رضای تو دور نیفتیم. بیت: فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از و غیر او تمنایی :: جمعی بر آنند که دعای ما را بمدد عشق که جز بد و بند عقل
دوربین و سند و هر محال امیر از راه بنجیز دونا دیده و ظهور نیا مجتنبه خیالات مصلحت
آمیز ایشان از هر فو و بریزد عشق هادی کاروانست و عقل دام راه روان بیحد و بیخبر
بیت: عقل بندی راه روانست ای پسر :: بند بشکن ره عیانست ای پسر :: عقل بند و دل
فریب و جان حجاب :: راه ازین هر سه نهانست ای پسر :: چاه امیر کاروان تا ایمن اند ::
عشق میر کاروانست ای پسر. فصل: جمعیت ضمیر اهدنا برای شمول جمیع طالبانست
و چون اکثر نکتهای که بجهت جمعیت ضمیر و نستعین گفته شد اینجا نیز راست می آید ارض
تکرار آن نمودن مناسب نمینماید در کشف الحقایق آورده که اهدنا دعاست و هر چند
دعا عامتر باشد با اجابت اقرب بود چه البته از جمعی که در آن دعا شریک اند بعضی را
استحقاق اجابت خواهد بود و چون اجابت بدعا متصل شود دیگران را شامل گردد و در بعضی
دوی بعضی چه جواد فیاض از ان بزرگوارتر است که از جمع سایلان بعضی را ممتنع و محظوظ
سازد و بعضی را ناکام و محروم گرداند باد بیمانی هر جانبی هر گاه که می باید بر و ای لحنیا
گلستان و کوهستان نبادد چه عجب که سحاب عنایت رب الارباب در وقت نثار قطرات باران
اجابت راضی دعوات کافه مومنان از عاصی و مطیع و شریف و وضیع معمول لطیف گرداند
بیت: چو باد او فیض بخشش گرد پیدا :: از او محظوظ گردد کوه و صحرا :: همی بخشد
باغ و سبزی باد د :: که خاکستر ورا هم تازه سازد :: سحاب که ز دریا مایه دارست :: بد ... جان
فیض عامش در شمار دست :: پس اراب زمی که دریا قطره اوست :: کجا محروم ماند و شوم و دوست

مارا راست

در اعجاز البیان آورده که عالم را بندگان مستجاب الدعوة خالی نیست و در هر وقت خدای را
عز و جل بندگانند که دعای ایشان در عین هرچه میخواهند باجابت می رسد پس اهدنا بصیغه جمع رو
بان تعلیم میکند تا آن خواص که محرمان حرم اخلاص اند در زمان قراءة فاتحه سایر بندگان را از
اهل ایمان در دعا شریک کنند تا حکم دعای ایشان همه سر بآن نماید و فیض هدایت علی العموم همه را
احاطه کند هر یکی از دعا دیگران نصیب جامعه و حکم مشترک که میان همه هست از ترجمه میکند
و بتامل در بین کلمات آن معنی موقوف میتوان یافت که حقیقت هستی جمیع شئون و صفات
و نسب و اعتبارات که خلایق همه موجودات اند و حقیقت هر موجودی سار است و لهذا قیل
کل شیء فیه کل شیء و از اشارت بدین رمز فرموده که بیت دل یک قطره را گر بر شکافی برون آید
از و صد بحر صافی در تیسیر آورده که این دعائیست که قاری برای نفس خود و جمیع مومنان میکند
و از خدای تعالی ثبات ایشان بر معرفت و ایمان میطلبد و این بزرگترین شفاعتیست پس هر مومنی
را شفاعت ثابت باشد در حق برادران مومن و چون ثابت شد شفاعت هر یکی از مومنان در حق اهل
ایمان چرا کسی منکر شود شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق اهل عصیان را که وعده شفاعتی و اهل
الکبائر ساده است و مقرر شده عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا که مقام شفاعت است مثنوی ای که طاعات
بی طاعت و مفلسان بی بضاعت سرمایه ندارند جز امید دوای بشفاعت بیت ما طلب ان اگرچه نداریم
طاعتی داریم روز حشر امید شفاعتی نکته دیگر آنست که برادران مومن را در دعا شریک ساختن بوقت غیبت
ایشان در صحیح ایمان ایشان از خدای درخواستن وسیله نیکوست در مهمات اجابت
آمده که زود تر بپیوندد بکیمیا ان اجابت دعای غایبیست برای غایب و در حدیث صحیح
وارد شده که دعوت مرد مسلمان برای برادر مسلمان او در ظهر الغیب مستجابست
و ملکی را موکل ساخته اند که هرگاه دعا کند برادر مومن خود را بخیر ملک موکل بوی گوید آمین
او مستجاب باد و حق تعالی ترا نیز مثل آن کرامت کند برای او خواستی بدهاد و در تفسیر کبیر آورده که حضرت رسالت
صلوات الله علیه فرمود که خدا را بزبانی بخوانید و دعا کنید که بدان نافرمانی نکرده باشید گفتند یا رسول
الله این زبان کجا باشد فرمود بخوانید بعضی از شما برای بعضی چه هر یکی بکرده دعای خیر گوید الدعوة
بزبان بی گناه باشد زیرا که هیچ یک بزبان دیگری گناه نکرده اند و عصیان نورزیده پس برای
او دعا کردن چنان باشد که بزبانی که نافرمانی بدان از دا
سبحان معلوم شد که دعای اهدنا نیز در حق برادران مومن چه بزبانیست از نافرمانی بری
و حلیه صدق و صفا مزین و محلی و در عز اجابت و سعادت استجابت اقتران می یابد و این نیز گفته اند
که از بطنان غیب ندا میرسد که ای بنده چون در اول سوره ما را بجمیع حامدان یاد کرد

بوقت دعا نیز ایشان را شریک گردان تا من بفیض عام همه را بجملة و مرام رسانم و داعی را باشرکا بکرم
خوان نوال عام فضل انعام که در بیتهما نحات عنایت کشاده است و بر آن خاص و عام موائد فضل
آماده بیت در سیاقت خانه فیض نوالش منع نیست در کشاده است و صلا در داده خوان
الملخص فصل اصل صراط سراطست و اورا از سرط گرفته اند که فرو بردن چیزیست
یقال سرطه اذا ابتلعه تشبیه کرده اند راه را بآنکه گویا فرو می برد مسافران را از نظر
غایب میکرد گویا آنکه را فرو می برند با آنکه مسافت مطوی میسازد روش
را نیز که لقم میکوند با اعتبار التقام مارة است و بواسطه وجود حرف طا در کلمه سین او را
بدل کرده اند بجهت آنکه سین را با طا مجانستی نیست بلکه میان ایشان مخالفتی هست در مخرج
لامیه شاطبی ورده که آنکه سین در مخرج صفت مخالف طاست سکون و تسفل و رخاوت و همس
و انفتاح چه طا باضداد اینها که قلقله و استعلا و شدت و جهر و اطباق اند موصوف
پس که هرگاه متحد و ضد را در یک کلمه جمع کردن و خواستند که سین را بجهت انکه عرفی
ضعیفست بحرفی دیگر مبدل سازند حرف صاد را یافتند که با سین متحد
المخرج بود و در سکون و همس و صفیر نیز با وی مناسبتی داشت و با طا از جهت استعلا و اطباق
موافق می نمود پس سین را بدو بدل کردند تا بواسطه این ابدال ثقلی که در کلمه توهم میتوانست
مرتفع شد همچنین در بعضی کلمات که سین با طا جمع می شود همین عمل میکنند چون بسط و
بسیط و امثال آن و گروهی دیگر طلب زیادتی مجانست نموده میان سین و طا مناسبتی کرده
صاد را بحرف زای که در صفیر مشابهتی با سین داشت و جهر نیز از زای خالص میکنند ساختند
آن در قراءت شاذه است و در مشهوره سه نوع بیش نیامده قنبل از ابن کثیر و رویس از یعقوب
به سین میخوانند بر اصل کلمه و حمزه اشمام میکند صاد را بزای و باقی بصاد خالص قرائت میکنند
در عیون المعانی آورده که این سه حرف بدل یکدیگر می آیند چون صقر و سقر و زقر و گفته اند صاد
لغت قریش است و سین لغت بنی قیس و زای لغت بنی عذره صاحب کشاف فرموده که فصیح تر
اینها صاد خالص است چه قریش افصح عرب بوده اند و در لغت ایشان بصاد آمده و در مصحف امام
نیز بصاد مکتوبست در تفسیر فاتحه قادری مذکورست که سین را بسبب تسفل و رخاوت
ضعفی بود و طا بواسطه شدت و استعلا قوتی داشت چون بهم جمع شدند و بر قوی عتاب
قوی بر ضعیف افتاد از حضیض متدنی گشته قدم بر درجات قوتها نهاد و بحرف صاد که از حروف
قوی مستعلیه است تبدیل یافت و این معنی تنبیه میکند بر آنکه چون ضعیف بقوی پیوست
ضعف و فقر مبدل شد و از انجز بوده بهتر میگردد بیت تا درختان باغ را

صحبت مردانت نه رهان کند ∴ سیل چون آمد بدریا بحر گشت ∴ دانه چون آمد بمزرع بر گرفت

وبه لفظ صراط خود این نکته بغایت نیکوست چه ضعیفان زاده رهن را بحیثیتی مناقوبا آن آنکه

بایدپیوست تا راه از پیش برود و آنکه طلب صراط منعم علیه یعنی راه نمایان راه دین و سالکان

طریق یقین می نمایند منقوی این سخنست چه بی هدایت راه بری و مقتدای سلوک این سبیل

میسر نگردد و بی عنایت راه بینی و پیشوائی این معنی راه بسر نرسد ∴ بیت ∴ مرد هی دامن

مرد بگیر ∴ زنده دلی در غم دردی بمیر ∴ دم نزد آنکو نفسی زین یافت ∴ کس نشد آنکس که کسی زین یافت

فصل در لغت عرب صراط و سبیل و طریق و سرب و مشعب مطلق راه را گویند و نهج و منهاج

و مرصاد و شارع و جاده و لقم و محجه راه پیدا و روشن را و از این جمله اینجا لفظ صراط وارد شد

امام فخرالدین قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که اختیار این لفظ جهة آنست تا مذکور باشد از

قیامت چه آن راه مجز بصراط مشهور نیست ای در عقب صراط دو است یکی جسمانی در جهان

دوم حکمانی گان صراط عقبی است دیگری روحانی در عالم جسمانی و آن صراط دین است صراط آن جهان

جمعی چون که در آنجا دامده راه نیست برو بالای دوزخ از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر و مرور

خلایق بر و بانواع مختلف خواهد بود بعضی چون برق خاطف گذرند و جمعی چون باد عاصف

و گروهی چون اسبان دوندو ∴ و طایفه چون پیادگان روند و زمره افتان و خیزان و فرقه

مانده و حیران اما صراط این جهان شرایع و سنن پیغمبران بوده در هر زمان و حالا شریعت

کامله حضرت سید رسلست علیه و علیهم الصلوة و السلام چنانچه آنحضرت صلی الله

علیه و آله و سلم فرموده که خدا و ند تعالی مثل زده است راهی راست و برد و طرف پرده ها

فروگذاشته و بر سر آن خوانندۀ ایستاده و میگوید درآئید براه و کج مروید پس فرمود که

آن راه مستقیم دین اسلامست و پرده ها محارم الله تعالی در دو جانب صراط و آن داعی

که دعوت کنان ایستاده ید قرآن مجید ای عزیز چون دانستی که شریعت صراط این عالمست ∴

بدانکه این صراط نیز مشابه بصراط آن جهان دقیق تر است از موی و برّان تر از شمشیر و دقت

دقت و قیام بحقایق امور شرعیه و تجاوز نمودن از اوضاع و سنن صاحب شریعت بمقدار

جهد و طاقت و حقیقت آن خط مستقیم که میان غلو و تقصیر و افراط و تفریط و تعطیل

و تشبیه و جبر و قدر هست چنانچه فرموده که الیمین و الشمال مضلة و الجادة هو الوسطی و هر که

این صراط را نیز تفاوت بسیار است جمعی بقدم یقین در این راه چون برق تیز رو میکردند

و برخی بکام گمان هر طرف می لغزند و خود می افتند و جمعی یقین باید دانست که هر که بر صراط شریعت

استقامت ندارد بر صراط قیامت نیز مستقیم نمی ماند و میل و انحراف از آن صراط موجب افتادن

در تنور جحیم و مبتلا شدن بعذاب الیم پس چون بنده بخواند صراط فاتحه از گذشتن

آن صراط خاتمه یاد آرد هر آینه توجه او بطاعت بیشتر گردد و شغف او بمعصیت زیادت شود

استقامت این صراط را بجا آید تا از مذلت قدم بدان صراط ایمن ماند هر که امروز در این راه کامی بشرط

نهاده باشد فردا آن راه در رود و بی تاریکی و بار بگذر خواهد نمود و آنکه اینجا بقدم همت شارع

شریعت را طی ننماید آنجا گذشتن صراط بر و آسان نخواهد بود ∴ بیت ∴ میوه خواهی چه اینجا هر که اینجا دانه

مزد خواهی یافت آنجا هر که اینجا کار کرد ∴ نیکبختان سعی فرمودند مهم از پیش برد ∴ غافل از دوری کسالت کار

خود دشوار کرد ∴ محققان در باب صراط سخنی میفرمایند و از روی اشارت بدین عبارت باز می نمایند

که صراط تعیین پذیر که امیان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه کیست و الیه

المصیر ∴ صاحب انجاز البیان فرموده که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و لیکن احاطه

وجودی یا علمی اختلاف اقوال مشهور هر صراط و عنایت هر یا که گمراه خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما

فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور ∴ بیت ∴ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود ∴ هر گوشه که در قیام

هیامری تو بود ∴ گفتیم مگر بسوی دیگر راهیست ∴ هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ∴ فصل مستقیم

را استقامت گرفته اند و استقامت در لغت راست شدنست و راست ایستادن پس معنی مستقیم

شده و راست ایستاده باشد علم الهدی رحمه الله فرموده که معنی مستقیم آنست که قایم باشد بحق

بجهان و حقیقت برو جمع که نزد یکیمکان و ازان پایگاه مغزشکان و ازرهم شکند و در تبیین مستقیم

را بدوش تفسیر میکند و میگوید این لغت رومیست پس مفهوم صراط مستقیم را هی روشن باشد بعضی

مستقیم را بمعنی حق داشته اند پس صراط مستقیم راه حق باشد و گفته اند مستقیم راهیست که سالک

خود را به بهشت رساند و در مفاتیح الغیب آمده که اهل هندسه گویند خط مستقیم اقصر خطیست که به

پیوندد میان دو نقطه پس صراط مستقیم اقصر راهی بود که برساند بمقصود گویا الطف الهی بنده را تلقین

میکند که از من راه مستقیم طلب که آن نزدیکتر است یعنی علم و خلق الانسان ضعیفا ∴ ضعف بشریت

لازم تست و ضعیفان را راه دراز رفتن دشوار باشد پس من ترا راهی کوتاه در هم که زود تر بمنزل

رسی اما آن پیشین را در مهله دور و دراز پیش نهاده بود ند اما این امت را به برکت هدایت کلمه

محمدی و دلالت شامله احمدی طریق اقرب داده اند تا هنوز سایران طرق راه بیابان نبرده اینان

بمنزل رسیده اند که نحن الآخرون السابقون ∴ بیت ∴ گو ز کرم لطف تو راهی بدید ∴ زود تر از

شاه رسید ∴ علما وصف صراط را بمستقیم بر دو وجه فرموده اند یکی آنکه آن راه حق مستقیم

است و کجی در آن راه نیست و برهان قاطعست و دوری او از اعوجاج ثابت و دائماً هست

آراسته بصفت راستی و بر سبیل استقامت مجهول است دوم آنکه سالکان را مستقیم ساخته و روش

خود صحیح نیست و این از قبیل اسناد مجازی باشد چون نهر جاری قال تعالی والنهار
مبصرا روز را بینا گفته و دیگران در وی بینا اند پس صراط را مستقیم خوانده یعنی سالکان و رست
رو اهل استقامت متصف اند و در چیز استقامت درجه غایت هر که قدم مستقیم باشد همه بخش
ضایع شد در منازل السایرین آورده که استقامت روحیست که احوال الخواص بدو زنده ماند و اعمال
عوام بدو زیاده شود و او برزخیست میان بیهده تفرقه و بلندیهای جمع و اهل تحقیق متفق
اند که خصلتی که محاسن طریقت بدو کامل است استقامت و مستقیم را شش علامتست اول آنکه
هنگام معامله با خدا و با خود تقصیر نکند دوم در وقت مجاهده کاهلی نورزد سیوم در
مخالفت نفس هیچ چیز مانع نبود چهارم هیچ یکی از طاعات و عبادات را وزن ننهد
پنجم هر نیکوئی که حق سبحانه با وی کند اگرچه اندک باشد آنرا بزرگ دارد ششم از مسلمانان
دهد و از ایشان دار نخواهد در نفحات الانس از محمد بن الفضل رحمه الله نقل میفرماید که آن
چیزیکه بر بود وی همه نیکوئیها نیکو شود و بسبب بود وی همه زشتیها زشت شود استقامت است
الکرامة تنال بالاستقامة بیت محقق بجز استقامت نخواست که با استقامت شد کرامت
ره استقامت دو یکی بو الهوس که این ره رو مستقیمست و بس صاحب حقایق التاویل میفرماید
که مراد از این استقامت طلب تمکین است در توحیدات بانکه از توحید افعال بتوحید صفات و از توحید
ذات و خلاص یافتن از تلوین در مراتب توحید و حقیقت آنست که استقامت جز در توحید ذات
نیست که مرتبه نهایت و رای اوست و مرجع همه بدوست الا الی الله تصیر الامور بیت سو یا رو دو یکی نیست
در راه سوی همه را دو بیوستا زهمه رو یکی در تفسیر عرائس از سید الطایفه قدس سره نقل میکند
کن طالب الاستقامة باش نه جوینده کرامت چه خداوند تعالی استقامت میطلبد فاستقم کما امرت
و نفس کرامت میجوید و استقامت بصورت باید و هم معنی استقامت ظاهر رعایت حدود شرعیه
است و استقامت باطنه تعلق باسوی الله و در قسم حقایق از تفسیر قادری آمده که مستقیم صفت
طریقت و مراد استقامت خلق است و در ایجاز البیان از استقامت راه سه مرتبه ثابت کرده
مرتبه صغری استقامت عامه که مطلقه است و همه کس را استقامت بر این صراط هست
قال تعالی ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و اگرچه در این راه تفاوت
نیست اما باید بخدا در آن حیثیت مطلق آخذ بنواصی و مطلق منسوب در ترجمه سوره هود
شمه از این سخن گذارش خواهد یافت دوم مرتبه وسطی که شرایط حقه صفت مختصه است
باهم سالفه از زمان ابو البشر تا بعثت حضرت سید البشر علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة
والسلام سیوم مرتبه عظمی که شریعت جامعه محمدیه باشد که صراط مطلوب در این است

واستقامت بمعنی طلب عبارتست از اعتدال و ثبات بر آن چنانچه در حدیث وارد شده قل
امنت بالله ثم استقم و این حالت اعتدالیه حقه و ثبات بر آن بغایت صعبست و اتصاف
بدان هر کسی را میسر نیست چه انسان از حیثیت نشأت مختلفه و قوای ظاهری و باطنی
اشتمال دارد بر صفات و اخلاق طبیعی و روحانی و هر یکی را طرف افراط و تفریط هست
و واجب از آن معرفت وسط است و بقا بر آن چنانچه در بعضی آیات قرآنی بر عایت طریق اعتدال
اشارتی هست قال تعالی ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط و قال تعالی ولا
تجهر بصلاتک ولا تخافت بها و قال جل ذکره اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک
قواما و در احادیث و اخبار نیز امثال این بسیار است کقوله صلی الله علیه و آله و سلم قصد فقد
و تحو و در روایت آمده که روزی فاروق اعظم رضی الله عنه با واز بلند قران میخواند پرسید که سبب
رفع صوت چیست عمر جواب داد که خفته را بیدار میکنم و شیطان را از خود دور میکنم خواجه
عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اخفض من صوتک قلیلا او از خود را قدری پست تر
ساز و صدیق اکبر که وضو دو او با واز پست قران تلاوت می نمود خواجه صلی الله
علیه و آله و سلم از جهت خفض صوت سوال کرد ابوبکر گفت یا رسول الله می شنوا نم آنرا که
با او مناجات میکنم خواجه عم فرمود که ارفع صوتک قلیلا او از خود را اندکی بردار فاروق
را از میل بجانب افراط منع فرمود و صدیق را از توجه بطرف تفریط باز داشتند و مثل این
حکایات در اثر بسیار است و اگر صاحب دل در اخلاق و احوال سید کاینات علیه افضل الصلوات
والتحیات بدیده تعمق نظر کند و انس خود بر صورت اعتدالیه که لازم انها بوده اطلاع یابد و از مضمون ما زاغ
البصر و ما طغی مفهوم میشود که آنحضرت پیوسته بر طریق اعتدال ثابت بوده و از التفات
بطرفین افراط و تفریط اجتناب فرموده و از اینجا گفته اند خیر الامور اوسطها و بتوفیق بر ادراک تمام
این کلام عن قریب از فیض وهاب مجیب بحار ثواب و یقین صادق و هو الفتاح الموفق و صراط
مستقیم راهیست که سالک بمقصود گمراه نشود و تارک او راه نیابد و گفته اند راهیست که در و نترسند
از قطع طریق و مدد یابند از عصمت و توفیق در تیسیر او راه کمال و گفته اند راهیست که از ظلام کفر
و غبار بدعت پاک باشد و سالک را در او بکوی شبهات و ظلمات شهوات تکلف در ابو بکر وراق رحمه الله فرموده
که صراط مستقیم آن راه راستی است که سالک را هواهای نفس بفریب و داشت نکند و برجاده و سلوک راه
دار دو این معانی همه یکدیگر نزدیک است و بدین قول صراط را تعیین نکرده اند بلکه بر اجمالی گذاشته
اما ظاهر آن است طریقه دین قویم در باب تعیین صراط مستقیم سخنان گفته اند و بعضی بالمال و الجاه
بیان ساخته و بعضی بر آن نکته دین اسلام است که بسند آن خلق تمام است و جز آن طریقی از بندگی

مقبول نیست ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه • ومحمد حنیفه رضی الله عنه بر رفت و بعلامه
گویند که انکه مراد از صراط دین باشد از سبیل استعاره تحقیقیه است که مشبه به فقط مذکور کرده
مشبه بود که آن مشبه هم متروک امری متحقق الوجود خواهد بود بحسب حس یا عقل و انحا قسم
دوم واقع شده چه مقصود از راه این وطن نیست و آن امری معقول باشد و جامع در بین ستعار
است که راه وسیله رسیدن بمقصد است و دین واسطه بلوغ بمقصود یا آنکه راه محل این جهت
که طالب و دین محل توجه روحانی با مطلوب بیت تا ره نبود کسی بمقصد نرسد • تا دین نبود
کسی نیابد مقصود • و در تیسیر آورده که دین را صراط گفت جهت آنکه هر که را مقصدی و مقصودی
باشد جز بقطع مسافت و سلوک راه راست بدان نمی رسد اینجا نیز مقصد شناخت ملک علام است
و راه راست بدان مقصد دین اسلام اگرچه حق سبحانه منزه است از مکان و زمان و متعالیست اما
بنده قاصد و سالک طالب صاحب مکانست و وابسته زمانست و او را چاره نباشد از قطع مسافت
آفات و تحمل مخافات تا مکین شود بجهتیه وصول و موافات تا ز بنزدیکی نرسد که راهی دراز پیکونه
است جواب داد که عطفتین و قرب وصلت راهیست که بدو حمله از پیش رو و دو مقصد رسی
در عطفه اولی دنیا را با متعلقات او پس پشت افکنی و در عطفه ثانیه ما زعقبی و مضافات او در
گذری و در تفسیر فارسی آمده که دو کلام نیز دوا کرده ان خطوتین و قد وصلت یکگام از غلام
ما سوی الله بباید گذشت بگامی دیگر خود را با همه هستی و پندار دیا بن گذاشت تا بدو رسی
و بزرگی اشارت بدین کرده است ع یک قدم بر نفس خود نه وان دگر در کوی دوست • و بعلاج
نیز فرموده که صراط مستقیم دین اسلامست و دلیلش قوله تعالی وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم
در کتاب المذکی بما از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که صراط مستقیم قرآنست و از امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه نیز روایت کرده اند که بیان ایشان این آیت فاستمسک بالذی اوحی الیک انک
علی صراط مستقیم و بدین تقدیر راه راست کسی را مسلمست که تابع کلام خداست و در تهذیب
کبیر آورده که تاویل صراط باسلام و قرآن صحیح نیست زیرا که صراط الذین انعمت علیهم منع این
معنی میکند جهت آنکه مراد از ین طایفه منعم علیهم متقدمانند و ایشان را دین اسلام و کتاب
قرآن نبوده بلکه مراد طریق محققانست که استحقاق بهشت بدان حاصل کرده و فنا دین
را مسلم نمیدارد و میگوید عدم اسلام مرگذشتگان را ممنوعست زیرا که حق تعالی از اسلام
ایشان خبر میدهد در شان خلیل الله صلوات الله علیه بدین نام میخواند ولکن کان حنیفا مسلما •
یعقوب نبی اولاد خود را باسلام وصیت کرده که فلا تموتن الا وانتم مسلمون • یوسف صدیق از
عنایت ربانی تمنی خواست ختم زندگانی بر صفت مسلمانی فرموده توفنی مسلما گعجب آنکه انبیا الحق
یوصف باسلام

یوصف باسلام شود فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین • و امثال این بسیارست و مراد از
قرآن معانی و حدود آنها که تعلق بعقاید دینیه داشته و اجزای نسخ بر آن روا نیست •
سلیمان دارانی گوید طریق عبودیتست دلیلش آنکه فاعبدونی هذا صراط مستقیم • و گفته اند
مخالفت شیطان با موافقت امر رحمن دلیل این آیه که ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین
وان اعبدونی هذا صراط مستقیم • در کشف الاسرار از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که
صراط مستقیم راه حج است و در حقایق نیز از فضیل عیاض همین روایت میفرماید جمعی علیهم
از ایشان را از ایشان حج گذارده اند در هر زمانی چه یهود و نصاری که غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
ایشانند راه بدان بسته است قال تعالی فلا یقربوا المسجد الحرام • سدی میگوید مراد راه بهشت
جهت آنکه روز قیامت دو راه خواهد بود یکی راه دوزخ و آن خبر داد که فاهدوهم الی صراط
الجحیم • دیگری راه بهشت از آن نیز خبر میکند بدین آیت که اهدنا الصراط المستقیم • پس صراط مستقیم
مقابله صراط الجحیم باشد و در بحر الحقایق از ابی بریده رضی الله عنه نقل میکند که صراط مستقیم راه حضرت
رسالت صلوات الله علیه و اهل بیت اوست و جامع ترین سخنی که علماء شریعت گویند آنست که صراط
مستقیم راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عظام و اصحاب کرام آنحضرت است و دلیل
بر این آنکه ایزد سبحانه در حق آنحضرت فرموده که ویهدیک صراطا مستقیما • و آل و اصحاب که ملازم
جناب رسالت بوده چنین بشود که ونهدیکم صراطا مستقیما • پس صراط مستقیم نباشد مگر راه او و راه
ایشان و در تیسیر از بکر بن عبد الله المزنی رحمه الله نقل میفرماید که حضرت مصطفی را صلوات الله علیه
در واقعه دیدم و از حقیقت صراط مستقیم پرسیدم فرمود که آن راه سنت منست میتواند
بود زیرا که هر چه بدعت است بدان راه باشد آن صراط المستقیم صفت شوان کرد کل بدعة ضلالة
دو گواه بر راستی او کلام خداست و سنت رسول الله بیت هر چه بینی جز قرآن و حدیث
مصطفی • و آنچه با آنها موافقی زکلام اولیاست • جمله را نا حق شناس و خط بطلان بکش
راه حق اینست و شوانم نهفتن راه راست • فصل بدان اهل اشارت صراط مستقیم است
که الهی هدیه سخن کلام توحید و تنبیه که بدین شرف و عزت آن شر هر تحقیق و گفته اند
راهیست که رونده را از خطوط بر هاند و بحقوق برساند و قالوا قریب من هذا جامع حکیم
رحمه الله که طریق خوف و رجاست چه آن دو صفت سالک را دو بال اقبالست که بدان
در هوای فضای ایمان بپرواز توان کرد بحسب پیش هیچ مومنی را از این دو وصف چاره نیست
خوف بی رجا قنوطست از رحمت نامتناهی و رجای بی خوف امن است از مکر الهی پس تا باب
رجا را چاره نیست تا دیگر کلاه ظن را کلاه اندوه نشیند و عقوبت هر روز در نیته تا امید نکرده

نکوئی و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون • وتا نیامیزد با منت خوف در کار دست تا جمع صفات
مراتع ار توی نفس و هوانا انصرعه • فادی با علام که قعه را تا دعل زیان زده نشوند که لا یامن
مکر الله الا القوم الخاسرون • در عوارف المعارف از سهل بن عبد الله رحمة الله نقل میکند
که خوف مذکر است و رجا مونث و چون هر دو جمع شوند حقیقة ایمان از ایشان تولد کند خوف قهار
طریق جلال است و رجا هادی جمال سالک عاقل که پیوسته بیادیه قهر جلال قدم می نهد و از خار دار لا
از خشکان ترسان می شود و همواره در حدیقه لطف جمال را تماشا میکند و بتفرج شقایق فتوح
احسان و شادان میگردد بیت فیض کرم نگه کن و امیدوار باش • در سطوت غضب نگر و ترس
باش • و اکر صاحب بصایر عکس این گفته که صراط مستقیم راهیست که سالکان آن راه نه خوف
باشد نه رجا زیرا خوف دوزخ است و رجای بهشت و اکمل بی خوف و رجا راه از پیش میرود و همین
از وی جایز بهر جای بو حبیلنفه اعوذ بک منک و انها که بدین مقام رسند از وی بجز وی نظر نکنند
و از وی جز ویرا نخواهند مصراع ما را بتو غیر از تو تمنائی نیست • در کشف الحقایق آورده که صراط
مستقیم راه توحید است که خواص بندگان از زمان آدم تا دور آن خاتم بران بوده اند
این قولست الخ شبلی رحمه الله فرموده که صراط مستقیم فنقا دو احتیاج او بکرده الله فقد [illegible]
امده که ابو حفص حداد رحمه الله پرسیدند که چه چیز می بری نزد حق تعالی فرمود که جز درویشی
تحفه ندارم و درویش چه برد نزد غنی مطلق بجز فقر و بیچارگی و انجا گفته است بیت
چه اورم بتو چون هرچه هست جمله تو داری مگر شفاعت و عجز و نیازمندی بنوازی
تحفه بنزد سلاطین چیزی برند که در خزینه ایشان نباشد پس هدیه بارگاه واجب که آن
احتیاج بی نیاز است عجز محتاجی و نیاز نشاید بیت هرکس نیازمندکی منده بصودی
تا سم نیاز بید بدرگاه بی نیاز • و گفته اند صراط بر محقق آنست که سالک از حق سبحانه نه خواهد مگر
صراط و هدایت باز نماند بلکه جان در بحر معرفت هادی مستغرق گردد که نه از ساحل خبر یابد و نه از
با میعاد ذکر هرجا باتو • بهرجا ندوست و امانی بجابست • در بصایر آورده که صراط مستقیم
آنست که باطن موافق ظاهر باشد و ظاهر متابع باطن تا آن که در اثر واقف دانند که کردار ان اند
که علیه و ان علیک [illegible] بار خدائی شنود و بار گوید برای او و کند در رضای او و جو بجهت او کند
اندر بیت حضر برای تو جوئیم سفر برای تو جوئیم سخن برای تو گوئیم خمش برای تو باشیم
ابو الحکم [illegible] و تفصیل اجمال انست و صراط مستقیم پرستش حق تعالی
است وحده بشرط ایمان و اخلاص و شهود معبود نه مشاهده عبادت و گفته اند طریق زهد و توکلست
و جمیع صفات و احوال اهل سلوک که صراط مستقیم میتوان گفت و جهی بالخصوص براه معرفت میگذارند

وامام احمد

و امام احمد بن رفته میگوید بحکم قلت الخلق لاعرف علت ما یجاد آفرینش خلق جز معرفت نیست
پس حق سبحانه تلقین فرموده بندگان را که از من هدایت طلبید براه معرفت که شما را برای این خلق کرده ام
و بحوی نزد محققان معرفت نتیجه زهد و عبادت است پس بعد از ذکر و ایاک نستعین که بمثابه طلب
معرفت حل کرده حالی از نسبتی نیست بیت جان شرع و جان تقوی عارفیست • معرفت محصول زهد
سالفست • زاهد اندر کاشتن کوشیده است • معرفت آن کشت را روییده است • فتی بیود بین
ان ناشناخت • تو برار و یدائی عشق باخت • درد درون یک ذرع نور عارفی • بر نبود ان صد من
ای وفی • و قول جنید قدس سره در تعریف صراط مستقیم انست که هر راهی که سالکان ان را بعد ت راه
آن راهی مستقیم است • و در بحر الحقایق آورده که صراط مستقیم خلق عظیم سید المرسلین است عم
هم که هرکه بدان راه رود بمقصد برسد و بحسین منصور رحمه الله نقل کرده اند که آن راه محبتست و
این سخن احتمال ان دارد که مراد محبت حق تعالی باشد با بنده که از فحوی یحبهم معلوم شده
یا محبت بنده با حق که از مضمون و یحبونه مفهوم گشته یعنی بنمای ما که راه از محبت
تا ما بدین وسیله از نفحات محبت سرایتیم یا ارشاد کن ما را که بر چه وجه بطریق محبت حق
محبت بنده با دوست اقبال است بر حق بکلیه خود و محبت حق با بنده ارادت خیر مخصوص
و ایصال بری علی الخصوص است بدو محبت خلق را نهایت هست و محبت حق را غایة فان
محبت بر سید وله محبت چیست گفت از محبت بنده با حق میپرسید یا از محبت حق با بنده گفت
سوال از این محبتست خاموش باشید که در این ساعت با خضر علیه السلام بودم و گفته از
حق با بنده محبتیم ملایکه ملکوت را طاقت استماع آن نبود و هر یکی گوشه [illegible] از حقیقت محبت
پیدا کرد اهل عقول را در امواج بحار زخار عظمت متحیر و متلاشی کرد
نهان و امری ذوق وجدانی تا نچشیده اند وجود ان را بان نتوانند شناخت بیت هرکس نچشید ز بادهٔ عشق
شنید اذ گویم خبر جمع عاقر کشید • و انکه بکام دلش ازان می چشید • قصه هر که خبر ازان می نرسید
امام حجة الاسلام در رساله مضمون میفرماید که صراط مستقیم عبارتست از وسط حقیقی میان اخلاق
متضاده چون سخا میان تبذیر و تقتیر و عفت میان شهوت و خمود و تواضع میان تکبر و خساسه
هرکه ازین اخلاق [illegible] طرف افراط و تفریط هست که مرد مومن متعهد میان هر دو وسطیت در غایت
حیله از دید میماعا منبا زیابد چون خط هندسی که فاصل است میان آفتاب و سایه او دانند از
آفتاب [illegible] از سایه حساب توان کرد و با ان مراتب از موی باریکتر است جناب صراط را قیامة
بان تعریف کرده اند هر کس که دراین عالم بر این صراط مستقیم باشد می رود شاد بران صراط نیز میتوانند
خواهند بود [illegible] خواهند بود [illegible] بحفظ از

میل و تجنب از انحراف معتاد کرده هر اینه این صورت وصف طبیعی او شود که العادة طبیعة ثانیة
و علامه میل و در این جهان موجب عدم انحراف او گردد در آن جهان ع هر که اینجا راست رفت آنجا نیز
راست وجهة توضیح وسط و عدول از اطراف چاره نیست از ایراد نکته و آن آنست که در جهان
ظاهری آورده که هر فضیلتی را حدیست که چون از آن حد بگذرد و تجاوز نماید بجهه در طرف غلو و جهه در جانب
تقصیر به رذیلتی ادا کند پس هر فضیلتی بمثابه وسطیست و هر دو ایکه از او باشد بمنزله اطراف است و مرکز و ایه
تا همچنانکه سطح دایره یک نقطه که مرکز است و در این نقطهاست از محیط دور که نقطها اعداد آن در جمیع
بجوانب محیط وجهه داخل محیط هر یک در جای که آن نقطه بمحیط نزدیکتر بود از مرکز همچنین فضیلت
آن نیز حکمی بود که از حد اعتدال دور باشد و انحراف از آن حکم هر جهت در جانب که اتفاق افتد
قریب باشد بعد بلی و اینست مراد حکما از آنچه گویند فضیلت در وسط باشد و رذایل اطراف و ملازمت
فضیلت مانند سلوک بود بر خطی مستقیم و ارتکاب رذیلت مانند انحراف از آن خط و ظاهر است که میان
دو نقطه خط مستقیم جز یکی نتواند بود و خطها نامستقیم نامتناهی توانند بود همچنین استقامت سلوک
طریق فضیلت جز بر یک نهج صورت نه بندد و انحراف از آن منهج نامحدود باشد و از این جهت باشد
که در القوام طریقت نصایح با فضیلت و انجه در بعضی اشارات نوامیس آمده است که صراط خدای
باریکتر است از شمشیر و تیزتر از موی عبارت از این معنی است چه وجود وسط حقیقی در میان اطراف نامتناهی
متعذر بود و تمسک بدان بعد از وجود متعسر تر تا اینجا سخن او ست ای درویش مؤلف این نیز
همین میگوید که صراط مستقیم بحقیقت مرتبه اعتدالیه توحید است یعنی آنکه بین التشبیه
والتنزیه بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره در عروة میفرماید که دین پسندیده
میان تشبیه و تنزیه و میانه آنست که اکثر اختلافات که در ملل و نحل واقع است منشا آن همین
دو مرتبه منحرف از اعتدال تواند بود بهود که مظهر غضب الهی اند و تشبیه بر صفحات مقالات ایشان
ظاهر است و نصاری که محجوب ضلالت اند و ارقام تنزیه از اوراق احوال ایشان واضح و با هو هرتسیق
اخراز از مخرجت تن بر تشبیه بوده است و جهی باز منصه بیان روی نخواهد نمود و التوفیق من الملک
الودود و بدانکه علما معنی این سخن که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق فرموده اند که
بجهاد بر تعالی جبا دست و هر یک بحسب مقتضای اسمی از اسما الهی تواند بود هر اسمی را مظهری
تابع آن اسم و مربی او ست و چون اسما محدود منتسب بیک ذاتند و اعیان وجود مستند
بدان اسما و سالکان بر مسلک ارشاد و هدایت او منتهی باسم الله بس جمله بدان الله که منتهی است
طرق متعدده هر چند کثرت در ایشان بر جنابه فرموده والی الله المصیر و از جمله ابیات معالی
سمات که حضرت حقایق رتبت در مناجات واهب العطیات فرموده اقتباس جی و مجاز این معنی

توان کرد جهت

توان کرد جهت بر تو روی نست از همه سو یعنی همه با رو بیست از همه رو همه در تماشاه و بیان
بیجهتی نفحة آیه اینما تولوا فثم وجه الله مبتدی در بیداء نوموییه که ان ضرع اهدنا الصراط از ان
منتهی در بیجهتی سیکند کشفه کیف الطریق الیک قطع این ره برای بدایتی کیفیات که تو را
غایتی نظاره که طالب راهیم رو بسوی تو راه تو میخواهیم الهی اجعلنا هداة مهتدین
ولا تجعلنا من الضالین المضلین بحرمة من هدیته من عبادک یا ذا القوة المتین فصل سادس
در تفسیر نصف آیه ششم صراط الذین انعمت علیهم چون بنا در فناخت حق سبحانه بنده
بندگان سالکان المتقین فرموده که کدام راه جویند و از کدام طریق بساحت معرفت پیوندند و قلیم و ادکر
بیان آن نوخواستگان فضل و هدایة منقرب باز یافتگان بارگاه عون و عنایة مر طلبید که آن را بمقصود دلیل
نسخه ای از آن نزدیک و غیر مقصود شدن است که در کشف الاسرار آورده که نا صلالت سبیل
و را راست باضافت بآن راههایی که هست که صراط مستقیم باشد اما آن راه را نیز نسبت سالکان
تفاوت هست بعضی آنرا بلکه تمام رفته و بر حق زده و در آن زندگی کرده که قوی مومنان نبوده ازان کرده و همه
دیگر نیست در سیر در اجا رواد و در دشت و همچنین راه سابقان بر خلاف ما همی نزدیکتر است
طریق مقتصدان و منهاج منقصدان از ظالمان با آنکه این هر سه طایفه بحکم حدیث میکالم
و چون معلوم شد که راهها متفاوتست میر مومنان آن راه میخواهند که داشت تربیت
و تحمید توحید در کشف الاسرار و خواص هست که صراط مستقیم که هست هر این وقت راه آلام
و سلوک بدان بلکه شخص ضمیر از شناعت آن چون تو دین و مذهب بر تخصیص که صراط الانعام
که از آن گذشت و طلبها از لسان فرموده که معنی این جهاد بر زبانی جواب و سوال است
گویا لسان دعوت در قوة که بنده میگوید اهدنا الصراط میپرسید که کدام صراط میخواهی که راهها
بسیارست لسان صورت است نهایی صراط مستقیم میکند باز خطاب میرسد که جون غایة همه راهها منم
هر اینه هر مستقیم خواهد بود تو بکدام استقامت داعیه بیکره باز دعای بیان میرود که بعرض میرساند
که راه آنکسانی میجوییم که نعمت داده بر ایشان و خطیب کریا بطریق مخاطبه میفرماید که همیشه
وجود بنده که رحمت من به او رسیده و نعمت من شامل او گشته بنده معروض میگرداند که همه
را مشمول انعام تو میبینم و تمام مبدعات دار فیض کرم تو مجال انعام انفاس ما که میخواهم صورت و معنوی انبات
نعمت ظاهره و باطنه پادشاه نعمت صافی از کدورات غضب و تباهی مخالطه از شایبه ضلال و بی راهی
چه نعمت بی محبت محبت جنده الذی بیاید نعمتی خواهم که محبت را نباشد در بیدو و گفته اند طلب
این راه خاص که سالکان منعم علیه اند جهت آنست که در این ره همراهان نیکو که در سایه دولت
ایشان ایمن توان رفت و نیانت به رفیقانی که بعد حمایت ایشان بقدم صدق راه توان پیمود

تنها رو بی رفیق در طریق رفتن دشوار است خصوصاً کسی را که هرگز بدان راه رفته نباشد بیت
یار باشد راه را پشت و پناه · چونکه نیکو بنگری یار است راه · هر کجا که تا بگم و کند · و ز همه ره
روی تو ان سوی کند · آنکه تنها خوش رود اندر رشد · با رفیقان بی گمانی خوشتر رود · حضرت
خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده که راه نارفته را مقتدا باید تا راه رهبری در پیش روی نیکو باید
پس انعمت علیهم برای آنست که ما یاد همراهان سابق و راه بران مشفق نشاط زیادت پذیریم
و نام ایشان را فال سعادت گیریم و بمدد همراهی ایشان راه از پیش بریم که هرگه از همراهان سلوک شده
شمایه بجا باید باز شدن سفر بیشک آمده باسانی میل نماید از سلوک باز مانده خود را بجایی رساینده
شواند بیت سلوک از همرهان بی بودن طریق کار وانی نیست · بگیر شوادی متوکل با رهبر کار
ای عزیز این راه به پای طلب توان رفت و تخم طلب در زمین دل عزیز باید در نظر اهل توفیق ولیکن هر کجا
این تخم سعادت پدید آید پدر پرورش آن به پیغمبر صلوات الله علیه و بر شیخ کامل که نایب آنحضرت است
محافظه ایشان کند بیمن متابعت و توسل بسلسله متابعت نقیض سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
تو بکمال قیاس توان کرد که اخلاق ذمیمه او بدان مغمور کرده تا اینجا مفهوم شد که سلوک بر صراط مستقیم
مرافقت اولیا و موافقت اصفیا که اشارات انعمت علیهم بشارت حال ایشانست و هرکه بلا ضیاء خود بی
مرشدی کامل براه رفتن جز هوا پرست نبود بیت ره بری بگزین که ره رفته بود · تا بهمراهیش ره
رفته شود · در پناه پیر صاحب رای باش · سر نخواهی که دور تو پای باش · هرکه او بی پیر بجنبد
دم بود · جنبش چون جنبش کژدم بود · مایه ده بهشت اند کو حق · یک قناعت برکه صلوت و تحقیق
چشم بینا بهتر از صد عصا · چشم بشناسد گهر را از حصا · اینجا در و پیش براه ظاهر یکی بصورت
بی راه بری نمیتوان رفت راه معنی که حقیقت پی راه شناسی که میسر شود تا آنکه روندهٔ راه
صورت همه دیده راه پیش دارد و همراه روی قوت قدم می گذارند هم راه روشنست و هم
مسافت معلوم و معین در راه حقیقت که انبیا و اولیا و ازکیا و اصفیا سالها است که قدم میزنند
و نشان یک قدم ظاهر نیست چنانچه ظاهر چنانچه فرموده اند بیت صد قافله بیش تو در پی ره
رفتند · وین کو نیز که هیچکس نه پی بردانی · و مبتدی را اول در نظر وادی مقدم نزار سر وجود کاهست
و در از حقیقت عدم مراحل بیمناک و بهتیان و بیابان بی سر دور دیگر پایان یقین است که بی دلیل اینجا
و هادی بادیه بخشش شواند رفت بیت آن دهی که یارها تو رفته · بی قلاوز اندر آن آشفته
پس دهی را که ندیدستی تو هیچ · هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ · هر که تنها نادرا این ره برید
هم بعون همت پیران رسید · و همچنانچه در راه صورت سراق و قطاع طریق بسیار اند
و بی بدرقه رفتن مشکل و متعذر است همچنین در راه معنی نیز از طرف دیو و [illegible] اغوا

ودیو وسوسه

و کید و وسوسه شیطانی و تزویرات نفسانی همه دشمن و ره زنند پس بی بدرقه صاحب ولایت
درین راه بسلامت رفتن از قبیل محالات می نماید بیت سایه یزدان بود بنده خدا · مرده
این عالم زنده خدا · سایه او وجوه که سایه او یزدانست · سایه چه خورشید برج مرضیست · کیف مد
الظل نقش اولیاست · کو دلیل نور خورشید خداست · اندرین وادی مرو بی این رفیق · از کمین
و مکر آن دیو لعین · دیگر آنکه هر سالک که بقوت قدم خویش سیر کند بسالها مسافت بنده کیا
مقامات این راه قطع شواند کرد پس قوت سیر از پی کاملی بطلبید که پی امداد
او سیر متوسل را دشوار رسیده بیت طفل شواند بخود رفتن براه · و ز مدد باید رود تا پیشگاه
و دیگر بعضی مقامات راه انجمنا است که عبور بران بطیران باید وانجا سیر او کجا میسر شود
مبتدی را که هنوز قوت پرواز نیست صورت طیران چگونه دست دهد بیت مرغ کو ان بیضه
بیامد برون · صورت پرواز چه داند که چون · پس چنان باید که مرید بال و پر خود را بتن
ولایت شیخ که عنقای هوای هو نشست بر بندد تا مسافتها بعضیکه بجز بها اصلا نتواند بخود
قطع شواند تو که بمدد شیخ باندک روزگار قطع کند بیت همین بپر که با پر های شیخ · تا ببینی عون
لشکرهای شیخ · و لیکن [illegible] رویت پیر [illegible] هر اوج وا فلات خطر وصل در تکرار صراط را
[illegible] صاحب کشاف و اغلب مفسران بر اینند که صراط ثانی بدلست از اول بدل کل و در حکم تکرار
علامت نفد چه کلام چنین که اهدنا صراط الذین انعمت علیهم و فایده بدل توکید و تنصیص بر آنکه
صراط المستقیم راه مسلمانانست و این شهادت مر صراط اهل اسلام را باستقامت بر بلیغ ترین وجهی
[illegible] که در تفصیل بعد از اجمال با لغو و مشروحت از تفصیل فقط [illegible] کرم
و اعلم [illegible] بلیغ باشد [illegible] کلمات [illegible] و اعلم برای آنکه در صورت [illegible]
دو بار [illegible] مجمل و یکی مفصل پس اینجا نیز صراط ثانی تفصیل [illegible] که بر سبیل اجمال
واقع شده و تفسیر و بیان او ست [illegible] که بر همه کس روشنست و هیچ نوع خفایی نیست که این صراط مستقیم
طریق [illegible] تکرار صراط را [illegible] الصدر میداد [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] فقره [illegible] ایراد لفظین [illegible] اول فقره و دیگری
آنرا کال [illegible] تعالی تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ [illegible]
دیگرانست و [illegible] تکرار صراط [illegible] دو راست [illegible] و دیگری از
حق [illegible] بغایت [illegible] قطع و هلاک [illegible]
هر [illegible] درین راه [illegible] توشه [illegible] ساختند
[illegible] الطلب [illegible] درین طریق [illegible]

علم دعوي لاقعدن لهم صراطك المستقيم بر افراخته وصداي لاتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم
وعن ايمانهم وعن شمائلهم در انداخته وهر آينه از هيچ راه كه كسي بمقصود تواند رسيد ~~بيت~~
هزار فتنه در ين ره فرو نشسته و ديده بد زهي وصل نسيمي كه كوي دوست نشاني. اما اگر از حق
برسد ه است دروقت اندوه باشد و بر پريشاني نه خوف دزد و نه بيم سر گرداني سالكان وادي فنا
سلامت سا بر آن راه دو محفوف بنعمت و كرامت و نكافتي اين سلسله عنايت كه از مبدء تا
بداية تا نهايت ~~بيت~~ كوبني كه من ميروم او ميكشد قلاب را. پرورده بي لذت ميمعني جذب هدايت
~~بيت~~ اي آنكه ما را ميكشي بس بي محابا ميكشي. تو آفتاب و ما چو نم ما را ببالا ميكشي. هر جا كه
دانه كشش جان ميدهي. ما را ز خصه با سوي تمنا ميكشي. از هر كه كوششي دم زدي. كاشوند
جز كشش. ما كرده از كوشش كران ما را تو تنها ميكشي. حضرت مصراط الصافه كرده بجانب
منعم عليهم و در حقيقة آن راه حق است نه راه ايشان و اين جهت تسليه سالكان راه
و تشريف رهروان كه هست تا كه امت اين اضافت راه را طريق ساخته بر عدي مراحل قطع
تعلقات و منازل ابرار و مسالك احبار محمود دانند بزرگي فرموده كه اضافت صراط بعباد دلالت ميكند
بر اختصاص ايشان بهدايت و اضافت انعام بحق دليل ميشود برانكه او است خالق هدايت وبه
دو نكته جمع فقد بر طرف ميرسند و جبري و قدري بحق تعلم و مردود ميشوند. وكفته اند اين تعالى
سه جوز تشريف اضافت بحضرت خود ارزاني داشته و همان ابني بندگان مضاف ساخته اول
در بين را كه فرمود افغير دين الله وجاي ديگر گفت لكم دينكم دوم هدي را كه فرمود ان الهدي هدي
الله و ديگر جا نسبت بندگان خاص فبهداهم اقتده سيوم صراط كه گفت وانّ هذا صراطي مستقيما. واينجا
فرموده صراط الذين انعمت عليهم نكته دربن آنست كه اينها شرع حقيقت وطريقه حقيقت عملي
بحق دارد و از راه نفع بر بندگان كه حق كار ما را فرمان كنيد وبنده را فرمان بردار ي از جهة
امر و فرمان مضاف بحق است و بواسطه امتثال و اذعان مضاف بعبيد و محققان گفته اند حق
سبحانه مراد را اينها را جهة تشريف بندگان اضافت بديشان كرده تا ابليس قطع طمع كرده سر حيرت
در كوي بان خيبت و نامرادي كشد همچنين اهل اشارت گويند كه چون ايزد سبحانه عزت مومنان را به
نبي خطوه داد كه ولله العزة ولرسوله وللمومنين. ابليس گفت اگر بر سلب عزت خداي و رسول قادر
يا وي ميتوانم كه عزت مومنان را از ايشان بربايم تاد و حل خوار ي گرفتار و در ورطه گرفتاري
خوار داشتن حق تعالي يا دي ديگر فرمود فلله العزة جميعا تا شيطان طمع از آن منقطع كرد لند
اينجا نيز صراط را اضافت بعباد كرد و قطاع طريق چون ابليس و نفس و هوا در كمين كاه
نشسته قصد ان نمود كه ايشان را از راه بيفكند و در وادي نامرادي سر گشته سازند لطف

ديده ولا الضالين در عالم افكندند و دان را خايب و خاسر كشته را كه كسي بوده
روان را او دست نيست و آنكه داغ پادشاه دارد بحرم محنه و ياما لمحسن ~~بيت~~
بند خاص ملك باش كه با داغ ملك. روزها ايمني از شحنه و شبها از عسس. و صل الذين اسم
موصولست و موصولات را مبهم معنا قضيه نيكويند كه جهة ابهام آن بر مخاطب بدون صله
و نقصان اداي معنا و صله و موصول در لغت پيوسته شده باشد و باصطلاح نحويان آنكه بي جز
و تمام نباشد از كلام مگر با صله و ضمير عايد بوي و صله او جمله خبري است يا شبه جمله موصول مبهم
و بمعني تتميم داد و يس چنانچه موصوف را بجمله خبري وصف ميكنند براي صله نيز جمله
خبري بياورند زيرا انشا چيزي كه اثبات ثبوت معني نيست و صله بايد كه ايضاح موصول كند چنانكه صفت موضح
موصوف است و عايد بجهت آن شرط كرده اند كه صله را بموصول مرتبط سازد و موصول با صله جنب
ميگفتند پس اينجا الذين موصول است و انعمت عليهم جمله خبريه كه صله او ست و ضمير جمع عايد
بموصول و جمعيت ضمير از براي آنكه الذين اسمي موضوع است از براي جمع مذكر و بعضي برآنند
كه او جمع الذي است و مفرد الذي بها دو لغت است اول با مشدد چون النبي و تثنيه او اللذيان
و جمع او اللذيون و اللذيين باشد چون نبيان و نبيون و نبيين دوم يا مخففه چنانچه
مشهور هست و تثنيه او در حالت رفع بالف و نون مخففه اي چون زيدان و جمع بنون
مشدده گويند و در حالت نصب و خفض بيا و نون باشد چون زيدين و در شرح مصنف
ميگويد مذكور هست كه اينجا الف در رفع و يا در نصب و جر علامت اعراب نيست جهة آنكه موصولات
جمله مبنيانند بعضي قايل اند كه هم از باشد كه اين اعراب است و حال آنكه اينها صيغها اند موضوع
از براي مجرور و منصوب و مرفوع و جمع او بقول جمهور علما در هر سه حال الذين است و طايفه
در حالت رفع الذون گويند چون زيدون و اصح آنست كه يا و نون در الذين علامت جمع نيست
بلكه جهت زيادتي است چنانكه در ابنا عن المعاني گفته اند و ا زين جهت و الذين مبني شد جهت مشا
بهت چه موصولات در تثنيه استعمال نميكنند و بعضي گفته اند الذي با الف و يا مبني است و در همه حال بجمع مكسر
ميشود باعراب و اجمعون رجل و رجال بخلاف تثنيه پس اينجا قايل گرديده اند اعراب را
و قتي تمام باشد كه قايل باشند كه الذين جمع مكسر الذي است سيوم بحذف يا و اكتفا بكسر ذال
كه دلالت دارد بريا يعني جنانچه الهاد والداع هست چهارم بحذف كسره ذال و سكون آن و تشبيه
اين هر دو لغت باشد و گفته اند اصل اين صيغها مشدده بوده و بكثرت تداول بدان انجاميده
كه يا را تخفيف كرده اند و ديگران يا بتخفيف خوانده اند و بكسره ذال اكتفا نموده و يا را يكسر
حركت ذال را نيز ساقط ساخته و منفصل آورده كه در بعضي مواضع تمام او را حذف ميكنند

وبجای آن الف ولام را که دلالت دارد بر واو بر او ... مانند چون الضارب که حقیقتش الذی ضرب

است و از غرایب کلمات لغت که الذی والذان که واحد وتثنیه اند الذین را تعمیم است که اولی

العلم وغیر ایشان را شامل بود وجمع که الذین باشد مخصوص است باولی العلم وبر غیر ایشان اشتمال ندارد

وغالب لغت که قیاس کرده اند بر جمع بواو ونون این است که الذی که موصول است صله اسمیه میخواهد

پس بدانکه موجودات همه موصولات که صله فیض رحمانی بدیشان پیوسته و ایشان را ... [illegible]

سمت تعالی از خلیه داشته واکر مواصلات بر صله نبودی هنوز در کتم عدم بصفت ابهام و نقصان

موصوف بودندی بیت جمله بودیم نهان در عدم آبادولی جلوه کردی و مادر ... [illegible] ... شدیم

شده بودند بحور بشی وجود همه را بر همه فی الحال پدید کردی ، و همچنانکه موصول لعزیز ... [illegible]

تمام مقصود انسان نیز که اشرف موصولات عالمست درصفت ... [illegible] ... بیکی

با خبر نهد لطیف ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... الحقید

... [illegible] ... حضرت شیخ صدر الدین قدس سره ...

میفرماید که حضرت شیخ ما را نظر مخصوص بود که چون خواستی ... [illegible] ... بود با بر ... نظر

طبع کلمات دینوی واخروی ... [illegible] ... و این نظر بود که چون قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین

سهروردی قدس الله سره ... [illegible] ... ملاقات فرمود ... [illegible] ... نگاه کرد ...

بکشتند ... [illegible] ... شیخ محی الدین با حوال الشیخ شهاب الدین روح الله روحهما ... که رجل

مملوء من السنة من قرنه الی قدمه مرد بیست از سر تا پا از نور سنت و سرایا بپوشیده بمتابعت نبی

ثره حب ... شیخ شهاب الدین ... فرمود که ... [illegible] ... اما ... [illegible]

ذی الجلال واین روایت ... شیخ عبد ... [illegible] ... شیخ مرشدی ...

بیت پیری که جو بردلت ... [illegible] ... طبیبی ... [illegible] ... مزاج طلب

ارادت انحراف پذیرد ... [illegible] ... فاسده ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]

مواد ... [illegible] ... مزاج ... [illegible] ... اصلی ... [illegible] ... طبیب

القلوب ... [illegible] ... خوانند بیت ... [illegible]

فاتعلق ... [illegible] ... طبیبی ... [illegible] ... بساط ... [illegible]

کن ... [illegible] ... فصل انعام عبارتست از ایصال المنفعت بغیر از جهت احسان و این قید

انعام است ... [illegible] ... نفع که نه از روی احسان و تفضل باشد از انعام نکوید ... [illegible]

تاجری ... [illegible] ... نفع ... [illegible] ... سود ...

... انعام نیست وایصال المنفعت جهة دفع مضرت ... چون رشوت دادن ظالم

پس هر ایصال

پس هر ایصال نفعی که نه برای جلب منافع و دفع مضار باشد آنرا انعام توان گفت و بر وفق

تقدیر منعم حقیقی جز حق سبحانه نبوده که نعمت داده اوبتمام اعراض وشائبه عوض وما بکم

من نعمة فمن الله چون نعمتها همه از وست پس انعام نیز از و باشد واکر بصورت تعالی از مخلوق

وجود کیرد در حقیقت از خالقست که ایجاد آن نعمت کرده و اراده انعام در دل منعم پدید آورده و

منعم علیه را قابل استحقاق آن نعمت ... [illegible] ... ایجاد انعام وجود نکرد

واین مثل مشهور است که ع تا نبخشی ... [illegible] ... جلوه دعوت لامانع لما اعطیت ولا

معطی لما منعت از سر این حال و حقیقت این مقال خبر میدهد بیت در ره نعطای تو ...

که هر یاری ... [illegible] ... در کشف الحقایق آورده که انعام الهی موقوف بر وجود

منعم علیه نیست چه هنوز که او را وجود نبود منعم فیاض ... [illegible] ... انعام همین از شکای ...

ساحت با راحت وجود رسانیده نعمت حیات که اصل جمیع نعم است بدو ارزانی فرموده بیت

من نبودم که نعمتم دادی ... [illegible] ... وبر زمان ... [illegible]

دم بدم نعمتم تو بخشی و بس و گفته اند انعام اتمام است تقول انعمت ... [illegible]

وانعام را اطلاق جز بر ذوی العقول نمیکنند لا یقال انعم علی فرسه ... [illegible]

کو فته اند ... [illegible] ... و ذیل تعالی که بدو

تا نکی و نرمی ... [illegible] ... نعمت چیزی است که ... [illegible]

که ... [illegible] ... و گفته اند اشتقاق آن از نعمات ...

نون ... [illegible] ... مسرت و بهجت ... [illegible] ... نعمت ... [illegible]

... [illegible] ... نعمت حالتیست که بدان لذت ... [illegible] ... و امام راغب

... [illegible] ... مکروه طبع بود چون مجاهدات و ریاضات

که نعمتها ... [illegible] ... خواص ... [illegible] ... اختصاص داده و بلایا ورزایا که انبیا و

اولیا ... [illegible] ... نعمای عظیمه شمرده اند ... [illegible] ... البقین فالبلاء

... [illegible] ... فی الحقیقة عقل ... [illegible]

... [illegible] ... صورت ... [illegible] ... حیثیت حقیقة

نعمتا ... [illegible] ... مطلق توان گفت ... [illegible] ... نعمت اخروی

... [illegible] ... بطریق کرامت مقرون بحسن عاقبت ... [illegible]

... [illegible] ... ع لا خیر فی لذة من بعدها نار پس نعمت

... [illegible] ... محبت ... [illegible] ... زوال و فنا ... [illegible]

باشد تصور آن معنا کنا از عقب آید لذت نعمت را از و سلب خواهد کرد و تخیل محنت که بعد از راحتست عیش برو منغص خواهد کردانید و چنان نعمتی که یاد کردیم در دنیا وجود ندارد چه نعمت دنیوی مشوب بمحنتست و شربت لذتش ممزوج بزهر مشقت با هر سری ضرری و با هر نوشی نیشی معنی در خوار ذم بزمش بی موج بحور غمست و در نیسانی بی بر دفعه دفعه زلزله ستم نه ما ز نغمات رامشش بی بلای کوکا نیست و در شبها بی جشن ترتیب بی جفا کو ماه ~~بیت~~ مهروی از بیل جفا موج زن ۰ یوسفش آلوده بخون بدهن ۰ موصل وی برج فراق ۰ مرحله وی بر سر دار نفاق ۰ رستم او در کف زال ستم ۰ بیژن او در تک چاه الم ۰ شاه او مایه غم آمده ۰ صحت او سبب الم آمده ۰ و محمد اللطیف در رده کا این نعمت با سعادت حالت شعادت تابدی و دار الجلال یا نعمت مکرر که نعش غالبست بجنسی که التفات فنا بدو کردانکه مرتبت کلانم اوست چون علم و مناجات و امثال آن یا مراد نعمتی باشد که مجرد نظر بود که آن فی حاصل آید و بی توفیق هدایت از یجاد است که همین نظر بود مثمر کلیست وانها همه لذات مقیده اند و لذت مطلقه در اینجه ما فیه نیست مکر در آخرت قال الله تعالی وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ۰ و قال النبی صلی الله علیه و سلم اللهم لا عیش الا عیش الآخرة ۰ و بعد افاده فرموده که اکر چه نعم الهی از حد حصر تجاوز نموده اما در دو جنس انحصار دارد اول نعیم دنیوی و آن دو قسم است موهبی و کسبی موهبی باز دو قسم باشد روحانی چون نفخ روح مقدس لطیف در بدن متعین کثیف و اشراق باطن بنور عقل شریف تابع عقلست از قوی چون فهم و فکر و نطق و امثال آن و جسمانی چون خلق بدن و قوی حالة در وی و هیئات عارضه بر وی چون صحت و شباب و غیر آن اما کسبی تزکیه نفس است از اوصاف ذمیمه و تزکیه نفس بالخلاق و تحلیه آن بملکات فاضله و شرایف عادات و تزیین بدن بحلی مستحسنه و تحلیه بدان مانند آن از جمله کسبیاتست جنس دوم نعمتهای اخروی و اصل آن غفران الهی و رضوان باشد محلی بانقد مر اعلی علیین با ملائکه مقربین تا ابد الآبدین و مراد از ما انعام که در آیتست قسم اخیر میتواند بود و اخیر وسیله نیل آن نعمت باشد از امور و اسباب دنیوی هر از قسم نعیم آخرتست کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم نعم المال الصالح للرجل الصالح ~~بیت~~ مال اکر نه محرم هر باشی حمول فهم مال صالح کفتش رسول ابکتستیمهلک کشتیاست اب اندر زیر کشتی پشتی است نعمتی که خاص اهل صراط مستقیمست این بود که مذکور شد و ما عدای این نعمتها کافر و مومن در آن شریکند صاحب کشاف صورة که اطلاق نعمت بجمیعستانست تا شامل باشد همه نعمتها را بجای انکه هر که احق بنعمت اسلام منعم کرد انید هیچ نعمتی نماند که بوی کار زانی نداشته چه این نعمت مشتملست مر همه نعمتها را و بذیکر و صاحب کشف الحقایق نوعی بیین و تنبیه میفرمایند که نعمت ایمان اعظم و اشرف نعمتهاست از بهر آن نعم دینیه مرکز

برخاطر گذرد که مومن را هیچ صراط موصل بنعمت ایمان حاصلست پس طلب او مر همین را تا بالتحصیل حاصل باشد امام برهان الدین نسفی برین وجه جواب گفته که مراد ازین نعمت نعمتیست مشتمل باشد بر ایمان و غیر آن از مطالب و مقاصد نه همین نعمت ایمان و بس و گفته این نعمت را تعیین نفرموده از جهت تفخیم شان و تعظیم آن که او با عظمت و کثرت و تا بحدیست که در حیز حصر نمیگنجد و میزان عد و احصا آن را نمی سنجد وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۰ و غالب آنست که مراد نعمت توفیق و هدایتست از حق تعالی که بواسطه سابقه عنایت اهل آن نعمت از اقدام و مباعثت بر میل بجانب یمین و شمال صراط مستقیم که جاده شریعتست در حیطه حفظ و عصمت حق پیوسته اند همیشه نعیم حقیقه روحی و راحتی و سروری و بهجتی می یابند که تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ۰ و حصول این نعمت یا از جهت بخشش الهی باشد یا از طریق کوشش بنده و در مقامات اهل بخشش جنابجناب بزرگ مرتبت فرموده است که عنایت الله عزیزیست و نشان آن دو چیز است یا عصمتا اول یا توبه آخر و آنرا که با ولکوت عصمت ننوشانید کو با آخر شربت توبه و انابت بنوشانید یا که التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ۰ ~~بیت~~ عصمت اول چو نشد دستگیر ۰ توبه آخر کرم در پذیر ۰ اول کاه آخر نبود از میه لطف کرد و بیابد ملیم غریب ۰ علما اختلاف کرده اند که انعام الهی مخصوص با اهل ایمانست و یا کافر و منافق را نیز شامل و معتزله بر آنند که نعمت الهی خاص بمومنانست بلکه همه بشر را اهل جز و شر شمول است فایدد جهت که فرموده وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ الی آخره و جای دیگر هست گفت خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۰ و ما نند این آیات بسیارست که نعمتها خود بر ایشان میشمارد و در انها شبیه است بر آنکه با ذات این نعمت و الجهت برشمادای لوازم عبادت و طاعت و ادای محلاتست يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ و انکار جماعتی بوده اند چون نمرود و شداد و فرعون و امثال ایشان که در دنیا عالم مکاری بر افراخته اند و کوس شهریاری و ناموداری فرو کوفته و این همه انعام حقست بر ایشان و اهل سنت میکویند که کفار و فجار از نعمت در میی نها ندند چاکر منعم باشند و انعام الهی به ایشان از امر نعمت اخرت علیم داخل یا وزیر است و جون کو بیا اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ استدعای طریق کافران نتوان بود که انعمت علیهم ایشان نیست و دیگر آنکه نعمت دنیا با وجود نعمت آخرت قدری محسوس ندارد چنانچه در احادیث می کوید که اکر دنیا را نزد حق تعالی بمقدار پشه وزن بودی هیچ کافر را شربتی آب از وی نداد یعنی پس آن از قبیل نعمت نا شمردن اولیست و در کشف الحقایق فرموده که این بحث لفظیه و محتاج با کثر تعمیر صحیح نما بند که این نعمت چه چیزیست که خاص قائد بود یعنی با بر عموم شامل نقد اما شد در حقیقت آنست که مراد از نعمت درین آیت نعمتی خاصست که خواص مخصوصند بدان اختصاص فضل الله و رضا و همه سایر عباد را بنی بعوم باشد یعنی بی اندازه اهل صورت

برخاطر گذرد

در میدان بیان آن نعمت جولانها نموده اند و ارباب معنی مرغ فهما را در پرواز درآورده در روش
بعضی از ایشان فرموده اند عبارات محققان با یکدیگر جواهر زواهر اشارات محققان در یک سلک انتظام
پذیرفت والعون من الله ولی التوفیق **وصل** اگرچه مفهوم آیه عامست و شامل هر کرامتی است که خدای تعالی داده و
بر جمیع از وجوه منعم گردانیده بجهت آنکه الذین مقتضی عموم است و انعمت مشتمل بر نعمت مطلق و هیچکس
نیست که او را از خوان نعمت بیکران بنوال بی‌کرم منبذ نکردانیده اند و قسمی از نعمت بجای او نبوده باشد
بدو نرسانیده لاجرم بسبب که این نعمت مقید بهدایت و ایمانست از دو وجه یکی سوال اهدنا که مطلع
و دیگر استثناء مغضوب علیهم و ضالین که منقطع و محققان گفته‌اند بر تقدیری که نعمت را باطلاق
بگذاریم چون مطلق منصرف بکامل است پس مراد نعمت کامله باشد و کمال نعمت آنست که ختم کار بنده
بر اسلام بود چه انبیا و اولیا اهتمام بحسن اختتام داشته اند **توفنی مسلما و توفنا مع الابرار** و باید
دانست که نعمت الهی بسیارست و هر کس نعمتی بر ذات یا بر چیزی دیگر حمل کرده اند و منتصور تحقیق این
نعمت را بحسب فهم خود رجز بیان آورده و غالب آنست که تفاوت این اقاویل بواسطه ملاحظه
درجات منعم و تر منعم علیه باشد پس تعیین آنجماعت انسب بحال یا اعتقاد رد لیل اهل یکی بحسب کمال
حال باشد گفته اید عبدالله رحمه الله بر آنست که مراد از طایفه منعم علیهم مومنانند که در قرآن ذکر نعمت
ایشان برین وجه وارد شده که **یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم** و عکرمه رحمه الله نیز نعمت
بر ثبات بر ایمان و استقامت بر آن فرموده چون در نظر بر آنکه اهدنا را بمعنی ثبتنا داشته اند و مضمون دعا
این باشد که ثبات ده ما را بر راه که بر ایشان از دولت ثبات و استقامت کرامت فرموده و ربیع
که بر راه آنها که نعمت نهادی بر ایشان بایمان و عطا دادی ایشان را از تو و سبیل نگاه داشت تا از دنیا برود
راست بیرون رفت بعد زهادت علم الهدی رحمه الله آمده که مراد صراط مستقیم دین است و ارباب
منعم علیهم مومنانند که حق تعالی بنعمت هدایت انعام کرده است بر همه ایشان و این علی العموم است و گروهی
بر خصوص حمل کرده و گفته اند یکی آنکه انعام کرده بر ایشان بمعرفت کتب و دلایل الهی از نعمت قرآن
و لا تر مستنبط آن دوم آنکه منعم گردانیده ایشان را بنعمت تقدیم و تفضیل چنانچه مومنان در حق
داود و سلیمان علی نبینا و علیهما السلام گفته **فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین** محمد حکیم ترمذی رحمه الله
فرموده که منعم علیه شاکر انند چه نعمت بدون شکر باقی نماند و بدین قول ترمذی گویست آنکه اهل
واحدی رحمه الله آورده که مراد از بین نعمت دائمی شکر است و هر ستر او عرفا اعمی هر حال ابو ظاهر شکر
بتقدیم رسانیده چنانچه موفق بوده و فوق و نعمت پاس سپاس داری مبذول داشته اند و هر زمان بحکم
جنود ربح و محنت نیز لوازم شکرگذاری فرو نمی‌گذاشته اند تا در حال ایشان بنکو الحمد لله علی کل حال
ناطق بوده اند و مجاری بر کمال ایشان بریا شد نعمت باقی بروابط حمد و ثنا از حضرت کبریا و افق

بکمال کبریا فرموده که چون دیگران از حق تعالی نعمت طلبند تو توفیق شکر طلب که شکر نعمت به از نعمت
نعمتها عظیم‌تر و نزد محققان شکر نعمت مقدم است بر نعمت **بیت** کرم بنموده اخر اهی نعمت بشکر خود
ده دوانی درست و هم کلام خواجه خسرو ست علیه الرحمة **بیت** نعمتم آنگاه رسان کی قیاس کم
دهی قدر نعمت شناس و زبن شن دوزه‌ای خود عصیان نمای دو رکعت انداخته گذران نمای ابن
مسیّب رحمه الله فرموده که منعم علیهم آنها اند که حق تعالی نعمت طاعت و عبادت به ایشان ارزانی
داشته و موید این سخنست آنکه در تفسیر تبیان آورده که انعمت علیهم بالتزام الفرایض والسنن نعمت
ایشان ملازمت فرض و سنت است و محمد بن فضل گفته که نعمت بر ایشان قبول فرض است از ایشان
و قبول طاعت چه اهل عبادت را با شکر هیچ برابر نیست که این طایفه توفیق یافته اند در هر کار خیر واز
گرامی را عطا فرموده که این نعمت تسهیل است که سلوک طریق و فتوح بر سالکان آسان کردانیده باعطا
کرده بلطفها ایشان از ابرار مراد و مقصود ساخته و ایشان الطاف رفق یا زداد و مراد از بین توفیق
یکی عزیز نعمت توفیق کامل این نعمتهاست و هر چه خواهند از اوصاف حمیده و اخلاق ستوده
و اصناف طاعات و انواع عبادات که نعم کلیه اند جز بمدد توفیق میسر نیست جز که اولیا رسیده اند که
از هیچ چیز نوانده بود که هیچکس بهیچ حال از آن مستغنی باشد فرموده که توفیق زیرا کبی معانی
از هیچ کار جز خود و بر مرافقت و هیچ دام بپایان نرسد و مقررست که نام توفیق نگاید دانه
تحقیق نماید **بیت** از بن حضرت بجوییم غیر توفیق که توفیقم نیابد جز بتحقیق اگر توفیق یابد
چراغم دهر اندیشه‌ها باشد فراغم و بواسطه ایناست که اکثر بران رفته اند که مراد از بین نعمت توفیق
هدایت چنانچه در وصل سابق سورت تقریر پذیرفت و مقتضای مقام نیز همین مینوید چه
مرور مناسب دعای هدایت بر راه راست جز برای راست رفتن طریق تحقیق کیهرا آن د توفیق
ایشان خواست مرا بعطف آورده که بنده بجهانی آنکه در خواست هدایت راه سالکان صراط مستقیم
نماید و ایشان را بنعمت توفیق هدایت و تحقیق عنایت می‌ستاید تا در نیت ببانکه گویا بزبان
نیاز و طریقت میگوید حضرت عزت که بیهانکه خدا یا هدایت تو بیشینیان را با استحقاق ایشان بلکه
محض تفضل و امتنان بود و تو آن بخششنده که بی اغراض تو را بخشش فضای نیست و تو را ذو فضل کریم
و کوثر بخشائی بی زبانی برهم ذات قدیمت را نعوذ دعن ضمیر بخت است و هم مشرب فضل و بیمار نشو را
بحرو تفضل بر صفا بی بها و احسان عطا الاطلاق کن و اینجا عزیست که موقوف باستحقاق
انعام کن بر ما همچنانچه انعام کردی بر گذشتگان و تفضلهای بیحاجبی بر تفضل فرمودی
بر ایشان که کارهای ایشان غایب شد بوجود تو عنان عنایت از جانب ایشان بر شاید و اگر پیشینیان مفقود
گشتند که تقصا و باحسان گران تو راه نیابد **بیت** بخشش بکست به مخزن تهی چرا از

تبذیر

تو توحید کرده درهی • هران جود کو ابتدای وجود • بموده ی و تا اخر خواهیم بمود • زده بای تحیه
احسان و فضل کبیر • توان داشت یک قطره پس حقیر • یک قطره مرا کجا کر شود • مکر تحفه کیابت
شود • در بحر الحقایق از شیخ نجم الدین رحمه الله نقل میکند که این جماعت اهل بیت جنه کوا ندو اصحاب
انعام حضرت سید مختار صلوات الله علیه و علیهم اجمعین • که حق تعالی ایشانرا بعلم و فهم بیاراست
تا از معلم مکتب وما ینطق عن الهوی بیاموختند و اموخته را فهم فرمودند و از جهت که بعضی بجهت
تا بر علم و فهم عمل کردند یعنی علم شریعت و فهم حقیقت و این دو صفت جمع بود مکر ملازمان حضرت رسالت
رسالت صلوات الله علیه و بی تکلف منعم علیه کامل آنحضرت بوده که خلعت و اتممت علیکم نعمتی بقامت
با استقامت او راست بیامد و ملازمان عتبه علیه نبویه که صورت و اتممت علیکم نعمتی را با
حال بر کمال ایشان روی بنماید پس مومنان بعین دعا یافته و در سوخ طلب بند بعطف متابعت
حضرت مصطفی صلعم و صحابه اخیار او که بحقیقت متابعان طریقت او ایشان بوده مطلقا برین دو وجه
انکه متابع او بوده که ایشان جماعتی اند که حق سبحانه منت نهاده بر ایشان بمتابعت و صحبت
سیدانام علیه الصلوة والسلام یعنی سلوک کار کرده باقتداء از حق و راه نمایندگان یعنی انجه
کما قال صلی الله علیه واله وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم • و از ما کلیو ان اهل حجة الله
شکر کرده که انعام کرد بر ایشان بمتابعت سید انس و جان علیه صلوات الرحمن و سهل بن عبدالله
رحمه الله نعمت را بر سنت فرو مجا زده و میکوید صفت اهل سنت اینست کما و اتممت علیکم نعمتی
فضلا من الله و نعمة • و در کشف الاسرار میکوید که منعم اهل اسلام و سنت هر دو را باهم انتظام داد
زیرا که تا هر دو منتظم نباشد بنده را در رهن استقامت نباشد و از امام المهدی آمده است که امام
شافعی رحمه الله فرمود که در واقعه دیدم که حق سبحانه با من کفت تمنّ یا محمد ابن ادریس یعنی ارزو
مرا در زوی بخواه و مرادی که داری بجوی گفتم رب امتنی علی الاسلام • بمیران مرا بر اسلام
بمیران کفت هابی مراد و علیها از روی من انست خطاب امد که قل و علی السنة یعنی اسلام و سنت
خواه از من که اسلام بی سنت هرچه نیست ... هر جه ... سنت ... و کل بدعة ضلالة
بیت جز بنور سنت آن ره سوی • که توان از تیرکی امد بروی • پر توی از سنت شمع رسل • میکند روشن طریق
جزو کل • پس تقریر این جماعت منعم علیه اهل سنت و جماعت باشد روا نباشد که آن فرقه ناجیه که مرجب شده
و از هفتاد و دو فرقه هالکه مستثنی کشته اند و حمه توضیح این سخن را از فرق مذکوره و اصول اعتقاد
بر سبیل اجمال جاره نیست و آن در سکه و سلیل حوه سمت نظم خواهد یافت ان شاء الله تعالی
سیوم انکه این جماعت قوم موسی و عیسی اند علیهما السلام قبل از تغییر بعض المغضوب علیهم ... بر دین موسی
علی نبینا و علیه السلام ثابت بودند تا زمان نزول انجیل از احکام تورات تحریف و تجاوز ننموده

والحاکر

والحاکر بر دین عیسی علی نبینا و علیه السلام استقامت داشتند و تا زمان نزول القران اقامت
حکم انجیل فرو نکذاشتند و انکه مسلمانان را امر شده که طلب راه انها کنند دلالت میشود انکه بعد
انکه مسیحیکه بر شریعت پیغمبر و حکم کتاب خود ثابت و راسخ مانند جمله نجات بوده اند بس
و کفته اند منعم علیه دو تن اند از نقبای بنی اسرائیل یوشع و کالب که حق تعالی در شان ایشان میفرماید
قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما و نعمت ایشان ان بود که عهد الهی و میثاقی که با یشان
یاد کرده اند و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا • منکوبه هیچ وجه
نشکستند و ان بیمان را بدرستی بپایان رسانیدند و حق تعالی ما را بطلب راه ایشان فرمود تا همت
و جاه جبرو دیت بسر بریم و انقض عهد که موجب رد و طرد است بر حذر باشیم و جمعی بیان کرده اند
که منعم علیهم جماعتی اند که مذکور شده اند درین آیه که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا • حضرت ابو الجناب قدس سره در فواتح آورده که لفظ رفیقا
دلالت بر آن میکند که مقصود از نعمت علیهم ایشاند جماعت را بسلوک طریق ایشان فرموده اند و ایشانرا
بر صفت رفیقی ستوده و طریقی را رفیق بباید جنانچه مثل سایر است الرفیق ثم الطریق از ان خبر میدهد و کشف
الحقایق و نصوص الحکم از تفاسیر آورده اند که مراد سه طایفه اند اهل نبوت و ارباب هدایت و اصحاب اجتبا
در بن ایت مذکور شد اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة
ابراهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا • و در بحر الحقایق بیز فرموده که مراد از این نعمت توحید
و هدایت است و اینها انبیا و مومنانرا بوده و در تفاسیر تبیان و لباب آورده اند که منعم علیهم ملکه
اند و نعمت ملکه عصمت خواهد بود پس ازین صورت تلقین است مومنانرا که از حضرت عزت نعمت
عصمت طلبند که در زره عصمت از سهام مکاید شیطان و جنود و اعوان او ایمن شوان بود و از شیطنت
عصمت الهی از شبخون نفس و هوا ایمن نیست و با یکدیگر حمایت پادشاهی خلاص از وساوس شیطان
رجیم نه • بیت که نور داور رد کو نور دهی • که کبرد چه تو رستکاری دهی • کرم دستکیری بجای
و نه مفلسی بر کنید کشم • کرم ده نمائی برم ره بخیر • و در کم کنی با زمانم ز سیر • جهان افرین
که تر یاری کند • کجا بینه بر هیز کاری کند • و نزد ارباب تحقیق مراد ازین سه طایفه اهل قرب و کروبیت
انکه بکمال نعمت ظاهر و باطن مستغرق کشته اند و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة • نعمت ظاهر بعث
انبیا باشد و انزال الکتب و توفیق قبول دعوت و اتباع سنت و اجتناب بدعت و انقیاد اوامر و نواهی و ثبات
بر لزوم بندکی و پرستکی و امثال ان و نعمت باطن بنسبت عیان سالک اشتباه
کامل مختلف است و باز افراد بعضی از ان و واقف اصلی بیان ان تر بین خواهد یافت بعضی بر انند که این نعمت
اشنا کرد انیدن ایشانرا بکمین کاه مکاید شیطانی و بر ایشان روشن ساخت دامها و حیلات و جبال

نفسانی تا برکت این معرفت از مخاطرات طریق و مخافات رهگذر ایمن گشته بسلامت بسر منزل کرامت
نزول فرموده و گروهی را منعم کرده اند ایشان را بحفظ مراسم ادب در اوقات طلب و قیام لوازم حرمت
در زمان ادای خدمت تا سطوت جباری و هیبت قهاری را نصب العین داشته ظاهر و باطن
بتکلیفات بسته و مواطن ارباب ریاضت از غیر باز داشته و شکسته دل گشته اند نعمت دادی بجناب الهی
هو الذی قال کو ... بر حضرت ... و قال ابو بکر الوراق فرموده که نعمت دادی بطاعات بر استغفار
تا در طریق مناجات تلقین دعا و سوی ربنا ظلمنا انفسنا ذکر فرمایند و نظلمن
بذکر ... در حقائق سلمی آورده که این نعمت شهود منعم است در مشاهده نعمت هر که بشغل
نعمت از کشف منعم محروم ماند مهجور است واسطی رحمه الله فرموده که انعام کرد بر عارفان بمعرفت
و بر ابدال بحلم و رافت و بر مریدان بحلاوت طاعت و بر مشایخ ... و بر اصفیا بصدق و یقین و رضا
و نقش جزع و رسم سخط از صفحات کلمات خود برتراشند که بر قضا ... وقوع و ظهور خشم
و جزع و داغ تغییر بر جبین نقد بر نخواهند کشید بیت قلب تلخی و شیرینی ای پسر وقت هد
اگر ترش بنشینی قدر ... شیخ ابو العباس قصاب رحمه الله فرموده که ...
مکن ... بلحظه‌ای ... باشند ... حق ... برضا و سخط ما
مقدمات خود را ... موجب راحت است هر که ...
پیوسته رنجیده ... راحت ... کرده
جهت که ... باشد بیت
... سینه ... الکلمات ...
الهی ...
شناسا ...
کرداه نمودی بیت ...
که نعمت داده در ... ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و انعام ...
جلیله فرموده ان هدیکم للایمان و ... و حبب الیکم
الذین آمنوا ... و لکنه ... انعام ...
باشد ... یقین ...
غرایب ...
و ...
دادی ...

عراق مقصود

عراق مقصود از نعمت ... ایشان را در طریق بندگی ... خود ... با تجارب ...
خود از راه ... امام قشیری رحمه الله فرموده که نگاه داشتی بر ایشان ... شریعت و احکام
... در طریقت وقت غلبات سکر و ... حقیقت ... شده
... و این ... امام فرموده ... محفوظ
... شرع ... متصف می داد ایشان در عین حضور
... شیخ سعدی بیت رحمه الله بیت ... خبر نکند
... شب و روز در عین حفظ حق اند و هم
از لطایف قشیری است که نعمت دادی یعنی پاک کردی ایشان را از ایشان ... تا بتو باز ...
... بیت ... ما ... جا
ماند و گویند نعمت آنست که ... و مناجات و شرف ادب ...
... حاجات ... عنایت ... این ...
... در خلوت ... طلب ... داشتی ... خود ... فرمودی ... گفته اند
... نعمت علیهم آنست که ایشان را از ایشان ... ساخته ... گردانیدی تا در راه
... و ... بقضای منهاج
... در حقائق فرموده که این نعمت آنست که ... ایشان را ... فطرت
... ثم ... علیهم ... منور ساخت ... نور ...
... شهود ... حقیقی ... شهود ... شهود ...
... شناخت ... حق ... شناخت و دلیل آفتاب
هم آفتاب ... آفتاب ... کجاست و هم در حقائق ... است
که منعم کرد ایشان را ... عنایت و ... ایشان ...
و عطا کرد قلوب ایشان را ... و نعمت داد ... ایشان ... بحفظ شرع و ... طبع
... توفیق و رعایت در حقائق القرآن آورده که نعمت دادی بر ایشان ...
... خاص ... بنده ... خود ... خود ... دهی بیت در راه ... اول
... خود ... آنکه ... خود ... و در حقائق ... آورده که
استقامت ... طریق ... دین ... و ملت حنیف که حضرت
حبیب صلوات الله علیه ... و اتباع آن مامور ... قل بل ملة ابراهیم حنیفا
پس ... نعمت ... نعمت خاصه الهیه است ... هدایت ...

و محبت محمد بن صلوات الله على المصطفى و على آله و صحبه اولي الصدق والصفا و ذوي المحبة
والوفا و گفت مانند نفحه‌ای بلکه بلمعات تجلیات تجلیات مکونات اسرار ایشان را بذکر دائم
و بصیقل انوار قدسی مرایای انواع ایشان را روشن ساختی تا نوا بشود دیدند . و در فوز الحدیقه
و فوز الحدیقه آورده که اقدام کردی بر بشارت محبت بعطا از لی بدی و در طریق عنایت قوجه
اختیار محبت بر مقام خجسته فرجام ایشان نزدی که یحبهم و یحبونه عجب سری است که در معنی یحبونه
هست اشارت یحبهم بدای جیست ادی بحقانکه محبت را محبوب در کار دست محبوب را بنیاز
در بازار دستگاه او را بنیر ظهور و خود گویدان متی انتم لی شیئتم ام لبیتم مادر خلوات سرکرد
دایم هایم تا قدر عنایت یاس و لیتم قنوط بر خود نخوانند یا ایها الذین آمنوا من یتخذ فتح اسم لا تقنطوا من رحمة
و گاه میکو بر صوای آن قوم انا الکم شیئتم ام ابیتم تا ده بجهان افتخار با جمیع هم بر و بالا سر افیل
بر گوید ع من مثلی و رب العرش معبودی و مقصودی . رکن زعظمی فرموده کاین نعمت نعمی تعلق
و مرورا اسبوع قسمت ودوجی تسری و حکم هر یکی از نهاد یک مرتبه از مراتب ثلثه که دنیا و آخرت
و واسطه که از او برزخ خواند ما دربست صورت آن نعمت اسلام و او عاقبت و او تعلق نظام
دنیا دارد و دوجی ایمان و احسان ست ایمان متعلق بباطن دنیا بود و حکم احسان جاری بود برزخ
و فنا ثنا و باشد تحقیق که فرموده کا تکلمنا ما حنیفی هفا تکر شهود و این شهود مستغنا نعمت
برزخ است چنانچه در مجلس ... خواهد شد اشار او توجه بعالم آفات و حکم او تعلق باشد
با آخرت که زمان ظهور نور و محبت و مطلوبیت نمایشهای کبریا است و حقیقی این نعمت از عشق
فرموده که آنچه خجسته تفسیر ... مذکور است که این فقیر میگوید بحاصل این و آن باشد که
بنمای ما را ما هجده آن تو و بیم باشد و آن راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است که
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون . مردمان از و بسا نقوت مطلوب باشد و مطلوب عاشقان آن
زوال مثوبات لا جرم خوف نکاد شد و چون مقصود شان جز محبوب حقیقی نیست زنها را بخت الثری
تا دنیا کرده ما آن التفات نکردند ما زاغ البصر و ما طغى اشارت بدانست مولانا جلال الدین رومی
قدس سره بیان حال شیخ محمد غزنوی میکند که هفت سال در بیابان سرحلقه ... کار میکرد و تعلق خلق الله
تعالی ورزیدن و استو ... بیت کنج هایی که نامکشتم طبق . عرض کرده بر همش شیخ حق . شیخ
گفتا خالق ما هی عاشقم . و دیگرم غیر تو من فاسقم . هشت جنت کرد دادم در نظر . ور کنم
خدمت من از خوف سقر . مومنی باشم سلامت جوی من . زانکه این هر دو بود خظ بدن . . . .
عاشق که عشق یزدان خورد د قوت . صد بدن پیشش نیرزد برگ توت . بنده دایم خلعت و اداری
خلعت عاشق همه دیدار اوست . فصل چنانکه بیان برزخ از قلم دو شش بیان و صلاح قعدانوف

اسلامیه بطریق اجمالی گذشته بود فقط بر و وا فایدان دو سه کلمه باز می شاید و بتطفیل الوان المحن
طوایف دیگر نیز شمه شرح داده میاید و من مقدار الکون النضرة والعون یابد دانست که اهل العلم
دو قسم اند اما ناسم اهوا و فروع و منقولات خود شده بکار آید و بعضی بی استنادی دارد و ایشان را
اهل نحل گویند و اینان امثال متابعت کاهی و دینی و عملی و این یعنی بی ورد نهند و ایشان را اصحاب ملل خوانند و اهل نحل
و بعضی جنبانی که افادار و علمای آن چیزیها و نوفاه اما اصول ایشان که در کتب متعین ضبطه
ذکره آمن پنج فرقه اند اول فلاسفه و ایشان جمعی اند قایل بحکم عقلیه و مجتنب از طریق نقلیه اشتهار
بمناهج منطقی دارند و اشتغال بعلوم ریاضی نمایند و بحث ایشان در موجودات طبیعی و مابعد
الطبیعه است و قدمای ایشان سه گروه نیز بزرگ مشهور بودند و هرمس الهرامسه را داس و
بیمس جهودانند اول الساطین سبعه از ملطنه و اساس و بنا میا که بلاد ایشان بوده در ولایت
یونان و مقدم ایشان تا لیس ملطی است و او کسی که در فلسفه سخن گفت و بود و لمایشان افلاطون
الهی بکر اصول و ایشان ازین دو جماعت حکما بوده اند و مبدا ایشان فلوطرخیس است که طریق حکمت بیقین یافت
یافت تا دمقراطیس بعد از ان حکماء قادیما که اینان را هل تصنیف اند چون سولون ثانیا
که بعضا از هرمس و سقراط و نیز بزرگترین بوده و بقراط و اضع طب و افلیدس واضع هندسه
و بطلمیوس صاحب مجسطی و متاخران اهل حکمت یک طایفه اند از ارسطاطالیس که واضع
منطق است تا اسکندر افرودیسی که شارح کتب ارسطو ست و فلاسفه اسلامی چون
بن اسحق تا ابو نصر فارابی و ابو علی سینا تابع قول ارسطو اند الا آنکه شیخ الرئیس در بعضی
سخنان اینها او مخالفت نمود ثانی صابیان و جمعی بر آنند که ایشان را کتابی بوده و آن
صحف صحت نبی بوسته بلکه اصح آنست که ایشان قایل اند بهیاکل فلکیه و ارباب
سماویه و اصنام ارضیه و انها را وسایل و وسایط میدانستند بقربت الارباب و
رسالت را در صورت بشری منکر شد و کار ایشان در چهار فرقه انحصار داد
اول اصحاب روحانیات که مقرب ایشان در روحانیات را جنانست که تقرب اهل
شرع ملیکه را و غالب آنست که ایشان ملیکه را می پرستند برای تقرب بحق تعالی
بوساطت ایشان دوم ارباب هیاکل و ایشان علت اولی و عقل و نفس و سیارات
را هیاکل اثبات کنند بعضی مدبر و بعضی مثلث و بعضی مربع و جزئی مثمن و جمعی
هذا و تحقیقا این جماعت پرستیدند سیوم اهل اشخاص و مدار کار ایشان بر
ست که در ساعات مختار . بطوالع لایقه بر صور کواکب عمل کنند ده هر یکی را در ملک
و نقل ایشان اعتقاد که اصنام میکویند ... در حرمانی ... تصحیح کرده اند

حق سبحانه را واحد کثیر دانند و ماخذ تناسخ کلمات ایشانست . ثالث تناسخیا
اقصی بلاد هند و ماچین و اکثر ولایات خطا و چین مملوست ازین طایفه و ایشان
تناسخ بر چهار چیز نست رسخ و فسخ و مسخ و نسخ و معلم ایشان شاکمونی
بوده و حشر و جزای اعمال هم در دنیا اثبات کرده . رابع براهمه و ایشان
منسوب شده بشخصی که او را برهام نام بوده و بعضی گویند که براهمه معتقد
ملکی اند که اسم او برهمانست و او را وسیله و واسطه میان مبدع و مبدعا
اوند افاضه و افاده و وجه تسمیه ایشان به برهمن همان انتسابست ببرهما
و بلغت عوام گویند ایشان منسوب بابراهیم اند بزعم از غلطهای ایشانست چه براهمه
باسرهم نبوت را منکرند و انبیا را غیر معتقد مگر آنکه فرقه از ایشان و بحث ما
ایضا از منکران نبوت و خارجان ملتست و براهمه چند فرقه اند بعضی اصحاب بدّ اند
گویند همیشه در عالم بدّی باشد یعنی کسی که توجه بدو باید نمود و وجود او را بجا ده تا
و همه خلق را فیض از و مایه گرفت و طلب قرب و با این خود در صحاح اورده که بد
معرّب بُد است و معتقد ایشان آنست که اوّل بدّی که ظهور کرد در عالم نام
او شاکمونی بود یعنی سیّد و شریف و از زمان ظهور او تا هجرت حضرت پیغمبر صلوات
الله علیه پنج هزار سال بوده و صاحب ملل و نحل در وصف بد بر وجهی که ایشان
میکنند کرامات میگویند بر حضرت خضر علیه السلام صادق می آید و این گروه از برهمنان پیوسته
در طلب مرتبه بدّند و گویند بحصول بد اوّل مایه توان رسید و آن بعمل صبرست و عطا داده
بر عموم و خلق با شکر از فکر بنا و غیر طریق رفتن از ذنوبها و لذتها و عفت و زهد و رغبت
و بر خلق بخشودن و از کار بر اجتناب نموده و بخیرات و حسنات میل فرمودن و کار
بمذهب ایشان ده است کشتن جانوران و استحلال اموال مردمان و زنا کردن و دروغ
گفتن و سخن چینی و فحش بر زبان راندن و دشنام دادن و بالقاب شنیع خواندن
و بی شرمی و انکار دعوا امر افعال را و حسنات بنوع طریقی افتاده است جهد و در
و از کسی که عفو کردن و خشم را بحلم فرو خوردن و از ذنوبهای دنیا وی باز ایستاد
و در خلاص خود از عالم فانی تفکر و اندیشه بسیار نمودن و عقل را بعلم و ادب ریاضت
دادن و همت بر طلب معانی گماشتن و در سخن با همه کس ملایمت کردن و حسن معاشرت
با مصاحبان بودن و جدکه اختیار ایشان بر اختیار خود گزیدن و اعراض نمودن از
خلق بکلّی و اقبال بر حق سبحانه و تعالی و بدل روح از شوق وصول بجناب حق و هرکه

بدین خصلتها

بدین خصلتها بواجبی قیام نماید بر تبه بدّ رسد اگرچه تعرض مقالات هیچ
طایفه نمیرود اما این مسئله از طریق براهمه مذکور شد تا غافلان اهل اسلام را
تنبیهی باشد برآنکه جاهلی خارج از ملل در اتصاف بصفات حمیده و اجتناب از
اخلاق ذمیمه نکوهیده چه مرتبه اجتهاد دارند با آنکه ایشان را در آخرت فایده نخواهد
داد پس اولی آنکه سالکان سبیل اسلام این حالت را ملحوظ داشته بکنند آنچه
شاید و ترک نمایند آنچه نباید . بیت . کمرکه تیر و کش بر نشانه خطاست . هست
بکیش کج خود تیر راست . ستیزان کج روی دین نیست . کو بکژی مانده کیش
درست . هر که درین کیش از دو خم نرفت . راست نشد تا بجهنم نرفت . تیر که کژ
کمان روش بود . عاقبتش تابه آتش بود . قومی دیگر از براهمه ارباب فکرت اند و ایشا
مدار علم و عمل خود بر وهم نهاده اند و میان تصرفات میکنند و دران باب تالیف
بسیار هست و یکی از شعبه‌ها و همه را دوست و بنیرنجات و درجات سند این معنی
غالبست بر بعضی برهمنان و در میان براهمه تناسخیها هستند که رسوخ ایشان
دران طریقه از دیگران بیشترست و جمعی از ایشان اهل روحانیات و بحث ایشان بکلام
ساینه نزدیکست و ایشان نیز فرق اند چون باسعی پیر و باهو دیر و امثال آن
و ثنیه یعنی بت پرستان و این گروه بسیار اند جمعی آفتاب پرستند و برخی
ماه و گروهی ستارگان و طایفه احجار و معدنیات و فرقه اشجار و نباتات و بعضی
حیوانات و بت پرستان هند چندین گروه اند بعضا کالکیه و دهکیتیه و جلهکتیه
و مانند آن و اعراض از تفاصیل اقوال و اقوال اولی است و ازین پنج اصل که مذکور
شد طوایف دیگر منشعب شده چون دهریه و طبیعیه و معطله عرب و غیر ایشان که شرح
بعضی و نا واجب داده اند و بهیچ دینی معتقد نشده و مجموع اینها خارج ملل اند و فرقی
اهل مللی که کتاب دارند یا شبهه کتاب اهل کتاب سه فرقه اند یهود و نصارا
و مسلمین . و شبهه کتاب مجوس دارند و مذبین و صاحب ملل و نحل چنین
نقل میکند که حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که مجوس هفتاد فرقه
شده اند و یهود هفتاد و یک و نصارا هفتاد و دو و مسلمانان هفتاد و سه متفرق
خواهند شد و همیشه ازین فرقها هر ملتی یک فرقه رستگار اند و باقی هالک قال
تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون . و اینجا باصول فرق ایشان
اکتفا میرود اما مجوس دعوی کنند که بر دین ابرهیم خلیل الرحمن اند صلوات الله

علی نبینا و علیه و آتش را پرستش نه بجهت ربوبیت بلکه او را قبله دانند و وسیله
تقرب باو تعالی شناسند و قواعد و اصول مذهب ایشان بسیار است و هفت
فرقه درمیان ایشان بزرگتر و مشهورترند اول کیومرثیه نسبت خود بکیامرث نمایند
که پیش از آدم بود و نزد بعضی ایشان آدم خود اوست . دوم زروانیه اصحاب زروان کبیر
و او را نیز اصلی میشناسند تا کیومرث . سیوم زردشتیه که تابع زردشت
حکیم اند و او را پیغمبر میشناسند بعد از ابراهیم عم ۴ ثنویه که بتقدم نور و ظلمت قایلند
۵ مانویه اصحاب مانی نقاش و او میان گبری و ترسائی دینی احداث کرده و در اصل
گبر بوده است ۶ مزدکیه تابع مزدک که در زمان قباد پدر نوشیروان ظهور
کرد و آن نوشیروان بسعی جمیل او را با اکثر متابعانش بقتل آورد و قصهٔ او
مشهور است ۷ دیصانیه که از اصلین قدیمین سخن گویند و یزدان و اهرمن
قایل شناسند ۸ مرقونیه و ایشان یزدان را فاعل خیر دانند و اهرمن را فاعل
شر شناسند بطبع و بنظر و از این هشت فرقه شش گروه منقسم اند بده
و دو بدیگر انقسام یافته اند بر پنج پنج مجموع هفتاد باشند اما یهود امت موسی عم
اند و کتاب ایشان توریة است و ایشان در اول بر شریعت موسی ثابت بودند
و بالاخره تبدیل و تغییر در بعضی احکام را تحریف کردند و اختلافات در میان ایشان
پیدا شد و بر هفتاد و یک گروه منشعب شدند و معظم ایشان پنج طایفه
باشند اول عنانیه که اصحاب عنان بن داود که او را راس الجالوت گفتندی
و ایشان بیست فرقه اند ۲ عیسویه متابعان ابو اسحق عیسی اصفهانی که بلغت
ایشان عوفید الوهیم گفتندی یعنی پرستنده خدای و ایشان نوزده گروه اند ۳
یوذعانیه اتباع یوذعان همدانی و ایشان از معاد منکرند و بدو ظهور ایشان در جانب مغرب
بوده بیست و یک فرقه اند ۴ چهارم موشکانیه اشیاع موشکان عجلی شش فرقه اند ۵
سامره و ایشان از غیر یهود هستند و در عبادت روی بکعبه آرند و فی الواقع
مذهبی اند که با یهود و غیر آن و در اصل یهود صرف نبوده اند و بر پنج فرقه انشعاب
یافته اند مجموع هفتاد و یک باشند اما نصاری امت عیسی علیه السلام و کتاب ایشان
انجیل است و روش ایشان بر احکام انجیل بود تا آنکه بعد از رفع عیسی علی نبینا
وعم انظار در توحید انحراف ورزیده اند و بهفتاد و دو گروه شدند و معظم
ایشان سه فرقه اند اول ملکائیه اصحاب ملکا که روم بوده اند و قایل بحلول حضرت لا

هوت درناسوت

هوت در ناسوت چست و هشت گروه اند ۲ نسطوریه اتباع نسطور حکیم اند و مذهب
ایشان آنست که نور اله اشراق کرد بر هویت عیسی عم و سی و دو فرقه اند ۳ یعقوبیه
و مار یعقوب بر بنوت عیسی بالهیت قایلند و ایشان دوازده فرقه اند مجموع هفتاد
و دو باشند اما اهل اسلام که امت حضرت رسالت اند و کتاب ایشان قرآن مجید و
ایشان بنص تعریف یافته اند بهفتاد و سه فرقه و در اخبار آمده که زود باشد
که امت من بهفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی باشند و باقی هالک گفتند
یا رسول الله گروه ناجی کدام اند فرمود که آنها که بر راهی باشند که من و یاران من
بر آنیم و بحقیقت صراط مستقیم آنست چنانچه سبق ذکر یافت و هر یک از فرق اسلام
را مدعا آنست که راه حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و اصحاب اوست و اثبات
کما اداریم و آنها که بر طریق سنت و متابعت آنحضرت باشند قول ایشان بعد
ماده بصدق مقرونست و صفت ایشان اولئک هم الصادقون . بیت
عاشقان کز قدان سر و سخن میگویند . راستان اند از آنها سخن راست شنو . در تعداد فرق
اسلامیه . رسایل بسیار نوشته اند و اقوال اصولی و فروعی هر یکی را بتفصیل متعرض
گشته و چون از جمیع آنها احادیث الانوار امام همام فخر الملة و الدین محمد الرازی رحمه الله
و ملل و نحل تاج الدین شهرستانی و کتاب شواهد موثوق به و معتمد علیه اند انچه مذکور شده
از آنجا نقل افتاد و من الله التوفیق بدانکه اهل اسلام میان دو قسم اند اهل اصول و اهل فروع
و کبار فرق اسلامیه از ارباب اصول شش اند معتزله . و صفاتیه . و شیعه . و جبریه
و مرجیه . و خوارج . و جهمی و عبد الکریم و اینها اصلی گفته اند اما در بین دو کتاب که مذکور شد
ایشانرا داخل خوارج میدانند بعد از آنکه سخن خوارج با کلمات ایشان در باب وعید و عطا
است . چنانچه بیاید آنست و این شش فرقه بزرگ که با شعب ایشان آورده میشود اول
معتزله قایلند بعدل و توحید و مذهب ایشان آنست که افعال بنده باختیار و استطاعت ایشان
بچهارده فرقه منقسم شده اند ۱ واصلیه اصحاب واصل بن عطاء بصری اند و بنای
اعتزال را بر چهار قاعده نهاده نفی صفات باری و قول بقدر و منزله بین المنزلتین
و عدم تعیین محق از فریقین جمل و صفین ۲ هذیلیه اتباع ابی الهذیل العلاف که شیخ
معتزله بوده و در بعضی مسایل با اهل اعتزال مخالفت کرده ۳ نظامیه و ابن نظام از
معتزله است و اول کسیکه سخنان حکمت را با کلام خلط کرد او بوده ۴ حایطیه اصحاب
احمد بن حایط اند و مر کلام ابن صامت بعضی معتقدات نصاری و کلمات تناسخیان

باز نتوان یافت ۵ بشریه تابعان بشر معتمر اند و او از افاضل علماء معتزله است ۶ معمریه
و ابن معمر سلمی را در نفی صفات رب و اثبات قدر و تشنیع بدیع مبالغه بیشتر هست ۷ مرداریه اصحاب
ابو موسی ملقب بمردار از زاهدان و زهاد معتزله بوده ۸ ثمامیه و ابن ثمامه ثمامیه نمیری
ندیم مامون خلیفه بود و نزد او مکانتی تمام داشت ۹ هشامیه هشام فوطی رئیس
ایشانست و او بخرافات مشهور و مبتدع داند ۱۰ جاحظیه اتباع عمرو بن بحر الجاحظ
اند و او مصنف کتب اعتزال بود و از فضلاء معتزله است ۱۱ خیاطیه تابع ابو الحسین خیاط
اند از معتزله بغداد ۱۲ جبائیه و بهشمیه اتباع ابو علی و پسرش ابو هاشم جبائی
اند و مذهب هر دو یکیست ۱۳ جعفریه تبع جعفر بن حرب اند ۱۴ قصوریه
اتباع قاضی عبد الجبار ز اصلا آبادی اند ثانی صفاتیه و ایشان اثبات صفات ازلیه
کنند مر باری تعالی را از علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و مانند آن و ایشان سه گروه
اند ۱ اشاعره تابعان امام ابی الحسن علی بن اسمعیل الاشعری اند و اثبات صفات الهی میکنند
و خیر و شر را بتقدیر حق میدانند ۲ حنابله اصحاب امام احمد بن حنبل رحمة الله و اتفاق
ایشان موافقند با سلفیان که تابع داود اصفهانی اند در اجراء صفاتی که در کتاب و سنت
وارد است بر حق تعالی بی تاویل ۳ کرامیه اتباع ابی عبد الله بن محمد کرام و او اثبات
صفات میکند تا بنهایت کلام و تجسیم میکشد ۴ مشبهه و مجسمه و سخنان ایشان
از منهج ادب منحرف است ثالث شیعه ایشان بامامت و خلافت امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه قایلند بدون اصحاب کرام رضی الله عنهم و امامت را در اولاد مرتضی علی
ثابت میدانند و امام را از صغایر و کبایر معصوم اعتقاد میکنند و در اصل سه فرقه
بزرگند امامیه و زیدیه و غلاة و مجموع ایشان بیست و چهار فرقه میشوند اما
امامیه یازده گروه اند ۱ کیسانیان و ایشان محمد حنفیه را امام داشته بعد از پدر و
برادران اعنی علی و حسن و حسین رضی الله عنهم ۲ مختاریه اصحاب مختار بن ابی
عبیده ثقفی اند و ام محمد حنفیه را مهدی موعود اند و امام منتظر شناسند که بعد
غار رضوی بیمن غایب شده و زنده است ۳ هاشمیه تابع هاشم بن محمد حنفیه اند
و امامت را بعد از پدر بوی مستقل شناسند ۴ بنانیه از اتباع بنان بن سمعان و ایشان
نیز قایلند با امامت هاشم اما سخن ایشان بجانب تشبیه و حلول مایلست ۵ رزامیه
اتباع رزام داعی اند و او امامت را از هاشم بعلی بن عبد الله عباس مستقل میداند ۶ جعفریه
و ایشان را واقفیه نیز گویند امامت را بر جعفر صادق ختم کنند و ایشان را پیوسته که صادقیه

مهدی موعود شناسند ۷ شمطیه یحیی بن شمط گویند که امامت بر محمد بن جعفر
صادق ختم باشد ۸ افطحیه امامت را از صادق به پسرش عبد الله افطح منتقل میشناسند
۹ اسماعیلیه گویند امامت از جعفر صادق به پسرش اسماعیل رسید و در نسل او قرار یافت
و ایشان در هر زمانی امامی دارند ۱۰ موسویه و ایشان را مفضلیه نیز گویند موسی کاظم
را امام قایم دانند و اختتام امامت بوی نمایند و حدیث موضوع سابعهم قایمهم
را سند سازند ۱۱ اثنا عشریه بدوازده امام معصوم قایلند و محمد بن الحسن را مهدی
موعود دانند و گویند زنده است و در آخر زمان ظهور خواهد کرد و جهان را بداد و عدل پر
خواهد داد ۰ اما زیدیه ایشان شرط کنند امام فاطمی باید و عالم و زاهد و شجاع و سخی
و بوصایت امامت ثابت نشود بدون این صفات و ایشان سه فرقه اند ۱ جارودیه امام محمد
باقر رضی الله عنه ابو الجارود و اکثر رئیس این فرقه است نامی نهاده اند که مضمون او
شیطان اعمی است و این طایفه تکفیر کنند انصار را که بعد از حضرت رسالت صلعم بر علی
نگرویدند ۲ سلیمانیه سلیمان بن جریر که متبوع این جماعتست با وجود افضل امامت
مفضول جایز داند و شیخین را امام میداند و عمر و عثمان و بعضی از اولاد علی طعن کنند
۳ صالحیه اتباع حسن صالح مرجی اما غلاة جمعی اند که در محبت مرتضی و اولاد او از
منهج اعتدال انحراف میورزند و ایشان در مقابله خوارج افتاده اند و قول علی مرتضی
علیه که هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال ابطالی بجهر و طایفه میکنند و غالیان
ده فرقه اند ۱ نصیریان و ایشان بسیار غلو میکنند و ولی را در رسالت نبی شریک می
دانند و از ایشانند اسحاقیه که اطلاق اسم اله بر ایمه میکنند ۲ خطابیه ابو الخطاب
اخدع علی را بر نبی تفضیل میکند و مذهب ایشان گواهی بدروغ برای موافق دوستان
خویش و بر مخالف طریق خود جایز است و لهذا گواهی همه اهل اهوا در شرع مقبول است
الا خطابیه چنانچه در نصوص هدایه آمده و یقبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابیة و در
کفایت آورده که خطابیه علی را اله اکبر دانند و جعفر صادق را اله اصغر ۳ سبائیه
اصحاب عبد الله سبا که مشافهه یا علی گفت انت الاله و علی بقتل وی حکم فرمود و او فرار نمود
عبد الله بن سبا رفت و بعد از شهادت آنحضرت اظهار این طریق کرد ۴ علیائیه اتباع علیا اسدی که
علی را بر همه انبیا تفضیل کنند ۵ کاملیه اصحاب ابی کامل که تارکان بیعت علی را تکفیر کنند
کاملیه تابعان محمد کامل اند و سخنان ایشان به میزان عقل سنجیده نیست ۶ مغیریه اتباع
مغیره عجلی و منصوریه اتباع منصور عجلی و این هر دو گروه در قول با هم نزدیک اند لاجرم

ایشان اند یکفرقه بیشمارند ۸ نعمانیه محمد نعمان که رئیس ایشان بوده ملقبست بشیطان طاق
۹ یونسیه اتباع یونس قمی اند و از مشبهه شیعه است ۱۰ هشامیه منسوب بدو هشام
بن سالم و هشام بن الحکم و سخنان ایشان بمقالات مشبهه نزدیکست رابع جبریه قایلند که
بنده را هیچ قدرت و استطاعت نیست و اینها جبریه خالصه اند و بعضی اثبات قدرت میکنند
اما تاثیر بدان مترتب نمیدانند و ایشان سه فرقه اند ۱ جهمیه اصحاب جهم بن صفوان که
او جبری خالصست ۲ نجاریه اتباع اصحاب حسین نجار و او در بعضی مسایل تابع امام ابوالحسن
اشعریست ۳ ضراریه پیروان ضرار بن عمرو و کلمات ایشان بتعطیل مخالف است خامس مرجیه
که گویند با ایمان معصیت زیان ندارد چنانچه با کفر طاعت سود نکند و بر صاحب کبیره
در دنیا حکم بهشت و دوزخ نکنند و مرجیه قدریه هستند و مرجیه جبریه و مرجیه خوارج
و مرجیه خالص و بحث ما در مرجیه خالص است و ایشان شش گروه اند ۱ تومنیه منسوب
بابی معاد تومنی ۲ ثوبانیه منتسب بابی ثوبان مرجی ۳ صالحیه اتباع صالح بن عمر ند
او میان قدر و ارجا جمع کرده ۴ غسانیه غسان کوفی میگوید ایمان زیاده نشود و کم
۵ عبیدیه اتباع عبید مکتئب اند ۶ یونسیه اصحاب یونس نمیری که سبب دخول
بهشت اخلاص و محبتست نه طاعت و عبادت سادس خوارج خارجیان که بر
امام حق بیرون آیند و عثمان و علی را تکفیر و صاحب کبیره کنند و بتخلید ایشان
در دوزخ قایلند و هم داخل خوارج میدارند جهت اتفاق در بعضی مسایل و اعتقاد خوارج
بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعمر و النورین و مرتضی رضی الله عنهم صحیح
نیست و تکفیر ایشان و سایر اصحاب و اکابر دین میکنند و سخنان ایشان لایق تزییف
که قلم را بتسطیر آن تضییع دهند و ایشان بیست و دو فرقه اند ۱ محکمه اولی ایشان کسانی اند
که بر امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام بیرون آمدند و بحرورا نزد کوه جمع
شدند چون عبدالله راسبی و ذوالثدیه و اشباع ایشان ۲ ازارقه اتباع ابی ازرق و ایشان
عایشه صدیقه را با عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبدالله عباس رضی الله عنهم تکفیر کنند ۳
اخنسیه منسوبند با اخنس بن قیس ۴ اباضیه اصحاب عبدالله بن اباض ۵ بیهسیه
اتباع بیهس بن هیصم ۶ اطرافیه که اهل اطراف را معذور دارند در ترک اکثر
از شریعت ۷ نجدات عاذریه اصحاب نجده بن عامر الحنفی اند ۸ خازمیه منتسبند
بخازم بن عاصم ۹ خلفیه متابع خلف بن عمرو ند از خوارج مکران ۱۰ حفصیه تابعان حفص بن
مقدام ۱۱ حمزیه اصحاب حمزه آذرکاند که از قهستان لشکر کشید و در بعضی بلاد خراسان قتل

وغارت

و غارت کرده ۱۲ ثعالبیه اصحاب ثعلبه بن عامرند ۱۳ شیبانیه شیبان بن سلمه که رئیس ایشان
است با نصر سیار که والی خراسان بود در زمان مروانیه یاغی شد ۱۴ صلتیه اصحاب عثمان بن
ابی الصلت ۱۵ صفریه زیاد بن اصفر که اتباع زیاد اصفرند ۱۶ عجارده اصحاب عبدالکریم بن عجرد
۱۷ میمونیه اتباع میمون بن خالد ۱۸ شعیبیه تابع شعیب بن محمدند ۱۹ رشیدیه
رسید طوسی را از آبخورد عشر میگرد و ثعالبه نصف عشر تعیین کرده بودند
بدین جهة این قوم را عشریه تعیین کرده بودند بدین جهة این قوم را عشریه نیز خوانند ۲۰
یزیدیه متابع یزید بن انیسه اند ۲۱ معبدیه پیر ایشان معبد خارجی بوده ۲۲ مجهولیه
و مجهولیه سخنان واهی و بی‌اصل دارند و مجموع اینها که مذکور شد هفتاد و دو فرقه اند
از اهل اصول و ارباب اصول دو قومند اهل حدیث که بنای احکام ایشان بر نصوص باشد
و ایشان حجازیانند اصحاب مالک بن انس و محمد بن ادریس الشافعی رحمهما الله و ارباب رای
که مدار اعتبار ایشان بر تحصیل وجه قیاس است و معانی مستنبطه از احکام و ایشان عراقیانند
اصحاب امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمه الله و متابعان او چون محمد بن حسن و زفر
بن هذیل و ابو یوسف قاضی و ذفر و هذیل و بالجمله غیر هفتاد و دو گروه مذکور یکفرقه دیگر
که ایشان اهل سنت و جماعت خوانند در اصول متابع اشاعره اند و در فروع بیکی از مذاهب
اربعه حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی عمل میکنند و بحکم حدیث که فرقه ناجیه بر راه منند و
یاران منند همین شواهد بر این طایفه بفوز و فلاح اقربست و ایشان را بنجات نسبت دادن اولی
و انسب چه شعار این جماعت که منسوبند بشرف سنت بر متابعت حضرت خیر
البریات علیه افضل الصلوات و التحیات است و بر اتباع سنن اهل بیت بزرگوار و صحابه
اخیار ابرار که ایشان بنص مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح کشتی نجات و نجاح اند و اینها
بر درجات اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بجهت هدایت اهل دین و دیانت
کواکب رشاد و فلاح پیدا کرده و صراط مستقیم اعتدال ثابت شده و از طرفین افراط و
تفریط که فرق مذکوره را در هر جانب هست مجتنب اند و محبت خدای و رسول و
ائمه بدو نحوی که موافق شریعت غرا باشد منتسب نوع عقیده را از لوث تعصب سنت
و شوی نموده اند و از تنگنای تقلید محض بتماشاگاه تحقیق خالص سیر فرموده شعر
ز تقلید و تعصب بر طرف باش ز لوح دل خیال هر دو بتراش تعصبها هوای نفس
خیزد ز تقلید آب روی خلق ریزد تعصب سالکان را بند راهست ره تقلید هم راه
تباهست خدایا نفس سرکش را زبون کن تعصب از نهاد ما برون کن ره تحقیق بنما

سوی توحید، و رهائی بخش از زندان تقلید. رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

اصل سابع در تبیین معنی از معانی و حقایقی که آیت هفتم بر آن مشتملست و هی قوله تعالی غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ. چون کاملان بنعمتها انعمناست کار منعم علیه منسوب گردد و پیوسته از آن متمتع و بهره مند باشند لاجرم خطاب با ذی الجلال تلقین میفرماید که بعد از آنکه راه منعم علیهم که طریق آشنایانست بنمود دیده بگو باره بزبان تضرع از عادی نور فیض من در خواهید که نعمت بر شما تمام کرده اند با آنکه شما را از روش بیگانگان نگاه دارد یعنی از آشنائی بر بیگانگی نیفکند و از سرچشمهٔ نکالکه وصال ببادیه حرمان و هجران نیندازد. بیت ز وصل و جدائی چون توان کرد. بسازه شاهی گدائی چون توان کرد. در تفسیر قرطبی مذکورست که بندگان را تعلیم میدهد تا حاجت خود درخواست کردند که ما را از راه راست نامی بیرون نبر خواهند که ما را گمراه مکن چنانکه تعالی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا جبر قفل ضلالت و کلید هدایت بقبضهٔ قدرت و ارادت اوست بهمان مثابه که ظهور نور فیض از مطلع يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ تا مانند وقوع ظلمت خذلان نیز از افق يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ در حیز امکانست گو خواهد سنه چون شمع دلها را شعلهٔ آتش قهار بسوزد و اگر اراده نماید چراغ تیره درد نوشان بادلت لطف و شادی برافروزد یک لحظه از جلوه جمال و بنده نوازی سیاه گلیمان تا درگاه کفر و شبهت را بر چشمهٔ آب حیات معرفت رساند و به نیم لمحه از کرشمهٔ جلال و بی نیازی سفید رویان عرصه فیلق ایمان و عرفان را در مهاوی ادبار و شقاوت غوطه دهد. بیت گر جانب طاعتیان برحمت نکرد. نقش کنار صحیفه هستی بود. و آن لحظه که بادی بیازی کند در دو صد طاعت بهیچی کم نخرد. در کشف الاسرار بحیری آورده که میشاید که منعم علیه غیر مرضی باشد تو یکتا خداوند تعالی و اگرچه در بحر نعمت مستغرق بود اما از کرم رضا محروم ماند پس این امت را امر شد تا نعمت الهی مقرون برضای پادشاهی طلبند تا اتمام نعمت و تکمیل آن نموده باشند و گفته اند که بنده را منعم علیه بی طلبیدن طلب نعمتهاست مقصود آن خواهد که چنانچه ایشان را منعم ساخته ای و محض کرم بهم ایشان را بپرورد اختی مرا نیز محروم مگردانی و ظل نعما و سوابغ آلاء از من دریغ مدار و مراد نعمت دینی با نعمت اخرویست یا طریق و چون که نعمت دنیوی که دل طلب موجب سرکشی و ناسپاسی است إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى و اشتغال بتنعیم اخروی سبب دور ماندن از دولت مشاهده و لهذا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه در شب قرب و کرامت نظر همت بر هیچ چیز از نعیم آخرت نیفکند کما زاغ البصر و ما طغی بلی درافی کرد همت را بطلب سلامت از شایبهٔ غضب و ضلالت

ما را بنعمت از مشاهده و لقاء النعم محروم مسازد و بدین حرمان و غفلت در ورطه غضب و عتاب مهلکه ضلال میفکند از یکی کس که ما را کل بر صدر نازوجیش نشانند و در آخر بر صدر خواری چون سگان از آستانهٔ عزت براندند در کشف الاسرار میگوید که خدایا ما را از آنها مگردان که ایشان را بخود باز گذاشتی تا بر تیغ هجران خسته و بقید طرد و حرمان بسته شدند. بیت ز خود در اتقیته شد کار ما را. خداوندا بخود مگذار ما را. پیر طریقت فرماید چه بار کنند رسن گسسته و چه کار آید بنده نا یاد سسته امروز راه راست گذاشته و طریق کج را راست پنداشته فردا درخت ناامیدی بر آید و قاصدی عنایتی بیک آید نامه بیزاری در دست و نیز منع و مهجوری در دست. ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. بیت خواجه پنداشت که دارم حاصلی. حاصلی خواجه بجز پندار نیست. فصل غیر کلمه‌ایست مختص الشکل بجمیع اشکال مشابهت کوئی هذا غیر ذاک این نه آنست و جز آنست و هذا سواء کان این آنست یا مانند آنست و غیر یا در اصل از مغایرت و تغییر گرفته اند و آن در ذات باشد چنانچه گوئی غیر متعلق و فق کاو را بدیگری بدل کنی قال تعالی وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ و در وصف بود چون غیرت داری هرگاه که او را از هیأتی بهیأتی گردانی و در غَيْرِ الْمَغْضُوبِ ابدالست یا صفت اگر بدل گیرند و آن مذهب ابو علی است معنی چنین باشد که منعم علیهم کسانی اند که سالم مانده اند از غضب و بر تقدیر غیر از مغایرت باشد بحسب وصف و ذات معا و تقدیر کلام چنین بود که اهدنا الصراط غیر المغضوب علیهم و اگر صفت دارند و آن قول سیبویه است مفهوم آیت این بود که منعم علیهم غیر المغضوب علیهم اند یعنی جمع کرده اند میان نعمت مطلقه که ایمانست و میان سلامت از غضب و این مغایرت باشد بحسب وصف مخصص منعم علیهم باشد بجهت آنکه رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ دلالت دارد بر شمول رحمت هر مؤمن و کافر را نیست که کفار مغضوب علیهم اند پس مطلوب صراط جمعی منعم علیهم باشد غیر کفار. بر تقدیر آنکه کفار را منعم علیه دانند چنانچه مذهب جماعتیست در تیسیر آورده که غیر بر سه وجه آید یعنی مغایره و پارسی او جز باشد قوله تعالی لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ و بمعنی لا و پارسی او نه بود فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ و بمعنی الا و پارسیش مگر باشد قال تعالی فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ و بجای شاید که بهر سه معنی باشد مغایرت و نفی و مجرور خوانند و استثنا بتقدیر نصب و آن در قرات مشهورة التلاوة نیامده و اگر غیر صفت معرفت واقع تواند شد اما مباحث نحویه است و در تفسیر جنان صاحب کشف الاسرار گوید غیر تفسیر الذین است یعنی نوان

که جز مغضوب علیهم و جز ضالین اند چون داعی در راه توسا بنی پیروی اولیا و دوستان حضرت خدا تمنا کرده بجان از آن کلام مستسک که از روش دشمنان و مطرودان بارگاه احدیت تبرا کند بحکم الذین هو التولی والتبری سلوک او در راه شریعت بصفت استقامت آراسته باشد و از نهج و سبیل در انتهاج منهاج حقیقت محفوظ و مصون گشته هرگاه که هیچ کاری حمد استقامت به اعتبار دنیا حق استقامت جوی کبر با مد صراط مستقیم . و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره معنی آیت برین وجه آورده که خدا را بجهودان برابر موسی و رضای موسی علیه السلام مانده اند و ترسایان در بلای عیسی و هوای عیسی علیه السلام او را معبود خوانده اند ای بار رضای بخش بر او خشم تو سزاوار گشته و ایشان نه پیشانه هوای دهر یراه گمراه و نکوهیده شده ما ان میخواهیم که از ستمها و سیرتها که ستوده ایشان تبرا کنیم و بواسطه دشمنی با دشمنان وفای دوستی پیدا کنیم ای درویش دشمن دوست دوست مخلص است و دوست دشمن دشمن خالص چون با دوستان در آمیزی باید که از دشمنان بگریزی لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء

بیت

دلت که با جزات دا از راستان . رو متاب و سر مکش زان آستان . هم تو از تو کاست کرده . هرکه با نار ستا و هم سنگ شد . در کجا فتاد و عقلش دنگ شد . رو اشداء علی الکفار باش . خاک بر دلداری اغیار باش . بر سر اغیار چون شمشیر باش . هین مکن روباه بازی شیر باش . فصل غضب حرکتی بود نفس را که مبدا آن اذویی انتقام باشد و این حرکت چون بعنف اتفاق افتد آتش خشم افروخته شود در دل بمثابه که خون بود در غلیان آمد و دماغ و شریانات از دخانی ظلم ممتلی کرده عقل نور ای که کار فرمای مملکت وجود است بدان پوشیده و محجوب شد که افعال او روی بضعف نهد و حکما گفته اند نفس انسانی در وقت خشم چون غاری باشد مملو حریق آتش و محترق بلهب و دخان برو بحیثی که از آن جز شعله و فریاد آتش و غلیان اشتعال و التهاب چیزی معلوم نشود و مضمون حدیث صحیح ان الغضب من الشیطان و ان الشیطان خلق من النار دیر قول این طایفه حجتیست قاطع و برهانی باهر ساطع

بیت

خشم و کین و صفت سباع است و دوان . هرکرا خشمست و کین هست از بدان . بر عوان که معدن این خشم گشت وصف زشتش از سبع هم برگذشت . و در حدیثی که امام که بپرهیز باید از غضب که آن ایستاد و فروخته شد که در دل آدمی نمی بینید انتفاخ اوداج خشمناک را یعنی برگ گردن سرخ گشتن او را بجهت آنکه در دل آتش بخار سوزان دم قلب است و توجه آن بظاهر بدن خشی که پس چیزها بجشم خشمگین را و آن اثر حرارت دلست و شعله زبانه آتش او پس غضب باصطلاح اهل دانش غلیان دم قلب و هیجان اوست در وقت ارادهٔ انتقام و کینه

کشیده ولی

کشیده و این معنا لیست بغایت مکروه و تنزیه حضرت واجب الوجود تقدست صفاته از آن و چون حق سبحانه صفت غضب را بخود اسناد فرموده کما قال و غضب الله علیهم و ایضا غیر المغضوب علیهم پس غضب را بر وجهی تاویل باید کرد که اسناد آن بحضرت عزت صحیح باشد بعضی از علما مطلقا در بیان این نوع صفات شروع نمایند و بظاهر آن ایمان آورده و تفتیش و طلب اثبات مکنند چنانچه در طوالع آورده که غضب و رضا و رحمت و محبت صفتهاست مر حضرت حق را که قرآن بدان ناطق و اخبار بدان وارد است هیچکس را نرسد که مرتاویل آن پیدا و افق خوض کند و بمعرفت و روی خود بران مغز نکنند بلکه بر مکلف واجبست که بدان ایمان آرد و حقیقت آنرا بخدای گذارد اما جمعی محققان میگویند که در معنی این صفات و تحقیق آن بر وجهی که موافق کتاب و سنت شروع میتوان نمود و عقدها مشکلات که اهل فنا را مجال شبهت باشد بدان بیان ها جمع میتوان گشود و در محل میگویند که صفت غضب را مبدأیست که آن انفعال مذکور است و منتهایی که آن ارادهٔ انتقام است و چون ذات حق بدین صفت انصاف یابد باعتبار مبدا او باشد یا منتهای او هر دو وجه لغو در صفت رحمت گفته شد و اگر حق سبحانه را بدین صفت وصف کنند جز منتها نشاید که ارادهٔ انتقام بخذلان و ما ذکر فی مده تو فیق پس مراد از غضب منت بار تعالی قرار شد و حبیب ان منتها اوست نه از حیثیت مبدا او و لهذا لفظ منتقم در اسما حسنی الهی ورود یافته و لفظ غضوب و غضبان هر وی نیست و معنی انتقام عقوبت عصاة است برا عمالی که موجب عقوبت باشد و امام حجة الاسلام رحمه الله در مقصد اقصی فرموده که انتقام الهی در هم شکستن طاغیان و سخت کردن عقوبت بر عاصیان و باغیان . فصل غضب جنانکه ارادهٔ انتقام و اکرد بر نفس عقوبت بر اطلاق نماید و در حدیث آمده که ان الصدقة تطفی غضب الرب . در تفسیر قرطبی آورده که مراد از غضب اینجا عقوبت است پس اگر غضب را ارادهٔ انتقام باشد آن از صفات ذاتیه باشد و اگر نفس عقوبت بود از صفات فعلیه و بر هر تقدیر غضب حق واقع میتواند بود در تفسیر آورده که غضب ربانی در تحقیق و حیلت یعنی عدل کردنست و عقیدت کنا را یعنی بوفا رسد ان الله لا یخلف المیعاد . و گفته اند غضب بجا آن اخذ الیم و بطش شدیدست قال تعالی ان اخذه الیم . و قال تعالی ان بطش ربک لشدید و گویند غضب الهی دریدن پردهاست و با آتش عذاب کردن بر کردها . امام یافعی گوید غضب جا بر دامن بطش لست برا نکار امری و نقار . غضب هم متفاد دیگر در بحر الحقایق فرموده که غضب جنسیست از عقوبت که ضد رضا و مخالف اوست

هر جا سلطان رضا خیمه زند تخت غضب را انجا رخت کرده رضای بی غضب جز اهل بهشت
را نخواهد بود و خشنودی صافی از خشم جز فردوس برین روی نخواهد نمود چنانچه در حدیث
وارد شده که چون مهمانان مائده دار الجلال بر بساط بسیط افضال متمکن کردند و در منازل
علیین اخوانا علی سرر متقابلین قرار دهند ندا آید از بطنان سرادقات کبریا که ای مهر سعادت
از خطاب مستطاب اهل دار القرار در اضطراب آورده نزدیک باشد که از تمنای تماشای جمال
خطاب کننده سوز جگرها بر بیان مشتاقان خیمهای خرد و غرق فی قصور الجبروت کرداند
بیت اگر بعرصه در آید بما دل سوزان ◦ خیام صبر بسوزد ز آتش دل ما ◦ مضمون ندا آن
باشد که یا اهل الجنة پروردگار فرماید ای بهشتیان جواب دهند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک حضرت
عزت از غایت دلنوازی والطاف بی نهایت بنده پروری با خطاف کوید ای ساکنان دار السلام
و مجاوران حرم اکرام هل رضیتم هیچ راضی شدید از ما کویند و ما لنا لا نرضی خداوندا چگونه
ما را که راضی نباشیم و حال آنکه عطا کرده ما را چیزی که هیچ یک را از خلق نداده قال ارتیضیتم
روهای ما را سفید ساختی و در وقتی که سر از قبر بر آوردیم صفحات رخسار ما را با رقام
انوار لا یزالی مرقوم کردانیدی تا بر پیشانی یوم تبیض وجوه چون شمع آفتاب جهانتاب
درخشان شد و از ثقل مواد بقیات ذره ذره اعمال ما را کرانی دادی میزان عمل ما که تصور
آن نبود که مثقال ذره وزن آرد با ثقال افضال فمن ثقلت موازینه چنان ساختی که دو
پاکفه میزان سپهر کران سنگ برابر کشت جه ماند از مراتب کرم که از ان فی ذلک شیئی که بعث
از وظایف لطف کردند ما فوق کل شیئی و تمام النعمة دخول الجنة چون اهل بهشت
این اوضاع را تعداد دهند با نهایت خوف شکر کوید ما از ین همه نعمتی عظیم تر و داریم جسیم تر در خزاین
جود مدخر کرد ایند ام تا امروز نثار شما کنم کویند الهی آن نعمت بزرک کدامست آن دولت
پاینده کدام است خطاب رسد که الیوم احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم ابدا
امروز خشنودی خود را بر شما فرو دادم و سرا پرده بر سرتان زدم بدار النعیم لمظهر
تجلی رضوان من الله اکبر تا رخ و لطف را برعزت شما دائم و دیم شرف تو شیح خشم کرد ابد
لا یبین از قهر خشم و سخط محفوظ کنانید در روضه رضا آثار ربیع و فان ذلة و شاد باب
کشته با سیب خزان غضب و جفا پژمرده و پی تاب نکرد چه شریف دولتی چه نیها تمتی
باشد بدین معنی فرموده بیت دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال ◦ بی تکلف
بشنو دولت درویشان است الفقراء ملوک اهل الجنة و بعضی از علما برآنند که غضب
نکوهیده عاصیان باشد بر کردار ها زشت ایشان و غضب الهی عصاة مومنان نیز

بلکه بکافران

بلکه بکافران و دیوان لاحق کردد و در اینجا اشارتیست که مفلسان و محرومان امت خیر البشر صلوات
علیه اکر چه بعضی از ایشان را بسبب جرایم متنوع بوده فرا خورد کناه عقوبت خواهد کرد اما از مد
و تقریع و سرزنش و قهر تا ابد مانده همچنان کرد انبیا ایشان در پرده حرمت محفوظ خواهد
بود و ایشان با ظاهرا نکرداد ... نشته علی رغم الاشیا از جهت کرامت سید الانبیا علیه افضل
الصلوات تشریف خواهد رسانید جنانچه در اخبار آمده که حضرت سید انبیا علیه صلوات الملک المجید
از حق جلاله درخواست که حساب امت من بدست من باشد تا هیچ امتی بر عیب ایشان اطلاع
نیابد و حضرت تنبیهات صلوات الرحمن علیه به وقف حرص رسانید که من راضی نیستم که
محاسبان ملایکه و حاضران عرصه نشور بر کناهان امت من اطلاع نمایند که اظهار آن فعال موجب خجلت
من ... خطاب آید که ای سید کونین تو نمی خواهی که فرشتکان و سایر خلقان بر جرایم و معاصی امت تو مطلع
شوند من نیز نخواهم که تو بر آنها وقوف یابی شاید دل نازک تو از آن اکر کناهی ازو صادر شود
آشنا ... بپوشیم و کرم با خاص من با هم و دانم خود همین جا فرو شده داغ و من ذکر الله کارفته
منطق الطیر فرمان اسرار این خبر بریست و بیصر سانید بیت که تو بخواهی که کس واقف نکاه
بود نشان ◦ من خاک ... مرای عالی کهر ◦ کو نکند شان ... بود جز ◦ تو نیاری تاب آن جندانکه
... ابست خود را دعا کن با الله ◦ بوعیده بار زمیان ... امتان خویش را با سر کنان ... ولا
ولا براینکه بعضی از نهایات نحو متفق است که غیر بمعنی لا آید قوله تعالی ای
لا نیانا و بعضی برآنند که لا اینجا بمعنی غیر است ◦ و از فاروق و علی رضی الله عنهما الضالین و السلام قرائت
و غیر الضالین ◦ مروی است و نحاحتجاج در قرآن ... ورده که غیر بمعنی لا است پس عطف بلا
بر او جائز باشد و اکر بمعنی سوا بودی عطف بلا بر وی نمی بودی ... سوی بعمر و ولا
زید نکفته اند و در تیسیر موجود که لا زایده است تقدیر اینست که غیر المغضوب
علیهم و الضالین اما این اوا و حجة آنرا رفع احتمال است که ... عطف بر الذین است
و معنی ... اند ... فاید و لا ... ان ... که ... است
مضروب و طریق ... ملاکات است
و نابود شده کویند ... و هلاک شد و حکایت ... و رای معنی لغوی در
بعبارت معنی آمده ١ طلب ... طریق صواب قال تعالی ... طایفة منهم
ان یضلوکم ٢ کفر و شرک ایها الضالون ای الکافرون ٣ زیان قال تعالی وما کید
الکافرین الا فی ضلال ای خسار ٤ عشق و محبت مفرطه قال تعالی انا لنریها فی
ضلال مبین ٥ شقاوت قال تعالی والضلال البعید ای الشقاء البعید ندا کها ٦

بالمؤمنین قال تعالی سیل سفیهم و قال تعالی واضل اعمالهم ۷ و امو سنی قال
تعالی ان تضل احدیهما ۸ تا فراموش کند قال تعالی لا یضل ربی ائذا ضللنا فی الارض
نا ناپدید شدیم قال تعالی فعلتها اذا وانا من الضالین ۹ نا امیدی و پشیمانی قال تعالی ان المجرمین
فی ضلال وسعر ۱۰ خطا کردن قال تعالی لا یضل ربی ۱۱ غوایة و گمراهی قال تعالی ولاضلنهم
و مراد از ضلالت در بن آیه بقول بیشتر گذشت زیرا که در مقابله نعمت ایمان که در انعمت علیهم
المذکور واقع شده و می شاید که بمعنی خطا نیز باشد چه راه راست بر ایشان پوشیده شده
و بمعنی متفاوت و ناپدید گی و نا امیدی و گمراهی نیز میتوان گرفت و اصح آنست که این ضلالت که
مقابله هدایت که اهدنا مفهوم شده پس او را بر معنی غوایة حمل کرد اولی باشد
جمعی از علما این عموم حمل فرموده گفته مغضوب علیهم طایفه اند عدول نموده از سنن
استقامت و دور افتاده از جاده هدایت چنانکه بدان عدول مستحق غضب شده اند
و ضالون جمعی اند عدول کرده از راه راست نه چنان عدولی که موجب استحقاق غضب باشد
مستولی بر ایشان گردد بلکه مطلقا عدول نکرده اند نه عدول بعید و نه عدول قریب در تفسیر
آورده که بعضی گفته اند ثابت دار ما را بر راه آنها که نعمت دادی مر ایشان را بانکه توفیق دادی
تا شکر نعمت کرامت فرمودی و بد ایشان نمودی که استحقاق حمد تراست نه غیر ترا نه بر راه
مغضوب علیهم که غیر ترا حمد گفتند و نسبت محامد و اثنیه جز بحضرت تو که اهل حمد و ثنایی
روا داشتند و نه بر راه ضالین که مر گفتن حمد تو ایشان حق حامدیت خود نموده از تو به
توفیق حمد غافل بماندند و ایشان را ماثوریت گردید که ذنوب برد و وجه است یکی آنکه موجب
غضب باشد و آن کفر است دوم آنکه مستوجب اسم ضلال بود و آن ما دون کفر است از گناه
پس طلب راه منعم علیهم طلب هدایت بهمه انواع عبادات و خیرات و استثنای مغضوب
علیهم و ضالین تعوذ از همه اصناف ذنوب و سیئات و ظاهر اینست که فرموده که مغضوب
علیهم اشارت بفساق باشد و ضالین عبارت از جهال و بر آنکه منعم علیهم
حقیقت کیست که توفیق یافته باشد در جمع میان معرفت حق سبحانه تعالی و میان خیر
برای عمل بدان و بعضی فرمودند که ایشان معطل و مختل مانده اند از حلیه علم عاری باشند و دیگری
آنکه اختلال در قوت عامله ایشان راه یابد و آن پیدا بود که عمل عاطل ماند پس مخل بعمل فاسق
و مستحق غضب جانب حق تعالی که من غضب الله علیه و مخل بعلم جاهل است و موسوم
بضلالت قال تعالی فماذا بعد الحق الا الضلال و ان مسئله بعینها جواب سوال
که مقبول در بیت التیها یکیها نمانده و مردود در طایفه چنانچه در تفسیر کبیر آورده و هم
میگوید نماید

میگویند بر آیت ولیست بر آنکه مطلقا سه فرقه اند اهل طاعت که خلعت انعمت علیهم بر قامت
کرامت ایشان راست می آید و ارباب معصیت که بجهت نافرمانی و سرکشی اجرای غضب بر ایشان
می شاید بعضی هرگز از او احتراز نکنند و بر وجهی که از کفر و شرک میکنند و اصحاب جهل و بطالت که وصف
ضلالت مناسب حال ایشان می نماید و تقدیم معصیت بر ضلالت بجهت عموم اوست و بعضی
بر آنند که در مبدأ سوره بقره که تالی فاتحه و مفصل مجملات ختم الله علی قلوبهم و ایشان کفار
محض اند و فی شان مغضوب علیهم در شان ایشان صادق آید سیوم فرقه میان کفر و
ایمان قال تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا الایه و ایشان منافقانند و بحقیقت ضال و گمراه
ایشانند یعنی متحیر سایل و ملت انتظام است در میان اهل وفا و وفاق و نوبتی جانب
ارباب کفر و نفاق که هیچ نعمت بهتر از همنشینی دوستان و دور افتادن از منافقان نیست
نیست بیت با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین • با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین
جمعی از محققان بر آنند که آدمی را سه قوت است اول قوة ملکی که بدان تحصیل علم و معرفت
نموده طاعات و خیرات را مرتکب گردد و از نواهی و مناهی و تعلقات مجتنب شود
دوم قوة غضبی و از اسبابی نیز گویند بعضی حقد و کبر و ظلم و تفاخر و امثال آنست
سیوم قوت شهوی که بهیمی هم خوانند و منشا بطالت و کسالت و خوردن و خواب و
استیفاء لذات حتی بود پس آنها که قوة ملکی را در کار آورده اند از ساید عوا ید انعمت علیهم
بهره ور اند و جمعی که باستعمال قوت و تمشیت آن مشغول شدند صفت المغضوب علیهم
دامنگیر روزگار ایشان گشت و طایفه دیگر که بقوت قوت بهیمی از مرتبه عز انسانی بحضیض ذل حیوانی محض
جهالت و عین ضلالت است تنزل نموده اند و صفت ضالین حاصل کردند و اعلام عزیز
اشارت بدین سه قوت فرموده است بیت جون غضب بر تو دست بگشاید صحیح
مردمی از تو بدر آید و ور شهوت اسیر نفس شوی چون بهایم بخواب و خور گردی اوج
گو که مکلف اند شد ذین صفتها بهیمه و دو شد و گفته اند مغضوب علیهم کافرانند که در شرک
شرک افتاده هرگز از قید جحود رهایی نیابند و ضالین منافقان که عنان همت فرود از گلگشت
وفاق بجانب خارستان نفاق برتافتند و بعضی گویند طایفه اولی ایمه و دو ساه شرک و کفر
که خلق را بباطل بر منو دعوت و اضالیل خود مرید خود دعوت کردند و فرقی ثانی متابعان
و پیروان ایشان که بمجرد عزور و خیال بهوی تو جه بمنابعت ایشان آوردند سهیل بن عبدالله
رحمه الله فرموده که مغضوب علیهم اهل بدعت اند و ضالین تارکان سنت بند مسلمان
دعا میکند که خداوندا ما را بر راه شریعت و طریق حقیقت ثابت داشته از آنان مگردان که

بوده بلکه بلند و از روش ایشان نگاه دارد که تا در گ سنتها ای عزیز هر چه بینند که بنور سنت
آراسته نباشد تیره است و هر دیده که بکحل متابعت اخلاق نبوت مکحل نشود در مشاهده
انوار حقیقت ضعیف و خیره • در کشف الاسرار آورده که فردا در انجمن قیامت و مجمع
سیاست که اهل عرصات مدهوش و حیران و از فزع محشر و هول حساب گریان و نالان
باشند ناگاه شخصی سرو قد نورانی چون عقل مجسم همه نور و سرور و ماتند ... مصور و
منزه از نقص و حضور از مکنونات غیب بیرون ظاهر شود و بر غرف شرف اقبال و شرف
متصاعد شده تجلی نماید لمعه عالم افروز جمالش بر ارباب کمال افتد و نسیم راحت بخش
وصالش بمشام اهل اسلام رسد همه خوش وقت شده در طرب آیند و گویند الهی این چه
لابجه دلربا است و این چه رایحه جان افزا است • بیت • هنگام این تازه گل از روضه جان که آید
و این سهی سرو نگار از جنان که آید • خدایا این چه گلیست بدین خوبی جمال نموده و این شمع
بدین حسن و زیبائی جلوه گر شده • بیت • این کیست این که پیش این در دیده ناگاه آمده
این نور از غیبت پیدا ز پیش الله آمده • خطاب آید که این جرم جمال سنت رسول ماست صلی
الله علیه که در راه شریعت متابعت این سنت نموده او را بار دهند تا قدم ...
عزت نهند و هر که در دار دنیا از سنت بیگانه بود با بدعت هم خانه بوده ردوه الی النار
او را در حفره دوزخ افکنید که امروز هم بیگانه است و رانده از درگاه بیگانه • بیت • دین سنت
جوی تا آسوده گردی زانکه هست • هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنت حزن •
موی در چشم سنائی چون سنائی تیز باد • کو سنائی نیز بی کی خواهد زهد بی سنن •
فصل اغلب مفسران بر آنند که مراد از این دو فریق یهود و نصاری اند از عدی بن حاتم
رضی الله عنه منقول است که حضرت خواجه صلوات الله علیه فرمود که مغضوب علیهم یهود
و ضالین نصاری اند امام ترمذی این را در صحیح خود آورده و ابن ابی داود ایشان ... بن طویل
که متمم اسلام عدی بن حاتم است و در کتاب فضائل از عرف ... جامع الاصول آورده اند
و امام ابو اسحق ثعلبی رحمه الله باسناد خود آورده که در وقتی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اهل قلعه را محاصره کرده بود مردی پرسید که یا رسول الله کیانند اینها که با تو مقاتله میکنند حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام جواب داد که المغضوب علیهم این شخص پرسید که از طایفه دیگر
که اند یعنی ترسایان خواجه کاینات علیه افضل الصلوات فرمود که الضالون و معنی این حدیث
آنست که حق سبحانه در قرآن حکم فرموده بغضب بر یهود حیث قال من لعنه الله وغضب علیه و نصاری
را بضلال نسبت داده بجائی که گفت قد ضلوا من قبل از ذوق ... آنکه این دو گروه را ذکر کرده بجهة اعلاما

بعد از حصول هدایت نیز ما را ... شدند و دنیای فانی خسیس بوده بر شریف نفیس اختیار نمودند
و بباید دانست که هر یکی از این دو فرقه موصوف بغضب و ضلال هستند بدلیل غضب
بر یهود در قرآن مذکور است و عن قریب گذشت غضب بر نصاری ... هست ...
تعالی ... الله علیهم و بهمان شاید که اسناد ضلال بنصاری واقع شده کاسناد ضلال
بیهود نیز ... ضلوا عن سواء السبیل ...
مستحق غضب است و هر مغضوب علیه لابد متصف بصفت ضلالت ... معلوم شد که هر یکی از غضب
بنسبت فریقین ثابت است پس باید تخصیص یکی از ایشان بغضب و دیگری بضلال با وجود
هر دو وصف مر هر دو صنف را از جهت غلبه استحقاق و کثرت قابلیت هر یکی بصفتی
تواند بود مر هر یکی از فریقین را الا تخصیص یهود بغضب از برای غلو ایشانست و
تمرد و معانده و تعصب و مکابره و تجاوز از حد ادب و حرمت در نسبت بحضرت عزت
تعالی شانه از آنجا که گفت ید الله مغلولة ... ان الله فقیر و نحن اغنیاء و چه
نسبت با جبرئیل علیه که اظهار عداوت میکردند باو و او را دشمن خود میپنداشتند ...
...

بعیسی علیه السلام و برکی برای ترتیب ایشان در انکار محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی از علما در تخصیص
این دو گروه بدین دو صفت سخن نکرده فرموده اند که مغضوب علیه هر که بود رضینا
که خشم حق سبحانه در یافت خشنودی بدو نرسد اما بدو این حسب الحکم همه داشت که هر که مسلمان
نشوند و شرف ایمان بدیشان نرسد اما اگر راه امکان آن دارد که بمراه ایشان مناسب حال
ترسایانست که طبعا با اهل اسلام ما یلند و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری
و در اخبار آمده که چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از آسمان در آخر زمان نزول نماید و ترسایان
دین محمدی و شریعت احمدی دعوت فرماید ایشان بملت اسلام در آیند و بعد از سرگردانی در بوادی
ضلالت بمنزل هدایت و دولت کرامت رسند بیت شادی آن بنده که دولت پناه کو بچنین کس که
آید براه صاحب تفسیر رحمه الله میگوید که مغضوب علیهم معاندان اهل کتابند و
ضالین مقلدان ایشان معاندان بمکابره حق را می پوشیدند و در تغییر و تبدیل و تحریف
درست و راست می کوشیدند و مقلدان از روی هوای نفس پیروی ایشان می نمودند و از کمال
وحقیقت حال بیخبر بودند و منهم امیون لا یعلمون الکتاب و فی الواقع اهل تعصب و تقلید
بدترین اشرار و نکس ترین فجار اند متعصبان حق را دانند و پنهان سازند و مقلدان ندانند
و بدانستن نپردازند از فکلاجم مستو غضب ندیوان اول بنام اهل تعصب و عناد
کشته و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و
علیهم غضب و علامت ضلال بحکم جلال لم یزل بر صفحات احوال ارباب تقلید و کان
ظاهر شده انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیلا ای درویش معاندان علوم خود را سرمایه
جاه و منصب ساخته بمکر و حیله و غدر و خدیعه کوتاه نظران تقلیدی را در دام فریب
انداختند بیت ای بسا علم و ذکاوات و فطن • کشته ره رو را چو غول ره زن • حیله
آموز را جگرها سوخته • فضلها و مکرها آموخته • بدگهر را علم و فن آموختن • هیچ تیغی
دان بدست راه زن • تیغ دادن در کف زنگی مست • به که آید علم ناکس را بدست • فایده
علم آنست که بدان عمل نمایند و دیگران را آموختن و کار بستن دلالت فرمایند نه آنکه پنهان و پوشیده
دارند و برای حصول جاه و اخذ رشوت باطل را بنقش حق بنگارند بیت ای علم از علم بر افراخته
چون علم از علم سر افراخته خویشتن از علم علم ساخته چون عمل آمد علم انداختی علم خود
ز عمل سر بسر هیچ دانش چه کار نیز هیچ ترک نفاق و کم تلبیس کن علم ز سرچشمه تقدیس
کن اما مقلدان در کمند اضطراب شیاطین افتاده متابعت مقتدایان چه راه و بی روی بی
شعاران دوران را تتباه می نمایند و مانند نابینایان در یکدیگر آویخته بادیه حیرت را بقدم

جهل می پیمایند

جهل می پیمایند بیت ای تو نابینا بجوی بینای راه تا نیفتی از سر عمی بچاه کو دکوره جویه
از کوری بدتر که در چاه ضلالت افتاده و دست خلق را تقلید ایشان بر باد داد که در وصف حبث بر سید قلبه
باد و گفته اند اهل عالم دو طایفه اند یا صاحب دعوی یا مرد معنی اهل دعوی عمر بلاف و گزاف
گذرانیده اند و ارباب معنی زبان از دعاوی و تصلف در بسته و موستان در جانب معنی بودن ترک دعوی
یحبهم و یحبونه بدیشان رسیده دم در کشیده اند ما للتراب و رب الارباب بیت من کیستم
که دعوی سودای او کنم یا آرزوی روی دلارای او کنم یهود و نصاری در طرف دعوی
افتاده بودند با آنکه از محبتشان بهره نبود در زبان بلاف نحن ابناء الله و احباؤه بر گشاده بودند پس
معنی آیه بر این تقدیر چنین باشد که الهی ثابت دار ما را بر طریق اهل معنی که خلعت انعمت علیهم
بر ایشان پوشانیدی ایشان بر داخته نه بر راه یهود و نصاری که دعوی بدروغ کردند و بدان
خار غضب و ضلال در پای ایشان انداختند حسین بن الفضل رحمه الله میگوید مغضوب
علیهم و ضالین اهل کفر و شرک اند داخل یهود و نصاری اند در این آیت و غضب اهل شرک
در قرآن مذکور است من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و ضلال ایشان نیز
معروف و مشهور فقد ضلوا ضلالا بعیدا در تفسیر کبیر آورده که بعضی گفته اند که حمل
آیه بر یهود و نصاری خالی از ضعفی نیست بجهة آنکه مشرکان و منکران صانع از یهود و ترسایان
بدترند و احتراز از روش ایشان اولی و بطریق سلامت اقرب است پس صواب آن باشد
که حمل کنند مغضوب علیهم بر هر که خطا می کند در اعمال ظاهر یعنی فاسقان و ضالین
بر هر که خطا در عقیده است چون بی دینان و مبتدعان چه لفظ عام است و تقیید خلاف اصل است
محل قادیه در تفسیر خود از ایجاز البیان آورده که چون از نحوی بعضی احادیث معلوم شد که مغضوب
علیهم یهودند و ضالین نصاری جهاز بن قول تجاوز نباید کرد و حال آنکه هر که بعضی از محتملات
کتاب بحدیث تخصیص یابد تعدی از و بمحتمل دیگر اصلا جائز نیست والحق بین سخن واجب است که بعض
فرق کرده اند که حدیث مخصص نزد این جماعت که بعموم قائل اند به ثبوت پیوسته باشد یا در صحت و حسن
او سخنی بود و هم از امام در مفاتیح الغیب فرموده که هر که منعم علیه باشد ممتنع است که صفت
غضب و ضلال بدو راه یابد پس فایده ذکر مغضوب علیهم و ضالین در عقب انعمت علیهم
چه تواند بود در جواب میگوید که ایمان بنده بین خوف و رجا کامل میشود چه هر یکی
دیگری موجب نقصان دینیست چنانچه در یمن و اوراق سبق ذکر یافته پس ذکر انعمت علیهم
که موجب رجا و بسط است ارداف کردند بذکر غضب و ضلال که سبب خوف و قبض است
تا هر دو با هم مذکور شده ملحوظ خاطر سالک باشد و هر دو رکن ایمان او که بیم و امید است بدین

کلّه قوت کبود بیت جان مست تا حسنت کرشمه ئیست دلفریب • دل غرق هیبت
کز عشقیت خشمناک • وقاذی یابن سخن را جوابی دیگر فرموده و محصلش آنست که منعم
علیهم مومنانند که ظاهر و باطن ایشان بنور اسلام و ایمان آراسته است و ایشان مخلص
بحلم پرو نعمت ایشان تمامست و مغضوب علیهم جاحدان معاندکه حق را می شناختند
و بظاهر پنهان میداشتند و ضالین منافقان که در صورت اقرار میکردند و بباطن منکر
بودند پس هر یک از طایفتین را فی الجمله نعمتی هست اما نا تمام جاحدان نعمت شناخته
و اقرار نه و منافقان را نعمت اقرار هست و فوق منع انکار فی یکی را طلب ثبات
بر راه کسانی میکند که نعمت ایشان تمام و کامل است نه آنکه نعمتی دارد و بسبب ناتمامی
ضایع و بی حاصل است بیت نعمت آنست که آراسته باشد بکمال • نه که از پی بودش
آفت نقصان و زوال • فصل سلمی رحمه الله فرموده که مغضوب علیهم استاد
بر فرو گذاشتگان راه و راندگان درگاه که در مملکت خود بصد جا قراری می
کنند اند و ضالین عبادت ستانند سرگشتگان بادیه غوایت و سراسیمگان بیابان
جنایت که از منهاج معرفت و ولایت و منهج حق و حقیقت بی خبر اند و گفته اند
فرقه اول مستهلکانند در وادی مطاوعت شیطان و فریق ثانی دور ماندگان
از شارع متابعت رحمن و در حقایق القرآن مذکور هست که مغضوب علیهم جمعی اند
که لوازم حسن ادب را نشناسته در اوقات خدمت از جاده حرمت انحراف میجویند
و ضالین گروهی که از مراسم آداب غافل مانده زنگار غفلت از آئینه دل نمی زدایند
و در لطایف قشیری آمده که مغضوب علیهم بدبختانی اند بصدمات سطوات خذلان
مهجور گشته و ضالین بی دولتانی بلواحق مصایب حرمان از مقصد مراد دور مانده
در عین المعانی آورده که مغضوب علیهم اهل ریا اند و ضالین متابعان هوا در
عمل موجب سخط و غضب الهیست و پی روی هوا از آن که دوری همه مناهی را یکسر
خواست هر عبادت که بریا آلوده گردد مقبول نگردد و لا یشرک بعبادة ربه احدا •
بیت طاعت آلوده بناید بکار مشک جگر سوده بناید بکار گر تو ز محراب شوی
آب جوی آتش دوزخ بود آن آب روی و هوا نیز حریفیست که طاعت معبودان
باطل را در نظر مشرکان جاهل و جلوه میدهد و اساس رد و سنگ معصیت و میل بعطلت و غفلت
در نهاد ایشان محکم میسازد الهوی اول اله عبد فی الارض بیت غباری که خیزد میان ره
اوست چه گویم که هر چه نفس را چه اوست پر از گرد او دامن نیک و بد وزو در بلا

و تو گوئی جمله اهل خرد • در مذمت هوا همین نکته بس که منع نفس از هوا فتنش سبب حصول
جنان و سکون در روضه رضوانست واما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی •
فان الجنة هی المأوی بیت گر نفس نفس بفرمان نشست • کفش بیاور که بهشتان نشست •
در عرائس الحقایق میفرماید که مغضوب علیهم آنها اند که منزلت کرامت رشد بعد از نور حضور
و در گرداب محنت افتادند پس از سلامتی بر ساحل سرور • و ضالین گروهی اند که بقید
و فجور غافل از توبه و انابت بحضرت رب غفور • و هم در حقایق محمدیه است که مغضوبند بالجنایت
در منازل سلوک و انقطاع از قوافل راه مالک الملوک و ضالین ممنوع اند از مقصود و طرق
طریق عنایت معبود • در مرآت آورده که مغضوب علیهم آنها اند که از شوارع عبادت
و ضالین منسلخ اند از نقایس علم و معرفت و گفته اند که مغضوب بمکر و استدراج مبتلا از آنان که
از سلوک منهاج و ضالین بحجاب انفصال ممنوع گشته از دریافت انوار وصال اقوال این جمیع
ارباب تحقیق هم یکدیگر نزدیکست و مآل مجموع اگر بتحقیق در نگرند یکیست • ع عباراتنا
شتی وحسنک واحد • و حقیقت آنست که مراد از این دو فریق رونده گان دو طریق اند منعطفا
بآثار ظاهری و متمسک با اسرار باطن و یکی متوسل بانوار ظاهر چنانچه در حقایق
التاویل آورده که مغضوب علیهم جماعتی اند که بظواهر فرو ماندند و بنعمت روحانی و نعیم جسمانی و
ذوق حسی باز مانده و بواسطه اشتغال بانها از دقایق حقایق روحانی و محبت قلبی
وا ماندند و نصاری بغوایت و جهد بوده که دعوت ایشان همه بنعمتهای ظاهر چون حور و قصور بوده
و پس وجود حجب ظلمانی که عبادات از کثرت آنست و علت بعد و دوری از نور معبود واقف بودند که
مستحق غضب باشند اما ضالین گروهی اند بنعمت روحانی و احوال باطن که بحجب نورانیت
محتجب شده و از ظاهر حق و شهود انوار جمال در کل موجودات غافل ماندند چون نصاری
که دعوت ایشان همه بحقایق باطن و انوار عالم قدس بوده اما دعوت خیر الامم که امت
مرحومه حضرت ختمیه اند صلوات الله علیه بجامعیت و شهود باطن در ظاهر
و ظاهر در باطن ظهور را در عین بطون بینند و بطون را در عین ظهور مشاهده نمایند چه
اینجا ظهور در عین بطون نیست و بطون محض ظهور در نهان آشکار است و در پیدا نهان مستور
ع نهانی از همه عالم زبس که پیدائی • و اینجا گفته اند بیت ای بر همه آشکار و از جمله نهان
در عین عیان مخفی و در خفیه عیان • اندر نظر محمد اندامای جان و جهان هم از تو عیانی
و هم نهانی و نه اند • و از همین واقفست که مغضوب علیهم اهل تشبیه اند که مطلق را بمقید
می سازند و ضالین اهل تنزیه که اینان نیز بحد بدو محدود میکنند هر فایز به تنزیه و تشبیه

از آن جهت که مقيد حق مطلق است ناقص المعرفة باشد چه عقيده دارن امور که حق را
از آن تنزيه کرده اند از معرفت تعينات نور و شئونات ظهور او سبحانه و تعالی
محجوب و محروم است و بصفت ضلال و بعد از مرتبه جمعيت موصوف و موسوم
همچنين مشبه من غير تنزيه هم ناقص است همچون مجسمه که در تشبيه حدی پيدا
کردند و بدان سبب غضب و سخط دنيا في الحيوة الدنيا آمد تا و دو شر جهودان و مثل
ايشان مبتنی بر مجرد تشبيه است و از آن ترسايان بر محض تنزيه و امت
محمديه صلوات الله علی نبيها که همت تامه ايشان را جامعست ميان تشبيه و تنزيه
و هر يک را در مقام او ثابت دارند و حق را سبحانه هم در وصفت منعوت و موصوف
دانند و منزه از حيثيه حقيقة ذات تو مجرد از مظاهر کاينات و تشبيه باعتبار ظهور
او در مرايای اکوان و نمودار و صور لابسين اشکال و الوان **بيت** کاه خورشيد و گهی
دريا شوی • کاه کوه قاف و که عنقا شوی • تو نه آن باشی نه اين در ذات خويش
ای برون از وهمها و از بيش بيش • از تو ای بی نقص با چندين صور • هم موحد
هم مشبه خير و شر • **فصل آمين** همچنين پادشاهان و سلاطين روزگار در صورت
اختتام پذيرد منشور توقيع ايشان که عبارت از مهر و نشانست توشيح ميابد انهاء اين
چون منشور عظيم الشان و مثال معجز نشان ام القرآن که صدر کتاب مجيد و وافي
و فصل الخطاب جميع احکام دينی است سمت اتمام يافت ختام آن بر معنها تم حقوام
که عبارت از کلمه تامه آمين است متعين شد در حکايت ابي هريره رضی الله عنه مرويست از
حضرت سيد المرسلين عليه افضل صلوات المصلين که آمين خاتم رب العالمين و اين کلمه
بقول جمهور از سوره فاتحه است و باقی علما برانند که نه از فاتحه است و نه از ساير سور
بدليل آنکه در مصحف امام مثبت نبوده و در ديگر مصاحف نيز نوشته اند و نمی نويسند
و کلکسوه آخر فاتحه بسهو نويسنده از آن محو بايد کرد چه تجريد مصحف از زوايد لازم است و ليکن
آنست که آمين از قرآن نيست اما منقول است بر حضرت خير المرسلين صلوات الله عليه تنبيها
فرموده که تلقين کرد مرا جبرئيل هم اين کلمه بعد از فاتحه و گفت بگو آمين و اين چون مهر
بر نامه و نامه از مهر نيست اما مانع زياده و نقصان هست و در حديث آمده که چون يکی از
شما دعا کويد ختم کند با آمين که آمين چون مهر است بر صحيفه و در خبری ديگر وارد است که ختم
کنيد دعا را به آمين تا حق سبحانه دعوت شما را بشرف اجابت رساند ابو زهير نميری رضي الله عنه
گفت شبی بخدمت حضرت پيغمبر عليه صلوات الملک الاکبر بيرون شديم که ناگاه بمردی

افتاد و يکی درو

افتاد و يکی درو بتضرع تمام دعا ميکرد و در سوال قطب امال الحاح و ابرام ميفرمود حضرت سيد
المرسلين صلی الله عليه و آله و سلم جهت استماع توقف نموده دعای او را استماع فرمود و بعد از اتمام گفت
مهر کن با آمين و مژده باد ترا بحصول اجابت وهب بن منبه رحمه الله فرموده که آمين
کلمه ايست چهار حرف هر که اين کلمه بزبان راند حق تعالی از هر حرفی فرشته بيافريند
تا هر يک تا قيام قيامت می کويند الهی بيامرز کوينده آمين را و در تفسير امام
ابو الليث رحمه الله تعالی نقل ميکند که هر يکی از حروف ابجد آمين جواز چيست بنگاه کنيد آن بر
بکلمه بدو بدان درها بهشت بر روی ايشان بکشايند ای عزيز در دنيا پيچ و پيچ و ای ذي درها
کشادن مشکلست پس بيچاره مرا که دشوارترين راهها باشد پيچ و چگونه توان کشاد
حق سبحانه از محض عنايت کلمه آمين را جواز راه قيامت ساخته تا بيوکت آن باسانی پيچ
آن پيچ و صراط ميسر گردد **بيت** ز نسخه خط مشکين خود نشانم ده که سير راه محبت
بيان چه دانکم در جزو ابو الفتوح مذکور است که آمين در جهانيست در بهشت و اين
سخن را چنين توجيه کرده اند که گفتن او سبب وصولست بدرجه از درجات جنت
و در لطايف النقوی آمده که الف آمين از امانست و ميمش از مغفرت و ياء از يسر و نون
از نصرت بنده که تصديق اين کلمه کو بجان عذاب امان دهند و مغفرت بغير فرق
عز تنش نهند و دشوار را بر و آسان سازند و علم نصرتش برافرازند و گفته اند الف آمين
اشارت بالفت عارف بذکر الهی و ميمش اشارت بمشاهده انوار الطاف نامتناهی
و يايا و بيقين کامل در راه دين و نونش متابعت سيد المرسلين و عارف را بدين چهار صفت
چهار خلعت از خزانه عنايت بپوشانند و الف الفت دولت انس با حق بدو ارزانی
دارند که من انس بالله اعز الله و ميم مشاهده بمقام محبت خاص مر او را نکه المحبة
شرابٌ صافٍ لا يشربه الا رجل وافٍ و يای يقين سکه يمن دين و دين بنام فرخنده
انجامش زنند که لا يتم الامر بدون اليقين و بنون نور معرفت نظر سعادت بر صحايف
حال و صفايح اعمال او افکنند و من نظر اليه بمغفرة له آمين کليد اجابت سهمی اسلام
اعوانا است لغزای عزای عالم آرای فضل و افضالست توقيع وقيع سعادت
قبول و اقبالست مهر سپهر ولايت از افق هدايت نمايان شده ماه بارگاه شهامت
انواع کرامت درخشان گشته ثمره شجره حمد و شکرست نتيجه مقدمه ذکر و فکرست و شعشعه
لالی معانی را انتظام از سوره فاتحه فاتحه را اختتام بدو و قافله دعا را قائد است بمحل اجابت
هشت آواز بهشت بر صوب نايت **بيت** منشور حيات جاودانيست • سرچشمه آب زندگانيست

ای درویش بنظر صورت دو کلمه که گنجیست از گنجهای عرش برین لفظش فهرست جریده مراد
معنیش عنوان صحیفه اجتهادیست حرفش طراز کسوت حصول امانیست نقطه اش منبع عین
العیون کامرانیست نفحات گلشن انسیه را مهب نسمت مقدس نسمات چمن قدسیه را مورد بیت
بالکی از هر دو شش خاتمه فاتحه گاهیست تالی اصل فصل الخطابست بیت قفل کشای درگاه عطا
عطر فزای گل شاخ وفاست • غنچه از گلشن ناز آمده • با گل از گلشن راز آمده • در تفسیر
خواجه قدس سره مذکورست که حق سبحانه بر این امت درها برای دعا واجابت گشاده
که هیچ یک را از امم ماضیه نگشوده بود و مر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وامت وی را گوارش
تحفها بود در خزانه غیب مکنون ومستور ودست فهم هیچ آفریده از عرض ذیل معرفت
آن وتصرف در آن محروم ومحجوب بر هیچ فرشته ذره از آن بهره از الطاف دیده بود ونه
هیچ پیغمبر شمه از گلزار اسرار آن تحفها شنیده در گوش دلم هاتف الطاف تو میگفت سر
که جبرئیل امین نیز پنهان بود حق تعالی آن مخطوط را در غیب مخزون داشت تا زمان
ظهور سید ولد آدم صلی الله علیه وآله وسلم بمجموع انام صورت دعا بدین امت عطا
کرد تا دیگران گمان نبرند که اینها هیچ نیابند بیرکه دعا بندوان عطاها در جنب عطاهای
ما ندای مروریشان اقسام عنایات وحظوظ سعادات که از دیده پیغمبران وامم ایشان نهان
بود وفرشتگان مقرب بران اطلاع نداشتند در سوره سبع المثانی که مستثنی بوده از
کتب برای شنوان و آن رسول برای سید آخر الزمان واز امم برای امت مرحومه ایشان
درج فرموده واینچنین عطیات عجب شما در نهایه هفت آیت فاتحه را مظهر آن لطفها
بدیعه آیات داد افتتاحش بتسمیه مقرر کرده واختتامش بآمین معین ساخته باز تسمیه
حرف با واضع شده وتسمیه آمین حرف نون تا اشارت باشد بلا تکرار امت سراسر ایشان
وبهجت بوده بظهور شریعت محمدیه ومهلت نوال ونصرت خواهد بود ببرکت شفاعت
احمدیه علینا دعائنا وثنا فیضنا افضل الصلوات نبی کرامت وشرف ابرامت بیت پیروانی
و دادان شه وهر تست تاج کنتم خیر امة بر سرست • چون بود خیر الرسل آن محتشم
امتش باشند هم خیر الامم • فصل آمین اسم فعلست واسما افعال آنرا گویند که معنی امر داشته
باشند از روی وضع ودر مفصل آورده که اسمای افعال نحو عند بعضی برای تسمیه اوامر چون
رویدکه اسم امرست وبرخی برای تسمیه اخبار چون هیهات که اسم بعدست وغلبه آن اول
یعنی طرف امر بیشترست زیرا که وضع این اسما بجهت اختصارست وحالت اختصار امر که محتاج
مخاطب نیست ملایمت بیشتر دارد وانیها را اسما افعال اصوات نیز گویند وفارسی آورده که دا بذی

الجلال میطلبد واز حول وقوت خود تبری می نماید که لا حول ولا قوة الا بالله میشود ودر کشف الاسرار
فرموده که این کلمه برای سه معنی می آید یکی ختم دعا ودیگر پیوستن تضرع بدعا سیوم استدراک
دعا واشتراک در آن یعنی اگر کسی بعد دعاء کسی آمین گوید در هرچه دعا کنند بخواهد واجابت کند
او نیز در آن انباز است وبعضی گفته اند آمین دعاست بعد از دعا اهدنا وآمین دعای دیگر
ودعا عبارت از طلب است بر سبیل تضرع وچون الحمد تضرع بیشتر قرب بحضرت احدیت بیشتر ودلی
واقف دار بین زمتضرع دورتر بیت ای که خواهی که نیابی جان واخری • جا در خود ده تضرع
ورزی • کین تضرع را بر حق قدرهاست • وآن بها کانجاست زاری را کجاست • در تفسیر
امام ابی اللیث از مقاتل رحمه الله نقل کرده که آمین دعا را قوت دهد وطلب فرود آمدن رحمت
کند وگفته اند آمین پیوند دعاست موسی عم دعا میکرد وهارون عم آمین میگفت ورب
العالمین هر دو گفتار را دعا نام نهاد • قد اجیبت دعوتکما اجابت دعوت را با آمین نوع
خصوصیت هست ونزد محققان میل بنده بدعا محض مهمست یعنی بی اجابت وحضرت
پیر رومی قدس سره از این معنی خبر میدهد بیت گوید بگو یا ذا الوفا اغفر لعبد قد هفا
چون بنده آید در دعا او در نهان آمین کند • آمین وآنست کو انده دعا دوست دهد • ولی
بود وانده در وجان شیرین وخوش چون بین کند • فصل فضیلت کلمه آمین از آن زیادتست
که مطاوی این مختصرات را گنجایش یکی از بسیار آن توان نمود زید بن سلم رحمه الله گوید
آمین گنجیست از گنجهای عرش برین وتاویل وی کس نداند وشنوانده مگر رب العالمین وحضرت
خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده که بحقیقت این کلمه تامه سریست میان بنده و
حق سبحانه در وترتیب مکتوم که معلوم هیچ مخلوق نیست از ملکه وجن وانس وغیر ایشان
یکی از آن عطا آمده که تلقین آمین از حق سبحانه لطیفست پوشیده وبابنده وگفتن بنده سریست
مخفی که بطریق مناجات با عالم السر والخفیات از میان جان میگوید هر کسی از بزرگان دین
رضی الله عنهم اجمعین در شرح این کلمه از حال ومقام خود رمزی گفته ودر اشارتی بالکس
عبارتی سفته اند محمد حکیم رحمه الله فرموده که آمین ولشانی بزرگ وقضیه عظیمست که
اطبا فقها ختان خصوص ساخته ایشان بدیده دل مشاهده محل آمین کرده اند واز متعلق
والحمد در ضمن او ستاذ بزرگ واستجابت دلالت کند واز بزرگ مرتبه این کلمه است که حق سبحانه
خاص کرد این امت را بان وبکلم بدو ودون سایر امم واز پیغمبران گذشت غیر موسی وهرون
علیهما السلام داده بود وپس چون اینچنین عطیه از آن دو پیغمبر مرسل بدان اختصاص داشتند
بدین امت کالمنزل فرموده فرق حسد یهود در حرکت آمد وخبر آمده است که یهود بر هیچ چیز

چندین حسد نبرده اند که بر کلمهٔ آمین میبرند یعنی آمین گفتن را بهتر بود بدیشان داده اند و امین ثواب آمین کلمهٔ منقوله
بودند و تفسیر آن دانسته و حق تعالی کلمه را بدیشان نداده بود و در آرزوی آن بودند که
بگفتن این کلمه مامور شوند لکن ممنوع شدند و حق سبحانه این هدیه را بامت حضرت خاتم صلی الله
علیه و آله و سلم فرستاد و ایشان ثواب گفتن آن میدانستند و چون حکم توریت و تلاوت آن
لاحق شد گفتن نمیتوانستند هم از لفظ محروم ماندند و هم از ثواب محجور گشتند حسد بردن ایشان
غلبه کرد و از انس بن مالک رضی الله عنه منقولست که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمودند که حق تعالی
امت مرا سه چیز داد که پیش از من کسی را نداده یکی صفوف صلوة و جماعت و اتیان در کرامت
و منع بنوده دوم تحیهٔ اهل بهشت یعنی سلام و در آمدن بکو تحیت بدین لفظ نگفته اند سیوم
آمین و از این بکس نداده اند قبل از من الا موسی و هرون علیهما السلام و در کشف الحقایق وارد است
که حدیث تلقین جبرئیل علیه السلام آمین را از آن مجملات است که دلالت بر فضیلت این کلمه کند و چون تحقیق
تلقین نوع کلامی بعد از قرائة ام القران کلمهٔ آمین میگفته اند چون تلاوت و بعد از فاتحه مشتمل
باشد بر متابعت آنحضرت و دلیل بر حسن اعتقاد بنده بآن حضرت و امتثال امر فاتبعونی و نشانهٔ
محبت و موافقت ایشان و اهل البیت و اصحاب و تابعین که ایشان نیز بر گفتن آمین مواظبت
می نموده اند و دیگر موافقت ملایکه نیز در ضمن وی مندرجست و در معالم التنزیل از ابی هریره
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چون امام
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بگوید بگوئید آمین که بدرستیکه ملایکه نیز در آن وقت میگویند و امام هم میگوید
ناطقست هر که موافق افتد آمین او با آمین ملایکه آمرزیده شود گناهان و آنچه گذشته
باشد و آنچه از بنده رواست عز بر آمین ملایکه دلیل اجابت دعای بنده است زیرا که ایشان بیگناه
و صادقاند و درخواست پاکان و راستان با جابت مقرونست گویا اشارتست از زبان لطف
که ای بنده فرشته را میگویم تا بود عا شما آمین گوید شما مناسب که بر دعای خود آمین
کنید اما از آمین تضرع و تذلل است که مقصود از دعا همان تواند بود چنانچه گفته اند ٤
این دعا بر آی آمین است دیگر از فضایل این کلمه آنست که او خاتم پروردگار عالمیانست
این خبر در بحر الحقایق برین وجه وارد شده که آمین خاتم رب العالمین علی عبادة المؤمنین
مهر بر نامه دعای بنده دارد یعنی که ما نخست از آنکه تباهی بدو راه یابد و کس بر آن دو کم
دروغ تصرف تواند کرد و چون مکتوبست و بمهر مختوم مانده بر مضمون وی کسی اطلاع
ندارد و اینجا نیز این مهر عزت منع کند آفات و عاهات را از بنده و شیطان را از تصرف در وی
باز دارد و چون مضمون حال بنده است از ملاهی و مناهی و عیوب و ذنوب بستر کرم ربنا

بپوشیدن مانند ابلیس بر آن مطلع شده شماتت کلا عنهم نشوانکرد در بحر الحقایق آورده
که چون بنده در نماز که معراج اوست بتلاوت فاتحه از روی صدق نیت و خلوص طویت تقرب
بجو بر وظایف حمد و شکر و استعانت و استهداد حضرت عزت دا عبادت و عنایت تا بعد از نجوم
اثبات و ربطوت تجلی هویت خود تعقیب کرده اند و او را بمرتبه فنا که موجب بقاء حقیقیست
عروج داده نقد وقتش بخاتم آمین مهر کنند و هیچکس را از عالمیان نرسد که فکان و ختم و
رفع آن مهر تواند کرد پس ابلیس لعین طمع از وی منقطع سازد و بند معجبات از ختم بمقام
مخلصان در آمده در شان او الا عبادک منهم المخلصین داخل گردد و این نیز تواند گفت که بنا
باشد که نامهٔ اعمال الخیرات بنده بحضرت برند و دران نامه هیچ چیز نوشته نباشد از طاعات
و عبادات بلکه مجموع آثار ریا که شرک خفیست باطل کرده باشد لئن اشرکت لیحبطن عملک پس چون
عزت از غایت عنایت که با این امت داد در نامهٔ عبادت ایشان بخاتم آمین مهر میکند تا هیچ چیز از آنها
محو نتواند کرد و همچنان سر بمهر روز جزا تسلیم بندگان کنند نکتهٔ دیگر آنست که آمین مهر دعا را
جون بمهرست مر نامه را چنانچه در حدیث تلقین وارد شده که انه کالطابع علی الکتاب و گفته
شد که مهر نامه را از آفات مصون میدارد و مضمون آن از اطلاع کسان مخفی میدارد و دعا را ٤
نیز دو چیز ضرورست زیرا که نامهٔ دعا را بمقصد اجابت ترقی بباید کرد و بی مهر عروج کردن
او متعذر است و توضیح این سخن آنست که اغلب خلایق را بشرایط دعا اشتغال نمیدارند بلکه
با قلت شکر و وفا و کثرت تخلیطات و استغراق بامر الهی و اعراض از جناب حق بی یقین صادق
دعا میکنند و دعا که از مثل عصاة صادر شود بدو موانع عروج آن بسیارست چه هوا و بخار
مدارج و شمس و قمر و نجوم و جنود ملایکه که میان زمین و آسمانند عرشیان و هر آسمان
تا حملهٔ عرش همه مطیعان حضرت الله اند و مجرد دعوات بندگان از روی زمین بطرف عرش
برینهاست پس هر گاه که دعای عاصیان برین مطیعان مرور کنند و دیست کار دوی
غیرت و حمیت سنگ جفا در آن افکنند و نابود شدن آن و بجایگاه نارسیدن تعرض کنند
فانیشان آن حق باشد و در اخبار آمده که بر درهای آسمانها حاجبانند که اعمال اهل کبر و حسد
و غیبت و امثال آن را رد میکنند و از ایشان آن حق باشد و از عروج بر مصاعد سموات
باز میدارند پس حق سبحانه نامهٔ دعای بنده را بخاتم آمین مهر فرمود تا از آفات ترسها
مصون ماند و کسی را نیز از ملایکه بر مضمون آن درخواست اطلاع نیفتند و پاکان عالم علوی
آلوده گناه با زمانیکان نتوان سفلیشان بنا ببندند و آن باب طعن از ایشان و وجود نگیرد و
گویا از بان لطف میگوید ای بنده بدعا امر کردم که ادعونی استجب لکم تو امتثال کردی بآنا ادب

نگاه نداشتی و دعاء بهاد بان شایسته درگاه نیست پس حکم فرمودم که آمین گوی تا صحیفه دعای
تو مهر شود و مضمون دعا از مفتریان بارگاه عزت پوشیده ماند آمین بمحض کرم آثار اجابت بیابد
و هیچکس بر مضمون دعاء تو و احوال که بها آن در حضرت کسی را مطلع نباشد مباد که شرمنده شوی و
خجالت توفیق خواهم و کسی که بدان سخن بنشیند دعاء عاصیان داشت آمده دعای مطیعان
گوینی و آنکه باینهمه چه حاجت باشد جواب گفتند آنکه اصل عبادت دعاست چنانچه در خبر آمده که
الدعاء مخ العبادة پس باید دعا را از کتاب دعای مطیعان بتکرار عبادتی پسندیده است بکلمه آمین مهر
میکنند تا ادخل محوا میماند همچنان مختوم تا روز قیامت آنگاه آنکه بنده مطیع باخلاص نیز خود را
و بنا کند اوند و نمی خواهد که کسی بدان اطلاع یابد بیت رازهای که میان تو و دوست همه
کو چه جبرئیل امین است بدان محرم نیست • چون حضرت عزت میفرماید که ای بنده دعا کن
و بجزاء لکم میخواهی و رقعه سئوال خود را بختام آمین مهر فرمای تا بامانت بحضرت ما رسد
و هیچکس بران مطلع نگردد بیت سری که مرا با تو ترا با من هست • باید که ندانند بجز ما من و تو
و زبان حال بیان ندارد در این محل مضمون این کلام نالمقتست بیت یا رب ز لحظه
نامدار انگنی با مفلسی را عشق سودا نوکنی بعمیکنم و قوا ز کرم می پوشی اینها ز تو آید
و چنینها تو کنی بعضی برآنند که آمین مخفف هم ممدود و هم مقصور یکی از نامهای الهیست و از ائمه
اهل بیت جعفر صادق علیه الصلوة والسلام بر این رفته و ابن جبیر و مجاهد نیز از مفسران برین
قولند و تقدیر چنین است که یا آمین بعد یا امین بنظر بجیب دعائی و بکثرت استعمال حذف حرف
ندا میکنند چنین ربنا وفی النظر الیک و امام راغب ابو طرفا ربیع نقل میکند که چون بدین بیان که این
اسم فعلست و فعلش متضمن ضمیر مرفوع که خطاب با حضرت رب الارباب اشد بر ان نام الله گفتند
از آنکه کلمه بعینها اسم الله بود و واضح آنست که این کلمه در اصل آمین است بمد و معنی و چنانچه
در حریر الحقائق آورده آنکه وی آمین است بر مناجات بنده با خدا و نعم آمین است برا الطاف •
پرورکار باید چنانچه جبرئیل علیه امین بود بر وحی و حضرت رسول صلوات الله علیه امین بود
بر الخبر بوی فرستاد نه هیچ این کلمه آمینست و جبرئیل علیه امین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم امین و برکت امانت این سه امین برونکا دلایل رحمت میرسد والحمد لله رب العالمین و
نقلی بکار از امام جعفر صادق رضی الله عنه هست که آمین بتشدید گفته اند ای قاصدین معنی آنکه
دعا میکنیم در حق تو قصد درگاه کرم تو کرده ایم برای اجابت دعا و قوا ز آن کریم نبوی که قاصد خود
نا امید باز گردانی بیت هر کسی که بدرگاه تو آمد بنیاز • نومید ز الطاف تو کی گردد باز •
سید الطایفه جنید قدس سره فرمود که آمین ای عاجزین تو ما را بحمد و ثنای خود الهام کردی که

وما بصفات حضرتت عاجز چرا ذبلوغ و در فتوحات نیز همین فرموده که اصل او مشتد شد
یعنی قاصدین و تحقیق کرده اند جهت سرعتی که مطلوبیست در عین اجابت جه خفت مقتضی
اسرع باشد اشباع و بکنند ثنای ربوبیت ای مقداد هست که برای امتثال فرمان کلمه میگوئیم
و جهت متابعت مرطریق ثنا خوانی هیچ بیم و اکون نیز فی نفس الامر ع ما انکجا و حمد و ثنای
تو از کجا • و گفته اند تحقیقا آمین همین دانسته شده که او کلمه ایست که عارفان بدو
مرتبه قرب طلبند و سالکان از وقت سیر و سلوک جویند و عابدان و استقامت در طاعه
خواهند و هر کس بقدر همت خود از برکات او فیض برپوشند و صحایف دعوات و عبادات
را بدو ختم کنند و چون ختم صحیفه دعا و ثنا بدین کلمه می باید همی گو اختتام ترجمه فاتحه
بدعای فتح و ختم آن بدین خاتم نقش نشان جریده کلام را مسکیه الختام ساز کلام
و مناسب می نماید ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین • آمین رب
العالمین • فصل بر سبیل وعده لازم الوفا ایراد دو سه کلمه در خواص سوره فاتحه
بر ذمه قلم فرخنده رقم لازمست کاذب و من الله نیل المآرب علما • در خواص قرآن زیاد
خاصیت برین سوره متفرع یافته اند و بعضی از آن در کتب ثبت نموده و چون این سوره
اعظم و افضل سور قرآنیست و قرآن منبع منافع و معدن فواید این مقدار از خاصیت او
ذکر کرده محل عجب نیست امام ربانی ابو عبدالله بونی رحمه الله در قصیده فایحه در خواص الفاتحه
چندین مطالب و مقاصد که میکند و میگوید که حصول آنها و سول بزیادت از آنها میطلبی
شعر فقابحة الکتاب فانّ فیها • لما اشکلت سرّا ای سرّ • و این جاده خاصیتا از مجموع این خواص
که تحریر بیان پیوسته یاد کرده میآید اول شفای همه دردها چنانچه در وجه تسمیه نیز
الشفا در قسطیرایافته دوم دفع ضرر زهرها در فضایل ابوسعید خدری رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاتحة الکتاب شفاء من السّم و در قرو
الاخبار نیز بهمین طریق مذکور هست و در باب سورة الرقیه این معنی بشرح بازنموده
آمده و بموضع دقیقه که محل نفث است آیه وسط باشد یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین سیوم
سبب حفظ و سلامتی در سفر چنانچه در روایت الجنان از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
نقل میکند که چون سفری خواهی کرد سه نوبت فاتحة الکتاب بخوان و بگو اللهم احفظنی
واحفظ ما معی و سلمنی و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی تا در آن سفر محفوظ باشی و بیابی
مقصد بیبی و در بعضی روایت آیة الکرسی و سورة اخلاص با فاتحه منضم میکردانند چهارم
دفع حمّی ما با فهمیده رحمه الله از امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند که این سوره

چهل نوبت بر قدحی آب خوانند و قدری از آن بر روی محموم ریزند از تب خلاص یابد **پنجم**
ازدیاد قوت حافظه در خواص تیسیر آورده که بنویسد بمشک و زعفران در جام زجاجی و بگلاب بشویند
و هفت روز ناشتا بیاشامند حافظه بروجهی قوت یابد که هرچه بشنود یاد گیرد **ششم**
دفع غل و حسد و کبر و جمیع آفات نفس را مداومت نمایند بر قرائت در هر شبانروزی دویست و چهل
و هشت نوبت **هفتم** درد گوش را بنویسند و بروغن گل نوشته را محو ساخته قطره از آن در گوش
چکانند **هشتم** دفع نقرس و فالج و عرق النسا و لقوه و امثال آن را بر اناء پاک بنویسند و بدهن بلسان
خالص شسته هفتاد نوبت بر آن دهن خوانند و بوقت حاجت در عضو دردمند مالند **نهم**
دفع دمامیل و کلف را چهل نوبت میان سنت و فرض نماز بامداد بدان نیت بخوانند **دهم** سعت
روزی را بعد از نماز جمعه صد بار تلاوت فرماید بمعیشت بر وی فراخ گشته از خلق مستغنی
شود ان شاء الله تعالی چون استیفاء خواص فاتحه در عداد محالات محسوبست و ایجاز و اختصار
این نتیجه مقصود و مطلوب بر این قدر اختصار افتاد والله ولی الرشاد والموفق للسداد ٭
سورة البقرة این سوره را در قرآن بکثرت عدد آیات نظیر نیست و دویست آیه [illegible]
اطول آیاتست بحروف و کلمات و در این سوره با نحو مثلثست و قریب با نصف احکام از
احکام شرعیه و بقول ائمه کوفه آیاتش دویست و هشتاد و شش است و تمامش بمدینه
نازل شده بغیر آیه «وَاتَّقُوا يَوْمًا» الخ که در مکه بمنا فرود آمده و او را کم نامست ١
سورة بقره بجهت ذکر در و نزد جمعی علما مکروه است اضافت سوره با لفاظ خسیسه
چون بقره و نمل و عنکبوت و امثال آن بلکه بدین وجه گویند کالسورة التی یذکر فیها کذا و
گروهی دیگر بجواز اضافت سوره فرکوان الفاظ را سوء ادب دانند مختلف کسی گوید بقره را نوشتم
یا غلط کرده حفظ کردم و مانند این واضح آنست که بدین هر دو نوع توان گفت چه در احادیث
صحاح بدین دو نمط وارد شده قال صلی الله علیه و آله و سلم اقرؤا سورة البقرة فان اخذها
برکة و ترکها حسرة ولا تستطیعها البطلة این حدیث در صحیح مسلم رحمه الله مذکور است
و در دو سوره بلفظ بقره اضافه فرموده در فضائل القرآن از بریده رضی الله عنه روایت کرده
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعلموا البقرة و آل عمران فانهما الزهراوان و در این حدیث
لفظ سوره وارد نشده ٢ فسطاط در فردوس الاخبار بروایت ابی سعید خدری رضی الله
عنه نقل میکند که حضرت صلوات الله علیه فرمود که سورة البقرة فسطاط القرآن قرطبی
فرموده که این سوره را فسطاط گویند از بزرگی و شرف و بسیاری احکام و مواعظ که او راست
و فسطاط در اصل لغت خانه باشد از شعر و امام واحدی رحمه الله گفته که فسطاط مجتمع اهل بلاد

بود و هم مدینه

بود و هم مدینه جامعه که باشد آنرا فسطاط خوانند و لهذا یکی از نامهای شهر مصر فسطاط است
پس این سوره نیز مضبوط جامع اکثر احکام و حقایق و معانی و دقایق است که هرچه جوئید
از او یابید **بیت** سالکانی که راه دین بجویند ٭ ز تو یابند هرچه میجویند ٭ سنام و آن
در اصل لغت بلندی هرچیزی را گویند و آن پشت کوهان شتر است که ارفع اجزای بدن
اوست بدین نام خوانند و چون این سوره بجهت رفع سور دست و اعلای مراتب بمرتبه
حصول ثواب تالی بجهت کثرت حروف لاجرم زیادت بر دیگر سور دارد بدین اسم مسمی کردانید چنانچه
در فردوس الاخبار بروایت ابی هریره و سهل بن سعد رضی الله عنهما آورده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ سَنَامًا وَاِنَّ سَنَامَ الْقُرْآنِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ٭
زهرا یعنی درخشان و روشن چنانچه در حدیث اقرؤا الزهراوین البقرة و سورة آل عمران
آمده و بدین واسطه محققان او را مصباح النور گفته اند چه چراغیست روشن میان
سورها **بیت** چراغی روشن از نور خدائی ٭ جهانرا داده از ظلمت رهائی ٭ و در تفسیر
امام ثعلبی رحمه الله آمده که جمعی بحضرت رسالت صلوات الله علیه عرض کردند که امشب
در خانه ثابت بن قیس رضی الله عنه مصابیح بسیار افروخته بود ندانم سبب آن معلوم نشد که
چه بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آن چراغ نبوده فلعله بقراءة سورة البقرة
شاید که از سوره بقره میخوانده و انوار آن سوره بود که از آن ظاهر و کاشانه او را منور
نورانی ساخته بعد از آن جماعت از ثابت رضی الله عنه سوال کردند که امشب چه کار میکردی
گفت سوره بقره میخواندم آری نور این سوره هم ظاهر را فرا گیرد و هم باطن را الخطر
کن **بیت** چه دلبری تو ای جم که برتو حسنست ٭ فرو گرفت تمامی درون و بیرون
را ٭ و از فضایل این سوره یکی آنست که گریزاننده شیطانست چنانچه در حدیث صحیح
وارد شده که در هر خانه سوره بقره بخوانند شیطان از آنجا فرار کند و در ریاض الجنان وارده
حضرت صلوات الله علیه تقدیم میفرموده اند حافظ سوره بقره را بر غیر او در احادیث آمده
که آنحضرت لشکری ترتیب نموده بجائی میفرستاد و هر یکی از ایشانرا امیری میپرسید که از قرآن چه
میدانی و آنکس آنچه دانسته و خوانده بود عرض میرسانید آخر کار بنوبت بجوانی نو رسیده
رسید حضرت بهمان منوال از و سوال فرمود جوان گفت یا رسول الله فلان سوره و فلان
آیه خوانده ام و سوره بقره نیز میدانم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن سرور را
فرمود که این جوان امیر شما باشد گفتند یا رسول الله این [illegible] بسال کوچکتر است [illegible]
[illegible] علیه فرمود که معه سورة البقرة و چنانچه فضایل این سوره فراوانست خواص و منافع

نیز بعد و عجمی که در کتب خواص قرآنی نوشته اند میکوا نست ادجمله اکثر نوشته اورا باخو
داشتن مثل اوجاع والام باشد و بر بیبان تعلیق کردن دافع الم قطام بود و بر محموم
انرا لزوم نحو است و بر جناج واسطه سعت رزق وضی و در رسالة المختصات للبونی رحمه الله
مذکور است که برای دفع مرض و مراحف حق هفت بار خواندن و بر انکشتی و مشد و اکر نوشته
بمصروع و مجنون بندد فایده آن بسیار مشاهده کرده اند از خواص تمام سوره
و خاصیتها بعضی ایات در ذیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده فانکشت قرة
است و کفتند که جمله فاتحه اول از فاتحه ثنا است و آخر دعا و اول سوره بقره بعض حروف منقطعه
است که اکثر علما انرا اشارت باسما و صفات الهی داشته اند و فضد اسماء حسنی سفتها کالیه
محض ثنا است و آخر او دعا است مقرون باجابت چنانچه مذکور خواهد شد و در خطاب
آورده که فاتحه جامع مقاصد است از روی اجمال و اختصاص و این سوره تفصیل مجملات
فاتحه است صاحب تیسیر فرموده که افعال مذکوره در فاتحه پنج است حمد و عبادت
و استعانت و هدایت و ضلالت حمد بر همه ما باشد و در این سوره تحمید آمده است و عبادت
بر انواع نحو و مهره مفصل در عبادت استعانت بر امور شد و در این سوره تشبیه
بر آنست در هدایت با مفسوبات رسند و بقره آنرا محل تدبر بود یافته و بر ضلالت عفو
کفتند رفعه در این سوره از ذکر برآن شناخت ای عزیز چون بفاتحه کتاب که مفتاح خطاب
بود افتتاح ابواب کلام مجید روی نمود و آینه روح مشتاقان بصیقل ثنای او روشن
کشت ابواب فیض و فتوح بر روی دل ایشان کشوده مرات دل ما قابل انعکاس انوار
کلام شد بعد از کتاب عزیز الم ذلک الکتاب و آنچه در سوره فاتحه موجز و مختصر
یاد کرده بود در این سوره از روی تفصیل و تبیین یاد نمود و مجمل نمود از این معنی
رقم ذکر می یابند که سوره ام القرآن مشتمل است ذکر بر هشت جزو الوهیت و
ربوبیت و رحمت و مالکیت و عبادت و استعانت و هدایت و صفت اولیا
و اعدا و تفاصیل این جمله بر وجهی که مشیت الهی اقتضا کرده در سوره بقره مذکور است
اول وصف الوهیت و وحدانیت که از الحمد لله مستفاد شده در هفت آیه از بقره آمده است
ثانیا صفت ربوبیت و دلیل منع از آفرینش آسمان و زمین و خلقت آدم و غیر آن که بتعلیق
اذ کان خبر ... باز بوده آمد ثالثا صفت رحمت که رحمن و رحیم و مجمل از است
سه آیت که بما نشان روز جزا که ظهور عظمت مالک یوم الدین است دهشت
رابعا نشان روز جزا که ظهور عظمت مالک یوم الدین در آنست در سه آیت خلاصه ...

که النحوی

که از تحریر یا الکف به مفهوم شده سه نوع است بدنی و مالی و مشترک بینهما آنچه بدنیست
یکی نماز است و در آن باب بحث قبله که از فرایض اوست دوازده آیه در این سوره مذکور
دیگری روزه است و ما یتعلق بها از افطار و اعتکاف و در آن چهار آیت مسطور است
دیگر جهاد و مرتبه شهادت و ثواب شهدا و در آن هفده آیتست و آنچه مالیست زکوة
است و صدقه و نفقه و در بیان آنها نوزده آیتست و آنچه مالی و بدنی هر دو در آن شرکت
دارند حج است و در ذکر مشاعر و شعایر حج و صفت خانه و بنای آن چهارده آیتست
سادسا استعانت که از مضمون و ایاک نستعین حاصل میکردد یا بر قول باشد یا بر فعل کان قولا
اما قول دعا و سوال و ذکر باشد و آن در سه آیتست تا فعل و آن عبارتست از افعالی که بما
مکلف شده اند و علمی که تعلق بافعال المکلفین دارد فقه است و او بر چهار رکن اشتمال دارد
اول عبادات و با ایاک نعبد مشتمل آمده کاذکر و سه دیگر ... منکحات و درین نکاح
و طلاق و نفقه و عدت و ... و آنچه بدان منسوب بود در این سوره نوزده آیتست و
یافته دیگر معاملات از مداینت و ربا و رهن و مانند آن و در کیفیت آنها هفت آیتست
دیگر حدود و جنایاتست و منع از اکل حرام و شرب خمر و ارتکاب میسر و قضایا و وصایا و
در این باب یازده آیتست سابعا هدایت که در ضمن اهدنا الصراط المستقیم ...
نمود داده داستست ... بقول بعضی ... که باقرآن است و در باب کتاب و در این
سوره چهار آیه نازل شده ثامنا موج دوستان که صراط الذین انعمت علیهم متکفل آنست
و آنها انبیا اند و اولیا و مومنان در این سوره سی و یک آیت در صفت ایشانست هفده
در شان انبیا و چهارده در وصف اولیا و اهلیا ... دشمنان که غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین مشتمل بر آنست و ایشان سه طایفه اند مشرکان و منافقان و ...
و نصاری در این سوره ... شانزده آیت در باره ایشانست چهارده در صفت اهل شرک
و شانزده در منقصت ارباب نفاق و هشتاد و یک در ... و پنج در باب ...
و جمله دویست و هشتاد و شش آیه بقره تفصیل معانی هفت آیه فاتحه است لاجرم ...
قرآن بجهازان مسطور شد و سر این را الله اعلم بحقایق الامور
سورة البقرة بسم الله الرحمن الرحیم
الم این حروف را اسامی خوانند و اسمای ... مسمیات ایشان حروفیست که کلمات از ان ترکیب می یابد
و آنرا باصطلاح علما حروف هجا میکویند و آنچه جز حروف ... آنرا ... مبنیات میخوانند و اسم
حرفی مجموع ... و مبنیات ... و باز آنکه هر یکی از اینها اسمست بصورت حرف می نویسند
جهت متابعت خط امام و این حروف را مقطعات میکویند بسبب انقطاع ایشان از ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الم

ولخصاص يافتن بذكر با منقطع بودن از صفت تركيب درين محل كه واقع اند وغواصان درياي
معاني كتاب آسماني را درين حروف مقطعات كه ظروف بركات وه درين رموز اشارات كه كنوز
اسرار الهي سخن بسيار هست وملخص آن اقوال ياد كرده ميآيد بر سبيل اجمال والتوفيق
من عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال بدانكه علما را در حروف مقطعه سه قولست قول
اول آنكه معرفت اين حروف سري محجوب ورمزي مستورست غواص عقلها درين دريا
سباحت نمي تواند كرد وملاح فهم ما سفينه فكر را از گرداب حيرتها بيرون نمي تواند آورد
بيت دير بران كرده بجاي نزود بر آب فنا بي نديد بجست كبي از ابا ديت تامل درين
حروف بجانب كعبه معاني وراه شوان يافت وصحراي نا پيداي كنار اسرار ش جز بقدم
دهشت شوان شتافت وچون مراد بدو على القطع معلوم نيست پس ظاهر ولبان
بايد داشت ونظر بر يافت حقيقت وبنا بر كاشت در اخافا وبرده كم حروف
مقطعه با منافت با صلاح وضعي وعرفي مفهوم المراد نيست پس متر صكنو بانند
ودر كشف الاسرار فرموده كه اين حروف از متشابهات قرآنست وما يعلم تأويله الا الله
انوا بحق سبحانه بدانستن آن متفردست ومعقول خلق از دريافت آن عجز وقصور هست در بيت
عقل كار آموز انجا بي توست كين كمال از حد دانش برترست درينابيع ورده كه فاروق رضي الله
عنه از معني اين حروف پرسيد گفت اگر درين سخن گويم متكلف باشم وخداي تعالى
مر پيغمبر خود را صلى الله عليه وآله وسلم فرموده كه بگو وما انا من المتكلفين وابن مسعود
رضي الله عنه روايت كرده الله كه الحروف المقطعة من المكتوم الذي لا يفسر وشعبي را
رحمه الله از اين حروف سوال كرد گفت سر الله فلا تطلبوه اين سر حق است وتعالى است
درين راه پاي طلب در دامن عجز كشيده بر تفكر در وي تحير بهسيده كه انجا نرد سنجي
بگو بان مراد ميرسد وند نظر اميد بر چهره مقصود مي افتد بيت تعريف وصال تو با ماره
كو نيست انديشه آن لعل بدندان هوس نيست واگر كسي از اين طايفه كه منقطعات
للمفهوم المراد عند ايشان اند سوال كند كه چون قرآن براي كشف حقايق وايضاح مشكلات
فرو د آمده پس فايده نزول چندين مشكل كه پاي فهم در عقل و اندر عقل اندرشه را اندر مكان
چه چيز تواند بود جواب ميگويند كه حق را در انزال اين حروف حكمتهاست اول امتحان عباد
دراينان بدان بيا وجود عدم تعلق علم بآن وچنانچه امتحان بافعال واقع مي شود باقوال
مهيا شد مثلا نما ليكه بندگان بدان مكلف شده اند دو نوعست ولا تكون وجه حكمت
آن فالجملة معلوم شده چون نماز كه ترتيب بنا نو تفرعست و منصف شدن بصفت خضوع

وتواضع وزكوة كه حقيقتش سعي است در تمهيد اساس شفقت ومرحمت ودفع كردن
احتياج از ارباب فقر ومسكنت وصوم كه فايده اش كسر شهوت نفسي وممتاد شدن نفس
بصبر بر محنت وعلى هذا نوع دوم آنست كه مطلقا وجه حكمتا نوا آنرا عقول در نيافته
چون افعال حج از رمي جمرات ووقوف بعرفات وسعي ميان صفا ومروه وامثال آن و
شفقوا اند بر آنكه حضرت حكيم على الاطلاق نيكو ميآيد بندگان را بنوع اول فرمود تا نجيبان
دنيا بتمام بنوع دوم تكليف نمودن جاز كتاب نوع اول از اعمال دلالت بر انقياد كامل
ندارد زيرا كه محتملست كه مامور چون وجه حكمت دانسته باشد وصلحتي و حمين
از خيال بسته نظر بر آن حكمت ومصلحت متصدي آن عمل كرد اما در اشتغال بنوع ثاني
كال انقياد وتمام تسليم ظاهرست بر انكه عقل و وادي دان كار نظر هيچ مصلحتي نيفتاد
وجه حكمتي صريحا شرف آن او را روي نداده همين مجرد فرمان بردارست و تعظيم
امر حضرت باري پس در اقوال نيز چنين تصور بايد كرد كه حق سبحانه كلامي بر بندگان فرستاده
كه بر سبيل بعضي از آن وقوف دارند و بر خلاف بر بعضي مطلع نيستند ومقصود از آن القسم الثاني
طلب انقياد وتسليم مامور باشد در انسان عين المعاني فرموده كه سلاطين در اطلاقات خود
بر بالاطلاق مشابهات مي كنند كه كسي از رعيت بكنه آن نمي رسد وصاعد توقيعات واخطوطي
منقش ميسازند كه اصل مفهوم نميشود و درين صورت امتحان نيست مر رعيت را در تعظيم
وانقياد آن جمعي كه در مقام اطاعت نيستند به بهانه اطلاع بر مضمون آن نقش مرامتثال
تعلل مي نمايند وبعضي كه مطيع وفرمان بردارند بمجرد نقش توقيع بر وقوع بر حقيقه آن
طريق انقياد رعايت ميفرمايند ازشاه اشارتي بسيفك وزبنده بفرق سر دويدن
ودر بعضي تفاسير قولست آنكه در شرح تاويلات ماتريدي آورده كه اين حروف ابتلاست مر صاحب
موس وتكليف كافران وخدايرا است كه بهرچه خواهد بندگان را امتحان كنند حكمت ديگر
تبكيت كفار دوا بر قول الحروق وقطرهت ميگويند كه در ابتدا اسلام قراءة در هر نماز ها
جهر بود پس هرگاه كه حضرت رسالت صلوات الله عليه در نماز قرآن خواندي كفار آنرا بشنوي
لغو ولحو آغاز صفير زدن وكف زدن كردندي وجهت تغليط آن حضرت دست بر دست زدندي
وما كان صلاتهم عند البيت الا مكاء وتصدية خدا وند تعالى اين حروف فرستادي
كافران استماع كردند متحير ومتفكر گشته بتامل در او از تغليط آنحضرت باز ايستادند
وفي بعض قولست آنكه در كشف المذكر بن آورده كه اين حروف جهة لطافي شغب مشركان
جنانچه در اين آيت فرموده كه ضرب مثل فاستمعوا له مثلي آورده مي شود استماع كنيد كه

همه گوش نهاده که مثل چه خواهد بود حق سبحانه بصریح مثلی که نفرمود بلکه بعد
از میل ایشان باستماع بیان معایب آلهه ایشان کرد اینجا نیز حروف چند مفهوم المراد
منزل کرد تا بعد از توجه ایشان باستماع آن صفت قرآن و ثنای فرستند تا آن
منکر بهاحت تا بدان نایره شغب و جدال ایشان منطفی ساخته و خیال فاسد تا آنرا
که بر علم استحقاق ایشان سر پرستش را وقوف یافته منتفی کردد دیکر ترغیب کفار
باستماع قرآن چه در وقتی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواستی که ایشان از قرآن
بشنوانند با هم گفتندی لا تسمعوا لهذا القرآن یکدیگر را وصیت میکردند باعراض
از استماع قرآن خداوند تعالی خواست که ایشان کلام خود بشنوانند استماع سودی
کرده با نشئام این حروف منزل کرد تا بدانند تا همان سکوان که مردم ملال شنودن قرآن
باز میداشتند این حروف شنیده بر سبیل تعجب دیکرانرا میگفتند ملحوا اسمعوا
الی ما یجی به محمد صلی الله علیه و آله تا بیاید و بشنوید آنچه محمد صلوات الله و سلامه علیه
و آله و سلم آورده است ایشان گوش میکشیدند و بوسیله آن حروف بعضی آیات
و سوری شنیدندی چه بود بدین که بواسطه این اصغا بدولت اهتدا مستسعد شدند
بدین حقیقت اکثر مفسرین را میل باین آورده که این حروف وسیله ابلاغ بوده
حق سبحانه خطاب کرد با بندگان بچیزی که معنی آن فهم نمیکردند تا بر استماع آن اقبال عظیم
نموده در استنباط معانی آن جهدی تمام بتقدیم میرسانید نتیجه نفوس امیلان
عظیم میباشد در استخراج معانی خفیه و چون اقبال نفوس با استماع آن وجود گرفت خطاب
فرمود با ایشان بچیزی که مضمون آن فهم کردندی پس این حروف سببی شد رسانیدن
قرآن با ایشان دیکر کلمات یا اختتام کلامی و افتتاح و استیناف سخنی دیکر چنانچه
المتقاسیان را حفتی نقل میکند که هذا آنها کلام و آنها کلام دیکر حفظ قرآن امام رازی
رحمه الله آورده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن از زیاده و نقصان
و سر مشار الیه در آیه و انا له لحافظون این حروف نیست دیکر لطف دعوت یعنی چون
حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه مامور شد بدعوت خلقی بر وجه احسن کما قال تعالی
و جادلهم بالتی هی احسن حق سبحانه این حروف جوهری منزل کرد تا ببینند بدین واسطه
عنان عزم بندگان بر صوب استماع قرآن منعطف شده و کوچیزی که جذب با سماع کردند
بسوی فهم آن لطایف صنعت و احاطه دعوت دیکر از دیاد و فیض یکجا کرا کو دیده
مصدر تعجب که خالی از غرابتی نیست و مستمع مثل آن کلامی نشنوده و بجهت تو شده شد

بفهم آن والقاء

بفهم آن والقاء سمع بیان و بدین وسیله در همه لطایفه که ان فی ذلک لذکری لمن
کان له قلب او القی السمع و هو شهید مخرجا للایات فیت انتظام یافت دیکر تعجیز خلق جمیع محققان
بر آنند که متحیر کردانیدن عقول خلق را در اینجا آمده خطاب مستطاب بالکه عقل افهام بخواست
تا دانند که کسی ایشان حقایق کتاب را نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت کلام الله او در بیت
جمله را یابی در حیرت اند کلی همه را دست عاجزی بر دل و چون بدین واسطه عجز خود
معترف شوند از آنجا که العجز عن درک الادراک ادراک معترف کردند بیت تا بحالی
رسیده آتش مل کیمیا فشاند که نادانم قول تا قیام که این حروف سر قرآنست بلکه کلام
در جمله قرآن و قول ابو بکر صدیق رضی که لکل کتاب سر و سر القرآن فی اوایل السور و کلام
مرتضی علی علیه الصلوة و السلام که ان لکل کتاب صفوة و صفوة هذا الکتاب حروف
التهجی چون قول دو کواه عادل اند و چون معلوم شد که خلاصه و سر قرآن این حروف
پس ما بیکه معرفت آنها و خلص باشد هر که سری از سر دیکر را محرم در میان نیست و نامحرم
را اطلاع بر آن نه و محرم اسرار حروف قرآن همان حبیبیست که همه در خلوت خانه
فاوحی الی عبده ما اوحی بکشف غطا از وجوه حقایق شیا اختصاص یافت بیت قصه
بشنید و هیچ نکوش نکند در یافت بی و کالت هوش اینجا گفت و شنید با وی بود
هیچکس را در آن نیابی پس و اشتن سر این حروف خاص باشد بحضرت رسالت صلوات الله علیه
در تاریخ آمده که هر حرفی از این حروف سر بیست از خزانه غیب که حضرت عزت در شب معراج
با حبیب خود صلی الله علیه در میان نهاده و چون از آن جبرئیل را علم نرسانیده این حروف فرستاد
و هر که را که در سر کسی را بر این حروف وقوف نبود و اکر چه جبرئیل صورت آورد و فرو وحی آورد در معنی
او خبری نداشت صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که حق سبحانه این سرها بر نبی خود صلعم
ظاهر میکرد در وقتی که لا یسعنی فیه ملک مقرب اشارت بدان نیست و با آنکه بر رسانیدن جبرئیل
بآنحضرت میفرستاد اما جبرئیل بر آن اسرار و حقایق مطلع نبود چنانچه در اخبار آمده که
در وقت نزول کهیعص چون جبرئیل گفت کاف حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که دانستم
چون گفت های گفت ای سید دانستم گفت ما اعلم فرمود دانستی آنچه من دانستم آدمی سر بیکم میان تو و دوست
با شد که آید پیغام را از آن خبر نیست و للاحباب اسرار الخفیه در امثال آمده است که لا
یطلع الرقیب علی سر الحبیب مع الحبیب بیت از دوست سوی دل پیامهای نهانی
تا که دل نشود و قرآن پیام چه دانی هر دو جان عزیز فدای آن پیغامهای نهانی باد آن تا
پیغام و فتی که قد شود که تا نیابد گوش او شنود نه جان و هوش بوی سپرده خود بر ظهر

روند اینجا گفته است بیت ذوق پیغامش اندران باشد . کز لب او بگوش او شنوی .
یاد خوش باقی در میان این . اوحدی کی تو از میان بروی . در صحیفه محبت خطیست که
جز عاشقان نخوانند که از غایت دوستی راز نیست که جز دوستان ندانند در نگارستان
عشق از پیرنگی نیست که جز والهان به دیده نبینند در گلستان انس که بر شاخ شجره قدس
میوه ایست که جز محبان به دست وی نچینند بیت هرخسی زین بحر که هرکی برد هرکسی
زین جام باده کی خورد باده او در خور هر هوش نیست حلقه او سخره هر گوش نیست
در لطایف ابن هیصم آمده که خطاب معتزان بحکم قرآن سه وجه است اول خطاب قهر
سیاست بود و روز ندیکه دوست و دشمن در آن برابر باشند چنانچه گویند خطاب
باسم اکتیم که بنام نامید مثل این خطاب از حضرت رب الارباب این است یا ایها الناس
اعبدوا ربکم الذی خلقکم لعلکم تتقون . دوم خطاب لطف و کرامت چنانچه یکی را گویند تو حاجب شو و
دیگری تو نایب باش این بعضی نزدیکان و ملازمان باشد مثل این فرمان از حضرت سبحانی
اینست که انما الزکوة واقرضوا الله قرضا سیوم خطاب رمز و اشارت و آن از اختصاص یعنی
حضرت باشد و مثل آن حروف مقطعه قرآنست که مخصوص خاتم پیغمبرانست و چون خضر
صلوات الله علیه هیچ کس را بر آن اطلاع نداد و نبود در اطلاع بر حقیقت آن بمفتاح فکر هیچ
آفریده نگشاد و بمعرفت آن خاصه حضرت خاتمست و شرف نطق بدان از خصایص سید ولد
آدم معراج این قابلیت که بر قامت او دوخته اند . قول ثالث آنکه این حروف مشتملات
بر معانی که اظهار آن محال نیست و فرشتها که دانستن آن مخصوص یک کس باشد یعنی بر آنکه حق سبحانه
پیغمبر ما را صلوات الله وسلامه علیه فرموده که ما قرآن را بعربی فرستادیم تا از جمله بیم کنندگان باشی
لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین . پس اگر آن فرستاده مفهوم نباشد آن را بعربی فرستادن
و دیگر آنکه حق سبحانه امر فرموده است بتدبر در آیات قرآنی افلا یتدبرون القرآن
تمام بندگان را چه فرمود و آنچه گفت ام علی قلوب اقفالها تدبر بی فهم نمیشود و وجهی آنکه دران نحو
تا بوده بود احادیث نبویه صلوات الله علیه سوره هاظاهر شده که اگر تمسک بقرآن کنید گمراه نشوید
تمسک بچیزی نامفهوم نمودن محال باشد و عقل سلیم نیز حکم نمی کند بدانکه مراد از کلام الهام معانی
پس خطاب بنا مفهوم عبث باشد دیگر آنکه تحدی واقع شده بقرآن و با عدم علم بچیزی تحدی بدو
روا نبود و بدین مقدمات معلوم شد که این حروف را معانی هست که فهم در آن تدبر یابند مگر
مرادی ازوی به تأمل وی نمایند پس طالبان حقایق مقطعات بحکم یغوص البحر من طلب اللآلی غواص
واراد سرقوم ساختند و همه کوهر تحقیق خود را در تحقیق این بحر عمیق انداختند لاجرم اصناف گنج

بدست کرده اند و جواهر انواع اسرار از آن برون آورده . بیت غوص کن در بحر تا گوهر بری . تا نگاری
تجارت وجهی برخوری . علم خواهی جد و جهدی بایدت . بی تعب مقصود رخ ننمایدت . و باز این طایفه را که
قایل اند باستنباط معانی از مقطعات مقالات متنوعه است و از آنها یازده نوع اینجا مذکور میگردد .
اول آنکه این حروف اسما اند الا بعضی اسما و این جماعت وجه کرده اند که اسماء سور اند عبدالرحمن بن زید
بن اسلم و در تفسیر مشهور این قول را ترجیح کرده اند و علم الهدی رحمه الله فرموده که حق تعالی
نام نهاده سوره را بجهت خواهش چنانچه تسمیه کرده کتب متقدم را بنامها خواسته تا نام نهادن بدین
حروف دابی عرب که قرآن بلغت ایشان نازل شده میباشد چنانچه صاحب طاهری کوه را جبل الهاف
گوید و معاهی الخ و غاس اسعاد و دنیا اعمی و در الدحا و شرط آنچه را لازم نام بوده و علیهذا
ورود آیا انکه این حروف اسماء سور ند حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که ان الله
تعالی قرا طه و یس الحدیث و این معنی میان اهل تلاوت شهرت دارد مثلا کسی که یس را خوانده
ام یا الم تلاوت کرده لم فی الحالة هی صانع منها در میشود بدین دو سوره و در الهو ادا ورده
که وجه تسمیه سوره بدین حروف اشعار است بدانکه کلمات این سوره از مستهبات این الفاظ
و امثال آن مرکبات است پس اگر وجهی بود دیگر قدیم مختص از معاد خط آن سا قط شدی و اگر سوال
کنند که قرآن بسیار سورتست و ایشان در تسمیه از دو اسم زیاده جمع نکنند چون بعلبک و حضر
موت اینجا که چند اسم با هم دیگر تسمیه کرده خارجست از قانون کلام عرب جواب میگو
که آنکه زیاده از اسمین دو اسم واحد ساز ند بر طریق ترکیب جایز نیاشد اما غیر مرکب جمله نحو
باید شاید و سیبویه نص کرده است بر جواز تسمیه بجمله یا بیشتر از شعر . آنکه اسماء قرآنند
در معالم التنزیل از قتاده بر این وجه نقل میکنند و مروی این سخن نیست که این حروف را
اداعات میکنند کتاب و قرآن آنکه اسماء الهی اند از مرتضی علی رضوان الله علیه مرویست که دا
بعضی از دعاها میفرمود یا کهیعص یا حمعسق و بعضی بر آنند که اسم اعظم در میان این حروف
پنهانست در تفسیر جلالی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که اینها اسماء حق اند الحاصل
و سبط النبی حسین بن علی رضی الله عنه پرسیدند از معنی کهیعص فرموده که اگر بیان کنم بر
شما بر روی آب میروید و قدم شما تر نشود و این سخن که فرموده اند از جهت خاصیتها
اسم اعظم است . آنکه این حروف ابعاض اسمای الهی اند یعنی بعضی اسماء حسنی از پنجاه کرده
بالله ابن جبیر رحمه الله فرموده که خلق تالیف مقطعات را دانستندی بدان اسم اعظم
توقف حاصل کردندی و چند جا از اسماء حسنی از این حروف مولفست چنانچه الر و حم
و ن مجموع اینها الرحمن است اما هر یکی از این حرف بر کیفیت ترکیب با آن اسامی نیز فرع تا

آنکه این حروف مختصر اند از کلماتی که دلالت بر ثنای الهی میکنند و ابو الجوزا از ابن
عباس رضی الله عنه نقل کرده که این حروف اثنیه ربانی اند و اشارت بدین معنی است
و عادت عرب میباشد که از کلمه اختصار کنند بحرفی چنانچه ع قلت لها قفي فقالت لي قاف
ای اقف پس نزد بعضی هر حرفی مختصر اسمیست چون حم که حا از حمید است و میم
از مجید و بیشتر از جهت دلالت ایشان بر صفات است چون الم که الف از الوهیت است
و لام از لطف و را از ربوبیت بعضی گویند نزد دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال
چون در المص یعنی انا الله افضل و غیر از این تراکیب دیگر هست و هر یکی بجای خود گفته
خواهد شد نوع ثالث آنکه این حرفها مقسم بها اند و مراد بعضی حروف مجموع اینها است
در لغت عرب روا باشد که تعبیر کنند از جمله ببعضی از آن چنانچه واركعوا مع الراكعين
مراد صلوا مع المصلين است از تمام ارکان نماز بیکی اکتفا نموده تسمیه کل باسم جزء نموده زبان
زده اهل عرف و عادت نیز هست که گویند فلان کودک الف بخوانده است و مراد تمام
حروف باشد یا کسی گوید دو رکعت نماز بجای فاتحه قل هو الله تلاوت کردم و مقصود جمیع سوره
بعد و علی هذا پس حق تعالی بحروف تهجی قسم یاد میکند بجهت شرف و عزت آنها و چون ایشان
بسایط اسماء الله اند و مبانی کتب منزله بالسنه مختلفه و اصول کلام بنا هست تعظیم
و عظمت شان حروف از آن ظاهرتر است که بوهم کرده دید و بصیرت ثنای زهد تقلید
تعصب سالم باشد مخفی ماند ع این شده چیست که در پرده عماند پنهان ای عزیز تحقیق
که از جناب جلال بر انبیا و رسل فرود آمده کلام است و سزاوار این مرتبه قبول
ادراکات جز این کوهشان نخواهد بود ای عزیز سو کر بینی چو هر بهای دای سخن
آن فرود آمدی بجای سخن و جلوه گاه معانی کلام ربانی جز بمظاهر حروف نیست بیت
حرف آب حیاتست و سیاهی ظلماتش هر کس که بدانست نفرسود حیاتش و از همین گفته
معلوم توان کرد که حروف جمعه قدر جلیل القدر و عظیم الخطر هست ع در خانه کس است
یک حرف بس است و جواب کسی که گوید اگر مقسم به بودی بایستی که بحرف قسم اقتران
داشتی آنست که مقترن بودن مقسم به بحرف قسم لازم نیست بلکه ایراد حرف قسم
بر سبیل اغلبیت است و بیان نیز باشد چون الله بکسر ها که یمین است مگر گویند این سوگند
خاص الله است و بیان تعدد از خواص مقطعات نیز توان داشت نوع رابع آنکه
این حروف دلالت بر اعداد دارد دقیقا فوده حساب جمل درها و بلاد اعمال کدرین
حروف غایت ملک یا زامت بحساب جمل واقع است ما یهود بعضی ها شمرده اند و گفتا

دافرو گذاشتند

دا فرو گذاشتند و تمام این قصه در اوایل سوره آل عمران بحیطه ذکر در خواهد آمد از
ابی العالیه منقولست که این حروف اشارت بانها دقومی واجال جمعیست و گفته اند این
حروف متضمن است مدد ائمه و ملوک این امت را و بقعها که نور اسلام آنرا روشن کرده
و خلق تعالی هر چه خواهد بدیشان هر چه خواهد درج کند نوع خامس آنکه این حرفها کنا
بکنایتی و فتنی است از سعید بن مسیب رضی عبدالله عباس رضی الله عنه نقل میکنند که مرتضی علی
علیه الصلوة و السلام فتنها را می شناخت از حم عسق و در تفسیر ثعلبی آمده که چون حم عسق
فرود آمد صحابه رضی الله عنهم آثار ملالت می بین حضرت سید المرسلین علیه صلوة
المصلین مشاهده نموده سبب آن را پرسیدند فرمود که مرا خبر داده اند بیلاها که بر امت
من نازل شود از خسف و قذف و فتنها از شماره در بیابان جمع کنند و بادی که ایشانرا بدریاها
در افکنند و رایتها و علمهای دروغ نزدیک نزول عیسی عم و خروج دجال نوع سادس آنکه این حروف
بجهة تنبیه و اعلام است چه سماع آن سامع را از خواب غفلت بر انگیزاند و بیدار دارد که القای
سمع بر وجهی نماید که شاید و قول ثعلبی در لغت اعم موقوف بر است تا بنده این سخن میکند انجا که
فرموده که حروف تهجی برای تنبیه است در معرض الا نوع سابع آنکه مقطعات مجمل منفصله
سورتند در تفسیر امام ابی اللیث رحمة الله از محمد حکیم قدس سره نقل میفرماید که حق سبحانه جمیع
احکام و قصص که در سوره مصدر بحروف هست در آن حروف جمع کرده و از آن نشانه
اسباب نبوت یا ولایت بعد از آن بجهة تفهیم عوام در جمیع سوره سمت تفصیل داد
نوع ثامن آنکه این حرفها برای فرق و تفصیل منثور است از منظوم امام علم الهدی آورده
که این حروف نثر را بجای تشبیب است نظم را چه در غالب نظم را بد تشبیب بجا رایند
و مثل این حروف دیوانها دفع میکنند پس سامع بمجرد استماع این حروف دانستی که بشنید برانکه
این کلام منثور است و از قبیل اشعار نه و بدین رد است بر کافران که حضرت رسالت را صلی الله علیه
و آله و سلم بشعر نسبت میکردند نوع تاسع آنکه این حروف تقدیم مقدمات تعلیم است عبد العزیز
بن یحیی گفته که اکثر حروف مقطعه و مفرده بر ایشان فرستادیم و فی که مؤلفه و مرکبه ما ذکر
و بدان مستعاد شده باشد و بفهم آن آشنا شده چنانچه صبیان از ادبیات حالم بر باشد آموز
و چون ذهن با حروف آشنا آید بدیع کلمات تعلیم دهند و این وجه را و فهم تعلیم نوان دانست
که این حروف مبادی و تجی نازل شده باشد نوع عاشر آنکه ایراد این حروف بجهة احتجاج
کفار است برای آنکه ایشان در باره قرآن میگفتند ان هذا الا افك افتريه این قرآن
سخنیست که محمد صلوات الله علیه از خود فرا میبافد و از ذات خود انشا میکند و نوشا

قُلْنَا مِثْلَ هَذَا واگر ما خواهیم مثل این سخن بگوییم ورب العالمین این حروف فرستاد اشارت به
این که با ذهن حروف تهجیاتست که مدار لغت واصول کلام شما بر آن دور دارد پس اگر میتوانید مثل
این سوره بیارید فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ ولختیار میتة واکثر از اهل تحقیق این قولست و از این وجه
اعجاز قرآن نیز ثابت میشود یعنی چون این صحیفه اسرار غیب منشور و موشح بتوقیع لاریب هم
از این حروف که اصل محاورات ایشان بود بدیشان فرستاد و از ایشان طلب کرده تا بسورة که مثل آن باشد
بیاورند و عجز جمیع فصحا و بلغا عرب در مقابله آن متحقق شد پس ثابت باشد که این کتاب آسمانی و نامه
سبحانی معجزست و تعریف آن بر سور متعدده بین حصر اعاده تشبیه است برآنکه متحدی بمعنی
اذان و تکریر جهة تقریرست در اسماع و قلوب . نوع سیم دیگر بعضی گفته اند که این حرفها دلیلست بر صحت
نبوت و نزول وحی بر حضرت رسالت صلوات الله علیه زیرا که عرب در نطق بمسمیات حروف برابر
بودند خواه امی و خواه اهل کتاب اما نطق با سامی حروف اختصاص داشت بقاری و کاتب
و تحصیل صنعت کتابت و ترقی بمعارج تلاوت جز بمجالست معلما و تعلیم از وی متصور نیست
پس انحضرت که بر همه اقران روشن بوده که هرگز بدرس و سبق الثقات ننموده و با هیچ کاتب و قاری
مخالطه و استفاده نکرده چون نطق او با سامی حروف اخبار باشد از غیب و آن جز بوحی حاصل
نشده باشد بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت . بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
و بیانکه صدور تکلم بدین اسما از انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خارق عادت بوده سورة چند را که
این منقطعات در حیث که هر ادیب ادیبه که در فن خود فائق و بر اکفا و امثال متفوق باشد از ایان
بمثل این جز بعجز و قصور اعتراف نمودن چاره نیست بیت صورت کو چنین نقش برخت کو
قلم لا بحر خویش قرار کند . از جمله آنکه نصف اسامی حروف معجم در فواتح سور مذکور گشته
که چهارده باشد و در اوایل بیست و نه سوره واقع شده که بعدد تمام حروفست بقول انکه لام الف
را در ان داخل دارد و دیگر از هر یکی از انواع حروف چون مهموسه و مجهوره و شدیده
و رخوه و مطبقه و منفتحه و منخفضه ولینه نصف تمام و از قلقله بواسطه قلت و آن
مستعلیه بسبب ثقل آن بصنف اقل و از حروف ذلقیه و حلقیه بجهت کثرت وقوع
آن در کلام عرب ثلثان و در دو یافته دیگر مفرد و ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی آمده تا مودی با
بانکه تحدی بهمه ترکیبات کلام است که اصول آن مفرد افتاده و مرکب اقل از اثنین تا خمسه و
انکه سه مفرد بر سر سه سوره واقع شده ص ق ن اعلام می نماید بانکه مفردات
اصول هر سه قسم اند یعنی اسم و فعل و حرف وانکه ثنائیات چهار افتاده طس یس حم طه
افتد که کلمات ثنائی چهار نوع یافته شود در حرف یکی حذف چون یا و در فعل بحذف چون قل وکه

اسم بهره دو نوع

اسم بهره دو نوع بالحذف چون دم و بی حذف چون من وانکه ثنائی بر سر سوره واقع شده
اشارتست بانکه ثنائیات در هر یکی از اقسام ثلثه بر سه وجه آید بحسب اعراب در اسما چون ید
و من و لدو در افعال چون قل و خف و نم و در حروف چون مذ و ان و من . و انکه ثلثیات سه
آیه الم الر طسم . اشارتست بانکه کلمه ثلاثی در هر سه قسم آید در اسم رجل در فعل ضرب در حرف
علی و در انکه رباعیات دو افتاد المص المر . ایمانیست بانکه رباعی یا اصلیست چون جعفر یا
ملحق چون فردد و انکه خماسیات نیز دو آمده کهیعص حمعسق اشارتست با صلی خماسی چون سفرجل
و ملحق او چون جحنفل بر سخنان علی ظاهرست و ارباب تحقیق دانند در این باب نکتها هست
بانکه منقطعات بی تکرار چهارده اند بدین ترتیب ا ل م ص ر ک ه ی ع ط س ح ق ن فرموده
و مرج و نون افتاده که حرف تحقیق است و مرکز هی وی که صیغه اشارتست بهوی حقیقی
انچه میطلبی دوست با خود مطلوب عرفا و محققان اوست د و ایمان باعجاز القرآن او ج
که این حروف نظام چهارده است و در لفظ بدو چهار حرف دیگر ظاهر میگشت الف و فا و
دال و واو مجموع مجده باشد و هر یکی جامع اسرار هژده عالم ... هل کشف بدین مجده حرف
بر سر مجده هزار عالم واقف میشوند حضرت شیخ قدس سره در فتوحات فرموده که
حروف منقطعه در اوایل سور بی تکرار هفتاد و هشتست تا بنیاد و حقیقه آن بضع
واقع شده که در حدیث آمده است الایمان بضع و سبعون وعدد سبعون خود بجای خود
... اسرار ایمان و فتح ... بحقایق این حروف در هر سوره عالم شود و اگر کسی
گوید بضع عددی مجهول و مبهم است از ما فوق واحد تا تسعه پس مطلع آن بر تعیین آن چگونه
معلوم کرد گوییم از طریق کشف و آن نیز گفته است معتمد علیه استاد در همه علوم ...
و لهذا اهل ... از نور اعظم فروخته ... قدس سره روشن داده
آفتابیست از مشرق حقیقت طالع گشته و در وی ... که عزت نهاده ظلال صفات خلقیه
و کدورات سمات بشریه حجاب آن نور و پرده ظهور اوست و تا حجاب و پرده بر جاست
... در یافت آن کرده منقطعات بیت عروس معنی قرآن نقاب آنکه براندازد که دارد
... و بنیاد نخوغا و حقیقت آنست که کمال صنعت این حروف در نعت
مقالت بگنجد و که اشارات و رموز از عبادت ... سفینه خرد و دریای بعضی تامل
انجام شرح کمال او بپایان گذشت و ندیدیم فهم دور اندیش بیرامن سرادقات عزت و جلال
او تواند گشت بیت مشتو که در او بحال آن تواند نوشت . یک حرف از صحیفه مدیح و کمال
او که طلبان تحفه خاک و مستوفیان دفترخانه افلاک بدیر و ایام و کرور شهور و ...

اعوام تا قيام صور دور زمان منشور باستيفاء معاني و دقايق آن قيام نمايند هنوز از عهده يكي از هزار
و اندكي از بسيار بيرون نيايند و لنعم ما قيل از زمان نزول او تا امروز نا لطايف اسرار و ظرايف اشارات
بر خواطر كاشفان اسرار كشته و بر متون صحايف و اوراق رسايل مثبت و مسطور بود هنوز
گشته با انجاز نجائي و طرايف او در خزانه غيب مكنون و مستور هست نسبت [illegible]
با چراغ سپهر و بغايت مساحت ديده سودي با عرصه ميدان سپهر بيت هر چه گفتند
در اوصاف كماليتاو همچنان هيچ نگفتند كه صد چندانست اينه خواص اين حروف را قول
كويند از امام زهري رحمه الله منقولست كه حفظ هر چه خواستي از اموال و متاع و زرع
و متاع اين حروف در حرز نوشتي و نوشته در ميان آن چيز نهادي تا از همه آفات
و عاهات مصون و مامون بودي و امام حجة الاسلام قدس سره از بعضي اكابر نقل
ميفرمايد كه ميدانستم كه در مقطعات قرآني اسرار خفيه بسيار است تا نزديكي بحروف
و كلمات گلك سپيرامنيت و حضاد [illegible] ساختم مهم من بكفايت پيوستي درين ميان هي
مانندم و درهاي نور ذي يسم بر من گشاده شد و هم از حجة الاسلام منقولست كه شخصي را ديدم
در موصل كه مقطعات را بر ترتيب نوشته با خود نگاه ميداشت چون سبب آن استفسا
نمودم در جواب فرمود كه من از ينها فايده بسيار ديده ام چون در حاجتي اينها را نزد حق
سبحانه شفيع آدم في الحال روا شود و در خطرها بدينها از [illegible] كريم پناه ميبردي سود نفع
كرده انتظار علاوه و غرق و ضرر عقارب و حيات و امثال آن ببركت اينها ايمن ميبودم
ايادها عافيت بهيا من مداومت بتلاوت اينها از شما سالكي و شيخ ابن عشي رحمه الله ميفرمود كه
نوشته بيدار اسماء حسني كه از حروف مقطعه تاليف يافته موجب حصول مرادات و قضا
حاجاتست على الفور بي تاخير و مهلت و آن اسما اينست الله الرحمن الرحيم الملك
السلام المؤمن المهيمن القهار المانع العليم السميع الحكيم العلي الكريم
الحكيم الحي المحصي الحق المجيب الحنان المنان المقسط المحسن المنعم المليك و بعضي
اعزه تجربه كرده اند و مجرا در سبيله اندع و الله ميسر المرادات ابحاث متعلقات
بر سبيل اجمال درين سوره نكر در قرآني ثابت يافت و در ميان هر سوره از انجمله خاصه آنحروف
باندشين باز نموده خواهد آمد حاليا و عرفاني الم كه مفتتح اين سوره واقع شده بحسب
وجوه وجه گفته اند ١ آنكه اين حروف مفاتح اين سوره اند نقيب حق تعالي بزهاد
نقل ميكند كه از حروفها كليدست هر كشايش سورها را ٢ آنكه نام اين سوره است ٣
آنكه اسم قرآنست ٤ ربيع بن انس كويد هر حرفي مفتاح اسمي است از اسماء رباني

الف مفتاح

الف مفتاح الله و آلاء او و لام مفتاح لطيف و ميم مفتاح ملك و موضع
مهيمن و مجيد و در حقايق التاويل ميكويد الم يعني انا الله العليم الحكيم اين حروف دال
و اوسط و اواخر كلماتست چنانچه ابي بن كعب رضي الله عنه كويد هر حرفي اشارتست بصفتي
از صفات الف الوهيت لام لطف ميم ملك يعني مر الوهيت في مثل و شريك و مر لطفست
لطفها احاطه كننده بدو و نزديك و مر اوست ملك و همه را ملك و مالك و مليك كفته اند
الف آلاي عميم اوست و لام الطاف كوهر او و ميم محبت قديم او بركت آلاي او در جاده بعضي
علي العموم شامل و نعمت الطاف او مر اهل صفي بارباب خصوص و اصل و فيض محبت او
جهان و جدان بجهان اخص خواص و اخلص ٧ در لطايف التنزيل وارد كه الف آلاي اوست
در ابتدا و لام لطف او در انتها و ميم ملك او هم در ابتدا و هم در انتها و تامل درين معاني
بعروج حاصل شود بعرصه جاتست علا ابن عباس رضي الله عنهما ميفرمايد كه الف از انالت
و لام از الله و ميم از اعلم مجموع او اينكه انا الله اعلم و معني اين سخن كه امام ابو نصر حدادي
بر دو وجه اورده يكي اكه من كه الله ام و از حال بندگان شنود آگاه و دانسته ام كه حبيب من را
مر يعني بري را دوم آنكه كافران طعنه ميزدند كه چرا قرآن بفلان و فلان نفرستاد لولا نزل
هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم حق سبحانه فرمود كه من بهتر دانم كه بكه بايد فرستاد
الله اعلم حيث يجعل رسالته مهبط وحي من حرم محرم اسرار امر و نهي من كه محمد است
صلى الله عليه و آله و سلم مثنوي بيت بر تو علمش را از ان دو داد جان را روشني كافتاب
وحي را روشن دل داناي اوست در كشف المذكورين آورده كه الف اشارتست با امنت
كلام بالله و ميم بعالم يعني انا الله العالم بما كان و بما يكون در تاويلات ماتريدي رحمه
الله مذكورست كه تفسير اين حروف آنست كه بعد از وي [illegible] كافيه در دور بيت
بيت در فواتح آمده كه الف از اقصي حلق است و آن اول مخارج باشد و لام از طرف
لسان و آن اوسط مخارج بود و ميم از شفه كه آخرين مخرجهاست اين صورت اشاد
بان معني كه بنده بايد كه بر محافظه در اوايل اقوال و افعال و خواه در اواسط و اواخر
آن بذكر حق مشغول قيام نمايد يعني در هيچ وقت از ذكر حق سبحانه و تعالي غافل نباشد و كو
كسي نظر كند هرگاه باول وجود آن ويا فته و در وسط تربيت آن و بجاي بدم آخر باز كشت
بدو خواهد داشت هر اينه در مبادي و اواسط و خواتيم اقوال و اعمال خود جز بذكر
او مستانس نخواهد بود و نزديكي دوستان در ياد كردن دوستست بيت اي ياد تو
جان همه ذكر تو مونس روان همه ابو الحسين وراق فرموده كه حيات دل در ياد كرد

زنده ایست که هرگز نمیرد و اگر بحق زنده شد حیات فنا نپذیرد ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
اموات ع کشتهٔ شمشیر عشق زندهٔ جاوید یافت . ا قاضی ماوردی در تفسیر خود آورده
که الم انا دانست با که فعل ماضی باشد از المام و آن در لغت زیارت است و معنی وا انجا نزول
تقدیر چنین که الم بکم ذلک الکتاب یعنی نزول مراد آنست که نزل به جبرئیل نزول الزائر . و در تفسیر
کبیر الجمهور فیض بهمین وجه مسطور است ا امر انا ه عین المعانی فرموده که الم تنبیه است از
صورت لوکه الم است و هر جا که لفظ الم در قرآن واقع شده یا هدایت و موعظه میجوید الم
یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم یا بکا از دلائل [illegible] راه می نماید چون الم تر ان الفلک تجری یا بذکر
عذاب اعدا حبیب خود را تسلی میفرماید چون الم تر کیف فعل ربک بعاد یا با آنحضرت سرّی در میان
مینهد چون الم نشرح لک یا الم تر الی ربک کیف مد الظل یا از عجایب خلقت انسان خبر میدهد الم نخلقکم
من ماء مهین . و علی هذا در بسیاری از تفاسیر آمده که هر حرف اشارت بصفتیست الف کنایتست از
الف بودن [illegible] ماضی باشد از الفت که پیوند جستن است یعنی الفت گرفت محمد صلی الله علیه و آله
بطاعت و عبادت حق و لام اشارتست بلام برون نام که هم فعل ماضی باشد از لوم که ملامت کرد
یعنی ملامت کرد هرکه ناشناس ناسپاس او را با الفت و میم ایمائیست بمیم برون [illegible]
که فعل ماضی مجهول است از مرم در صحاح آورده که المرم البرسام و منه قیل الرجل مبرسام
مرموم است که پیوسته [illegible] و شوریده بود [illegible] یعنی [illegible]
هرکافر و منکر [illegible] داده [illegible] در تفسیر آورده که الف کنایتست از انا و لام از لی و میم
از منی [illegible] انا بر جمیع اسماء جاریست و لی همه صفات را شامل و منی [illegible]
بدین سه کلمه مجموع ثناها گفته میشود انا یعنی انا الله انا الرحمن انا الرحیم . تا اخر اسماء حسنی
ولی یعنی لی الملک ولی العظمة ولی الامر و همچنین همه صفات کمالیه . و منی یعنی منی الاحسان
و منی الغفران و منی الامتنان . و باقی فهمها ظاهره و باطنه بر ابن عباس و اهل اشارت این سه کلمه
را بدین وجه ادا کرده اند که انا الله ولی کل شیء و منی کل شیء ۱۳ هم در تفسیر مذکور است که الف
ایمائیست بصورت قیام در حال نماز و لام بهیات رکوع و میم بسمت سجود تنبیه میکند بنده
که در نماز بوقت قیام منتصب باش چون الف ظاهر و باطن خود را راست دار پس منحنی شو در رکوع
چون لام و از همه ظاهر توجه بعالم باطن نمای پس مجتمع گرد در سجود چون میم و دامن
همت از همه در پیچیده و همگی خود حق را باش [illegible] انست که چون روشنی دل [illegible]
صلوات الله علیه [illegible] نموده که جعلت قرة عینی فی الصلوة این سه حرف که هر یک اشارت
بهیات رکنی از ارکان صلوتست بر وی نازل شده باشد [illegible] ذوقی خاص [illegible]

از نطق بحروف

از نطق بحروف دال بر آن نیز لذتی مخصوص می یابد و [illegible] اجمال [illegible] عبادت [illegible] منتظر
[illegible] شاهده [illegible] قول نیز ظهور دارد قولاً و فعلاً مستغرق در عبادت شده [illegible]
معنی که مترتب بر آنست متمتع و محظوظ میگردد و هرکه چیزی را دوست دارد خواهد که
پیوسته بدو یادکار و مشغول بود بیت خالی مباد از تو دمی [illegible]
کاندر طریق دعوی عشق تو صادقیم . فکر تو میکنیم زمانی که خامشیم . ذکر تو میکنیم
بوقتی که ناطقیم . در بحر الحقایق گفته که الف اشارتست بدانکه افراد کن نفس خود را برای
من باسقاط اعواض . و لام [illegible] جوارح خود را یعنی [illegible] و [illegible] در عبادت
من بی ملاحظه اعراض و ملاحظه اغراض و میم محو ساز رسوم و صفات خود را بواسطه
استیناس مشاهده انوار [illegible] و اعراض ۱۳ در حقایق القرآن آورده که الف کنایت
از الله و لام از رسول و میم از [illegible] قسم یاد میکند بذات خود و برسول که او دوست یعنی محمد
صلوات الله علیه [illegible] حضرت آمده که انا من [illegible] المؤمنون منی و جواب قسم اینست که
ذلک الکتاب لا ریب فیه شک نیست در این کلام خدا [illegible] و معجز حضرت نبی صلی
الله علیه و آله و سلم ۱۴ در حقایق سلمی فرموده که الف افراد و وحدانیت است و لام لطف
ربوبیت و میم [illegible] ماسوی
خالص [illegible] لطف [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] بحضرت [illegible]
پادشاهی [illegible] ۱۵ امام قشیری [illegible] طالب
صادق که ازین سه حرف [illegible] بالف تفرد دل برای حق [illegible]
[illegible] جانب [illegible] سنت و واجب و هنگام نطق [illegible]
[illegible] نموده [illegible] احکام شریعت [illegible] در رعایت اداب
طریقت ۱۶ گفته اند الف اشارتست باستقامت که در بدایت مراد [illegible] جاده [illegible]
شریعت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا لام ایمائیست [illegible] حاصل از مجاهدات
در [illegible] طریقت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و میم
کنایتست [illegible] نهایت و بلوغ بدین
[illegible] بمقام حقیقت قل الله ثم ذرهم ۱۷
در کشف الاسرار آورده که مبادی [illegible] حسنی الف است مثل الله الرحمن و خواتیم اسماء ملائکه اغلب
لامست [illegible] جبرئیل و میکائیل و [illegible] و اولو العزم میم است [illegible] ادم و ابراهیم [illegible]

چون موسی و مسیح و محمد صلوات الله علیه و علیهم پس الف ماخوذ از اسماء الهی است
کلام الله تعالی که متکلم و میم از اسامی اولوا العزم که گویا قسم یاد میکند بجمیع صفات خود و تمام
ملیکه و انبیای بشر که این کتاب یعنی قرآن حقست و فرستاده از نزد حق و از هر شبهه [illegible]
است که گفته اند الف عبارت از اسم الله است و لام از جبرئیل و میم از محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و معنی چنین که الله تعالی بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و در
حقایق التاویل این معنی را بدین وجه ادا میکند که الف کنایتست از ذات واجب که اول همه
است و لام اشارتست بعقل فعال که مسمی بجبرئیلست و او واسطه واقع شده میان
مبدع و مبدعات و در استفاضه از مبدا و افاضه بمنتها و میم عبارتست از محمد صلی الله علیه که
نقطه آخرین دایره ابداع است و دو دایره پرکار ابداع در وی تمام شده و توجه کالا بخود یا و آخر
دایره باول پیوست و کمال از اسباب خفیه و همین سکنه میشود انتهی کلام [illegible] فرموده که لا
[illegible] بیت پرکار وجود دایره صنع می کشید بر نقطه وجود
تو شد عاقبت تمام حقست بر تو که نو ختم کرد از سبب ذات تو شد بجیفه [illegible]
خاتم صاحب فتوحات قدس الله سره فرموده که الف اشارتست بذات و لام بصفات
و میم بافعال [illegible] اتصال بپذیرد و لام که واسطه و رابطه است میان اول و
آخر [illegible] متصل [illegible] کلام حضرت شیخ چنین مفهوم میشود که موجودات را که افعال
قدرت کامله [illegible] اسمای و صفات [illegible] نیست و عقل و علم هیچ کس
[illegible] صفت [illegible] احاطه [illegible] بیت بپای عقل نتوان رفت
این راه بعلم [illegible] کلاه در ین ره چون امید [illegible] بجز حیرت کسی
حاصل نیست و هم آن حضرت قدس سره در فتوحات آورده که الف از عالم اعلی است و لام از عالم
اوسط و میم از عالم اسفل پس کلمه الم جامع است مر برزخ و عالمین و رابطه و حقیقتین را
و شاید که مراد عالمین غیب و شهادت باشد و از واسطه عالم مثال که برزخست و از حقیقتین
تعین اول که حقیقة الحقایق است و حقیقت محمدیه که صورت جمعیت جمیع حقایق و روح است
و کمال [illegible] مخصوص [illegible] بمقام جمع محمدی [illegible] رتبه [illegible]
[illegible] نظم [illegible] بسلطانه [illegible]
و شیخ [illegible] قدس سره از زبان حقیقت محمدی [illegible] مثنوی بحر ظهورم و بحر بطون
هم در من [illegible] مشرق وجود عین منت
جمله و ذات [illegible] فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من بل اسم اعظم بحقیقت

چونکرم

چونکرم و مقصود از رابطه نسبت حبیبیه است که سبب تحقق و ظهور کمال اسمائی
[illegible] ذلک اشارتست بآن [illegible] اسم قرآن
داشته اند یعنی قرآن الکتاب نام این کتاب کامل جمیع علوم و حکم را شامل و سزاوار آنکه کل
کتاب گویند [illegible] اشارت غایب و بعید است [illegible] اما چون کلام
[illegible] لسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلسله وجود [illegible] الیه [illegible]
[illegible]
[illegible] منطوی بر حقایق [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] اشارت غایب [illegible]
[illegible] اشارت غایب [illegible]
[illegible]
تعالی [illegible] اشارت [illegible]
اشارت حاضر [illegible] هلقتی [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] حضرت حق تعالی [illegible] صفت غیبت و حضور [illegible]
[illegible] اشارت بحاضر و غایب [illegible] کلام [illegible]
هذا الکتاب [illegible] اشارت غایب بود و مقصود از کتاب [illegible]
تورات و انجیل [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلوات الله علیه بآیه انا سنلقی علیک قولا [illegible]
[illegible]
[illegible] تکذیب [illegible] قرآن
[illegible] قرآن کتاب [illegible] انا جعلناه
قرآنا عربیا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن در لوح محفوظ مسطور است وانه فی ام الکتاب [illegible]
[illegible] لوح محفوظ صاحب بحر الحقایق فرموده [illegible]
اشارتست بکتاب [illegible]

ولفظ الف دلالت بر آن میکند چه الف کلام دو حرفست انا و لکلمات الست بربکم

حرفی از آغاز بدین سه حرف عهد الست یاد دهند کان ضیا بمصیر آید کان کتابت
کرد دانا شک نیست پس محمد محبوبیت که بر خود گرفته اند بو فا رسانید و منا همتا نبیذ
متابعت غیر من بر کو دانید بیت یاد دست و فاکن که وفا دام السنت
و دو بین دلم جانی • و بهاین مناسبا فتاده لفظ الم با ین صورت در آیه
یا بنی آدم الم اعهد الیکم الخ در لطایف قشیری بر آمده که از کتاب سابق حکم ازلی و قضای لم یزلی منست
هر کرا ایشان سعادت دادم و هر کرا ختم کار بر شقاوت نهادم در آن شک نباشد
هیچ فکر و چاره بنا خن تغییر و تبدیل بجهه ام نقد بر مر انقلم شد مع قضاء جری و کتاب سبق
بیت تغییر با حکام قضا راه نیابد • تو خواه بدین خشم کن و خواه رضا ده • در حقایق سلمی
کاین کتابیست که بر صحایف قلوب دوستان نوشته اند از اسرار محبت و معرفت و رضا بمواهب
قال تعالی کتب فی قلوبهم الایمان • در کشف الاسرار میگوید که آن کتاب اشارتست بآنکه الله تعالی
بنفس خود نوشته است تهجیح صلوات الله علیه که ان رحمتی سبقت غضبی یا آن معنی بعبارت
عبارت خود دادکه کتب ربکم علی نفسه الرحمة ذی اللطف بر سبیل اشارت میگویدکه ای بنده
لوح نوشتم از زلت و معصیت تغییری بجاآید بر خود نوشته با شرار رحمت و مغفرت حکو
تغییر یا بد ای عاصی زلت و بیکر دادی حرفت تست رحمت و نیکو کاری صفت من تو از
حرفت خود دست باز ندادی من صفت خود چگونه فرو گذارم بیت از تو کنه آید و از من
و ز من کرم آید و من آنیم • در بیکر دادی تو ابخافی • در خفاری من انجینیم لا ریب
هیچ شک و شبهه نیست فیه در این کتاب نفی ریب کرد بر سبیل استغراق و اگر چه کفار در
در ریب بودند زیرای انکار او ان و ضوح دلالت و سطوع برهان ریب است که هو کرد و
اد فی تاملی که از ریب باز ایستد العدا که شبهه را در و مجال و ربه را در و محل
نیست پس معنی نفی آنست که او متعلق ریب نشد الله بوجه نزد عقل مستدل آن تراکه کسی را در و شک
و ریب بنشد و گفته اند صورتا این کلام نفیست و معنیش نهی یعنی لا ترتابوا فیه در و شک
ممکنید و شبهه را نسبت بدو بر اهل خاطر جای مدهید که از شان او نیست که در و شک
نتاید کرد و اگر کسی شک آورد از عیب بدو بازگردد بیت ای برده باد آن حلق و دهان
تف سوی ماه آسمان تف برو پیش باز گردد پیشکی تف سوی کردون نیاید بر مسکی
هر که بر شمع خدا آرد تفوا شمع کی میرد بسوزد دو یمار بعضی برآنند که محتملست که نفی ریب
راجع باشد یعنی شک نیست در و که او هدایت لا ریب فیه للمتقین بعضی گویند که نیست

چنانکه او سزایدی

چنانکه او سزای وی آمنا و تفاوت منزلت سالی فرما به که تکلیفست در و کسی را که حق سبحانه او را
بالکرامت بیدو و دلا و دانیو داطلاع بر لطایف معانی قرآن و شر لحظه بیت این طایفه اند اما
نور یقین • با فهم مظلمت و هم اند و کان • هدی این قرآن دلالت کننده است نیکو بیها و
دلالت او از روی بیان و تبلیغ عامست مر مسلم و کافر را کما قال تعالی هدی للناس اما از
راه حصول نفع بخصوص مر است للمتقین • مر پرهیزکاران را که ایشان بدان دلالت منتفع شده
اند و پرهیزکار کسیست که از موجبات عذاب حذر کرده و خود را شایسته نظر رحمت
کرده اند حسن بصری رحمه الله فرموده که متقی آنست که هر کرا بیند به از خود داند
از جنید قدس سره منقولست که متقی آن بود که حال مردمان را به از حال خود داند
محمد حکیم رحمه الله نقل کرده اند که متقی کسیست که او را در دو جهان خصم نباشد و بعضی تقوی
در معرفت حمل کرده اند و گفته اند هدی للمتقین یعنی کشف لاهل المعرفة قرآن مفتاح کشف غیبی
مر عارفان و عرفان ثمره تقوی و طاعتست سهل بن عبد الله رحمه الله فرموده که قرآن
با دست کسی را که تبرّا کرده باشد از حول و قوت خود و از جنید قدس سره منقولست که قرآن
سبب رسیدن بوصالست مر کسی را که از اغیار منقطع شده باشد بیت بر نقل تقوی
انقطاع بود از ماسوی حق سبحانه لا یصل الی الکل من انقطع عن الکل بیت نه هدیت در پیچ
یاد • تا نعوغای خبر و ایزهی • امام قشیری رحمه الله گفته که حقیقت تقوی یکیست الحمد لله
از دو ببینه تقوی پرهیز کردن یعنی تکیه بر تقوی خود نکند و نجات جز از فضل مولی نجوید
نتواند بیت مدد از لطف ازلی جوی که در راه سلوک تکیه بر طاعت و بر تقوی خود
نتوان کرد و در جواب آنکه گویند متقیان خود مهتدی اند بجا هدی للضالین مناسبتر
می نماید گفته اند مراد ثبات هدایتست و دوم آنست چنانچه در اهدنا گذشت یا آنکه متقیانرا
متقی گفت باعتبار ما یؤول که چون مهتدی شوند متقی باشند یا مصلحت اختصاص
و مبدا سنام قرا ابتدا کرد دوستان جمع بود که متقیان آنکه ای عز و جون دانسی که از هدایة
قرآن جز متقیان را بهره مند و برخوردار نیستند پس نسبت تقوی در هستی کن
تا قرآن ترا در دایره هدایت جای دهند و پرده حمایت خود در آرد ان اکرمکم عند
الله اتقیکم فردای قیامت همه نسبها بریده شود الا نسبت تقوی پس هر که امروز
در پناه تقوی پسا کرانست فردا در جوار مولی ایمن خواهد بود فاروق اعظم رحمه الله
کعب الاحبار را رحمه الله گفت از تقوی با من سخن گوی گفت یا ابا حفص هیچ با رمجارستان
گذر نکرده و بر بلاهی که در و خار دامن گیر باشد مرور نموده گفت آری فرمود که ابخا چه

میکردی و در وقتی چه عمل بجا می‌آوردی گفت باحتیاط تمام دامن در هم پیچیدم و بناخن
پا بقدم نهاده از زخم خار و پرهیز می‌نمودم کعب گفت هی التقوی یعنی اینست تقوی
یعنی متقی باید که از مواقع هلاک و مواضع خطر بهمین نوع حذر نماید و پرهیز نموده
تا خار شبهه در دامن دینش نیاویزد و این نیز گفته‌اند که تقوی آرایش باطنست برای
حق چنانچه زینت ظاهر بکار میبرند برای خلق و آراستگی باطن جز باخلاص نباشد
مفسران برآنند که صفت متقیان آنست که بعد از ان کو ایشان مجاب ... اینست الذین
یؤمنون می‌گروند بالغیب بنادیده و پوشیده ایمان در لغت گرویدنست و گردن نهادن و
باور کردن و در شرع تصدیق پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم بدل و این مذهب ائمه حنفی
عامه فقهاست هر چیزی را که از نزدیک خدای بیاورده است و اقرار کردن بدان بزبان و
باور داشتن و نزد محققان اصل تصدیق است و اقرار شرط اجراء احکام شرعیه است
بر مصدق چه تصدیق امری باطنی است و علامت وقوع آن امر اقرار است بزبان و پیش
کرامیه ایمان اقرار است و بس و ... اقرار است بزبان و پیش کرامیه
ایمان اقرار است و بس و ائمه الی تصدیق بدل و عمل بارکان و غیب چیزی باشد که چشم از دریافت
آن در ان فرو ماند و جز بنور بصیرت بدان نتوان رسید چون وحدانیت آفریدگار و رسالت
پیغمبران و در ... غیب ... جمیع مغیبات را که بدان ایمان باید آورد
چون ملائکه و کتب منزل و روز قیامت و متعلقات آن از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ
و غیرها و قطعی فرموده که غیب قضا و قدرست هیچکس نداند که نقاش حکم بر صفحات قضا
چه نقش انگیخته و رنگامیز صنع بانیرنگ قدر چه لون آمیخته بیت کس را پس پردهٔ قضا راه
نشد و ز سر قدر هیچکس آگاه نشد و بعضی غیب را بر وحی حمل کرده‌اند فلا یظهر علی غیبه ای علی وحیه
و ... ایمان آورده همه مؤمن بدانکه بوحی ثابت شده ایمان داده‌اند و علم الهدی
تاویل فرموده که ایمان دارند بغیب القرآن یعنی بآنچه قرآن خبر داده از وعد و وعید
و امر و نهی و بعضی ایشان فرموده‌اند که یؤمنون بغیب الله ایمان دارند بخدا و ندیده‌اند او را
نادیده نه چون دیگران که میگفتند ارنا الله جهرة اخفش گوید بغیب عبارت از آنچه غایب شده
از اوهام ایشان از متشابهات قرآن یعنی ایمان دارند بدان و مشغول نمیشوند به ...
حقیقت آن بنا بر تفسیر خود ... که ایمان تصدیق است و تصدیق خبر را باشد و خبر از غیب
است نه از مشاهده و جمعی برآنند که مراد آنست که در حقیقت و غیبت ایمان دارند نه چنانچه
در حضور و این تعریضست مر منافقان را که موافق بودند در ظاهر و مخالفت می‌نمودند در باطن

و موید این

و موید این سخنست آنکه در انوار گفته که غیب قلبست یعنی ایمان آورده‌اند بدل نه بزبان تنها
بلکه دل با زبان و نه با زبان بادل یکی ساخته‌اند ع ای غلام آنکه دلش با زبان یکیست
که با ایمان آورده بخلاف ... حاضر چون منافقان که اقرار کردند بزبان با مخلصان
بودند غایب در تفسیر امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام مذکورست که القلب غیب
والرب غیب پس میفرماید که مطلع گردانید غیب را بر غیب تا ایمان آورد غیب بر غیب و در
معالم التنزیل میگوید که ایمان میآورد ... الغیب یعنی ... غایب اند از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم او را نادیده استوار میدارند و ... رسالت وی قبول میکنند بیت
نادیده ترا هر که نام تو شنید دل نام زد تو کرد و مهر تو خرید آورده‌اند که جمعی از تابعین
با طایفه از صحابه چون عبد الله مسعود و غیره رضی الله عنهم میگفتند خوشا شما که
جمال باکمال حضرت مصطفی صلوات الله علیه دیدید و کلام مبارک آنحضرت که قوت جان و قوت
جان بود شنیده ... شعله آتش شوق جگر سوخته و شما در مجلس انس
رخسار بهجت چون شمع بر افروخته بیت شما در بوستان عیش بوده با گلش همدم
بخارستان غم مانده بس محروم ناحروم ابن مسعود رضی الله عنه گفت کار حضرت پیغمبر
صلعم بغایت روشن و هویدا بود رخسار ... پیش میدیدند و کلام جانفزا پیش میشنیدند
علامات نبوت و معجزات رسالت مشاهده میکردند بعد از دیدن اینها همه بدان حضرت ایمان می
آوردند سوگند بدان خدای که جز او هیچ خدای نیست که هیچکس ایمان نیاورد فاضلتر از
ایمان بغیب آنگاه این آیت بر خواند که الذین یؤمنون بالغیب در موجز ابو الفتوح آورده که حاکم این
خبر را صحیح میداند و میفرماید که مراد ازین فاضلتر عجیب‌ترست تا کسی گمان نبرد که ایمان ما را
فضلیت بر ایمان صحابه و آنکه در روایتی دیگر لفظ عجب وارد شده موید این سخنست و
روایت چنانست که ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که رسول صلوات الله از بعضی یاران پرسید که
ایمان کدام طایفه عجیب‌ترست گفتند ایمان ملائکه فرمود که چگونه فرشتگان ایمان
نیارند و ایشان می‌بینند آنچه می‌بینند گفتند که ایمان انبیا حضرت فرمود که چگونه
انبیا نگروند و ملک بدیشان فرود می‌آید و با ایشان سخن میگوید گفتند یا رسول الله پس
کدام قوم عجیب‌ترست جواب داد که ایمان آن قوم که بیایند بعد از شما و بمن ایمان آرند مرا نادیده و
... من ... لفظ من ناشنیده بیت بصفت عاشق جمال منند بخبر فتنه خیال
منند خوش حال ... در حجله آخر الزمان که قافله ... ز صفات کمال سید انبیا
صلوات الله علیه ... درد دل در آورده اند و متاع محبتش را بجز ...

یقتضیجان نخریبا دی کوده مصرع ولاذن تعشق قبل العین احیانا بیت ای نورد یده
کرچه بجمالت نرسیده ایم . از کلشن صفات تو بوئی شنیده ایم . دل عشاق را که حریم دوست
است نظرغیب وحرم خلوت سرای فالسنات لا یرپاست بالحضرت بجاذبه فالقا رف منهما
ایتعد علامه ثابت شده که بی مثبت دیده پیوسته از خیال جمال او بر خورد دارند بیت
من غایبانه عاشق آن روی مهوشم . بی منت نظر خیال او خوشم . حافظ ابو حاتم
بستی رحمه الله در صحیح خود آورده انا بوهریره رضی الله عنه که حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه فرمود که طوبی کسی را که مرا دیده و بمن ایمان آورده وهفت بار طوبی کسی را
که بمن ایمان آورده و مرا ندیده . در کشف الاسرار کوید بعضی طایفه اند که حضرت پیغمبر علیه
ایشانرا برادر خوانده واشوقاه الی لقاء اخوانی . در تفسیر کبیر میکوید که بعضی از شیعه
برانند که مراد بغیب مهدی منتظرست که وعده نصرت او از قران بآیه لیستخلفنهم فی الارض
ثابت واز اخبار بحدیث لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد الخ محقق است بعد از آن میفرماید
که تخصیص مطلق را بی دلیلی اعتبار نیست محققان کفته اند بالغیب یعنی بنور الغیب ایشان
ایمان آورند بسبب نوری که حق سبحانه از غیب بدل ایشان فرستاد تا چون نظر بجمال محمد
صلوات الله علیه کردند بدان نور بصدق قول او بر سر او بر دند بسر آن حدیث که المؤمن ینظر
بنور الله سلطان العارفین قدس سره کوید ایمان بیاورد بغیب مکر کسی که با او باشد چراغ غیب
یعنی نور بصیرت و حقیقت ایمان بغیب وقتی روی نماید که بغیب قران غیب آخرت معاینه
بیند و بغیب غیب مشاهده آن معنی نماید که حق بدیشان مطلع است در جمیع اوقات
پس بدان اطلاع از شهود ما سوی غایب شده بحق قایم کرده ند ایمان بغیب این است والذی کفته
الا بغیب مشاهده کلست بعین حق اشارتست بهمین این عزیز فرموده این معنی جز اهل غیب
را حق حاضر و از خلق غایب ندیدکسی بکوش نرسد بسیاری که تعلق باده این حال دارد کوش ترکان
با ایمان قال و مقال نتوان شنید بیت باده او در رکها میکند . باده او هم لبها و می چشد .
تا بیابند محرم اسرار او . کی شناسد نکته کفتار او . صفحه ببر مستقبانرا نیست که ویقیمون الصلوة
و پیمان خود می آرند و ادا میکنند نماز را بهنکام او یا دعایت آداب و لوازم آن مراد نماز پنج
کانه است واقامت صلوات اتمام رکوع و سجود دانست یا مداومت بر آن یا رعایت حدود نماز
و حقوق باطنی آن و یا ترک لحاجت بر آن وغیبت از شهود آن و بعضی کفته اند یعنی یقیمون
الصلوة انست که اقامت برهان میکنند بنماز بر صدق دعوی خود در ایمان بغیب و نزد ارباب
عرفان اقامت صلوة حفظ حدود اوست با محافظت دل و سر از خلجان غیر حق در آن چه اکر دل

فمن هو وقت نماز یعنی مشغول باشد غایب بود و نماز بحضور دل طلب کند بر تقدیر غیبت الصلوة
لا بحضور القلب بیت بشنو از اخبار آن صدر صدور لا صلوة تم الا بالحضور در تیسیر
خواجه قدس سره آمده که صلوة در لغت موضوع هست بازاء دعا و در شریعت وضع کرده اند
بازای مجموع اذکار و هیات مخصوصه قلبی و قالبی قولی و فعلی و حقیقة دعا بر وضع اتم و اعم باشد
افست که بنده بجمیع اجزای وجود قولا و فعلا و حالا اسباب وجود خود را جل ذکره از سر تضرع و ابتهال
الى الله عجلی وبکی بدان کرده چنانچه هیچ ذره از ذرات وجود ظاهرا و باطنا از دعا متخلف نبوده
و بعضی کفته اند اشتقاق صلوة از صلیو است و صلوة آن شق در فتن بود هیچ وجه مصلی در صلوة
بفیض او انجلیات صفات از غایت خضوع و خشوع و حرقت و ذوبان کو بیا در غیب آتش است
و علامت ظهور ان تجلی خضوع قلبست ان الله تعالی اذا تجلی لشیء خشع له و علامت خضوع
قلب خشوع قالب باشد که بر آن کتا دی و آیت بدان ناطق است قد افلح المؤمنون الذین هم
فی صلاتهم خاشعون . بیت نیست صلوة الکه کنی بی خضوع . در دیار کان زسجود و رکوع
در قوة القلوب آورده که نماز را بدان صلوة کوید که صله است میان بنده و حق سبحانه
مواصلت بنده بلطف خدا و نعمه رحیم بغیر عنایت الطاف و فضل میکند که تخصص توجه نماز از
آن بنا یافته بس یکی مقصود ان نکته فوج و سرور شد و اتصال بدانکه وسیله نیست بسوی او
الا بعبودیت و صلح حقیقی ان است که در حال الصلوة بغلبه نور شهود معبود جل ذکره و تلاشی
رسوم وجود از خلق منفصل و با حق متصل باشد و فصل خود را علت اتصال نه بیند وسیله
میان بنده و حق هم حق است عزو علا و بنده کالا بر معنی هیچ عبادت نیاید مکر در نماز
و این است که نماز را معراج مؤمن خوانده اند بیت حبل متین کامت محتاج کافت . از پی این
کنکره معراج یافت . پشت دو تا کرد تو بامروکن . در بهشت . کاین حد قوسین بمعراج نیست .
نفقته بکرم بر هیزکا ران را و مما رزقناهم و بعضی از آنچه بدیشان عطا کردیم و روزی ایشان کردانیدیم
بفرح منا کرم انبا ایشان ینفقون . نفقه میکنند بدرد ا . و فایی ما واز مال خود اخراج میکنند
در صرف میکنند بنیت حصول رضای ما کفته اند نفقه اهل و عیال مراد است و خویشان
ضیفان بکار و درویشان از مال مخصوص ساختن قرطبی آورده که چون در قران بلفظ .
زکوة ایل مخصوص است بفرض و چون بغیر آن یا به مثل صدقه احتمال فرض و تطوع دارد و چون
بلفظ انفاق مذکور شود البته جز تطوع نشاید و حمعی نظر بلفظ صلوة حمل بر زکوة کرده اند که قرینه
اوست و در اغلب بایکدیکر مذکور میشوند چنانچه اقیموا الصلوة واتوا الزکوة و یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و امثال آن و تخصیص این دو عمل در دین محل آن از سایر عبادات جهة تفصیل

ترجيح ايشانست بر ماعدا چه صلوة عماد دين است و خانهٔ دين به ستون نماز ويران نا شود
دين نتوانيست . بهر قيامش چو ستون سرفراز . پشت دوتا هم
که ز طاعت دوتاست . انجا بی خيمه بی ستون بيست داست . و زکوة قنطرهٔ اسلام است
از هول سيل جملهٔ ضلالت جز بعبور برين قنطره امان شوان يافت بيت سدّ امان بنده هم
زکات . دور ده دم کز ماين مهلکات . پس هر جا که اين دو سبيل عبادت روی نمايد بحکم بواقی
اعمال الخير در پرده توقف نخواهند ماند . در تيسير آورده که اظهر آنست که مراد ازين نفقه زکوة
باشد و زکوة هر چيزی از جنس اوست زکوة مال مواساة بود با درويشان زکوة عز و جاه شفيع
و احسان زکوة دولت و شرف نصرت ضعيفان زکوة فرزند نوازش يتيمان . زکوة خانه آوردن
مهمان زکوة اغنيا دستگيری درماندگان . زکوة علم تعليم ذاکران . زکوة صحت پرهيز نمودن
از گناهان زکوة قوت جهاد کردن با کافران . زکوة آواز خوش خواندن قرآن . زکوة گوش ناشنيدن
غيبت و لغو و امثال آن . زکوة زبان ناگفتن دروغ و بهتان . زکوة چشم نانگريستن به بيگانگان
زکوة اسلام مخالفت شيطان . زکوة ايمان خدمت نمودن بارگاه . زکوة زهد دور بودن
از سلطان . زکوة فقر استغنا از غير حضرت ملک منان . زکوة دل تعظيم اسلام و اهل آن
زکوة سر ترک امر معزز که بجهان . زکوة زندگانی فدا کردن جان در راه رضای رحمن
بيت ان درم دادن سخی را لايقست . دادن جان خود سخای عاشقست . نقد خود دادن
برای حق بده . خويش را در باز تا يابی نوی . محققان معنای اين کلمات برين وجه گفته اند
که از انچه قوتها که بديشان ارزانيه داشتيم در نفسها يا سلامت جوارح و اعضا خرج ميکنند
در راه طاعت و پرستش يا انچه عطا کرده ايم ايشانرا از دانستن قواعد انرا ميخوانند و بعضی
از باسماع مومنان ميرسانند يا انچه ايشانرا اموخته ايم ديگرانرا اخود استحقاق مياموزانند
امام قشيری فرموده که از ان چيزی که ايشانرا خاص کرده ايم بدان از انوار معرفت انفاق
ميکنند بر ديگران هم از راه صورت و هم از روی معنی تحقيق که هرگاه از دوستان
غايب ايشان فيض انوار خاطر بر سر مهين داهم صدقه ايشانست و ازينجا گفته اند که اوليا چون
آفتاب عالم تاب اند همه جهان بنور ايشان روشن است اگر کسی بيند و اگر کسی نبيند ديگر بيند
مخلصان از انوار جمال ايشان هر که کور نيست ضيا است و اگر منکر خفاش صفت ايشانرا نبيند جرم
باصرهٔ ضعيف و راست بيت بچشم کوته اعيادهم نمی آيند . چنانچه چشمهٔ خورشيد ديدهٔ
خفاش . امام حدادی در تفسير منير آورده که حق سبحانه بنده مومن را سه چيز داد دل
و تن و مال و در برابر آن سه چيز فرمان فرموده با ايمان و نماز و صدقه ايمان کار دلست و نماز خدمت

بدن وصدقه

بدن و صدقه متعلق بر مال از روی اشارت ميگويد ای بنده دل دادمت برای شناختن
من از مهر و کون مجرد ساز و تن عطا کردمت در طاعت من بسوز و مايست بکنار و ال
و مال ارزانی داشتمت در راه رضای من صرف کن هرچه دهی بهتر از آن يابی بيت
خاک زمين هيچ ده و زر می ستان . سنگ بينداز و گهر می ستان . اين دو آيه که گذشت
بقول صاحب ينابيع مومنان و ياران رسول است صلی الله عليه و آله و سلم و مومنان اهل کتاب
و رسول بعد از استماع اين دو آيه گفتند اين صفت ماست و ما بدين خصلتها موصوفيم
در قول ايشان اين آيه در صفت مومنان فرود آمده که والذين و آنانکه يؤمنون ايمان
در ره ند که گرويدند بما انزل بدان چيزی که فرستاده شده است اليک بسوی تو از قرآن و غير آن
اگر چه تمام منزل نشده بود ليکن چون بعضی ايمان آورده شد کانه که همه ايمان دارند يا آنکه تنزيل
المتوقع را حکم نازل داده يا تغليب کرده منزل را بر غير منزل اينجا اضافت نزول بحضرت رسالت
کرده صلوات الله عليه و در آيتی ديگر بجميع امت اتبعوا ما انزل اليکم اضافت با امت برای
آنکه مخاطب ايشانند و اضافت به پيغمبر صلی الله عليه و آله و سلم جهت آنکه مخصوص بوحی است
و بعضی ما انزل را تعميم کرده اند از قرآن متلو و وحی نامتلو چون اعداد رکعات و نصب
زکوة و فروع و جنايات چه از سنت نيز هر چه گفت بتلقين جبرئيل و وحی ملک جليل بود وما
ينطق عن الهوی پس معنی اين باشد که ايمان آورند بهرچه فرود آمده بتو از قرآن و غير آن
و ما انزل و بدانچه فرستاده شد من قبلک پيش از تو بر پيغمبران ديگر چون توريه
و انجيل و ساير کتب آسمانی و اگر گويند ايمان بجميع کتب با نسخ احکام آن چگونه راست آيد
جواب آنست که ايمان بدان برين وجه بايد داشت که جمله من عند الله است يا ايمان بدانچه
اصول آن کتب بوده از توحيد و نبوت و ساير اعتقادات قلبيه دون احکام منسوخه
و ايراد انزل بر صيغهٔ مجهول جهت تعظيم فاعل است و از باب تعظيم چون نحن نزلنا و ملوک بيکی
بجای جمع خطاب کنند يا بلفظ غايب چنانچه سلطان شما را بدين ميفرمايد و حق تعالی فرموده الله
نزل احسن الحديث يا بلفظ واحد متکلم چنانچه امر کردم شما را بدين حق سبحانه ميگويد و امنوا بما
انزلت يا بلفظ جمع متکلم چنانچه ما چنين ميفرمائيم ايزد تعالی برين وجه فرموده انا انزلناه
يا بفعل ما لم يسم فاعله چنانچه بر شما اين حکم کرده شد و ازين قبيل است انزل اليک و بالاخرة و بسرای
ديگر که دار الجزاست و آن نشأة الاخری ميخوانند باز پسين که قيامت است هم ايشان يوقنون . بيگمان
باشند و دانند که هر آينه بوجود خواهد بود اعتقاد طمأنينه دل را ميگويد که آنرا از جهت حق
سبحانه دانسته موافق حکم و علم ورا يقين خوانند در تفسير ابن عباس رضی الله عنهما آورده که هر

از آخرت در این آیه جنّتست چنانچه در سوره ممتحنه قد یئسوا من الآخرة ای الجنة این تفسیر
اینجا بی مناسبت نیست ذکر کرده در این آیه تعریضاتست مر یهود را و ایشان بقرآن و نعیم بهشت ایمان
نداشتند فی انّما یافته و ما آخرته محمّد صلوات الله علیه میگفتند و اعتقاد ایشان ببهشت آن بود که
تلذّذ بمطاعم و مشارب و مناکح بروجهی که متعارفست نخواهد بود چه اکل و شرب بجهت کسر
و نماء اجسامست و نکاح برای توالد و تناسل و اهل جنت از ین مستغنی اند پس التذاذ ایشان
نیست مگر بنسایم لطیفه و بادهای خوشبوی و سماع لذیذ و فرح و سرور و امثال آن و دوام
و انقطاع نیز خلاف میکردند پس حق تعالی مومنان را با ایمان و ایقان در باب بهشت و قرآن
بستود و تقدیم و بالآخرة دلالت بر اختصاص مومنان میکند با یقان در امور آخرت و
آن سرای را آخرت گویند جهت تأخر او از دنیا و وجه تسمیه دنیا دنو اوست بآخرت
این سرا یا بدان سر ایغایت نزدیکست اما غافلان که بضاعت پندار و خیال اهل سرا بیت میکنند
ایشان اچنان می نماید که بسی راه در پیش دارند و حال آنکه دنیی بر راه آخرت قنطره ایست
که عبور بر و ضرورتست و خیال سکون در و محض جهل و غفلت بیت دنیا پلیست بگذر
و در وی مکن مقام بالای پل محل سکون و قرار نیست قصر ابد طلب که طلب خانه جهان
سر منزل خوشست ولی پایدار نیست عرفا گفته اند مراد از ین مقام صحاب قلوبند چه ایقان
با مور آخرت از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و امثال آن در ین جهان
جز بمشاهده دست ندهد و این نوع مشاهدات بر بصیرت می باشد که دیده دلست نه بصر
پس صاحب یقین جز اهل دل نبود ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب بیت این حال خاصه
صاحب دلست هر کرا نیست آن بداند مشکلست اولئک آن گروه موسوم اند بدین سمات علی هدی
بر راه راست و نشان درستاند من ربّهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق و طریق سرآ
یافته و بجانب هدایت بصیرت و یقین و حقیقت شناختند و نزد صوفیان این هدی کشف و
تجلیات مقام تجلی انوار دانید که از وضوح لمعات اسرار صفا بیند و تنکیر هدی اشارت
بدانکه بکنه او نتوان رسید و کمال آن غایت و جز شوان داد و استعلا کرد از علی میشود کلمه علی دلالت
میکند بر ایشان از هدایت و قرار و سکون ایشان بر او مثابه تمکن او برا اعلا حاصل شود که بر بر
مرکب و غیران و تجا و در آید و اولئک و آن گروهی که یاد کرده شد هم ایشانند المفلحون و رستگان
از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب بیت نمرین دست دولت کاردید واندران
دست رستگاری شده فلاح بمعنی آید پاینده بودن و ظفر دستن و بکام رسیدن پس ایشان
یا فرحایم در ثواب ابدی و نعیم سرمدی و باز رسته از اهوال روز حشر و عقاب زندان

و بلا و شور و سپرده بمقاصد و مآرب و فایز گشته بوصول حاجات و مطالب مجملا
کند را اند جمیع وعدها قرآن در تحت فلاح داخلست مضمون آنکه بر رستگی در نجیه امید وارند
و بر هند از هر چیزی که خوف دارند و تکرار اولئک تنبیه است بر آنکه اتصاف ایشان
بدین صفات مقتضی هر یکی از ین دو اثر که هدایت و فلاح باشند هست و هر یکی از ین
دو کافیست در تمیز ایشان بعد آن از ما سوی و توسط عاطف جهت اختلاف مضمون
جمله هاست و ایراد کلمه هم دلالت بر اختصاص فلاح میکند بدیشان یعنی این طایفه
که بصفتهای مذکوره منعوت و موصوفند رستگاری بخاصه ایشانست بیت
ده بکمردان دوای بوالهوس ده رستگاری همینست و بس قول اشهر آنست که این
دو آیت در شان مؤمنان افتاده از این امت و نزد بعضی عشران در شان مؤمنان اهل
کتابست چون ابن سلام و اصحاب او که بتورات و انجیل و کتب متقدمه ایمان داشتند هم
لوای ایمان بقرآن در عرصه ایقان برافراشتند و بنعیم بهشتی معترف شده اهل
ملت خود مخالفت نموده اند بنابرین اورده که چون دو آیه اول که مخصوص بود بر
مؤمنان ملت اسلام و سایران منهج متابعت سید انام علیه شرایف الصلوة
فرود آمد عبد الله سلام با جمعی فوج از ملکان یهود که دین اسلام در حضرت نبوت بوقف
عرض رسانیدند که یا رسول الله مومنان واخیار از زمره مهاجر و فرقه انصار و بشریف
کرامات این صفتها از اخبار بیافتند ما را که مدتی بر طریق موسی علیه السلام بودیم متقی
توریه متمسک بودیم و حالا سلوک منهاج متابعت این حضرت مشغول شده ایم و
نفی شریعت غرا و ملت حنیفیه بیضا اعتصام داده ایم از بین خوان فضل فواید نصیبی خواهد
رسید یا نه این دو آیه دیگر در شان ایشان نازل شد و از اول سوره تا اینجا آیتست که اول
دو بمخصیه برانا که طاهر غیر مستعمل و ضد مشک و زعفران با آب چاه شیرین محو کرده
شب با شام در حق روزه دارد دم تقویت حافظه بغزاید و نفسی را در طلب علم قوت دهد و
ثبات دل در علم و معرفت حاصل آید والله اعلم بالحقایق کلّها و بعد از آنکه حق سبحانه مآثر
و مناقب مومنان از امی و اهل کتاب در راه عبودیت پا افشردند و ضمنا اشارت کرد
ربوبیت بدیشان ارزانی داشته بود در ضمن چهار آیه باز نمود در دو آیه دیگر بقبایح
خصال و مثالب احوال و مساوی اقوال و افعال کفار و مشرکان بیان میکند و بعد
از تقدیم ذکر اولیا و تعقیب کفار خالص که اهلیت مقام قرب دارند و عنایت توفیق و
تایید شامل حال ایشان شده به هدایت منتفع شده اند بحال الاشقیا و ایشان از اهل شرک

تا بدو بود

وعناد که ایشان را هدایت قرآن نفع نمی‌کند و وجود و عدم کتاب و انذار رسول الله صلی الله علیه
وسکوت از ان پیش ایشان یکسانست اشارت میکند بایشان و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که
آنکسانی که كَفَرُوا بپوشیدند دلهای ایشان بظلمت شرک کفر در لغت پوشیدن است شب تیره
بواسطه پوشیده شدن اشیا بتاریکی و کافر و کفور زیرا که کافر نیز پوشنده است حق را
بباطل و بجهل و دانسته شد که ایمان عبارتست از تصدیق بجمیع آنچه بحضرت پیغمبر صلوات الله
علیه فرود آمده از نزدیک خداوند تعالی هر آینه دانسته شود که کفر تکذیب آنست و کفر چهار
نوع باشد اول کفر انکار که حق را بدل نشناسند و بزبان نیز اعتراف نکنند دوم کفر جحود که بدل
شناسند اما بزبان معترف نباشند سیوم کفر عناد که بدل دانند و بزبان اقرار کنند
اما متدین بدان نشوند چهارم کفر نفاق که بزبان مقر باشند اما بدل نگروند و همه اقسام این چهار
اورده که هر که با یکی از اینها بقیامت آید ابدا ویرا وعده آمرزش نیست إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ
بدانکه مراد درین ایه کفر انکار است حق سبحانه میگوید آنها که بپوشیدند حق را بباطل خود و ...
الله اقرار نکردند و پیغمبر را صلعم باور نداشتند و فرمان شرع را ترک کردند نهاد ...
ومتابعان او و بروایت کلبی از ابن عباس رضی الله عنه کفر جحود است یعنی آنها که حق را
شناختند و پوشیده داشتند و مراییم اقرار و اعتراف بدان نمی کردند چون حیی بن اخطب
و اصحاب او از یهود مدینه که همواره در جدال و عناد سید عالم صلوات الله علیه میکوشیدند
و آنچه در لغت و صفت او خوانده بودند می دانستند از روی حسد می پوشیدند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
یکسانست بریشان و مساویست نزدیک ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ ایشان را بیم نمائی و آگاه کنی از
عقاب خدای أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی و از عقاب آگاهی ندهی انذار اخبار است بالخوف
و هیبت چنانچه تبشیر خبر کردنست با سرور و بهجت و اقتصار درین ایه بر بیم دون بشارت
جهت آنست که تاثیر او در نفوس بیشتر باشد و طباع را اهتمام بدفع ضرر از جلب نفع زیاده
بود پس هرگاه که انذار را ایشان فایده نمیکند بشارت بطریق اولی ... همزه
کلمه استفهام است و معنی او اخبار و عدول از مصدر بفعل جهت ملاحظه معنی تجدد
یعنی اگر هر لحظه بیم کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند و این تاکید ...
تا حضرت رسالت صلعم قطع طمع کند از ایمان ایشان و دل مبارک را از دغدغه و تفرقه
فارغ کرده چه حرص آنحضرت بر ایمان خلق تا غایتی بود که حق تعالی فرمود ای محمد
خود را از اندوه این هلاک خواهی کرد فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ پس بحکم الیاس احدی
الراحتین او را از ان اندیشه فراغت داد و گفت خاطر از غم این کافران آسوده دار و

از بیم انذار و

از بیم انذار و ایشان بیرون آی که ما در ازل رقم شقاوت بر ایشان کشیده ایم و ما تقدیر ...
و حرمان ایشان حکم فرموده چه حال ایشان نه چنان تیره است که بشعله انذار روشن
گردد و لباس بخت ایشان نه چنان سیاه که باب دعوت سفید شود بیت با بد زیم
و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسیرا که بافتند سیاه تحقیق آنکه این آیه استدلال ...
حال حضرت رسالت صلوات الله علیه میکنند بدان که آنحق سبحانه و تعالی بعد از نهصد
و پنجاه سال با نوح پیغمبر علیه السلام گفت أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ در بدایت حال آنحضرت
گفت که لا یؤمنون تا خاطر عاطرش فارغ و مطمئن گردد و دیگر اثبات اعجاز قرآن جهت
آنکه از غیب خبر داده و بیان کرده با وجود انذار و علم آن دولت متابعت ملت تو نخواهند
یافت و روی از عبادت اصنام باطله خود بر نخواهند تافت یا هر چند وظایف قرآن
بدیشان رسانی و آیات وعد و وعید و بیم و امید بر ایشان خوانی از احکام مخترعه خود
دست باز ندارند و متمسک بحبل المتین شرع مبین نشوند و کفار را ... جواب کسی که گوید چه حکمت
در دعوت گروهی که جز امتناع از حق و اصرار بر باطل و مبالغه در تمرد و عناد چیزی از ایشان
متوقع نباشد این گفته اند که درین دعوت فایده هاست یکی آنکه حجت بر ایشان قایم شود
و ایشان را مجال اعتذار نماند که گویند پیغمبری بما نیامد و فرمان از حق نرسانید که اگر رسولی
بما فرستادندی و از حقیقت احوال ما را خبر دادندی متابعت میکردیم لَوْلَا أَرْسَلْتَ
إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ دوم آنکه پیغمبر را صلعم ثواب ابلاغ و انذار باشد و برکات
جهاد با ایشان و صبر بر جفا و عناد ایشان ذخیره ماند و ازین سبب سَوَاءٌ عَلَيْكَ
نگفته چه آنحضرت را درین دعوت فضل انذار ثابت است سیوم آنکه تا بعثت پیغمبر صلوات
الله علیه بعموم باشد و فرمان عالیشان وی بر همه کس متوجه گردد و اگر دعوت خاص
باشد بجمعی که منتفع میشوند بدان پس بعثت عام نبود و حال آنکه آنحضرت مبعوث
بهمه است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ و جواب ... که گوید خدای تعالی خبر داد
از عدم ایمان کفار و ما می بینیم که بعضی کافران ایمان می آورند آنست که اگر چه ظاهر لفظ
عموم میکند اما معنی او خاص است بجمعی چنانچه در اسباب نزول آمده که این آیت در شان ابو
... و غیر آن از خویشان او ... در باره یهود مدینه چنانچه سبق ذکر یافت و گفته اند در شان
کشتگان بدر ... حق سبحانه این آیه را قبل از قتل ایشان در مدینه فرو فرستاد
و خبر داد که ایشان کافر کشته خواهند شد و در منابع اورده که هر جا که ...
حق تعالی دانست که بر کفر خواهند مرد و در انسان عیون المعانی فرموده که احتمال تخصیص

هست

زیرا که هر که ایمان آورده خواهد آورد در یؤمنون بالغیب داخل اند و هر [illegible]
مکر آنها که هر که ایمان نیارند و در باب میکوید که لا یؤمنون دعاست نه خبر و معنیش
این که هر که ایشان را ایمان مبادا صاحب بحر الحقایق معنی این از طریق حقیقت برین وجه
بیان میفرماید که آنها که فرو شده اند یعنی قوا بعهد الست را منکر کشتند و حسن استعداد
فطری را باکتساب صفات سبعی و بهیمی و شیطانی بپوشیده اند ایشان را استماع مبشرات
و علائم منذرات و وعید یکسانست چون زنده دل ایشان که بعالم غیب راه داشت مطلا
بحجاب حب دنیا مسدودست و روشنائی آشنائی میثاق و زمان تلاقی ایشان مفقود
مردیان ازل بانقطاع ایشان حکم فرموده اند که ابواب دار و انکار بر روی حال ایشان
کشوده ❀ بیت هر که با ادبار رقم امروز آغاز کاد ❀ ترک او کیر که کو معتبر نمیکردد
سوسن آزاده چون از نطق آزاد لعبت ❀ کرچه دارد ده زبان قابل نمیکردد
امام قشیری فرموده که هر که در ظلمات دعوی ماند و حرف از حقیقت معنی نخورد نصیب
مرشدان کامل و ضرب متقیان باطل نزد او یکسانست بهر کجا زمانی او در مرتبه
دعوی صفت تمیز را از وی سلب کرده و محک شناخت و میزان امتیاز از دست او
بیرون برده لاجرم حسن از قبیح و فاسد از صحیح نشناسد ❀ بیت نماز و کرنه داری
پس نماز و روزه نه در هر کس ❀ که قلبی بیا را که بیداری که زر دارد ❀ قلب روی اندود
اکر چه زر نمایشی کند اما چون بمحک پیدا شد رسوا و پنهان نماند ❀ بیت خوش بود کر محک
تجربه آید بمیان ❀ تا سیه روی شود هر که درو غش باشد ❀ و بعد از آنکه حق سبحانه
اعلام فرمود که این کروه ایمان نیارند تعقیب نمود آنرا بچیزی که جاری مجری سبب
باشد عدم ایمان ایشان را پس کفت ختم الله مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای این
کافران و بپوشید آنرا تا ایمان حق فهم نکنند [illegible] درست و داسته [illegible]
در شان یهود است معنی این باشد که پوشیده کردانید دلهاء ایشان را بجزای آنکه
در قبول حق و تصدیق پیغمبر بحق سرکشی کردند [illegible] بل طبع الله علیها بکفرهم
حق سبحانه در مقابله آن فتح ایشان ختم نکوهش کرد و باز نمود که دلهاء ایشان تیره و مهجور
و نور لطف ایشان بظلمات انکار و تکذیب پوشیده و مستور ❀ بیت زنکار کرفته آینه دل
کذشت ❀ اثر تیغ که از جهد هر کس روشن شد ❀ اشاعره بر آنند که ختم عبارتست از آفریدن
داعیه است در قلوب کفار و معتزله کویند علامتیست در دل کافر چون ملائکه در دلهای ایشان
علامت کاینه دانند که صاحب او اهل آمرزش نیست [illegible] استغفار ننمایند بلکه لعنت

ونفرین وی

و نفرین وی و عیاذا بالله ابن فورک کفته که ختم حالتیست که بر دل [illegible] داغ هجرانست وای بر کسی
که بداغ هجران مبتلا کردد و در رنج از جانان بوی وصال جانان بوی نرسد ❀ بیت از فراق تلخ می
کوئی سخن هر چه خواهی کن ولیکن این مکن تلخ از فرقت تو هیچ نیست در فراغت عیش
بجای هیچ نیست علما را در این کفت و شنود بسیار است اهل حق برآنند که این ختم عقوبتست
از حق تعالی که مطیع بنده میکند [illegible] بطریق جبر [illegible] بر کفر پدید آید [illegible] بلکه
عذاب [illegible] جزای تمادی بر کفر و مکافات اصرار بر باطل در معالم کفته که ختم بمعنی حکم است
کردن خدای بر ایشان بکفر چه در ازل دانسته بود که ایشان را [illegible] ایمان راه نیست در عین المعانی
کوید که [illegible] فانهم [illegible] اعمال ایشان را مهر دلهاء ایشان کردانید که
بل طبع الله علیها بکفرهم هر جا مهر نهند از برای آن باشد که مانع کردد از دخول چیزی و
خروج چیزی پس قلوب کفار را مختوم کردانید تا روشنائی آشنائی درو نرود و [illegible]
بیکانکی بیرون نیاید دلهاء ایشان را مهر کرد تا بر عیان صفت که هست [illegible] روز قیامت
نظر ایشان در آن [illegible] جزای [illegible] که مستوجب آنند محققان کویند که دل
کافر را محل مهر کرد [illegible] مؤمن را محل مهر [illegible] میکوید ختم الله علی قلوبهم اینجا که
مهر هست میکوید [illegible] فی قلوبهم [illegible] کفر [illegible] کردان شده
[illegible] بواسطه مهر نکوت [illegible]
قهر سوزان و این بر اساطه مهر معرفت در جمله لطف نازان ❀ بیت آن یکی خوش دل که یادم کا
برست ❀ و این دکر حیران که چشم بر در هست ❀ وعلی سمعهم و مهر نهاد بر کوشهاء ایشان
تا سخن حق نشنوند [illegible] سمع است قلوب را جمع آورد و سمع را واحد صاحب کشاف
مضاف تقدیر میکند [illegible] علی حواس سمعهم [illegible] سمع مصدرست [illegible] تثنیه و جمع نکند
یا آنکه سمع هر یکی مراد باشد [illegible] جمع یاد کرد جهت آنکه کفار را همه
متفرق بود هر یکی در دل مقصدی و مقصودی داشتند و سمع را یکجا آورد زیرا که
در استماع سخن حق بر وجه انکار و استهزا متحد بوده اند و بیک کونه میشنوده اند وعلی ابصارهم
و بر دیدهاء ایشان غشاوة پوشیدنیست نه چنانکه بر [illegible] داشت تا چشم پوشیده بماند
و راه حق نه بینند ابصار جمع بصر است [illegible] بعضی
نیز اطلاق کنند ادوات دانش [illegible] و سمع و بصر دل منبع معرفت [illegible]
مدرکات کوش بود یا اعتبار [illegible] مطلع بر آن چشم این هر سه بختم و غشیه مبتلا کردانید و مکافات
ایشان آورد حقیقة مهر و پوشش نیست بلکه تمثیل میکنند دل و کوش و چشم را که بدان [illegible] اعراض

دينيه انتفاع نمي كيرند بچيزهاي نفيس بسيار نفع كه انبيا عرضه ميكنند و پوشيده شد بر ايشان از قفا
نكويد و تخصيص ختم بقلب و سمع براي انست كه جهة ادراك ان محدود نيست يعني تعقل خاصه
دل در يافتني است تا ان كوش شنود و اين قسم و سماع بيك جهة اختصاص ندارد بلكه
همه جهتها در ان متساوي اند لا جرم در منع دل و سمع از فعل خاص ايشان لفظي را
كه از همه جهت مانع شده مخصوص بجا بي نبود و ان ختم است كه منع دخول ميكند در
مختوم عليه از جميع جوانب اما ادراك بصر از يكجهت مقابل باشد و پس در منع او از فعل
خاص او غشاوه كافيست و تقديم قلب كه معدن اكاهيست بر سمع و بصر كه جاسوسان
و كاركذاران وي اند وضوحي دارد و سمع نيز بواسطه آنكه از بصر اشرفست مقدم
بر وي مذكور شده و شرف او انست كه سمع شرط نبوت باشد بخلاف بصر چه بعضي از انبيا
عم بعلت اين قوة مبتلا بوده اند چون شعيب عم و ديكر آنكه نطق بر سمع مترتبست
و هر كه در اصل از شرف سمع محروم ماند ابكم از حليه نطق عاري خواهد بود چنانچه در كرماد
زاد مشاهده ميرود و در بعضي كفته اند چه بعد شنو انكري منفعل و قسي جواب
كنك باشد و لحوان كلاله الخلقت كويست **ولهم** و مر ايشان راست اين بلا ام استحقاق و ايجاب كه بدو نيجي
حواي ايشانت نداري عدله **عذاب عظيم** عذابي بزرك عذابي كه منبه كه انسان از در ينج اندكي از در
انراحت باز دارد و وصف عذاب بعظمت جهة انست كه ان عذاب ايشان را هم در دنيا بود به بيقراري
و غارت و هم در اخرت خواهد بود بانواع عقوبت و مثلت و كفته اند عظمت و انست كه چون
بكسوي بپيوندد همه اعضا و اجزا از ان متالم كردد و حقيقة انست كه ان عذاب را از سه وجه
عظيم ميتوان كفت يكي انكه جاويد باشد هيچ از ايشان منقطع نكردد **وما هم بخارجين من
النار** دوم انكه تخفيف نيابد و هيچ مهربان بديد نيايد **لا يفتر عنهم العذاب** سيوم انكه
زماني بزمان زيادت شود و لحظه فلحظه افزون كردد **زدناهم عذابا فوق العذاب** در لطائف
اورده كه عذاب بزرك دوريست از لذت ذكر حق در دنيا و محروم بودن از دولت لقا او در عقبي
و نزد محققان نه چنين عذاب بزرك عبادت از فراقست و محجوب بودن از سعادت تلاقي و از نسبت
كه وصال و فراق را بهشت و دوزخ كويند **بيت** بكذار نام حبيث دوزخ و جنت ميپرس دوزخ
ماهجر اوست و وصال او جنتست و چون حق سبحانه بيان مدح مومنان كه موافق حقند از ظاهر
و باطن ذم مشركان كه مخالف حقند بصورت و معني از نمود بعد از ان ذكر جمعي ميكند كه
مترددند ميان قسمين موافقت دارند با طايفه اول بظاهر و يكروه ثاني بباطن و ايشان
منافقانند و بعضي از علما منافق را از نافقاء اليربوع اخذ داشته اند جهة آنكه منافق قصد تلبيس

و فريب داده و كافر از ان بر طرف است و منافق دروغ ميكويد و كافر باعتقاد خود دروغ
نميكويد و منافق كفر خود را باستهزا ضم كرده است و كافر را پيدا نمي كند لا جرم جاي ايشان
در درك فرو ترين دركه مقرر شده **ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار** و بدانكه
در اول سوره بقره در باره كافران دو آيه نازل است در معايب ايشان سيزده آيه فرود
امده و جهت استبعاد امر و تردد حال و خبث عقايد ايشان سخن دراز كشيده و ايشان را
باب ضرب الامثال و التقريع يافته و اين ايات از صفات ذميمه ايشان چهارده صفت اشاره مي كند
دعوي باطل و فريب دادن و جهل و بيماري دل و دروغ و افساد و سفاهت و طغيان و
استهزا و سر كردانی و زيان كاری و كوری و كنكی و كوری و از ين جمله دعاوی باطل ايشان آغاز
داشته ميكويد **ومن الناس** و از آدميان ناس لفظيست موضوع از براي جمع و واحد او
بغير قياس و ناس را از نوس كه بمعني حركت و جنبش است مشتق دانسته اند و هر يكا از ين دو حالت وجه
تسميه مي شايد يا از نسيان كه پدر ايشان آدم عم وصيت حق را در باب اكل شجره فراموش كرده
فنسي ولم نجد له عزما يا ايشان در قيم نسيان بر جويده عهد السنت كشيده اند و تحقيقات لغات
لا يق اين مقام نيست و كفته اند انسان از انس مشتقست يعني ايشان كه و مشاهده يكديكرست انس كيرند
و بعضي كويند ناس اينجا اشارت است كه بمعني چه شد بجز بايد كه از كروه
ايشان **من يقول** كسانند كه ميكويند **امنا** بكرويديم ما **بالله** بخداي **وباليوم الاخر** و بروز
باز پسين يعني قيامت و آن روزيست كه ميان روز و شب نباشد و يا اخر اوقات محدوده است
و وقت را بعد از ان حدي نبود و اين كويند كه از مومن باول و اخر ياد كردند كه مقصود اعظم
با ما عليه انكه احاطه كرده اند بايمان از جانبين و تكرار در حرف باء اشارتست بانكه هر يكي از ايمانين
بوصف صحت و استحكام است حق سبحانه نفي سخن ايشان ميكند و ميفرمايد **وما هم** و نيستند
ايشان كه اين سخن ميكويند **بمؤمنين** كرويدكان و مراست كويان ايشان ايمان خود را با خدا
و بروز قيامت مقيد بكردند و حق تعالي براطلاق فرموده كه ايشان مومن نيستند يعني مطلقا
ايمان ندارند نه بخداي و نه بروز اخر و نه بغير اين و در اثبات ايمان جمله فعليه كه دلالت
دلالت بر تجدد و حدوث ميكند و در نفي ايمان از ايشان جمله اسميه واقع يافته كه دليل دوام
و ثباتست تا ابلغ باشد در انتفاء ايمان از ايشان بدين ايه استدلال كرده اند بر انكه ايمان بمجرد قول
زبان بي تصديق دل ايمان نتواند بود بدين ايه اعجاز قران ثابت ميشود چه منافقان اظهار
ايمان و اضمار كفر ميكردند و اين خبر داد از اخبار دلهاي ايشان نهان بود و اخبار از غيب معجزه
و دليل رسالت حضرت پيغمبر صلوات الله عليه هست كه مخصوص شد بر اطلاع بر غيب و حق تعالي

میفرماید فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و میباید دانست که اکثر علما تفسیر
برآنند که این آیت و مابعد او تا یا ایها الناس اعبدوا ربکم در شان منافقانست چون عبدالله ابی
و جد بن قیس و اتباع ایشان و در تفسیر امام سهل دیباجی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می
کنند که در شان یهود نازل گشته بر قول اول نفی ایمان از منافقان ظاهرست که بزبان اقرار
داشتند و بدل باور نمیکردند و بقول دوم نفی ایمان ایشان بالله کرد از یهود زیرا که در مرتبه تشبیه
بودند و عزیر را ابن خدای گفتند و ایمان ایشان بروز قیامت نبود که بهشت نبود
چه بهشت را خاصه خود میدانستند و بدوام عذاب دوزخ قایل نبودند والله
اعلم و باتفاق علما وقف بر مومنین لازمست چه اگر وصل کنند معنی چنین باشد که
نیستند ایشان مومنان که خداع کنند با خدای و رسول و برین تقدیر صفت مومن
هردو منفی گردد و مراد نفی ایمان و اثبات خداعست پس این جمله دیگرست که خبر میدهد
میگوید یخادعون الله مکر میکنند و فریب میدهند بزعم خود خدای را والذین آمنوا و آنکسانرا
که ایمان آورده اند از مهاجر و انصار اخفش گفته دلیری میکنند بر خدای و خدای ایشانرا
مهلت میدهد لاجرم گمان میبرند که با خدای خداع کرده اند ابو عبیده میگوید ظاهر میکنند
بخلاف آنچه در دل پوشیده دارند و خداع در اصل لغت پوشیدنست و خزانه را که مخفی
در و مخزون باشد مخدع گویند و خداع ایشان آن بود که بزبان کلمه توحید میگفتند
و جان و مال را بدین بهانه نگاه میداشتند و در ضمن آن غرضها دیگر بود مانند
بر وجوه شرکت در غنایم و اطلاع بر اسرار مومنان و امثال آن و چنان می پنداشتند
که خدای و مومنانرا می فریبند و قول دیگر آنست که چون با رسول خداع میکنند چنانست
که با حق تعالی میکنند و نزد بعضی این سخن مجرد بر سبیل استفهام است یخادعون الله ای
میدهند و بعضی گفته اند حرف استفهام حذف کرده اند چنانچه در قرآنست که هذا ربی
و در جواب منکر گویند هذا ربی یعنی این پروردگار منست و خداع از صفات الهی نیست پس یخادعون
چون راست آید گفته اند این قاعده کلی بلکه اغلب آنست که بین اثنین باشد و میشاید که
مراد اثبات فعل از یکجانب بود چون عافاه الله و ساقر فلان قال تعالی و قاسمهما اینجا نیز
همانست وما یخدعون و نمی فریبند وما یخادعون که در قراة مشهورست آمده بمعنی
است در مفاتیح الغیب فرموده که اهل لغت میگویند خادع فلان وقتی که در خداع خود بمراد
نرسد و گویند خدع وقتی که مکر او کارگر آید اینجا چون خداع ایشان نافذ نیامد و قصدی که
داشتند مقصود حاصل نشد لفظ مخادعه گفت و چون ضرر فریب ایشان بدیشان رسید لیرو [illegible]

نفس ایشان خروج مانند یعنی بحقیقت فریب نمیدهند ایشان الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال مکر و فریب
ایشان هم بدیشان بازگشت حق سبحانه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و مومنانرا بر نفاق مطلع
گردانید تا در دنیا رسوا شدند و در عقبی مستوجب عقوبت گشتند مراد از نفس ذات یا قلب
یا روح یا دل چه نفس را براینها اطلاق کنند وما یشعرون و نمیدانند که چنین است وجوه تواند
که بود اینکه در برهان افستن معد و نیست یا نمیدانند که فریب آنست که ایشان در اندیشه افتاده اند
یا نمی شعور کرد از حیثان و فرود آورده ایشانرا در مرتبه جمادات که حس و ادراک ندارند و گفته اند معنی
آنست که نمیدانند که خدای اشنوا و بینا است هرکه در مقام خداع باشد اگر ای تو عالم کار است خود را
فریب داده باشد خلق چون براسرار او مطلع نتوانند شد امکان دارد که همه را فریب تواند داد
اما آنکه نهان دان و نهان نهان داننده است او را فریفتن چون تواند بیت کریم که بزرگی خلق اوست
با او جه کنی که یک بیک میداند نیز بیت گمان مبرکه ای آنکه هر که دو دولت هست
او هرچه می داند که دروی چیست بسیار کوششی تا از همه بپوشی آنکه پوشیده داری او را چون کنی
مکر آنکه آن عزیمت از دل بیرون کنی بیت نگذرد فکری که بحالست کان خیال در دل نهان
از آن کو دل آگاه است بعضی معنی لا یشعرون برآن فرود آورده اند که نفع نمیکنند بدانش خود جهت
علمی که در دل ایشانست بیت آنرا که بنید در دل علتیست که از آن هیچ شفا نیافتست خوفها
بیماری معنوی ظهور میدهد فی قلوبهم در دلهای منافقان مرض بیماریست و آن شکست در دین
و حیات مرض بدین را شکست میاندازد و شک موجب ضعف دین میشود تا آنکه گویند که اللیه
میان قبول و رد همچنانکه بیماری حالتیست میان موت و حیات در لطایف آورده که حق جل جلاله
کافر را مرده خواند جهت آنکه اکتسابی حیات حقیقی که عبارت از شناخت الهیست نکرده
لا تسمع الموتی و مومن را زنده گفت بواسطه آنکه بحیات ابدی متصف است بل احیاء
عند ربهم و منافق را به بیماری و ضعف یاد کرد که متردد است میان زندگی و مردگی
و گفته اند مرض دل پوشیده داشتن بدیهاست و گویند تیرگی تا ریکی و کفر و ظلمت مرضی
و مظلمه و بقول ابن عباس که مراد از آیه یهودند بیماری دل ایشان غم و ملال بود بسبب
ظهور اسلام و نصرت مومنان و رونق شریعت صاحب کشاف گوید استعمال مرض
در قلب می شاید که حقیقت باشد چنانکه گویند فی جوفه مرض ای الم و می شاید که مجاز بود بعضی
عوارض قلب را چون غل و حسد و امثال آن استعاره کرده بمرض چنانکه استعاره کنند صحت
و سلامت را در مقابل اینها مثلا گویند فلان سلیم القلب است یعنی دل ویست دارد و در آن غل و کینه
نیست پس مراد اینجا حقد و حسد است که ایشانرا بر حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه

دیرمتابعان و بوده و مرض حسد بدترین امراض است چه تا صاحب خود را نکشد دست
از وی باز ندارد چون اتش که بعد از فقدان هیمه خود را میخورد تا هیچ نماند چت
ببین تا برعای حسود کین رنجیست که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست . در هیچ
اورده که چنانچه مریض از غذا لذت نمی یابد بلکه دل منافقان نیز حلاوت ایمان درک
نمیکند چت حتی هر دو ابقه کو یا قسخطل . چه شناسد که چیست طعم عسل فزادهم الله
پس زیادت کرد خدای تعالی مرایشان را بانکار ایشان مرضا بیماری ریب و نفاق و زیادتی .
چنان بود که هرچند آیات قران فرو می آمد شک و شبهه ایشان می افزود و گفته اند مراد از ایشان
بالتزام فرایض و حدود زیاده شد چه منافقان را تکلم بکلمه شهادت صعب بود این زمان
که وظایف عبادت و عقوبت جنایات بران زیاده شد اضطراب و تردد و ادبار ایشان
افزون گشت و نزد بعضی این کلمه بر وجه دعاست یعنی زیاده کناد خدای تعالی در دل ایشان
شک و نیکی نفاق دعا می بد کرده در اغلبها زجرست شکایت بی انتقام از کسی قادر نیست و در قران
میکند ما الحاجه بجر حمل کرده نشاید بلکه تنبیهی است مر مومنان را در دانستکه خداوند تعالی
بر منافقان دعاست ولهم ومر ایشان راست یعنی منافقان را بهره عذاب الیم عذاب دردناک
که الم او انقطاع نپاشد با جمیع ابدلها ایشان که محل شک و شبهه است برسد این عذاب
بجهت چه چیز باشد بما کانوا بدانچه بودند یکذبون که دروغ گفتند و اگر تشدید خوانند معنی این
بود که تکذیب کردند خدای و رسول را و سخن ایشان با وجود انستند سلمی که بدمرض دل خالی بودند
او سالز عصمت و عنایت و حبوبها نفعل انمدد توفیق و رهاییشوا اما جعفر صادق علیهم السلام
نقل کرده اند که این مرضی کاهلیست که با وجود ان حال قادر نیستند بر ایمان اوردن و گفته اند
ایشان بیماریست یعنی محبت دنیا که سر همه گناها نیست و میل بمتاع فانیه و اعراض از نعیم جاوید
پس خدای کو مرض ایشان را بجیشان و اکذاشت و هموم و غموم علایق و عوایق بر ایشان گماشت
تلحقی که فراغ اهتمام با مورد بینی نماند و ایشان را عذابیه الیم است آنکه بقامی معیوب مشغول
شده اند و از باقی محبوب غافل مانده چت وایمان دون همت دینی طلب کوشش و روزست
در فرج و طلب مقصد و مقصود او دنیاست بس در ده دینی پر بناده بکنفس علیه
حقایق التاویل فرموده که در دلهای ایشان حجابیست از حجب نه از ایل نفسانی و حجاب شیطانی
که بواسطه ان محجوب مانده اند از تجلیات صفات حقانی و در بحر الحقایق و در لهم مرض دل
ایشان التفاتست بغیر حق و اگر دل ایشان از این علت پاک بودی هر آینه بما سوی الله ملتفت
گشتندی و جمال حق مشهود ایشان شده مستغرق دریای محبت بودندی بر دو همی که محبت

همچنین

همچنین دیگر در ساحت دل ایشان نماندی پس چون مرض التفات بغیر جهت مرض خداع و دو روی
بی معنی ایشان زیاده شد فجنا بهم الیم یعنی حرمان از وصول و هجران از وصال ابتلا شدند
اینست بیماری که او را کرامی و ابنست دردی که انرا درمان نی ببرطریقت فرموده که ذات
تو از منافقی کیست که از ذل تا ابد ببکار دیگر ذیست . امروز در عذاب نهانی و فردا در حسرت
جاودانی . امروز ناشکار در باز ار و سوابق . فردا نهان در حجاب اداب ادیانی چت
کار شد انجا بجز جگر خواری نه . وانجا ز کشش بقدم یاری نه . از مستی جهل مید هستیاری
نه . وز رفتن و آمدن خبرداری نه . واذا قیل و چون گفته شود لهم مر منافقان را
انجا که بندهٔ مومنان که ایشانرا میگویند لا تفسدوا فساد مکنید و تباهی مر انگیزید
فی الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان و میل بکافران قالوا گویند انما نحن
بی جز این نیست که ما مصلحون . بصلاح ارندگان نیم کار خود را بطاعت و خیر جهوی
بیانستکه چون گوینده منافقان را که خیانت و مداهنت که موجب فساد و افساد است
ترک کنید گویندها شایسته کارانیم بمراعات دیانت و حفظ امانت از حیله گو به چون کوینند خود را
افساد مکنید در مدینه بمحاربیتبع مر دمان از متابعت دین محمد صلوات الله علیه و بر انگیختن
کافران بر قتال با اهل ایمان گویند ما مصلحانیم و انجه میکنیم حق میکنیم و از حکم تو در بیرون
نمی شویم در بنا بیع فوانحه کرد افتاده در حمالله نقل میکند که در حق اهل اخرالزمانست
با وجود فساد و افساد خود را صالح و مصلح دانند از سلمان فارسی رضی الله عنه مروی
است که این صفت قومی اند که هنوز پیدا نیامده اند و ایشان گروهی باشند که چون ایشانرا
گویند فساد مکنید در زمین باظهار معصیت و تغییر سنت گویند ما مصلحانیم
با وردن طاعت و نگاهداشت سنت امام راغب فرموده که معنی قول سلمان اینست
که بعد از ین جمعی پیدا اینکه حال ایشان شبیه بحال این جمع باشد نه انکه مطلقا ایات در
شان ایشان نازل شده چه اتصال سخن بما قبل خود ظاهرست و خدای تعالی ز حال منافقان
خبر میدهد که گفتند انما نحن مصلحون انما کلمهٔ حصرست و چون از انجا بشعر بر حاصل
میشود که حصر اصلاح بجماعت و غیر ما یعنی مومنان مفسدانند حق تعالی بجواب میکوید
از مومنان و ثابت میکند افساد را بر منافقان و میفرماید الا بدانید ای شنوندگان کلمه
تنبیه است انهم بدرستیکه ایشان یعنی اهل نفاق هم المفسدون ایشانند تباه کاران
و بفساد دارندگان خود را تکرار ضمیر جهت تاکیدست و قصر و حصر فساد بر ایشان و از حضور
ایراد قضایا ان میکند که جز منافقان کسی دیگر تباه کار نباشد قطعا الا که مفسدان مطبوع

اندا تما مراد آنست که در مقابله افساد منافقان که دشمن نهانند افساد دیگران بهیچ برین باب جهت
آنکه از شر دشمن ظاهر العداوه حذر توان کرد و از شر دشمنی و فساد منافق احتراز نتوان نمود
زیرا که سر رشته کار او بدست نیاید بظاهر دوستست و آن دوستی اعتماد را نشاید و بباطن
دشمنست و ایمنی کامل از آن نوع دشمن روی ننماید بیت حکیم گفت از آنکس حذر نمای
که او بشمار دیگر جهت است و بند دشمن بکم رو .... سلمی گوید افساد ایشان نافرمانی و محاسنه
و قبول ناکردن قول ایشان وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ولکن نمیدانند که ایشان مفسدانند بسبب غفلت
جهل بصیرت ایشان نا بنوعی پوشیده است که نیک از بد و صلاح از فساد نمی شناسند ذلک
لدیه علیه ... یا نمی دانند که بدین اقوال و افعال مستحق چه نوع عذاب میگردند
ولذا قیل وچون گفته شود لَهُمْ مرین منافقان را که آمِنُوا بگروید بدلها و سرها با علانیه دلالت
دارید كَمَا آمَنَ النَّاسُ گرویده اند مهاجران و انصار بظاهر و باطن یا یهود را گویند تا ایمان
آرید به محمد صلعم جنانچه ایمان آوردند ابن سلام و اصحاب او قَالُوا گویند منافقان با خود یا در میان
قوم خود و یهود بر سبیل علانیه أَنُؤْمِنُ آیا ما ایمان آریم استفهام است بر وجه نفی یعنی نیاریم
كَمَا آمَنَ چنانچه ایمان آوردند السُّفَهَاءُ جاهلان و بیخردان سفیه سبکسار و بی عقل باشند
یا جاهل بمصالح امور یا تامل نا کننده در عواقب کار ها اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان
عاقلانند ایشانرا سفیه گفتند جهت آنکه خود را از ایشان احق و اعلم اعتقاد کرده بودند
یا آنکه جاه و مال داشتند و صحابه را اکثر درویش و محتاج میدیدند حجاب ثروت دنیا
دیده بصیرت ایشان پوشیده تا فرار کمال دانشها جهت ایشان خواهند بود بدیدۀ حقارت دیده از روی تحقیق
بدین نام خواندند و از آن معنی غافل که بیت بس کس که بچشم خلقان حقیر کز معانی جامه جانش نورست
نکرد جشمت کدامی ... بیش دنا برصفا و خروست و بقول ابن عباس یهود بر سبیل تحاند و دفع شماتت
مرابن سلام و اصحاب او را سفها گفتند و این قصه بر وجهی در جامع اخبار روایت شده جنانست که در
اوّل انهجرت عبدالله بن سلام که از علما و احبار یهود بود و رئیسا و عظما ایشان بود بمجلس سیّد انام علیه
الصلاة و السّلام سوالی چند که جز نبی بان نبوت جواب آن را نتواند گفت کرد بعرض رسانید و جواب برطبق
کمال نفس تقویت یافته بود استماع نموده فی الحال طوق اسلام در گردن انقیاد و اهتمام افکند پس گفت یا رسول
من معشر یهود را میشناسم قومی دروغ گویند ممکن که چون خبر اسلام من بدیشان رسد من را قذفها
کنند و در حق من بهتانها گویند پیش از آنکه اسلام من بایشان معلوم شود حال مرا از ایشان معلوم
شود حال مرا از ایشان استفسار نمایی پس رسول الله صلعم دو سه یهود را بخواند و عبدالله را
پنهان در خانه فرستاد بعد از آن ایشانرا گفت عبدالله در میان شما چه کسیست گفتند اعلم ما و ابن اعلم ما

ومضرت زمین بود ومعرفت ... سر وردسر و دعلما امرونا علم همه بهود است بکتاب تورت بر روی زمین بشریعت
موسی علیه السلام از وی دانا تری نیست حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که اگر وی ایمان بمن آرد شما چه
کنید گفتند ما و حنین نکند هر چند آنحضرت درین باب مبالغه نمود ندان جماعت بر خویشتن خاطر
مرا انکار افزودند و گفتند ممکن نیست که ابن سلام اسلام قبول کند حضرت پیغمبر صلوات الله
و سلامه علیه گفت ای عبدالله از خانه بیرون آی و مکنون ضمیر خود اظهار نمای ابن سلام بیرون
آمد یهود گفتند ای بیشوای ما توجه کوی و بهر کلام طوطی می پوئی عبدالله گفت ای اعداء الله اذ ... بی
بکوئید قران گذشته نه این آن پیغمبر است که در تورات نعت و بیجند بن موضع میخوانید این
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت موسی و مبالغه او در باب گرویدن بان بیغمبر میدانید
من گواهی میدهم که خدای یکیست و محمد علیه السلام پیغمبر اوست بحق یهودان یکبار فریاد بر آوردند
که تو اهل آن نبودی که ما بر تو ثنا گفتیم تو بد ترین ما و شریر ترین ما ئی و دروغ گوی ترین و جاهل
از همه سفها بانی ابن ابنا مدکه جون گویند بشمار که ایمان آرید جنانچه عبدالله سلام آورده گوید
آیا ما ایمان خواهیم آورد جنانچه سفیهان و جاهلان آورده اند یعنی ابن سلام و اشیاع او یهود از
روی عناد و حسد ایشانرا سفها خواندند با آنکه میدانستند که سفاهت از ایشان دور است
پس حق سبحانه سفاهت را با ایشان رد کرد و فرمود أَلَا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی
که منافقان یا یهودان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشان ند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت نکنند
و تفکر مصلحت آخرت خود نکنند وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ولیکن نمیدانند که سزاوار نام سفیه
ایشان اند یا نمیدانند که هیچ نمیدانند و مبالغه است در جهل ایشان چه آنکس که نداند و بنادانی
خود را دانا نباشد جهلش اتم و ضلالتش اعظم است و کاین را جهل مرکب گویند
بیت انکه نداند و بداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند از برکات برعنایت الهی
حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه استکمال قرآن گوید که کفار قوم هود علیه السلام هود را سفیه
خواندند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ حضرت هود خود جواب ایشان را باز داد یا قوم لیس بی سفاهة و
منافقان بعضی اهل زمان بعثت دولت خاتم النبیین علیه السلام سفاهت نسبت کردند حضرت عزت
بخود جواب ایشان فرمود و سفاهت را با کثیری تمام بدان گروه شقاوت فرجام منسوب
ساخت و مکرمات عجیبه است اهل حیرت را که اگر بی حیوانی زبان طعن بر ایشان گشاده طرح
و فیعت وحشیه آنداختند و خواهند که این صادق احوال ایشان را بنها طعن و بد گوئی نیز با ...
بیان شکل دل نباید شد و آثار هلاک و کلال بخود راه نباید داد که تاریک کلان زوایه نفاق روشن
زوایای صدور ایمانرا بر سفاهت نسبت میدانند و زبان جفا بعرض ناموس ایشان دراز کنند

بیت کمر اندرست چون نیازتست • اگر خود فایست و گر خود پرست • بیان الحقایق رحمه الله
گفته است که هیچ کس خود را نگفت و گوی مردمان نگاه • شو از راه داشت همین مقتدا ریا یکه احوال تو گواه
اقوال بگویان نباشد بیت تو نیکو روش باش تا بد سگال • بنقص تو گفتن نیابد مجال وَإِذَا لَقُوا
و چون بر بخورند منافقان و روی بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که ایمان آورده اند
ان کابر صحابه قَالُوا گویند از روی نفاق آمَنَّا ما ایمان داریم بچون ایمان شما در ترجمه اسباب
نزول آورده که روزی مهتر منافقان عبدالله بن ابی که سرگشتگان تیه خلاف بر طریقه مطاوعت
او بودند بطایفه از مجاوران غفلت کده نفاق و خلوت نشینان زاویه حسد و شقاق بر سر راهی
رفته بود از اعاظم صحابه صدیق و فاروق و مرتضی رضوان الله علیهم اندر نمود دلیل ابن ابی
یاران خود را گفت شما نظاره کنید که من چگونه بافسون و فسانه این قوم را از راه می برم و بتلبیس
وسالوس ایشانرا در پرده ناموس نگاه میدارم مخذولان منتظر و دیگر پیش مرد و نفاق را [illegible]
طامات و ترهات او اغیار کرده بخواهی تا کوهی برافراشتن و از بسبب استهزا و سخریه با کابر دین و
خلفاء راشدین دقیقه فرو نگذاشتند ملاقات با دو صحابی اقبال نموده بطریق استقبال پیش آمد
و دست یار غار در بوجه حضرت بوسه داد گفت مرحبا بصدیق کبیر و از همه نیکو تر مهتر و بهتر تو
حضرت خلافت و فکر تقریر و مال بر شریعت انفاق کرد الصدیق دختر مصطفی و ثانی اثنین اذهما فی الغار
عالم جزای که داد تو بخیر کاد پس بروی عمر آورد و گفت امیرالمؤمنین سرور عدلی در هم شکسته نطق
جور و بدی محتسب کارخانه شریعت مظهر دین و علم ملت بیت امیر خطه شرع ابن خطاب • چراغ
هشت خلد شمع اصحاب • حق سبحانه تعالی تا قیامت دوام عالی امت داد دادن روی نقل کرد
که ای پشت دین بتمکین تو قوی شده و چهره بیاد اسلام از چشمه تیغ آبدار تو تازه گشته
عم حضرت رسالت پناه و سید بنی هاشم ما خلا رسول الله بیت سوار دین بشیر هم سپر
شجاع شرع صاحب حوض کوثر • بنیاد احکام اسلام بجهاد اهتمام تو آباد • مرتضی علیه
الثناء هم گفتا ای عبدالله از خدای بترس و بنای نفاق را در هم شکن که منافقان بدترین
خلق خدایند ابن ابی گفت یا ابالحسن چنین مگوی و تملق کرد اما نسبت نفاق بمن که مانند شما
مومن و مصدقیم سخن بر بهترین کلمه ختم شد و صحابه روی باز گشتند و در عبدالله
اصحاب را گفت که دیدید که ایشانرا چگونه بافسون استهزا بیازی گرفتم و بفریب
و کنایت شیرین دور کردم منافقان دیگر را تحسین [illegible] گفتند
بی معنی و دعوی بی نیاز [illegible] حق سبحانه از مکر ایشان [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و هنوز صحابه نرفته که حضرت [illegible]

فرستاد که ایشان یعنی منافقان چون ببینند مومنان گویند ایمان داریم مثل ایمان شما
وَإِذَا خَلَوْا و چون باز گردند و خلوت کنند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ با دیوان خود یعنی پیشوایان که دیو سان و سرکشان
کنند در صحیح بخاری از مجاهد نقل میکند که مراد اصحاب ایشانست از منافقان و مشرکان ایشانرا
شیاطین میخوانند از اسماء مذمومه است بجهت شقی قلوب ایشان چه از تمرد نام دیو شکل
و فعلی ناخوش بجهت مهتران کرده یعقوبی از ابن عباس رضی الله عنه شیاطین ایشان کاهنان بودند که
[illegible] و یا هر یکی از کاهنان یهودی که او را بعضی اخبار و احوال اطلاع دادی و کهنه ایشان پنج
تن بودند در قریظه کعب بن اشرف و در بنی اسلم ابو برده و در بنی جهینه عبدالدار و در بنی اسد عوف
بن عامر و در شام ابن السودا و بر هر یکی ازین جماعت خلوت کنند با دوستان کاهنان خود
قَالُوا گویند ما بصدق دل إِنَّا مَعَكُمْ ما با شمائیم یعنی بر دین شما و موافقیم شما و چون ایشانرا
[illegible] که پس چرا در مجلسها آن شاه میروید با ایشان ملاقات می نمائید گویند إِنَّمَا نَحْنُ جز این
نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ • تمسخر کنندگانیم و استهزا کنندگان با ایشان بر ظاهر موافقت [illegible]
و در ظاهر [illegible] مخالفت و معادات در باطن چون ایشان سخن استهزا [illegible]
[illegible] استهزاء ایشان خبر داد اللَّهُ خداوند جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزا
[illegible] استهزاء ایشان [illegible] تسمیه جزا باسم [illegible]
وَيَمُدُّهُمْ [illegible] اهل الهدی رحمه الله آورده که بعضی از علما جایز داشته اند اسناد استهزا بحضرت
خدا [illegible] بعضی [illegible] مخلوق [illegible] مثلا خلق آدم
و حق را منع [illegible] استهزا بحضرت [illegible] استخفاف مخلوق [illegible]
[illegible] استخفاف [illegible] و چون حق تعالی [illegible] استهزا [illegible]
[illegible] بیت [illegible] کس را مجال
نیست که گوید چرا و چون [illegible] ایشان [illegible] نعمت بر ایشان
زیاده سازد تا مشغول [illegible] نعمت ایشان [illegible] اسباب [illegible]
کرده تا ایشان مغرور شوند [illegible] عذاب [illegible] فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ [illegible] در بهشت [illegible] قصور [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] روز قیامت مومنانرا برای
جواز بر صراط [illegible] منافقانرا [illegible] اظهار ایمان کرده اند
نصیبی از نور [illegible] قدم بر صراط [illegible] مومن [illegible]

ان برصراط مرور کردن تواند و نور منافق منطفی شده فی الحال بدوزخ در افتند ایست
استهزا که ایشان را جزای دهند که تمام نماند و از ان نفع نگیرند و استهزاء او ایشان را جمله اسمیه
آورده که دلالت بر دوام ان فعل دارد و از ایشان و جزای ان جمله فعلیه که دلیل تجدد و حدوث
تا شبیه باشد بر آنکه مکافات استهزا و مکافات آن زمان بزمان و دمادم ایشان خواهد رسید و فعل
مستقبل نیز هم گواه است **و یمدهم** و مهلت دهد و فرو گذارد و زمان دراز دهد ایشان را
فی طغیانهم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر و از حد در گذشتن ایشان تا در آن حال
یعمهون متحیر میباشند محققان گفته اند سبب طغیان تمنی و حرص است بر دنیا و طلب
زیادت از آن چیز و فتنه چه آن زیادتی موجب استغنا ست و هر چند استغنا بیشتر شود
طغیان و عصیان زیادت کرده **ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی** بیت هر جا سرکشی [illegible]
غالب است نیکی نیاید **اولئک** آنها که اهل این صفت اند مسند الیه را باسم اشارت آورده
جهت تنبیه بر آنکه این طایفه بدین اوصاف ذمیمه متمیز اند از ماعدای خود **الذین**
آنکسانند که **اشتروا** بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند استعاره کرده است اشترا را برای
استبدال چه اشترا اعطا بدلست و اخذ دیگری و این لفظ را ضدا دست [illegible]
هر دو آید هر چه حرف با بر او داخل کرده ثمن است و دیگری مثمن پس ایشان خریدند
الضلالة گمراهی را **بالهدی** بدل براه یافتن یا کفر را بایمان یا [illegible] بشک را بیقین یا جهل را
بعلم یا نفاق را باخلاص یا دنیا را بآخرت یا هلاک را بنجات یا دوزخ را ببهشت
یا امن را بخوف یا [illegible] [illegible] اینها را [illegible] و اعواء
نفس و متابعت هوا با استعداد فطری بطلان و تضییع آن یا [illegible]
مسلم با انکار و تغییر [illegible] و این قول خاصه بیهود ست **فما ربحت** پس سود نکرد و نفع
نرسانید **تجارتهم** بازرگانی ایشان ایشان را اسناد ربح بتجارت اسناد مجازیست یعنی سود
نکردند ایشان در بازرگانی خود [illegible] اشترا استعاره است و [illegible]
بذکر ربح و تجارت ترشیح استعاره است [illegible] اینکه چیزی ملایم مستعار
منه مذکور شود [illegible] و اختیار [illegible] و ذکر ربح
و تجارت ملایم مستعار [illegible] **وما کانوا** و این گروه بودند [illegible]
[illegible] **مهتدین** [illegible] بطریق تجارت و سود کردن [illegible]
باشند [illegible] سود کردن
[illegible] مقصود از تجارت حفظ راس المال است و زیادتی سود بر آن و هر دو [illegible]

نه سرمایه بر جا ماند و نه سود حاصل شد بیت مایه شد و سود نیامد بدست [illegible]
کنون هیچ هست [illegible] مایه [illegible] سود او [illegible]
بعد از ذکر بعضی صفات منافقان و بیهوده تعقیب نمود قرآن بضرب المثل جهت زیادتی کشف و
تجلیه غایب در صورت حاضر و تصویر معانی معقول و مخیله بصور محسوسه **مثلهم** صفت
ماننده ایشان و صفت ایشان **کمثل الذی** مانند صفت آنکسی است که **استوقد** بیفروزد [illegible]
[illegible] **نارا** آتشی جهت آنکه تا براه خویش بیند تا جای قرار خود ببیند [illegible]
از دزد و درنده و دشمن ایمن شود گفته اند **الذی** بمعنی **الذین** است همچنانکه **خضتم**
کالذی خاضوا تا تمثیل جمع بواحد نباشد و بعضی بر آنند که [illegible] جمع
[illegible] تشبیه حالت [illegible] بعضی [illegible] کرده اند
فلما اضاءت پس آن هنگام که روشن کرد آن آتش **ما حوله** گرد اگرد آن آتش فروزنده را [illegible]
[illegible] باشد [illegible] وقت که روشن شود [illegible]
ذهب الله بنورهم ببرد خدای تعالی نور آن آتش ایشان را [illegible]
ببرد [illegible] شعله نماند [illegible] که نور [illegible] دور
[illegible] ایشان [illegible] نور آتش [illegible]
[illegible] **و ترکهم** و فرو گذارد ایشان را **فی ظلمات** [illegible]
لا یبصرون نه بینند [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] منافقانست [illegible]
بر خود از کشتن [illegible] غنیمت بردن [illegible]
[illegible] خوف [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] اهل اسلام ایمن شده [illegible] مرگ [illegible]
منطفی [illegible] ندامت و حسرت [illegible]
قیامت بظلمت کفر و نفاق [illegible] سخط و عقوبت الهی [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] قبل از بعثت مصطفی صلعم
[illegible] بعد از هجرت آنحضرت [illegible]
[illegible] معرفت ایشان [illegible] ظلمت کفر و انکار [illegible]
صم ایشان کرانند [illegible] سخن حق [illegible] سخن حق [illegible]
سخن قبول [illegible] **بکم** گنگانند از گفتن حق چون سخن [illegible]

میگویند و دل و زبان ایشان موافق نیست گوییا سخنی نمیگویند و چنان سخن نزد عقلا
معتبر نیست یا گنگند از گفتن نعت حضرت رسالت صلوات الله علیه بر وجهی که در تهذیب شنیدن
بود * عُمْیٌ کورانند بدیدن * بصیرت هر که چشم بصیرت ندارد از دادار
بصر چه فایده بیت تو را که هم ندادی نظر چه سود کند * بصیرتی چو نباشد بصر چه سود کند
تشبیه کرد این گروه را بکران و گنگان و کوران و از این که ایشان از ادوات فهم محروم
اند و این ابلغ انواع تشبیه است که حرف تشبیه و وجه شبه مذکور نیست و مشبه
نیز اگرچه در حکم منطوق است اما بظاهر گفته نمیشود فَهُمْ پس ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند
از صفت کری و گنگی و کوری یعنی چنانچه در دنیا بدین صفت موصوف بوده اند در عقبی
نیز بدین عقوبت مبتلا خواهند بود وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا
چون امروز سخن حق نگفتند و نشنودند و بآیات قدرت حق نظر نکردند لاجرم فردا از سلام
خدای شنوا نبودند و با خدای سخنی گوینده نه و دیدار خدای بینند و گفته اند چون گفتند
بهدایت پیران انکه بیر و خشند و باز نگردند از ضلالت بعد از انکه [illegible] حقایق التاویل
آورده که چون دل غافل از نور عقل فرقانی در حجابست لاجرم گوش دل ایشان سخن حق نشنود
و بر زبان دل ایشان سخن حق جاری نشود و دیده دل ایشان بمشاهده جمال حق مشرف
نگردد * دیگر [illegible] بینا شنو [illegible] وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
أَعْمَىٰ * بعضی محققان گفته اند که گوش هوش ایشان از دعوت حق بصمم غفلت گرفتار
و زبان اظهار ایشان بخرس هوا و هوس محروم از مناجات بود و چشم دیدن [illegible] از شهود جمال
منادی بر نا بینایی که هم از بادیه تمادی رجوع نانموده بجاده بکام دنیا می پیمایند بیت
سرگشتگان بادیه غفلت و غرور * از قافله ببنی آمال و زر فتاده دور * در کشف الاسرار فرموده
که این مثل کسیست که با تنها نیکو دارد و در چیند نیکو که هم میگذارد و در خدمت بکلا احتیج
و دل با معرفت بپرداخته و زیر جمله در بر خشانه چه رفته و از این روشنایی بهره گرفته کار دل
قدری از [illegible] و غیب در او پیدا و [illegible] از خلوتخانه زهد و عبادت در بازار [illegible] روشنی قناعت بظلمت
حرص مبدل کرد طبع جافی بر جای شیخ صافی نشسته و روزگار در طلب حطام دنیا بسر برد
و آلوده خطرات و شبهات شده مال از حلال و حرام جمع کند چون اسباب معیشت
دست در هم [illegible] شهوات مسکین دل بیمار و مغرور نکند تا وقتی که اجل برسد که هیچ حرمت
بر دارد که وقت نشستن نیست بیت * خیز و داهی بکن یا امرا * از پس دامن مکن این
دام را * ای بیچاره آه سرد از دل برمبر می آید * و اشک گرم از دیده [illegible] بر می آید

ویزبان حضرت

ویزبان حضرت بروزگار نحوو این توجه میکند بیت کلها امروز زباغ وصالت چیدم *
درچهار مزار نور شرایت در دیدم * آن گل که بجا گشت مرسیده بر من * و آن در همراز دیده
فرو باریدیم * اتوه حق سبحانه بجهت منافقان تمثیلی دیگر ایراد فرمود بلیغ تر از مثل سابق
بر سبیل ترشیح که از ها بان اهوال [illegible] در این مثل ثانی هول و هیبت و دهشت و حیرت
بیشتر است و تشبیه تمثیل کشف است همانا کشف و ایضاح او بیرا بیضاح فرمود * و بمثل
ایشان و اینجا برای تساویست بی شک یعنی قصه منافقان با مضمون این دو قصه مساویست
بهر کدام مثل زنند روا باشد و گو بیمی یعنی واوست بعضی مثل ایشان بمثل آن قوم ثابت است
كَصَيِّبٍ مانند سحابه باران بزرگ قطره که بشیب تمام بزیر آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان و گفته اند
از اطراف سحاب را سما میگویند و بعضی گفته اند سبب بر رست وقیل من السماء بجهة انکه تعریف
افاده اطباق سحاب کند یعنی جمع آفاق را فِيهِ در آن باران یعنی [illegible] ظُلُمَاتٌ تاریکیهاست
ابر و مع تخصیص بادید میباد و باکثر [illegible] انست که در آن ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیهاست
از تکاثف ابر و تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز سحاب که شنوده شود از آن نزد حکما حدوث رعد از
اضطراب اجرام ابرها و اصطکاک است بر یکدیگر و علمای شریعت گویند ملکیست که ابر را میراند
جتهر [illegible] شتر خود را [illegible] خواهد و گفته اند [illegible]
[illegible] سبز و خوی سبحانه [illegible] چنین عظیم [illegible] از خشم خبیر [illegible]
وَبَرْقٌ و روشنی که از و لامع شود بعضی اصطلاح اهل حکمت آنست که در وقت سطکاک
ابرها از میان ایشان بیرون جهد و نزد متشرعان آن تازیانه است که ابر را بدان راند
یا روشنایی دو دست فرشته که واند ابر است و در تیسیر از مجاهد نقل میکند که برق
فرشته ایست با چهار روی یکی چون روی انسان و یکی شبیه شیر و سیوم مانند کرکس
چهارم مانند گاو و هر گاه بالهای خود را حرکت دهد آن برق و درخشندگی ظاهر شود
در بیان اصل این باران ذبیم و هر ای این جمله مستانفه ایست گوییا کسی سوال میکند که
چگونه است حال این قوم و ان باران بجهت این باران میگوییند بدین نوع که يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ
انگشتان خود را مراد سر انگشتانست ذکر کل کرده و اراده جزو چنانچه فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا
و دیگر ذکر اصابع بجای انامل غایت مبالغه است در احتیاط و احتراز یعنی چنان
گوییا تمام انگشتان خود را می نهند فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که
بیفشان شوند صاعقه او ازیست هایل که با او آتشی باشد لطیف یا التهاب و دخان که هر چه رسد
بسوزد و گفته اند اجزاء لطیفه دخانیه که منصاعد شود و از دخان بگویند و اجزاء لطیفه مائیه

كه تصاعد كند بجانب فوق تا امتزاج اين هر دو بخار كه هر دو متقابل اند داخته شود در غايت حرارت
و غرو ... بغايت تيزي و تندي و بر هر چه گذارد بسوزد و سوراخ كند و بزمين فرو رود
تا آنجا كه طبيعت حرارت او را منطفي يا فقد منوقف كرده و گويند بجوهر خار سيني است و نزد
اهل شرع هر عذابي كه از آسمان نازل گردد صاعقه خوانند چون آتش يا سنگ يا صيحه در قصه
بني اسرائيل فاخذتهم الصاعقة و خواه ... جنانچه در قصه عاد مثل صاعقة عاد و ثمود
صيحه جنانچه در قصه ثمود فاخذتهم صاعقة العذاب و شهر بن حوشب گفته كه ملكي
را گويند رعد سحاب است چون غضب او استد ... شرارة آتش از دهن او ستطاير
گردد صاعقه است و بر هر تقدير اين مردمان مر انگشتان در گوش كنند حذر الموت زيرا
تحرز و نگاه داشت خود از خوف هلاك و بيم مرگ والله محيط و خدا وند تعالى بعلم احاطه كننده
است بالكافرين بنا گرويدگان و احوال و اقوال ايشان بر و پوشيده نيست هر آينه
مجازات و مكافات ايشان بروجهي كه بايد بايشان رساند يا آنكه عالم است باسرار ايشان
انها بر پيغمبر صلعم و بر مومنان ظاهر كرد انكه در دنيا رسوا شوند احاطه هم از روي
علم باشد و هم از جهت قدرت و در كشاف ... كه احاطه حق سبحانه بكافران مجاز است و
مراد علم فوت ايشان ... محاط از محيط بر فوت نميتوانند شد ايشان
نيز بحقيقت از حق فوت نميتوانند شد جه بندگان از حيطة تصرف حق بيرون رفتن محاله
هر جا روند در عرصه ملك او اند ... بكا دوم كرد سنتش كو بزكاه ندارم. و انچه
در صحيح بخاري ... نقل ميكند كه الله جامعهم ... وگفته اند احاطه يعني
هلاك كردن است قال تعالى واحيط بثمره و قال عز و جل الا ان يحاط بكم پس معني آن باشد كه وي
كه هلاك كننده كافران باري ... حال اين مردمان
با صاعقها و هولها چون ميكند ميگويد اين مثل كه يكاد البرق نزديك باشد كه روشنائي برق
يخطف بربايد ابصارهم بينائيهاي ايشانرا باز ... كه ايشان در وقت ظهور جنين برقي
جه ميكنند ميفرمايد كه كلما اضاء لهم هرگاه بدرخشد برق و روشن شود يا درخشيدن و روشن
كند راه را لهم براي ايشان مشوا بروند ايشان فيه در آن روشني واذا اظلم و چون تاريك
كرد راه عليهم بر ايشان بواسطه خفاي نور برق قاموا همانجا بايستند متحير مانند
ولو شاء الله و اگر خواستي خداي لذهب بسمعهم كه ببردي شنوائيهاي ايشانرا باواز رعد
يعني او را ... زياده كردانيدي تا كر شوند وابصارهم يا ببردي ديدهاي ايشانرا به خشيد
بعقاب ... دي تا نا بينا كردند جواب ... تقدير ...

ببردي إن الله بدرستي و راستي كه خدا وند تعالى على كل شيء بر همه چيز از هر چيز كه خواهد
قدير توانا است و قدرت او از سمت عجز و ضعف منزه و مبرا بيت قدرتي كه لا يزال
بود صفت عاجزي محال بود هر چه بود دست و هر چه خواهد شود فلهذا نتوانند از عدا
بوجود حق تعالى اين مثل و تشبيه ميكند منافقانرا بگروهي مردمان كه در شب تاريك
در بيابان مهلك باراني سخت و ابري ستبر كه ايشانرا فرو گيرد و در از شب بواسطه ابر
تاريكيها بحيثيتي باشد كه ... ريزد رعد مقدم
برق در ورطه بيم افتاده و از هول او از صاعقه انگشتان بر گوش نهاده خواهند كه بسلامت
از مهلكه خطر مرگ بيرون آيند و حالي بيكران باشد كه ... ظلمت فرو مانده و جاده بر ايشان
پوشيده شود هر گاه كه ... درخشيدن برق هويدا كردد قدمي چند بروند و باز كه
نور برق در گذشته تاريكي روي نمايد متوقف و متحير گردند ... اسلام را باران
تشبيه كرد زيرا كه باران سبب تازگي و حيات زمين است و اسلام واسطه زندگي
... اهل يقين و ظلمات اسلام ... ارباب نفاق چون تكاليف
صوم و زكوة و صلوة و ترك رياست و جهاد ... دست باز داشتن از ديار ...
و رعد مخاوف و شدايد ... و برق غنيمتها و فتح و ظفر كه روي نمايد منافقان كه بظاهر
اسلام قبول كرده اند چون ذكر حدود و قصاص و غير آن ... خوف بر ايشان مستولي گشته
... از روي كار ... ايشان از ... صعود ...
گوش از استماع قرآن بر بستند و گاهي نزديك بدان رسيد كه برق دلايل روشن اسلام ... ايشانرا
جانب خود كشد تا نظر بر قبول آن افكنند اما ... شقاوت ازلي كه ... فرجام ايشان
... مانع آيد و باز هر گاه كه برق كثرت مال و حسن حال ... غنيمت و حصول
عافيت بر ايشان درخشان شود در اسلام ... حضرت رسالت صلوات الله
كرده بمتابعت و بركت موافقت ... تاريكي محنت و بليت و ذهاب مال
پديد آيد ... متوقف شده ... اسلام را ... و تطير ... حال
... در هر روزگار ... وجه بوده و هست كه در زمان نعمت دوست و صديق كرده
و در وقت محنت دشمن و عيبجوي باشند بيت اين دغل دوستان كه ميبيني مگسانند گرد
شيريني بس با وجود اين حال اگر خدا بخواهد ... سمع و بصر ظاهر ايشان را چنانچه اسماع و
ابصار باطن ايشانرا برده است و اگر مثل براي ... باشد اشهر اقوال آنست كه باران
كه در مثل واقع شده اشارت بقرآن است باران از آسمان فرود آيد و حيات ... را ...

قرآن از آسمان نازل شده بهیچ حالها و واسطه لعنت و ظلمات و ذکر متشابهات نموده‌اند
در دوزخ کفر و شرک و بیان فتن و اهوال و الجبهه بیدها ذکر کرده چون زواجر و نواهی و تخویفات
و وصف دوزخ و عقوبات ایشان بر عدها که دلها را از آنجا بیود و الجنه بوعد انجام مجرد
و نور و شفا و هدی و بشارات و صفت بهشت و نعیم آن مشابه برقاست که شعله راه
امیدها دوشن کرده و سواعقد قوانی که هلاک صفات ذمیمه ایشان در استماع آن و صاعقها
که هرچه افتاد از نماشا بیشتها بسوزد هرگاه که مومنان قرآن میخواندند یهود گوش‌ها کرفته
اشتغالی میکرد منتظر مرگ میترسیدند یعنی میلاد که دهان ایشان میلک کنند قرآن و آن سخن یهودی شود
بلیان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قوت ایشان ایمان بیان حضرت صلوات الله علیه کفر یهود
و کفر و کمت قال تعالی **او کصیب** یا آنکه شنودن قرآن کاغذ نبود از جهت
انکار الجمه در شان ایشان فرود آمده از لعنت و سخط نشر شد و گفته‌اند این سورت کفار
از نصارا مست و قدیم که بود که برق بیان قرآن اسرار نهان ایشان را بجلی اظهار کرده اند که کورد
بودیم از نده هرگاه نور باز دمحکمات قرآن شناختند دراک ایشان تا وقتی قصد کردندی با آنکه ایمان
آرند و چون متشابهات روی نمودی در ظلمت شبهت متحیر کشتندی یا آنکه هرگاه رسول الله اصلی را
نصرت بودی جانب مرغبت و هیبت بود اعتقاد کردندی و کفتندی و الله که این آن پیغمبر است که موسی
علیه ما را بدو نشان داد و چون هرگاه حق شدی جانب در جنگ احد واقع شد متردد شده در وی
شکل آوردندی و کفتندی این آن پیغمبر موعود نیست پس حق سبحانه تعالی تهدید میکند که اگر
خواهد خدای بود امیان از سماع و ابصار ایشان بجانب منافع آن از ایشان سلب کرده
تا بجانب سخن حق نشنود ازهیچ چیز نشنوا شوند و بهمان منایه را که حق ندید هیچ
جیز نشوند بعد **چه** آن گوش که سخن حق را نشنود کر شود اولی و آن دیده که حق نبیند
کور شود به حق سبحانه بعد از بیان احوال فرق ثلثه بطریق التفات که موجب مزید اصغاء
سامع است بکو و آدمیان خطاب میکند و بساط ز میان برداشته بخودی خود بندگان را
میخواند و کلایل توحید و نبوت و معاد که سه رکن بزرگ‌اند از ارکان ایمان در دین مخاطبه کالیه
اقامت می‌نماید و میکوید **یا ایها الناس** ایها امیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند که
یا ایها الناس ای آدمیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند در قرآن هرجا که خطاب با اهل
مکه است و یا ایها الذین آمنوا در باب مدینه است در آن زمان که مکه دار الشرک بوده و مدینه
دار الایمان و ابن عباس رضی الله عنه میفرماید که اینجا خطاب عالم است و شامل آنها را که بالغ باشند
و عاقل از اهل کفر و ایمان و در تنبیه کی بخطاب عام بعده کروه مذکور هست یعنی مومن و کافر و منافق

همه را میگوید **اعبدوا** بپرستید و بندگی کنید **ربکم** پروردگار خود را و خود را کسیکه سزاوار پرستش
است مر عبادت که حق مومنان طلب ثبات و دوام است بر آن و نفوس میکند بر فرمان بردار
و طاعت تابت بوده و بر جاده اسلام و سنت استوار باد بود مرتلاده کافران توحید و انهاده است
این کروه را دعوت میکند که یکانکی الله اقرار کرده و امر اوامر او فرمان بردار باشید و در منافقان
اخلاص و اعتقاد است این طایفه را ترغیب میفرماید که در عمل اخلاص ورزید و ظاهر و باطن
با هم راست دارید لفظ رب ایمائی میکند بدانکه واسطه ایجاب عبادت اهم بخشش و پرورش
و صفت پرستش آنکه با فرینش بقدرت و پرورد بنعمت لازم است و چون مشرکان بتان را
بربوبیت معتقد بودند و له با بت خانه میخواندند حق سبحانه بجهت رفع آن ربها صفت موجه
میفرمود ربوبیت حقیقی و بر خود از کلانها خدا و بیان میفرمایند که بجیاد شما کرده عبادت
موقوف است بر معرفت وجود معبود و علم بوجود معبود است که لایست لاجرم بر تیغ دلیل
اثبات وجود و میکند و از انفس و آفاق که اثبات انفسی یکتا فرینش ایشان و دیکران آفرینش
و معتقد ان بر دیشان حق میکوید **الذی** آن آفرینکار و بیکسی **خلقکم** بیافرید شما را او نیست
کرد این بخلوق قبل ایشان را بعقل تمام کرده بود که یکجهت آنکه هم کسی به الله بضرورت که او بیش
از این موجود نبود و هرکه بعد از اتصاف بعدم متصف بوجود کردد او را از موجدی چاره
نیست و برده آنکه بعضی از زنادقه از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که دلیل جیست
بر هستی صانع فرمود که روشن ترین دلیلی بر هستی صانع هستی منست زیرا که هستی من خالی
یا هر حق کو از منست حالا آنکه بیرون نباشد یا من آن زمان خود را هست کرده ام که هست
بوده ام و این محالست زیرا که تحصیل حاصل لازم می‌آید یا آنکاه هست کرده ام که نیست بوده
ام و این نیز محالست که نیست جیز را هست کرداند پس محقق شد که هستی من از دیکریست و او هستی
میباید که بهستی را با بذرفا و بناشد **چه** هست بی بست شکار و نعمت توی وجود ایشان گفت
والذین و بیافرید آنکسانی را که بودند **من قبلکم** پیش از شما در کو متقدمان سه فایده ظاهر ساخت و شمول
قدرت تا دانند که قادر علی الاطلاق نه همین ایشان را آفریده و بس بلکه پیشینان را نیز بقدرت کامله از عدم
بوجود آورده دوم تکرار نعمت یعنی جانب بر شما انعام فرموده و لی نعمت پدران شما نیز هست و
الخلاف اصول محض انعامست بر فروع سیوم تنبیه از خواب غفلت تا اعمال ایشان چه بود در انقضای
اعمار و اشباه و در دانست که جانب آفریننده است میوا‌فقه است و بر وجوهی که ایشان ندانسته‌اند است
برین است شاید که بعد از تامل بیعتی از آنکه ایشان را کیسوی که اثبات را بجای کفر و تکذیب کرد
و ایمان آورده و بترسید که ایشان را در هلاکت افکند و از عذاب آن کرد انکه شبهه است با ایشان

ومیگوید شما را بعبادة فرمودیم لعلکم تا باشد که شما تتقون • پرهیزید از خشم خدا
من یا در سلک متقیان داخل شوید و برهید از عذاب یا از هرچه بعد ازین کلمات اشارتست
بدانکه عبادت حق بنده را بمرتبه تقوی میرساند و تقوی بجهتی نیکو نیست چون کسی
دنیی پرهیز کند زاهد باشد و چون بنعیم عقبی نیز ملتفت نکردد عارف بود و درجه
تقوی وفی کمال اینجاست که از انانیت و هستی و پندار وجود خود پرهیز کند و لیکن تا مرد با حق
آشنائی خاص نشود بیت آشنا فی حضرتش دانی که کیست • زین جهان و زان جهان بیگانهٔ
بعد از ذکر دلایل انفسی ذکر دلایل آفاقی میکند و آن سه قسمست علوی و سفلی و آنچه
بینهما و ابتدا بسفلی میفرماید زیرا که هیچ کس بحال زمین داناتر نیست تا احوال آسمان [illegible]
زمین میگوید الذی آن خداوندی که جعل گردانید بقدرت خود لکم از برای نفع و فایده شما
الارض زمین را فراشا بساطی یا کسترده ممهد تا آرام در وی و حرکت بر وی ممکن باشد [illegible]
که زمین را متوسط آفرید میان سختی و نرمی که اگر بغایت سخت بودی چون سنگ نوم و نشستن
بر وی موجب مشقت و [illegible] و اگر نیز سهل داشتی چون ریک ناخواب و قرار بر وی
دشوار بودی دیگر آنکه طبع خاک آنست که در آب غایص باشد او را بخلاف طبع بر بالای آب
و با آنکه مکان طبیعی نموده او را بر روی آب ساکن کردانید تا مسکن جانوران بود و شاید که
دیگر او را کثیف و تیره ساخت تا نور شمع و ستارگان قبول کند و از اشعه ایشان گرم گردد
جه اگر لطیف و شفاف بودی انوار آفتاب و سایر کواکب منافذ نشدی و [illegible]
از سخونت بی بهره ماندی و افسرده گشتی و قرار حیوان بر وی محال بودی [illegible]
زمین را [illegible] حرکت و قرار مظنه عجز و غفلتست چه در وقت [illegible] خواب بدان احتیاج
شبیه میکند [illegible] علت حرص و امل [illegible] بطالت [illegible]
آرام کرفته [illegible] غفلت [illegible] عنت و قوت مزاج [illegible] میدان
معرفت شما [illegible] زمین [illegible] علوی [illegible]
علوی منور کردید بیت خوابی که جان [illegible] سعادت [illegible] بکر [illegible]
محنت فزای خاک جو حاصل تحصیل [illegible] چیست [illegible]
خاک [illegible] دلیل نمیشود برانکه زمین مسطح است [illegible] کروی [illegible]
شکل آن باعظم جرم [illegible] افتراش بران نیست [illegible]
مواضع مرتفعه که در زمین واقع است [illegible]
اعظم جبال الدنیا [illegible] ارتفاع اند و فرسخ و ثلث فرسخ [illegible] هزار و پانصد [illegible]

پنج فرسخ قطر [illegible] تقریبا نسبت جرم هفت یک عرض شعیره باکره که قطر او یک ذراع
باشد واقعی نیست [illegible] و این مسئله [illegible] مجلس [illegible]
والله اعلم پس بعد از ذکر زمین متعرض بیان آسمان شده کفت والسماء و کردانید آسمان را بناء
سقفی بر افراشته و بقدرت شامل او را بی علاقه و ستون نگاه داشته و بمصابیح و قنادیل انوار آراسته
ذکر آسمان را تقدیم [illegible] بجهت آنکه آن مانند خیمه است [illegible]
[illegible] مشترک است وانزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا
ابر ماء آبی [illegible] قطره [illegible] در شکل و حجم بقطره
دیگر [illegible] در وقت فرود آمدن بهم [illegible] وجود [illegible]
ذلک تقدیر العزیز العلیم [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] انزل من السماء و سحاب را واسطه [illegible] میان باران و زمین [illegible]
وهب بن منبه از ابن عباس رضی الله عنهم نقل میکند که در زیر عرش دریاییست که روزی
حیوانات [illegible] خدای خواهد [illegible] آب [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] قطره قطره [illegible]
[illegible] آب [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] فتحنا ابواب السماء [illegible]
[illegible] اجزاء [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] شعاع آفتاب [illegible] منقطع کرده [illegible]
سحاب می شود [illegible] قطره قطره [illegible]
[illegible] سحاب [illegible]
[illegible] السماء [illegible] حکیم اسباب [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] بر شود و بدان نوع که
[illegible] فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن باران حق تعالی [illegible]
[illegible] هرچه خواهد [illegible] اسباب [illegible] مواد و اسباب [illegible]
اشیا بر سبیل تدریج [illegible]
[illegible] بیت خلقت [illegible] خلقت [illegible]
[illegible] بود [illegible]

منافع سما را بمنافع ارض متصل کردانیده و بوجود بعد مسافت میان ایشان وجوه رابطه
اتصال پنهان استحکام ساخت که هیچ کاه از زمین بیرون نیاید مکر بسبب آنچه از اسمان بدو فرود
اید تا دانسته که اوست که اسمان و زمین بیکدیکر پیوسته و اکر خدای اسمان جنانچه زعم کافرانست دیکری
بودی و خدای زمین دیکر بجای اسباب منافع ارتفاق ارض و سما انتظام نیافتی پس منشی اسمان
منشی زمینست که پرورده میاورد بسبب ان بیرون اورد با خاک من الثمرات از انواع میوها که روی کرد
دنیا نهاد و رنکا رنک ثمرها را بسبب فضله بنایت جاری میان چوب و پوست درخت که در زمین
[illegible] منعقد که در هیات مخصوص از اشکال مستدیر و مستطیله و غیر ان بدو وا رزقا
میداد و یک لون را باستر الوان مختلفه منصبغ ساخته بطعوم خاص از طعوم متنوعه
اختصاص میدهد و منافع کلیه از اغذا و ادویات متعلق کردانیده در وجه و دکان [illegible]
مشتمل بروغن و دهن جمع میکند و بکار عجایب اینست که با وجود کثیف که در قشر [illegible] هست [illegible]
دو [illegible] منافع [illegible] مرقوق اجمال التشر و این هر دو یک اب میخورند و از هذا [illegible]
میباین [illegible] از مرتبت وحدت و [illegible] کثرت لطیفه هست که جز اهل معرفت در نیابند عاشقان
دانند نه بز عاشقان . آنکه فرمود که بیرون آورد از حضور میوها . رزقا . روزی ساخته پرورد
لکم براي شما کو یا حق سبحانه بزبان لطف میکوید من این همه براي شما کردم شما براي من چه
جه کردید این سوالست که جواب کوید جه جواب تو از کفت شیخ شبلی رحمة الله روزی بعظه
مشغول بود و سوز سخنش در دل مستمعان اثر کرده اب از دیده میبارید و از روی
حسرت و ندامت جنانچه داب مجرمان و عاصیان باشد بدردی تمام زار میکرد ابو
الحسن نوری [illegible] شبلی را سخن کویان و اهل مجلس را نالان و کریان دید یکی از جانبی
جامه می دریده و دیکری [illegible] فریاد میزد نوری کفت ای شبلی [illegible] و عرض در سخن جیست
فردا اینها دو سخن پیش نخواهند کفت خطاب میاید که شما را بعدم شما کرا بود [illegible]
سلطانانست یکی شیطانا [illegible] و فرزندانرست و یکی خویش و پیوند [illegible] و نان کاست
و یکی سود و زیان فردا کیست که حق [illegible] بودی و من [illegible] بودم [illegible] این سخن
راستی باید [illegible] عاشق مجرد زبان [illegible] جواب [illegible] مجرد [illegible] ایشان
کسی سلوک [illegible] راه [illegible] بیت مرد باید سوخته صاحب حال . فارغ شده [illegible] اندیشه
هجران و وصال . نه در سم نه آیین نه حقیقة نه مجاز . نه فکر و نه معرفت نه کشف و نه خیال . پس
چون دانستید که افریننده و پرورنده و روزی دهنده اوست . فلا تجعلوا پس مکردانید
لله مر خداي را انداداً همتایان و انبازان [illegible] که نتوانند افریدن [illegible] دیکری

روزی رسانند انرا دیکر کافران پرستش انها میکردند یا علوی بود چون نجوم و ماه و افتاب
و ملیکه یا سفلی بود چون کوهها از اجزای ارض و انواع ذبیحه [illegible] منقسم میشد بجمادی چون
بتانی که از سنک تراشیده بودند یا از فلزات ساخته و نباتی چون الحناء که از جوب
میتراشیدند و حیوانی چون انسان و عجل و غیر آن پس حق سبحانه در این آیت نمود که طوایف
[illegible] از علوی و سفلی سبب [illegible] بوجود اورده من بین ایشان [illegible]
[illegible] خدای میکیرید [illegible] که ایشان پرستش مینماید وانتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که
[illegible] همتا نیست [illegible] اسمان و زمین افریننده الله است نه مخلوق ایشان الم
قشیری رحمه الله میکوید [illegible] شما محتاج اند و شما را [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] ضعیف [illegible] نفع رسانند و نه ضرر [illegible] در حقایق سلمی [illegible]
[illegible] بدین ایت [illegible] زمین شما را فراش [illegible]
و اسمان سقف سرای [illegible] جهت شامیدن [illegible] دسته براي [illegible]
[illegible] خدای [illegible] دنیا [illegible] مخلوق بود
مکیر [illegible] بیت [illegible] مخلوق بودن [illegible] صانع کو دست . کادر دل تو بید که خدا اورد
صاحب بحر الحقایق اورده که فرود فرستاد از اسما [illegible] کفران [illegible] قلوب
مستعدان [illegible] بسبب از [illegible] هدی و [illegible] و برکت و [illegible]
و موعظه و حکمت و علم و حلم و شفا و وفا [illegible] فرستاده [illegible]
با او [illegible] باشد [illegible] دوستی حق [illegible] وادی [illegible]
و بادیه خذلان سرکردان [illegible] بیت در محبت [illegible] شرکت [illegible] نیست . دوست
میباید یکی چون دل یکیست . در محبت غالبا ملامان . [illegible]
میان . چون محبت [illegible] . هر که او را دید خود را دشمنست . [illegible]
[illegible] توحید [illegible] قران [illegible] در اثبات [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] وان کنتم واکر هستید شما . فی ریب در شکو کمان [illegible]
محقق بود [illegible] حرف شرطست و موجب [illegible] بخلاف ظاهر [illegible]
[illegible] اعجاز قران و بودن ان در فصاحت [illegible] ریب [illegible]
[illegible] فرض محال [illegible] جنانچه [illegible]
[illegible] مؤمنین یعنی چون هستید [illegible] که ان مما نزلنا از ان [illegible]
[illegible] ایات و سور قران [illegible] که موقع ریب [illegible] ایشان

ان بوده که این کلام بطریق سخن بلغا و شعرا نیست و متعرف فرو میماید اگر کلام حق سبحانه
بودی بایستی که بخلاف عادت یکبار نازل شدی و قال الذین کفروا لولا نزل علیه
القرآن جملة واحدة حق تعالی فرمود که اگر شک دارید در آنچه ما سوره سوره و آیه
آیه فرو می فرستیم علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلعم لتعظیمه با عبد و اضافت
افاده تنبیه بر آنکه آنحضرت نزد پروردگار بکمال العبادت و الطاعت اختصاص دارد و در
اضافت تخصیص آنحضرت بمدح و دیگر اشعار هست بآنکه او بنده او است و بنده
را اختیار تصرف در کلام مولی نباشد پس هر چیزی که بر وی نازل گردد بر شما خواند و اگر شما
از روی شک میگوئید که قرآن نه سخن حق است بلکه ساخته و بافته او است فأتوا
پس بیارید شما که اهل براعت و فصاحتید بسورة بمقداری سخن که در بلاغت
و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن من زایده است و
برای تأکید باشد فقرا مثل اثبات میکند بزعم ایشان و اگر نه او را مثل و مانند
نیست بیت لمحلخیال توده دیده خیال آید / چون جهان مثلی در اما بدیع مثلی
و گفته اند ضمیر عاید بعبد است و معنی آنکه بیارید سوره از آن مثل بنده من که محمد
صلوات الله علیه چه اعتقاد شما آنست که قرآن خود میسازد پس بیارید کسی را که
در صدق و امانت و حسن معاش و دیانت مانند او باشد نه خواند و نه نویسد
در هیچ کتاب از استادی سبق نگرفته و هیچ قصه از قصص گذشتگان را از وی
استماع نکرده در بلاد جهل و در میان قومی امی نشو و نما یافته ما کنت تعلمها انت
و لا قومک تا همچنین سوره بیارد این بلیغ است در قطع حجج ایشان و نکته آنست
که میفرماید که همه شما باتفاق بیارید بآنچه یک کس آورده وادعوا و بخوانید و از دعوید
اگر بخود توانائی آوردن ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از خطبا و شعرا و
کو بنده عادت بتان ایشان میگوئید یا بخوانید الهه خود را بمدد کاری در آوردن سوره مثل
قرآن من دون الله جز خدای اشارت است بآنکه قادر نیست که بیارد مثل این سوره
جز خدای بحق و امر ایشان دادن باستظهار بجمادات که سخن نمی توانند گفت در معارضه
قرآن که معجز است بر سبیل تهکم و تبکیت ایشان تواند بود و اصنام را شهدا گفت
چه زعم بت پرستان آن بوده که فردا عند الله گواهی خواهند داد که پرستندگان
ما بر حق بوده اند و گفته اند بیارید گواهان من دون الله یعنی دون اولیاء الله
گواه از ابناء جنس خود ادیبی نه از مؤمنان تا گواهی دهند که شما مثل قرآن آورده اید

این سخن

این سخن از قبیل مساهله و ارخاء عنانست و اشعار بآنکه در میان شما نیز کسی نیست
از معاندان و جاحدان که نزد فصحاء انسانیت او را مانع شود از آنکه چنین سخنی را
تواند داد و بعضی شهدا را بمعنی اعوان گرفته اند چه گواه معاون مدعی است در اثبات
مدعا پس میگوید در معارضه قرآن همه آدمیان را بمعاونت طلبید و معاونت میداد از
جن و انس و استعانت کنید از اماثل و افاضل خود در آوردن مثل این سوره ان کنتم اگر
هستید شما صادقین راست گویان در آنکه این کلام بشر است جمهور برانند که این خطاب
به یهود است که در قرآن شک داشتند و میگفتند تورات بر موسی علیه السلام یکبار فرود آمد
اگر قرآن نیز کلام حق بودی بایستی که یکبار نازل شدی پس معلوم میشود که مصنف
محمد است صلعم حق تعالی فرمود که اگر شک دارید در آنکه قرآن معجز منست بیارید سوره از
نوع آن در باب توحید و نبوت و مواعید که موافق کتب شما و قرآن تا موافقت هر دو کتاب بیابید
بخوانید احبار و رهبان را که گواهان شما اند همه یکدیگر این کار نکنید اگر راست می
گوئید که قرآن مخالف توریت است و حال آنکه موافق و مصدق او است فإن لم تفعلوا
پس اگر معارضه نکردید همه زمان گذشته و مثل قرآن سوره نیاوردید پیش از این گفته
شد که این آیت در اثبات نبوت است و نبوت بمعجزه ثابت شود و اظهر معجزات که تا دامن
قیامت دست خفا از گریبان ظهورش کوتاه کرده اند قرآن است ای عزیز حضرت
رسالت صلوات الرحمن علیه متهم زد که افتراء بساختن و بر بافتن قرآن اگر او را
در امر خود شکی بودی بمبالغه تمام ایشانرا بمعارضه و مقابله نخواندی بلکه از خوف آنکه مبادا
معارض شوند و بنای دعوی او بسنگ معارضه در هم شکنند و دیگر آنکه زمان
زمان فصاحت بود و بهیچ عصر در جزیرهٔ عرب آن مقدار از فصحا و بلغا جمع نبوده
که در زمان فضیلت نشان آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه چه که از
از خطبا قس بن ساعده ایادی و اکثم بن صیفی بوده اند در فصاحت علم تفوق برافراخته
و گوی بلاغت از میدان براعت ربوده و منشآت بلیغه ایشان در بعضی از تواریخ و سیر
مذکور است و از شعرا مشهور امرؤ القیس و طرفه و لبید و زهیر و اعشی که هنوز هم اشعار
ایشان بر صحایف ایام باقی مانده مستشهد ارباب عربیت و اصحاب لغتست و عرب چون
قومی بوده اند حمیت و انفت از همه طوایف پیش و در عصبیت و ناموس از اصناف خلق
در پیش خصوصاً قبیلهٔ قریش که بذهن و ذکاء و حدس و فطنت در میان عرب اشتهار
داشتند بود با این همه چون عاجز شدند از تصدی جواب قرآن بعد از دعوی معارضه

بدان معلوم شد که قرآن معجزیست باهر و بر صدق حضرت رسالت صلعم در دعوی نبوت
گواهی ظاهر و حجتی بکرانه بجهت اعجاز قرآن اخبارست از عجز ایشان در معارضهٔ قرآن خبر
فرموده وَلَنْ تَفْعَلُوا و هرگز نتوانید معارضه کردن یعنی چنانچه در زمان ماضی قادر
نبوده اید باتیان بمثل اقصر سوره از قرآن در زمان آینده نیز شما و هیچ کس دیگر از
منکران این صورت فرق نخواهند بود این جمله اعتراض الکلام قبل التمام است
و این صنعتیست بغایت مقبول طباع سلیمه و اورده اند محاسن شمرده اند و فایده او
اینجا آنکه تتمهٔ دیگر از آن شرطیه فهم میشود بجمله معترضه قطع آن نموده این معنی
ظاهر کرده که چون از معارضه عاجز شده اید و هرگز بدان قادر نخواهید بود دیگر از روی
معاندت تکذیب پیغمبر منزل علیه کلام مکنید و ترک متابعت کلام نکنید تا مستحق
عقوبت نشوید اشارت بدین معنی این کلمه است که فَاتَّقُوا پس بپرهیزید بوسیلهٔ ایمان
بخدا و رسول و قرآن النَّارَ از آتش دوزخ بعد از اثبات نبوت و تحقیق آن شروع کرد
در باب معاد و تشیید امور معادی حصول ثواب و عقاب است که محل آن بهشت و
دوزخ خواهد بود و اینجا ابتدا بذکر دوزخ نمود که موجب هیبت و خوف است زیرا که
ترهیب در حق غافلان انفع و ابلغ است از ترغیب و ذکر نار را تتمهٔ اثبات نبوت
ساخت تا ایما باشد که مخالف صاحب نبوت را استحقاق آتش ثابتست الَّتِي آن آتشی که
ممتازست از سایر آتشها بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیزان النَّاسُ مردمانند یعنی کافران
[illegible] برای کفار دوزخ نیز آتش باشد غیر این که ایشان را خود از آتش هیزم ماده
میگوید حطبان آتش جو ماننده وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که اقوی از سنگهاست و تیز ترست
و بوی آن ناخوش تر و غم انگیز تر در قبول آتش از سنگهای دیگر شتابنده ترست و در احراق چسبنده تر
و در آتش پاینده تر این قول اکثر مفسرانست ابن مسعود رضی الله عنه میگوید بعضی بجای سنگها
اقویه است مراسمان دنیا که همه دوزخ را فرا گیرد روز قیامت نیز یا بتان آلهه را یکرده خیان
بنهند تا آتش دوزخ گرفته اینها از حرارت روی ایشان میرسد و بدان معذب می باشند
و گفته اند که همه [illegible] دنیاست که فردا از کرده که قوله مرا و برنده هر چند آتش ایشان را
افکنند تنقل از سنگها ایشان [illegible] و بعضی بر آن اند که این سنگها بتانند که ایشان
می پرستیدند [illegible] بت پرستان همه هیزم دوزخ باشند إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ حسرت در بین بیش باشد که معبود خود را در مانده و مبتلا
بینند و اشتعال اصنام در دوزخ برای عذاب نیست بلکه برای تعذیب پرستندگان است

ان

چه ایشان

چه ایشان در دنیا امیدوار بودند که بواسطهٔ بتان از عذاب خلاص یابند این زمان
خود ایشان را عذابها میکنند بدین وجه که ایشان را هیزم دوزخ سازند و بر آن شعله
آتش دوزخ بهمه متین تر میشود آتش دوزخ را بدینجا از سنگها التهاب زیاده کرده فاکه
بر اهل آن [illegible] و همچنانکه مال بخیلان را باتش دوزخ تافته کرده پیشانی و پشت و پهلوی
ایشان را بدان داغ میکنند يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ الآیه بخیر سبب راحت خود تصور می
کردند موجب رنج و شکنجهٔ ایشان کرده بیت گفتم ز نقره راحتی یابم خود ما بر درد و رنج
من تو بودی در کتاب آورده که حجاره کنوز ذهب و فضه است که جهت عذاب
بخیلان بدوزخ برند و بعضی قرآن سنگ کبریت گفته که اصل ایشان را بخیل [illegible] ایشان سنگ
سنگدل کسی را بود که دل در بت سنگ بندد سنگ از برای شکستن بت زیباست از بت
ساختن و پرستیدن [illegible] در دوزخ سرهنگ بکلوخ آلوده [illegible]
سنگ [illegible] بنده دانا زاده بردار بیت بسیم و زر [illegible] که کوه را
حال این سنگ پاره بنگرست بعضی گفته اند که چون اهل دوزخ از تشنگی و حرارت
بی طاقت شوند ناله و زاری کنند از حضرت عزت [illegible] دفع عطش و گرما کند
درخواست نمایند مقارنه جای ایشان ابری سیاه در هوای دوزخ پدید آید و ایشان
فرح و سرور امیدوار گشته تصور کنند که این ابر آتش ایشان خواهد نشاند همه سر بالا
کرده منتظر باران ابر شوند فی الحال ابر بر ایشان سنگها باران کند چون سنگ آسیا و زبانه
آتش بدانها بیشتر از پیشتر شده دوزخیان از غم بجمع بیفزایند زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
محققان گفته اند که جهان مثلیست [illegible] یعنی آتش دوزخ چنان آتشیست که در سنگ
[illegible] آتش دنیا در هیمه خشک و این چنین آتش أُعِدَّتْ آماده کرده شده است
لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان و اگرچه غیر ایشان را از فاسقان و مستحقان عقوبت
که [illegible] باشند عذاب خواهند بود اما چنین آتش بسبب ایشان نباشد بلکه این نوع عذاب
خاصه مشرکان بود و مجرمان اهل ایمان را عقوبت بروجهی دیگر باشد و مومنان سلیم را
خوشحالی بهم عذاب بشارت ثواب بهشت [illegible] فرموده وَبَشِّرِ بشارت ده مامور
بدین بشارت حضرت رسالت صلعم یا عالم هر عصری و گفته اند هر که صلاحیت خطاب
دارد می شاید که مخاطب باشد بدین امر و این معنی موذنست بآنکه عظمت این امر و فخامت
شان و علو قدر او این اقتضا میکند که هر کرا قدرت رسانیدن بشارت باشد باید که مژده
دهد الَّذِينَ آنکسانی را که آمَنُوا گرویدند بقرآن و پذیرفته سخن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

وعملوا الصالحات و بجای آورند کارهای نیکو از ادای فرایض و اجتناب محارم جمهور
محققان عمل صالح آنرا داشته‌اند که مشتمل بر چهار چیز باشد علم و نیت و صبر و اخلاص سهل تستری
رحمه الله فرموده که عمل صالح آنست که موافق سنت باشد قال تعالی بتدعها ان در مرتبهٔ صلاح
داخل نیست مضمون این بشارت حیست ان لهم آنکه بدرستی که هست مر ایشانرا باخرت
جنات بوستانها که در همه نوعها میوه‌ها بود و بسیار سمی جنان باغ را که مشتمل بر انواع ثمرات
باشد بهشت خوانده‌اند چند باغ و بوستان تره و خرم منظرها باد و آب روان تنعم
ناظر را سرور و ملازم بهجت کامل دست دهد چه گلشن بی آب روان منشا بهجت نتواند بود
روح و روان پس اکثر جایها که در قرآن ذکر جنات میآید از جریان آب در وی خبر میدهد
بر حقیقت و جد که تجری میرود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الانهار
جویهای آب باکروشیر خالص و می بیغش و انگبین مصفا اسناد جری بانهار از قبیل
اسناد مجازیست چون الطریق سایر و گفته‌اند من تحتها الانهار من تحت اهلها یعنی بر
بهشتیان از زیر ایشان انهار می‌آید و آب فلا جسنن رجه و جیبره بعنایت خویش
اشست وجمعی برآنند که تحت بمعنی مرهنست چنانچه و هذه الانهار تجری من تحتی
معنی آنکه جویها میرود بامر اهل بهشت هرجا که بهشتی باشد جویها نزد او حاضر
بلکه بالاو روان باشد هرجا که میرود بر بام کوشکها و منظرها و بالا بیحرفها لوا با اینها كلما
رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان یعنی طعام دهند ایشانرا منها از آن درختان من
ثمرة میوه رزقا روزی ساختنی طعامی پرداخته قالوا گویند این روزی داده شده
هذا الذي این آن میوه ایست که رزقنا داده و خورانیده بودند ما را من قبل پیش ازین
در دنیا یعنی مثل آنست و عدم ذکر مثل جهت استحکام مشابهت باشد یعنی گوییا ذات
این ذاتست چنانچه گویند فلان مرد حاتم است و فلان شاه نوشیروانست نه بر سبیل حرف
تشبیه مبالغه در مشابهت و مبنی توهم مفهوم گردد پس چون میوه‌های بهشت
بغایت شبیه باشد بمطعومات دنیا بهشتیان گویند این مانند آن میوه‌ها بود که ما در دنیا
و اکثر مثل الفرق جو نکته معنی چنین باشد که این آنست که وعده داده بود ما را
در دنیا بر زبان پیغمبر ما صلوات الله علیه که ازین میوه در بهشت خواهد داد رزقنا از آن بگفت
که وعده صدق محمد بر رزق معنویست و گفته‌اند چون بهشتیان اول بامداد از آن میوه‌ها بخورند
گویند این بود که شبانگاه ما داده بودند و در شام گویند همین که بامداد داده بودند و اگرچه در بهشت
روز و شب نخواهد بود اما علامتی که بدان مقدار بامداد و شبانگاه دانسته معلوم شود هست ولهم

رزقهم

رزقهم فيها بكرة وعشيا واتوا به و بیاورده شد پیش ایشان آن میوهٔ بهشت متشابها مانند میوه که پیش
از آن آورده باشند و جمهور برآنند که مانند میوهٔ دنیا باشد بنام و با رنگ اما بطعم مختلف فرواکت که
موافقت در نام بیش نیست زیرا که میوهٔ بهشت بزرگتر است از میوه‌های دنیا در کشاف ابن مسروق نقل
کرده است که خوشهٔ انگور بهشت دوازده گز راهست و در تیسیر آورده که اعرابی حضرت رسالت را
صلعم از خوشهای انگور بهشت پرسید آنحضرت صلعم در جواب فرمود که اگر همه خلایق بر یک خوشهٔ انگور
بهشت جمع شوند همه را سیر کند اما نصیبی و بزرگی که شنیدی اینست که آن میوه‌ها مشابه میوه دنیا
باشد بصورت اما در معنی مختلف و متفاوت بود زیرا که میوهٔ بهشت از درخت نباشد چون بیرون آید هم
طعمی خوش و بویی دلکش که خواهند از سوخود باشد در کشف الاسرار فرموده که بهشتی در پی
درخت بجنبید در رنگ سیب مشکل آن بود اما چون تناول فرماید مزه همه میوه‌ها در وی بازیابد
دیگر در چیدن آن هیچ تکلیف نیست قطوفها دانیة درخت خود سر فرود آرد تا مومن میوه
می چیند و هر میوه که از درخت باز کند فی الحال بجای آن دیگری مثل آن بیرون آید و اگر میوه‌های
بهشت را مشابه میوهٔ دنیا نزد مومنان آرند برای آنست که انسان بمالوف و معهود خود
انس بیشتر دارد و طبع از چیزی که هرگز ندیده شتر رمیده بود و دیگر آنکه چیزهایی را که پیشتر دیده
و چشیده و کمال فضل آن می پیندد چند در میان تفاوت بسیار بیابد بوجه زیادتی تعجب و فرحت
سرور بیشتر است و از مشاهده این مرتبه تفاوت عظیم است که حق تعالی فرموده که هرگاه ایشانرا
این میوه بدهند همین سخن میگویند که هذا الذي رزقنا این آنست که پیشتر بما خوردیم و اهل تحقیق
برآنند که متشابها بر اهل بهشت میکنند میگویند ثمرات جنت همه یکسان
نیکوی و پاکی و بی عیبی و هیچ کدام را بر دیگری تفاضل نیست بخلاف میوه‌های دنیا که بعضی نیک
و بعضی بد گفته‌اند میوه‌های جنت متماثل اند بعضی در همه اوقات شبیه یکدیگرند بخلاف میوه دنیا که
وقتی خام باشد و وقتی پخته چه در بهشت زمستان نیست که سرما اعتدال مزاج هوا را
سازد و تابستان نیست که گرمی طراوت و لطافت اشجار و ازهار ببرد آفتاب نه تا میوه
او متوقف ماهتاب نه که بمدد او پخته گردد مصراع و متعلق است بیت بهار النشر با طراوت
جاودانی بهار ایمن ز باد خزانی دهانش تا زمین جان خردمند هوایش معتدل
چو ... گلستان ... کلش سیراب از آب زندگانی ای ... اصل
میوه‌های این جهان از آن جهانست اما عفونت هوای دنیا او را از مزه صفای اصلی
ساخته امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در بحر العلوم آورده که چون آدم علیه السلام بدنیا فرود آمد حق
تعالی او را از همه صنعتها در آموخت و از میوه‌های بهشت او را توشه ساخت و این میوه‌ها

میوه‌ها بهشت است الا آنکه میوهٔ بهشت تغییر نیابند و این میوه‌ها را ثبات تبدیل و زوال در پی
باشد و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی آنجا که شرح اربعه بهشت میکند همین معنی را بیان
می نماید که از هر چهار جوی اسلی که در بهشت جاریست نمونها در این عالم پیدا آورده اند انما الحیوة
و طلق علیها الوده و مقید بیت جرعه بر خاک تیره ریخت‌اند زان حجاب و افتنه انگیختند
تا بجویند اصل اوالی آن خسان خود بدین قانع شدند این ناکسان و چون معلوم شد که میوه‌ها دنیا
میوه‌ها دنیا همان میوه‌ها جنت است که بهوای بواسطهٔ هوای بخم افوای دنیا اینجا و تعفین
و رطوبات تبدیل گشته پس بدین نوع الوده فانی مقتید ناشده طلب اصل پاکیزه و باقی باید کرد که آن
ثمرات بواسطه انکه درینجا حز قدس سره اختلاطها و فات و حروف فات نیست هیچ تبدیل
نمی‌پذیرد بصفت کمال دایمست از سمت عیب و زوال معراست و لکم فیها ازواج مطهره
فیها در بوستانهای بهشت ازواج زنان از حور و انسی و حسن زنان افضل و کامل از حور
خواهد بود بهشت اکمل جمال حور عطا یست و جمال مومنات هم عطائی و هم جزائیست و
ایزا ست که گرده اند که هیچ کس در بهشت عزب نباشد هر یک از بهشتیان را جفتی باشد مطهره
پاکیزه بهمه صافی جوهر نیکو منظر که بها و بیک پاکیزه بیان بهشت بهتا اییست که او قطع از عرق
ایشان بدنی مسهد اطراف جهان معطر گرداند کو ما حجه از حالت بها تا ایشان برین عالم افتد
و انقطاع دنی منتن میشود بیت بشنو بنظاره گل شکر فروش تر بفریبی نکار نازک اغوش تر بجهم مهوی
بعارض جهان فروزان تر از ماه و از آفتاب بدیدن همایون تر از بلا بلند بابرو کمان کش کمند
لبان نیام و اشکال و بزیر دیان از طبرزد شکر و بزیر شکر خنده راست چون فی شکر لطیف خوی
و مغفور شیرین و تن و لکن انعم کیاست اذا رعتها او فیها که زنان اهل بهشت جون حیض
و نفاس و حمل و زاده و بیماری و فضلات و تغییر اسنان و خبث طبیعت و قبح هیات و هر چه
بنقص و قصور دیبا ذکر ده و کو بنده دنیا که بی خلفا ایشانست از جنگ و جدال و بانک
و نیز را دو اعراض و اعتراض و نشوز و عتر و صحت کو تنی و بدخو تی و مکر و کید ازین شکل حسد
و حقد و شیخ و فسق و بدین معاشی و ما تمنا لها که اغلب زنان دنیا بدان موصوف‌اند این
حال زنان دنیا نفس را خواهد بود که از این اوصاف ایشان را پاک ساخته باشند و لفظ مطهره
بدین دلالت میکند و گوید صفت حور بعد ظاهر و انسب نمود به و آنکه در تفسیر معالم از حسن
بصری رحمه الله نقل میکند بلکه اینها یعنی زنان شمایند و از غذا و رات دنیا پاک شده سر تعظیم
و بعضی بر آنند که مراد حور است و مطهر صفت بدنان ایشانست یعنی در اصل خلقت ایشان را
مسکن عنبر و کافور بهشت آفریده اند نه چون ایشان از این شیوه‌ها پاکست ندا زمنی و خاک بیت

پاینا سرچشمه لطفی که بی استاد ازل طینت پاکان جان و دل مد ناب و گل سرشت در عالم
حدیث آورده بروایت مرتضی علی رضی الله عنه که در بهشت بازاریست که در وی بیع و شری نیست
بلکه صورتها بسیار هست از صور زنان و مردان هر که از روی صورتی باشد فی الحال بدان
در آید و مثل او براید و این بازار مجتمع حور العین است و ایشان آوازی که هیچ کس نشنوده
شنوده باشد بخوانند و استادیش میکنند و میگویند ما اندکانیم که هرگز نمیریم و ما نکانیم که تغیر
نپذیریم و خشنودکانیم که خشم نکیریم خوشحال کسی که ما را باشد و ما او را باشیم و توم فیض این
حدیث را غریب گفته است و جمعی از مفسران گویند که ضمیر فیها راجع بثمرات است یعنی تشابها
راست در آن میوه‌ها از آن دنیا که بیچنانچه در روایت آمده که دانه انگور بهشت مثل دلو بزرگ
تا هوا دو گرم بود که در خشنده است چون انگور در پیچ و ای فی الحال بشکل قدر و خوری باز آنجا
طهور نماید که نور رعی او بر آفتاب غلبه کند و هم بحضی اخبار وارد شده که بهشتی در قصر یا بر قصور
عالی بر تخت دولت ابدی تکیه زده باشد بر آخور یا در مقام معانقه و ملاعبه امدانگاه
فرشته از نزد حق سبحانه میوه مثل سیب یا بهی بر سبیل تحفه پیش وی آورد و تا مؤمن آنرا
بر دست گیرد به بیمش شکافته کردد و از آنجا حوری بغایت زیبا روی بیرون آید در قصه
دست کرفته و بران نوشته که من ذی اشتغلت بالحوریة عن المقصود و تبتت الملک العفو
بنده مر تماشای قصور بهشت و تفرج حوران پاکیزه سرشت مشغول شدی و از لقای
وصال القهار ملک غفور و رضوان شکرد و بشرط محبت نه اینست و رسم عاشقان نه چنین هر که را
غرق شهود جمال یار دست کلها در نظر همت خار است چه تفرج بیکو کرد بیت با یاد دیگر از ندیم [illegible]
بکل نظر ینی فکند یم اذ هر جنسی و لذا دیدن کفتند که شربت نابی رخساره هر آنجا و قصه کل بنکری وهم
بهشتیان فیها در آن بوستانها خالدون جاوید باشند در کو حیا و نمودن یا بای آفت کمیت
و فی نعم باشد که انقطاع و دوال بعد از عنا یا بعض برزخ سیغر هم بود که نعمت فانی و زوال یافتند
و کمال بنات نعمت بچو انکه اگرچه این نعمتها عظیم یا از مساکن طیبه و مطاعم لذیذه و مناکح پاکیزه
نعمتی تا بد و نام و خلود نیا نتیجه بوستانه بهشتی را از بیم زوال انده و قلبا یستی بود و در
ترس و اندوه نیست محققان در تحقیق این آیه اورده اند که لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
مضمون اوست تهلیست بر بشارت و درود و بشارت اندراج یا فته بشارتیست عوام را
بنعیم سرمدی که در ریاض جنانست و مژده ایست خواص را بنعمت جمالی که در گلستان جنانست
از بهشت مشوبست و این روضه قرین شده بجنت ترهت و این کلشن زلعت و هدیه
اقبلت و این حقیقت وصال القهار قیم در جانست و انجا روح مناجات آنجا لطف عطا است

وانجا کشف غطا ثمرهٔ ان لطف ملاحظهٔ نوال وافضال ست ونتیجهٔ این کشف مشاهدهٔ
انوار جلال وجمال از سلطان العارفین قدس سره نقل کرده اند که در دنیا بهشتیست که
هر که بدو درامد بمشتاق بهشت اخرت نشود وان نیست جز جنت معرفت هر که حق را
شناخت بغیر او کی ملتفت گردد در روح الارواح از ابو علی دقاق رحمه الله روایت
کند که بهشت ودوزخ را با ما کار نیست زیرا که در دل ما جز مشغول بحضرت بود دیگری
ودر و بالمن ما جز مشاهدهٔ دیدار نیست **بیت** تشنهٔ دیدار را دم چه کنی از بهشت
هر که شیرین جوی شد با جوی شیرش کار نیست در بحر الحقایق میفرماید که خواص را
بهشتهاست اراسته باشجار توکل ویقین وانهار صدق وتقوی وثمرات مکاشفات
ومشاهدات ومعاینه واشارات وبشارات واسرار وانوار وما تعدادنا زمواهب غیبیات
پرورده که هر زمان میوهٔ دیگر از کمال احوال ایشان بیرون وهر لحظه انوار حالی دیگر
روی نماید وهر چند در کمال احوال از راه صورت مشابه حال سابق بود اما از روی معنی
بوجهی دیگر خواهد بود که لا یتجلی الله فی صورة مرتین واین بهشتیان خاص امر میرود
اختصاص نه و چندان نکاتی و غیب پاکیزه از ملابسهٔ اغیار لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان یعنی معانی وحقایق بر ایشان فایض است بی زبان دیگران وبیان کردن
این وان بلکه بمحض موهبت الهی از حضرت عزت بی واسطهٔ ملکی و بشری بدیشان کند
ودر فتوحات از ابو یزید بسطامی قدس سره نقل میکند که شما علم خود را فرا گرفته مرده
از مرده وما دانش خود فرا میگیریم از زنده که نمیرد در حدیث امده است که علم
پوشیده است که نمی دانند انرا مگر علما بالله وچون بدان ناطق گردند انکار نکنند
انرا الا مغرور دنیی دور از مرتبهٔ انتباه واین علمیست که انرا علم لدنی و وهبی گویند
وحق ان از روی مشاهده و عیان بدان رسیده انرا ذوقی وکشفی خوانند **بیت**
گر کنی خدمت نخوانی یک کتاب علمهای نادره خوانی زجیب شد زجیب انکه کفت موسی
خرقه افشان کان فرون امد زماه و اسمان مجموسی بهر کجی یابد زجیب حرز ارشاد
وشاگرد کتب بعد از ذکر معاد که بکار مومن براست نکته از قضا وقدر وشمه
از ضلال وهدایت بیان میفرماید مترتب بر اعتراض که جهال کفره بر قران نموده
بودند وانجنان بود که موافق وعید کافران که اتش انگیز دوزخ خواهند بود و سلب
وعدهٔ مومنان که درجات بهشت خواهند یافت ایة امد که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا
یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره وذره در لغت مورچه خورد باشد سفها گفتند

که ذکر سوره هجا حقیر که لایق عظمت الهی نیست واین چنین مثل فرا خورد کبریا نمی زند
ایشان را ایه امد که ان الله لا یستحیی خدای تعالی فرو نگذارد ازین گونه مثلها زدن وگفته اند
چون حق سبحانه دو مثل زد در باب منافقان چنانچه در اول سوره گذشت ایشان
طعنه زدند که این نه سخن خدایست چه بزرگواری حضرت باری تعالی ازان زیاده
باشد که با ستیقاد نار و نزول امطار مثل زند خدای تعالی این ایات فرستاد و گویند
سبب نزول ان بود که یهود در قران ذکر مگس و عنکبوت شنیدند خنده زنان با یکدیگر
میگفتند این سخنها بکلام خدای چه ماند وحق تعالی بذکر عنکبوت و مگس شکار و مگس
مردار خوار چه حاجت دارد در جواب ایشان این ایه فرود امد یا منافقان یا کافران
ودر تفسیر کبیر اورده که میشاید که نسبت بهر سه طایفه داشته باشد همانکه این
هر سه قوم این تمثیل از این سورت مذکور شد و دیگر آنکه ایمان باتفاق در مقام ابدای شبه
انام عوم وهم بوده اند و برهم نقد نیز این سخن را از روی عناد گفته چه پیشتر دلالت
بود مثلکه ضرب المثل در میان عرب دلیل عظمت وهم از امثال ایشان مثلها بطیور وحشرات
وهوام واقع شده بود چون اجراء من ذباب والطیش من فراشة واضعف من
بعوضة ومانند این چنانچه در کتب وسایل ذکر کرده اند وانکار از تمثیل بحقرات
اشیا استغراب مینمودند محض جهل بود بحقیقت ان زیرا که تمثیل امریست مستلزم
حال ممثل له در عظم وحقارت اگر ممثل له عظیم باشد ممثل به عظیم نیز مثل و مانند
چنانچه ولله المثل الاعلی وچون خدای بجهت امثل اعلی ثابت پس الهه باطله ایشان را مثل
ان نخواهد بود وبدین سبب تمثیل ایشان را بدان معبودان باطل در وهن وضعف بخانهٔ
عنکبوت تشبیه کرد وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت وبیان بی حاصلی ایشان را در ضعف
وخستی از مگس خوار تر باز نمود وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه و بیان ذر مرد
کخدا این مثلها حق است وبس ان الله یعنی که خدای تعالی لا یستحیی ترک نکند حیا تغیر و
انکسار یست که بر انسان طاری شود از خوف انچه بدان معیب و مفتضح بود باز گردد
ونیاز نسبت انچه را دست باز دارد خدای تعالی از تغیر و ترس و ذم مقدس و منزه
است و حال انکه حیا صفتیست از صفات او چنانچه در حدیث امده ان الله حیی کریم
پس توجیه این سخنان چنان تواند بود که امثال این صفتها را مبادی و غایات وصف
الهی محمول بر غایات است چنانچه در صفت رحمت وغضب گفتیم اینجا نیز حیا را معنی
ان تغیر نیست از خوف انتساب قبیح بمرتکب ان وغایتی که ترک ان قبیح است و مراد اینجا ترک

آن فعلست از حق و گفته اند حیا صفتیست در حق و اگر کیفیت آن معلوم نیست و نباید
بلکه در طلب چگونگی آن تکلف نماید و یقین داند که هیچ کس را بفهم و دانش ادراک کنه
صفات حق میسر نیست بیت بدل ما چه طلبیم و بگو سقیم که شناسد صفات و ذات قدیم
وصف خود خود بخود تواند گفت این گهر را خرد تواند سفت و در کشاف وارد شده که حیا
بر سبیل مقابله و اطباق در جواب بر سوال است چه در کلام کفره بر این وجه آمده بود که
اما یستحیی رب محمد ان یضرب مثلا فکذا پس جواب مطابق و آن لفظ نازل شده که
لا یستحیی و در احقاف لا یستحیی یعنی لا یستبقی داشته اند از حیات که بمعنی بقاست کما قال
تعالی «ویستحیون نساءکم» یعنی باقی گذارند حق تعالی ضرب المثل هرچه خواهد و تحقیق
آنست که اطلاق استحیا بر حق تعالی استعارت است مر ترک مبالاة و تاثیر و مضمون
این که خدای تعالی باک ندارد «ان یضرب» انکه بیان کند «مثلا» مثلی هرچه خواهد و برای
هر که باشد ضرب اینجا بمعنی بیان کردنست و ضرب المثل روشن کردن ایدون است و با اینکه حق
تعالی مثلها بیان میکند برای اهل اعتبار و اگر چه ممثل به «ما بعوضة» پشه خرد بعوضه
عطف بیانست مر مثلا را و ما زایده بود برای تاکید و گویند که بعوضه با وجود ضعف وجهه
تقویت دلهاء ضعیفانست با اظهار غرایب قدرت و عجایب فطرت در آفریدن ضعفا
بر هیات اقویا چه پشه با خوردی جثه بر صورت فیل آفریده شده است با وجود
بزرگی او بلکه در خلقت و زیادتی نیز هست زیرا که در اعضاء ظاهره از راس و قوایم و خرطوم
و ظهر و بطن و اعضاء باطنه مانند دل و جگر و سپرز و امعاء و آلات هضم و ذوات شتی
و حواس چون سمع و بصر و شم میان وی و فیل مساواتست و او را زیاده بر آن دو جنبه
طیران داده اند و اما متبدعان از عجیب صورت استدلال کرده اند از ان یعنی بر آنکه
خداوندی که پشه ضعیف نهاد را همان اعضا و اجزا که پیل قوی هیکل را هست ارزانی
داشته قادر است که مفلسان نیکو عمل را بفضل همان عطا دهد که زاهد بسیار عمل را
بعدل میدهد چه اینجا نظر بر عمل نیست بلکه بر سابقه لطف ازلیست که مایه داران بازار
طاعت المعان انوار عدل کاملی از ظلمت وحشت بیرون آید شاید که ذیل رندان کاهل
هر گاه غفلت را نیز فیضان آثار فضل شامل در شکنای دهشت و ناکامی نگذارد
بیت بزرگان که نظر بر عدل دارند فقیران هم بفضل امیدوارند و از بن نکته که
پشه ضعیف را بر پیل قوی مسلط کرده اند تا دلیر علم در منافقان و مبرودهم
و پاک نبادند تسلطی که مظلوم نادر را اعز کار بر ظالم ستم پیشه دست خواهند داد

توان کرد یوم المظلوم علی الظالم اشد بیت تا الله نار ضعیفان در خصم ایشان کند بلا
شبهای پشه پیل مست را مدهوش کرده است ربیع بن انس گوید که ضرب المثل ببعوضه
عبرتیست مر اهل دنیا را چه پشه مادام که گرسنه باشد زنده است و چون سیر شود
بمیرد همچنین مرد دنیا تا آنکس بکفاف معیشت قانع است از حیوة طیبه بر خوردار
دارد و چون اسباب غنا و استغنا مهیا شده مهلکه عصیان و طغیان افتد «ان
الانسان لیطغی» بیت نفس طاغی شود ز کثرت مال کند تعمال عاقبت با مال بیت
کس از مال افزونی حاصلی غیر وصف قارونی شعبی را پرسیدند که از بینش هیچ حکمتی
خالیست در آفریدن پشه و عنکبوت چه حکمتست جواب داد که همین نه بس که نمرود
باغی بر پشه هلاک کرد و حضرت مصطفی را صلوات الله علیه در پرده عنکبوت از
نظر دشمن پوشید پس معلوم شد که چنانچه در آن خورد را فواید بزرگ هست و هر آینه
بدینان مثل زدن مبتنی بر حکمتها باشد که علی خواهد بود و اهلها در سوره که امثال که در انجیل
است بر تابعوا رضعوا و انواع محقرات مثل زده از جمله میفرماید که با سفها
معارضه میکنند که آن مانند شوند انبرفتن سوراخ زنبور افتد بود و مکو میگو یعنی آورد
بیرون مباشید که آن دیا کوزه بیرون ندهد و سبوس نگاه دارد و دشمنان نیز زبان حکمت میگو
و دل و غش در دل ذخیره مکنید و امثال این بسیار هست در قرآن نیز میفرماید که
مثل بیاورد مر پشه را «فما فوقها» و انچه فراتر از آن که کلمه فوق از اضداد است بزرگتر
خوردتر را شامل بود و حقیقت آنست که فوق مستعمل است غالبا در زاید در جثه
لکن زیاده گاه در جهت نقص باشد و گاه در جانب کمال و اینجا هر دو وجه متصور
اول آنکه ضرب المثل به پشه واقع شده و بالاتر آن یعنی بزرگتر از آن در جثه چون مگس
و عنکبوت و این رد سخن یهود باشد که طعن میکردند در تمثیل بدین هر دو دوم آنکه
پر پشه مثل بود بید تر از آن یعنی در قلت و حقارت چنانچه گویند فلان فلان را دل
اشتر در مانست و بالاتر از آن یعنی در رذالت و خست و این بر سبیل مبالغه
بود و بعضی جانب صغر را انسب داشته اند جهت آنکه مقصود آنست که حق تعالی
امثال و تمکین دارد بتمثیل بچیزها حقیر بس ولیان باشد که مذکور ثانی یه الاحقر را
تا کلام مؤکد گردد و دیگر آنکه هر چند چیزی خوردتر بود اطلاع بر اسرار او صعبتر باشد
و اگر در نهایت صغر افتد جز علم الهی بدان احاطه نکند پس تمثیل بدان اقوی بود در دلالت
بر کمال حکمت از تمثیل بچیزی که بزرگتر باشد و در جواب کسی گوید که چگونه بچیز خردتر از پشه مثل
زد

و اونهایت در صغر است گفته اند که جناح او اندر اقل است و حضرت رسالت صلعم
بعوضه مثل زده در آن حدیث که اگر دنیا را نزدیک خدای بقدر پر پشه وزن بودی هیچ کافر
از و شربتی آب عطا نفرمودی. فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فاما آنهائی که گرویده اند بخدای و
رسول و دانسته که قرآن کلام حق است فَیَعْلَمُونَ اَنَّهُ پس میدانند که آن مثل
یا ضرب المثل الْحَقُّ درست و راست است بر معیار حکمت باعتبار تمام فرستاده
مِنْ رَبِّهِمْ از نزدیک پروردگار ایشان وَاَمَّا و اما آنهائی که الَّذِینَ کَفَرُوا پوشیده
اند حق را فَیَقُولُونَ پس میگویند از روی عناد و جهالت یا از راه طغیان و افسوس مَاذَا
چه چیز اَرَادَ اللّٰهُ خواسته است خدای بِهٰذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل حق جل و علا
میگویند در خواست که یُضِلُّ گمراه گرداند بِهِ بدان مثل کَثِیرًا بسیار کسان را از
ناگرویدگان و منافقان تا در آن تامل نکنند و حکمت آن در نیابند و بحجاب عناد
و جهالت محض مبتلا گشته از راه بیفتند و بمنزل نرسند وَیَهْدِی و راه نماید
بِهِ کَثِیرًا بسیاری را از مومنان که بسند دادن تفکر فرمایند و بدان رسند یهی
باید که ایشان را بهشته هانا که ای عزیز در اکثر مواضع قرآن مومنان را و بندگان را
بقلت وصف کرده چنانچه فرموده وَقَلِیلٌ مَا هُمْ وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ
و اینجا ایشان را کثیر گفته جهة آنکه اهل هدی فی نفس الامر بسیار نبودند و اینجا که ایشان را بقلت
وصف کرده قیاس با اهل ضلالت که همیشه ایشان بیشتر میباشند و آنجا که
مومنان در صورت بسیار نه در حقیقت چه هر یکی از ارباب هدایت عالمی اند بفضل
و صورت دبت واحد یعدل الفا بیت تو یک تنی بصورت و یک عالمی بلطف
بلکه تو جان عالمی و دیگران تنند و جواب آنکه گوییم مردم را چهار فرقه کرده که
ایشان را بکثرت موصوف ساخته لاجرم فرقه ثانیه اند که خواهند بود و انجام فرقه
کثیر گفت همین نکته می تواند بود که هر که را باعتبار کثیر خوانده که اهل صدا از
حیثیت عدد و اهل وفا را از جهت شرف چنانچه شاعر گوید ع قلیل اذا عدوا
کثیر اذا شدوا بیت بصورت ارچه کمند آنکسان که مرد و شند ببین بد یده معنی
که از همه بیش اند وَمَا یُضِلُّ و گمراه نکرد خدای تعالی بِهِ بدان مثل که زده
مگر بعضی را که از مقام فرمان برداری فسق در لغت خروج است و فاسق
بشرع آنکه بیرون رود از طاعت داری بیرون رود الَّذِینَ آن فاسقان آنانند
که یَنْقُضُونَ میشکنند عهد و خیانت عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدا را که بر ایشان گرفته است

من بعد

مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ از پس استواری آن پیمان یا استوار کردن حق آن عهد را الخصوص
با مشرکان که مراد ازین عهد آنست که کافران قبل از مبعث در وقتی که اهل کتاب ایشان را
بپرستش بتان سرزنش میکردند سوگند میخوردند که اگر در میان ایشان پیغمبری
پیدا شود متابعت وی کنند وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِیرٌ لَیَکُونُنَّ اَهْدٰی چون
حضرت رسالت صلوات الله علیه بنور ظهور دیده جهان را روشن گردانید و علامت دعوت
پیغمبری سماک و ثریا بلند گردانید ایشان بواسطه شقاوت و خذلان در تیره گی نفرت
کوفتا ده بودند عهد و سوگند را فراموش کردند فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِیرٌ مَا زَادَهُمْ اِلَّا نُفُورًا و اکر آیت
در شان منافقانست نقض عهد ایشان آنجا بود که در وقتی که هر که اسلام
قبول کرده همانا عهد خدا را بتوحید و عبادت و امر و نهی و فواید پذیرفته باشد و منافقان
اظهار اسلام نموده بشرایط و قیام نمیکردند و عهد اسلام را بپایان نبرده باشند و کوهی
ویرا که این عهد آنست که در توریت با ایشان بسته بودند که چون پیغمبر آخر الزمان علیه
صلوات الرحمن علم رسالت برافرازد و خلق را بخدای دعوت کند او را تصدیق کرده یاری کنند
نموده و در قهر مخالفان معرکه داری فرو نگذارند ایشان با دشمنان دوست شدند و جمع آن عهد را
پیمانها بخواهش پشت کردند بیت گفتی بوفا بر سر عهد تو روم ای عهد شکن از تو که دید است وفا و گفته
اند این پیمان میثاقست که حق سبحانه بعد از میثاق گرفت وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ لَا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ
الآیة و نزد محققان مراد عهد روز میثاقست که با جمیع فرزندان آدم بسته شده باقرار
ربوبیت و در قرآن چندین جای بوفای عهد مطالبه فرموده و اوفوا بعهد الله و قوله تعالی
بعهدی الله وبعهد الله اوفوا و قوله کافران و منافقان علی العموم این عهد را بپایان نبردند
و به پیمانی که بسته بودند وفا نکردند و در تیسیر میفرماید که خدای تعالی ایشان را ادراک
کرده میان حق و باطل تمیز کنند بعقل و سمع و بصر عطا کرده ایشان از ادراک حجة
بایست کار نفرموده اند و میثاق فطرت را نقض کرده پیمان استعداد و قابلیت بپایان
نبرده اند ع پیمان شکنی پیشه تا مرد افتت و بکوه بکوه از اوصاف ذمیمه ایشان آنست
که وَیَقْطَعُونَ این پیوندان میبرند و پیمان میگسلانند مَا اَمَرَ اللّٰهُ آنچه خدای فرموده است بِهِ
بدان چیز اَنْ یُوصَلَ که آن را بهم پیوندند یعنی رحم را که کافران رحم پیغمبر را بدشمنی میبریدند و هیچ
با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلعم قرابتی نداشت و ایشان قطع رحم میکردند میان
میان آنحضرت صلوات الله علیه و ایشان خویشی بود جهت آنکه یا از نسل اسمعیل بودند
از نسل اسحق و هر دو علیهما السلام برادران بودند و منافقان لحم قطع کنند و صل کنند حبل

خود را بجمل مومنان ایشان از اهل ایمان منقطع گشته بکافران پیوسته‌اند با آنکه مأمور
بودند بقول و عمل باهم و همچنین بر اظهار قول بایستادند و عمل را بدان پیوند ندادند و
بعضی بر آنند که مقصود ازین جماعت اهل کتاب‌اند از یهود و نصاری که حق تعالی در کتب
ایشان فرموده بود که تصدیق پیغمبران را بیکدیگر پیوسته دارید و همه را از یک
طایفه بزرگوار تکذیب میکنند این دو گروه بفرمان الهی کار نکردند و تصدیق را با
کردار یکی نکردند یهود عیسی و محمد را علیهما الصلوة والسلام منکر شدند و نصاری حضرت
مصطفی را علیه السلام انکار نمودند قال انا کذا انبیا علیهم السلام اجماع بر کلمه متحدند
از روی حقیقت در نظر محقق چون نفس واحد المؤمنون کنفس واحد اگر اختلافی
در میان مبطلانست که ادیکا بکی بیکانکی ایشان بنیست و لاحقیقت اهل حق صفت
یگانگیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید **مثنوی** دو چراغ ار حاضر آید در
مکان هر یکی باشد بصورت غیر آن • فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنورش
روی آرد بیشکی • گر تو صد سیب و صد آبی بشمری • صد نماید یک بود چون بفشری
تفرقه در روح حیوانی بود • نفس واحد روح انسانی بود • جان گرگان و سگان هر یک
جداست • متحد جانهای شیران خداست • جمع گفتم جانهاشان من باسم • کان
یکی جان صد بود نسبت بجسم • همچو آن یک نور خورشید سما • صد بود نسبت بصحن
خانها • لیک یک باشد همه انوارشان • چونکه برگیری تو دیوار از میان • سخنی
دیگر از صفات نکوهیده فاسقان آنست که **وَيُفْسِدُونَ** و تباه کاری میکنند فِی الْأَرْضِ
در زمین یعنی کافران را بخوبی ترغیب کرده اند و پنهان مسلمانان را و بر ایشان افسوس
میکنند یا منافقان سخن چینی میکنند بر اهل ایمان بیرون مجاور یهود و بفساد
افساد کرده یعنی دشمن ایشان میسازند یا یهود مردم خویش را از اسلام باز میدارند
و ضعفاء مسلمانان را در شک و در شبهه میافکنند و گفته اند مراد از آنچه یهود
که صفت پیغمبر را صلوات الله علیه پوشیده عوام را از نصیحت او باز داشتند و
افساد همچو گروه ازان ازین نیست در عالم که بیکاری علما و اجهد بکران بدین خاطرها
کرده در شرع ضعیف اعتقاد شوند و گذشتگان را بر همین صورت تصور نموده
در حق ایشان بدگمان کردند این دو ضعیف ایشان را در مهالک غوایت و مضایق
ضلالت افکنند نعوذ بالله من الغوایة بعد الهدایة در بهشت آرام و در زندان مذکور هیچ فرق نیست
بر هم زده نشده و اساس هیچ ملتی را بانهدام نتهاده مکرو فتنه ای که از فعال علما ایشان سبب

برستی و طلب افزونی و متابعت هوای نفس مخالف اقوال بر خلق ظاهر گشته ای در ویش
بیت علمای راه حق اند • شرع را زیب و ملکه را نسق اند • تابع قول و فعلشان گردد
سینوان رفت بر پی ایشان • و بر بعضی فساد میل کنند • رهنما بیستند و راه زنند • رها
چون رفع فتنه کاه • دیگر آنچه صان نماید راه **أُولَٰئِكَ** آن گروه که بدین صفتها موصوف‌اند
هم ایشانند **الْخَاسِرُونَ** • زیان زدگان در دنیا و عقبی چه وفا را بنقض عهد فروختند و
را بقطع بدل کردند و فساد را بر صلاح اختیار نمودند علما بیان کرده اند که توسط کلمه هم
مقتضی آنست که خسران همین مقصور بر ایشانست زیان کافران خود ظاهرست
برای آنکه کفر همه اعمال را نابود میکرداند یا آنکه اطلاق ایشان بر کفر بهتان بود که اند
تا حدی از ایشان فوت نشود و خدای تعالی پیغمبر خود را صلعم امر کرد بجهاد تا بنای
جموع ایشان در هم شکست و از مقصود ...(ink blot)... بهشت گذاشته دور افتادند
و زیان منافق آنکه بظاهر اعمال مومنان ... بواسطه نفاق از ثواب و جزای عمل محروم
و همچنین شدند زیان یهود آنکه شریعت خاتم الانبیاء علیه صلوات الله ناسخ احکام شرع ایشان
بود و ایشان از دست باز داشتند و بر عمل ایشان هیچ اجری و ثوابی مترتب نشد
بسیار و هیچ مزدی نه بعد ازان تکلم در دلایل توحید و نبوت و معاد و غیر آن بیان نعمتها
میکند که همه مکلفان را علی العموم شاملست اول نعمت حیات و تقدیم وجهت آن
که انتفاع بسایر نعمتها متفرع بروست پس او اعظم نعم باشد و بواسطه آنکه هر چند نعمت
عظیم‌تر بود عقوبت ناسپاسی آن منعم بیشتر می‌شود بحانه بر سبیل تبکیت و تعنیف میفرماید
كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر می‌شوید و چه کافر توانید شد **بِاللَّهِ** بخدای و بهستی و یگانگی او
دانائی و توانائی وی **وَكُنْتُمْ** و حال آنکه بودید شما **أَمْوَاتًا** مردگان یعنی اجسامی از اثر
حیات بیبهره چون عناصر و اغذیه و اخلاط و نطفه و علقه و مضغه **فَأَحْيَاكُمْ** پس زنده
کرد اینجا شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه آن **ثُمَّ** پس باز دیگر **يُمِيتُكُمْ**
بمیراند شما را در وقت انقضاء اجال شما **ثُمَّ** پس دیگر باره **يُحْيِيكُمْ** زنده کرداند شما را در
قبر جهت سوال منکر و نکیر یا بنفخه ثانیه شما را زنده سازد برای نشور **ثُمَّ إِلَيْهِ**
پس بسوی او **تُرْجَعُونَ** • باز کردانیده شوید از قبرها یا بعد از حشر برای مجازات اعمال
و بعضی که ترجعون را صیغه معلوم خوانده معنی آن باشد که شما باز خواهید گشت
بوی و رجوع شما بحق خواهد بود در برابر این دو موت و دو حیات ذکر میکنند و در تفسیر
کبیر آورده که این خطاب با عامه است و بر سبیل التغلیب و اکر نه بعضی مردمان از امه

برستی و طلب

موت و سه حیات است چون عزیر را مثل حالت جمله حق سبحانه خبر میدهد فاماته
الله مائة عام ثم بعثه و در ارشاد الی الحکم گفته که خطاب با یهودست خاصه تعجیلشان
در وقت صعقه بمیرانید و زنده گردانید کما قال تعالی ثم بعثناکم من بعد موتکم و در
تفسیر قرطبی میگوید که بعضی گفته اند فرزندان آدم را پنج موت و پنج حیات است اول
آنکه پیش از آفرینش آدم مرده بودند ایشان را چون ذره ها موجود گردانید دوم باز بمیرانید
در صلب آدم جای داد و باز از ظهر آدم بجهت اخذ میثاق بیرون آورد و زنده گردانید
سیوم نوبت بمیرانید و باز در صلب آدم برد پس نطفه ها را زنده میگرداند و بدنیا می
آورد چهارم در دنیا بمیراند و در قبر زنده کند پنجم باز در قبر بمیراند و روز
قیامت زنده گرداند این پنج موت و حیات بنسبت همه ابناء آدم است و بعضی از
امت محمد صلوات الله علیه و موت و حیات دیگر هست چنانچه در صحیح مسلم مذکور است
بروایت ابی سعید خدری رضی الله عنه مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده که جماعتی که اهل دوزخ باشند و مستحق آن یعنی از کفار و منافقان در دوزخ
نه موت باشد و نه حیات اما مردمانی که بواسطه گناهان بعضی در دوزخ درآورده باشند یعنی
از عصاة اهل ایمان از امت محمد صلوات الله علیه حق تعالی ایشان را بمیراند و بمیرانید
تا هنگامی که چون انگشت شوند پس در باب ایشان دستوری شفاعت صادر شود پس
بیرون آرند شان را ذات ذات و بر کنار انهار بهشت پراکنده پس فرمان رسد ای اهل بهشت
آب بر ایشان ریزید تا آب رحمت بروید چنانچه بروید دانه که در حمیل السیل و آنکه بایست
از زنده گردانیدن ایشان بر مثل حبه حمیل السیل کاه و خاکیست که بر کنار مجری سیل
جمع شود و حبه دانه دران موضع افتد بزودی بروید و محققان این موت را حمل
بر حقیقت کرده اند چه در حدیث تاکید اماتة بمصدر واقع شده و این جهت که این
بعضی صلوات الرحمن علیه خواهد برد و بعضی گویند مانند عبارت است از غایب بیخودی
ایشان از الم عذاب و فی الحقیقة موت نیست والله اعلم بالحقایق و گفته اند این خطاب
با مومنانست و معنی که زنده بودید یعنی چگونه بی بهره میشوید از نعمت خدای و حال آنکه
شما مرده بودید یعنی بی نام و نشان و عرب موت را بجای خمول ذکر استعمال میکنند و حیات
را بآوازه شهرت یعنی شما در میان مردم منکر بودید هیچکس شما را نمیشناخت پس
شما را زنده گردانید یعنی مشهور ساخت ببرکت این پیغمبر عم و شما امة الکون
شناخته شدید و ذکر شما میکنند محققان گفته اند مرده بودید بکفر و اشکال جهل را

شمارا زنده

شما را زنده گردانید بایمان و یقین یا علم و یا بخلاف سلمی رحمه الله فرموده که مرده بودید
بحیات نفوس شما را زنده ساخت بامانت آن و احیاء قلوب باز شبلی رحمه الله منقولست
که مرده بودید بآن و شما را زنده گردانید بخود امام قشیری رحمه الله آورده که مرده بودید
بجهل خود شما را زنده ساخت بشناخت خود پس بمیراند شما را از مشاهدات و شما را از
سان دیگر آگاه کرد جمع کنید به بحفظ احکام شرایع و ملاحظات حقایق و گفته اند مرجع شما
با اوست تا شما نماند بعد او باشد كل شيء هالك الا وجهه بيت جمله ما و من بر پیش او
نهید ملک ملکت اوست ملکا و ملکا او دهید ملکی ملکا وست وخود ملکت غیره الفقیر
کل شیء هالک در بحر الحقایق آورده که این خطاب تهدید است مر کافران عموما و تنبیه
مر مومنان خصوصا و تشریف مر انبیا و اولیا را اختصاصا تهدید کفار آنکه بیان کرده
شد از دو موت و دو حیات و تنبیه مومنان آنکه شما مرده بودید یعنی در ظهر پدر قرار گرفته
در صلب آدم شما را بیرون آورد میثاق و زنده گردانید و خطاب الست بربکم شنوانید پس بمیرانید شما را به
رجوع با اصلاب ... و بازگشت بعالم الطبیعت ... پس زنده گردانید به بعثت رسل
و انزال الکتب و قبول دعوت حق پس رجوع شما با حضرت اوست تا بکمالات هادیان راه
دین برسید ... تشریف انبیا و اولیا آنکه شما مرده بودید یعنی در کتم عدم شما را
زنده گردانید بتکوین در عالم الارواح بار دیگر بمیرانید بمفارقت از شهود نور جمال الفضال
بعقوبه حسن و خیال ... پس زنده گردانید انبیا را بنبوت و وحی کما قال و کذلک اوحینا الیک روحا
و اولیاء را بالهام کما قال ... پس بازگشت همه بحضرت خواهد بود انبیا را بمعراج تمام
قرب و شهود و اولیا را برجوع تام ... برضا و روح و ریحان که ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
صدای ... طبل سلطانیست که بگوش باز رسد ... سلطان شهر باز ...
کرد بیت بشنید مگر از صدای تو از طبل باز باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
محیط ... من ما ... آرزوست بعد از بیان نعمت اول که
حیات بود ذکر نعمت ثانی که اسباب زندگانیست میفرماید و میگوید هو الذی اوست خدای که
خلق بیافرید از علم بوجود آورد لکم برای نفع گرفتن شما ما فی الارض آنچه در زمین
است جمیعا همه را از کوه و دریا و هرچه در آنهاست از جواهر و معادن و چشمه ها و جویها و
نبات و حیوان همه در زمین شما را اسباب معیشتست و جویها و بحرها مشارب منفعت
و ریاض و حدایق مناظر بهجت و گل و ریحان طیب مجالس مسرت و کشتیها مراکب تجارت
و بعضی حیوانات از برای رکوب و زینت و ثیاب نفیسه ملابس عزت و جواهر حلی

بچرانید حلیت و زر و نقره سرمایه معاملت و لحوم طیبه دکون موائد حضرت و حبوب
وثمار در روزی بی منقصت و عقاقیر شریفه ادویه معالجت و سباع و حشرات شواهد
عبرت و نعاقی رضیات دلایل قدرت و هلم جرا انچه در زمین افرید ادمیانست و از برای
ادمی برای حصول مرتبه عرفانست حق سبحانه تقریر میفرمود که شما را افریدیم برای خویش و انچه در زمین
است بلکه انچه در زمینست برای شما افریدیم تا همه ترا باشند و تو مرا باشی ای عجب چون
غافل میشوی از حکم تو او را نهی و مشغول متهاش بدانچه ترا است از مشاهده منعم محجوب میشوی که
منعم ترا دارد همه منها طفیل اوست ع جو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید
والکمی گوید انچه در زمین چیزهاست مشتمل بر مضرت بسیار چون سمومات و حیوانات
موذیه و مطلقا ادمیرا با نها انتفاع ممکن نیست و حق تعالی میگوید همه را برای شما
افریدیم انرا جوابها چیست جواب انست که هریک از ان اشیا که ظاهر ایشان ازو ضرر می
هست انواع خاصیتها دارند که در ان ایشانرا نفع است با جیزی دیگر که انسان بدان
منتفع شود چون بزکوهی مثلا که بخوردن حیات و جانوران زهر دار منتفع میکردد و
از وباد زهری حاصل میاید که انسانرا فایده میرساند و دوم انواع دیگر که استنفاع بدانچه
در زمینست بواسطه و بغیر واسطه می باشد هر چه حیوانات موذیه اند بواسطه از ایشان
نفع میتوان گرفت چون افعی بجهت تریاق فاروق و عقرب در معجون عقربی و مانند
ان واد و پر مفرده دانیکه در ان ستمیست بواسطه ترکیبات با مصلحات موجب نفع
کلی است و در احقاف گفته که جانوران صهناک و کژدم و هایل و مهیب برای عبرت و بجهول
وهیبت ایشانرا از عقوبت دوزخ یاد میدهد و حقیقت انست که انچه در زمین افریده
بعضی که منفعت را شاید بدان منتفع باشند و باقی را بنظر عبرت در بدن از ان برو حدانیت
و قدرت افریننده استدلال باید کرد چه هیچ ذره از ذرات عالم نیست که از دلایل قدرت
حق دلیل شواهد نساخت بیت بکر بچشم عقل که اثار قدرتش چون افتاب در همه
ذرات روشنست یک ذره نیست درهمه کون و مکان که ان بر هستی خدا نه دلیلی
معتبر است بعضی ملاحده این ایت را حمل بر اطلاق و اباحت کرده گویند خدای تعالی همه را
برای همه افریده پس هیچ احدیرا اختصاص بچیزی روا نیست و همینه این قول مزدک
که در زمان قباد پدر انوشیروان بیرون امده میگفت مال و خواسته همه کس
بر همه کس حلالست مباحیان نیز متابعت همین مذهب کرده این میگویند و بدین
ایه مستدل می باشند و حال انکه ایه دلالت میکند بر انکه همه را از برای همه است

هریکی برای

هر یکی برای هر یکی چه مقابله کل بکل مقتضی مقابله فرد ست چنانچه جعلوا اصابعهم
فی اذانهم پس اختصاص بعضی از انچه در زمینست ببعضی بجهت وجود اسباب شرعیه
میتواند بود ثم پس از انکه زمین و انچه در ان بود بیافرید استوی قصد کرد و در معنی
استوی سخن بسیار گفته اند در هر محل نمنه ان کلام خواهد یافت در ینابیع اورده
که استوا از مخلوق روی اوردن است بچیزی و از خالق افریدن حمادی گوید
استوی یعنی بلا رفته ماه او و قول مشهور انست که این لفظ الی و علی تعدیه
میکند چون متعدی بعلی باشد بمعنی استعلاست و چون به الی تعدیه کند بمعنی
او قصدست چنانچه اینجا میگوید که قصد کرد باراده الی السماء بسوی افرینش اسمان چه
در ان وقت اسمان نبوده فسویهن پس راست نهاد ان را سبع سموات هفت اسمان و ضمیر
هن را جمع سماوات که سماء است و تسویه اسمان تعدیل خلق اوست و خالی بودن از فطور و
اعوجاج از ین ایت چنان فهم میشود که افرینش زمین پیش از اسمان بوده باشد و از ایه دیگر که
والارض بعد ذلک دحیها چنان معلوم میشود که زمین پس از افرینش اسمان بگسترانیده اند
صاحب بصائر رفع این شبهه برین وجه میکند که افرینش زمین پیش از خلق اسمان
بوده و گسترده ان بعد از ان وهو و اوست یعنی خدای تعالی بکل شیء بهمه چیزها
علیم بسیار دانا یعنی دانا که هر چیز چرا افریده و منفعت شما چرا گوید ایشانرا و تسویه اسمان
پس از زمین چرا کرد و مصلحت در بین اوضاع چه بود و سببت اقتضاء اینها چرا کرد حکم
چون علیم است از روی دانش زمین را بیافرید و بجهتی که مناسب بود اسمانرا راست نهاد
بنوعی که بیت کو دنی هر چه بجای نشاید انچنان کرد که می باید کار سازی و کار
سازنده هیچ کس را ازو داد داد نه چون لمعات انوار حیات و تهیه اسباب
زندگانی بعضی نعمتها قوله ثانی برنظر ارباب بصیرت جلوه داد از نعمات تسیم نعمت بجوم
که خلق ادم صفی و اکرام و احترام اوست و تفضیلش بر ساکنان ملکوت از روی
جامعیت و سجود ایشان مرو را بجهت تعظیم و ضراعت شمه بشارحه فان یرسانیم
و این نعمت که فی نفس الامر نعمتیست عام بر جمیع اولاد ابو البشر هم خبر بدین
وجه میدهد که واذ قال ویاد کن ای محمد چون گفت ربک پروردگار تو و ربّ افاده
تشریف مضاف الیه است للملئکه مر تمام فرشتگانرا این قول جمهور است
که گویند حق سبحانه مجموع فرشتگان اسمان و زمین در دار الملک عظمت جمع کرد
و خطیب مشیت را فرمود تا بر منبر قضا منشور خلافت معنی خاک برا اهل

پاک خوانند و بعضی گفته‌اند مخاطب بالبلیس بود و جمعی فرشتگان که ساکنان عرصهٔ زمین
بود بعد از قتل و اجلای بنی الجان و ملخص این قصه چنانست که پیش از آنکه رایت
خلافت آدم در عرصهٔ عالم برافرازند و ساحت گلشن زمین را بدین گلبن حدایق
حقایق آراسته سازند حکومت خطهٔ ارض تعلق بجماعتی داشت که ایشان را جن
گفتندی از فرزندان جان بودند و جان اسم پدر جن است چنانچه آدم نام پدر انس و گویند
نام او شوما بوده و جان لقب اوست و خداوند تعالی ویرا از شعلهٔ آتش بی دود آفریده
بود و خلق الجان من مارج من نار و کعب الاحبار رحمه الله از توریت چنین نقل کند
که ایشان قبیله بودند از فرشتگان که ملک تعالی ایشان را شهوت داد و بحکومت زمین
فرستاد و بتوالد و تناسل هفتاد قبیله شدند هر قبیله هفتاد هزار کرد و هر مرد
بعد هفتاد هزار [illegible] حق را مطیع و فرمان بردار شب و روز میان خدمت [illegible]
امتثال اوامر الهی و اجتناب از ارتکاب مناهی هشت صد سال همه از غایت فرمان [illegible]
پرستش کردی • روی تقید بزمین داشته • فرق [illegible] افراشته • و چون مدت
سکون ایشان در سکنای زندان دنیا دراز کشید و طایر طول امل [illegible] آشیانه نهاد ایشان
بیضهٔ آز و حرص نهاد [illegible] شقاوت از محبت خالق و [illegible] آغاز کرد و قابل فضل [illegible]
ادبار و حرمان ایشان در حرکت در آمد اتفاقا روزی یکی از [illegible] قوم برکنار بیشه میگذشت
شاخ گیاهی تر و تازه دید از زمین رسته و دست [illegible] حمرا [illegible] قطرات شبنم [illegible]
بیت نهالیست گوئی ز باغ بهشت • تر و تازه و پاکیزه با سرشت • جلوه آن گیاه در نظر
او نیکو نمود [illegible] بگذشت و بعد از [illegible] با استفسار احوال آن گیاه بدان موضع
آمد [illegible] دید بمدد قوت نامیه بالا کشیده و شعب و اغصانش باطراف و جوانب
رسیده خوشها [illegible] چون [illegible] انتظام یافته بیت ز [illegible]
[illegible] ولیکن [illegible] دانه [illegible] کرده [illegible]
چون دید که ذوق [illegible] تمام داد [illegible]
این میوه [illegible] علامت [illegible]
باشد [illegible] آتش [illegible] کرده [illegible] بگذاشت [illegible]
[illegible] شراب [illegible] بدان ظرف [illegible]
نهاده [illegible] کرد [illegible] آتش در جوش [illegible] دید حیرت [illegible]
[illegible] این حال [illegible] جوش و بخار [illegible]

عاقبت از آنجا درگذشت و دیگرباره معاودت نموده [illegible] جوش [illegible] کشته قدری
برکشید و [illegible] سبب حلاوت آن [illegible] باشد [illegible] گشت [illegible]
شراب در او اثر کرده [illegible] دیگر [illegible] مست شد [illegible] بیهوش [illegible] روز [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] خبر کرد و [illegible] وقتی [illegible] شراب خوردن [illegible] ایشان ظاهر [illegible]
در ایشان [illegible] کرده [illegible] قتل [illegible]
صومعه [illegible] مناجات [illegible] خرابات [illegible]
بیت [illegible] صومعه [illegible] تسبیح [illegible] خرابات [illegible]
الحاصل [illegible] شراب [illegible] خدای [illegible] تمام ایشان [illegible]
بیت [illegible] کشتی [illegible] ابلیس [illegible] وقت
حارث نام داشت در میان ایشان [illegible]
[illegible] فساد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] جمع [illegible]
و [illegible] شقاوت [illegible] ساعت [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] من [illegible] مناسب [illegible] کرد [illegible]
[illegible] القصه [illegible] عزلت گرفته بوظایف عبادت و مراسم طاعت
قیام می نمود پس زمین [illegible] بنی الجان [illegible] خداوند تعالی [illegible] قوم [illegible]
[illegible] که [illegible] ملک تعالی گفت [illegible] زمین [illegible] صفات [illegible]
[illegible] عاصیان [illegible] ایشان [illegible] اصلاح [illegible] توبه
انابت [illegible] برحمت [illegible] پس [illegible] حارث [illegible] که از قوم
[illegible] فرستاد [illegible] دعوت [illegible] مغفرت [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] وکوچکان [illegible]
[illegible] فرستادند [illegible]
[illegible] جن [illegible]
[illegible] الحال [illegible] حادث [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] القصه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] یوسف بن ناسف بود [illegible]
[illegible] تمام [illegible] زمین [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] فرشتگان [illegible] فرستاد [illegible] ایشان [illegible] ابلیس [illegible]

شکر کردانید ملایکه با جن محاربه نموده اغلب ایشانرا کشتند و معدودی چند که از آن قصه
زمین اخراج کرده بشعاب جبال قاف و جزایر بحر محیط افکندند و مدتی در رسید که ابلیس
با این ملایکه بجای جن ساکن شوند و در بعضی اخبار دیده شد که ابلیس در میان جن [illegible]
بود چون ملایکه بر ایشان ظفر یافتند او را اسیر گرفته بمیان خود بردند و در تحصیل [illegible]
پرورش یافت و بر همه تقدم و قدمی راسخ داشت در عبادت و معنی معروف بخیر [illegible]
هفتصد هزار سال الخطاب او در زمین عبادت کرده و از جهاد و طاعت او فرشتگان آسمان [illegible]
حق تعالی درخواستند تا او را به آسمان دنیا بردند و آنجا نیز مدتی بی قصور و فتور [illegible]
مشغول شد تا حقتعالی که فرشتگان آسمان دوم مشتاق دیدار وی گشتند و ملک
تعالی او را به آسمان دوم برد و همچنین بر هفت آسمان بگذشت و در هر آسمانی او را
بنامی خواندند در آسمان اول عابد و در دوم زاهد و در سیوم عارف و در چهارم
منیب در پنجم خاشع در ششم شاکر در هفتم مطیع پس حق تعالی او را به بهشت
رسانید تا اهل بهشت او را عزازیل گفتند یعنی عزیز خدای و یکی از آثار عزت آن
بود که خازن بهشتش گردانید در معالم آورده که ملک تعالی ابلیس را ملک ارض
و سما و خزانه بهشت عطا کرده بود که گاهی در زمین سجاده عبادت میکشید
و زمانی در بیشتر طاق آسمان قندیل طاعت می افروخت و وقتی در بهشت مراسم خدمت
بجا می آورد چنانکه در زیر سرادقات عرش پرستش میکرد تا آخر عجبی در وی پدید آمد
و با خود اندیشه کرد که من اکرم ملایکه و افضل ایشانم که مرا این گونه ملکوت ارزانی
داشته اند و لوای علای من در همه ممالک علوی و سفلی برافراشته عاقبت شرارت عشق
عجب در نهاد آتش وکوششش را افتاد و هر چه مدت العمر حاصل کرده بود بباد بی نیازی
برفت شیخ ابو سعید [illegible] فرموده که هیچ طاعتی بدان نرسد که گناه عنت [illegible] خود بیرون
[illegible] خود پرستی با خدای پرستی جمع نباید **بیت** هر که خود دید بت پرستش خوان
هر کو نیت کند هستی وان [illegible] ذات جهان و مست یکیست خویشتن بین
و بت پرست یکیست آورده اند که روزی بدر بهشت بگذشت بر حلقه در
نوشته دید که مارا بنده باشد از جمله مقربان دولت و نواختگان حضرت بعلو
مرتبه سرافراز و برفعت درجه از ابنای جنس خود ممتاز باشد آخر کار دیگر غلام
و دران تقصیر کند و شرایط امتثال فرمان بجای نیارد من که خداوندم
بدان عاصی غضب کرده از درگاهش برانم و خرمن هاء طاعتش را بباد بی نیازی

برداده بر و لعنت کنم ابلیس گفت خداوندا مرا بفرمای [illegible] تا بر و لعنت کنم [illegible]
یافت و هزار سال لعنت میکرد بر آنکس که پای از حد فرمان بیرون نهد و عنان
نفس بدست عصیان باز دهد بیچاره ندانست که با خر او را لباس نکال و وبال [illegible]
پوشانند بدان کاس خذلان و حرمان بدو نوشانند و حالیکه هرگز بپاس خیال او نگذشته
بر وظاهر سازند و رخت غرور و پندار او را در گرداب نومیدی و سر گردانی اندازند
بیت مغرور پس پرده پندار نشست میپندارد که در کفش چیزی هست چون
پرده زپیش کار او بر دارند بیند که بجز باد ندارد در دست [illegible] اینست که
اسرافیل علیه السلام روزی در لوح محفوظ می نگریست همین قصه بنظر وی در آمد و زار زار
بگریست فرشتگان آسمانها بنزدیک وی آمدند پرسیدند که ای صاحب صور و محرم لوح مسطور
ترا چه رسید که بدین زاری گریه میکردی و مارا [illegible] خود حزین [illegible]
ساختی اسرافیل گفت [illegible] که بر سری از اسرار الهی مطلع شدم و قصه [illegible]
درگاه قدیم و نواخته بارگاه انس که بآخر داغ محرومی و مهجوری بر دلش نهند و طوق
لعنت ابدی و نکبت سرمدی در گردنش افکنند [illegible] و خرمن [illegible] ملایکه بر خوف
و هیبت جلال و خوف عقوبت لایزال بر ایشان غالب شد گفتند [illegible] که باتفاق [illegible]
عزازیل پیش آیم که امروز از همه ملایکه اعظم و بر تمام مقربان مقدم اوست در خواهیم تا [illegible]
کارما کند و ببرکت دعای او دفع بلا از ما نماید پس جمیع فرشتگان باتفاق نزد عزازیل
آمده و شرح حال باز نموده التماس دعا کردند ابلیس از [illegible] دست جرات [illegible]
و لعنت خدا بر آن فرشتگان [illegible] طبیعت این گروه همه را [illegible] گفت و از غروری که داشت
خود را در دعا فروگذاشت حق تعالی دعای وی را در باره ایشان مستجاب کرد [illegible]
شقاوت بر صحیفه روزگار وی [illegible] بعضی [illegible] مغروران گفته اند
ای که دولت ز علم [illegible] بدست با علم تقوی [illegible] مغرور
مشو که در پس پرده غیب اسرار عجایب قضا پنهانست از حسن بصری رحمة الله
مرویست که ابلیس نهصد و هفتاد و پنج هزار سال خدا را پرستید در آسمانها و زمینها
و در بهشت [illegible] آورده که ابلیس نه از بنی الجان بوده بلکه از جمله فرشتگان بوده ایشانرا
جن گفتندی و آن طایفه اند که ملایکه ایشانرا نمی بینند [illegible] ملایکه [illegible] خزنه
بهشت میباشند و ابلیس از ایشان بکثرت طاعت [illegible] و فرمان برداری
ممتاز بود تا [illegible] از حضیض [illegible] تا اوج قبه سپهر [illegible] هیچ موضعی نبود که

مر انجا خدایرا طاعتی کرده در زمین عرضیا و را بدو کرسی کرامت بیشاندند و ملیکه را ادا
عبادت تعلیم میداد و سلطان فرشتکان اسمان بود چون قبیله جان در زمین فساد
وافشا اغاز کردند فرمان امد تا ابلیس با هفتاد علم از اسمان بزمین امد و بر هر علمی
هفتاد هزار فرشته و مفسدانرا از روی زمین نیست کردانیدند حکم الهی در رسید
که هم در زمین ارام کیرند و سلطنت روی زمین بابلیس مفوض شد و اهل عالم
علوی و سفلی متفق کشتند که بهترین مخلوقات عزازیلست در همان قضا بادی
منادی میزد که هیهات کو بتر کسی نیست جوهر سپید شال بدین حال بکذشت
و ملیکه بوده در ساحت زمین خوش ملاو عبادت میورزیدند اسان ترشده بادی
ارام کرفته فرمان رسید که چون دل برد بی نهاد وقت جهانست بیت
چه بندی دل درین کاخ کلاه وش • که چون جا کرم کردی کفت برخیز • کسی کو دل درین
کلزار بندد • چو کل زان بیشتر کو بکه خندد • پس بدان نوع با ایشان خطاب کرد که
انی بمعنی که من جاعل آفریننده ام یا کردانند فی الارض در زمین مکث و حرکت
که مطلق زمین است خلیفة بدل قوم بحل جان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب
العالمین خلیفه شما باشد و در امانت حق و اهلیت با حل خلیفه من و حق تعالی این سخن بدیشان
برای آن کفت تا دل بر عز نهند و تحیت باب صعود با اسمان نمایند و اینجا بر قول
کسی که مراد از ملیکه سکان زمین باشند اما اکر خطاب با عموم فرشتکان است و فاید
این کلام بندکان را تعلیم مشاورت داده در هر کاری قبل از اقدام بدان با وجود
استغنای حق سبحانه و تعالی از ان یا بجهة انکه پرسند انچه خواهند بود جواب کفت
استخلاف بدانند یا برای زیادت تعجب که در خلقت خلیفه بوده تا بکلی متوجه شوند
وابن مخلوق که مشتملست بر حقایق ملکی و ملکوتی بنظر تعظیم نکرند انکه چون رب
العزة ادم و بعضی از اولاد او را بر ایشان تفضیل خواست نهادن و ایشانرا بسجود خلیفه
خواست فرمود باعلام ایشان باین کار ابا داشت و این قضیه مقبل الوقوع اکاهی داد تا خلیفه
مهم پیش خود قرار داده باشند و دل بطلان نهاده یا انکه چون خبر ادم رسید که خلیفه زمین
است روزی که اورا به بهشت برند بدان ارام نکیرد و دانند که دخول این نوبت
برای خلود نیست یا خدای خواست که عجز فرشتکان از احاطه بعلم و حکمت و فوق
اسرار او ظاهر کرده و حقیقت انست که درین قول اظهار شرف و کرامت از خلیفه و
تعظیم شان و ارتفاع مکان اوست چه حق سبحانه منازل پاکیزه در بهشت دنیا

وعرف وشرف

وعرف وشرف خلد برین و منازل علیین برکشید و نکفت انی خالق جنة انهار سلسبیل
و رحیق و تسنیم در ظلال اشجار جنات النعیم جاری کردانید و نفرمود که انی خالق انهار من عرش رفیع
و کرسی منیع را از ان شکاف عدم بفضای عرصه وجود آورد و نکفت انی خالق عرشا و کرسیا
اطباق سموات را معلقها از صوامع انس و سبحان معابد قدس سبوح ساخت
و بدین کلام نشد که انی خالق سماء و ملکا فرش ممهد اغبرا از نهایت جود و بساط
انعام با اکرام قاطعان مملکت وجود کرد و در بدایت نفرمود که انی خالق ارضا
و محلا و نیز ستیا را که بر عالم عناصر و سوابقها فاضت انوار میتابد مشعله نور
و شمع مجالس و سرور کردانید و بدین کلام متکلم نشد که انی خالق شمسا و قمرا تا
پیاده از سر حلها بان عالم روی بسر منزل وجود نهاد انکیمار و منزلت صفت او
خضوع و خشوع سمت الهمه و محبت وظیفه او عشق و درد مند هر فرداو بناه
سواران میدان تسبیح و تهلیل این نوع خطبه در پیوست که انی جاعل فی الارض خلیفة
یحیی بن معاذ رازی رحمه الله کوید که مرا امروز انجا حاضر بودی که حق سبحانه ملائکه
را خبر میداد که انی جاعل فی الارض خلیفة فریاد کردمی که خدایا دانستم که چه کفتی
کفتند ای هیچ دانستی کفت چون سخن ادم کفت بصورت خبر بود و بمعنی فضل ابو
البشر پرسید که تفضیل از انجا معلوم کردی جواب داد که از انجا که ایشانرا ملائکه کفت
یعنی رسولان و فرشتکان چه لفظ ملک که در اصل مالک بود از الوکه کرفته اند که بمعنی
رسالتست و ادم را خلیفه خواند و آن از خلافتست که نیابت حالی باشد از نفیه امور
رسول از ان که پیغام ملکی بجائی برد و خلیفه نایب ملک بود و بجای او حکم راند ازینجا
فضل ادم بر ملیکه روشن شود و معلوم کردد که مرتبه هر یک چیست بیت داند
انکس که او خبر دار هست • کاذین تا بدان چه مقدار هست • و در انکه هنوز این کسرا
بنا فرمود خلیفه کفت اثبات فضل و شرف اوست خلیفه در لغت آنرا کویند که از پی
دیکری اید و قایم مقام وی باشد و اصل او خلیفست و تا برای مبالغه بود چون علامه
و نسابه و جمع نظر باصل خلفا باشد چون عظیم و عظما و باعتبار لفظ خلایف چون لطیفه
و لطایف • امام راغب کوید لفظ خلیفه هم بر واحد اطلاق کنند و هم بر جمع و اینجا جمع
مرادست چه مقصود ازین خلیفه ادم است و اولاد او اینجا داود در تیسیر اورده که خلیفه
اولاد ادم اند و حجت انکه ایشان از پس ادم آمدند و بجیین بعضی از بعضی و کفته اند که
مراد ادم است و فرزندان او و اکتفا بذکر ادم مستغنی شد از ذکر اولاد چنانچه بذکر ابو القبیله

الکنفاکنت دمانند رهاشیو مظهر سیدی رحمه الله بوان رفتند که خلیفه را دست
بخصوصه وخلاصه سخن این که اوست خلیفة من یعنی قایم بزمان من
وهر پیغمبری خلیفه خدایست در زمین کما قال یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
وتخصیص خلیفه بزمین جهة آنست که محل ظلم وفساد زمین است پس اینجا
کسی باید که مانع ظلم ومفسده باشد تا ایشان ارتکاب اعمال نالایق نکنند در تیسیر فرموده که
اگر گویند خلیفه کسی را باید که غایب یا عاجز باشد وهر دو صفت بر حق سبحانه محالست
جواب آن باشد که هیچ چیز از خدای غایب نیست اما کار دهان او در خزاین غیب
وبندگان بدان اطلاع ندارند پس اینها را خلفا ساخته تا اسرار غیب که نوعی برایشان
ظاهر کرده به بندگان رسانند وحق را عجز نیست اما عباد از معرفت حقوق پروردگار
عاجزند لاجرم خلیفه باید که بیان آنها کند وبعضی برآنند که اضافه خلیفه بجز برای اظهار
شرفست چون ناقة الله وبیت الله نه اضافه حقیقی چه آن موهم است بچیزی که
بی عظمت وکبریای الهی نیست ومحققان را در این خلافت لطایف وحقایق
بسیار هست از جمله این بیت مثنوی مناسب این مقام افتاده مثنوی
جونکه شد از پیش دیده وصل یار * نایبی باید ازو مان یادگار * جونکه شد خورشید
وما را کرد داغ * چاره نبود بر مقامش از چراغ * جون خدا اندر نیاید در عیان *
نایب حق اند این پیغمبران * نه غلط کردم که نایب یا منوب * گر دو پنداری قبیح
آید نه خوب * نه دو باشد تا توی صورت پرست * پیش او یک گشت کز صورت برست
ای درویش خلافت کار انسان کامل است یعنی متصف بصفات سبحانی ومتخلق
باخلاق ربانی خلیفه خدا است در زمین یعنی واسطه است میان خدای وبندگان ٥
ناقص تا ایشانرا بکمالیها برساند وبدو آشنا کرداند پس از شروق انوار الهی فیض
می گیرد و بقدر استحقاق وقبول برایشان افاضه میکند * در بحر الحقایق آورده
که جمیع کلیات عالم از قلم ونفخه سریان کلمه از حکم در اطلاق اسم خلیفه بر حضرت
آدم صلی الله علی نبینا وعلیه وسلم دو معنی گفته اند یکی آنکه این مجموعه نسخه جامع
ومجموعه معانی ملک وملکوت مجمع غرایب ومنبع رغایب غیب وشهادتست
خلاصه نتیجه عوالم روحانی وجسمانی وسماوی وارضی ودنیوی واخروی
باشد او وست وجامع حقایق همه چنانچه مثنوی آدمی چیست برزخی جامع *
صورت خلق وحق در و واقع * متصل با دقایق جبروت * مشتمل بر حقایق

ملکوت

ملکوت * صورت نیک و بد نوشته در او * سیرت دیو ودد سرشته درو
پس خلیفه بدین معنی باشد که خلقتش از جمیع موجودات وهمه مکونات
با جمعهم مختلف ونشوانند بود چه قدیم قابلیت اسما وصفات چون پیش طاق
سقف سفوت ونیزه وخته اند وجامعیت دقایق علوی ودقایق سفلی
جز بر بالای و بالای او نبود دوخته * بیت * لباس فضل که خیاط صنع بی آرایست
جو شد تمام همین بر قد تو آمده راست * دوم آنکه خلیفه الله صورة ومعنی اما
از روی صورت وجود او دلیل خدایست موجد اوست چنانچه بنا دلیل وجود
ذات ممکن علامت ذات واجبست وصفات وجود ثنا وفنا از صفات قدیم حقیقت
وحدانیتش خلق وحدانیت حق دانه وصفتها چون حیات وعلم وقدرت واراده
وسمع وبصر وکلام بر این قیاس کن از انتقام وتتبع که سلطان ولایت قدس سره
حق تعالی جون آدمی پیافرید قابلیت دانش داد که او را بشناسد بس از هر صفت
بهره یاب خود اندکی در وی تعبیه فرموده تا آن اندک از بسیار وتنها بیننها
نتواند فهم کرد که چنانچه از مشتی گندم انبار را و از کوزه آب جوی را بینا شیخ داد
تا معلوم شود که بینایی چه چیزیست وهمچنین شنوایی وگویایی ودانایی وتوانایی
الی ما لانهایة له * بیت * خلق را لحق چو ساخته در ظلمت * نور بیشان ریخت بر سر
رحمت * اندر ایشان نهاد کم کم را * از صفات قدیم وعلم وسخا * تا تو در خود صفات
او بینی * وز صفتها شوی ذات او بینی * همچو عطار کو زهر انبار * آورد در دکان وی
بازار * اندکی از هر چه در بسیار او * همه را آورد بدکان او * گرچه در طبلها بود اندک
عاقلی زین بداند از بیشک * هست دکان حق تن انسان * اندر و نشو صفات الرحمن
پس تو در خود ببین صفات خدا * گرچه اندک بود بدان ز صفا * کو چه سایه است
از صفات منیر * سیر کن زین قلیل سوی کثیر * زین صفات قلیل رو سوی کامل
مکن اندر میانه هر دو فصل * وصاحب سلسلة الذهب خلقت میان تن از تلا
اشارت بدین معنی میفرماید * یک صفت نیست از صفات خدا * که نه در ذات او
بود پیدا * همه علیمست وهم سمیع وبصیر * متکلم مرید وحی قدیر * همچنین از
صفاتی عالم * همه چیزی در او بود مدغم * پس آدمی خلیفه حق باشد از روی
صورت وصفت اما آنکه بمعنی خلیفه است بدان جهت تواند بود که در عالم هیچ
مصباحی که از نور الله مستضی باشد تا از انوار صفات عظمت وجبروت

مظاهر ظواهر و بواطن را عکس پذیر کرد تا تمثیل نیست مگر مصباح تا تا تهایتا
که مستعد قبول فیض صمدانیت مصباح سر اش با فتیله مخفی در زجاجه قلبش
با زیت روح در مشکوة جسد **یَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ**
بیت ای چراغ خلد از بن مشکوة مظلم سر بر آره مثنوی **نور علی نور**
که لم تمسسه نار ❁ و حقیقت این کلام بر وجهی که لایق این مقام باشد
آنست که در نقد النصوص فرموده که حق سبحانه و تعالی در آینه دل انسان
کامل که خلیفه اوست تجلی میکند و عکس انوار تجلیات ذاتیه دل او بر عالم فایض
میگردد و بوصول آن فیض باقی میماند و تا این کامل در عالم باقیست استمداد
میکند از حق تعالی تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه بواسطه
اسما و صفات که این موجودات مظاهر و محال استوای آنند نیز عالم را بدین
استمداد و فیضان تجلیات محفوظ می ماند ما دام که این انسان کامل در وی
هست پس هیچ معنی از معانی باطن بظاهر بیرون نیاید مگر بحکم او و هیچ
چیز از ظاهر بباطن در نیاید مگر بامر او و اگر چه این کامل در حال غلبه بشریت
نداند و بعضی از بکر خود نداند دیگران او را چگونه دانند **بیت** ندانمت به
حقیقت که در جهان بچه مانی ❁ جهان و هر چه درو هست صورتند و تو جانی
ای عزیز این خلیفه را صورتیست جسمانی و معنی روحانی ❁ بجسم از عالم
خلق است و بروح از عالم امر لاجرم ذو جهتین باشد **بیت** باطنش در محیط
وحدت غرق ❁ ظاهرش خشک لب بساحل فرق ❁ پس بجهت نشأة روحانیة
از حق سبحانه فوا میگیرد و آنچه رعایای مملکت عالم را باید و بجهت نشأة جسمانیه
بدیشان میرساند و بدین دو جهت مرخلافتش سمت تمام می یابد و نیز هر فردی
از افراد انسانرا از خلافت نصیبی هست که بدان نصیب بتدبیر آنچه
بدو متعلق است قیام می نماید چون تدبیر سلطان در مملکتش و تدبیر صاحب
منزل در منزلش و دانائی آن تدبیر شخص است در بدن خویش و این نصیبها
و در نداد بطریق وراثه از و الداکبر حاصلست و خلافت عظمی انسان کامل
راست **بیت** از بهشت پادشاهی مسجود جبرئیل ❁ ملک بر بحر بحی ای پی تولید
باشد ❁ تو کو هری نهفته در کاه کل کرفته ❁ کوهر زکل بشویی ای بحر شو لطیفه باشد
و بعد از آنکه مراد حق سبحانه از آفرینش این خلیفه اظهار اسما و صفات خود بود و

ظهور غفاری و ستاری را نشاید کا و کاری باشد ملائکه آدم را کی این معنی نا نموده زبان طعن برا
کشادند و بفساد و خونریزی گواهی دادن آغاز نهادند **قَالُوا** گفتند همان فرشتگان
که مخاطب بودند و ظاهر سخن اقتضای آن میکند که قایل لشکر ابلیس بوده باشند چه
بحکم آنکه کدورت عجب و ظلمت انانیت و بقدر صحبت در هر یک اثر کرده بود و کثافة
آن تا پیر حجاب نور عزت شده کران حال از ایشان هر یک نوع پنداری سر بر زدن
گرفت بدین جهت که عبادت بر ایشان آسان بود در زمین نخواستند که با سمان
عود کنند زیرا که ریاست و حکومت محبوبست بالطبع و عزل از هر عمل که باشد مکروه
و چون ذکر خلیفه بشنیدند گفتند **أَتَجْعَلُ** آیا می آفرینی **فِيهَا** در زمین **مَنْ يُفْسِدُ**
کسانی را که فساد کند **فِيهَا** در زمین فساد اینجا اسمیست مر جمیع معاصی را **وَيَسْفِكُ** و بریزد
الدِّمَاءَ خونهای ایشان یکدیگر را بغیر حق سفک دماء را از معاصی تخصیص کرد بجهت عظم
جرم او و گفته اند مراد از فساد کفر است ملائکه از جنابتهاء آدمیان دو چیز را
گفتند یکی کفر و آن تضییع حق الله است دیگر دما و آن جنایت بود در حق خلق و این
دو جنایت بزرگتر تصور نتوان کرد و بدین قول این ملائکه در مقام طعن آدمیان
بوده باشند و در تاویلات علم الهدی مذکور است که بعضی گفته اند که غرض بعض قول
ابلیس کرد و بس و اگر چه کلام با سم جماعت مذکور شده و از عادات عرب هست
که واحد را خطاب کنند و مراد جماعت باشد و بر عکس این نیز و او این سخن ر که
چه مشهور نیست ما از کار و در نیست زیرا که ملائکه مر اصل ذات معصوم و لکن
اند **بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ** ❁ و از ایشان این نوع کستاخی نیاید و اگر این سخن از ایشان گفته شده
جنانچه قول جمهور است نه بر وجه طعن و حسد و عیب و غیبت بوده و نه از اعتراض
از حکم داشته اند و نه اعتراض بر حکمت بلکه از روی استکشاف و استعلام بوده یعنی
خواستند که وجه خلافت این نوع کان بر ایشان منکشف کرده یا بر سبیل تعجب چه
استخلاف برای عمارت ارض و صلاح آن باید و چون مفسد باشند از ایشان صلاح
و اصلاح نیاید یا متعجب بوده اند از استخلاف اهل معصیت بجای اهل طاعت و گفته
انجا حذفیست تقدیرش آنکه **اتجعل فیها** کذا و کذا ام تجعل خلیفه ممن صفت بما قربت
یا نیز بر بن و جو حذف میکنیم و حقیقت آنست که این سوال از ملائکه طلب حکمت خلافت
بود و سوال الحکمت جایز است چنانچه از داود عم نقل کرده ای لم خلقت الخلق و حق سبحانه
از صعفا و صحابه رضی الله عنهم خبر میدهد که گفتند **لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ** بر برو وجه

اعتراض میکنند که خدایا چرا بر ما فرشتگان که فاضلتریم بلکه طلب رفع حجاب از چهره
حکمت بجهاد و فواید آن میکردند تا اینجا نیز این مسئله فرشتگان را مشکل مینمود
و اگر حکیم مطلق نیز نپرسید نهاد که سوال کردند که چه خواند تو کی حل کند مشکل را
و حال فساد آدمیان ایشان از لفظ خلیفه معلوم شد چه نصب خلیفه برای آن
باشد و سیاست برای دفع اختلاف احوال رعیت و منع اختلال ایشانست یا قیاس
بر حال جن میکردند که پیش از این در زمین بدین گونه افعال اشتغال داشتند یا دانسته
بودند که ایشان را دولت عصمت حاصلست و هر افرینه که غیر ایشان باشد بدین صفت موصوف
نبود کلاما شاء الله یا بعضی ملایکه سورت معیشت آدمیان را در لوح محفوظ مطالعه کرده
بودند و یا دیگران گفته و اصح اقوال انست که ملایکه از حق تعالی پرسیده بودند که این خلیفه
را ذریتی خواهد بود و خطاب بدیشان آمده که ایشان را اولاد باشند و بعضی از ایشان
فساد کنند و حسد و حقد و رزند و یکدیگر را بکشند ایشان در این وقت گفتند اتجعل فیها
در جواب او رده که چون ایزد تعالی تشریف اجلوس بر فرشتگان از آن بر خود بر سید که
حق سبحانه ایشان را ایمن کرد اینها گفتند من برای این اثر جمعی خواهم افرید در زمین که ایشان
بفسق و فساد مستحق سوختن باشند اینها که ذکر افرید جمعی در زمین با ایشان در میان
نهادند که آن بودند که اینها آن طایفه موعوده اند این سخن را مر ایشان سرایه کرد یا حق تعالی
ایشان را بدین سخن ناطق گردانید تا آدمیان را تحقق شود که از صفات ذمیمه در طینت
ایشان موضع است و حیث ایشان مرکوز است مگر قصر این بشت در بصفای بوقت خود
نکرده اند و صفوه را به اعمال صالحه که خلاف مقتضای طبع ایشانست از میان مرتفع نگشتند
و از این معنی که با وجود این صفتها مرا تشریف خلافت ذاتی داشته طوق منت را
در گردن جان افگنند یا آنکه چون معلوم کرده ملکه این شخص مرکب خواهد بود از عناصر
متضاده و مواد مختلفه دانستند که نتیجه اضداد و مخالفت مواد جز اختلاف احوال
نباشد تعرض را با اختلاف عبارت اوصاف ذمیمه روی نمایند چه وصف نکو هیده از آدمیان با
گفتند و در مقابل آن دو وصف پسندیده خود نه از روی تزکیه نفس بلکه بر سبیل
تحدیث نعمت از معقود شکریست بهر عرض نهاده که **ونحن** و حال آنکه ما که فرشتگانیم
نسبح بپاکی یاد میکنیم ترا **بحمدک** با مرعیا بتوفیق تو که موجب حمدست یا غایتیم
میکنیم جسون محمدتو که فاتحة الکتابست با آواز بر میداریم بذکر و کلمه سبحان الله و بحمده
بر زبان میرانیم **ونقدس لک** و ذکر میکنیم ترا بقدس و امها کی پاکی باشد از هر انشایستی نزد بعضی

لامر زایدست

لام زایدست و در بحر الحقایق فرموده که معنی آنکه لاجل است یعنی پاکی میکردانیم برای تو
دلهای خود را از شرک و بدنهای خود را از معصیت **قال** گفت خدای تعالی این ملایکه را **انی**
گرمی **اعلم** میدانم در افرینش این خلیفه از حکمتها و مصلحتها **ما لا تعلمون** آنچه شما نمیدانید چه آن
مطلع نیستید بحق تعالی وجه حکمی که ملایکه طالب آن بودند در این حال با ایشان بیان نکرد و سر
خلافت و حقیقت آن بر ایشان منکشف نساخت زیرا که آن سر غیب بود و اسرار را هر کسی
میان نتهند و ملوک را از مصالح مملکت خبر دوی خلیفه اهم که آن را احاد رعایا نگویند و در هر جمع
گفته که ملایکه بدگمان بودند در آدمیان دوستان اسرار دوستان در میان ایدند با بندگان
بیت ای آدمی بیا نه تشریف کنت کنزا کانند ره و گرد محرم این در از جز تو نیست و هم
در این معنی گفته اند **بیت** تولی تسبیح کرده عالم قدس نبوه عاشق شیدا جهانی نر ایشم
اسم حق و مسمی با دمعلم الاسما چه دانی تا کنز چه حیثیت نیست تو نمی حدیث آدم و حوا چه
دانی و ظاهر که اعلم بمعنی عالم است چنانچه اکبر در الله اکبر بمعنی کبیر آمده و بعضی گفته
است اعلم با فعل است یعنی من دانا علیم که شما از نمیدانید جمهور بر آنند که اعلم فعل مستقبل است بمعنی
معنی میدانم و ما لا تعلمون عبارت که علمای تفسیر ما دو معنی علم وجوه است یکی آنکه
میدانم از آدم تو بیر و از ابلیس معصیت و شما این را نمیدانید یا میدانم که مصلحت شما ای
ملایکه در آنست که در آسمان باشید و متوجه عبادت نه در زمین مشغول بعبادت یا میدانم
که در میان ایشان مقربان هستند مثل انبیا و اولیا و صلحا و متقیان نیز خواهند
بود و بکار زیان بمصلحت ایشان تا آن بحرید و ترک خیر کثیر از برای شر قلیل شر کثیر است یا میدانم که در
میان شما کسی هست که تمهید مقدمه کبر و فسق کرده یعنی ابلیس و در ایشان کسان باشند که
اساس مبانی شرع و صدق را احکام دهند یعنی انبیا علیهم السلام یا میدانم که شما دا عملیت
و ایشان را علم خواهد بود و علم را از عمل فضیلت چه علم بی عمل بکار آید و عمل بی علم هیچ چیز را
نشاید و در تفسیر انوار در تزایخ اعلم را بدین وجه اورده که ملایکه دانسته بودند که
مدار کار این خلیفه بر سه قوتست که بیشتر دکتر ای در رویت و تمیز و ارادت مبادی
افعال و آثار دیگر قوت ادراک معقولات و تمیز میان مصالح و مفاسد اعمال که آن از قوت
عقلی و قوت نطق نیز میگویند دیگر قوت شهوی که مبدا جذب منافع و طلب
ملاذ از ماکل و مشارب و مناکح و غیر آن است سیوم قوت غضبی که مبدا دفع
مضار و اقدام بر اهوال و شوق بتسلط و ترفع باشد و این هر یک از اینها علی سبیل
الانفراد نظر کرده گفتند چه حکمت در استخلاف این کس چیست و حال آنکه باعتبار قوت

شهوی و غضبی که صفات بهیمی و سبعی که فساد و سفک دما از آثار آنست از انها تولد کند
ایجاد اینکس بر مقتضای حکمت نیست تا با سیخلاف چه بهره و باعتبار قوت عقلی که او را
شرف هست ما با قامت انجمن متوقع ایشانرا آن قوت چون معرفت و طاعت مشغول بود آن
آن قوت آن معارضه ای آن دو قوت دیگر مسلم است حق تعالی فرموده که من میدانم آنچه
شما نمیدانید که آن دو نسبت بهمی یعنی غالب فضیلت هر یکی از این دو قوت و فوق که مهذب شود
بقوه عقلی اینکه چون عفت و شجاعت مر نفس بهیمی و سبعی را نموداینکه ترکیب
بنیه را حافظه بر جا هست و استنباط صناعات و استخراج منافع کاینات از قوت بفضل
و مقصود از استخراج انبهامات و شمار از همین مجموع بعضی را فیستند در برخی حقیقت
و غایت شکل اسماء جمیع را از باب تذکیر گفته اند معنی انی اعلم است که من میدانم که
ایشان که کاد الله من ایشانرا آمرزگار و حامیم انم که شما را طاعت و بدان مباهات و
افتخار و ایشانرا معصیت است و ما را عجز و تضرع و انکسار و بر درگاه بی نیازی من حصیف
با طاعت بهتر از طاعت با فخر امید انم که از میان شما یکی بیرون آید چون ابلیس و از میان ایشان
ظهور کند چون مصطفی صلوات الله علیه ابلیس سردار ملکیت و در مخلوق و محمد صلعم
عالم عنایت و مشمول هر چاد نیب تعیس دعوی محمد درعلیه صلوات الله و هر چاد لعنتی بر
ابلیس کرد لعنت الله ما سمانیان شما را این تجلی بس که از میان شما چون ابلیس که را
بیرون آید عای زمینیان شما را این فخر بس که ناوی که از جمل شما چون مصطفی ناهی عابد
بیت خوشا ملکی که سلطان تو باشی خوشا جانی که جانانش تو باشی خوشا روی که
روشنی تو باشد خوشا چشمی که انسانش تو باشی یا امیدانم که طاعتهای شما دایم است و
اعمال ایشان گاه گاه است و ان کار پرستش شما بی تکلف و مجاهدت است زیرا که شما از
نفس و هوا و مزاز رفت وان بهاد که کان بدعا عدهوا و وسوسه نفس و اعوی شیطان
و فتنه دنیا در نمان انتها و وجود این هوا این فرمان بود از بی سیشان روی و یا اسم بند کی
و لوازم افکند کیش مجاهدت و طاعت که با جنبیر تکلیف صرور یا بلیه خسبت دادند
که مبادا درنج نرسد یا امیدا که در تسبیح و تقدیس شما اظهار خصایص و فضایل شماست
در عفو ان معاصی و زلات ایشان اظهار کرم و عنایت من و سراوی عظمت الوهیت ما
از هدیه طاعت مطیعان استغنا دارد بتسبیح شما استحقاق مدح شما ظاهر کرده و مغفرت
و رحمت ما استحقاق محامد ما ثابت شود امیدانم که در تربیت و طایفه از مطیعان و عاصیان
مراد و غرض انست مفضل و عدل و صفحه که با مطیعان بمجازات کار کنم با عاصیان بیدا کرده
وعلیمیانرا

و عاصیان را بعفو و تجاوز دست کیرم تا فضل من آشکار شود یا امیدانم که شما فرمان می برید
و میگویند بخل ایشان عصیان می ورزند و میگویند ما اتت و هر که عاصی باشد او را خوانند من
دوست تر ان اکه مطیع بود و از خود بیند یا میدانم فساد جوارح ایشان و شما عقیده ایشان محبت
دل ایشان و محبت دل شفیع کاه اعضا و جوارح است شعر و اذا الحبیب اتی بذنب واحد
جاءت محاسنه بالف شفیع بیت اگر از دوست یکگاه آید سد شفیع از محبتش
ناید یا امیدانم که کاه میکنند با بدان و بدیگار اکاره انده و شما طاعت میکنید بر بدان
و در اعتقاد دارند به حسنیاد فرقست از کسی تکیه بر عمل خود کند با کسی که اعتماد بر کرم
بیجا دارد بیت تکیه بر گوشه محراب که زاهد شمر کر که تکیه چرا بر کرم او نکند
یا امیدانم که شما خود را بزیور طاعت آراسته اید و من ایشانرا بزینت مغفرت الهیش
داده ام و آراستگی بمغفرت من بهتر است از آرایش بطاعت شما یا امیدانم که ایشان
بکثرت بلا روی بخدمت از من نکرداند و من هم بسیاری خطا روی رحمت از ایشان
بر نتابم محققان گفته اند که سر انی اعلم آنست که میدانم در صفای عقاید ایشان از عالم
محبت و با کبر که بر ایشان در حفظ عهود مودت و محبت و یا این طهارت
بواطن هر چند ظاهر ایشان بدنس معصیت آلوده باشد باک نیست زیرا که چون زنگار
دل ایشان نقش محبت بر افروزد هر چند خس و خاشاک گناه بر راه بینند همه را بسوزد
دود بی سلطان العارفین قدس سره برای هیمه گذشت مشغله جمعی شنید و خویش
آمد که دید که بعضی تک جوی افتاده و بر بالای سیاه آلوده گشته و جمعی تماشا گران بنظاره
ایستاده ناگاه مادر کودک از گوشه در دوید و خود را در آن و حل افکند و فرزند خود را
در ربود و برفت بایزید را وقت خوش شد و نعره میزد که شفقت مولا ایشانرا بیزید محبت
بزینا به و صحبت بعد ای ملیکه شما صفای ظاهر بی چنیدها صفای باطن بی کرم
شما بجای اعضا و جوارح می نگرید ما موافقت قلوب و جوارح می بینیم شما را دیده
برکد و رت بشریت است ما را نظر بر لطف و ربوبیت شما را آن صورت نظاره ما را آن
معنی شما قشر آب و گل می بینید ما جلوه جان و دل شما را لباس طاعت پوشانیده ام خلعت
کسوت رحمت شما بر پا شن عبادت میطرازید ایشان در خطای عنایت شما دست
عصمت خود نیرا ایشان حکم درجمت ذات عصمت شما را چه خطر اگر قبول ما ان
نپیوندد معصیت ایشانرا چه ضرر چون عفو ما را انتقام در هبدد شما ایشانرا سفیه
گفتید من صلح کریم بر ایشان عبادی الصالحون شما بجون دیختن توصیف کرده من

و چنین تعریف کنم و اعینهم تفیض من الدمع از جمع معانی برهنایت ربانی با این همه
خاکی پاک معلوم میتوان کرد که کار در عنایت دارد **بیت** عنایتی کن و ما را بکار ما مگذار
که کار ما همه موقوف بر عنایت تست ای درویش مضمون انی اعلم اشارتست مقترن
ببشارت مراحل آدم یا تا دانند که استعداد امری عظیم و استحقاق شأنی جسیم از آن
سری همراه هست که ملایکه را از آن آگاهی نداده اند و آن سر عشق است که ... [illegible]
ملایکه نگنجید **بیت** جلوه کرد رخش دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر
آدم زد بزرگی در حقیقت این آیت فرموده که راست گویم عشق را مردی بایست و ...
را نبود لاجرم چون شعله عشق از مقدمه اشراقات انوار تجلیات محبوب ازلی ظاهر شد که
سوخته آدم و اولاد که درد محبت را افتاد **بیت** آتش عشق فرو در همه جا نگیرد هرگز هم را
سوز که سر بار دگر سوخته حقیقت انی اعلم است که من میدانم که آدمی جام جهان نمای حقیقی
است و جز چنین کسی مطلع انوار خلافت نشاید **بیت** جام گیتی نمای و ما نیم که بما هر چه
هست پیدا شد هنوز جان آدمیان از تتق غیب ظهور نکرده عکس انوار جلال و جمال ...
احوال ایشان می تافت **بیت** زاده بیش که جان در تتق غیب نهان بود عکس رخ دلدار
درین جا ن بود بعد از جواب ملایکه قدرت الهی بایجاد آدم تعلق گرفت و ...
اختیار ماده ترکیبش بر خاک افتاد **بیت** که بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو تا گل ...
کل اول جبرئیل را فرمود که از جمیع اجزای زمین یک قبضه خاک جمع کن که خشت قالب آدم
از آن خواهد بود جبرئیل امین از طارم سماوات روی بخطه زمین نهاد و خواست تا قبضه
خاک بردارد زمین گفت از کیفیت حال واقف شد بر خود بلرزید و گفت ای محرم
وحی ربانی و سرخیل مقربان روحانی مدتی شد که در سیر حادثات و لگدکوب آفات گشته ام
و هرگز بنسبت من چنین واقعه حادث نشده و برین گونه حادثه واقع نگشته ...
که مهندس تقدیر مرا ازین تدبیر چه مقصود است جبرئیل فرمود که مرا این قدر معلوم است که ...
سررشته فکر از دست رفته اما این قدر میدانم که از عالم فطرت مسافری خواهد ...
سواطع قدس را مرید او باشد و از مشیمه مشیت طفلی موجود خواهد آمد که مفتیان
مدارس انس را معید مجلس او باید بود و جوهر وجودش هم منبع برکات تشریف باشد
و هم مطلع لمعات تکلیف چنین میشنوم که ماده ترکیب و سرمایه ترتیبش تو خواهی بود
زمین استغفار نمود و گفت ای جبرئیل بر حال ما دل که زمین کسی را فرمانبرد که مرجع ثواب و عقاب
و نشانه سهام تکلیف و خطاب بود و از وهب بن منبه منقولست که زمین از هیبت

بار تکلیف

بار تکلیف بگریه در آمد و از آن روز باز این چشمها آب روان چشمهاست که بر روی زمین است
عارفان دانند که این گریه از غایت فرح و مسرت بود نه از روی ملال و محنت و گفته اند
زمین جبرئیل را سوگند داد که مرا معذور دار که طاقت قرب بنده آدم و تاب هیبت جلال ...
جمال بیاد آدم من بنهایت ... از آن اختیار کرده ام تا از سطوات قهر الوهیت ایمن باشم
بود که مرتبه قرب به اخطار بسیار است و قرب الیم محذور العواقب نزدیکان را
بیش بود حیرانی جبرئیل را چون قسم باسم الهی موکد یافت روی از زمین تافته بحضرت
باز گشت و گفت خداوندا تو دانی که خاک بدین کار رضا ندهد میکائیل را فرمود که
تو برو او نیز برفت و زمین بانواع ضراعت و اصناف شفاعت او را باز گردانید
اسرافیل را نیز فرستاد زمین با او همان معامله و مجادله پیش آورد چون نوبت
بعزرائیل رسید بحکم شد که تا قبضه خاک نیاورد باز نیاید عزرائیل فرود آمد زمین
خواست که عرض اعذار کند او بصلابت وحی بانگ بر وی زد که زبان دراز مکن من کلام
تو را اینجا نیامده ام و بعزت خداوندی که مرا بدین جای حکم او فرستاده که تا حکم
بجای بیارم عزرائیل از روی قهر قبضه از جمله خاکهای زمین بر گرفت و تقبل نمود که هر جنس
و اجزای او از هر محلی که برداشته باشد ... منها خلقناکم و فیها
نعیدکم ... یک قبضه مقدار چهل ارش خاک از تمامی روی زمین داشته
بیاورده و لطایف بر ریخت و قوی که باسمان بردند در فضای که پیش در بهشت
بود فرو ریخت اول شرفی که خاک آدم را بود اینست که بجنابین رسول بزرگوار ...
... و ... در این حالت انگشت تعجب در دندان تحیر ماند که آیا
درین چه سر است که خلیفه خلیل ... اعزاز بچندین عز و ناز ... میخواهند
و ... افتاده ... در توجه بدو جلال این همه ... **بیت** باز ... ناز ...
جهان ترا رسد حسن و تمکن ترا بود ناز دگر که را رسد زبان حکمت ...
... که شما چه دانید ... با از ... خاک ... بیشترست ...
صومعه نشین را ذکر مروان خرابات عشق چه خبر سلامتیان ... خوی ...
حالت ملامتیان بلاجوی چه جاشنی **بیت** درد دل خسته دردمندان دانند نه خوش
نشینان و خبر مخزنان دانند اسرار قلندری چه دانند زاهد سر این ... در ...
که رندان دانند روزی چند صبر کنید تا برین مشت خاک دست کاری قدرت ...
... کا ظلمت ... آینه فطرت او بودایم چون شما در آن آینه نگرید خود ...

دانید که در چه کار و بچه مرتبه اورا شناسید که چه مقدار هست باش تا پرده از پیش
سر نهان بردارند. القصه چون آن نقطهٔ دایرهٔ کن که نطفهٔ صلب قضا بود در قرار
مکین بطن نهان بداشتند مبدع بی ذو الوسایط بوکالت قطعهٔ سحاب پاکی ابر کرم
ان قبضهٔ خاک بباشت و چنان تعیین فرمود که چهل روز باران خاک بباد و سایهٔ ربیع
نوع از میزان بر ندارد پس آن ابر فرمان ایزدی سی و نه صباح از بحار [illegible] تعب
و یکروز از بهر شادی و طرب آب بر داشته بر آن خاک بیارد بکثرت غموم و هموم و
قلت نشاط انبساط آدمی بدین سبب است. بیت: بیحکمتی غریب و حدیثی عجیب
نیست. شادی بیکزمان و غم جاودان ما. و بر آن قول که آن خاک آدم پیشکار استان
بهشت بیختند. در تکمله آورده که هفتاد هزار فرشته را امر شد تا از چشمهٔ حیوان
و سلسبیل و منبع تسنیم و زنجبیل آبها آوردند و بر آن خاک میریختند. و در
مرصاد مذکور است که ضربی مقتا بر کرم باران محبت بر خاک آدم می بارید تا آن خاک
را باب محبت گل کرد و دست قدرت در آن گل کار میکرد. بیت: از شبنم عشق
خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد سر نشتر عشق بر رگ روح زدند
یک قطره از و چکید و نامش دل شد. پس حضرت عزت بید لطف و رحمت
بخودی خود طینت آدم را تخمیر فرمود چهل صباح که عبارت از چهل هزار سال باشد
بصنوف فضل و کرم و الوف علم و حکم از خاک او سرشت و تخم معرفت و نهال معرفت
در آن آب و گل میکشت. بیت: دانند عارفان که بر عشق میدهند آن تخمها که در
گل آدم سرشته اند. تشریفی چه بود خاک آدم را این بود که حضرت کرم طینت آدم بیدی
چهل هزار سال بخداوندی خویش بر آن آب و گل کار میکرد چه معلوم که در آنجا چه عجایبها
می ساخت و در آن خاک چه گنجها مینهاد. بزرگان گفته اند که در هر ذره از گل او پنهان کرد
و آن بنظر عنایت می پرورد از حقایق بحیثیت است که چهل هزار سال با بسوی گل آدم از گل
حکمت دست کاری میکرد تا هزار و یک آیت مواضی هزار و یک صفت بر کار هست و در هر آینه
که در نهاد آدم می نهاد در آن آینه جمال ذات بدیع جمال بین مندرج می ساخت تا چون
او در آن آینه هزار و یک صفت خود را ببیند آدم نیز هزار و یک دیدن از هر یکی آن مشاهده کند
بیت: در من نگری هم شم دل گردد. در تو نگرم همه دلم دیده شود. حاصل الامر
که هر جوهری لطیف و گوهری شریف که در خزاین غیب و معادن شهادت بود همه
طلب و گل او دفین کردند و چون نوبت بدل رسید گل دل را از ملاط بهشت و رشحهٔ آب

حیات ابدی بر سر شتند و بتاب آفتاب عنایت پرورش داده منظور نظر عنایت
گردانید و حفظ از آنکه دل بمرتبه کمال رسید گوهری از نفایس مخزون غیب
که از نظر خازنان گنجینهای ملکوت و گنجوران مخازن دقایق جبروت پنهان داشته
بود و خود بخداوندی خود خزانه داری آن کرده از اندرون خزانه دل او دیعت نهاد آن
چه بود گوهر محبت که در صدف امانت معرفت تعبیه نموده بر ملک و ملکوت
عرض یافته بود و از هیچکس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن ظهور نکرده که امروز در نهان
دل آدم محفوظ ساخته از ایوان پیشگاه مقعد صدق عند ملیک مقتدر آورده بخشند. بیت: چون تن آدم
زگل آراستند قالبی از بهر دل آراستند حقه دل هم چنان گوهر است کز صدف
کون و مکان برتر است. عجبا چندین هزار سال ملاطفات عنایت در عالم
غیب و شهادت با آب و گل و جان و دل آدم میرفت و هیچ یکی از مقربان بارگاه
عزت از آن محرم نمیساختند و ایشان نیز آدم را بو همی نشناختند یکدیگر قالب
آدم میگذشتند می گفتند آیا این چه عجیب است که می نگارند و این چه صورت غریب
که از پردهٔ حکمت بیرون می آرند از زبان حال آدم میگفت که شما مرا نمی شناسید من شما را نیکو میشناسم
باشید تا سرانداز بالین خواب بر دارم اسما می شما را یکی یکی بر شما دم القصه صورت بدن
آدم ترتیب یافت در تفسیر قرطبی از ابن امام ثعلبی نقل کرده است که عبدالله سلام از
حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام کیفیت خلق آدم پرسید حضرت خاتم صلعم جواب
داد که روی و سر او از خاک کعبه آفریده است و ظهرش از زمین بیت المقدس و کفها
وی از ارض هند و پایها از خاک مصر و دستها از زمین حجاز و سینه و دست راست از خاک مشرق
و دست چپ از زمین مغرب و در تفسیر منقولست از ابن عباس رضی الله عنه نقل فرموده
که سر آدم از خاک بیت المقدس بود و پوست سر و موی او از خاک بهشت و مژگان
و ابروان از تربت حوض کوثر و در تکمله آورده که جگر او از زمین موصل
و دل و سپرز از خاک حجاز پرستیده از زمین طایف چشمان از خاک کنعان
و عورت از زمین بابل امعا و احشا از جزایر و استخوان از جبال الجودی خاک
مختلف بود و نیز همانا نقش بنی منشا و قابل تباین اختلاف الوان و اشکال و احوال
خاک موجب تفاوت اطوار و طبایع و امزجه و رنگها و نهنگها اندیشانست هر چند
اصل همه جز خاک است اما بواسطه انکه کیفیت هر جزوی مخالف جزو دیگر افتاده بود
رنگ و طعم و غیر آن مختلف گشت در طبایع و صور بشر واقع است و تقتضی نقش

قالمع واختلاف السنتکم والوانکم آثار قدرت وکیفیات ماهیات واصول در صفحات جنات
فروع بنوعی ظاهر میکرد که عقول فحول از ادراک آن عاجز بود بیت این طرفه کز یکجهت هر یک
زمی مستند و این نادره کز یک گهر هر یکی خاری و دری، دانکه هنوز کالبد آدم تمام نشده
روزی ابلیس با خیل وحشم خود بر آن بگذشت و بمجرد مشاهده آن کل کعد فی در دلش
بار یافت دغدغه عجب جوشی ونفس کوبی آن شخص از نهاد او سر برزد با هر گوهر ابلیسی
در حرکت آمد هر جا چیزی نقص آدم میگفت و هر کو امید میدید بر عداوت و نخوت میکرد
نخست از جبرئیل امین پرسید که استخراج این گنج از کدام کنج اتفاق افتاده است جبرئیل
آن مواضع که اجزاء قالب آدم از آنجا برداشته بودند بدو نمود ابلیس قصد ابتدا کرد تا
مزاج و خاصیتی که در طینت هر بقعه مخفیست معلوم کند بعد از آن بهمان نسبت مقیاس
قیاس پیش و پس و بر در شاید که بحقیقتش اطلاع یابد هر جا که رسید زمزمه تسبیح و تحمید و
تهلیل و تمجید شنید که غلغله آن باوج عالم ملکوت میرسید ابلیس متحیر شد با خود گفت عجب
قالبی اساس نهاده اند و غریب قانونی طرح انداخته اند جایی که این اجزا متفرق اند صورت
حال برین منوال است اینجا که مجمع جمعیت ایشانست تا چه اعجوبه روی خواهد نمود پس ستند
گرد از کالبد طواف میکرد تا وقتی همه اعضا مرتب گشته بمرتبه سلطان رسید ابلیس خواست
که بتفحص احوال او کاهی مشغول شود انگشت امتحان بر آن کالبد زد صدای تهی از وی بگوش رسید
از زخم دست پیکان بمی کالبد عرا زبان استماع آن صدا خوش وقت شد و بمیار فیما کرد
گفت هم مخمور بخلق مجوف لا یتمالک مخلوقیست میان تهی فی قوت ما سکه انش کالمحو
داشت پس بر حوالی کعبه مقصود طواف کنان طالب مدخلی می بود تا گاه دروازه دهان
گشاده دید گفت این مشکل را کرم کنادی یا قیم باشید تا بدرون او در آیم و برپای در حجره دل
تا دخته دید اصناف عجایب آراسته بقعه یافت بانواع غرایب پیراسته گویی
شهرستانی عظیم است برافشانده توهنگاه خلد برین بیت شهری چو بهشت از نکوئی
چون باغ ارم بتازه روئی هرچه در غیب و شهادت و ملک و ملکوت از نفایس خلق
و ذخایر ام مشاهده کرده بود مخلوقات جوارح و اعضا بقدم جبروت میگشت و بدیده
عبرت نظر میکرد تا بساحت راحت صدر رسید پیشگاهی عریض و میدانی وسیع دید
بر کران میدان کوشکی رفیع ساخته و منظری بدیع برافراخته روی بدروازه قصر کشانها
شعلهای آتش سودای عشق دید که زبانه میزد الله و حسد از سران مردود بر آمد چون
انگشت تصرف بر طرف دل رسید چون انگشت مرده بر جای فرو ماند چندانکه جهد کرد

قدمی فراپیش نهد از مرتبه صدر بر شوانست گذشت با خود گفت هرچه دیدم سهل بود
مشکلی که هست اینجاست اگر ما را ازین کسی و فتنی خواهد رسید ازین موضع متصور است
و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاریست یا تعبیه دارد درین محل مفتوح پس با صد هزار اولاد
خاسر و خجل زده ناامید از دل باز گشت و نکته درین آنست که دل آدم را در دکو دکام حق
مر بود و نظر حق شده اینجا گفته اند که مرج و دیگر دل شد بشرط آنکه دل باشد از تمام خطها
بیرون افتاد بیت تو بعلکون کی تعلیم جای خویش در دل مردم که دل خطرگاه حق است اینجا
نظر او فی اگر زعرش براقتی بزیر فرش ملامت هزار بار از آن به که از دلی به افتی
چون از درون صورت بیرون آمد اصحاب را زو سوال کردند که چه دیدی گفت با کی
شخصی مجوفست و بغذا محتاج خواهد بود و مواد شهوات در نهاد و بیند خواهد داشت
زود درود در مجاری این خطه تصرف میتوان کرد اما در پیشگاه سینه اش قصری
در بسته و مشحون باسرار دیدم هر چند سعی کردم بحقیقت آن نرسیدم و درون آن
را ندیدم حق فیا زان جز حرص استیلا یافته قصه شما با این کس چگونه خواهد بود ملائکه
گفتند اگر ما از روی کار نظر بی شفقت مرحمی داریم و اگر او را بر ما آمر سازد طاعت و فرمان
برداری بجای آریم ابلیس پنهان از ایشان با خود گفت من با دیر برین دست گرفتم که
اگر او را بر من مسلط سازد هلاکش کنم و اگر مرا مسلط او را سازد تمام و تن بر او بیفی در مقتهم ع
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک القصه چون نسخه جسد آدم رقم تمام یافت سعادت
آن صورت نفخ روح وجود گرفت فرمان شد تا روح را امر شد که ببدن آدم در آی
روح از عالم نور رسیده بود کلبه ظلمانی قالب آدم دید خوفناک و موضعی سیاه نوبت کرد
همه آدم ملکی تمام از حضور که در آنجا بکراهت در آید و بوقت در آمدن چند مبالغه
سیاست تمام ایجی دمان بیرون رفتن نیز بی رضا بعد تا برای محققان گفته اند که
بدن آدم ظاهرا ظلمانی نمود و روح نورانی از نزول در آن منزل ظلمانی میهراسید فرمان شنید
نور محمدی را صلوات الله علیه در مکن پیشانی آدم برافروخت تا دروازه آن مسکن بدان نور
روشن شد فی الحال روح بسر دروازه شده از طرف فوق در آمد و بیرون دماغ از تا ثیر روح
آگاهی یافت چون بچشم رسید جایها دید بگوشه نزول کرد و آن چشم بکشاد نظرش بر ساق
عرش افتاد کلمات تامات لا اله الا الله محمد رسول الله بر آن نوشته دید بهمان روح بر
گوش در آمد خوش سامعه ظهور نمود بجانب انف گذر کرد راه عطسه آن طریق بینی گشاده
در وقت عطسه اثر روح بزبان رسیده بود طوطی شکرخای نطق بزمزمه شکر گویا شد

و الحمد لله رب العالمین بجای آورد تا عنایت حضرت احدیت در بارهٔ او بر عهد گری
کردد جواب بر حکم ربک و لدنک خلقک صادر یافت ای آدم رحمت ما بر غضب ما پیشی
دارد و کرم ما کمتر از کرم تو نیست تو نعمت ناخورده گفتی الحمد لله من کار ناکرده را
گفتم بر حکم ربک تو هدیهٔ شکر بحضرت ما فرستادی نعمت در میان نه ما نیز تحفهٔ
رحمت نزد تو فرستادیم معصیت در میان نه علی هذا نور روح جمیع اطراف و
جوانب ظاهر و باطن آدم را منور ساخت پنج حس و چهار رکن در هشت جهت عین
شدا تر حرارت سه روح معا ملاحظه آدم را مرحمت کرده آدم بر خاست تاج عزت
بر سر و ردای کرامت در بر حق تعالی هفتاد هزار فرشته را بدین فرستاد با سریری
از بهشت که آنرا هفتاد هزار قایمه بود از زر و آدم را باحترام تمام بر آن سریر نشاندند
و ملیکه پایهای سریر بر دوش نهاده باسمان بردند و اگر چه این معنی را شرفی دیگر
بود مر آدم را اما حق سبحانه خواست که او را بصفتی بر ملیکه جلوه دهد که ایشان
از مقابله آن عاجز آیند بر نهج علمش بپا داشت و اگر در خزانهٔ قدرت جوهری از علم
شریفتر بودی آدم را بدان خلیفه بزرگوار دیبا بر عرضه دی و گفته اند ملیکه در وقت خطاب
انی جاعل با یکدیگر گفته بود که هر خلقی که حق تعالی بخواهد آفرید ما نزد او داناتر و فاضلتر خواهیم
بود ایزد تعالی برای ازالهٔ دعوی ایشان آدم را در مکتب ادب و دبیرستان حکمت بعلم اسماء دانا
گردانید چنانچه فرموده و علّم و بیاموخت حق تعالی آدم مر آدم را و آدم نامیست عبرانی و آدم
بلغت ایشان خاک را گویند و اغلب بر آنند که عربی الاصل است بر وزن افعل و جهت آنکه
او را از ادیم زمین یعنی روی ظاهر او خلق کرده اند آدم نام نهادند و اشتقاق او از ادمست
بمعنی جمع و خلط و آن اجتماع طبایع مختلفه و صفات متفاوته باشد و نزد و گویند مشتق
از ادمه است و آن رنگ گندم گون باشد و انسان قرا گویند بمعنی دمه و سبب آنست
که آدم وسیلهٔ اجتماع فضیلت و گفته اند بمعنی و الفت است یعنی مرتلف کردانید میان ق
و حق اجمع وی و کرامات و عطیات و در تیسیر آدم را بمعنی حب داشته و این وجه نزد
عرفا درستتر است از وجوه دیگر و کنیت آدم ابو البشر است قرطبی از سهیلی نقل کرده که
کنیت او در زمین ابو البشر بوده و در بهشت ابو محمد صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیا و حق
تصرف و تدبیر و اقامت معدلت و وقوف بر روایت استعمال ادات و تقدم حقوق و بیاید
اموری که مصالح استخلاف بر آن مبتنی باشد و وقوف بر دانستن اسما و شناختن مسببات
و رسوم که شناسا کردانیدیم آدم را و بیاموخت الاسماء نامها ما خلقنا من کتاقیات بپایندم نامها

فرشتگان بوی آموخت و هیچ فرشته پیش از آن نام خود ندانسته بود با اسماء ذریت او که
با جمیع لغات مختلفه که فرزندان او بدان متکلم آیند از عربی و فارسی و ترکی و هندی و الخ تا نفخ
صور بدان سخن خواهند گفت با همه حرفها و پیشها در کشف الاسرار از عطیه بر بشر نقل کرده
که حق سبحانه آدم را هزار پیشه در آموخت و اصل آن است که لفظ را حمل کنند بر اسم ما کان و
ما یکون برای آنکه حق سبحانه فرموده که در وا موزانید نامها را کلها همه آن یعنی نام هر چیزی
را که دارد از جمادات و نباتات و حیوانات و علوی و سفلی و جنانی و نیرانی در تفسیر و سیلی
فرموده که آدم بدین تعلیم همه نامها را دانست و این مبدا وضع شریعت بود زیرا که کسی تا علم
چیزی ندارد بحکم حلال و حرام و خبیث و طیب که متعلق بدان باشد نتواند صاحب لباب
گوید این تعلیم کاملست مر حقایق اشیا و خواص و افعال و اسما آنرا بدانکه هر چیزی نامی
دارد تعلیم نام مشترک از تعلیم مسمی منفک شود نکفند زیرا که اگر کسی اسمی چند داند و مسمیات آنها
نشناسد در آن زمان که ایشان را بیند بدیشان عارف نخواهد بود و معرفت مجرد آن اسم و رسم
ره نخواهد بود و دیگر آنکه فضیلت در معرفت حقایق اشیا زیادت است نه معرفت اسما و اساس
تعلیم الهی مر آدم را مبتنی بر الطاف و فضل او است و موجب آن بر فضل و اشتقاق اشیا و خوبست و جمیع
ارواح و همین مجرد معرفت اسما جان سلمی که بیاموخت آدم الاسماء محز و بند خود و آدم
بدان بس از همه اسمای دانسته و سر آن این قول است انکه در فتوحات میفرماید بکمال داد
بر اسما الهیه ذات که کوان از ذات موجود شده اند و ملیکه از این اسما خبر نداشتند و حقیقت
نیست که اسماء خالق بوی آموخت و هم نامهای خلایق بمیراد بشناختن اسماء مخلوقات
از ملیکه متمیز شد و معرفت اسماء خالق سری بود میان وی و حق تعالی که فرشتگان بر آن
اطلاع نیافتند و شمهٔ از سر این اسما در این ابیات سامی مذکور است مثنوی اسم حق
پیش صاحب عرفان بیست الاحضار فی عیانه علّم الله آدم الاسماء کلها بحقایق الاشیا داد
اسما تمام تعلیمش کرد اوصاف ذات تفهیمش همیشه و را جامع جمیع اسماء الهیه و مشتمل بر تمام
صفات و نسبه ربوبیت کردانید چنانچه در بیان خلافت شمهٔ از آن مرقوم گشت اما وجه
تعلیم آنکه بعضی گفته اند الله خدا و ند تعالی بجبرئیل و الهام داد و بعضی گفته اند که هر چیزی یک نام
دارد و هر چیز را شامل و انوع را علم الهدی فرموده که تعلیم بیشتر یکبار
ملکی بوده باشد غیر از آنکه ایشان از در معرض امتحان خواستند و پس عرض
آدم را اسماء و مسمیات را در آموخت عرضهم عرض کرد اشخاص مسمیات را علی الملائکه
بر فرشتگان که قابل تحمل آن نبوده فقال پس گفت و امر کرده از روی تکلیف بلکه تعجیز

فرشتگان

تنبیه بر عجز ملایکه فرمود انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که
معروض شده اند بر شما ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در دعوی
که ما دانا تر خلیفه ایم یا در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه عالم
و شما دانا نیستید یا در اظهار فضل بر آدم به تسبیح و تقدیس و معنی است که فضیلت مجرد
نیست زیرا که ذوات موجودات همه مشغول بتسبیح و تحمید حضرت کبریا اند ناطقا
و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه فضیلت بعلم است زیرا که طاعت صفت خلق باشد و علم صفت
حق و آدم هم مطیع است و هم عالم و شما طاعت دارید نه علم پس آنکه او را صفت حق
و خلق هر دو جمع باشد افضل است از آنکه موصوف بصفت خلق بود و بس و این یکی را از
خلقت و شما ندانید بیت این نه آن سریست کاندر پا بلا و راه کسی
بحری کاندر وی رفتن نتواند هر خسی • پس فرشتگان بعد از ظهور عجز و نادانستن اسماء
قالوا گفتند بزبان اعتذار سبحانک الهی تنزیه میکنیم ترا از همه عیبها و نقصها تنزیه
کردنی و در تفسیر شفا گفته که این ندا است و معنی یا طاهر ع ای پاکی تو پاک تر از هر
پاک • لا علم هیچ دانش نیست لنا ما را الا مگر ما علمتنا آنچه تو در آموختی ما را در قصه
ذریه آدم تا ما گفتیم و اتجعل فیها من یفسد فیها ما را اکنون دانستن هم بتعلیم حق بود
انکه دانستیم چیزی نمی دانیم جمله دانا یافت بیت گر بیاد از کسی الجلش ان
نزد ما نیست غیر ما ترلست بیکرانه علم بی منبری برامام و عظیم فرمود از وی مسئله
پرسیدند بر بالای منبر جواب داد جمعی گفتند فرود آی که این جای تو نیست
همه چیز ندانی گفت انکه همه چیز داند از جای منبر است و بر ده انکه از شعبی سوالی
کردند گفت نمیدانم ما را آن ملامت اغاز نهادند که تو مفتی حجاز و عراق باشی و گویی نمیدانم
جواب نتوانی بود فرمود ملایکه کرام میگفتند لا علم لنا شعبی که باشد که گوید دانا ام
ملایکه اینجا گفتند نه دانیم چون عذر بود و این کار آموخته خبر داد تا محض شکر
شکر و عذر جمع کردند پس حق را بعلم و حکمت ستایش نمودند و گفتند انک انت
پدید است که تویی تو العلیم دانای همه کارها جرم دانی که کرا سخت خلافت نشانی •
الحکیم محکم کار و صایب کردار حکم کنند • و حکمت در لغت در افزونی هر چیزی
عزیز حصول فعل بر سبیل استحکام و وجود تکمیل ذات اصلح تمام و از نیست که حکمت
متناول علم نوعی باید و عمل را طریقی شاید پس حکمت منتهای علم است و علم
مبدا حکمت و هیچ کلام به دیگری سمت تمام نیابد بدین جهت اینجا هر دو را جمع کرده

در علم را که مبدا است تقدیم نمود • و آنکه جمله مصدرست بحرف تحقیق و توکید و ضمیر فصل
متوسط شده میان اسم و خبر تا تاکید اسم کرده دلیل قصر علم و حکمت است بر حق سبحانه
که دانا است بانجام امور و نهی نمود • و اشعار کا دست مرا از تقدیر فرمود • انکه چون فرشتگان
اظهار عجز نمودند تمهید مقدمه معذرت کردند حق تعالی بفرمود تا منبری از نور آوردند
و آدم را بتعظیم تمام بر آن اجلاس کرده فرشتگان در حوالی منبر بر پای ایستادند چون
ملک سبحانه قال گفت بی واسطه یا آدم ای خلیفه مکتب علم و حکم انبئهم خبر ده این
اعتراض کنندگان را در سوال از ملایکه که مقام هیبت بود گفت مرا خبر دهید اینجا
در مرتبه رحمت و حیا نیست میفرماید که تو ایشان را اخبار کن باسمائهم بنامهای این
کروه که حاضرند فلما پس آن هنگام که انباهم خبر کرد آدم ملایکه را باسمائهم بنامها و
منافع و خواص موجودات که این فلانست و فلان چیز را نام بعد این فلانست و فایده
کار وی چنین قال گفت حق سبحانه با ملایکه بر سبیل عتاب الم اقل آیا نگفتم انکار که بر
دال بر قاید تقریر میبعد چه نفی نفی اثبات است و معنی آنست بر شما که گفتم لکم مر شما را
ای فرشتگان انی بدرستی که من اعلم میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از حال
آسمانها والارض و آنچه مخفی است از امور زمین امام قشیری رحمه الله فرموده که
میدانم حقایق خلق آسمان و زمین واعلم و میدانم ما تبدون آنچه شما ظاهر کردید
در گفتن اتجعل فیها وما کنتم و آنچه بود بدین شما که تکتمون • پوشیده در کراهیت خود
شدن از حکومت زمین یا آنچه انکار کردید از طاعت و فرمان بردار بودن یا مراد آنست
وقتی که ابلیس از شما پرسید که با او چه نوع سلوک خواهید کرد این مدعی است
ملک که ما و آنچه پوشیده بود یعنی ابلیس که در میان شما بود پوشیده از عصیان و
هلاک آدم در ضمیر خود و این مذمت و وعید است ابلیس را دیگران را باظهار
ضمیر ابلیس و تا بر همه فرشتگان ناپاکی طینت و خبث سیرت و قبح سریرت او را
کرد و امتحان کرد ایشان را بسجود آدم چنانچه گفت و اذ قلنا و یاد کن ای محمد چون
گفتیم ما ایراد ضمیر جمع برای تعظیمست للملایکه مر جمیع فرشتگان را که اسجدوا
لآدم سجده کنید آدم مرا و این سجود عبادت نبود • بجهت آنکه سجود مر غیر خدای
که نیست پس گفته اند این سجود عبادت نه تواضع و انحنا است نه نهادن روی و
پیشانی بر زمین اما معنی فقعوا له ساجدین این سخن را رد میکند و انکه سجده را
بمعنی خضوع داشته اند و اقرار کردن بآنکه آدم بهتر و فاضلتر از ایشانست حکم قول

سابق داده در ضعف وا اگر گویند سجده خدا برا کرده‌اند و آدم قبله بود چنانچه عبادت حق
راست و کعبه قبله است خالیا ذو هیچ نیست جهت آنکه صلیت للقبلة نگویند بلکه
الی القبله میگویند پس اینجا الی آدم بایستی گفت و اگر گویند کلام بمعنی الی باید چنانچه در شعر حسان
وارد شده ع الیس اول من صلی لقبلتکم معنی میگویند آن گفت در قبله بودن آدم فضل او
معلوم نمیشود و همین وجه در تفسیر کبیر آورده و گفته که حضرت رسالت صلوات الله علیه
بجانب کعبه نماز میگزارد و کعبه را ذو افضل نبود و قول صحیح آنست که اگر آدم قبله بودی ابلیس
سجده او را بانشموی بهانه أسجد لمن خلقت طینا پیش نیاوردی و آن قول نبی که اقتدا نموده‌اند
با آدم و ایشان و آدم و همه خدا را سجده کرده‌اند ضعیفست زیراکه غرض از آن جمله فضل و
شرف آدم است فی الجمله امامت فضل و شرف او ظاهر نشود پس معلوم شد که سجده مر
آدم را بوده بر وجه تعظیم بوده و چنانچه تحیت بعضی از امم سالفه سجده بوده است
و ما یمکن که تحیت آدم نیز برین وجه بجا آورده باشند و حق تعالی خبر میدهد از
قصه برادران یوسف علیه که وخروا له سجدا و حالا در شریعت پیغمبر ما صلوات الله
علیه این عمل منسوخ است و سجده مر غیر حق را حرام و گفته‌اند آن سجده دو طرف
داشته طرف عبادت مر حق را و طرف تحیت مر آدم را چنانچه نماز جنازه نیز دو جهت
جهت شفاعت و دعا مرده را و جهت عبادت و ثنا مر حق را پس نیز را [illegible] در تیسیر میگوید
امر سجده بیان استغنا بوده از عباد ملائکه که گفتند و نحن نسبح بحمدک یعنی بلکه مرا حاجت
بعبادت و طاعت شما نیست اینک خلعت کبریه بسجده بنده را از بندگان من [illegible]
سمعا فرجعا الله فرموده که ملائکه چنین دانسته بودند که علت نواخت و قرب
خدمتست و تسبیح [illegible] و همه مخالفت نا بجا کنند ما مطیعیم و ایشان عاصی
پس کرامت و نوازش ما را باید حق سبحانه [illegible] نمود که نوازش بفضل است نه بوسایل
طاعات و ذرایع عبادات و از این بود که تو آنکه آن مملکت طهارت [illegible] طاعت داشتند
حکم شد که تا آدم بیچاره مفلس را سجده کنند تا بدانند که روی بعرش داشتندی منطقه
خدمت بر میان بسته بودند تا پشت بعرش و روی بآدم آوردند و بگفتن همه
خدمتها که روی امید قرب داشتندی سجده بود امر کردند تا پیش آدم بردند [illegible]
اشارت بنظر ایشان [illegible] که بلعارض شما از عرش اعظم و اقبال شما بجانب آدم که
ما را هیچ نقصانی و مالکیت و ربوبیت ما را هیچ زیانی نرسید و اگر همه خلق عالم بیکبار
از عبادت ما روی بگردانند ما همان خداوندیم و اگر جمیع موجودات روی بر پرستش

مخلوق فارغ‌اند و همان بنده است بیت گر جمله کاینات کافر گردند • بر دامن کبریاش
ننشیند گرد • در مجمع الحقایق آورده که ای ملائکه شما سجده میکردید بالطبع ملکی
روحانی این زمان سجده کنید آدم را بخلاف طبیعت بلکه جهت انقیاد فرمان حضرت
عزت و همانجا گوید اسجدوا لآدم ای لاجل آدم برای آدم سجده کنید یعنی ثواب سجده خود
تا را و [illegible] این سخن موافقست با آیه که ویستغفرون للذین آمنوا که ملائکه
استغفار [illegible] برای مومنان پس اینجا نیز امر شد که سجده کنید برای آدم و ثواب سجده
بوجه هبه بدو دهید که در علم اسما معلم شما بوده و هدیه دادن معلم را شرطست و هم آن
حقایق بحریه است که آدم را سجده کنید جهت تعظیم شان خلافت و تکریم فضیلت مخصوصه
بوی که آن معنی مرآتیه است یعنی تجلی حق در آینه جامعیت او جمیع صفات کمال و اشارت
بدین معنی گفته‌اند بیت سیر وجودش بلطافت رسید • دور که کش بخلافت کشید • کنون
اسماء الهی کرفت • مملکت نامش همه کرفت • پرتو او بر زن و بر مرد تافت • هر که از و هرچه طلب
کرد یافت • آینه مثلکه بر و چشم کس • چون نظر افراخت خداوید و بس • بلکه بشود از دل
ظلمت زدای • شاهد و مشهود در و جز خدای • و برین تقدیر هر که او را سجده کرد حق را سجده کرده
باشد ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله که در حقایق سلمی آورده که حق سبحانه در آینه آدم
صفات قدم ظاهر کردانید با خضوع مر آن را موجب قرب بود بحق و استکبار برو سبب بعد
از حق و بیان حقیقت این سجده و حقیقت آدم و حکمت خلافت در بین چند بیت از مثنوی
باز توان یافت مثنوی چون مراد و حکم یزدان غفور • بود در قدمت تجلی و ظهور • جز بضد
ضد را نتوان نمود • وان شه بی مثل را ضدی نبود • پس خلیفه ساخت صاحب سینه •
تا بود شاهیش را آینه • علم را چون آب دان صاف و زلال • واندرآن تابان صفات ذو الجلال
علمشان و حالشان و لطفشان • چون ستاره چرخ در آب روان • جمله تصویرات عکس آب
جوست • چون بمالی چشم خود خود جمله اوست • عکسها را ماند این و عکس نیست • در مثال •
عکس خود بخود هست • قبله وحدانیت دو چون بود • خاک مسجود ملک چون شود • چشمه •
دل را کلاه کون زمین • این یکی قبله است دو قبله مبین • دو مگو و دو مدان و دو مخوان •
بنده را در خواجه خود محو دان • و چون امر تا فی بسجود ملائکه اصدار یافت • فسجدوا یعنی
همه فرشتگان سجده کردند اطلاقیکه بسجود مبادرت نمود جبرئیل امین بود و بجهت این
معنی اختصاص یافت با نزال وحی بر انبیا علیهم السلام و بعضی گفته‌اند که اول سجده کننده ملک
اسرافیل بود و چون سر بر داشت بی‌وکیت سابقه در امتثال فرمان الهی تمام قرآن [illegible]

پیشانی او مکتوب بود حاصل الامر مجموع ملایکه شرف سجود آدم دریافتند الا ابلیس
مگر عزازیل استثنا متصل است بقول جمعی که او را از ملایکه دانند و انکه گویند از جن
بوده استثنا را منقطع شناسد صاحب کشاف فرموده که هر چند ابلیس از جن است
استثنا را متصل باید داشت چه یکی از جن در میان هزار فرشته مغمور بوده و ایشان
سبب تغلیب کرده اند و اصلا نکرد او بر و پس بشنو بجا فرمان علم عزازیل که مشتمل بر عزت
بود از و خلع کرده ابلیس لقب دادند و معنی ابلیس اینست که دور مانده و نومید شد
از رحمت خدای عز و جل که چون ملایکه از آدم صفت دیدند سجود کردند ابلیس صورت
دید ابی سر باز زده از سجود آمد و استکبر و تعظیم و تکبر کرد بر بعد ما شاء فارسی و میانت
نمود اصل طینت خود با خود را از ان بهتر که تو شرم که او را خدمت غیری فرماید و کان و بود
ابلیس در علم خدای من الکافرین از جمله ناسپاسان و ناگرویدگان و از پیش گفته اند
او کافر بوده و از روی نفاق اظهار ایمان و طاعت می نموده چنانچه مذکور شد که در دفع
آدم و هلاک او خیالها می بست و دیگران را بعداوت او میفرمود و بعضی کافر بعضی اصرار
داشته اند یعنی بدین آیا و تکبر از زمره کافران گشت و سبب کفر او قبول ناکردن امر بود
نه همین سجود و ترک فضل و در اخبار آمده است که ملایکه بروایتی پانصد ساله در سجود آدم
بودند و ابلیس ایستاده در ایشان می نگریست و از امتثال امر تا دم نمی شد بار چون
آثار خذلان بر ناصیه پیدا و بر کبر و عصیان بر جبین حال او هویدا دست شقاوت از
طوق لعنت در گردن وی افکند و تاج کرامت بکلاه ادبار و ملامت مبدل شد صورتش
مسخ و عقد طاعتش فسخ گشته چون ملایکه از و سر و حالت صورت ترسان و هراسان
بودند و شکرانه آنکه قطیعت حال ایشان نشد بکرت دیگر بسجود در افتادند سجان عجب
حالتی است که متوکل و عابد هفتصد هزار ساله را از اوج دولت بحضیض نکبت و لعنت
افکند و بمبادی شرت وی ساحران هفتاد ساله عمر بباد داده را از تنگنای شقاوت بفضا
دلگشای سعادت میرسانند و در بنا سیع مذکور است که بنا و بر روی یک سجده بخت طاعت
همه عمر ابلیس هبا منثور گشت چه عجب که بهفتاد ساله سجده طاعت معاصی و جرایم ما
معفو و مغفور کرده و در حدیث صحیح آمده که چون آدمی آیت سجده بخواند و بسجده افتد
حضرت ملک علام را سجده کند ابلیس با فغان در تنبیه گرید و گوید اما و یلاه و یا آدم را
بسجود فرمودند فرمان بجای آورد و بهشت جای او ست و مرا بسجود امر کردند نافرمانی

کردم و دوزخ ماوای منست و در حالی که چون نوح علیه السلام در وقت ظهور طوفان
بر مرکب سفینه سوار شد ابلیس را دید که بنا بر کشتی جای گرفته گفت و یک ای ملعون
سبب هلاک ما را این همه کفار دشمنی منافقت نمودی گرداب طوفان هلاک فتاده ست
و تو اینجا ایمن نشسته ای لعین گفت بلی شیخ المرسلین مرا چه فرمایی تا فرمان تو بجای آرم
نوح علیه السلام گفت زخم توا هر چه هر چه بینم و درد تو را چون او ما بالک و باز گشت محض خیر
دوانی بحی بامرزیانا اغوا و اضلال آدمیان بر طرف شو و توبه و ندامت پیش آور و از روی
اعتذار بدرگاه کبریا خود اقرار دکن باشد که بحکم لا شفیع انجح من التوبة آبی برویی کار تو باز
آید بیت توبه کن تا رضای حق یابی که برادر توبه نیست هیچ شفیع ابلیس گفت اول
معلوم کن که ملعون ترا بر همت با ز نوح علیه السلام از حق تعالی درخواست تا از تو به ابلیس و برا
خبر دهد خطاب آمد که نوح برا و آفت که تو آدم را سجود کند ابلیس بخروشید و گفت هیهات
هیهات از ان که آدم خلعت هیهات بر شبه داشت مرا و را سجود نکردم این زمان
که تربت فوات نوشیدن است هرگز مبادا که بصورت خواهم شد نوح گفت الحمد لله ای
هیجان در مقام عناد داستکبار رفت ع این نیز یاد تو کاه دگو فرمایش در لطایف
حکایات آمده که عارفی از ابلیس سوال کرد که چرا سجود نکردی گفت زیرا که من از نور محض بودم
و سجده او مرا ننگ آمد عارف گفت چه بدبخت کسی تو که ننگ ترا از ان بر آورد که بحکم ملکی
جمع میکنی و میان نرانی و ذاتیه فیا دست میخواهی از سجده آنکس که ایزد تعالی بدست قدرت
خمیر طینت او کرده بنکه داشتی آدم را از کره نکشی تو غضا فی تو سبقه تو از تکبر خود به
سفلی کشیدی بیت بر عکس جمال حضرت پاک اگر ابلیس چه بود چه پاک کو نه ز آن
وجه باقی نبود از چه دو شد فرشته را مسجود و چه آنکه ابنا آدم و جمعی در دو کار
مردم بین بود با دلهما ان خلاف کرده اند اما در بردن آدم باسمان خلاف نیست
در او وجهی حال آنکه اختلاف بقول کعب الاحبار در بجای بهشت فرمین ش شد میان مکه و
طایف و با آدم او را بر سر یک است فرشتگان باسمان بردند و جمعی گفته بهشت بود در
مخلوق گشت و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما برانند که این صورت شده
بهشت روی نمود و اجنان بود که چون آدم بگلشن بهشت در آمد هوای خوش
و فضای دلکش با انواع میوهای لطیف و شرتبها و طریقها ماده دید ما بحکم آنکه
بیت هزار شربت شیرین و میوه مشموم چنان مفید نباشد که قوت
صحبت یار از جنس خود البعض و جریفی می طلبید که خاطر را مصاحبت او انس

جلیسی و انیسی صحبت کند یاری و غمکساری با او بود میان بهشت ع کل و شکوفه در همه جهت
و با هر چیز چه سود از بس که در گلزار بهشت لاله عذاران حور مقصورات بنظر وی آمدی
نکرد بدان التفات چون غنچه فراهم شد و در خواب رفت خدای تعالی از پهلوی چپ
وی حوا را خلق کرد نقلست در تفسیر طبری آورده که آدم میان خواب و بیداری بود زیرا که در بهشت
خواب نباشد و حکمت در آنکه این حال بین النوم والیقظه وجود گرفت آن بود که اگر آدم بیدار
بودی رنج بسیار بدو رسیدی و حوا را دشمن داشتی و اگر بخواب گران بودی ندانستی که
حوا را از وی آفریده‌اند [illegible] نکنه بایست آدم [illegible]
اما که چنان نظر بجمال حور عین افتاده و از آن حسن بر کمال متعجب شد از
لطافت و طراوت ایشان بماند گفته‌اند که فلان نفس نفیس و لیکن حوا را که در زیبائی
رشک گلرخساران باغ بهشت بود دید بر او در انداخت بدانکه ای آدم مقصود
تو با تست تو انتظار در عالم وجود خود باید کرد که جمله مقاصد هم از خود حاصل
داری بیت اندر شکرستان ذوق نبات عشق این چاشنی هم از لب و دندان
خویش جوی مقصود هر دو عالم و مطلوب هر دو کون از آن و این مجوی
هم از جای خویش جوی القصه آدم سر برداشت حوا را بر بالین خود دید رخی
آراسته و صورتی پیراسته روئی که ماه شب چهارده بمدد اقتباس از لوامع
جمالش شب تیره را روز روشن کردانیدی موئی که جعد بنفشه تر بسبب
التماس از نفایح وصالش اطراف چمن را خوشبوی تر از کلبه عطار ساختی
بیت رخش بر بنفشه کل انداخته بنفشه نگهبان کل ساخته قدی چون
سرو سهی دلربای خدی چون گلبرگ طری جان افزای دانه فطرت او را تجلی
و حلل بهشت آرایش داده و بشعله رخسار تابناکش داغ حسرت بر دل نازنینان
منفعل نهاده بیت ز شکر حسنت شاهدان خلد را بر کار آب کوثر سوختند
چون آدم را مشاهده آن جمال و کمال و مطالعه جلوه آن منظر خرم و دلارا دست
داد زبان حالش بمضمون این کلام ناطق گشت بیت کوئی که مگر ز فرق سر تا قدمت
در قالب [illegible] بخته اند حاصل که چون حوا بغایت دلارام بود و لعبتی که
آدم بالا و آرام گرفت مقتضی طبیعت حلقه در شهوت بجنبانید کفت تو کیستی
[illegible] حوا جواب داد جبرئیل در رسید که ای آدم این را که بحسن [illegible]
می‌بینی جفت تست و برای آن آفریده اند تا مونس و یار و محرم و همکسار تو

آدم قصد او کرد جبرئیل فرمود که [illegible] بر سبیل نکاح در آئی و تدبیر کابین کن
که از خوبان سیم بر بی مهر مهری نتوان داشت وصل بسکه روان بی کابین کرا [illegible]
یافت آدم کفت ای برادر تو میدانی که هنوز امروز از ولایت عدم بیجا آیم بکدام نقد او را
عقد توانم آورد در تکمله مذکورست که جبرئیل کفت ای آدم حق تعالی فرزندی کامل [illegible]
از ذریت تو بیرون آورد [illegible] فرزند ارجمند تو که در آخر الزمان بشرف اختصاص بحبیبی مخصوص
خواهیم فرمود ده بار برو صلوات فرست تا حوا بر تو حلال شود ای عزیز چنانچه
ببرکت صلوات محمدی نعمت بهشت بر آدم حلال شد اگر بیمن درود آنحضرت آتش
دوزخ بر آدمی حرام کردد عجب نیست بیت میگو بصد درود ختم رسالت که آن درود
سرمایه حصول سعادات سرمدیست کو تحفه ز خوان درود نبی جوی آنرا که آرزوی
نعیم مخلدست پس خواص ملیک ملکوت و صدرنشینان درگاه جبروت را در مجلس انس
حاضر کردانیدند حضرت عزت بکلایت الوهیت که الله ولی الذین امنوا حوا را بآدم داد
و بکمال عنایت خداوندی خطبه نکاح ایشان باسماع ساکنان زوایای قرب رسانیده عقد
ازدواج و رابطه امتزاج میان ایشان استحکام پذیرفت آنگه هر دو را بسکنی در بهشت امر کرد
بهترین وجهی که وقلنا یا آدم کفتیم ما یا آدم که ای منظور نظر کرم اسکن ساکن شو انت تو وزوجک
و جفت تو الجنة در بهشت کفته اند اسکن دلیل بر آن آمد که [illegible] بهشت [illegible] سکنی
[illegible] دلیل عاریت بودن [illegible] که سکنی [illegible] باشد [illegible] تملیک منفعت
بر سکون ایشان مامور [illegible] خلاف [illegible] بعضی بر آنند که در زمین بوده [illegible] فلسطین
[illegible] فارس و کرمان [illegible] بوستانی بوده در هندوستان مشتمل بر [illegible]
[illegible] و بعضی این جماعت هبوط که بعد از این ذکر آن بیاید [illegible]
از بقعه ببقعه دلیل ایشان آنست که هر که به بهشت آن سرای در آید هرگز بیرون نیاید
[illegible] و جمهور علماء سنت بر آنند که بهشت مذکور در این آیت
[illegible] که برای جزا داخل شده باید
و اگر نه خازنان بهشت [illegible] شب معراج حضرت رسالت
صلوات الله علیه بجهت تماشای بهشت [illegible] بیرون آورده بیت [illegible]
کرد جنات بهشت [illegible] و چون آدم و حوا در بهشت
ساکن شدند بکرمان فرمان رسید که وکلا بخورید و تناول فرمائید منها از بهشت یعنی
از میوه‌های او رغدا خوردنی بسیار با وسعت و رفاهیت که دل شما بدان خوش شود

انتقال کرد از خلال بنا شد حیث شئتما هر جا که خواهید و هر نوع که اراده کنید از هر گونه لباس
بپوشید و از هر لون طعام و میوه بخورید و بنوشید ولا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت
را فتکونا نهی از تقریب که از مقدمات تناول است غایة مبالغه باشد در اجتناب از اکل چنانچه
ولا تقربوا الزنا اشارت بتحریم آن فعلست بر ابلغ وجوه و تعیین شجره منهیه نزد علما
الهدی و متابعان اولاد آدم نیست اما اغلب علما در آن سخن گفته اند بعضی گویند درخت انجیر بود
و بعضی خدای تعالی قسم بدو یاد میکند بآنکه چون جناب آدم را در آن ... از اخت و راه بر مقصود
دارد و از مرتضی علی رضی الله عنه شجره کافور منقولست و بعضی حنظل گفته اند و بر وفقی
شجره خلد که فرشتگان از آن خورند یا درختی که خوردن او موجب حدث بود و یا شجره علم
در وسط فردوس که جامع الوان لطیفه و طعوم طیبه بودی و هر که از و بخوردی نیک
و بد بدانستی و باشهر اقوال شجره گندم است و از بهر آنست که اولاد پیدایی نان مبتلا شدند
پس حق تعالی حکم کرد که گرد درخت گندم مگردید که اگر بدین شجره نزدیک شوید فتکونا پس باشید
شما من الظالمین از ستمکاران بر نفسهای خود با نقصان رسانید که از بهشت بیرون افتید از
راحت و محنت در محلی که و بدرخت گندم از همه اشجار بهشتی دنیا ... هر که
همه میوهای بهشت داشتندی در و موجود بود هر جا که آدم و حوا در بهشت در حال
در نظر ایشان آن درخت سبزی شد ایشان روی بطریقی دیگر میکردند انجا نیز از همین
میوست و بر ایشان حال میگفت بیت مکن بر جهتی پس زنش بخود ... جنانچه
پدر رشم میدهند مهیم • القصه آدم و حوا در بهشت آدم کرفت و در آن
وقت شیطان از دخول جنت محروم بود و بواسطه آنکه دوری مهجور از حضرت
قرب بسبب نافرمانی بهیجان آدم واقع شد عداوت ابو البشر در باطن او متمکن گشته
میخواست که بهر نوع باشد که در خانه انسان مدخل سازد دوست که تفرقه در جمعیت ادم و حوا
اندازد و چون بهشت خزانه داری بهشت تعلق بدو میداشته و اهل بهشت او را
میشناختند که گاه بر حوالی بهشت میگذشتی و از آشنایان حال آدم استفسار نمودی
تا خبر یافت که آدم از خوردن گندم ممنوع شد ابلیس را سر رشته حیلتی بدست آمد و با مار
و طاوس بحکم جنسیت قدیم که داشتند دمساز و رفت کرده در دخول جنت از ایشان استمداد
نمود و هم که هیچیک ان دو رفیق طریق مرا مدد نکند در بهشت با ذوق خزنه جنت از دخول او کار
شد به بیرون کردن بدان جانب شتافت در فرمان ... که دست او و ماز دادیکه در
کار او با اسرار بهشت و شمارست و در قصه مار و طاوس علما قصص و اخبار حکایات

بسیار دارند

منکن دردن ...

بسیار دادند و سود تا بر حال دوست و راستست و توداد او در معنی آنکه این هر
آشا دست بغضب و شهوت که شیطان بمدد ایشان بر آدم میان دست می یابد و حکیم
سنائی بدین معنی اشارت نموده انجا که فرموده بیت خشم و شهوت مار و طاوس
آمده در ترکیب تو دیو را این پای هر دو نفس را آن دستیار اما چون ابلیس را خاطرات
مصاحبه اخراج جمع شد که دادم میگشت و وسوسه را بهانه میجست تا روزی آدم
بر تخت دولت نشسته بود و حوران و غلمان و کرد اگرد وی ملکی خدمت بر دسته نهاد
و آنجا در مرتبه قوم بر بحر اوراق درختان بنغمات خود در مقام خنا کری ناگاه
بر زبان آدم گذشت که ما اطیبها چه خوش موضعیست بهشت و چه پاکیزه جایست
این منزل عیش و سرمست لو ان خلدا اگر در قیم خلود بر چه بر ساکنان مملکت او بنوی
و افتد زوال از حور و نگاه و نعیم بر کالشود و ملک هر ابلیس این سخن را مغتنم دانسته بر
شکلی مجهول بر سر راه آدم آمد و در زیر درختی نوحه کنان و فریاد زنان با یستاد آدم را
در وقت مرور نظر بر آن مجمع فوج و غرور افتاد پرسید که چه کسی و نوحه چرا میکنی ابلیس
گفت از هر که ... پایان نمی و بر حال زوال شما نوحه میکنم که تا چشم باز کنید ببینید و قضای بساط
دولت و حشمت شما در نوشته و بر دست و کار دادن قلعه بنیادی که ممکنادی و کار نگذاری شما در هم
افکنده که اقبال شما بعز بمنزلة المهینه و این ملک و سیع و مه جز دفیع از شما بدیگر منتقل
نموده بیت بکن دل از بن جای که تا مدتی کری جمعی دیگر آیند و وطن ساختند ادم از
استماع این کلمات وحشت انگیز نفرت نمیجود بفکر دور و دراز افتاد و چون ابلیس دید
که ... کارکار آمد بطریق نصیحت گفت هل ادلکم علی شجرة الخلد چون بمبیستی که لا تنکیم
تا بر درخت جاویدی که چون از میوه آن تناول فرمائی منتشر و ولت ابدی بنام تو توقیع
سرمدی یابد و چاودان در بن مسکن دلکشای و منزل راحت افزای بمانی آدم این سخن را خوار
با رضای دهر و در ... باتفاق نزد ابلیس آمدند او در پیکر ایشان بقسم تاکید نمود و قاسمهما انی
لکما لمن الناصحین ایشان را چون ... شنوده بحکم نص نخلو ... قبول کرده و بسر گرد فزون
شده دل بر اتباع سخن او نهادند ابلیس گفت ای آدم اگر خواهی که در این دولت باقی و صاحب
جاوید باشی از درخت گندم دانه بخور ولیکن آدم با هیبت در افتاد و حوا نیز شیطان
مددی میداد چون از نعمت مستطول امل شجره غفلت بی دریغ از حیث عافیت خواستی بوی
تعلی طغیان بر آن حلب کرده از معامله نهی غافل شده و اعتقاد دهی آنست که انبیا را معصوم دانند
و قصه آدم با عمه علی رضیان تا این که قد قال تعالی فنسی ولم نجد له عزما و از زمان تبیان عذره

بآکل شجره یانصد سال بوده واکر دربن مدت چیزی فراموش شود عجب نباشد یا آنکه آدم نهی
نهی شفقت دانسته بود نه نهی تحریم یا نهی را راجع بشجره معینه میداشت و جای اقتضا
میداد نه علی العموم پس بر جنس آن حمل میکرد و بر هر تقدیر چون آنکه بجز چیزی از آدم
معلوم کردند حقا ما سابقت نبوده حتی چند از آن تناول کرد و در هر اوقات بسیار فرموده
آدم را از جاشتی بازوبان خبر داد و بنی عمرافقت حوا و وسوسه داد بجز دو مجرد دوحوای
از بن قصه خبر میدهد که **فَأَزَلَّهُمَا** بلغزانید ایشانرا جای خود بود داد موحوا را **الشَّيْطَانُ**
آن سرکش نا فرمان یا دور مانده از رحمت و رضوان **عَنْهَا** از بهشت و کفته اند از طاعت کنایه
غیر مذکور است و کویند مراد کاه است داشت ایشانرا از شجره یعنی بسبب شجره عن بمعنی
باء پید قال تعالی وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي والکاظم اصبح بعنا الشجره منها تا جای بهشت میدارد
یعنی شیطان ایشانرا زایل ساخت و دور کرد از بهشت و برایشان زوال آورد **فَأَخْرَجَهُمَا**
پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه بیرون کننده الله تعالی است
چون سبب اخراج شیطان بوده میکوید بیرون آورد آدم و حوا را **مِمَّا** از آنچه **كَانَا** بودند
ایشان **فِيهِ** از نعیم و کرامت و نعمت ابهام است بر وجه تعظیم یعنی آنچه ایشان را میسر
بود از بهشت از نعمتهایی که در وصف نیاید آدم سلطان دار الملک بهشت بود متوقع
بتاج عزت ملتبس بحله کرامت غلمان و ولدان در مقام خدمت رضوان و حور در ملازمت
ملازمت حکم ایشان بر بهشت نیک روان و مدار حضرت آن در آنها فی الحال تاج کرامت
انفرق عزت ایشان در افتاد و حلل و حلی بهشت باز بدن ایشان بر تخت بر هنه ماندی
جمال خود و فرو نکو چیستی روا دارد و عادت حضرت ترا در از رکوی بسته شد جانب مهر رحمت که
بیشتافتند از ایشان دور میشد و از هیچ برکه نیا فتند آدم از خجالت برهنکی
هر طرف کریزان میرفت ناکاه خطاب رب الارباب در رسید که افرار منا یا آدم انما
میکریزی آدم در جواب کفت بل حیاء منک یا رب که شرمسارم از حضرت تو مکن بیت
کجا روم که بغیر از درت پناه ندارم جز آستانه لطفت کریزگاه ندارم اما خجالت
و پشیمانی موجب فرقه و جدایی نیست عاقبت بیرکات تمیز خود را بیوشانید و دو فرمان
قطع در رسید که از بهشت بیرون رود و پای آدم دست حوا کرفته اند در بهشت رو
بیرون نهادند چون قدم بدر بهشت رسید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبانش جاری
شد جبرئیل کفت ای آدم کلمه بزرک کفتی زبانی باش تا بدانکه از افق غیب لمعه صبح صلح ظاهر شود
خطاب آمد که ای جبرئیل بکذار تا برود جبرئیل کفت الهی از رحیم خواند چه شود که بروی حسبی

ملک تعالی فرموده که مرا رحمت کم نیست و از رحمت کردن تا غلوه و عمر فی فاما الوا مروا
چون رحمت کنم بر یک تن رحمت کرده باشم با شما آدم روی بهشت نهده و هزار هزار آدمی
از فرزندان وی با وی انکاه بر ایشان رحمت کنم تا سعت رحمت من بر همه کس اشکار کرد
و طایفه اند که مراد آدم از بهشت تمیز اهل جنت و نار است چه در صلب آدم و ترایب
حوا نیک و بد و خبیث و طیب بودند و شرع همه را پاک در بهشت جای نیست بیرون آمدند
تا خبیث از طیب جدا شده و نیک از بد متمیز کشته آن جای پاک برای پاکان و نیکان
شد یا برای بیشتر برآمد میاز است تا اندرون آنجا که پدر مادر باوجود سعوت و صفت خلد
بیک کناه از بهشت بیرون کردند تا مال الحال ما با چندین جرایم و معاصی که خواهد کشید
یا تنبیه باعتذار کناه که اولا دانست که اکر دیار سلامت بر ایشان کشایند قصه پدر خود را
پیش نهاده و همه خود توانند ساخت **بیت** من نه از پرده تقوی بدر افتادم و بس پدرم
نیز بهشت ابد از دست بهشت یا اظهار همت آدم جنابه در جمیع الارواح که ان
موجودات هیچ آدم بود که قیمت بهشت بر کفا و نهاد و بهشت باغ خلد یا الله
همه نازو نعمت بدو دادند کندم ببها دادی جوانمرد اکر فرود آدم بهشت روی و نکوشید
جشم بوی باز نکرد در همت آدمیت قطره باشی چیزی که پدر قانع بدانه کندم بفروخت
جد کوی که نکند مرهمت بها نخود دادی شیخ الاسلام احمد جام قدس سره میفرماید
بیت آدم بهشت را بدو کندم اکر فروخت خط کا این کروه بیکجو نمی خرند
در بحر الحقایق فرموده که آدم را بداز سبب از بهشت عزم خواستند که با عشق
دار محنت و عشق را دار الملام باید نه دار السلام عشق خواستند کار اهل ملامت
نه ما یلیه باب سلامت **بیت** ای مرد ره عشق بکش بار ملامت یا در کذر
از عشق و برو خوش جبلامت و حقیقت این سخن آنست که آن شجره که آدم ممنوع
شد از نزدیک شدن بدان شجره محبت و فتنه الامراغام بر ای آدم کاشته
و یحبهم و یحبونه و سبب نهی از آن یا غیرت و دلال محبوبی بود که حسن و جمال
آن کمال اینها جهت تحریض و ترغیب طالب بدان که الانسان حریص علی ما منع و
ممکن که اکر نهی بدان متعلق نشدی آدم را از استیفاء مرادات نفسانی و استکمال
لذات آن بروای میوه محبت نبودی چه محبت غذای روحانیست و انکه تو دست حسی
باز مانده از غت به وجه هر وجه نهاد پس حکم شد که اکر ای آدم ساعتی بیطلبی اینک
اینک بهشت بخور و بیاشام و کرد شجره محبت مکرد تا باستجلاب محنت و محنت تنها سلام

ملک تعالی

وبلاء وولاء اما ان البلاء للولاء كاللهب للذهب بيت دوستی چون زر بلا چون آتش است
زر خالص در دل آتش خوش است عشق چون دعوی جفا دیدن گواه چون گواهت
نیست دعوی شد تباه عاشقان از بلا چه باک است که محبت همنشین محنت است
از سلطان العارفین قدس سره منقولست که پیش از وجود آدم عشق و محبت مظهری
میجست وجود ملائکه را استحقاق مظهریت او نبود در کنج فراغت بی عشق دید ابلیس
دید به طاعت در ملک و ملکوت افکند عشق خواست تا دست در کمر مواصلت او زند اما
غیرت دست برزد که حریف شناس باش عشق دیگر او در حجاب غیب نشست تا جوهر
آدم از کتم عدم خیمه بفضای شهود زد عشق دامن صورت شجره با دم نمود تا در اقبال
او شد خواست تا علم اجمالی عقد وصال بندد گفتند این معنی در سرای خلد است بیا تا بترک
این کار دل محنت زده کاشت کوه در بهشت متاع محبت یافت نیست [illegible] بهشت کار
بخشاید کلیم و نزول زندانیان مضیق دنیا بکار آید پس آدم بهوای محبت از فضای بهشت
به تنگنای دنیا آمد از ساحل سلامت روی بگرداب ملامت نهاد از گلشن فرح متوجه
گلخن ترح شد گلستان نعمت را بخارستان نقمت مبدل ساخت از ذروه محنت بر کلبه
محنت افتاد از مهبط قربت روی ببادیه غربت آورد هر کاه [illegible] درجات العنا
کرد از کلمات شادکامی گذشته یاد کردی بلاهای شدید پیش که عشق و بینکامی یکدیگر
دست نیابد بیت رهاکن تا که من هم بدنامی که نام نیک در آئین عاشقان ننگ است
آمدیم بر سر سخن و حکمت در هبوط آدم و از قصه او در دل داشتند و خداوند تعالی این
حکم بخودی خود فرمود چنانچه میگوید و قلنا و گفتیم ما اهبطوا همه فرود روید از بهشت بدنیا
دران محل آدم دست حوا گرفت گفت بیا تا برویم که معزولیم و مشغول پیش آمده وقت غریبی
و بیکسی و تنهایی رسید جبرئیل گفت ای آدم دست از حوا بدار که هر یکی بجای دیگر باید
رفت آدم دست حوا بگذاشت و هر یکی روی بطرفی آورد و آدم میگریست و اعتراف
خود میکرد که [illegible] ایستاده می نگریستند و بر فرقت حوا و
غربت آدم میگریستند و ابلیس و مار و طاوس را نیز بهبوط حکم شد آدم بزمین سرندیب
فرود آمد بر سر کوهی که نوذ نام داشت و حوا بجده افتاد که نزدیک مکه مبارکه است و مار
با [illegible] ما بین هند و [illegible] اصفهان یا سیستان و در مهبط شیطان اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند بآبله بود و یا میسان و هر دو ولایت بصره اند و گفته اند کوه سمنان فرود آمد از
حدود ری و محققان گفته اند تعیین مسکن ابلیس چندان صحتی ندارد زیرا که آثار هوا حیس او

بجمیع اطراف و اکناف جهان احاطه کرده مصرع در هیچ بقعه نیست که تخمی نکشته است
و بعضی ایشان او و فرستاد و گفت بعضکم بعضی از شما لبعض مر بعضی را عدو دشمن
یا شما این عداوت اولاد آدم است با ابلیس یا دشمنی که آدمیان با یکدیگر هست و مار نیز
دشمن اولاد آدم است در کشف الاسرار آورده که حضرت صلوات الله علیه فرموده در باب
حیات که ما سالمناهن منذ حاربناهن ما صلح نکرده ایم با مارها تا ازان گاه باز که حرب
کرده ایم با ایشان مراد از محاربه بوده ابلیس است ببهشت در آورد او را ولكم
و مر شما را است و فرزندان شما را ای آدم و حوا في الأرض در زمین مستقر موضع قرار
[illegible] امام راغب [illegible] معنی مستقر است چه قبر را امکان هست که مستقر
انسان گردد و آیت محتمل هر دو وجه می تواند بود که قال تعالی الم نجعل الارض كفاتا احیاء و امواتا
ومتاع و بهره شما راست در زمین برخورداری و منفعت که بدان معیشت تو
کرد الى حين تا هنگام سپری شدن اعمار و انقضای آجال و در کشف فرموده که
تا روز قیامت مروی شده که چون آدم بدنیا آمد از معارج قدس و معاهد انس یاد میکرد
میگریست از ابن عباس منقولست که هر گاه آدم یاد بهشت کردی بیهوش شدی
بحقیقت این گریه و زاری نه از بهر بهشت بود که از شوق خداوند بهشت بود این همه
زاری نه برای دیار بود که در هوای جمال یار بود بیت هوای باد و دیار آدم چو بگذرد
بخیال شود بنا ز برآب دیده ملامال عاقبت مدد عنایت او را دریافت فتلقی
آدم پس فرا گرفت آدم تلقی قبول است از روی فهم و فطانت یعنی قبول کرد من ربه
از خداوند خویش کلمات سخنی چند و بر تقدیری که منصوب آدم و رفع کلمات خوانند
معنی این است که فرا رسید آدم را و بوی آمد از خداوند سخنان و آن بقول اکثر اهل
ربنا ظلمنا انفسنا الایه و ابن مسعود رضی الله عنه گوید و ستودنی کلمات گفت که
ما گفت وقتی بر ما بدان قبول شد و آن اینست که سبحانک اللهم و بحمدك و تبارك
اسمك و تعالى جدك لا اله الا انت ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت و
ابن عباس رضی الله عنهما گفت کلمات آن بود که آدم گفت یا رب نه بدست خود آفریدی
مرا جواب آمد که بلی گفت خدایا نه بخود از روح خود در من دمیدی خطاب رسید که بلی
گفت الهی نه پیشی گرفته است رحمت تو بر غضب تو ندا آمد که بلی دیگر باره گفت خدایا نه تو حکم
کردی که بهشت را مسکن من ساختی حق سبحانه گفت بلی آدم گفت
خدایا اگر توبه کنم و کار خود را صلاح آرم مرا بان بهشت میبری خطاب آمد که نعم و جمعی گفته

وحی کرد خدای بدو که هر که مرتکب صغیره یا کبیره شود پس پشیمان گشت و مقام
اعتذار در آمد و عزم جزم کند برانکه دیگر پیرامون ان گناه نگردد من توبه او قبول
کنم آدم این کلمات از حق تعالی فرا گرفت و بدین عمل کرد امام نخعی رحمه الله گوید ابن عباس
را رضی الله عنهما پرسیدم از این کلمات فرمود که خدای تعالی فرستاد در بیابان یاقوت
سرخ و بفرمود تا بجای خانه کعبه که حالا هست وضع کردند و آدم را امر کرد تا طواف
خانه رود چون آدم بنواحی خانه رسید حوا را باز یافت و جبرئیل مناسک حج و آداب
حرم بدیشان آموخت و چون آنکه مراسم حج بتمام رسید خدای تعالی وحی کرد که توبه
شما پذیرفتم و گویند توبه آدم بسه چیز شرف قبول یافت حیا و بکا و دعا
اما حیا بمثابه بروی غالب بود که شعر ... سیصد سال آدم سر بالا
نکرد و با آسمان ننگریست از شرم گناه و بکاء وی بمرتبه بود که در اخبار آمده که اگر
جمع کنند گریه تمامی اهل دنیا و نسبت دهند و بگریه داود و غم بکای داود بیشتر
بود و اگر بکای اهل عالم و بکاء داود نسبت بکاء نوح ... بکاء نوح زیاده
بود و اگر گریه عالمیان با گریه داود و نوح جمع آرند بکاء آدم از همه بیشتر باشد چون
آدم بدینجا آمد بقول صحیح دویست سال میگریست چندان باران حسرت ببارید
بر چنین ندامت باد ... که در رخسار او جویها پدید آمده و از آب چشم وی چشمها روان
شد ... هوا از آب دیده آدم ... و ... میگفتند این چه آبیست که ماهی
از این آب سخن ... بود که مرغان این ... میگویند آب سر ...
... و بحضرت ذوالجلال ... گفت ادخلنا الجنان شدم که مرغان هوا ... آب
دیده من ... میکنند ... چشم ... خواهند ... با ...
دل خوش ... که مرغان داشت میگویند ... تیس ... طلب ... با ...
بیت کوهری ... گران بها اشکست • سبب ... ما اشکست • گویم ...
... اشک ریزی ... • ا ... نکند • غنچه ... خنده ... نکند •
اما دعای او آن بود که تشفع کرد بحضرت مصطفی صلوات الله علیه و گفت یا رب بحق محمد
صلی الله علیه و آله و سلم • که من ... ز حق سبحانه پرسید که ای آدم محمد را صلی الله علیه و آله
و سلم چون شناسی گفت الهی چون ... عرش نام ترا دیدم و با اسم ... دیدم دانستم
که ... ترین خلق بحضرت تو او ... بود پس چون آدم بحضرت ختمی صلی الله علیه و آله
و سلم استشفاع نمود توبه او بمحل قبول رسید بیت چون آدم کرد روی دل بسوی پیش •

شفیع

شفیع آدم آمد آب دو پیش • که اول دست بند گلشن بود • ... خوشه چین
خرمنش بود • در حقایق ... که آدم فرا گرفت از حق تعالی معارف و علوم و معانی
که سبب تقرب او شد بحضرت عزت و حقیقتا نشست که آن کلمات را بر اجمال بگذارد
چنانچه حق سبحانه ... گفت و بتفصیل ... تا اسرار دوستی پنهان بماند
اهل اشارت گفته اند هرچند زبان تفسیر بدین نکته ... ما احتمال دارد که ... در وفای
عهد ما شدیم دوستان بوقت وداع ... تا با دیگری دست وصال ... در بار ...
عهد محبت و پیمان مودت ما را فراموش نکنی مصراع فراموشی نه شرط دوستانست •
در فتوحات آورده که کلمات اعتراف بود از آدم بگناه خود در مقابله سخن ابلیس که گفت انا خیر
منه و خدای ما را آشنا ساکرد ... ابلیس و مقاله او تا از مثال ... بر ... خیر
... اعتراف ... تا بوقت ... درد ... که ... بود
که چون آدم اعتراف نمود فتاب علیه پس خدای قبول کرد و پذیرفت توبه او را و قبول توبه حوا
در تحت توبه آدم مندرج است چه زنان در اکثر امور تبع مردان باشند و دیگر آنکه ...
حال ... پس سکوت از ذکر ایشان اولی باشد و ... که در ... حال
قرآن ... ذکر زنان منطوی است انه بدرستی که حق تعالی هو اوست التواب توبه دهنده
... و ... توبه متفضل ... توابی ... میان خدای و بنده
بنده باشد ... آنست که رجوع کند ... چه ... اصل ... رجوع است ... که
... بتوبه باز آید باشد ... حق و اگر خدای را بدان وصف کنند معنی ... بود که ...
با ... و قبول کند ... عذر مجرمان و ... گفته که در تفسیر ... فرموده که
تواب صیغه مبالغه است ... چندانکه ... باشد
... رحمت ... کرده ... بنده ... توبه کند ... تعالی
باز ... کرده و توبه او بپذیرد الرحیم • و اوست مهربان که رحمت او بر غضبش سبقت گرفته
... هبوط آدم را سبب ... و ... او کردانید و ... از بهشت واسطه قرب ...
مصراع ... نار حمتش ... مشاهده کنند ... جمیع ...
... که ... احسان ... عفو ... هبوط آدم رحمت بوده ... تاکید ...
... قلنا گفتیم ما دیگر بار اهبطوا فرود روید منها از بهشت جمیعا همه ... هبوط
از بهشت ... آسمان اول و دیگری از آسمان ... زمین ... هبوط اول ... ارتقاء
و مکان ... هبوط ... از آسمان بزمین صاحب فتوحات ... فتح القطلیبا

ابواب منایح آورده که هبوط آدم و حوا برای کرامت بوده و هبوط ابلیس بجهت تحقیر
چه اهباط آدم بنابر صدق وعده إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وقوع یافت و حوا برای تناسل
فرود آمد اما هبوط ابلیس برای غوایت بوده و آن موجب خذلان و مقت است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ
پس اگر بیاید بشما یعنی از نزد یک من هُدًى کلامی [illegible] و کلامی [illegible] میکند
بحرف شک آورد و [illegible] بی‌شک کار [illegible] گفته‌اند [illegible] محتمل است و عقل [illegible]
[illegible] شک نبود بلکه [illegible] الحقایق فرموده که درین آیت بشارتست [illegible]
را که چون از بهشت دور افتاد [illegible] الهام [illegible] منقطع [illegible]
[illegible] و [illegible] برکت [illegible] و سعادت الهام [illegible] منقطع نخواهد داشت [illegible]
آدم [illegible] و بشارت در گوشه زندان دنیا [illegible] بود بیت بسوی لطف پیغام
[illegible] کسی [illegible] دوری [illegible] فَمَنْ تَبِعَ پس آنکه متابعت
کند [illegible] هُدَايَ دلالت [illegible] تکرار لفظ هدی [illegible]
[illegible] شرع و مقتضای عقل [illegible]
[illegible] باشد فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان از [illegible]
بر ایشان وَلَا هُمْ و نیستند ایشان که يَحْزَنُونَ اندوهناک شوند [illegible]
در این کلمات نفی عقاب و اثبات ثواب [illegible] و وعید [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ و آنانکه كَفَرُوا [illegible] حق را [illegible]
و تکذیب کنند بِآيَاتِنَا [illegible]
صلوات الله علیه [illegible] أُولَئِكَ آن گروه [illegible] تکذیب أَصْحَابُ النَّارِ
اهل آتش [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هُمْ [illegible] ایشان
[illegible] فِيهَا خَالِدُونَ [illegible]
[illegible]
هُوَ الْكَرِيمُ الْوَهَّابُ [illegible]
[illegible] و خطاب [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت مصطفی صلوات الله علیه [illegible]

بوده‌اند میگوید يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اسرائیل لقب یعقوب است و معنی او
ایشان برگزیده خدای با بنان او [illegible] یعقوب [illegible] پسر بود و همه عقب داشتند
[illegible] عقاب بنی اسرائیل [illegible] و تمام [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمت مرا [illegible]
[illegible] وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] الَّتِي آن نعمتها که أَنْعَمْتُ
انعام کردم [illegible] عَلَيْكُمْ بر پدران [illegible] موسی [illegible]
و انزال من و سلوی [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] محمد [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] بشارت داده بود [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] یاد کرد [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
معرفت منعم [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] نعمت داد [illegible] محبت [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] محبت [illegible] کلام [illegible]
[illegible] وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِي [illegible]
[illegible] نقبا [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا [illegible]
[illegible] لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible] بشارت داده
[illegible] حقیقت [illegible] محمد [illegible] أُوفِ
[illegible] بِعَهْدِكُمْ [illegible] وفا [illegible]
[illegible] وفا کنید [illegible]

بذیر فتند ام از بشارت و نجات یوم التلاقی خلایق را با بنده عهدها فی اوقات است در هر جمله که بنده
را وفا نیست نحن سبحانه در جواب این خطابست پس تاویل آیه به چهار وجه توان کرد که فرمان
بجا نیاورد در پرستش تا اثبته شما وفا کنم [illegible] یکتا بندید روی نفس خواهش [illegible]
تا مفتوح کردانم بر عطاء شما ابواب مشاهده یا بجا آرید اخلاص سر [illegible] تا پاداش دهم شما را جلال
ظواهر [illegible] نمایم [illegible] تا قبول کنم [illegible] بصدق محبت تا برسانم شما را به پیشگاه
قرب و وصلت یا توکل کنید بر من تا تفضل کنم بر شما یا استقامت عرفان ورزید [illegible]
[illegible] احسان [illegible] رعایت کنید آداب طریقت تا هدایت یابید [illegible] اسرار حقیقت یا با
[illegible] رقی [illegible] از روی اختصاص کویم عبدی عبدی [illegible] کسی کو [illegible]
هوا کنم که شما کو [illegible] و در المواعظ آورده که سلطان ابراهیم ادهم قدس سره بر کنار
دجله نزدیک جسر [illegible] میکرد ناکاه مردی از بالای جسر [illegible] ابراهیم کفت خدایا
نکه داری مرد در هوا معلق بماند تا مردمان بیامدند و او را بکرفتند و کفتند ای پسر ادهم
چه کردی که دوست سخن ترا بدین زودی می شنود جواب داد اکر هرچه او کفت چنان
کردم لاجرم هرچه من میکویم او نیز میکند من کان لله کان الله له [illegible] هر کسی که
صدق ما را باشد ما نیز [illegible] لطف [illegible] وایای و از من [illegible] فارهبون
بترسید در نقض عهد و شکستن میثاق رهبت ترس باشد و ترس در قرآن بر شش
وجه آمده خوف و آن نصیب [illegible] است [illegible] ایمان و سلاح مومنانست
یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار و [illegible]
غفلت [illegible] اخلاص [illegible] اذا ذکر الله وجلت قلوبهم رهبت
صفت زاهدانست [illegible] ویدعوننا رغبا و رهبا خشیت
خاصه عالمانست [illegible] خشیت
الله من عباده العلماء اشفاق [illegible] عارفانست [illegible]
[illegible] من خشیة ربهم مشفقون هیبت نصیب صدیقانست
این ترس از عیان خیزد [illegible] الله نفسه چون برق هیبت بر دل تابد
کالبد را قوت [illegible] طاقت [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] مقامست امام ابو منصور
[illegible] هیبت ظاهر [illegible] از علم [illegible] شرعی
[illegible] معرفت [illegible] قلب [illegible] هیبت [illegible]
[illegible] حکم قضا و قدر [illegible] عمل [illegible] مقصود از وفا [illegible]

ایمانست

ایمانست [illegible] در هر باب وفا [illegible] و آمنوا بکروید ای اسرائیلیان بما
انزلت فرو فرستادم از قرآن بر محمد صلعم مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده تصدیق
کننده است و موافق لما معکم مر آنچیزی را که با شماست [illegible]
مصدقه کتاب ایشانست [illegible] در توریة منعوت و موصوف [illegible]
مطابق است در قصص و مواعید [illegible] توحید [illegible] عبادت و عدالت
و [illegible] و ظلم و معصیت [illegible] احکام بسبب تفاوت زمانست
و محافظت مصالح بندکان پس [illegible] بکروید و مباشید اول کافر [illegible]
[illegible] از اهل کتاب [illegible] بقرآن و سزاوار آن بود که شما اول مومنان باشید به محمد صلعم
و قرآن چه شما [illegible] ایشان [illegible] حاصل بود و دیکر [illegible]
باشید مثل [illegible] کافر [illegible] یعنی مشرکان عرب [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] مصدق آنست از کتب
[illegible] کافر [illegible] و لا تشتروا [illegible] بآیاتی [illegible] ثمنا قلیلا [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] خود [illegible]
[illegible] کعب بن اشرف و حیی
[illegible] و تبدیل نموده
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] دنیا [illegible] باشد
[illegible] فوت [illegible] روزی
کعب بن الاشرف [illegible] حیی [illegible] دعوی نبوت میکند
یعنی محمد صلوات الرحمن علیه جواب داد [illegible] موعود
[illegible] کفت [illegible] آماده می بود
[illegible] ابن [illegible]
[illegible] کفتند [illegible] سخن [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] رجال [illegible] کفت [illegible]
[illegible] بشارت داده اند [illegible]
[illegible] رضا [illegible]

کتاب جلیل را بدین متاع حقیر قلیل میخرند بیت سود ایشان حلقه جهال از کالحرص بسیار د
باشد اندکی فروختند نسبت تمام دنیا بدین آگهی نسبت نامت هیچ باشد بغیر متاع هیچ و هلاک ای
بعهد مر احبار را نسبت با دنیا امر خابت قلت بوده پس حق تعالی سیمرا بدکه معز و شیدفر نعوق
و بدین حقیر خبرها که کلام منست با اینکار ماندکی وَاِیّایَ وازمن خدای فَاتَّقُونِ بترسید از خط
دنیا و حرام و مهوهوی چه بعضی معنی آیه را برین فرموده آورده اند که مستانید بر تعلیم آیات ها مزد
و که دعوی قریب الراجع تعلیم نمی کرده محمد و فرموده که بیاموز بهمه مردرا بکان چنانچه آموخته
شدید ابکان وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ و میامیزید الحق حق راست و صورت را که بشما فرستادیم ان
صفات محمد صلعم بِالْبَاطِلِ بناحق که شما نبشته خود بجه و جیها از وصف دجال با قصد بیوع تورات
بلکه حقیقت تکذیب قرآن که باطل است تا مکتبه دعوی الحا نست که قریب داد مجحود میگفتند
محمد صلوات الله علیه پیغمبر نیست بحق فرستاده اما در بنی اسرائیل بلکه پیغمبر بنی اسمعیل است
و بدما نیست که بجهو عا با نا او رهم خوفتا لکیفتا اول سخن شما حقست و آخر باطل آن حق را
بچنین باطل میامیزید در تفسیر کبیر آورده اگر چه آیه خاص است در خصوص ما عامست
در معنی بدان اشارت همه عما را میگوید حق را بصورت باطل مسازید و باطل را بصورت
حق جلوه مدهید سهل تستری رحمه الله فرموده که میامیزید کار دینی را با هم عقبی
هر که چنین کند ندانه داد و در این بیت ترک دنیا گوتم ادخت دهند آن بده از دست
تا ایمنت دهند ای درو بنی عاشق گفته است خلط نفس و غدای دل با هم مختلط مساز و که
با یکدیگر در خیانت صاحب دل وابسته با دای حق خلاصت و صاحب نفس مشغول
با ستیفای حظ هوا میکند بکو رسیده دنیا خسیس است و عقبی نفیس با یکدیگر مساز کار دین
نکند خود پرستی و خدا پرستی ضدانند در یک نهاد مجتمع نشوند بیت با دوست کدای
کار با جان یکخانه مهمان نگنجند وَتَكْتُمُوا و میپوشید العزیست داخل تحت حکم الحق
حق را که صفت مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه وَأَنْتُمْ و شما تَعْلَمُونَ میدانید که او
پیغمبر بحق است یا میدانید که میپوشید بعاین زشت ترست از انکه کسی ندانست چه جاهل
بالجمله محل اعذر هی هست بیت بنادانی از راه بیفتد عجب نیست دانستن و در راه
فادن عجیبترست صاحب بحر الحقایق فرموده که نفس خود را از طریق وصول بحق
باز مدارید بباطل که تعلق دل است بغیر حق و مپوشید حق را بالتفات کردن بما سوی آن
و شما دانید که غیر حق را وجود حقیقی نیست بیت غیر او جمله سرابند و نمودی دارند بود
اگر می طلبی اوست که دریای محو دست وَأَقِيمُوا و بپای دارید الصَّلَاةَ نماز مسلمانرا یعنی

بیان توجه کرا ایشان میکنند وَآتُوا و بدهید الزَّكَاةَ زکوة مال را بشرایط آن بهمان نوع که
مسلمانان میدهند یهود را از جمله ارکان شرع بدو اصل منزه که دعوت کرد یکی اعظم عبادات
بدنیه که نماز است و دیگر اعظم عبادات مالیه که زکوتست و زکوة در لغت هم فزونی را گویند
وهم پاکی را و هر دو معنی راست است چه بزکوة مال ما از آلایش پاک کرده و دلها از رو جنت بخل
و امساک پاک شود و دیگر زکوة سبب فزونی فضیلت کوست یا زیاده شدن مال
بیت زکوة مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان ببرد بیشتر شود انگور وَارْكَعُوا و نماز
کذارید مراد از رکوع نماز است تسمیه کل باسم جزو یا انکه در نماز یهود رکوع نبود این نوع نماز
مخصوص کردانید یعنی بانکه رکوع کنید مَعَ الرَّاكِعِينَ با رکوع کنندگان در نماز یعنی مسلمانان و
چون شایان که تنها میگذارده باشید حکم شده تا بجماعت مومنانرا اقتدا کنید و نماز بجماعت را
بحکم حدیث صحیح بر نماز تنها بیست و هفت درجه است چه در و تظاهر نفوس و تعاون قلوب
و اتحاد الابدان فایده جماعت برین نوع بیان میکنند که در جماعت کسی که نماز تلاوت و سلوک
و تا مترتب باشد محکمست و هرآینه چنان نمازی مقبول حضرت معبود خواهد بود و ببرکت
آن طاعت مقبول طاعت هر یکی از آن جمع نیز با وجود نقصان بشرف قبول خواهد رسید زیرا که
آن جمع طاعت با سایر اجزا صورت تامه عملیه پذیرفته و منشا بما لاجزای نماید هر چه
عنصر بیکبار جماعت بیوالعجز و کامل مقبول بحکم کمال خود شفاعت کرده ما بقی را از حصص
استحقاق قبول نگرداند و مراتب نماید برکت معبود در صفوف مقبول مجحود که کسی در لباس
ایشان خود تضیع داده بدرجه کمال میرساند بیت خار گرم صحبتی کل کند غالیه در دامن
در لطایف قشیری معنی آیه برین وجه مذکور است که اقتدا کنید بآثار سلف بیم کرده
در هر کردار و گفتار و از بدعت انفراد و استقلال اجتناب نمایید که در طریق سلوک با جمع بودن
بلا منافقتست بیت حاصل آن آمد که با جمع باش چهره بیت کو انجم یاری تراش
با بیمی جمع کم روان ره زنان بشکنند بیشت و سنان أَتَأْمُرُونَ آیا میفرمایید هر جا
نعیم و تعجبات بعضی که امر میکنید النَّاسَ مردمان را بِالْبِرِّ بنیکوئی وَتَنْسَوْنَ و فراموش
میکنید درست باز میکارید و فیا منتهای بنار ید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را و بنیکی
نمی کرانید امر میکنید درست کفتن و دروغ میگوئید و یا بصدقه میفرمایید و در وقت تصدق
بخیلی می نمایید یا قوم خود را بتمسک و اعتصام باحکام تورات وصیت میکنید و خود تحریف
و تغییر آیات آن را بچیه حیله اسباب نزول ورده که یهود مدینه بعضی از یاران
و خویشان که بر ایشان سبقت گرفته و در دقیقه اسلام آمده با انقیاد احکام شریعت

مصطفوی علی واضعها افضل الصلوات مینمودند هرگاه دیدندی بر من وجه وصیت
کردندی که بران دین متین و شرع مبین که اختیار کرده اید ثابت قدم و صافی دم باشید که در حین
سعادت شما در عالم آخرت همان خواهد بود و هر چه محمد صلوات الله علیه میگوید متابعت
او لازم دانید که اقوالا و مقرون بصدق و افعالا و محض بر و خیر است حضرت ایشان
بدین که بزبان تصدیق میکردند و از پی روی احکام شرع تحاشی مینمودند و همی میکنند
دیگرانرا در استقامت در طریق محمدی [illegible] تحریص میکنید و از تمرد و [illegible] میشوید
وَأَنْتُمْ وحال آنکه شما **تَتْلُونَ** میخوانید **الْكِتَابَ** توریة را تکذیب ایشان میکند یعنی میخوانید
میدانید که در وعید است و هر ترک نیکوکاری یا بر تکذیب محمد صلی الله علیه وآله وسلم
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا خرد را کار نمی فرمائید و از روی اندیشه بعقل خود رجوع نمی نمائید که
این صورت روز قیامت بر شما حجت شود که حق را انصاف بیروی متابعت نکردید و دیگرانرا به
نیکوکاری فرمودید و خود را [illegible] بر طرف بود بدیده درین آیت تهدید است کسی را
که دیگری را بپند گوید و نفس او بپند او نپذیرد از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام منقول است
که یا واعظ عظ نفسک ای آنکه دیگرانرا شربت نصیحت میچشانی اول نفس بیمار خود را
علاج کن که بشربت تو صحت یابد بمعالجه دیگران مشغول شو و الا از خدای شرم دار
بیت ای دل که بجمله را کردی تو کرم • که کم کن خود را و از حق دار شرم • ای زنان را که
جمله را انا ضر بدی • نوبت تو گشت از چه تن زدی • علمای بی عمل شبیه اند بچراغی که خود
می سوزد و مجلس را بیجا فروزد در احادیث آمده که شب معراج بگذشتم بر گروهی که لبهای
ایشانرا بمقراضهای آتشین می بریدند از حال ایشان جبرئیل را پرسیدم و جواب داد
که جمعی خطبا اند از امت تو که دیگرانرا باعمال الخیر فرمایند و خود را از آن [illegible]
[illegible] که نکو عمل یکند [illegible] نکو بپرکند خود از مردی نصیبی نداد
بیت تا یعنا قول ادیبانه و خمش • پس دکانرا ادبا موخمش • چون بیسالت علت سوی [illegible]
بی عمل او اعمل هر [illegible] عمل یک کس در هزار کس کارگر نیست از قول هزار کس هر یک کس
[illegible] و عظ سخن که [illegible] شایع کرده و هر عمل پند [illegible]
[illegible] که مراد ازین آیت حث واعظست بر تزکیه نفس و اقبال بر اعمال تکمیل
آن [illegible] که یکی را اقامت کند تواند که [illegible] از وعظ و نصیحت زیرا که هم عمل
مامور به است و هم وعظ و اخلال با حد امرین که مامور به باشد موجب اخلال بدیگری
وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید و اکثر علما مفسرین برانند که خطاب با اهل کتاب است

مومنانرا تعلیم اقامت شرایع هست می فرماید که استعانت جوئید در تحصیل
مطلب و دفع نوائب ذکر مفعول نکرد تا متناول باشد همه چیزها را که در آن استعانت
باید جست و گفته اند یاری جوئید از حق تعالی در تکمیل دین و ثبات یقین **بِالصَّبْرِ** بشکیبائی
کردن در ادای طاعت یا صبر نمودن از ارتکاب معصیت یا روزه داشتن صوم را صبر
گفته که حبس نفس است از مالوفات و لهذا رمضان را شهر الصبر خوانند **وَالصَّلَاةِ**
و دیگر یاری جوئید بگذاردن فریضه ها یا دعا کردن اغلب آنست که مراد نماز است و آنکه
عنقریب باقامت صلوة فرموده دیگر بار ذکر آن جهت تاکید باشد و گفته اند تکرار
ذکر نماز جهت آنست که از ارکان اسلام مستلزم اکثر عبادات است چه شروعت
و تهیه اسباب طهارت جز ببذل مال وجود نگیرد و از مناسبه کوفتن و فاتحه
روی بکعبه نشاید و آن جاری مجری حج است و در نماز امساک از اکل و قول بیهوده بجا
روزه است و دفع لشکر وساوس نفسانی و مجاهده با جنود خیالات شیطانی بمثابه
جهادست و امساک در مکان مخصوص شبیه اعتکاف است و ذکر خدای و رسول
تحیات خود شهادت محض است با وجود وجوب قراءة و رکوع و سجود و غیر آن
و نماز عیشا و ستون دین و نشانه ایمان خوانده اند در تفسیر حقائق آورده
که در خبر چنین آمده است که ملک الموت در اوقات پنجگانه نماز مردم نگرد هر کرا در
مسجد حاضر بیند و بنماز مشغول بوقت قبض روح با انصاف فرشته او را تلقین لا اله
الا الله تلقین کند و نماز بر ایت ستر کلی القرآن کرده باشد در وقت هجوم بلا و عنا النجابه
نماز و پناه کردن بغایت مفیدست و حضرت رسالت صلوات الله علیه چون کاری صعب
مشغول میشد پناه بنماز بردی حق تعالی درین آیت از جمله عبادات بر ذکر نماز و
روزه اقتصار کرده زیرا که مانع ایمان دانشمندان و روسای یهود شهوت
و کبر بود حرص که وکل شهوتست در طلب بها دقیه رضائی دادکه دست از رشوه و
هدیه بازداشتندی و رعونت نفس که در خود بینی خلیفه ابلیس است ایشانرا نمی شد
که خضوع کردن نهادند لاجرم ایشانرا بروزه فرمود که روزه در شهوات را
بشکند و حرص نقلت خوانند و بنماز امر کرد که نماز ماده کبر را قطع کند و از دست
رعونت خلاص دهد صوم زاهد کردانند از دنیا ترک لذات و شهوات و صلوة
راغب سازد بآخرت از روی تواضع و مسکینی و دوری از صفت عجب و خودبینی
و ترک آن دو عادت نکوهیده جز بدین دو عبادت بسندیده ممکن نبود **وَإِنَّهَا**

ونماز گزاردن بجانب کعبه یا استعانت بنماز وروزه بامراد هرچه باشد وتخصیص
صلوة بمرجع ضمیر بعد برای تعظیم شان اوست چنانچه عموم او كما قال تعالی والذین یکنزون الذهب
والفضة ولا ینفقونها وگفته اند ضمیر با استعانت راجع است بجمله المجرا مرهایان وخطاب از اندر
آیات ورود یافته وآن مختار مرحوم است پس مسكو باین جمله که بدان عزم صوم
وادا آن نمی‌نمودیم لكبيرة بزرگ ودشوار وگرانست الا على الخاشعين بر ترسکاران
وانابت کنندگان بالطاعت که مومنان اند بجهت آنکه برایشان گران نیست کنفسهاشان
بعبادات مرتاض شده ودیگر آنکه در مقابله در ریاضات نفس منزه ها از افاضات حق مشاهده
کرده اند که همین بر عظمت فاید ایشان را بسیاری مشقتها در برابر انکار آن گوارا منتها عزیز
میفرمود که هرکه در چیزی مردد باشد لاز کار دهلیسا فیست وانکه در وقوع الحمد متیقن
کار بروآسانست بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود . تا سلوک وخدمتت آسان شود
کودکان را می بری مکتب بزور . زانکه هستند از فوائد چشم کور . چون شود واقف
بمکتب میرود . جانش از رفتن شکفته می شود . جهد کن تا مرد طاعت در رسد .
بر مطیعان انکراف اید بحسد . ذوق دارد هرکسی با طاعتی . لاجرم نشکیبد از ذوقی
ساعتی . از لانجه قرة عینی فی الصلوة وجز این معنی بهوش توان دید و بر ایجه
ارحنا یا بلال از تماشای این گلشن بوی توان یافت وحلاوت طاعت جهت دیدن
مزد ساخته خاشعانست الذین آنانی که یظنون یقین میدانند انهم اکه ایشان ملاقوا
ربهم رسندگانند بجزای پروردگار خویشتن یا متیقن اند برویت الله وگویند ملاقات
رب مجاز است از موت که سبب او ست واین از قبیل الطلاق مسبب باشد بر سبب یعنی
خاشعان هر لحظه بر وجود موت متیقن اند و هرکه چنین باشد هرگز بی خشوع نبود ویقین
مقوبا قبال عاید وتهیه اسباب سفر آنجهان زاد و توشه مشغول گردد تا هر وقت
که حکم رسد فوت وانقیاد را مهیا گردد وتواند رفت و هیچ چیز باز نماند بیت
چنان وقتی بدست آر از زمانه . که گر گویند هم گوی روانه . وانهم واین نیز
یقین کرد که ایشان الیه بسوی پروردگار رجوعست باداش کردن راجعون باز گرد
تا جزاء هر یکی بدیشان رساند تعبیر بیقین نموده است که کار ایشان تمام بافتن مکافات
در جمیع حضرت خالق البریات یقینی بود بتحریف نمودند و تکذیب سید کاینات علیه
اکمل التحیات اشتغال کردند یا بنی اسرائیل ای پسران یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی
نیکوییهای مرا التی آن نعمتها و کرامتها که من انعمت بدان انعام کردم علیکم بر پدران و

شما انکرار این حال از

شما انکار این حال از برای توکید سنت یا آنکه ذکر نعمتی بعد که بدیشان رسانیده داشته بود و اینجا ان
ذکر نعمتها میکند که بواسطه اسلاف ایشان داده واقع شده وانی واذکروا یاد کنید که من فضلتکم تفضیل دادم
شما را وفضل نهادم على العالمين بر عالمیان که در روزگار ایشان بوده اند امام قشیری رحمة الله
فرموده که فضل نفس بنی اسرائیل را بدیشان نمود که وانی فضلتکم وفضل حضرت خود را بشیوه امت
این امت ساخت قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا محققان دانند که چه معنا دارد
از کسی که مشاهده فضل نفس خود کند تا آنکه مطالعه فضل پروردگار خود نماید بنابر آنکه
فضل خود را بیند در محل کمال حجابست وآنکه فضل رب را بیند در مرتبه قرب و الحجاب
نبود درین جام باده بینی و بس . من در و عکس چهره ساقی . واتقوا وبترسید و بپرهیزید
یوما از عذاب روزی که دران روز لا تجزی حق گذاری نکند و شفاعت نفس هیچ نفس مومنه
عن نفس از نفسی کافره شیئا اندک چیزی را از جزا و مکافات یا کفایت نکند هیچکس را از هیچ
چیزی از عذاب یعنی هیچ شخصی بر دفع عذاب از شخصی دیگر قادر نبود ولا یقبل ونپذیرند
نشود منها از نفس کافره یعنی برای او شفاعة خواهش و در خواستی بدان قدر که شفیعی بیارد
نبود ولا یوخذ و فرا گرفته نشود منها از نفس کافره عدل فدیه که عوض خود بدهد برای
کشیدن عذاب ولا هم ومباشند ایشان یعنی کافران که مراد بود ینصرون یاری داده
شوند یا باز داشته گردند از عذاب خدای همه اسباب خلاص را نفی کرده است از ایشان
جه بخانه هر آنکه را شفاعت شفعا باشد یا بفعل فلان یا بنصرت اولیا و اینجا جون هم
باب مسدود شد نومید بی گناهان اهل ایمان مرکافرانا و مومنان دربن آیت داخل نیستند
چه نصرت ایشان موعودست انا لننصر رسلنا والذين آمنوا وشفیع ایشان صاحب مقام
محمود شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وفدای هر مومنی کافری را بدوزخ فرستید چنانچه
در اخبار وارد است ودر کوه فی شفاعت مرد آیت رد قول یهود است که میگفتند
ابای ما را شفاعت خواهند کرد پس بعد از ذکر نعم اجمالی بیان تفاصیل آن میکند والیه
باشد در تذکیر و اعظم بود از روی حجت واول آن نعمتها اینست که میفرماید واذ نجیناکم
یاد کنید چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را منت بر فرزندان نهاد که حصول آن
بسبب آبا باشد من آل فرعون از اتباع و متعلقان فرعون آل هر کس گروهی باشند که نسبت
با و در نسب یا دین وآل فرعون گروهی بودند که هم در نسبت وهم در کیش باطل ویرا
نسبت داشتند و فرعون لقب ملوک عمالقه که بقایای قوم عاد بودند و ولید بن
مصعب بن ریان و پادشاه عمالقه را فرعون گویند چنانچه شاه عجم را کسری و سلطان روم را

قیصر و حاکم چین را خاقان و والی یمن را تبع و وهب بن منبه گوید اهل کتاب چنین روایت کنند که نام
فرعون قابوس بوده و گفته اند همان فرعون یوسف است و اصح آنست که فرعون
یوسف ریان بن ولید است و میان این دو فرعون چهارصد سال بوده و علما گفته اند
قبطیان بودند از اولاد قبط که پسر حام بن نوح بود و ایشان با فرزندان یوسف و اولاد یعقوب
که بنی اسرائیل ایشانند بجهت حکومت یوسف عم و صهر و سبب اختیار از ایشان در زمان
دولت او کینه عظیم داشتند لاجرم درین وقت مجال استیلا یافته بتعذیب و تعنیف ایشان
مشغول میشدند چنانچه میفرماید یسومونکم عذاب میکردند شما را آل فرعون یعنی میچشانیدند
سوء العذاب سخت ترین و بدترین عذابی چون خدمت ستوران و پاک کردن مزابل و
حرث و زراعت و بنا و عمارت و مانند این مدت صد سال این نوع محنتها میکشیدند
و گفته اند بیان عذابست که ایشان یذبحون میکشتند ابناءکم پسران شما را در طفولیت
و یستحیون و باقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را برای خدمت یا زنده میگرفتند
و آن برابر کشتن پسران بود در مشقت شما و گویند استبقاء بنات شاقتر بود [illegible]
بعد از ذبح ابنا وفی ذلکم و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بلاء محنتی و آزمایشی
بود شما را من ربکم از نزد پروردگار شما عظیم بزرگ و بی نهایت و گفته اند که رهانیدن
شما از آل فرعون نعمتی بزرگ بود شما را لفظ بلا از اضداد است شامل نعمت و محنت باشد
محققان گفته اند بلا از ما هم نیست و آن هم در نعمت باشد هم در محنت و در حال سرا و ضرا
گوهر مرد هم بدو پیدا آید چنانچه گفته اند بیت ای برادر دولت و نکبت محک مردم است جوهر
ایشان زین محک پیدا شود . گر عیاری باشدش قیمت پدید آرد نزد خلق . ور غشی دارد میان مردمان
رسوا شود . امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه در ظاهر بلا و محنت نماید در باطن
نعمت و کرامتست زیرا که ایشان نظر بمبلی دارند نه بر بلا و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا
بیت هر بلا کز دوست آید رحمتست . و آن بلا را بر در ما منتست . هر بلا کز نزد
حق آید عطاست . ای خوشا جانی که در خورد بلاست . و سبب کشتن فرعون فرزندان
بنی اسرائیل را آن بود که وقتی علما و حکمای وی حکایت میکردند که خدای آسمان ابراهیم
را که دوست وی بود وعده داده است که از نسل وی پیغمبران و پادشاهان بیرون
آرد فرعون از استماع این سخن اندیشه مند شد که مبادا از اولاد ابراهیم عم ورا
منازعی پدید آید و میدانست که بنی اسرائیل جگر گوشگان ابراهیم اند پس با وزرا و
ارکان دولت مشاورت نمود و رای همه بران قرار گرفت که هر زنی حامله از ایشان که

پسر نیابد

پسر زاید بکشند و دختر را که استحقاق نبوت و شایستگی سلطنت نیست بگذارند و
گفته اند شبی فرعون بخواب دید که آتشی از جانب بیت المقدس بیامده در کوشک وی افتاد
آن آتش بهمه نواحی مصر سرایت کرد و هر خانه و بلندیی که در مملکت او بود تمام بسوخت
شد و خدمتکاران و بعضی قبطیان بتمامی هلاک شدند و بنی اسرائیل را از آن آتش هیچ آفتی
نرسید فرعون از هول این خواب بیدار شده تا روز با اضطراب گذرانید و بامداد آن صورت
واقعه با کاهنان و معبران تقریر نمود ایشان بدین وجه تعبیر کردند که از قوم
بنی اسرائیل کسی بیرون آید که هلاک قبط و خرابی مملکت بر دست وی باشد و گویند شبی از
آسمان آوازی شنید که ای فرعون بهوش باش که پسری می آید و زود باشد که از ایشان
شخصی ظاهر گردد که هلاک تو و قوم تو بر دست او بود و ملک و دولت از تو انتزاع کرده
به بنی اسرائیل دهد و بدین سبب فرعون بکشتن پسران بنی اسرائیل حکم کرد چون
مدتی بر آمد امرای قبط با فرعون گفتند عجب حالیست که صغار این قوم را می
کشند و کبار ایشان میمیرند و زود باشد که از ایشان مرد نماند و ما بخدمتکار محتاج شویم
حکم شد که یکسال بکشند و یکسال باقی گذارند و آن سال که نمی کشتند هرون متولد شد
و آن سال که نوبت کشتن بود موسی سلام الله علیه بظهور رسید و حکایت ولادت موسی
در سوره قصص بتفصیل ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ببرکت موسی و ولادت
او منجمان گفتند آن پسر که بر ملکت تخت متولد شد فایده کشتن اطفال چیست
ترک قتل ایشان کردند و ایشان را از آن بلیه نجات رسید و این نعمتی بزرگ بود بر ایشان
نعمتی دیگر آنست که میفرماید واذ فرقنا و یاد کنید از آن زمان که بشکافتیم و جدا کردیم بکم
از بهر شما یا بمعنی لام است یا بسبب شما و گفته اند بشکافتیم بشما البحر دریا یعنی قلزم را
یعنی شما میرفتید و دریا برفتن شما شکافته می شد فانجیناکم پس برهانیدیم شما را از
غرق و لشکر دشمن و اغرقنا و غرق ساختیم آل فرعون کسان فرعون را اقتصار کرد بر ذکر
آل او زیرا که هرگاه ذکر اتباع کند [illegible] مستلزم هلاک متبوع است دانند که او نیز
مغرق بود با غراق و عذاب و گویند مراد از آل فرعون اوست چنانچه از حسن بصری رحمه الله
نقل کرده اند که او میگفت اللهم صل علی آل محمد ای شخصه و بعد تقدیر چه بدکردار فرعون
اندک اتباع او استغنا حاصل باشد و انتم و حال آنکه شما تنظرون مینگریستید
بسوی که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه میکردید و هلاک ایشان معاینه میدید
یا نظر میکردید بجثهای ایشان وقتی که آب ایشان را مرده بیرون می انداخت [illegible] تفصیل

این قصه سوره شعراست اما اینجا ایما می باید بمقصود تا از تفسیر آیه بهره‌مند
توان بود. آورده‌اند که چون حق سبحانه موسی را بفرعون فرستاد و موسی او را بخدای
دعوت کرده معجزه عصا و ید بیضا بنمود فرعون در عناد و عصیان افزوده
تکلیفها که بنی اسرائیل را میکرد مضاعف کرد و اینقبطیان همه روزه سبطیان را کارها سخت
فرمودندی و شب هنگام گسسته و بی‌نواها کردندی تا کار بریشان بر شکامل
بشکامل دل از محنت چه روز و روزگار دشتاین نه روز آرام نی شب هم بیت
نوع کار بعبادست این آخر بعرض موسی عم رسانیدند که در وقتی که تو مبعوث
نبودی ما را ایذا میرسید و این زمان که علم دعوت برافراختی و کمر
بمیدان نبوت در تاختی آزار و محنت زیادت شده بیت مرهمی طلبیدیم که
بر ریش نهیم مرهم ریش ما دلها ولی نیش زدند موسی عم با ایشان بشیر وفق
وحق تعالی بلطف وحی کرد که ای موسی غم مخور که هلاک فرعون نزدیک رسید در فلان
شب بروی بر بنی اسرائیل بجانب قلزم تا عجایب قدرت من مشاهده کنی موسی
بفرمود تا بنی اسرائیل از قبطیان پیرایها و جامها بجهت عروسی کرفتند تا قبطیان
کمان بردند که ایشان بزفاف مشغول اند و هم در آن شب که حکم شده بود ایشان را
از مصر بیرون آورد و متوجه شد بطرف دریای قلزم که از انجا ایله نیز کویند خلیجی
از دریای هند جدا شده طولش هزار و دویست فرسنگ و عرضش هفتصد میل روزی
دیگر فرعون را خبر شد با هزار هزار و هفتصد هزار مرد از پی بنی اسرائیل روان
کردید و ایشان ششصد و بیست هزار مرد کاری بودند غیر اطفال و نسوان
چون مقدمه لشکر موسی بلب دریا رسیدند مقارن آن مقدمه سپاه فرعون بساقه
لشکر ایشان پیوست بنی اسرائیل مضطرب شده گفتند ای موسی از پیش دریا
خونخوار و از قفا سپاهی جرار که لا زارع ناعاقبت چگونه شود کار و پیاده ما موسی عم
گفت مترسید که خدای با ماست و بحکم وحی عصا بر دریا زد که بشکاف که بحر بحر عالم
آورده که دریا فرمان نبرد و وحی آمد که ای موسی او را بکنیه بخوان موسی گفت بشکاف
شوها ابا خالد بفرمان خدای فی الحال دوازده شکاف در وی پیدا شده در زمان قعر
را فرمان رسید تا بر قعر دریا بتافت و باد را امر شد تا بوزید و زمین دریا خشک گردانید
بنی اسرائیل بدریا در آمدند و هر سبطی بدان راه که میرفتند سبطی دیگر را نمی‌دیدند گفتند
موسی شاید که اخوان ما هلاک شده باشند و ما ندانیم موسی عم باری دیگر عصا

بر دریا زد

بر دریا زد دو نیمها و شکافها پیدا شد تا اسباط یکدیگر را مشاهده نمودند و متعقب
لشکر موسی که هرون بود از انجانب بلب دریا رسید توقف نمودند تا فرعون با خواص
و اعیان بیامدند همین که فرعون دریا را بدان صفت دید روی بیرودکان قوم کرد
و گفت می بینید که دریا از هیبت من چگونه شکافته است میخواست که ایشان را فریب
بدهد و بلب دریا باز گرداند اما چون وعده هلاک رسیده بود چندان توقف ننمود جبرئیل
و تقدیم بر بیامد و جبرئیل عم بر مادیانی نشسته از پیش فرعون گذشت و بدریا
در رفت اسب فرعون بوی مادیان شنید سر در کشید و بعقب او در آمد و
چندانکه فرعون میخواست که عنان بر تابد میسر نگشت بیت توسن خود شد
انجنان کس سوار را کشیده عنان القصه جبرئیل پیش از همه میرفت و میکائیل
از عقب لشکر فرعون را میراند تا چون تمام لشکر بدریا در آمدند فرمان عزت نافذ شد
که ای دریا بگیر ایشان را و کشتی عمر هر یکی را بگرداب اجل در افکن هر و شیئی از اجزا آب ملاقی
یکدیگر متصل شده مجموع ایشان غرقه گشتند در بحر الحقایق مشابهت میدهد
این قصه را باحوال سالکان که میگوید چون موسی دل و قوم او که صفات حمیده اند
متوجه مقصد اقصی حقیقی شدند کفار ایشان بر بحر دنیا فتاد و نفس اماره و متابعان
او که ذمایم اخلاق اند بجهت مغلوب ساختن دل در طلب و پیکار متوجه شدند آن را دریافت
موسی دل بعصای شهادت نفی کلمه لا اله الا الله بر دریای دنیا زد نفی الهه اثبات شکافته
و عنایت الا الله موسی دل و اهل هدی را در یافت و فرعون نفس و اتباع او در طلب بحر شکر
لذات و شهوات نفسانی مستغرق گشته و دل بساحل نجات رسیده منتظر ظهور بود
و اشارت بدین معنی فرموده بیت بعصا شکاف دریا که قوم خویش یابی تبعه
قبایمی آمد اکنون مصطفائی و بعد از غرق شدن اهل ضلال بنی اسرائیل خوش
حال و فارغ بال گشته گفتند ای موسی چه باشد که خدای تعالی بر ما کتابی فرستد
و ما را بامر و نهی حق معتبر کرداند تا بشکرانه خلاصی از فرعونیان خدمت
در بندیم موسی در این باب با رب العزت مناجات کرد و حکم شد که چهل روز روزه
دار و بمیقات طور حاضر شو تا الواح بتورات بتو فرستادیم و حق تعالی از پی بنی یادی
اسرائیل میفرماید که **وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى** و یاد کنید آنکه وعده دادیم موسی را از جهت
دادن کتاب و موسی وعده داد ما را بآمدن بجانب طور رجاع کرد دو نخدا
امر بود و از موسی قبول اما بلفظ مواعده گفت که وعده با شده و ستانده با دوستان

اربعين ليلة چهل شبانروز يعنى بعد از انقضاى آن تعبير بليالى جهت آنست
كه شهور يهود قمريست وابتداى آن از شب باشد در كشف الاسرار فرموده كه روا
درين چهل روز روزه وصال فرمود چنانچه در هر شب افطار نكند واگر يعنى
يوماً گفتى روزه معروف از آن مفهوم شدى يعنى امساك روز ونه افطار آن
و در بحر الحقايق فرموده كه اگر بجاى ليله يعلم گفتى موسى گمان بردى كه مأمور
نعيت است در روز پس بطريق معهود شب از براى آسايش وسكونست پس
موسى را علم پس از اختصاص ليل بوى معلوم شد كه تهيئتش ملابست ليل ونهار
را محققان گفته اند حق را با موسى وعده بود وميعاد دوستان پيشتر در شب
باشد كه وقت خلوت عاشقانست زمان صحبت آشنايانست شب پرده روندگا[ن]
راهست روز بازار ديدار آن سحرگاهست **بيت** شب رو بها واصل شود •
مقصود ما حاصل شود • چون روز روشن دل شود • هر كو ز شب آگاه شد •
وهم در بحر الحقايق فرمايد كه نكته در عدد چهل آنست كه اهل حساب مراتب اعداد را
چهار نهاده اند آحاد وعشرات ومئات والوف وعددى كه در قرآن بكمال
متصف شده عشر است كه قال تعالى تلك عشرة كاملة وده را در چهار ضرب كنى چهل
حاصل آيد كه كمال كمالاتست وايام تخمير طينت آدم بهمين عدد بوده ودر احاديث صحيح
بروايت ابن مسعود رضى الله عنه وارد شده حضرت رسالت صلوات الله عليه فرموده اند
كه ان خلق احدكم يجمع فى بطن امه اربعين يوماً جمع شدن خلقت هر يك از شما در هيئت
نطفه در شكم مادر چهل روز است ودر علقه ومضغه همين عدد ذكر كرده اند پس هرگاه
كه انعقاد عقد طلسم جسمانى بر روى گنج روحانى مخصوص بعدد اربعين بوده
انحلال آن نيز بهمين عدد اختصاص دارد اى عزيز حضرت مولوى با موسى جهت
طلوع لوايح الواح چهل شب وعده داد وخواجه عالم صلى الله عليه وآله وسلم اظهور
چشمهاى حكمت را از دل بزبان باختصاص اخلاص اربعين صباح مقرر فرموده در عدد
اربعين عجب سريست بوده كه آب وگل بر روى جان ودل آدم چهل روز پوشيده
بكلامات كه امنا بحضرتند ومدار عالم وجود بر وجود وبجهود ايشانست بدين عدد
مذكور گشته محققان عز كلمه در جميع كلمات نبوى واحاديث مصطفوى عليه
افضل الصلوات بدين عدد مواظبت نموده اند ومشايخ با وقار تربيت مريدان و
مستفيدان در زواياى خلوات بهمين عدد فرموده اند **بيت** عدد سال تكميل

رسد آدمى بحد كمال اينچه چل روز دست غيب نهاد در گل آدم از پى اجمال
چهل پيچ منكشف گردد بدل عارفان صاحب حال در تفسير شفا آورده كه موسى عليه السلام
بنى اسرائيل را گفته بود كه چون از مصر بيرون رويم شما را كتابى آرم از نزد خدا [illegible]
كه بيان دين شما و[illegible] شما را كويد ايشان بعد از عبور بحر وغرق شدن خصم تقاضا
اى كتاب نمودند خداى موسى را گفت چهل شبانروز روزه دار تمام ذى القعده
وده از ذى الحجه آنكه بطور رو [illegible] موسى بنى اسرائيل را بچهل روز وعده داد وهرون
را بر ايشان خليفه ساخت چون بطور رفت بنى اسرائيل روز را ايامى شمردند
وشب را علاحده شمار ميكردند چون بيست شبانروز گذشت گفتند موسى وعده خود
كرد وتمام سامرى [illegible] بعد از قوم موسى بنى اسرائيل را گفت شما بجواهر زرعيان
جرم كه فرعونيان [illegible] تا باز رهيد حق تعالى موسى را بيان شما فرستاد ايشان گفتند ما انفاره
بكرديم سامرى گفت چاره [illegible] بسوزيم واز آن در ميان شما [illegible] براى آنها ذرت
[illegible] در ميان سوزد اما ايشان را بازى داد [illegible]
سوخته شد وباز گشت سامرى زر [illegible] داشت واز آن شكل گوساله ساخت واز آن خاك
كه اسپ جبرئيل عليه السلام كه او را فرس الحيوة گفتندى بر كنار بحر قلزم سم بر وى نهاده بود و
سامرى ديده ودانسته مقدارى همراه داشت آن خاك در دهان صورت ريخت بقدرت
ربانى زنده شده آواز از او برآمد گفت اين است معبود موسى ابلهان وجاهلان او را
سجود كردند ومحل تفصيل قصه سامرى وكيفيت ساختن عجل وسوختن آن وما كان
[illegible] سوره طه خواهد بود والتوفيق من الله الودود اينست كه حق سبحانه ميكويد
ثم پس اتخذتم فرا گرفتيد شما العجل گوساله را خداى من بعده بعد از رفتن موسى
بطور يا بعد از آنكه ملك تعالى شما را از دشمن نجات داده بود واز خطر دريا رهانيده
وانتم وشما ظالمون ستمكارانيد بنهادن عبادت در غير موضع او ودر حقايق سلمى
آمده كه عجل هر انسانى نفس اوست هر كه او را پرستش كند يعنى مخالفت هوا ومراد او را
مرتكب شود در زمره ظالمان داخل نيست وگفته اند عبادت عجل اشارت است بانكه [illegible]
هواى نفس كه [illegible] زخارف دنيا [illegible] پيدا اوست بجاى [illegible]
تعالى افرأيت من اتخذ الهه هواه **بيت** هواى خود بجاى حق گرفته شب وروز خدايت
شود از هوا پرست مباش اى درويش بنگر كه در قصه آمده است موسى را امت [illegible]
الله عليه موسى چهل روز از ميان امت برفت با آنكه معجزات او ديده بودند [illegible]

دیگر نیز چون هرون در میان ایشان بود گوساله را بخدایی گرفتند و هستند هنوز
سالست که حضرت رسالت صلوات الله علیه سر در نقاب خفا کشیده اند سرکشتگان
بادیهٔ آخر الزمان جمال با کمال و رایت و معجزات آنحضرت را مشاهده نکرده همچنان
بر صراط مستقیم ایمان ثابت قدم اند و در طریق یقین به توحید و رسالت قوی و
مستحکم و هذا بفضل الله جل جلاله ثم عفونا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عنکم
از شما یعنی توبه شما و هلاک نکردیم شما را یعنی مستاصل نساختیم من بعد ذلک
از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لعلکم
مگر شما تشکرون شکر گوئید خدا را بر عفو او ای عزیز سر حسن عفو از جرم عظیم
دلیل حقارت قدر و بی اعتباری معفو عنه است نه بنی اسرائیل را گوساله معبود قدمی
راسخ نداشتند چنان که هیچ جرمی را بزودی عفو کردند اما این امت که در رسالت
مرتبه ایشان بعلو قدر و رفعت داشته اند و در نعمی که [illegible] فمن یعمل مثقال ذرة
شرا یره [illegible] هر چند گناه بزرگ بود چو [illegible] آشنایان با اندک تیر کلاه
بر بیخ جان [illegible] دوست برکه گفته اند و اذ آتینا موسی و آن نیز یاد
کنید که ما دادیم مر موسی را الکتاب توریة و الفرقان و حجت بر دشمنان یا معجزه که
میان حق و باطل باشد یعنی فارق میان حلال و حرام یا بیان معانی توریة یا ده صحیفه
که پیش از توریة بموسی فرستاده بود [illegible] نازل شد بود بر حسب وقایع
اسرائیل باشد [illegible] لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید بدان کتاب و قال
و اذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده
بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستیکه شما ظلمتم ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش
بیان غنای ذات حق است از طلب آن یعنی از گوساله پرستی شما حق را هیچ نقصانی
نیست بلکه شما کم کردید بهره نفس خود را از ثواب باتخاذکم بفراگرفتن شما العجل گوساله
را بخدایی فتوبوا پس باز گردید بتضرع و زاری الی بارئکم بسوی آفریدگار خود و رجوع کنید
از عبادت عجل که بادیا نصارست [illegible] جهالت و نهایت حماقت ایشان که ترک عبادت
خالق حکیم و قادر علیم نموده پرستش گوساله که مثل است میان مردم در بلادت و غباوت
اختیار کردند و هر که حق منعم نشناسد سزاوار است بانکه آن نعمت را از او استرداد کنند
پس حق چون نعمت حیات که نفیض باری در مجاری ابدان ایشان جاری بود ندانستند
حق تعالی آنرا از ایشان مسلوب کردانید و حکم شد که فاقتلوا انفسکم پس بکشید نفسهای

خود را یعنی نفست که خود را بدست خود بکشید بلکه آنکسان که گوساله نپرستیده اند
بکشند گوساله پرستان را چون موسی علیه السلام ایشان را بتوبه دلالت کرد و گفت بطلب آن
کردید از معصیت عذر خواهید گفتند یا موسی بچه وجه عذر گناه داده است شود باز موسی گفت
شما را که شرط توبه عبادت عجل و حکم توبه قتل است پس تسلیم شوید مر کشتن را ذلکم
این کشته شدن خیر بهتر است از زندگانی دنیا لکم مر شما را عند بارئکم نزدیک
آفریدگار شما زیرا که این قتل شما را از لوث شرک پاک ساخته بر حیات ابدی رساند
که گاه آن فرمان را گردن گرفتند و حکم شد تا بر در ها و سرای خود نشستند و
کوی به صحرا بیرون شدند و بزانو در آمدند سرها در پیش افکندند و هرون عم هفتاد
هزار مرد شمشیرها کشیده پا بر هنه و منادی ندا کرد اینک قاتلان آمدند با تیغهای
برهنه از خدای بترسید و شکیبائی پیشه گیرید و هر که سر از خشت گیرد و گوی
نگاه مکنید و هر که از جای برخیزد یا چشم بر قاتل اندازد یا بدست و پای کشنده
خود را از خود دفع کند بر لعنت خدای باد گفتند آمین و دیدها فرو بسته دل بر قتل
نهادند که ما سر تسلیم بنهادیم تا قضا بر چیست هرون با اتباع خود بقتل عبده
عجل مشغول شدند تا از اول روز تا وقت استوا و حق سبحانه از غبار ظلمت و بخاری تیره
که یکدیگر را نمی دیدند که برادر و پدر و فرزندان و یار خود را می کشتند تا هفتاد
هزار از ایشان بقتل رسید موسی را بعد از مشاهده آن حال طاقت طاق شد و بگریه
در آمد و زاری کنان گفت خدایا فرزندان هلاک شدند البقیه البقیه و تقدما
دعای موسی مستجاب گرداند و فرمان داد تا از قتل باز ایستند و موسی بجهت کشتگان
نهایت دلتنگ بود خطاب رسید که ای موسی راضی نیستی که هم قاتل و هم مقتول بهشت
بروم کشتگان را مرتبه شهدا دادم و باقی ماندگان عفو فرمایم اینست که رب
العزة گفت فتاب علیکم چون فرمان حق قبول کردید پس توبه شما بپذیرفت
انه بدرستیکه او هو اوست التواب پذیرنده توبه از عاصیان بسیار که کشته
نگشتند الرحیم مهربان و بخشاینده بر توبه کاران یا آنها که کشته شدند ای بعض
توبه بنی اسرائیل بقتل بود و توبه این امت بقول است با ندامت ایشان بقتل راضی
راضی شدند تا معرفت یابند و هر قول که بعد تقصیر ممکن که کرامت یابی در حلقه
امر و نهی کرده کد قول بی گوساله در بین توجه کرده از عبادت ملک تعالی باز ماندند
مرحان مهمان کاه دشمنی قوی تر از بزرگ نه شیم تا آن شد از معبودیت حق بجا نرسند

میکنند نیست که ایمان مرایشان کامل نبود در لطایف قشیری آمده که توبه بقتل نفوس
منسوخ نیست الا آنست که توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند کنایت و توبه
خواص این امت آنست که نفس را بکشند به نهایا فنا آن مشقت کشتن یکبار کشیدند
و باز رستند و اینها مدام در مخالفت هوا در لحظه بقتلیست از حقایق سلمیه است که قتل نفوس
ظاهر همه مومن توانند بود و هم کارا اما قتل نفوس باطن جز بتوفیق ربانی میسر نشود
و کشتن نفس بقطع ارادتها و مرادها باشد و با تبری از حول و قوت خود و ترک شهوت
آن بتوبه و عروجها از تحقیق دعوی با و معنی بیت نفس خود را کشتی حیات باقی یافتی کن
خواجه را کشتی تا ورا بنده کن . قو طمع داری که او را بی جفا . بستن داری در وفا رو
وفا . هر جفی را این تمنا که زند . موسی بیارکه از حد هفتاد کس وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید
آنرا که چون گفتید و بعضی گفتند از اخیار قوم شما گفتند يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ ای موسی
ما تصدیق نکنیم و استوار ندانیم لَكَ ترا حَتَّىٰ تا وقتی که ببینیم بچشم سر نَرَى اللَّهَ ببینیم
خدای را جَهْرَةً آشکارا و رو برو [illegible] حضرت موسی علیه [illegible] و جمع از بزرگان بنی اسرائیل
هفتاد تن برگزیده بود و جهت اعتذار عبادت عجل با خود بکوه طور برده تا بنی
اسرائیل موقف رسانند که کلام حق در باب انعام و اکرام قوم خود استماع کنند
چون بپای کوه رسیدند موسی ایشانرا بگذاشت و بیالای طور برآمد مناجات کرد
که خدایا این جماعت میخواهند که کلام تو بشنوند خداوند تعالی موسی را دانا بکوه
بلند و سحاب الغمام میان موسی و ایشان درآمد کسی از ایشان [illegible] این سخن شنیدند
که اِنّی انا الله لا اله الا انا من خداوندم [illegible] شما را از زمین
مصر بقوت تمام پس مرا پرستید و غیر مرا عبادت مکنید بعد از انکشاف غمام موسی نزد
ایشان آمد و گفت شنودید گفتند سخن شنیدیم ما ندانیم که گوینده آن که بود
تا تصدیق نکنیم که بعیان حق را ببینیم که آن بردند که رویت حق مثل رویت اجسام است
در جهت و چیزی که مقابل [illegible] رو ندانستند که آن رویت منزه است از کیفیت
و صورت [illegible] خواهد بود در آخرت صاحب بصائر فرموده که نادیده را دو سبب
یکی آنکه بیننده در حجاب باشد و دیدنی مکشوف یا دیدنی محجوب بود دوم بیننده چون
حجاب دارد تعالی ایشان چون محجوب نیست فاما خلق در حجابند قوم موسی [illegible] خواستند
و پنداشتند که حق تعالی در حجابست التماس کردند که حجاب بردارد تا به بینند از [illegible]
مستوجب عقوبت شدند [illegible] ایشانرا رسید که تصدیق موسی را [illegible]

کردند بدین

کردند بدین جهت سبحانه بسر استحالت و بتز عقوبت است که میفرماید فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت
اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنتُمْ و شما یعنی آن
مردم شما تَنظُرُونَ می نگریستید بدان آتش و گفته اند صاعقه حرکت و شما میدیدید یا سبب
مرگ را و گویند صاعقه آوازی بود که از آسمان بیامد شنیده همان بود و مرده همان جا
مرده افتاده بودند موسی تحیر در ایشان مینگریست عاقبت گفت خداوندا تو بنی اسرائیل
را بدان اخلاق ذمیمه و اوصاف ذمیمه که دارند میدانی من با ایشان چه گویم و اگر گویند
اشراف قوم ما را هلاک کردی چه جواب دهم خدایا ایشانرا زنده گردان دعوت
موسی اجابت یافت و حق تعالی بقدرت کامله با نا ایشانرا زنده گردانید و آن
مرگ عبرت بود نه مرگ فنا چه پس از آن دیگر باره مکلف بودند و بیان زنده گردانیدن حق سبحانه
منت نهاد بر ایشان و گفت ثُمَّ بَعَثْنَاكُم پس شما را برانگیختیم و زنده کردیم مِّن بَعْدِ
مَوْتِكُمْ پس از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَشْكُرُونَ سپاس
داری کنید مرحق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است و زندگی سرمایه حصول
سعادات باشد بسبب زیادتی عبادات [illegible] عمر سود از سرمایه حیات بکسی رسد که
اوقات زندگانی به عبادت رعایت نمود و الا آن ناچار عمر کند لا ابالی وار [illegible]
باز از هوا و هوس گذرد و باشد چه سرمایه حیات از سودای خود جز زیان [illegible]
ندارد خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ بیت عمر که مایه ما بود رفت . مایه ما بیشتر از سود رفت .
مایه شد و سود دنیا مانده نیست . عمر زیان نیست کنون هر چه هست . دیگر از آن ذکر
بعضی از نعمتها که [illegible] ایشان ارزانی داشته بود میفرماید یعنی یاد کنید آنرا که [illegible]
و [illegible] بود که چون قوم موسی از دریای خطرناک بسلامت بگذشتند و دشمنان هلاک
[illegible] ایشان [illegible] رسیدند [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] از ولایت شام [illegible] و فلسطین و اریحا [illegible] ایشان گفتند ای موسی از
مصر بیرون کرده [illegible] امروز [illegible] نه خیمه داریم و نه سایه بان [illegible]
[illegible] و نه نان [illegible] کرده [illegible] برکتی [illegible]
نان رسید دعا کرد [illegible] ایشانرا بگوی [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] تا برای ایشان سلوی [illegible] ایشانرا
آب [illegible] فرمان رسانم تا بر سر ایشان سایه [illegible] بنی اسرائیل روی براه
آورند و چون روز [illegible] آفتاب [illegible] ظاهر شد سایه بان ابر [illegible]

ایشان پدید آمد کما قال تعالی وَظَلَّلْنَا و سایه‌بان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از
آفتاب متضرر نگردید و آن ابری بود سفید بانوازش لشکرگاه ایشان بقول اصحاب تفسیر کی
بنی اسرائیل را و از ده میل بود و روزها در سایه می‌رفتند و شبها عمودی از نور فرود می‌آمد
از زمین باسمان پیوسته تا در شعاع آن سیر میکردند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ
بر شما الْمَنَّ ترنجبین و آن از آسمان می‌آمد چون برف سفید بود و شیرین چون عسل از صبح
تا وقت طلوع آفتاب و هر یکی صاعی از آن تصرف میکردند و گفته‌اند شیرۀ درختی بود چون
صمغ ساق و بیکین که در وقت سحرگاه بران درخت پدید آمدی بالطبع چون شهد مصفی و بقولی
زنجبیل بوده و نان تنک نیز گویند محققان برآنند که من انگبین بوده است از روی کرم حق
تعالی بر ایشان منت نهاد و بی‌رنجی و مشقتی بر ایشان میفرستاد وَالسَّلْوَى و فرستادیم
مرغی بر شکل سمانی و آن طایری باشد از کبجشک بزرگتر و از کبوتری خرد تر هر روز باد جنوب
بیامدی و ایشان را میاوردی و هر یکی بقدر کفایت میگرفتند و میکشتند در کشف الاسرار آورده
که ابری بر آمدی و از آن ابر مرغان سرخ پدید آمدی چندانکه ایشان را بایستی
بیافتادی و بریان بر سر شما افتادندی و ایشان آن را برداشتندی تا آنکه
با درویشان و دیگر مردمان بنی اسرائیل میداشتندی مرغی بود بی‌پر
و بی‌استخوان و بی‌خون و هم خوردنی و گویند سلوی
بلغت کنانه عسل است اهل تحقیق گویند سلوی از تسلی است یعنی فرستادیم بر شما چیزی که
موجب تسلیه دل شما گردد و بیان آنکه بعد از آن فرستادن من
منّ و السلوی گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌ها آنچه روزی کردیم
شما را و گویند طیب حلال است و لذیذ نیز گفته‌اند با آنکه این نعمتها بدیشان دادیم و گفتیم
بقدر حاجت بر دارید و بخورید و برای فردا ذخیره منهید بعد هیچ روزی قسم دو روز
بر مقدار نگذارید که حصه شنبه نیز بردارید ایشان فرمان ما را خلاف کرده طعام
برای فردا ذخیره میکردند تا آنجمله همه متعفن و متغیر می‌شد و در حدیث آمده است
که اگر بنی اسرائیل نبودندی طعام تباه نشدی و لحم هرگز متغیر نگشتی وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند
بر ما بدین نافرمانی و ظلم که از ایشان صادر شد وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از روی نادانی
أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند که خود را از اعتماد نمودن باز داشتی
کشیدند حق چه شبیه است معامله این گوساله پرستان بلکه حال هر بخیلی بعلت جمع
بر رزقها اند و بوی انعام غذا از ایشان دور شد حکایت یکی بتروم که هر روز در حو

اخضر میچرد

اخضر میچرد و طفلان چرا که تمامی برد و اغر بعد فربه و تازه بمنزلگاه خود میآید
در بین اندیشه که فردا چه خورم همه شب میگدازد تا کاهش میکرد دیگر روز چون بره
آمی چند صبح بحرتم واز بسیاری کاه تو تازه بینا بر باغ ادام نجورد بیز بر منوال روز
سابق سیر خورد فربه گردد و شبی باز همچنین شب گذشته اندیشه قوت فردا لاغر شود
حاصل که هر روز روزی بخورد و هر شب غم روزی و با وجود آنکه سالها مشاهده کرده که
رزق هر روز میرسد از فکر هر شب خالی نیست و در مثنوی معنوی حقیقت این سخن بیان
می نماید بیت نفس آن گاو است و آن دشت این جهان • وا همی لاغر شود از بیم نان • که چه خورم
فردا بر سود ای عجب • قوت خود را از کجا سازم طلب • هیچ شد بیشه که چندین سالی •
میخورم زین سبزه زار وز مرج • هیچ روزی کم نیامد روزیم • چیست این ترس
و غم و دلسوزیم • سالها خوردی که نامد در خوره • ترک مستقبل کن و ماضی نگر • در تفسیر
امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که این منت از نعم بزرگ است بهر ما هست ظل الغمام
الوصلت بلکه مکالمات و مراسلات و نقش سوق لقای ذی المن و سلوی لذت مناجات
است با مولی و طیبات و صولت بمهبط قرب و ظلم میل است بما سوی حضرت رب گویی
بنی اسرائیل را در سایه ابر جای داد ما را در سایه لطف خود پرورده و اگر ابقیه ایشان تجلی تو
نیز من ساخت کام دل ما را بحلاوت تلاوت آیات مبین چاشنی ذوق داده ایشان را مرغ بریان
بر صحاری لشوخته بیز ما را مقرر است ایشان را حکم شده کلوا من طیبات الطعام بی‌پرورده اهمیت که
ذوق با بیعت ای کلام بیفزاید تربیت تن موجب تنزل مرتبه جسمانی است و تقویت ذوق سبب ترقی
مرتبه خاص برستی بیت تن میپرورد زانکه می‌مانی بخاک • ذوق برورد زانکه بالا میرود •
چرب و شیرین کم ده این مردار را • هر که تن پرورده رسوا میرود • وَإِذْ قُلْنَا و یاد کنید آنرا که
گفتیم ما شما را ادْخُلُوا در آیید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین ده یعنی بیت المقدس است یا اریحا که قریه جبارا
بوده یا بلقا از ولایت شام یا رمله اغلب بر آنند که این فرمان بعد از آن صادر شده که بچهل سال
در تیه سرگردان بودند و تیه صحرایست میان فلسطین و ایله دوازده فرسنگ طول آن و عرض
نه فرسنگ چون در تیه مدت سرگشتگی ایشان در پایان رسید موسی و هارون علیهما السلام
بجوار رحمت الهی پیوستند خدای تعالی وحی کرد به یوشع بن نون از سبط یوسف علیهما السلام
که پیغمبر وقت و خلیفه موسی بود که بنی اسرائیل را بگو در آیید بدین ده فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا
از میوه‌ها و طعام وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا خواهید و هر چه خواهید رَغَدًا خوردنی
فراخ بی مضایقت و مزاحمت وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید از دری از درهای این دیه

عفت دریوده و بلند مجلس بحیلیلیا که آنرا باب الحطه گفتندی و آن در هشتم بوده و در بها سُجَّدًا
گویند در تیه بود که موسی و بنی اسرائیل وی بدان امر کردندی در وقت نماز که هر که از آن در میرفتند
سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یا فتن را از تیه و گویند مراد از سجده خضوع و تواضع بوده وَ
قُولُوا و بگوئید حِطَّةٌ این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه از ما بیفکن گناهان ما را و بعضی
برآنند که بگفتن این لفظ مامور نبوده اند بلکه حطه کلمه توحید است که گفتندی با ایشان امر شده بگفتن
لا اله الا الله و گفته اند که بایشان امر کردند بالتوبه و در احقاف از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که استغفر الله و بر هر تقدیر گفتند این کلمه بگوئید نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم مر شما را و چون بصیغه
واحد مجهول خوانند متکلم با موثث معنی این بود که تا آمرزیده شود خَطَايَاكُمْ گناهان شما جمع
خطا وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده کنیم و افزونی دهیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را در ثواب
ایشان لفظ سنزید بیان آنست جواب امر تا مشعر باشد بآنکه اهل احسان را
استحقاق زیادت ثواب هست هرچند امتثال این امر نکنند فکیف که بکنند و پیشکار کنند
در حقائق آمده که مراد از قریه مرتبه ولایت و دخول در آن مجمع همه
باشد و آن مقام جمع و منزل است و دخول در او بر محافظت مرتبه ولایت بود و بند نوع
بدان مکر [illegible] دوا خستان فَبَدَّلَ پس بگردانیدند الَّذِينَ آنان که ایشان ظَلَمُوا ستم کردند
بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بوده اند بگفتن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود
مر ایشان را اما گفته بودیم که بگوئید حطه یعنی فرو داشت خواهش بدو آمرزش گناهان ایشان
از روی استهزا گفتند حطا سمقاثا و معنی این بلغت قبطی گندم سرخ باشد تبدیل کردند تقوی
و استغفار را بطلب منتهای خود از اغراض دنیا فَأَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ بر آنکه
ایشان ظَلَمُوا ستمکاری کردند بکفر و تغییر قول انجا و منع مظهر تصریح الغلبت
امر ایشان و اشعار بآنکه صفت ظلم ایشان غالب بود و ما بر ان ظالمان فرستادیم رِجْزًا عذابی عظیم
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان و آن آتشی بود که آمد و آن گروه را بسوخت و نزول این عذاب بر ایشان
بجهت جحود بود بِمَا بدان چیزی که ایشان كَانُوا بودند بدان بجهت يَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از
فرمان و [illegible] قول را تبدیل کردند و در صحیح بخاری و مسلم آمده که
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که بنی اسرائیل را گفتند که درآیید بدین در سجده کنان
[illegible] حطه [illegible]
و از این بود که عذاب بر ایشان فرود آمد و بسوختند و گفته طاعون در میان ایشان پدید آمد
و آنچه آنست که نوعی بود از طاعون که از آن مردمان گویند در یک ساعت بیست و چهار هزار کس

مردم [illegible] آنست که اعتقاد هر دو کس بانها چنانکه محققان گویند و بر زبان آرند
[illegible] که هر که [illegible] باشد یا خانه دل که بیت المقدس است و منظر نظر عنایت الله
[illegible] بجهت خضوع و [illegible] مراد [illegible] عیش و طیب نفس [illegible]
احکام شرع [illegible] صفات [illegible] غایت [illegible]
[illegible] وصال بیت [illegible]
[illegible] محروم [illegible] وصال وَإِذِ اسْتَسْقَى و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست
از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن منّ و سلوی تشنه شدند و آب طلبیدند فَقُلْنَا
پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بزن بِعَصَاكَ بدین عصای خود که عصا و تعریف آن
در سوره طه انشاءالله بیاید گفتنی که اصل آن عصا که موسی داشته از چوب
مورد بهشت است و طول آن ده گز بوده [illegible] الْحَجَرَ [illegible]
[illegible] عَصَاكَ الْحَجَرَ [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
و موسی بر عقب [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
است و جای تا [illegible] قصه سوره احزاب [illegible]
[illegible] عصا [illegible] بنی اسرائیل گفتند [illegible]
[illegible] چهار سوی [illegible]
از [illegible] عصا بر وی زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ از آن سنگ
اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط که همراه بودند [illegible]
[illegible] اولاد یعقوب [illegible] سبط در بنی اسرائیل [illegible] قبیله در عرب و خانواده
در عجم و هر چشمه [illegible] ایشان [illegible] چشمه [illegible]
[illegible] سبط [illegible] قَدْ عَلِمَ [illegible] كُلُّ أُنَاسٍ هر یکی از آدمیان یعنی
از اسباط بنی اسرائیل مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را [illegible] ایشان [illegible]
هیچ یکی از چشمه دیگری آب نخوردی و بعد از انزال منّ و سلوی و اظهار دو عیون
وانهار گفتیم ایشان را كُلُوا بخورید از منّ و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ

از روزی که خدای تعالی بی رنج بشما داده **وَلَا تَعْثَوْا** و از حد در مگذرید **فِي الْأَرْضِ** در زمین **مُفْسِدِينَ** در حالتی که شما تباه کاران باشید یعنی تمادی مکنید در افساد و مبالغه منمایید در آن ۞ آورده اند که جمعی از بنی اسرائیل گفتند اگر عصای موسی گم شود ما از سنگ چگونه بیرون آریم خطاب رسید که سنگ را بعصا مزن و با او سخن گوی تا ترا فرمان برد موسی گفت ای حجر ما را آب ده از هر پهلو سه چشمه روان شد صاحب تفسیر مستقصی در فصول آورده که این حجر جذب آب میکرد از زمین و بتسخیر بیرون میداد و در هوا یبیع گوید که چون دیده شاید که درخت از زمین آب بجذب کشیده ساق و شاخ و برگ او رساند چرا نشاید که سنگ از زمین آب کشد و بشکافها بیرون دهد این از معجزه موسی هم را نبود فرموده که انکار امثال این معجزات از غایت نادانیست و قلت تدبر در غرایب صنع ربانی چه هرگاه حجری یافته شود که جاذب حدید است چون مقناطیس چرا نشاید که سنگی دیگر جهت جذب آب از زمین و حقیقت آنست که این صورت از معجزات کلیم الله و معجزه به عرف عادات نبوده بیرون آمدن آب از سنگ چندان عجب نیست در فضای جهان آب از میان اصابع دست باد شاه سیادت مصطفی خاتم انبیا علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات تا سه کرت تا عجایب بیرون آمد جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کند که در یکی از غزوات از وجه انگشتان مبارک او چندان آب بیرون آمد که هزار و چهار صد کس سیراب گشتند و اگر بیشتر هم بودندی همه را کفایت بودی و اینجا فرموده است

شعر بحر کرم موج زن از دست تو منفجر از وجه انگشت تو کوثر و تسنیم
هزاران هزار گشته از آن بحر جرعه کش و لیکه خواند محققان که تن بحق سبحانه عصای قدرت بر حجر وجود بشر زند دوازده چشمه دانش که آب حیات است از آن منفجر گردد یعنی حواس عشر و قوت نظری و عملی هر یکی را مشربی خاص و فهمی مخصوص است و گویند که مشرب هرکس آنجاست که دل او آن جا است و آنچه که دل نفس مشرب او و جز بر چشمه ملکوت دنیا نیست و اکثر دولت مشرب عز تو و توجه شریعت و دلیل مشرب جنت و بهانه طاعت و روح از مشرب سلسبیل جنت و مشرب عشق با دوست باشد مشرب او و جز ینبوع قرب نخواهد بود **وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا** بیا بیسکده ما که ساقی عشق دهد شراب طهور بساغر توحید **وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى** و یاد کنید آنرا که گفتید ای موسی **لَنْ نَصْبِرَ** ما هرگز صبر نتوانیم کرد **عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ** بر طعامی یکسان یعنی شکیبائی نتوانیم بر خوردن یک نوع از طعام هر چند طعام دو بود اما هر دو را هم سرشته یکی میشد

یا جهة عدم اختلاف و تبدیل آنرا یکی گفتند و گفته اند هر روز سلوی و من بود بر یکی ایشان و بقول بعضی آنکه ایشان عادت بآن داشتند که تازه بتازه خوردند و آنکه میان ایشان را حاجت نباشد [illegible] بوی که مزارع و سازگاری فلاحت و حاصل آن این [illegible] نداشت **فَادْعُ** پس بخوان **لَنَا** از برای ما **رَبَّكَ** پروردگار خود را و بخواه از وی تا بقدرت خود **يُخْرِجْ** بیرون آرد و پیدا کند **لَنَا** برای ما **مِمَّا** از آنچه **تُنْبِتُ الْأَرْضُ** میرویاند زمین و نسبت انبات بزمین مجاز است چه رویاننده بحقیقت جز حق نیست **مِنْ بَقْلِهَا** از سبزهای او **وَقِثَّائِهَا** و از خیار و ماده نکاو **وَفُومِهَا** و از گندم او و گفته اند سیر است **وَعَدَسِهَا** و دانه او **وَبَصَلِهَا** و پیاز او [illegible] اختلاف است قوم موسی [illegible] طلبیدند بعض بقلها و قثائها و امت عیسی خوان [illegible] خواستند ربنا انزل علینا مائدة [illegible] کار خود بحضرت عزت تفویض کردند و خواجه عالم را صلی الله علیه و آله و سلم حکم شد که برای ایشان طلبید **وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** و چون خداوند تعالی [illegible] در این قوم طلبیده بودند و ایشان از حق درخواسته اجابت کرد سؤال پیغمبر را صلوات الله علیه کامل است [illegible] اجابت [illegible] [illegible] مقبول [illegible] حاجت [illegible] کار [illegible] [illegible] بحاجت [illegible] زبان در خواست و اجابت در رضا [illegible] و بعد از آنکه بنی اسرائیل [illegible] [illegible] کرامت [illegible] صبر نتوانستند نمود و وجود طعامها [illegible] دنی و خسیس در خواستند **قَالَ** گفت خدای تعالی و گویند موسی هم فرمود **أَتَسْتَبْدِلُونَ** آیا بدل میکنید از روی توبیخ و تقریع است از روی ملامت و سرزنش میگویم بحرا عوض میکنید **الَّذِي** آنچه **هُوَ أَدْنَى** [illegible] **بِالَّذِي** بآنچه [illegible] **هُوَ خَيْرٌ** [illegible] **اهْبِطُوا** فرود آیید **مِصْرًا** در شهری از شهرهای [illegible] مصر که جای فرعون بود **فَإِنَّ لَكُمْ** پس بدرستی که در آن شهر شما راست **مَا سَأَلْتُمْ** آنچه خواستید از بقل [illegible] [illegible] مقصود نیست [illegible] لفظ هبوط [illegible] [illegible] [illegible] **وَضُرِبَتْ** و زده شد یعنی لازم **عَلَيْهِمُ** بر ایشان [illegible] **الذِّلَّةُ** خواری و فرو [illegible] **وَالْمَسْكَنَةُ** [illegible] [illegible] [illegible]

وگفته‌اند ذلت بخل است که همیشه بخیل خوار و بی‌مقدار باشد و مسکنت حرص و همواره حریص
بحرمان و خذلان موسوم بود وَبَاءُو و بازگشتند از بیابان بِغَضَبٍ بخشمی بزرگ مِّنَ اللَّهِ از خدا
یا سزاوار گشتند بخشم خدا بجهت عدم رضا بمن و سلوی و طلب بقل و قثا ای خوی بتر کیهن
جوهری لطیفست و با اصطلاح اهل اشارت بسبب حلاوت و لطافت نسبتی با قوت عقلی
دارد و سیر و پیاز از روی خفت و غلبهٔ عروق و رومت سبب قوای روحانی هست و بقول
زمینی مشابه اند بقوتهای بهیمی پس هر که همت خسیس طبع کرد از جانب درجات قوت عقلی
در روحی با سافل درکات قوای حیوانی و بهیمی مایل گردد هر آینه مستحق غضب الهی شد و ارتکاب
جنون طمع خود چون غضبست بیت کو پیکمرا خدای بگرفت بفسق . دانی بی فسق تو چه
عین گرفتاری چیست . ذَٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای بر ایشان بِأَنَّهُمْ بآن بود
که ایشان كَانُوا بودند که از جهل يَكْفُرُونَ ناسپاسی مینمودند و منکر میشدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریت
یا بشنافتاده قدرت که بر اعجاز انبیا بر ایشان ظاهر میشد وَيَقْتُلُونَ و میکشتند النَّبِيِّينَ پیغمبرا
ن چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناروا چه که قتل پیغمبر بحق
نباشد اما این قید اشعار است بقباحت فعل ایشان یعنی میدانستند که انبیا مستحق قتل نیستند
و بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود و لفظ نبی اگر بی همزه خوانند
از نبوت باشد و آن مکان مرتفع است و وجه تسمیه رفعت درجه ایشان و با همزه از انباء
بود که خبرست و برین تقدیر معنی نبی خبر کننده باشد ذَٰلِكَ آن کفر و قتل ایشان بِمَا عَصَوْا
بدان بود که عاصی شدند فرمان خدای وَكَانُوا و بودند که از روی عناد يَعْتَدُونَ از حد
در میگذشتند و از دایره اعتدال و انصاف قدم بیرون مینهادند و ازینجا معلوم میشود که
شآمت عصیان و تجاوز بود که از حد فرمان ادا میکرد بکفر و قتل حرمت انبیا هرچند معصیت
بیشتر کند قدم نفس در راه و بیر هوا و باد بجفا بیشتر رود بیت هرکجا زنگیست بیم آرد
دل . دل شود زین زنگها خوار و خجل . چون زیادت گشت دل را تیرگی . نفس دون را
بی افزاید خیرگی . بدانکه حق سبحانه تعالی قصص بنی اسرائیل و حکایت احوال ایشان قضیه
کلیه ایراد میفرماید ترغیب کنند با یمان و عمل صالح و این از قبیل تفنن است و التفات
از جنسی بجنسی بجهت توجه سامع بدان و استفاده از تامل در مضمون آن و فایده آن اهتمام
بتکمیل نفس و تحصیل فضایل و آن قضیه اینست که میگوید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنکسانی که از روی
نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند و بعضی مراد منافقانند زمان بعهود
صلعم یا آنها که ایمان آورده اند بانبیای گذشته و حضرت مصطفی علیه الصلوات الله تصدیق کرده اند

وَالَّذِينَ و آنانکه هَادُوا یهودی در آمدند یهود را از هود گرفته اند و آن در لغت حرکت است
و ایشان در وقت قراءت توریت تحرک میکردند بخود پدید آورده اند و گفته اند بسبب یهودا که بزرگ
اولاد یعقوب است عم و پادشاهی در سبط او بود ایشان را یهود گفتند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان
و ایشان را بدان سبب نصاری گویند که از دهی نصره نام بودند و آن ماوی مریم و عیسی بود
وَالصَّابِئِينَ و آنها که از دینی بدینی گرایندگانند و ایشان قومی بودند از اهل کتاب که میان یهود
و ترسایی یا میان یهودی و مجوسی بین بین گذرانند و گفته اند از دهر و بی هیچ دینی احکامی و ملایکه
می پرستیدند و بعضی میگفتند روی بکعبه نماز میگذارند و بعضی ستاره پرست بودند
یا طایفه اهل زهد و تقوی را زمان تو بایشان کم تابع مایی تعالی نبوده در کشف البیان گوید این قوم را
شک اندر نمی ماند ایشان جزی نیست پس حق تعالی میگوید مَنْ آمَنَ هر که ایمان آورد از ین
طایفها بالخالص تمام بِاللَّهِ بخدا و صفات ثبوتی و سلبی او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات
آن وَعَمِلَ و بکند صَالِحًا عملی شایسته فَلَهُمْ پس مر ایشان راست أَجْرُهُمْ مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و نترسی و بیم طاری نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان روز حشر که محل
ترس کفار است از عقوبت وَلَا هُمْ و نباشند ایشان که بر فوت ثواب يَحْزَنُونَ اندوهگین
گردند در وقت مجلات امام واحدی در اسباب نزول آورده که چون سلمان فارسی بخدمت حضرت
ارباب رسالت اسلام پذیرفت و حلقه انقیاد اوامر و نواهی قرآن در گوش کرد و از مصاحبت
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بجهت اصحاب دیر و اقامت ایشان حکایتها
میگفت و اعتنای آن بعرض رسانید که یا رسول الله در طلب شما ملازمت اهل دیر بسیار کرده ام
بنا و روزها با ایشان بسر برده نماز بسیار میگزاردند و روزه داشتند و اعتقاد درست
داشتند برسالت تصدیق داشتند و اوصاف تو میگفتند و منتظر بعثت تو بودند
چون سلمان از مدحت ایشان فارغ شد سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هم من اهل النار سلمان بغایت اندوهناک گشت و گفت تو اگر زودتر تصدیق و اتباع
ای سیما کردیشان خدمت شما را دریافتندی هر آینه در تصدیق زده قدم در متابعت
نهادندی مقارن همین حال جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورد و چنین یاد که آنها که بانبیا گذشته
گرویدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت ایمان آورده بودند چون قس بن ساعده
و بحیرا راهب و ورقة بن نوفل و امثال آن و هم سلمان که از طریق توریت انحراف نورزیدند
و عیسویان که بر دین ثابت قدم بودند و صابیان که در کل دین خود استقامت داشتند هر کدام
بران اعتقاد از دنیا بیرون شدند با حق تعالی جزا دهد و ابن عباس رضی الله عنه بر آنست

تفسیر منسوخ میداند ومیگوید که بحکم این آیت چنان می باید که عمل صالح از یهود و نصاری
وصابیان مقبولست وبهشت ایشانرا موعود اما چون آیه ومن یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه فرود آمد این آیت منسوخ شد و حکم او تغییر یافت و بر تفسیر اول
که گفته شد آیه محکمست وهیچ از و منسوخ نیست واذ اخذنا دیگر باره از قصه
یهود آغاز میکند میگوید یاد کنید آنرا که ما فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت
موسی وعمل باحکام توریة این قصه در زمان موسی عم بوده وقبل از امر بدخول قریه
اریحا و بعد از ذکر میکند جهت آنکه مراد ازین سخنان تعداد نعمتهاست بر ایشان
پس مراد تذکیر قصه است نه ترتیب آن و این صورت چنان بود که یهود بعد از نزول
توریة آغاز تمرد کردند وگفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما تسلیم نمیداریم
سخن حقست اما طور دوام و امر و دا کردن [illegible] خدای تعالی امر کرد جبرئیل را که کوه [illegible] فلسطین
که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آورده که منسوب بود بطور بن اسمعیل از جای
برخاست و برد بر سر ایشان بر اندازه لشکرگاه بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته
پدید آمد و در عقب ایشان دریایی شور پیدا شد و فرمان رسید که اگر شریعت توریة
قبول نکنید کوه را بر سر شما فرود آریم و آتش از پیش روی شما بر افروزیم و غرق
ساخت شما را بسوزانیم و کوه را تقفا باز کرده سفینه حیات شما را در بحر فنا غرق سازیم
ایشان چون کوه را که از بلندی بغایت دهشت [illegible] ایستاده و یکباره روی بر
نهاده سر بر زمین نهادند که مبادا کوه بر ایشان فرود آید و از آن هست که ایشان سجده
نماز بر یکطرف روی کنند و در پیش الحکم توریة را قبول نمودند و گفتند ای موسی سمعنا
کردیم و اگر از ترس کوه و خوف آب و بیم آتش بود که فرمان پذیر شدیم آنست که حق تعالی
میگوید یاد کنید میثاق شما که گرفتیم ورفعنا وبرداشتیم فوقکم بر زبر سر شما الطور کوه را
و گفتیم بستانید خذوا فرا گیرید به پذیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از معالم
شرع بقوة بجدی و جهدی تمام واذکروا و یاد کنید بدانچه در کتابست و مشغول شوید
بایاد کنید بمتابعت ما فیه آنچیزی را که در وست از ثواب و عقاب لعلکم با شد که
شما تتقون پرهیزکار شوید در لطایف سیاد فیة امده که طور عبادتست از ظل عنایت
الهی و بدان ظل مستظل نشود الا کسی که متقی بود چون پرهیزکار از غیر خدای تعالی
بجد الطاف بما سوی حق حیفست که دل غیر را راه دهی ثم تولیتم پس روی بگردانیدید
اعراض نمودید من بعد ذلک از پس میثاق و عهدی که کردید با بعد از آنکه معجزه رفع طور

دیدید فلولا پس اگر نه فضل الله فضل خدای وبخشایش بودی علیکم بر شما ورحمته
وبخشش او ونسبت بشما لکنتم هر آینه می بودید شما من الخاسرین از جمله زیانزدگان
و سرمایه بباد دادگان و بعضی از شما که اعراض میکنید از حکم ولقد علمتم وهر آینه
دانسته شما و شناخته الذین آنها را که ایشان اعتدوا از حد در گذشتند منکم
از قوم شما در زمان داود عم و نافرمانی کردند فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده
بودیم از صید ماهی و مجمل این قصه آن بود که خدای حکم کرده بود که در روز شنبه
از کارها و مکاسب دنیا اعراض نموده خود را در کار دین مستغرق دارند و جمعی از ایشان
در شهر ایله که بر ساحل طبریه بود در زمان حضرت داود صلوات الله علی نبینا
وعلیه ساکن بودند و قوت ایشان ماهی بود چون شنبه در ملاحی ماهیان منع
کرده بلیت در ایام مقدنی و در غیر روز شنبه که زمان غلبه ماهیان بود دریا
میرفتند و ایشان بحیلها آنرا بدست آورده ساخته در یکشنبه بشکار ایشان مشغول
و تفصیل این قصه در سوره اعراف مذکور کرده ذات اللهم ایشان که این حیله کرده بودند
هلاک و فنا شدند چنانچه فرموده فقلنا پس گفتیم ما لهم مر ایشانرا که حیله ساخته و حرمت
شنبه برانداخته بودند کونوا باشید از نسخ و محول الست یعنی بشوید قردة بوزینگان
خاسئین خوار شدگان یا خاموشان سخن ایشانرا که تو ایشان این مسخ قلوب بود و مسخ
ابدان بلکه [illegible] ایشان چنانچه جای دیگر فرموده کمثل الحمار و خلاصه
جو مسخ این طایفه بجهت شهرت رسیده و در زمان حضرت رسالت صلوات الله علیه
یهود را بدین نوع خطاب کردندی که یا اخوان القردة والخنازیر و محققان صورت
از نوعی بنوعی عظیمه نیست از انتشار عنصر که صورت بر مطاوی شده بر هر که
استیلا یجاه و النحواق عناصر ایشان دارد انقلاب صور و تبدیل اغراض اسم مخصوص
داشتی عن مسخ قلوب در بین امت پیشینیان مسخ ظاهر عقوبت بوده
و اینجا ما یمانیم از عذاب در مسخ باطن است که منکشف لاسرار فرموده که مثل تا دا میر
تا تا شیند و ادبش الهی بحار رسید که رب العالمین بر امت دیگر خشم میگرفت
صورت ایشانرا مسخ میکرد اینک و چون بر ین امت خشم گیرد و العیاذ بالله خشم گیرد
سیرت ایشانرا مسخ کرد اندکه صورت کل ایشانرا باقی میکرد و صحیفه دل ایشانرا سیاه
کرداند اعاذ من سقوله در مثنوی معنوی مذکورست بیت نقض توبه و عهد آن اصحاب سبت
موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت پس خدا آن قوم را بوزینه کرد چونکه عهد حق شکستند

از بوده ــ اند وبعضی امت بشد مسخ بود . یک مسخ دل بود وآن ذو الفطن . مسخ ظاهر بود واهل
تا به بیند خلق ظاهر که ایشانرا . اندرون ایشانرا از مرکز گشته از توبه شکستن خوک گشتند
فجعلناها پس گردانیدیم آن عقوبت و رسوائی را یا قریه را یا جماعت ممسوخ را
که محل این جماعت بود نكالا عذابی و عبرتی که منع کننده باشد بیننده و داننده را اهل عتاب
را از اقدام بر مثل این افعال و فی شبیه این صورت عبرت بود لما بين يديها مر آنها را
که پیش ایشان بود از یهود که آن موضع حاضر بودند اقتباس کرده بودند وما خلفها و آنها را
که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و گفته اند ما بین یدیها امم سابقه است تا
تا که پیش آن دیه بود ندو ما خلفها مواضعها از دیه که از پس آن دیه بود یعنی
حال اهل این محل عبرت بود اصحاب این مساکن را وموعظة و گردانیدیم از نصیحتی
وپندی للمتقين از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا هر متقی که بشنود از امت محمد صلوات
الله علیه سیاست باقری باشد با وعظ سیاست از روی قهر اهل اطیر است و اذا نكالا گفت
واز روی نصیحت حصه ابرار است و اذا موعظة خواند ابرار است محمد صلوات الله وسلامه
علیه که منشور سعادت برنام ایشان توقیع یافته والنعمة من وعظ بغیره بحث
بگفت آن کسی بود که دلش آنجه بیکوئی بیند برد . و دیگر از آنچه بدو داده شود . از
پند بهره برگیرد . واذ قال موسى و یاد کنید از آنکه گفت موسی لقومه مر گروه خود را ان الله
بدرستی که خدای يامركم میفرماید شما را ان تذبحوا که بکشید بسمل کنید بقرة گاوی و سبب این امر آن بود
که پیر مردی در بنی اسرائیل که او را عامیل بن شراحیل گفتندی مال بسیار داشت و نزدیک
در حباله او بود و پسر عم درویش یا برادر زادگان که وارثان او بودند قصد او
داشت قصد قتال وی کرده واو را به ... بصحرا برده بقتل رسانیدند بتلبیس
ابلیس آموخت بمیان دو ده بگذاشتند و ... کشتند بکر روز دیگر
پیش موسی هم آمدند برای تفحص و توقع دیت بر مردم آن ده دعوی خون کردند
موسی یهود را از ... رابر ... گفتند که نزدیکتر اهل آن دیه را گرفته بیخاطر
از ایشان را سوگند داد که ما نکشته ایم و قاتل را نمی دانیم و دیت بر ایشان کرد
وسیله دیت و قسامت در شریعت موسی هم چنان بود که در شریعت ماهست ایشان
گفتند یا نبی الله ما دیت میدهیم اما التماس آن داریم که از خدای در خواهی که بر ما ظاهر
گردانی که او را که کشته است آن بود که حضرت موسی فرمود که حکم خدای است که گاوی
بکشید قالوا گفتند یا موسی أتتخذنا آیا ما را میگیری هزوا اهل افسوس یا قوم مسخره

بجای مشغول

بجای مشغول یاما را اهل افسوس میگیری از فرط استهزا و بدین سخن استبعاد می
کردند و استخفاف می نمودند که ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی
گاوی بکشید این سخن بر آن است که با ما میکنی قال گفت موسی اعوذ بالله پناه میگیرم
بخدای ان اكون از آنکه باشم من الجاهلين . از نادانان و افسوس کنندگان که جهل دو معنی
است یکی نقیض علم که نادانی است دیگر نقیض حکمت که بیهوده را جهل نسبت بجهت
هر که بر حسب دانش جواب سوال نگفت نادان بود و هر که جواب بصواب داند و
نگوید بیهوده بود و افسوس سخریه نتیجه جهلست تا چون دانستند که این سخن مبنی است
با دانند بیرون نبود بهر او سخنان بیهوده نگوید و این هر دو نا شایسته است و پیغمبران را
باید باشند بی حجت بهانه ساختند و انستند که این کار جدست و امتثال از باید بتفتیش احوال
بقره مشغول شوند و چنین معنی ساز دشوار کرفتند چون خدای ... بر ... شان
گرفت قالوا گفتند ای موسی ادع بخوان و سوال کن لنا از بهر ما ربك پروردگار خود را
يبين تا بیان کند و روشن گرداند لنا برای ما ما هي که آن گاو را صفت چیست و حال وچگونه
و سال و چندست سوال بما هیة چنانست که هر که چنین چیزی ندیده و نشنیده بود
که از جنس بقر این صورت ساده نتواند شد بس و اجدادی بچو چیزی داشتند گوئیا
حقیقت ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت بود که جواب
ایشان بعضی از سوال مذکور رشد که ظاهر گشت از ماهیت نه اجزا و مقومات آن
میفرماید قال گفت موسی انه يقول بدرستی که میگوید خدای انها آن گاو بقرة گاوی
لا فارض نه پیر و از کار افتاده که زادن و شیر دادن نتواند ولا بكر و نه جوان که هنوز نزاییده
شاید عوان میانه است بين ذلك میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید
ما تؤمرون آنچه شما را فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا بخوان از برای ما ربك
خود را يبين لنا تا پیدا کند روشن از برای ما ما لونها که چیست رنگ آن گاو قال انه
يقول خدای میگوید انها آن گاو بقرة گاویست صفراء فاقع زردی در غایت زردی لونها
رنگ او وهب بن منبه گوید چنان که گوئی آن گاو را بیند پنداری که شعاع آفتاب از پوست
او ظاهر می شود واز مجاهد منقولست که سم وشاخ او از زرد بود یعنی بر رنگ او
زرد بوصا فی صرمها المراد زرده که این مرد را منتبه گفته اند یعنی نه زرد بسیار
دیکما و تسر شاد میکرد آن گاو از رنگ خود و شگفت می آید الناظرين نظر کنندگان را
یعنی هر که آن زردی که مرتضی علی کرم الله وجهه از این آیت استنباط کرده است که هر که

زرد پوشد عمر و ملال او اندک باشد قالوا دیگر باره گفتند ادع لنا بخوان از بهر ما ربک خداوند
خود را یبین تا آشکارا کرداند لنا برای ما ماهی که آن چه گاو است کارکننده است یا مرعیه را
چنانک ان البقر بدرستی که گاوان موصوف بتعیین صفرت یعنی میانه سال زرد رنگ
و بدین جهت تشابه مشتبه شده است علینا بر ما و هر یک بدیگری ماند و ما نمیدانیم
که کدام را بسمل کنیم وانا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون . انجمله
راه یافتگان باشیم بدین گاو از جهت ذبح و قاتل را حاصل بر ما مختفی ماند و از حضرت
صلوات الله علیه نقل کرده اند که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی
قال گفت موسی در جواب ایشان انه یقول بدرستی که خدای من میگوید انها بقرة آنکاو
لا ذلول نه رام کرده و رام شده تثیر الارض که بشورانند زمین را و شیار کنند بجهت کشت
ولا تسقی الحرث و نه گاو بست که آب کشد برای زراعت که تا بنه مرغزارات و قلبه او نکیده
است مسلمة دست باز داشته شده است از همه کارها و بر خود چرا میکند و از همه عیب
ات و تمام خلقت لاشیة فیها نیست هیچ رنگی که خلاف همه یکدیگر باشد جهارم و چون بنی
اسرائیل این نعتها شنیدند قالوا گفتند الآن اکنون که این خاصیتها یاد کردی جئت
بالحق آوردی راستی را یعنی صفت تمام روشن باز گفتی پس در طلب جستن گاو شدند
و در آن زمان جوانی صالح نیکوکار بود و آورده اند که یکی از نیکمردان بنی اسرائیل را پسری نارسیده
بود و از متاع دنیا گوساله داشت چون اجلش نزدیک آمد گوساله را ببرد و در مرغزاری
رها کرد و گفت الهی نهال نهادم سست شد و بهار زندگانی روی بخزان نهاد بیت
سینه پر بطرب را امید کلاه کبود دم شد و سبزه سفید رخ بخت و دندان میدم رکام
وایام ایام شبابم بشام روح مرا من سوم رحلت بزد دست اجل نوبت رفتن زده
تو بحال من از من دانا تری و برین طفل از من مهربان تر میراث من پسر را همین
گوساله است و را بامانت بتو دادم تا چون پسر من بزرگ شود بوی رسانی آن گوساله
در آن مرغزار بحمایت او بگذاشت پرورش میافت و هر کس قصد وی کردی برو دست نیافتی
وسبع را نیز برو دست نبودی مدتی برآمد که بر پسر جوانی نیکو معیشت گشت
هر روز بصحرا بیرون رفتی و پشته هیزم آورده بفروختی و نیمه آن بهای آن بر وان پدر
صدقه دادی و نیمه دیگر بر مادر نفقه کردی و هر شب که مادرش شرح آلین راحت نهادی
آن بر بالای سرا و ثلثی از شب بنشستی و تسبیح و تهلیل گفتی و ثلثی نماز گزاردی و ثلثی خواب
کردی روزی این جوان منادی شنید بنی اسرائیل که ماده گاوی بدین صفت کراست

ببهرهانی

ببهرهانی که باشد بخرند پس بخانه باز آمد و حکایت بعرض مادر رسانید مادرش گفت ترا از بهر
گوساله بچنین صفت که میجویند بمیراث مانده است و در فلان مرغزار میچرد برو و اگر خدای
نصیب تو کرده باشد بیار و بفروش جوان بفرمان مادر بران مرغزار در رفت و آواز داد که
یا مذهبه ظاهره بخوانیم بنام خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب گاو چون آواز بشنید
شتابان بیامد و در پیش وی بایستاد جوان گردن او در گرفت میکشید در معالم التنزیل وردست که
آن بقره بقدرت الهی بسخن آمد و گفت ای جوان مرا سوار شو تا باز گشتن تو آسان باشد جوان
گفت مادر مرا باین امر نفرموده و گفته است گردن وی گیر و بیار بقره گفت بخدای بنی اسرائیل که اگر بر من
سوار می شدی از تو فرار میکردم و تا ابد بمن دست نمی یافتی در کتب البیان میگوید که ابلیس
بصورت شبانی برو ظاهر شد و گفت ای جوان من راعی ام و گاوان من در صحرا میچرند و امروز
بیرون کار آمده و مدتی شدم تا در متاع خود بنگرم گاوان بسته و سوار بشدم میامدم
در اثنای راه حاجتی باز ماندم و آن گاو فضله مرا برده بدین کوه برآمد و بر وی دست رس ندارم
و بر نفس خود از هلاکت میترسم چه شود که مرا بر این بقره خود سوار کنی و دامن منزل بمجاری تا دو
بدین صفت بتو بدهم و از خدای تعالی مزد دستگیری بری دهانه پای جوان ابا کرد و گفت
مرا از خود صاد رخ بدین فضولی امر نیست تو قدم توکل در راه نه تا خدا سبحانه بیوک
تو غایت زاد و راحله بمقصد رساند منزل ها و اماند و فا قبول از آن که زاد راه محبان توکل
و بعد چنانچه ابلیس مبالغه کرد جوابی نرسید ناخوش از پیش وی در دوید و روی بر
پا باز نهاده از نظر وی غایب شد جوان گرد را گشت متحیر بماند و گوید که جواب خدای
ابراهیم مناجات میکرد و بنگریست ناگاه بقره بیامد و گفت ای جوان آن شخص ابلیس بود و
مرا ببعد ملکوتی بود حق سبحانه بیامد مرا از دست وی خلاص داده بتو رسانید جوان او را
نزد مادر آورد مادرش گفت با منادی بازار ببر و بسه دینار بفروش بشرط رضای من و
زمان قیمت چنان بود که ... مقدار بوده روز دیگر جوان بقره را بباذار برد و
خدای ملکی را از روی امتحان بصورت منادی بنزد وی فرستاد تا نیکو کاری و وفاداری
با مادر بدین خلق ظاهر گرداند فرشته گفت این بقره را بچند میفروشی گفت بسه
دینار و بشرط رضای مادر من فرشته گفت شش دینار بستان و با مادر مشورت
مکن جوان گفت اگر هم سنگ وزن وی زر دهی بی رضای مادر نفروشم القصه برفت
و صورت حال با مادر باز نمود مادرش گفت بشش دینار بفروش بشرط رضای من
جوان باز آمد و ماجرا با ملک تقریر کرد ملک فرمود که دوازده دینار بستان و احتیاج ...

بمادر پیست جوان نشنود و باز نزد مادر آمد و قصه باز گفت مادرش دانست که صورت حال
چیست گفت ای پسر آن فرشته ایست برای امتحان تو آمده برو باو و بگو که مارا اجازت
بیع بقره هست یا نی جوان باز گشته آن سخن را با ملک بگفت جواب داد که برو با مادر بگو
حکم اینست که این بقره را بموسی عمران فروشی و بهاء او از ایشان که پوست او پر زر کنند
القصه چون بنی اسرائیل این گاو را بدست آوردند بعد از گفت و شنود بسیار دیدند که پوست او
پر زر کنند بخریدند فذبحوها پس کشتند اورا و گفته اند که مر کشتن بقره آن بود که گوساله
گوساله پرستیده بودند و دوستی گوساله در دل ایشان متمکن بود بدین ایشان نمود که ستوده دلی
پرستش این نوع حیوان و معهم از سر بیرون کنید که ایشان قابل ذبح الله وما کادوا و نمی
خواستند که ایشان یفعلون کنند آن کار را بسبب گرانی بها و استقصا و روشن نشد [illegible]
طلب چه در بعضی روایات آمده که چهل سال بدین صفت گاو می‌طلبیدند تا یافتند و از بیم
آنکه مبادا کشتن ظاهر شود و سبطی که او از ایشان بود بدنام شوند واذ قتلتم اول این
قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نفسا یکی را که عامیل بود در تفسیر آورده
کرانید و امیر کاول قصه است بعد از آیات سابقه نازل شده و این چنین بوده که
حق سبحانه آن کلام را که مشتمل بود بر مخازی و مساوی یهود برای تسلیه
حضرت رسالت صلوات الله علیه فرو فرستاد یعنی که اینان و از بنی اسرائیل از تکذیب
میکنند ملول مشو که اسلاف ایشان موسی را با استهزا نسبت میکردند و در امتثال
فرمان مسامحت می‌نمودند و استقصا در سوال بردن و جهاز ایشان صادر می‌شد
و چون صحابه این آیتها شنیدند دانستند که عالم صلعم پرسید که ایشان چرا بذبح
چنین بقره مامور بودند این آیت آمد که واذ قتلتم نفسا چون نفسی را ناحق کشتید
فادارأتم پس اختلاف کردید فیها در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او و هر قوم آن خون
را از سبط خود دفع نموده حواله بسبطی دیگر مینمودند والله و خدای تعالی مخرج بیرون
آورنده است و ظاهر کننده ما کنتم آنچیزی را که هستید شما که آنرا تکتمون . میپوشید
و پنهان دارید از قتل ناحق و در احقاق میکوشید که از نفس پیغمبر صلعم فقلنا
پس گفتیم ما اضربوه بزنید شما آن کشته شده را موسی از خوف آنکه بعد از مذهب منسوب
شود بنفس ما از امر نگفت و لیکن امر فرمود که بر عامیل بزنید ببعضها پاره
از آن گاو و هر پاره که باشد گویند آن دندان راست بود یا بیخ دم یا زبان یا گوش یا پلیدان
دوشاند و بر هر تقدیر چون بروی زدند زنده شد و خون از رگ گردن او میجست

پس گفت

پس گفت مرا بنی عم کشتند اند و هم در حال بیفتاد و بمرد و کشندگان او را
کشتند کذلک همچنانکه این زنده را مرده کردانید یحیی الله زنده کرداند خدای الموتی
مردگان را ویریکم و بنماید شما را خطاب با آن جماعتست که در مجلس احیاء عامیل
حاضر بوده اند و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت صلوات الله علیه میگویند که
حشر میکنید که آخر خدای بشما نماید آیاته دلایل قدرت خود را در زنده کردن شما
روز قیامت واضح آنست که بنی اسرائیل را گفته که حق سبحانه می نماید شما را علامت توحید
خود لعلکم مگر باشد که شما تعقلون . فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد
جنس زنده کردن نفسی بود احیاء همه نفوس قادر خواهد بود در بحر الحقایق آورده بر ما
اشارت کان قتیل قلبست و بقره نفس هر که خواهد که دل کشته او زنده گردد بقره
نفس را بکارد مجاهدت ذبح باید کرد تا نفس کشته نگردد به تیغ مجاهده
دل زنده نشود بنور مشاهده بیت که نفس به تیغ عشق مقتول نشود
دل در ره او زنده و مقبول نشود . و در خواص تمیمی آورده که این آیت را که فقلنا
اضربوه تا آخر آن روز جمعه وقت طلوع آفتاب چهل نوبت بر شاخی از شاخ
توت خوانند هر که را جانوری گزیده باشد یا سبعی زده هفت نوبت چوب
مذکور را بران موضع زنند و هر بار داب دهن را بران زخم مالند بهتر گردد
بفرمان خدای تعالی ثم قست پس سخت گشت قلوبکم دلهاء شما من بعد ذلک از پس
زنده شدن عامیل و اخبار او از آنکه کشندگان او من بعد از مشاهده
این چنین معجزه انکار کردند قتل اورا پس این خطاب با قاتلان او وست که مخاطب
جمیع یهودند میفرماید که دلهاء شما غلیظ و سیاه و تباه شد از دیدن آنکه لطایف
حکمت و عجایب صنعت ما دیدید از احیاء عامیل و رفع طور و انفجار آب از حجر
و انزال من و سلوی و تحویل صورت اهل ایله دیدن امثال اینها موجب نرمی
دل باشد و دل شما از شهود این دلائل سخت تر شد فهی پس آن دلها که شما راست
کالحجارة همچون سنگست در سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت تر است
در قساوت و غلظت از سنگ و می شاید که او برای تخییر باشد یعنی هرکه حال
چنین دلها شناسد اگر خواهد آنرا تشبیه کند بسنگ و اگر خواهد تشبیه
دهد بچیزی که از سنگ سخت تر است اهل معانی گویند قسوت استعارتست
در وصف قلب جهت عدم تاثر او از مواعظ و نصایح و گفته اند قسوت دل

را از رحمت و رقت تهی باشد و با عالم خیر و کارهای پسندیده مایل نشود و بعد از آن دل سنگ خارا را تفضیل داد و بتفصیل بیان فرمود که وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ بدرستی که بعضی سنگها هست لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه گشاده می‌شود کلام تأکید است یعنی هر آینه روان میگردد مِنْهُ ازو الْأَنْهَارُ جویها و نهرها بزرگ چون دجله و نیل و فرات و سیحون و جیحون که منابع همه ایشان کوههاست و گویند مراد آن سنگیست که موسی عصا بر وی زد و جویها از وی روان شد وَإِنَّ مِنْهَا و بدرستی که از سنگها هست لَمَا يَشَّقَّقُ آنچه شکافته می‌شود فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ ازو آب و اگرچه جوی بزرگ نباشد مانند چشمها و جداول و نزد بعضی این سخن اشارتست بدان کوهها که با داود در گریه و ناله اتفاق کردند وَإِنَّ مِنْهَا و بتحقیق که هست از ایشان لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرو می‌آید و از بلندی بر پستی گراید و از محل خود منقلع شده بهامون افتد مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای نزد بعضی مراد کوه طور است که در وقت تجلی پاره پاره شد و جمعی گویند این خشیت بشرط آنست که خدای او را فهم دهد و الهام دهد تا خایف گردد و گفته‌اند طبیعت حجر را بدان وجه خلق فرموده که میل و بمرکز باشد و خلاف آن منصور نیست پس خشیت مجاز است از انقیاد و هر امر که خدای تعالی از هرچه حق سبحانه می‌خواهد سنگ امتناع نمی‌نماید و دلهای سنگین شما ممتنع است و فرمان نمی‌برد و در لباب ضمیر منها ثالث را عاید بر قلوب می‌دارد یعنی اگرچه آن دلها سخت هست دلها نیز باشد که هابط شود یعنی متواضع و ساکن و مطمئن گردد چنانچه قلوب مؤمنانست در تفسیر کبیر گوید وصف هبوط لایق نیست بحجاره نه بقلوب پس هر دو را تأویل باید کرد و تأویل هبوط اولیتر است از تأویل خشیت زیرا که عزیز جان را صفت خشیه بنص اعلیه ثابت شده ایمان بدان واجبست و چگونگی آنرا دانستن لازم نیست چه در بیان تسبیح و صلوة جمادات نصوص قرآنی وارد شده و در نطق و فهم ایشان اخبار و آثار بسیار گذشته در معالم از صحیح مسلم حدیثی آورده که حضرت صلوات الله علیه فرموده که من سنگی را میشناسم که پیش از بعثت مرا سلام میگفت و کلام او را میدانم و این خانه هم نزد علما ثابتست در کشف الاسرار آورده که یکی از انبیا بصحرایی میگذشت سنگی کوچک دید که آبی بزرگ ازو روان شده بایستاد و بتعجب در آن می‌نگریست که آبی بدین بزرگی از چنین سنگی بیرون می‌آید حق سبحانه آن سنگ را با وی بسخن آورد تا گفت یا نبی الله از آن وقت باز که

دانسته‌ام

دانسته‌ام که آتش دوزخ را که سنگ خواهد بود من از ترس آن گریانم که آن سنگ من باشم بدین سبب میگریم و این آب روان اشک منست آن پیغمبر را دل بر آن سنگ بسوخت و از حق تعالی درخواست تا وی را از آتش ایمن گردانید و چون مدتی برآمد باز گذشت و دید که همچنان روان است گفت ای سنگ اکنون که ایمن شدی این گریه چیست سنگ گفت آن گریه از خوف بود و این گریه از شکر شادی است و آن گریه خوف و حسرت بود و این گریه شادی و شکر نعمت بیطریقت گفت الهی در هر سودایی که هستی دارم ندارم که از حسرت که از دوری تو زیادتی بیم حالکه هیچ با یک نعمت بسط ندارم تا سطوت قبض ایمانی عزیز دل سنگ از ترس خدای میگرید و می‌زارد و هر سنگ دل این خوف و گریه را دفع ننماید بیت ای سنگدل بیمو سگ کآن تر نخست و دیگر ناله جوی و بیند که آن سنگ سخت است آنجه حق سبحانه از تفجر و انشقاق و هبوط حجاره در این آیه ذکر فرموده دلیل است که جمادات را تأثر و انفعال هست و خطای کفار در آنچه محققان در جواب گفته‌اند که میگوید حق سبحانه دلهای ایشان سخت‌تر از سنگ گفته و مخصوص چنین است که گفته‌اند که این باعتبار استعداد حجر و انسانست یعنی خدای تعالی هر نوعی را از موجودات مزاجی خاص و استعدادی خاص داده و هر یکی را بحسب آن تمامی وجود ارزانی داشته پس هر که از وسط حال یک نوع که آن نوعش متوجه گردد بجانب کمال مترقی شده باشد و هر که از آن گرایند بطرف نقصان هبوط باز گشته و انسان بحسب نوع افضل و اکمل وجود است و در نفس امر ناقص‌ترین موجود است و از دیگری بمیل رقی داده و نیست که کمال انسان منحصر است در آنکه متصل باشد با جزای ارض و مشکل تشکل مظنونه و نوع غروب پس هرگاه که سنگ از قلب منبع ماء معین واقع شود هر آینه متجاوز باشد از وسط احوال نوع خود بطرف ترقی اما انسان که از شان او آنست که بحر علم و منبع خیر باشد چون بحضیض دناءت هبوط کند مقتضی جهل و شرارت گرفتار گردد هیچ هیچ و مستحق باز مانده شبیه انسان غفلت بیمار دیگر حکمت نکوید و موعظه از ارتکاب معصیت باز نیاید هر آینه از مرتبه انبیا بمرتبه بهیمه الله و نقص موسوم شده باشد و چنین گفته‌اند که دل این انسان سخت‌تر است از سنگ بنقص ایمان و آن عزیز باعتقاد این معنی گفته بیت سنگی که هر که در خاصیتی هست از آدمی که در منفعتی نیست پس آن سخت دلان را مخذول ساخته وَمَا اللَّهُ نیست خدای بِغَافِلٍ ناآگاه عَمَّا تَعْمَلُونَ

از آنچه شما میکنید و اگر غیبة باشد روی سخن با مؤمنان باشد و قدح و طعن در جهودان
یعنی حق تعالی با مؤمنان میگوید که خدای غافل نیست از آنچه جهودان میکنند بر این تقدیر آیت که
از جمعی شنایع اقوال و افعال اسلاف جهودان خبر داد بعد از آن بیان قبایح اخلاق یهود
که در زمان خاتم پیغمبران صلوات الله علیه در مدینه و حوالی آن بودند میفرماید که میکنند
از تحریف و تغییر کلام خدای و این صورت را مقدمه یأس مؤمنان میسازد از ایمان
ایشان و میفرماید أفتطمعون آیا طمع میدارید ای مؤمنان و امید میدارید در آنکه جهود
أن یؤمنوا لکم آنکه تصدیق کنند و استوار دارند دعوت شما را ... میگویند
و پدران ایشان را قساوت قلب بدان رسانیده بوده که دانسته اند ... آورده اند
که چون حضرت رسالت صلوات الله علیه به مدینه آمد جهودان را با سلام دعوت
فرمود و داعیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که ایشان به اسلام در آیند
و جماعتی از صحابه نیز که با ایشان نسبت آشنایی یا نسبت رضاعی ثابت داشتند طمع
در اسلام ایشان بسته بودند برای قبول تصدیق ایشان در شریعت مطهره نبوی در
انتظار نشسته رب العزة این آیت فرستاد که طمع ایمان از ایشان قطع کنید که از غلبه
ایشان تصدیق شما نیاید وقد کان و حال آنکه بوده اند فریق گروهی منهم از اسلاف ایشان که
بی واسطه یسمعون میشنیدند کلام الله سخن خدای را و از هفتاد تن که با موسی در
بطور بوده بودند و ایشان کلام حق را از ورای حجاب تمام شنیدند ثم یحرفونه پس گردانیدند
آن سخن را چون به میان قوم آمدند و گفتند ما سخن حق شنیدیم و امر و نهی ...
کرد ... در آخر سخن گفت که اگر این کارها که فرمودم توانید کرد بکنید و اگر
از آن قادر نباشید مکنید و باکی نیست ... از المستیر آورده که ترمذی صاحب نوادر
ابن محمد بن علی حکیم است قدس سره این قول را انکار نموده میگوید مخصوص
بتشریف سماع کلام الهی همین موسی بوده و بس ... و لیکن آن باشد که گویند مراد
فریقی احبار زمان سید اخیار اند صلوات الله علیه که تحریف کردند حکم رجم و اوصاف
آنکه خاطر اغنیاء ایشان خوش شود تغییر دادند نعت پیغمبر را از ترس آنکه
رشوت به ایشان نرسد و سماع ایشان مر کلام خدای یعنی توریة را بواسطه
باشد یعنی توریة شنیدند و تحریف کردند من بعد ما عقلوه از پس آنکه دانسته
بودند آن را و در یافته و ایشان را در آن شکی نمانده یعنی این عمل نه بر فراموشی و خطا
از ایشان صادر شد بلکه عمد محض بود وهم یعلمون و ایشان میدانند که افترا میکنند

و با آنچه

و با آنچه میکنند خطا بیفتادند و مستحق عذاب و چون احبار و اکابر ایشان را این حالت
از سلف و حال ایشان چه طمع توان داشت در لطایف قشیری آمده است که کبار
ایشان کلامی که بی واسطه شنیدند تحریف و تبدیل نموده خیانت در آن ورزیدند
این زمان که بواسطه رسولی به ایشان میرسد چگونه بشنوند و بدان ایمان آرند بیت
بصیرتی که بجا از عیان برهان مرافقت بجهل باقی ماند کی به برهان تصدیق خواهد
کرد بیت چشمی که ندید روز روشن چیزی اندر شب مهتاب چه خواهد دید
دوم از قبایح ایشان نفاق است بیان آن آنکه وإذا لقوا و چون میرسند یهود الذین
آمنوا آنان را که ایشان آمنوا ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم قالوا گویند آمنا ما نیز گرویدیم به آنچه
و شما بدان ... منتقیم وإذا خلا و چون خلوت کنند بعضهم بعضی از اسلاف ایشان که إلی بعض
قالوا أتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلوات الله علیه
بما فتح الله بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آن را علیکم بر شما یا حکم کرده است در توریة
که محمد صلعم حق است در ینابیع آورده که روزی حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ...
جهودان در مدینه بیایند که اندر آمدن ایشان فتنه ظاهر میشود و بعضی از یهود که
... معاندتی نداشتند اول روز به مدینه در آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و
با مسلمانان میگفتند نعت و صفت حضرت رسالت هم در توریة هست و چون آخر
روز باز میگشتند نزد رؤسا خود رفته صورت حال تقریر میکردند بزرگان ایشان
سرزنش میدادند که شما ایشان را از اسرار توریة خبر میدهید لیحاجوکم تا مخاصمه کنند
و حجت گیرند بر شما به آنچه که دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت
و گویند حق را شما دانستید و از روی عناد متابعت نکردید أفلا تعقلون آیا چرا در نمی
یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد یا مؤمنان را میگوید چرا تعقل نمی
کنید حال این طایفه را و از جهل ایشان تعجب نمی نمایید که کاه بوده اند که وبال انکار را از اقرار
بتر ندانسته اند که اگر پنهان دارند مؤمنان را بر ایشان حجت نباشد حق سبحانه و تعالی
را که میداند بر ایشان حجت ثابت است أولا یعلمون آیا نمی دانند این جهودان که أن الله یعلم
بتحقیق خدای تعالی میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول صلعم و اصحاب
وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق یا پنهان میدارند از
اعتقاد و آشکارا میکنند از اقرار ای درویش عارفان را اشارت کفایت باشد چون رب
العالمین گفت بدینها پنهان مطلع ام و اسرار پنهانی ... ایشان ...

خیار اغیار را پاک ساختند و خانهٔ باطن را از خس و خاشاک هوا پاک بپرداختند بیت

خانهٔ دل پاک باید تا درو موکب اقبال شاه آید فرو ** آینه هر چند روشن تر بود جلوهٔ

صوره درو بهتر بود * و چون فرمود که من باشکال ایشان ظاهر و با فعال ظاهر و باطن بینا ایشان

نیز در ظاهر با خلق خدای راستی بجای آورده قد تقدم فرقنا ق که اکثر مردم از اعمال معیشتی که بدیشان

از ذوق خاطر محو کرده و از بهنها گفته اند سر بعلم ما نیز کرده دوام مراقبت است و سر خلوتکاه وصلت

هر که ظاهر را بشریعت راست کند بر بساط کرامت ما دلیل و انکه باطن بحقیقت بیاراید در خلوتکاه

وصلت و قرب محرم اسرار گردد ای عزیز هر که بعضی از آیات مرا بکردهای خود از هر چه بصورت

و معنی ملتا جست و ناباییست باشد در کرده و در بعضی از کتب منزل است که ای پسر آدم اگر

نمیدانی که ترا میبینم خود در ایمان تو خللی است و اگر میدانی بینایم چرا مرا خوار ترین نظر کنندگان

میداری یعنی عملهای قبیح خود را از نظر همه کس میپوشی و از نظر که من می بینم هیچ اندیشه نمی کنی الم

یعلم بان الله یری صاحب قوت الارواح در شرح اسم الرقیب آورده که چون بنده دانست

که حق جل جلاله نگاهبان اوست باید که لباس مراقبت در پوشد و در حفظ احوال و اقوال و اعمال

کوشد و ان علیکم لحافظین و در دعوی کار خود ساز و ما کنا عن الخلق غافلین نقش نگین

یقین خود گرداند اورده اند که بمکه زنی بود فاجره اما شوی او دلبند بود و مخنوه در اجابت بود

با جمعی بنقصان شرط حسنت کطاوس نمانی را از راه ببرم و طاوس مردی نیکو روی و آراسته

ظاهر بود از نزد بیامد و خود را بر وی جلوه داد و او گفت صبر کن تا وقتی بمقام ابراهیم باشم با

سخن گوئی چون طاوس بدان مقام آمد زن وسوسه و ضلال آغاز نهاد و طاوس را بجوید عون

کرد طاوس گفت سمعاً و طاعةً هر چه مراد تست درین مقام میسر می شود که من جائی که

ندارد ره زن گفت سبحان الله خلقی بدین بسیاری می نگرند این کار چگونه توان کرد شیخ گفت ای

غافل از دیدن بندگان مخلوق پرهیز میکنی و از دیدن مولی که خالق است حذر نمیکنی الی آخره

یعنی بود که از کمانخانهٔ غیب بهدف دل آن زن رسید و منهتفه * ذو بیهوش گشت و چون

بهوش آمد توبه کرد و یکی از مقبولان درگاه شد بیت هوای دست بگشا دیمی دای کیمیا

که خود را دیده بر بستی بهیچ شی نمی بیند * کسی زان دانش و بینش جز دارد که چون مردان

ز بزم عیش بر خیزد بکنج درد بنشیند ومنهم و از یهود امیون جاهلان ناخوانندگان که

نخوانند امی نسبت بام است یعنی چون کسی که مادر زاد بر سر همانست و تعلم مفارقت نکرده

تا بدانا یان بر نموده باشد و هیچ چیز نیاموخته یا بمجتمع افت که از مادر متولد شده حتی

نخوانند و کتابت غالبا مرد از ایشان باشد و انکه گفته اند منسوب بامم است یا منسوب بام ام

که اصلست یعنی خلقه و معنی انست که ایشان همان بر خلقت اند که روز ولادت بوده ویه

نعلیم تعلق نیافته اند او عبید کوید اینجا امیون خوانند که کتابت منسوب بام الکتاب

ای عربی از امی بودن بیهوده را بر سبیل مذمت یاد کرد و امی بودن حضرت رسالت را که

النبی الامی الذی یؤمن بالله بطریق مدح و منقبت و حقیقت معنی انچه در سوره اعراف

رقم ایضاح خواهد یافت اینجا بعد از مثالب علما یهود که تحریف ایشان بتحریف تورات

مذکور شده معایب عامیان که مقلد ایشان بوده اند یاد میکند و میفرماید که گروهی

اند از روی تقلید لا یعلمون نمیدانند الکتاب تورات را و نمیشناسند که دو وجه چیست

الا امانی مگر آرزوهای خود یعنی از تورات همان دانند که موافق هواهای ایشان و تمنای

ایشان باشد یا بعد ها دروغ که از علما خود می شنوند و بدان معنی که بهشت خاصه

ایشان خواهد بود و بیدان ایشان را شفاعت خواهند کرد و طعام ان یا انکه جز بر انبیا

جوئی ندانند و اطلاع احکام شرعی و امور دینی که در انست و در انستن ان بر ایشان لازم

هست باشد یا بتلاوت ظاهر خرسند شوند و از معانی و حقایق آن و فهم او محجوب

و محروم مانند و معنی دو قول اخیر را با وصف امیت چندان مناسبتی نیست مگر

بقول ابی عبیده و ان هم و نیستند ایشان مگر مقلدان لا یظنون مگر آنکه گمان میبرند و اینجا

الا افاده قصر موصوف میکند بر صفت یعنی ایشان نزدیکان متحکم بظن و تخمین و افاده

که هرگز بمقتضای ادلهٔ حق و یقین قول نکنند هنیه بظن ایشان آن بود که بتصدیق نبوت

عم و قبول تورات باکذیب محمد صلوات الله علیه و در قرآن رستکاری یابند فذهبی بمو

بابطال بی بحی محال جدا از ذم اهل تقلید جزای ارباب تحریف بیان میکنند و میگوید

فویل پس وای و لغویان معنی ویل عذابست یا اندوه بسیار و سوء سختی بالفضیحت که در وقت وقوع

در مهالک گویند و صحیح انست که او کلمه عذابست و در وضعه علیه مستعمل باشد چنانچه کلمه

رحمت در موضع عطا و بکار میرود غالب مفسران کویند وادی است در جهنم که صدید دوزخیان

در آنجا رود و ذو النورین رضی الله عنه روایت کرده که کوهیست از آتش و مراد از وی اینست آنکه وادی ایست

در دوزخ که هفتاد سال بیاید تا به قعر آن رسد و این سیکی گفت که اگر کوهها دنیا در وادی

ویل اندازند بگدازد و کلها از دود حرارت و حرارت و حیات و عقارب چنین جای آماده است

للذین مر انان را که ایشان یکتبون مینویسند الکتاب نوشته محرفه را بایدیهم

ادات و بلاغت فاسد بخاطر ایشان رسیده بایدیهم بدست خویش و ذکر ید تاکید است

که کتابت در غالب بدست باشد یا انکه خود بدست خود نوشتند و بدیگری نفرمودند ثم

يَقُولُونَ پس میگویند هَذَا این نوشته مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدایست و
چرا چنین میکردند لِيَشْتَرُوا تا بستانند بِهِ بدان نوشته ثَمَنًا قَلِيلًا بهائی اندک
را علمای یهود بواسطه آنکه متعرف صفت مصطفی را صلعم که در توریة بر این وجه
بود مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کرده بدین
نوع که شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یکچشم و این صفت
دجالست جماعة از قوم را که از جفای توریة غافل بودند بدین قول باطل از جاهلیة
هدایت حاصل ساخته در بادیه ضلالت سرگردان کردند و گفتند هر اوصاف این مرد بنظر
انصاف بنگرید با هیچ صفت او بدان ماند که خدای تعالی در کتاب شما یاد کرده است
بجا رجعه این جمال محمدی صلوات الله علیه نشانها از صفات دجال تغییر کردند و
میگفتند این آن پیغمبر موعود نیست و چون این انکار و [illegible] علماء یهود را
بشارت تغییر کتابت ایشان بوده یکبار دیگر میفرماید فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشانرا مِمَّا
كَتَبَتْ از آنچه نوشتند و تغییر دادند أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان بخلاف نص توریة وَوَيْلٌ
لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آنچه که کسب میکنند از رشوت و مأکل
حرام نکته در آنکه یکسبون بصیغه مستقبل وارد شده آنست که هر کس از آن وقت
تا قیامت بر نهاد و سنت ایشان رود از تغییر و تبدیل سخن حق وزر و وبال آن بر ایشان
باز گردد و لفظ کسب شامل افعال ایشانست لحظه فلحظه یا آنچه میکنند تا آنکه و [illegible]
مستمر است [illegible] در تیسیر فرموده که در حق محرفان توریة سه ویل ذکر کرده
بار [illegible] یکی بیک ویل فرموده فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ [illegible]
حق محمد است صلوات الله وسلامه علیه و آنجا تضییع حق خدای و اینجا تضییع
حقوق عباد مبالغه بیشتر شده یکی آنکه شرف حضرت رسالت علیه صلوات الرحمن
منزهم میکردند و گفته اند ازین سه ویل یکی [illegible] یهود دوم
قبول سخطه لعنت و هول منکر و نکیر سیوم در دوزخ و آن وادی مذکور خواهد بود
حاصل آنکه دشمنان سید آخر الزمان پیوسته در [illegible]
[illegible] نهجه [illegible] شفقت [illegible] جاوید. بیت
در هر دو کون دشمن به اعتبار تو خوار [illegible]
غصه دوران مقیمست [illegible] نوع [illegible]
یهود [illegible] دوزخ فرستی بلا [illegible] که میگفتند ما را عذاب نخواهد کرد مگر

بکند هرگز تغییر نخواهد بود وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا نخواهد رسید
و ما را مس نکند النَّارُ آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مگر مقدار روزی چند مَعْدُودَةً شمرده شده
چون خدای یهود را [illegible] کرد و صحابه ایشانرا با آتش دوزخ تهدید دادند
جواب بر این وجه گفتند که ما را چهل روز عذاب ما چندانی نخواهد بود در اسباب
نزول آورده و بر روایت ضحاک از ابن عباس رض که یهود گفتند ما در توریة یافته ایم
که از کرانه شفیر جهنم تا وادی سعیر مقدار چهل روزه راه است که کسی از ما بخلاف
مذهب سلف ما [illegible] عذاب [illegible] نخواهد بود و در [illegible]
نبوده که یهودان مفاخرت کنان میگفتند ما دانسته ایم که مسافت ما بین طرفی
دوزخ چهل ساله است و ما مسیر هر ساله را بروزی قطع خواهیم کرد و از دوزخ
بیرون خواهیم آمد قول آنست که سخن ایشان این بوده که مدت عمر دنیا هفت هزار سال است
عذاب نخواهد کرد [illegible] ما هفت روز نخواهد بود جمهور [illegible] تفسیر
بر آنکه ایشان میگفتند که ما را بمقدار چهل روز که قوم ما گوساله پرستیدند عذاب
خواهد بود و [illegible] قسم است که خدای تعالی سوگند یاد کرده که ایشانرا عذاب
کند چون این مدت بگذرد [illegible] شود ما از دوزخ بیرون آییم و جمعی
دیگر بجای ما بنشینند و اشارت باصحاب [illegible] کردند حضرت رسالت صلوات
علیه فرمود کلا بل انتم خالدون نه چنین است که شما میگوئید بلکه ابد الآبدین در دوزخ
خواهند بود و هیچکس [illegible] شما را بیرون نخواهد [illegible] این آیه فرود
آمد که قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای
عَهْدًا عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و آنچه
جاری مجری عهد است جز خبر حق [illegible] بقسم [illegible]
[illegible] و گفته اند که عهد [illegible] از خدای فرا گرفته اید کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله [illegible] شما را عذاب نکند [illegible] فرموده که هیچ [illegible] شما را
بهشت [illegible] کرده باشد و اگر چنین [illegible] هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ پس خلاف نکند
خدای عَهْدَهُ وعده خود را و [illegible] أَمْ تَقُولُونَ بلکه
میگوئید [illegible] عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمی دانید [illegible]
چون یهود [illegible] بدوزخ در آرند [illegible] ایشان [illegible] بگذرد ملائکه
گویند ای دشمنان خدای انقضی الامد و بقی الابد [illegible] مقرر کرده بود [illegible] بگذشت

ایدیکیا باقی ماند بیت شاخ املی که کاشته بودی بری نداد • وان لاله که داشتی همه خوف

نشد • رد ما قبلست واثبات ما بعد یعنی بلی نه چنانست که ایشان میگویند که عذاب ما

انقطاع خواهد داشت بلکه من کسب سیئة هر که بدی بکند یعنی شرک آورده واحاطت به

فرا گیرد گرد او و در آورد او را خطیئته گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا در کفر و شرک بمیرد و خطیئة

که خوانده اند جمع خطیه است فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ

سزاگان اند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاوید مانندگان نه چنانکه جهودان میگویند

از بعضی امدا در حقایق بخیته اورده که هر که کسب سیئه نماید یعنی بقصد در مراة

دل او رنگی پیدا آید پس اگر بصیقل توبه ما نزاع محو سازد فبها و اگر دیگر باره رنگ سیئه

کنان رنگ بر رنگ افزاید تا وقتی که تمام آینه دل تیره گردد و نور ایمان پوشیده ماند و

وجزنها اعمال صالحه او بیاد دهند و از سیئات خطایا و جرایم بر و احاطه کند

و بران تقدیر در آتش حسرت و ندامت جاوید بماند و نزد شیخ عبد الرحمن سلمی رحمه الله

کسب سیئه رویت نفس است و احاطه خطیئه ملاحظة آنکه نجات و قرب بوسیلت

عمل بدست بیاید هر که از سالکان بدین صفت مبتلا گردد در دوزخ بعد و حرمان جاوید

و اهل یقین بدانند که واسطه تقرب نه مراسم علتست بلکه مواهب فضل ازلیست بیت

فضل خدا کند نه بقوت بازو رسند • بدایه کو کوشش ما را بجا رسد پس بعد از ذکر عذاب

و عقوبت کافران و اهل شرکان نیان ناز و نعمت مومنان میکند در درجات جنات

تا قاری و سامع قول ان دو درجه دو طایفه انصفت خوف و رجا بهره مند گردند از ظلمت

پیکانکان و خشم الحی و بیشان شعله هیبت در دل پیغامبر او و محضه از عذاب دوزخ

بخدای پناه برند و از کلمات اشنایان رضای خداوندی کار ایشان را بات اشرح جنت

در ساحت صدر با قلعه بر افراخته نعیم بهشت از حق در خواهند لاجرم منقولست

از صهیب رومی رضی الله عنه که وی همه شب بی خواب بودی تا از بسیاری بیداری اثر

ضعف و بیماری بروی ظاهر گشت او را در خوش نفی بودن زدن گفتن ای صهیب

جواب داد که شب وقت خلوت عشاقست چون بجلوه گاه رسد در مجامی کار جمال

جان بهشت پس بجا بود زمانی هوای نگارد ووزخ روی بنماید شعر اذا ذکرت الجنة طال الشوق

واذا ذکرت النار طار نومی ذکر جنت شوق مرا بیفزاید و فکر دوزخ خواب مرا بر باید

زمانی بهشتی قرم و مشتاقانی خوابیکجا آید ساعتی ترسانم و ترسکاری خواب غفلت نشد

بیت نو مربی بالشوق غفلت آن داری که بی ترسی • کسی کز حق بود ترسان شرش

بالین کجا بیند والذین وانانکه بدل و زبان آمنوا گرویدند بخدای وانچه از نزد

او آمده است وعملوا الصالحات وعملها نیکو و پاکیزه بجای آورده اند اولئک آن فرقه

تا جیه اصحاب الجنة مستحقان بهشت برین و مجاوران در ریاض علیین اند هم

ایشان نه غیر ایشان فیها در بهشت خالدون جاوید باشندگانند اهل عرفان

گفته اند امنوا اشارت بنهال کمال ایمان و نشاندن آن در دل مومنانست و عملوا

الصالحات عبارتست از شعب و اغصان نشو و نمای آن اصحاب الجنة کاینست ثمره

شاخ اخلاص و شکوفه شعبه ایقان و نزد محققان عمل صالح عدم رویت صالح اعمالست

چه بر ایشان از روی دلیل و برهان بلکه بحسب کشف و بیان ظاهر گشته که همه عابدان

از حقیقت عبادت بقصور موسوم اند و از ادراک سر معبود که بر سم عبادت و عبودیت

حاصل آید مهجور و محروم ما عبدناک حق عبادتک شاهد این حال و موکد این مقالست

بیت اینا که دم از عبادت بایک نهند • ور حسن عمل خیمه بر افلاک زنند • شرط ره

بندگی بر ایشان بنمای • تا نعره نحن ما عبدناک زنند • بعد از ذکر جنت و نار اهل اعتقاد

را بوسکارم اخلاق که مفاتیح دخول جنان اند تحریض مینماید و از رذایل که سبب

خلود نیرانند تحذیر و منع میفرماید و هم در بیان قصص اسرائیلیان تصورت

عهد و پیمان ایشان باز میفرماید واذ اخذنا و یاد کنید انرا که فرا گرفتیم یعنی عهد

میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان بنی اسرائیل را و گفتیم لا تعبدون نپرستید الا الله

مگر خدای را که اوست سزای پرستش خبر است در معنی نهی و این ابلغ باشد از نهی

صریح چه دلالت دارد بر امر و نهی بلفظ خبر غایت امتثال و اهتمام ظاهرست در معنی مخاطب

و ترغیب و مسارعت و مبادرت در امتثال و اشارت بر کوشش مخاطب شتاب نمود

بارتکاب و اجتناب اوامر و نواهی و از آن خبر میکند و جمعی میخوانند یعنی بر

فرود آرند که ایشان بدانچه کردند که نپرستند جز خدای را وبالوالدین و بکنید بدینجهتم

از ایشان که نیکویی کنند بنسبت مادر و پدر احسانا نیکویی کردنی یا وصیت کردیم ایشانرا

در باب پدر و مادر بنیکو داشتن فرمان بردار حق سبحانه مو ثر است در وجود فرزند

بحقیقت و ایشان موثر اند بحسب عرف و ظاهر پس بعد از ذکر مو ثر حقیقی مو ثر عرفی

یاد میکند و میگوید ای بنده مرا که پیدا آورم پرستش نمای و بپدر و مادر که نیاز مند اند

محتاج اند نیکویی کن نکته دیگر آنکه نعمت خدای بر بنده بیشمار است و بعد از نعم الهی

والدین بر فرزندان بسیار چه ایشان سبب ظاهر اند در وجود مولود چنانچه سخن

با انعام بنده عوض نمی طلبد بلکه محض موهبت و الدین نیز چنین‌اند پس فرزند طالب
مکافات نیستند بلکه آن مقتضای طبیعت و ایزد تعالی ملول نمی‌شود از نعمت دادن
بنده هر چند که کافر بود و الدین نیز از انعام فرزند دل نمی‌دارند و اگرچه بنگان نباشد که
بعد از امر بعبادت حکم فرمود باحسان بالدین و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین
احسانا ابن عباس رض فرموده که از نیکوئی با والدین آنست که بعضی دامن ایشان جامه می‌افشانی
تا گرد بر ایشان ننشیند و از عایشه منقولست که هر که تیز بنگرد روی والدین نیکو نکرده
احسان بنسبت ایشان مرعی نداشته باشد و قول جامع درین باب آنست که والدین را بر فرزند
حق حقّ است و احسان عبارت از قیام بحقوق باشد و از آنجمله حقی تعلق بتن دارد و حقی
بزبان و حقی بدل و حقی بمال اما آنچه تعلق ببدن دارد آنست خدمت کردن و حرمت داشتن
و بهر چه فرمایند مامور بودن و از آنچه نهی کنند باز ایستادن و بی رضای ایشان بسفر
نارفتن و در آمدن ایشان استقبال کردن و در رفتن مشایعت نمودن و در راه
بر ایشان پیشی ناگرفتن و چون بخوانند باجابت شتافتن و در ساختن مهمات ایشان
تقصیر و تاخیر را از خود راه نداده بودن اما آنچه متعلق بزبانست با ایشان بلطف سخن
گفتن و آواز بالای آواز ایشان برنداشتن و گستاخ و لا ابالی با ایشان تکلم ناکردن و ایشان را
بنام ناخواندن و بکنیت نیز خطاب نفرمودن و سخن بر ایشان قطع ناکردن و بر گفته
ایشان اعتراض نانمودن و با درشتی با ایشان سخن ناگفتن و از سخن سرد (?) ...
بعدن و در روی ایشان اف ناکردن اما آنچه تعلق بدل دارد آنست که بی تحمل (?)
و ایشان را دوست دارد و بشادی ایشان شاد شود و بغم ایشان غمناک گردد و بدرد
ایشان متالم بود و از جفا و گفتن ایشان بشکند (?) و بجفای ایشان خشمگین نشود
و از آزار ایشان بترسد و منت کند که خلاف قول و فعل ایشان از وی صادر نشود و هر چند پیر
و ضعیف و فرتوت باشند دیگر آنکه بقای ایشان در از خواهد بود اما آنچه متعلق بمال بود آنست که
جامهٔ ایشان براز جامهٔ خود سازد و طعام ایشان نیکوتر از طعام خود پزد
و در وقت طعام خوردن آنچه بهتر باشد پیش ایشان نهد و آنچه آرزوی ایشان شد
و توانستن بانجام نماید و آنچه از معیشت ایشان ضروری بود با قلت آن اشتغال کند و
با ایشان بمال و متاع دنیی مضایقه نکند و دست تصرف ایشان بمال خود گشاده دارد
و احیاء بعد از ایشان تکلیف نموده دعوتها پاکیزه سازد و خویشان و دوستان ایشان را
مهمانی فرماید و چون بیمار شوند صدقه دهد و بعد از ممات ایشان طلبد و هرکه از بر خوی (?)

چه کامه نیکوئی و گذاشت نماید احسان او در باره ایشان تمام نباشد بیت انکه منت
باره از جان اوست • قطره از چشمه حیوان اوست • خدمت او کن که بجائی رسی
بر که دهش تا بنوائی رسی • وذي القربى و دیگر ایشانرا فرمودیم بنواختن نزدیکان
و خویشان و پیوستن بدیشان ای عزیز صله رحم از واجبات اسلام است در عجب (?)
پیغمبر ... را فراخ گردانند و در احادیث قدسیه آمده که من رحمنم و رشتهٔ
رحم از اسم منست هر که آنرا پیوند کند من او را برحمت خود واصل سازم و هر که آنرا
ببرد از رحمت خودش منقطع سازم و چه نکو گفت خدای تعالی بموسی علیه السلام که با اقربای خود
نیکوئی کن موسی گفت الهی چه کنم که موافق رضای تو باشد خطاب آمد که احسان نمای
با غایبان ایشان بنامه و با حاضران اگر قهر آرند صله و عطا و اگر توانگر آرند بزیارت و تیمار (?)
بر خویش گشاده کن ره وصلت خویش تا از همه پیش باشی و از همه پیش واليتامى و دیگر
نواختن یتیمان یتیم از آدمیان آنرا گویند که پدر ندارد و اسم یتیم تا زمان بلوغ بود
اطلاق کنند نواختن یتیمان و بر داشتن بار اندوه از دل ایشان سبب نجات و موجب
رفع درجاتست در اخبار آمده که عرش عظیم از گریه یتیم در اهتزاز آید بیت چو بینی
یتیمی سر افکنده پیش • مده بوسه بر روی فرزند خویش • مبادا بگرید که عرش عظیم
بلرزد چو در گریه آید یتیم • والمساكين و نیکوئی با بیچارگانی و درویشانی که فی الجمله
چیزی دارند اما معاش ایشان کفایت نیست وقولوا و دیگر گفتیم ایشانرا و وصیت کردیم
که گوئید للناس مر جماعت مردمانرا و بگوئید خاصه مؤمنانرا در مخاطبه و معامله
حسنا سخنی که آنرا نیکوئی باشد و لفظ حسن بود بر سبیل مبالغه است و بعضی که
بفتح حا و سین خوانده‌اند معنی آن سخنی نیکو باشد و آن امر بمعروف و نهی منکر است
سلمان فارسی رض گوید این قول منسوخ است و گویند قول حسن سخن راست باشد و بعضی
گفته که ما گفتیم بنی اسرائیل را که سخن راست و درست بگوئید ... در کتب
از وصف حضرت رسالت صلوات الله علیه و نعت و منقبت او هست بخلق برسانید
در زاد المسیر آورده که امام محمد باقر رض نقل میکند که با مردم چنان سخن گوئید ... ابو العالیه رحمه
گفته که این خطاب بصورت خاص و بمعنی عام است همه مردم را بنیکو گفتار دعوت
میفرماید که قول حسن مرهمیست در قبول دلها علامت است در وصایای لقمان آمده که ای پسر
با مردمان سخن نیکو گوی و تازه روئی و خوش خوئی پیشه ساز تا دوستی
ایشان بکف آری نکند روسیم بدیشان میدهد و بداد آن منت بر ایشان می نهد بیت

سخن خوش بتر د مرد حکیم • خوشتر از بذل و بخشش زر و سیم • و در اخبار آمده
است که مال را احسان با همه خلقان بوفا نمیکنید و بخشندگی مال را امکان فا آنکه محتاج
نبود اما مقال نیکو همه کس را فرا میرسد و کرم در سخن خوش هرگز از گفتن کم نکرد
نشود بیت از خوش سخنی هیچ کس بر نشد • با خوش سخنان کسی بد اندیش نشد •
کیفیت کلام خوش را کویند که زان • چنانکه کرم نموده و در ثمر خفته • در لطائف
آورده که قول حسن دوائیست نافع در ازاله امراض حقد و عداوت از قلوب اعدا
و تطهیر بواطن ایشان از غل و غش خصوصاً سخن نیکو که در غیبت آنکس کویند بیت
لطائف سخن از سینه کرد کین ببرد • زبان لطف ز ابروی خشم چین ببرد • و امام قدس
سره در مفاتیح الغیب فرموده که این کلمه آداب دین و دنیا را مشتملست چه سخن با مردم
یا در امور دینی باشد یا در مهمات دنیوی اگر در امر دینیست یا دعوت کفار بود با یمان و در آن
لطف قول و لین کلام بکار باید فقولا له قولا لینا یا ترغیب فساق باشد بطاعت و در آن نیز
سخن ملایم باید ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و در کارهاء دنیوی خود ظاهر و
معلومست که در توصل باغراض و مقاصد چه چرب زبانی و خوش سخنی فایده بیشتر
باشد از درشت خوئی و زشت کوئی بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی • توانی که پیلی
بموئی کشی • دیگر از وصایا این بود که واقیموا الصلوة نماز را بپای دارید بهنگام آن و بشرایط
و حقوق آن بجای آرید چنانچه فرموده ام واتوا الزکوة و بدهید زکوة بر وجهی که در توریة
حکم کرده ام پس بطریق التفات از غیبت بخطاب میکوید با آنها که
زمان رسول بودند صلعم از یهود که ثم تولیتم پس روی بکردانیدید بعد از آنکه عهد بستید بوفا نرسانیدید
یا پدران شما از پیمان برکشتند و از وفا روی برتافتند الا قلیلا مکر اندکی منکم از شما مراد اسلاف
ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند قبل از نسخ ادیان دو سبط و نیم از دوازده
سبط که عبادت عجل نکردند وانتم و حال آنکه شما معرضون اعراض کنندکانید بر سنود یا بدان
خود که حکم توریة بکذاشتید و از فرمان او که در باب محمد صلوات الله علیه که صادر شده بود
بکذشتید تمام مضمون این عهد و میثاق که مذکور شده دو کلمه که مظهر اسرار جوامع الکلم صلعم
فرموده مندرجست التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فرمان خدای را تعظیم فرمودن
و بر خلق خدای شفقت نمودن و حقیقت عبودیت صدقست با حق و رفق با خلق
در آیه سابقه حث بود بر اخلاق پسندیده و در این آیه لاحقه منع است از اوصاف
نکوهیده و جنانچه در از باب سنیئا که در کرده اند در کار معنی بر بیما بسته اند کما قال تعالی

واذا خذنا

و اذ اخذنا و آن هنگامرا یاد آرید که کرفتیم میثاقکم پیمان اسلاف شما را و از ایشان عهدی که
بسته بودیم که لا تسفکون نریزید دماءکم خونها اقربای و هم دینان خویش را ولا تخرجون
و بیرون نکنید انفسکم کسان خود را بظلم و ستم من دیارکم از خانها و مانهای خویش
ثم اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید یا شما که فرزندان ایشانید بتمامی اقرار
کردید که این عهد حقست وانتم و شما تشهدون کواهی میدهید باین اقرار کردید
کرا با وجود اقرار بر نفس خود کواهی دهند این خطاب بایهود مدینه است که شما کواهید
کرابا شما این عهد قبول نموده اند ثم انتم پس شما هؤلاء ای گروهید که بفرمان شیطان
میثاق رحمن را شکستید حق سبحانه ایشان را در این میثاق از سه چیز نهی کرده بود
قتل بنا حق و آواره کردن مردم از دیار ایشان و هم پشت ظالمان بودن یعنی
معاونت ستمکاران نمودن و بیکچیز فرموده بود اسیران بنی اسرائیل را باز خریدن
و آزاد کردن ایشان بعین امر که ایجاب کرده بود از منهیات احتراز نموده اند حق تعالی خبر
میدهد که شما تقتلون انفسکم میکشید هم دینان و کسان خود را وتخرجون و
بیرون میکنید فریقا کروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سرایها و منزلهای
ایشان در کتاب المبین آورده که دار اسمیست جامع مر عرصه و بنا و محله را در هر
موضع که فرو حلول کنند یا ن دار ایشانست و بار جمع دار است تظاهرون هم پشت
شوید و متفق شده بر نجی معنی دارد علیهم بر آن قوم مغلوب شده از شما که منظاهره
و معاونت شما مر یو خیر و صلاح بود بلکه معاون یکدیگر شدید بالاثم بدانچیزی که
دران بزه کاری و معصیت است والعدوان و از حد طلبی یا افراط در ظلم بعضی
سدی این آیه در شان اهل قریظه و نضیر است و ایشان دو قبیله بودند از یهود
و در مدینه دو قبیله دیکر بودند از مشرکان قبل از هجرت حضرت مصطفی صلوات الله
علیه که ایشانرا اوس و خزرج کفتندی و همواره میان این دو قبیله منازعت قایم
بود بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و جون میان اوس
و خزرج حرب قایم شدی یهود نیز حاضر میکشتند و هر فرقه که غالب شدی دیکر را
قتل کرده و در خرابی منازل ایشان کوشیدندی بعد از ان و جون ایشان کسی را
کشتی باتفاق فدا دادندی و او را از خزانه خلاص کردندی جنانجه میفرماید وان یاتوکم
و اکر بشما آیند اساری اسیران بنی اسرائیل و اسری نیز که خوانده اند جمع اسیرست
و میان این دو لفظ در معنی فرقی نیست و کفته اند اساری آنانند که اسیر اند کما ایشانرا

بندیا شدو اسیری کرفتار آیند که ایشان از ایشان بودند بوهر نقد مزدی چون اسیر شوند بازمی
تفادوهم ایشانرا فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر یا بمال میخرید و تفدوهم خوانده اند
به آن معنی که اسیر را بزرکان میخرید وهو محرم تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار
بیرون کردید و حال آنست که حرام کرده شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم
بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا میگروید شما ببعض الکتاب و پاره از احکام
توریه که فدیه دادن اسیر آنست وتکفرون وکافر میشوید ببعض ببعضی که قتل و اخراج
و تعاون بظلم و دین بعضی اشعار دیگر هست با آنکه تمسک به نبوت موسی عم کردید
یا تکذیب محمد صلعم و قرآن توریه را ناسخ بودند بمتابعت موسی و تصدیق تمام صلوات الله
علیه و علی جمیع المرسلین پس گویا که بعضی را مقر بودید و بعضی را منکر و معتقدی بودید
و معتقد دیگر کافر فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات و پاداش آنکس که بکند
ذلک اینچنین نافرمانی منکم از گروه شما الا خزی مگر خواری و رسوایی فی الحیوة
الدنیا در زندگانی این سرای یعنی جزای این عملها درین جهان مذلتست و جزیه
دادن و گفته اند این خزی آنست که مسلمانان عنقریب بنوبت بنا به بنی قریظه را قتل مردان
زنان و فرزندان ایشانرا برده کرفتند و بنی نضیر را از خان و مان آواره ساختند
باذرعات و اریحا از ولایت شام فرستادند و مسلمانان دیار و اموال ایشان بتحت تصرف
در آمد این خود عقاب دنیاست و یوم القیمة و در روز رستاخیز یردون باز کردانیده شوند
این گروه عصاة الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است و [illegible]
شفقت دوم اوست پس تاکید وعید ایشان میکوید و ما الله بغافل و خدای غافل نیست
ای محمد [illegible] است بعملها ایشان و چه خوش که ابرای تاکید نفی یعنی البته خدای
بیخبر نیست عما تعملون از آنچه ایشان میکنند و اگر بخطاب خوانند یعنی نیست که حق
تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید نهان و آشکارا از نیک و بد [illegible] از روی ظاهر نظر
خاص است از راه معنی وعید عامست ای ظالم ستم مکن که خدای آگاه است ای فاسق
جرات منمای که حق سبحانه دانا است [illegible] لخلاص بیشه که خدای غافل نیست
ای حرام خواره دست کشیده دار که حساب در پیش است در همین سخن که خدای
غافل نیست شعر [illegible] بر مجلس وعظ منه رحمنا ما کوش بند پند باید تا نصیحت در وی کار
کر آید چه کوش هوش نباشد سخن چه سود کند اولئک الذین این گروه ایشانند
که از بهر دین اشتروا خریده اند و بدل کرده الحیوة الدنیا زندگانی مجازی این سرا را

بنعمت

بنعمت جاودانی آن سرای یعنی دار الغرور را بسرای سرور و اختیار کرده اند و
منزلت رفیع را بمنزل وضیع عوض ساخته و از بن سودا ایشانرا جز زیان [illegible]
بود لقمان حکیم پسر را گفت ای تو دیده آخرت را بدنیا مفروش که هم زیان کنی دینار [illegible]
بفروش که هم سود کنی بیت دین پاکیزه بدنیای مکدر مفروش اگرت دیده بینا
ودل داناهست مال دنیا بده دولت عقبی بستان که بی سود کو انما یه دین
سوداهست و بواسطه این سودا که بتحصیل آن زیان زدگان غافل کرده اند
فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب خدای نه که
دنیا بنقصان جزیه ونه در آخرت بخروج از آتش و حقا که گفته اند چون ایشان دین
دنیا فروختند هم در دنیا هر ساعت بواسطه جمع مال و حرص بران و طلب جاه و زیادتی
اضطرابی دیگر دارند و حرص و شفقت ایشانرا امان نیست تا از عذاب خفتی بیابد بیت
حریصان دنیا طلب نغنوند شب اسیرند در دام رنج و تعب در آن دل که شوق [illegible]
و زر دست بود دم غم و درد و تشویق فزون تر است و لاهم و نباشند ایشان ینصرون
که یاری داده شوند در حشر بدفع عذاب از ایشان یا در دنیا بسبب مال و منع [illegible]
از آفات و عاهات بجا نحجه بوقت مرگ میگویند ما اغنی عنی مالیه دستم نگرفت
مال و [illegible] ای عزیزان خدا تعالی بنی اسرائیل را داد و چون عطا کرده کتاب و رسل
از معاملهای ایشان در حق کتاب خبر داد که تحریف کردند و میثاق که در آن گرفته بود
بجای نیاوردند و کیفیت معامله ایشان با انبیای ایشان میگوید ولقد آتینا موسی و بدرستی
که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریه حق سبحانه توریه را یکجا فرستاد و بغیر
فرشته منزل کردانید تا بود ازند عملیکه بر تحمل آن قادر نبودند پس بهم فرمودن فرشته
نامزد کرد و بر داشتن شد خواستند موسی را عم امر کرد و توفیق داد تا باسانی بر داشت
وقفینا و از پی در آوردیم من بعده از پس موسی بالرسل و فرستادگان را از قفای
یکدیکر که نبند میان موسی و عیسی هفتاد هزار پیغمبر بوده اند و با صح روایات چهار
هزار بوده مشاهیر ایشان یوشع است و اشموئیل و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا
و عزیر و حزقیل و الیاس و الیسع و یونس و زکریا و یحیی علیه و علیهم السلم و آتینا و عطا
کردیم عیسی بن مریم عیسی را که پسر مریمست بعد و نام وی بزبان ایشوع است یعنی مبارک
و عبری ایشان بعنی [illegible] و آنکه در قرآن نام مریم زن
مریم بی گوید جهت رد قول نصاری است که او را صاحبه حق سبحانه میدانستند

تا تعقل نکنند که اگر صاحبه بودی در مجامع نام وی هویدا نکردی بلکه کنیزک خدای بودی
پس رغم بندهٔ خدای و خدای پیغمبر ما یکه دادیم اورا **البیّنات** نشانهای روشن و معجزات
هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی و اخبار از غیب و مانند آن و هر یک از اینها
در محلش بمنت توضیح خواهد یافت **وایّدناه** و نیرومند کردانیدیم او را و قوت دادیم **بروح**
القدس بجان پاکیزه و او روحی بود که از خزانهٔ غیب در مریم دمیده شد عیسی بهمان زنده شد
و در کشف الاسرار آورده که قدس خداوند است عز و جل و روح عیسی از جود او قایم بوده
از جهت تخصیص و تکریم چنانکه قال فنفخنا فیه من روحنا و گویند روح القدس جبرئیل است
عم و او همه حال قرین عیسی بودی چه در سفر و چه در حضر و از ابن عباس منقول است
که در هیچ یک لحظه و ساعتی جبرئیل از عیسی مفارقت نکرد و چون دوازده هزار کس از
جهودان بر عزم قتل وی جمع شدند جبرئیل ورا از میان ایشان رهایی داده باسمان
برد و بقولی روح القدس اسم اعظم است که حق تعالی بوی آموخت و ببرکت آن مرده زنده
کردی و غرایب معجزات بظهور آوردی ابن زید گوید که روح القدس انجیل است و خدای
تعالی انجیل را روح خواند بهمان معنی که قرآن را روح گفت که حیات دلها و زندگی جانها بهمین نظم
و فیض کلام اوست **بیت** دل تازگی از سماع نامت دارد جان زندگی از حسن کلامت
دارد و چون یهود ذکر عیسی شنیدند گفتند ای **محمد** نه کرد است نیکو و نیی یکی از معجزات
عیسی بنمای حق تعالی گفت **افکلّما** همزه توبیخ است میان فا و متعلق او متوسط شده و معنی
این که ما دادیم پیغمبران شما را الخ چندان داد پس هر گاه که از نزد ما **جاءکم** آمد بشما **رسول** رسولی
بما بدان چیزی که **لا تهوی انفسکم** دوست ندارد نفسهای شما یعنی چون پیغمبری آمدی
و سخنی و بروفق مدعی و بر حسب دلخواه شما نبود **استکبرتم** تعظم کردید و گردن نهادید
ففریقا پس گروهی را از ایشان **کذّبتم** تکذیب کردید چون محمد و عیسی هم **وفریقا** و گروهی را
تقتلون بکشتید چون زکریا و یحیی و امثال ایشان در خبر است که یهود یکروز
سیصد پیغمبر را شربت شهادت چشانیدند و از بامداد تا روز تا شبانگاه بازار
تره فروشی ایشان قایم بود یعنی هیچ باک نداشتند از قتل انبیا و نکته در آنکه حکایت
گذشته را بلفظ مستقبل آورده استحضار افتست بتصویر چه امری بغایت شنیع
و وهمی بسیار قبیح است یا مراعات فواصل یا دلالت بر آنکه هنوز در قصد قتل انبیا
هستند چه اگر بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دست می یابند فی الحال
بقتل او میشتابند و لهذا یهود بنی النضیر قصد کرده بودند که سنگ آسیا بر سر آن حضرت بیفکنند

و جمعی در خیبر طعام زهرآلوده بوی دادند **وقالوا** و گفتند **قلوبنا غلف** دلهای
ما در غلافست یعنی پوشیده و باز داشته شده از قبول و آنچه تو میگویی و دعوت میکنی
با پیم بدین سخن نا امید میکردانیدند حضرت پیغمبر را صلوات الله علیه از ایمان
خود و اگر غلف مخفف غلف دانند بضم لام معنی این باشد که دلهای ما دهائی حکمت
و محل دانش است و هر چه بدان دعوت میکنی از علم بدور است اگر بودی باید که این سخن تو را
از آنست که بصفت راستی و درستی آراسته نیست و الا بایستی که دلهای ما فی الحال آنرا دریافتی
اسلام علم تو دینی و چیزی دیگر پنجاه خدای تعالی رد سخن ایشان میکند و میگوید
ناقدست که ایشان مجبور و معذور نه اند دلهای ایشان بدان مثابه است که دریابد و فهم کند
بحسب خلقت و فطرت **بل لعنهم الله** بلکه خدا ایشانرا از رحمت دور کرد و فرو گذاشت
و از لطف خود ایشان را باز داشت **بکفرهم** بسبب کافر بودن ایشان **فقلیلا ما یؤمنون**
پس اندکی از ایشان میگروند و تصدیق میکنند چون ابن سلام و اصحاب او یا اندکی میگروند
از تورات و کفر را افزون میکنند و معنی دیگر آنست که ایمان نمی آرند اندکی و نه بسیار و نوع
مجازیست از قبیل بعوض و اندک دست بعد از اقرار و این محض عناد باشد و ذکر آن در بین آیه
نماید **ولما جاءهم** و آن هنگام که بیامد ایشانرا **کتاب** نامه و نوشته یعنی قرآن
من عند الله از نزد خدای **مصدّق** استوار دارنده و گواه و موافق **لما معهم**
مر آن کتاب را که با ایشانست موافقت تمام در اصول دین از توحید و اثبات نبوت و
حشر و قضا و قدر و دیگر و اخبار و قصص انبیاء امم سالفه جواب این شرط محذوف
تقدیرش آنکه چنان کتابی را قبول نکردند و عمل بدو ننمودند و کافر شدند **وکانوا من قبل** و حال
آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی **یستفتحون**
طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب برو فرود آید یعنی محمد صلعم
علی الذین کفروا بر آنانکه کافر شدند از مشرکان عرب در اسباب نزول آورده که یهود
خیبر را با غطفان و از قبیله بنی کهود از عرب کارزار بودی و هر گاه در
اثنای حرب خیبریان را حاجت نصرت بر غطفان شدی بحضرت رسالت صلوات الله
علیه تشفیع آوردندی و ببرکت آن استشفاع از استیلای غطفان و بلای ساحتها
امان یافتندی در کشف الاسرار فرموده که هر گاه کفار عرب جنگ یهود کردندی تا یکسال
بر همه هزیمت نمودندی ایشان در پیش قلاع محکم و حصارهای استوار که داشتند
مقابله و مقاتله بر ایشان نتوانستندی و اگر کار بر ایشان تنگ آمدی پناه بقلعها دادندی

وچون عرب محاصره کرده حال ایشان به هلاکت نزدیک شدی دستها برداشته
گفتندی بار خدایا نصرت می خواهیم از تو بحق محمد صلعم که رسول آخر زمانست وبرکت
آن شفیع ظفر یافتندی و ایشانرا گمان بود که آن آفتاب عالمتاب از افق بنی اسرائیل
طالع خواهد شد فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس را که شناخته
بودند و دانسته یعنی محمد است پس بعلامت دیدن و شناختن کفروا به کافر شدند
بدو فلعنة الله پس لعنت خدای یعنی راندن او و فرو گذاشتن علی الکافرین بر کافران که
که بدانش خود کار نکردند و وضع مظهر بجای مضمر اشعار است بآنکه لعنت ایشان برای
کفر ایشانست و عناد ورزیدن در باره خیر پیغمبران علیه صلوات الملک المنان
سلمه رضه که از جمله اهل بدر بود روایت میکند که یهودی در همسایگی خانه داشتم
وما او نشست و برخواست میکردیم روزی گفت اظلکم زمان نبی الحرم اینک رسید
پیغمبر آخر الزمان مهلا و وقت بیرون آمدن وی نزدیکست بیت آب زندگی ما را
همین که نگاه میرسد مژده دهید باغ را بوی بهار می رسد نزدیک شده که از مواهب
لطف الهی و سیاس فیض لم یزلی بیت پیغمبری ظهور کند کز جمال او خورشید نور
گیرد و سپهر روشنی دهد پس قدری از اوصاف و اخلاق او بیان کرد گفتم ای سلمه
قرار او در بیابانست فرصتی تا خورشید بطحا از افق یثرب برامد بهمان نشان که از پیش
شنیده بودم حضرت رسالت را صلوات الله علیه بشناختم و بدو ایمان آوردم
قضا را روزی آن جهود را دیدم و گفتم بیت آنکه خلق بجمالش نگرانند اینست وانکه
شهری ز عشق جامه درانند اینست وانکه او خسرو خوبان جهانست بحسن چاکر او
همه صاحب نظرانند اینست جهود گفت آری همو ست که می گفتم اما من از دین جهودی
دست باز نخواهم گرفت ای عزیز کار عنایت دارد آنجا که مدد عنایتست جهل
جملت علم و درایتست جهود از معرفت و دانش بود چون فیض ازلی ایشان را فرو گذاشت
آن علم و دانائی وبال و سبب عقوبت و نکال شد و درویشان ساده دل از صحابه که گرد
درس و سبقی روی براه شرع آوردند چون لطف ازلی همراه بود کار ایشان بجای رسید
که رسول خدای علیه الصلوة و سلم بدیشان از خدای فتح و نصرت میخواست وکان صلعم
یستفتح بصعالیک المهاجرین یعنی آنکه عالمان بی عمل را استشفاع میکردند او به درویشان
اتقیه دعا استفتاح مینمود چه دانی بدانش قید و ظن بر پیشش نهاد تبحر بجهان افتاد
والیها در یقین آن معرفت خیال پرست مرهوست او بخشد باین سرخوشان بزم الست

و درپناه

و درپناه دوست گو بخشند بیت فرقت ز جمعی که گرفتار خودند یا طایفه که بسته
یار خودند بئسما اشتروا بدچیزیست که ایشان فروختند به بدانچیز انفسهم
حظ نفسهای خود را و ثواب ایمان از دست بدارند ان یکفروا آنکه کافر می شوند بما انزل
الله بدانچه خدای فرو فرستاد از قرآن و این کفر ایشان برای چه بود بغیا برای
شفقت طلب بطریق تطاول یا از جهت حسد یعنی رشک بردند ان ینزل الله بر آنکه فرو
فرستد خدای بتصریح و اگر بتخفیف خوانند معنی اینست که بکار زمین نزل آماده من
فضله از فضل خویش که کتاب و وحیست علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده
از بندگان خود که سزاوار آن باشد مدعای یهودان بود که این کتاب بکی از اولاد اسحق
نازل گردد و چون خدای آنرا بفرزند اسمعیل فرو فرستاد از بن سبب حسد بردند
و ندانستند که الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای عز و جل حسد آفتی عظیمست بنیاد انصاف
بر اندازد و حاصل عمر را حبطه سازد هرکرا حسد بیفکند هیچ طاعت او را برندارد ابلیس
افکنده حسد بود عبادت چندین هزار ساله او را از مضیق لعنت بیرون نتوانست
آورد الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب حسد بطلان حسنات جانست
که آتش در احراق هیمه بیت حسد المرء یاکل الحسنات وان اعتاد کسبها سنوات
آفت دین حسد همه ست رمه دین خورده هست از حسد دین خود بزن گرد
و زرمه وی دین حسد بی نور دائما از طبیعت فاسد برخیز و بخیز حاسد و
بواسطه این حسد حضرت احدیت فرمود که فباءو پس باز گشتند جهودان بغضب
بخشمی از خدای یا مستحق گشتند بخشمی علی غضب بالای خشمی دیگر و گفته اند
علی بمعنی مع است یعنی سزاوار شدند ایشان خشمی با خشمی دیگر بجهت عبادت
عجل و خشمی بواسطه پرستش عزیر یا بانکه عیسی و انجیل را منکر شدند و محمد صلوات الله
علیه و قرآن کافر گشتند یا بتحریف توریة و کتمان نعت پیغمبر علیه افضل الصلوات
یا بعداوت جبرئیل و حسد بر فرزند اسمعیل و حقیقت آنست که مستحق غضب
متوالی متواتر گشتند که ازان انقطاع و انفصال نباشد و للکافرین و مر کافرانراست
عذاب مهین عذابی خوار کننده در دنیا آورده که مهین صفت عذاب حقیقت
اما چون بسبب عذاب واقع می شود اسناد اهانت بدو کرده و از فحوای این
کلمات مفهوم میگردد که عذاب کافران برای اهانت ست و لکن مومنانرا عذاب
باشد برای کفارت خواهد بود نوع خاص از صفات ذمیمه یهود دعوی

دروغ گفتند چنانچه مذکور شد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر یهود را آمِنُوا بگروید بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای فرو فرستاده است از انجیل و قرآن قَالُوا ایشان گویند نُؤْمِنُ
میگرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بانچه بر ما فرستاده شده یعنی توریة که فرستاده بر موسی پیغمبر
فرستاده بر ابناء ما و نبی هست وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب
ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ما ورا درست و راست است مُصَدِّقًا در حالتی که مطابقه
و موافقت دارد لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست و اذا چنانکه کفر ایشان بتوریة هم لازم
میاید چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بانچیز قُلْ بگوای محمد صلعم در جواب آنکه میگویند
بتوریة ایمان داریم فَلِمَ پس چرا تَقْتُلُونَ می کشتید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدایرا
مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی پدران شما می کشتند و چون ایشان قتل پیغمبران نکرده
بودند ملحوظ از اسلاف ایشان این صورت صادر شده بود و ایشان بدان راضی بودند
کانه که در قتل شریک ایشانند و خطاب بدیشان متوجه است که هر که در مجلس معصیت حاضر شود و
انکار نکند بحکم آنها دارد که از آن مجلس غایب بود و اگر در غیبت بدان مجلس معصیة
راضی باشد حکم حاضر دارد که اینجا حاضر نبوده میتوانند که چرا پدران شما انبیا را کشته
و شما راضی شدید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید مُؤْمِنِينَ گرویدگان بتوریة چه در توریة قتل انبیا
منع کرده است و ازین عمل ثابت شد که دعوی شما در باب ایمان جز دروغ محض و
کذب صریح نیست وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى و هرآینه آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای
دلالت و نشانهای درست که احکام الواح است یا نه آیت که در سورة اعراف بیاید ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ
پس شما فرا گرفتید الْعِجْلَ گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بکوه طور وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ و شما بیداد کنانید بر نفس خود جهت وضع حق در غیر موضعش وَإِذْ أَخَذْنَا
و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما وَرَفَعْنَا و بر داشتیم بلند مرتبه فَوْقَكُمُ
بر زبر شما الطُّورَ کوه طور گفتیم خُذُوا فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده ایم یعنی
توریة بِقُوَّةٍ بجدی درست و بی تعلیم تکرار این حکایت برای تاکید است و زیاد
تقریع و تهدید با آنکه ما آنجا امری زائد بر آن هست و آن اینست که گفتیم وَاسْمَعُوا بطاعة
بشنوید و فرمان برید بطاعت و اجابت بلفظ سمع یاد کرد تا کردیست حمل بر آن که
سبب قَالُوا گفتند ایشان باشکارا سَمِعْنَا شنیدیم بگوش سر فهم و پنهانی با خود
میگفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و گفته
زبان ظاهر ایشان گفت سمعنا و لسان معامله ایشان استماع افتاد که عصینا

وأشربوا

وَأُشْرِبُوا و در خورده شده است یا در آورده اند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای ایشان الْعِجْلَ
دوستی گوساله را بعادت عرب آنست که چون خواهند که آمیزش دوستی یا دشمنی
یاد کنند تعبیر کنند باسم شراب که مشتمل است بر سرعت نفوذ تا اقاصی اعضا چنانچه گویند
[illegible] الاشربة [illegible] بحب [illegible] بطریق استعاره [illegible] چنانچه
الحب والبغض و گویند تشبیه کرده است تخلل حب عجل در ذرات ایشان بتخلل
صبغ در جامه و مکان اشرابه که دلهاست ایشان یاد کرده تا مفهوم گردد از آن
استقرار محبت عجل در قلوب ایشان و سرایت آن بجمیع اجزا تابع دانند و مضاف که حب
است محذوف کرده اند تا مبالغه بیشتر باشد چه گویی صورت عجل در قلوب ایشان
[illegible] کالنقش فی الحجر ثابت نزد و بعضی و تحقیق کرده اند [illegible] گویند
دوستی گوساله در دل ایشان نهاده بودند که بعد از آنکه آنرا بسوهان سوده در دریا
انداختند [illegible] ایشان از سر جان بر خاسته خود را بدریا انداختند و از آن
آب میخوردند هر که از آن آب آشامید دوستی عجل در دل او پیدا شد و چون [illegible]
[illegible] علت شراب میکند
[illegible] صورت واقع شده بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان مر صانع مختار
یا بواسطه اعتقاد تشبیه و تجسیم در ذات مقدس حضرت ملک قدیم قُلْ بگو بِئْسَمَا
يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست آنچه میفرماید بر شما بِهِ [illegible] صلوات الله
عليه إِيمَانُكُمْ ایمان شما [illegible] ایشان [illegible] و استهزا
بایشان و ایمان ایشان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ [illegible]
علامت مومنان [illegible] نوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جنان
[illegible] نوع ششم
از [illegible] احوال [illegible] سبب [illegible]
[illegible]
بود که [illegible] قُلْ بگوای محمد صلعم در جواب
این دعوی ایشان إِنْ كَانَتْ لَكُمُ اگر هست بزعم شما لکم مر شما را الدار [illegible]

اختصاص است بهشتی که مخصوصه شما است الدار الآخرة سرای آخرت و نعمت
بهشت عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او خالصة پاکیزه و خاصه تاکید معنی لکم
مر اختصاص را من دون الناس بجز دیگر مردمان یعنی هیچ کس را در آن با شما شرکت
نیست فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را و بمراد دل خواهان او شوید ان کنتم
اگر هستید شما صادقین راست گویان در دعوی آنکه بهشت از آن شماست و بر جمیع کسی
که یقین شناسد که بهشت مخلد با شیم و متوقع از آن اوست هر آینه موت را که سبب
رسیدن بدان روضه امان و محفل ای رحمن است بآرزوی دل خواهان باشد تا از
زندان محنت و مضرت دنیا برهد و بدان بوستان راحت و مسرت برسد ای
درویش تمنای مرگ علامت اشتیاق است هر که را اشتیاق لقا بیشتر بود آرزوی
مرگ بهر لقا او زیادت باشد فمن احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء
الله کره الله لقاءه یکی پیش ابن منازل آمد و گفت مرا در خواب جنان نمود که
دیگر بار مرگ بتو خواهد رسید نگر تا رفتن را آماده باشی شیخ آهی سرد برکشید و گفت
روزگاری دور و دراز پیش ما نهادی تا یکساله دیگر بار هجران کی تواند کشید بود در
من که طوق فراق چون توان چشید بیت زاندازه بگذشت رنج طاقت ندارم بیش
از این مپسند ای جان و جهان در انتظارم بیش از این   مرغان هوای عشق را که نظر
بلند افتاده و قفس را نظر از آن مانع می بیند خواهند که بزودی دام را در هم شکسته
و بپرواز بسوی آشیان وصال باز کردند انجام فرقت و بهرب الکعب نظر هو میکند بیت
ز هوای مرگ طوق صادقان • ان محود ای درین دم امتحان • جون بفتنوا الموت گفت ای
صادقین • صادقم جان را بر افشانم برین • مرگ شیرین گشت و نقلم زین سرا • جون
قفس هشتن پریدن مرغ را • وابن عباس رضی تمنوا معنی و گفته است که ادعوا بالموت
علی اکذب الفریقین جهود آنرا میگوید که اگر چنانست که شما میگویید پس دعا کنید تا آن
گروه و ما و شما هر که دروغ گوی است مرگ فرستد جهودان آبا کردند و در حدیث
آمده است که اگر دعا کردندی یک جهود بر روی زمین باقی نماندی و لن یتمنوه و آرزو
نکنند ایشان مرگ را ابدا هرگز تاکید نفی است بما قدمت بانچه پیش فرستاده است
ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت حضرت مصطفی علیه السلام که دست کنند
و هم تن خواسته زیرا که بیشتر اعمال مختص است بانسان و آلت قدرت او دست است مر اصابع
و بدوست جلب و جر اکثر منافع پس از نفس بدو تعبیر کرد یعنی که ایشان کار دهند

مرگ را

مرگ را بجهت خود که از پیش فرستاده اند بسیاری از کردار بد و کفر یهود در شان
محمد صلی الله علیه وآله وسلم • والله و خدای علیم • داناست بالظالمین • به ستمکاران
حق تعالی به همه کس و به همه چیز داناست و تخصیص ظالمان تهدید است مر ایشان را و
ایراد مظهر تنبیه برانکه ایشان ظالمند در دعوی آنچیزی که ایشان را نیست و معنی آیه
بیان اعجاز است چه اخبار میکند از عدم تمنای ایشان مر مرگ را و تا غایت کسی نقل نکرده
که از سلف کفار زمان و جا و جاه نبوت در وقت محاجه کسی آرزوی مرگ داشته باشد
و اگر گوئید تمنا امریست قلبی چگونه بر کسی ظاهر شود که این کس آرزوی آن دارد یا نه گوئیم
میگوئیم که این صورت بر وجه محاجه است و از ایشان طلب اظهار تمنی میکنند
بزبان پس اگر تمنی بودی بایستی که بقول ظاهر شدی و این مسئله بعینها چنانست
که کسی زن خود را گوید اگر تو خواهی و آرزو کنی طالقی پس آن طلاق متعلق باخبار
باشد نه باضمار و هرچند در دل آن زن خواهد تا بزبان نگوید که میخواهم طلاق واقع
نشود ای درویش کراهت مرگ دم عدم تمنای آن جماعت است که زاد راه
ندارند و از ذوق شربت وصال آگاه نیستند فاما مشتاقان جمال را هیچ
وقتی از آن بهتر نیست که بگوش جان ندای ارجعی بشنوند و باستماع صدای
فادخلی فی عبادی سرافراز شوند بیت و اینست جان در بر کردم تا کی نگهبانی
کنم • کو بکار مشارت تا ان دوست تا و اسپارم وام جان • در نفحات الانس از پیر
طریقت قدس سره نقل میکند که بیکی گفتند اگر روزی باشد که کی گو
و با راحت تر و خوشتر از آن روزی که عزرائیل بوی آید و گوید متر س
یا ارحم الراحمین میبرم کیا و بوطن خود میرسی و از این جهان که زندان مؤمنست
بعید بزرگ می پیوندی این بودن عاشق آنجا پنهانیست و در جای که نهانند را
دور کند و در حقیقت با ما نشود و مرد بر زندگانی جاوید بهره ور کی ز مشک مشلح
نزدیک وفات بیختند هم چون سبب پرسیدند جواب داد که نود سالست
تا در این کوفته ایم و حالی میکشایند طرب و بهجت برای آن باشد ح پیوند وصل
آمد که بیمحسنم بجانش سالها • عارفانرا شوق مرگ برای ذوق تجلی سر المیت
است • بیت چون جان تو میستانی چون شکر است مردن   با تو زجان
شیرین شیرین تر است مردن   از جان چرا گریزم مرگست جان شیرین
پا کان چرا ستیزم کان از خداست مردن   چون حق تو ابخواند سوی خود

گشاید چون جنت رفتن چون کوشت مرده . ولتجدنهم و هر آینه می‌یابی
ای پیغمبر محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا دانی جهودانرا احرص الناس حریص‌
ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا تا منکر حیات دلیلست بر توقع از حیات
که متطاول باشد یعنی زندگانی را بهتر از مرگ نهند و دانند از همه آدمیان حریص‌تر
ومن الذین اشرکوا و از آنکسان که شرک آورده اند یعنی کفار و مانحن ات
مشرکان اینجا مجوس اند که بنور و ظلمت و یزدان و اهرمن قائلند و هیچ کس زندگانی
دوستر از یشان نیست برای آنکه بحشر و نشر اعتقاد ندارند و کویند با آمدن
نیست چون فنی دقی و بدین سبب از مرگ شرمند و طول حیات می‌طلبند
یود احدهم دوست میدارد هر یکی از یشان یعنی گبران لو یعمر که کاش عمر داده
شود الف سنة هزار سال و از ینست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست
که هزار سال بزی وماهو و نیست او یعنی یکی بمزحزحه کردن جان او و دور
کننده او با نیستند من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی
طول عمر عذاب را از و دفع نکند والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون
بانچه میکنند و جزا دهد ایشانرا بر کرده ایشان ای عزیز بیان زیادتی
حرص یهود بر زندگانی دنیا از مشرکان توبیخ است مر ایشانرا زیرا که اهل شرک
بواسطه انکار بعث و نشور و نشاة زندگانی همین در دنیا میدانند و بدین وجه
جهت حیات دنیا را معتقدند اما اهل کتاب که دعوی اعتقاد بحشر و نشر
دارند چون حریص‌تر باشند بر زندگانی از آنها که معاد را معترف نیستند
هر آینه سزاوار ملامت بزرگ و سرزنش عظیم خواهند بود برای آنکه هر که
معتقد بعث باشد و بدیدار خدای و نعیم جاودانی امیدوار دل دوستی دنیا
در پیش نگیرد و پیوسته مستعد موت بود که سبب رهیدن از عنا
و غرامت و واسطه رسیدن بعطا و داخت کرامت وست . بیت
مرگست که دوست را رساند بر دوست . آن کیست که او بمرگ شادان نبود
امام قشیری رحمة الله میگوید دوستی زندگانی دنیا نتیجهٔ غفلت
از حق تعالی پس هر که را شقاوت غفلت بیشتر دهد بایدش محبت حیات
دنیا در دل وی جایگیر تر باشد . بیت . ای غافل از آنچه بین خرد دور مشو
و از حرص منال ومال رنجور مشو در پیش مگیر این امل دور و دراز

کوتاهی عمر

کوتاهی عمر بین و مغرور مشو هفتم از خصال نکوهیدهٔ یهود عداوت
ایشانست با ملکی که امین وحی است چه ایشان جبرئیل را دشمن میداشتند بجهت
در اسباب نزول آمده که فدک نزده از یهود فدک که او را ابن صوریا گفتندی
با سید انام علیه اجل الصلوة والسلام بلجاج و احتجاج میان نمیه سخن میرفت
و چون حضرت رسالت صلوات الله علیه بحجت قاطع و برهان ساطع صدق
نبوت خود ثابت کرد ایشان جهود از سر خجلت و انفعال پرسید که از فوج ملک
کدامین بتو منزل میشود آن سید عالم صلعم فرمود که آن ملک وحی بمن مطالع میکند
یعنی جبرئیل امین است ابن صوریا گفت اگر بجای او میکائیل بتو فرستادندی
ما ترا در نبوت تصدیق میکردیم زیرا که جبرئیل دشمن ماست و اسلاف ما را او
زحمت بسیار رسانیده و لعنت بر ما تخت و بهلاک ما نزدیک بوده است که
او بیکاد جلیل یکی از انبیاء بنی اسرائیل و عجم فرستاد که شهر ایلیا و مسجد اقصی که
بیت المقدس خوانند بر دست شخصی بختنصر نام خراب خواهد شد و از وقت
ولادت و شهر مولد و نشان هیات و بیان سیرت و زمان بیرون آمدن
و هجوم و شبخون او با آن نبی حکایت کرد آبای ما از اقربای بنی اسرائیل
بعد از ولادت او بباید فرستادند تا به توانند دفع او حیلها انکیزند ایشان
بعد از مدتی کادرا در میان اطفال یا در صحرای شهر بصقق که علامت معرفت او بود
شناختند و بقصد قتل او تیغ کین برافراختند جبرئیل بر صورت زاهدی بنزد
ایشان رسید و محابا و سخن آغاز کرده گفت که این مرد است که بتقدیر
الهی چندین خرابی و تباهی ازو در وجود خواهد آمد دفع قضای ربانی بحیله
ممکن نیست بیت چون قضای رخ ز پرده بنماید هیچ کاری زحیله نکشاید
و اگر او نیست در خون بی گناهی سعی کردن چندان وجه ندارد قاصدان ما
این سخن مقبول نمود او را گذاشته بجای خویش بازگشتند و کار بخت نصر
بتدریج انجا رسید که بیت المقدس را خراب کرد و ملوک و امرا و ائمه و علمای بنی
اسرائیل دستگیر قهر او گشتند و بدین سبب ما او را دشمن گرفته ایم و بعضی گویند
که یهود گفتند خدای جبرئیل را فرمود تا پیغام و الهام بصالحان بنی اسرائیل
رساند و او را غلط کرده از نهج حق و منطق صدق قدم بیرون نهاد و از بن جهه
عداوت ما با او قوی دریافته و این وجه رفته که سراج وهاج است وکا

دشمن

بان سنهاج منتا عول انجاب عمر بن الخطاب بمدارس احبار یهود که
محل درس و تکرار توریة بود در آمد و گفت شما را سوگند میدهم بخدای
که توریة بموسی فرستاد و بعشر آیات او که شما در مقام مناجات میخوانید
که در کتاب خود نعت و صفت حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه خبر
اوست دیده اید یا نه و بنزدیک شما نبوت او را حقیقتی هست یا نه اشراف
یهود بواسطه سوگند اعتراف کردند که ما را بحکم توریة و اخبار احبار
پیغمبری او محقق است عمر گفت فاذا هلکتم پس شما هلاکانید که میدانید و روی
از متابعت میگردانید گفتند ما فرشته را که موکل انتقام و عقوبتست
یعنی جبرئیل را دشمن میداریم و دیگری را که فرشته رحمت و رافتست یعنی میکائیل
بدوستی گرفته ایم و صاحب این مرد یعنی محمد صلعم جبرئیلست و او همه جنگ
و عذاب نازل کرده اگر بجای او میکائیل آمدی که همه باران و نبات
و نعمت و شادی و آسایش آوردی ما بوی ایمان می آوردیم فاروق گفت مرا از
منزلت جبرئیل و میکائیل نزد خدای خبر دهید گفتند جبرئیل بر یمین
عرش است و میکائیل بر یسار او و میان هر دو عداوتست عمر فرمود که بالله
ایشان در حضرت عزت بدینچنین قرب و منزلتست چگونه یکدیگر را
دشمن باشند و بچه وجه بی فرمان خدای با شما دشمنی کنند با یمن
گواهی میدهم که هر که دشمن جبرئیلست خصم میکائیلست و هر که عدو میکائیل
دشمن جبرئیلست و هر که این هر دو را دشمن دارد خصم او ملک جلیل است پس
فاروق از ان مجلس بمسجد رسول الله صلعم آمد تا صورت با حضرت خیر الوری
نقل بر فرماید خواست پیش از آمدن عمر وحی موافق قول وی بر آیت فرستاده
بود که قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا دشمن لجبریل مر جبرئیل را
که امین وحیست فانه پس بدرستیکه او نزله فرو آورد قرآنرا که بتفصیل ذکر
دلیلست بر فخامت شان و عظمت امر او وجه کوشیا از تعیین و فرط مشهوریست
ذکر احتیاج ندارد و چون گفت فرو آورد دانسته شد بجهه کس روشن میشود که او قرآن
علی قلبک بر دل تو که محل ولست وحی را و جای فهم و حفظ است و نه بخود فرو
آرد بلکه آمدن و آوردن او باشد باذن الله بفرمان خدای و دستوری او و این
نفی سخن یهودست که میگفتند پیغام غلط کرده و در وجه ترتیب این جمله بر مقابل

علما را

علما را اقاویلست بعضی بر آنند که جواب شرط محذوفست تقدیرش انکه هر که
دشمن جبرئیلست که او حسد میبرد که او بر تو نازل میکرده انما قولنا انه انزل
او ورده که جواب شرط را حذف کرده و فانه نزله را علت آنست بجای
او ایراد فرموده و در کشف الاسرار میگوید که جمعی از علما معنی آیه برین وجه گفته
اند که چگونه ویرا دشمن میگیرند و ما وحی پاک بدل پیغمبر با کی بواسطه او میرسانیم
یا آنکه جبرئیل را دشمن از ان جهت اند که وحی را رد بتو داوند که مامور است
از ذات خویش بر آدمی نمی آرد تا او را دشمن گیرند یا آنکه اگر کسی جبرئیل را
دشمن دارد ای پیغمبر تو معذور که او بر تو فرو میآرد قرآنرا مصدقا در حالتی
که تصدیق کننده است لما بین یدیه مر انچه پیش از کتب که پیش از وی فرود آمده
و با ایشان است چون توریة و زبور و هدی و راه نمای بسوی حق و بشری و مژده
دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بنعیم سرمدی و گفته اند هدی و بشری صفت جبرئیل
رد قول یهود را که میگفتند او فرشته است که بعقاب فرو می آید بجهت بلکه او
بوحی نازل میشود که سرمایه همه نیکوئیهاست و راحتها و با وجود او بشارت
دهنده مؤمنانست بنعمت من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدای را و ملائکته
و فرشتگان او و رسله و فرستادگان او را و جبریل و میکال و این دو فرشته
مرتبه اختصاص ایشان از ملائکه جهت تفضیل یا انکه سخن یهود در شان
ایشان بوده و در اخبار آمده است که بهترین فرشتگان چهار اند جبرئیل که خازن
وحیست و میکائیل که مکیال ارزاقست و اسرافیل که صاحب و حامل لوح است
و عزرائیل که ملک الموت و قابض ارواحست و جبرئیل شش صد پر دارد
از بری از ان هزار دیشه است مکلل بدر و یواقیت بهشت و تقدیم
او بر میکائیل جهت آنست که او وحی به بندگان رساند که حیات ارواح
و میکائیل وکیل رسانیدن رزق باشد که سبب بود شو اشباحست و آن
غذای روح تا طعام جسم جمادان را هست که از ذروه ثریا تا حضیض تحت
الثری بیت زاب و نان میدن را زندگان نیست غذای نوع ادراک معانیست
و این دو اسم عبرانیست یا سریانی و بر هر تقدیر جبرئیل و میکائیل را کوبند معرب
و گفته اند معنی جبرئیل عبد الله است و از ان میکائیل عبید الله و اسم جبرئیل
یازده لغتست و در نام میکائیل پنج و چون این لفظها را تعریب کرده اند

هر قومی بسبب استحقاق خود دران تصرف نموده بنوعی منتظم اند و مستوی
همه یکی پیش نیست ای عزیز هر که یکی را ازینها که مذکور شد دشمن دارد کافر
و ازین جهت بعضی واو را بعضی ذکر فرموده اند گروهی برانند که سبب جمع ایشا
درین آیت آنست که مطابق حال یهود باشد و اظهار تقبیح ایشان و تشنیع
بر ایشان چه ایشان دشمن همه بودند نه آنانکه یکی را هر که جبرئیل را
دشمن دارد میکائیل را هم دشمنست که هر دو مامور اند و هر که دشمن این
دو تن باشد عدو همه فرشتگان نیز هست که مجموع یک جنس اند و هر که
پیغام رساننده را دوست ندارد منکر پیغام است و انکار پیغام انکار
پیغام دهنده بود و چنین کسان کافرانند و ازینست که در جواب شرط
میگوید **فَاِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی که خدای **عَدُوٌّ** دشمنست **لِلْکَافِرِیْنَ** مر
ملئکه و رسل را ایراد مظهر در موضع مضمر اشعار است بآنکه عداوت ملئکه
و رسل کفر است یا خدای ایشانرا برای کفر دشمن میدارد و ای عزیز حق تعالی
در زمرهٔ پیغمبران و فرشتگان هر خود را بی نیاز دور و تخصیص بر منا
شرف ایشان می کند و میگوید هر که ایشانرا دشمنست ما نیز او را دشمنیم
و در حق اولیا همین میگوید که من آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة
هر که غبار آزار دیدهٔ یکی از اولیاء من رساند بی شبهه محاربه با من آشکارا کرد
باشد و جنگ من بکمر کینه بر بسته و چون اولیاء منقلب غیرت زدید
بی بطر ... و در قباب عزت متواری اند اهل جهان بسیار باید تا از همه
کس و امر احتیاط باید جهت مباد که از جهان یکی از اولیا رسد و جفا کنند
رسوا شی ز دل وا بکرده د **بیت** تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را
خدا رسوا نکرد **نوع هشتم** از حالات ذمیمهٔ جهودان کفر است بقرآن
چنانچه آورده اند که ابن صوریا باعون از اقامت بینه بر دعوی پیغمبری
خویش عاجز شده و بحجج قاطعه قرآن و براهین معجز نشان ان ملزم گشته
گفت با محمد صلعم تو چیزی تقریر نمی کنی که ما دل بدیر آید و بعد توآیتی فرو
نیامد که بر درستی آن دلالت کند تا ما بضرورت احکام ترا انقیاد نماییم ایزد
تعالی رد سخن آن شد تا مورد کرده فرمود که **وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا** و هر آینه ما فرستادیم **اِلَیْکَ** بسوی
تو **آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ** نشانها راست و درست که قرآنست و انواع معجزات در وی ...

وهو بیّنا و آن وجوه اعجاز آنست کما سبقت الاشارة الیها یا اخبار و اقاصیص
که جز احبار ایشان بران اطلاع نداشتند یا علامات و اضحات بر صدق نبوت
یعنی معجزات واقعه چون شق قمر و تسبیح حصا و امثال آن و این جواب آنست
سوال ابن صوریا **وَمَا یَکْفُرُ بِهَا** و کافر نشوند بدان نشانهای روشن **اِلَّا
الْفَاسِقُوْنَ** مگر بیرون روندگان از شریعت موسی عم یعنی منکران محمد
صلوات الله علیه چه ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم و بنبوت
وی از شرایع موسی بود چون یهود ابا نمودند از جاده پیروی وی
بر تافتند لا محاله از دایرهٔ شرع موسی عم خارج باشند و در حقایق
نجیبه آورده که بیرون رفته اند از نور روحانیت بسوی ظلمات بشریت
و ابصار قلوب ایشان پوشیده شد از ادراک حقایق حقیقت تا در میان
روز روشن آفتاب آیات نمی بینند و با وجود علامات رسالت که بر صفحات
احوال محمدی صلوات الرحمن علیه لایح است نزول آیات بینات را
منکرند **بیت** در میان روز گفتن روز کو خویش رسوا کردنست
ای روز جو نهم از اوصاف مذمومهٔ یهود نقض عهد و شکستن پیمانست
چنانچه میفرماید **اَوَکُلَّمَا عَاهَدُوْا** همزه انکار است و واو عطف و این جمله
معطوفست بر جملهٔ محذوفه تقدیرش این که کافر شدند بآیتها و هر گاه
که عهدی کردند و پیمانی بستند بشکستند و سبب نزول آیه آن بود که حضرت
مصطفی صلعم یهود را گفت که خدای تعالی بتصدیق من و قبول شریعت من
پیمان از شما ستده چرا وفا نمی نمایید مالک بن الضیف انکار نمود و گفت
بر ما در کار محمد عم و هیچ عهدی نگرفته اند و در قبول شرع وی
هیچ پیمانی نستده حضرت عزت برای تسلیه حبیب خود صلوات الله علیه
میفرماید که همین عهد تنها از ایشان نقض و عذر واقع نیست بلکه هر گاه که عهدی
کردند با موسی عم **عَهْدًا** عهدی کردنی **نَبَذَهُ** بشکستند **فَرِیْقٌ مِنْهُمْ** گروهی از ایشان
و از احکام توریت روی بگردانیدند پس در نقض آن توهم را که فریقی اند گروهی
اندک باشند از ایشان میگوید **بَلْ اَکْثَرُهُمْ** بلکه بسیاری از ایشان **لَا یُؤْمِنُوْنَ**
گرویدگان نبوده و نقض عهد را کار نمی دانند و ازیشان بوفای عهد باز میدارند
و دستها را از دامن متابعت صاحب شریعت صلوات الله علیه ز دند چون ... صلعم

واصحاب وی ولما جاءهم وآن هنگام که آمد بدیشان رسول فرستاده
من عند الله از نزدیک خدای یعنی محمد صلوات الرحمن علیه و در تیسیر گوید
رسول بمعنی رسالتست و مراد از آن کتاب یعنی چون باز آمد بدیشان کتابی
مصدق باور دارنده و موافق لما معهم مر توریة را که با ایشان است
نبذ فریق بیفکندند گروهی من الذین از آنانکه اوتوا الکتاب عطا داده
شده اند بتوریة یعنی علما ایشان برانداختند کتاب الله توریة را
یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود این کنایست از استخفاف
بدان و ترک عمل بآن واکرنه توریة را در پیش روی داشتند و میخواندند
ابن عیینه گوید توریة را در حریر و دیباج می پیچیدند و بزر و نقره
تحلیه میکردند اما حلال و حرام آنرا مراعات نمی نمودند کانهم گوییا
که ایشان لا یعلمون نمیدانند زجر و تهدید است یعنی میدانستند که قرآن
کتاب الله است و محمد صلعم پیغمبر مبعوث در آخر الزمان اما تجاهل می
کنند و از روی استکبار اعراض مینمایند و هر که چیزی داند و بدان
کار نکند حکم کسی دارد که بدان جاهل باشد بیت از من بگوی عالم
تفسیر گوی را • گر در عمل نکوشی نادان مفسری • بار درخت علم ندانم بجز
عمل • با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری • نوع عاشر از افعال بد یهود متابعت
سحر است و عمل بآن چنانچه میفرماید واتبعوا و پیروی کردند یعنی
بااینکه کتاب خدا را پس پشت انداختند قبیحی دیگر از ایشان صادر شد •
و آن آنست که متابعت نمودند ما تتلوا الشیاطین آنچیزی که میخواندند
شیاطین جن یا انس یا هر دو طایفه و آن چیز سحر است که ایشان تلاوت میکردند
علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان عم علی بمعنی فی است قاله ابن جریر
چنانچه گویند هذا علی عهد فلان ای فی زمانه یا بمعنی این است که علی قصد ازاله
ملکه دیوان میخواندند بعزم انتقال ملک سلیمان و خلاصی ایشان از قید تسخیر
او و گویند بمعنی بکذب یعنی افترا کردند دیوان بر ملک سلیمان و گفتند
قرار مملکت او بر سحر بوده در سبب نزول این آیت اضطراب روایات و اختلاف
اقاویل هست و لیکن رقم اصحیه بر وی توان کشید اینست که دیوان عهد سلیمان
باستراق سمع از زمره ساکنان صوامع آسمان کلمات فرا میگرفتند و یک سخن را

را باهفتاد دروغ فاحش بسمع گمراهان بوادی اشتباه می رسانیدند
و کاهنان بتصنیف و تالیف آن اشتغال نموده بقید کتابت در می
آوردند و حضرت بران حال وقوف یافته آن نسخه‌ها را بعنف از ایشان
بستدند و در زیر کرسی خویش دفن کرد و سدی گوید شیاطین کلماتی که
جاعتی از فیها کاهنان و دانایان بنی اسرائیل بودند و طبایع ایشان از محافظت
حدود شرایع التفاتی نبود شعبده‌ها و صحیفه‌ها که بانیرنگها که نتایج بر صحیفه
می نوشتند و بدیهاست و اشاعت آن میان جهال و اراذل مشغول می
بودند چون سلیمان بر خست عقیدت و کدورت نیت ایشان که بوسوسهٔ
شیطان آن را اساس نهاده بودند اطلاع یافت بفرمود تا آن نوشتها را
بحضرت او آوردند و در صندوق نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود
مدفون گردانید چون نوبت نبوت و مملکت پادشاهی و شاهی شد و
بساط سلطنت او مطوی گشته منشور مملکت بنام پسر او رجبعام توقیع
یافت بکیار مرده جز خود را در صورت انسانی بر فضولیان بنی اسرائیل
عرض کرد و گفت میخواهید تا شما را بگنجی دلیل باشم که هرگز بسیار
تمام نشود و سرمایه امور زمان شاهی باشد جمعی از اشرار که
در فساد عقیده هم جنس او بودند آن سخن را بسمع قبول اصغا نمودند
و بدلالت او آن دفینه را از زیر تخت سلیمان بیرون آورده مطمح
نظر اعتبار ساختند شیطان در اغوا باز کرده و فریب و وساوس
آغاز نهاده در خاطر ایشان بدین وجه متمکن ساخت که سلیمان دیو
و پری و حیوانات بری و بحری را بهمین کلمات در ربقهٔ تسخیر
آورده بود کلبی گوید که در زمان سلیمان علم سحر با آصف برخیا
که وزیر و مشیر او بود نسبت دادند و مدار پیغمبری سلیمان و نظام
ملکت وانقیاد جن و انس و وحش و طیور را بتسخیر و نیرنج آصف حواله
کردند و درین باب نسخها نوشته دیباچه آن را بانکه این علمیست که
آصف بن برخیا بسلیمان تعلیم داد و سلیمان بدین علم عالمیان را منقاد
فرمان خویش گردانید معنون ساختند و در وقتی که سلیمان را خاتم مملکت
از دست رفته بود و ملک از وی بواسطهٔ فقد نگین در حلقهٔ تمکین او

نمانها انرا درخزانه یا درخلوتخانه او بزیر زمین مخفی کرده اند تا بعد فوت
نوبت سلیمان بآخر رسید و صحیفه حیاتش مطوی شد دیوان آن سحر را
از مخزن یا معبد او بیرون آورده بجهال بنی اسرائیل نمودند و گفتند که آنکه
دولت و قرار مملکت سلیمان علیه السلام بدین علم بود و در میان خاص و عوام
افکندند تا افاضل زمان گفتند معاذ الله که سلیمان بدین علم التفات نموده
باشد بلکه نظام ملک و قرار پادشاهی او بتأیید وحی و الهام الهی بود اما اراذل یهود
بتعلیم و تعلم سحر اقبال نمودند از علم سلیمان نام نهادند و شعبده و نیرنجات
در میان ایشان بنی اسرائیل فاش شد و اسناد سحر بسلیمان علیه السلام در باطن بیرون
وجوان تمکن یافت و بعضی از یهود که در زمان حضرت پیغمبر ما صلوات الله
علیه بودند ایشان منوال متابعت سلف نموده سلیمان را جادو میدانستند
وچون سید عالم صلعم او را در میان پیغمبران یاد کرد زبان طعن بگشادند
که عجبست از محمد صلوات الرحمن علیه که پسر داود را پیغمبر میداند و نبود
مگر ساحری ماهر حق سبحانه حبیب خود را اعلام فرمود که سلیمان
از سحر و کهانت و هرچه یهود بدو نسبت و اضافت میکنند پاکست
و منزه است وما کفر سلیمان و هرگز سلیمان کافر نشد یعنی جادوئی نکرد
ذکر کفر سلیمان گذشته اما چون یهود او را بعمل سحر منسوب کردند
وآن کفرست کانه او را کافر گفته باشند یا تعبیر کرده از سحر بکفر و آن
از قبیل اطلاق سبب باشد بر مسبب ولکن الشیاطین ولیکن دیوان
زمان او کفروا کافر شدند یعلمون الناس در امی آموختند مردمانرا یعنی
مخذولان یهود را هذا من سلیمان السحر جادوئی و آن در لغت عبارتست
از چیزی که در آن وقتی باشد و سبب آن خفی بود و در انوار گویند سحر بیت
که انسان در اقامت و اظهار آن مستقل شوانند بود و در تحصیل آن محتاج
باشد بتقرب شیاطین و لهذا این کار تمام نشود مگر کسی را که در شرارت
وخبث نفس مناسبتی بود با دیوان چه تناسب در تعاون شرطست و
معتزله برانند که سحر همه مر شعبده و تخیلاتست و فی نفس الامر
حقیقتی ندارد بلکه نمود بی بود است و لا مشتبه شود بمعجزه و دلیل
ایشان قصه سحره فرعون است که در خیال مردم چنان نمود که عصا و رسن

ایشان

ایشان می رود یخیل الیه من سحرهم انها تسعی و نمود اشاعره سحر را
حقیقتی هست از ظهور آثار او و آن آثار از فرق حقیقت در عقب افعال سحره
و تأثیر حضرت رسالت صلوات الله علیه از سحر جن از لبید بن اعصم و
نزول معوذتین جهت دفع آن مؤید این قولست و اقسام سحر بر وجهی که
امام در تفسیر کبیر آورده هشتست اول تسخیر کواکب و آن مذهب
ستاره پرستان که معاونت کواکب در اوقات معینه خواتیم میسازند
و بخوانند عزائم آن کوکب و سوختن بخورات مناسب و توجه تام
بود در اظهار آثار سحر چنانکه گفته شد دوم وهم آن مستشرست باصحاب اوهام
و ارباب نفوس قویه و چشم زخم و تمریضات بلکه قتلها کاهل هند کنند
مبیا شد این قسم است سوم عزایم و آن تسخیر جن نیز گویند چه
از استعانت جن حادث شود و رقیه و دخنه نیز از معاونات اوست
چهارم تخیلات و چشم بندی و آن مشعبدانرا می باشد و بنا این باب بر غلط
ابصارست چنانچه در بعضی اوقات نیز قطرات نازله را خط می بینند و نقطه
جواله مشتعله را دایره تصور میکنند و علی هذا پنجم طلسمات و حروف
آن از ترکیب آلات باشد یا بر نسب هندسی یا بر ضرورت خلا یا برابر جاذبه هوا
چنانچه در حیفا نوبت در هیکل او در شلیم جهت اتخاذ زیتون سلطین مولی
قبیل و هیاد مذهب بیایند و ششم استعانت بخواص اشیا از ادویه و
احجار و غیرها و از این قسم است نیرنجات و سموم قاتله و ترکیب دخنه
هفتم تعلیق قلب و آن تصرف ساحر است در قلوب ضعیفه بالقای
معرفت اسم اعظم و ادخال خوف در خاطرهای ایشان و مطیع کردن دزدان
بلقمه و امثال آن ازین جمله است هشتم مکر و فریب و آن سعی کردن
باشد بغمازی و سخن چینی و انواع نفرها از وجوه خفیه لطیفه
تا میان دوستان دشمنی افکند و جماعتی را از دوستان جمعیت بخار
تفرقه اندازند و این خود در میان اکثر اهل روزگار شایعست و تردید
سحر بین قسم ثانی باشد ازین اقسام والله اعلم وما انزل و نه پیروی و متابعت
کردند یهود الملکین را که فرود فرستاده شده یا تعلیم داده شد بدان مردم را
جادوئی خود و آن سحری دیگر قوی تر از سحر شیاطین منزل گشته است

عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل وان بلدی بوده است بقرب کوفه
وگویند از نصیبین است تا رأس العین وبقولی دیگر موضعی است در نهاوند هَارُوتَ
وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است بدل یا بیان و نزول سحر بر ایشان بجهت آن بود
که در زمانی که ایشان در زمین بودند جمعی از سحره دعوی نبوت پیش گرفته
چیزهای غریب بمردم می‌نمودند و گویند نظارگان صورت بین را بظهور آن
غرایب فریب می‌دادند حق تعالی بالهام یا بواسطه یکی از انبیاء علیهم السلام ایشان را
کیفیت این علم در آموخت تا جمعی دیگر را تعلیم دادندی و آن متعلمان بر کیفیت
سحر و حقیقت آن اطلاع یافته معارض مدعیان نبوت گشتند و ایشان را
در معارضه منفعل و خجل کرده سلطنت سایر خلق را باستخفاف با ایشان رهبری
کردندی و گویند نزول ایشان از آسمان بزمین برای همین بود اما آنچه
در اکثر تفاسیر مذکور است ومیان خاص و عام مشهور آنست که چون قابیل هابیل
را بقتل رسانید و چنان امری شنیع و فعلی قبیح از فرزندان آدم علیه السلام بظهور
رسید معترضان ملئکه که در میدان تصلف لاف اتجعل فیها من یفسد فیها
زده بودند لیعادوده در موقف مناجات گفتند خدایا نگفتیم که این گروه
چنین عملها را ارتکاب خواهند نمود خاکیان بی‌باک سر از خط فرمان
بر خواهند داشت از حضرت کبریا خطاب رسید که ای غره شدگان
بروایای عبادت بطهارت و عصمت خود فریفته مشوید و زبان ملامت
در حق عصاة بنی آدم مگشائید که اگر شمه‌ای از آن نوازع شهوات و دواعی
و آفات که در نهاد ایشان نهاده‌ایم در ذات شما بودی بیقین از ایشان
مشاهده نمود بیاد شما را در نهادی بیت زان می قدحی بخورد معذور
کو دعوی کنی پاکی کنی و مستوری ملئکه گفتند معاذ الله بار خدایا
اعتقاد ما آنست که با وجود قوای شهوی و غضبی ممکن نیست که از ما مثل
این عملها سر زند کجا روا داریم که در نوع عاصی شویم و فرمان تو اخلال
کنیم حق سبحانه فرمود که پس از میان خود برای امتحان جمعی را اختیار
کنید که از همه در خشوع و عبادت زیادت باشند در تفسیر آورده که ملئکه
جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند و ایشان تضرع کنان از حضرت استغنا
[illegible] معاف گشتند و ملئکه دیگر باره از اهل ملکوت اعلی هزار بر

برگزیدند

برگزیدند و از ایشان صد تن را دفع اختصاص برکشیدند و از آن صد
دوازده را بنظر قبول بستدیدند و از آن دوازده سه تن را که در خشوع
و بیانان از همه بیش و بیدکو و عنا از همه در پیش بودند اختیار نمودند
عزا و عزایا و عزائیل و این اسامی بفتح عین و تشدید زا یا بشهوت
و بکسر عین و تخفیف زای تیز نامیده‌اند پس حضرت عزت با ایشان خطاب
کرد که من شما را از صفات آن وارد و که بنی آدم راست بهره عطا موصوف
بر حکومت زمین می‌فرستم و بعبادت و اقامت حدود امر کرده از
قتل حرام و شرب خمر و زنا و سایر مناهی نهی میفرمایم بر بدید و امر
و نهی را پاس داشته قدم از خط فرمان بیرون منهید ایشان
قبول کردند و حق تعالی طبع آدمیان بدیشان داده و ایشان را بر
زمین فرستاد و ایشان از ضربه افلاک بمرکز خاک نزول کرده برنگ
آدمیان بر آمدند و در اکل و شرب و سایر شهوات شریک ایشان
شدند و روزها بر مسند حکومت میان مردم داوری کردندی و
شبها بقوت اسم اعظم بآسمان رفته در صوامع عبادت فرو بستندی
[illegible] تا انتها [illegible] قضای ایشان را بدام بلا مبتلا کردانید
بیت اوده کر بیرها ادم بکنا دیم کفتیم که از قید بلا آزادیم صیادانی
کرشمه کرد ما انچه جه یکوان بدام افتادیم . آورده اند که چون مدتی بر
[illegible] خبر شهر ایشان پدید آمد [illegible] باتفاق فتنا
تغییری در خود مشاهده نمودند [illegible] دانستند که آن [illegible]
[illegible] گفتند الهی خطات خدایا
خطا کردم [illegible] ناسوت آوردم بیت
الهی ظلم کردم بانی خویش [illegible] غم نحلی دارم ز محنتیش رهایی
ده [illegible] دار الشهر [illegible] فضل ربانی
[illegible] طبع آدمی [illegible] کردانیدی
او بجای خود [illegible] شکر [illegible]
بعد و [illegible] از آن بر پای ایستاده و سر در پیش افکنده از خجالت در عرق
[illegible] پس عزا و عزایا بود [illegible] در زمین حکم میکردند شب در آسمان [illegible]

بروز مجاودند هنوز بیگاه تمام از هبوط ایشان نگذشته در چاه شهوت
افتادند واجنان بود که روزی در اثنای اشتغال برفع مهمات وفصل مهمات اهل
زنی بمجلس ایشان در آمد بیت ازین عابد فریبی دلربایی . وزین زا
کسی شوخی بلایی . نهالی نو از باغ جوانی . لبی خوشتر ز آب زندگانی
ملاحت را ز حسنش رنگ بر روی . حلاوت را ز لعلش آب در جوی .
گویند ملکه بود از اهل فارس بلطف تقریر وحسن تدبیر آراسته ودر آن
روزگار بحسن وجمال نظیر خود نداشت از مشرق حسن چون رخسار
ابکارش خورشیدی طلوع نکرده بود وبر جویبار خوبی چون زلف
تابدارش سنبلی ظاهر نگشته واز غایت خوبی او را زهره گفتندی و
نامش بسریانی ناهید بود وبتازی بیدخت وگفته اند همین زهره
بوده که بر صورت زنی از آسمان بزمین آمده جهت امتحان ایشان .
وباز بآسمان رفته ودر معالم آورده که زنی بود جمیله وبا شوهر خود
مخاصمه داشت بمحکمه در آمد وبروی رنگین وزلف مشکین وکلام
شیرین دل از عزا وصبر ایشان بربود بیت بدل گویی وعشق سازی .
شوخ چشم وغمزه زن . خوب روی چنین باشد بلای جان وتن
فی الحال خاک دلشان مهر بچنان یکی را برخسار دل افروز در آتش سودا افکند
وطره طرارش دیگری را از مرتبه شکیبایی بمهلکه نادانی انداخت .
بیت یکی را پای در گل مانده از عشق . دگر را دست بر دل مانده از عشق
القصه هر دو باتفاق مرافعه مهم او را بر تاخیر افکندند وچون مجلس
خلوت شد ما فی الضمیر با یکدیگر ظاهر کردند وهر دو را معلوم شد که
آتش عشق حریف اند وهم در قعر دریای ناپیدای شوق غریق بیت
نیست یک ساعت دل ما خالی از سودای عشق تا چه آید بر سر ما
عاقبت غوغای عشق روزی دیگر زن باز آمد وایشان او را
بخلوت طلبیدند رازی که از مضمون آن مفهوم این سخن بود که
ع عاشق روی توام از تو چه پنهان دارم معلوم توان کرد
که با وی آشکارا کردند او بکرشمه خوبی وغنج ودلال محبوبی جواب
داد که مطلوب شما وابسته آنست که انصاف من از شوهر ستانید

بستانید

بستانید وبرای من بر و حکم کنید یکی گفت من می ترسم که عذاب وعقوبت
حق بسیار است دیگری گفت مگر ندانسته که عفو ورحمت خدای بی
شمار است القصه بدلخواه او حکم فرمودند وبدان هم راضی نشده
گفت وقتی از سرچشمه حیات وصال من سیراب توانید شد که بر سر
خم اقدام نمائید وطواف کعبه مجاورت من وقتی میسر گردد که
این بت را که قبله پرستش منست سجده برید وآن هنگام مرا کشتن
برخورداری از من کامراد توانید چید که خصمم را که از خار راه بی
بیخون دارم بکشید ایشان ابا میکردند ومبالغه می نمودند تا وقتی
که گفتند ما را ازین سه کار یکی اختیار می توانیم کرد بشرط آنکه بدو
دیگر ما را تکلیف نکنی زن راضی شد وایشان تامل کردند که عبادت
غیر حق کاری بسیار عظیم است وقتل بناحق امری بغایت شنیع
وشرب خمر را قباحت سهل است بران قرار دادند وندانستند که خمر
مجمع الفسادات وام الخبائث است بیت هر کسی کو خمر ترک دین کند
لاجرم ام الخبائث این کند . کس بهشیاری نکرد بت پرستی . پیش
بت مصحف بسوزد مرد مست . القصه در بزم عیش نشسته از
هیبت محتسب عقل فراموش کرده وکرشمه ساقی سیمین کار دیا شوخ
شراب تلخ با دشاه دست بغارت عقل وتاراج هوش دراز کرد .
بیت زباده بجان آتشی بر فروخت که هم خانه دانا در رخت
سوخت بعد از ظهور صورت مجانبه مدعای زهره بود از بتان
وجد گرفت ومست وبیهوش بیفتادند بیت عشق از بس
بسیار کرد دست وگفت خرقها زنار کرد دست وگفته خوشیحانه
در آن حال ملکه اسم اعظم از ایشان اطلاع داد تا بدان صفت بکار
وبر کرنیکاه خود را دید بعد ازان وقت باز انصاف آدمیان داده
استغفار درگاه کار داران زمین میکنند وآورده اند که آن زن اسم
اعظم از ایشان تعلیم گرفت وبقوت آن اسم بآسمان رفت وخدا
او را مسخ کرد اینده صورت او بصورت کوکبی نجم یل باقیست واین
زهره مشهور بر فلک آنست واکثر علما بر آنند که مسخ شده آن زن . .

مستنکر نیست اما این قول که او زهره مشهور باشد ضعیفست و در
تبسیع آورده که ایزد تعالی وقتی که آسمان آفرید کوکب را نیز بروی پدید
آورد و زهره یکی از سبعه سیاره است و روشنترین کوکبی از خمسهٔ
متحیره که خدای قسم بدیشان یاد میکند فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس بلکه
خدای تعالی آن زن را مسخ کرد بصورت شهابی و در آسمان معذبست
با چون سایر مسوخات رجوع او با تش شد و آنکه روایت کرده اند که
رسول خدای صلعم هرگاه زهره را دیدی گفتی لعن الله الزهرة فانها فتنة
ملکین جهت تواقف اسمی است القصه روزی دیگر هاروت و ماروت با یوم
امن حال خویش در برمنوال ایام گذشته یافتند و در خجلت و ندامت دل
ایشان نابود ساخت و شعله حسرت و غرامت دیده ایشان خون شد **بیت**
گفته بودی که سرانجام روی در سر عشق آه در داو دریغا که بیان انجامید
خواستند که بمنصب خویش باز روند شوق خستند و بر و بال عجز دادم هم در
شکسته و بی قوت یافتند اگر چه بشیمان و از خجلت نالان و گریان فجاری
در آن دید ند که نزدیک ادریس عم که پیغمبر زمان بود در رفتند التماس نمودند
که ایشان را شفاعت کند ادریس دعا کرد و حق سبحانه ایشان را مخیر
گردانید میان عذاب دنیی و عقوبت عقبی و در تکمله آورده که جبرئیل علیهم
با فرشته دیگر بفرمان ربانی نزدیک ایشان آمدند و خبر دادند که
اسم شما تغییر یافت عزا هاروت شد و عزایا ماروت و شما مخیر اید
میان محنت این سرای و مشقت آن سرای ایشان مشاورت جبرئیل
بعذاب این جهان راضی شدند و حالا در چاه بابل محبوس اند و ایشان را موی
در آویخته چاهی که ایشان را در چاه پر آتش است و در آن معذبند و قولی
آنست که ایشان را باز بسته آتش میزنند و مجاهد آورده که کسی بجهت
تعلم سحر بدانجا رفت دو تن را دید سرنگون آویخته با چشمهای ازرق
و بدنهای سیاه و از زبان ایشان تا آب چهار انگشت فاصله پیش نه
و ایشان از تشنگی فریاد میکردند آن شخص از مشاهده این صورت
متحیر گشته کلمهٔ لا اله الا الله بر زبان راند و ایشان پرسیدند که چه
کسی گفت یکی از آدمیان گفتند از کدام امت جواب داد که از امت محمد

صلعم

صلعم ایشان که نام محمد صلوات الله علیه شنید ند بر سبیل استفهام
کردند که اهل بعثت محمد عم هم آفتاب جمال محمدی علیه صلوات الرحمن از
افق بعثت طالع شد و ماه رخسار برکمالش از مطلع ظهور طالع گشت
انگس گفتند ادری گفتند الحمد لله علی بعثته **بیت** مژده ای جان ستم
دیده که جانان آمد دل بیچاره مرا نوبت درمان آمد انگس پرسید
که استبشار شما بر حضرت رسالت صلی ربنا علیه و سلم چراست گفته
از آن سبب که او نبی الساعة است دامن شریعت او بر کنار قیامت
دوخته اند و بعثت او را بر قرب قیامت دلیل ساخته و چون وعده
انقضای عذاب ما قیام قیامت است و انحضرت که نشانهٔ قرب است
ظاهر گشت امیدواری باشیم که بزودی ما را ازین عذاب رهایی دست
نماید در بعضی تفاسیر آورده اند که از ایشان گناه واقع نشد اما قصه
آن کردند که بجز قصه نام ایشان تغییر یافت و در بابل محبوس اند به عذاب
معنوی نی حسی بیان رفته اند که ما در و ما نافیه است چه یهود اضافت سحر به
سلیمان و ملکین میکردند حق تعالی ایشان را ازان مبرا گردانید در رد سلیمان
گفت و ما کفر سلیمن و در شان ملکین گفت و ما انزل یعنی فرستاده نشد بر
دو فرشته جادویی و قول اول اشهر است **و ما یعلمان** و نیاموزند این دو فرشته
جادویی **من احد** هیچ کس را **حتی یقولا** تا گویند پیشتر از آموختن **انما نحن**
بنیست که ما **فتنة** آزمایش خلقیم از خدای پس هشیار باش گویند **فلا تکفر** تو
کافر مشو باعتقاد کردن که بی عمل سحر کاهی مترتب نیست یا آنکه میان
که چون آموختی بر خود ایمن نیستی که عمل کنی و بعمل کافر شوی و تعلیم
معنی اعلام است چنانچه مثلا کسی نزد فقیهی آید و پرسد که زنا و ربو چگونه است
و فقیه در جواب گوید زنا وطی زن دیگریست و ربوا الخمر همین بد همی تو
تو نعلیمست که تو چنین کن بلکه شنیده و بخود پرست و ازانجا معلوم شد
که علم سحر دیگرست و عملش دیگر چنانچه شناخت شرع دیگرست و ارتکاب
آن دیگر و در کشف الاسرار آورده که هیچکس بشناخت سحر کافر نگردد تا در عمل
نیارد همچنانچه بشناختن زنا فاسق نشود تا ارتکاب آن نکند گفته اند
اگر کسی گوید من سحر نیکو دانم اما و را نیکو نداشته ام که حرامست و باطل

آن اعتقاد ندارم وکس را بنا آموختیم و نیاموزیم پس و هیچ نباید زیرا که امر خیر
کار بزرگی است احتراز از آن حرام بنشسته در مجلس فاروق اعظم نفر کسی را تعریف
کردند که او مردی نیکست و هیچ بدی نمی‌داند فرمود که ذلک اجدر ان یقع فیه
بدی را نمی‌شناسد سزاوارترست که در هلاکه وی افتد ولذا گفته اند عرفت
الشر لا للشر لکن لتوقیه بیت نکو نمی‌شناسم تا توانم میل و کردن بدی را
نمی‌دانستم که تا از وی پرهیز نیم فیتعلمون پس می‌آموزند منهما از آن دو
وبقول ثانی کرمانافیه کیونه ضمیر تثنیه راجع بسحر و کفرست یعنی یهود میآموزند
از سحر و کفر ما یفرقون به آن چیزی را که جدایی افکنند بدان بین المرء وزوجه
میان مرد و زن او وجدائی که بسبب سحر است تفرقه است بین الزوجین کفر یکی از
زوجین نیز واسطه فرقت باشد میان ایشان و قول اول صحیح ترست
که از هاروت و ماروت سوال سحر میکنند روایت بر سبیل الاعلام
سایل را از آن خبر میدهند مشتمل بر موعظه و نصیحت و در تفسیر
نقل از آن چیزی جامع در هست حاکم ابو عبدالله وارد هست و هانرا در
آورده از هشام بن عروه رض از پدرش از عایشه که بعد از وفات حضرت سید
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات زنی از اهل دومة الجندل نزد من آمد
وجون گلشن بجرم و از آن گلبن و ... اصطفا و سر و جمع صدق و صفا
خالی یافت نظرات حسرات از فواد دیده روان کرده چنان بر حم بگریست
که مرا بر وی رحم آمد سوال از وی ماه حرکتی ایوان همی بگریی و در قال ان سرّی
خالی ... جمع و در اثنای گریه همین میگفت ... و بلاه من سیرتم
بر حال خود و نیز و بگریست که از خوف هلاک شوم عایشه صدیقه رض
میفرماید بلکه از غایت اضطراب آن زن باستفسار قصه او اهتمام نمودم
گفت یا ام المومنین شوهرم غایب شد و من در فراق او اندوهگین
سیرا مدم عجوزی که نزدیک بود گفتم به دو روزی عجوزه بخانه من در آمد
و از شکایت و نکار خود حکایتی با او در میان نهادم گفت اگر بفرمان من
کار کنی چنان کنم که باندک زمانی مقصود تو حاصل شود و بمقصود خود واصل
گردی من آن سخن را غنیمت شمرده عنان الطاعت بقبضه ارادت او سپردم
واو شبهنگام بیامد و در کیش سیاه و در کشف البیان گوید و سگ سیاه

مرا آورده

مرا آورده مرا بر یکی سوار کرد و خود بر دیگری نشسته باندک فرصتی مرا ببابل آورد
آنجا دو کس را دیدم بپا ایستاده آویخته گفتند اینجا چرا آمدی گفتم همینکه سحر بیاموزم
ایشان فرمودند که ما فتنه مردمانیم زنهار کافر مگرد و بخانه خود باز گرد اباکردم گفتم
بیت ایا نکه پند میدهیم از برای عشق چندین مده که آتش من تیزتر کنی
گفتند چون سخن ما نمی‌شنوی برو و در آن تنور که مقابل است ادرار کن
شورا دیدم و هول بر من مستولی گشته باز گردیدم و گفتم ابتدا فرموده بود
بجا آوردم گفتم چه دیدی چون هیچ ندیده بودم سخن شنوا نستم گفت باز دیگر
گفت برو به بلد خود و از کفر و عصیان در گذر چه دیگران مبالغه کردم و مرا همان عمل
امر فرمودند چون بسر تنور رسیدم لرزه بر اعضای من افتاد و ترسان ولرزان
باز گشتم و گفتم آن عمل کرده شد بگو چه می فرمایند پرسید دیگر چه علامتی دیدی
گفتم چیزی بنظر من در نیامد گفتند پس آن فعل از تو صادر نشده است باید
که دیگر آن بخوه و کار فرمود من سخن نشنودم و باز مرا آن کار فرمودند رفتم
و در آن شوربول کردم سواری دیدم خودی از آهن بر سر نهاده از نهاد من
بیرون آمد و بسوی آسمان رفته از نظر من غایب شد باز پیش ایشان آمدم و صورت
واقعه تقریر کردم گفتند راست گفتی آن ایمان تو بود که بیرون آمده برفت
و تو نیز برو من آن عجوزه را گفتم این همه رنج کشیدم و ایمان بر باد شد
و ایشان با من هیچ نگفتند آخر چیزی ندانسته چون باز گردم بی بهره
گفت غم مخور که اکنون هرچه مراد تست چنان میشود تعلیم همین بود
که شنیدی و بجای او وزد می پس مشتی گندم بمن داد و گفت بخم و بپاش و بگو
تا بروید من از انجا کفتم و گفتم سبز شو سبز شد گفتم شاخ و برگ پدید آید
فی الحال بر وی با شکل آگشت دیگر باره گفتم برس و تمام شو توقف نکرده پخته شد
گفتم آرد شو و آسیاب بدان صورت بر آمد گفتم نان شو پخته شو و
گشت چون دیدم که هرچه متمناست حاصل می‌شود شرمنده شدم بخدای یا ام
المومنین که هرگز هیچ عمل نکردم برای هیچ کس و هرگز نخواهم کرد وما
هم و نیستند جادوان و یا شیاطین بضارین به ضرر رسانندگان بسحر
من احد هیچ یکی را از خلق الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای و یتعلمون و می
آموزند ما یضرهم آنچه ایشان را ضرر کند و ... رساند ... مر ایشان را

ینفعهم و سود نکند مر ایشان را نه در دنیا و نه در عقبی ممکن ست که ضرر
باشد که فی الحال نفعی و سودی متصور بود این کار ایشان تعلیم می گیرند ضار ست یعنی
نافع ولقد علموا و هر آینه نیک دانستند جهودان که لمن اشتریه هر که سحر را بخرد
و بپرستند و بیاموزد و کار بندد و برین سرا فید بی ساخت ماله و نیست او را
فی الاخرة در ان سرای من خلاق نصیبی و بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا و بد
چیزیست آنکه فروختند به بدان چیز انفسهم نفسها خود را یعنی سحر را پیشه
کردند و کتاب خدا را پس پشت افکندند و این کار بیست بغایت قبیح که اندیشه ایشان ضعیف
شده لو كانوا يعلمون اگر هستند ایشان که دانندی بان این سودا را
چنانچه دانستند ضرر سحر را ولیکن ندانستند اول بر سبیل توکید قسمی
اثبات علم کرد مر ایشان را و در آخر نفی میکند که لو کانوا یعلمون و نکته آن است
که علم برای عمل باید چون علم ایشان بی عمل است تنزیل کرده شد بر منزله نسخ
کشتند از علم و در پیشانی و در پرده جهد انند که این عمل موجب عقوبت است
جهانیست لیکن ما قصه عذاب آخرت را نمی دانند و گفته اند ایشان در قسم
بودند بعضی عالم معاند و جمعی جاهل متقلد آنانرا میکوید دانسته که این عمل
شنیع است و اینانرا میفرماید که اگر چیزی دانندی قباحت این عمل بر ایشان
مخفی نماندی در خواص نیمه آن که این آیه را بر طشتی از مس پاکیزه بنویسند
باظاهر پاک و باطن پاکیزه و بخصال آن نجیر نموده باب قراح بشویند
آن اب ان بود که اگر مسحور را بدان بشویند ضرر سحر از او باز کردد و اگر در
بپاشند بر اهل ان خانه سحر کار نکند باذن الله تعالی ولو انهم و اگر ایشان یعنی
جهودان آمنوا گرویدندی بمحمد صلوات الله علیه و قرآن و متابعت نمودندی
واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش جهودی لمثوبة جواب است و
تقدیر چنین است که لاثیبوا مثوبة هر آینه پاداشی یافتندی پاداشی من عند الله
از نزدیک خدای خیر بهتر از آن رشوت می ستانند و کتمان نعت پیغمبر
صلعم و فعل را حذف کرده و باقی را جمله اسمی ساخته تا دلالت کند
بر ثبات مثوبت و جزم بخیریت آن لو كانوا يعلمون اگر باشند که
بدانند تکرار این کلمات تاکیدیست و مبالغه در آنکه علمی که بدان
عمل نکنند از جهل قبیح است جهت آنکه بر عالم حجت شود که دانستی کار

بتسنیم

بتسنی بیت داشت هست کار دینش کو خنجرت هست صفت شکستن
کن محققان از در قصه هاروت و ماروت نکته است که آنکه قوت نظری و عملی
اگر هم و سکین با طاعت کنند زهره که عبارة از قوه شهویه است در چاه بابل تن مبتلا
محبوس و معذب باشند و در بحر الحقایق آورده که مثابه این حکایت حال هاروت
روح و ماروت قلب که از عالم علوی روحانی بزمین عالم جسمانی آمدند از بحر لقای
قواعد حق و حقیقت و از وفاق مراسم بطلان و نکرت پس مفتتن بزهره هوی
زهرة الحیوة الدنیا و در دام فریب شهوة افتاده شراب غفلت از جام
در کشیدند و بت هوا را پرستش نموده بالذات حتی نفسی رسیدند
لاجرم بچاه بابل حسد سرنگون آویخته یعنی ملتفت بسفلیات و معرض
از علویات بعذاب بعد و عقوبت حرمان معذب و معاقب اند ع و ان کجا
جنون ابدیش وجوی ذوکه حالات نابسند بدی که قبل المبعث واقع بود بایات
هو یا شد و صورتی چند که همه از بعثه مرتکب ان شده اند از طعن پیغمبر صلعم و قدح
در دین وی و تکبر و تخلیط و امثال آن بیان میفرماید و از جمله قصد ایذای انحضرت بود
صلوات الله علیه بر سبیل سبب و حقیقت این سخن انست که عرب در جاهلیه
اصطلاحی داشتند که در وقت افتتاح سخن مخاطبه گفتندی راعنا یعنی
مراعات کلمات ما کن و گوش بسخنان ما دار مومنان نیز بهمان طریق در
مجلس رسالت خطاب بانحضرت صلعم بنا بر همین عادت مسلوک میداشتند
یهود بیدین نکته وقوف یافته غنیمتی شمردند و از استماع این کلمه بغایت
خوش و خرم گشتند چه لفظ راعنا در لغت ایشان دشنامی فاحش و قدحی
عظیم بود و با یکدیگر گفتند ما تا غایت این کس را یعنی محمد صلوات الرحمن علیه در
سر دشنام می دادیم بعد ازین در علانیه او را بدین لفظ نکوهش کنیم و از فصحاء
عرب کس بدین مطلع نخواهد شد پس بنزدیک سید انبیا صلوات الله و سلامه
علیه آمدند و رفاعة بن زید لفظ را سخن کرده گفت راعنا یا محمد سعد عباده رض
که از سابقان انصار بود و بخیار و رؤسای خزرج بود زبان ایشان دانسته بود
لغت عربی وقوفی تمام داشت مکنون خواطر و مخزون ضمایر ایشان مدانیرا
فهم کرد و گفت یا اعداء الله بپرهیزید از گفتن این کلمه که بعد ازین از هر کس بشنوم
گردنش را بضرب شمشیر از کشیدن بار سر فارغ سازم ایشان گفتند ای سعد

شدی مکر این نیز همان کلمه است که شما پیوسته با پیغمبر خود میگویید او نیز گاه
عالم فی الحال این آیه فرستاد و مومنانرا از ادب معامله تعلیم کرده از لجه توهم
قدح در داشت بیرون آورد بدین وجه که یا ایها الذین ای کسانی که از روی صدق
آمنوا ایمان آورده اید لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا که یهود گفتنا رشما را
دستاویز ساخته این کلمه میگویند و مراد لعنت ایشان دشنامی بود مشتق از رعونت
یا بدین معنی میگفتند که راعینا یعنی راعی غنمنا و محققان بر آنند که معنی راعنا
مهربانیست که گوش بمن دار چنانچه من گوش بتو میدارم و این صورت مودی
بمساوات و توقع برابری با فضیلت پیغمبری از ادب دور باشد و مسلمانان
در مخاطبه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بادب مامور بود لا
تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس مودب عنایت در مکتب
هدایت ایشانرا و مودب مهذب که رعایت آداب موجب زلفت و قربت
بادب گفتن سخن با خاص حق دل ببیند را نسیمه داد در وقت آن
کوچی که ادب نگویند بخشند ادب مردی و آب مردان بخشند وچون نهی
کرد از گفتن این کلمه باداء لفظی دیگر که مشتمل بر خضوع و نیاز بود امر فرمود
وقولوا و بگویید انظرنا بنگر بسوی ما یا مهلت ده یاد در قیام بدان
چیزی که فرمودی تا مراسم تعظیم آنرا اقامت نماییم واسمعوا و بشنوید
یعنی در بر بود بسمع طاعت و قبول نه چون سماع یهود که گفتند سمعنا
وعصینا یا سخن حق بشنو بود بگوان کلمه مگویید تا یهود را مجال
اقتدار بر لفظ با آن نماند وللکافرین و مر کافرانراست یعنی آنها را که
بر سبیل استهزا و قدح این کلمه گفتند و وضع مظهر بجای مضمر دلیلست بر آنکه
تهاون انبیا کفرست و منتها و نا نراست عذاب الیم عذابی دردناک که بر کنز
انقطاع نیا بعدم بیم افزون کرده ابن السماک دهم فرموده که اگر عذاب آخرت
جز دنیا زود که شی هر اینه اسان بعدی و او را الم نکنند دی الم او
که ذنبا فناول بار مقمعة آتشی بسر و ذنبی زنند و سلو از آن ضرب و جعی
بدیدا بیدی بگویاد که مقمعه زنند وجعی دیگر ظاهر شود با آن درد نخستین
مضاف کرد و نوبت سیوم همچنین نه وجع تسکین میباید و نه قرار
منقطع می شود نعوذ بالله من عذاب الله بیت یا دب آن الیم عذاب

تم انوی

تم انوی رنجست و دل در تاب از عذاب خودم رهائی ده بجناب
خود شناسی ده و از قبایح احوال یهود بعد المبعث معادات مومنان
و معاندت با ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان انصار که میان
ایشان و یهود در زمان جاهلیت عقد موالات و مصاحبت و عهد
مواخات و مجالست واقع شده از دیر باز الیف و حریف یکدیگر بوده
یهود را از روی آشنایی و صحبت قدیم در خلا و ملا بدین و قبول اسلام
و انقیاد احکام شریعت دعوت میکردند و ایشان از روی عناد
و عداوت میگفتند اگرما در ابطال کیش یهودی و قبول دین محمدی
صلوات الله علیه خود دنیا و آخرت خویش میدیدیم هر آینه ما نیز اختیار
کرده صلاح هر دو جهان را از دست نمیدادیم ای بلکه دانا عالم خفایای
ضمایر و مکنونات سرایر ایشان را آشکار کرده از عناد میان اصحاب
و احباب فضیحت شدند دروغ بی فروغ ایشان بر آشنا و بیگانه
ظاهر شد و فرمود که ما یود دوست ندارند الذین کفروا آنان که حق را
بپوشیده اند من اهل الکتاب از آنها که اهل کتابند چون یهود ولا المشرکین
و نه مشرکان یعنی ایشانرا با تمنی خویش بیاید جمع کرد میان یهود و عبده
اصنام جمامر و زیر کفر مجتمع اند و فرد امتی آتش با یکدیگر خواهند بود
و هیچ کدام از ایشان نخواهند ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم
بر شما من خیر هیچ نیکویی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن
که جامع است همه خیرهاست ای عزیز شرف نزول همه نعمتها دنیا و آخرت
شرف نبوت و کرامت وحی است و یهود و مشرکان که دو ساطلات و عظماء
مجامع جهالت بودند بواسطه میل جبینای غذاد و رغبت بجاه و اعتیاد
نا پاید را از نزول علوم سماوی که خلاصه مفهوم از منع استار حب مال
و متابعت جاه بالطبع کراهت داشتند و نمیخواستند که مسلمانان بر
سعادت تلاوت کلام ربانی و دولت استماع و اتباع پیام سبحانی مستسعد
باشند و گفتندی یهود را می بایست که نبوت با ولاد اسمعیل انتقال یابد
و مشرکان تمنای آن بود که پیغمبری بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد حق تعالی
رد مقال و نقض خیال ایشان را میفرماید والله یختص و خدای اختصاص میدهد

دیر میکوید بلکه یختص برحمته بنبوت و وحی و دین اسلام من یشاء هرکرا او دامی
خواهد نه هرکرا ایشان میخواهند والله وخدای ذو الفضل العظیم خداوند
فضل بزرکست بر هرکرا او ولی نبوت داد و ورد فضل بر عظمت معاریست بانکه
عرهان بعضی عبادت بوای اند که فضل وکمی نیست بلکه مراد کونه حکمت و
مصلحت دران بنهانست در بحر الحقایق آورده که اکر حق سبحانه سجال نوال
بر عالمیان افاضه نماید بعجبی که همه ایشان معمور فضل و عنایة او کردند دریای
افضال او بیر ذره نقصان بدید نیاید نزدیکه بیت فضل او و فضلیت فزو
از عدد لطف او لطفیست بیرون از شمار دیکر از مفاتح یهود طعن است
در نسخ ایات قرانی چنانچه در اخبار وارد است که ایشان میکفتند ای محمد و طعنا
در صدد اعتراض و طعن امدند یا یکدیکر بطریق عیب و استهزا میکفتند نمی
بینید این مرد که دعوی رسالت میکند و قرانی که ساخته و برخته
اوست فرستاده خدای میکوید یعنی محمد صلوات الله علیه امروز قران
خود را بر چیزی امر میکند و فردا بخلاف آن چیز [illegible] کفته دی نهی
شده امروز بضد آن حکم میفرماید اکر این کلام خدای باشد نقل محو و تغییر و
تبدیل در وی چکونه توان کرد و در احکام الهی تناقض و تنافی چکونه خیال توان
بست حق سبحانه کفتار باطل و هذیان بلاطایل آن قوم را بر ایشان رد فرمود
و براءت ذمت حضرت مصطفی صلعم که میکفتند قران را از خود اختراع میکند
بر ایشان نمود و بواسطه جبرئیل امین حضرت سید المرسلین را صلوات ذی
الرحمن علیه بحجت قاطع تلقین کرد که نسخ از شما حکم اسما بیست نه بدا و بشیمانی
نسخ ایات و تبدیل ان بجهت رعایت مصالح بندکان است از حضرت ما صادر کردد
ما ننسخ هرچه منسوخ کردانیم من آیة از آیه قران بر وفق مصلحت خلق
و مقتضای زمان و اکر بضم نون و کسر سین خوانند یا از انساخ باشد و آن امر است
بنسخ یعنی جبرئیل را بفرماییم تا انرا منسوخ کرداند یا انکه اعلام کند پیغمبر را علیه السلام
بنسخ آن او ننسها یا فراموش کردانیدیم انرا و از دلها ببریم اما مامه [illegible] کویند
یکان سوره یک شب نماز خواست و سوره از قرآن که عنقریب یاد کرفته بود خوا
که بخواند بر تلاوت آن قادر نشد و دیکری را نیز همین واقعه دست داد باتفاق
بمجلس صدر رسول علیه افضل الصلوات امدند و صورت حال عرض نمودند حضرت فرمود

کدان سوره

کدان سوره شب منسوخ شد مبتلا نسا نیز نوعی از نسخ باشد اکر ننسأها بهمزه
خوانند بفتح نون و سین معنا این باشد که وا پس افکنیم یعنی از حفظ تو ببریم نأت
معنی هرو قراءت بحقیقت یکی باشد و کفته اند الله یا تخیر افکنیم و منسوخ نسازیم
وقول اول انسب است تا در آیه تقدیم و تاخیر نباید که تحصیل نعت آفت کی
هرچه حکم آنرا منسوخ سازیم یا لفظ انرا از دلها نأت بخیر بیاریم بهتر
منها ازان آیت منسوخه و فراموش شده یعنی سهلتر و [illegible] بیشتر
چنانچه حکم مصابرت بجای آنها را زباده تر منسوخ ساخت و یا دو بین فقرر
کرد و عدت زن شوهر مرده که از یکسال به چهار ماه و ده روز اورده او
مثلها یا بیاریم مانند ان که نسخ کرده ایم در منفعت و ثواب با وجود رعایت
مصلحت چنانچه تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه و چون مباحث اقسام نسخ و فواید
ان در مقدمه این ترجمه بر سبیل استیفا کذشته اینجا بدین قدر اقتصار نمودند
امام قشیری رح میفرماید که بزبان اشارت خطابیست با حضرت رسالت صلوات
الله علیه که ما نقل کردانیدیم ترا از حال الا بحال اعلی خوشتر و نیکوتر ازان یعنی احوال
تو ساعت بساعت در ترقی و تزایدست و کوکب شهود تو بر سپهر یقین لحظه
بلحظه در ترفع و تصاعد [illegible] ترا از هر مقام کذر ندهیم بمرتبه بلند تر از ان بر او ورده
یا جملی آورده کم اعلی از ان درجه متصور نباشد مراد مقام قاب قوسین او ادنی
است بیت عالم جان حضرتی اعلی تست صدر دنی منزل ادنا نست زنی
همه پاکان که فرستاده اند جز تو کرا ترقی داده لا اول در بحر الحقایق میکوید بتحقیق
آیه تبدیل احوال اهل عنایتست در اثنا سلوک ترقی ایشان از تبدیل اقدار
عبادت با انوار عبودیت و نسخ انوار عبودیت و نسخ انوار عبودیت بطلوع
اقمار شواهد ربوبیت بیت منصب از منصبت رفیع ترست هر زمانیت
منصبی دکرست تا ان زمانکه بتمامی از صفات بشریت منخلع کشته در بحر عرفان
الوهیت مستغرق کردد بیت هرکه در دریای وحدت غرقه شد تا ابد فانی نام دارد ثنا
الم تعلم ایا نمیدانی خطابیست با حضرت رسالت صلوات الله علیه و استفهام بمعنی تقریر
یعنی میدانی یا با مجادل آنحضرت در نسخ و استفهام مشتمل بر توبیخ و تهدید یعنی
میدانی و کوی با نمیدانی ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از اوردن و بردن
و محو و اثبات و تبدیل و تغییر و نسخ و انسا قدیر توانا نیست بر کمال الم تعلم تکرار

برای تاکید است و در انوار آورده که مخاطب حضرت مصطفی است صلعم و مراد
او و امت او باشد از جهت آنکه او اعلم است و مبدأ علم ایشان است و صحیح
آنست که خطاب کنند به هر که صلاحیت خطاب دارد و جهت آنکه این امر شامله
و مشتمل شده مراد از جمله ضروریات پس همه مکلفان را در این خطاب دخل
باشد و ادات این و قیست که استفهام به معنی امر باشد یعنی ای مخاطب بدانکه
أَنَّ اللَّهَ به تحقیق خدای است که لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی
آسمان و زمین پس هر چه خواهد تعالی و حکمی که اراده کند بر مملوک روا ندارد که
مالک است و از مالک تمام و نیکو باید و کسی را بر محو و اثبات و نسخ و تبدیل
و اعتراض و اظهار فرمان عالیشان مجال اعتراض نباشد وَمَا لَكُمْ و نیست
مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای عز و جل مِنْ وَلِيٍّ دوستی که متولی امر شما باشد
و از و نفع بشما رسد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که ضرر از شما کند و انکار نفس برای
منع بود که هر که جز است از ولی و نصیر ای عزیز میگویند دوست و یار تمام
بسیار دوست باشد که او را قوت یاری دادن نباشد و یاری دهنده که
بود که دوست نبود پس دوست یاری دهنده بحقیقت او ست و از دوستی
و نصرت او ست که در این آیه دوستان را از شهود ملک بمشاهده مالک میکشد
و از دیدن آیات به مرتبه کشف صفات میرساند و از درجه مکاشفه
صفات بمقام معاینه انوار ذات میبرد بیت عاشقانرا ایلا بر کشی
پس ز بلا نیز بالا تر کشی دیگر از اوصاف ناستوده یهود اقتراح آیاتست
بعد از ظهور معجزات و آن چنان بود که بعضی از علما یهود با مشرکان همزبان
شده گفتند محمد را صلعم بگویید تا کتابی بیار دیرها بیکبار جنانچه موسی آورده
بود تا بتو ایمان آریم خطاب آمد که أَمْ تُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا
آنکه سوال میکنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَى همچنانچه سوال کرده
شد بود موسی را و سوال پیران شما کرده بودند مِنْ قَبْلُ پیش از این و بعضی سبب
نزول این آیه را گفته اند که گروهی از سفهای قریش از سید رسل صلوات الله علیه التماس
نمودند که از خدای بخواه تا کوه صفا را زر ساخته گرداند و زمین مکه را از سنگلاخ
جدا و بو قبیس خالی سازد و یا صحرای بطحا فراخ شود و چشمها آب روان در میان
شهر روان سازد تا بتو ایمان آریم با مسلمانان درخواست کردند از رسول صلعم

کرایشانرا

که ایشان از ذات انواط باشد جنانچه مشرکانرا هست و آن شجره بود که کفار آنرا
پرستش میکردند و ماکول و مشروب خود از وی می آویختند یا عبد الله امیه
مخزومی گفت که تو نامه بیاری مضمونش آنکه این کتابیست از آفریننده آسمان و
زمین بر پسر ابی امیه و در آنجا نوشته باشد که محمد بن عبد الله علیه صلوات الله
فرستاده منست و آنچه بر شما میخواند کلام ربانیست من صنادید قریش و سادات
عرب را بگو که تا بتو ایمان آرند و برسالت و ریاست تو رضا دهند ما قول
اول که خطاب با یهود کنند بسیار قیاسات انسبست و با قول الدیگر خطاب
با مشرکان یا مسلمانان بود وَمَنْ يَتَبَدَّلِ و هر که بدل کند و بگزیند الْكُفْرَ ناگرویدن را
بِالْإِيمَانِ بگرویدن و تصدیق کردن یعنی هر که اقتراح کند بر پیغمبر و سوال وی از
روی تعنت باشد بی آنکه دلائل نبوت بر او آشکارا شده فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه
گم گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میان راه راست و از جاده حق و منهاج صدق
منحرف گشته بیت آنکه نه بر راه او ست راه چه داند که چیست و آنکه هم
آگاه از دوست نشد چه شناسد که کیست دیگر از اخلاق نامرضیه ایشان
کینه است در دوده مسلمانان و از غایت حسد و عداوت کوشیدند با ایشان
و امتحان بود که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس از یهود بعد از وقعه
احد حذیفه یمان و عمار یاسر را گفتند دیدید که در دین و واقعه بشما چه
رسید و چگونه هزیمت و شکست بر جانب شما افتاد اگر دین شما حق بود
این حال بر شما وارد نشدی بیائید که دین ما بروش بهتر و کیش ما نیکوتر
باز گردید عمار گفت در دین شما شکستن پیمان و خلاف عهد چگونه باشد گفتند
عظیم تا علم و حیات باشد کلام عمار فرمود که پس من با محمد صلوات علیه عهدی بسته ام
که تا زنده باشم از وی منکر نشوم و از دین و آیین وی برنگردم بیت بشرط دلکی
او فرو شد که تا جان بر نیاید بر نیاید ایشان از قول عمار خجل زده و خاکسار
شده گفتند اما هذا فقد صبا ابن عمار خود صابی گشت و کیش اسلاف خود
گذاشته بخلاف ایشان دینی دیگر اختیار کرد عمار را از وی حاصلی نیست
پس روی بحذیفه آورده که تو چه میگویی گفت اما انا فقد رضیت
بالله ربا و بمحمد نبیا من به ربوبیت حق تعالی و برسالت محمد صلعم و بامام
قرآن و قبله و کعبه بودن وی و اخوت مومنان راضی شدم و ایمان

بستدیده کیش من اینست و شما نیز که دست از کیش خویش ایشان از وی نیز
نا امید شده گفتند بخدای موسی که نهال دوستی محمد صلعم در زمین دل ایشان نیز
چنان متمکن گشته که بصرصر افسون و افسانه ما منقلع نگردد پس حذیفه و عمار
نزد سید المختار علیه صلوات الجبار آمدند صورت واقعه بعرض رسانیدند
آنحضرت فرمود که اصبتما الخیر و افلحتما بر نیکویی رسیدید و فیروز آمدید حق
تعالی در شان ایشان فرستاد وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند و آرزو می برند
بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی جهودان لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه گردانند
شما را اصحاب محمد را و رده که او بجای ان میآید بمعنی بر در لفظ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ
از پس ایمان شما كُفَّارًا کافر و بدکان یعنی جهودان میخواهند که شما را از ایمان
بگردانند و بکفر برند حَسَدًا از روی حسد و ان تمنای ازاله نعمتست از غیر
و جهودان را حسدی بود با اهل ایمان ناشی شده مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزد
نفسهای ایشان یعنی ایشان را کتب تحیر موده بود بلکه بمقتضای طبیعت
خود رشک بردند و دوستی ایشان مر ارتداد مسلمانان را از روی تدین
و تیقن نبود بلکه از روی حسد و تباهی بود مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن
شد و هویدا گشت لَهُمُ مر ایشان را الْحَقُّ آنچه راست و درستست یعنی رسالت
محمد صلعم و صحت دین اسلام بنعوت و صفات مذکوره در توریه آورده اند
که بعد از وقوع این قصه مسلمانان بآن حضرت پیغمبر صلوات الله علیه شکوه
طلبیده گفتند که جهودان با وجود کفر خود مسلمانان را بکفر میخوانند آیه آمد
فَاعْفُوا پس درگذارید ای مسلمانان و بکشید پا از قتال ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید
و اعراض کنید از جواب بیدینان حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیاورد خدای بِأَمْرِهِ فرمان خویش را
که حکمت قتال یا امر جزیه یا قتل و سبی قریظه و اجلاء بنی نضیر یا اسلام جمیع اعاظم
بعضی در اسباب نزول آورده که کعب بن اشرف یهودی که از ابطال شعراء
عرب و بیاد بان مکتب تلقین مذهب بود زبان بهجاء شاه رسل و سالکان راه
سبل او گشاده بخدمت خبیث خود از عیب و حقد و حسد میدید بیاکبره
کلان طریقه مروت و پاک معاشان عالم فتوت اسناد میکرد و کفار دیگر نیز
را در خلل اشعار دعیتان او که در مسلمانان تحریص می نمود حق سبحانه
رسول خود را بر کفار و کردار بد او بصبر فرمود و حکم بعفو و صفح نمود بایه

سیف منسوخ

سیف منسوخ است آنکه بولایتی قتلیه مومنان گفت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی از تعذیب و انتقام قَدِيرٌ توانا است و مکافات شما
شما را فرو نخواهد گذاشت پس حکم کرد اهل ایمان را بانتظار فرج و اشتغال
بعبادات وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در اکثر مواضع از قرآن نماز
مومنان را بلفظ اقامت اختصاص داده چه در امر حاضر چون أَقِمِ الصَّلَاةَ و چه
در جمع امر چون أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و چه در خبر ماضی چون وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و چه
در مستقبل چون وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و چه در اسم فاعل چون وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
و اینجا که ذکر نماز منافقان کرد اقامت را ازان یاد نکرفت و فرمود فويل
للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون با تنبیه باشد مومنان را که نماز
باقامت و استمرار نه مجرد صورت و حقیقت اقامت آنست که در نماز دل بحق
متوجه حق سازند و همگی خود را بحق سپرده از اندیشه ها کوتاه کوتاه بازآیند تا
فیض حقیقت مناجات که المصلی یناجی ربه بهره توانند یافت و هرگز در نماز
ازگفتن را نیابد خصیصت نماز او با صورت هست و معنی نیست بیت اگر نه روی
دل اندر برابرت دارم من این نماز حساب نماز نشمارم وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید
زکوة مال خود در اغلب آیات ذکوة با صلوة مذکور دیده شود که هردو قرینانند
ابن مسعود رض فرموده که هرکه نماز بپای دارد و زکوة ندهد از شرط وجوب
آن بروی فلا صلوة له وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش بفرستید لِأَنْفُسِكُمْ از برای خود
مِنْ خَيْرٍ از مال نیکو سبیل صدقه و نفقه و ضیافات و انواع مبرات تَجِدُوهُ
یابید آنرا نوشته در کتب حفظه یا بیابید ثواب و مکافات آنرا عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای یا همانا نزدیک حق پایندتر و بیشتر انرا که فرستاده اید در کشف
الاسرار آورده که حضرت صلوات الله علیه فرمود که هیچ کس صدقه نداده الا که حق
تعالی انرا بیمین خود فرا گیرد و پرورش میدهد چنانچه یکی از شما اسپ کره و شتر
بچه را می پرورد پس در کف تربیت رحمن بزرگ می شود و زیاده میگردد
تا وقتی که از کوه بزرگتر شود ای عزیز هرکه دران سرای چیزی محتاج بود که
خود را از پیش بفرستد که دیگران از پای و نخواهند فرستاد بیت برگ عیشی
بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست در اخبار آمده که
چون کسی بمیرد مردمان در تفحص آن افتند که از وجه او چه ماند و ملایکه

تحقیق آن کنند که چه از پیش فرستاده در تفسیر عرایس مذکورست که بر در بهشت
نوشته اند وجدنا ما قدمنا و خسرنا ما خلفنا گویا حکایت احوال بعضی محققینا
که ایشان ثبت کرده اند یعنی آنکه سود کردیم و آنچه پیش فرستادیم و زیان کردیم
در بحر و ابر پس بگذاشتیم بیت بس بلند حسرت زیر نگاه کنید کسی که
برگ قیامت پیش نفرستاد ان الله بدرستی که خداوند تعالی بما تعملون بدانچه
شما میکنید از خیرات و صدقات بصیر بیناست این تاکید باشد در باب مکافات
یعنی چون هیچ چیز بر وی پوشیده نیست لاجرم جزای هیچ عمل از وی فوت نشود و
گفته اند این کلام ترغیب است بر خیر از حیثیت آنکه بر قلیل مجازات میدهد محققا
بر کثیر و تحذیر هست از شر یعنی بیا از عمل فاسد قل میبارک ناقد بیناست ع نیک
چه میکنی که حق چه بیند و بگو بکن از خوبها ناپسند بیند و یهود تخلیط ایشانه
و القاء شبهه در قلوب مسلمانان و در دین تخلیط ترسایان نیز با ایشان شرکت
چنانچه نیز میاید وقالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید به بهشت
الا من کان مگر آنکه باشد هودا یهودی هود در اصل جهود است که یا و
حذف کرده اند و گفته اند جمع هاید است یعنی متحرک چه یهود در وقت قراءة
توریة متحرک میشوند او نصاری یعنی ترسایان گفتند در بهشت نروند مگر آنها
که نصرانی باشند و حقیقة این قول بر تفصیل است نه آنکه همه مجتمع بوده اند بر
دخول همه اما از جهت اعتماد بر فهم سامع و شهرت تعادی و تباغض یهود
و نصاری میان مردم سخن را درهم پیچیده است و ایجاز کرده تلک این دعوی
از هر طایفه از ایشان امانیهم آرزوهای ایشانست و غرور شیطان این آرزوها
در دلهای ایشان متمکن شده صاحب کشاف فرموده که امانیهم جمع آورد و اشاره
ایشان همین دخول جنت بود و پس چون [illegible] ماتلی ایشان که
در آیات مذکور شده مثل تمنا بها آنکه چیزی بر مؤمنان فرود نیاید و [illegible] الا آنکه اهل
ایمان مرتد سازند و دعوی دخول جنت و اختصاص آن بر خود ایشان داشتند کی
محمد صلعم که بیا و بعد این دعوی برهانکم حجت خود را و باز نمائید سخن خویش
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود ای در دعوی هر که در دعوی
که دعوی حصول [illegible] درجات دارند از اعمال ظاهر و احوال باطن برای
اقامت برهان نکند دروغ گویست زیرا که این راه بقدم پندار نپیش رفته

وکار طریقت

وکار طریقت بمجرد خیال و گمان ساخته نگردد نزد امینان سراچه غرور که سراپا پندار کار
ایشان جز خیال محال و تمنای باطل نیست نه تجلی انوار افعال حقیقت و تجلی اسرار احوال
طریقت چه جای بیت دانسته عریان کرده دو ردو دراز ست ازگو چه مقصود
بیان ادتمنا بلی و قول سعدی یا قیست که میگفتند بهشت جای ماست حق تعالی
فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند هیچ یک از ایشان در بهشت نروند
بجز مؤمنان پس صفت ایشان بیان میکند من اسلم هرکه تسلیم کرد وجهه
همه خود را لله برای طاعت خدا از وجه بدن خواهند یعنی تسمیه شی شده
باسم اشرف اجزا و گفته اند وجه را از حیثیت آنکه معدن حواس و فکرست
شریفترین اعضا بود و چون اشرف انقیاد بود هر اینه غیر او با تقییداً اولی باشد
یا اعظم عبادات که رتبه اقتراب وابسته او باشد سجود است و آن بوجه موجود
میگیرد پس هر وقت ذکر طاعت یاد او انسبت و گویند وجه بمعنی دین است چه
جمال مسلمان در دین او وست پس معنی این بود که هر که خالص سازد دین خود را
یعنی قصد عمل نیز ابدان پس میگوید هرکه باکیزه کرد انیت عزم و نیت خود را برای
حق یا تفویض کند کار خود را بحق و درحقائق سلمی آمده که آزاد کند نفس خود را
از عبودیة غیر حق وهو محسن و او نیکوکار بود در کردار و گفتار یعنی تواضع
تعبد او در حق او به فعل حسن باشد چون هندوان [illegible] خود را برای معبود
بکشند و بسوزند یا احسان کننده باشد [illegible] مال و نفس [illegible] رضای وی
گویند احسان اینانست بعد از فرض بنفل و پس از عدل بفضل و نزد محققان
احسان آنست [illegible] بدایت مراقبه باشد یعنی عبادت [illegible]
تا خدای میبیند و نهایت مشاهده و [illegible] باشد که پرستش [illegible]
گویا تو خدا را می بینی پس [illegible] اخلاص و احسان [illegible] فله اجره جواب
شرطست یعنی هر که مخلص و محسن باشد پس مر ویراست مزد او عند ربه نزد پروردگار
در آخرت و عارفان عند ربه را اشارت بمرتبه قرب [illegible] مزد می
دانند و لا خوف علیهم و هیچ ترس نباشد بر ایشان یعنی نترسند از فوت مزد [illegible]
در موقع آن متیقن باشند و لا هم یحزنون و اندوهناک نباشند از قصور [illegible]
مزد چه دانند که آن نعمتیست جاوید افزاینده و جامع اسباب سعادتست اهل
جنت را چه شرب نعمت چون [illegible] یکی از بین دو آفت مکدر نگردد در حقیقت محنت با

وبهشت داد محنت نیست در لطایف قشیری آمده که هر که روی ارادت بالتزام طاعت
محسن بود در قیام بآداب خدمت نه خوف هجر بدو رسد و نه حزن نفی مکر او را
در یابد زیرا که در پناه عصمت الهی خط امان یافته باشد از آفت تباهی بیت آنجا که
حمایت تو نماید روی آرامش و ایمنی بود از همه سوی چون در آیه گذشته سخن
نصاری با کلام یهود در آمیخت در این آیه کلمات بیهوده مشرکان را نیز با گفتار
باطل هر دو گروه انضمام داد تا معلوم شود که همه امروز با هم از یک مشرب جهل
و انکار آب میخورند و فردا تمام با یکدیگر مجتمع از آتش دوزخ تاب خواهند یافت
و این قصه بر آن وجه بوده که وفدی از رهبانان نجران و روساء نصاری بمدینه
آمدند و احبار یهود که سکان نواحی مدینه بودند با ایشان بمقام مجادله و
مناظره در آمدند از هر گونه سخنان در پیوستند تا در اثنا از طرفین آوازها
بلند شد و سبحات کفر و ضلالت یکدیگر را بلفظی هر چه شنیع تر یاد میکردند
یهود میگفتند دین شما بیقین باطلست و آنکه شما بدو گرویده اید یعنی عیسی
عم جادو و مضل شما را از جاده هدایت بمذهب نامستقیم غوایت دعوت
کرده است و از امان آباد شریعت توریة بمهلکه مدعای خود آورده،
ترسایان از کلام نافرجام یهود مشوش شده آتش غیرت در ایشان
فتاده و گفتند شما را چه یارای سخن و زهره گفتار باشد که از احکام توریة
اعراض ورزیده اید او امر و نواهی آنرا پس پشت افکنده چه عمل ازین قبیح
تر که بعد از موسی عم انبیاء خود را برای حطام دنیا کشته اید و بهانها آکل حرام
و اکل رشوت و استرضاء اغنیا و روسا در هدم ذرایع شرایع گشته همچنین هر طایفه
معایب و مثالب دیگری بر میشمرد و حق تعالی از بطلان و ضلالت هر دو گروه
برسالت این آیت با سلطان تختگاه هدایت علیه افضل الصلوات حکایت کرد و در
روایتی چنانست که این صورت در مجلس آنحضرت صلوات الله علیه بود و حق تعالی
در باره ایشان فرمود وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند
گروه ترسایان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ و گفتند ترسایان
لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی که معتد به باشد وَهُمْ و حال
آنکه همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة میدانند
که ترسایان بر باطلند که خدای را زن و فرزند اثبات میکنند و ترسایان در انجیل

میخوانند که یهود بی حاصلند که بحضرت عیسی عم کافر شدند تا یعنی بعد از قراءة
توریت مبشر بود که مصدق هر دو گروه را بیست گفتند و اگر برین سوگند خوردندی
حانث نشدندی كَذَٰلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ
هیچ نمیدانند یعنی همچون بی کتاب و دانش اند مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و
نصاری هم درباره ایشان یعنی جهود و ترسا بر حق نیستند یا امم گذشته
چون عاد و ثمود و امثال ایشان انبیاء خود را همین گفتند یا مشرکان عرب نسبت
بپیغمبر صلعم با ظهور معجزات مجموده ... انتظام اهل کتاب با وجود علم در سلک
جهال و بت پرستان توبیخی عظیمست مر ایشانرا بر مکابره و تشبه باهل
جهل و حجاب آنکه گوینده ایشان راست گفتند چه هر شریعتی بعد از نسخ معتد به
نیست پس مستحق توبیخ چرا باشند آنست که قصد ایشان نه این بوده بلکه
هر یکدر ابطال دین دیگری می کوشیدند و انکار پیغمبر و کتاب او میکردند
فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستاخیز حکم فرماید بحق فِيمَا كَانُوا در آنچیزی که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
که در آنچیز اختلاف میکنند از حق و باطل ایزد تعالی به ایشان نماید که فرقه
حق کدامند و مرجع ایشان با کیست و گروه باطل کیانند و محصل ایشان
چیست و گفته اند حکم آن باشد که همه را تکذیب کند و از دو یک غل بدوزخ
فرستد و اهل تصدیق را که مومنانند در آرد فضل بهشت حواله کند
بیت عدله او شعله ایست خصم گداز فضل او لمعه ایست دوست
نواز ای عزیز حق سبحانه درین آیت افضائح و قبایح یهود چندان ذکر
فرموده بود که بطلان دعوی ایشان که لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا
بر همه کس روشن باشد اما نصاری بدین دعوی سر مباهات بر افراخته
بزبان حال میگفتند درین سوره ما را بجزیه که مانع دخول بهشت ما باشد
از بهشت یاد نکرده اند حق تعالی از ستمکاری و بجگردادی ایشان خبر
داده بدین آیت تنبیه کرد بر آنکه آنانکه افعال ایشان برین منوال باشد طمع
دخول بهشت مر ایشانرا جز تمنای باطل نیست وَمَنْ أَظْلَمُ کیست ستمکارتر
مِمَّن مَّنَعَ از آنکس که منع کند و باز دارد مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدایرا أَن
يُذْكَرَ از آنکه یاد کرده شود فِيهَا در آن مساجد اسْمُهُ نام خدای یعنی نگذارد که

در مسجد خدا تا یاد کنند و پرستش نمایند صفت تفضیل در سیاق استفهام
دلیلست بر آنکه منع مساجد از ذکر حق در وی فاحش‌ترین انواع ظلمست و سعی فی خرابها
یا نکار کنند یعنی ظالم‌تر از وی نیست و آنکس ططوس بن اسپیسیانوس نصرانی است
پادشاه روم بود و این قصه بر سبیل اجمال چنانست که بنی اسرائیل بیت المقدس را که
داود عم طرح بنا افکنده بود و سلیمان عم تمام کرده معتکف و متعبد خود ساخته
بودند چون لوامع دعوت عیسی عم از افق نبوت طالع شد و قومی ببرکت هدایتش
از تیرگی جهالت بر روشنی دلالت رسیدند یهود از غایت تقلید و تعصب بقصد قتل
عیسی کمر نزاع در بسته خواستند که تمام متابعانش را بکشند و در هدم بنای
شریعتش باقصی الغایة بکوشند خدای تعالی عیسی را باسمان برد و نصارای را که در
حوالی بیت المقدس مجال توقف نماند پناه بططوس که ملک روم و معتقد
دین عیسی بود بردند و او باستظهار ترسایان لشکر بسیار جمع کرده بقصد
بنی اسرائیل بر جست و در استیصال علما و امرای ایشان مبالغه نموده داد
التنی برافروخت و اسفار توریة را که منسوخ و صحف ابراهیم بود بسوخت و مسجد
اقصی را که مطرح انوار ارواح انبیا بود ویران ساخته مذبح خنازیر کرد و تا
وقت بنا ایمن کشی بخت نصر بود که بعربیه بعهد دادن رفته بیت المقدس را خراب
کرد و روایت عطا از ابن عباس رض آنست که مراد مشرکان عربست که مصطفی
را صلعم از حج باز داشتند و از عبادت در مسجد حرام مانع شدند کما قال تعالی
وصدوکم عن المسجد الحرام پس خدای تعالی گفت میگوید کیست ظالم‌تر از آن
مشرکی که باز دارد مسجدها را از یاد کردن خدای در وی و سعی و شتاب
نماید فی خرابها در ویرانی مسجدها یا بقطع ذکر یا بهدم بنیان او و عمارت مساجد
بعبادتست چون منع کنند آنرا از وی داوری و دوان ذکر و پرستش بود خراب
کرده باشند ذکر آنکه مساجد را بلفظ جمع آورد با آنکه مسجد یکی بنوده بیت المقدس
یا مسجد حرام آنست که هر موضع از آن بقعه مسجدیست یعنی محل سجود یا بر سبیل
تشریف و تعظیمست چنانچه در حق جبرئیل میفرماید که فنادته الملئکة و حکم
عامست اگرچه سبب خاصست مذکور یکی باشد حکم تا آنزمان باشد و بر
میگوید کیست بیدادتر از آنکه صلحا را از عزم حج و غزای مسجدها [illegible]
عمارتشان موجب رضای حضرت بار خدایست و همین یکی [illegible] در فضایل الایمان حدیث

کافیست

کافیست که در حدیث صحیح است صلوات الله علیه فرموده که عمارت کنندگان مساجد
همسایگان خدااند یعنی بجوار رحمت و غفران او فرو آمده‌اند و درینباره حمایتش از آفات
و اهوال دنیوی و عقبی ایمن شده هر که از شرف همسایگی باید هر آینه بساختن خانه خدای
رغبت نماید تا خانه‌سازی نشوی همسایه. اولئک آن گروه که در منع ذکر
و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشانرا و نشاید ان یدخلوها
آنکه درآیند در آن مساجد الا خائفین مگر ترسکاران از خدای یعنی روا نبود ایشانرا
که بمسجد درآیند مگر از روی خضوع و خشوع تا بدین گستاخیها جرئت یا آنکه ثبت
ایشانرا از حکم خدای که در لوح محفوظ نوشته که بدین مساجد درنیایند مگر ترسان
ترسان آورده‌اند که بیت المقدس بعد از خرابی طیطوس ویران بود تا زمان
خلافت فاروق و بوجود باشارت وی معمور گشت دیگر ترسایانرا قوت رفتن
در آن مسجد نبود مگر بدستوری مسلمانان و اگر مراد مشرکانند ایشان نیز بعد از
فتح مکه ممنوع گشتند از دخول مسجد الحرام قال الله تعالی فلا یقربوا المسجد الحرام و فقها
را اختلافست در آنکه کافر مسجد را تا امام اعظم رحمه الله تجویز میکند دخول کافر را
حمل بر امر جمیع میفرماید و میگوید منع ایشان از مسجد تقبیح ایشانست از اسلام و امام
مالک رحمه الله نظر بر ظاهر آیه بر همه وجه تجویز نمیدارد و امام شافعی میگوید که در مسجد
حرام روانست لهم مر ترسایانراست فی الدنیا در دین جهان خزی رسوایی
و خواری و جزیه دادن یا فتح قسطنطنیه که در ضمن آن استیصال ایشانست و خروج
مهدی از اهل بیت مصطفی صلوات الله که قومیرا از ایشان بکشند و گروهی را اسیر کنند
یا مشرکانراست در دین سرای مقهوریه و مغلوبیه و لهم و مر ایشانراست فی الآخرة
در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ و امام در مفتاح الغیب آورده که در حل
این آیت هم یهود داخل است که تحویل قبله بر ایشان شاق آمد و منع کردند مردم
را از توجه بکعبه و سعی نمودند در تخریب مسجد رسول صلعم تا در و متوجه
بقبله نماز نگذارند در حقایق التاویل فرموده که مساجد الله قلوبست و خرابی آن
بتعصب و تقلید باشد این دو حجاب غلیظ‌ترین همه حجب و کثیف‌ترین آن
آتش تعصب خرمن دانش را بسوزد و رمد تقلید دیده فهم را تیره سازد
اگر حجری [illegible] معتقد و متعصب چنانچه کبر و حسد [illegible]
قسیه بیجا [illegible] که کیست ظالم‌تر از آنکه وطن عبادت الله نفوس عابدانست [illegible]

خواب کنند و بقعهٔ معرفت را که قلوب عارفانست بحصول آرزوها منهدم
کردانند و مسجد محبت را که الواح واجدانست بتمنای حظوظ بر هم زنند و کعبهٔ
مشاهدت که اسرار موحدانست بملاحظهٔ اغیار ویران سازد صاحب بحر
الحقایق فرموده که این مساجد بزبان اشارت هفتست نفس و قلب و روح
و سر و خفی و هر مسجدی را ذکری هست مناسب وی ذکر مسجد نفس طاعت و عبادتست
و منع ذکر وی بترک حسنات و ارتکاب سیئات و ذکر مسجد دل توحید و معرفت
و مانع ذکر وی تمسک بشبهات و تعلق شهوات ذکر مسجد روح شوق و محبتست
هر که بجانبی حظی از نعیم هر دو جهان کرا بماند ذکر در این مسجد مانع آید ذکر مسجد
سر شهود و مراقبست هر که نظر بر کرامات و خوارقات کند در این مسجد را از وقوع
ذکر در وی باز دارد ذکر مسجد خفی بذل موجود و ترک وجود ست و منع ذکر وی از
التفات باشد بمکاشفات و باز ماندن بمرتبهٔ مشاهدات پس هر که بدین منعها
اقدام نماید او در سعی خرابی این مساجد کاری بنیاد و این گروه از طریق
سلوک بیرون مشاهده در نهایه مکر بکام خوف و خشیت بادیهٔ ریاضت
مجاهدت بر پیمایند که بی کلفت مجاهدات از لذت مشاهدات محظوظ شوان
شد بیت تا قطع بوادی ریاضت نکنی اندر حرم وصال راهت ندهند ای
درویش مخلص این سخنان منع باکمال بعد از خرابی مساجد ایشان اگرچه
عیاذاً بالله در تخریب مساجد او قلوب عباد الله سعی کنند ستم را غایت و آن
ظلم را نهایت نیست و الیه اشار المولوی فی المثنوی بیت جاهلان تعظیم
مسجد میکنند در جفای اهل دل جد میکنند آن مجازست این حقیقت
ای خران نیست مسجد جز درون سروران مسجدی کان در درون اولیاست
سجده گاه جمله است آنجا خداست دیگر باره حق سبحانه برای تسلیهٔ مومنان
میفرماید که اگر نصاری مسجدی خراب کنند یا مشرکان شما را از در آمدن مسجد
الحرام مانع آیند یا یهود بر توجه شما بجانب کعبه طعنه زنند غمگین مشوید که اینها مانع طاعت
شما نیست زیرا که ممالک مشارق و مغارب همه از آن معبود شماست ولله و مر جعل برای
لام تخصیص و ملکیت است بیان دارد که ملک و خلق او رست و مر و راست المشرق جای
بر آمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن مراد تلخیص زمین است یعنی ورست
همه زمین نه مکانی دون مکانی پس اگر از یک موضع ممنوع شدید بساط بسیط زمین مسجد

شماست جعلت لی الارض مسجدا از جابر بن عبدالله رضی منقولست که سید عالم
صلعم سریه فرستاد و من در میان ایشان بودم روزی بموضعی نزول کردیم و چون
جمشید خورشید از ایوان زر افشان بخلوت سرای غروب خرامید و جمال جهان
افروز روز در نقاب شب تیره پنهان شد بیت روز چو در پرده بپوشید راز
چون دار شب پرده سان شب مظلم روی نمود و ظلمت ابر بر تیرگی شب افزود
بیت ز مشرق تا بمغرب گشت تیره ز ظلمت چشم انجم ماند خیره قنادیل نجوم
از پیش طاق آسمان آویخته سمت قبله بر ایشان معلوم نشدی در جلباب سحاب
پنهان شدند بیت شبی بود مانند قطران سیاه نه ستاره پیدا نه بهرام نه ماه جهت قبله
بر که ما مشتبه شد بعضی بسوی شمال توجه نموده بزعم آنکه قبله آن طرفست
نماز خفتن گذاردند و جمعی رو بجنوب آورده آن صوب را قبله صواب
پنداشتند و هر گروه جانب محراب خود خطی نشان کردند تا بامداد علامت
قبله از آن باز شناسند چون صبح عالم آرای از مطلع افق طالع شد و آثار طلیعهٔ
طلوع سحر در اقطار جهان منتشر گشت بیت جلوهٔ مرغ آتشین شفق از سود نثر
زر فشاند در کهسار بهر تعیین جهان آرای از سر بام شد جمال نمای صحابه خطوط
محاریب خود را از سمت قبله منحرف و از جهت کعبه منصرف یافتند از سفر
عود نموده باعادهٔ قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه
اجازت خواستند و این آیت نازل شد که همه جهات از آن وست هر جا روی
آرید جلوه گاه شان و قبله گاه نشان او   از هر جهتی ظاهر انوار تجلی مایم
از هر طرفی و شی آثار تو می بینیم   بر هر صوری باز ادای اسرار تو می گویند و بنده
هر جا که نگاه کنم روی تو می بینم   و گفته اند جواب عیب طعن گویان و جهودانست
که در شان قبله سخن میکنند و در باب آنکه سید السادات علیه افضل الصلوات
از مسجد شام بکعبه تحویل آورده بود قدح میکردند و گفتند بعد که
چون رسول صلعم بمدینه آمد صحابه کبار و خیار مهاجر و انصار قریب شانزده
ماه روی بجانب مسجد اقصی و پشت بطرف کعبه نماز میگذاردند بعد از آنکه
حکم الهی بتحویل قبله شرف صدور ارزانی فرمود جناب جمعی از یهود منکر گردیده
یهودان و نصرانیان مدعی آغاز اعتراض کرده گفتند این جماعت دراز مدتی
مسجد اقصی روی ایشان بمغرب بود و پشت بمشرق و حالا که توجه بکعبه می

نماینده روی بمشرق دارند و پشت بر مغرب اگر استقبال مغرب خواست
است بآن باطل شد و اگر استقبال مشرق راستست پس اینها را هیچ
بوده و بهر تقدیر خطائی لازم می آید خدای ایشانرا جواب داد که مشرق
و مغرب از آن اوست فَأَيْنَمَا پس هر کجا تُوَلُّوا روی آرید فَثَمَّ پس آنجا وَجْهُ اللَّهِ
وجه خدایست وجه بمعنی جهت هر دو یکیست چون وعد و وعده و وزن و زنه
و اضافت برای تخصیص و تشریفست چون بیت الله و معنی چنین باشد که بهر
جا روی آرید آنجا جهت طاعت و عبادت است از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست
که حکم این آیت در صلوة نافله است که راکب بهر جانب و هر روی بدان تطوع تواند
گذارد و گفته اند وجه بمعنی رضاست کما قال تعالی انما نطعمکم لوجه الله و در
عرف نیز هست که این کار برای روی تو میکنم یعنی بجهت رضای تو پس معنی
این باشد که بهر جا روی آرید برای طاعت آنجا رضای خداست و این قبل از
تحویل قبله بکعبه بوده باشد در تفسیر علم الهدی رحمه الله نقل میفرماید که از
جهة ذات حق مراد است و معنی آنکه هر جا روی آرید آنجا خدای با شماست از آن
کردار و گفتار شما غایب نیست علماء دین گویند این آیت نفی تشبیه و تجسیم می
کند جهة آنکه جهت مرئیست محدود و هر بطول و عرض و عمق و هر چه چنین بود
قسمت پذیر بود و مرکب و احتیاج مرکب باجزا ظاهرست پس جهة را چاره نباشد
از موجد و خالقی که آن باری تعالی است و خالق مقدم است بر مخلوق و از آنجا
لازم آید که حق سبحانه از جهت منزه است و دیگر اینما تولوا دلالت میکند بر آنکه
خالق جسم و جسمانی نیست و گرنه طلب و مخصوص بجانبی معین بودی
نه جهت بو جمیع مطلب هیچ سوئیش • بیگمان از درویشان بر سیدند که این
الله با آنکه بعد کمیا میرید در کجا این برای غایب بود و او حاضرست این را
مقصود بکار بر بود و او قادرست بیت ای که گفتا که کیف مانده و این • دیده
بگشا که اوست عین العین • تخصیص حضور سید الطائفه قدس سره بوقت
کلام اشارت باسمان کرد شیخ جنید فرمود که اسمعوا مثال المسافر که آنچه
میطلبی با تست بیت آنکه که زمین و آسمان میجوئید • جای دگر مجوی که در
خانه تست • و محققان در تحقیق این آیت نکته ایست که زبان نیاز
حقائق حقیقت در ... اشارات هدایت شعار بیان معنی شعاری میفرماید

از ینجا اینما

از ینجا اینما تولوا خوان فثم وجه الله اثر متمم دان بهر آن سو که روی
فضا داری تا حق بنه کیش بگذاری وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا
بسوی او کن رو هیچ جا را نکرد استثنا پس بود عین حق عیان همه
جا عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بگشاید بیند آنجا جمال حق
پیدا نکسلد از جمال حق قطعا این معانی بر بصیرت کسی جلوه گر گردد
که سر خود را از ملاحظه ماسوی پاک ساخته دیده همت یکبار از مشاهده
اغیار فرو بندد و قدم تجرید در صحرای تفرید نهاده بار سفر در منزل توحید
بگشاید جمال الا انه بکل شیء محیط از ورای نقاب تعینات در جلوه بیند و
حقیقت و هو معکم اینما کنتم در هر چه رقم ظهور دارد باز یابد بیت
تو محیطی و دیگران همه جو • همه گرد تو رو بسته اند همه رو • با همه همدمی و همنفسی
همه جویان که دوست یار بکو • تا سر موی از تو جدا نیست • ره نیابد و
بکس چون إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرتست و بسیار عطا و کشش
کشاده کرده انده شریعت و آسان سازنده کار قبله عَلِيمٌ دانا بمصالح احوال بندگان یا
بامکنونات ضمایر بهود صاحب بحر الحقایق گوید واسع است یعنی کشاینده دل هر
که خواهد علیم است بتوسیع آن برای سعت بی کیفیت خود که لا یسعنی ارضی
ولا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن بساط بسیط آسمان و مهاد مهید
در جنب دلی که گشاده نظر رحمت و عنایت اوست کمتر از ذره باشد در پیش تاب
آفتاب و ناچیزتر از قطره با امواج سواحل محیط بیکران بیت چرخ فلک آنچه
بود در خش • و آنچه خود نام نهد کل شی • در سعت دایره دل کم است آن همه
چون قطره و دل قلزم است • آنکه خدای این همه گنجد در او • این همه سید
چه سینه بود و • و چون حق سبحانه از تخریب نصاری مر مسجد اقصی را و طعن یهود
بر توجه بسمت مسجد حرام خبر داد ارداف فرمود از آن حکایتی عظیمتر از آن یعنی غرابی
مسجد و طعن بر قبله از ین گروهان چنین عجیب نیست که ایشان با وجود علم کتاب
در اسناد ولد بحضرت احدیت لم یلد و لم یولد تفنن اوست با مشرکان که اهل جهل
اند اتفاق مینمایند وَقَالُوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری و مشرکان که
اتَّخَذَ اللَّهُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یهود میگوید عزیر پسر خدای حق نسبت
داده و نصاری پیغمبران مسیح را ابن الله دانسته و کافران بنی ملیح فرشتگانرا فرزند

خواننده را نوازش کرده که منشأ این قول ناپسندیده کم ارباب شرایع متقدمه بر الله
تعالی اطلاق اب میکرده اند باعتبار آنکه او سبب اول است نزدیکتر و الله الاب الاصغر
میگفته و حضرت واجب را اب اکبر و چون جهال از آنجا معنی ولادت فهم کردند
لاجرم صاحب شریعت کبری قایل این قول را تکفیر کرده است و برای حسم ماده
فساد مطلقا از تکلم بدین کلام مانع گشته و حضرت عزت برای تنزیه ذات
مقدس خود از این قول فرموده که **سبحانه** پاکست و بی عیب اوراست **بل** نه چنانست
کایشان میگویند اعراضست از قول ایشان و اثبات خلاف مدعای آن بی باکان
زیرا که **له** مر وراست **ما في السموات** آنچه در آسمانهاست **والارض** و آنچه در زمینها
واقع است همه مربوب و مملوک وی اند پس چگونه عزیر و مسیح و ملائکه ولد او باشند
و ولد مجانس والد باشد و الا از جنس واله پس هیچ عاقل صنع را از صانع تمیز ندارد و مملوک را قرین
مالک نشناسد و فقها از این آیت استدلال کرده اند که ملک و ولادت با هم جمع نشود که
کسی که بنده بخرد فی الحال بعینه آزاد گردد از آنکه رب العالمین بثبوت ملک نفی ولادت
کرد از خود آنچه در زمین و آسمان است **كل له قانتون** همه مر او را فرمانبردارانند
و در قبضه تسخیر او گرفتاران بهر نوع که خواهد در ایشان تصرف فرماید و ایشان را
از مشیت و تکوین او امتناع نتوانند کرد و هرکه مرقوم رقم تکوین گردد مکون خود را
مجانس نتواند بود جمع قانتات سیان و الله نیست جمع بواو و نون برای تغلیب
عقلاست که طاعت و انقیاد از ایشان باشد و گفته اند لفظ عامست و معنی خاص
و مراد آنها آنکه ایشان را بالوهیت میگیرند یعنی همه ایشان مرحق را مقرند بالوهیت
و خود را معترف بعبودیت اگر قنوت بمعنی پرستش گیرند تخصیص بر عزیر و
عیسی و ملائکه باید داد که پرستندگان حق اند و بر سبیل عموم نیز شاید بدان معنی
که سایر وارد همه از خالص سجود میکنند مر خدا را و اگر بمعنی دعا باشد همه را شاملست
زیرا که دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در وقت درماندگی دست نیاز بحضرت
او برمیدارند و در دفع نوایب و کشف بلاها از کرم او امیدوارند **بیت** همه کس
آنکه در مانند بار در ماندگان تو دانند **بديع السموات والارض** از نو پدید آرنده
و ایجاد کننده آسمانها و زمینها است این حجتی دیگرست بر نفی ولد تقریرش آنکه ولد
عضو والدست یعنی اصل او و منفصل گردد بانفصال ماده و الله از وی و الله سبحانه مبدع
همه اشیاست و فاعل علی الاطلاق و منزه از انفعال و تاثیر پس روا نباشد که خلاق ولدی

را که اختراع

را که اختراع کند چیزی را نه از چیزی دفعةً بی تمثالی و قالبی هر آینه اتخاذ ولد
لایق عظمت و کبریای او نیست **واذا قضى** و چون خواهد یا تقدیر کند **امرا** کاری را و
اراده آفرینش او و عاید **فانما يقول له** پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را **كن** بباش
فيكون پس باشد در این سخن تقریر معنی ابداع است و در تفسیر آورده که
مراد گفتن کلمه کن نیست چرا که اگر خطاب کند خالی از آن نباشد که خطاب بمعدوم
بود یا با موجود معدوم خود صلاحیت خطاب ندارد و با وجود تحصیل حاصل لازم
آید و از این جهت علم الهدی فرموده است که اذا قضى امرا یعنی چون حکم کند
خدای بهلاکت و استیصال قومی میگوید کن این استعاره است یعنی [illegible]
نشود و تعبیر بلفظ کن از آنکه تا بوده قوم مستاصل گردد و معنی این قول است که
در تفسیر کبیر میگوید مراد سرعت نفاذ قدرتست در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که
ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه زیرا که کن مرکبست از کاف و نون بشرط تقدیم کاف بر
نون پس موثر یا یکی از این حرفست یا هر دو و اگر یکی باشد بضرورت این کلمه دال
نبود بلکه همین یک حرف موثر باشد و بس و اگر تاثیر از هر دو وجود گیرد این
نیز محالست چه در وقت حصول حرف اول حرف ثانی نیامده و در زمان در آمدن
حرف ثانی حرف اول در گذشته پس غرض از این کلام بیان سرعت نفاذ امرست و این
نیز حجتی دیگر باشد بر نفی اتخاذ ولد بوجه دلالت بر امتداد زمان دست دهد و وجود
ولد را مهلتی باید و حضرت حق تعالی از این مستغنی است و بعضی گفته اند که این
کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد
و جمعی بر آنند که این امر خاص است در نحو بل موجود از حالی بحالی و بعضی معنی
این بر این فرموده اند که چون خدای خواهد که فرزندی بی پدر بیافریند بقدرت
خود او را میگوید کن پس از روی این در قول ترسایان افتد که اگر عیسی فرزند او نیست پس
پدرش کیست و نزدیک حضرت شیخ محی الدین و متابعانش قدس الله اسرارهم
آنست که امر الهی دو گونه باشد تکلیفی و آن امریست که بواسطه انبیا و رسل
بخلق رسد و صیغه امر که مضمون تشریعی فعل کذا باشد برای آن مقررست و مخالفت
از مامور ممکن است دوم امر تکوین و آن امریست که بی واسطه از حق سبحانه
باعیان ثابته رسد و آن امر ارادی تکوینی و متعین است بکلمه کن
متعلق گردد بشیء معدوم معلوم و در این صورت مخالفت مامور

الفت

که تکوین او خواهند مقصود نیست جز تخلف مراد از اراده حق سبحانه ممتنع است
پس کن نزد محققان لفظیست دال بر تعلق صفت ارادت بشی مراد و نسبت
تکوین که از فیکون مفهوم میگردد از حیثیت قبول آن شی است مر کون را
واستعداد مظهریت آن چه اگر کون در کائن و معدوم العین ست اما او مستعد
آن کون هست لاجرم چون امر الهی صادر شد و اراده موجد بظهور او تعلق گرفت
آن کونی که در وی بالقوه پوشیده بود بالفعل ظاهر گشت پس مظهر آن کون حق
و قابل او کاین و صاحب نقد النصوص خلد ظله حقایقه فرموده که اگر گویند
اشیا پیش از وجود معدوم اند پس چگونه متصف شوند بامتثال و قبول
امر و انقیاد و این معانی حاصل نمی شود مگر از انچه او را وجود باشد و نیز چگونه
ممکن بود تکوین چیزی که وجودش مستفاد از غیر است نه بنفس خود جواب گوییم
که اشیا موجود اند بوجود علمی الهی ازلا و ابدا اگر چه نسبت با وجود خارجی معدوم
اند و این صفاتی که مذکور شد همه از لوازم وجود خارجی نیست بلکه از لوازم
وجود است مطلقا پس اشیا در حالت اتصاف بوجود علمی نیز بدین اوصاف
موصوفند نهایة ما فی الباب ظهور این صفات بحسب عوالم مختلف باشد
چون تفاوت لطافت و کثافت در اعیان بحسب عوالم ارواح و اجسام اما
سر نسبت تکوین باعیان و کشف حقیقت از آنست که اعیان از آن روی
که از حیثیت حقیقت عین حق اند ایشان را ظهور ر مظاهرها دائما لنفسه در جمیع
مراتب وجود هست بواسطه اتصاف بصفات الهی لاجرم بیت نسبت فعل
داتکا بدیشان همه از آن روی بود که او باشد. بار دیگر ز جهل ما [illegible]. بیت
که قدرت فعل هست ما را نه زماست. زانست که او عیان بما در آمد. بار دی
دیگر از اهل عناد [illegible] باز میخواهند و میگویند وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون
نمی دانند و دانستنی که ایشان را فایده کند یعنی یهود و نصاری یا نمی دانند خدای را
و یکتائی او را نیستند یعنی مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای
با ما او تأتینا آیة یا بر ما بزمان ما پیغامبری آید یعنی اگر حق سبحانه با ما
سخن گوید و بگوید بی خود ازو بشنویم که محمد صلوات الله علیه فرستاده
با یشان فرستاده بر صدق حق حجت باشد تا مرا ایمان آریم کذلک همچنانکه
این مشرکان گویند قال الذین گفتند آنکسانی که بودند من قبلهم پیش از ایشان

از یهود

از یهود و نصاری یا جنانچه یهود و نصاری میگویند گفتند امثال گذشته با
خویش مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات
تشابهت یکدیگر مانند شد قلوبهم دلهای ایشان در کفر و قساوت و سوالات از
روی تعنت قد بینا الآیات هرآینه بیان کردیم ما نشانها و هویدا کردانیدیم
سخنان خود را در توریت و انجیل لقوم یوقنون برای گروهی که از شان ایشانست
که موقن باشند نه متوجه ربا طالبان یقین اند یعنی از ایقان و حقایق از مقصد آن عقاید
ایمن انصل بیان کمال الزام واقع شود عاشست ما انتفاع بدان خاص است
بموقنان و سخطی که بهمین ما باشما سخن گفتیم و قتی که خطاب خود بر شما فرو فرستادیم
اما شما فهم نکردید که کدام آیة است فرستاد محمد صلعم و برای شما او را ظاهر کردانیدیم
و شما ندانستید بیت بسا دولت که ایمن کنز کاه جو مرد آنکه بنا شد کور کند به
اگرکسی گوید مشرکان عرب و غیرهم در خواست کردند [illegible] نشد تا گرویدند
با ایشان مهلت نبودی در جواب گوییم که سنت الهی بر آن مطرد شده که هر امتی که
آیتی خواستندی و مدعای ایشان حاصل شدی اگر بعد از آن ایمان نمودندی و قبول دعوت
مسارعت نمودندی عذاب بر ایشان لازم گشتی و [illegible] زمان
محمدی را علیه افضل الصلوات وعده داده بود که تا برکت وجود آنحضرت در
میان ایشان باشد معذب نکرداند و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و دیگر آنکه
التماس ایشان از هوس نفس و وسواس شیطان بود و ایمان ایشان بتی نباشد و حکمت
الهی مقتضی آن که با ایشان بدان رخصت ندهد دیگر آنکه آیات الهی یا برای الزام
حجت است یا برای مصلحت و انچه بدین دو غرض متعلق باشد منکشف شده بود و
زیادت ازان احتیاج نماند انا ارسلناک ما فرستادیم ترا یا محمد صلعم بالحق براستی
درستی نه بیازی و بیهوده و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا با دین اسلام بشیرا
مژده دهنده مؤمنان و دوستان و آنانکه موافقت با آیات الهی بروضه جنان
و نذیرا و بیم کننده دشمنان و بیگانگان و آنانکه غافل است از علامات قیامت
تا [illegible] خطر خطیر [illegible] مقتدای عرب و عجم صلی الله علیه و آله و سلم که
که اگر خدای [illegible] عذاب بر یهود بکشاید و آثار سخط خویش بدیشان بنماید
به بصارت که لولا یکلمنا الله میگویند [illegible] هرآینه جمله از بیم عذاب [illegible]
مستقیم باز ایند اما از خوف سیاست [illegible] در دین مسلمانی اختیار کنند [illegible]

کان

آمد که ما ایشان را از بهره آتش افروخته ایم ولا تسئل عن اصحاب الجحیم و ترا نخواهیم
پرسید که چرا ایمان نیاوردند و برای چه گناه کردند که بر تو ادای رسالت است و بس ما
حساب اهل ضلالت علیک البلاغ و علینا الحساب و بعضی ولا تسأل خوانده اند بر سبیل
نهی از ابن عباس رض مروی است که مصطفی صلعم تمنای آن بود که بداند که با مادر و پدر وی
بعد از وفات چه کرده اند و هم تمنای ایشان در سرای آخرت بر چه قرار یافته این آیت آمد که
از کیفیت حال اهل ضلالت سوال مکن و این نهی علامت عظمت عذاب کفر است چنانچه
مثلا کسی پرسد که در مهلکه عظیم و واقعه صعب افتاده است و دیگری جواب
میدهد که از حال فلان مپرس یعنی ورا حالتی است که پرسیدن را از شنیدن آن
وحشت فزاید عجیب شود که از قباحت آن بدان تکلم نماید و در کلمات فارسیان
این اسلوب شایع است چنانچه شاعر گوید دارم از زلف سیاهت گله چندان
که مپرس که چنان زار شده ام بی سر و سامان که مپرس و چون حضرت رسالت صلوات
الله علیه حریص بودند بر بودن هدایت مطرح بشارت اقتضاء ملاطفه مینمود در بسی
پس لاجرم با هر فرقه بزبان لطف سخن گفتی و یهود و نصاری را بامید اسلام ایشان
نوازش کردی این آیت آمد که ولن ترضی و هرگز خشنود نشوند عنک از تو الیهود
والنصاری جهودان و ترسایان و تو هر چند در استرضای ایشان مبالغه نمائی
در اسباب نزول آورده که این آیت بعد از آن فرود آمد که قبله از بیت المقدس بکعبه تحویل
یافت و یهود و نصاری که تمنا آن داشتند که پیشوا و پیغمبر بکلمات ایشان
فریفته شد طریق پیروی اختیار نماید و مسلمانان که از سرچشمه آب زندگانی و زلال
معارف قرآنی سیراب بودند بسراب وساوس ایشان مغرور نگردند بواسطه قرار گرفتن قبله
بر کعبه از موافقت نبی آدم صلوات الله علیه و صحابه کرامش قطع طمع نمودند خدای تعالی
فرمود که ای محمد صلعم چندانچه تو در رضاء ایشان سعی خواهی نمود از تو راضی نخواهند
شد حتی تتبع تا آنگاه که متابعت و پیروی کنی ملتهم ... فعلی
که وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه محال نیست چون صورت خطاب با آن
حضرت باشد مراد امت اند چنانچه اینجا میگوید که یهود و نصاری خشنود نکردند
از تو تا پیروی نکنند امت تو ملتهم کیش ایشان ... روشن نیست و
در شرع آنچه خداوند تعالی بر زبان انبیا برای بندگان مشروع کرده اند و گویند
مراد قبله ایشان است قل بگو یعنی ای محمد صلعم که ایشان کیش خود را ستایش کنند که

شما را

شما را بدان دعوت نماید و در دین متین شما زبان طعن بگشایند تو بگو ان هدی
الله بدرستیکه راه نمودن خدای تعالی یعنی اسلام هو الهدی است راه راست مبالغه
کرده است در تعظیم دین اسلام بانکه او را هدی نام کرده و بوجود شرف اضافه
ارزانی داشته و بآن و ضمیر کلام هدایت را منحصر کرده اینده محصل سخن آنکه دین
اسلام که نفس هدی است و مخصوص بدان استحقاق آن دارد که او را هدی گویند
و هدی که اوست نه غیر او بلکه هر چه جز اوست هواست ولئن اتبعت و اگر متابعت
نمائی اهواءهم آرزوهای ایشان در باب دین و قبله و دل پسند و خوش آمد
ایشان را پیروی کنی بعد الذی از پس آنچیزی که از حق تعالی جاءک آمده است بتو من العلم
از دانش که بعلم حقیقت در حقیقت اسلام و بطلان کفر یا مر آنکه کعبه قبله در حقیقت
مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی دوستی بهانند ولا نصیر و نه کسی که
دهنده یاری باری از وجه که گفته اند یار نیست و در جهان یار و فادار نیست و چون
مذمت معاندان یهود و نصاری کفر بر منافقان مدح مومنان و منصفان از ایشان
میگوید الذین آنانکه آتیناهم الکتاب عطا کردیم ایشان را کتاب بروایت عطا از ابن
عباس رض آنست که این آیت در شان اصحاب سفینه نازل شده و ایشان جماعتی
بودند از افاضل قوم عیسی عم سی و دو و شانزده و هشت از شام که با جعفر طیار رض
از دیار حبشه بطیبه طیبه آمدند که بحضرت رسالت پیغمبر اسلام تازه گشتند و
ایشان اهل سفینه از آن گویند که با ملاحان قلزم صلاح و فلاح که جعفر بن
ابی طالب و اصحاب او بودند در کشتی نشسته از غرقاب بحر عمیق و کفر و ضلالت
که کشتی بر خشکی ... پیوند گشته بودند ضحاک گوید مراد علماء یهود است
که بحضرت سید الثقلین صلوات الله علیه ایمان آوردند چون عبد الله بن سلام و
و یامین و اصحاب ایشان بقول قتاده متابعان حضرت رسالت پناه اند صلعم
یعنی مومنان و بقول اول کتاب انجیل باشد و بتفسیر ثانی توریه و بقول ثالث
قرآن و بر هر تقدیر آتیناهم الکتاب دادیم و ایشان متابعت کردند از کتاب را
یتلونه حق تلاوته چنانچه حق متابعت است یعنی بامر و نهی او راست دارند
حلال و عمل و عقیدت ... متشابه و حلال و حرام و محکم و متشابه آن ایمان
آورده از برای خوانند کتاب را بر وجهی که حق خواندن است یعنی بی تحریف و تغییر
اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند و تعریض

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ وهر که کافر گردد بکتاب یعنی تغییر دهد احکام آنرا و منکر شود آنچه مصدق آنست فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان شیخ حسن بصری رحمه الله میفرموده که اگر بکی از امتان تو که بهره دهم ارزد بهشت بفروشد انرا زیان زده گویند کسی که ملک آخرت و بهشت را که بی‌جا و بی‌متاع ناپایدار دنیا بفروشد چگونه زیان زده نباشد بدبختان دین باقی بفروشند و دنیا فانی خرند و بسکبختان آن سر دنیا بر جنین که دین بدست آورند بیت بدبختی تو اگر عقبی خریی بخر جان من ورنه حسرت بری بعالم زیان کار دین ترکسی ندید از آن کسی که دین داد و دنیا خرید وچون نصایح بهود سمت اتمام یافته بهمان نکته که قصه ایشان را افتتاح کرده بود اختتام نمود و فایده تکرار آنست تا در ایشان دیگرانرا که چون تو دماغ تعظیم انرا بازگفته شرط باشد و گفته اند ذکرا و لذکر نعمت بود و اینجا برای تحویل بعقوبت است يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب تسمیه است ایشانرا با اسما و بخطاب مبالغه بوجود تبلیغ و اظهار حجت اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتی که بدان أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کرده ام بر شما و بر اسلاف شما و تیجه متابعت و ثمره مخالفت با او جاد خود را دانستید وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و من بدان شما را تفضیل دادم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان بمعجزاتی که انبیا را بیان کردم وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب آن روز که از هول و هیبت لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از نفسی عَدْلٌ فدای او را یعنی از اهدا نکند و بدل آنرا لولیا را دایه نیم خرما از عذاب برهانند اتقوا النار ولو بشق تمرة وَلَا تَنْفَعُهَا و سود نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان یعنی شفاعت کرده را باب نفس کافر عن قبول نیاید اما مؤمنان از شربت شفاعت چشانند شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ونباشند کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشانرا

ع سود نکند یاری هر یار که هست اما اهل ایمان منصور باشند که کان حقا علینا نصر المؤمنین ای عزیز چون زمرم بنی اسرائیل ادعا میکردند که بر ملت ابراهیم اند حق سبحانه قصه ایشان را بحکایت ابراهیم عم وصل کرد تا دروغ ایشان در حیث حال وی معلوم کرد یا انکه یهود و نصاری درباب قبله مباحثه بسیار داشتند خدای تعالی حق است تا مشرف کعبه بیان کنند

آغاز کردند

آغاز کردند که فضیلت و امامت ابراهیم که بانی آن بود و گفت وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای پیغمبر من وقتی که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او و تقدیم مفعول برای ایجاز است و الاذکر ابراهیم مکرر شدی ابراهیم بلفظ سریانی و ابراهام لغتیست درو و معنی هر دو بعربی رب رحیم است یعنی پدر مهربان و گفته اند معنی او بری و هام است یعنی بیزار شد از اصنام و بقلم ذاهب شد بحضرت ملک علام و ابتلا در اصل اختبار نمودن است و اختبار درنده که یکی را برای اظهار چیزی است که نداند و ابتلای حق مرتبه بر اظهار خود حیثیتی که دانسته است چنانچه بعلم قدیم از ابراهیم صفتها که نیک بود دانسته بود او را بیازمود بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی اوامر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم بانجام رسانید آنرا یعنی قیام نمود بحقوق آن بر وجه اعتدال بی میلان بطرف افراط و تفریط و بقولی کلمات مناسک حج است و اتمام ادای آن یا خصال عشر که مشتمل بر تطهیر و تا دیبست و انرا بر وی فرض بوده و ما را سنت است و از فطرت اسلام شمرده اند از آن در سر پنج فرق کردن موی سر و مضمضه و استنشاق و مسواک و موی لب باز کردن و پنج در بدن کوتاه کردن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و ختنه و استنجا بآب و اتمام عبارت از عمل کردن باشد بدان و محیی بن حکیم رحمه الله فرموده که آن کلمات سی و دو خصلت است که اسلام را بران بنا کرده اند ده از آن در سوره احزاب است ان المسلمین والمسلمات تا الاخر و ده در سوره قد افلح المؤمنون تا اعلی الحافظون و ده در سوره سأل سائل که اول ابتلا بذبح آنکه ابتلا بکلمات بود یعنی تا آخر ... پس اول بقرم و در کشتافا و رده سی سهم که گفته اند شرایع اسلام ده در سوره برات التائبون العابدون الآیة و ده در احزاب و ده در مؤمنون و معارج و در تفسیر کبیر میگوید که ده در اول والمؤمنون و ده در اوسط معارج که مجموع چهل سهم باشد و اتمام متصف شدنست بدان و گویند که کلمات تحلیه و سنن با قوم بأن تا یا الحجة الذي خلقني فهو يهدين تا اخرايات یا کلمات ذکر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر با تكليف اما مه و تطهير بيت و رفع قواعد باشد یا یک محنتی که در پیش او حسن بصری رحمه الله گوید او را بهشته چیز بیان نموده و آنکه آن ابتلا جهت زد بی یعنی بیرون آمد او ل بزهم که او را بکارتی

رخشان ومنظر تماشایان بنظر وی در آورد دوم بماه که در شب چهارده چون
طبق سیمین بر خوان آسمان نوی نمودند سیوم بخشید بخورشید که از طلوع بجشن
زرفشان وچهره درخشان برو جلوه داد دو پشت دست زد بر جبین یقین
این روشن روان نهاده نعره لا احب الآفلین بلند بر سپهر برین رسانید چهارم
با آتش نمرودی ورا و بران صبر کرده بغیر حق پناه نبود پنجم بهجرت از وطن خود بولایت
شام و درد آن بی شکیبایی پیش آورد ششم بذبح اسمعیل او و مرد آمد آهنگ قربان
کردن وی نمود هفتم بختان و در هشتاد سالگی بقول اصح خود را ختنه کرد و گوید
تسبیح آورده که کلمات بمعنی عجایبست و هذا عیسی را کلمه گفتند که قصه او عجیب
بود اینجا نیز هر کاری که ابراهیم بدان بیازمودند عجیب است از عظایم عجایب
امور در حقایق سلمی آورده که عظیم تر چیزی که خلیل را بدان بیازمودند حمل اثقال
خلق تجلی باشد از ما سوی الله ظاهرا و باطنا و ابراهیم آنرا بتمام رسانید یعنی
از عهده ادای لوازم خلت بیرون آمد و حکایت ابی القاسم قدس سره نقل نموده که ابتدای خلیل
بموجبات خلت هم آن بود که آن تبری باشد از ما سوی حق و دفع وسایط در التجا
بحق و ابراهیم هر دو صفت ظهور یافت اول بسبب تمامیان محبت ماسوی را
درهم شکست که انی بری مما تشرکون دوم چون از روی منجنیق با آتشکده
نمرودی می افتاد جبرئیل را در میان خود و دوست راه نداد و [illegible] سببی و
مسبب و دید که اما الیک فلا [illegible] که سبب واسطه ای را از آن جهت که
مستثنیه انی دارد بیت آنکه او بیند مسبب را عیان کی نهد دل بر سببهای
جهان هر که با وجود دوست باشد در حضور دیدن دلالة آتش سازد تعوذ چون
بدین امر بوصلش بلطیفه فی سبب می باید نش فی واسطه ای عزیز گویا زبان حال
سوال میکند که حق تعالی با ابراهیم بعد از اتمام کلمات چه گفت و نظم کلمات قرآنی
جواب میدهد قال گفت خدای که ای خلیل چون در مقام دوستی درست آمدی
مجازاة آنرا انی بدرستی که من جاعلک گرداننده توام للناس برای مردمان اماما
پیشوایی در دین که همه شایستگان و نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند و حق [illegible]
برای انجاز این وعد پیغمبر ما را صلوات الله علیه فرمود اتبع ملة ابراهیم حنیفا
و امت مرحومه را نیز همین معنی امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم اهل جمیع ادیان و ملل
که کلاه در مابقی در صحت انتساب خود با براهیم سعی مینمایند چه در نسب چون عبری و

عربی و چه در کیش و ملت چون اهل بت پرستان و براهمه و یهود و نصاری و از این
جمله نسبت مسلمانان صحیح است که دعوی خود را بگواهی متابعت میسازند در
[illegible] الحنفاء نیکو بترا پیشوایی [illegible] ساختیم که دعوی محبت بخلت [illegible]
[illegible] وفا کرده ایشان نیز در ادای حقوق آن بتو اقتدا کنند و برای شبیه آنکه
اینجا گفته اند بیت گو بیا ر الملک یعنی دعوی خلت کنی تا جواب هم نیکو [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] جام [illegible] بیت خلیل وار بدفع بتان تیغ بردار [illegible]
هست بعضی خطا بتر اکن و چون ابراهیم بخلعت امامت نوازش فرمودند
از روی شفقت که برا و لاد خود داشت قال گفت بحق تعالی و من ذریتی و از فرزندان
و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن شفقت ابراهیم بر اولاد بوده و بس شفقت
محمدی صلوات الله و سلامه علیه نگر که شب معراج که تحفه سلام و تحیات حضرت
عزت [illegible] اختصاص یافت نیا بعاد منت و بیچارگان امت خود را فرو نگذاشت و باد
[illegible] مطیع و عاصی و مخلص و مفلس را بحکم الهدایا مشترکة در آن هدیه شریک
کرده و علیها و لطف در گوش ما نکرد دیگر دستان را فراموش دعایی کرد در حق
شنید ازان سوختانه و نیستو [illegible] علم الهدی گو بدا ابراهیم خواست که
رسالت پیوسته با ولاد باشد تا میان رسل قربت و انقطاع نیز بینا بید چون مرتبه
فرزندان او مومن و کافر و عادل و ظالم خواسته بود قال گفت خدای لا ینال نرسد
عهدی [illegible] رحمت با ستان و یقول اخ رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین
ستمکاران را چه پیشوا برای دفع ظلمه باید چون خود ظالم باشد کار برعکس
دشوار کرد بیت شبانی رمه از گرگ دفع کو کار است دریغ ازان رمه کو گرگ
بیت شبان و ظالمین [illegible] گفتا از ذریة و [illegible] تا بلغ [illegible] مقصود جمع
[illegible] سلب خلعت بطریق نفی ولی یعنی هر که ظالم باشد از ذریه هم هست
استحقاق [illegible] معتزله گویند ظاهر آیه متمسک است بر نفی صلاحیت
مرفاسقان و ظالمان را چه شهادت ایشان مقبول نیست پس حکومت ایشان چگونه
نافذ باشد و اهل سنت ظلم را بر کفر حمل کنند که بزرگترین ظلمها شرکست ان الشرک
لظلم عظیم پس بیان امامت ابراهیم شروع نموده در ذکر خانه کعبه که ساخته و
پرداخته او بوده و میفرمود و اذ جعلنا و یاد کن آنرا که گردانیدیم البیت خانه کعبه
را بیت مر این خانه را از اسما غالب است چون نجم ثریا را مثابة جای باز گشت

صواب للناس مراد همیان است یعنی حاجیان که هر سال بوی باز گردند و هر چند بیش
ایند رغبت ایشان بامدن بیشتر گردد زیرا که حرم کعبه ارمکاه مشتاقانست و
بوستان دلهاء دوستان شوق احباب بهلاء زمت اشتغال دوست نهایت پذیر نبا شد
وهرچاید نش چون جبر کوی یار مایل کردد بیت کرم بروضه خلد برند چنان برند بحسود
که دل بجانب کوی تو میکند پرواز وامنا و کردانیدیم انرا موضع ایمنی یعنی کس را در و
نکشتند و کناه کاری که پناه بدو دهد تا بیرون نیاید متعرض وی نشوند و میان
عرب رسم بود که اگر کسی کشنده پدر و یا برادر خود را در حرم یافتی هیچ نگفتی ابرا بعضی گفته
اند از لفظ امن مبالغه ایمنی مفهوم میکردد یعنی امنیه در بن خانه بمثابه ایست که گویا نفس
امن است ونعم مصدر یا بمعنی اسم مفعول میتوان گفت پس معنی این بود که ما فرست
از تسلط جبابره و هیچکس قصد خرابی حرم محترم نکند الا که عرضه هلاکت کردد یا
امنست مرنکاه حرم مر ایشان خون اشامان عرب ادب ایشان نکاه داشته اهل
میکفتند سویدی تعرض نمی نمودند یا محل ایمنی است مرهبنه اسلمی وکذب بیت اشار
بحضرت رسالت صلوات الله علیه یعنی ترسیدتا وکه هر که بدان ایمان ارد. در روایت امان
ایند. در حقایق صادقیه امده که حرم کعبه بحقیقت خداست در زمین هر که بدو در اید
بعهد حق امن باشد و هرکه از و تخلف نوزد از عهد الهی تخلف ورزیده بود و صاحب
بحر الحقایق اورده که کعبه دل مرجع زوار صدق وطالبان حقاست ومامن سالکان
از تصرفات شیطان و مکاید او هرکه بحرم حرم دل کردد از وسوسهای نفسانی و شیطانی
ایمن شود بیت نیست درکاه کون و مکان غیر دل بارکاه امن و امان مرحبا
از نو دهیاپی دولت قریب پادشه یابی وجون ساختیم این خانه را مرجع ومامن خلق
کردانیدیم پس تعظیم ان بجای اورید واتخذوا و فرا کیرید من مقام ابرهیم از
مقامی که منسوبست با براهیم مصلی نماز گاهی و بعضی بصیغه امر خوانند معطوف
بر محذوف یعنی بیش انکه چون شرف حرم دانستید رجوع بدو کنید و مقام
ابرهیم را جای نماز و دعا خود میسازید در اخبار امده است که حضرت رسالت
صلوات الله علیه دست فاروق اعظم بدست کرفته بمسجد در اورد و در مقام
ابرهیم بدو نمود فاروق کفت افلا نتخذه مصلی یا رسول الله ما فرا نکیریم مقام
پدر خود را برای تبرک و تیمن موضع نماز و دعای خود حضرت صلعم فرمود که مرا بدین
نفرموده اند هنوز افتاب غروب نکرده بود که حکم واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی

فرود آمد

فرود امد ابن عباس رض کوید مقام ابرهیم همه حرم است و بقولی مکه مکرمه
یا مسجد حرام یا خانه محترم یا موضعی که مقابل در خانه است واز اینجا توجه بخانه کنند و اصح
انست که مقام ابراهیم سنکیست که اینجا حجری که اثار قدمهاء مبارک حضرت
بران بوده موضوع است و انجا دو رکعت نماز باید کذارد و در ان حجر اختلافست
بعضی کفته اند ان سنکی بود که در وقت ارتفاع دیوار کعبه که دست ابرهیم از
وضع حجر بران عاجز امده در زیر پای نهاد یا حجریست که در وقت تمام خانه جهت
دعوت اولاد ادم بران ما بن فضل و کرم قدم بروی نهاده خلق را بطواف
خانه خواند واذن فی الناس بالحج وتمام این سخن در سوره حج بجیطه ذکر خواهد
امد و سنکیست که پای بدان نهاده خاتون اسمعیل موی مبارک او را بشست
وابن قصه در شعر ابرهیم مذکور خواهد شد در حقایق السلمی و دیل صغیر اید که
مقام ابرهیم مقام مشاهده است موجدانرا تعلیم میدهد که مشهد ابرهیمی
را موطن صلوة حقیقی سازید تا از مباس مشاهدت بمواهب مواصلت
واصل کردید در فتوحات اورده که مقام ابرهیم توحید است بعهود محبت که
وابرهیم الذی وفی پس ازان موضع دعا کردانید یعنی در خواست حصول رتبه
خلت نمایید و در بحر الحقایق مقام مرتبه خلت را کفته و میکوید چون بکعبه
دل رسیدید مقام ابرهیم را که در جهد خلتست قبله توجه سازید یعنی همچون
خلیل بساط ملاحظه اغیار را برانداز بدلیل وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض بیت خورشید اکسوفست مرماه را خسوفست کر تو خلیل وقتی
بنهو دو را بحولا وعهدنا الی ابرهیم واسمعیل عهدا اینجا بمعنی امرست یعنی فرمودیم
ابرهیم واسمعیل را فرمانی موکد کرد رو تافت بجای عهد توان بود و ان فرمان
چه بود ان طهرا انکه پاک کنید بنا شهر اخت که پاکسازید بیتی خانه مرا نوناف دا
نجاس وخبایث ومعاصی وطواف جنب وحایض وانچه لایق نبود و فضای خدای
دان بنابنک ابجا زود و تطهیر کنید با پیوسته بر حضور نظیفهم او باشید للطائفین
برای طواف کنندکان که از اقطار عالم روی بدان دارند والعاکفین و برای مقیمان و
معتکفان که اهل مکه و مجاوران حرم اند والرکع السجود و برای نماز کذارندکان از
جمله ارکان نماز این دو ذکر برای که مشتمل بخضوع وخشوع بود ذکر فرمود در خبر صحیح
است که حق تعالی هر شبانروز صد وبیست جزو رحمت فرو فرستد شصت ازو برای

طواف کنندگان خانه و محل اینها برای نماز گذاران که در حرم و بیست برای نظارة
کنان بجمال الکعبة و این از جمله خصایص خانه است که بمجرد نظر کردن در وی از رحمة
بهره منفعتی کرد چنانچه در بحر الحقایق وارد ده که این خانه مکرم بر بیست که امتیاز از همه
معابد و مساجد ممتاز است اولا آنکه نخستین خانه ایست موضوع از برای عبادت
دوم آنکه تعیین موضع او بمکه که خیر المواضع است با رضا و جبرئیل علیهم بوده
و موضع خانه را پیش از زمین بدو هزار سال آفریده اند سیوم آنکه ابرهیم
را حکم شد که این خانه را بدست خود سازد چهارم مبارکست بر زایران و مجاوران
پنجم سبب هدایت عالمیانست ششم حرمست که صید او نگیرند و ایمنست که گناه
کار از او آزاد بوده باشد متعرض نشوند هفتم قبله عالمیانست که هر جا باشند رو بوی
آرند هشتم حج وی رکنی از ارکان اسلام نهم منزل رحمت و مقسم آنست برای طایف
و مصلی و ناظر چنانچه گذشت دهم طواف او عبادت و موجب رحمتست یازدهم نظر
در وی بجای عبادتست دوازدهم جوار او جوار حضرت عزتست چهاردهم محل آیات
بیناتست پانزدهم بگفته از نه بر ابرهه از در غنی او از مواضع عبادات است شانزدهم
مرجع و معاد خلقست که چون از وی باز گردند باز بعود دن بآن مشتاق باشند
هفدهم مقناطیس دلهاست که خلق از مسافت بعید بزیارت او میل نمایند
هجدهم مرغان هوا حرمت نگاه داشته بالای او پرواز نکنند نوزدهم در همه
وقت معظم و محترم بوده چه در جاهلیت و چه در اسلام بیستم حجر الاسود که
یمین الله فی الارض است موضوع در دیوار او و سنت و جز بین که اشهاد بکرهه
کسیخن دران بسرحد اطناب کشند و اولوا الالباب را اشارتی درین باب کفایتست
و بزرگی خطاب با خانه میفرماید بیت السلام ای بارگاه حضرت حق السلام ثبه
للناس مخصوص الخلق امنا للانام تختگاه کبریا الله اکبر این چه جاست سبحان ای
انبیا سجاتکا انما این چه خلوتست حکم ولیطوفوا طوف در این بارگاه فیه آیات
ابتجه رها باین عالی مقام تحیة اسلام را پیوسته عقدی در شمار رشتم سبع
المثانی را دری در انتظام یا بر جاه تو از همارا دیر رفیع خطه مکه تو ان
منشور بتو مستدام از ندای وا سمعوا اذا دعی بر خاک تو هم ملک هم انس و جن
هم ره روزه هم خاص و عام محققان در تحقیق این آیه بزبان اشارت گویند معهد
کردیم را ابراهیم و اسمعیل عهد و میثاق که پاک دارند خانه دل را از ادناس

تعلقات

تعلقات کونی برای طایفان که واردات ربانی و الهامات و اشارات سبحانی است
و آنچه بر حوالی او طوف میکنند از لوامع انوار و طوالع اسرار بر سایر احوال سنیه توجه
عاکفان که نور معرفت و سر محبتست و آنچه در حرم دل مقیمند از حقایق و صفات
و اخلاق و برای پرستش گران که رکع سجود اشارتست بدانست و از صفات دل عظیم
بلشطه از ارادت و ضراعت و اختصاص و اخلاص و خشوع و خضوع و خوف و رجا و صفا
و وفا و صدق و رضا و آنچه از لوازم عبودیتست و گفته اند که تطهیر بیت از ادناس و اوثان
باید و تطهیر دل جز از ملاحظه اجناس و اغیار دنیا نیابد و درویش حقایق و دقایق این
آیه را نهایت نیست بلکه او را اضافه بیتی که بر خلعت کرامت و در رخته از صد هزار
هزار منقبت در و متعدر جستن اگر چه بنا از حجر دارد اما اضافت بمالک الکبود دارد که
میکرد جز سنگ و گل چیزی در چشم او نمی آمد بیع که از خود شیر مکر که می بیند
چشم نابینا دوست نگاه میکند از نور الحجاب بجرد قمر تخصیص و اضافت مشاهده
می نماید بیت نوای گوشه نظر جمله در نظر و بنوا در من بینی منزل از هر جهت این خانه رخ
سمایی بینم درویشی در بادیه دیدند میان عزم مرهفته و دیده صوفی کشاده عصا
و دل گرم مرحوست چون والهان سرمست متحیر میرفت با خود ترنمی میکرد و مضمون این
بیت ادا می نمود بیت نظری کن نرم زلف که حمرابیست کرمن در بیابان تمنای تو
گرد آمدم گفتند ای درویش بجانب وجند وقتست که راه می پیمایی گفت هفت
سالست که تا از وطن خود بیرون آمده ام جوان بودم درین راه پیر شدم هنوز
از مقصد نشانی پیدا نیست بیت عمریست که این وادیه می پیمایم و در رفتن تا
دیدنم نیاسایم معلوم نکردم که کجا خواهم رفت مفهوم نشد که از کجا می آیم ای
عزیز بتجا مرکز کعبه که رقم اضافت وی دارد بسی بادیها بکشید تا بطواف آن
توان رسید با این بضاعت مزجات که ما راست آسمان از تا ما انع شهد وصال عزیز
معزول ولا بذ للحبوبی توان رسید بیت دلا آنجا که جانانست ره نیست کسی آنجا
بهرجانان در نگنجد اگر فانی نگردد جان عطار در آن خلوتگه اسان در نگنجد سبب
از دعاء ابرهیم که در شان ساکنان حرم فرموده خبر میدهد و میگوید و اذ قال ابرهیم
و یاد کن آن که گفت یعنی دعا کرد ابرهیم برین وجه که رب اجعل ای پروردگار
سازی گردان هذا این مکانرا بلدا آمنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ را اهل
او ایمن دار از جور ستغلبا محققان گویند این دعا ظاهر دارد و باطنی مشوش

انست که هرکه درین شهر باشد ویرا ایمن کردان بر تن و مال خود و دشمنان را
برو مسلط مساز و آنرا معنی چنانست که هرکه درین شهر آید ویرا از عذاب
خود ایمن کن و دلشاد باش قطعیت نسوزد وارزق اهله و روزی ده
اهل این بلد و مقیمان اورا من الثمرات از میوها و این جهان میوها این جهان
علست هر محصولی که از زمین و اشجار بیرون آید بدین سبب این سوال طعام
و قوت که باشد علی العموم و گفته اند مراد حصول فواکه است چه طعام در همه
موضع باشد اما میوه در بعضی اماکن عزیز بود در تیسیر آورده که خدای
تعالی دعاء ابرهیم مستجاب کردانید و حکم فرمود تا جبرئیل دهی از دیههای
فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع کرداند و هفت
بار آنرا بر حول بطواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع
کرد و آن موضع را بدین جهت طایف گویند که طواف خانه نموده و التماس
ابرهیم نعمت دنیی را جهت آن بوده تا بدان استعانت جویند در دین و قوت
پذیرند در عبادت چه وجود امنیت و حصول زاد موجب فراغت دل باشد
در پرستش پس تخصیص میکند رزق را بمومنان و میگوید من آمن هرکه
از اهل او و اول بر عموم گفته و روزی ده اهل این بلد را آنکه بخصوص گفت هرکه ایمان
آرد منهم از ایشان که درین شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر و بروز
بازپسین که قیامتست و مرخواست اختصاص رزق بمومنان جهت ترغیب
کفارست باسلام یا آنکه نخواستن که چون کافران شاد کنند سبب قوت
ایشان شود و آن قوت را بفسق و فجور صرف نمایند یا آنکه چون حکم بتطهیر بیت
از برای اهل ایمان بود سوال سعت رزق نیز برای ایشان واقع شد یا چون
سوال امامت تعمیم کرده بود و هیبت مقرعه لا ینال عهدی مشاهده نموده
اینجا ادب نگاه داشت و خواهش عام را فرو گذاشت قال گفت خدای ومن کفر و هرکه
کافر شود من روزی باو نیز دهم بیت قوت بر قوتست و خوانها نه بر خوان
سلام از برای این شکم خواران عام نعمت دنیا چون نعمت دین نیست یعنی طعمه
کسان جز بجا سازه را شناسا نرسد آنکه بیگانه بود فامتعه پس او را برخوردار کنم
قلیلا برخورداری اندک یا اندک زمانی برخوردار باشد و اگر بتخفیف خوانند
معنی این بود که او را اندک نفع و متاع کرده ام در ایام عمر او که بحقیقت زمانی اندکست

ولکن اندک

و لکن اندک مهلت دهم او را تا وقت خروج حبیب من که محمد است صلعم
آن زمان اگر ایمان آرد او را باقی دارم و در مهلکه بگذارم و اگر از کفر باز نگردد
بقتل و جلا عقوبت کنم ثم اضطره پس آن کافر را بیچاره اند که بیچارگی و ناکامی
بدانم و بسختی و کراهیت و ضرورت ملحق کردانم الی عذاب النار بعذاب
دوزخ روز قیامت ذکر اضطرار دلیلست که ایشان را بطوع کراه و اجبار
بدوزخ برند نه آنکه خود بطوع و رغبت روند یوم یدعون الی نار جهنم دعا وبئس
المصیر و بد جاییست دوزخ و مرجعی بغایت ناخوش که ابرهیم دعا از برای کسان
خود درخواست که بدین جسته که کعبه داد دوست ایمن کردان از تصرفات هوای
نفس و غوغای شیطان و اهل این بلد را که قوی و شاعر ... از تهمت عبودیت
بسعت رزق محظوظ نما و اختصاص ده آنرا که بامر و نهی ما زیست مخاطب ... که
هر کسی از ایشان در حضیض جحود و نافرمانی افتد او را از نعمتهای جسمانی و لذات
نفسانی بهره ... تمتع سازم آنکه بجهاد وارش با آتش قطیعه دوزخ را
بسوزم بیت هرکه بی سوز عشق زد نفسی بی تکلف سرای سوختن است
بعد از این دعا ذکر دعاء دیگر میکند که ابرهیم و اسمعیل فرموده اند و چون
آن بعد از فراغت از بنای خانه بوده اول بیان رفعت آن میکند و میفرماید
و اذ یرفع ابرهیم و یاد کن آنرا که چون بر میداشت و ظاهر کردانید ابرهیم القواعد
اصلها و اساسها یا دیوارها را من البیت از خانه کعبه ایضاح بعد از ابهام که دلالت
بر تفخیم شان خانه دارد و میشاید که مراد از رفع قواعد بنیاد آن باشد که
ابرهیم رفعت داد مرتبه خانه را و شرف و ظاهر کردانید بتعظیم و تکریم
خواندن خلق بزیارت آن واسمعیل عطفست بر ابرهیم معالم گوید وجه
تسمیه او باسمعیل آنست که ابرهیم از خدای درخواست تا او را فرزندی ارزانی
دارد و میگفت اسمع یا ایل یعنی اجابت کن ای خدای چون اسمعیل متولد شد
همان کلمه او را مسمی کردانیدند و تعبیری شمعیل کردند یعنی دعا اینست که اسمعیل
نیز در رفع قواعد شریک ابرهیم بود که سنگ جمع میاورد و بدست پدر میداد
و گویند در هیکلها در آن خانه میساختند یا بنوبت کار میکردند و قصه ساختن
خانه بر وجهی بصحت قریب باشد آنست که خدای تعالی پیش از آنکه بساط بسیط
زمین را بگسترانید بدو هزار سال قطعه خاک پاک بشکل کفی سفید بر روی آب

بپا فرمان و بهم وقت آنرا بنزد کو میکردانیدند تا بعد از خانه کعبه شد پس فرشتگان را
فرمان داد تا کرد آن طواف میکردند بعد از آن زمین را از تحت آن بیرون
آورده مبسوط ساخت و آن موضع مطاف ملائکه بود تا وقتیکه آدم از بهشت
بدنیا افتاده بر کوه سرندیب فرود آمد و وقت هرگاه از منازل انس و معارج قدس یاد کردی
بگریه درافتادی و بغیر از گریه و زاری در بیت الاحزان غم و سوگواری دستگیری
نداشت بیت چه شکوه کنم ای خیل غم عفاک الله • که روز بیکسی آخر نمی
روی ز سرم • غلام مردم چشمم که با سیاه دلی • هزار قطره ببارد چو درد دل
شمرم • جبرئیل امین شرح ملال خاطر و تفرقه احوال آدم بموقف عرض رسانید
و فرمان کبریا در رسید که از خانهای بهشت خانه یاقوت سرخ که ضراح نام و اقرب بیت
المعمور لقب یافته از عالم غیب و جهان لاریب بزمین برده
نقطه وسط که محل بنای کعبه معظمه خواهد بود وضع کن و آدم را بگو که
زیارت آن خانه قدم صدق در راه شرف نهد و بدان آن منزله پاکیزه
سرشت که یکی از قصور بهشت است دل غمگین را تسکین دهد • ای کل بنو عرصه
نو بوی کسی داری روح القدس بموجب فرموده خانه معین را بمکان معلوم رسانید
و رکن حجر که یاقوته سفید با شعاع بود از روضه بهشت آورده کالفص فی الخاتم در
موضعی که حکم بود استوار کرد و سه قندیل طلا از قنادیل بهشت در آن خانه بیاویخت
و دو در از زمرد سبز بهشت شرقی و غربی ترتیب داد و ابو البشر را خطاب رسید
که برو بزیارت خانه من و جنانچه مشاهده نمودی کسیکه بر حوالی عرش طواف میکنند
تو نیز کرد آن طوف نمای پس آدم بدان موضع آمد جبرئیل و [illegible]
عمره هر امر خدا و آن شغل عظیم تلقین و تعلیم نمود آدم مرافقت و متابعت
و مشایعت وی نموده می کفتند و حج کزاری ادم مقبول باد و ما پیش از تو
از تو بدو هزار سال الطواف کرده ایم القصه آدم چهل بار حج کزارد و هر نوبت پیاده
از زمین هند بمکه آمده بر پای آورده که چون آدم وفات کرد آن خانه را که
از بهشت آورده بودند باسمان بازبردند و شیث علیه السلام بر آن موضع خانه بساخت و
اشهر آنست که آن خانه در زمین بود و انبیا و اولیا او را زیارت میکردند تا زمان
طوفان نوح حق تعالی بفرمود تا او را با آسمان بردند و در محاذات خانه کعبه بیاشد
و جبرئیل حجر الاسود را در کوه ابو قبیس پنهان کرد و حق تعالی کوهها را که در فلسطین

دا فرمان داد تا بر بالای زمین مسکن نشسته آنرا بر پوشید تا آب عذاب بدو نرسد
عارفان از عجایب شأن فتح کرده اند و آنچه آنست که مؤمن با اتفاق علما از زمین
کعبه فاضلتر است چون کرم در باقی روا نداشت که آب عذاب بدان خاک رسد
از عجایب بیوتشی معجز عجیب آنست که ما بر زمین آن خاک پا زداده و او دایم
فیض آن را بیوشد بیت مکو بپوشد کرم عیب ما بپوشانی و کرنه حاصل اعمال ما
و چه ای در قصص رها جری اورده که بعد از قضیه طوفان موضع خانه از
زمین کوه بیرون آمد چنانکه سرخ و خلق آنرا زیارت میکردند و بر حوالی آن طوف
مینمودند تا زمان ابراهیم در رسید و اسمعیل دست بیعت ایشان داد و بعد از
وفات ... ملک تعالی جبرئیل فرستاد با ابراهیم که برای خانه بناکن هم بر آن موضع که
بیت المعمور بوده ابراهیم با اسمعیل گفت ای پسر خداوند تعالی مرا کاری فرموده
است تو چه میکوئی جواب داد که اطع ما امرک الله فرمان حق را گردن طاعت
در بند و هر خدمت که فرموده اند بدان قیام نمای خلیل گفت ای پسر مرا
بدان اعانت مینمائی گفت بلی تمام از یاری میدهم گفت سمعا و طاعة بیت شاهم
سر فرمانت بر تیغ کو نهی هر دم رهی داده زمان باشد که قربان رهت
کردم پس با اتفاق عزیمت ساختن خانه را تصمیم دادند و حق سبحانه سکینه
را با ابراهیم فرستاد تا بر موضع خانه اشارت کند و سکینه بادی بود بیجان
در وقت هبوب مدوره داشت مشابه سر حیه پس آمده بر موضع خانه پیچید
و بر تقسیم جداری کرد یعنی تنید بر کرد زمین خانه چنانچه عنکبوت تند و
و بر مهیا سکینه او را نداد که ابن عباس کفت که خانه را موضع مرد بنا کرده
که بادی پیامد و غبار آن خاک ... خدمت بدست کرفته نشان اساس خانه
داد و ابراهیم بدان علامت بنای بنیاد اشارت آنست که ابری پیامد و
بمقدار خانه در هوا بایستاد و آوازی از وی بیرون آمد که بنا بر سایه من آن
اکنه جبرئیل را اساس خانه دلالت کرد و پدر و پسر بعمارت مشغول شدند و حق تعالی
هفت فرشته بمدد ایشان فرستاد و انقلاع هر جای خانه را از سنکهای کوه حرا
و طور سینا از جهار کوه دیکر کطور سینا و طور زیتا و جودی و لبنان بود سنگ کشید
اسمعیل سنگ میداد و ابراهیم بر دیوار مینهاد ابو بکر قطان رحمه الله آورده که ابراهیم
بسریانی سخن میکفت و اسمعیل بعربی و هر یک زبان دیکری نمیدانست مابعد کلام

دا فرمان

بدان لغت قاد د نبود ابرهیم میگفت هیلی کیا یعنی سنگ بمن ده و اسمعیل
میفرمود خذ الحجر یعنی سنگ بستان پس بعین منوال بنا و خانه را تمام رسید و در موضعی
که حالا حجر الاسود موضوع است سنگی می بایست که از احجار دیگر ممتاز باشد
ابرهیم گفت ای پسر سنگی نیکو صورت پاکیزه هیات پیدا کن تا اینجا بنهیم چند لحظه
اسمعیل سنگی بیاورد ابرهیم از آن نیکوتر میطلبید تا جبرئیل از کوه ابو قبیس آواز
داد که یا ابرهیم ودیعتی از آن تو نزدیک منست بیا بستان پس بشکافت و حجر
اسود بیرون آمد و گویند جبرئیل در ین محل از بهشت آورده و در تکمله از امام
جعفر صادق رض نقل میکند که چون ذرات ذریات آدم بر ربوبیت حق تعالی
اقرار کردند حق سبحانه نهری شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه بجاری کرد
و قلم را فرمود تا بدان عسل اقرار آدمیان بنوشت و نوشته را در حجر اسود پنهان
کرده بدنیا فرستاد و استلام حاجیان مر حجر را اظهار دنیا است بر اقرار الست
و آن سنگ که سفید و درخشنده بود بواسطه لمس جنب و حائض در جاهلیت
سیاه شد ای عزیز جوهری از جواهر جنت بیک دمه صحبت اهل معصیت سیاه می
شود دلی که پنجاه سال در کارگاه بر او نشسته است کی از صفای اصلی خود تغییر
یابد عجب نیست ما هنوز نا امیدی نفی تا آدم ذبیح اگر بجد توفیق صیقل و ثنا
بدست آید یکباره زنگ غفلت از آینه دل محو شده روشنی طاعت روی می نماید
بیت هر دل که گرفته زنگ کدورت با آب صفا پذیر شود وانکه در معصیت فتاده ز پای
توبه اش زود دستگیر شود محققان گفته اند ابرهیم خلیل بظاهر کعبه ساخت جبار
جلیل بباطن کعبه بنا کرد ظاهر ساخت سینه محمد را کعبه است در درون سینه کعبه
خلیل از احجارست کعبه جلیل از انوارست آن کعبه مثابه ناس است این کعبه محل تجلیات
است آن کعبه قبله مؤمنانست این کعبه منشأ نظر حق است آن کعبه مطاف اصناف
خلایق است این کعبه طوافگاه الطاف خالق است آن کعبه مقصود خلقست این کعبه
منظور حق است آن کعبه قبله مکاشفه است این کعبه محل مشاهده است آن کعبه میدان
معامله است این کعبه ایوان مجامله است آن کعبه بیت الحرام است این کعبه بیت
الکرم است آن کعبه درگاه عزت و عظمتست این کعبه بارگاه لطف و رحمت
آن کعبه مقصد زوارست این کعبه مهبط انوارست آن کعبه حرم ظاهرست این
کعبه حرم باطنست آن کعبه مامونست از فتنه اشرار این کعبه مصونست

از اندیشه

از اندیشه اغیار آن کعبه بوادی غیر ذی زرع است این کعبه بگلستان عشق بوستان
شرعست آن کعبه را بر یکطرف در بابی نگارست این کعبه را در هر طرف
هزار در بابی از ارست آن کعبه را بادیه خونخوار در راه است این کعبه را
وادی یقظه و انتباه است اینجا میقات قربتست اینجا تصفیه وقتست اینجا غسل احرام
اینجا فیض الهام است اینجا تجرید از لباس است اینجا تفرید از ملاحظه انواع و اجناس
است اینجا مسجد حرام است اینجا مشهد کرام است اینجا مرفق فنا اینجا تحیات
و کرامات است اینجا مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست اینجا مشاعر و شعایر است
اینجا تحف و بشارتست اینجا مقام قدم خلیلست اینجا مقام کرم جلیلست اینجا آیات
بینات است اینجا مروت روایات ولایتست اینجا سقایه حاجست اینجا هدایت حجت
اینجا چشمه زمزمست اینجا قدح الطاف دمادمست اینجا حطیمست اینجا حجر
رحیم است اینجا میزابست اینجا زیب حجابست اینجا حج مبرورست اینجا سعی مشکورست
اینجا ادای عمره است اینجا بنای همه عمر است اینجا عاکف وظایف است اینجا معارف
و لطایف است اینجا رکن مسجود است اینجا شهود وحدت وجودست اینجا رکن یمانیست
اینجا کنج معانیست اینجا حجر اسود است اینجا سر سویدای سر هدیست اینجا اعلام
مناسکست اینجا اعلام ملایکست اینجا عرفه لبیکست اینجا وعده سلام علیکست اینجا
مشعر الحرام است اینجا مستقر الکرام است اینجا استلام حجر است اینجا احرام نظرست
اینجا کوه مناست اینجا تمنی و مناست اینجا رمی و لقاست اینجا سر معرفتست اینجا ز
جمار دستست اینجا حق جمار دست اینجا سوق مناست اینجا سوق مناست اینجا سبیل،
خیفست اینجا بیاد خوفست اینجا افاضتست اینجا رفع طاقتست اینجا طواف است
اینجا مطاف لطافست اینجا قربانیست اینجا قرب ربانیست اینجا خلعتست اینجا
ترک خلعتست اینجا تقصیر کردنست در موی اینجا تقصیر کردنست بکسر موی
اینجا طواف وداعست اینجا وقت جماعست و استماع اینجا در شب نزول
سرور و بست جز ورد حسنست اینجا ورود سیصد و شصت نظر کرامت و عنایت
اینجا برد و بروت است اینجا سر در سرست بیت کعبه هر چند که خانه بر اوست
این دل من نیز خانه سر اوست تا کرد آن خانه را در وی نرفت و ندر
خانه نیز آن حی نرفت طایفان کعبه عشق را خوش یاد کر محراب دل ایشان
قبله جمال اوست و مقصد جان ایشان در دو جهان حریم وصال او نظر

صفای کامل بجز در پرده محبت و ننمایند و عرفان حقیقی جز بمیدان معرفت
او نتوانند • بیت • عرفان عشق بازان سر کوی یار باشد • بطواف کعبه زین
در خود کرما ماشد • چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی • بصفا و مروه
ای دل دگر چه کار باشد • القصه چون حرم محترم بدست پدر و پسر رقم تمام
پذیرفت بزانوی تواضع در آمدند و دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنَا ای پروردگار
ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن این کار خیر را از ما متوقع شرف قبول کرده فرو مرز کار خود
همین طلبیدند و لفظ تقبل که دلالت بر تکلف دارد در قبول اشارت میکند بانکه
عمل ما قصور استحقاق قبول ندارد مگر از روی تکلف و این اعتراف از عجز و
قصور اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که توئی شنوا مر دعاء ما را اَلْعَلِيمُ • و توئی دانا
بر نیتهاء ما الفاظ انت و وساطت انت برای زیادتی تأکید است و کلام تعریف
در سمیع و علیم • و علیم برای حصر خبر بر مبتدا و فی نفس الامر سمیع و علیم حقیقی
جز وی نیست که دعا از آن شنود و بر حقیقت اخلاص مطلع بود در کشاف
آورده که چون این دعا گفتند جبرئیل بیامد که فقد اجیبت گفت این دعای شما
بعز اجابت رسید چیزی دیگر طلبید ایشان دیگر بار گفتند رَبَّنَا ای پروردگار
ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ ثابت بر اسلام و استسلام یا مخلص و
موحد یا قایم بجمیع شرایع اسلام لَكَ از برای تو افاده حصر میکند یعنی خالص برای
تو نه برای ما سوای تو و کمال سعادت بنده در آنست که احکام خدایرا منقاد گردد
و خاطر بغیر حق ملتفت نسازد وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان از فرزندان ما اُمَّةً گروهی مُسْلِمَةً
لَكَ گردن نهاده و منقاد شده تر تخصیص بعضی از ذریت جهت آن بود که خدای
او را خبر داده که از فرزندان تو بعضی ظالم باشند و یکفر گرایند دعا برهیم دانست
که حکم خدای تغییر نیابد بر وفا گفتند اند حکمت مقتضی آنست که اگر همه فرزندان آدمیان
تحصیل علم و عمل مشغول باشند که و هیچ دیگر بعبادت نپردازد و تهیه اسباب معاش
اشتغال ننمایند نظام امور ظاهر خلل پذیر شود که لولا الحمقی لخربت الدنیا اکثر
مساعی حمقان و جد و جهد ایشان مبودی اند که بنای عمارت و بنا و بحر
نهادیها هر بر ظالمان مولی روی یکتا اخوت ورده اند و خدمت حق
سبحانه اختیار کرده و عاشقان دینی بر رونق بازار دو نسق مهمات این سرای
مشغول شده و اینها کار کرانند تا مخلصان که از محبت دنیا و هوای نفس و تصرف

شیطان

شیطان خلاص یافته اند از سر فراغت بپرستش و پرورش دین مشغول باشند
و در مثنوی اشارتی بدین معنی هست بیت • شهوت دنیا مثال گلخنست • که
از و حمام تقوی روشنست • لیک قسم متقی زین در صفاست • زانکه در گرما
بست و در نقاست • خواجگان مانند سرگین کشان • بهر آتش کردن گرمابه
دان اند بحرص بنهاد خدا • تا بود گرمابه گرم و با نوا • و دعای برای اولاد
از روی شفقت است یا بامید کثرت ثواب چه طاعت و عبادتی که از ذریت واقع
شود مثل آن بایشان میرسد چنانچه در احادیث آمده و دیگر آنکه چون اولاد
انبیاء علیهم السلام صالح گردند سایر خلق بدیشان اقتدا کنند مصلح گردند و بر طاعات
و خیرات مسابقه نمایند و اگر علما و کبرا بر سنن سداد و منهج رشاد نباشند مکتوا
سایر و ادنی متابعت ایشان اختیار کنند پس بنا برین معانی ابراهیم و اسمعیل از عمر
ذریت خود را دعا کردند بعد از آن گفتند وَاَرِنَا بنمای ما را مَنَاسِكَنَا یعنی مواضعی که
در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات جهت وقوف
و منا برای قربان و علی هذا القیاس و این رویت عبرت است و اکثر رویت قلب گیرند یعنی بیاموز
بیاموز ما را افعال حج چون طواف و سعی و رمی و مانند آن حق تعالی این دعا را
مستجاب کرد اینه و جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج ایشان را آموخت آنگاه از
روی شکست نفس و تواضع فرمودند که وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما در گذر آنگه از ما
قصوری و فتوری واقع شده یا برای ذریت خود طلب عفو و تجاوز می نمودند اِنَّكَ
اَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق و یقین توئی در پذیرنده توبه مقصران اَلرَّحِيمُ • بخشنده
بر گناهکاران آنگاه دعا را ختم کردند بچیزی که مهم دین اهل مکه بدان تمام شود
یعنی چون لفظ مصالح دنیای ایشان که امنیت بلد و خوردنی از حق تعالی طلبیدند
بجهت کفایت مهمات دین ایشان نیز استدعا کردند که رَبَّنَا ای معبود کارساز ما
وَابْعَثْ فِيهِمْ برانگیز در میان این ذریت یا امت مسلمه و مبعوث گردان رَسُولًا
فرستاده رسولی مِنْهُمْ از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت مرا شرف فخری باشد یا
با جمعی از ایشان باشد بدیشان مشفق و مهربان بود یا چون در میان ایشان
بزرگ شود منشأ او را دانند بصدق و امانت و وفا و دیانت و دانسته
و چون بزبان ایشان سخن گوید استفاده از وی آسان بود و اگر از جنس آدمیان
نبود هر آینه ملک خواهد بود چه رسالت مخصوص است بر ملک و بشر الله یصطفی من

الملئكة رسلا ومن الناس وملیکه میان خدا و عامه خلق وساطت نتوانند کردی
عزیز چون طوطی را باید که الفتی هست که از وی تلقین تواند گرفت استاد حکیم آینه در
پیش وی بدارد تا صورت خود در آن شاهده کند و خود در پس آینه سخن میگوید
تا طوطی بتصور آنکه آواز از جنس خود می شنود بهمان الفاظ تلفظ کردن گیرد
حق سبحانه نبی و ولی را چون مرات روشن پیش روی مریدان و مستفیدان بداشته
از پس آینه تلقین میکند تا ایشان سخن از جنس خود استماع نموده تعلیم میگیرند
بیت از پس آینه می آموزدش • ورنه نیاموزد جز از جنس خودش • او کان
داد که میگوید بشر • و بین که سر بستا و زان بخبر • پس صفت آن فرستاده
میکند که یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتک کتاب ترا یا آیات که دال بر وحدانیت
تو با ایشان ویعلمهم الکتاب وبیاموزد ایشان را قرآن و گفته اند کتاب قرآنست
و حکمت حدیث یا کتاب ظاهر قرآنست و حکمت باطن و حقایق آن و معانی که بحکمت •
مواعظ قرآنست در او فرا نموده که حکمت آنست که نفوس بدان کمال یابد از معارف و
احکام والحکمة و معانی قرآنست یا بیان آنچه در وی ست از حلال و حرام و شرایع احکام ای
عزیز انسان برای تحصیل معارف و تخلق باخلاق الهی آفریده اند و معارف قسمت بر دو
بخش یکی آنکه عامه بدان محتاج باشند از ظواهر شرع چون بیان ذات و صفات الهی
و احکام شرعیه و کتاب اشارت بدینست و لهذا این نوع را شرایع مکتوبه گویند
دوم آنکه جز خواص که راسخان علم اند کس بدان راه نیابد و حکمت عبارت از آنست
و آن وجوهات گریبان درها بیان آنچه صوابست از قول و عمل ویزکیهم و پاک کند
ایشان را از ... بانکه زکوة مال از ایشان بگیرد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و
تزکیهم بها یا از کینه و [illegible] کند ایشان را از رذایل [illegible] که بر صدق و [illegible]
گواهی دهند [illegible] این سخن عن قریب خواهد آمد محمد حکیم رحمه الله گوید ایشان را
[illegible] بهال حال ظاهر بکرد [illegible] شرح [illegible] کمال [illegible] و حقیقت آنست که
نفوس ایشان را از رذایل و نقایص پاکیزه سازد تا بمرتبه تخلق باخلاق الله حاصل تواند
کرد بیت نفس پرستان [illegible] • از نفوس رسیدند بدین [illegible] • انک انت
العزیز بدرستی که تو توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعای ما و بعثت رسول صلعم
الحکیم • دانای محکم کار که حکمت تو مقتضی این باشد که این رسول را [illegible] با
مصالح معاش و معاد و از جمله حکمتها آن آنست که در بنای ترتیب مراسم نبوت

مرعیست چه منزل اول از منازل تبلیغ رسالتست که کتاب خدای بر ایشان خواند
و بعد از آن حقایق و معانی آن ایشان را بیاموزد تا دریابند و بدان عمل کنند تا از برکت علم
و عمل بحکمت رسند و بحکمت پاکیزه گردند و نسق آیه بجهت منوالست پس خدای تعالی
این دعا را هم بعز اجابت موصول ساخته حضرت رسالت را صلوات الله علیه از این
قوم مبعوث گردانید و در حدیث صحیح آمده که انا دعوة ابی ابرهیم و بدین سبب
که خلیل از برای حبیب علیهما صلوات الرحمن دعا گفت و امت او را مسلمان لقب
نهاد حق تعالی صلوات محمدی را مقترن بصلوات ابرهیمی کرد تا امت تا ابد [illegible]
پیوسته میگویند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم و بد
دعا قضای حق وی که ادا نموده اخبار آمده است که ابرهیم و اسمعیل و ساره [illegible]
فراغ عمارت و ادای مناسک طواف و زیارت باتفاق هم طواف آستانه حرم [illegible]
بنا کرده ابرهیم امت محمد را صلعم دعا کرد و گفت یا رب هرکه از بنیان امت حبیب
تو بدین خانه را طواف کند او را [illegible] دوزخ [illegible] خطاب آمد که دعا تو اجابت
کردم اسمعیل دست بر داشت که الهی هر که از جوانان امت مصطفی صلوات الله علیه
حج [illegible] بجای آرد بوستان بهشت نصیب [illegible] این دعا هم شرف استجابت
یافت ساره نیز همین منوال [illegible] امت [illegible] اجابت [illegible]
پذیرفت [illegible] بر خود را صلوات الله علیه فرمود که چون ابرهیم [illegible]
از حق تعالی درخواست شما نیز [illegible] را دعا کنید [illegible]
بجای آورده باشید که حق شناسی [illegible] موجب مزید نعم و دوام [illegible]
خدا نعمت زیادت میکند ومن یرغب [illegible] استفهامست [illegible] یعنی کیست که بان
کرده یا استبعاد و انکارست یعنی هیچ کس باز نگردد عن ملة ابرهیم از کیش ابرهیم
[illegible] الا مگر من سفه کسی که خوار کرد [illegible] نفسه نفس خود را یا هلاک ساخته
یا سفیه و بی خرد باشد در نفس خود [illegible] که این آیت [illegible]
عبدالله سلام [illegible] دو برادر زاده داشت سلمه و مهاجر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] محمد [illegible] صلوات الله علیه
که مادر [illegible] نام او احمد [illegible] اسمعیل
نام او احمد [illegible] امت [illegible] راه مستقیم [illegible]
از دو برادر سلمه [illegible] اسلام [illegible] مهاجر [illegible] سرگردان

شاق بسخن هم نشنید وخدای تعالی در شان او بعز و فرستاد که روی نکرد انداز ملة
ابرهیم مگر آنکه نشناسد نفس خود را و در و تفکر نکند وار مضمون وفی انفسکم افلا
تبصرون بجا و رعایت بمحوای من عرف نفسه فقد عرف ربه عارف نبود بیت
ای قوم که خود را نشناسند بتحقیق شک نیست که البته خدا را نشناسند در
معالم آورده که خدای تعالی وحی کرد بداود که نفس خود را بشناس و مرا بشناس
داود گفت بار خدایا نفس خود را چگونه شناسم و بشناختن تو کرا زچگونگی
منقدسی بچه طریق پی برم خطاب آمد که بشناس نفس خود را بضعف و عجز و فنا
پس عارف من شو بقوت و قدرت و بقا و در وسیط از ابوبکر وراق قدس سره
نقل میکنند که هر که نفس خود را بشناسد بدین وجه که مخلوقیست بی حول و
قوت و مرزوقی با ضعف و حیرت خدا را بشناسد بدین صفت که خالقیست
با حول و قوت و رازقی با قدرت و منت و در وفیات از ادیمی کلمه مبنی لطایف
ارجمند دست و دور نشکسته که ... در مجلس ... ایراد یافته ... برکه ...
انقضا دریچه نماید بیت سمع و بصر و علم و حیات و ادراک شد غیبیه در نهاد
این مشتی خاک تا جمله بجود آمد ... که اسرار صفات حضرت یزدان پاک
ولقد اصطفیناه وهر آینه ما بگزیدیم ابرهیم را فی الدنیا در این سرای بگزیدن
فتوت با اسلام و بنبوت با عبادت و خلت با وفا بعهد محبت یا بکمالات عبادت
خاتم وانه و بدرستیکه او فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از جمله نیکوکاران
یا نیکانست ... با ایشان شایسته خود ... تا ز مرسلین درجات
عالیین سرزنش میکند منکران ملت ابرهیم وخطا و غلط ایشان را ثابت می
سازد برای آنکه هرکه در مرتبه صفوت باشد در این سرا و مشهود له باستقامة
وصلاح در دار البقا او سزاوار آنست که متابعت وی کنند و از وی روی
نگردانند مگر آنکه بسفاهت موسوم باشد بیت ای دل رخ او بین و بیا
کمان در عشق اخوبرا زین کسی کجا خواهی یافت آنکه بجد اصطفا یاد می
کند اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت مر ابرهیم را ربه آفریننده و پرورنده
او اسلم گردن نه فرمان مرا و مستقیم باش بر اسلام یا تسلیم در هر چه از
مجاری قضا بر تو جاری کرد یا خالص گردان دین خود را برای من یا ازخودی
خود بیرون آی که هر که ما را خواهد با یکبارگی ما را گردد تا مر پیوسته ... از

بشری

بشری و معارضات نفس با تو همانان است از کوشش مضیق کوشش ساحت بعض
گذشتن نرسی بیت ما را خواهی ز خویشتن دست بشوی خود را بگذار و آنگهی ما را
جوی قال گفت ای ابرهیم اسلمت تسلیم کردم و آنچه مراست سلمی که فرمان این بود
که خالص کردن سر خود را که موضع اطلاع منست از تو ابرهیم فرمود که تسلیم نمودم
سر خود را لرب العالمین به پرورده کار عالمیان تا سر او خالص ساز دبرای موهبة
او سزاوار تر است بمن از من و عرفا گویند اختیار رب العالمین از جمله اسما برای وقوف
بر جاست چه خداوندی که بمحض لطف تربیت عالمیان میکند مصالح مساعی مخلصین را
ضایع نخواهد گذاشت بلکه ایشان را بایاید و شایند با حسن وجوه محصل و میسر خواهد
ساخت ای مرد روش ابرهیم را ببها رخ چه داده بود تا نفس و مال و فرزند و دل تقرب را
در راه او فدای آتش کرده و مال را بجهت مهمانان و بر میهمانی همه فرمود و فرزند را
برای انقیاد حکم او در معرض قربان آورده و دل را وقف و رود قافلهٔ محبت کرده
لاجرم نفس نفیسش را آنگونه آتش نمرود چون ز ... گلزار خالص بیرون آورد
و مال را برکت داده صدای دعوت خوان خلیل را سماع خواص و عوام رسانید
از زمان آنحضرت تا غایت که چهار هزار سالست ... روز بروز تا مستفید
... خوان از مائده کرم او میرسانند و فرزندش را بعنی فدای فرستاده مد
که هر نوبه محمدی صلوات الله علیه کرد ... ابرهیم معرفت و دل بو
خلت بپا داشت منظور نظر محبت ساخت تا معلوم شود که کسی ... را باو
نکرد بیت کس بر نقد بیان نکرده و من همه کنم اینجا گفته است ابرهیم را که
اسلم جواب داد که اسلمت و پیغمبر ما را صلی الله علیه گفت فاعلم نگفت علمت
برای آنکه از ابرهیم تسلیم خواسته بودند کار بدنها ست غایت آن پیدا و حاصل
معلوم و در عهد جواب تواند گفت املا اما از حضرت سید ما صلوات الله علیه علم
طلبیده و علوم از نعمت نهایتی آن نا پدید و حقایق نامفهوم از آن جهت جواب نداد
و گفته اند ابرهیم در معرض دعوی آمد که جواب داد لاجرم بلاها و کاشتند
که واذ ابتلی ابرهیم و مصطفی علیه افضل الصلوات بساط دعوی در نوشت
که هیچ نگفت بدین سبب در کنف حمایتش محفوظ داشتند که والله یعصمک
من الناس محققان میگویند که حضرت رسالت علیه السلام بجوی جواب نداد
و تب الفرح از بهر جواب گفت که آمن الرسول بما انزل الیه و این حالی

حال ابرهیم عم اکمل شد زیراکه خود جواب گفت تا زعین تفرقه است و چون
ختم انبیا علیه و علیهم السلام در نقطه جمع بود از خود رسته و بحق پیوسته
وقطره او در قلزم احدیت غرقه شده لاجرم انچه او را بایست گفت حضرت متکلم
حقیقی برای وی گفت و این سخن به مرتبه ایست که از غایت عظمت و نشان
شوان داد بیت پای تا سر گونه بان کردم شوانم که گردان کردم ووصّى وصیت
کرد و وصیت بهمین معنواست بها ابرهیم بملّة خود ابرهیم یا بکلمه اسلمت
لرب العالمین بنیه پسران خود را و ایشان هشت تن بودند اسمعیل از
هاجر واسحق از ساره و مدین با پنج تن دیگر از قنطورا که کنعانیه که بعد از سا[ره]
بعقد و نکاح در آورده بود در لفظ وصیت دون امر اشعار است بانکه وصیت در وقت
قرب اجل باشد و در ین وقت احتیاط انسان در باب دین اشد و اتم است و
اختصاص فرزندان بتعمیم ایشان دلیلست بر آنکه شفقت مهر پدرانه افزون
از شفقت برغیر و چون آیشان اخص کرد اینجا احق بدین بر وصیت و هیچ
سخن دیگر با آن نیامیخت غایت اهتمامست در کار دین ویعقوب ووصیت
کرد یعقوب نیز فرزندان خود را و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران
من ان الله اصطفى بدرستی که خدای برگزید لکم برای شما الدین دین مطلق مرضی
مشروع مامور به که اسلام است فلا تموتن پس میمیرید الا وانتم مسلمون مگر که
شما مسلمان باشید نهی از مرگ نیست چه آن بقدرت و فعل بنده متعلق نباشد اما
معنی آنست که ملازم اسلام باشید بر سبیل دوام و متمسک شوید تا چون مرگ برسد
شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلام نه از مرگ و در حدیث آمده است که لا تصلّ
و انت خاشع نهی از نماز نیست که از ترک خشوع هست فضیل عیاض رحمة الله می
فرماید که همه عمر بیمکر و وقت شما نیکو کاران باشید تا بحق سبحانه در معالم التنزیل
آورده که جابر بن عبدالله که از حضرت رسالت علیه افضل الصلوات
شنیدم سه روز قبل از وفات که میگفت باید که نمیرد از شما الا کسیکه گمان نیکو
بر حق تعالی زیراکه قومی که ظن بد بردند و هلاک شدند انا عند حسن ظن
عبدی بی در کشف الاسرار آورده که یحیی اکثم را بخواب دیدند پرسیدند که خدا
با تو چه کرد گفت مرا در موقف سوال بداشت و گفت بنده من دیدی که چه کردی
هراسی عظیم برمن مستولی گشت و بی اختیار بر زبان جاری شد که خداوندا

از تو نیز

از تو نیز این خبر دادند خطاب آمد که چگونه گفتم الحدیث کرد مرا عبدالرزاق از زهری
از انس بن مالک از حبیب تو محمد صلوات الله علیه از جبرئیل از تو خداوندا که گفتی من
ابتلاه الله گفتم که از من حشمت دارد و بمن گمان برد و من گمان برم که بر من رحمت کنی حق تعالی
فرمود که من راست گفتم و جبرئیل راست گفت و حبیب من راست فرمود و انس
نقل درست گفت و زهری روایه راست کرد و عبدالرزاق راست بتو رسانید وقعهم
میگوئی و که ترا امرزیدم و بر تو رحمت کردم بدر که پیوسته در هنگام مستغفر بود
کار عفو فضل عنیّ و محسن ظنّی بیت قلدرا هر چند بدکارم و لیک در رحمت دارم گمان
نیک نیک . این بیهوده مسا ز تو نا امید . جمله در کار کارساز نیک کن . یهود چون دیگری
یعقوب شنیدند بحضور پیغمبر صلعم آمدند گفتند ای محمد از وصیت یعقوب
خبر داری که خود را بیشی که چون او را انقضاء مدة حیات نزدیک رسید و هنگام
اجل را می عمر بقبضه قبض کشید که وقت پسران خود را بدین یهود وصیت باثبات
ثبات فرمود ایت امد که ام کنتم شهداء ایا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنگام که آمد
یعقوب الموت بیعقوب مرگ او یعنی اسباب و تقدیم مسیح لیجه انتقام
در دین یهود میکه بلکه فرزندان او انتساب میکردند گفتند اثر و بر لفظ معنی انکار
یعنی حاضر نبودید پس چرا گواهی میدهید بر خبری که مشاهده نکرده اید و دیگر
هستید با دادی اذ قال آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر فرزندان
دوازده گانه خود را که بزرگتر ایشان روبیل و خوردتر ایشان بنیامین بود و کلبی
گوید که چون یعقوب بمصر آمد و اهل مصر را دید که بت میپرستند بر اولاد
و احفاد خود بترسید چون وفاتش نزدیک رسید ایشان را جمع کرد و در آن
وقت فرزندان و نبیرگان هشتاد تن بودند و بقولی دویست و بیجاه از
همه ایشان پرسید که ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید از پس من
و که عبدرا آنکه لفظ ما بیان و لفظ است که میخواست ایشان را امتحان کند و اگر کلمه من
گفتی ما تعبدون تعلیمی بودی سوال ایشان را و ایشان خود موحد بودند چون یعقوب
پرسید که را خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند
بر وجهی که تسلی دل یعقوب از آن حاصل شد که ملاطفه تو مسلم که خواهیم در آن
نعبد الهک میپرستیم خدای ترا و اله آبائک و خدای پدران تو ابرهیم و اسمعیل
و اسحق ابرهیم را جد بود و پدر گفت جهه آنکه جد حکم پدر دارد حق تعالی که اخرج ابویکم

من الجنة وان بینست که اسلم اعظم ساقط میکرد انما اخوه و اخوات اعیانی
یا علاتی را بجده میکوید بحکم این آیت جد از جمله اباست پس چنانچه اسقاط
ایشان میکند جد نیز مسقط باشد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواند زیرا که
پدر عم را اب کویند و حرمتا و چون حرمت پدر بجا آرد پیغمبر علیه صلوات الله
علیه در بارهٔ عباس فرموده ردوا علي ابي و این نظر بر اتحاد اصلست و اولاد
یعقوب در این جواب اجداد خود را بستودند بر جادهٔ ایشان اظهار متابعت
نمودند و گفتند عبادت میکنیم انرا که این بزرگان عبادت کرده اند یعنی الها واحدا
خدای یگانه را که یکانه و یکتاست بدلست از الهک و فایدهٔ تکرار ایراد صفت که واحد
جهت دفع توهم جهل باشد که دو بار ذکر اله شنیده و میان ایشان با وجود علاقه
که موهم مغایرتست دیده شاید که بخیال ایشان گذشته باشد که پرستش
دو اله میکنند بس یقین کرد لاحد قطع آن تصور و توهم فرموده و نحن له
و حال آنکه ما مر این خدای را مسلمون منقادیم بطاعت و ثابت بر جادهٔ
عبادت یا مخلص در قول و عمل و نیت و عده استقبال را بصفت حال ایراد کنند
یا متضمن ثبات و دوام بود تلک اشارتست با براهیم و یعقوب و اولاد ایشان
یعنی این جماعت امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند و عالم از ایشان
ایشان خالی ماند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب کردند و لکم ما کسبتم
و مر شما را باشد آنچه کسب کردید با ایشان و شما را بر عملها باداش خواهد بود
و لا تسئلون و پرسیده نشوید شما عما كانوا یعملون از آنچه بودند ایشان
که عمل میکردند یعنی شما را باعمال ایشان مواخذه نخواهند کرد و نه ایشان را
بکردار شما خواهند گرفت اعتقاد یهودان بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب
دهند و بکفر ایشان معاقب سازند در این آیه تعریضست که ایشان بر دین
درست و طریق راست در گذشتند و اکنون نوبت شما رسیده شما را نیز اتباع
دین حق میباید کرد یا آنکه مفاخرت میجستند بآبا و بدستگیری ایشان
اعتماد کرده تمنای نجات و درجات می داشتند حق سبحانه متمنای ایشان را
باطل میسازد و میگوید نفع هر کسی از کسب او ست ایشان جزای هرچه کردند
یافتند و شما نیز باداش اعمال خود خواهید یافت بیت هر کو بجهان زنیک
و بد تخمی کاشت فردا بر خود تمام بر خواهد داشت و چون علم ذکر

ابرهیم

ابرهیم و لوای شرف و علامت و بر سبیل تعظیم در میان اهل اسلام برافراشته
شد بکرة باره سلسلهٔ نزاع یهود و نصاری در حرکت آمد هر یک از ایشان
مسلمانانرا بدین خود دعوت کردند و بر حقیّة کیش خود و بطلان دین
دیگری اقامت حجت نمودند یعنی خود را افضل انبیا و کتاب خود را اشرف
کتب دانستند و از ابن عباس رض نقل کرده اند که ابن صوریا حضرت مصطفی
را صلوات الله علیه گفت ای محمد مرا متابعت کن تا راه راست یابی و نصاری
را نیز همین نوع جرأت نمودند آیة آمده که وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را
كونوا هودا باشید از جمیع یهود و ملت حنیفه را بگذارید او نصاری و گفتند ترسایان
ای
که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید کلمه او فایدهٔ تنویع میدهد یعنی مقاله ایشان
یکی از این دو قولست قل بگوی بل نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم
یا میگوییم ملة ابرهیم کیش ابرهیم را یا میباشیم از اهل ملت او حنیفا در حالتی
که از ملتها مایل است از همه بجانب راه راست یا ابرهیم مایل بوده از همه دینها به
دین اسلام در فتوحات آورده که ابرهیم مایل بود در همه احوال از حق بحق از روی مشاهده
و عیان یا از نفس خود و بحق بی واسطهٔ انبیاء و ضمائر و ما کان و نبود ابرهیم من
المشرکین از شرک آورندگان تعریض بیهود و نصاریست که ایشان دعوی
متابعت ابرهیم میکنند و بواسطهٔ پرستش عیسی و عزیر مشرکند پس حق تعالی
مومنانرا تعلیم داد که اعراض کنند از سخن ایشان و بگویند آنچه مر شما را تلقین
میکنیم و جواب آنکه گفتند کونوا هودا او نصاری پیغمبر را صلعم گفته قل بل
ملة و امتش را فرموده که قولوا بگویید آمنا ایمان آورده ایم بالوهیت و وحدانیت
حق و میشاید که خطاب با کافران باشد یعنی ای کافران اگر بر حق باشید بگویید
ایمان آورده ایم بالله بخدای و ما انزل الینا و بآنچه فرود آمده است یعنی قرآن که
نازلست بر پیغمبر صلعم و ما انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الی ابرهیم بسوی
ابرهیم از صحف و اسمعیل و اسحق و بر فرزندان او و یعقوب و نبیره او و الاسباط
و بر فرزندان یعقوب و نبیرگان او در کشاف آورده که سبط نبیره است و لهذا
حسن و حسین رض سبطین الرسول صلوات الله علیه میگویند و سبط رسول الله
مجملا و لیکن ای عزیز اگرچه بر اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط او کتابی فرو نیامده
بود اما ملحق متعبد باحکام صحف بودند کانه که آن نیز منزل بر ایشانست چنانچه

قرآن منزل بر ماست یا آنکه منزل الا عمست از کتابی بی می شاید که علمی و حکمی بر پیشانی نازل شده باشد و هنا مراد در پیغامبری بوحی والهام **وما اوتي موسى وعيسى** ولمعا آنچه داده شده بموسی و عیسی از توریة و انجیل و سایر دلالت نبوت تا فرادموسی و عیسی هم بجهت آنست که نزاع یهود و نصاری در ایشان بود **وما اوتي النبيون** و آنچه داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات **من ربهم** از نزد خداوند خود اگر کوینه اختلاف ملل و بنا بر حکم منزل مختلفست پس ایمان واحد بهمه آن با وجود اختلاف چگونه تصور توان کرد جواب آنست که ایمان تعلق با صول دین دارد و آن در همه ملتها متحد است یا آنکه ایمان داد که همه حقست و فرستاده خدا یا آنکه مؤمن راست بدانها و بدین که شرایع انبیا احکام کتب منزله در زمنه ایشان حق بوده و بعضی از آن بشرع سید المرسلین علیه صلوات الرحمن منسوخ کشته **لا نفرق** هیچ فرق نمی کنیم و جدا نمی افکنیم **بين احد منهم** میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان داده ایم تعریض بیهود و نصاری است که ایشان ببعضی میکروند چون موسی و داود و غیرهما و برخی را انکار میکنند چون عیسی و محمد عم یا جدا نمی کنیم ایشان را از یکدیگر بان معنی که همه متفق بوده در اصول دیانات و دعوت بتوحید **بیت** گر تفاوت بود اندر ده صورت لیکن چون بمعنی نگری روی همه جانب اوست اما فقه ببن باید که در سیاق نفی واقع شده و فایده عموم میدهد جایز است که مستعمل شود بمعنی آن که بین احد منهم و بین الآخر **ونحن له** و ما که محمد یا نیم در حضرت حق یا دین اسلام را **مسلمون** مخلصان و گردن نهادگانیم بعد از نزول این آیت جهودان عیسی را منکر شده به نبوت وی اقرار نکردند و ترسایان در غلو و تعصب افزودند و او را از پایه نبوت بمرتبه الوهیت بر دند حق تعالی این آیت دیگر فرستاد که **فان آمنوا** پس اگر ایمان آرند یهود و نصاری **بمثل ما آمنتم به** بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل **فقد اهتدوا** پس هر آینه راست راه ایشان را به بهشت رسانند یا فتند و هم جواب آنکه گویند اسلام را مثل نیست پس ایمان بمثل آن چگونه راست آید بعضی گفته اند که سخن بر سبیل تبکیت است یعنی اگر حاصل کنند دینی دیگر که مساوی دین شما باشد در صحت و استقامت پس ایمان آرند بدان راه یابند و معلوم است که چنان دین یافت نیست پس راه نیابند بغیر دین اسلام محال باشد و در لباب آورده که قرآن مثل توریة است در اصول دین و اخبار

ماضیه و شما بدان ایمان دارید پس اگر ایشان ایمان آرند بمثل آنچه شما ایمان آورده اید یعنی قرآن و بعضی مثل را صله داشته اند و معنی اینست که ایمان آرند بآنچه شما ایمان آورده اید بعضی گویا را زاید داشته اند و ما را بر مصدریه حمل کنند بمعنی چنین باشد که اگر ایمان آرند مثل ایمان شما در اقرار و تصدیق راه یابند بحق **وان تولوا** و اگر بر گردند و اعراض کنند از چنین ایمانی **فانما هم في** پس جز این نیست که ایشان **شقاق** در مقام خلاف و عداوت شدند و تو ای محمد صلعم از عداوت ایشان میندیش و از مخالفت و معاندت ایشان اندوهگین مباش و کار خود را بحق واگذار که خود تفویض نمای که ملازمان ترا برین معاندان نصرت و ظفر خواهد بود و علامت آن اینست **فسيكفيكهم الله** پس زود باشد که خدای کفایت کند یهود و نصاری را و شر ایشان از تو باز دارد و این وعده را که نکرد تمام فا بوفا انجامید که بیهود مدینه بقتل و جلا و هم نصاری بجزیه بقبول جزیه کفایت شد در این آیه اخبار است از غیب و آن از جمله وجوه اعجاز قرآنی باشد **وهو السميع** و اوست شنونده مقال موحدان و گفتار آنها را و انکار دشمنان ترا بر اینکه کفتار او نوب بسیار دهند و مشرکان را از آن مقال بعذاب و نکال گرفتار کند **العليم** دانا باعتقاد هر دو گروه هر یکی را بحسب عقیده و نیت او جزا خواهد داد این آیت بر نوزده حرف مشتملست و هم بر نوزده عدد در کتب خواص قرآنی این را آیة الحروف گویند و قراءت او بوقت ملاقات دشمن فایدها عظیم دهد و به نیت حفظ مال و متاع و سلامتی اهل و عیال خواندن بغایت نیکوست و بجهت ایمنی از آفات بتجربه رسیده **بیت** امان هر دو جهان از کلام دوست طلب که در جهان همه کردت آیمن شد یهود بعد از نزول این آیات رو تابعت بتغییر عمم صحابه کار بر ایشان را قطع طمع کردند و ترسایان نیز رشته امید را زیاده بمقراض حرمان گسسته با مسلمانان آغاز مباهات و مفاخرت نمودند که ما را صبغه هست و شما را نی و صبغه ایشان این بود که چون یکی را از ایشان فرزندی متولد شدی او را بعد از هفته روز در آبی که بلغت ایشان معمودیه یا معمودی گویند و غیر آن بوی نیز گفته اند غوطه دادندی و اعتقاد ایشان چنان بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آن را قایم مقام ختان که میبریدند و میگفتند صبغنا به بالنصرانیة این مولود را

بتي ساني رنگ كرديم واكنون تو ساني حقيقي شد حق تعالي در مقابله آن رنگ
سخن ايشان بر طريق مشاكله ميگويد صبغة الله بگوييد اي مسلمانان كه
ما متابعيم صبغة الله را كه دين خدايست وخداي دين را در قران بجهل
نام خوانده واز جمله آن هشتنا اسم بلفظ الله مضافست هدي الله وصراط الله
وفطرة الله ونور الله وحبل الله وكلمة الله ودين الله وصبغة الله معني هدي الله عن
قريب گذشت در اين آيت كه قل ان هدي الله هو الهدي وصراط الله از ان گفت كه
ان راه بنده را بالله رساند صراط الله الذي له ما في السموات وما في الارض مفهوم
فطرة الله انست كه هر مولودي بر فطرة اسلام زايد فطرة الله التي فطر الناس
عليها نور الله يعني روشنايي نهاد در مومنان يريدون ليطفئوا نور الله
بافواههم وحبل الله براي انست كه هر كه بدو مستمسك گردد از حضيض
چاه غوايت بذروه سپهر هدايت برايد واعتصموا بحبل الله جميعا ومعني كلمة
الله ظاهرست كه از همه اعلا وبر همه غالبست وكلمة الله هي العليا ودين الله
براي از گفته كه همه را بدان متدين بايد شد يدخلون في دين الله وصبغة الله
از براي انست كه چنانچه علامت رنگ بر همه كس ظاهرست سيماي طهارت و
عبادت نيز از جبين مبين اهل دين باهرست سيماهم في وجوههم يا صبغه
علاميست كه متميز ميشود جامه نوبياز توي ديگر چون اصفر كه بصفرت ممتازست
از احمر واحمر بحمرت از اسود وعلي هذا همچنين دين اسلام را نشانها است كه بدو
امتياز يابد شخصي از شخصي ديگر در سعادت وشقاوت وگفته اند صبغة
الله ختانست وان تطهير باشد مسلمانان را همچنانكه غمس ولد معمود به
نصاري را ومن احسن وكيست نيكوتر من الله از خداي تعالي صبغة از جهة
دين وتلقين وتطهير مومنان از رذايل وتحليه ايشان بفضايل ونحن له
عابدون ما مر خدايرا بواسطه متابعت ملة ابرهيم واتباع صبغة الله
پرستش كنانيم نه چون شما كه رنگ را رنگ كان در احقاف از انجيل نقل كرده كه چون
حنا صابغ امة خود را باب اردن رنگ ميكند وميگويند بود باشد كه
پايد پيش ما كسي كه شما را بروح القدس رنگ كند مراد حضرت مسيح انست صلي نبينا
عليه ورنگ كردن او مرامت را بتوحيد ومعرفت بتنزيه صبغ نرسانيدن
تكليفست خارج از فطرت اما توحيد معرفت خالق واقرار بربوبيت او وجود

خودرا

خود كه رنگ محمليست اوبيست مستقيم صحيح وسليم فطرتيا امام قشيري
رحمه الله فرموده كه صورت ظاهر را از اب وگل صبغه ديگرست وحقيقة
باطن را انجا ن وذلك رنگي ديگر صبغه اشباح وظواهر را اثار توفيقاتست
صبغة ارواح وسراير انوار تحقيق امام جعفر صادق رض گويد صبغة
الله رتبة ولايت ومرتبة محبتست هر كه را بدين رنگ وسمتي برآوردند از همه
عالمش برسر اوردند همه حقايق التاويل ميآرد كه صبغة الله نوريست كه هر كه
بدان منصبغ گردد همه رنگها از وفرو شويد اي درويش بواطن اصحاب
مذاهب بمعتقدات ايشان رنگ يافته است وپرتو صبغ انبيا واوليا
بر سراير ارباب مشارب تافته حكما بصبغ عقول منصبغ اند واهل بدع و
اهوا بصبغ نفوس متصف ما طايفه موحدان برنگ صبغة الله كه هيچ رنگي
از ان نيكوتر نيست بر لمعان الوان اكوان را از نظر شهود محو كرده ايم
وبكه يكرنگ اكه اصل همه رنگهاست اختيار نموده بيت اگر دادي هواي صبغة
الله ذيه نكي نواي بردن بدو ده ره در فتوحات معني صبغة الله برين وجه
ايراد فرموده كه چون حق سبحانه اراده ايجاد شي كند در ... خواهد كه
... انه علم بساحت عرصه گاه عين ايد با متابعت كن چنانچه شمه از ين
شرح ان رقم ذكر يافته في الحال ان شي مبادرت نمايد از عالم علم بحضرت
وجود ومنصبغ گردد بصبغ هستي وكدام رنگست كه رنگ وجود فيا تركه باوجود
به رنگي منشا ومظهر همه رنگهاست بيت يارب رنگها ز وهر دو جهان يافته رنگ
هيچ كس را كه از بن فرع معنا فشود صاحب كشف الاسرار فرموده كه صبغة الله رنگ
بي رنگيست تا كسي از رنگ اميزان پاك نشود بصبغة الله اش رنگين نسازند بيت
انكس كه هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من وتو كجا خداي نادا شت صوفي كبود
پوش بد رهكان رنگه نرسيد جامهاي ملون ديد برانداخته ووصلها ز رنگ رنگ
ساخته وبر انداخته اندوي رنگ اميزي وتكلف كه صوفيان را رسمي باشد گفت اي
استاد رنگرز كار خانه نيكي ميبايد اين همه رنگها مختلف بچه كار ميايد رنگ
ريز در جواب گفت اي صوفي هيچ ميايها از رنگ عشق بويي نداري واگر نه بايستي
كه همه رنگها را يكي شماري بيت صبغة الله است خم رنگ هو رنگها يكرنگ گردد اندرو

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد چون به بیرنگی رسی
کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی در مجمع البحار آورده که کفر را
رنگهاست و دین را رنگی رنگ دین اصلست و باقی و رنگ کفر فرع و ثانی و صبغة
الله یعنی رنگ دین تصرف حقست و صبغة الکفر یعنی رنگ آن و این تکلف
خلق است و من احسن من الله صبغة اینست که رنگ تکلف چون عاریتی
زود زایل گردد و رنگ تصرف چون ازلی و ابدیست تغییر نیابد و هر چیز
را که آدمی دارد آنرا از صبغة الله نصیبی هست بهر جسمه توفیق قیام
باحکام دینیه و حظ قلوب تصدیق معارفست بعوارف یقینیه
نصیب روح شهود انوار است بدیدهٔ صدق و قسمت اسرار فناء تلونست
از صبغة خلق و بقاء تکون در صبغة حق بیت بسته رنگ این و آن
تا چند دیده از دید رنگها بربند سوی بی‌رنگ کو تو جستانی از همه
رنگها خبر یابی آینه چون ز رنگ بیزار است همه رنگی درو نمودار است
اینجا از ظهور هویة الوهیة در صور اعیان موجودات بر صبغ استعداد
ایشان نکته‌ایست که جز بزبان اشارت مذکور نگردد شعر بدت [illegible]
واعتنق بمظاهر علی صبغ التکوین فی کل بروزة بیت بیا ای عشق خوش
صورت چه صورتها که خوش دادی که من رنگم ردان رنگی که نیز خیب
بی زردی چو صورتها ... خود چه خوب و جان فزا ای تو چو صورت
وا رها کردی همان عشقی همان فردی ای درویش خلاصهٔ بیانات اهل فهم و ایشان
و فحاوی عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است و بس
و حقیقت آنرا ازین رباعی که صاحب لوایح خلاصت حقایقه بر الواح
افهام مستفیدان بقلم کرم ثبت فرموده فهم میتوان کرد بیت
بس بی رنگست یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل
اصل همه رنگها ازان بیرنگیست من احسن صبغة من الله ای دل
دیگر بار یهود و نصاری از غرور منافات قرآنی و تاییدات قواعد مسلمانی
در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما که شرف
فرزندی و عز دوستی حق سبحانه حاصل باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان

وچون

وچون اهل کتاب اول و ارباب علم قدیم ماییم هر آینه بفضل نبوت شایسته
تر باشیم از عرب که اوثان پرست بودند پس باید که رسول از میان ما مبعوث گردد و نیز هر که
طالب حق بود طریق وصول بدو از ما طلبد حق تعالی پیغمبر خود را صلوات الله
علیه فرمود که قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید و مجادله
مینمایید با ما فی الله در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب بحق
وهو ربنا وربکم وحال آنکه او پروردگار ما و شماست خداوندی او همه
را لازمست و اقرار نمودن به بندگیش بر همه واجب و چون همه در عبودیت
یکسان باشیم پس اولویة بطاعت وی و تصدیق رسول وی خواهد بود ولنا
اعمالنا و ما راست پاداش کردارهای ما ولکم اعمالکم و شما راست مکافات
عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل
ای عزیز مدار شرایع بر سه چیز است اقرار بوجود معبود و عمل کردن
برای وی و اخلاص ورزیدن در عمل پس در دین بزرگ بنده‌ای محمد صلعم
ایشانرا بگوی که اگر در اقرار و عمل با ما مشارک باشید ما باخلاص مخصوصیم
و شما دران شریک نیستید و کار اخلاص دارد بیهنای دین بروست و حق تعالی
از بندگان جز اخلاص خواسته است در دین و ما امروا الا لیعبدوا
الله مخلصین بیت گرت هیچ اخلاص در بوم نیست ازین در که بینی چون
تو محروم نیست و اخلاص آنست که عمل از خلایق مخفی و از علایق صافی باشد در
کتب احادیث بطریق تسلسل این حدیث وارد شده که هر راوی میگوید از
خود سوال کردم که اخلاص چیست او جواب داد که من از شیخ خود پرسیدم
تا حذیفة بن الیمان رض و او گوید از حضرت رسالت صلعم از اخلاص سوال کردم
فرمود که از جبرئیل همین پرسیدم او جواب داد که من از حضرت حق تعالی
سوال کردم خطاب آمد که اخلاص سریست از اسرار من آنرا ودیعت نهاده‌ام
در دل هر که او را دوست میدارم از بندگان خود بیت در دل هر که سر اخلاص
است تو یقین دان که بنده خاص است سید الطایفه رحمه الله فرموده
که اخلاص سریست میان خدای و بنده که ملک بران مطلع نیست تا بنویسد
شیطان بران راه ندارد تا تباه کند و هوا بوی پی نبرد تا میل دهد ای عزیز
منتهی خطهٔ ملکوت و مخزن عالم جبروت صلوات الله و سلامه علیه بدین منوال

جزداده ان الله لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واحوالکم نظر ملک
الهی در هنا سرای لم یبعث فرو نیا بیوم فلها ری بجبا ری دره ذا ونیه حدوث
نکیرد نظر چه علت بر جانب صورت واعمال نیست بلکه مشرف بر قلوب و نیات
واحوال است مخلصان مسعود و مقبول اند زیرا که اخلاص ندارند مردود و مخذول
بیت گوت ز اخلاص هم نیست بوی بر من هر که نیابی تو بوی هر کرا
دو در با بو جهر طاعت نشیند بکو در خانه دل از روشنا بجا شنا بجا نزی زهید
بی طریقت فرموده که اخلاص نیست که جان نمائی که باشی وچنان باشی که نمائی
بیت ای گم شده در هیچ و ما یحی مشغول ریا و خود نمائی اخر بنگر که در چه
کاری الها ز مکن چنانکه داری ای عزیز محاجه و مجادله اهل کتاب
با حضرت سید سادات علیه افضل الصلوات در دو جهت بود یکی بحث
توحید و نبوت دوم حقیت و بطلان دین و شریعت در ایت سابق مبحث اول
را باز گفت که ما و شما همه بنده ایم و او خداوند همه و این ایت دیگر مبحث ثانی را
بیان میکند می گوید ام تقولون یا شما میگوئید مخاطب همین جماعت
مجادله اند و اگر بغیبت خوانند حق تعالی اعراض کرده باشد جهت توبیخ و
تهدید با نخطاب ایشان معنی این بود که میگویند یهودان و ترسایان که
ان ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بدرستی که این پیغمبران
و پیغمبر زادگان کانوا هودا بودند بر دین جهودی این قول یهود است
او نصاری یا در کیش ترسائی و این سخن نصاری است قل بگوی تو ءانتم
اعلم ایا شما داناترید بادیان انبیا ام الله یا خداوند تعالی که ایشان را بدان
دین مبعوث کردانیده و ضرورتست که گویند خدای داناترست پس بدین
حجت بر ایشان غلبه کن که خدای سبحانه خبر کرده که ایشان بر دین
و شما که بدین نسبت میکنید نبوده اند ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا
و شما هم میدانید و می پوشید ومن اظلم وکیست ستمکارتر از خود ممن کتم از
انکس که بپوشد شهادة عنده گواهی که نزدیک او حاصل و ثابت باشد من الله
از خدای تعالی یعنی بواسطه کتاب دانسته باشد تعریضست باهل کتاب را
بکتمان شهادت وانچنان بود که می دانستند که پیغمبران مذکور یهود و
نصاری نبوده اند و محمد صلعم پیغمبر بحق است پس پوشیدند این گواهی را

تهدید

تهدید میکنند و بر سبیل وعید میگوید وما الله بغافل ونیست خدای بی
خبر و ناگاه عما تعملون از انچه ایشان می کنند از کتمان حق و تکذیب قرآن
وانکار محمد صلوات الله علیه تلک امة تکرار این ایت برای تاکید و تقریرست چه
ایشان تفاخر بابا و اسلاف خود بسیار میکردند ایزد تعالی بدین ایة ایشان را
از ان باز داشت یا ایة گذشته راجع با برهیم و یعقوب و فرزندان ایشان بود
و مرجع این ایت بر پدران یهود و نصاری است یا این محاجه در عنوان زمان و مکان
بوده و چون مواطن حجج مختلف بود تکرار برا و برای تذکیر تکرار ایت را
اورده که ان ایة تعذیر اهل کتاب بود و این ایه تنبیه است مرین امت را
تا حذر کنند از اقتدا بدیشان و دانند که ان گروه مجادلان و معاندان
قد خلت رفتند و در گذشتند لها ما کسبت و مر ایشان راست همین رسیده که خود کسب
کرده اند ولکم ما کسبتم و شما نیز لفظ خواهید گرفت بدانچه عمل کنید ولا تسئلون
و مسئول نمیشوید عما کانوا یعملون از انچیزی که دیگران کرده اند هر کس را
از عمل او پرسند و پاداش کردار بدو رسانند ع هرکسی ان درود عاقبت کار
که کشت وچون ذکر ابرهیم و بیان شرف خاندان او توطیه مقدمه تحویل قبله
بود که یهود و نصاری دست اویز ساخته بودند و سید عالم صلعم
استقبال کعبه خواسته نمود لاجرم قبل از تحویل قبله از وقیعه و زبان درازی
ایشان اخبار فرمود و فایده ان توطین نفس است بران و اماده ساختن
جواب و علم چیزی قبل از وقوع ان ابعد باشد از اضطراب و دیگر اخبار از غیب
معجزتست و دلیل رسالت پیغمبر ما صلوات الله علیه و چنان بود که سیقول
السفهاء زود باشد که گویند بیخردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی
مشرکان مکه و یهود و منافقان مدینه که همه ایشان اعتراض میکردند و اطلاق
سفاهت بر این جماعت بجهت ان بود که دعوی فرزندی ابرهیم داشتند و
از قبله او اعراض نموده بر اهل اسلام طعنه میزدند که ما ولیهم چه چیز
باز گردانید ایشان را عن قبلتهم از قبله ایشان جهة توجه را قبله ازان گویند
که در مصلی واقع شده و لوی باد مستقبلست التی کانوا علیها ان قبله که بر ان بودند
یعنی بیت المقدس و گفته اند که این سخن بعد از تحویل قبله بود که روسای یهود چون
رفاعه و کنانه و عزوه و کعب برای طعن گشوده میگفتند این حیرت زدگان

سیقول

راچه بوان می داد که قبله نماز میکرد داندو با آرزو و خوش آمد طبع خود پیش
روی بکعبه میکنند و از جهت بیت المقدس که مخصوص باشان نصاری است نمایند
حق سبحانه این آیه فرستاد و فرمود که قل بگو در جواب ایشان که لا نسلم کدام جهة
را اختصاص کرامتست بخدای ملکه لله المشرق والمغرب مر خدای راست همه
جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس
در آن منصوب واقع شده پس بندگان خود را بهر طرف که توجه فرماید لا
زمست که فرمان بر وی برند و از حکم او در نگذرند و هر چه اجتبا را مراو داد در خصوصیه
مکانه و اگر ایشان گویند مسلمانا که جمیع جهات خدا راست پس چرا تخصیص
کرد قبله جهة کعبه را بتولیه دون سایر جهتها جواب اینست که یهدی
من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم • بسوی راه راست
خدای راه می نماید که دین اسلام و قبله ابرهیم است و این راه زود تر بسر منزل مقصود می رساند
وکذلک وهمچنانکه شما را ای مسلمانان بصراط مستقیم راه نمودیم یا قبله
شما را افضل قبلها ساختیم یا بر آن منوال که ابرهیم را بدین ملت برگزیدیم
جعلناکم شما را هم گردانیدیم امة وسطا گروهی عدل و برگزیده
در تلخیص آورده که جهودان معاذ بن جبل را رضی الله عنه گفتند قبله ما قبله
انبیاست و پیغمبر شما از روی حسد توجه بدو کرد و اگر نه میدانست که ما اعدل
مردمان و بهترین ایشانیم معاذ گفت حاشا که شما را این ملکت و اصطفا بهم
باشد بلکه بنای دین ما بر خیر و عدل است حق تعالی تصدیق وی فرمود و لا یتقرب
که ما شما را امة وسطا گردانیدیم عرب بهترین چیزها را وسط گویند
ای عزیز وسط در اصل اسم مکانیست که مساحت جوانب بوی مساوی
باشد و انرا برای آن بهترین گویند که اطراف عرضه آفاتست و اوساط
محمیة الاکناف فانکاه نقل کرده اند از آن برای حصول ستوده و پسندیده که
همیشه میان افراط و تفریط میباشد بعد از آن اطلاق نمودند بر متصف
بدان صفات که مسلمانان بجهت آن از امت و سطیت که متابع محمد اند علیه السلم
وآنحضرت بحصول اخلاق که اوساط اند آراسته بود چنانچه شجاعت که ثبت
وان ما بین جبن و تهور است بصفت متصف بود و آن میان خمود و شره
و همچنین حکمتش متوسط میان سفه و بله و عدالتش میان ظلم و انظلام

وباقی

وباقی اوصاف چون جود وی میان بخل و اسراف و حیای وی میان وقاحت
و خرق و سایر صفات اعتدالیه آنحضرت بیت اشارتی بصفات کمال
مصطفویست در آن کلام که خیر الامور اوسطها و از اعتدال امت
است که افراط نکنند در باب انبیا چون اعتقاد نصاری در باب عیسی
و تفریط ننمایند چنانچه یهود را بود در قذف مریم و کشتن یحیی و دیگر
ایشان متوسطست میان افراط که اصر و اغلال یهود است آنچه هر گاه
گاهی کردندی بعضی از مستلذات اطعمه بر ایشان حرام شدی حرمنا
علیهم شحومهما و میان تفریط که تحلیل محرمات نصاری را و احل لکم
بعض الذی حرم علیکم بلکه بر نهج اعتدال کما قال بعثت
بالحنیفیة السمحة و دیگر این امت چون موسویان تنها بمعاد جسمانی
سعادت جسمانیه نپیوسته اند و چون عیسویان حصر بمعاد روحانی
نکنند بلکه جامع اند بینهما و طریق حق را در تشبیه و تنزیه و ظهور و بطون
و جمعیت و اعتدال انصاف دارند لاجرم قبله ایشان نیز بر وسط زمین
قرار گرفته و بیان شهادت که توسط است میان دو خصم بی میل بیکی از ایشان
حواله شد چنانچه فرمود لتکونوا تا شما را بهترین امتی کردانیدیم تا باشید
شهداء گواهان برای انبیا علی الناس بر منکران نبوت بر تبلیغ رسالت
رسولان تقدیم شهادت بر صله دلیل اثبات اینست برآنکه عنایت الهی نکو
که چون از شهادت ایشان چیزی را در صفت عدالت قرابتش داده
تا معلوم گردد که گواهان عدلند و با آنکه بعدالت ایشان اخبار کرد
دیگر فرمود که ویکون الرسول و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه وسلم علیکم
بر راستی شما شهیدا گواهی دهنده و من کی تقدیم صله بر شهادت دلیل
بر اختصاص شهادت رسول است بدیشان او وده آنکه روز قیامت که
حضرت عزت با انبیا و رسل خطاب کند که امانت احکام من چه کردید
ایشان گویند بامتان رسانیدیم و امتان در مقام انکار در آیند فرمان آید
من یشهد لکم کیست که برای شما گواهی دهد محمد عدل برای اقامت حجت انبیا گواه تبلیغ
طلبند امت محمد صلوات الرحمن علیه برای پیغمبران باد ای مراسم
رسالت گواهی دهند امم ماضیه زبان معارضه گشوده گویند شما را

تا

که در زمان ما بشود بدانکجا معلوم شده که انبیا امتان را براه حق دعوت
کرده اند و احکام الهی بما رسانیده اند ایشان جواب دهند که اگر ایشان را
معاینه ندیدیم اما در کتاب خدای خوانده ایم و از پیغمبر بحق شنیده ایم که ایشان
پیغام حق بما رسانیدند و شما بپذیرفتید بخطاب عزت در رسید که ای امت حبیب
من شما راست میگوئید اما بجهت زیادتی الزام ایشان کسی باید که شما را
تزکیه نموده بعدالت گواهی دهد سید انبیا صلوات الله علیه بر نیکوئی و
راستی گوئی ایشان شهادت باقامت رساند و در صحیح بخاری این قصه
از قوم نوح علیه السلام روایه میکنند و مجلس مذکور خواهد شد ای عزیز
این استدلال کرده اند بر شرف این امت بواسطه وسطیت اضافه جعل الی حق
و شهادت برای انبیا و شهادت رسول صلعم بر ایشان و علم الهدی رحمه الله
فرموده که بدین آیه مستدل توان شد بر آنکه اجماع امت حجت است چه خدای تعالی
وصف کرده ایشان را بعدالت و عدلان ادای شهادت نیست و شهادت مستحق
قبول نمی شود بر چیزی مشوند و بر ان اقامت شهادت نمایند قبول آن لازم باشد
لا تجتمع امتی علی الضلالة مؤید این است هادی راه دین و دلیل سبیل یقین و چه
کار است مرحبا شما را که هیچ امتی نباشد الا بعضی از آن در زمره ایشان تبعان باشند
و برخی در بوستان جنان سکرات میکنند ایشان در ریاض علیین و حدایق
جنت بمیرند و ایشان نیز از برکت حضرت خواهد بود بعضیان
نمانده کسی بر کریم که داد چنین سیدی پیش رو چو داد دشتیان جنت
چرا خانه‌ای ما را که به امید. **وما جعلنا** و من ساختیم عبادت را **القبلة التی**
از قبله را که **کنت علیها** تو بودی بر آن یعنی صخره را نگردانیدیم تحویل قبله را
که تو بران یعنی کعبه **الا لنعلم** مگر برای آنکه بدانیم خدای تعالی علم قدیم داشته
بود اما مثل این را باعتبار حال گفت یعنی علم ما تعلق بدانکه بود در حال وجود آن
علیست که جزا بر او متعلق می باشد یا مستقبل یعنی علم ما ماست یعنی بدانستیم که
تحویل قبله سبب هدایت فرقه و ضلالت طایفه خواهد بود و مستقبل بمعنی ماضی
می آید کما قال الله تعالی فلم تقتلون انبیاء الله من قبل یا مراد آنست که محمد صلعم بدان
علم او را بجهت تشریف و تعظیم اضافه بخود کرد و چنانکه فلما آسفونا و ابن عباس
رضی علم را بر رؤیت حمل کند چه هر یک بجای دیگری مستعمل میشد و بعضی یعنی تمیز کنیم

چنین عملی واقع می شود و معنی این بود که ما قبله را تعیین ندادیم مگر بجهت آنکه
متمیز سازیم و جدا کنیم **من یتبع الرسول** آنکس را که پیروی رسول محمد و دود او قبله
حق را قبول میکند **ممن ینقلب** از آنکس که باز میگردد **علی عقبیه** بر پاشنهای خود
شلست درانکه باز گردد کسی را از راه حق و عدول کند بعضی آن و ملخص معنی آنست
که ترا متوجه قبله بیت المقدس ساختیم تا چون روی از انجا بقبله دیگر آری معلوم
شود که موافق و مخالف تو کیست **وان کانت** و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن
یا تولیه بدان **لکبیرة** بزرگ و گران و دشوار **الا علی الذین** مگر بر آنانکه **هدی الله**
خدای راه نمود ایشان را تا پیروی رسول کردند و تحویل قبله را حق دانسته در کار
پیغمبر صلعم متردد نشدند بخلاف یهود که بعد از تحویل قبله هر لحظه شبهه تحکم
انگیختند و میگفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بسوی بیت المقدس
نماز گزارده اند و پیش از تحویل قبله وفات کرده بر ضلالت مرده باشند بکلیوی بن اسعد
زراره و براء بن معرور که از اکابر اصحاب بودند قبل از تحویل قبله بجوار رحمت
الهی پیوستند و جمعی از شبهه یهود اقارب ایشان بخدمت سید انبیا صلوات
الرحمن علیه آمده استدعا نمودند که یا رسول الله ما را از حال کسان ما که روی بمسجد
نماز میکردند و پیش از تحویل قبله نور نامه حیات ایشان بقلم اجل رسید آگاهی ده
که در عالم آخرت آن طاعتها در کفه میزان اضاعت باشد یا بطراز قبول فرو آید ایزد
تعالی فرستاد که **وما کان الله** و نیست خداوند تعالی که خواهند که آنکه **لیضیع ایمانکم**
تباه گرداند ایمان شما را که بر بیت المقدس داشته اید یعنی نماز شما را بهیچ طرف که گذارده اید
نماز در ایمان گفت بجهت وجوب آن بر اهل ایمان یا قبول آن از مؤمنان یا آنکه نماز دلیل
و نشان ایمان است چنانچه در خبر آمده که علامة الایمان الصلوة و در تفسیر آورده که بجهت
نماز را ایمان میگفت این معنی مناسب متعارف ایشان فرو داده و حقیقت آن
که ایمان وابسته اعتقاد ادای نماز نیست بجهتی و در جهتی که متعلق بزمان بود
پس جهت عمل بما اشارت صاحب نبوت علیه افضل الصلوات بوده هرگز ضایع
نخواهد بود و هر شب و روز تش بغیبا من مشاهده خواهید نمود خطاب باز ندگان
که در مراد نماز زنده و مرده است و این از باب تغلیب احیا است بر اموات
یا سایل مخاطب شد یا آنکه سوال از صلوة غیر بوده بجهت آنکه حکم همه نمازها
دادن باب یکیست پس چون صلوة سایلان ضایع نیست از ان مشغول شدیم

نیز نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِالنَّاسِ بمردمان لَرَءُوفٌ مهربانست
صلاح ایشان فرو نگذارد الرَّحِيمٌ و بخشاینده است نزد ایشان ضایع نکرد انداو دوفت
بتضعیف اجر دما مضی و رحیمست بتخفیف مرددما بقی رءوف و رحیم دو نام الله
مرهبورد که درا معنی رحمت وی بلطفهاکه و مهربانی بوینده گان ور رأفة مبالغه
است در رحمت خاصه که دفع مکروه و ازاله ضرر باشد و رحمت اسمیست
جامع مراد و عرانرا از انعام و افضال پس رءوف ابلغ باشد و رحیم اتم و تقدیم
رءوف اگرچه ابلغست و قاعده متروقی است لانه لحفظ و میکند جهت محافظه فواصل
خواهد بود ای عزیز یکی از دلایل رأفت الهی و رحمت نامتناهی آن بود که بندگان
خود را توجه بقبله خلیل خود فرمود و این ختانه دوستیست که ایشانرا
بموافقت دوست امر کرده ع که دوستان همه همرنگ یکدگر باشند در وقتی
که سید عالمیان علیه صلوات الرحمن بمکه مقیم بودی هنگام گذاردن نماز توجه
بکعبه فرمودی بعد از هجرت فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارد
یا حضرت رسالت صلعم مخیر بود بین القبلتین و خود میل بقصی الحیاء ری
فرمود بجهت تألف خواطر یهود تا چون قبله طاعت خود با محراب عبادت نبوی
متحد بینند باسلام و تصدیق پیغمبر علیه الصلوة والسلام بیشتر رغبت نمایند
ایشان ازین واقعه بشکفتند مر نادوبان توافق صوری شادمانی نمودند و گفتند
اگر محمد صلعم دین ما ندارد بارای روی بقبله ما نماز میگذارد دیلیکن قنا این هم
واصحاب وی را بقبله پیغمبر بودند تا ما ایشانرا دلالت نکردیم جهت قبله را نیافتند خاطر
خطیر انحضرت ازین سخن ملول شد و همگی همت بران مصروف داشت که علی سبیل
الجزم دانست که قبله ابراهیم است و اقدم القبلتین و موافقت عرب در توجه
بدو امید میتوان داشت و مخالفت اعدا نیز در ضمن آن مندرجست پس علی الدوام
منتظر آن فرمان عظیم الشان میبود و اشارت بشارت نحو بلوت ... قبله
انتظار میبود تا روزی جبرئیل فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از روی
دل با او در میان نهاد بیت ای صبا محرم حال دل غمناک تویی • با تو گر
نگوییم چکنم • جبرئیل گفت ای سید من بنده فرمانبرم و تعارض در حضرت عزت
کرامی توی و نواخت قربت تو بیشترست تو از وی بخواه که بی توقف بدرجه حضرة
مصطفی صلی ربنا علیه ادب کار فرموده بزبان درخواست نکرد ع جه حاجت

حالگفتی

حالگفتن جو میند انم که میدانی • جبرئیل متوجه مقام خود شد و سید کاینات علیه
افضل الصلوات هر ساعت از پی وی باسمان مینگریست و منتظر نزول وحی میبود تا
بس زمانی روح الامین فرود آمد و آیه آورد که قَدْ نَرَى بدرستی که ما میبینیم
تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی و نظر تو فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی
و بحقیقت تقلب وجه بجهة سبق وعده بوده یا مر غبت طبیعت ترا از کراهت
توجه به بیت المقدس فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه ساختیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله
که تو میخواهی و می پسندی ای عزیز یک شمه از فضیلت محمدی علیه صلوات الله
ازین آیت فهم میتوان کرد که حق تعالی میگوید بجهة رضای تو دا آنست ما ترا کرامت
کردیم مطلوب همه کس رضای ماست و ما خشنودی تو میطلبیم بیت همه عالم
رضای ما طلبند لیکن ما طالب رضای تو ایم • خم زلف نیکوان مدار که ما • به هوی
حال آشنای تو ایم • ای درویش هر که خشنودی خدای جوید خدای هم خشنودی
او طلبد • سید الطایفه رحمه الله فرموده که سالها گذشته است و حق سبحانه
خلاف آنچه مراد ماست نکرده سر این سخن آنست که چون ارادت بنده در ارادت
حق فانی گردد و ارادت قدیم بجای ارادت حادث بنشیند مراد بنده همان مراد
حق خواهد بود و اشارت بدین معنی فرموده اند بیت چون رضای
حق رضای بنده شد • حکم او را بنده خواهنده شد • هر کجا امر قدم را مسلکیست
زندگی و مردگی پیشش یکیست • بنده کن خوی و خصلت این بود • فی جهان
وفرمانش رود • فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است جز توجه
قبله بتمام ما بدنه بوجه وبس شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام که محیط است
بخانه و چون انحضرت صلعم بوقت این خطاب در مدینه بود ذکر مسجد دون
کعبه اشارتست مراعات بجهة خانه مر غیبت را کافیست جه استقبال عین خانه
در جستجو و بخلاف قریب واضح است که خانه قبله اهل مسجد است و مسجد
اهل حرم و حرم مکه قبله اهل عالم ای عزیز تخصیص حضرت رسالت صلوات
الله علیه بدین خطاب جهت تعظیمست و چون از وجه دیدن خواسته مفهوم
شد که معنی این بزبان اشارت اینست که بدن متوجه مسجد شو و بدل روی بر
خداوند مسجد آر که قبله قلوب او است بیت ای قبله کرده روی دل ما بروی
تست هر جا که رو کنیم توجه بروی تست • و بعد از تخصیص خطاب بجهة

تصریح بعموم حکم و تاکید امر قبله و تحریض بر متابعت امتش را میکوید **وحیث**
ما کنتم و هرجا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که
نماز کنید در وی **فولوا وجوهکم** پس بگردانید رویهای خود را **شطره** بسوی مسجد
مذکور و این امر در وقت نماز پیشین صادر شد دو روز دو شنبه منتصف رجب
در سال دوم از هجرت و خواجه عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در مسجد بنی سلمه
دو رکعت از ظهر گذارده بود که حکم تحویل قبله نازل گشت و هم در نماز روی
از صخره بگردانید و بمیزاب متوجه شد و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
ای عزیز در تعیین قبله فایدها است اول آنکه مقصود از صلوة حضور دل است
و آن حضور حاصل نشود الا بسکون و ترک التفات و این صورت میسر نیست
مگر باستقبال جهتی واحد علی التعیین و دیگر حق سبحانه دوست میدارد
موافقت مؤمنان و الفت ایشان با یکدیگر اگر هر یکی در وقت پرستش حق به
جهتی دیگر متوجه باشند موهم اختلاف ظاهر است پس یک جهت تعیین و امر ایشان
و توجه بدان بنا بر مصلحت اتفاق و ائتلاف باشد و دیگر امتحان انقیاد بندگانست
تا بفرمان برداری جواهر احوال ایشان ظاهر گردد و نکته در تخصیص بکعبه
بر گفته اند که خدای تعالی خلعت شرف خانه را بطراز اضافت بیت الله مشرف ساخته
که طهرا بیتی و کسوت دولت مؤمنان نیز بسعادت اضافت معلم گردانیده
که یا عبادی و چون بنای هردو اضافت بر تخصیص و تکریمست گویا میگوید
که تو بنده من و کعبه خانه من و نماز خدمت من پس توجه کن ای
پرستنده من در وقت پرستش من بخانه من با آنکه کعبه تم ارض و
وسط زمینست امر فرمود بندگان را در وقت توجه بوسط ارض تا اشارت باشد
بدانکه خدای عدل را در همه چیز دوست میدارد خصوصا در وقت توجه
بعبادت که محل هجوم وساوس شیطانست تا بتناسب این معنی او بجانب
تنزیه و تشبیه مایل نباشد و از دیگر صورت ظاهر دو سنت محمدیان است صلی الله
علیه و آله و سلم که آنچه مرضی او بوده حق تعالی بر آن وجه حکم فرموده با آنکه
منشأ آنحضرت و محتد مبارک او و مقتضی تعظیم و تکریم نیست و لهذا از قبلهٔ
امت گردانید یا چون خانه سبب ظهور دولت عرب است تحویل قبله بدو سبب
زیادتی رغبت ایشان گردد باسلام یا برای عدم موافقت با یهود در قبلهٔ

ایشان

ایشان یا چون یهود بجانب مغرب روی آوردند و مقصود ایشان تعظیم
آن جهت بود که موسی را در آن بعهده رسالت اختصاص دادند و ما کنت بجانب
الغربی اذ قضینا و نصاری بطریق مشرق متوجه گشتند و غرض ایشان
تکریم آن صوب بود که مریم در وقت توجه بدان شرف نفخ روح دریافته
من اهلها مکانا شرقیا مسلمانان را امر شد که روی بکعبه آرند که قبلهٔ خلیل الله
و مولد حبیب الله است محققان گویند یهود مغرب را اختیار کردند که
رجوع انوار بدوست و نصاری بمشرق متوجه شدند که ظهور انوار از وی است
حضرت خاتم علیه صلوات الله مامور شد بتوجه جانب وسط که محاذی
خط نصف النهار حقیقیست و هم انوار را گذر بدوست نهایت طلوع تا اوج شمس
مبدا و غروب از و بود یا در بهره وسطیه اشارتیست با آنکه آنحضرت مرکز دایرهٔ
موجودات و اصل الباب آفرینش مکونات است و ازین جهت در منقبت
وی گفته اند بیت نقطه خط اولین پرکار . خاتم آخر آفرینش کار دین
دفع طعنه یهود را میگفتند محمد صلوات الرحمن علیه قصد قبله از
پیش خود ساخته میگوید **وان الذین** و بتحقیق آنانکه **اوتوا الکتاب** ایشان را
کتاب توریة داده اند **لیعلمون** هر آینه میدانند که **انه الحق** این تحویل یا توجه
درست و راستست **من ربهم** و حکمی از پیش پروردگار ایشانست چه
در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که
بر آن نماز کند کعبه است و در کتاب شعیا دیده اند که صاحب القبلتین بجهت
زعم مشرکان بمسجد اقصی نماز گذارد و برای خلاف یهود روی بکعبه معظمه
آورد **وما الله بغافل** و خدای غافل نیست **عما یعملون** . از آنچه ایشان میکنند
از انکار قبله و اگر فعل مخاطب باشد معنی اینست که خدای بیخبر نیست از آنچه
شما میکنید از متابعت پیغمبر و توجه بکعبه اگر بغیبت خوانند معنی بحق وعید
و تهویل اعدا باشد و اگر بخطاب خوانند وعده و نماز وصل اولیا پس بجهت تسلیه
میگوید **ولئن اتیت** بخدای اگر بیاری تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم . **الذین اوتوا**
الکتاب برای آنانکه اهل کتابند از یهود و ترسا **بکل آیة** بهر معجزه و نشانی بجهت بیان
هر حجت و برهانی که خواهند بر حقیقت توجه بکعبه **ما تبعوا قبلتک** پیروی نکنند
ایشان قبله ترا بجهت آنکه مخالفت ایشان از عناد است نه از شبهه که بحجت مرتفع گردد

ایشان مح

آورده‌اند که یهود بعد از تحویل قبله میگفتند اگر تو بر قبلهٔ ما ثابت میبودی ما امید
داری میبودیم که تو آن پیغمبر موعود باشی و غرض ایشان ازین سخن فریب پیغمبر بود صلعم
تا بقبلهٔ ایشان رجوع نماید پس قطع طمع یهود را میفرماید و ما انت بتابع قبلتهم و نیستی تو
تابع قبلهٔ ایشان نخواهی شد زیرا که قبلهٔ تو حقست درین سخن اشعاریست بدانکه
استقبال الکعبه منسوخ نخواهد شد و توجیه قبلهٔ ایشان با آنکه در وجود جهت اتحاد
در بطلان و ما بعضهم و نیست بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض یعنی یهود متابعت
کننده قبلهٔ نصاری را یعنی هرچه ایشان در مخالفت تو برای قبله با هم موافقت داده‌اند
اما در قبله مخالفت یکدیگر کنند چه جهت یکی شرقیست و از آن دیگری غربی و جمع میان این
هر دو ممکن نیست و لئن اتبعت و اگر پیروی کنی خطاب با آنحضرتست و مراد امت
یا بر سبیل فرض و تقدیر آنکه متابعت کنی اهواءهم از آرزوهای ایشان آنکه در وی دارند من بعد
ما جاءک از پس چیزی که آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم حقست انک بدرستی که
تو باشی اذاً آنهنگام که متابعت نمائی ایشانرا لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران تغلیظ
تهدید برجهت حسم مواد طمع یهود است و اینجا وقف کردن لازم باشد تا بعد او در ظاهر
صفت ظالمان ننماید زیرا که در شان مؤمنانست جمیع اهل مذهب منکران اهل
کتاب منقبت معتقدان از ایشان میگوید چون ابن سلام و اتباع او که نعت و صفت
که در کتب سماوی خوانده بود ما ایشانرا شناخت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه تحویل
شاه بود چنانچه میفرماید الذین آنانکه آتیناهم داده ایم ایشانرا الکتاب توریة
یعرفونه میشناسند محمد را یا تحویل قبله را واضح است که پیغمبر را صلعم کنایت غیر مذکور
دلیل تعظیم شان آنحضرتست و اشعار باشتهار و عدم التباس و سیاقت کلام
نیز برین دلالت کند کما یعرفون همچنانکه میشناسند ابناءهم پسران خود را در میان
کودکان مراد معرفت جلیه است یعنی حقیقت نبوت سید آخر الزمان چون نسبت
بنوت فرزندان بدیشان ظاهر باشد و تخصیص ابناء جهت آنست که مشهورتر و در اغلب
اوقات با پدر باشند و قلوب پدر با ایشان میلان بیشتر بود در اسباب نزول آورده که
فاروق از عبدالله سلام پرسید که معرفت شما بنسبت حضرت رسالت صلوات الله علیه
که خدای ازو خبر داده که همچون معرفت فرزندانست بر چه وجه باشد ابن سلام گفت من
بحقیقت رسالت مصطفی صلی الله علیه متیقن ترازانم که بصحت نسب پسر خود بتوجیه
این را از توریة دانسته ام و آن را معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر گفت خدای

توفیق

توفیق رفیق تو کرد ای عبدالله فقد اصبت و صدقت و ان فریقاً منهم و بدرستی که
گروهی از ایشان تخصیص بعضی است و استثناء مؤمنان و ابن سلام است معنوی باشد
یعنی همه اهل کتاب را می‌شناسند اما فرقه از روی مکابره و عناد لیکتمون الحق هرآینه
میپوشند از عوام سفله حق را که درست و راستست از نعت پیغمبر و تحویل قبله
و هم یعلمون و ایشان میدانند که می‌پوشند با معقوب کتمان حال الحق آنچه با تو گفتیم
از کار دین و قبله حقست یا آنچه بتو حق من ربک از نزد پروردگار تو با آنچه درست و
راستست از خدای تست فلا تکونن پس مباش مخاطب حضرتست و مراد امت من الممترین
از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است مراد ازین آیه نهی رسول الله صلعم نیست
از شک در حق و حقیقت چه این صورت از آن حضرت متوقع نباشد بلکه برای تحقیق
امر است و آنکه این حق بحیثیتی ظاهر شده که شک را در وی مجال نمانده یا امر ست امت را
با کتاب معارفی که از اله شک کند بر وجه ابلغ و امام قشیری رحمه الله فرموده که بعد از طلوع
آفتاب یقین میل بکوکب مظلمات مجوزات ظن و تخمین کما نجاکه یقین است گمان دار رعیت
و لکل و هر گروهی را از خدای پرستان یا آنها که ارباب شرایع باشند و جهة جهتی ست
و قبله هو مولیها که او روی آورنده است بدان یا خدای روی آورندهٔ ایشانست سوی آن
و آنکه مراد هر گروه بخصیصی بدیگری دارد معنی آنکه ایشان سوی آن جهت روی دهند ایشانرا
بدان صوب کرده اند یا بخلاف روی اهل باطل بر جهت ضرورت کرده و رفیق توفیق
وجه توجه ارباب حق بقبلهٔ هدایت ما و رده بر طریقت کی بیکدیگر ابهی حقانی و دران
علتی و دیگری را میکه دانی و از جهتی نیز فاستبقوا الخیرات پس شتابی سلطان
پیش گیرید بدیگران در نیکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است و آن توجه مشتمل
باشد بر خیرها که در شرعست بقبلهٔ ابراهیم و برخی اخبار رسیده است بنعیم
مقیم در کشاف آورده که سبقت کنید بجهات فاضلات که مساق کعبه باشند
صاحب بحر الحقایق فرموده که هر چیزی را از انسان قبله ایست که روی توجه بدان
دارد قبلهٔ ابدان حواس خمسه بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مشمومات
و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبلهٔ نفس دنیاء غدارست و در جهت متاع ناپایدار
و قبلهٔ دل آخرتست و نعیم و درجات جنت قبلهٔ روح قرب و ملاقات و شوق
و ذوق محبت قبلهٔ سر توحید و معرفت ربانیست و کشف حقایق و اطلاع بر معانی
در کشف الاسرار آورده که هر کس روی بجانبی آورده و بقبلهٔ دیگر توجه کرده ندای موحدان

شما ما را باشید و روی از ما متابید بیت انحط من سر میبیچ وزده من رخ متاب
بر در من خاک شو تا نشوی رد باب • ای در دو جهان هر کسی بخیالی روی آورده بتافته [illegible]
کمر خوب نفس و هوای ایشان بود انس و الفت با قبله اما ملحوظ مردان طریقت ما سوی
الله نبود بعد ما کرده بهشت سرمایه کرد بنظر همت در و ننگرند بلکه هر چه جز دوست
حجابست بعضی نورانی چون درجات نعیم و برخی ظلمانی چون درکات جحیم بیت عاشق
بره عشق جنان می باید که دوزخ و از بهشت یادش نیاید • یکی را کار بر فرموده که بهر یکی
را از شما غایت و مقصدی هست بحسب استعدادی که نامزد او شده و آن قبله گاه اوست
که بهیچ وجه جز توجه بدان جهت نخواهد کرد بیت هر کسی را روی با جهتی کرده اند •
و زهمان راه بمنزل برده اند • وحقیقت آنست که از مبادی حیزی سر بر زده و
در هر یک بصورتی ظهور کرده که قبله اوست چون حب مال و طلب جاه و شغل بعلم و
در عمل و مباهات بطاعات و هر کسی روی بقبله خود آورده الا توجه بکعبه حقیقی را
بیمانند جز محرمان حریم تجرید و محرمان سراپرده توحید که روی از قبله فثم وجه الله
نمی گردانند مثنوی قبله شاهان بود تاج و کمر • قبله ارباب دنیا سیم و زر • قبله
صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل • قبله اصحاب منصب
مال و جاه • قبله اهل سلوک اسباب راه • قبله زهاد محراب قبول • قبله بد سیرتان کار
فضول • قبله تن پروران خواب و خورش • قبله دانشوران بدانش پرورش • قبله حرص
و اهل آن مال و هوا • قبله قانع توکل بر خدا • قبله عاشق وصال بی زوال • قبله عارف جمال
ذو الجلال • اینما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یأت بکم
الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای جزا دادن و محق و مبطل
جدا کردن یا بهر جا که شما ای اهل اسلام روی آرید از جهات مختلفه که آن [illegible] بکعبه
ثابت باشد خدای جمع کند با شما را و چنان گرداند که گویا بجهت واحده بوده ان الله
بدرستی که خداوند علی کل شیء بر همه چیزها از احیا و اماتت و احضار و مجازات و جمع
صلوات در یک جا کنی قدیر تواناست [illegible] آورده که بهشت با جمعی
[illegible] گفتند تا بچه شما [illegible] باشید بنسبت ما قبله ما و کعبه است حق تعالی
از اینجا برود قبله او بیت المقدس خواهد بود آیه آمد که ومن حیث خرجت و از هر جا که بیرون
روی برای سفر چه در مدینه و چه در مکه فول وجهک پس بگردان روی خود را در وقت نماز [illegible]
شطر المسجد الحرام بسوی مسجد با حرمت [illegible] تکرار این خطاب جهت آنست که اینجا ذکر

فرمود که

فرمود که هر صاحب دعوتی را قبله ایست که روی بدان دارد تو که در طریقت ادعوا الی الله
پیشتر [illegible] کعبه قبله تست روی بدان آر و [illegible] با امر خطاب فرقت
فانه و بدرستی که تحویل قبله بکعبه للحق درست و راست و پسندیده است و فرو آمده من
ربک از نزد پروردگار تو وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما
کنید خطاب با دوستانست و در وی بشارت بکرامتها و امید و ادیعها و اگر بغیب خوانند
سخن با دشمنانست و در آن اشارت بعقوبتها و تهدیدها و چون [illegible] بیان امور
شرعیه که در آن نسخ با قیام قبله بود و اهل کتاب در این باب سخن بسیار میگفتند و طعن
بحجت و منع خصومت ایشان [illegible] ومن حیث خرجت و از هر مکان
روی زمان که بیرون آیی ای محمد صلعم فول وجهک روی خود را بگردان شطر المسجد
الحرام بطرف مسجد محترم وحیث ما کنتم و هر جا شما باشید ای امت فولوا پس بگردانید
وجوهکم شطره همه روی خود را بسوی مسجد حرام [illegible] تابع روی اوست [illegible]
تکرار تولیه سه نوبت بخصوص و دو کرت بعموم جهت تاکید نسخ و تقریر افتاده
[illegible] مسلمانان تا شبهه نبود که [illegible] جهل و تشبیه [illegible]
نکردند و گفته اند که از تکرارات ثلث که مخصوص بحضرت نبوت است نوبت اول برای
نسخ توجه بمسجد اقصی بوده و دوم برای اعلام آنکه حکم او در همه امکنه یکیست
و سیوم برای اتحاد حکم در همه ازمنه یا اول برای حکم در مسجد مدینه و ثانی جهت
مواضع خارج مسجد یا شهر و ثالث برای خارج بلد یا ابن عباس [illegible]
یافته لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکان علیکم بر شما در باب توجه به
مسجد اقصی حجة خصومتی و حجتی [illegible] بیان ابطال اثبات [illegible]
ایشان [illegible] حجت میکردند بدین لفظ مذکور شد و حجت یهود آن بود که
میگفتند محمد صلعم دین ما را منکرست و قبله ما را معتقد و مشرکان طعن میزدند که محمد را
صلوات الله علیه چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه
بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره
منهم از جهودان مدینه و [illegible] مکه یهود طعنه میزدند که بهوای وطن خود را
میل با [illegible] از قبله ما برگشت و بقبله ایشان متوجه شد و مشرکان میگفتند محمد صلعم
دانست که ما بر حقیم و [illegible] بقبله ما باز آمد و [illegible] لکن [illegible]
[illegible] که مردم را بر شما حجت نیست لکن ستمکاران یهود و کفار [illegible]

متعلق میشوند فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در انصراف بجانب کعبه واخشونی
وبترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه
آرید تا کسی را بر شما حجت نباشد وبکردانم تمام کنم نعمتی نعمت خود را که هدایتست
بقبله ابرهیم واختصاص بملت حنیفیه علیکم وشما یا که عطف بر محل محذوفه
باشد وتقدیرش آنکه از من بترسید تا شما را نگاه دارم بعنایت ونعمت بر شما تمام
کردانم بحفظ وحمایت ولعلکم تهتدون ومکر شما راه یابید بشرایع واحکام
دین وگفته اند نعمت بر شما تمام میکنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا ارسال
رسول کردم وفرستادم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما تا هم
زبانی وهم نسبی سبب الفت ومودت واتحاد کلمه کردد ومحققان بزبان اشارت
کویند رسولی که واسطه باشد میان من وشما هم از نفس شما جستم فرستادم وآن
سر انسانیه است که متحمل اعباء رسالت معنویه یعنی هیئة جامعیت شده
نسخه جامعه الهی وآینه جمال پادشاهی میکردد تا شما بمتابعت این رسول بدولت
قبول فیض توحید وشهود لوامع وحدت توانید رسید داده ام از تو بیتو
پیغامها وندیدان پیغامها آکه ایشان ستران پیغامها را سوی ... از رسول ...
خویشتن جوی پس صفت آن رسول میکند ومیکوید یتلوا علیکم میخواند بر شما
آیاتنا آیتهای ما که قرانست ویزکیکم وپاک میکرداند شما را از شرک شما استغفار
میکنید تا از کلفات پاک شوید یا شما را بسوی عبادتها راه مینماید که موجب تزکیه
نفوس شما شود ویعلمکم ومیاموزد شما را الکتاب قرآن والحکمة وحلال و
حرام ان در دعای ابرهیم تعلیم را بر تزکیه تقدیم واینجا از تو موخر آورد جهة آنکه
تزکیه دو نوعست یکی طهارت ولی طهارت دل ودویست وآن ایلاء از لایش تخمین وتلوین
کمال ایمان وغایت معرفت همین تواند بود واین ثمر تعلیم کتاب وحکمتست ومطمح نظر ابرهیم
در دعای خود این بود ودوم اشارت بتکمیل حضرت رسالت صلعم هست دوم در بدایت
وان طهارت ظاهرست وقبول اسلام وپذیرفتن احکام شرع تا بدین سبب استعداد تعلیم
کتاب وحکمت حاصل آید ودرین آیه مراد اینست ودر تقدیم ... امت مرحومه تنبیه
داده ویعلمکم ومیاموزد شما را مالم تکونوا تعلمون آنچیزی که نیستید شما که آنرا بخود
بدانید از علوم سنیه عالیه که طریق معرفت آن جز تعلیم وحی میسر نشود وتکرار یعلمکم دلیل
آنست که جز کتاب وحکمت چیزی دیکر میآموزد آنرا فایده علمیست که خلاصه کتاب وحقایق

حکمت همان

حکمت همان تواند بود بیت هر علم که مدرسه حاصل کردیم کاری دکرست وعشق کاری
دکرست بعد از خطاب با جمله عالمیان بعموم اختصاص میدهد مومنان را بشرف مخاطبه و
میکوید فاذکرونی مرا یاد کنید اذکرکم تا شما را یاد کنم سفیان بن عیینه رحمه الله کوید بما خبر
بما رسیده است که حق سبحانه وتعالی فرمود که بندکان خود را چیزی دادم که اکر جبرئیل
ومیکائیل را دادمی هر اینه نعمت بزرک بر ایشان تمام کردمی وان اینست که فاذکرونی
اذکرکم در لطایف التفسیر آورده که جزا در مجیز قرآن بهمان ده چیز که مذکورست
دو تعلق با دمیان دارد وهشت بپروردکار عالمیان انجه در میان راست سیئه
بر سیئه وجزاء سیئة سیئة مثلها اعتدا باعتدا فاعتدوا علیه بمثل ما
اعتدی علیکم واز انجه حق راست در برابر دشمنانست مکر بمکر ومکروا ومکر الله
استهزا باستهزاء الله یستهزئ بهم وشش از برای دوستان بنده مر احسان
کنی با تو احسان کنم هل جزاء الاحسان الا الاحسان بعهد من وفا کنی بعهد تو وفا کنم
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم مرا نصرت کنی ترا یاری دهم ان تنصروا الله ینصرکم بمجلس
پیغمبر مرا فسحت دهی در بهشت ترا فسحت دهم فافسحوا یفسح الله لکم مرا دوست
داری ترا دوست دارم یحبهم ویحبونه مرا یاد کنی ترا یاد کنم فاذکرونی اذکرکم جزاء ذکر
فضیلتیست مخصوص مر این امت را وتفسیرش بوجهی که از حضرت رسالت صلعم روایت
کرده اند آنست که یاد کنید مرا بطاعت تا یاد کنم شما را بمغفرت ودر تفسیر منیر مذکور
که حقیقت این یاد کردن نه یادیست بعد از فراموشی بلکه یاد کردن مطیع بعبودیت
در وسیط آورده که سعید بن جبیر رحمه الله در جواب مکتوب یکی از حکام نوشت
که مرا از ذکر پرسیدی بدانکه ذکر طاعت خدایست هر که او را فرمان برد ذاکر
باشد واکرچه بزبان ذکر کمتر کوید وانکه نافرمانی کند داخل ذاکران نیست واکرچه
تسبیح وتهلیل بسیار بر زبان او جاری شود واز نتایج انفاس یکی از اکابرست
ذکر کفتن همه آن نیست که کوئی الله ع ذکر آنست که تو یاد کنی وقت کار صاحب
لباب کوید سخن در معنی آیه بسیار کفته اند وحاصل همه راجعست بانکه مرا یاد کنید
بفرایض وسنن وآداب تا شما را جزا دهم بثنا وکرامت ونزد ارباب ثواب جزای
ذکر را بر سبیل مشاکله ذکر کفت چنانچه داب عربست یا کوییم حقیقت
معنی آنست که ای بنده ها از تو یاد کردن واز من بیاد داشتن نکو دل تسلی شاد کردن
بیت تو دعا میکن بدل از سر اخلاص نام منت میدهم مواهب خاص ای عزیز آنچه

مذکوران در معنا بر آیت اذکرونی از کلام و حدیث استنباط کرده اند بیست و دو وجه ۱
یاد کنید مرا بعمل نیکو و خالص یاد کنم شما را بانواع مواهب و خصایص انا لا نضیع اجر
من احسن عملا ۲ یاد کنید مرا بصبر یاد کنم بمکافات اجر انما یوفی الصابرون اجرهم ۳
یاد کنید بشکر نعم یاد کنم بزیادت کرم لئن شکرتم لازیدنکم ۴ یاد کنید بفرمان
بردن یاد کنم برحمت واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون ۵ یاد کنید بجهد و
یاد کنم بهدایت و رشاد والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ۶ یاد کنید بتقوی
یاد کنم بدفع بلوی ومن یتق الله یجعل له مخرجا ۷ یاد کنید بدعا و طاعت یاد کنم بقبول
و اجابت ادعونی استجب لکم ۸ یاد کنید بندامت از گناهان یاد کنم بمحو و تبدیل آن
یبدل الله سیئاتهم حسنات ۹ یاد کنید بانابت یاد کنم ببشارت وانابوا الی الله
لهم البشری ۱۰ یاد کنید بتوکل تمام یاد کنم بکفایت مهام ومن یتوکل علی الله فهو
حسبه ۱۱ یاد کنید باستغفار یاد کنم بمغفرت و نادم ثم یستغفر الله یجد الله
غفورا رحیما ۱۲ یاد کنید در نعمت و رخا یاد کنم در شدت و بلا فلولا انه کان من
المسبحین للبث فی بطنه ۱۳ یاد کنید بعمل شایسته یاد کنم بحیوة طیبه با نیه من
عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ۱۴ یاد کنید بتوبه
صافی یاد کنم بقبول وافی وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ۱۵ یاد کنید بصدقا
بعرض یاد کنم بانواع خلف و عوض وما انفقتم من شیء فهو یخلفه ۱۶ یاد کنید
بامیدواری یاد کنم بامرزگاری لا تقنطوا من رحمة الله ۱۷ یاد کنید بامتثال امر
یاد کنم بتلقین صواب در قبور یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت ۱۸ یاد کنید
مرا بشبانروزی یاد کنم شما را بفلاح و فیروزی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
۱۹ یاد کنید بشکیبائی در بلا یاد کنم بفرج از مهالکه منا الصبر مفتاح الفرج ۲۰
یاد کنید بشوق و محبت یاد کنم بقبول و قربت من تقرب الی شبرا تقربت الیه
ذراعا ۲۱ یاد کنید مرا در میان گروهی از آدمیان یاد کنم شما را در میان گروه مقربان که
من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم ۲۲ یاد کنید بتضرع و ابتهال یاد کنم
بتفضل و استقبال من اتانی یمشی اتیته هروله ای درویش اینجا عجب نکته ایست
زیبا اشارتیست که کام کسی را که در راه حق قدمی بر داشت که دنبال لطف ازل تا ظهرم
با او فرو نگذاشت بیت کو قدم زد بر ره او که بمقصد نرسید که عنان
جانب او تعالی که مقصود ذکر است اذکرونی علت ذکر ربوبیت نیست بلکه ثنا

صفت عیوب نیست زیرا که صنع قدیم از لا این علت حادث مقدس باشد ذکر
او ازلیست اذکرنی را مقدم داشت یعنی مرا بجان و دل از دست عز عاشقان که
ذکر من خود را ماده است ترجمه بحضرت ای که ابجلنم نیست علی التحقیق باید دانست
که ذکر بنده بر نتیجه ذکر حقست زیرا که فاذکرونی کلام قدیمست حق تعالی
پیش از وجود ایشان لی بیت را یاد کرد و یا ذاکران که در علم ازلی حاضر بودند
خطاب فرمود که امروز همان مخاطبان در میدان ذکر عنان جولان بر افراشته
و ذکر ایشان ثمره آن نهالست که روز ازل در زمین استعداد ایشان کاشته
اند وحدا نکه امر بذکر با وله تعقیب صادر شده اشارتیست بنهانی یا تکرار ذکر
فاذکرونی در بعضی از کتب سماوی یا مده که بنده من فنا ان من یجیبنی او لم
اذکرک قبل ان تذکرنی همچو نه چو که نخست ترا یاد کردم تا تو توانستی که مرا یاد
ولذکر الله اکبر یاد داشت که انس جان تا قسمت بیت یاد فرمودی و گفتی که سکه
عماد من که باشم که بدین لطف مرا یاد کنی ای درویش ذکر دنیا بکذار که همه
ندا و غرورست یاد خلق مکن که در ضمن آن ظلمت و فتورست ذکر بهشت
بهوس حور و قصورست ذکر دوزخ از هول و بلا و ثبورست ذکر او
که همه سرور و حضورست و بهشتی که ذی نور مشاهده حضرت مذکورست
زیرا که ذکر نور روشن شود مذکور بر دیده ذکر نمودار نور علی نور است بیت یاد او کرد
این ذره ابیست دیده خود روشنی در روشنیست ذکر معنا جست کتاب
ذکر هست تا به بیند رده خود دلیری در کشف الاسرار فرموده که اذکرونی
را یاد کنید مرا بی محبت بزبان فاقتلوا مر بی ثنا ذکرکم شما را یاد کنم در مقام قربت
بلسان عنایت از روی عزت و گفته اند یاد کنید بشرم و حرمت تا یاد کنم ببسط
بلیاد کنید بصدق ارادت یاد کنم بمزید سعادت الی در وحش عبارت ختما
وهر فا در بن دو کلمه درج جمیع انجامیده و قول جامع آنست که خطاب با هفت
طایفه است عاصیان و مطیعان و عابدان و مریدان و سالکان و عارفان
و محبان و با هر یکی نوع از مذاکرات در میان آمده عاصیان را میگوید که
مرا بترک جفا یاد کنم شما را بحفظ وفا از شما انابت خطا از من افاضه عطا از شما اوزر
توبه از من عفو کرده جو برا از شما ندم از من کرم از شما معذرت از من مغفرت از شما
بی ستتی از من امرزشی از شما تذلل از من تفضل از شما انکسار از من محو اوزار از شما

بکاو ضراعت از من کرم و عنایت یاد کنید مرا بعجز و نیاز که گاه یاد کنم شما را بجود و توفیق در گاه
و بیگاه دیگر مطیعان را میگوید یاد کنید مرا با قیاد یاد کنم شما را بامان دادن از عذاب داد
ابد ای مطیع از تو شنیدن اقامت از تو بعد اسلام از من حبور و اکرام از تو ثبات
ایمان از من نثار عرفان از تو طهارت از من بشارت از تو استعمال الطاعات از من کمال کرامات
از تو ادای صلوات از من رفع درجات از تو شروع در صیام از من مزید الاحسان و الانعام از
تو دادن زکوة از من پوشیدن هفوات از تو ادای حج و عمره از من وفای بتوفیق تعرّم
دیگر عاملان را میفرماید یاد کنید مرا بخلوص نیت یاد کنم شما را بتحقیق امنیت یاد کنید
بسؤال یاد کنم بنوال یاد کنید با اهتمام در خدمت یاد کنم با انعام در قیمت یاد کنید
بجهد و عنا یاد کنم بجود و عطا یاد کنید بقوت حال یاد کنم بثبوت اجلال یاد کنید
بالخلاص تمام یاد کنم بخلاص از ملام یاد کنید بعمل وفا یاد کنم بنیل صفا یاد کنید
بمقدمات صدق یاد کنم بتتمات رفق یاد کنید بدوام مناجات یاد کنم بحصول
حاجات یاد کنید بمحو اجر رهبه یاد کنم بدوام رغبة دیگر مریدان را امر میکند که یاد
کنید مرا بارادت یاد کنم شما را بافادت از شما کوشش از من کشش یاد کنید بی غفلت
یاد کنم بی مهلت یاد کنید بتتبع الخلایق یاد کنم بفیض استغراق از شما خوف قلوب
از من کشف کروب از شما بیگانگی با خلایق از من آشنا ساختن با حقایق از شما حفظ
حیا از من رفع غطا از شما جهاد نفس از من الطاف انس از شما مداومت عبادت از من
معاونت سعادت از شما دوام ریاضت از من نوال المفاضت دیگر سالکان را میگوید
مرا یاد کنید بتوفی شما را یاد کنم بترقی یاد کنید بتوکل یاد کنم بتقبل یاد کنید بتسلیم
یاد کنم بتعظیم یاد کنید بصدق طلب یاد کنم برفع تعب یاد کنید بدوام سیر یاد کنم
بافاضه خیر یاد کنید بجمیل مجاهدات یاد کنم بنیل مشاهدات یاد کنید بخوف …
یاد کنم با امن و بقا یاد کنید بجمعیت خاطر یاد کنم بصفای باطن و ظاهر یاد کنید
بقطع علایق یاد کنم بوصل حقایق یاد کنید بتصفیه سر یاد کنم بشوق … دیگر واصلان
میفرماید یاد کنید بشهود قلوب یاد کنم بوصول مطلوب از شما … کمالات از
اختصاص در ان … مقامات از شما قبول ملامت از من حصول کرامت از شما التفات
امداد از من الطاف … از شما … شوق از من … ذوق از شما کمال …
از من جمال افضل مبین از شما صفای روح از من بقای فتوح از شما غلبات … تجلیه
حیرت از من … قوت از شما صفوت … از من قوت تا بنده یاد کنید مرا

از اکوان

از اکوان شما را بتجلیه شهود مکون اندر ایقان دیگر مقربان مذاکران خطاب
در میان میارد و میگوید یاد کنید مرا بنظر … یاد کنم شما را بضبط …
تو … شما خوض … از من بخشیدن گوهر بقا از شما ترک حظ خود از من قیام
ما … شما را بحق خود یاد کنید مرا بمحو وجود خود یاد کنم شما را بمحض شهود خود
شما محو رسوم و افنا را از من اثبات مواجب … از شما محاضرة کامله از من …
شامله یاد کنید بشهود طوالع اسرار صفات یاد کنم بظهور لوامع انوار ذات یاد کنید
بفقدان کاینات یاد کنم شما را بمحو مکونات یاد کنید برابطه محبت یاد کنم بواسطه
قرب و وصلت یاد کنید مرا در همه حال تا یاد کنم شما را در همه حال … دوم
مذاکره … نهایی و بحقیقت همانست ثمره شجره انسانیه کشف امراد
او در ذکر رب العالمین گفت لا یزال العبد … و اذکروا حتی … سوم
ذکر عشق است … که ذکر زبان … ذکر دل و جان است در نهایت حال از سلطان
العارفین قدس سره پرسیدند که از شما ذکر زبان … فرمود که زبان …
در میان نگنجد واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر فراموش کردن ذکر است …
در کلمات … طریقت … که چون دوست را یاد کنی با یکه خود را یاد کنی …
خواهی … یاد خدا با یاد خیر … محققان از رسوم شرک …
شرکاست فاذکروا الله … ما سوی الله … که گفته شد بشارت دوستان …
و در … ابن عیینه … که وحی کرد …
… ظالمان را بگو تا مرا یاد نکنند … که من یاد میکنم آنکه مرا یاد …
و یاد کردن من ظالمان را بلعنت است … یاد کنم … بلعنت
یاد کرد … بیت عاقلان و … دهند •
اهل … لعنت اند • بعد از امر بذکر حکم بشکر … واشکروا لی
و سپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون • و نا سپاسی مکنید … امر بشکر
همان عین نهی است … ازان … میان این دو کلمه … فایده دارد که
کسی گمان نبرد که شکر نعمت بمقتضاء امر بکار … بلکه در … شکر
منعم واجبست و اگر در ان تقصیر کند بکفران موسوم باشد و تقدیم …
بر شکر برای آنست که ذکر تعلق بنعمت دارد و ذکر بمنعم شکر وظیفه اهل
عبادتست و ذکر شما را در باب محبت … لطایف … که شکر از قبیل ذکر

و نمايد از کفران امر شکر باشد و ان نيز ذکرست پس درين ايه تکرار امر بذکر
واقع شده و ان مودي بکثرتست و کثرت ذکر علامت محبتست من احب شيئا
اکثر ذکره پس بحقيقت اين امرست بمحبت اما در لباس ذکر و شکر و چون ختم
کرد اين سابقه را بشکر افتتاح نمود ايه لاحقه را بصبر که اين دو صفت جامع
جميع خصال ايمانست پس فرمود که يا ايها الذين آمنوا معني اين کلمات بحقيقة
اينست که اي کرويدکان استعينوا ياري جوييد بر قيام بحقوق شکر تا بار کاه
مؤدي شود بالصبر بشکيبايي که از وقوع بلا بند در رسد بها والصلوة و بنماز
که درومند رحمت شفاي بيمارانها ان الله بدرستي که خداي مع الصابرين
با صابرانست بحفظ و عنايت و نصرت و رعايت فايده ايراد جمله تاکيديه
اطمينان اهل بلاست چه موقع بلا و محنت مظنه جزع و قلق تواند بود
و مبتلا در وقت اضطراب محتاج تثبيت هست پس بتاکيد وعده مستظهر
شده بجانب شکر و صبر شتابد و فتح و ظفر را که ملازم معيتست متوقع
منتظر باشد و معيت بحسب ذات و زمان منظور نيست بلکه بحسب
مناسبت که تخلق باخلاق ربانيست چه از جمله اسماء حسني يکي صبورست چنانچه
در حديث صحيح وارد شده و در ذکر معيت اشارتيست که هر که خدا با او بود زود
بمقصود فايز شود ازانکه غايت بود هر کردد زود شد همه کارها
ميسر کردد بعد از ذکر صبر تعريف مجاهدان ميکند که بناي کار ايشان
بصبرست و بحيات جاويد ايشان حکم ميفرمايد و از انتساب ايشان بمرکه
مفهوم ميشود که سبب ازاله قوت و فوت نعمت منع ميفرمايد ولا تقولوا
و مکوييد لمن يقتل مر انکس را که کشته شود في سبيل الله در راه خداي يعني
در جهاد اموات که ايشان مردکانند چه از اهل خداي کفتن کراهيتست
روش ثواب خداي نزول ايه در شان شهداء بدرست و ايشان چهارده
تن بودند از کبار صحابه شش مهاجري و هشت انصاري کوته نظران کفتند
جزايل کرامات و فوايد نشر بعنايت شهدا در مسانيد علييين و درجات جنان
بيخبر بودند در ميان يکديکر بسبيل تحير ميکفتند بيچاره فلان که در اعلاء
اعلام دين جان شيرين داد و بدست برد تيغ کفر مرده از نعمت حيات
و لذت نعيم دنيا محروم شد حق سبحانه اين سخن را نپسنديد و توبيخ

فرمود که شهيد توحيد را مرده مخوانيد که ايشان اموات نيستند چنانچه
ديکران بل احياء بلکه ايشان زندکانند در حضرت از حيوة دنيوي رسته و بزندکاني
ابدي پيوسته و لکن لا تشعرون و لکن شما نميدانيد کيفيت ان حيوة براي انکه
ادراک ان بعقل متصور نيست و در جواب کسيکه کويد ارواح جواهر قايم
بنفس و بعد از موت ايشانرا بقا و ادراک هست پس تخصيص شهدا بحيوة
چراست ان کفته اند که ايشانرا حياتي هست بقرب الهي و مزيد بهجت و کرامت
و زيادتي لذت که غير ايشانرا نيست چنانچه در حديث امده که ارواح شهدا
در درون مرغان سبزست و ايشان ميچرند و از ميوها و انهار بهشت
ميخورند و شب بقناديل نور که از عرش معلقست باز کشته انجا جاي مي
کيرند و کفته اند ارزاق ايشان بر ارواح ايشان عرض ميکنند تا بدان روح
و فرحي بديشان ميرسد چنانچه اتش دوزخ بر ارواح ال فرعون معروض
ميشود و از ان متالم ميکردند يا احيا انکه بذکر جميل نزد اهل ايمان نام
نيکو را حيات ثانيه کفته اند ع قد مات قوم و هم في الناس احياء بيت
سعديا مرد نکونام نميرد هرکز مرده انست که نامش بنکويي نبرند در حقايق
بخميه مذکورست که هرکه از اهل جهاد اکبر بتيغ هيبت جلال در سبيل فنا في
الله مقتول شد مرده اش مخوانيد که اکر اوصاف وجود با ايشان نمانده اما
بشهود موجد زنده اند اکر اشباح فاني شد في الله اما ارواح باقيست بالله
ايشانرا جذبه انست از ذل دنيا بعز مولي رسيده اند بيت کو کشته شوم
مرا مکوييد بمرد کوييد که او زنده شد و دست ببرد پير طريقت فرمود که بتيغ
زنده شده بدوست ميتوان کفت که زنده جاويدانست اي عزيز اين زندکاني
بکشتن دست دهد انکه کشته تيغ کافرست بهشت را نزد که او مي سزند
انکه مقتول شمشير عشق باشد قياس کن که بچه کرامتها بنوازند بيت کشته
دشمن ان کرامت کردند منکر که بجا کشته دوست پس فرمود
ميکويد هرکدام از شما که بدولت شهادت فايز نشود فدا ايشانرا براي زيادت
اکرام بانواع بلا مبتلا کرده ايم ولنبلونکم و هر اينه مي ازماييم بجهت معامله
ان بايتکان ميکنيم و اکر نه بعد ما هيچ پوشيده نيست اخبار از وقوع
براي تهيه اسباب صبرست و نفس را بران موطن ساختن تا چون بلا

برسد مضطرب نکردد وازابتلا بجهه حیز باشد ونبلونّکم بچیزی یا اندک تقلیل
کرد. بلای مؤمنان ترا جنسیت با بلاها که معاملان ایشان نزا خواهد بود در آخرت
چه در دنیا ایشان نو الذکه چنین هست من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع وکرسنگی
بقحط وتنکی یا صوم رمضان ونقص من الاموال ونقصان بعضی از مالها که بتاراج
حادثات رود یا بجهه بزکوة دهند دوان بصورت نقصان است والانفس و
نقصان در نفسها بیماری وضعف وپیری یا ازاد کردن بندکان وان نقص
انفس ایشانست بر بیرون رفتن تاندایرهٔ تملک والثمرات ونقصان در میوهها
میوهها باَفات سماوی وارضی یا بر کف زدن آن که ثمرهٔ باغ دلند چنانچه در حدیث
آمده است که چون یکی از بندکان خدای فرزندی وفات کند حق سبحانه ملایکه را
کوید قبض کردید فرزند بندهٔ مرا کویند آری بیچاره کوید قبض کردید از وی
میوه دل او را کویند آری حق تعالی برسد که چه گفت بنده کویند خدایا وثنا
حمد وثنای تو بجای آورد وکلمهٔ استرجاع بر زبان راند خدای تعالی کوید بنا کنید
برای بندهٔ من خانه در بهشت ونام نهید بیت الحمد نام نهند ای محمد بشارت ده
درویشان محنت زده کانست جهت تسلی ایشان در اول این آیه استاد ابن القاسم قشیری
فرموده که ولنبلونّکم تا مبتلا بجمال لیلی دادیم بلا مشاهده نموده قوت صبر
بیفزاییم برکه حرمت عشق زیادت افتد بلا را برنک نعمت سازد بشر حافی
کوید بر بازار بغداد میگذشتم یکی را صد تازیانه زدند وآه نکرد وی را از پی
بزندان بردند نزدیک وی رفتم در اثنای راه بحال سخن پرسیدم گفتم ای جوانمرد این
همه زخم از برای چه خوردی گفت شیفته وآشفته عشق بودم ولقمهٔ
عاشقان از خوان بلا مقرر کرده اند بیت عاقلان بنده که از بیم بلا تا لا ننکی
عاشقان تو بلا را بدعا می طلبند. گفتم در وقت تازیانه خوردن چرا آه
نکردی تا تخفیف کردندی گفت معشوق هم نظاره میکرد در مشاهدهٔ او
چنان مستغرق بودم که نه پروای ناله داشتم ونه مجال زاری گفتم اگر نظرت
بر جمال دوست حقیقی بودی که حال تو ای دیدو مبتلا هست استغراق تو ذوقا
تو خود نهایت نداشتی آن بیچاره را بدین سخن از پس حجاب عشق مجاز بجمال
محبوب انلّه نمودند فرخوق نعره زد وجان نثار کرد بیت
چه خوش باشد که کر عشق یار مهربان میری. شراب شوق او در کام

ونامش

ونامش بر زبان میری. دران ساعت که بنماید جمال خود عجب بنودی
که از حیرت سر انکشت تعجب در دهان میری. والخ آیه را بنو ختم برفتار
میکند وبشر الصابرین خطاب با محمد امین است صلوات الله علیه تبشیر
که این صبر کنندکان را بشارت ده ومیشاید که خطاب باشد با هر کسه ازشان
او آید که بشارت دهد چه فضیلت صبر بسیارست وصاحب ومستحق
آنکه همه کس مبشر او باشد ومبشر به محذوفست تا هر نوع کرامتی خواهند
بجزای صبر خیال توان بست وکو بنده رحمت واحسانست بدلیل انکه بعد
ازین خواهد آمد الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسید ایشان را مصیبة
دشواری وزحمتی هر حادثه مکروهه که به بنده رسد مصیبتست وان صا
دروقت وقوع مصیبة قالوا کفتند انا لله ما از آن خداوندیم اقرارست
بعجز عبودیت وضعف بشریت وانقیاد حکم قضا واتصاف بتسلیم
ورضا یعنی که مصیبت در نفس ما واقع شود ما را جزع نرسد که بندکانیم
فکیف که در اموال واولاد واقع شود ع والعبد وما له لمولاه وانا الیه
راجعون وما بسوی حق باز کردندکانیم اعترافست ببعث ونشور یعنی رجوع
ما او خواهد بود که بقضاء او راضی باشیم مستوجب ثواب ابد کردیم واکر
بقضا رضا ندهیم مستحق عذاب مخلد شویم ابو بکر وراق کوید انا لله
اقرارست از ما مر حق را بملک وانا الیه راجعون اعترافست از ما بر نفس خود
وکفته معنی انا لله است که امروز هیچ نداریم از فقدان دو مفهوم انا الیه راجعون
آنکه فردا هیچ نخواهیم داشت از اختیار در هر چه هست از حال وما احضرت ذوا
الجلال راست وازان ماجز تسلیم ورضا هیچ بر مضمون این کلمه بر تسلیم
مشتملست واورد کلمهٔ استرجاع کویند سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که هیچ
یکی از امم ماضیه در مصیبتها این عطا نکردند که امت مرحومه را یعنی
استرجاع چه اکر کسی از پیشینیان دادندی بایستی که یعقوب مکروب راعم
بودی تا در فقد یوسف بجای یا اسفی انا لله کفتی ودر حدیث آمده است که هر که
استرجاع کند نزدیک مصیبت خدای تعالی جبر مصیبت او کند وعاقبتش
نیکو کرداند وعوض وی را خلفی صالح که بدو خشنود کردد کرامت فرماید عکرمه نقل
میکند که شبی چراغ آن شمع ملت صلوات الله علیه منطفی شد گفت انا لله وانا الیه

راجعون پرسیدند که یا رسول الله این مصیبتست فرمود آری هرچه از وآزار
بمؤمن رسد مصیبت باشد ای عزیز صبر همین نیست که در مصیبتها کلمه استرجاع
بر زبان داشته باشد بلکه بدل باید تا دریابد که خلق را برای رجوع باحق آفریده اند
وهیچ کس از ین گریز ندارد الیه مرجعکم جمیعا و چون بازگشت بدوست همه
کائنات عالم در جنب آن بی وزن باشد و بر امید رضای او هر شربت تلخ قضا
خوش گوار کرده **بیت** گر با تو شبی دست در آغوش توان کرد بیداد تو یکسره
فراموش توان کرد ۞ **اولئك** آن گروه که در مصایب صبر کرده رجوع بکلمه استرجاع
نمایند **علیهم** بر ایشانست تقدیم صله فایده اختصاص میدهد **صلوات** رحمتها
من ربهم از پروردگار ایشان **ورحمة** و نعمت و گفته اند بهشت و تسمیه بهشت
برحمت تسمیه محلست باسم حال واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله
واگر رحمت را بمعنی خود گیرند مراد رحمتی باشد بعد از رحمتها و فایده ارداف
اعلامی بانکه رحمت بر ایشان انقطاع ندارد در مدارک گوید صلوة حنو و تعطف
واز در موضع رأفة وضع کرده و با رحمت مقترن ساخته کقوله فی موضع
اخر رأفة ورحمة و گفته اند صلوات ثناست در دنیا و رحمت تکمیل
است بمغفرت در آخرت **واولئك** و آن گروه **هم** ایشانند **المهتدون** راه
یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمست یا در دنیا
بقول صواب و در آخرت بنعیم و ثواب وفاروق چون این آیت خواندی
گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو هم سنگ اند ونعم العلاوة یعنی اهتدا
خوش سربار یست صلوات بر مصیبت ماضیه و رحمت برای حالیه و اهتدا
بجهت آتیه و این سه فضیلت برای صابرانست و اجر ایشان زیاده از شرح و
بیانست للصابرین عواقب محمودة صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست
چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست و چون نفوس را از مصیبت گریزی
باشد و در زمان حضرت رسالت صلوات الله علیه اکثر مسلمانان از طواف صفا
و مروه کراهت داشتند بعد از بیان مصایب ذکر مروه و صفا میکند **ان الصفا
والمروة** بدرستیکه صفا و مروه یعنی طواف بدیشان **من شعائر الله** از نشانهای
حج خانه خدای است صفا سنگ سفید سخت را گویند و مروه سنگ ریزه
زود شکن را و این دو لفظ علم دو کوه اند بر مکه در اخبار آمده که چون آدم و حوا

برانجا رسیدند

برانجا رسیدند آدم بکوه صفا برآمد و حوا بر مروه قرار گرفت آنرا بنسبت
صفی بر و صفا گفتند و این را از جهت سکون مرأة بر و مروه نام
نهادند و چون سعی میان ایشان نشانه عهد جاهلیت و شعار کفار
عرب بود بنا بر آن اهل اسلام از آن پرهیز میکردند یا اهل مدینه قبل
از اسلام چون بحج رفتندی اول زیارت منات بجای آوردندی و آن بتی
بوده است بقدید نزدیک بمقابر ایشان و اقتضاء رسوم جاهلیت آن بود
که هر که زیارت منات کردی او را طواف صفا و مروه حلال نبودی چون
نوبت دولت اسلام در رسید حکایت حال بحضرت خواجه عالم صلی الله
علیه و آله و سلم عرض کردند و این آیت نازل شد و گویند سبب کراهت آن بود که
شبها دیوان میان مروه و صفا مجتمع شده بآواز مزامیر و الحان شاه رود
سرود گفتندی و شیاطین بانواع حیل فریبها و رنگها از راه بردندی [illegible]
و رغبت ایشان در پرستش اساف و نایله زیاده کردندی و روایت ابن عباس
رضی الله عنهما آنست که بر صفا بتی بود مسمی باساف بر صورت مردی تمام
خلقت و بر مروه زنی نایله نام دراز بالا و خوب دیدار و اهل کتاب چنین
گفته اند که ایشان در خانه کعبه زنا کردند و از عظمت بیت الله غافل مانده در
حرم محترم بطریق سفاح میل کردند بسبب آن مسخ شدند در حال بحضرت محول الاحوال
ایشان را سنگ گردانید تا دیگران را عبرت باشد و حرمت حرم بر اهل عالم هویدا
گردد پس جاهلان روزگار دعوای اعتبار اولی الابصار یکی را بر کوه صفا و دیگری را
بر بالای مروه وضع کردند و چون روزگاری بر آمد بت پرستی میان ایشان حادث
واوباش عرب و اکثر سفله و جهال اساف و نایله را بخدایی اعتقاد کرده
میپرستیدند و در زمان جاهلیت اجلاف عرب که ایشان را طواف کردندی
و در سعی سبع تعظیم ایشان را رکنی عظیم دانستندی چون مقدمه احکام شرایع
شایع گشت و اعلام اسلام بکتابت فتح و نصرت معلم شد **بیت** ز بوستان شرع
نسیم لطف وزید بنوبهار حقیقت گل مراد شکفت ابطال العرب باعمال القتال
مهاجر و انصار کشته امارت مکه در تربیت کعبه بر خدام عتبه عرش احترام حضرت
سید انام علیه الصلوة والسلام قرار گرفت مومنان را از طواف صفا و مروه که شعار
کفار بود عار آمد حق سبحانه بدین آیت طریق توجه ایشان باز نمود و فرمود که صفا

ومروه از علامات تعظیم وشعایر حج است وسنت هاجرکه طلب آب میان آنها سعی نموده ومحل آن تمام این سخن در سورهٔ ابرهیم خواهد بود **فمن حج البیت** پس هرکه قصد خانهٔ خدای کند باعمال مخصوصه درحالت احرام **او اعتمر** یا متوجه زیارت کعبه شود بعملها مخصصه بدان وقتی که محرم بود **فلا جناح علیه** پس هیچ گناهی نیست **ان یطوف بهما** در آنکه طواف کند میان آن دو وسعی نماید میان ایشان و این سعی بمذهب شافعی ومالک وبروایتی از احمد رحمهم الله فرضست واز جملهٔ ارکان ونزد ابی حنیفه بهیچ وجه ورواییة وهیچ جزیجای آن نباشد ونزد امام اعظم از واجبات حج است نه ارکان و فدیه بجای آن باستد ای عز بن صفا ومروه چون در حج اول خانهٔ محرم واقع شده اند وسعی که نشانهٔ تعظیمست میان ایشان مقرر شده والجار کرم لاجل الجار قصوی جانکو بظل دولت صاحب دلی در آئی وبحریم دل شو که جلوه گاه نظر کبریا پناه بردی شک نیست که عزیز دو سرا ومقبول همه خلق خدا شوی **بیت** هرکه زهیچ خبری یافتست از دل صاحب نظری یافتست بود قهٔ قافلهٔ مقبلان نیست بجز همت صاحب دلان صفا اشارت بصفوت دل دوستانست در مقام معرفت ومروه عبارت از مروت نفس عارفان در راه خدمت وسعی که بدو نوع را بواسطه صفوت او از کدورت مخالفت صفا کی بخشد ونفس را برای انکه در لشت رسم مروت در مرتبهٔ خدمت مرو مخوانند واین صفوت ومروت در نهاد بشریت از شعایر فضل الهیست یا بده ولا آن کوهر شریف نفیس در بن صدف کثیف خسیس از کجا امدی ای درویش از دیده انظر برین سخن گفت وعارفان سبحانی را بکوهر شرف ذوالنون رحمه الله کو بیمردی را دیدیم که ظاهری شوریده داشت وباطنی آرمیده دل بعلایق او کوانیه میداد ونفس از صورت او شتر بنمود ومن میان خواهش دل و نکوهش نفس متامل بود که ناکاه آن جوانمرد در من نکاه کرد وگفت یا ذوالنون نفس را مکوکه **الدر دون الصدف** صدف بشریت را حجاب بینی مرشاهوار معرفت ومحبت را بین **بیت** مکذار تماشای صدف کان خزفست بنکر که چه کوهر صدف دارد شرف در بحر الحقایق فرموده که صفا ومروه از شعایر حج است در ظاهر وصفا ومروه از شعایر حق در باطن وصفا اشارت بسر هست ومروه بروح وسالک عارف میان هر دو بقدم سعی در طلب فتوح زمانی طواف سر وقتی بر روح میکند بموافقة احوال بلا ملازمة لاحوال الظاهر وکاهی طواف صفا اصفیانی سر میفرماید وبقطع تعلقات از مکونات بهمه

توجه بحضرت ذات وگفته اند طواف سر بتعظیم امر الله است وطواف روح بشفقت علی خلق الله انصاف بدین دو صفت چون صفوت و مروت **ع** واز آنکه صفا نبود مروت نبود **ومن تطوع خیرا** هرکه بطوع ورغبت خویش عملی نیکو بجا آرد بزیادتی طواف یا سعی یا ادای نوافل یا حج وعمره بر سبیل تبرع وهر آینه آن شکر نعمت باشد **فان الله** پس بدرستی که خدای **شاکر** جزا دهندهٔ شاکرانست عارفان معنی شاکر چنین گفته اند که گاه بزرگ از بندهٔ درگذرا ند وطاعت خود را بقبول بزرگ گرداند **علیم** داناست بعمل نیکوکاران یا بنیت ساعیان صفا ومروه واهل تطوع وهیچ چیز بر وی مخفی نیست چون آیات شعایر در کتب یهود بود وعلمای ایشان پوشیده میداشتند پس آیت آمد که در کتمان حق موجب لعن وطرد هست جنانچه احبار یهود در پنهان داشتن آیات محمد **ان الذین** بدرستی که آنان از علما وروسای یهود که از روی حسد **یکتمون** میپوشند **ما انزلنا** آنچه ما فرو فرستاده ایم **من البینات** از سخنان روشن که دلیلست بر نبوت **والهدی** وراه نماینده بنعت وصفت محمد صلوات الله وسلامه علیه واین پوشیدن ایشان هست **من بعد ما بیناه** از پس آنکه بیان کرده ایم آن متولیا باهدی را **للناس** برای مردمان **فی الکتاب** در توریه یعنی ما هویدا کرده ایم وایشان مخفی میسازند یا روشن ساختیم برای مؤمنان مرقوم اکنا احبار یهود مهر پوشیده اند ودر همه آن میکوشند اگرچه مورد آیت خاص است اما حکم عامست یعنی هرکس که علم داند وبر آن غیری که مستحق آنست باز دارد و هرکه علم را از علوم دینیه واز مستحق بپوشد ومنع المستوجبین فقد ظلم از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که مردمان میگویند ابو هریره حدیث بسیار نقل میکند واگر نه خوف این آیت بودی که **اولئک** آنکروه که میپوشند کتمان حق **یلعنهم الله** ایشان را خدای براند واز رحمت خود دور میکند **ویلعنهم اللاعنون** ولعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان مکر جن وانس یا خدای تعالی ولعن لاعنان سه لعنت است بر وجه کاللهم العنهم در کشف الاسرار آورده که هرکس بر کسی لعنت کند آن لعنت باسمان متصاعد شود پس بر آنکه فرود آید اگر او را اهلیت لعنت نبیند لاعن باز گردد و اگر او نیز مستحق لعن نباشد بیهود رجوع کند که ایشانرا بشبهه استحقاق لعن ثابتست وهمه این طایفه سزاوار لعن اند **الا الذین تابوا** مگر آنهایی که باز گردند از شرک با ایمان واز معصیت بطاعت یا توبه کنند از کتمان نعت حضرت رسالت صلوات الله علیه **واصلحوا** و صلاح آرند کارهای تباه شده را در معلم ندار که ما فات یا شتند **وبینوا** وبیان کنند از صفات که نعت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آنچه پوشیده داشتند یا توبهٔ خود پیش مردم ظاهر کنند تا نام کفر از ایشان برخیزد **فاولئک** پس ایشان اند که بسبب توبه واصلاح **اتوب علیهم**

باز کردم بدیشان برحمت وانگاه هشان مرکذدم وانا التواب ومنم قبول کننده توبه
بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان مهربانرا و برده که بعد از نزول این آیه
جمعی بعهد قبول توبه اسلام آوردند و باز مرتد شدند بکفر باز کشتند و کفتند از تربصها
جانب خویشان و دوستان خود مستغنی نیستیم آیه آمد که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
کافر شدند از یهود بجحود نبوت محمد صلوات الله وسلامه علیه وماتوا و بمردند و توبه ناکرده وهم
کفار وایشان کافر اند تا تمام حال اولئک آنها اند که علیهم لعنة الله برایشانست لعنت
خدای لعنتی که قبل از ... لعنتی بود برایشان در حال حیات و لعنت بعد از مرگ
والملائکة ولعنت فرشتگان والناس اجمعین ولعنت همه مردمان مراد از
ناس مومنان اند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است و اکر بر عموم کیرند آن در قیامت جمعا
بود که اول خدای بر کافر لعنت کند پس فرشتگان پس همه مومنان چنانکه کافران یکدیگر را و اهل لعنت
لعنت کنند ویلعن بعضکم بعضا خالدین فیها جاوید باشندگان در لعنت یا در آتش که
نکنند ... لا یخفف عنهم العذاب سبک کرده نشود ازیشان عذاب
نوع دیگر انقطاع ندارد بلکه هر روز زیاده شود زدناهم عذابا فوق العذاب ولا هم ینظرون
و ایشان مهلت داده نشوند بجهة باز آمدن بدنیا یا برای اعتذار یا منظور
نشوند بنظر رحمت ... کنا از کی توحید بود دلالت آن که موجب امنیت ... والهکم
وخدای شما اله واحد معبودیست یگانه و یکتا نه واحد بنسبت ذات انقسام و تجزیه
بر وجه جایز نیست یکتاست در صفات اضداد و نظیر و شبیه ندارد و یگانه است در افعال
بطهیر و شریک احتیاج ندارد و واحد است در استحقاق قدم که او در ازل هیچ چیز نبود
و بعد از وی هیچ شی نباشد لا اله الا هو در پرستش نیست الا او که ...
الهی که باید مستحق عبادت باشد که غیر شما اله باشد نفی کرد که هیچ معبودی
نیست مگر الرحمن الرحیم ... زیرا که او و بدین صفتها مولی
اصول و فروع نعم است وماسوی او ... منعم علیه پس مستحق عبادت نبود مگر آنکه
یکتا باشد ... ربوبیت ولطایف عبودیت ... والهکم جمع کرده جهت فهم
که مراد الوهیت نیست وجه لطف آنست که ... اضافت نیست کلمه الله اسم ذاتیست
که مستجمع جمیع صفات کمالست ...

نزهها صنعتها ... قرب ... ایشانرا ... کاف و میم است ... قرآن
خطاب ندانسته ... اضافت تشریف است ... بندگان خود مضاف
کرداند که عبادی ... داشته ... اضافت کرد که والهکم
درخطاب ... خود ... تخصیص کرده ... ایشان
... ایشان اختصار نمود ... شد
از مسجد ... تا مسجدی ... کعبه ... خلیل ...
جلیل ... ای ... که خداوندی ... کان
یا بنده ما استحقاق ... اضافت ... از
غایة الکرام ونهایت احسان ... جمعی ...
فرمود که والهکم ... عالم ... حدوث ... قدم ... رسوم
... الفتاحی
... کشید
... بیت
تو هنوز ... که او تو ... یسندد
ما بنود ... وجود ... که تو ... عنایت وجود ... کار ما را تمام میکردی
بنده خویشی نام میکردی ... مسلمات ... کلو
بودی وهمانی تو که ... ما ... داری
مانباه ... ما کردی ... کشتی ... ما
... کشتی خود کردی آب ده
... آب ده بیت کریمان ... کنانند ... دریا
تو ... که ... عالم ... هیچ
... اسم اعظم ... الله
الله واحد ... الله لا اله الا هو الحی القیوم ... رحمه الله
... والهکم اله ...
بود ... غالب ... نصرت و عزت
حال او بود ... والله یعلم کل عبد ... اوست صفت
الهی ... کعبه ...
... معبود ...
... سماوات و زمین

را ملکی تنها جسمانی نگاه توان داشت واکر محمد صلوات الله علیه رایت میکوید که
شاری نمائید بفتحی که طبل و علم نوازند شد زیاد دیمکا الملوک کنفلسیه تسلط تفرین
تمکین داوست پرآیت فرستاده و در وهشت · فتنه از آیات قدرت بیان کرد ان فی
خلق السموات · در آفرینش آسمانها والارض و در آفرینش زمین · واختلاف
اللیل والنهار · و آمد و شد شب و روز در پی یکدیگر بر سبیل تعاقب و تناوب یا اختلاف
ایشان در طول و قصر · والفلک التی تجری · و در کشتیها که میروند فی البحر در دریا
بما ینفع الناس · بنفع مردمان یا چیزی که ایشانرا نفع رساند از تجارات و مکاسب ·
وما انزل الله · و در آنچه فرو فرستاد خدای من السماء · از آسمان یا ابر من ماء · از باران
فاحیا به الارض · پس زنده ساخت و تازه کرد بدان زمینرا بآب · بعد موتها · از پس
مردگی و پژمردگی او · وبث فیها · عطف بر انزل است یعنی و در پراکنده ساخت
فرو فرستاد از باران و نیکو بر الحاق کرد در زمین · من کل دابة · از هر جنبنده و مثله
که معطوف بر فاحیا بود جنبنده و غذای دواب و بهیمه نیز از باران و ... و کیاهات
وتصریف الریاح · و در بگردانیدن بادها از هر جهتی · والسحاب المسخر · و در ابر رام کرده
داشته مدام شد امر خدای · بین السماء والارض · میان آسمان و زمین · ولآیات
مسخر بود است تا بهر طرف که حکم خدای باشد ابر آید · لآیات · علامتهاست یعنی در
همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت ربانی و بدایع فطرت سبحانی و لطایف نعمت الهی
و عجایب قدرت نامتناهی · لقوم یعقلون · مرکروهی را که خرد دارند و خود را بینا کنند
بعضی از ابجاد آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و در وی تفکر نکند و فکر در بر ...
ستاره و زهره فشان بر بیکان ... و اخبار بر سبیل اختصار در هر یکی
گفته ... آسمان طاق ... در قد و سقف معلق خیمه بی ستون بر افراشته و
بی علاقه بر هوا معلق بداشته رفع سمکها فسویها سمک بدان بزرگی و شوکت
بر هوائی بدان نازکی لطافت حصار ... قطعه ... بی تفاوت و قصور ...
قدیم و فاطر حکیم که هر لحظه او را از اختلاف و اعوجاج نگاه دارد و چراغهای
آفتاب و شمع شب افروز ماه را بر وی بجلوه آرد مصابیح کواکب و قنادیل ...
که سبب هدایت ظلمات بر و بحر است بر وی درخشان سازد ·

بیت

فلک بر بالای داد انجم افروز · خرد را بی میانجی حکمت آموز · که از طوبی حکمت بحرکت
دوری یا فلک مستقل توان شد · بر فلک بها باید که · بیت · درست آنست که
این گردنده کاو بر کار پیوست · ... گردندی بی اختیار هست · اگر گرد آنست شاید

تحسین ذات

تحسین ذات کرد آنند باید · بلکه طبیع هر دانه‌ای هست · کی باکو دنیه کرد آمده
هست · اما زمین بساطیست مبسوط و مهادی مضبوط جمالی اتقال الجبال کفنا
احیا و اموات بود که هکها شامخ و عالی و در و در هلهای پی جواهر و لآلی
بالوی بصنعت بیت آراسته · سر هیچ بدان سان که در لخلخته · و دو اجناس تراب
مختلفه که در رنگ و بوی و صلابت · و رخاوت بیکدیگر مانند و از هر یکی کاری دیگر و
انواع کلها چون طین مختوم و طین رومی و ابیض که هر یک خوشیه را شانیدا ابجاد بالخاصیت
چون باد زهر و مقناطیس و امثال آن غایب فی نباتات بالمنفعتش را چون در
حبوبات غاذیه و اشجار مثمر و نهایت فی معدن فلزات چون زر و سیم که مدار
معاش برادمی نهاده اند او ست و مخازن جواهر قیمتیات چند لعل و یاقوت و فیروزه
در و در از تغیر و اجزاء او که پیوسته محسوس و مشاهده است کال تغوان
کرد بر حدوث وی و احاطه ما ورا ... علم و قدرت و ارادت مدبری فهیم و قادری
حکیم صورت میبندد · بیت · کوی زمین در خم چوکان او ست · کوشه از جرعه
میدان او ست · اما اختلاف لیل و نهار نعمت آسایش آدمیان و آرایش عالمیان
و فتح کشاد در نجا دخارج مشکمی به بیش ایوان فرو کشاده · و سلطان روز سنه
افروز بجای جرز تر بی فام بود ظلام در هر کند · بیت
جهانی مهد و بیدار آمکاه · بخواب اندر آید در و پیش شاه · و در زمانی که هندوی
تیره رای نادیکه روی شب حبل از خطه نمان بر دارد و خسرو شب الخاوری
از درای شق نیلوفری رخسار تا بان بجهانیان نماید · بیت · عالمی را جز بر حرص و امل
در تکاپوی آرد از بیم هول ... ن ... و تعاقب لیل و نهار و متضمن حصول مصالح خلقست
جهت کسب معیشت و شب از برای آرام و راحت و انتظام این مصالح جز
حکمت بالغه و رحمت و اسعه میسر نه ... و محول احوال شود انشدها کشتی
ایست که بهر کداری بالانبر برد و دفعه کی بدستیاری پای را هم بسیار بیک
زمان قطع کند · بیت · باد پای آب بر قنادی · که دانش مجوب · آب را
هموار کامر بو باد و هم او عنان · اوکان قوتست و تیر انداز هیان ردارد مدام
میرود همواره تیز از راست چون تیر از کمان · با وجود کوی از اب لطیفه روا
و بادی نرم و سبکی اندرون آن ایجوج بزاو بدن آلات و ادوات که ترکیب کشتی
از ان محکم باشد شفقت و کثرت آب که جریان سفینه بر و منصوب بود تعیین

بادی مخصوص معین کرد و از تحریک آن کیفیت و لرزه کی که از کوب بروید بخش
جو بقعه همنا آفرید کاه و حکمت پرور د کاه صورت پذیر نیست و در ضمن ابتدا کشتی
قصه دریا نخمند بر جست که ملاح قدرتنا و نا دام ساخته تا کشتی برو اسان که ترو ق
با آن همه کرانه بر کلا ابجا وقت ادهم تخصیص فلک بنگر بجای آن نشست که سبب حوض
دریا او مستعد بر بعضی از عجایب دریا الملاح توان یافت و در دریا مستیست خروشان
و آشفته ایست جوشان از شود دیدن که کف بعلیا آورده و از بیم دلی جیبی بشان
ابروا فکنده — بیت — ندیده آتش زباد جوشان * شده در دی مرد رزون دا
در آنجش چون زمانه شعله پرور * گهر زیر با خاشاک برسر — صاحب فواج امواج
بر خار و مواج عز آبها و ما از اصدا فجواهر و لولو و مرجان کرانه بدایع و ادیحوا
عظیمه هایل و ساعات شربیه نافعه پایان نه اگر به عذوبت و سلوحت آنها م و اسطر
تا مرکز نشد و اقف توان بو فتحنا و مصالح قد برهه فتلطع تیا — بیت — کنده ها بست خواه
علیشان او ست آخ ازین پایش بن همه ز نجیر چیست * اما آب باران در ذات خود
صفتی چند دارد از رقت و لطافت و رطوبت و عذوبت که هیچکس بر ایجاد آن قادر نباشد
الا حق سبحانه و تعالی و معدن آن آب بر صورت قطره ها انشقاق ارض پیدا نه هیچ عاقل
دان پوشیده نیست و در دانا دامن که دست قدرت بقلم مشیت بر هر قطره نوشته
است که کجا فرود آید و مخلوق کدام تشنه رسد یا کدام گیاه به تر شود و کدام قطره بدر
و کوهر کردد و ظهور نباتات و حصول اقوات و ارزاق حیوانات با اختلاف صور و هیات
و تفاوت الوان و طعوم و لذات و ظهور هر یکی در وقتی مخصوص چون بعد
و احیاء زمین مرده بدو بهر که دایجه فهم سلیم طبعش پنهان مخفی نماند که عز
زمستان زمین افسرده و پژمرده سرسبز از نشو و نمای شکفته ابکر و فوآیتی
عروسان و از کاخ شاخ در افتاده و ستاره آنجا دعوی ارتفاع و ارتفاع از سر
بنهاده — بیت — سبزه بخوبی اغباری شده * دست گلی بسته خاری شده * چون فصل
ربیع بدیع در آید و قوت نامیه از پس پرده عمل جهر کشاید بر صفحه عجایب دالشارت
رسد تا گلها که در آب و سیع و عطا قنش کجها از آب سر بر داشته سر از وجه
بجلا فراغضای و رابطه ارتسام ایستادگی نماید عطا المعد بجو نباتات نبات
کرا نصیحات ز هر یکی کام آن روی ایشان خشک بینها الطراوت شاد پژمرده است
بو ضع اصطناع آتان و سبزآب کرد آنکه لکسوت لطافت و خلعت نظارت سرا ز مغاک

خاکیتی بعلو ده زبان حال بتکرار فانظر الی آثار رحمة الله یکشاید — بیت —
بسکان زمین هوز نها بکتت بندا * سبحان هو فانظروا الی آثار * اما بث دواب
ایشان چهار صنف باشند سکان آب از حیوانات بحریه و متوطنان ماغ
از حشرات و هوام و سکان فضای زمین از سباع و بهایم و سایر ساحت هوا از
مرغان و در هر یک از اجناس و انواع و اصناف و اشخاص ایشان صنعها دیگر بر
ظاهر است از اختلاف شکل و صورت و او از و هیات و حرکات و سکنات و هر یک
از ایشان ملهم اند بآنکه چون غذای خویش بدست آرند و چگان خود را چگونه
نگاه دارند و مقام خویش بر چه منوال سازند و جفت خود را بچه نوع شناسند
و از دشمن خود بچه حیله پرهیز کنند و از الهام نیست جز فیض ملک علام — بیت —
محرز فیض ازل بگشاده * هر کسی را آنچه باید داده * اما تصرف بر ایاح بمقتضی
خالق الاریاح و فالق الاصباح دلیل روشن است کر کیفیت مبادی و کیفیت
ایشان تامل کند و بغلطی تفکر در صفای که ایشانرا هست از تلقیح و تلیین و
ترویح و شقیقه و تبرید و تخفیف و اجزاء سفر و ازاله و راح و غیر آن مشاهد
نماید و در هبوب مبشرات و ذاریات و ناشرات و لواقح که دو اسح دختیند و
در جستن صرصر و عقیم و قاصف و عاصف که در بر و بحر باد عذاب مند فکر
فرماید عبرت بیند که در میدان زمان یکی چنان تند میوزید که در ختان در هم
و بنا ها در هم شکند و یکی چنان نرم می وزد که روح بیفزاید و غبار از دل
آئینه بزداید — بیت — ز کوی یار بیا اید نسیم باد نوروزی * از این باد ار مدد جویی
چراغ دل برافروزی * از تفاوت هبوب باد از جوانب و اطراف و اختلاف
احوال ایشان در لطف و عنف استدلال کند بر آنکه ایشان اسیر سلسله تقدیر
و مسخر حکم خدا وندند بلا ماسحاب مسخر بنفسست آتش از و جگر دی افروز
کاهی شقوق نیلی بچشمه نورانی آفتاب بپوشد و کاهی نقاب بکحلی برخ و شناعی
که در وه بکشد بسقا میدان زمین دامن سعی در آفتابه و قطرات
آسیم بر ساحت خطه غبرا افشاند — بیت — سحاب از هشکر وار دیده بپزد * ز عنبر
کافور بیزد * یا بار کران در هوای لطیف ایستاده و قطرات امطار در وجود
نهاده نه بر زمین فرود اید و نه در هوا منکشف کردد با آنکه طبع مقتضی از
هر دو است و یکی از دلایل تسخیر او آنست که اگر دائم باشد ضرر بسیار در ان ممکنست

واگر منقطع کرده مضرت سکوان براو مترتب پس قاید قدرت الهی در وقت حاجت
او را بمجاورت دعوت بر وفق مصلحت میدارد و بعد از حصول منفعت می برد بیت
نقاش قدرتش زده بر عرصهٔ هوا بی شقه و طناب سراپردهٔ سحاب ای عزیز
این آیات فی الحقیقه کافی بود که بیان بر وحدانیت متکلان توان کرد بدین وجه که اینها مسخر
و مخلوق‌اند و مخلوقات و مصنوعات را از خالق و صانع چاره نیست و لابد صانع
واحد باید چه بیش از یکی زیادت از حاجت بود بی نفع و منصوص علیه است یعنی
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اما اگر عارف در آیات انفسی نیک تأمل کند
با هر قدرت بروی ظاهر خواهد شد فاما اقل مرتبه در تأمل آنست که نفس ناطقه
را مثابه آسمان داند و بدن را مثابه زمین و اختلاف لیل و نهار را مانند اختلاف
نفس و بدن فلک و بحر عمود انقلب مرید و آب منزل اشارت بعلم الهی و فی
آگاهی بواسطهٔ معارض بث دابه انتشار قوی غضبی و سبعی و شهوی
و حیوانی و نطق انسانی و وهمی شیطانی تصریف ریاح تردید ریاح ثلث طبیعی
و حیوانی و نفسانی سحاب مسخر عموم و خصوص مشتمل بر فواید دلبستگی علی
تاله مرد است مؤید با داه اشک که هم رو و هم جود این آیات و این آیات ظاهر و تطبیق
کند اما این مفردات را بر وجه مقتضای ذهن سلیم ترکیب نماید و دور نیست که
از سر من عرف نفسه فقد عرف ربه بروی هویدا گردد بیت مرا از آفاق چیزی که برد
در انفس نمودار آن ساختند . که از صورت فرق بی معنی بری . ز سر [؟]
بی خودی . ای درویش تو بآیات آفاق فی خلق الجود راه بیمای و بدان عجایب
آسمان و زمین و غرایب بحر و بر نگر تا صانع را بمصنوع بشناسی و آیات
انفسی خصوص را ببین تا شناسای خود کمالات میکنی تا از صفات بمو صوف
راه و ذات را بصفت بدانی تا مثال اختصار و با هم بدو شناسنده نه ...
بویی نکو ... تا از غیر او بدو بیت حق را بحق شناس که در قلزم عقول
میکند نهنگ تحیر من و ترا و با وجود وضوح این آیات بینات که دلالت
او بر صانع حکیم و مبدع قدیم مخفی نیست بعضی بی بصیرتان اتخاذ انداد می
کنند و در توبیخ ایشان میفرماید و من الناس من یتخذ و از مردمان کسی هست
که فرا میگیرد من دون الله بیرون خدای اندادا همتایان و شریکان مرا چنانچه اهل
کفر یحبونهم دوست میدارند ایشان را کحب الله چنانچه الله را دوست باید داشت .

یا چنانچه

یا چنانچه مؤمنان دوست میدارند خدا را یا برابر منزله که کافران دوست
میدارند یعنی تسویه میکنند میان محبت خدای و بتان و گفته‌اند بتشویه بیان نخواهد
در معصیت خالق فرمان میبرند بر وفق هوای که فرمان حق تسلیم برد والذین آمنوا و
آنها که ایمان آورده‌اند اشد حبا لله ایشان ثابت‌تر و قوی‌تر بر محبت خدا یعنی
دوستی مؤمنان خدایرا بیشتر و بسیار است از دوستی کفار بتان را چه مقلد
و از برای دوستی کفار اصنام را از روی تقلید است و محبت مؤمنان چه که
علم بالله را به تحقیق وجه بی شک آفتاب تحقیق چراغ بی فروغ تقلید
روشنائی نمی‌دهد دیگر حب مشترک عینی است میبیند که دوست میدارد دوری
مؤمن عینی است نادیده دوست که هیچ ... میدهد عمر میکند داد دیگر رو
جنانکه ... داد و دیگر ... داد چون دستگاه
یابد از زر و سیم ساز دیگر دوستی ایشان حقیقی بود با زوجه یکی میل نکردند
که دوست دارند نیست مؤمن میگوید لیس الشیء مرض و کلمه بدل عوض اخبار آمده
که با اهل حق داشتند از زر ها و بتان ساخته در هر سال خطبه خوردند و فرقت
معبودی که بخورند و عزی دهد را معبودی که او را نخورد در دیگر وقت
مشرکان را اند و سنگ بتان بود دیرینه تر و مؤمنان را محبت الهی هرگز از دل رود
این جمله گفته اند که بعضی مشرکان در دنیا خود را محبت بت مشغول
چون هندو و غیرهم چون قیامت قائم گردد حق سبحانه بتراشان با ایشان با
با اصنام بیهمان حاضر گرداند و حکم کند تا اصنام را در دوزخ افکنند و ایشان را
گویند با معبود خود بدوزخ در آیند با ایشان بواسطهٔ آنکه دانسته باشند که
الوبیه [؟] ... بیعون ... عطلشتا ... رو حق تعالی ... ف
آن دوستی شما با ایشان پس بگوئید از خطابت هیچکس را دوست میداریم
بدوزخ در آیید کار آن دوستان صادق خود را در دوزخ افکنند و منادی باز
در حق ... والذین آمنوا اشد حبا لله دیگر حب ... مشترکت
چندین معبود باطل را دوست میدارند و دوستی مؤمنان غیر مشترک
چه یکدوستی را از ناله بمحمد دهند بیت دل در یکی بند ای جوان تا نیک دوست نما
یک دل داری بیست یک دوست نما دیگر حب مشرک بوسوسه شیطانست و
مؤمن بعرفان رحمانیان و وسوسهٔ شیطان فعل رحمانی فوقیت بها بیان

دیگر مشرک در وقت علاج از معبود خود اعراض نموده روی با مضطر بدرگاه حق آرد چنانکه
میآرد فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ ومومن در سرا و ضرا و شدت و رخا بغیر او روی نیارد
نمیبرد ای آنکه روی دل بکمال آورم دیگر پناه دیگر کافر بت را مصنوع خود میبیند
و میپرستد و مومن حق را صانع خود میداند و بندگی میکند و هیچ نسبت نیست
پرستش صانع خود را با عبادت مصنوع خود دیگر آنکه مشرک حاجت بر شیئی رفع
کند و رفع نشود روی به سوی دیگر آرد و مومن بر در صمد الحاجت طلب و روی این باید
روی بکرد اندر و بشنوند امید و ادار از حق تعالی قطع نکند بیت اگر یابم مرادی
ور نیابم نه حکایت ز ستانت رو نتابم دیگر مشرک بت را بطمع تقرب میپرستد
مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ومومن حق را خالص و مخلص برای او عبادت
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ بلکه بزرگان فرموده که من از خدای شرم میدارم که او را از
خوف دوزخ پرستم همچون بنده کاهل طبع که اگر نترسد کار نکند و بغایت شرم دارم
که با امید بهشت عبادت کنم چون مزدور بد همت که تا مزد نبیند هیچ کار نکند
نشود بلکه مرا نظر پرستش برای آنست که مستحق معبودیت اوست بیت
بر که عبادت نبود داد تو را غیر ترا نیست پرستش سزا دیگر حب کافر طبیعی
که بت را بهوای طبع پرستد و دوستی مومن عقلی که از روی دلیل پرستش کند
دیگر محبت کفار مجازیست فانی و دوستی مومنان حقیقی باقی
حقیقت کم معنی اشد حبا آنست که از لحاظ ایشان را دوست داشتند
تا ایشان را مراد دوست داشتند که یحبونهم بسبب دوستی ایشان مر خدا را
خدا نیست ... ایشان را ... اگر ... دوستان خدای همین بکار
کفایت بود که حضرت دوست بر دوستی ایشان گواهی میدهد و شهادت دوست
بر محبت تاکید بیشتر نا شد یحبهم و یحبونه پس جمله معلوم شد که محبت مومنان
بیشتر است از محبت کافران انداد و از نیست که اهل ایمان هیچ وجه از خدای
بر نگردند و از محبت او روی نتابند و میدانند که اگر برگردند ... دوستی دیگر
نیابند و ... چون ... بسیار است اما تو چون ... خدا وند ...
شبلی رحمه الله گفت ... که وقتی ... آشفته بود
خدا وند ... آمد و ... باز آمد و ... باز ...
نوبت شبلی ... گفتم که این سگ ... که ... و ...

باز بیاید رب العزت آن سگ ... آورده تا گفت ... که خدا وندم
اینست بیت اندوست بصد جور و جفا روی نتابم ... و در روی ... برانم
دوست نیابم وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند ... انداد ... که ... کینی
ستم کرده اند با تخاذ انداد و اگر بخطاب خوانند معنی این بود که اگر تو ببینی
ظالمان را إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنگه که ببینند ایشان عذاب دوزخ را روز قیامت
معاینه و در قولی که بضم یا خوانند یعنی چنان نمود که ایشان فَلِلَّهِ الْعَذَابُ ...
جواب لو محذوفست علما عربیت گفته اند ... که ... در جای استعمال کنند که
مشتمل بر تشویق یا تخویف باشد غالب آنست که جواب بیا آرند ... سامع ...
که مناسب آن ... تقدیر ... در وخیال تو از ... توجه کند و اینجا
بر تقدیر ... جواب اینست که ببینند مضرت اتخاذ انداد را ایشان اَنَّ
الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدا راست و بر تقدیر خطاب جواب
آن بود که ببینی سوایی و خواری ایشان را ... که همه قوت آن ذات است
و اگر آن بکسر خوانند جمله مستانفه باشد وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای شَدِيدُ
الْعَذَابِ سخت عقوبتست بر ایشان شدت عذاب در ... آن و عدم مهلت
معنی ... وکفته ... سخت ... آن هنگام که
بیزار گشتند معنی مضارع را بلفظ ماضی یاد کرد تا ... قرار گیرد ... اند
که واقع خواهند بود یعنی روز قیامت تبرا خواهند کرد الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنان که
جمعی بپیروی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از جمعی که متابعت ایشان
نموده اند ... عز ... قیامت که زبانه آتش عذاب ظاهر گردد پیشوایان
... شرک ... کفر ... ایشان ... میروند
بیزاری کنند ... ما را ... ایم
... ما ... ایم وَرَأَوُا الْعَذَابَ
و ببینند ... تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ
از ایشان سببهای نجات یا اسباب ... در دنیا داشتند از خویش و ...
صحبت و دوستی و محبت و هر پیوندی که باشد همه یکبار منقطع گردد ...
... اسباب ... نجات بود همه ...
... مزدی ... مشوند وَقَالَ

بالنجا آید

الذین اتبعوا و گویند آنها که متابعت میکردند یعنی چون تابعان بینند که متبوعان از
خود بیزاری میکنند گویند لو ان لنا کرة کاشکی باشد ما را و ایشان را بازگشتی بجهان فنتبرأ
منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا کما تبرؤا منا چنانچه ایشان بیزار گشتند از ما
اینجا کذلک همچنانچه تبرا کردند بعضی از جمعی چنانچه عذاب بدیشان نمود
یریهم الله بنماید خدای بدیشان اعمالهم کردارهای ایشان را حسرات علیهم حسرتها
و پشیمانیها بر ایشان و آن اعمالیست که بزعم ایشان حسنه بود چون صدقها
مختلفان و اقامت [illegible] و [illegible] و امثال آن همه را حبطه سازند
و سبب حسرت ایشان گردد و حسرت تألم قلب است بانقطاع [illegible] یا اعمال سیئه که
مباشر آن میشدند [illegible] بنات که استحلال محرمات موجب مزید حسرت شود
یا آنکه پرستش بتان برامید تقرب خدای میکردند [illegible] معبود را
نا امید شوند حسرت ایشان [illegible] بهشت [illegible] آن
قصرهای عالی و غرفهای زیبا بدیشان نموده گویند اگر فرمان برداری میکردید این
منازل [illegible] مسکن شما بودی [illegible] میراث میگیرند [illegible] حسرت ایشان
زیاده گردد [illegible] وما هم و نیستند ایشان
بخارجین بیرون آیندگان من النار از آتش زیرا که برای آن آفریده شده اند
[illegible] دلالت بر خلود کند و نا امیدی از خلاص و قطع طمع از [illegible]
و این رد [illegible] که لو ان لنا کرة در وسیط از ابن عباس نقل میکند که
خروج [illegible] نیست که حضرت رسالت صلوات الله علیه [illegible] اخراج کردند
[illegible] سیئه کافران که بحسرت میکشد [illegible] اعمال صالحه که موجب حسرت
و ندامت [illegible] که [illegible] حلالست [illegible]
پس میگوید یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض [illegible] آنچه در
زمینست [illegible] چیزی قابل خوردن نباشد [illegible]
[illegible] شهادت کردند [illegible]
خودی گفت خدای [illegible] است که کلوا مما فی الارض [illegible] گفت ما فی الارض را
حلال کرده است [illegible] ثقیف و [illegible] ایشان از
مشرکان عرب بوده که [illegible] حلال و حرام میکردند چون
بحیره و سائبه و اقسام حرث و شرح هر یکی بجای خود بیاید ان شاء الله تعالی [illegible]

بجای خود بیان آنچه در [illegible] است حلالا آنچه خوردن او مباح است طیبا پاکیزه که
در وی شبهه نیست و گفته اند حلال آنست که در وی شبهه نیست و طیب آنکه مستلزم
[illegible] حلال آن بود که از جهت بران عقوبتی نبود و طیب آنکه از خلقان [illegible]
[illegible] حلال آنست که حق بران حجت نگیرد و طیب آنکه خلق را بوی [illegible]
نبود ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس را یعنی [illegible]
[illegible] حرام [illegible] حلال کام بکام او منهی است خطوات و آثار او [illegible]
[illegible] ذنوب انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست
[illegible] دشمنی و علامت عداوت او [illegible]
[illegible] انما یأمرکم جز این نیست که
شما را بالسوء بدی و الفحشاء و کار زشت استعاره کرده است امر را برای وسوسه و تزیین
شیطان و تشبیه نموده [illegible] بامر مطاع [illegible]
[illegible] مطیع [illegible] شرم نداری
[illegible] آنست
[illegible] واجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکم کند
[illegible] اختصاص داده
[illegible] فحشا
[illegible] غضبیه است و فحشا
قوت شهویه و حقیقت آنست [illegible] از جمیع معاصی [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] و ان تقولوا و دیگر آنکه بگوئید
[illegible] علی الله بر خدای [illegible] تحلیل و تحریم [illegible] ما لا تعلمون
آنچه [illegible] خطاب [illegible]
تا دلیل [illegible] و آنکه اهلیت و استحقاق خطاب ندارد
التفات نموده [illegible] جواب [illegible] ایشان
واذا قیل لهم و چون گویند [illegible] حلال و حرام ایشان [illegible]

بر شرع اتبعوا ما انزل الله پیروی کنید آنچه خدای فرو فرستاده در قرآن از حلال
و حرام قالوا گویند نه که بقرآن بل نتبع بلکه پیروی میکنیم ما الفینا آنچه یافته‌ایم
علیه بر آن آباءنا پدران خود را این سخن کفار بنی عبد الدار گفتند و عکرمه
گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یهود را باسلام دعوت کرد و شرایط ترغیب
و تخویف بجا آورد رافع بن خارجه و مالک بن عوف گفتند ما سخن تو نمی‌شنویم
و پیروی آن میکنیم که بوده اند بر روش ایشان اعتراف میکنیم بر حق بودند حق تعالی فرمود
اولو کان آباؤهم آیا متابعت پدران میکنند و اگر چه بوده باشند پدران ایشان لا
یعقلون شیئا که نمیدانستند و فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و لا یهتدون
و راه راست نیافته بودند پس چرا پیروی ایشان کنند و چون کافران سخن حق را استماع نمی نمودند و آنچه
استماع میکردند حقیقت آن در نمی یافتند مثلی میآورد و میگوید و مثل الذین کفروا
صفت پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق چون صفت کسیست که بانگ میزند بما لا
یسمع بجانوری که نمی‌شنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و آواز و هیچ از آن فهم نکند
دعا طلب فعل [illegible] کنند و ندا جهت جواب یا دعا برای قریب است و ندا از
بهر بعید یا دعا در هر صفت و ندا در جهر یا دعا تخصیص معین است و ندا عموم
را و معنی آیت بر این وجه تقریر میشاید که مثل کافر در تقلید [illegible] مثل [illegible] بانگ
کوسپندان [illegible] که سخن او نفهمند و بحقیقت آن راه نبرند صم آنی
کافران کرانند از شنیدن سخن بکم گنگانند از گفتن سخن حق عمی کورانند از دیدن راه
راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نمی یابند چیزی را [illegible]
عقل داشتند اما [illegible] استعمال نمی کردند [illegible]
[illegible] بعضی اطعمه حلال بر خود حرام میکردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم
از حلالات آنچه شما را روزی داده‌ایم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و حرام بخورید [illegible] بطبع و بدین صفت

حیوانات غذا [illegible] از مضیق ظلمات طبع بفضای دلگشای انوار شرع آید و دوم
آنکه ثواب دهد ایشان را با متثال اوامر چنانچه [illegible] شوند [illegible] حلق و
در احادیث [illegible] دست [illegible] هر چه [illegible] خود
[illegible] خود و امر بکل طیب برای آنست [illegible] طیب لا یقبل
الا الطیب و حضرت رسالت صلوات الله علیه سعد وقاص را در جواب [illegible] میگفت
یا رسول الله از خدا بخواه تا دعای مرا اجابت کند پس چنین فرمود که ای سعد اطب طعمتک
تستجب دعوتک خوراک خود را پاکیزه ساز تا بر دعای تو [illegible] اجابت رسد [illegible]
[illegible] قطعه [illegible] در وجه اعمال [illegible]
قطره [illegible]
قطره باران [illegible] صاف شده [illegible]
حلال [illegible] و چون نتیجه اکل طیبات با طاعات [illegible]
اوست صفت شکر [illegible] و اشکروا لله
و سپاس داری کنید مر خدای را بر روزی دادن و حلال کردن طیبات
بر شما ان کنتم اگر هستید شما که از روی صدق ایاه تعبدون مر او را می‌پرستید
[illegible] بعضی محرمات که
کفار حلال داشتند [illegible] انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم بر شما المیتة
مردار [illegible] و الدم
و خون روان [illegible] و لحم الخنزیر
حلال است و بعضی [illegible]
و گوشت خوک [illegible]
اعظم اجزاست [illegible] و ما اهل به و حرام کرد
[illegible] لغیر الله [illegible]
مشرکان [illegible] فمن اضطر پس هر کس
در ماند [illegible] غیر
باغ [illegible]
برامام و لا عاد [illegible]
مفارقت [illegible]

مذکور شد بخورد فلا اثم علیه بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن اما مذهب شافعی
رحمه الله رخصت نیست عاصی و ظالم مضطر را باکل میته و کوی بر رخصت حق تعالی
و آن بر عاصی نرسد اما امام اعظم رحمه الله و ثنا رخصت میدارد بخوردن آن
میگوید بقتل نفس خود حرام است پس وفا برای بقای نفس تناول آن فرض
باشد و بعضی گفته اند احتمال کند بر اکل و تصرف دوران و قبول باغی نیست که زیادت
از قدر حاجت بخورد یا بر مضطری دیگر ستم کند و عادی آنکه ذخیره نهد یا لذت طلبی
و وقت مجوع چنین نباشد تواند که بخورد ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده
حکیمی را که عند الضرورة خورد رحیم مهربانست بر بندگان و رخصت دادن
ایشان در تناول محرمات و همچنانکه بزبان شریعت اینها که مذکور شد بر اهل ظاهر
حرامست بلسان طریقت نیز بطریق باب بواطن حرام کرده اند ما ظهر منها و ما بطن
بجز زینت مردار چیفه دنیاست که کرکسان هوای حرص و کلاب محبت آن در پی او اند
و دم شهوات نفسانیه که یجری من ابن آدم مجری الدم بیمار انست و لحم خنزیر
هوای نفس تشبیه نفس بخنزیر از جهت حرص و شرارت و خست و نجاست ظاهر
و باطن بغایت کلانی و موافقت اینجا بر تمام غیر حق ذبح کنند طاعات و عبادات
بدنی و صالحات که از حلیه اخلاص عاری باشد پس هر که در ماندن بضرورت تحصیل
نفسانی و بلی نبود بمعنی حریص بر جمع دنیا و مولع بر شهوات و متوجه باستیفا
حظوظ نفس یا عادی نباشد بمعنی از حد قناعت در نگذرد و بسد رمقی و ستر
عورتی کفایت کند این چنین کس اگر بشروع لابد ازین محرمات بقدر کفاف بر دارد
حقیقت حرجی نیست و بزرگی درین باب گفته است بیت از ما بر زد دنیا که
خودی یابوشی معذوری اگر در طلبش میکوشی باقی همه رایگان نبوزد هیش
داد تا عمر گرانمایه بدان نفروشی در تیسیر آورده که کعب و علمای
ایشان استدلال محرمات بجهت اعجاز نموده و پرسید آنکه شما معلوم
که رسول الله صلعم پیغمبر است و انچه انحلال و حرام پیداست گفتند خدا ست
ایشان خطاب نداشته گفتند و پیغمبر آخر الزمان نیست و بعضی را وساختند
و صنعت نفرستاده حق تعالی بر آیت فرستاد ان الذین یکتمون بدرستی
که آنان می پوشند بجهت اخذ رشوت و خوش آمد اغنیا و موافقت رضا
و هوای عوام ما انزل الله آنچه فرو فرستاد خدای من الکتاب از تورات

واحکام

واحکام آن که در چهسا بقا ذکر کتمان ایشان نگذاشتند اما غرض آن نمیبین تشرع
و اینجا بتبیین غرض و تعیین علت کتمان آورده است بر برهیچ و یشترون به
و بدل میکنند بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندکی از رشوت و غیرها اولئک آن
گروه ما یاکلون نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مگر
آتش دوزخ که در شکم تا کبده است جلحجر [illegible] بآنکه ماکل را در عین تناول اشتعال
میکنند جلحجر کوینه فلان بکسر مال مین بخورد و فتنه که تلف کرده باشد پس اینجا
ذکر بطن دلیل برانکه فوقوذ آتش جلحجر برگیعتی نیز هست در درون ایشان
یا بظاهر و باطن منسوب ندی المراد ملا بطون ایشان باشد و گفته اند ذکر نار مجاز
از باب اطلاق اسم سبب مسبب یعنی آنچه میخورند موذی بآتش است پس گوییا آتش
میخورند در بحر الحقایق آورده که بر هر عملی و فعلی و قولی که خلاف شرع انبیا صادر
شود شرری از نار سعیر در دل و بیدا آید و اگر اینها بر وجه شهوت و مقتضا احکام
حق بحقیقت صدور یابد شرری از آتش محبت در کانون دل شر ظاهر کردد و چنانچه
در هر شیری نیز مراد فیها فتت که جوهر کدی بنا و لعمایق افعال حرارت مزاج پدید آید
رطوبات و اخلاط را محترق کرداند شعله آتش محبت الهی نیز که از خلوت و طاعات
تولد میکند خبایث افعال و ذمایم اخلاق را بسوزد و اگر بیشتر افتد خیال ماسوی را
بکلی بسوختن کرداند همچنین از نیز شهوات و طلوعات لذات حسی نیز که در دل بهمی
ظهور کنند که حسنات و اخلاق پاکیزه را در دنیا و آخرت بسوزد در بحکم جنسیت [illegible]
آن شرر را باصل و گرسعیر ست باز برد که کل شیء یرجع الی اصله بیت کافران [illegible]
جنس آتش آمدند لاجرم محتاج آتش شدند و لا یکلمهم الله یوم القیمة و سخن نگوید
با ایشان همچنان سخنی که خیری و نفعی در ضمن آن بود چه آن امروز سخن حق بگفتند فردا
سخن حق نشنوند و گفته اند عدم تکلیم کنایه از غضب است جلحجر در عرف گویند که فلان
با فلان سخن نمیگوید یعنی بر و خشم گرفت یا انا دست باجابت نکردن دعای ایشان
و لا یزکیهم و پاک نکرداند اعمال الخبیثه یعنی گناه ایشان سوخته نشود و همچنین
و بدین سبب هرگز از عذاب خلاص نیابند تا ثنا نگویند که ایشان را و تزکیه نکنند و هر که از
ثنای الهی محروم بود هر اینه معذب باشد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک
در دنیا اولئک الذین آن گروه آنانند که اشتروا الضلالة بخریدند یهودیه را که محض
گمراهی است بالهدی بایمان و معرفت و از معامله دنیا است و العذاب بالمغفرة و بخریدند

عذاب را بمغفرت و این سودای آخرتست فما اصبرهم چه چیز ایشان را شکیبا
کرد یا بدیع چه شکیبا اند ایشان علی النار بر آتش دوزخ که ابد الآبدین درو باشند یا
تعجبیست از حال ایشان در ارتکاب موجبات نار یا چه چیز ایشان را دلیر ساخت
بر اعمالی که مآل آن آتش باشد ذلک این عذاب ستم ایشان بان ان الله بسبب آنست که خدای
نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد کتاب یعنی توریة را براستی و ایشان حکم
آنرا بپوشیدند و در کتمان نعت پیغمبر صلوات الله علیه کوشیدند یا قرآنرا
فرستاد و ایشان متابعت آن نکردند و گذاشتند و ان الذین و بتحقیق آنانکه اختلفوا
اختلاف کردند فی الکتاب الکلام جنس است همه کتابهای منزله مراد باشد و اختلاف
در آن تخلف از مناهج احکام و تحریف و تبدیل آن یا قرآن و اختلاف آنکه آنرا سحر گفتند
یا شعر یا بر بافته و امثال آن و ثانی که این خلاف و اختلاف از ایشان صادر شد لفی شقاق
بعید در خلاف و عناد و ستیزه دور از وفاق و اتفاق اند یا ضلالت دور یا از حق
که در آن هیچ صواب نیست یا پراکنده و پریشانند و دور از مهتدی و راستی یا یهود و نصاری
که در توریة و انجیل تحریفها کرده اند به علت عداوت تو میان یکدیگر مخالفت
منازعت بود و جدا نداد ند و ایشان بعد از نزول این آیت گفتند ما اهل ملت و خلاف
نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم آیت آمد که نیکوئی همین نیست که
نماز گذارند و گفته اند مسلمانان و جهاد نجو بل قبله خوض بسیار میکردند و همه
توجه بکعبه و قبلهٔ غیره نماد میشمودند و آنرا از اصول بر میشمردند بعد از فرمان بتولیه
وجوه بجانب مسجد الحرام یهود همچنان بعادت خود روی بطرف مغرب میکردند و نصاری
متوجه مشرق میبودند و مدعی هر یک آن بود که نیک مردی اینست که ما بوانیم حق تعالی
ایشانرا تکذیب کرد و فرمود که لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر انواع نیکی
بلند اقتضا دیابد کرد ان تولوا وجوهکم آنکه بگردانید روبها خود را در نماز قبل المشرق
والمغرب بسوی مطلع آفتاب و مغیب او چه این قبلها منسوخست و توجه بقبلهٔ
منسوخه از قبیل اثم باشد از مقوله بر و گویند در بدایت اسلام هر کس کلمهٔ شهادت
گفتی و بهر جانب که خواستی نماز گذاردی اگر در آن حال از دنیا رحلت کردی صحابه
گفتند این کس مراسم نیکوئی بجا آورد و بهشت او را واجب شد بعد از آنکه حضرت
مصطفی صلوات الله علیه هجرت فرمود فرایض مقرر شد و قبله بجانب کعبه قرار یافت
ایزد تعالی آیت فرستاد تا کسی گمان نبرد که نیکوئی همه آنست که نماز گذارند بلکه

نماز خصلتیست از خصال و نیکوئی براستی است جامع مر همه طاعات و اعمال خیر را
که بدان تقرب کنند بحضرت حق و لکن بر لکن البر بتحقیق دو قسم است اعتقادی
و اعمالی همه و بدیگر آیت بیان میکند و اعتقادی ذکر ایمانست بخدای و ملیکه
و کتب و رسل و وعده روز قیامت شرح میدهد و میفرماید ولکن البر بحث قبلها از فروع
دینست و امکان نسخ دار در آن بر کامل نیست ولیکن بر یعنی خدا و ندنیر من آمن بالله
آنکست که ایمان آورد یا بر که مصدریست بمعنی بار آمن باشد و قسمیه مضاف
بر سبیل مبالغه بود چون زید صوم یعنی اکرم از کثرت بر عین بر شده است یا بر
است که بگروید بالله بیگانگی خدای و بیکتائی وی که دائمی و بیهمتای چون یهود
و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند و الیوم الآخر و بروز قیامت
و آنچه در دوست از کتاب و حساب و میزان و صراط ثم تعریض اهل کتاب است چه یهود
دخول بهشت را بخود اختصاص میدادند و نصاری معاد جسمانی را منکر بودند
بر ایمان ده و طایفه بر بعث و ایستن بر حج که شایسته بوده باشد و الملئکة و بگروید
بفرشتگان و بی که همه اجسام اند و فرمان بردار و بنفخهٔ اولی بمیرند و بنفخهٔ ثانیه
زنده شوند و همه را دوست دارد نه چون یهود که با بعضی دشمنی ورزند چون جبرئیل
و دیگر اعتقاد نادانند که بینند خدای انه دختران وی جنیان کفار و گفتند قالت الیهود
یجعلون لله البنات سبحانه والکتاب و ایمان آرد بهمه کتابها و وی با قرآن و بایمان
بقرآن ایمان آرد به همه کتب نه چون اهل کتاب که اختلاف کردند در کتابها والنبیین
و بگروید بهمه پیغمبران آنچه نام دانند و آنچه ندانند که پیغمبران حق اند که از حق بجانب
خلق مبعوث شده اند و امر و نهی و وعد و وعید ایشان صادق دانند نه چون یهود که
در صحت قتل ایشان تمه ... ماننده نصاری که تکذیب کردند بعضی را از ایشان الا عزیز
جمله مؤمن با ایشان چون ذکر کرد که ایمانست بهمه اوصاف ... و معاد و آنچه در وسط
با یکدیگر مصالح و سطح علم نیست الا بر رسالت و اتمام امر رسالت بمعجزات
و حکمة عمیق کتابست و آن در وحی که ملیکه اند و مطرح اشعه وحیی که انبیا اند
و در مصالح التالی والتعبید بتحقیق هیچ مرتبه کمال توجه بر فرق عالم
ارواح و غریب عالم اجسام بینست ... در حقیقت مجامنه در مرتبه تنزیه
و تشبیه است بلکه بر موجدان توجه است بحق و ایمان بمبدا و معاد
در مقام جمع که نقاوت اطراف شادت بدانست و سر جمع جزیرا اهل جمع منکشف

نماز

نکوده بیت کسی را در ره عشقست مدخل • که باشد آخر او عشق او اول • چو فقر اول آخرین
دارم شد آخر نشد اسرار آخر بر تو ظاهر • آنگاه قسم اعمال را شرح میدهد و آن بر دو نوعست
یکی آنکه فواید آن سرایت بدیگران کند و دوم آنکه منافعت آن مختص بمتعبد بود و قسم اول
را جهت تعدیه مقدم داشت چنانچه و آتی المال و بدهد مال را خود را علی حبه
بر دوستی مال یعنی خرج کند در صحت حال با محبت مال و در حدیث صحیح آمده که از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردند که اجر کدام صدقه بیشتر است فرمود که
آن که صدقه دهی و تو تندرست باشی و بخیل و گفته اند بر دوستی ما یعنی عطا دهد
و بکاه عطا خوش دل باشد که دوست دارد که از وی این صفت صادر گردد و حقیقت
که بر دوستی خدای و کسی که بر محبت خدای مال دهد هیچ چیز مال باز نگیرد و جمع دوستی
حق سبحانه در دل با دوستی مال جمع نشود و این حال صدیق بود رض که هر چه داشت
جمله در راه دوست بداد و چون پرسیدند که برای عیال چه نگاه داشتی گفت خدا
و رسول او را بسر اند بیت اگر هیچ نباشد بدنیا نه عقبی • چو تو دارم همه دارم
دگر هیچ نباید • و این مال را کرا دهد ذوی القربی خویشان را که خویشاوندی ایشان
بر همه حقوق مقدم است امام ترمذی رحمه الله در صحیح خود آورده که صدقه
بر درویش یک صدقه است و بر خویشاوند دو صدقه یکی صدقه و یکی صله و این خویشانرا
حسن گفته اند والیتامی و دیگر دهد بی پدرانرا که خورد باشند ایشان عاجز ترین
خلق اند بجای آنکه نه کسی لازم یتیمی است جز از جمله اهل قوا هیچ کدام را بدو بیشتر باشد
والمساکین و درویشان را که محتاج باشند و سوال نکنند وابن السبیل و راه گذرانرا
که هیچ در دست ندارند و گفته اند مراد مهمانست و مهمانرا هدیه باشد از نزدیکتر ای
در حدیث صحیح وارد است که هر که بخدای و روز قیامت ایمان دارد گو مهمانرا گرامی
دارد و بعضی از مراسم اکرام آنست که مقدم مهمانرا عزیز شمرد و هر چه میسر است
برای او خروج کند و بخود خدمت او را مباشر گردد و از ریا و تکلف و تصنع
محترز بوده بجا آرد نظر بر آن بر رضای خدا باشد نه بر خوشی اهل نفس و
متابعت هوا والسائلین و بدهد خواهندگانرا اگر نیز بخواهند و اگر بغرض
حرمان منهی عنه است و اما السائل فلا تنهر بیت بالحسان دل سائلان شاد کن
ز محتاجی خویشتن یاد کن در حدیث آمده است که للسائل حق وان جاء علی فرس
و مبالغه برای آنست تا لحوق سوال الضایع نشود در کلمات عیسی علی نبینا و علیه السلام

آمده که هر کی

آمده که هر که سائلی را نومید گردانید یک هفته فرشتگان رحمت در خانه وی نروند •
سخنی نبودی بغیر چون سائلان را دیدی گفتی لبیک ... از سائلان آمدن اندک کاهلی کردی
شنوند نقلست از امام شافعی رض که در حال وفات وصیت فرمود که چون در گذرم
فلانرا بگوئید تا مرا غسل دهد و در حین وفات امام آن مرد غایب بود چون باز آمد
و بر صورت حال وقوف یافت که بر ذمه کاتب طلبی معوضت کنند یادداشت قرض
امام را طلبید هفتاد هزار درم وام وی باز داد و گفت غسل من امام را این بوده
بوده وفی الرقاب و در بهای ... بود کان مکاتب بندگانی که بخرند و آزاد کنند انتم قال
صلی الله علیه وآله وسلم من اعتق نفسا مسلمة کانت فدیته من جهنم بندگان بیت
مرا آزاد کنید که این ... آزادی از آتش دوزخ یا مرخلاص کردن اسیران از بند اسیر
اما قسم ثانی از اعمال حسنه واقام الصلوة و بگذارد نماز مقرر وآتی الزکوة و بدهد
زکوة مفروض را و مراد از ایتا در این آیه نوافل صدقاتست و اینجا فرایض زکوة یا بیان
مصارف بوده و اینجا تحریص بر ادای آن والموفون بعهدهم و صاحب دلان را آنکه
وفا کنندگان باشند بعهد خدا بخود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهد با خدا
کرا اوامر و نواهی او بود و هم با خلق که عقود و امانات و ودایع و اسرار باشد و حقیقت
سلمی می گوید که نشان وفا بعهود ملازمت حقوق و حدود است و رضا بموجود و صبر
بر مفقود والصابرین نصبا و بر مدح است جهت اظهار فضل صبر بر سایر صفات
فرمایند که ایشان وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فی البأساء در فقر و فاقه و
وقت طلب و مصائب ایشان بیفزاید از آثار طغیان و عصیان که نتیجه توانگری
... صبر مخالفت قوت شهوت است والضراء و در سختی و بیماری
محل ذکر دعای ایشان بحضرت کرده و رجوع ایشان بدرگاه حضرت الله زیادت
بود و در این صبر قهر قوت غضبیه منظور است وحین البأس و هنگام جهاد
و مقاتله با اعدا و این صعبترین اقسام صبر است چه اینجا بر مفارقت جان
صابر باید بود و این صبر قوت وهمیه ضعیف گردد و در بحر الحقایق آورده
که صبر در بأساء بلاهات حقیقت و در ضراء آفات حظوظ و حین البأس
وجود ملتقای شهود بعض حجب سطوات تجلی صفات جلال ظاهر شود صبر ایشان
محو شدن بحق و صابر گردند و از اوصاف خود فانی گشته بصفات جمالی باقی مانند
بیت دلداده اند و وصلت دلدار یافته • جان بذل داده که چه بجانان رسیده اند

أُولَئِكَ آن گروه موصوف بدین صفتها الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست
گفتند در دین یا در دعوی نیکوکاری در اتباع حق یا راست آمدند در آنکه گفتار را بکردار
پاک راستند وَأُولَئِكَ و از طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از محارم مستجمع
این صفتها یصدق و تقوی موصوف گردانید چه آن اوصاف دو قسم بود
اعتقادی و اعمالی بنای سلامت عقیده بر صدق است و اساس صحت عمل بر تقوی
در وسیط فرموده که شرط بار آنست که جامع این همه صفتها باشد و اگر بعضی از اینها اخلال
کند استحقاق وصف بر آن و مسلوب است محققان گفته اند که کمالات انسانیه با وجوه
گوناگون شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس
اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر مؤمن به است و حسن معاشرت متوسل
کردن بمال و ادای استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر پس
این آیت جامع کمالات انسانی باشد و لهذا از ابی میسره نقل کرده اند که هر که عمل باین
الآیه فقد استکمل الایمان و بعد از ادای حقوق در بیان حقوق بندگان میکند
و اعظم آن حقوق دمست و محافظت آن بقصاص باشد که بنای مصالح کلیه بر وی است چه
آدمیان از حقد و حسد خالی نیست و این صفت بر بعضی بدان مثابه غلبه میکند که
جز بقتل محسود و محقود غلیه تشفی نمی یابند پس اگر حکم قصاص نباشد هر کس
بر هر که دست یابد کینه بقتل او شتابد و باین معنی مودی شود بخرابی عالم
و وقوع هرج و مرج در میان عالمیان پس حق تعالی درین آیت اساس قصاص را که
از جمله حکمتهای تامه و سببهای کامله است در نظم مصالح تمدن تمهید داده می
گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان و گروندگان کُتِبَ عَلَيْكُمُ فرض کرده شد
بر شما الْقِصَاصُ مماثلت و مساوات در تعدی و جفا و رجهه فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی
بسبب ایشان و فی که بعد باشد جمیع مؤمنان را بقصاص خطاب و آنکه همه
برای قصاص مجتمع شوند تیسیر پذیر نیست پس سلطان را قائم مقام خود دانند
در اقامت قصاص و سبب نزول آنست که پیش از اسلام میان دو قبیله از عرب
کارزار بود و از گروهی که انبوه تر بودند بعضی و شوکت زیاده داشتند
موافق هوای خود پیش از آن قبیله که از ایشان نسب تر و حسابمان تر بودند حکم کردند
که اگر بنده از ما کشته شود آزادی از شما بقصاص آن باز کشیم و اگر مردی
بجهت انتقام مقتول کرده شود دو مرد در بدل آن بقتل آریم و چون زنی از قبیله

ما یقتل

ما بقتل رسد مردی را بعوض هدف سهام تلف سازیم و قصاص خراجات مضاعف
باشد یا کما معروف است بعد از ظهور دولت اسلام صورت واقعه بعرض
حضرت رسالت منقبت علیه صلوات الرحمن رسانیدند و این حکم فرود آمد الْحُرُّ بِالْحُرِّ
آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده بر بنده شافعی و مالک رحمهما الله آزاد را بعوض
بنده نکشند بنظر مفهوم آیت و امام اعظم بحکم آیت النفس بالنفس منسوخ دانند
تفاضل را در قتل اعتبار نکنند وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى و زن بزن امام شافعی بنا بر احکام قبل
ذکر انثی را وا ندادند و امام مالک نیز مطلقا تجویز نفرموده و امام اعظم بحدیث المسلمون
تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند در این حکم قصاص برین نوع که مذکور
شد از لوازم شریعت امام در هر اهم طریقت هم چنان قصاص باید داد و معلومی
که هستند از احوال و اعمال همه در راه باید باخت در شریعت هر کشته را یا قصاص است
بمقابل یا دیت و در شرع محبت مقتول هم قصاص باشد و هم دیت بر طریقت کس
مرنجه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است چون در نگریستم این قصاص باده تو را
با خاص الخاص است صاحب بحر الحقایق فرموده فرموده که همچنانچه بر شما نوشته
شد قصاص برای کشتگان شما بر نفس خود نوشته رحمت برای کشتگان خود نیز
رحمت برای کشتگان خون بهای فرموده هر که مرا دوست دارد او را بکشم و هر که
او را بکشم خود دیت او باشم بیت کر بر سر کوی عشق کشته شوی
شکرانه بده که خونبهای تو منم فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر کرا عفو کرده شد یعنی قاتل است
[illegible] از قصاص است در قتل عمد مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر
او که مقتول است شَيْءٌ چیزی یا شادنست باینکه عفو بعضی از ورثه یا عفو از بعضی
دم مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ کشنده را از برادر کشته بان گفت معلوم
شود که عصمت اسلام رشته اخوت ایشان را قطع نمیکند و مخصوصا اینجا برین وجه
ذکر کرده آنست که اولیای کشته قصاص بخشند و بدیه صلح کنند و اگر عفو بعضی
بدل [illegible] مضمون قتل این بود که هر کرا بدل دهند او نابرادر است و همچنین دیت قبیل او را
طوع و رغبتا است در دادن دیت وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ وجه دیت بولی وارث
مقتول بر نیکویی و ذوودی بی مطل و بدخویی ذَلِكَ این عفو کردن قصاص
و خلاص دیه تَخْفِيفٌ سبکساریست مرشما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایشی نوعی تسهیل امر و تحصیل نفع ای عز مز دیه

خاصه این امت است و هیچ یکی از امم ماضیه را حکم بدادن دیت نبوده در تورات
بقصاص فرموده بی عفو و در انجیل بعفو حکم بی قصاص و در قرآن هم عفو است
و هم دیت و هم قصاص **فمن اعتدی** پس هر که ظلم کند و از حد در گذرد **بعد ذلک**
بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا قاتل را برای قصاص
بقتل رساند یا قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی را کشته و دیت داده دیگری را هم بکشد **فله**
پس مر او راست در آخرت **عذاب الیم** عذابی دردناک یا در دنیا بطریق کشتن و دیه
از و قبول نکنند **ولکم** و مر شما راست **فی القصاص** در حکم قصاص **حیوة** بقا و زندگی
علماء بیان متفق اند بر آنکه این کلامیست در نهایت بلاغت و جزالت و مثل و موافق نشود
با قلت لفظ و کثرت معنی جمع عرب را در بیان این معنی الفاظ بسیار واقع شده چنانکه قتل
البعض احیاء للجمیع و دیگر اکثروا القتل لیقل القتل و امثال اینها و اجود الفاظ منقول
از ایشان در بیان این معنی القتل انفی للقتل و لفظ قرآن از این افصح است بچند وجه
اول آنکه ظاهر این کلام مقتضی آنست که شیء سبب انتفاء نفس خود باشد و آن
محال است اما فی القصاص حیوة چنین نیست چه مذکور نوعی از قتلست که قصاص
باشد و آن سبب نوعی از انواع حیات است چنین است جمله که نوعی الی دوم کلام ایشان
چهارده حرفست و کلام الهی بحسب عبارت که ایجاز تعلق بدو دارد ده حرف [illegible]
و کلام و چندین اشتمال بر معانی بسیار افصح است از غیر آن سیوم مراد از نفی قتل همه
حیاتست که مقصود اصلی آنست و تنصیص بر غرض اصلی اولی است از تنصیص بر غیر
او چهارم در سخن ایشان تکرار لفظ قتلست و کلام ربانی سالم است از تکرار که در عرف
معیوب می افتد و امام رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که تکرار لفظ قتل موجب
نوع [illegible] از قتل و قصاص مفید رفع است از آن و [illegible] کلی [illegible]
پنجم در کلام ایشان کلمه نیست که در مورد و حروف متلاصق متحرک جمع شده باشد [illegible]
دیگر هم اسباب حقیقیه اند متوالی واقع گشته و آن منافی سلاستست و کلام الهی بری [illegible]
تیره نیست ششم در سخن ایشان از تقدیر محذوف چاره نیست چه اسم تفضیل مستعمل
باشد بلام یا باضافت و یا بمن و کلام نیست پس تقدیر محذوف لازم آمد بر این وجه که القتل انفی للقتل
من ترکه و کلام ربانی مستغنیست از تقدیر حذف هفتم قول ایشان مطرد نیست زیرا که
قتل که نفی قتل میکند قتلیست که بر وجه قصاص باشد چه قتل بظلم را این [illegible]
و آن نافی قتل نیست بلکه سبب زیادتی قتلست اما قصاص مطلقا سبب حیات

پس این کلام مطرد باشد. هشتم در این آیت جمع کرده بین الضدین که حیات و قصاص
است و آن صنعت طباق باشد و از کلام ایشان خالیست. نهم قصاص را که مفوت
حیاتست محل و معدن او ساخته بادخال حرف فی بر وی و کلام عرب بر این مبالغه مشتمل
نیست. دهم تنکیر حیوة افاده تعظیم میکند یا نوعیه اما تعظیمش آنکه شما را ازین
[illegible] حیاتی عظیمه آورده اند که در جاهلیت بغیر قاتل را بقصاص
مقتول میکشتند و جماعتی را برای واحدی بقتل میرسانیدند چنانچه در اخبار عرب
آمده که مهلهل برای برادر خود کلیب از بنی بکر چندان کشته بود که در حیز شمار نیامد
و نهایت این صورت موجب هیجان فتن و حروب می شد و [illegible] از میان
خلق مرتفع می گشت حق تعالی این رسم را بحکم قصاص منطوی کرد تا بهمه خلق
حیات حاصل باشد اما نوعیه آنست که چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص
از آن عزیمت باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و خود از قصاص ایمن شود
پس قصاص سبب حیاة دو نفس است و این نوعی از حیاتست مغایر نوع [illegible]
[illegible] حاصل شده و آن [illegible] و وحشت در بدن [illegible] آیت لطایف [illegible]
بسیار هست بدین قدر اختصار افتاده [illegible] و خطاب ولکم عامست از روی
حقیقت اما تخصیص ارباب عقول میکند و میگوید **یا اولی الالباب** زیرا که خلق
آن عقل بر حکمت قصاص [illegible] از روی تفکر آن استبقا و دوام و حفظ نفوس
لعلکم تتقون تا شاید بپرهیزید از [illegible] بجهت خوف از قصاص [illegible]
از عقوبت آخرت بسبب [illegible]
[illegible] قاعده قصاص [illegible] خطاب مخصوص [illegible]
و اهل [illegible] حقایق [illegible] آورده که قصاص حق [illegible]
[illegible] شخص است [illegible] حیات دارین و بقا [illegible]
[illegible] وجود خود [illegible] حقایق [illegible] واجب الوجود [illegible] حیات حقیقی [illegible]
[illegible] بقای ابدی [illegible] حیات [illegible]
و تخصیص کرد بدین خطاب خداوندان الباب یعنی اهل عقول [illegible]
لعلکم تتقون مگر [illegible] وجود [illegible]
[illegible] روح ربانی [illegible] بروح منه [illegible]
عاشقان [illegible] خلف [illegible] جان میدهند [illegible]

شبلی قدس سره در صحرا میدوید شتابان کسی از وی پرسید که از عاشقان سوخته و مشتاقان گداخته
دل در صحرای بی‌خودی و نادری افتاده و هر یک خشتی در زیر سر نهاده و در فراق با سوز
اشتیاق جان بیت غیرت تو هوا ایشان بوده بعالم فنا ... بهر کوی عاشقی تیغ
شبلی را از غیرت حسبیتا ایشان را که گفت الهی بار ده ... درد دل را ... و آتش عشق
در خرمن ایشان میزنی و عاقبت کار به تیغ غیرت کشی ... میسازی ...
ادبار میان ما ... گردند که ای شبلی ... میکنیم ... چون میکشیم
بلا میدهیم شبلی ... که دیت ایشان از جهت ... رسید که هر که کشته
شمشیر جلال ما باشد دیت او مشاهده ... بر تو جمال ما بود بیت ... که کشته تیغ
دینار است هر کشته عشق ... دیت دیدار است ... اسباب ... مرگ و موت
مخصوص ... قتل است حکم هر موت ... میکنند و میگویند کتب علیکم فرض
کرده شد بر شما اذا حضر چون ظاهر شود احدکم یکی را از شما الموت اسباب ...
مرگ ... انا ... ان ترک خیرا که بگذارد مالی ... بسیار ...
علی رضی الله عنه ... الوصیة ... وصیت کند و هفتصد درم
... را ... که خدای ... ترک خیرا ... مال است ... بسیار
... تعظیم ... و مال
... خیر ... وصیت کردن
... وصیت ... الوصیة وصیت کردن ...
... واقرب ... وصیت
شود واقربا ... والدین و اقربا ... وصیت ... فرض است ...
للوالدین برای پدر و مادر و الاقربین و برای خویشان و در ... الاقربا الاولاد
و حکم وصیت برای والدین ... است بالمعروف بانصاف یعنی وصیت کنید
بانکه جمیل باشد ... حقا ... نوشته شد این وصیت
... علی المتقین ... والدین و اقربا
اسلام این حکم فرض شد ... جاهلیت ...
... وصیت میکردند ... خویشان و نزدیکان ... از منال ...
... ساختند ... کرد و وصیت ...
و اقربا فرض کرده ... آیات مواریث منسوخ شد ...

والکن علی ابوابه کد ... وصیت فضیلت است ... در ویشان ...
توانگران ... بر ثلث مال ... آورده که ... الثلث ...
و بس ... وصیت ... زیاده از ثلث نافذ نیست ... شارع شریف ...
... از ثلث ... وصیت ... آمده
... بیت
خدایا ... امید ... ایعنی ... وصیت
از مال است ... خیر ... بحقیقت ...
از مال ... اقوال و افعال
بس ... الوصیة ... باب ... است ...
... ثلث مال ...
... اعمال ... شیخ ...
و ... حضرت باری ... شیخ ابو سعید ابو الخیر
قدس سره ... سوختگان ... افروختگان
... درویشان ... شیخ ...
عزم ... کار ...
شیخ ... بیت ... دو ...
... فمن بدله پس هر که تبدیل کند
امر وصیت ... بعد ما سمعه بعد
از آنکه شنیده باشد ... فانما اثمه ... که ...
... علی الذین یبدلونه ...
... و ... وجب ...
ان الله سمیع ... علیم دانا
... ایشان ...
... اصلاح
... فمن خاف پس هر که ... وصی ... امام ... قاضی من
موص از وصیت کننده جنفا میلی ... اوذوی القربی ... و اثما
... فاصلح ...

کند بینهم میان موصی لهم و میان ورثه اگرچه ذکر ایشان نرفته اما توصیت
و دلالت بران میکند و گفته اند که در حال حیات موصی و موصی له بود و بر هر تقدیر که
در صدد اصلاح آید فلا اثم علیه پس بروی هیچ بار و بزه نیست ان الله غفور
بدرستی که خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست
که در اصلاح امر کوشد در آیات سابقه احکام و اجوبه مکتوبه را بیان کرده اما وقت من
و وصیت و ان تعلق بود حکمی بکراهت مکتوبات که حق آفرینش مخصوص صفه بعض قوم
که صفت اخص اهل ان بحکم التشریف ظاهر و سترده کرده میفرماید میکوید یا ایها الذین
آمنوا یا امر فیست موضوع از برای ندای بعید و ساهی و غافل را هر چند نزدیک باشد
منزله بعید داشته جهت تنبیه بمن حرف ندا کنند با وجود آنکه نکنه و نحو اقرب بنهما
بسبب آن تواند بود که داعی استبعاد میکند و نفس هر آنکه خود را از بارگاه مقدس
دور میدارد و حقیقت چنین است که الوهیت شوایب حدوث را بحضرت قدم توان هم
رقم نسبتی نیست ما للتراب و رب الارباب بیت من کیستم که دعوی سودای او کنم
یا آرزوی روی دلارای او کنم اینم نه بس که چهره جان بیصد کمال چون بکند در کوی
تماشای او کنم ای لفظیست که بسبب وصل می شود با ذو حرف ندا و منادی که با الف
لام باشد و ها لفظیست مبهم و موضح می شود باسم جنس یا اسم اشارت و در بن که
تدریج میکند از ابهام بتوضیح تاکیدی عظیمست و ها کلمه تنبیه است و برای معاضدت
ندا آید و چون ای لازم الاضافت است عوض مضاف باشد و عند ابن یالاین همه مبالغه
و تاکیدها در آن باید که آن در مخاطبست که ایشانرا بوای بکاری بیرزد که مخاطب میسازد
در مصابیح الکلمات از ابن مسعود رض نقل میکند که ای بنده هر چه وقت که از زبان قدم
ندای اهل ایمان برآید و خطاب یا ایها الذین آمنوا بگوش هوش تو رسد بخاطر حاضر و بدل
دل تلقی و اش و فرمان نحن بالاسبان از منتصد و منتظر کرم باش تا در ما بامری باشد
که جان با استقبال و امتثال آن رایت بر افراشته باشی و یا نهی بود که بدل از ارتکاب آن اجتناب
باید نمود و مستحق متضمن امر و مخفای محیو د و یا بشارت علام القاصد و در بن نشود
علم و حکم بهشت را د و خای موتنان را ابیرند که ای لطف و کرم با مخاطب ساخته
در بیست سوره و از جمله جهل و سه و خطاب مشتمل امر صریح است و بیست و
هشت منطوی بر نهی بسبیل تصریح و بعضی متضمن معنا امر یا نهی بطریق تعریض
و تلویح و از مجموع خطابات یازده سوره در بقره واقع شده و ازان هفت

امر هست یکی

امر هست یکی آنکه بصبر و صلوة اعانت طلبید تا مدد توفیق و تائید در یابید یا ایها
الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم سیوم همکی خود را بدایره اسلام در آرید
و بجمعیت دوستان پیوسته از صحبت دشمنان بپرهیزید یا ایها الذین آمنوا ادخلوا
فی السلم کافة چهارم از داده ما چیزی مر اهل ما بدهید تا بیکز تصدق
از حضیض دنیا و بخل و امساک برهید یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم
پنجم از کسب حلال صدقه دهید و برای سرای آخرت ذخیره نهید یا ایها الذین
آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ششم از رقاعت تقوی نگاه دارید
و بقیه از مال ربوا باقی مانده بگذارید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی
من الربوا هفتم در وقت مداینه و هنگام معامله قبالة و ام بنویسید نهی
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و دو نهی است اول کرد شما
ما چون سید لفظ راعنا مکوئید یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا دوم درویشان را
میازارید صدقه را بسبب منت بزبان میارید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن والاذی و دو متضمن امر هست یکی آنکه ای اهل اخلاص تو شنیدست
بر شما قصاص و عاید کافا منان بکنید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص دوم ای
بجای آن تحوم اسلام بر شما فرض کرده شد عبادت صیام پادایی آن قیام نمائید یا ایها
الذین آمنوا کتب علیکم الصیام بیش از بیان تکلیف ندا زتشریف بر بندگان ارزانی
داشت و بی واسطه ایشانرا ندا کرد و بندگان گفته اند که لذت ندا آسان کند تعب
عبادت در لطایف النقیر آورده که ندا یا ایها الذین آمنوا لذت ندا بدو تحفه ندای حضرت میکوید
ای دل بحضرت ای تا تو حاضر شوند بارای نجات عنایت ای تا جسر و رو دلهای یسر
مرتبه قربت ای تا دنیا دملک مغفور بینی بیت دیدار دمن از برای مشتاقانست
که مشتاق فنا و دیدار نیست صاحب کشف الاسرار فرموده یا ندا کالبد نیست و ای
ندای دل و ها ندای جان میفرماید که ای بندی الکه جمع فرق داری و میخواهی که درخت
همت بکوی محبت آری نخست دل از جهان بر دار و معلوم کرداری از احوال و اعمال
در باز تا مفلس شوی که عنایت ما بعد از افلاس تو خوبدار بکن و بنقد وجیفی خطاب
در باز از معاملات عبادات سود ابد و سرمایه وصول بمحل بدست آری ای عزیز
خوشحالی با اهل ملتهای که در قرآن خطاب میکند بی واسطه در میان میان بحادث حضرت
رسالت الصلوات علیه میکوید ندای سید قل یا ایها الکافرون قل یا ایها الذین

قل یا اهل الکتاب تعالوا چون نوبت بخطاب با بواسطه امر قرآن میرسد نام خواندن
است سمعا نمود و خاص لمّا آن رسید که عام است یکی یا ایها الناس دیگر یا ایها الانسان
سیوم یا بنی آدم و این سه ندا از کرامت نواخت خالی اند و عموم همه را میخوانند و
آن دو که خاص است و با ستایش همراه یکی یا ایها الهادی دوم یا ایها الذین آمنوا و این ندا
قول و کرامت است و گواهی دادن برای بنده بایمان و عبادت این جا گفته اند که
یا ایها الذین آمنوا هم نداست و هم گواهی هم نداست و نشان آشنایی است و گواهی
آن باشد که ایمان بنده عطای ربّ العزت است چون خواست که بندگان را بحکمی تکلیف کند
نخست ایشان را بنوازد بکرامت بنواخت بوجود ایمان گواهی داد تا مؤمن توقع باز افکند
تواند که حامل آن بار گران حکمی که تالی این ندا واقع شد گشته که کتب نوشته و واجب
کرده این شد علیکم بر شما ای گرویدگان الصیام روزه داشتن صیام مصدر
چون قیام و اصل آن در لغت امساکست از چیزی و ترک آن و از این جهت مریم را گفتند که
انی نذرت للرحمن صوما ذکر است صوم گفته حیث و در شرع عبارت است از
امساک مخصوص یعنی باز ایستادن از جمیع مفطرات از وقت طلوع فجر تا وقت غروب شمس
و در فتوحات مکیه مذکور است که صوم گفتند یا رفعت و بواسطه آن منزلتیست
از وجه قول صام النهار اذا ارتفع و روزه را بسبب آنکه درجات آن از سایر عبادات
ارفع است صوم گفته اند و جلیل نسائی رحمه الله در صحیح خود از ابو امامه
نقل میکند که بخدمت رسول خدا صلعم آمدم و گفتم یا رسول الله مرا کاری فرما
که از تو فرا گیرم فرمود که بر تو باد بروزه که مثل له و بسبب آن صفت که او را
از بندگان نفی وجود سلب میکند و بوجود شرف اضافت بخشید که الصوم
لی و انا اجزی به از عبادات آن حضرت خود اختصاص
داده که انا اجزی به و بزرگان گفته اند مفهوم ما از روی اشارات از عبادات
کانا اجزی او بیت روزه کرم نامه روزی دهست نامه که حرف انا اجزی بر لبش
ای در وی بشارت الصوم لی در قیامت هر کس راست آید و مضمون انا اجزی
بر روزه داران صورت تمام بیت بالطف انا انفسهم و هو المتلی جو
وسعت لنت الصوم لی هر چه بدان شرع بشارت دهست از همه حرف انا
به است و چون میدان فسیح الارکان روزه محل جولان همت است
از فضایل و فواید آن تمام مهم که عبارت انتظام یابد از دایره مناسب خارج

نمی‌غاید

نمی‌غاید و خلاصه برخی از اقوال اکابر و وسیله نکته‌ها که باز نموده می‌آید و نکته صاحب
شرح صلوات الله علیه صوم را بفضایل بسیار و صایم را بخصایص بیشمار
اختصاص داده از جمله بیست منقبت ده برای صیام و ده بجهت صایم یاد
می‌نماید اما آنکه تعلق بصوم دارد یکی آنست که روزه ربع ایمانست صاحب
عوارف قدس سره این حدیث آورده که الصبر نصف الایمان و الصوم نصف
الصبر باب عبادتست این در بسیار که عبادت کامله را میتوان یافت
لکل شیء باب و باب العبادة الصوم هر که بدر روزه بگذرد خانه عبادت
او را از ذوق پرستش نصیب وافر محفوظ گردد ۳ شکستن سورت
شهوت چنانچه در حدیث آمده که ای گروه جوانان هر که از شما بنهیبه
الشباب نکاح قادر نیست باید که بدان تزویج درآید و هر کرا استطاعت آن
نیست همان به که روزه دارد که صوم مر ورا بازدارنده است از مباشرت
شهوت بیت شهوت از خوردن بود کم کن تو خور یا نکاحی کن بحماد
شود و شر ۴ زکوة تن است لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصیام و زکوة
پاک شدن مقرر است که روزه تن از کاهلان پاک شود نفس را از رذایل اخلاق
پاک کرده و محمد حکیم ترمذی قدس سره در اثبات العلل زکوة بالمعنی
برکة و افزونی داشته و فرموده که نفس سرکش بواسطه آن روها میل در نبی
میکند و دنیا مبغوض حقیقت پس بدان مقدار که نفس بدان نزدیک شود
از وی دور تر افتد و مرد ازجهت برکة را ازدیاد کرد اند و گویی
و کاستی در ظاهر و باطن پیدا آید اما چون بواسطه روزه که روزه سرابر منع
عادات و نفی شهوات تست بحق متوجه کردد از روی دنیا رهاییه منقطع
شود و هرچه را انقطاع بیشتر باشد قرب بحق و نزدیکتر بود و بجهت آن برکت و
نماء صوف و معنی ظهور نماید و لهذا گفته اند منبع الصوم برکة البرکة
۵ سپر ما است از آتش دوزخ الصوم جنة من النار سپر در عرض تیغ و
میکند و روزه منع شر و ستر و سفیر بیت شعله دوزخ چو شود تیغ زن
باش تا تو کند آن نفس روزه که دارم در دفتر چون سپر نور کشد در صف
عبادت قدیمست از زمان آدم فطرت تا وقت ظهور حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
و سلم جمیع الانبیا هیچ شریعتی از این عبادت خالی نبوده و این دلیل صوم فضل و

که رحمت ربانی اقتضای آن نمود که بیتکان از بین خوان دعوت عام بی نصیب
نمانند ۴ مخصوصست بشرف اضافت که الصوم لی و حافظ ابوبکر بن العربی نعم الشرح
آداب المریدین که همه عملها از آن خدای تعالی است و تخصیص صوم باضافت
برای تشریف است چنانچه مطهر بیتی با آنکه الصوم لی یعنی الصمد لا یطعم ولا یشرب
ونحو بانم ومن یطعم ومن لا یطعم پس روزه داران از وی دوستی موافقت طلب
میکنند که اول باید محبت موافقت است با آنکه روزه سرست یعنی عملیست که
من جمیع علی ذا تا عمال الشریعت ممکن نیست که تواند پوشید که از روزه دار و مرد وقت
براه مطلع نشود الا حق تعالی با این عبادت خاصه منست و هیچکس را از ما مطلع
بدین عبادت پستر نکرده اند وگفته اند اضافت روزه با خود کرد تا دست خصما
انام کوتاه شود ۵ آورده اند که فردا در قیامت خصمان در مقام تظلم آمده بدیوان
مظالم کرده کردن بنده دارند طاعات و عادات او ببرند بجز روزه که
حضرت عزت روزه را در حرز لطف و رحمت نهاده که این که از ما تا منست
و شما را برین دست نیست پس عاقبت ثواب آن را بر بنده باز دهد که چون روزه را بخود
اضافت کردم برای تو بود وگرنه من بغنا ذات بی نیازم و از طاعت مطیعان و
عبادت عابدان بیت بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش خواهی
نوحه گر مخصوص است بجاز آنکه جنانچه مضمون انا اجزی به دالست
خوبیه هد یعنی مرجع مجازاة روزه داران هم و ملکی و غیر او در آن
دخل نیست ۶ بیمثل است از روی کمال جنانچه در حدیث ابو امامه گذشت
که لا مثل له و بیمثل صفت کمالست لیس کمثله شیء بیت بچه نسبت کند
جاز کشته تو جان بنو هیچکس مانند تو هیچکس نه یابی ۷ سبب اجابت دعا
گشت الا ترد دعوتهم سبب آنکه سهام دعوت ایشان بهدف اجابت و عرض
استجابت میرسد که الجائع لا ینام روزه دار خصوصا در حالت افطار که نفس
ناشکیبا متوجه حصول آرزوی خود باشد و الجائع نفسه دعا دست دعا
متوجه بارگاه کبریا کرد دعا منبعث از دعای قلب مضطر و قلب منکسر باشد
اما آنچه متعلق بصائم است آنکه خواب و هیات محسوب میافتد که نوم
الصائم عبادة ۶ خاموشی او در دیوان عمل بحساب تسبیح بر داشته شود که
تسبیح ۷ بعد قیامت از دوزخ دور میافتد جنانچه در حدیث آمده که هر که

کیکروز

کیکروز برای خدا روزه دارد حق جل و علا او را بکان یکروزه هفتاد ساله
از دوزخ دور کرداند و در مجمع اللطایف آورده که میان وی و دوزخ هفت
خندق پدید آید که مسیره عرض هر خندقی پانصد ساله راه باشد و در آن
بهشت برای دخول وی متعین کردد و در بن باب حدیث الصحیح آمده که از
جمله درهای بهشت دری باشد مسمی بریان که جز روزه داران از آن
در بهشت در نیایند ۸ خوشحال کرد و مباهات کرد با وی فرشتگان
و گوید که نظر کنید بدین بنده من که او را بخوردن و آشامیدن مبتلا کردانیده ام
و انواع شهوات و اصناف لذات بروی مسلط کرده و او بجهت رضای من
ترک آرزوهای خود کرفته ترک طعام و شراب کرده لاجلی ۹ بوی دهن او نزد
خدا از رایحه مشک و از خوشبوی تر باشد لخلوف فم الصائم اطیب عند
الله من ریح المسک بیت ساز چون نافه شکم خوش خوش خوش شکم بود هرکه
از نفس ست بوی مشک نکهت روزه ز لب روزه دار به بود از نافه مشک
تتار مراد از این بوی است که بشامه ظاهر اجسام توان کرد بلکه رایحه طیبه
المعنویست که چون بشام باطن اهل اکتشاف مشهود کردد ذخیره الملوک مذکور است که
حق جل و علا بکمال حکمت دو نوع ادراک در وجود انسان تعبیه فرموده یکی ادراک
صوری بقوت سمع و بصر و سایر حواس و این نوع احساس ثمره لطایف عناصر است دوم
ادراک معنوی بقوای قلبی و روحی و عقلی و سری و آن نتیجه آثار رحمانی حضرت قادر است
و هر قوتی را بحسب خاصیه از مشاهد مدرکات حظی دیگر لذتی دیگر هست مثلا مسموعات
لذت والموقع با صرم بحسب مشاهده کالحسن و قبح صور الملونات و لذت المرئیات
بحسب حسنات و رنکها و انواع لذت و الموقوت شامه بحسب خوشی و بوی خوشی
روایح و علی هذا در همه محسوسات و لذات و کلام قوای معنوی نیز همین است
بلکه بانت از بین چون قلب و روح و سر قوای معنویه هریک سری با زا الطیه ذات
مطالبه اند جلت عظمت پس هرچه از همه کان معنی مقبول از حضرت آمد مشهود
از سببا لذت آن قوی کردد و هرچه سر دور از حضرت صمدیت شد سبب تالم و عذاب
ایشان باشد و معلوم است که صفات صایم در نعمت مجاهده بتصفیه صوم مصفای
کردد و بنوع انقطاع از لوث لذات حسی سرسائی را بجمعیه از خباثت شهوات
مطهر میکرداند و انواع کثرات اسباب کلی بیحیا که فوق لعلق عود و وجود موفق مرا این حمد ربانیست

می سوزد و فوایح عطر تخلقوا بأخلاق الله که تراداب حضرت موجد آثار ایجاد موجودات
آنست بجناب عزت کبریا می رسد و واصل میشود ای یعنی بر خلاصه معنی آنست که آثار لطافت
عطریست که رایحه آن مرغوب ملایکه کرام است و هرچه مرغوب مقربان باشد مقبول
حضرت عزت است و انار معاصی را منتهی است که ملایکه از بوی آن متنفر میشوند [illegible]
کر آثار صفای آن در باطن مطیع قوی تر است فوایح عطر آن بطبعیت [illegible] که کینه
حضرت جل جلاله نزدیکتر باشد و چون هیچ نوع عبادت را در تنویر و تصفیه باطن آن
اثر نیست که صوم راهست چه آثار بی عبادت آینه دل عابد را از زنگار شهوات جلا
میدهد و تقرب را از روئیت وسایط و تکالیف نسبت بادمیرهاند و از ان صافی صفت
حقیقت امر ایسا لطف قرب و مقصد صدق و میرساند بحقیقت تعلق خود استعداد
که صایم که عبادت از بوی دهن او دست بحضرت صمدیت بهتر از بوی مشک باشد و چه
آن بوی با آشنا نیست و ایشان فهم دارد و مشام غمی بیت بوی خویش توهم کرد با صبا
شنید انبیا را آشنا نفس گل آشنا شنید دو قبات در اکل و شرب بر جهد کسی سابق
باشد بجنت جنت در ریاض لذت کنتی دیده که روز قیامت چون روزه داران سر از قبور
بکنند فرشتکان با خوانهای آراسته از نعمتهای خاص جنان بهار استقبال ایشان [illegible]
پاک الرحمن خاص رضوان باستقبال ایشان آیند و گویند بخورید ازین [illegible] که شما
در دنیا بر آتش جوع می سوختید و دیگران نفس را مطیع **کلوا** فرید می ساختند
و بیاشامید از رحیق و سلسبیل که شما در کرماها تشنه می بودید و ایشان از نهرها
خنک سیراب میشدند **کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة** ۱۷ ملایکه در وقت تناول
طعام بحضور صایم بر وی صلوات فرستند چنانچه در حدیث صحیح وارد است که چون نزدیک
صایم چیزی خورند [illegible] ملایکه بر وی درود می فرستند تا وقتی که مردمان از اکل فارغ
میشوند ۳۸ روزی دارد بهشت مقرر باشد چنانچه در تنبیه الغافلین آورده که بلال رضی الله
عنه بمجلس پیغمبر صلعم در آمد و آنحضرت بتناول طعام مشغول بود بلال را اسلام زد که الطعام
الطعام یا بلال گفت یا رسول الله من روزه دارم حضرت فرمودند که ما طعامی روزی میخوریم و رزق
بلال فی الجنة ۳ [illegible] وقت افطار [illegible] و دیگر در وقت لقاء ملک
جبار در عقبی بیت دولت شرف لقاست باقی همه هیچ و روزه بگذار دولت باقی
لمعه اولی انچه اسباب تذکره فواید روزه بقلم [illegible] بر صحیفه تقریر تحریر فرمود
الا بیت قایم مذکور میکردد و ازان جمله اول هفت جراحت که روزه دار ح

در شبانروزی اقتصار میکند کرده در طلب نهاد و سعی کوشند و اوقات عزیز خود را
در طلب تحصیل اسباب معاش صرف نکنند حساب آخرت سبکتر باشد
[illegible] محاسبه با وی بکند بیت جو کران جانان بتحقیق میروند هم سبکباری
و چستی خوشتر است تکمیل ثواب که هر چند از لذات دنیا بکاهد در نعیم عقبی
بیفزاید اینها که در [illegible] و رومنکون شده طلبه عاشرت [illegible]
مقدار استیعاب لذات [illegible] نعمت جاودانی ایشان نقصان خواهد بود و اذهبتم
طیباتکم فی حیاتکم الدنیا بیت با وجود شتم دنیا بکسی عیش آن جهان ندهند [illegible]
هشتم ثواب هرکه از ان دهند ۳ باکی باشد از خطا [illegible] و بعضی کتب
آسمانی آمده که [illegible] و معروف ما است که [illegible] دیگر میدهند که ان روزه
دار مرکاه منور میشد تذکر حال [illegible] از جوع و عطش فریاد کنان بهشتیان بیگو
افیضوا علینا من الماء پس روزه بزه را متنبه می سازد که با کرسنگی و تشنگی نیک
در معرض تناول [illegible] طاقت ندارد از مجاعت و عطش زندان جهنم [illegible]
موقت خلاصی بود باذکر واحدی از اعمالی که موجب حصول باشد بدان لازم دارد حصول
ثواب بی نهایت چه روزه صبر است و اجر صابران ندران با پایان باشد مستوفیان
دفتر خانه ملک و محاسبان [illegible] شمار آن بیرون آید **انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب** ۶ تحلیه [illegible] سیر بولیات آورده
که خواجه عالم صلعم فرمود که هیچ آدمی پر نکند وعائی را که بدتر از شکم خود [illegible]
واضحست که خلای [illegible] شکم [illegible] نمیدارد بیت گر تو [illegible] حالی
نکنی [illegible] آن رضا با لقمه [illegible] شکم پر شود
فکرت صافی [illegible] غفلت نهد و در زبان حکمت نشان [illegible] رشته
عبادت از دست نهد و اجزا و اعضا بیرون رود بیت بهوای کلو و طبل شکم
چند باشی [illegible] نالی [illegible] و طبل نهی چند [illegible] و طبل لقمه دهی
تا تو این نای را نساز [illegible] ۷ تمیز انسان از حیوان
چه ایشان در چراگاه **و انعموا انعامکم** [illegible] فاشامید [illegible] اختیار رنه که
انسان نیز در معنی **و یاکلون کما تاکل الانعام** سر رشته اختیار از دست بگذارد
در [illegible] حیوان بلکه فرون از ایشان باشد پس روزه زمام خواهش ایشان را
بقبضه اقتدار و اختیار کرده تا بدین صفت از سایر جانوران متمیز کردند بیت

زین خورشها اندک باز بن کاه غذای جز بود این نان جو ٨ منصب امارت یعنی
اعضا و جوارح که رعیت مملکت وجودند محکوم روزه دار شوند تا جنانچه [illegible] دعا و
خود حکم میکند او نیز اینها کند اما مومن خود سان خود در غیر روزه این منصب دست ندهد
٩ تحصیل اجابت باستماع آنچه بر صوم مرتب است که استعینوا بالصبر والصلوة ٠ الصوم
وکشف حالات سر و الطاف خفیه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا
یعملون ٠ و در احیاء علوم و غیر آن از کتب معتبره آورده اند که مراد از این عمل صوم است
طاعتهما فی اجزاءهما فی مبدعه [illegible] برنهان بکشاید که کس آن را مانند اند ظهور رقت و
درد لعبیبان که [illegible] کرسنکی [illegible] کرسنه ندانند هر که سیر باشد از درد کرسنه جز ندارد
نو [illegible] حضرت یوسف علیه السلام در زمان قحط پیوسته کرسنه
بودی و اثر جوع از صفره لون و پیوست جلد بعیره آن از صحیفه حال او ظاهر بود خودی کشند
ای صاحب مایده که مصر را بر خوان [illegible] تو از محنت کرسنکی [illegible]
تو با وجود خزاین بی شکر [illegible] فرمود که میترسم سیر شوم و کرسنکان فراموش کنم
بیت من از بی نوایی نیم روی زرد غم بی نوایان دلم خسته کرد توانکر خود آن لقمه
چون میخورد که بیند که درویش خون میخورد در حکایات آمده است که شخصی نفقه
اسراف میکرد [illegible] شفقت [illegible]
روز حبس کرده طعام و شراب [illegible] آنکه کو شما کرسنکی خورده دیگر [illegible]
و افراط میل نکند [illegible] نفاق بر کشاده [illegible]
کردن کو فت [illegible] عزیز عجیب است [illegible]
کفت عجب [illegible] کرسنکان [illegible]
که مشقت کرسنکی [illegible]
نفقه از [illegible] کرسنکان [illegible]
کنم بیت [illegible] محنت [illegible] ١٠ امتحان
اغنیا و فقرا [illegible] کرسنکی [illegible]
[illegible]
اشتغال فرمایند [illegible] غفلت [illegible]
شکستن [illegible] نفس [illegible] مجاعت بسته بودی
هر کو کشتی [illegible] انا اکلکم الاعلی نشنیدی [illegible] شکم سیر

وعجیب

وعجیب نیست بیت نفس فرعونست هان سیرش مکن تا نیارد یاد از آن کفر
کهن کو ستم خود [illegible] ١٣ اداء امانت یعنی
روزه عبادتیست که جز حق سبحانه کسی را بدان اطلاع نباشد پس وقوع آن از صائم
اداء امانت باشد [illegible] ١٤ وفا بعهد یعنی چون روزه داربنیت روزه
کند عهدی باشد که با خدای می بندد و روزه داشتن بعهد وفا کردن بود ١٥ وصول
بکنج قناعت [illegible] بیک غذا [illegible] کنجیست که پایان
ندارد القناعة کنز لا یفنی بیت آلوده [illegible] مردانه با این
قناعت [illegible] کنجیست قناعت [illegible] ١٦ دفع
[illegible] چه روزه دار [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] اسباب
[illegible] خوردن [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] آبی [illegible]
[illegible] ١٧ سخاوت یعنی [illegible]
وشرع [illegible] قاصر کردد
[illegible] غذای [illegible]
[illegible] غذای بدن طعامست و غذای روح [illegible]
بیت چو خوردی [illegible] روح [illegible]
١٨ صحت و سلامت [illegible]
که المعدة بیت کل داء والحمیة رأس کل دواء اطبا [illegible]
[illegible] از فضل [illegible]
[illegible] از فضلها [illegible]
قابلیت غذا [illegible]
[illegible] حکیم سمرقندی رحمه الله [illegible]
[illegible] غذاها [illegible] از جنس خود ساخته [illegible]
استخراج کند [illegible]
[illegible] جنس [illegible] فی نفس الامر [illegible]

پس خدا منتها الحاز کما الحکمت صوم را مقرر کرد تا افنا مضلات نموده سبب ترویح عقول
وشفاء ابدان و نجات ارواح گردد. در کیمیای سعادت آورده که حکیمان بر این
اتفاق دارند که هیچ چیز نیست که همه نفع باشد و ضرری در وی متصور نشود مگر
کم خوردن. بیت: کم خور و بسیاری راحت نگر. بیش خوری نیش جراحت نگر. کم خوری
سوی سلامت کشد. آخر سیری به ندامت کشد ۱۹ اختصاص عجب خطاب و کدام
فایده از این لطف اعظم باشد که از حضرت کبریا بخاکیان فی شهر رمضان خطاب مستطاب
صادر گردد که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام در توریت بندگان خطاب بود
که یا ایها المساکین و در انجیل بر بنی [illegible] فرموده که یا ابن الماء والطین و در بزرگان
که بهما این امت چنین کرامتی کرده که یا ایها الذین آمنوا خطاب با اهل ایمان است
و مؤمنان که داخل این خطاب اند ایشان را بهشت نعیم بشارت است و [illegible]
و محبت الله ولی الذین آمنوا دوم بظفر و نصرت حقا علینا نصر المؤمنین سیوم
بشرف و عزت ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین چهارم بلطف و رحمت وکان بالمؤمنین
رحیما پنجم بفضل و مغفرت وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ششم بدولت
شفاعت وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق هفتم باستغفار ملکه مقربین ویستغفرون
للذین آمنوا هشتم بامر نمودن خاص انبیا و مرسلین واستغفر لذنبک وللمؤمنین
تکذا اهل تحقیق گفته بصیرت ایشان بعضی از حقایق اشیا بیان شدی جی لطایف حکمت
در باب روزه بزبان اشارت بیان فرموده اند و از مجموع آن یک حکمت را نموده می آید
حکمت اول انتباه است از غفلت چه مثل البطنة تذهب بالفطنة مشهور است و کفی
الجائع للعقل طایع میان ارباب بصیرت معروف و مذکور است بیشتر جهت غفلت شمرو
کردد عادت و طبیعت شود و آدمی را بجاهلان و حیوانان لاحق گرداند و حضرت
فغفلت [illegible] بسیار است پس روزه مفرغه هیبت الهیت است که کشکان
تنبیها انسان از خواب بطالت بیدار سازند متوجه شهر توانند حصول نجات و درجات
میکرد اند امام حجة الاسلام محمد رحمه الله از عادت صدیق نقل میکند که گفت
رسالت صلعم فرمود که بپوست محمد بهشت بکوبید گفتم مادر هان باز کنند گفتم یا رسول الله
در های جنت بچه چیز بکوبیم فرمود که بگرسنگی و تشنگی ۳ قمع هوا و شهوات که اهل
عقل و نقل دانند که هلاکت دو سرا [illegible] در متابعت هوا منحصر است و روزه
هزیمت کند جنود هواست و سیری سلسله شهوات نفسانی را حرکت دهد

وانوار عقل را که از لمعات تجلی الهیست ضعیف گرداند ذو النون رحمه الله فرمود
که هرگز از آب و نان سیر نشدم مگر که ملاکی یا بتر نمت معصیتی یا عزیمت بحال آن از من صادر شد
۳ سد مسالک شیاطین چنانچه آن بزرگ دین فرموده که هر کسی را میدانی که [illegible]
بجائی کند و میدانی که جولانگاه شیاطین و محل تردد ایشان باشد در وجود آدمی
شهوات نفس و قوت شهوات شکسته نمی شود مگر بریاضت صوم پس طالب
سعادت آخرت تا حوالی میدان صدر را که محل خاطر ملکیه والهامات ربانیست از
وساوس شیطانی و غبار شهوات نفسانی تصفیه بجوع و عطش [illegible]
نکرداند قابل تجلی انوار حضرت صمدیت نگردد [illegible] که اگر نه آن بودی
که دیوان گرداگرد دلهای بنی آدم مشغول گشته اند هر آینه [illegible] ملکوت
آسمانها را مشاهده کردندی پس خاصیت روزه است که راه شیاطین که مانع این
سعادت اند میبندد و مجاری سلوک بر ایشان تنگ میگرداند و در حدیث وارد است
فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش بیت مضطرب گشت بیم و دیو شیطان. همچو خون در مجاری
انسان. بایدت تا گرسنگی [illegible] جنگ. تا شود دور ازان مجاری تنگ. چو شیر [illegible]
طعام نخی ذان لعین و تصرف بر هیچ ۴ میل خلوت و عزلت چه روزه دار مخالطه
بخلق نخواهد و از کلفت و شنود بسیار [illegible] عزلت صفت [illegible] مؤمنی [illegible]
کمن اغنیاء [illegible] المعزول بیت عزلت آمد علاج رنج وجود. عزلت آمد کلید گنج خود
انده و معزولان که متصلست. آن دولت نفس [illegible] ۵ مخالفت عادات
در ابطال العلل فرموده که نفس مجبول است بر طلب غذا و عشا در دنیا چنانچه
مشهور است و هم از بهر آن [illegible] که موعود است وجزیهم بما صبروا جنة و
حریرا پس صیام فطام نفس است از عادات [illegible]
و عشا خلاف بوده [illegible] وقت [illegible] معلوم شده [illegible]
[illegible] و بدین سبب طبیعت [illegible] معتاد بوده باز مانده اند و خلاف
طبیعت منتج ثمرات و مثمر برکات است. بیت هر چه خلاف آمد عادت بود
قافله سالار سعادت بود. ازدیاد عبادت چه در وقت جوع آدمی بسبب
سبکی و [illegible] میل بشغل کند و در حال شبع گرانی در اندام پدید آید
در عبادت تکاسل و تردد بجای هم ابلیس را دید [illegible] در دست گرفته
پرسید که این چه چیز است جواب داد که از شهوات انسانست که او را صیاد میکنم

يحيي فرمود كه مرا در آنها هيچ نصيبي هست ابليس گفت في مرة در تو هرگز بهيچ
نكو قسم مگر آنكه وقتي كه سير شده بودي تو را گران ساختيم در اداي وظايف عبادت
يحيي گفت شرط كردم كه تا باشم سير نخورم ابليس گفت من نيز تا باشم سخن را
باكسي نگويم و در مناجات چه آواز پاك كه در وقت خلوات اندرون خالي
برآيد موجب ترك رحمتست و رحمت سبب ادراك لذت اما از سيري
سياه و دل خيره دود لغافل لذت مناجات در نيابد يكي از سيد الطايفه
قدس سره سؤال كرد كه چرا لمعة در بعض مناجات خود وقت لذت حجاب فرمود كه
كسي ميان خود و خداي توبره پر از طعام نهاده لذت مناجات چگونه يابد
بيت اندرون از طعام خالي دار تا در او نور معرفت بيني سياحت
عالم برهنه بكرها في و فهم وافي و سايحون را بصايمون تفسير كرده اند ابن عباس در
روضة الانوار آورده كه روزه دار از سياحت كننده در بهشت هر جا كه خواهند
و در عوارف فرموده كه سياحت كنند بقدم جوع و عطش بر سبيل الى الله
تزكيه نفس ايشان مي دهد و بيش سر همه سعادتها آنست كه نفس را زبون داشتن و
مقهور كردن كه نفس سركش را بند وابسته بدانست قد افلح من زكيها
و او را جز بجوع رام نتوان ساخت و چنانچه ستور سركش جز بگرسنگي رام بملامت
پذير نشود و ام في نفسلتان يعني چه مجوزند بجوع سر گوفته نگردد و هرگه سگ نفس
سير دارد دانشكار گاه معني جز خوردن نصيبي نيابد هر آنكه تا سگ گرسنه
نباشد شكار نتواند كرد بيت الناشكار خود جز سگ منان كمتر كه اندازد سگ
را استخوان زانكه سگ چون سير شد سركش شود كي سوي صيد و شكار خوش
رود تصفيه دل چه گرسنگي دل صافي روشن گرداند و سيري مردم را كور دل
و كند فهم بجاي آنكه امتلاي معده موجب كثرت بخاراتست و از تصاعد
بخارات بجهه دماغ كه محل فكر و فهمست متأذي ميشود شبلي قدس سره
فرموده كه هيچ روز گرسنه ننشستم الا كه در دل خويش حكمتي تازه يافتم و گفته
اند حكمت عروسيست كه خانه خالي طلبد حضرت شيخ سعد الدين حموي
قدس سره در سكينة الصالحين آورده كه هر كه شكم را از شهوات كامراني
نداد در يوسف دل شرا تجارة بلا كه فساد كرد و ظاهرها فهم از ايشان
دماغ پروا نمايد و نور در شده چراغ عقل نماند بيت چراغ دل ز سيري

بتره گردد

بتره گردد دماغ جان ز سيري خيره گردد بنور صوم كن دل را مزين كه از صيقل
شود آيينه روشن ١٠ تروّح احساد در لطايف المفسر مي گويد كه گرسنگي تن را هم
مزاج جان گرداند و سيري جان تن را رنگ دهد تا جان هم رنگ تنست لاجرم بجهت ميل
كرد تا باشد چون تن مزاج جان گرفت مرغ همت جز بعالم علوي نپرد از دايره
عم بلندوم و رفعناه مكانا عليا لا از و هفت با آسمان كه جسمش بر نگرفت روح بود قادر و
بمركه فبشّناهم و سبب آن نور و رقت كه جان تن مزاج نرداشت المطوى اذا جاعت
عليه لا احسا از زلها چون شحور ند قالب سبك جان تيره و چون بسيار خورند
جان گراني كالبد بنهد بيت بي فكرت شد بكار وجود و كران زانكه كار خواب ديدي
تو كار شد جان نان كلت و كوشش نكرد خود انديشه تا تمام في مجموع كار اندهي
١١ حصول تقوي و كرامت بدانكه منظر كثرت اكل منظر وقوع در شبهه و حرام
هست و روزه دار از طلب حلال و امتناع از حرام چاره نباشد بحصول تقوي
تقوي باشد و سر رشته تقوي آدمي را برتبه قرب و كرامت كشد ان اكرمكم
عند الله اتقيكم ١٢ تمهيد قاعدة اخلاص چه روزه از اعمال سري امت و از طي
كه اثر از شايبه ريا محفوظ تواند ساخت جز صوم نيست ١٣ فتح باب ملكوت
در تذكرة صاحب آورده كه دل لهنو بسطست ميان ملك و ملكوت در بكاه
حلو كاه داد دعد هي در خلوتخانه ملكوت و تا بكو بسته نشود در ديگري
نكشايد أفلا اغثتك انه بس چون نفس بجوع مرتاض گردد قوي بدل بضعيف شود
و ابد بالروح تنبيت نتواند كرد بجوع جاذب بنا و قوي شده در استعراج بعالم مدينت
ملكوت توان ساخت مطلع در حديث قدس يعني لا له بكتابين ١٤ تشبه بروحانيان كه
ايشان طعام و شراب نخورند بغذاي ايشان تسبيح و تهليل باشد و چون كسي بطاعتي تشبه
كرد ذا و ماز ذيشان شمرده من تشبه بقوم فهو منهم ١٥ الطهارة اني اعلم و حقيقت اين سخن
كه حق سبحانه و تعالي ميدونه ما ملايكه آسمان و زمين عرض ده بوي كه در زمان خلقت
آدم ميگفتند ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك صحيفه تسبيح ما مي خوانيم و قرعه تقديس ما
ميگردانيم و زرنهادن آدم فساد كنند و خون ريزند من جواب شما گفتم اني اعلم ما لا
تعلمون امروز مرا ديد ظاهر شد بندگان من هرگز تسبيح و غذا بلياغ ايشان بتكو
غذا از ايشان منا نجد بدانيك ايمان نكرويد اگر شما نيحضر بدين سبب انكه بدان محتاج نيستيد
ايشان هم حيض نيندر انكه بعضا الاحتياج ذانند و با وجود نا خوردن ميخي با اندر شغول

نیستند وکار خود را بصلاح می‌آرند خون می‌ریزند و اشک خونین از دیده می‌بارند حضرت شیخ
نجم الدین قدس سره در مرصاد آورده بیت آن روز که در خمیر آدم گل بود گفتند از
بطعنه دم بدم خلق وجود . خر تیر زبان واجه میکنی مرغ عالم . ملعون زین پس لیکن
خلق وجود ۱۹ تلکم عهدا انهم در مرصاد العباد فرموده که روز روح را با دمیت هنوز
کنت متصف بصفات ملکی در معهد قدس جلوه میکرد و هنوز محجوب صفات حیوانی از
حضرت قرب محجوب نبود شاید مندرک گشته مفتیان ز دامکا مغرور نگردد و از اوج
فلک ملکیت یاد کرده خود را در حضیض حیوانیه نیفکند بیت تو مرغ عالم قدسی
ندیم مجلس انسی . دریغ باشد اگر تو درین مقام بمانی ۱۷ تخلقوا باخلاق الله وهو یطعم
ولا یطعم و ثمه از ین معنی سبق ذکر یافته ۱۸ شهود اشعه جمال جناب قدس در تجلی
آمده که یا عیسی جوع تر تا بیت گرسنگان را زمیدان حق نوال . کر تشنه شوی
تا بنمایم جمال . حکمت بیستم آنکه بنای صوم بر جوعست و نتیجه جوع رجوع سلطان
العارفین قدس سره گفته یافتم هر چه یافتم به شکم گرسنه و تن برهنه بیت گرسنگی طعمه خوان
رضاست . تشنه لبی شربت جام صفاست . و اگر در جوع همین فایده باشد که
آدمی را از تردد مطبخ و تعب تقاضای ... بس است و در باب نفس پروران
شکم پرست گفته اند بیت شکم از خوش دلی و خوش حالی . گاه پر میکند گهی خالی
کافیست از خدمت او ... جای او و میزبانست یا مطبخ ... هما ذر ... سید
را ابو الکفر ... و از کلمات با برکات ایشانست که جوع طعام حضرت خداوند
تعالی ست در زمین که صدیقان را بدان پرورش میدهد ابو علی ... در کتاب آداب
التصوف آورده که یکی از مشایخ صوفیه را دیدم میگفت ... شیخ گفت دو روز
که هیچ نخورده بود ... ازین غیب ... که ... تر ...
جوع سر بستانرا اسرار الهی و مکنونه خزاین غیب تمام ...
بیت جوع بر خاصان حق را داده اند . تا شوند از جوع شیر و بهره مند
جوع هر جلف گدا را کی دهند . چون علف کم نیست پیش او نهند . کاسه بر کاسه
و خوان بر خوان مدام . از برای این شکم خوارانِ عام . تو مگر زان نازنینان
عزیز . که توادارند جوذ و مویز . مجموعه در ضمن روزه این همه فضائل
فوائد و حقائق مندرجست حق تعالی از روی رحمت و رأفت بندگان خود را بدین
عبادت دعوت فرموده و گفته ای مؤمنان بر شما نوشته شده روزه کما کتب همچنانکه
نوشته شده بود علی الذین من قبلکم برآنان که پیش از شما بودند در تشبیه و قوتست

اگر آنکه ...

بلکه آنکه علیه با اصل ایجاب صوم دارند یعنی این عبادت بر همه انبیا و امم ایشان
واجب بوده و فایده این کلام آنست که صوم عبادتیست شاقه پس جهت تطیب
خاطر بدان میکوید که این عبادت هیچ امتی از بعد از طاعت آن ادنی بوده‌اند و در مثل
آمده است که البلیه اذا عمت طابت قول دوم آنکه این تشبیه ... ایام معدودات را
و وقت او ست یعنی همین روزه رمضان بر یهود و نصاری فرض کرده بودند یهود
ترک کردند و در سال دیگر و تغییر دادند روزه گرفتند و نصاری بجهت آنکه رمضان
در گرمای گرم و سرمای سرد افتادی در فصل ربیع وضع کردند و کفارت این
جنایت را ده روز اضافه نمودند و دو ملک را زیشان بیماری شد نذر کردند که بعد
از صحت در روزه افزایند پس هر یکی هفت و دیگری سه روز در افزود
و پنجاه روز روزه گرفتند حق تعالی خبر میدهد که روزه رمضان بر شما فرض
کرده شد چنانچه بر یهود و نصاری لعلکم تتقون . شاید که شما پرهیز کنید
از افراط نصاری و تفریط یهود در باب روزه . یا پرهیز کنید از طعام و
شراب و مباشرت در محل الصیام یا متقی شوید بسبب شروع در صوم که موجب
کسر شهوتست یا اجتناب کنید از معاصی چه صائم را احتراز از مناهی
الزم است یا داخل شوید در زمره متقیان که صفت صوم شما دیدنیا
در تفسیر عرائس آمده که این ندا اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب
الارباب خطاب مستطاب میرسد که طالبان ذو الجلال مشاهده در مقام قرب
غیوب و بیان اینکه مفرح و مفتح کروبیه میکویند ای اهل یقین وای ساکنان بوستان
تمکین فرض شد بر شما امساک از جمیع مکونات جز که شما در طلب مشاهده ما یعنی
این مطلوب به صوم واجب است تا از اوقات طبیعت در مقام عبودیت کما کتب
همچنانکه نوشته شد بر انبیا و مرسلین و اولیا و صدیقین پیش از شما تا باز رسته شدند
در جریان پیش و اصل شدند بمقام امن و قربت و تشبیه تا گلشن روشن جان
خسر و خاشاک طبیعت و خار خار هوا و بدعت و شوک شوکت رسم و عادت پاک
نشود گلچین وصال و ازهار اغصان مشاهده جمال در چمن جان بظهور نیاید
تا نفس نیم خار خار کهوا خانه دل . کو شه گلشن ما منزل سلطان
نشود و گفته اند خطاب است از حضرت عزت بسوی قومی که باطن ایشان ذاکر قلوب
قوم مؤمنست بمغیبات واردات قدسیه در طاعت و انقیاد در صحف مجادله

بدانید که مکتوب گشته است بقلم فطری ازلی بر شما دو نوع روزه اول
صوم حقیقی یعنی امساک از وجود غیر حضرت مولی در بحر الحقایق فرموده
که اجزای انسان از جسمانیات و روحانیات قبل از ترکیب صایم بودند
بعد از آنکه روح ببدن تعلق گرفت جسمانیت مستمع حظوظ حیوانیه
شد و روحانیت بقوت حواس مستمع مشارب مختلفه گشتند پس گوید
ما بر شما نوشتیم روزه در حالت ترکیب چنانچه نوشته شده بود بر اجزای
شما در حالت فردیت تا باشد که برهید از جمیع مشربها پاک کند و مستعد
شوید با فطار از مشرب عینا یشرب بها عباد الله در حقایق سلمی آورده
که این ندا بادل و سر و روح است و هر یک را نشانی ایمانیست میگوید ای دل که ایمان
آورده بانوار مکاشفت وای روح که گرویده بالطاف مجاذبت و ای سری که
مؤمنی با سرار مشاهدت روزه بر شما نوشته ایم روزه دل امساکست از
التفات بمعقولات روزه روح انقطاعست از ملاحظه روحانیات روزه
سر عدم التفات بغیر حق و امساک از شهود ما سوی در احیاء العلوم صوم را
بر سه درجه قرار داده صوم عموم و آن نگاه داشتن بطن و فرجست از قضای شهوت
و صوم خصوص و آن منع سمع و بصر و لسان و ید و رجل و سایر جوارحست از ارتکاب
آثام و خطیات و صوم خصوص الخصوص و آن روزه دلست از همم دنیه و هموم صوریه
و معنویه و اعراض از ما سوی الله بکلیه قل الله ثم ذرهم بیت دیده از دیدن
ماسوی در بند تا بعیان جمله و بعد بپیوند دیگر باره از وی تکلیف تخفیفی میفرماید
و میگوید روزه دارید ایاما معدودات روزی چند شمرده که بیست و نه
باشد یا سی که مراد رمضانست و بر جمعی آنند که این روزها ایام البیض
از هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان بوده است فرض بوده و بصوم رمضان
منسوخ گشته در این کلمه بشارتیست که ای بنده طاعت محدود و روزی چند بود
حد محدود و ستایش ثواب و عطاء من در حیز حد و عد نیاید تا دانی که تکلیف
بوقت عجز تو میفرمایم و تشریف فراخور کرم و عنایت خود در از شفیدار فرع
تو ده خود کی بیان ترس خود خویش باز برای تسهیل بندگان میفرماید که
فمن کان منکم هر که باشد از شما مریضا بیماری که قوت روزه نداشته باشد یعنی ترسد
که مرضش بدین روزه زیادت شود او علی سفر یا راکب سفری بود که دران

باید کرد و آن نزدیک امام شافعی رحمه الله بر شان نوزده فرسخ شرعیست و نزدیک
امام اعظم رحمه الله مسافت سه شبانروز بسیر وسط که سیر ابل و قدمست
و اینچنین مریض و مسافر چون افطار کند فعدة پس بر وی است بشمار آن روزها
که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزها دیگر و اگر در مرض و سفر روزه
دارد بر وی اعاده نیست چه حکم افطار در مرض و سفر بقول اکثر رخصتست نه عزیمت
و علی الذین و بر آنانکه یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فدیة
بدادن است و آن چیست طعام مسکین خورش یک مسکین بشمار هر روزی یک مدی
طعام بمذهب امام شافعی و نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که دو مد باشد
و مد نزد فقهای حجاز رطلی و ثلثی است و نزد انکه عراقیانند دو رطل پس صاعی بقول
ایشان هشت رطل باشد و هر رطلی نیم من که بیست استار بود و هر استاری
چهار مثقال و نیم که یک من صد و هشتاد مثقال بود و بقول حجازیان صاعی پنج
رطل و ثلثی باشد بباید دانست که این حکم در ابتدای اسلام بود که هر کس مخیر بودی در صیام
و اطعام و بعد از آن منسوخ شد و گویند لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه
و مراد پیران از کار افتاده که مطلقا قادر نباشند بر صیام ایشان را فدیه باید داد
بر این وجه حکم آیت منسوخ نباشد بلکه حکمی ثابت مجمع علیه بود فمن تطوع پس هر که
بطوع و رغبت زیاده کند خیرا نیکوئی را از آنکه یک یا دو مسکین را طعام دهد
یا زیاده از نیم صاع یک مسکین بخوراند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو پس این تطوع
خیر له بهتر است مر او را نیست بسیار در بعد و ان تصوموا و آنکه روزه دارید
مطیقان را میگویم یا رخصت دادگان را از افطار خیر لکم بهتر است مر شما را از
فدیه یا افطار و قضا ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید بعضی گفته اند
دا بر قرآن و این حکم بر قبل از نسخ بوده شهر رمضان این روزها که گفتیم روزهای
ماه رمضانست رمضان بقول بعضی نام خداوندست و دلیل ایشان حدیثیست
بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که لا تقولوا رمضان ولکن انسبوه کما نسبه الله
و در فتوحات فرموده که رمضان اسمیست از اسماء الهی یعنی الصمد و چون بوی
علی مصدر را افضل الصلوات و در این معنی وارد شده بروایت ابو هریره رض که لا تقولوا
رمضان و ان رمضان اسم من اسماء الله تعالی پس حضرت قدس سره صیغه کرده
اسنادی چیزی هست که تعطا آنرا از درجه صحت بخط ساخته اند اما حق ماه رمضان

دیدیم که حق تعالی شهر رمضان فرموده نه رمضان و بعد از این میگوید
فمن شهد منکم الشهر و نمیگوید فمن شهد منکم رمضان این معنی را احمد بن تقی
حدیث کرده هم و دیگر آنکه صوم چون بی مثلست و مخصوص بدو هر آینه وی را
در ماهی فرض گردانید که مشتملست بر اسم او و جمهور علما بر آنند که رمضان نام
این ماه است چون رجب و شعبان که هر یک علم ماهیست و در اشتقاق
این لفظ اختلاف کرده اند بعضی گویند که از رمضا گرفته اند و آن ریگ
تافته است از آفتاب و وجه مناسبت آنکه در وقتی که عرب اسامی شهور
را از لغت قدیم بلغت جدید نقل میکردند بعضی ماهها را بدهر زمانی که واقع
می بود باسم آن زمان تسمیه می نمودند چون ربیعین و جمادین پس این
ماه در وقتی واقع شده که آفتاب بشدت گرما بر سر ایشان رسیده باد بیع
عرب از تاب مهر جهانتاب گرم شده بود و [illegible] از شعاع خورشید
درخشان تفسان گشته و گویند وجه تسمیه آنست که درین ماه از
حرارت موعظه دلها را تاثیری هست چنانچه ریگها را از تابش آفتاب
یا جگرها از آتش عطش بوقت روزه گرمی [illegible] گناه بندگان بواسطه
روزه سوخته میشود خدای تعالی دانسته که این امت گناه بسیار کنند
بواسطه کثرت معاصی بتطهیر محتاج گردند و تطهیر عاصیان [illegible]
و ضعف این امت طاقت شعله آتش ندارند [illegible] دانسته بود داغ ایشان
رمضان امر کرد تا حرارت [illegible] گناهان ایشان میشود و از احتراق
با آتش دوزخ ایمن شوند خود سوخته را باز دیگر نتوان سوخت و خلیل بن
احمد رضی الله عنه گوید که ماخذ اشتقاق رمضان رمض است و آن باران
باشد که در آخر تابستان دنیا در روی زمین از غبار پاک کند همچنین
رمضان نیز بفیض عنایت و نامها و سیاه دل گناهکاران را از دنس
خطیئات پاک میسازد و غبار هوا و هوس ایشان را از آیینه [illegible]
نشاند امام قشیری رحمه الله فرموده که رمضان سوزنده است
بتاب مغفرت گناه قومی می سوزد و بشعله آتش معرفت رسوم جمعی
میکرد اند ای عزیز تا از گناه نفس بسوزند بروضه جنت در نیایند که هر که
سوخته کرد در مرتبه قرب از همه بس آید کسی را که از شعله سوخت

سوخت بتاب شعله آتش بی فروخت فضائل رمضان و مناقب روزه داران
[illegible] شرح دادن متعذر است [illegible] ما لا یدرک کله لا یترک کله
کلیه بر وجه اختصار [illegible] مذکور میگردد در احادیث صحاح آمده که اذا دخل رمضان فتحت
ابواب الجنة چون ماه رمضان در آید [illegible] و طاووس جلوه نما
روضه انس [illegible] شعلات معصیت [illegible]
نماید درهای آسمانها با بهشت بگشایند [illegible] آنست که درهای بهشت را
بروی این امت مفتوح سازند و غلقت ابواب جهنم و درهای دوزخ را در بندند
و سلسلت الشیاطین و مرده شیاطین که جنود سلاطین اند مقید بسلاسل و اغلال
گرداند [illegible] وقت روزه گشادن ششصد هزار بنده عاصی را که استحقاق
جحیم داشته باشند از آتش دوزخ برات آزادی بخشند [illegible]
که رمضان [illegible] مصابیح [illegible] مزین بکرم تراویح
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] منتظر مشتاق [illegible]
[illegible]
مطیعان را از [illegible] مغفرت [illegible]
[illegible] بشرف این ماه اشکار [illegible]
[illegible] شهر عظیم [illegible]
اوله رحمة و اوسطه مغفرة و آخره عتق من النار [illegible]
این همه فیض [illegible] دوانست این همه
همه فضلست و نسیم [illegible] دوانست این همه
[illegible] چون هلال رمضان
[illegible]
[illegible] بر امت محمد صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] آفتاب و ماه [illegible]
کواکب [illegible]
[illegible]
[illegible]

حضرت کعب با عفر باد آسمان رسید که ملائکه ثواب صلوات و تسبیحات و اذکار و
تهلیلات خود را که درین ماه آرند نثار روزه داران رمضان سازند پس با آخر
ماه جمله او را در عقاید سموات مطوما کرده در ایشان فرستند امام ظهیر
الدین ولوالجی رحمة الله در امالی خود آورده که خضر ابراهیم سوال کرد که چون
انبیا علیهم السلام در دنیا بقا نخواست یوسف صدیق می‌گفت توفنی مسلما موسی
کلیم در خواست میکرد وتوفنا مسلمین تو چرا بقا طلبیدی و باد ندکانی دنیا
بها دمیدی فرمود که از جهت آن تا در فتح کرامت با امت محمد صلوات الله علیه
شریک شوم که هیچ امت دیگر را نبوده اول گفتن صلوات دوم استدعای شفاعت
سیوم جماعت نماز خفتن چهارم تلاوت سوره فاتحه پنجم روزه ماه رمضان
ای عزیز خضر از حق تعالی بقا خواست تا بسامع این کرامات مشرف گردد و حقی
نا خواسته بدین کرامت مکرمیم و بعز سبحانه غنیمت داد و وظیفه شکر که
و سپاس وادی بر تو نعمت جلیله فرو مگذار دفعی شاکرا نعم نوالهم و بگوی که را بعطا
رمضان است که مونس بحصول آثار فرقان و مبینات مجموعه آیات قرآن است چنانچه
فرمود الذی آن ماهیست که انزل فرو فرستاده شد فیه القرآن در وی قرآن و اگرچه
در غیر وی نیز فرود آمده اما بقول اصح ابتدای نزول در وی بوده و گفته اند تمام قرآن
در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمد و از انجا بر وفق مصالح
بندگان آیه آیه و سوره سوره منزل گشته و حسن بن الفضل رحمه الله فرموده
که در حق او قرآن فرو آمده یعنی در ایجاب صوم و ای عزیز نزول بیشتر کتب سماوی
در رمضان اتفاق افتاده صحف ابراهیم در سیوم رمضان نازل شده و توریت در ششم
انجیل در سیزدهم زبور در هجدهم قرآن در بیست و چهارم در تفسیر کبیر
فرموده که چون حق تعالی این ماه را بروزه مخصوص کرده بدین کلمات بیان
علت تخصیص میکند یعنی چون این شهر را خاص کرده ایم بمعظم آیات حق
که آن نزول قرآنست دور نیست عجب نباشد اگر اختصاص دهیمش بنوعی عظیم از
انواع عبودیت و آن روزه است یعنی درین ماه این کلمات که غذای ارواحست بشما
فرستادیم پس از غذای اشباح که مطعومات و مشروبات است امساک لازم دانید
بیت بربند دهان از نان کامد شکر روزه دیدی که هر خورد که شکر هر روزه
فاضل‌ترین پیغمبران محمد است صلی الله علیه وآله وسلم وشریفترین کتابها قرآن است

نزول

نزول بهترین کتابی بر بهترین پیغمبری در فاضلترین وقتی از رمضان است و این
پیغمبر افضل و این کتاب اکمل و این عبادت اشمل هر آینه برای نیکوترین قبیله باید و آن
امت محمد است صلوات الله علیه ای درویش رمضان با قرآن مخصوص است تا غیره
در جمله مسائل نازل شده بودی حضرت رسالت علیه صلوات الله درین ماه بر جبرئیل
علیه شدید القوی بخواندی درین ماه مراعات کنید با قامت قواعد احسان و خواندن و بکثرت
بتلاوت آیات قرآن که سلف صالح درین ماه از بزرگی بوده است که چون رمضان در آمدی
مدرسه‌های علم ترک کرده بالشهادت و انواع سوالها باشتغال ختم قرآن در ماه رمضان فتیب
ختم عمر است با ایمان هم توفیق آمده که من امت محمد صلوات الله علیه و نور دادم تا از
در ظلمت قبر خلاص یابد بنور قرآن را در اخبار داشته تا ظلمت قبر شان نباشد و نور ماه رمضان بقد
عنایت کردیم تا از ظلمت قیامت برهند و انجا که نور داشت ظلمت چکار دارد پس حق سبحانه
قرآن میگوید هدی للناس فرو فرستاده شد قرآن در حالتی که راه نماینده است انسان را
ایمان وبینات و دلالتها روشنست من الهدی از حلال و حرام و حدود و احکام هدی اول
با حمل بر اصول دین کرده اند و ثانی را بر فروع با هدایت و قسمت بین الجمع غیر ان و قسمتی
افضلیت بی ذکر هدی که جنس است عطف کرد بر نوع بجهت تفضیل چون
ملیکه و جبرئیل والفرقان عطف است بر هدی یعنی قرآن آیاتست واضح که نشان شرایع
دین و احکام تحریم جدا کننده باشد میان حق و باطل و گویند فرقان نصرتست کما قال تعالی یوم الفرقان
هم روزه این نصرتست بر عقیدت مطلق یعنی هوای نفس فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم
الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلد بود در ماه رمضان هر که بالغ است بلا حد و بشرط
فلیصمه باید که روزه دارد شهر رمضان را امر حتم است و حکم تخییر که در آیه سابق بود بوی
منسوخ شد از علما کوید هر که از شما شهود دین و حضور حاصل شد بایک روز دعا
از عهده ابنیا و قفا افطار بتبعیت مشاهده لقاء لطایف قدسیه آمده که
اهل ظاهر را شاملست و هم اهل باطن را صوم ظاهر یکی باشد و آن امساکست از مفطرات
اما صوم باطن انواعست صوم دل از وساوس و صوم نفس از آفات و روزه روح
امساکست از التفات بما سوی و صوم سر و آن ربانیست و باشد از جنبا توجه
با غیار در کاه و بیکاه و گفته اند شهود شهر موجب صوم لله است و شهود ماه
شهر موجب صوم بالله انچه بقربانیست بی واسطه منوی است و انچه بالله بود رابطه
حصول قربیت صوم لله تحقیق عبادتست و بالله تحصیل رایحت الله صفت عابدست

بالله صفت قال صدق الله اشتاکشت از حیثیت عبادات شریعت با تقوا مساکشتان
حیثیت ارکان حقیقت صوم لله تعبیر یافته و صوم بالله بلکه روزه بر همه کس
توان داشت روزه دل کار مردانست تن باز داشتن آسان بود دل پاک ساختن کار
عارفانست خلق از طعام نگاه داشتن از هر چه ناید دل از هر چه دون اوست [illegible]
صوم لله تنبیه عامه خلق است و صوم بالله تنبیه خاصان حق [illegible] صوم [illegible]
مشروطست بمحافظت بطن و فرج از مفطرات و این اول مرتبه صوم است و کمال
فقیه و مفتی در همین مرتبه متوقف است اما صوم خواص و [illegible] یکی صوم صلحا
و ابرار و شرط صحت صوم ایشان حفظ اعضا و جوارحست از اعمال ناشایسته و
اقوال ناپسندیده مثنوی هر عضو را بدانکه بتحقیق روزه ایست تا روزه
تو روزه نبود نزد کردگار و در همین معنی میفرمایند روزه خاصان نه همین
و بس بلکه بریدن بود از هر هوس هر چه نباید که بجوئی مجوی هر چه نشاید
که بگوئی مگوی چشم مکن باز که نادیدنی گوش بپرداز ز نشنیدنی دست
میالای بشغل دغل پای منه در ره اهل [illegible] علم و عمل را ز ریا پاک کن
بلکه دل از غیر خدا پاک کن دوم صوم مقربان و صدیقان و شرط صحت صوم
این طایفه محافظت بیت دلست از خواطر نفسانی و [illegible] جمیع
و باز کشیدن عنان التفات از هر چه غیر حقست بدوام مراقبه و [illegible]
شواغل و غیبت از رویت تفاصیل موجودات بملازمت آداب حاضر [illegible]
هر کس نیست بیت مردی باید مجرد از هر دو جهان فارغ ز وجود و عدم [illegible]
زبان نه فکر [illegible] نه دیده نه ذکر [illegible] نه در جهان [illegible]
سلمی [illegible] شهود شهر موجب صوم شهرست و شهود رب موجب صوم دهر
عاصیان از بامداد تا شام روزه دارند عارفان از اول عمر تا آخر صایم باشند
یکی بمجلس شیخ شبلی رحمه الله درآمد درویشان طعام می خوردند شیخ فرمود
که با ایشان موافقت کن گفت روزه دارم شبلی گفت آن نیکو باشد که روزه
ابدا داری مرد پرسید که این چگونه باشد شبلی جواب داد که همه عمر خویش را یکروز
سازی و بدان روز از اغیار روزه داری العمر کله یوم و للخواص فیه
صوم روزه که از غیر [illegible] جز بدیدار یار نتوان گشود صوموا لرؤیته و افطروا
لرؤیته اهل حدیث برویت مه [illegible] اهل دلست [illegible] معنی

ازو حاصلست

ازو حاصلست که چون حق با بنده [illegible] روزه [illegible] تا در بهشت
[illegible] روزه [illegible] ای عزیز [illegible] آورده که روزه داران سه
اند اول صایمی که بطعام و شراب نگراید دوم قایمی که انقطاع [illegible] سیوم هایمی که جز
بلقا [illegible] از صبح تا شام روزه دارند آنگاه از رنج برهند و راحت اکل و شرب یابند
قایمان از زمان بلوغ تا وقت مرگ روزه گیرند آنگاه از محنت دنیا خلاص یابند و بلذات
عقبی رسند اما روزه هایمان تا وقتیست که [illegible] در سر ایشان فرود آید و [illegible]
اسرار [illegible] ایشان [illegible] تا آن روز که هنگام دیدار بود ایشان را [illegible]
افطار بود [illegible] آورده که عوام از ابتدا طلوع صبح تا غروب شمس [illegible]
و خواص [illegible] تا وقت ظهور [illegible] بدان ما سوی روزه
در اخبار صوفیه آمده است که مرقع پوشی بر کوچه میگذشت حرارت عطش [illegible]
استیلا یافته بود بر در خانه [illegible] داد که قدح آب [illegible]
آب خنک [illegible] خشک لب تشنه جگر [illegible] از اهل آن خانه [illegible]
اندیشه کرد که عجب [illegible] آب بیرون [illegible]
[illegible] درویشان [illegible] ایشان [illegible] تعجب
بر زبان راند که [illegible] صوفی [illegible] بالنهار [illegible] قصه او
[illegible] قدح [illegible]
ساقی الطاف متعال قدح شراب [illegible]
شد [illegible] بیت از تشنه [illegible] ساقی لطف [illegible] آب داد [illegible] از جام
خضر و چشمه حیوان نکرد یاد [illegible] صایمان [illegible]
طعام روزه داشته [illegible] سلسبیل و شرابا [illegible] زنجبیل دهند [illegible]
امساک کرد [illegible] رحیق و ساغر تسنیم در ریاض نعیم بر کف نهند [illegible]
[illegible] شراب طهور در جام نور [illegible] محبت بدو فرستند
وسقاهم ربهم شرابا طهورا بیت از آب جود دنیا لب تر نکرده عاشق بر بوی آن شرابی [illegible]
طهور خوانند فمن کان منکم مریضا او علی سفر [illegible] در سفر بود و افطار
کند فعدة من ایام اخر [illegible] روزه [illegible] روزها از ایام دیگر
چون تخییر مقیم [illegible] منسوخ شد تخییر مسافر و بیمار [illegible] معلوم
شود که ایشان را رخصت افطار [illegible] محققان گویند [illegible] سفر و مرض [illegible]

روزه مشقتی بود بکراست حق تعالی از کرم نمیخواهد که بنده در مشقت باشد
در دنیا بیرا زوهوند رحمتی واداد که در آخرت بچنین مشقت مبتلا کرد در
نمیخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید بکم العسر و نمیخواهد بشما دشواری
بنگر که درین مکلم از الطاف و اعطاف چها کرد اول بکراست ترا ندا کرد و بایمان
گواهی داد که یا ایها الذین آمنوا و فرض کردن روزه را برین امت با فرض کردن
بامم گذشته مقترن ساخت تا نفس برا از اختصاص بدان کوفته نکردد و وجه
حکمت روزه که حصول تقوی است بیان فرمود لعلکم تتقون اگر روزه سبب
حصول تقوی بر هر وجه وجود نکرفتی و روزه را بروزی چند مختص کرد ایاما
معدودات که اگر همه سال بودی مشقتی عظیم روی نمودی و روزه را اختصاص
کرد بدان روز نه شب تا کاهیر بنده را آسان تر باشد و مخصوص ساخت روزه
بماه شریف رمضان که محل نزول قرآنست تا ثواب بیشتر بود و مسافر و مریض
را رخصت افطار داد تا حال ایشان بسختی و صعوبت نکشد و لتکملوا العدة و
میخواهد که شما شمار تمام کنید روزها رمضان را تا آیینه کعبه در بجای وسفر قضا
کرده اید با ارکان اسلام بعید بیخ کنید تا سنت کما سبقت الاشارة الیه بنماء
ولتکبروا الله و تا بزرگی یاد کنید خدا برا با تکبیر کو دیه در شب فطر از وقت رؤیت
هلال تا در رود تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم برانکه راه نمود
شما را بصوم یا بکیفیت قضا و لعلکم تشکرون و مکر شما شکر کوئید بر نعمت تیسیر
و رخصت یا بر ایجاب ثواب بای عز رجوع صوم تفسیر یا مستغنی قبول القرآن
عرفان میساد نیو قراف کردا تر ابلیغ مصبی باشد از مقام قدس و کشف قناع که
از وجه انس و لوامع سینه قوه حسن علوا تا حالی بر نتو الحنبو یاد کرد و اذا سالک و بیون
پرسند ترا یا محمد صلعم عبادی بندکان من عنی از صفت من و از معامله من
با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت این آیت وقتی
نازل شد که بعضی از صحابه رضه پرسیدند که یا رسول الله خدای خود را چگونه بخوانیم
یا سوال کردند که اقریب ربنا با اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای ما نزدیکست
تا با او راز گوییم یا دور است تا او را آواز دهیم بنداء کنیم بلند گفتند ای محمد زعم کی
تواند که میان ما و آسمان دنیا پانصد ساله مسافت است و غلظ هر آسمانی همین مقدار
باشد پس خدای دعای ما چگونه بشنود و یا در اول حال که حکم صوم نازل شد بعد از

میل مفطرات

میل مفطرات حرام بودی و از بعض صحابه آن حال صورت وقوع یافت و از کیفیت توبه و رجوع
بحق سوال کردند و حق تعالی که بنجز این آیت آمد که. ان رحمة الله قریب من المحسنین. علما
با آتش حرمان میسوختند که چون رحمت حق نزدیک به نیکو کارانست پس ما سیاه نامکان
تباه کار را جز ما شد این آیت آمد که اکر رحمت من با نیکوکارانست من بر بندکان ناسعادت
نزدیکم ای عزیز اینجا نکته ایست مضمون آنکه اکر علت بیمار اندک است دارو شربتی طبیب
بدو فرستد کافیست و اکر مرض پیشتر باشد بحضور طبیب شرط است تا بنفس تشخیص مرض نموده
در دفع آن غایت جهد مبذول دارد اینجا که مطیع را شربتی از رحمت کفایتست میکوید ان
رحمة الله قریب. اما چون بعلت عاصی رسید رحمت وجود حضور خواست با عنایت فرا التي
نکرده لاجرم میفرماید که فانی قریب و نزد علما اینقرب تمثیل است مر کمال علم حق و اطلاع
او را بر اقوال و افعال و احوال ایشان بحال کسی که نزدیک باشد بکسی و هر چه از وصادر شود بر آن
مطلع بود با تمثیل سرعت اجابت وی بصفت کسی که قریب المکان بود بکسی بدان حیثیت
که چون بخواند شر فی الحال جواب دهد و مراد نه قرب ظاهر است بل قرب معنوی حقیقی
که هیچ وقتی را بدان قیاس نتوان کرد چه هر نوع قربی که بر صحیفه خیال صورت پذیر
شود حق سبحانه از ان اقرب است و آدمی بواسطه اشتغال بعلایق کونی که در معرض
بعد و محرومانست از مشاهده آن قرب محروم مانده و جناب حق بیعد منزه و مبری است و
نفس مشغول می شود بسبب آنها ضمیر را خبر شد از قرب تو که تو از قریب اقربی
در مفاتیح الغیب آورده که این قرب بحیز و مکان نیست بل بعلم و حفظ است جهت
تمیز میکند فتقریب بین باشد و صفتقریب معنی مکان نلازم بود و حق سبحانه و واجب
لذاته است و نعیمین لفظ قریب دلیل عدم مکان و جهتست زیرا که خود را قریب
گفت علی الاطلاق و اکر در مکان باشد نزدیک بهمه نبود بلکه بجمله عرش نزدیک بلاید
و از غیر ایشان دور شد چه که بمغرب قریب بود هر آینه از مشرق بعید باشد و چون
آیت دالست بر آنکه وی قریبست بهمه معلوم شد که قرب بعلمست نه بجهت
با سکان افق بر مکان وجه کند. آسمان کرا آسمان چه کند. و عقل چون بسته مکانست
تعقل فی خارج از مکان نمی تواند کرد. و شیخ نظامی قدس الله روحه فرموده که بیت
جان کر او جوهر است و ام قرضیست کسی نداند که جایی و بیجا است تو که جوهر
ندانی جایی چون رسد در تو عقل گشته رای موسی عم با حق تعالی مناجات
کرد که الهی دوری تا بندا کنم نزدیکی تا راز گویم جواب آمد که یا موسی انا جليس من

ذکر این دوری را حاجتی مقرر نکرد زیرا که هرگز کسی بدان نرسد نه کسی را محمود نساخت زیرا که کس را طاقت آن نباشد بدین طریقت فرموده که انّی قریب نزدیکست نشانه دهند دوری انانیت ما از دور نیست میپندارند و نزدیکتر از نجا فقد برعین پنهانی پیدا و از غایت پیدائی پنهانی بیت ای دیده رو بجانم و زجان من نهانی آخر نهان چرایی چون در میان جانی

ایشان عن این حضرت رسالت صلوات الله علیه چهار ده مسئله کردند که جواب آن در قرآن نازل گشت هشت آن در سوره بقره است اول **و اذا سألک عبادی عنی** دوم **و یسئلونک عن الاهلة** سوم **یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم** چهارم **یسئلونک عن الشهر الحرام** **یسئلونک عن الخمر والمیسر** ششم **یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو** **و یسئلونک عن الیتامی** هشتم **و یسئلونک عن المحیض** یکی در سوره مائده **یسئلونک ماذا احل لهم** یکی در سوره اعراف **یسئلونک عن الساعة** و همین سوال بعینه در سوره نازعات یکی در سوره انفال **یسئلونک عن الانفال** یکی در سوره بنی اسرائیل **و یسئلونک عن الروح** یکی در سوره کهف **و یسئلونک عن ذی القرنین** و یکی در سوره طه **و یسئلونک عن الجبال** سوال هر ایشان را جوابی داده و نموده و هیچ از صفت حضرت عزت سوال نکردند الا ایشان این چه نسبت با حق که استفساد حالها تفتیش حالها می‌کنند و ازین سوالها بعضی سوال از وقت و ساعت و بعضی از روح چون سوال یتامی و نفقه و جواب این اسوله برسید نوع امد اول بواسطه و بی حرف فا و آن در دو جواب است چون قل هی مواقیت للناس و قل الروح من امر ربی و غیر آن دوم بواسطه و با حرف فا و آن در یک محل است فقل ینسفها ربی نسفا اما صولیت است که حدوث و قدم کو چه هامی پرسند تا تعقیب بر او در آمدن یعنی ای محمد متعاقب سوال ایشان بگو ینسفها تا بواسطه تامل خدمت که موجب ربب باشد در خاطر خطور نکند کرشمه این صورت که در هست سیوم با رفع واسطه و وجه در حرف فا و آن در سوال است که و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون بندگان خاص و محرمان ما را که لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله که مکاشف حضرت و طالب صفت ما و کوامتیاز صفت و معرفت من پرسند از تو چه هم تو جواب با یشان ده که میان من و بندگان سمیعی اما این جواب بزبان تو نیست و تو نشنوانی گفت انی قریب پس من رفع واسطه نموده خود میگویم عبادی شما از من پرسید من از شما نزدیکم چه شنید که شما از در رفتن آید هر دو را شامل

یاد پس نزدیکست و گویند رفع واسطه اشارت با آنست که ای بنده تو محتاج بوسایط هستی غیر وقت دعا و مناجات اما هنگام خواهش و عرض حاجات هیچ واسطه میان من و تو حاجب نیست حدود پی تکلف بیا و بگو آنچه بخواهی بخواه آنچه میجوئی **بیت** هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو ناز و بیرو حاجب و دربان بدین درگاه نیست **یا** رفع واسطه کرد تا دل داعی بغیر وی مشغول نکرد و حقیقت آنست که رفع وسایط قرب کلی حاصل آید عکس آن تو کلک بی وجود بین از دعوای تخلو تخانه وصال راه نیابد **بیت** تعلق حجابست و بی حاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی

اهل اشارت گفته اند که در خطاب که و اذا سألک عبادی و قصص اشارت باشد بجوهر شریف و عنصر لطیف سید البشر آدم صلوات ربنا علیه و سلم که اضافت عبادی عبادت بشناس از ذات مقدس او را اضافت فرمود عبادیان این هر دو مفتقر رحمت و محتاج بشفاعت ماند طرف مسکنه شفاعت بعطیه کرامت یک فتوح حلوح بجمال عظیم نما بدان دیگر جانب نگاه میکنند **نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم** تعالی ازنجا همی گشایند نهایت فضل و افضال ملک متعال بین که عاصیان را چگونه بر جا مستظهر میسازد و از قهر رحمت نا امید نمیکرداند ع رحمت نه کم است ما را چه نومید شویم ای دوست

در اضافت عبادی نکته‌هاست و نسبت عبودیت و که نسبت تو ایشان خود خوانند تا دانند که مصالح دو جهانی تو وابسته عنایت اوست از خواهشهای خود خواهش کند بسم نباشد بنده را از شرح حاجت خود حیرتی خواستن که مطلع کلی که تو هم نهان حاجات و نهی جنب او و پناه نبوی که بمعانی بود و بنده را بغیر بخود التجا کردن و چون دانستی که بنده کیست تو را بر همه بندگان عزی و فخری باشد که بنده را با سلطان محترم نیست که از درگاه دولت کسی ندهد شرکت نداد در یکی را نکه چون بنده را و نهی را که در دیگران و بگویند که بنده کسی که در دیگران شد کو دیگو سبحانه خانه کعبه را بخود اضافت کرد طهرا بیتی ما مستهسم و قال و قبل و غارت در حرم بنده را بخود مضاف ساخت تا از غارت سپاه شیطان محفوظ و ایمن مانند در آیه که **ان عبادی لیس لک علیهم سلطان** لفظ عبادی در میان آورده تا معلوم شود که بنده از آن اوست و از کار غافل نکرد و وقتدم

از دایره حوف بیرون نشهد که انی قریب منزل کردانید تا روشن کردد
که اوایان بنده است تا امید نشود و رو از طریق دعا نکرداند. بیت
غافل مشو ای بنده که تو ای صفی. نومید مباش هم که من زان توام. فرمود که
من به بنده نزدیکم و نکفت که بنده بمن نزدیکست زیرا که بنده انجیت‌ست
امکانیت که لازم اوست در مرکز عدم و حضیض فناست و سرا...
بارکاه قربت قصا عد ممکن باشد اما حق سبحانه قادرست که بفضل و رحمت به
بنده نزدیک شود در کشف الاسرار فرموده که معنی آیت با لسان اشارت
که من به بندکان نزدیکم نزدیکان دوست ادم کاه دعا بیان با اجابت آرم
طالبان را بجود راه نمایم در قرب بر روی مشتاقان دیکشایم بنده بمن نزدیک
شود تا بدو نزدیک شوم لمن تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا قرب ازینجا
بحد هشتست وا نزدیک حق تعالی بر نخاو از بنده بتوبه و ندم و نز خداوند بلطف و
کرم انتهی غافل انکه مخوند ادم باندو از حق نزدیکما و از وجود بنوا از ذات نفیس
نکوکار از قرب مطلق نشان ندارد یعنی اکر مطیع اند و اکر عاصی اکر غافل اند
قاضی اکر قایم اند و اکر قاعد اکر نایم اند و اکر متهجد به هر حال که ایشان هستند
مراید ایشان را قربیست بی نشان و حقیقت آنست که با هر یکی از اصناف
بندکان قربی خاص با ذ دیدار ا هدایت قربیست بعنایت بادوستان بولایت
با عارفان بهدایت با طالبان باجابت با مطیعان بلطف با عاصیان برحمت
و مغفرت با داعیان با اجابت دعوت چنانچه فرموده اجیب اجابت می
کنم تقریر معنی قربست دعوة الداع خوانندرا خواندن تا اذا دعان چون
مرا بخواند اقتران اجابت بدعا و تقدیم آن برو دلیلیست روشن بر تحقق
اجابت و وقوع آن از مظنه ریب الحق عز شانه تعالی خبر میدهد که دعای
داعیان اجابت میکنم و بظاهر مشاهده می‌رود که بعضی دعوات در
جانب محو و توقف مانده اند اقتران بعز اجابت محروم اند و جمعی
محبوبان دو خسته بس نوع جمع این چکونه تواند بود بدانکه علماء تفسیر
در بیان این سخن کفته‌اند یکی آنکه اجابت اینجا بمعنی سمعست و
سماع را که اجابت متضمن بروست بمجاز اجابت کویند کما قیل ارسمعنا
از سیلت لم تجب پس معنی آیت این بود که می شنود دعای داعیان را

وانکه

وانکه در اتیه سابقه اجتا از قرب کرده است موتسا انی قریب میتواند بود که ظاهر قرب
دلالت بر سماع میکند نه بر اجابت یا آنکه اجابت بوقت دعا حاصلست و بحصول
کاینا ما اعطا مراد و قضاء حاجت شاید که در حال اجابت شود شاید که در مستقبل بعضی
یا انقدیر مخفی و بیکشتی بر وجه که اجابت میکنم اکر خواهم یا سوال او بحال ایشان
قضا بود و طلب خیر او مراد باشد و اما الاصر دعا بمعنی توحید است باشد که اجابت
بمعنی قبول باشد از دعا تو بر بود و جمه تثبیت خدا امیخوانند که ... والاجابت
قبول ان تو بر باشد باد دعا عبادت بود چنانچه در حدیث آمده که الدعاء هو العبادة
و اجابت ثواب دادن بران کما قال ویستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات بانظر اجا
دعا اجابت چنین باشد در دعوت الهی اجابت بعد از ین میکوید فلیستجیبوا لی و الخلال
بیان اجابت موجب قربست باجابت سنت و آنکه در احادیث صحیحه وارد ست که
بدعا کند و دعوت او مشتمل بر قطع رحم و کناهی نباشد خدای تعالی او یکی از سه
کار بکند یا در دنیا دعوت او مستجاب کرداند یا در آخرت برای او ذخیره نهد یا بر مثل
بدیع از وی دفع کند در کشف الاسرار بر اینجا بر انصاری ... ورده که حق
تعالی روز قیامت بنده را بموقف طلب کوید عبدی من ترا فرموده که مرا بخوانی
و دعا کو ترا بوعده اجابت مستظهر ساختم تو در دنیا دعا میکردی کوید آری
آن بار خدایا بموجب فرموده دعا میکردم و ترا بر نیاز تمام میخواندم خطاب
آید که دیدیا اکر بر صحیفه بعضی از دعوات ... اجابت ظاهر میشد و بعضی را
نفوذ بی میا فتاد کوید آری بار خدایا ... بعد از ان بنده ... بعز
و جلال من که از کمال نیاز بجانب میدان امید ... اجابت رسید
در دنیا بسبیل تعجیل بتو رسید یعنی برای دعوت آخرت تو سمت ناخیر یافت
داری که فلان روز فلان اجابت نمن طلبیدی بما کرده در فلان وقت فلان کار
کردی موقوف ساختم و بعوض آن در بهشت چنین و چنین لذتی و نعمتی برای تو
آماده کرده ام چنین یکی که دعای بنده نمی شماید و تعجیل اجابت با تاخیر متو
از ابنظر و بیاد میا ید تا فایتکه بنده در آن موقف تمنا کند که کاشکی هیچ دعای
با اجابت نرسیدی و هیچ حاجت من در دنیا بر نیامدی تا این نعمت و کرامت
و لذت و بهجت من بیشتر بودی بیت اخر دنیا همه تو میدیا است نعمی
عقبی است که او بجا و بهیت عیشی فانی که بلاد نه در جهان فیض باقی بخشند

در هلاک جان و عظماء طریقت فرموده اند که بحکم خبر هر آینه دعا با اجابت
همه هر دو اما موقوف باستکمال آداب و لوازم و رعایت شرایط و [illegible]
و دعایی که مستکمل شروط بود بی توقف مستجاب گردد در بحر الحقایق
آورده که ابراهیم ادهم قدس سره سوال کردند که سبب این چیست که ما
دعا میکنیم و اجابت نمی رسد فرمود که بجهت آنکه شما خدای را میشناسید و طاعت
او نمی دارید و رسول را می دانید و متابعت سنت او نمیکنید و قرآن میخوانید
و باوامر و نواهی او عمل نمیکنید و نعمت خدا میخورید و وظایف شکر بجای نمی آرید و جنات
بهشت را شناختید اما تقدیم در کار طلب آن نمی نمایید و درکات دوزخ را دانسته
اید از شر و شرر آن نمی گریزید از قرب شیطان آگاهید و محاربه نمی نمایید از
هجوم مرگ خبر دارید اما استعداد آن نمی نمایید و مردگان را دفن میکنید و هیچ اعتبار
نمیگیرید عیوب خود را فراموش کرده بعیب جویی دیگران مشغولید با وجود
این حالها دعای شما را قوت ترقی بمصعد قبول نبود و لیاقت تصاعد بمنتهای اجابت
چگونه باشد دعا را از زبان پاک و دل بی غش [illegible] همت عالی [illegible] صفات [illegible]
تا حق سبحانه در اجابت بر دعا بگشاید بیت با اجابت قرین نخواهد شد
هر دعا کو سر نیاز ندارد لیکن [illegible] مستجاب شود - آن دعا کو [illegible] بجان برآید
ای عزیز شرایط دعا [illegible] فرموده اند و از نص قرآن و حدیث
استنباط نموده پانزده است اول تقدیم ثنا بر دعا [illegible] امام محمد [illegible]
از فضالة بن عبید رحمه الله نقل میکند که حضرت رسالت صلوات الله علیه مردی را
دید که از نماز فارغ شده ابتدا بدعا کرد بی آنکه ذکری و تحمیدی بگوید سید عالم صلعم
روی بیاران آورده فرمود که عجل هذا یعنی این کس تعجیل کرد و شتاب زد پس فرمود
چون یکی از شما خواهد که دعا کند گو افتتاح بتحمید الهی و ثنای پادشاهی کن [illegible]
میخواهد بخواهد ۲ صلوات فرستادن بر حضرت رسالت صلوات الله علیه الدعاء
موقوف ما لم تصل علی [illegible] هیچ دعایی نیست که میان وی و آسمان حجابیست [illegible]
[illegible] صلوات نفرستد از حجاب مرتفع نشود و دعا بمقام اجابت
نرسد ۳ برداشتن دست در وقت دعا که حضرت مصطفی صلوات الله علیه وقت دعا
هر دو دست برداشتی و گاه بودی که ابط مبارکش ظاهر گشتی و ظاهر دست با آسمان بلند
داشت [illegible] که عادت [illegible] دست و در خبر آمده که چون دعا تمام شود بر روی

دلیکان مسح کنند ۴ الحاح و ابرام کردن و بران مواظبت و مداومت فرمودن
و الحاح [illegible] اجابت [illegible] باز نداشتن ان الله یحب الملحین فی الدعاء یکی از ائمه فرموده
که دعا کردن شبیه است [illegible] کوفتن [illegible] تا [illegible]
رسد بیت هر که اندر [illegible] دعا کرده ام [illegible] باشد که [illegible] میان [illegible] رسد
۵ دل را با اجابت یکی داشتن و بضمیر صافی و دل غیر غافل دعا کردن که
بعضی کتب منزله وارد است که [illegible] زبان [illegible] شما [illegible]
دیگر مشغول است پس چگونه امید اجابت میدارید ۶ [illegible] و تضرع
و خشوع بجای آوردن در دعا گفتن که [illegible] دنیا نیست و هرچه کشاید از
کشاید امن یجیب المضطر اذا دعاه ۷ سوال کردن بجد و عزم نه از روی
تردد امام مالک رحمه الله در موطا آورده که حضرت رسالت صلعم فرمود که باید دعا
کننده نگوید اللهم اغفر لی ان شئت بلکه بر طریق عزم خواهد ۸ تعمیم در سوال یعنی
باید [illegible] مومنان را با خود در آن شریک کرده اند ۹ تقدیم عمل صالح [illegible]
دعا [illegible] و العمل الصالح یرفعه [illegible] گفته است که هر که دعای کند بی عمل
صالح همچون کسیست که [illegible] تیر اندازد از کمان [illegible]
مجلس [illegible] داشتی [illegible] عرض کرده [illegible]
[illegible] احتیاج و افلاس [illegible] داشت [illegible]
[illegible] و نوشت که پای از خدمت کوتاه کردی [illegible]
کوتاه کن ۱۰ [illegible] احتیاط فرموده [illegible] در احادیث [illegible]
حضرت رسالت صلوات الله علیه یاد کرد مردی را که سفرهای دراز در پیش گرفته
[illegible] میکند [illegible] موی [illegible]
آورده روی دست نیاز بدعا برداشته [illegible] میگوید و طعام و شراب و لباس
او حرام [illegible] فانی یستجاب لذلک [illegible]
خواهنده [illegible] اجابت کند ۱۱ اخفاء دعا و [illegible]
[illegible] ادعوا ربکم تضرعا و خفیة ابو موسی اشعری [illegible] حضرت رسالت صلوات
الله علیه [illegible]
آنحضرت صلعم فرمود که [illegible]
کرد [illegible] ۱۲ تقدیم صدقه [illegible] انه سمیع قریب

دلیکان مسح

کی مجلس پیغمبر صلوات الله علیه آمد و درخواست کرد یا رسول الله مرا دعائی بگوی حضرت مصطفی
صلی الله علیه فرمود که هل تبیت بجناح الدعاء ثم یا لمرغ دعا آورده یعنی سه جناح
بجناح طایر کفایت کار و دل مقصد اجابت را شاید و آشیانه آستانه اجابت میرساند ۳ اخلاص و اساس
دعا بر اخلاص است **دعوا الله مخلصین له الدین** بزرگی فرموده که چون دل از اخلاص کلاه
نیست بر مقتدا بر حال دعا نمیاید تیغ بصیرت بکشای کمشکل مقصد بدرد گان بقالی
بود که دوست بکیسه برد بقال نخود دست بتوانه زده میان بیاد دو مویز بر کف
آورد و یا و نهاده خشنود شد ای بخدا وند کی که بیزار بی نیاز بحق بیچاره تربین همچنین
میدان که چون بنده دست بکیسه طاعت برد تو ارزو عمل میاید آرند و اکر مفلسی
داند دست امتیه سوال کشاید هر چه خواهد بدعا در تمامی دارند **بیت** ناهد از بیتقد ما
از حق دوید مفلسان از جمع عنایت ما میدید نیست ۴ مکه شریف و افضل آن مسجد
جماعت بتخصیص مسجد هاء قدیم و از اماکن مرجوع مجالس علمست و سر مزار ات اکابر
یکی از بزرگان کو بد محمود حربه الرحمه الله قصد از وقات او بخواب دیدم گفتم خدای با تو
کرد فرمود که مرا بیامرز بدعونجادت از آمر فرش هدیه دادم گفتم آن هدیه که امشب
جواب فرمود که حق تعالی از من ضمان کرد که هر مسلمانی که بر سر تربت من دعا کند
دعوت او بغرض اجابت پیوندند ۵ از منه فاضله چون شهور عبادات یعنی رجب
و شعبان و رمضان و ایام بزرگوار چون عید ین و عرفه و عاشورا و آدینه و
استفتاح ولیالی معتبره چون براه و قدر و امثال آن و از جمله وقتها سحر را بدعا
خصوصیتی هست **والمستغفرین بالاسحار** آورده اند که در وقت سحر بادیها از مهب
عزت بر سایلان درگاه عظمت وزد و دعاء نیاز و ذکر طلعت ایشان از محفر
بعد ناهر کس آفاخود خواهش و هدیه فرستند **بیت** مراد در من ظلمات آنکه در
غایبی کرد نیاز نیم شبی بود و ناله سحری در ثلث آخر شب منادی لطف
ندا میکند که ای آشنا بر خیز که بیکانکان هر یک بچیزی مشغول و میدان خالی
و در ها کشاده ما یک دعوت کشیده نقل وفا بر طبق صفا نهاده شراب انس در
ساغر قدس آماده پس مجوی آنچه میخواهی بخواه انچه میخواهی که در بن وقت راه
دعا مفتوح و سینه داعیان بنور عنایت ما مشروح **بیت** نیازه در چمن آن
دم که بود دعا از کمان سینها طبیا بواشه صیحدم صبحدم باید شد در باغ
او کن شاخ وصل هر کلی کان بشکفد پیدا باشه صبحدم در وقت تلاوت

قرآن

قرآن و کفتی از آن و امدن باطن و التقا صفین بهنکام جهاد و بعد از ادای
فرایض اجابت دعا مرجوست **والله یجیب دعوة المضطر** بعض صاحب بحر
الحقایق فرموده که شرط کلی درج اجابت دعا تزکیه داعی است و لا بدان با
از دنس ذنوب عاصیان از کل حرام میکباید ساخت تا بزبان پاک دعا کند شود انکه
نفس را از اوصاف ذمیمه و اخلاق ردیه تنقیه طاهر ان طریق دعا اند باکیزه باید
کرد ابتنا بزیادت صفت پاکی بر سر بزند پس دل را از همین تعلقات نفسانی فرو نکند
همو چه جسمانی و روحانی مصفی و پاک کاد رنیانی و انوار تجلی سبحانی محلی باید کرد
تا قبول فیض را قابل گردد و مشربه روح را از شوب تعلق بما سوی و التفات
بغیر الله محافظت باید نمود تا متعرض نفحات الطاف حق شود و ساحت سر از او
شرک خفی صیانت باید کرد تا متوجه مجلی ذو غیرا و عجو بود ۶ که حبیب باشد تو غیر و طلب کم
و دعوی جنین داعی بی شبهه مستجاب است و نزد محققان آنست که دعا بی بلسان حال
و استعداد ما بین ثم دولت اجابت روی نماید و بحث سال القا ستعداد ی سوال بالحال یا بقول
و اقسام آن در آیه **ادعونی استجب لکم** از مواهب فیاض حقیقی ما مولست یعزین اجابت
را سفید بعونت مطیعان و زاهدان و متورعان ساخت بلکه فرمود کلاجابت
سکیم بندند خواهند که هر کی باشد و هر چه باشد ما انوا نبکر بم که کرمیضا ند انما
بینهم که او میضا انکار و اهل دعا نیست ما اهل اجابت هستیم بر درگاه تعالی و
ز آنکه ما را اعتقاد دست و لطف بعلت ما دا با زاری کنند کان بازاری در خبر
که مردی در مسجد رسول صلعم دعائی کرد و آنحضرت در وی میکریست و تبسم
می فرمود چون سبب تبسم بر سیدند جواب داد که عجب مدارا آن دعا ان مرد
که یکبار کفت لبیک عبدی و یار کفت یا رب دو بار جواب آمد که لبیک سه بار رب کفت
و حق تعالی سه بار لبیک گفت از بس که مرا خوش آمد تبسم کردم **بیت** ای خنک آن کی
نکو کار یکی کرد و بندا کذاشت بس نراد ی کرد که جون بنا لد او بی شکوه
افتد اندر هر دو عالم غلغله هر بیشه صد نامه صد پیکی از خدا یا ربی زو بست
لبیک از خدا ای مرو بشر اول اجابت دعوت از حق تعالی وقوع یافت بی واسطه
سابقه از تو تا معلوم کرد دکه اجابت دعا فضلیست از حق سبحانه ابتداء وهیچ
معلل بطاعت و عبادت نیست پس انکه دعا اجابت میکند بحساب طاعت و عبادت
مکافات پاداش دعوی وسیله عبادت بلکه بمقتضای لطف و رحمت ان الله بالناس

مانا حو

لرؤف الرحیم ۞ واین نیز نکته دیگرست که میفرماید فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي باید که بندگا
ن مرا اجابت کنند یعنی چون دعای ایشانرا اجابت کردم فرمان مرا انقیاد نمایند و بنده فرمان
من باشند اجابت میکنیم ما نیز ترا میخوانیم اجابت کن ما را کما لا غنا بی ذاتی بر دعا
ثواب نیز بسته بر آن غایت فقر و نامرادی باید که بر دعوت ما رضا اند محققان
گفته اند اجیب تسهیل و تخفیف است فلیستجیبوا لی تشدید و تکلیف
و تقدیم تخفیف بر تکلیف نشانه تکرم است و تشریف عنایت است تا اگر کرم
تکلیفی که در تشریف بیفزاید فرمایند باشد بطمع تشریف محنت تکلیف
تواند کشید ۞ در فتوحات فرموده که اجابت دو نوع است امتنانی و آن
اجابت خلق است مرحق را در دعوت او امتنانی و آن اجابت حقست
خلق را در دعای ایشان و لیکن در نسبت استجابت که آن اجابت بلوغ است
چه بنده آن تواند بود که حق را اجابت هیچ مانعی نیست اما انسان را موانع
است از نفس و هوا و شیطان و دنیا و هذا سبق استجابت بطلبان اشارت
و دلالت بر طلب عون بنده میکند در ارتکاب اجابت از حضرت عزت و حق
سبحانه بجهت خلاص از انتقال است اعانت و ثابت واستقامت ایشان را و منی
وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که برایمان بمن ثابت و دائم باشند تا توفیق ایشان بطاعت
متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ۞ شاید که براه راست باشند در اتحاف
از کلبی روایت کرده که استجابت آنست که بنده بعد از دعا گوید لبیک اللهم
لبیک لا شریک لک و ایمان آنکه گوید آمنت بالله و کفرت بالجبت والطاغوت
و وعدک حق ولقاءک حق واشهد انک احد صمد لم تلد ولم تولد ولم یکن له
کفوا احد واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی
القبور ۞ ابن عباس میفرمود بعد از نزول این آیت در عقب هر نمازی بخواند
این کلمات مداومت کردم و هرگز مدت ترک این صورت نکردم و افتخه
ای معز بن الوجه لفظ عبادی و دعای که گذشت عمومی دارد اما بعضی حمل کرده اند
که مراد از عباد و داعی صائم است که دعای صائم را وعدۀ اجابت هست در حدیث
آورده که از اشتمال آیات صوم ما قبل و ما بعد این آیه که ان بر دعای که در آیه است و
ما نازل در رمضان است که قبل از این آیه حکم دو تن را و روزه منزل بر شد و بعد از حکم
شبهای وی معلوم می شود بدانکه در بدایت حال مسلمانان را در رمضان نماز

نماز خفتن

نماز خفتن یا بخواب کردن و زیاده از آن مفطرات نبود چون نماز عشا گذاردندی
خوابیدندی و قبل از نماز خفتن میکرد ایشانرا اکل طعام و شراب و ارتکاب مباشرت
مباح نبودی جمعی از اکابر صحابه و اقویاء ایشان بر شقت توقف و صبر نتوانستند
کرد و مباشرت کردند در وقتی که بر ایشان حرام بود متکبی گشته روزی دیگر جمعی شکایت
نفس حکایت حال خود با سید عالم صلعم عرض کردند و یکی از ایشان عاقبت و نفس سخن بجناب
از جنابت اندیشه نمی کنانیدند حق فرمود أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ
شب روزه الرَّفَثُ که کنایت از مباشرت است یعنی پیوستگی کردن إِلَى نِسَائِكُمْ با زنان
خود شب را بصیام اضافه داد و شب طعام را با شب نیابت میکند که چون در اول
شب نیت کنند در بهاد روز معادا او داخل شود و یکی از فرضا یعنی روزه است
که در هر عملی خیری که میکنند نیت در عمل نیست و نیت ثواب عمل حاصل نشود و در روزه
چون بوقت افطار نیت کرده معتقد روزه فرداست هر جانب از شب طعام و شراب
خورده یا حلال در جمیع داوردا از جمله روز محسوب شمرده ثواب و بر اهل قضا
نرسد هُنَّ ایشان یعنی زنان لِبَاسٌ لَكُمْ پوشش ستر شما اند وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ
و شما نیز لباس ایشانید کنایت است از خصوصیت اختلاط و التصاق چنانچه لباس را
باید میباشد با ایشان نیست برسید مرد و زن یکدیگر چنانکه جامه کاشتر وقت
التفاق و التصاق هر یک دیگر را چون ثوب ملبوس است یا آنکه هر دو ستر یکدیگر اند
از اجتناب در مبدأ شرع مانع کند عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای تعالی أَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
باشید که خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم نمائید بر ایشان بمباشرت در
وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما برحمت که رخصت داد بارتکاب مفطرات
در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما انچه پیش از رخصت صادر شده بود فَالْآنَ
پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام امر اباحت است وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ
لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند که مراد آنست که غرض
از نکاح باید که بقاء نسل باشد نه مجرد مباشرت و التذاذ نفسانی یا طلب کنید آنچه شما را حلال
کرده است از زن و متعه سکنهن و از ان دو گفته یا طلب کنید ثواب را بعد از استیفاء حظ نفس
ثواب طلبی و قیدا لیلی شب یا طلب شب قدر کنید در لیالی صیام رمضان وَكُلُوا و بخورید
وَاشْرَبُوا و بیاشامید خدای تعالی دانسته طباع بندگان باکل و شرب و مباشرت مایلست
امر کرد ایشانرا بابتاع طبع ایشان تا آنچه از ایشان صادر گردد بطریق امتثال فرمان الهی باشد

و با زمشاغل و سلیمی کرده بود مفسّران گویند سبب نزول این حکم حال ابو قیس بن صرمهٔ غنوی بود
که روزی در رمضان کار بسیار کرده بود شب بخانه آمد و پیش از آنکه طعامی خورد از غایت ماندگی
بخواب رفت زنش غذائی مهیا ساخته او را بیدار کرد و چون بعد از بیداری تناول
طعام حرام بود ابو قیس از مخالفت شرع احتراز نموده روزی برون پیوسته و روز دیگر
در نصف النهار از ضعف بیهوش شد و این قضیه بحضرت مصطفی که طبیب بیمارستان
جانهاست عرضه داشتند آیه نازل شد حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ تا ظاهر گردد و روشن شود مر شما را اَلْخَیْطُ الْاَبْیَضُ رشتهٔ سفید
که کنایت از روشنائی صبح صادق است مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ از رشتهٔ سیاه که عبارتست از تاریکی شب
و تشبیه این هر دو بخیط از جهت امتداد است در صحیح آمده که بعضی از صحابه رشتهٔ سفید
و سیاه برپای بستند و منتظر آن شدند که تناول کنند تا وقتی که میان سپید و سیاه ایشان فرق
پدید آمدی تا آنکه مِنَ الْفَجْرِ بیان خط ابیض است نازل شد و دانستند که مراد ظهور نور صبح
و منصوص از فجر ثانی است پس در جمیع شب طعام حلال است و در روز حرام ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیَامَ
پس تمام سازید روزه را اِلَی اللَّیْلِ تا شب و چون شب در آمد روزه بنهایت رسیده
وقتش سپری گشت و روزه دار را رخصت افطار شد اگر طعام خورد و اگر نه و مصطفی
صلوات الله علیه وقتی مواصلت فرموده طعام نخورده و روز و شب در هم پیوست
جمعی از امت که مواصلت توقع نمودند شنیدند که این صورت حلال نیست وَلَا تُبَاشِرُوْهُنَّ
و مباشرت مکنید با زنان وَاَنْتُمْ عٰکِفُوْنَ و حال آنکه شما معتکفان یعنی مقیمان از روی نیت فِی الْمَسٰجِدِ
در مسجدها این نهی در شأن جماعتیست از اصحاب که باعتکاف بنشسته بودند
ایشان را ضرورتی پیش آمد از مسجد بیرون رفته و با اهل خود مباشرت نموده و بعد
از غسل بمسجد باز آمدند همان طریق اعتکاف التزام میکردند حق سبحانه بیان کرد
که جماع موجب فساد اعتکاف است و امام مالک همه تلذذات بر معتکف حرام
میداند و معنی اعتکاف در لغت مقیم شدنست و در شرع اقامت است در مسجدی
که جماعت در وی قائم باشد بوجه طاعت و قربت و نزد امام اعظم معتکف را
روزه لازم است و پیش امام شافعی مستحب و باتفاق محل اعتکاف رمضان
اجری عظیم است در حدیث آمده که هر که ده روز آخر رمضان معتکف شود
مانند دو حج و دو عمره باشد بعضی ثواب و در خبر است که چون معتکف بعد
از اتمام اعتکاف از مسجد بیرون آید فرشتگان ندا کنند از درگاه بی‌چون الهی چنانچه
دران روز که از مادر زادی پاک بودی در قوت معتکف چنان فانی باید که من را جهان

کو بخشایم و بیدار گه و فلان فی خلوة و زیارت گذشته آمد و استاد بخدمت او ملازم
که فقد کرد این صورت فی نفسی لامر حط اینو واقع بنیاد اعتکاف و الخلو فی قاید
انصاف شیخ ابوبکر واسطی که بنای اعتکاف بر حبس نفس است و حفظ جوارح
و مراعات وقت و چون این سه شرط بجا آری هر جا که باشی معتکف خواهی بود
بزرگی گوید در اثنای اسفار بدیری در آمدم و چون وقت نماز رسید اهل دیر بهم الفتم
مراجعه با کلیه نمایی تا نماز گذارم گفت دل خود را از ماسوی پاک کن و هر جا
خواهی نماز گذار بیت از آن محراب بجو و مکو دان اگر در مسجد یا در خرابات
ابو عثمان مغربی گوید اعتکاف نگاه داشتن جوارح است در تحت اوامر و نواهی صاحب
محبت ابن عطاء آیه چنین گوید فرمایید مشغول مکنید اینها را بحظوظ معاملات
ارواح را باستروح از مواهب مکاشفات و اسرار را باستعطا از لوائح مشاهدات
وقتی که در مساجد قربت و معابد وصلت مقیم باشید و در حظائر انس و مجالس
انس مجاور گردیده در بین مقام هر چه از احوال پیش آید حجابست و نفس تعلق
خود حجابست که پیش رفع آن تا طرح مقصود بیابند بیت تعلق حجابست و
حاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی تِلْکَ این که گفته شد از اوامر و نواهی و احکام حُدُوْدُ اللّٰهِ
اندازهای خدایست که خدای در دین خود مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوْهَا گرد اندازهای حق
مگردید تا تجاوز کرده‌اید و این لفظ از لَا تَعْتَدُوْهَا ابلغ است چه وقتی که قرب بدان ممنوع
شود تجاوز از آن خود محال است کَذٰلِکَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود یُبَیِّنُ اللّٰهُ
روشن میکند خدای آیٰتِهٖ نشانهای خود را از امر و نهی و وعده و وعید
لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ شاید ایشان بپرهیزند از حدود حق
نکته بلطف از خطاب بغیبت بحسب فعلیت در وقت ورود خطاب حصول تقوی
اجتنابها هست اگر چه بعد از جمله این حدود بگوید که مینماید وَلَا تَأْکُلُوْا و مخورید اَمْوَالَکُمْ
مالهای که آن شما است بَیْنَکُمْ در میان خود یعنی نخورد یکی از شما مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناحق
چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسد و امثال آن مال خود بدهید
و مالهای خود را بنا مشروعات تجربه صرف مکنید چون زنا و شرب و انواع فسق و کذا در مراعات
دایم است و مکر کلیه از جهات که آن میسر نمایید در وجوه آنها و اما شبهات و حیل
وَتُدْلُوْا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و دست مکنید بِهَا بان مالها اِلَی الْحُکَّامِ
بسوی حکم کنندگان جائر و مراد آنست که بعضی از مالها امید بر رشوت بحکام

بدان تا لتأكلوا تا بخورید بحاکم و حمایت ایشان فریقا قسمتی را من اموال الناس از مالها
مردمان بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ که بخورید یا گواه زور که بگذرد این آیه
در شان کسی است که مالی بر ذمت وی باشد و چون صاحب حق طلب کند غایب باشد و وی
در مقام مخاصمه در آمده به مجلس قاضی و حاکم اقامت کند گواهان بدروغ بگذارند یا سوگند
دروغ خورد ... و مکتوب ... که شریعت صلوات الله علیه آمد امرء القیس کندی
و ربیعه حضرمی با بعضی ... در ضیعتی باهم الفاظ مخاصمه کردند ربیعه که
مدعی بود گواه نداشت چون امرء القیس خواست که سوگند خورد ... بیاد
الله سوگند ... حضرت رسول صلعم آیت ان الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا بر امرء القیس خواند ... گردن نهاد سوگند
نخورد ... و این آیه نازل شد که مال ... بخورید بنا حق
بیمین فاجره و بینه مکاذبه ... و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید
که دعوی شما باطل است ... معصیت با علم با آن قبح
است و صاحبش ... که از مال شما باطل ...
حضرت رسالت صلوات الله علیه ... علیه ... حاضر آمده بودند گفت
بشر ... خصام بمن ... که بعضی افصح باشد بحجت خود از دیگری
و من بر وجهی که او بشنوم ... حکم کنم پس هر کرا من حکم کنم برای او بحق برادرش
... که او را حق نبود ... آنرا ... که من حکم کرده
ام برای او قطعه از آتش ... و این حدیث صحیح است و از شریح قاضی حکم کرده
برای ... گفت ... که من ... خصم خود
و بواسطه بینه ... حکم ... حرام را بر تو حلال نمی کند
اکل اموال مردمان ... و منع اموال ... ناخواه ... بجمیع
... نیز داخل است ... که ... ذکر اهلّه آمده
این حکم ساخت یسئلونک و سؤال میکنند ترا عن الاهلة از ماههای نو معاذ جبل
و ثعلبه ... مر رسالت ... رسول الله
احوال الهلال ...
بدانیم که سبب چیست که ... تا بدر ... کامل
... نقصان ... تمام شد بشکل است ...

افضل اشکال است ... و نهاده از ... بتدریج
بر تبه هلالیه ... رسید حق سبحانه جواب سؤال فرستاد و چون فهم ایشان از ادراک
ایشان از حکمت نقصان و کمال هلال و انتقال و تغیر هم بیست بلکه ... فایده آن ...
برای ... قل بگو ای محمد صلعم هی آن هلالها که هر ماه ... مینمایند مواقیت ...
و وقتها اند للناس برای مردمان ... و عده ... و مدت حمل و رضاع
و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها و ابتداء ... خلقت و حضور ... بدیه
... گفت والحج و اینها ... وقتها اند برای حج ...
بیان ... روزه رمضان و فطر ... حول ... زکوة ...
میشود ... تخصیص ذکر حج برای آنست که او ... عبادات ... و اهتمام ...
و چون ... نسبت ... شتند و ...
... موافقت ...
... ما ... که خدای تعالی معین کرده
اول ... اشارت کنند ... حقیقت
... اشراق ...
...
... شریعت ...
... عبادت ... طواف ...
بیت ... کعبه ...
و چون ...
که در ... واقع ... اوس و خزرج ...
واجب کرده بودند که ... احرام ... بیوت و خیام ...
بلکه ...
در محافظت ... از اهل مدینه ...
بود ... عادت ...
لیس البر و نیست نیکویی بان تأتوا البیوت بانکه در آیید بخانها من ظهورها
از پشتهای آن ... جاهلیت ... حج و عمره احرام ...
بود ... بلکه ... از اهل مدینه بودی ...

یا بر پشت دیوار سرای فرجه ساخته محل آمد و بیرون شد او بودی و اهل
و بادیه نشینان از پس خیمه‌ها در آمدندی و این حکم همه عرب را علی العموم شامل بودی مگر
حمس را و ایشان پنج قبیله بودند قریش و کنانه و خزاعه و ثقیف
و جشم و بنو عامر و این قوم را حمس از آن گفتندی که در دین خود ثابت و
صلب قدم بودندی و ایشان نوآورد آورده بودی کرده و قاطبه از پس خانها خواستندی در
آمدندی و بیرون شدندی روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر علیه السلام را که
بیرون آمد متعاقب او قطبة بن عامر از قاعده انصاری هم از آن در قدم بیرون
نهاد مهاجر و انصار دیدند او را نیز کشته او را فاجر گفتند بحضرت نبوی از جهت
او شکایت کردند خواجه صلوات الله علیه او را خطاب کرد که از در چرا
نمودی و چون داب تو نبود از در ضرورت بیرون آمدی گفت یا رسول الله ترا دیدم
که قدم مبارک از آن در بیرون نهادی و چون من در همه چیز اقتدا بتو دارم در این
نیز اقتفاء آثار تو نمودم خواجه عالم صلی ربنا علیه وسلم فرمود که من احمسم
مرا روا بود و تو غیر احمسی ترا چه جایست گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی
من هم احمسم دین من دین تو است و آیین من آیین تو فی الحال آیت آمد که شما را
این نوع در آمدن بخانها اگر بر میگویید نه بر نیست ولکن البر من اتقی
ولیکن بر بر آنکسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا از بیعملی که عادت جاهلیت
است پرهیز کند وأتوا البیوت و در آیید بخانها چه در احرام و چه غیر من
أبوابها از درهای آن ابو عبیده فرموده که از بر نیست که طلب کنید خیر
از غیر اهل آن بیا از در آشنایی بعضی هر کار درآیید بر او است که صلاح دادن
دل نشسته‌اند و روی بمباشر امور شوید واتقوا الله و بترسید از خدای در
اوامر و نواهی او و بامتثال و اجتناب بدها نه بتکلف بر بدها در او قت و لکن این کلام
ذکر تقوی کرد تا معلوم کرد که اندر تقوی باید در آمد که سبیل نجات و
طریق نیل درجات اوست بس از این درها آیید لعلکم تفلحون مگر شما
از عذاب الیم رستگار شوید و بنعیم مقیم فایز گردید بیت تقوی بست که
ولیها نبت البرکات و اتکاء رسانیدن با علی الدرجات و بکوی دیگر از جمله
امور که در حج و عمره بمکه تغییر داده بودند اختصار بود یعنی منع کردن و باز
داشتن حاجیان و زایران از طواف کعبه چنانچه آنحضرت را صلوات الله

علیه که بیت

علیه که بیت عمره عکرمه میرفت سهیل عرب و مشرکان قریش از دخول مکه مانع
شدند و آنحضرت صلی ربنا علیه شترانرا که علامت هدی و قلائد را آراسته بود
در همانجا قربان کرد و صلح حدیبیه مقرر فرمود و میان اهل اسلام و اهل شرک صلح شد
بر آنکه سال آینده مشرکان سه شبانروز مکه را خالی کنند تا مؤمنان شرائط عمره
بجا آورده به سنن شریعت و سنن طریقت قیام نمایند و محل بسط این قصه سوره
فتح است القصه سال دیگر حضرت مصطفی صلوات الرحمن علیه صحابی را بگوی قضای احرام
بیت عظیم اشارت فرمود و یاران متأمل شدند بود که مبادا قریش بنای
رضا نهند بعهد و پیمان بر طرف نهاده طرح جنگ افکنند و در شهر حرام و بلد حرام
کار بقتال انجامد فیصل یابد حق سبحانه این آیت فرستاد که وقاتلوا بکشید و کارزار کنید
في سبيل الله در راه رضای خدا یا در طریق طاعت او الذین یقاتلونکم آنانرا که
با شما کارزار میکنند اول ابتدی کرده در قتال کفار نفی و دامیان یعنی هر که
با شما جنگ کنند با وی جنگ کنید ولا تعتدوا و از حد در مگذرید یعنی و شیخ مقرر ما
یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیه السیف
منسوخ شد و نزد مجاهد محکم است یعنی از اعتدا آنکه ترک قتال مکنید یا زنان
و کودکان را مکشید یا ذمی و معاهد را بقتل نرسانید یا قبل از دعوت باسلام
بقتال مشغول گردید ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد
از حد در گذرندگانرا و بعضی گفته اند ناسخ این آیه مقدم این آیتست که واقتلوهم
بکشید بقتال آنانرا حیث ثقفتموهم هر جا بر ایشان دست یابید در حل و حرم و
اخرجوهم و بیرون کنید ایشانرا من حیث اخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کرده اند
یعنی مکه بود که اخراج بعد از قتل ابتداست بدانکه خروج از وطن سخت تر از قتلست
بدلیل ... من غربت المیت ... که سکن و وطن و شوق
و اتراب شعله جگر سوز ع غریبان را غمی و سوز دل است والفتنة و شرک
کردن و بعضی از ... شما ... یا
آورده اند ایشان یعنی صحابه اشد سخت تر است ... من القتل از
کشتن شما ایشانرا در حرم با عذاب ... ایشان ... خواهد بود که
قتال در حرم ... عذاب آید قال تعالی ذوقوا فتنتکم و گفته اند اخراج شما
از وطن سخت تر است از قتل زیرا که محنت قتل فی الحال ... شود و ... دایم

یا

آن پیوسته متألم بود بیت مرده نیست غریبی که بمرد اندر سفر مرده آنست که در وطن زنده بود داد دا
هیچ با اثر نیست اما قشیری رحمه الله فرموده که محنتی بر قلوب و اسرار میشود از
طوارق و عوایق که جمله از آن دانسته است از مستقر که بنفوس ورسد بجروح و بدل روح
مثلا جمع بوت حیات قلوب بر بهمه حال اصعب است از فوات حیات نفوس و بدل کردن
دل محبت خواستن و از مرده که بسبب محبت کردن مرده و دل شد نجات خود یابی
محبت مرده است و ساعت بساعت شعله عشق افزون ده بیت زندگی دل جهد
بود بسوز و داغ مرده بود هرچه نسوزد چو چراغ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و قتال مکنید با کافران
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرمست حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان
قتال کنند با شما فِيهِ در حرم و بعض کسانی که نشنوند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا کنند
بقتال شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید یعنی که ایشان حرمت حرم برطرف
نهاده اند و آغاز جنگ کرده كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ یا داشت کافران
که بدیشان آن رسد که بمسلمانان میخواهند فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک
فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است گناهان گذشته ایشان را و مهربان است
رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را آلوده گناهان کنند بخشایش کند
یا اگر توبه کنند از ستمها با خدای آمرزنده و مهربانست بشما و نیز نکنید قتال ایشان
بقول مجاهد این آیه محکم است وَقَاتِلُوهُمْ و جمهور برآنند که قتال کردن مسلمانانرا
روا نباشد با ایشان در حرم و بقول قتاده و ربیع منسوخ است بآیه
سیف یا بعض آیه دیگر وَقَاتِلُوهُمْ با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن
غایت که فتنه نباشد یعنی شرک یا کافری که مسلمانانرا ازو خوف باشد وَيَكُونَ الدِّينُ
و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدا را و نه غیر او را پس پرستند او بدرستی
حکم کافر غیر کتابی اسلامست یا قتل فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند
از شرک فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای ستمکاری
عدوان بحقیقت عدوان نیست ستمکاری که شکل عدوان دارد یعنی
آنست که اگر کافران از کفر بازایستند قتال و نهب و اسیر جایز نیست إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ
مگر بر ستمکاران که ابتدا کنند بقتال شما در حرم پس ترتیب آیه میرسد
در قصه حدیبیه و بازداشتن ایشان در ماه حرام و میگویند الشَّهْرُ الْحَرَامُ
ماه حرام یعنی ذی قعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه

حرام یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کردند و گویند معنی آنست که اگر جنگ کنند
مشرکان با شما در ماه حرام شما ایشان را از مکه باز داشتند شما در
ماه حرام اگر قتال کنند شما از روی کار دلیر شما بجزا بیند وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها
مساواتست یعنی تعرض حرمت شما درین ماه روا نیست از تعرض حرمت ایشان
از ماه و فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدا مقاتله فَاعْتَدُوا
عَلَيْهِ شما نیز بر ایشان ستم کنید این بر سبیل مشاکلة است و مراد آنکه جزای
ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ همانند آن جزوی که بر شما ستم
کرده است و بزیادة از حق خود انتقام مکشید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدای در زیادتی کردن وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ که خدای مَعَ
الْمُتَّقِينَ با پرهیزگارانست بنصرت و معاونت و رده اند که چون حضرت
رسالت صلوات الله علیه حکم فرمود که بعمره قضا بیرون آیند جمعی از
اهل صفه گفتند ما توشه راه نداریم و آنها که دست بر هستند
هیچ چیزی نمی دهند آیه آمد که وَأَنْفِقُوا نفقه کنید از مال خود فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهادست و اصل آنست که عام گیرند
نفقات که در راه رضای حق سبحانه میکنند وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید
بدستهای خود خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یا مراد از ید ذات است
یعنی خود را بواسطه ترک انفاق در هلاکت میفکنید بجهت آنکه هلاکت کننده
زیرا که چون ترک نفقه کنند غازیان از دفع خصم متمکن نشوند و دشمن
غلبه کند بر ایشان هلاک باشد و اگر بحسب معنی که بخل هلاک کند لا انجل مرحمه
عقلا روشنست البخیل بعید من الله بعید من الجنة بیت
بخل و خست مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکت افکند ابو ایوب انصاری
گوید این آیت در شأن ما فرود آمد که دوستی میداشتیم در خان و مال خود
مانع بودن و بجهاد نا رفتن و برین تقدیر لا تلقوا ایها باستید از ترک
غزا که سبب هلاکتست و احادیث آمده که هر که بمیرد و غزا نکرده باشد
یا با نفس خود حدیث غزا نکرده باشد بر شعبه ای از نفاق ای غزا نکرده باشد
هلاکت بمیرد بر شعبه از نفاق ای غزا نکرد با دشمن ظاهر جهاد نکرده
و نتواند بادی با دشمن نیز بود دشمنان که نفس است غزا میکند حضرت رسالة

صلوات الرحمن علیه این نکته در غزای اکبر گفته بیت ای شهان کشتیم ما
خصم برون ماند ازو خصمی بتر در اندرون قد رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن
سخرهٔ خرگوش نیست قوت از حق خواهم و توفیق و لاف تا بسوزن
برکنم این کوه قاف و گویند هم محلی که حضرت پیغمبر صلعم ایشان را بر نفقه
تحریص میفرمود قومی گفتند اگر ما نفقه کنیم درویش و مفلس مانیم و کار
حال معاش ما چگونه گذرد و درویشی دهند از خود کان بدین برون خدای
ایشان را نهی کرد که تبذیر مکنید؟ و بی‌روزی نمیمانید از حضرت که الرزاق ذو القوة المتين
صفت او ست خود را در هلاکت میندازید ولا تلقوا و نیکو سازید کار
خود را بروزی دهنده یا بسعت رزق در بین جهان مرا ن سرای نهادن
اسلم گوید رحمه الله که وجه باغاز بان بیرون میرفتند و ایشان را اندر کنف
سا نبود و بندر لحاظه و نزد جمعی از اشباه را اهمها با زمان دندان و قوی نیکو
مرد ما را حجت کفایت موونت خود در پیخ مانکنند حق تعالی صفیر اید که
اگر دادید چیزی نفقه کنید و بکرید خود را در مهلکه جوع و عطش میفکنید
بیمی توانگری را میکوید احسان کنید بادر ویشان یا دروشان را امیدوار
کاحسان تعالی بدانید بسبب خود و در بلف ان مکویند و گویند که تهلکه نا امید
از رحمت خدای عاصیان امیکوید که با وجود کثرت معاصی از فضل و کرم
من نومید مشوید و نیکو کرد اینده کان خود را بمن در امرزش کند کار
با نفس خود را بمعصیت در هلاکت فکنید و نیکو سازید ایمانها خود را
ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست دارد نیکو کاران را
پاداش نیکو دهد نیکو کرده‌ها ایشان را ای عزیز محققان در معنی این گفته
اند که توانگران را حکم شد که نفقه کنید درویشان را فرمودند که بهمین نوع فرمان
رسید که ما نفقه توانگران نیست که مال از کیسه بیرون کنند درویشان
درویشان آنکه میل توانگری را بدل برافکنند کیسهٔ از مال پرداخته
تا ثواب از جهان یا بدل از هوای توانگری و تمنای توانگری خالی کن
تا بدولت جاویدی رسی در لطایف قشیری آمده که انفاق اغنیا المونین
و از عابدان بنفوس و از عارفان بقلوب و از محبان بارواح

وازان

واذان سوختگان با سرار نفقه انکه ان مال بر هنه تا انجناب دوزخ بر هنه عابدان قوت
نفس بطاعت خرج کنند تا سرا پردهٔ عزت در ساحت وجنت عالیه بر دو عارفان دل
باحکام حق در جهت ترک ما سوی نمایند تا چون در جات عالیات مکاشفات حقایق آید
محبان ارواح بر سر کوی محبت در باختند که در بیدان منزکان تلف ..... کار بخله
بانفس خویش بگذرند سوختگان اسرار خود را که رنگ تعلق دارد بیجد انند تا از غیر الله خود
با تش غیرت بسوزند در بحر مراحمت اعتبار دو اشند ...... بیت تا چشم
از ما سوی کلی در جلوت وصالش محرم نمی توان شد و گفته تهلکه نزد اهل حقیقت
عقلت ازحق سبحانه است خشنودی سالکان اخیه دادند باز ماندن از ترقی و در مجاهدات
کوشیدن تقربات در حقوق ...... و افراط در حظوظ نفسانی و هر کرد در دامی طاعت تا ثقصیر
روا داد و در حبت لذات نفسانی ...... آن در مهلکه خطر و نفع هم در بیکار
و گفته اند تهلکه موافقت تقویم است و مخالفت نصوص در ترک جهد تو بر تر نخلت
تو یعنی ملاحظه اعمال و استیلاء ....
شمار دو احسنوا احسان بر زبان ...... ترک جمیع آرزو ...... عبادت و غفلت
بیصفت مشاهدت ......
ان ....
از حجب تعلقات و با اسرار خود بصیانت ...... ملاحظه مکونات و گفته اند احسان
با خلق ...... بالخلق ....
...... تمام نیکو .... شفقت خدای
...... زراعت بر زمین ...... گر گویی گه ...... بیت
...... خود .... بالحق با دب باش و عبادت میورز بالخلق
خلق .... صلوات الله علیه ...... بود
از ذکر .... الحج و العمرة ....
...... تمام ....
یا ....
...... نفقه ....
.... بر ای خدا ......
....

کانا باذان خدا بند مسلمانان کامر شده که تمام حج و عمره شکنید و هر کس را بالا و شتر بگمساز به حج
صرافت قصد نسبت و عمره زیارت مطلب شده است بقصد خانه و زیارت آن واستعمال
ایشان برای فسکین معلوم بین دو معنا و هم حاصل است که استعمال البیت و حج مراغیان و وجوب
حج بر مستطیع اجماعست اما عمره بقول جدید امام شافعی و بمذهب امام احمد واجبست و بحج
استحباب است امام اعظم و امام مالک سنت کبیره لعقب بلحق تعالی او را با حج یاد کرد در قرینه
حیث قال ولله على الناس حج البيت و اگر عمره فرض بودی بایستی که با حج در بین محل یاد کرده
شدی ای بعض مرتبه جمعوا نحصلتان حج مرتبه توحید ذاتست و عمره مقام توحید
صفات واتموا بهما باهتمام تمام باشد در سلوک به جمیع مقامات و منازل مر سیر الی الله
و فاشه و این محل مقتضی تفاصیل این معنی نیست پس هر سخن وقتی و هر نکته مکانی
دارد و حقیقت آنست که اتمام حج و عمره بآراسته کسا یر این طریق از منازل هستی
قدم بیرون نهد تا قصد او من الله و الی الله و فی الله و بالله بود پس … رعد و شرقی
او توان بردن قصدا و هم بحوقان کردن فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید به
بیماری و خوف و ما نند آن و هم کشتن نوحه و کرگشتن راحله نزد امام اعظم رحمه الله
احصاد و بقول امام شافعی منحصرست از دشمن یا سلطان تا مر حبک حضرت
مصطفی را اسلم در حدیبیه واقع شد و بر هر تقدیر جمعه احصاد و مجوز کرفت
فما استیسر پس برشماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی …
و واسطه بقره یا دمکوسفند و بقول امام اعظم آن قربانی باید که در حرم شاد که محل ذبح
است و امام شافعی گوید هم آنجا که احصار دست داده قربان باید کرد چنانچه حضرت
رسالت علیه صلوات الرحمن در حدیبیه کرد ولا تحلقوا رءوسکم و مثل مشید موهای
خود را یعنی از احرام میایید حتی یبلغ الهدی تا آنگاه که برسد قربانی شما محله بمحل او یعنی
بقول که منی فرستد محرم را بر احرام اقامت باید کرد و مواعده با آنکه هدی را بحرم
برده در میان آورده تا چون روز موعده آید که آن برد که هدی را ذبح کردند از
احرام بیرون آید بقول دیگر هر جا رسید باشد بمحل احرام قربان باید کرد چنانچه گفته شد
فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا نه به
او ناراحتی من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه نبات در و یک بوشیت
کنند سبب کیما شده و موی سر شما … زخم … و شیمه …
حرمت کرده او را سر تراشیدن و بتراشد ففدیه پس بر وست فدا دادن

اسباب نزول
آمدن که کعب
بن عجره

اسباب نزول آمده که کعب بن عجره انصاری را از حج کان سروی نوی آورده
بود و چون مردم نحط دیده مرکا نسه سرش افتاده حضرت رسالت صلوات الله
علیه بر قصه آن حضرت خبر … اطلاع یافته او را بتراشیدن سر و سترد رخصت
رخصت فرمود و گفت که گوسفندی بکش و … الخبر گفت یا رسول
الله بواز دست من نهاد این آیت ملاحکم صادر شده فدا دهد من صیام
از روزه ایجا مجملست و بحدیث مفصل شده که سه روز روزه دارد
صدقه و اطعام داد شش مسکین باشد هر یکی را نصف صاع که بقول امام
اعظم رحمه الله دو من است او نسک یا قربانی و ادنای آن شاه ایست و قول
مخیرست میان ذبح و تصدق و صیام فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف
عدو یا مرض و امان را در همه موضعی استعمال نکنند مگر …
من الاحکام … چون ایمن حاصل شد قضا کنید حج را و عمره را …
سخن … معنی اینست که چون احصار زایل شد و محرم متمتع
و وقت حج باقی حکم او اینست که … متمتع …
و بحقیقت وقوف بر مضمون … مفصله … بیاید دانست
که حج و عمره … اول احرام بحج … و شرایط آن تمام بجای
آید و چون حج تمام شد … احرام بیرون … با شعبه حدیبیه و
بعمره احرام گرفته اعمال مخصوصه وی بجا آرد … امام مالک و شافعی
افضل است دوم قران که هر دو را … احرام کرد … حج و عمره
… اقتصار کند که عمره در … سیوم تمتع …
و … امام اعظم رحمه الله این قسم … سنت سیوم تمتع که چون در موسم
حج … احرام بعمره کیرد … از اعمال عمره فارغ شود و …
احرام بیرون آید … بمحظورات متمتع کردد … آنکه …
احرام کیرد بحج و بدان مشغول شود و امام احمد این قسم را اختیار فرموده
و کسی که … متمتع گویند و متمتع بر خود … باشد …
کس … واحد و سفری واجب بر خود … و …
بیاد … فمن تمتع هر که بر خود … بالعمرة الى الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره
سفری واحد … فما استیسر پس بر وست آنچه میسر شود من الهدی

آینده

ادا قربانی شکرانه آنراکه توفیق یافته است در جمع میان این دو عبادت فمن لم
یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس بر وی
روزه داشتن سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج در ایام حج یعنی وقت
اشتغال متمتع باعمال حج بعد از احرام و قبل از تحلل و افضل آن باشد که عرفه
و ترویه و روز مقدم بر ترویه روزه دارد و در داشتن این روزه در ایام
تشریق اختلافست و سبعة و بروی هفت روز دیگر اذا رجعتم
چون باز گردید بوطن خود و قبل از رجوع جایز نیست نزد امام شافعی و
بقول حنفی مراد عقب باشد از اعمال حج و وصول بوطن و اهالی تلک این ایام که سه و
هفت بود عشرة کاملة ده عدد است تمام یعنی از مواضع ضعف ملاحظه ...
ایشت که لفظ کامله بجهت آنست که عشر غیر کامله نباشد یا آنکه عشر
بوده دیگر آنکه تا از جمله ضرور آنست که ثلثه و سبعه عشره بود بس ذکر او از
قبیل ایضاح و احتیاط و تحصیل کمال است و هماره دیدن در جواب گفته اند
که این بر طریق توکید است و توکید طریقی مشهور است در کلام عرب قال
تعالی و لا تخطه بیمینک و قال تعالی ذلک قولهم بافواههم و امثال این
بسیار است و فایده تاکید و اطناب زیادتی اهتمام باشد یا اعلام آنکه مخاطب
بعرب است و ایشان اهل حساب نبوده اند پس ذکر کامل لفظ عشره بیان تا
در عدد با آنکه تا آنکه توهم آنکه واو در سبعه بمعنی او باشد و غرض یکی از این
دو عدد که قوله تعالی مثنی و ثلث بایجاب بمعنی او بود یعنی فامر بصیامها با آنکه
این عشره کامله است در جزا یا در قیامت بجای هدی و تحقیقت آنست
که حج دار بصیام ثلثه ایام در حج و روزه سبعه ایام بعد از رجوع کامل است
در بیان آنکه این طاعت کامله است نزدیک خدای تعالی از آنکه کامله که در صفت
دلالت بر آنکه این عبادت است در غایت کمال و صوم مختص است بتشریف
اضافه الصوم لی و حج و عمره را نیز تفصیلی هست و اتموا الحج و العمرة لله
پس این سه عبادت را مزیه خصوصیتی باشد که حق سبحانه و تعالی نسبت داده آن را بذات خود
حج و عمره که عبادتی خاص اند بصوم فرمود که طاعتی مختصه اند و هر آینه
سبب کثرت ثواب و رفعت درجات خواهد بود و بدین تقدیر لفظ کامله
ضرورتست تا دلیل کمال تعظیم این عبادت باشد ذلک این حکم واجب است نزد

باصیام بانکه

باصیام و آنکه تمتع و قران لمن لم یکن اهله حاضری المسجد کسی است که نباشد اهل او
المسجد الحرام مجاور از مسجد حرام یعنی ساکن نباشد در حرم مکه یا مسافت قصر و نزد
بعضی این کلام بیکون نفس خود دارد از جهت ظاهر آنست که مسکن ایشان مسکن اهل
اوست و بدین آیت فهم شد که آفاقیان بهر دو عبادت یعنی حج و عمره متمتع
میتوانند شد و اما شریف حج و اهل حرم در غیر از مسجد الحرام هم متمتع نتوانند شد
و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در امر و نواهی او مخصوصا در باب حج
نه محافظت نمایند و اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی شدید العقاب
سخت عقوبت است مرتکب او امر او را که ... مناهی الحج زمان حج اشهر معلومات
ماههای معروف و مشهور است و آن شوال و ذوالقعده و نه روز از ذی
الحجه باشد و عقب شب نحر تا وقت صبح نزد امام اعظم رحمه الله روز نحر نیز
در شمار آرد و بدین قول قال الشعبی ... صادق آیه لا فامت بعضی است که مقام کمال العلا
جمع جمعا فوق و اجمع ما ... خو الحجه ... نا الشهر حج داند و فابلاء تو قیت
عدم انعقاد احرامست در غیر آن نزد امام مذهب شافعی و کراهیت آن نزد حنفی
ابوالقاسم فضل ایادی حضور وقت کرد حق تعالی وقت عبادت تعیین کرده تا بندگان
پیش از رسیدن آن مناهی کرده و آداب عبادت متعین شود و وقت
معرفت متعین تا ساخته نیا مانده مرخود کار از مراقبه و هیچ حالی نگذارد
و اوقات عمر خود را مغتنم دانسته طاعات نماید که هیچ حین و ضرف
و اوقات را محاسبه کن ... نقد او قات در محاسبه کن و باید
درهر نفس از اهل شعور که غفلت کرده باشد بحضور فمن فرض پس هر که
فرض کرد لازم بر خود فیهن الحج در این ماهها حج را تلبیه و سوق هدی
و قول حنفی و بنیت احرام نزد مذهب شافعی فلا رفث نیز است یعنی
باید که از جماع و ملاعبه ... الفحش ... و مواعدات پرهیز کند
نا قصه جاتی کلمات بیهوده نگوید و لا فسوق و از حد شرع خارج نشود و هیچ
محظوری را ارتکاب نکند و تو نیز فسوق و از قسمت و شنا بر القا بد ...
بیروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است که هر که حج خانه خدای بجای آرد و رفث
و فسوق نکند بیرون آید از گناهان خود همچو روزی که مادر او را زاد
و لا جدال و باید که جدال نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننماید فی الحج در ایام

حج و عرض جدال نیست که مقتضی باشد بر زوال الفت و ایقاع کینه در سینه
اما جدال بر وجه مناظره در امور دین که لا بل [illegible] جایز نیست و کویند
قریش با یکدیگر خصومت میکردند که در منی و هر یک میگفتند حج من تمامتر و کاملتر
آمد این آیه [illegible] تا امام مالک در موطا آورده که جدال
آن بود که قریش در مشعر الحرام وقوف میکردند و عرب دیگر در موقف عرفه وقوف
و سایر مردمان در عرفات می ایستادند و هر یک میگفتند که حج ما بر اتم است
و بصلاح اقرب [illegible] ایشان را ازین جدال منع کرد پس فرمود **وما**
تفعلوا و آنچه میکنید **من خیر** از نیکوئی [illegible] تا کفایت طلب اتیان الحسنات اذ
منهیات **یعلمه الله** میداند آن را خدای [illegible]
کاملست چنانچه در عرف کویند که فلان کار [illegible] میکنی میدانم یعنی [illegible]
با تو جزا بدهم کردن از نیکوئی و تزودوا و توشه بر گیرید بسبب [illegible] که
[illegible] استغنا داد [illegible] تصحیح کردندی و [illegible]
روی [illegible] و [illegible] احتیاج خویش [illegible] دفع نموده
زبان سوال [illegible] و [illegible]
مقامات و کمالات [illegible] خویش [illegible] و استعداد زاد
مراحل [illegible] منازل [illegible] حاصل کردندی [illegible] فرمود که زاد
بود از [illegible] فان خیر الزاد التقوی پس بهترین
زادها تقوی است یعنی پرهیز از حرام و طمع [illegible] دامن [illegible]
خواری [illegible] و [illegible] نشان [illegible] مخلص [illegible]
نیکوتر [illegible] انست که [illegible] از سوال مردمان و [illegible]
از نشو [illegible] هر [illegible] مر [illegible] و دنیا [illegible]
یاد [illegible] مردم آزاده [illegible] کاری [illegible]
از [illegible] نزد خالق و خلق [illegible] نیست امام قشیری رحمه الله
[illegible] تقوی عوام [illegible] پرهیز و تقوی خواص [illegible]
[illegible] از [illegible] پرهیز [illegible]
اجتناب [illegible] مشاهده [illegible] توشه راه دنیا [illegible]
[illegible] و توشه راه آخرت تقوی و احتساب زاد دنیا برای بقای

اشتباه حسنت و زاد عقبی برای صفای ارواح توشه دنیا از عقاب موهوم منقطع [illegible]
خلاص [illegible] توشه عقبی از عقاب معلوم دائم که محنت جاویدست [illegible] خلاص
لذتیست ممزوج بالالام و آفات [illegible] زاد عقبی ذوقیست خالص از شوایب کدورات توشه
دنیا سالک را برساند بمقصد فانی و توشه عقبی [illegible] واصل کرداند [illegible]
زاد دنیا از آن عوام است و توشه دنیا از آن خواص [illegible] خیر زاد
دوست نیست مصراع [illegible] ای [illegible] بی توشه
راه عشق بسر نتوان بود ولی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد **بیت**
زاد راه عاشقان [illegible] و روی زرد و آه [illegible] این کونه است [illegible]
که دارد عزم راه [illegible] علمی [illegible] جنابیست [illegible]
و خطیات پس چکونه زاد توان شد و توشه چیزی موجود باید جواب آنکه [illegible]
اگرچه تقوی امری عدمیست اما مقتضی [illegible] وجودیست چنانچه صیقل [illegible]
از آینه بود [illegible] روشنی پدید آید و آینه هرکاه منجلی شود هر صورتی که محاذی او افتد
در وی متجلی کردد و فیض صور از جهت محاذات انقطاع ندارد پس برین قیاس تقوی
صیقلست که اگرچه زنکار از آینه دل میزداید اما او را مستعد قبول صور معانی
میکرداند [illegible] ملاحظه
[illegible] روشنایی را وجود میدهد **بیت** جان من بی نور تقوی روشنی دل مجوی
زانکه [illegible] نباشد [illegible] **واتقون** و بترسید از من **یا اولی الالباب** ای
خداوندان عقل خطاب با عاقلان کرد جهت آنکه هرکه عقل ندارد نترسد و متقیان
[illegible] ارباب لباب تقوی کروه اول مجانبه زلات [illegible] و تبدیل [illegible]
بطاعات و [illegible] و تقوی طایفه ثانی مجانبه است از ذات و صفات خود و قیام بصفات
حضرت حق [illegible] محققان [illegible] قایم است [illegible] نیست
[illegible] وقایه خود ساز [illegible] حقیقت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ارباب الخصوص تحقیق فرموده [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
خود [illegible] فضایل و کمالات [illegible]
[illegible]
هست [illegible]

اشتباه حسنت

اگر چه مقتضی اسناد خیر و شر توست بحق سبحانه اما اگر کسی [illegible] پیش از طهارت نفس و [illegible]
بحق اسناد کند [illegible] در [illegible] باحت هلاک شود و اگر بعد از آن اسناد نماید باسائه
ادب موسوم گردد و مذا [illegible] تصرف بر آداب است ع طرق الخیر کلها آداب حضرت
شیخ قدسنا الله بسره [illegible] فضل [illegible] داشته است که خویشتن
را وفا [illegible] خود [illegible] در ذات و صفات و افعال یعنی فعال [illegible] و در افعال حق
فانی شده باشد و صفات [illegible] در صفات حق [illegible] ذات [illegible] ذات حق [illegible]
ع سترت عن دهری بظل جناحه ع عشق تو [illegible] در سایه [illegible] خویش والی
هذا المعنی انشاد بیت که شدن [illegible] نیستی [illegible] نیستی در نیستی
[illegible] که شدم [illegible] آفتاب ماجو [illegible] کلاب وجهت
دقت معنی [illegible] عقل [illegible] هوا [illegible] نکرده ولی
الالباب [illegible] ارباب عقول [illegible] هر شی [illegible] تخصیص
داده بخطاب والله اعلم بالصواب و بعد از [illegible] حاجیان [illegible]
جهت تجارت و معاملات مباح کرده [illegible] لیس علیکم جناح ان تبتغوا
[illegible] فضلا من ربکم [illegible]
بواسطه معاملات و [illegible] تجارات [illegible] عرب [illegible]
[illegible] و روا [illegible]
و معاملها [illegible] وانی [illegible] نبود [illegible] مقصد [illegible]
و مقصود [illegible] تجارت [illegible] جاهلیت [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] افضل الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] آمد [illegible] معاملات [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] مختلط نکرده [illegible] سبحانه [illegible]
مباح کرده رخصت تجارت داد [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] حاجیان [illegible]
[illegible]

بدان [illegible] دراید [illegible] عرفه [illegible] هم [illegible]
کرد الله [illegible] موقف [illegible] لا اله الا الله [illegible]
افضتم [illegible] موضعی که آن را عرفات گویند و وجه تسمیه [illegible]
[illegible] آدم و حوا [illegible] جبرئیل [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] موضع کرده [illegible]
[illegible] موضع [illegible] حاجیان [illegible]
[illegible] موضع [illegible]
آمده [illegible] عرفات [illegible]
وقت [illegible] شیطان [illegible] حاجیان
در عرفات [illegible] رحمت و فضل خدای [illegible] کرده
کشف [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خضر [illegible] عرفات
حاضر [illegible] ما شاء الله لا قوة الا بالله میکائیل [illegible] ما شاء الله [illegible]
اسرافیل [illegible] ما شاء الله [illegible] خضر [illegible] ما شاء الله لا یدفع السوء الا الله [illegible]
[illegible] واحد [illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
[illegible] فاذکروا الله [illegible] تهلیل و تلبیه
عند المشعر الحرام [illegible] مشعر حرام [illegible] موضعی است [illegible]
[illegible] مشعر الحرام [illegible]
[illegible] مشعر حرام [illegible]
[illegible] القلوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible]
ایجاد [illegible]
[illegible]
[illegible] صلوات [illegible]

جمعه و خمیس و اثنین یا شهور دینیه چون محرم و ایام بیض یا سنوی چون رجب و شعبان
و رمضان و صفر و عاشورا و ایام معلومات و معدودات و امثال آن اما مکانی
مساجد بلاد باشد و مساجد متبرکه و از همه فاضلتر خانه کعبه است و مسجد الحرام
و بیت المقدس و مسجد مدینه و مشعر حلال که عرفات است و مشعر حرام که مزدلفه است
انتها همه سنت آنست و هذا حق تعالی [illegible] اتخاذ [illegible] امر کرد که
واذکروه کما هدیکم یاد کنید او را یاد کردنی نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک
حج یا او را بتوحید یاد کنید همچنانکه شما را بهدایت یاد کرد تکرار ذکر برای مبالغه
یا مواصله [illegible] ذکری متضاعف ذکری یا ذکرا و صلوة مغرب و عشا است که باهم
جمع کنند در مشعر الحرام و ذکر ثانی [illegible] اذکار مشروعه که در موقف مزدلفه گویند
یا ثانی بمعنی شکر است اول فرمود که [illegible] یاد کنید بعد از آن میگوید شکر کنید
بر آنکه شما را [illegible] ذکر مختص باین نعمت
یعنی چون ذکر را مقدم کرد مشعر الحرام دیگر آن فرمود که یاد کنید او را [illegible]
[illegible] وان کنتم من قبله [illegible] پیش
[illegible] لمن الضالین [illegible]
[illegible] ثم افیضوا [illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من حیث افاض الناس [illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اختلاف نفوس و اتمام [illegible]

ومنع قریش

ومنع قریش از تعظیم جمعه همه مسلمانان [illegible] اقامت
جمعیت که الجماعة رحمة و یکی از فواید [illegible] اجتماع نفوس
متباعد است از حیثیت صورت [illegible]
فضائل [illegible]
حاصل [illegible] حقایق [illegible]
جمیع [illegible] انبیا و اولیا [illegible]
[illegible] دولت و وقوف [illegible] عرفان
و [illegible] وقوف [illegible] عرفات [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] خواص [illegible] تحقیق [illegible]
خطوط نفسانی [illegible] طریق تحقیق [illegible]
[illegible] واستغفروا الله [illegible]
مخالفت کرده ایم [illegible] ان الله غفور رحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاذا قضیتم [illegible]
[illegible] مناسککم [illegible] فاذکروا الله [illegible]
[illegible] آبائکم [illegible] جاهلیت [illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاق و محاسن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مهلکات تست ع انجه حه ترک کرده هلاکت سازد ای عزیز عزیز دانسته که چون ترا ز مبالغت
کرده کردی الله فرزند ملول می‌شود از آنکه پدر بهر غالب احوال او را یاد میکند و جز حق تعالی یسیر
کا زیاد کردن من ملول مشو بلکه پیوسته با آن من باش زیرا که ابا بالخطاب و خبیثه یاد می
در وقت غیبت بالفخار و هنگام خطاب افتقار مرا لیغمی برین وجه یاد کنید که افتخار به شما کی
من سبب دولت دارین و افتقار بود مرکاه بوی بادی من موجب حصول سعادت
متوالیه باد آن وقته که آبا در ابخفا خود شریف بالی وجا هو اوصبیکند مرا بما آثر عظمت و کبریا
وفلریت و عزت وصف کنید ما چنانچه پدر ه ابکا نکو هیستا ببود با نکه هر کدام شما ابد و
پدر اسناد کننده اضعی بحق شود مرا بیکا نکی ستایش نماید و با سناد شریک من رضا دهی
با پدران سنوالله که اقرار داده بکنو خود ابا و سبب بودن ایشان در ظهور فرزند
اقرار کنید بهستی من که واجب الوجود و موجد همه من آباء با بحال ما با انکه او
کسی پدر شما را بخشی بهر دکانی ما نکوید بر و خشم میکنم بر هر که و را دمن کسی که زبان بجرات
اسناد احسان به پدر میکشند ما و هر چه خود میدانید و حال آنست که او واسطه
الهی بیش نبوده محسن حقیقی مرا بدانید بپرور ندع خود مرا بشناسید و پدر تا لکند
که هر چه میباید و هر چه میبایست بعضی از پدر امثال نیم و انچه ترا میبایستی بی حتی کشا دلت
منم سازم پدر کاهی بحفظ تو قیام مینمود و کاهی از احتفال او از اهل خود عیش و دشمن
نکاه بان تحفیظ تو بوده ام پدر بر تعا کرده حاجات تو نفوذ و نمانده و من بکمال
کره رواج کرده ام پدر در رفع عموم و هموم از تو عاجز بوده و من کشف کروب
تو می نموده ام پدر در وقت نافرمانی بر تو خشم میکرد و من از عصیان رو زکی تو
در ساغر ام بر احسان و تربیت مرا یاد کردن اولیست با شارتست که چنانچه
انبیه بر کشتن خود سطلبید بکو من بخاطر ظهار نموده در وقت سوال انبساط نماید
که من خواهند کا از او سمت میدارم در اخبار آمده است که موسی علیه السلام هر چه
در بایست بودی حتی نمکی که در دیگ افکند از حق تعالی می خواست یعنی اطفال
رجوع به پدر خود همکنند تو جز او را پناه و ملجا خود نمی دانند و صلاح کار خود
با او میکنید شما نیز ما را کشنت بحضرت من بنموده کار دین و دنیای خود را به
من تفویض کنید مصلحت و مهمات بکلی و فلاح جاودانی من طلبید و با جنانچه
یا دکه طفلان زبان میکشاید و آب میکوید شما نیز چون زبان بکشایید مرا دیکر
کوبید و نیز یاد که طفلان از پدر کوید از پدر خواهند ولا بد بنده را نیز بهر یاد که زبان بهار

بکشاید بحق سبحانه بتوان شکر کرد و تبارک فرمایی بیت از ذکر نفس بیاد حق بود باید
هر که در زنجیر و بکسلد از کرد کران مکن یاد خدا یاد ذکر کسی نکو نباید
و وجه تخصیص ذکر اب دون ام آنست که ذکر اباء در روی تعظیم و احترام و اهتمام
بانواعه ذکر الهی نیز برین وجه شاید جز خدا نی تعظیم تمام یاد کنید و او جز رضای
او طلبید بجناب اعلی نامکه از دعاء همت بر طلب دنیا مقصور کردید چنانچه سیاق
فمن الناس من یقول بیابان مردمان کسی هست که متاع محقر دنیا می طلبد و میکوید
ربنا پرورد کار ما آتنا بده مارا فی الدنیا در دنیا فلان چیز و فلان چیز و ذکر حظوظ
نکرد زیرا که مطلوب ایشان سحقا فانی دنیا دره هیچ آن التفات کنند بعضی
بر آنند که این مشرکان بودند که شتر و کوسفند و زر و سیم و بره می خواستند
چون ایشان بعث و نشر اقرار نبوده نظر بر دنیا مقصود داشته و کویند
جمعی از اهل ایمان بوده که مطمح نظر ایشان دنیا بود و ما بعد ایشان خطاب عظیم
شمرده که عطام دنیا از نعیم عقبی مشغول کشتند لا جرم در آخرت بحرمان مبتلی
شده چنانچه کفت و ما له و نیست نکشته آکه دنیا میخواهد و بس فی الآخرة
در آن سرای من خلاق نصیبی و بهره ای که این دعا کو بازن مشرک نند خود ایشان را ملی
مطلقا از نعمت و کرامت بهره بنیست و اکر مؤمنانند هم چنانچه دیکر اهل ایمان
باشند با شدت بهره و از مردمان من یقول کسی باشد که کوید ربنا آتنا ای پرورد کار ما
عطا کن ما را فی الدنیا در دنیا سرای حسنة نیکوی یعنی عقیق مشیت و فنا و نکاه
دار ما بایشان دادعذاب النار عذاب آتش دوزخ و این دعا جامع مر جمیع
مطالب دنیا و آخرت ندوانس رض منقولست که اکثر دعای حضرت رسالت
صلعم این بودی و در تفسیر کبیر آورده که انس بن مالک رض که فقه ما را مثل
این آیت برخواند کفته اقرای همین ایت را اعاده کرد با ز همبالغه نمود نکه نابد
کو کفت دیکر چه میخواهید خود دنیا و آخرت بر ای شما در خواستم ای عزیز
آدمیان تا اجرا بر دو سرای جامع نیست چون حسنه هر دو سرای طلبند تا
عطا رسیده باشند و عطا آن در بود و حسنه سخنانست از مرتضی علی رض نقل
کرده اند که حسنه آن جهان زنی صالحه است رکه مدد عبادت و سبب عصمت
باشد و حسنه آن جهان حورا و روضه مرضیه که دیدار جمال او و روشنی کرده
و عذاب النار جفتی نا شایسته که اندک بنی و زشتخویی او بسوزنده ام دعوت

عذاب بود بیت ندید در سرای مرد نیکو هم در این عالم است دوزخ و
نعیم‌ها آزاد و فیروزی نهاد وقنا ربنا عذاب النار وگفته‌اند حسنه این جهان
قناعت است و آن سرای شفاعت یا اینجا صحت و آنجا [illegible] آنجا وصلت و رؤیت
اکرام اینجا طیبت معیشت آنجا نعیم بهشت اینجا طلعت [illegible] آنجا فوز و
فیروزی اینجا رزق حلال آنجا فیض جلال اینجا عافیت آنجا عفو اینجا [illegible] اینجا
اولاد ابرار آنجا مصاحبت اخیار اینجا فرح [illegible] آنجا [illegible] جنان اینجا تلاوت قرآن
آنجا روح و ریحان اینجا استقامت بعد و شریعت آنجا کرامت و وصول به درجات
جنت اینجا اخلاص در اعمال آنجا خلاص از اهوال اینجا ثبات بر ایمان آنجا وصول به روضه
رضوان اینجا قناعت آنجا جنت النعیم اینجا رضا به قضا آنجا دیدن تجلی لقا اینجا صحبت
سالکین آنجا [illegible] انبیا و مرسلین اینجا مشاهده اسرار آنجا رؤیت ابصار اینجا
علم و عبادت آنجا حسنی و زیادت اینجا توفیق خدمت آنجا تحقیق وصلت اینجا
حلاوت عبادت آنجا ذوق و لذت مشاهدت ابوالقسم حکیم فرموده که حسنه
این سرای حیات با سعادت است و موت بر شهادت و حسنه آن سرای بعث
از قبر به بشارت و جواز بر صراط به سلامت در لطایف قشیری مذکور است که
حسنه که تمام حسنات دنیی در ضمن او مندرج باشد حفظ ایمانست و حسنه که
مجموع حسنات آخرت در او شامل بود عفو و غفران و در بحر الحقائق آورده که حسنه
دنیی که نعیم ظاهر است و آن شامل باشد همه مستلذات را خواه روحانیه چون علم
و عمل صالح و خواه جسمانیه چون صحت و جمال و خواه خارجیه چون جاه
و مال و حسنه آخرت نعیم باطنه است چون اصناف کشوف و مشاهدات
و انواع قربات و مواصلات و عبور بر مقامات و سیاق جذبات و نزد بعضی
حسنه این جهان اعراض است از آن و حسنه آن جهان ترک اشتغال بدان و بعضی
[illegible] دنیا و آخرت [illegible] که حسنه دنیا انس [illegible] کما [illegible]
و حسنه عقبی [illegible] عذاب النار آتش هجران و حرمانست
که عظیم‌ترین و سوزنده‌ترین [illegible] بیت [illegible]
[illegible] سوز فراق و آتش هجران [illegible] تر است [illegible]
آنکس که دنیا خواست بدو دادند و آنکه دنیا و عقبی هر دو طلبید [illegible] دریغ
نکردند و قومی دیگر که حقیقت [illegible] اند و [illegible] الدعا

نبود اختند

نبود اختند [illegible] کردند و بر روی طلب حقیقی آورده‌اند خلعت العطیة
افضل ما اعطی السائلین بر قامت همت ایشان راست آید بیت مردان رهی
نظر به بنا نکنند دنیا چه بود که میل عقبی نکنند [illegible] غیر [illegible]
در دوست بجز دوست تمنا نکنند اولئک آن گروه که جز دنیا و آخرت طلبیدند
[illegible] نصیب بهره مما کسبوا از آنچه [illegible] کرده‌اند دعا کسب کنند
بدانکه عمل است و [illegible] کسب تعبیر کنند از عباس رض [illegible] که مردی [illegible]
رسول صلوات الله علیه آمد [illegible] که پدرم شربت کل نفس ذائقة
الموت چشیده است و حج اسلام در ذمه او مانده اگر از وی حج بگذارم چگونه بود
حضرت سید عالم صلعم آن صورت را پسندید [illegible] اجازت داد [illegible]
دیگر [illegible] کرد [illegible] که یا رسول الله مرا دو [illegible] اجوی با شد [illegible]
[illegible] ایشانرا از آن عمل نصیبی خواهد بود در کشف الاسرار [illegible]
از [illegible] کند [illegible] میان وی و میت مشترک است و در [illegible] الحرمین [illegible]
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلوات الله علیه فرموده که هر که از پدر و مادر
حج بگذارد حج ایشان مقتضی کرده و او را فضل ده حج باشد و نزد خدای تعالی
از ابرار نوشته شود والله سریع الحساب زود حساب شمارت
بمقدار لمحه شمار همه خلقان کند با وجود کثرت عدد و بسیاری اعمال ایشان
و این دلیل کمال قدرت و گفته‌اند اعلام کند ایشانرا بما لهم و ما علیهم بدان
معنی که در روی ایشان علمی ضروری پیدا کرده که مقادیر اعمال و کیفیت جزای
اثر [illegible] کشف عطا کند [illegible] قرة العین تا هر کس [illegible] خود داناً و بینا
گردد واذکروا الله و یاد کنید خدا را فی ایام معدودات در روزها شمرده که
[illegible] تشریق است و آن سه روز [illegible] بعد از [illegible] مراد ذکر آنست
که در وقت رمی جمار با هر [illegible] بانگ میکوبند بسم الله والله اکبر [illegible]
[illegible] بعد از نمازها و محل [illegible] در مذهب امام مالک و امام شافعی بعد
از ظهر یوم النحر است تا بعد صلوة صبح از روز آخر ایام تشریق و نزد امام
اعظم بعد از نماز صبح روز عرفه تا بعد از نماز دیگر عید [illegible] هشت نماز باشد
[illegible] که حالا [illegible] بر آنست از صبح روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
و قول مفتی به مذهب امام احمد آنست که [illegible] محل است عقیب بیست و سه
نماز

تکبیر گوید بطریق حنفی و اگر محرم است در هفده نماز از ظهر روز نحر تا عصر آخر
ایام تشریق و حنفی دو تکبیر [illegible] گوید و شافعی سه تکبیر و باتفاق بعد از الله اکبر لا اله الا الله
و دو تکبیر و تحمید [illegible] فمن تعجل پس هر که شتاب کرد و روانه منا برود فی یومین
در دو روز از دهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه پس هیچ گناه نیست
و او را رخصت هست ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد
فلا اثم علیه همچنین نیز بروی حرج نیست بعضی از عرب در جاهلیت متعجل را آثم می
گفتند و بعضی متاخر را پس خدای فرمود که بر هیچ کدام از دو روی گناه نیست و مطلقا
گناه نباشد لمن اتقی مر کسی را که پرهیز کرد از صید کردن تا ایام تشریق منقضی شود
یا آنکه در حج پرهیز کرده باشد از افعال ناشایست و اصح آنست که [illegible]
آنست که بعد از ادای حج تقوی را شعار خود سازد و [illegible] بسبب
گذاردن حج او را حاصل شده تا آخر عمر نگاه دارد بیت حاجی باید که چون [illegible]
باز [illegible] هر کار که از طریق تقوی دور است البته
بان میل ننماید [illegible] واتقوا الله و بترسید از خدای
در بقیه عمر خود واعلموا و بدانید انکم الیه تحشرون که بسوی او محشور
شده همه را بر درگاه وی [illegible] مجازات [illegible] جمع نموده
کرد پس چون دانستید که بازگشت بدوست ظاهر و باطن خود را یکسان کنید
و از صفت نفاق پرهیز نمایید که منافق دشمن دینست چنانچه فرمود ومن الناس
و از مردمان هست من یعجبک آنکه خوش آید ترا ای محمد [illegible] قوله سخن
گفتن او [illegible] اخنس [illegible] بحضرت رسالت صلوات الله علیه [illegible] مردی
شیرین سخن خوب صورت بود [illegible] منظر و حلاوت [illegible] حضرت
پیغمبر را [illegible] حرکات و سکنات [illegible] مضمون
کلام [illegible] بیعت اسلام [illegible] غاشیه
خدمت [illegible] اطاعت [illegible]
چون باز گشت [illegible] آتش بسوخت و چهارپایان
مسلمانان [illegible] آیت فرستاد که [illegible]
در عجب آمد [illegible] فی الحیوة الدنیا در مصالح دنیا یا آنکه [illegible] از سخن
او [illegible] حساب یا ماذون [illegible]

بتکلم تا کلام

بتکلم تا کلام او ترا عجب نماید ویشهد الله و گواه میآورد خدای را بر آنچه [illegible] علی
ما فی قلبه [illegible] وهو الد الخصام
الد الخصام سختترین دشمنانست [illegible]
[illegible] واذا تولی و چون
[illegible]
[illegible] ویهلک الحرث والنسل [illegible]
والله لا یحب الفساد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واذا قیل له اتق الله [illegible] اخذته العزة بالاثم [illegible]
[illegible]
[illegible] فحسبه جهنم [illegible] ولبئس المهاد [illegible]
[illegible] الرحمن علیه [illegible]

با اتباع او که بهما امکن بر عداوت وایصال مضرت بدیشان میکوشیدند و حال آنکه
بلحق بجان که اتقیا از حکم او وفا کرده از خضوع و خشوع کان میکردند ابتدا از اول اشارت
بحالت اولست و ثانی بصفت ثانی و ثالث بخاصیت ثالث ولازم مع مغفرت آن مجالک برآید
که آیت اخیر در شان سلمان فرود آمده یعنی که حبیب را در شهید میکردند و این قصه
بر وجه اختصار چنانست که در اواخر سال سیوم از هجرت جماعتی از عضل و قاره و
ایشان دو بطن بودند از بنی خزیمه نزدیک پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه آمدند
و بعرض رسانیدند که ما کیش اسلام را فرو منزل ساطالع شرایع و ما مجاهدت پیغمبر که الله
ما را مر قواعد ایمان و اسلام و شرایط صلوة و صیام دانی بکن تیم توقع داریم که
آنحضرت عنایت فرموده جمعی را نامزد فرماید که بتعلیم ما آنچه نفس ما احتیاج است از
و احکام مرا ارشاد کنند حضرت پیغمبر صلعم ده نفر را از میان اصحاب اختیار نمود و مقدم
برتابعین را بر ایشان امیر ساخته ببلاد هذیل روانه ساخت و ایشان بر حسب
بمقام رجیع که از دیار هذیل است رسیدند و هشت تن را شربت شهادت چشانیدند زید بن دثنه
و حبیب بن عدی را اسیر کرده بمکه بردند و بعوض دو اسیر که در دست مکیان داشتند
بایشان دادند اسیران خود را باز ستدند و اولاد حارث بن نوفل حبیب را گرفته
محبوس ساختند حبیب از اولیاء صحابه بوده و از وی خوارق عادات مشاهده کرده
اهل الحصر مسعود که او را میکشتند التماس کرد تا امان دهند تا کنار دو رکعت
نماز گزارد و باز یافت بخضوع و خشوع تمام آنرا ادا کرد بعد از آن بردار کشیدند
فقدان حال کافری سلامان نام پیامد نیزه بر سینه وی نهاد حبیب گفت
اتق الله ای کافر در جاهلیت عرب را عادت بود که مدتی نیزه را جان بخشد که بر سنان از پشت
حبیب بجهت نامه رسانیدن و مره که چون حبیب را بردار کشیدند آتش شوق جمال محمد
اندر دل او شعله برزده گفت بر بینانی را بعرض فرستاد و دانای سرایر بعضا یر وجینا ک
ببواطن وظواهر جلت قدرته خبر سلامها ز ذکر دانیه نا جر شوق حبیب بسید رسل
عم و عمر رسانیده و حبیب مرتفع و مسافت منقطع گشته حبیب از بالای دار حال
مبارک سید کاینات را مشاهده فرمود و تحفه سلام نثار خیر الانام نمود و مهتر عالم صلعم
حبیب را بیان حال دید و جواب سلام گفت و بیاران السلام بشارت داد بیت
دار حبیب دید که کوی بر وسلام وان دار از سلام نو دار السلام شد اما اکثر
کتب سیر و مواهب جنان آورده اند که حبیب بر بالای دار با حضرت عالم الغیب مناجات

کرد و گفت خدایا کسی ندارم که سلام و پیام من بر پیغمبر برساند تو این کار حضرت نبوی
کردم تا سفیر کرم دار اجنت اینجهد باتمام برساند و یکی بیت از قصیده که حبیب برده
انشا کرده برین معنی گواه است شعر تبلیغ عنی یا الهی حبیبی رسولک حقا من سلام تحیتی
متبعی چت بعد که لا رحمه یا بکویه بکلمات که حضرت نبوی را سلام من برسان
و بعد از قتل حبیب بسه میار کشتی را بسه دار گذاشته جهل کافر را بر محافظت او گماشته
تا ایشان بر روندن ان عطله را مشاهده نموده او را باطراف و اکناف برند حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از حال حبیب اخبار فرمود که آن کیست که حبیب را شهید ... از دار فرود
آرد و من ضامن که او را در روضه بهشت ساکن و مقر همچنین و مقرب گرداند پس
عوام و مقداد را اسود این کار را قبول کرده بمکه رفتند و شبی که پیغمبر بدر آمده بجانب
در خواب مستغرق یافتند حبیب را یافتند پس او را جسم که او را از دار فرو گرفتند و آنکه چهل
روز از قتل وی گذشته بود خون تازه از جراحت وی میچکید مقداد او را بر اسب خود
کرده باز گشتند و کفار خبر دار شده هفتاد سوار از عقب فرستادند و آن دو یار چون
دیدند لشکر رسید حبیب را بر زمین نهادند و فی الحال زمین شکافته و او را چون مادر مهربان در
مرحمت جای داده از دیده دوست و دشمن پنهان ساخت و حبیب بدین سبب
بلیع الارض لقب یافت و کافران در معاودت صرفه ندیدند باز گشتند و
حق سبحانه در شان این دو یار که جان در معرض تلف نهاده بودند این آیت فرستاد که و من الناس
من یشری نفسه یعنی و از مردمان هست کسی که میفروشد نفس خود را یعنی بذل میکند
ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای پس بعین رضای حق سبحانه باشد و شراء النفس
و در راه خدای و الله و خدای رؤف مهربانست بالعباد بر بندگان خود که ایشانرا
بشریف عبادت بتکلیف تشریف سعادت یابند جمعی مفسران گویند این آیت در
شان صهیب بن سنان رومی نازل شد و او از اکابر صحابه است عربی الاصل از قبیله
نمر بن قاسط و در عهد حسن بطریق عبادت بدست رومیان افتاده بود و در میان
ایشان نشو و نما یافته بدین سبب برومی مشهور شده و بمکه نشستی چون حضرت
ختمی صلوات الله علیه هجرت فرمود و او هوای خدمت آستانه نبوت بر ان داشت که
بمهاجران از مشرکان هجرت کند کرو ابنو جرش فتنه از عقب وی فرستادند و در اثنای طریق
بدو رسیدند آغاز معاودت نمودند صهیب پیاده شد و تیرهای جنان کرکش داشت بیرون
خود فرو ریخت و گفت میدانید که من از همه شما تیرانداز ترم و هر تیرا که از ترکش بیرون کنم

منست بخیر نفرض شما بدا من عرض من نخواهد رسید و بزخم هر تیری یکی از شما السیر
برکه خواهم ساخت و چون تیغها اندیشمشیر تیرنا سامی مقابله خواهم انداخت و چون آن تیر
بشکند [illegible] با اجزا آییم آنگاه تو آییند که من دست از [illegible] ایشان گفتند ما را دلالت
کن بمالی که در مکه پنهان داری خود را از ین خواری و عجز آزادی بار خر صهیب مشرکان
را بدان مال اخشاد داد و بتنهایی خدا بود و سنی پیغمبر را ابا النجرید بیت
بر وصلش ار بی تو اونیجی که وصلش عزیز است و در هیچ نیست هنوز صهیب
بمدینه نارسیده بود جبرئیل این آیة فرود آورد و صورت ماجرا با سیّد انام گفت چون
صهیب بملازمت حضرت سید خواجه عالم صلعم آمد روی بجهت او بکشید و گفتا
فرمود که یا ابا یحیی ربح البیع سودای تو سود مند بود و بدین مبایعت
سرمایه جنت و رحمت پس آیة برو خواند و بعضی معنی یشری بمعنی خرید باشد یعنی
بازدهد نفس خود را [illegible] در باره امر معروف و نهی منکر
که دالت [illegible] برپا دارد و کلمة الحق اظهار کند و در حدیث آمده که فاضلترین جهاد کلمه حق
که بگوید نزد پادشاه جبار [illegible] از زیادتی ظلم کند [illegible] منزل
علینا الکتاب [illegible] تلاوت [illegible] آورده اند که حجاج بن یوسف بمجلست شیخ جواد
الدعوت رفت و گفت [illegible] دست [illegible] برکت [illegible]
بردار و شر او از سر مظلومان [illegible] حجاج برآشفت و گفت [illegible]
درویش فرمود که این دعا [illegible] بیت [illegible]
مردنست [illegible] آزادی [illegible] و رحمة الله [illegible]
[illegible] فدای [illegible]
تفصیل این قصه در سورت [illegible] اهل نفاق و ایشان از اخلاص و وفاق
[illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید [illegible]
[illegible] فی السلم کافة [illegible] در اسلام [illegible] خطاب با مومنان است [illegible] اسلام
ثابت باشید و حدود و سهام [illegible] رعایت کنید حذیفه بن الیمان [illegible] فرموده
که سهام اسلام هشت است نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و عمره و امر معروف
و نهی از منکر و هر که یکی از این سهام ندارد [illegible] است [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] فرموده از مصاحبت [illegible] بمود [illegible]
اقامت شریعت محمدی صلوات الله علیه و اصحابه [illegible]

بگویند [illegible] تعظیم روز شنبه [illegible] اسلام [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] این صورت [illegible] فی [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حرف [illegible] آیة [illegible]
[illegible] حکم [illegible] اسلام [illegible] فتح [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] رحمه الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] طلب دنیا و آخرت و
[illegible] مومن [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] آورده [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ولا تتبعوا خطوات الشیطان
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] احکام [illegible] انه لکم [illegible]
شیطان [illegible] دشمن [illegible] شما [illegible]
[illegible] شرع و احکام [illegible] فان زللتم [illegible] البینات [illegible]
و حرام فاعلموا ان الله عزیز حکیم [illegible] خدای عزیز غالب است [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] هل ینظرون [illegible]
[illegible] داخل [illegible] الا ان یاتیهم الله [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] حرکت و سکون [illegible] حکم [illegible]
[illegible] اشکال [illegible]
[illegible] مراد الله [illegible]
[illegible] رحمه الله
[illegible] اوصاف [illegible]
[illegible] اسناد [illegible] مجاز [illegible]

ایشان بلیس نام و قهر اوست و فایده این اسناد تعظیم وعید و تهویل او باشد
و آنکه این اسلوب بیست که مند فع نکرده و امانیه محذوفست یعنی بیارد خدای
بر ایشان عذابی فی ظلل من الغمام یعنی [illegible] از ابر سفید رقیق و جمعی
فی را بمعنی باء گرفته اند یعنی خدای بیارد بر ایشان سایبانها از ابر مشتمل بر عذاب
چنانچه قوم شعیب را عام بود عذاب یوم الظلة و درین سخن تاکید تهویل
و تشدید عذابست زیرا که ابر مظنه رحمت باشد که بارانست و چون از
وی عذاب رسد سخت تر و ناخوشتر بود والملائکة و بیایند فرشتگان که موکلند
بر عذاب بقبض روح و [illegible] یا استیصال ایشان در حقیقت و بقول بعضی کم بجر
خوانده معنی آن بود که خدای بیارد بر ایشان سایبانها از ابر و ملائکه [illegible]
آن کم از اخص قدم تا کعب ایشان با نفس سالدناه بود وقضی الامر و گذارده
شود کار یعنی پاداش مؤمنان و کافران به ایشان رسانند وضع ماضی در موضع
مستقبل جهت تاکید وقوعست یا آنکه مراد از الحکم [illegible] است [illegible] کارهر کس
والی الله و بسوی حکم خدای یعنی جزای او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها [illegible]
خوانده معنی این بود که کارها همه باز گردد که [illegible] اوامر و احکامست که [illegible]
بر بندگان در عالم گشته و نقل [illegible] آن همه باطل گردد و امر و فرمان جز خدای را نبود
والامر یومئذ لله یا آنکه رجوع بوی باشد که لا [illegible] الله تعالی [illegible] فی الانفس و [illegible]
[illegible] قل الروح من امر ربی [illegible] آن بیان [illegible]
دین من حشمت [illegible] آیت [illegible] شهرت [illegible]
بر [illegible] خطابست باهل [illegible] سوال [illegible] مستفیق بود و [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] پیغمبر خود [illegible]
حجت بود [illegible] اند [illegible] و [illegible] خطاب با پیغمبر است و مراد امت اند
دیگر آنحضرت صلوات الله علیه [illegible] حال [illegible]
[illegible] محمد [illegible] بنی اسرائیل [illegible] مؤمنان بنی اسرائیل [illegible] که چند داده
داده ایم بدیشان [illegible] من آیة بینة [illegible] روشن [illegible] محمد
صلوات الله وسلامه علیه و نعت و صفت او و یا معجزات [illegible] و کرامات [illegible] از عصا و ید بیضا
و فلق بحر و من و سلوی [illegible] الآن [illegible] کلام او [illegible]
دهد [illegible] نعمت [illegible] و آن نعمت [illegible]

که درقورية

که درقو [illegible] ایشان داده بود از نعمت پیغمبر صلعم و آن شرف [illegible] بنعمت [illegible]
تواند [illegible] محققان گفته اند تبدیل نعمت ظاهر و باستعمال آن در معاصی کفرست و تغییر
الحال [illegible] اسباب هدی و روابط [illegible] وسایط ضلالت ساختند کفر و عقوبت [illegible]
عذاب گران صعب تر نیست لاجرم میفرماید که هر که تبدیل کند [illegible] فان الله [illegible]
که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بعضی در دنیا بقتل و جلا و در آخرت بعذاب
[illegible] و عقوبتی بدتر از حرمان [illegible] هر چه خواهی از عقوبتها بکن [illegible]
محرومیم مسان [illegible] جفت [illegible] کو نوازی هم [illegible] خواند و جون
تبدیل نعمت [illegible] آن بوده که [illegible] دیدند [illegible]
حبه [illegible] کردانیدند [illegible] آورده که [illegible]
اشاره [illegible] هست یعنی کیست که [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] تبدیل [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] هر چه داده هم از [illegible] پدید آن [illegible]
بپردم [illegible] ابرای ناسپاسان [illegible]
[illegible] الحیوة الدنیا زندگانی دنیا [illegible] دنیا تصغیر [illegible] بمعنی اقرب [illegible]
[illegible] و [illegible] که دور نباشد [illegible]
باستعاطهم [illegible] مصرع یا طالب الدنیا الدنیة
[illegible] شبلی رحمه الله [illegible] معارف [illegible] نوشت که [illegible] از
دنیا [illegible] نعمت [illegible] رقعه [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] از جناب [illegible] شبلی [illegible] رقعه [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] طلب دنیو [illegible]
[illegible] اشیاء عجیبه [illegible]
[illegible] انا جعلنا ما علی الارض زینة لها [illegible]
[illegible] الشیطان ابلیس [illegible]
دنیا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible] عشق [illegible]

پشیمان دنیا را برای پیروان پیدا استند برین وجه که درختها بیرون آورده
آبها روان کرده و قصرها ساخته و باغها انشا نموده بناها و عمارتها از قلاع و مدارس
ترتیب کرده اند و اسباب شهر و معیشت فراهم آورده [illegible] ما بین ایدیهم و ما
خلفهم و گفته اند که آرایش دنیا هم نفس آدمی است بل سوّلت لکم انفسکم [illegible]
جمال [illegible] شود [illegible] نفس [illegible] هیچ [illegible] بگذرد و [illegible] ابو جهل
و مجازا به حقیقت الغنیا [illegible] و [illegible] ونقد [illegible]
ما القناعت [illegible] بیت ندا [illegible] آدمی کمیشتی که دارد دو د
در یکی دل از نعمت جاودان برکنی بلبلات حتی قناعت کند و گفته اند
تزیین هم از روسا و اکابر بوده که دنیا را در چشم تابعان آراسته کرد [illegible] بر طلب
آن و حرص و جمع آن ایشان را تحریص نموده اند [illegible] حرکت [illegible] یعنی
نعوت حضرت رسالت صلوات الله علیه [illegible] مطلقا از امر [illegible]
کرده اند و کفر را [illegible] معنی آنست که [illegible] ایمان [illegible] چنان
[illegible] دنیا [illegible] تزیینت وقالوا ان هی الا حیوتنا الدنیا [illegible]
شده [illegible] دنیا [illegible] ویسخرون و سخریه میکنند و افسوس [illegible]
[illegible] من الذین آمنوا از جماعت مومنان حقیقی [illegible] افسوس میکنند و کان کافر
درویش بودند [illegible] صحابه چون بلال و عمار و صهیب و ابن ام مکتوم
[illegible] سخریه میکردند [illegible] محمد صلعم [illegible] میگوید با این
گدایان کار جهان [illegible] عظمت [illegible] عرب و [illegible] سادات [illegible]
درهم شکسته [illegible] والکر کار دو [illegible] بودی با ایستی که
سادات عرب و [illegible] بودندی [illegible] بر لفظ آمنوا وقف
لازم کرده [illegible] و [illegible] خبر نیست و اگر وصل کنند فوقهم
طرف یسخرون باشد [illegible] حال [illegible] و معنی منعکس گردد والذین اتقوا فوقهم
و آنکه پرهیزکاری کردند یعنی [illegible] ایشان را گدایان و [illegible] می
گویند ذکر تقوی دلالت دارد بر آنکه سعادت کبری [illegible] متقی است
و [illegible] فوقهم زبر ایشان باشند یعنی بالای [illegible] یوم القیمة
روز رستخیز [illegible] بحسب مکان [illegible] مومنان در درجات علی
از فردوس علیین [illegible] کافران [illegible] اسفل السافلین و الحقیقت

مکانت نیز شاید یعنی حال اهل ایمان [illegible] ارباب کفر و طغیان [illegible] در مقر
عزت باشد [illegible] و گفته اند [illegible] کفر و [illegible]
سخریه میکردند که شما را از دنیا [illegible] اخراج نموده اند [illegible] منافع
[illegible] مومنان [illegible] الغنیا [illegible]
[illegible] بی حساب [illegible] روزی
دهند هر کرا خواهد [illegible] خود در دنیا و آخرت [illegible] صوری و معنوی
بغیر حساب [illegible] حساب [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] آنچه خواهد و حقیقت
آنست که این لفظ دلالت بر کثرت عطا میکند [illegible] بی حساب [illegible]
[illegible] بحساب [illegible]
[illegible] کان [illegible] احسنت فی
[illegible] است [illegible]
[illegible] بیت [illegible] صورت جانب معنی روی [illegible]
معنوی [illegible] منافقان و کفار [illegible] زمان [illegible] بوده اند [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] کان الناس امة
بودند آدمیان یعنی آدم و اولاد او امة واحدة [illegible] بر یک ملت [illegible]
[illegible] اختلاف میان اولاد آدم [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] الاختلاف فاختلفوا فبعث الله [illegible]
خدای النبیین [illegible] شیث و ادریس علیهما السلام [illegible]
[illegible] اهل طاعت [illegible] ارباب
معصیت [illegible] و انزل [illegible] بالحق الکتاب [illegible]
احکام شرایع ایشان [illegible] شیث و ادریس [illegible]
[illegible] زمان [illegible] عالم [illegible] کفر [illegible]
[illegible] طوفان اهل سفینه [illegible] خدای پرستی [illegible] داشتند
[illegible] مختلف [illegible] پیغمبران فرستاد چون هود و صالح [illegible]
رسالت ابرهیم صلوات الرحمن علیه [illegible] بودند پیغمبران [illegible]

شدند چون ابرهیم و اسمعیل و اسحق و لوط و کتاب همه صحف ابرهیم بود یا در زمان
که حضرت پیغمبر ما صلعم مبعوث شد همه خلقان بر ضلالت بودند هر کسی [illegible]
گوشه صنمی بود و بر لوح سینه هر یکی از کفر و شرک رقمی بر هم میافته نازی و درمی
کو جهت بیت الله هر چند و شو ایشان مختلف بود بعضی یهودی بودند و بعضی [illegible]
و فرقه مجوس و طایفه وثنی [illegible] در همه مشترک بود و صفت [illegible]
شامل الکفر کله ملة واحدة و مراد از نبیین پیغمبر ما باشد صلوات الله علیه [illegible]
آورده که پیغمبر ما را بلفظ جمع یاد کرد از روی تشریف و تعظیم جمع چه جمله
پیغمبران داشتند او را حاصل بود یا زیادت که انها نداشتند و کتاب قرآن با
که خدای براستی فرستاد لیحکم تا حکم کند [illegible] بکتاب حکم میکند بر سبیل توسع
توان گفت که قرآن حاکم هست یا خدای حکم کرد که احکم الحاکمین است که هر نبی
بکتاب خود حکم کند و اگر مجهول خوانند معنی این باشد که تا حکم کرده شود بدو بین
الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه در انچیزی که اختلاف کردند در آن و ما
اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا کتاب یا امر پیغمبر [illegible] محمد صلوات الله
علیه [illegible] آورده که هرکه را دادند [illegible]
علم بدو حاصل شد و در باره او خلاف نکردند الا الذین اوتوه مگر انکسانیکه
بدیشان داده بودند از یهود و نصاری و ایشان [illegible] که رابطه ازاله اختلاف
بود در مخالفت افزودند بتحریف و تبدیل من بعد ما جاءتهم از پس انکه آمد
بدیشان البینات معجزات و نشانها که [illegible] بر صدق کتب و خلاف ایشان نه
از روی نادانی بود بلکه بغیا بینهم از جهت حسد که در میان ایشان هست یا از
روی ستمکاری که ایشان [illegible] و تکذیب کتاب و رسول همی
میکنند فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند
لما اختلفوا بدانچیزی که اختلاف کردند در آن من الحق بیان مختلف فیه
است یعنی خدای راه نمود مؤمنان را بحق مختلف فیه باذنه بعلم و ارادت
او [illegible] و این اختلاف [illegible] بود که بعضی روی بمشرق میکردند و بعضی
بمغرب خدای راه نمود مومنان را بکعبه که وسط است [illegible]
افراط کردند چون نصاری [illegible]
تفریط افتادند چون یهود که [illegible]

رانمود

یا تو هم بود تا همان ایام مقرره روزه داشتند یا اختلاف کردند در روزی که فضل
ایام هفته است موسویان شنبه را گرفتند و عیسویان یکشنبه را و خدای ما را
هدایت کرد این امت را بجمعه که از روی تحقیق افضل روزهاست یا اختلاف کردند
در ابرهیم علیه السلام که یهودیست یا نصرانی ایزد تعالی مومنان را خبر داد که نه این بود
و نه آن ولکن کان حنیفا مسلما یا اعتقاد کردند در عیسی بعضی [illegible]
[illegible] و بعضی بالوهیت و معبودیت او و خدای راه نمود مسلمانانرا که نه این گویند و نه
آن بلکه عیسی روح الله بود و کلمة الله بود یا اختلاف نمودند در کتب و رسل که
ببعضی ایمان آوردند و بعضی را منکر شدند [illegible] این امت را توفیق داد تا همه
گرویدند یا خلاف ایشان این بود که بهشت از آن یهود است یا نصاری حق تعالی اهل
اسلام را گفت که بهشت از آن مومنان است و محمدیان [illegible]
میکند والله یهدی و خدای راه مینماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم
بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست و [illegible] راه [illegible] محنت و بلاست
[illegible] وهب منبه خبر داده که در بعضی از کتب سماوی دیده ام که ای [illegible] راه
بلا بر تو گشاده [illegible] روشن ساز که آن طریق انبیا و [illegible]
[illegible] بهشت باشد [illegible]
[illegible]
مصطفی صلعم و اصحاب او رضی الله عنهم بمدینه هجرت کردند و مال و منالی که در مکه داشتند
[illegible] دشمنی ظاهر کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طعن بر ایشان [illegible] در غزوه خندق که مسلمانان
بانواع مشقت مبتلا بودند [illegible] یهود شماتت میکردند [illegible]
[illegible] اهل ایمان محزون و مغموم
بودند حق تعالی [illegible] ام حسبتم
آیا می پندارید [illegible] ان تدخلوا الجنة آنکه در بهشت آیید
ولما یاتکم [illegible] مثل الذین خلوا [illegible]

قبلکم یعنی پیش از شما یعنی انبیا و اولیا و صادقان مخصوص آن نیست که [illegible]
دقیقه و شما نرسید [illegible] است آنچه بمومنان گذشته است هنوز آنچه بود مستهم البأساء
یعنی ایشان رسید سختی و ناکامی در درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی [illegible]
کم میان [illegible] طایفه هنوز [illegible] که سبب مرگ ایشان از گرسنگی [illegible]
بلاء و [illegible] چیست پیغمبران [illegible] فرعون
[illegible] چهار صد سال عمر روزی تب نکرد [illegible]
و طغیان [illegible] صلوات الله علیه برخلاف
این بود [illegible] که حضرت رسالت صلعم از
کافران [illegible] گفتند یا رسول الله این همه
رنج و بلا [illegible] ایمان [illegible] ایمان تمام تر
بلای وی بیشتر چون ایمان ما [illegible] زیادت آمد ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت [illegible] محنت [illegible] هر [illegible] پیوسته [illegible]
هر که در راه محبت بیشتر بود او را محنت بیشتر [illegible] بلاها [illegible] برداشتند
[illegible] خود افراشتند [illegible] اضطراب [illegible]
بر خارستان محنت [illegible] جنت و عشرت [illegible] هیهات هیهات
حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات [illegible] سوداء [illegible]
محالست [illegible] مواصلت [illegible] شمع [illegible] و شمع [illegible]
[illegible] العجب
[illegible] چون [illegible] کرده [illegible] پس
[illegible] محنت [illegible]
بلاها [illegible] الرسول [illegible] گفت پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] خلیفه [illegible] علیم [illegible]
ذکر خواهد یافت والذین آمنوا [illegible] گفتند [illegible] ایمان [illegible]
پیغمبر [illegible] متی نصر الله [illegible] خدای [illegible]
ما بر خصمان [illegible] الناس [illegible] پس [illegible]
ایشان [illegible] الا ان نصر الله قریب [illegible]
مومنان را قریب [illegible] محققان [illegible] جمال [illegible]

ناکشیده

ناکشیده [illegible] اهل سلوک [illegible] پیش آید [illegible] مجاهده و ریاضت [illegible]
[illegible] حجاب [illegible] طلب نصرت یعنی [illegible] تجلی [illegible] حجاب که الا ان
نصر الله قریب برفع الحجاب [illegible] نرسید [illegible] نشود [illegible] شوق
جمال [illegible] مجالست [illegible] بعد از [illegible] همی رسد و آن نصر قریب یعنی
است ذکر نفقه [illegible] تا معلوم شود [illegible]
[illegible] ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم و مجاهده نفس [illegible] مقدم
داشت [illegible] نفقه مال [illegible] یسئلونک ماذا ینفقون
یعنی چه نفقه کنند [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible]
[illegible] نفقه [illegible] خدای تعالی [illegible] قل ما
[illegible] انفقتم من خیر فللوالدین [illegible]
[illegible] نفقه [illegible]
[illegible] نفقه [illegible]
[illegible] ادای حقوق ایشان [illegible] والاقربین [illegible]
[illegible] النبی [illegible] والدین [illegible]
[illegible]
الیتامی [illegible] والمساکین [illegible]
[illegible] ابن السبیل [illegible]
[illegible] و ما تفعلوا و
[illegible] فان الله [illegible]
به علیم [illegible]
خواهد یافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وفرض کرده اند به شرح كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ کارزار کردن با دشمنان دین بقول بعضی حکم
بر صحابه است چه ایشان مأمور بودند بسال مکه و متقی مرد بیمار با عراض و صحیح آنکه فرض کفایت و بیع قول
بعد از آن بقتال المسلمین و قتی کشتند به آیة وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ حکم بر تعمیم
صادر شد و چون آنکه به سبب ... شوکت فرض گشت بر اصحاب و طایفه ظاهر آیه را
گرفته عزوجل همه مسلمانان واجب شمردند وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ و آن قتال کره لکم مکروه است
مر طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهت نه آنست که فرمان خدا را کاره بود
اما طبع بشریه از این کار نفرت باشد چه مال در معرض تلف است و جان در محل هلاک
و اگر جمیع اصحابه را کراهتی بود از قتال چون ثواب جهاد شنیدند آن کراهت بطوع و رغبت
بدل شد و نفرت برغبت تغییر یافت و در خبر آمده است که حضرت رسالت صلوات
الله علیه فرموده که بان خدای که نفس من در قبضه قدرت اوست که دوست میدارم
که کشته شوم در راه خدای و باز زنده کرده شوم و باز شربت شهادت بچشم و باز
لباس حیات بپوشانند و دیگر باره بکشند و همچنان زنده گردانند و باز بگردند
کار را نکفد ... بیت ... راه حق ... جان و جهان یکجان بود هزار
جان میبایدوای ... بجهت آن بود که آنحضرت بدین بصیرت لطائف
کرامات و ظرائف درجات که برای شهید ... در غیب آماده کرده بود ... تا کد
هرچه تمام ... آن برود و جمعه کرد شوند بظهور رسانید
قطع بیابان جسمانی آسان بود ... عجائب العرم ... ذکر هو ...
الله ... نکو ... که آن عز و ست وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و آن
نکوئی است مر شما را هم بحسب دنیا که ظفر است و غنیمت و فراغت و طغیان
دین و هم بجهت آخرت که رتبه شهادت است و نعیم دار البقا و درجات علیین
وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا و شاید و شد که دوست دارید چیزی را که تخلف است از جهاد
وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا که ... ذلیل بود و غلبه اعادی و تخریب
دیار و هم در آن سرای که محروم مانند از ثواب غزو و بعد از رتبه شهدا و ابرار وَ
اللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت کار شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آن را نمی
دانید ... کسی قصور ... خود و کمال علم الهی را داند و یقین شناسد
که خداوند تعالی او را ... که صلاح حال او ... او را در آنست ...
از روی صدق و اخلاص امتثال اوامر التزام کند خواه مأمور به مکروه طبع

باشد و خواه نه جز این خبر از علیم حکیم صادر نشود یابد محض خیر و عین منفعت است
و لکن او داند اسرار آن ... هر چه هست از مصلحت کار است ... بعد از آن بنقل آورده‌اند که
آنحضرت جمعی از مومنان عظیم ... شهر حرام قتال کردند چه مرجاهلیت را از صورت
استنابتی که میفرمود ... باستقبال داشتن الفرموده از مشقت سه ...
الغوی حقیقت تو اسوال کردند يَسْأَلُونَكَ مي پرسند ترا مسلمانان عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ
از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتاله فِيهِ در ... در تفسیر کبیر سئال اهل اسلام بود
و بعضی برآنند که این پرسش از جانب کفار صورت بست از آنکه آنحضرت صلوات
علیه حکم کرد که حلال گشت ایشان را قتال و بی مشغول شوند و اصح روایت آنست که
این آیة در واقعه بطن نخل فرود آمد ... قصه ... آن بود که حضرت مصطفی صلی
الله علیه و سلم سال دوم از هجرت در اواخر ماه جمادی الآخر هشت تن را از ولیان
دشمن ... فرستاد ... سعد وقاص و عکاشه ... ایشان که
مبارزان معرکه ... در وصف ایشان ... المومنین علی المرتضی ... نحو
نامزد فرمود و عبدالله بن جحش را امیر و صاحب ... ایشان کرد و نامه مکتوب
مقرر ... که بعد از ... دو روز مکتوب را بخوانید و بمضمون عمل نمایند
را با خود ببرد عبدالله بعد از دو روز که سیر کرده بود آن مکتوب ...
مطالعه فرمود در ضمن کلمات ... اللهم ... که بروی
نام خدای ... فرود آی ... و ... که میان مکه و
طائف ... ایشان ...
رفقا ... واقف شد ... متوجه گشتند ... اصحاب ... از
مانده شش نفر ... کاروان
... و حضرمی ... ایشان
بیغمبر صلعم ... شد ... و ... افتاد ... شد ...
... در صورت ... خود ... ایشان ...
... این ... دارند ... منسوب ...
... بر طرف نهاده ... قد ...
... عبدالله بن جحش گفت ...
حرام یعنی رجب در آید و جنگ ما سبب طعن عرب شود ...

دعوت بریشان حمله بردند و دلا قتل عمرو بن الحضرمی که کار دعای غیو بسته بود کشتند و عثمان و حکم را کرفتند
بعد از شکست جلادت بر عمرو حضرمی زده او را بکشت و تمام اجناس ایشان بغنیمت
آمدی و دو تن کرفتند و قافله غنیمت اهل اسلام رسید و آن اول غنیمت بود که صحابه را بدست آمد
و عبد بن جحش غنیمت را دو نوع فرستادند که آن اول غنیمت بود که بخمس تقسیم کردند در اسلام
احوال ایشان قریش را خبر دادند کفار از آن کار دشنام کفتند باطراف و نواحی حجاز خبر
فرستادند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم ماه حرام را حلال کرد و خون ریخت و مال
آنکه بغنیمت برد در ماه رجب تابع خود را فتوی داد از آن مقال باطل و قیل و قال بی اصل
شور و شغبی در قبایل افتاد و مستضعفان اهل ایمان را کرانبار ساخته تا اینکه این آیت نازل شد
مکه مانده بودند چه حرمت ندانستند سرزنش کردند و کفتند از حضور ایشان ... نیارد و آن
ان که ماه نظر ان رسید بشیر نزد عبد الله بن جحش و سایر اصحاب او را عتاب کردند
کمن شما را بقتال در ماه حرام که مکه و اهل اسلام محترم و معظم بوده انجا بتجارت
کردم این اخبار تحمل نمود بل کفتند یا رسول الله ما علم به حضرمی ماه را فتنه کنیم
که هنوز قتال ایشان روزی عالم او و زبر دست اهل ایمان نکرده بود و بجان باسیان
بجانب عرو بجهت بخش ده پر محبوب تمام شده و شمشیر انتقام ایشان را بنیام رفت
هلال رجب منظور ما در آمد تا نشنیم که آن روز از بقیه جمادی الاخر بوده و مطلوب
رجب حق سبحانه عذر کرد که ایشان در صدیق کفتار ایشان را امضا فرستاد که اکر بپرسند
از قتال ماه حرام قل بکو قتال فیه کبیر کار زار کردن در وی کاری بزرکست چه هنوز
قتال در شهر حرام بوده و حرمت او بایة السیف منسوخ کشته بجز ایجا ختام مسته و لکن
ابتدا کرده میکویند و صد عن سبیل الله و باز داشتن مرد مان از ایمان و کفر به و کفر
بعبادت امر مستحق عبادت و باعث نهرسایر فقرا و ایشان بیحث ناد انستن و المسجد الحرام
و کفر بمسجد حرام یعنی منع مردمان از طواف آن و بقا زدن ان با مستان محدود و نسبت
تقدیر یعنی و صد تان المسجد الحرام و کونه عطفت بر سبیل الله و برین وجه بیان دو کفر
بر قیاس معطوف جهت اتحاد کفر و صد نسبتا نزدیک معنی اخراج اهله و بیرون
کردن اهل و مسجد که پیغمبر صلعم و اصحاب او بودند و اهلیت ایشان قیام نمودن است
بحقوق بیت الله منه از مسجد حرام بلکه از مکه که بر متبر و مستعمل است اینها همه که
کفته شد اکبر عند الله بزرکتر است نزدیک خدای یعنی عقوبت کفر و منع از راه
خدای و بیرون کردن پیغمبر صلوات الله علیه از مکه زیادت است از عقوبت قتال در رجب

والفتنة

والفتنة یعنی شرک بخدای و اخراج رسول او صلوات الرحمن علیه اکبر من القتل بزرکتر است
از قتل حضرمی بعد از نزول آیت عبد الله بن جحش بمؤمنان مکه نوشت که اکر شما را شکایت کنند
کفتند بقتال در ماه رجب شما نیز ایشان را سرزنش کنید بکفر و اخراج پیغمبر صلعم از
مکه و منع مؤمنان از زیارت بیت الله که آن کناهان اکبر است و عقاب بران بیشتر
خورید از فساد و عصیت ایشان خبر میدهد و بر وجه الی یزالون و همیشه
باشند مشرکان که بجهد و سعی یقاتلونکم با شما جنک کنند حتی یردوکم تا شما را باز
کردانند عن دینکم از دین شما که اسلام بطریق کفر ان استطاعوا اکر توانند و قادر شوند
استبعاد است یعنی نتوانند که دین شما را باطل کنند و این کلمه دلیل استبعاد است
اکر توانند چنین کنند و نمیتوانند که محال است چنانکه استبعاد کلمه ان
در موضع تمکن بجهت تحکم است و بنا بر ظن و امیدی ایشان و من یرتدد منکم و هر که
بر کردد از شما از دین خود یعنی اسلام بیت پرستی بیرد و هو کافر و حال آنکه
بالله کافر بود پس ثبات نماند و بمیرد فاولئک پس آن کروه مرتدان حبطت اعمالهم
باطل شد اعمال ایشان فی الدنیا در دنیا که ایمان شان ایشان را استحقاق اینکه
در وجه و میراث از ایشان مسلوب کردد و الآخرة و در آن سرای که مستحق ثواب
نماند و عقاب بر ایشان نازل شود و اعمال السابقة کند و اولئک و آن کروه
اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاویدان باشند
و چون نزول این آیت اهل آن سریه از زنده غم بیرون آمدند بکرمان بموقف ثوابست
کویا رسول الله بحال ما کار ما در ماه قتال کشتیم چکونه باشد فعل ثواب جهاد دارد
نصیب میشود باز نرسید آیت آمد که ان الذین آمنوا بتحقیق آنها که کرویدند و والذین
هاجروا و آنها که هجرت کرده اند از وطن خود و الذین هاجروا و از اسباب
معاش و اقربا بریدند و دور شدند و جاهدوا فی سبیل الله و جهاد کرده اند در راه
خدای و با دشمنان دین بکوشیدند اولئک آن کروه یرجون امید میدارند
رحمت الله رحمت خدای را بر سبیل تحقیق کفت و با امید باز بست زیرا که ثواب
ایمان و عمل بر خدای تعالی واجب نیست بلکه وصول برحمت موقوف بر مشیت
و نزد محققان میان رجا و امید فرقست که رجا و مطامع اندیشه
اما طمع را وجه طمع است و از آن مغترم فیه طمع را مجتم کشته و امید دادن
محصول امید و متعرض زراعت کرده و منتها الدقیقا و امید مرحاشیه رجوع و عاقبت

آمدیم میشوم بیست بیت آن غافلی بی خبر که تا کشته نهال دارد طمع
میوه خالی نیست محال بیت طمع جنت و در جنت پر سبب علی اصلاح الغرایب
ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا اما مومنان مهاجر مجاهد
در سبیل الله اند طمع رحمت بر وی دارند لیدخل الله و خدای غفور آمرزنده
است مر اهل ایمان و هجرت و جهاد را رحیم و مهربان است بر ایشان ای بعض چو
آیات سابقه مشتمل بر ذکر جهاد بود و نظام جهاد و استقامت ... بود
دو چیز که سبب ذهاب مال و وقوع شقاق قوم باشد شایع بود یکی خمر و دیگری میسر
لا جرم جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بخدمت
پیغمبر صلوات الله علیه آمدند و گفتند ما را فتوی ده در باب ... که ایشان از ...
... مفتوح است از روح مطهر ... طلب ... تا از سعادت ... بواسطه ...
یا ... نموده است در بن معنی فتوی ده که خمر ... عقل ... الله ... و مال
را ... فساد ... سلب مال و موجب ... وقطع ... و جدال
حق تعالی ... یسئلونک عن الخمر والمیسر ... از خمر و میسر
قل فیهما اثم کبیر ... در هر دو ... گناهی بزرگست ... خوانند
... وقت که این سوال کرد ... خمر حلال بود ... مسلمانان ...
... معلوم شد ... خمر ... آیه ...
... یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری ... یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر والمیسر الآیه ... حرمت خمر ... که طبائع آن قوم ...
الفت داشت ... مألوف بغایت شاق ...
تحریم ... که خمر مشتملست بر ...
از محرمات ... قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم ...
اثم ... مستحق عقاب شوند ...
... حرام باشد ... منع کرده اند ... است که
تحریم خمر ... واقع است ... کیفیت ... تحریم ...
خواهد یافت در ... آیت ... گناه ...
اثم کبیر ست ومنافع للناس ... منافع خمر ... میوده
چون ... حرارت ... هضم طعام ... خلقی ...

منکران مجرات ... و مخاوف ... یا مال ... جسواد ...
آن ... توسعه بوده ... و محتاجان ... رسم بود که ...
بر مساکین قسمت میکردند ... میکشیدند ... میدادند
... حق الله ... اثمهما کبیر ... ومنافع للناس ...
ایشان واثمهما اکبر من نفعهما ... ایشان
... اثم آن از نفع ...
... خمر ... شدی ... کردی
العقول ... زیرا که ... عقل است ...
هرکه ... دانش ... دارد ...
بیت گر خرد ... مست مکن ...
... دشمن عقل ...
... دشمن ...
... صلاح ...
... طاعت ... عباس بن مرداس ... جاهلیت
گفت ...
در تفسیر ... حضرت مصطفی صلوات الله علیه گفت ...
... خصلت ... جاهلیت ...
... جعفر ...
در اسلام ... رسول صلعم ... جعفر ...
جعفر ... حق تعالی ...
کسی ...
عقل ...
بت ...
سیوم ... چهارم دروغ ...
سبب ...
از خمر ...
...
دران ... اثمهما اکبر ... خمر ... شود

آنجا بود و از سخنان اوست کالقوی خیر منه هند و دو وحید آنجا مند و حجر
داهمین حدیث کفایتست که شارب الخمر کعابد الوثن چه در دین نهد بدو غ
عاقبتست یعنی ممکن هست که بخواهد بسیار قبینا از ایمان درماند و بالاتفاق علما
شرب خمر موجب سقوط عدالتست چه با جماع امت شهادت شارب خمر مقبول نیست
و قمار نیز حرامست و سبب اثم لاکلام حتی جوز و کعب که کودکان بازند و نرد نیز
باتفاق حرامست و شطرنج نزد امام اعظم حکم قمار دارد اما نزد بعضی از ائمه حرام گویند
که عقل را بپوشد پس هرچه پوشنده عقل باشد از خمر است ما لعجاه تا اخل خمر است بحسب
حقیقت و قمار لعبت باشد پس هر حیله که کسی را بدان بازی دهند و ازو چیز
منتفع گردد از قبیل قمار است در لطایف قشیری آمده که نزد محققان شراب
اشارتست بغفلت که آدمی را از کار آخرت بیخبر سازد و قمار موجود هست در کل
معاملات اهل غفلت که طریق حیله و مکر بکار دارند و بدیده و بهم اهر بکنو وفیهما
شیء منظور را انداه مبتدع که گفته اند حب الدنیا است و قمار متابعت هوا و
تحقیق مجمد طاعت و دانش و غیر آن شرابیست که هرکه از آن مست شد تا قیامت
بهوش باز نیاید بیت هرکه از آن جام عجب مست شود خویشتن بین خود پرست
شود بتحقیقت یکیست عجب و مست هر دو یک حاصلند نفس پرست
از میرکا استاع افتاد که شراب حرص زیاده از انگور مست کنند و ترست
مسکر حرص شوری حال از سکر خمار آشفته رونکا دینورد در معنی گفته
اند بیت مست حرص و امل از مستی می بدتر است هرکه مست حرص شد دیوانه
و مفتون شود نشوه مستی می بیکشب بماند تا بروز بعد از آن هوش آید و
مستی ز سر بیرون شود لیک سرمست شراب حرص را از دوزخ بهم تا بوقت
مرگ هر دم مستیش افزون شود شراب اهل غفلت را صفت و سرانجام این بود
که گفته شد اما خاصان بندگان خدا را شامی دیگر شراب معرفت و سرمستان
باده محبت هر چند که از حقیقت آن شراب در میکده دنیا خبری نیست و
لیکن بسیار از مخموران آن خرابات شوق را بدان بوی تسلیست بیت ساقیا جام
کشاده سرسبوی که بباده توست شود عالمی ببوی در کشف الاسرار آورده که
شخصی به کلبه خمار شد و درمی بوی داد که مرا شراب ده خمار گفت مرا شراب غائب شد
گفت من بنا باستغفر دو نکا دو طاق حقیقت شراب تمامی قطره در روی اندو

من نمیدانم و نمیتوانم من نه یعنی ندانسته کونه که بناحیه سفینه بیک بخیمه شور ها در حرارت بجو تنکم
بیت اگر زباده عشق تو مست و ام بوی مرا فکند بدین روزها و هوا هوبی ابن حال المبتدیان
و تلک حوصله کاهست لیکن بیت آنجا که بحر زاده حق بحر نوش شد خم خانه ها بجرعه کشی
کمتر بند صد هزار جام باده بنجوشی نه الکرسا حوایشان فرود بزند از جان آن نه بخوشان
مصطبه توحید بغره هل من مزید بر آیند که خم در کار کن ای ساقی سبو کار کتابه بیت
یکشتی عشق توان در بحر پیمود باست زحمد گوش شکایت نمی ای جام و سبو شنیدن
وجه اولی ربه میسر و شراب نفقها نه وجه میکرد و بدو بیان قرآن بتهدید لکثمهما اکبر
دست اتفاق از باب ما از که وقت تا ساخت دیگر بار پرسیدند که او ما ینفقون چیست نفقه
کنند جای دیگر بجود ویسئلونک ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند گفته
این سوال از عمرو بن جموح است والجمع هر دو سوال یک صیغه موردی شد هم مال از خلاف
جواب معلوم میشود که معنی اولی ماذا ینفقون از جه بوده و ثانی ذکر مصرف کرده واینجا بیان کمیت
میفرماید که بیان انفاق نماید گفت قل العفو که صدقه کند باید که افزونی داند
جواب آمده که قل العفو بجا بیرونیا اهل انفاق کنند چون عیال را قدر حاجت چون صحابه
منال انفاق تنفقه میفرمود حال از مکتسبات خود بوقت فرابماند میتوانستند باید تصدق میکردند تا آنکه
فرود آمد آیه زکوة این حکم منسوخ شد و گفته اند منسوخ نیست بحر زکوة و صدقه مستحب
و قوانا بحی و انکم نفعی بمقدار بوده و بیان تحقق لطلب معوض الخمس که نفقه من سبیل
تطوع بوده و گفته اند عفو توسطست میان تقتیر و تبذیر و امساک و اسراف
که عفو میسر را میبرده که گذشتن از جنایات و مسامحه در معاشرت کما قال الله تعالی خذ العفو
چه عفو فوق سیادت و اصل الباب برکتیست پس حاصل شده سائلان بانفاق مکلوم
نظر فرو که همه عالم را فرا رسید خلاف انفاق مال کرده به بعض عاید شود دون بعضی
تو اینکر الحجاز و فاضل این بیان علما در بیش هرچه دارد دستار کنند امام قشیری رحمه الله
فرموده که خواص آن جهت که از حاجت ایشان زیاده باشد ما خاص آنکه ایشان محتاج باشند
ایثار کنند و آن فوق است آنکه زیاده از حاجت دهد تا آنکه بوقت درماندگی حاجت خود اهل معونت
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة آنکه بزیادت کرم کند اهل سعادت است ما کرم آنکه ایثار
زیادت است بیت بذل ما باید است کار اولیا خاص هرچه نه در وی ریا کذلک یبین الله
احکام خمر و قمار و انفاق بیان کرد همچنین بیان میکند بعد و شرح میکند و ترجمه الحکم
الایات برای شما نشانها که کرداری ام بود لعلکم تتفکرون تا شما تفکر کنید

في الدنيا والآخرة [illegible] كه دنيا دار بلا و محنت است

دلگير و منغص [illegible] و آخرت دار بقا و جزاست [illegible]

[illegible]

ويسألونك عن اليتامى [illegible]

[illegible] ولا تقربوا مال اليتيم [illegible]

ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما [illegible]

[illegible]

قل اصلاح لهم خير [illegible]

[illegible]

وان تخالطوهم فاخوانكم [illegible]

[illegible]

والله يعلم المفسد من المصلح [illegible]

[illegible]

ولو شاء الله لأعنتكم ان الله عزيز حكيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت پيغمبر صلوات الله عليه [illegible]

[illegible]

ولأمة مؤمنة خير من مشركة ولو اعجبتكم [illegible]

[illegible] ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا

تا وقتیکه بگروند بخدای و رسول او ولعبد مؤمن و هر آینه بنده گرونده مؤمن
مشرکی بهترست از مرد آزاد مشرک و لو اعجبکم و اگرچه شما را عجب آید
صورت یا ثروت یا نسب او اولئک آن گروه مشرکات و مشرکین یدعون الی النار میخوانند
بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن مؤدی بدوزخ است وضع لازم در مقام
ملزوم و این دعوت مینماید که قطع ایشان چه میخواهند بطریق خود دعوت میکنند
در تحسین و تزیین والله یدعوا الی الجنة داد والله باشد جهت موافقت در جست
صحبت و سرّ قطع صحبت هند و حکم کشف انطباع آدمی بر اخلاق و اوصاف
جنس اهمیت دو آنکه او را زنان اختیار باشد و از مجانست کالو صحبت تباه
کار او و بد کردار ایشان کرده انجه صاحب مثنوی فرموده بیت
بپرهیز ای برادر از بد اندیش مباکوی خانه در کوی کریمان زنیکان نیکوی و از
خس ز دونان دون شوی و زیکان کس ز نیکان و حریفان جنس
نیکان و زنا اهلان بپرهیز بعد از تنفیر مومنان از قبول دعوت مشرکان ترغیب
میکند با جابت دعوت حضرت الوهیت و میگوید والله یدعوا و خدای میخواند بالسنه
رسل با و لیاء خدای میخواند بالسنه رسل با و لیاء خدای میخوانند نحو مضاف
مضاف الیه مقام و دلیل تخصیص شان اولیاست الی الجنة والمغفرة بسوی عملها که موجب
بهشت و آمرزش باشد و از بیر تقصیر اهل دنیا با ذنه بتوفیق و تیسیر خود و یبیّن و بیان
خدای آیاته احکام موجود را از حلال و حرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان پند پذیرند و تنبیه یابند و چون از نکاح مشرکات با جتناب امر فرمود
ایشان از نجاست شرک است و زنان مسلمات نیز در وقتی نجاست حیض و اشتند نهی
در بین آیت که ویسئلونک و می پرسند تو را عن المحیض از حیض زنان و در مدت
بوده که چون زنان ایشان را عادت معهود ظاهر شدی جنس یهود با ایشان
بیکنند نبودی و خورد و طعام با ایشان و نصاری بر عکس ایشان مباشرت میکردند و دو مجالطه
مجانفت ثابت بنا بر احتجاج کفت با رسول الله عادت ایشان با ایشان چگونه سلوک
کنیم جواب آمد قل هو اذی بگو که آن مکروه است که نفس آدمی از آن نفرت باشد چه
خون حیض غلیظ و شدید الحمره و کریه الرائحه است و ایام حیض بمذهب امام اعظم سه
شبانروز است و اکثر نزده شبانروز و هر چه کمتر از اقل مدت یا بیشتر از اکثر
بود استحاضه بود و آن دمی است اصفر و رقیق که از عروق منفجر شود و نه از رحم آید

بمذهب

بمذهب امام شافعی و احمد اقل مدت حیض یک شبانروز باشد و نزد امام مالک یک دفعه که
بیند اقل حیض است هر رنگ که باشد و نزد هر سه امام و اکثر او پانزده شبانروز بود و نزد
امام احمد هفده شبانروز و اقل مدت طهر پانزده شبانروز است و اکثر حدی معین
نیست و حایض را چند چیز ممنوع باشد اول هر چه دادن بغسل طهارت محتاج بود چون نماز
و طواف و مس مصحف و قرأة قرآن اما قضای نماز بروی واجب نباشد دوم روزه و لی
قضای وی لازم بود سیوم اعتکاف چهارم مجامعت در فرج و آن منهی عنه است لقوله
تعالی فاعتزلوا النساء دور باشید و یکسو روید از زنان فی المحیض در حال حیض
ایشان صحابه بعد از نزول این حکم زنان را از خانها بیرون میکردند تا آنکه جمعی از
اعراب بحضرت رسالت صلوات الرحمن علیه رسانیدند که سرما سخت و لحاف
اندک است و زنان حایض را از خانهای بیرون کرده ایم اما جامه بدیشان دهیم ما سرما یابیم
و اگر ندهیم ایشان برنج افتند و بر ترتیب آن مفسده جامه که جهد افزایید دست
پس حضرت صلعم فرمود که شما را امر کرده اند باعتزال از مجامعت ایشان در ایام
ایشان از خانها بیرون کنید چنانچه مجوس و یهود میکنند یا یهود و این شریعت
شریعت کامله محمدیست علیها اصلها افضل الصلوات که هیچ از نها نرت حایض مجتنب
باشند و نه بر طرفی تفریط چون یهود و مجوس که از روی نکاح و ملاقات ایشان مطلقا پرهیز
کردند و میل نکنند ... جانب افراط نصاری که در وقت حیض نیز از اوقات مکروه ایشان
در آمیختندی پس از مجامعت و معاشرت باک نداشتند مجنب باشند که بطریق و سط سلوک
نمایند بعون الله ایشان در آمیزند و مباشرت نکنند ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بدیشان یعنی
مباشرت مکنید در حوالی بید و صیغه تاکید کرد دلالت کند بر امر اعتزال و در نهی از قربان
و این مبالغه صفت آنست که هر کجا از زوجین اراده اعتبار نیست پس با مرد و نهی فرع هر دو
فرموده و سخن با سر کشف احتیاط البته جهت مجامعت که از ایشان میکرده حتی یطهرن
تا وقتیکه پاک شوند و چون بیشتر بخوانند معنی آن باشد که غسل کنند و از طاعت و عبادت
که ممنوع بود ندا از با سر آن روند و صاحب کشف الاسرار فرموده که چون زنان در اصل خلقت
عاجز و ناقص ضعیف حال و ملول الطبع واقع شد اند و بحسب ایشان را طاقت دوام
خدمت نیست حق سبحانه بکرم عمیم ایشان را عذری پدید آورد تا در بعضی اوقات که از
بار طاعات ایشان را ایشان را تخفیف باید و چون از آسایش بگیرند باز بآن رغبت
خدمت تازه کردد و خطاب منقطع کرد و خطاب تکلیف متوجه شود فاذا تطهرن پس چون

غسل کردند فأتوهن پس بیائید بایشان من حیث أمرکم الله از آنجا که خدا امر کرده است
یعنی در محل طهر یا بما تقیه در پاکی که زنان صاف باشند و نزد بعضی محل حیض تخصیص باید بنشارت میداز
قبل نکاح شریعت بخود إن الله یحب التوابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را
از گناهان که کرده است ویحب المتطهرین و دوست دارد پاکیزگان را که از نجاسات پرهیزند
وخود را از حیث و خبث پاک سازند تا بواسطه عبادات قیام توانند نمود در بحر الحقائق آورده
که چنانچه نماز را حیضیست در ظاهر که ایشان بسبب آن از نماز و روزه باز میمانند بعضی از مردان را
نیز همچنین حالتی است در باطن که ایشان را از حقیقت نماز که مناجات است با حضرت قدوس و از حقیقت
روزه که امساک است از آرزوهای طباع و نفوس باز میدارد و آن هوای نفس است پس مرد را نیز
استحاضتی باشد و وقتی چون پیدا شد نفوس در وقت غلبه هوا بر ایشان تا وقتی که فارغ شوند از قضا
حوایج ضروریه مثل ماکول و مشروب و منکوح و چون پاک شوند از آن باب توبه غسل کنند و تقرب
کنند بر ایشان با وامر الهی تا هواها متصل و خیالات باطله باطل کرده و در تقرب بادا جمعیت
میگوید که حیض مردان سه چیزست خلاف وعده و دروغ در قول و نقض میثاق و عهد کرد
ایشان مکروه ید تا وقتی که توبه کنند پس خدای دوست میدارد آنها را که توبه کنند از مخالفت
طبع و پاکیزه شده از مخالفت شرع و در جزو این آیه میان توبه و طهارت جمع کرده است
زیرا که ایشانرا با یکدیگر مناسبتی هست که نظر بر آن افتتاح هر کتاب که سالکان مسالک
بتالیف آن پرداختند اولا از باب طهارتست و اغاز هر رساله که سایران منابع حقیقت نظر
اهتمام بر تصنیف آن داشته اند بصفت توبه و ندامت و وجه مناسبت آنست که همچنانکه
از قاذورات و فضلات جسمانیه خالی نیست از وقوع جنابات و از ارتکاب خطیئات نیز خالی
نتوانند بود کلا من عصمه الله تعالی و هر گاه امر اول که واقع میشود باستنجا و تطهیر و غسل
و از گناهان بعد از سیران ملول نیکرد و دیو بایکه در طهارت از آلایش گناه نیز بکوشند
چنانچه بآب آسمانی جامه بدن چیزی از نجاست باقی نگذارد آب توبه و پشیمانی نیز
ارتقام آثام و تلافیه عمل پاک سازد که جنایت صورت جنابت داده و هر چه و دایل کرده
اما نکوبیا آب چشمه پاک سازد و یکی را آب چشم — غسل بر انبتیکه دو کار آمد
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز — ای مرد بشو نجاست و اندیشه
و معنوی است و صوری دو نجاست یکی عینی که مطلقا بشستن پاک نشود چون سرگین و
وضعی که محل را بدو ... بملاقات نجاستی نجس شده و آن دو نوعست خفیفست که
بیک بار طهارت یابد و غلیظ که بیشتر آب و خاک باید شست تا پاکیزه گردد و نجاست

معنوی نیز دو قسمت یکی عینی و آن شرکست که نجاست آنرا هرگز زایل نشود و طهارت مغفرت
بعفو بدو نشاید إن الله لا یغفر أن یشرک به دوم وضعی و آن خبث معصیتست که طهارت پذیر باشد
و آن باز دو نوع باشد یکی صغیره که بتجرع ورود در آتش دوزخ پاک شود وإن منکم إلا واردها
دیگر کبیره که مدفوعه آتش ... باید بود تا تمام بسوزد اما بر سبیل خلود چنانچه کفار را لیکن
که نجاست شرکی ایشان معنویست و از آنها ... سرای نوبت که لطفش آنکه
غیر مطلقه باشد و با آب توبه و حسرت بشویند هر آینه پاک کرده باکر این طهور انجا دست
ندهد آنجا جز باتش میسر نیست إلا ما شاء الله پس امروز آتش غیرت در باطن برافروز
و گناهان خود را بشعله خجلت و ندامت بسوز — که آتش توبه برافروزد
خاشاک گناه را بسوزد — ای عزیز لوث معصیت را جز با آب توبه و آتش حسرت پاک نتوان
ساخت در این کار تقصیر مکن تا ببرکت توبه و طهارت خلعت محبت یابی که یحب التوابین
ویحب المتطهرین و بدانکه علما را در باب توابین و متطهرین سخنانست از جمله آنکه توابین
از کبایر و متطهرین از صغایر و توابین از کفر و متطهرین با ایمان یا توابین از ایشان نساء از حیض و
متطهرین از ... یا توابین از گناه و متطهرین از عود بآن یا توابین از شبهات و متطهرین
از ارتکاب ماموراتست یا توابین از بدعت و متطهرین از تارکین سنت یا توابین از زلت و متطهرین
از علت و در فصول سعد الوهاب آورده که توابین اصحاب حضرت پیغمبرند صلوات الله علیه
ورضی عنهم و متطهرین اهلبیت پیغمبرند رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر امام
ابو اللیث رحمه الله آورده که تواب آنست که گناه کرده و بخدای باز گشته و متطهر آنکه
مرتکب گناه نگشته ... که تقدیم کرد جواب آنست که جهت
آن تا تائبان از رحمت ناامید نشوند و آنکه متطهر است به پاکی خود معجب نگردد
بیت مغرور مشو به پاکی که عجب ... و عرفا ...
عبارات دقیق و اشارات ... گفته سلمی گوید توابین از تقصیر طاعات و متطهرین
از رذایل اخلاق و صفات یا توابین از افعال و متطهرین از احوال یا توابین از ذنوب و متطهرین
از عیوب قشیری فرماید توابین از زلات و متطهرین از ... باشد
از ارتکاب و متطهرین از مشاهدات و ملاحظات یا توابین از ... و متطهرین
از میل بنعیم عقبی یا توابین از توبه یعنی شهود آن توبه که معجب باشند ... برکت
و متطهرین از طهارت ... بدان و از طهارت خود ... فتوحات
آورده که توابین از اوصاف وجود و متطهرین بمقام شهود و حقیقت توبه بازگشتن است

از ملاحظه ماسوی و تطهارت پاک سازند پس ازان شاهد اغنیا در وهر بر مشرق گفته‌اند بیت

علم با تو بی کار ندید بود خاص را تو بی مزه بی حظ بود گفت بری کار نداری پیش ولیت

تو بکن از هرچه آن نه حق خداست فعقار نیا در حیض جحود داد متاذی و مقبول گشته

زبان طعن کشیده بود که زنان در حالت حیض اختلاط کردن موبرث غم والم است والطاقتها

کرده‌اند در این جمله این که هرکس در وقت مباشرت ظهر وجه عیانا و ناشد فرزند او حول

آید مسلمانان کذب آن نوع افرام کرده بودند حکایت حال برحضرت رسالت پناه علیه

صلوات الله رسانیدند و حضرت عزت برای رد اقوال یهود را فرستاد نساؤکم زنان شما

حرث لکم موضع کشت و زرع شما اند یعنی ولد فأتوا حرثکم پس بیایید به کشته‌زار

أنی شئتم هرچونکه خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا بخیر آن چون سالی و محفوظ

و حرث خود اشارت بدان حد جمیع آن موضع حرث باشد نه محل حرث و اشارتی دیگر

هست بانکه غرض اصلی طلب نسل باید که حاصل ازرعت نه مجرد قضاء شهوت بجهت فراغ

وبس وقدموا لأنفسكم و برای خود فرا پیش دارید چیزی را که بیش فرستید بعنوه وقت

تسمیه کنید یعنی خبر آمده است که چون کسی خواهد که در اهل خود رسد باید که بگوید بسم الله

اللهم جنبني الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا اگر خدای تعالی بر کرده باشد که ایشان را

فرزندی بود شیطان در حق او زیان نتواند رسانید و گویند تقدمه طلب عمل نیست که موجب باشد

و سبب کثرت آن نوع کردد اکر ببه فرزندی صالح باشد دعا که بمیرد شفیع ایشان بود و گفته‌اند

خالصه مستحب با فضه صیانت نفس از حرام و عمل برای خدا واتقوا الله و بترسید از خدای

در امر و نهی او و باز مقاربت زنان در حالت حیض واتیان ایشان و غیر آن واعلموا و بدانید

که شما ملاقوه رسیدگانید به بیداری او پس توشه‌ای فرستید و بدانید که ملاقات او بسیار بهم نیست

آمده ضرب بتدبیر سیر بی چون و بجنس سرور حقیقی و گفته‌اند که ملاقات عرض شود که

برخدای تعالی و بشر المؤمنین والخبر دما فی برتشویه خالت خواهد بود که

کوبیده خبر آمده که بندگان در وقت عرض و زنها رحساب چندان ترس و خجالت پیش

آید که گویند یا رب خدایا مرا ازین مقام برهان واگر به دوزخ فرستی رواست بیت

عذاب النار با انواع خواری بلی یا ما تو سات از شرمساری وهم در تفسیر منیر آورده

که بندها بهشت بفرستند تا را انکه در شما بارگاه دیدما نده باشند و بهشتیان از اهوال

خود خبر میدهند که ازان اهوال و مخاوف که بد و رسیدند شرح میکنند که تو بدید ایشان رسیدی

غرض یا ندانستند تا چندان عرق از من رفته اهشت دست بر دست بر هوا غرق

منبر آب

من سیح آب شد غفلة نعوذ بالله من فضیحة العقبة و من تقابلین یوم الحسرة والندامة بیت

خدایا داد روزخواری مکن بیان کسان شرمسارم مکن وچون این کلام موجب

خوف تمامست بعد ازان بجهت تسلیه بندگان بشارتی به بندگان میسازد و میگوید

وبشر المؤمنین ومژده کار ده مؤمنان را بهشت و چون زن آیت رسانید مرکزه منتقوله تحقیق

عطا به بیتهای است سوگند ازان طریق تقوی کرده میکرده اند بیقین جهت ولا تجعلوا الله و مکنید

نام خدای را عرضة بهانه‌ای و دستاویزی لأیمانکم مرسوگندان خود را یعنی آنچه مرا او چیزی

خورده آید محلوف علیه را یمین گفت بجهت تلبس او بیمین گویند نزول آیت در شان

عبدالله بن رواحه بود که از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند

یاد کرده که با وی سخن نگوید و بخود وی بیکو نکند و آنرا با خصمان و صلح و او ندهد پس بیایند

بجا نه و وکیل دینها را بحد رب العالمین آیت فرستاد و منع فرموده و گفت نگردانید که تقرب بخدا

مانع از آن تبروا از انکه نیکوئی کنید با قربا و تتقوا و از آنکه بپرهیزید از مردن وقت

و از آنکه لیصلحوا یعنی کنید بین الناس میان مردمان والله سمیع و خدای شنوا است سوگند علیم

و دانا است بما فی الضمیر سوگند خورده عبدالله رواحه بعد از استماع آیت در انجیه گفته بود

درگذشت مقامی که بنصد تقوا کسی بر سوگند یاد کرده که با بیچ جهت عبدالرحمن نیکوئی

نکند و با بعد و بیش باز دویا و سخن نگوید تا انکه مسلمان شود حق سبحانه این آیت فرستاد و

صدیق بحکم آن درگذشت لا یؤاخذکم الله نگیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند باللغو

فی أیمانکم در سوگندان شما امام اعظم گوید رحمه الله لغو سوگند آنست که کسی

بچیزی قسم یاد کند و چنان داند که یقین راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام

شافعی رحمه الله لغو را دانسته که بی اختیار از زبان کسی بیرون آید بی‌قصد یا عادة کرده باشد

لا والله و بلی والله و بوا بوا در آن قصد و عزم سوگند نبود و فایده این خلاف آنست که شافعی

در این قسم که مذکور شد کفارت لازم میداند و در آنچه امام اعظم فرموده بکفارت حکم کند

و امام ابوحنیفه برعکس این و بقول ابن جبیر رحمه الله لغو مهتی آنست که سوگند یاد کند

در ارتکاب معصیتی یا ترک طاعتی و کفارت این نوع سوگند تو بیاست ازان و این رضی

علی رضی الله عنه مروی است که آن سوگند ییست در حال غضب و اختیار ندارد بخدای شما را

عقوبت نمیکند ولکن یؤاخذکم و لیکن شما را میگیرد بما کسبت قلوبکم بانچه قصد و عزم

کنند دلهای شما و بعمد سوگند خورید کاذب و دانید که دروغ است و علما این سوگند

یمین غموس گویند از سبب عقوبت و در عقوبت آن حدیثی آمده که هرکه سوگند دروغ

خورد نا بعدان سال مسلمانی بود بخدای رسید بر و نقمات و خدای بر وی خشم گرفت و دیگر
یمین غموس را کبائر شمرده است و در یکی بصحت پیوسته که یمین فاجره خانها را ویران سازد و شهرها
را خراب و بی باب گذارد و سوگند بر سه قسم است یکی غموس چنانچه مذکور شد دوم سوگند
ماضی چنانچه بر کاری گذشته سوگند خورد اگر راست گفته است چیزی لازم نیاید و اگر دروغ
بوده جزای وی در آخرت آتش دوزخ است و در دنیا بر او چیزی لازم نه سیوم سوگند
مستقبل که چنین کنم اگر بخسیبان سوگند خورده که بکند بسته بیان است بنا و وفا باید
کرد و اگر خلف کرد کفارت بدهد و حدیث صحیح است که هر که از شما بر چیزی سوگند خورد
و بعد از آن چیزی بیند نیکوتر که بهتر است و کفارت دهد از یمین خود و کفارت آن آزاد کردن
بنده ایست یا ده مسکین را طعام یا کسوت دادن یا سه روز روزه داشتن و تفصیل آن
در سورهٔ مائده بیاید وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است همین بغموس مواخذه نکند حَلِیمٌ
بردبار است بر سوگند عمدا و قصدا نیز تعجیل عقوبت نمیکند و چون آیت ایلا که ایلاء حکمی
بوده ذکر آن تتمه پاره ایمان و کردانید و ایلاء بوده که در جاهلیت چون مردی با زن خود بی سببی
وغیرتی داشتی که شوهری دیگر و مکن سوگند خوردی که دو سال یا بیشتر یا کمتر با وی نزدیکی نکند و او را
در آن حیرت بگذاشتی تا نه بیوه بودی و نه زن که خدای پا سوء عمل خدای تعالی از ایشان
نپسندید بر عادات بخشوده آن را وقتی معین فرمود چنانچه گفت لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ
مر آنها را که سوگند خورند مِن نِّسَائِهِمْ از زنان خود دور شدن و باز ایستادن تَرَبُّصُ
أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار و درنگ کردن است چهار ماه و در بین مدت از جهت شرع مطالبه بوی
متوجه نگردد و تعیین چهار ماه جهت آنست که مدت نهایت صبر زنان از ازواج همین تواند
بود و در این باب حکایتی هست مضمونش آنکه فاروق اعظم شبی جهت گرفتن در مدینه را
طواف کردی در زمان خلافت و از حالات واقعه استفسار نمودی در لباسی که او را نشناسند
شبی در کوچه میگذشت شنید زنی از خانه زاری میکرد که محبت دل و سوز جگر بیتی
از فراق محبوب اندوه حدت شوق و اشتیاق می نالید بیت چگونه کنم فراق چون تو ای دوست
جگر پاره و دل پر خون ای دوست و در آخر گفت ایا الخلیفه چه بود دل و سوز
من و غیبت زوجی که دور از من شد تا بجهت فرستاده و مرا تنها گذاشته عمر را دل بر او بسوخت
و چون روز شد بعضی از زنان مدینه را طلبید پرسید که زنان از شوهران چند وقت
صبور باشند گفتند دو ماه گفت اگر سه ماه باشد گفتند صبر کم شود بچهار ماه اگر بیا
ماه باشد جواب دادند که سیم گاه فاروق کسی لشکر فرستاده و حکم کرد که هر که چهار

که از چهار ماه

که از چهار ماه زیاده در معسکرها نمانند بعد بخانه باز آیند فَإِن فَاءُوا پس اگر باز آیند فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مر شکستن سوگند را رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرده
شکستن سوگند و کفارت دادن و حکم شرع آنست که اگر مولی باز آید در آن میان از اقسام
و با زن نزدیکی کند اگر قادر بود وطی و اگر عاجز باشد بوعده نکاح ثابتست و بر قول بعضی کفارت
سوگند نیست بمذهب امام اعظم و قول جدید امام شافعی رحمهما الله در شرع سوگند خدای
بوده باشد و اگر مدت بسر آید پی عزم بی مقاربت نکند این صورت نزد امام اعظم طلاق بائن است
و قول امام شافعی آنست که زن دار دعوی مطالبه کرده باز آید یا طلاق دهد و بر حاکم شرع
باشد که مولی را وقف کند و بیفتی یا طلاق فرماید و اگر امتناع نماید حاکم زن را فرو طلاق
دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند جدا کردن زن را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنوا
است قول مولی را یا لفظ طلاق را عَلِيمٌ داناست بترک فی یا بعزم مولی در بین محل نزول آیت
علم الهدی از ابن عباس رضی نقل میکند که عزیمت طلاق انقضای چهار ماه است هیچ مدت
ایلا پس چهار ماه ذکر آنکه طلاق اهل جاهلیت بود مشابه با طلاق داشت بیان طلاق نموده
وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان رها کرده بالغه مدخول بها که حامله نباشد يَتَرَبَّصْنَ انتظار و درنگ
در حضرت خود بجهت تاکید و اشعار بانکه واجبست نکاح آن مستحیل رغبت ملاحظة الامر با خبر که بنا
که مقصود است در کتابت آن واقع شده است و این مبالغه است در آنکه زنان مطلقه بایک منتظر
باشند بِأَنفُسِهِنَّ بنفسها مخوف ذهم است بر تربص جه نفوس زنان مطمح نظر مردانست
در نکاح تا بر تطوعهن بمشاهده ایشان ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قروء و آن بمذهب شافعی و مالکی
طهر است و نزد امام اعظم و قولی از امام احمد حیض و این لفظ از جمله اضداد است جون
و مرایم و نحوی و امثال آن در جزو آخر از فتوحات مذکور است که شیخ قدس سره میگوید
حضرت رسالت را صلعم در واقعه دیدم سنه ستمایه و تسعین و خمسمایه و گفتم یا رسول الله
خدای تعالی فرموده است که وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ نزد عرب بدو معنی آمده
هم بر حیض اطلاق میکنند و هم بر طهر و تو شناسا تری بدانچه خدای بهم فرستاده انجا
مراد از آن چه و کلام است آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که اذا فرغ قرؤها فاغتسلیها
الا مو کلوا انهار و کرد الله بعوده چون انقرض فارغ شود آب بروز بر بدو بخور باطل آنجم
خدای تعالی روزی شما کرد ... مز نکرد بین ... خاج علیه سلام
الرحمن هیچ لفظ را تکرار فرموده تا سه نوبت و این کشف مؤید قول امام اعظم است ای
عزیز علما شرح را در بعض لغات اختلاف است چنانچه لفظ قیم بعضی بمعنی طهر گرفته و بعضی
حیض و هر یکی از طایفتین را بقول خود دلایل است و فایده خلاف در عدت ظاهر میشود

که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول کسی که قروء را طهر گیرد و بقول آنکه
حیض گیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه است و عدة در قرآن پنج است و عدة
زنی که حیض نبیند یا نرسیده باشد دوم عدة زنی که از حیض نومید شده باشد و عدة ایشان
سه ماه هلالیست سیوم عدة زنان شوهر مرده و آن چهار ماه و ده روز است چهارم
عدت مطلقات که حایض شوند و آن سه حیض است یا سه طهر پنجم عدة زنان حامل و آن
وضع حملست اگر زن را طلاق دهند یا شوهر بمیرد و بعد از آن یک ساعت بار بنهد فی
الحال تزویج او با دیگری جایز است و در جاهلیت رسم آن بود که چون زن را طلاق دادندی
اگر حامله بودی شوهر را برجعت او از دیگران احق دانستندی و اگر حامله نبودی توانستی
که شوهر دیگر کردی پس اگر شوهر او را دوست داشتی حمل خود را پنهان کردی و نگفتی
تا بشوهری دیگر رسید حق تعالی آنرا نهی فرمود و گفت ولا یحل لهن
و حلال نباشد زنان را أن یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه بیافریده است خدای
فی أرحامهن در رحمهای ایشان از فرزند تا حق رجعت مرد بدان باطل گشته و در بعض
هست که الحاق ولد با شوهر دیگر کنند و گفته‌اند مراد از آنچه در رحم آفریده شده حیض است
و در کتمان آن ابطال حق الرجعة باشد تا چون مرد خواهد که رجعت کند زن گوید حیضه ثالثه
منقطع شد و مدة رجعت بسر آمد یا حیض سیوم رسید و عدة تمام شد و غرض آن باشد که مرد
رجعت نکند پس خدای فرمود که ایشان را روا نیست که حیض را پنهان دارند إن کن یؤمن
اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت [illegible] این شرط
ایمان نیست بلکه غرض تعظیم آنست و تنبیه بر آنکه مؤمنات بر مثل این حال اقدام ننمایند و تخصیص
ایمان بذکر روز آخر جهت آنکه همه نهانها در آن روز آشکارا
شود یوم تبلی السرائر [illegible] توانستند که از خلق بپوشند [illegible] پرده‌ها از روی کار ایشان بر دارند
کرده خجل کنند بیت امروز اگر کسی بپوشد نهان فردا چه کنی که پرده‌ها بر دارند
و شوهران ایشان أحق سزاوارترند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان
تربص و انتظار ایشان إن أرادوا اگر خواهند بدان رجعت إصلاحا بصلاح آوردن کار
نه ضرر رسانیدن [illegible] در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک
می‌شد که عدت بسر آید رجعت میکردند و دیگر باره طلاق میدادند و غرض ایشان
اضرار و تعذیب بود نه اصلاح و تقریب ولهن و زنان راست بر مردان از حقوق مثل الذی
علیهن مانند آن حقی که مردان را بر ایشان هست بالمعروف بنیکوئی و خوبی معیشت و حسن
معاشرت حضرت خواجه عالم صلعم فرموده است که خیرکم خیرکم لأهله بهترین شما آنست

کیا اهل و

که با اهل و عیال معاش بنیکوئی کند و مراد بمماثلة بین الحقین مماثله علی نیکوست بعمل نیکو نه
جنس فعل زیرا که هر یکی از زن و مرد را فعلی خاص باید تا حقوق گذارد که آن به یکدیگر کرده باشد ما حق مرد
بر زن آنست که در خانه او بنشیند و بی دستوری او بیرون نرود و با همسایگان مخالطة
و محاورة نکند و از شوهر جز نیکوئی باز نگوید و بدانچه شوهر دارد قناعت کرده ناسپاسی
ننماید و خدمتی که بدست خود تواند کرد فرو نگذارد و اصل آنست که ناموس شوهر نگاه
دارد تا از ره عفت قدم بیرون ننهد و دل بغیر شوهر خود ننهد بیت
مضمون [illegible] خیال • جلوه حرامست مگر با حلال • هر که بجز جفت حلالت بود • دیو مقام
ضلالت بود • و حقوق زنان بر مردان آنست که با ایشان در زندگانی بوجه احسن گذرانند و کسوة و نفقه
ایشان بدهند و در هر کاری از ایشان احتمال نموده بر ملالت صبر کنند
و از [illegible] مزاح و ملاطفت بکنایت [illegible] بیان مرغوب که هیبت و سیاست
ایشان دارد و ایشان را بطریقه تقوی و طهارت تحریض کرده آنچه از علم بر زن واجبست
و اصل آنست که نفقه ایشان از حلال دهد [illegible] کسی [illegible] الحرام
پرورش دهد که از حرام زن را بغیر فسق [illegible] وللرجال و مردان راست علیهن درجة
بر زنان افزونی با آنکه مهر بر ایشانست و نفقه از ایشان یا میراث که مرد را دو برابر
زنانست یا بطلاق و رجعت که حق ایشانست اختیار آن بدست مردانست یا بجامعه
و امارت و جهاد که زنان را در آن نصیبی نیست یا بعقل و دین که زنان ناقصات عقل و دین
اند دلیل نقصان عقل آنکه شهادت دو زن برابر یک مرد است و علامت نقصان دین زن
نماز و روزه در حیض [illegible] و تفصیل رای آنست که در خدمت شوهران که بجهند بن
بر ایشان [illegible] انکاح [illegible] از دختان عبد الله بن مسعود [illegible] روایت است
[illegible] که رسول صلعم امرا فرستاده بود که [illegible] دید که یکدیگر را سجده می
کردند [illegible] صلوات الله علیه فرمود که
اگر من فرمودمی که کسی را سجده کند هر آینه زن را امر میکردم که سجده
شوهر خود [illegible] نهایت تعظیم [illegible] آمده که فضل مرد بر زن [illegible]
[illegible] کامل نیست [illegible] آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان
دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و فضل عایشه بر زنان چون فضل
ثرید بر سائر طعام والله عزیز وخدای غالبست عزیز [illegible] فضل مرد بر زن
حکیم داناست و بحکمت حکم میکند [illegible] الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مرتان دو بار

پیش از ظهور نبوت رسم جاهلیت آن بود که چون از نفقه نوبتیه عاجز آمدندی زن را طلاق
دادندی و بعد از آنکه مدت انقضاء عدت نزدیک شدی مراجعت کردندی تا طلاق را انقضا من راه
یا نیز باز طلاق کردندی و بود بکوار رجعت نموده بتصرف در او مردندی و عدد طلاق در مذهب
ایشان مقرر نبود و اکنون طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی روزی زنی بحضرت
عایشه رضی آمده از جور شوهر که چون شد او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد
بنالید عایشه حکایت شکایت آن زن بسمع حضرت نبویه رسانید و این آیت نازل شد که الطلاق رجعی
دو بار است و بعد از آن دو طلاق فامساک بمعروف یا خود نگاه داشتن برجعت او تسریح باحسان
یا رها کردن بر نیکوئی یعنی بگذارد تا عدت بگذرد و بینونت حاصل شود بعد از آن گر خواهد نکاح
تازه کند یا اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهری
دیگر نرسد برای مرد حلال نشود ولا یحل لکم و حلال نیست شما را ای شوهران ان تأخذوا
آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن شیئا چیزی از آنچه داده آید زنان را بخود الا ان یخافا مگر آنکه ترسند
زن و مرد ان لا خوف بمعنی علم است و اگر بضم یا خوانند از خوف باشد که بمعنی ترسیدن است یعنی
ترسانیده شوند زن و مرد از حکم ولایت و علماء تا شایسته ان لا یقیما آنکه بپای
نتوانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت و معاشرت فان خفتم پس اگر دانستید ای
حکام ارباب فرمان و الخطاب کردی امر شد ما خلعوا عطا و فرموده شما را معلوم شد الا یقیما
که آن زن و مرد اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدای را فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و
وبال نیست بر ایشان فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر و آن خود را باز خود کوید تا بجای
قیس انصاری فرمود بجواب مهر زن خود جمیله بنت عبد الله داده بود زن او را نخواست و از وی جدا
طلبید بنا آن کابین خود را باز خرید باین و خلع بود که در اسلام واقع شد و این آیت در آن
محل نازل گشت تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع و غیرها حدود الله اندازها
خدای است که برای مصالح بندگان مقرر فرموده فلا تعتدوها پس از آن در مگذرید و من
یتعد حدود الله و آنانکه از آنچه خدا فرموده تجاوز کنند و از اندازهای خدای فاولئک هم پس ایشان گروه
الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه
ثانیه زن خود را و مفارقت بسیار انجامد دلیل بر آنست و بر بن تقدیر مجموع طلاق
باشند برجعت کاعدی میماند فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد برای مرد من بعد از
طلاق ثالثه حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهری دیگر را بر وی و زوج ثانی دخول
والنهبان او نا و بر خود داوه آنکه دختر عبد الرحمن قرظی خواست که با شوهر پیشین آشتی کند

وشوهر دوم او نرسیده بود بحضرت رسالت صلعم فرمود لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق
عسیلتک و عسیله اسم جماعست ملفوظ از عسل و تشبیه کرده اند ذوق بمباشرت بحلاوت
عسل فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را باختیار زنا یا کواه بعد از آنکه بهم رسیدن
باشند فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و مطلقه بوده وی ان یتراجعا
آنکه باز یکدیگر باز گردند بنکاح جدید بعد از مدت عدت که از شوهر دوم داشته ان ظنا
اگر اندیشه میدارند یا گمان میبرند ان یقیما آنکه اقامت کنند حدود الله احکام خدا را در وجه
یکدیگر دشنا سند و تلک و اینها که گفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازها و احکام الهی
است که خدای تعالی یبینها روشن میکند آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از پس
و ریاست و بیان مکروه طلاق و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن
و برسند نزدیک به مدت و مشرف شوند بدانکه پایان کنند به انقضاء عدت فامسکوهن بمعروف
رجعت کنید با ایشان بنیکوئی یعنی بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار او سرحوهن بمعروف یا رها کنید
ایشان را بنیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و ما که نفس خود شوند او دروه آنکه ثابت بن یسار
زن خود را طلاق داد و سه نوز مانده تا مدت عدت بسر آید باز رجعت کرد و باز طلاق
داد همچنین در نهمه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق تعالی این آیت فرستاد و لا
معنی نهی کرد جنانچه فرموده و لا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را یعنی رجعت مکنید با ایشان
ضرارا از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدراز کردن مدت عدت و من یفعل
ذلک و هر که چنین کند فقد ظلم نفسه پس بیاد کرده است بنفس
خود کار وادار معصوم حظ الهی عقوبت نامتناهی آورده است ای عزیز آنکه رسانند به زیان
صاحب شریعت ملعون است کما قال صلعم ملعون من ضار مسلما او ماکره هر که مسلمانی
را زیان رساند یا او مکر و فریب پیش آورد ملعون است از رحمت الهی و گاه محجوب ماند
از عنایت بنمود کار به طلاق ترکیبه آورده که در بعضی مواضع هر کرا خواسته بر کار
ملکت گفته یعنی بکردار یاد از آنکه جون کسی آنرا ریشه کیود رود و تنور طرح هلاکت افکنده
بت نگو خواهد مرد منبات ه تبعیش نوعی از دکسی بکند یکان پیش شرا نکه بهم در سر شرو
جو کرده کم یا خاطر نکنی رود ولا تتخذوا و فرا مگیرید آیات الله حکمهای خدای را هزوا بافسوس
یعنی اعراض مکنید از آن و بتهاون همنا بید بعمل بدان کو بیداری حکم دهیان بمحل هی بود که نکاح و
طلاق فراهست فرا میکرد فقد و میگفتند بازی میکردیم رب العزت فرمود که چنین مکنید که
حدیث شریف ازین کار در بین مجازی نیست و در حدیث آمده که سه چیز است که جد آن

جلست و هزل آن نیز جد است طلاق و عتاق و نکاح و رجعت و نذر واذکروا و یاد کنید
نعمت الله علیکم نعمت خدای که بر شما فایض کرد از نعمتها عموما و از همه انعامات خصوصا
در باب مناکحات چه در شرایع امم سابقه حکم چنان بود که [illegible] بود که غیر از یک هیچ کس
زیاده از یک زن بعقد در نیاوردی و اینجا تا چهار زن در عقد یک مرد جایز است و اگر آنها از یکی
طلاق دادندی مراجعت با او حرام بودی و اینجا حلال است و مادام که زن مطلقه بشوهری
دیگر داخل نبودی تزوج [illegible] حلال است و [illegible] اگر بمردی زن
او را با دیگری نکاح [illegible] بعد از انقضاء عدت تواند که بعقد [illegible]
در آید پس حق سبحانه بعد از نعمتها [illegible] بر این امت بجهت [illegible] داد [illegible]
وما انزل علیکم و دیگر یاد کنید آنچه فرو فرستاد بر شما من الکتاب از قرآن و الحکمة
و احکام و حدود آن یعظکم به پند میدهد شما را بقرآن از [illegible] و تخصیص
آن و تخصیص این نعمت که اتیان کتاب و حکمت است بجهت تفضیل و شرف اوست
بر نعمتها دیگر واتقوا الله و بترسید از خدای و عاصی مشوید بمخالفت احکام
واعلموا ان الله و بدانید که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها از اعمال شما داناست
و بر آن جزا خواهد داد واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن
اجلهن و برسند بانتهاء مدت فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید ان
ینکحن ازواجهن از آنکه بنکاح در آیند شوهران خود را [illegible] است که معقل بن یسار
خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و او را طلاق کرد و زن بعد از [illegible] مرد
پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت [illegible]
[illegible] تو روشن کردم و تو طلاق دادی و باز آمدی تا [illegible] خدای که
[illegible] این آیت فرستاد و حکم فرمود که منع مکنید زنان را از
رجوع بشوهران پیشتر اذا تراضوا بینهم و چون تراضی شد میان ایشان و مهر
دهند بالمعروف بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت و بعد از نزول
آیت معقل گفت حکم خدای [illegible] خواهر را بگذاشت تا شوهر با او رجوع
کرد و خود کفارت [illegible] ذلک خطاب بحضرت پیغمبر است صلعم یا با هر احد یعنی
این نهی عضل که کردیم [illegible] پند داده شود بدو [illegible] هر که باشد از شما او [illegible]
از روی اخلاص یؤمن بالله ایمان دارد بخدای والیوم الاخر و بروز رستاخیز و از میان همه
روزها است تخصیص کرد مؤمنان را زیرا که [illegible] کفار [illegible]

پدید آید که مصیقل موعظه از روشنی در پدید آید اما چون مرآت دل مومن را
روشنایی آشنا نیست فی الحال صورت نصیحت در وی جلوه نماید [illegible] دارد یعنی
پاک اثر در دل [illegible] ذلکم ازکی لکم این که فرمودیم شما را که از منع [illegible] پاکیزه تر است
مر شما را از روی [illegible] چه زوجین مر یکدیگر را [illegible] شناخته پس
رجوع ایشان با یکدیگر مناسب تر بود از مواصلت با کسی که ندیده و ندانسته
باشند واطهر و پاکیزه تر از آنکه [illegible] اندیشند و فکر [illegible]
[illegible] خدای شما را [illegible] ترست از روی [illegible]
[illegible] والله یعلم و خدای میداند که [illegible]
[illegible] وانتم لا تعلمون و شما [illegible] منع
[illegible] مصلحت خود [illegible]
مصلحت بندگان بر ایشان میداند [illegible] اختیاری [illegible]
[illegible] ارادت الهی [illegible]
[illegible] خود داند [illegible] سبحانه
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] تسلیم [illegible]
ذکر طلاق کرده [illegible]
بیان حکم رضاع [illegible] والوالدات [illegible]
زنانی که [illegible] و طفل [illegible]
میان [illegible] حکم [illegible]
[illegible]
استحباب [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
والفاع [illegible]
بسر [illegible] تعیین کرد [illegible]
دو سال تمام [illegible] طفل ضعیف [illegible] غذای [illegible]

که مطبوع و مهضوم است وگفته اند اما بن مدت بهشت مقرر که بهم از ان مسئله که در وجوب
اجرت رضاع و نفقه وسماه شرط آنکه از بفرزند زیاده کند واجرت نفقه را طلب بعد تر دفعها
فابیه تعیین گفت که در بن دو سال که در رضاع انتهای مدت تحریم ثابت می شود و بقول
بمذهب امام شافعی و صاحبین رحمهم الله تعالی مالکه دو سال و یکماه و امام اعظم دو سال
و شش ماه و زفر سه سال تعیین میکند و دلایل هر یک در کتب فقه مسطور است
و این حکم که رضاع در حولین کاملین یا بیانی از این مراد کسی راست که خواهد ان یتم
الرضاعة آنکه تمام کند شیر دادن فرزند خود را بعضی گفته اند که مادر ذات شوهر
فرزند نشانه الحق سبحانه و تعالی مواهب جهت فرو نمی گذارد دو ینکاه داشت فرزند را
در دو سال تمام شیر بادا و وصیتی میکند تا معلوم گردد که مهر مادر و برین واجب
همه مهربان بیشتر هست آورده اند که وقتی رسول خدای صلوات الله علیه بمرنی بگذ
کرد ان بخت و طفلی شیر خوار در کنار داشت چون زن معلوم کرد که رسول الله صلعم
میکند بر دو فرا آمد و گفت بیت ای شرف گوهر آدم بتو روشنی دیدهٔ عالم
بتو شرع محکم تو موید شدی هرچه قبولت نشد مردود شد یا رسول الله صلعم
از زنان مادر کنی و حق ساینده باشد که خدای تعالی بر بندگان خود مهربان
تر است از مادر بر فرزند مصطفی صلوات الرحمن علیه فرمود که چنین است زن
شاد مانه شد و گفت یا رسول الله مادر نخواهد که فرزند خود را بدین شود کرم
الله تعالی بسوزد پس حق تعالی بدان سزاوار تر که بندگان را با تش در دوزخ نسوزد حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بگریست و گفتاری ان الله لا یعذب بالنار الا من انف ان یقول لا اله
الا الله یعنی حق تعالی عذاب نکند با تش دوزخ مگر کسی را که تمکین دارد و کره
ان یقول لا اله الا الله و چون بنای این آیت بر حق شفقت بود آنکه هر بن رضاع حکم می
فرماید بشفقت بر مرضعات و علی المولود له و بر آنکس است که فرزند برای وی زاده اند
در فقه رزقهن روزی ایشان که شیر دهندگان بعضی طعام و خوردن ایشان زیرا که مولود را شیر
میدهند و بیغذا حصول شیر ممکن نیست و کسوتهن و جامه و پوشش ایشان زنی
تا از کما و سرما محفوظ مانند و در شیر ایشان هر زمان ضرر بواسطه نپرسند این ما بل
ایراد لفظ مولود له دون والد جهت آنست که وقت باشد که نفقه و کسوه بر والد لازم
نباشد بلکه بر مولود له بود چنانچه مثلا کنیزکی را از شوهر آزاد فرزند زاید که نفقه بر
ام است که مولود له اوست نه بر والد بناء بر آنکه زن آزاد فرزند تابع مادر گردد نفقه

برو مالکل از بنات است جهت آنکه نفقه را ملکی ثابت نیست و در بن کلیه خوردن و پوشش
شیر دهندگان متعلق باشد بمولود له اشارت است بآنکه چون فرزند مضاف بنسب اوست لکه
تعلق بپدر دارد مشغول است که تا این کلمه منتا و میکند که لازم است رعایت او از نفقه و کسوه
لازم بود بالمعروف بطریق انصاف و اقتصاد یعنی بباید که از افراط و تفریط نگذارد که آنک
و اسراف کند و نه مختنز باشد و صاحب کشاف گوید تفسیر بالمعروف نیست که لا تکلف نفس
تکلیف کرده موضع باشد نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر آنکه بگنجایش و توانائی او دارد
یعنی مولود له بیان مقدار که توانائی نهایة مرضعه کند و بر حکم از انها در جهت حق تعالی است
بر والد مجامع بر مولود و والده و باری دیگر جهت اتمام نعمت و اکمال رحمت تاکید میفرماید که
لا تضار والدة بولدها یعنی باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند خود که او را شیر خواره
از خود جدا کند و بیرون رود بلکه رنج نرساند نشود مادر بسبب فرزند که بعضی و بر وی
اکراه مکنند و اگر قبول کند بجز باید و نباید از نفقه و کسوه نازه و باز تکیه کند که مولود له بر
باید که عرضی رساند مولود له بولده بفرزند خود که او را در وقت شیر خوردگی از مادر بستاند
بعد از انکه با او خو کرده باشد و الفت پذیرفته باشد که ضرر رساند نشود پدر بواسطه فرزند
یعنی روز باده رزق و کسوه تطلبند یا با وجود استغنای او و حاجت مادر به پدر با تعهد صحبه
تکلیف نکنند و از معانی کشاف تفسیر بنطویت که لا تضار تفتح را خوانند که برفع باشد
اخبار است بنهی یعنی عز بر اضا فه والده بیکار بر والد و هر یکی ازین مولود له برای استعطاف
بنسبت او و تنبیه بر آنکه ولد سزاوار آنست که برای اصلاح حال او اشفاق بر و تنفقه باشد
چگونه که ضرری بدو رسانند و علی الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له شود شرعی
و بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث آن باشد لازم است مثل ذلک مانند آنکه بر مولود
له بود چون مر او را وی شفقت نماید و در کار او شیر دهنده رنج نکند و رنج بوی نرود سیانه نفقه
و کسوه و الداته دهنده وارث بر امام بر دیها تیم تا معلوم شود که ورثه سزاوار ترند بتقویت
حمل شفقت که ایشان نزدیکتر است بخلاف پیکانگی یعنی وارث بقول سفین ثوری رحمه
عصبه است و بمذهب امام و صاحبین رحمهم الله ذو رحم محرم و بقول امام احمد
مطلق وارث و امام مالک و امام شافعی بر آنند که مراد ازین وارث هم صبی است یعنی
اگر پدر متوفی گردد و وارث یعنی رضیع باشد و نفقه رضاع او بر مال است
که از مال اداء دهد و اگر مال ندارد اما بر او پرسیدن ما استیحکام امام جهت رضاع مادام که زنده باشد
یا صحته از نکاح بمذهب امام اعظم روا نیست و بقول امام شافعی جائز نیست و بعد

از انقضاء عدة بمذهب شافعی چنانچه در تفسیر آیت گذشت و لهذا بعضی گفته‌اند
الله اراد انهن والدات همه‌ها مراد نه خواه مطلقه و خواه غیر آن نزد بعضی علماء غیر
معتبر است بر آنکه این آیت از تتمهٔ آیات سابقه است که حکم طلاق مرو مبین شده
و دیگر نفقه و کسوه بر مولود له دلیلست بر آنکه اگر زوجیة باقی بودی وجوب آن
بسبب زوجیة ثابتست نه بسبب ارضاع فان ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا
جدا کردن فرزند از پستان و باز گرفتن شیر قبل از تمام حولین که این توسعه است بعد
از تحدید یعنی بر ایشان گشاده و آسان کرده اند که اگر فصال خواهند فصال صادر عن تراض
منهما از رضای ایشان و خشنودی هر دو یعنی والدین و تشاور و مشاورت کردن بایکدیگر که صلاح طفل
کفاینست و مصر فطام ... پس فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی و وبالی نیست بر ایشان
از جهت فطام و ان اردتم و اگر خواهید ای پدران و مکشاید که باسترضاع ... اولادکم
اولادکم ... که مادر ایشان فرزند ... خواهید ... شده از آن ...
بر آنکه ایشان ... ازواج ... ما ... اذا سلمتم
هیچ گناهی و حرجی نیست بر شما ... اذا سلمتم ... ما آتیتم اجر ارادهٔ
کرده‌اید دادن آن را ... بالمعروف ... بطریق پسندیده ...
التزام کرده آید ... تسلیم شرط جواز ... بلکه ... نیست ... المعنی ...
... الجزیة ... التزام انست که ... قبل التزام و قبول جزیه
باشد به تحقیق ... ادا
یعنی این باشد که ... احسان ... اکتیف
بطریق نیکو ... بالمعروف بر نیکوئی و خوشی ... مصلحت ... و سیاق
واتقوا الله و بپرهیزید از خشم خدای ... در ... رعایت مبالغه است
در محافظت شرایط اشفاق ... واعلموا و بدانید ان الله آنکه خدای بما تعملون
بصیر ... میکنید از شفقت و مرحمت و غیر آن بصیر بیناست ... مطیع ... ی ... شنوی
بیناست جزای ... عصیت ... پرهیز که خدای ... بیناست ... بندگان ... اگر
... بیت ... ای ... بغفلت منشین ... هش دار که هر چه میکنی میبیند
و چون ... طلاق ... آیات سابقه ... کرده بود ... عدت وفات ... والذین
یتوفون منکم ... و یذرون ازواجا ... یتربصن
بانفسهن ... اربعة اشهر چهار ماه و عشرا و ده روز
مگر حامله باشند که عدة ایشان بوضع حمل منقضی شود ... که عدة او نصف آن است ... آزاد

بر حامل چهار ماه و ده روز ... چون ... بضرورت ... و جامه ...
و ... خویش ... بعضی ... و ... مقتضی
این ... که جنین ... ماه ... گرد ... چهار ماه را ...
پس ... اربعین ... ده روز ... حرکت جنین ...
آن ... ظاهر گردد
و ... بلوغ العقد ... وقت اجلهن
... اقامت ...
اجلهن ... عدة خویش فلا جناح علیکم پس بر شما ای ... و ای ...
... هیچ ... فیما فعلن ... آن زنان ... فی انفسهن در باب
خویش از شوهر ... بعد از انقضاء مدت عدت ... انقطاع ...
که ... شوهر ... بالمعروف ... بموافقت شرع ...
ایجاب و قبول ... و حضور شهود ... والله بما تعملون ...
شما ... ای مردان و زنان ... خبیر ... ها ...
... نیکو ...
... معلوم ... کرد ... و ...
... بیت ...
... همه کردار ...
... خدای ... ولا جناح علیکم ...
... عدت ...
... ولا جناح علیکم و بر شما ... نیست
فیما عرضتم به من خطبة النساء ...
...
...
...
...
... بالاحسان ...
...

تلویح کویید او اکننتم یا آنکه بپوشید فی انفسکم در دلها و خود علم الله خدا میداند
انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید ایشانرا و تا نوانید بتزویج پس از عدت
یاد کنید ایشان را بسکوتی ولکن لا تواعدوهن و لیکن وعده مدهید ایشانرا سرا بجماع الا
نهان میکنید کنایست از مباشرت یعنی ایشانرا بکردن مجامعت وعده مدهید که
مواعده سری در غالب بجهت آن نشست در جماع است و دوستان طریق مجامعه اند
پنهانی وعده میدهند که مواعده سری در اغلب بجهتها مستکره است پس وعده
مدهید الا ان تقولوا قولا معروفا مگر آنکه بگویید قولی معروف یعنی نیکو بی منه و تلویح بطریق
تصریح و لا تعزموا عقدة النکاح و قصد مکنید به عقد عقده نکاح ایشان در زمان
عدت حتی یبلغ الکتاب اجله تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده است
از عدت بنهایت خود و مدت او منقضی کرده و اعلموا ان الله یعلم و بدانید آنکه خدای میداند
ما فی انفسکم آنچه در دلهای شماست از عزم بر چیزی که جایز نیست فاحذروه پس بترسید
و حذر کنید از عقاب او و عزم نکاح مکنید و پنهان وعده و عده مدهید و اعلموا ان
الله غفور حلیم و بدانید آنکه خدای عفو کننده است آنرا که از عقوبت حذر نماید و پشیمان
توبه و انابت نماید حلیم بردبار است بعذاب و عقاب تعجیل نکند تا بتوبه آنکه
او رجوع نماید پذیرد و حقیقت آنست که تا در نپذیرد توفیق توبه نبخشد بیت

کو لطف تو یادی نماید نخست　　هم عهد شکسته است و هم پیمان سست
چون توبه بامید پذیرفتن تست　　تا تو نپذیری نبود توبه درست

آورده اند که حضرت
پیغمبر صلعم تهدید کرد آنها را که طلاق بسیار میکردند و فرمود که ابغض الحلال الی
الله الطلاق مسلمانان گمان بردند که هر کس زن خود را طلاق دهد بزه کار شود
رب العزت جهت آسانی بر ایشان دفع حرج از ایشان فرمود که لا جناح علیکم و نیست
وبالی بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن
مادام که مس نکرده باشید ایشانرا و مس نموده باشید کنایت از جماع است و مراد بواسطه
خلوت مهر لازم شود و بمذهب امام اعظم رحمه الله بمعنی لمس است پس خلوت صحیحه
را موجب مهر دانند بشرط عدم مانع او تفرضوا لهن یا فرض نکرده باشید و نام نکرده
برای ایشان فریضة مهری مقرر پس طلاق دهید و متعوهن و بهره خود رسانید
ایشانرا وجه چیزی بدهید سبب نزول آیه آن بوده که مردی انصاری از بنی حنیفه
زنی خواست و در عقد نکاح مهری برای وی نام نبرد قبل از دخول طلاق داد این آیت

فرود آمد و حضرت رسول صلعم فرمود که متعها و لو بقلنسوتک و حکمت در
متعه جبر کسر فراق و تدارک وحشت طلاق است و متعه بقدر حال طلاق دهنده است
علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانائی وی و علی المقتر قدره و بر مرد درویش
و تنگدست بمقدار دست رس وی و تقدیر آن مفوض برای حاکمست ابن عباس
رض فرمود که اکثر متعه خادمیست و اقل متعه جامه و نزد امام اعظم رحمه الله
کرته ایست و چادری و جامه ای مگر نصف مهر المثل از آن کمتر باشد پس متعه دهید
ایشانرا متاعا بالمعروف بهره بچیزی متعه دادنی بالمعروف بروجهی که شرع و عرف شاید
و بمذهب امام اعظم و امام احمد متعه واجبست مر مطلقه را و مطلقات دیگر
مستحب حقا صفت متاعا است یعنی متعه واجبی مطلقه را حقا یعنی
خدای واجب کرد ایشانرا بر متعه را واجب کردنی علی المحسنین بر نیکوکاران که مطلقه
بر متعه دادن بنیکویی کنند تسمیه ایشان بمحسنین جهت ترغیب و تحریص است
و چون این حکم مطلقه غیر مدخول بها و لا مفروض لها مشتمل بود در اقفاء آن
بحکم مطلقه مفروض لها غیر مدخول بها فرمود و ان طلقتموهن و اگر طلاق دهید
ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید و جماع کنید و قد فرضتم لهن
فریضة و بتحقیق که مقرر کرده باشید برای ایشان مهر فنصف ما فرضتم پس بر شما
ادای نیمه مهر آنچه فرض کرده اید پیش از نزول آیت کسی که زن را قبل از مسیس طلاق
دادی از مهر مسمی چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در
سورة احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد
و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته
باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا آنکه عفو کند آنکسی که بیده عقدة النکاح بدست
اوست عقد نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی و انچه و قتیبست که ولی بگیرد
انچه عفو ... و اصح آنست که مراد از کسی شوهر است که در دست وی ... یعنی
تفضل کند و تمام مهر بدهد و این مذهب امام اعظم است و مؤید این قولست
آنکه شوهر را ترغیب میکند بر آنکه ... مهر ... عدم وقت و تأسیس
... و ان تعفوا و آنکه عفو کنید ای شوهران ...
و در تفسیر گفته که اظهر و اشهر آنست که خطاب با ازواج و زوجات باشد
مردانرا میگوید تمام مهر بدهید و زنانرا میگوید ... اسقاط کنید

که آن صورت اقرب نزدیکتر است للتقوی بپرهیز کردن از بیداد و لا تنسوا
الفضل بینکم و فراموش مکنید ای نیکمردان فضیلت را در میان یکدیگر یعنی مرد
اندیشه کند که این زن محبوس بود بعقد من و از وصال من نصیبی نیافت بار
مهر مستحق او را دادن شاد کنم و زن نیز تفکر نماید که این مرد بعزم من رسید و از
مواصلت من بهره نگرفت اولی آنکه از نصیبه خویش بگذرم گویند جبیر بن مطعم زنی خواست
و قبل از مس هیچ طلاق داد و مهر او را بتمام و کمال تسلیم نمود و گفت خدای
فرموده است و ان تعفوا من بعض بیشتر اولی نعم ان الله بما بدرستیکه خدای بهآنچه
تعملون بصیر بهر چه شما میکنید از فضل و جود بیناست ای عزیز اول
حکم بعفو کرد یعنی حق خود را بر انکس که لازم شناسی عفو کنی و این مقام مروت
او بود شرع و ایمان پس فرمود و لا تنسوا الفضل حق یاد آن بخود بشناس وجهه
کس را بر خود فضل نه فلهم کرد صفا و جود بتو رسید از وی عمل خواه این مقام مروت
و طریقه صدیقان است هر که او در راه ما خاری نهاد خار ما در راه او
گل ز باد شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره در فضول آورده که شیخ
ابوسعید ابو الخیر قدس الله روحه در آخر عمر یاران را جمع کرد و گفت کسیرا
من قبول میکنم که مضمون دو بیت عمل نماید یعنی مقام خود بدو تفویض کنم
یاران از استفسار آن دو بیت کردند حضرت شیخ فرمودند که اینست سر عاشق
خواهی که تنها یابان بری پس که بستیند با بدو بسند زشت باید دید انگارید
خوب زهر باید خورد و انگارد قند همه یاران گفتند ما از عهده این کار
بیرون نیاییم ابوطاهر که فرزند عزیز و محبوب دل حضرت شیخ بود بر پای
خواسته گفت اگر بمن حواله کنید بر عین همت شما قبول کنم شیخ او را بنواخت
و از میان اصحاب قائم مقام خود ساخت پس معلوم شد که بنای فضل
بر آنست که کس را از نجا نیارند و از کسی نرنجند بیت قفا خوریم و
ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن
بعد از بیان حقوق خلق از مهر دادن و مهر بخشیدن ذکر اداء حقوق
دین میکند و امور فانیه دنیا و ترجیح تبعه را باموری باقیه اخرویه دو حالتیه ارداف
مینماید تا معلوم گردد که غرض و غایت از آفرینش خلق اقامت نماز و جمع
ذکر اشتغال و اولاد گذشته و بواسطه وابستگی بدیشان امکان اضاعت صلوات

هست بمحافظت

هست بمحافظت بر آن امر میفرماید و میگوید حافظوا محافظت کنید و مواظبت
نمایید علی الصلوات بر نمازها فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و محافظت
جز بحفظ ارکان و آداب نماز نبود و بعضی گویند محافظت آنست که چون از نماز
فارغ شود دل او متوجه ادای نماز دیگر باشد و بعد از گزاردن آن توجه
نماید بدیگری که تالی اوست و چنین کسی پیوسته نماز میگذارد یا اندیشه گزاردن
آن دارد و نزد محققان محافظت را صورتیست و معنی شرط محافظت صورت
المضمون این حدیث صحیح مفهوم میشود که عبادة بن الصامت رضی
نقل کرده است که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که پنج نماز است که خدای تعالی
فرض کرده اینه هر که در طهارت نمازها احتیاط کند و آنها را در وقت مستحبه
باداب مسنونه ادا نماید و رکوع و سجود آنرا بجا آورد پس حق آن گوشتی
خود یاد دارد از مراعات آن و را عهدی بود نزد خدای عز و جل که او را بیامرزد
بعفو از طلعت بحضرت صمدیه وسیله آمرزش او گردد و هر که این شرایط را در
نماز رعایت ننماید بعهد او را نزد حق سبحانه هیچ وسیله نبود اگر خواهد او را بیامرزد
و اگر خواهد بعدل عقوبت کند حدیث دوم آنکه در احیاء العلوم آورده که
رسول صلوات الله علیه فرمود که هر که نماز گزارد در اول وقت و وضوی آن نماز
کامل سازد در رکوع و سجود آن تمام رعایت کند خشوع و بجای آرد خود تا دیگر نماز
بحضرت بدور سکا عرض کند آن نماز را بدرجات قرب برآرند و آن سفید
و درخشنده باشد و بزبان شفقت مصلی را میگوید خدای ترا حفظ و معین
تو باد چنانکه مرا محافظت کردی و هر که نماز گزارد در وقت مستحب و
در طهارت احتیاط نکند و سجود و رکوع و خضوع و خشوع آنرا بجای نیارد
آن نماز بیرون میشود سیاه و تاریک و میگوید ضایع کردی مرا ضایع کناد
میرود تا آنجا که حق جل و علا خواسته باشد پس در هم پیچیده شود چنانکه
جامه کهنه و آنرا بر روی وی زنند و از سلطان ابراهیم ادهم قدس سره
منقولست که چون نماز گزاردی دستها بر روی باز نهاده از بیم میگریستی
جستی و گفتی میترسم که این نماز بر روی من باز زنند تعلیمی بود که غافلان
میدان هوا و هوس را معلوم تا متنبه گردند که چون نماز چنان بزرگی
پاکدلی بروشنی حضور آراسته بود امکان رد هست نماز ما تیره

ایشان بمحل قبول چگونه رسد بیت خاطر از این چنین دهشت
بود غایبانه از احوال خود چون شود ای عبادت خالی از ذوق خشوع
نی سجودت لایق حق نی رکوع و از اینجا معلوم شد که محافظت در ظاهر رعایت
حدود نماز و مواقیت ارکان آنست اما شرایط محافظت معنوی آنست که بنماز در آیند
بنعت دهشت و هیبت در نماز باشند بوصف تعظیم و حرمت و از نماز بیرون
آیند بصفت خوف و خشیت تن بر لباس خدمت پوشیده و دل در حقایق وصلت
بسته روح با روح مناجات آرام گرفته سر در مقام حضور از نور مشاهده بهره
تمام یافته حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از هیچ مقام آن نشان نداد که از مرتبه
نماز فرموده که و جعلت قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نماز است
نماز هنگام عروج از آن حضرت [illegible] نیست کسی را که دیده دل در وقت نماز
با نور جمال دوست روشن نشود نماز او نماز نیست بیت محراب ابروی
تو اگر قبله نبودم کی بر فلک بر رفتی ملک نماز من ای عزیز محافظت بر این شیوه
باشد پس محافظت که در این آیه مذکور شد یا مسلمانان [illegible] و بر مصدر کار رفته
نگاه دارید نمازها را تا او شما را نگاه دارد و در حدیث آمده که احفظ
الله یحفظک یا میان مصلی و نماز یعنی نگاه دارید نمازها را از ملاهی تا نماز شما را نگاه
دارد از مناهی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا محافظت کنید نماز را از خطاها
تا نماز شما را محافظت کند از بلاها و استعینوا بالصبر والصلوة و بعد از محافظت
بر همه صلوات و بر وجه خصوصه والصلوة الوسطی بخصوصه [illegible]
بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و در وسطی معنی فضیلت ملحوظ است
یا وسطیت اگر بمعنی افضل است مراد نماز فاضلتر باشد [illegible] و آن و عطف
بر صلوات جهت فضیلت او بود چنانکه قاعده تخصیص بعد از تعمیم هست
و آن فاضلتر نماز نیست که بجماعت گذارند و در حدیث آمده که نماز جماعت به
بیست و هفت درجه از نمازی که تنها گذارند افضلست امام ابو الحسن
حدادی رحمه الله آورده که در خبر آمده که ملک الموت علیه السلام در نزع
نماز بر دم [illegible] هر که او در مسجد جماعت حاضر میبود بوقت قبض روح
با یاد ضعف فرشته او را تلقین کنند تا بگفتن لا اله الا الله و در عین المعانی [illegible]
مراد از فاضلتر نماز جمعه است که فضیلت او را پایان و کرامت او را کران

نیست [illegible] رحمه الله نقل کرده اند که اگر مومنان از تو [illegible] که جمعه نماز جمعه
ایشان حاصلست [illegible] هر چه دوست بگذارند و نماز جمعه را
دست باز ندارند و الجمعة الی الجمعة کفارة لما بینهما من الذنوب و اگر مراد
وسطیت علیه معنی [illegible] باشد که نماز میانه [illegible] دین [illegible] بر آنکه این
نماز بعینه معین است و حکمت در اخفاء او اقبال نفوس است بر شناخت
و سعی کلی در طلب یافتن آن همچنین حکیم علی الاطلاق جل ذکره خواهد
بندگان را [illegible] بخیرات و حسنات تحریص کند و در اقدام بدان و توجه
بدان و او را راغب کرداند [illegible] بر شیوه [illegible] تا با همه [illegible]
[illegible] قامت همه قیام نماید شیخ ابو بکر وراق رحمه الله فرموده که اگر خدای تعالی
صلوة وسطی معلوم شود هر آینه تعیین کردی بجهت آن معین نساخت تا بر
نمازها محافظت نمایند و این [illegible] مجهول [illegible] شب قدر [illegible]
[illegible] کرده اند و چون ساعت اجابت دعا در شبانروز جمعه تا همه ساعات
[illegible] محترم داشته [illegible] نکرده اند [illegible] و اولیا [illegible]
در [illegible] ابن سیرین [illegible] قاضی [illegible] صلوة وسطی کدام
گفت [illegible] رحمه الله [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] و
این [illegible] حدیث آمده که [illegible] ایمان [illegible]
شهادت لا اله الا الله و فرود [illegible] طریق مسلمانان و صلوة [illegible]
از توحید [illegible] زیرا که نماز [illegible] ساقط نکرده [illegible]
[illegible] زیرا که معراج [illegible] مومن است و مناجات با حضرت [illegible]
[illegible] باشد بین الطرفین [illegible] وسطی اشارت [illegible] نمازهای [illegible] کان
[illegible] در تفسیر فرموده که وسطی عددی باشد که دو عدد متساوی از دو طرف
[illegible] که [illegible] صفت [illegible] است که عدد سه [illegible]
باشد [illegible] دو عدد [illegible] نزد علماء [illegible]
[illegible] تفسیر کبیر آورده [illegible]
[illegible] میکند [illegible] صلوة وسطی دلیل [illegible]
[illegible] و [illegible] و این [illegible] وسط ندارد

لا بست تا تقسیم عددی دیگر باشد به ما اول بعضا از برای آنکه آخر واسط نصوص تعالی کرد
وله دوات که چون با سه منضم شود پنج گردد   قوله لله تعالی که نماز وسطی صبح است و این قول از
خلفای کرد اند از خلفاء راشدین فاروق و مرتضی و از صحابه ابن عباس و جابر
و انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابوامامه رض و از مفسران مجاهد و زید بن اسلم و عکرمه
و از ائمه امام شافعی و علماء اهل کلام اند که نماز بامداد است و او را وسطی گفتند که نماز
گروهی میان سواد لیل و بیاض نهار ادا میکنند و اوقات و مشترکات است در احوال خلق میان
سکون و انتشار یعنی زمانی که این نماز در وی میگذرد خاتمه اوقات سکون و اول هنگام
حرکت و فاتحه زمان حرکت و بود در میان طلوع صبح و طلوع آفتاب است
یا ما بین دو نماز لیلی و دو نماز نهاری یا میان دو صلوة جهر بود و صلوة اخفا است
یا میانه دو نماز است که در آن تقصیر واقع است یعنی ظهر و عشا و تخصیص وی جهت آنست
که او در دیوان عمل لیلی و نهاری مکتوب می شود و مشهود ملائکه شب و ملائکه روز است
از کلام الله تعالی کما قال ان قرآن الفجر کان مشهودا و دیگر نماز چیست که در سفر و قصر نیابد
و بنماز دیگر جمع نشود و او بتاکید احوجست از سایر صلوات زیرا که ادای او بر اکثر
مردمان صعب است جهت آنکه در وقتی گذارده میشود که الذ اوقات نوم است و عرب خواب
صباح را عسیله گفت یعنی از بسیاری لذت آن و در فارسی نیز شکر خواب گویند
بیت مرحبا صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند از پی معامله غافل مشو که حیف
و دیگر انسان چون از خواب بیرون آید مشابه معدوم است که موجود شود و با
که حیات یابد و این وقت بسبب مشاهده آثار قدرت یعنی بیداری بعد از خواب
که مانند بعث حیات است پس از کرهت ملازم باشد بر ظهور انوار بعد از ترک الکحل البتی
بعبودیت مارا وقلت دیگر ما ابن عمر و زید بن ثابت و اسامه رض گفته اند نماز پیشین
و وجه وسطی آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا وسط صلوات نهار است یا بین
ابرد بن الد الکند یعنی برد غداة و برد عصر و وجه خصوصیت آنکه اول نمازی که در شرع
در هر شب و ... نمازی که در و تحویل یافت قبله از بیت المقدس بکعبه او است و او است نماز
جمعه که افضل صلوات است و چون حضرت پیغمبر صلعم و را در هاجره میگذارد
و قت ادای او بر صحابه بغایت دشوار بود یا آنکه این نماز در وقت اشتغال مهمات
گذارده میشد و در خطر فوت دارد تخصیص میکرد امثال از خلفاء رسول صلعم عمر و علی
بعائشه و ام سلمه و حفصه و از بزرگان اصحاب ابن مسعود و ابی

کعب وابوهریره

کعب و ابوهریره و ابن عباس بروایة عطیة و ابوسعید خدری رضوان الله علیهم و از
مفسران عطا و طاوس و ضحاک و قتاده و مقاتل و از تابعین حسن بصری و سعید بن المسیب و از
ائمه اسلام ابوحنیفه و امام احمد رحمهم الله بر آنند که صلوة عصر است و ذکر احادیث ما
که روز حرب خندق چون نماز دیگر از وقت درگذشت حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرمود که شغلونا عن صلوة الوسطی صلوة العصر ملا الله قلوبهم و قبورهم نارا و در بحر
الحقایق آورده که روزی در مجلس عبدالعزیز بن مروان حکایت میکرد که من خرج ساعة
صدیق و فاروق عمر حضرت پیغمبر صلوات الرحمن علیه فرستادند که از صلوة وسطی بپرسم
من بجانب جوانه بودم که انگشت نموده گفتم یا رسول الله صلوة وسطی کدام است آنحضرت
صلی الله علیه بنصره ابکوف ... و گفت این صلوة فجر است پس خنصر را بگرفت
و گفت این صلوة ظهر است و همچنین مثل ... گفت این صلوة مغرب
است پس ... این صلوة عشا است انگاه پرسیدم که کدام انگشت ...
مانده گفتم وسط گفت که اما نماز در میان ... گفتم عصر فرمود که هو العصر و او وسطی
بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یکجانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگری نه چون
ظهر و فجر و دو نماز شب از طرف دیگر همان وجه که در یکی قصر باشد چون مغرب و در دیگری نه
واقع گردد چون عشا و تخصیص او سبب آنست که ساعات ادای او ... ساعات
وقت گذاردن او ... اوقات در اجابت ... فاضلترین ساعتها مقرون
ساعتیست که در او اقامت صلوة عصر کنند و لهذا اکثر ... بوقت گذاردن او قسم
یاد کرده که والعصر و دیگر جانب لیل و نهار در ... که ملائکه نهار و لیل
اجتماع میکنند و تاکید بر جهت آنکه مردمان باخر روز بانجام مهمات مشغول اند و نصوص
فوات آن ... در فوت او ... عظیم و بزرگ واقع است چنانچه از مضمون این
حدیث که در صحیح بخاری آورده من ترک صلوة العصر حبط عمله مفهوم میگردد و فوتها
فرموده که خصوصیت صلوة عصر از سایر صلوة به تعظیم و تشریف جهت ... است
از تعیین و تحدید اوقات و این صلوات ... و اما وقت عصر ...
اگر چه ... دارد اما تعیین ندارد و مختلف فیه است بخلاف دیگر اوقات
چه اول فجر محدود است ... مستطیر شود و اول ظهر ...
فی زوال و اول مغرب بغروب آفتاب و اول عشا بغیبت شفق و این همه امور محققه
محسوسه اند ... اول وقت عصر ... محسوس نیست ...

منتفی باشد و بسبب تنقی از قید او را مناسبتی با هویت مطلقه که از حضور
تحقیق و تغلیب در اطلاق و تقیید منزه و مقدس است ثابت باشد و آنکه
حضرت رسالت صلوات الله علیه بتعظیم قدر او اخبار نموده و حضرت عزت
جل ذکره او را از میان صلوات تخصیص فرموده اشارت بدین معنیست و العاقل
یکفیه الاشارة ع اهل دانش را همین بکنند بس اما جون قبیصه بن ذویب
و ابن عباس رض بروایتی گفته اند صلوة مغرب است و میانه نمازهاست جهت آنکه
رکعات او میان چهار رکعتست و اقل دو و او میانه اقل و اکثر واقع شده و بعضی
گویند صلوة عصر است و میانه بیاض نهار و سواد لیل گذارده می شود با وقت آنکه
او میان اوقات حرکت و سکون است چه مردم در آرامش در زمان و بلاد و اول
نمازی فرضیه از قامت نماز فجر است و اوسط صلوة باشد و تخصیص او بسبب
فضیلت اوست و در بحر المعانی از هشام بن عروه و دیگر ائمه از نهایت صدق تقریر نقل
میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که فاضلتر نمازها نزد خدای تعالی نماز
شام است که افتتاح نماز شب بدوست و اختتام نماز روز بدو و تاکید این جهت آن
باشد که وقت فطر است و در تمامی غایت تنگ دارد و بفوت نزدیک اما طایفه دیگر
نماز خفتن را صلوة وسطی داشته اند که میانه دو نماز جهریه واقع شده که افتتاح ختم
عبادات لیلیه بدو شانست و قصر هیچ کدام راه نمی یابد میان شفع و وتر
و خصوصیت او بجهت آنست که ادای او با قیام شب در مقام مقاومت است چنانچه
در حدیث صحیح بروایت ذوالنورین رض وارد است که هر کس نماز خفتن بجماعت گذارد
چنان باشد که نیمه شب در طاعت بروز آورده و تاکید این از آنست که زمان غلبه
نوم است و میل طبع باسایش و آرامش و در این وقت کسالت غالب آید و ادای
راحت و استراحت طالب و نزد محققان نماز وسطی نماز دل و نماز دل وسطی
نزد ایشان صلوة دل است که او وسطی بجهت آن گفت که دل متوسط است از همه اعضا
چه سلطان عالم بدن اوست یا سر چیزی و دار او در وسط مملکت تن وضع کرده اند
استعیان دو ... بر مرتعد ... لعبارت از نماز نیست که مقترن بدو ... بود
باشد ... نماز ... حفظ صورت ارکان میکنند اما چون نماز ...
بحافظ صورت ... منوط ... قابلیت ... حفظ ارکان ... تعالی ...
نماز ... نیست بلکه ... که محافظت کند بر نماز بغیبت شهوت و حضور

وازینجاست

و ازینجاست که در صفت ارباب قلوب فرموده و فی صلوتهم دائمون یعنی هیچ وقت
آمد نماز ورد ... عاشقان است صلوة دائمون نصیب آرام کی دهد آن حکایت
است ... صد هزار و فی سما و دیگر امر میکنند که ... پسندیده
و ایضا قانتین ... که فرمان بردار آن باشید یعنی نماز کنید و ...
بجا آرید ... هیچ کاری نه جون ... هر کس بر رسم ملت خود نماز کند و ... آن
نماز نافرمانی و عصیان از وی صادر شود و گفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن
ارقم رض فرموده که ... در نماز ... رسول الله صلعم با صاحب خود سخن میگفت تا آنکه
قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدیم و نزد بعضی قنوت خضوع است و الحاد
با توجه تام بحق و فراغت از خلق و بحقیقت تا کسی در وقت نماز خود را از خیالی
که در خارج نماز داشته پاک نسازد و حضور ... بلا ... منظور نیست ... تحلیل
نکند از ... مناجات که المصلی ینادی ربه بهرمند نخواهد شد صدیقه رض میفرمود که
رسول خدای صلوات الله علیه با ما سخن گفتی و مزاح کردی چون وقت نماز در آمدی
چنان حال بر وی متغیر شدی که گوئی هرگز ما را نشناخته است و ندیده و هیچ آشنائی
بیت خواهی که تو آشنای جانان شوی بیگانه ز هر دو کون یکباره شوی از امام
زین العابدین رض نقل کرده اند که چون بنماز برخواستی رنگ چهره او متغیر شدی
و ... بپرسیدند که ای فرزند رسول خدای این چه حالتست جواب
میداد که هیچ میدانید که در حضرت که می ایستم و با که سخن میگویم ... المصلی من
یناجی ... نماز گذارد ... با که مناجات میکند و التفات
او ... ساخت دل ... ما سوی او پاک دارد بیت
تا اگر ... آینه تا صاف نبود روی ننماید در ...
که ... حضرت ... ملجان ...
حالت همه اعضای تو از هیبت لرزان باشد ... مشاهده نموده
یاد کرد ... در وقت یاد کردن ... غفلت
و ... بر بساط
عبودیت بایستی چون بنده ذلیل ایستاده ... از این نوع عبادت ...
منظور نیست که جمیع همت خود ... حضرت بار آرد و ...
که ... حضرت صمدیت مشغول میگرداند خالی سازد و یقین بداند است که

تا بگذرد میل باطن بمحبت دنیا وقبیست طمع آن داشتن که در نماز لذت مناجات
محظوظ کردد تصور با اهل وعیال مجالست در حضرة الملوک آورده که هر کرا
روشنی چشم بدیدار زن وفرزند وخدم وحشم بود وشادی دل بجمع اسباب
مال وجاه باشد هرکز ذوق شربت انس طاعت بکام جان او نرسد ودر مقام عبادت
لذت روح مخاطبات وذوق مناجات در نیابد وعلاج این مرض مهلک که در
باطن اهل [illegible] ومزمن شده واصول آن در دلها خلق راسخ یافته قطع
ماده زن وفرزند وقلع شجره محبت مال وجاه نیست واین علاج بغایت
دشوار ودارو بس تلخ است واز صعوبت این علاج بود که بیشتر مردان
وبزرکان امت هرچند سعی کرده اند در دور کردن تعلقات که دل از غیر خدا
خالی کنند وخطرات دفع کنند دانا از علاج نتوانستند الا [illegible] الملجا الی السعادة
[illegible] نتوان کرد بیت چون حال مقربان چنین است خود من چه کنم که من
کدو [illegible] فان لم یصبها وابل فطل اکر از دولت دست ندهد باری جهد بکن تا
[illegible] نماز [illegible] وسوسه شیطان وهواجس نفس [illegible] تا از آن جمله باشی که
خلطوا عملا صالحا واخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم بیت مسکینم
بکلی وسوی عالم دل بدان قدر که تو [illegible] نظر دریغ مدار. فان خفتم پس اکر
ترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا از حشرات موذیه فرجالا پس پیاده
نماز کنید [illegible] وقوف ممکن نباشد [illegible] بقول امام اعظم [illegible] امام
شافعی [illegible] وقت [illegible] نماز [illegible] باوجود حرب [illegible]
نماز [illegible] هیچ نوع [illegible] شود روی بقبله یا پشت وحضرت رسالت
صلوات الله علیه سه نوبت صلوة الخوف کذارده اند [illegible] آن سوره
نساست [illegible] آیت تاکیدست که [illegible] نوع که هست نماز تقصیر وتاخیر نکنید
[illegible] می ترسید [illegible] خدمت [illegible]
فاذا امنتم پس [illegible] شوید فاذکروا الله نماز بکذارید باتفاق اکثر علما [illegible]
[illegible] است [illegible] آن ذکر خالی نیست [illegible]
[illegible] نماز را در قرآن بیازده نام یاد کرده ١ صلوة قال الله تعالی ویقیمون الصلوة
٢ قال الله تعالی فسبحان الله حین تمسون الآیة ٣ ایمان قال الله تعالی وما کان الله لیضیع
ایمانکم ٤ قرآن قال الله تعالی وقرآن الفجر ٥ حسنات قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن

السیئات ٦ قنوت قال الله تعالی یا مریم اقنتی لربک ٧ رکوع قال الله تعالی وارکعوا مع
الراکعین ٨ سجود قال الله تعالی آناء اللیل وهم یسجدون ٩ امانت بقول [illegible]
تعالی انا عرضنا الامانة ١٠ استغفار قال الله تعالی والمستغفرین بالاسحار ١١ ذکر
قال الله تعالی فاذکروا الله وکفته اند مراد از ذکر درین آیت شکر است [illegible]
[illegible] از دشمن شکر کنید خدای را کما علمکم همچنانچه در آموخت [illegible]
از شرایط وآداب نماز ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبود [illegible] شما کاتوا [illegible]
یا [illegible] دشمنان کذاردن نماز [illegible] الخوف [illegible] وتاکید [illegible]
نماز [illegible] احکام عدت وطلاق بیان [illegible] والذین [illegible]
وفات [illegible] از شما [illegible] ازواجا [illegible] رسم عرب [illegible] زنان
[illegible] عدت [illegible] قاعده [illegible]
[illegible] اهل [illegible] بود [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] وبخانه [illegible] واهل [illegible]
ایشان [illegible] ساختندی ویکسال [illegible] خانه [illegible] نفقه
بر اولیاء شوهر لازم بودی اما اکر [illegible] خانه [illegible] نفقه ساقط شدی
چون حضرت رسالت صلوات الله علیه [illegible] از طائف [illegible]
[illegible] کذشته [illegible] وپسری [illegible]
حضرت مصطفی صلعم ترکه او [illegible] اولاد [illegible] قسمت کرد [illegible]
[illegible] نداد [illegible] کرد که یکسال از ترکه نفقه [illegible]
محل [illegible] آیت نازل شد [illegible]
وصیة وصیت کرد خدای وصیت کرد [illegible]
[illegible] وصیت کردن [illegible] برای زنان ایشان [illegible]
[illegible] نفقه وکسوه وسکنی از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج
بیرون کردن [illegible] مسکن [illegible] ایشان را [illegible] عدت [illegible]
ایشان واکر خود [illegible] نفقه [illegible]
[illegible] کذشتن سال فلا جناح علیکم پس بر شما کناه نیست
اولیاء شوهر فیما فعلن فی انفسهن [illegible] ایشان کنند [illegible] خود
از زینت وطلب شوهر من معروف [illegible] شریعت باشد

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ خداى با انتقام كشنده است از كسى كه خلاف امر وى كند حَكِيمٌ
صواب كار است در آنچه حكم كند و حكم اين آيت منسوخ است كه وصيت با تمتع از تركه
باشد منسوخ است و عدت يكسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانچه
در آيت متقدمه گذشت و اين آيت اگرچه در تلاوت مقدم است در نزول
مؤخر بوده و باشارت حضرت پيغمبر صلوات الله عليه [illegible] بر ترتيب
قول يافته كما سبقت الاشارة اليه فى صدر الكتاب والله اعلم بالصواب
و چون در آيت سابقه بيان متعه زنانى فرموده كه قبل از مسيس طلاق يافته
بودند اينجا حكم ميكند بمتعه زنان مطلقه بعد از مسيس و ميفرمايد
وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را مَتَاعٌ امتاع متعه است كه بدان
برخوردارى يابند بِالْمَعْرُوفِ بطريق نيكو شرعى و عقلى چون
مطلقه بعد دخول [illegible] دل شكسته باشد اورا بچيزى از متاع دنيا
كه مطمح نظر اكثر زنانست [illegible] حَقًّا و سزاوار كردانيد اين را [illegible]
خداى تعالى بر سزاوار كردانيد [illegible] خداى تعالى بر [illegible]
عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهيزكاران [illegible] فرموده كه چون در آيت سابقه
حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نازل شد يكى از مسلمانان گفت خداى تعالى بر متعه دادن
بر محسنان واجب كردانيده [illegible] متعه دهم و اگر خواهم ندهم كه اين حق
بر محسنانست [illegible] عموم مسلمانان [illegible] در اين آيت فرمود كه حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ و مراد [illegible] همه مسلمانان كَذٰلِكَ همچنانكه اين احكام بيان
كرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ بيان ميكند خداى براى شما آيَاتِهِ احكام خود را آنچه
بدان محتاجيد در معاش و معاد لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شايد كه شما عقول را كار
در قبول آن و تفكر در آن استعمال كنيد و پس از بيان احكام از براى تنشيط
خواطر اصحاب ايراد قصه ميفرمايد [illegible] گذشته مناسبت جه
در آنجا ذكر طلاق بود و آن [illegible] قطع شهوت و مقاتله كردن
اقارب كرد [illegible] بالطبع [illegible] قصه متقدمه قتالست [illegible]
كه تعلق ظاهر است و اين قصه بران وجه بوده كه يكى از ملوك بنى اسرائيل
ايشانرا بقتال [illegible] امر كرد و مقاتل ميكويد پيغمبرى كه [illegible]
بود ايشانرا بجهاد [illegible] دشمنان [illegible] فرمود [illegible]

كاذزار كفار [illegible] خيمه بر صحرا زدند بسبب ضعف يقين و كراهت مرك از خروج
پشيمان شدند صفت كاهلى و سمت ترس و بيدلى بر ايشان مستولى شد بيت
نازكان را عشق و مرز [illegible] ترسيد جان من [illegible] بلا كس ياد ريز صحرا نكنند
بعد از وقوع ندامت بهانه برانگيختند كه هواى آن موضع مقتضى ما است سعفن [illegible]
اهل آن ديار دبيلاى و با كرفتار [illegible] معلوم كردند كه هوا را دعفونه [illegible]
بعيد [illegible] خلاص [illegible] روى بكار زار [illegible] ركفار [illegible]
كردند [illegible] يعقوب و موسى [illegible] ايشان [illegible]
ايشان [illegible] خداى تعالى بر ايشان [illegible]
از هشت روز بيماريها [illegible] روايات آنست كه [illegible]
[illegible] كه آنرا داوردان گفتندى [illegible] طاعون پديد آمد [illegible]
[illegible] بحكم [illegible] قضاى آن كردند كه [illegible]
[illegible] بعد از انقطاع طاعون باز آمدند [illegible] بلاى طاعون
معاودت كرد [illegible] رخت سفر [illegible]
چنانچه حق تعالى [illegible] أَلَمْ تَرَ آيا نمى بينى [illegible] تعجيب و تقرير است [illegible]
[illegible] و دانسته باشد از اهل كتاب و ارباب تواريخ و آنكه [illegible]
[illegible] اين نوع خطاب [illegible] مثلست در باب تعجيب [illegible]
[illegible] بتعجب [illegible] إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ
[illegible] ديارهم از منزلها و سراهاى خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ايشان
هزاران بودند [illegible] اختلاف [illegible] هشت هزار بوده اند [illegible]
[illegible] جمع الف است [illegible] قعود و قاعد
[illegible] ايشان [illegible] الفت [illegible] صاحب كشاف
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible] حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت ترس مرگ و احتراز كردن از وبا [illegible]
[illegible] فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ پس گفت مر ايشانرا خداى
[illegible] خداى تعالى [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] كشته [illegible] اطراف [illegible]

فراهم آمده دعا از آن عاجز کشته دربودها درکرد ایشان کشته بودند مدتی بریشان
بگذشت و کسوت گوشت از روی استخوان فرو ریخت و بندها و پیوندهای اعضاء
از عرصهٔ جمعیت روی ببادیهٔ تفرقه نهادند تا آنکه شعر بر ... هر به فنان
بودی کیفیت ... میان خاک مشتی استخوان بیش نبود روزی یوشع بن نون
و اشهر آنست که حزقیل بن بوزی که ثالث خلفاء موسی ع بود و او را ابن
العجوز گفتندی و بقول اصح ذوالکفل اوست و حکایت او در سورهٔ ص خواهد
آمد بر ایشان بگذشت و تودهٔ استخوان آن قوم که نشان مشاهده نمود دست
نیاز بدعا بر داشته گفت الهی چنانچه از هیبت ... عاجز از میدان ... نموده
نظر رحمت بر ایشان افکن و بدین مثابه که این سست قدمان راه جهاد از ...
مات بجانب نهاده شربت حیات بنوشان خطاب رسید که ... فرست تا ...
و چنان سخنی بگوی تا ایشان زنده شوند حزقیل بکلامی که مامور بود متکلم شد
... گوشها خاکستر ... بصورتهای اصلی ... گشته بروی عظام ... و اوصال
و مفاصل و اعصاب و عروق بجای خود رفته قدرت ربانی لباس ... کاذبه بریشان
بپوشانید و بر پای خود ... ایستاده ... سبحانک اللهم و بحمدک لا اله
الا انت و آن قوم ایشان مرگ عقوبت بود یا مرگ تنبیه نه موت انقضاء اجل یعنی
اینها راست ... بذوق ... فیها الموت الا الموتة الاولی و اگر استیفاء اجل بودی
بودندی دیگر در دنیا زنده نشدندی و حق تعالی میفرماید ثم احیاهم پس زنده
کرد ایشان را تا بقیهٔ عمر ایشان بگذرد ... ابدال ... و در ... احیاء ایشان
معجزهٔ پیغمبر زمان ایشان بود و علامات انبیاء عم از موتی و ... است
ان الله لذو فضل على الناس خدای صاحب فضل است بر مردمان و ... و فراخت است علی الناس
بر همه مردمان یعنی جمع مردگان بنی اسرائیل که ایشان را زنده کرد و ... مهلت داد
تا توبه کردند و توبهٔ ایشان قبول فرمود و لکن اکثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان
لا یشکرون سپاس داری نمی‌کنند خدای را چنانچه می‌باید بعضی مفسران گویند
قصهٔ قوم حزقیل اینجا تمام شد و فایدهٔ این قصه احتجاج است بر یهود که پیغمبر علیه السلام
خبر داد ایشان را از آن چیزی که محققان نزد ایشان محقق و معلوم بود و هر آینه
این معنی جز بوحی الهی نتوان ... و دیگر حجتی است بر مشرکان که منکر بعث بودند و
مضمون این حکایت بر تشجیع اهل اسلام بر جهاد و تحریض ایشان بر توکل و تسلیم

شده نزد یکبار بیان قضا اشتمال داشته و هاتف کرد این قصه را با مسلمانان ...
که فرمان و فرمود و قاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای شکار
راه خدای و چون قوم حزقیل از مرگ ... که گریختن از مرگ شما را سود ندارد
عزیز عقل را فضل آدمی را ایراد می‌دارد که از مرگ احتراز کردن ...
و کمال عقل از این معنی باعث آنکه میگوید اگر قضای الهی بر کسی حکم کرده باشد
از آن در حیز امکان نگنجد و اگر قضا از پیش رفته این محضر جد باشد ... علی رضی الله
معنی دو بیت است که ترجمهٔ آن برین وجه نظم یافته بیت از مرگ حذر کردن دو روز
روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد کوشش
نکند سود روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست در مرگ روا نیست ...
ایشان ... کفت الله این ... قصه است و خطاب راجع با آنها که خدای ایشان را
زنده کرد ... محققان ... اشارت برین وجه ادا کنند که الحال کسانی که
از مساکن عادات و رسوم ... و از دیار مالوفات طبیعی و نفس خارج شده
بوادی ... در طلب سر منزل حیات حقیقی باقدام همت ... و با سیر و سلوک
الفکر فنا از موت جهل ... در هوای طبیعت ... چون ...
بموت نفس ایشان دست دهد ... ندای موتوا بایشان رسید
و این موت عبارت است از فنای اوصاف بشریت و محو اخلاق ذمیمه که موجب بعد
و فراق است از مقام قربت و چون بموت ارادی مردند دیگر بار ایشان را بحیوة
... وجود دایم زنده گردانید که فاحیاهم ... از خلاع ... بحقانی
عاریتی ... وجود موهوب حقانی ... مرتبهٔ فنا و بقا ...
بیت ... هر که ... در ... حجاب ... جان ...
روی ... فوری ... ماکه فوق ... مرتبه ... نفس ...
... اشارت است ... سالکان ... مسکنت ... کارزار
کنید با نفس و شیطان در راه رضای حق ... و بدانید که الله تعالی خدای شنیع
شنواست مر قول ... علیم داناست باشارت ...
... سلوک ... شوق ...
او در همه حال ...
و سبب سهولت حال ایشانست بیت میکشم رنج غم عشق و بدین نکته خوشم

که تو دانی که مراد بجز تو این رنج کشیدم و بعد از المرتبة العلیا نهایت اسباب آن موقوفست بر مال
لاجرم افضل این نفقه عظیم بهم میرساند و بجهت تاکید انفقوا فی ثواب و تشبیه بر بن علم
استاطر جزای آن صدقه را بلفظ قرض اداکرده میفرماید من ذا الذی کیست آنکس که بخاطر
ثبت قرض الله وام دهد خدایرا بر ... بی دکر او را چون در بهشت آن العوام خواهد و تحقق
ثابت شده که ثواب قرض از صدقه زیاده است ابو امامه رضی الله عنه از مصطفی صلی الله علیه
روایت میکند که بر در بهشت نوشته دیدم که قرض بهجده است و صدقه بده و بر اثر
اشارت است که جزای قرض ... بیان میکند و مکافات قرض را از صدقه زیاده مقرب
میسازد و نکته در وی آنکه قرض ... خواهان روی احتیاج قرض میستاند الصدقة
بمستحق و غیر مستحق میرسد و ... گفته شده که ... وام دهند آیت فی
... قرض ... بقرض عباد الله ... الله تعالی ...
نیست و اقرضوا الله تمثیلیست مر تقدیم عمل ... ثواب میکند ... بدادن
وام کردن بهر عطای عوض کانهم وسعت یحیی بن معاذ رحمه الله میفرماید که عجب
دارم از کسی که وام بماند و حال آنکه رب العرش استقراض میکند بعد ...
که خود سبحانه و تعالی ... کسی را ... و ظلوم ...
... دادن ... ظاهر ...
حال صاحب سعادتی که چنین مستقرض ... قرضا حسنا وام دادنی بنکو قرض
اسم مصطلح است ...
مصادر ... از این باب میاید ... انبتکم من الارض نباتا ... قرضه
حسن آنست که وام دهنده طالب عوض نباشد ... تعجیل ...
پوشیده ... حقیر ...
وانرا نکند آن مال حلال قرض دهد ... برای خدای ... عمل ...
یا بطیب نفس عطا کند ... غفلت ...
... بنکو ...
کفت که خدای ... فیضاعفه له اضعافا ...
... زیاده سازد ... تضعیف باشد
...
تعالی میفرماید که مضاعف سازد جزای بنده ...

اضعافا

اضعافاً کثیرة ...
کل سنبلة مائة حبة و محققان ...
شمار ...
...
این دو ...
...
او را مضاعف ...
کرده ...
...
...
...
آن ...
کا ...
اقد ابو الدحداح انصاری رضی ... و گفت یا رسول الله خدای ...
این ...
و اسطه ... ابو الدحداح گفت ...
...
...
فرزندان من ...
... صلوات الله علیه ...
آمد ...
بشرط آنکه ...
بارک الله ...
...
و میگفت ...
...
حضرت ... صلوات الله علیه ...

الجنة لا في الدنیا بسیار خلعهای گران بار و سرایرها آنکشاده خوش هوا که در بعض فرزند

از بلای آسایش و آرامش ابواب النجاح آماده و مهیا است بیت امروز بدل فانی

معیوب که فردا اندر عوضش باقی مرغوب دهند است سعدی قال [illegible]

اندر ره خیرات تا روز جزا از آن مطلوب دهندت ای مرد بزد بر [illegible] قرض حق

الهی و تو از شرمنده بجست [illegible] که ازیشان قرض میخواهند یعنی [illegible]

که از برای ایشان قرض میخواهد اما نو اخت در وجشان بیشتر و کامل تر است

دریافت کرده که جمعی از فقرا و اغنیا در مجمعی حاضر بود تا دیگر [illegible] بر سبیل

میل و مفاخرت بر درویشان گفت خدا وند تعالی [illegible] نکرد انبیاء در جمع ما را

که از ما قرض طلبید و درویشان زبان بیان فرمود که بلکه در جمع ما را ملتفت

که برای ما قرض خواست از غیر دوست قرض خواهد اما برای غیر دوست

قرض نکند و ما از بیگانه نخواهد اما چون برای ناآشنا وام نکیرد [illegible] یقبض و

شکر میکند و روزی بر بعضی فعل و حکمت خود بصلاح حال ایشان است و یبسط و کاه

میکرداند که و همه روزی ایشان تنگ بر و قسمت خود مصلحت و منفعت ایشان

در آن است پادشاه ازین کلام از برای قبض امر اغراض است چه هرگاه [illegible] که

قابض وقت در میان که اما ارتیاد فراگیر بود در دست و ننگ و از خوف قبض غنیمت

غنیمت شمرد و چیزی در راه صدقه میدهد چون نزد او محقق شد که باسط است

که روزی بر بنده فراخ کرداند صدقه بروی آسان کرده و امید انکه اگر چیزی از دست بدهد

حق تعالی عوض خواهد داد انبیاء صدقه دلیر شود و گویند قبض میکند از بعضی بسط و

میکند از منفق خلف یا قبض میکند از دست اغنیا تا ایشان را از انجاس جناس میا پاک

سازد و بسط میکند ثواب را بر ایشان بسط خلف یا قبض میکند روزی بر فقرا

تا در بوته بلا گداخته جوهر صبر ایشان ظاهر کردد و بسط میکند بر اغنیا تا

لاجرم مسرت بر افراخته جلوه شکر ایشان هویدا شود محققان گفته اند

که معرفت قبض و بسط بنده را در آن مقام آرد که دل از ما و دنیا برداشته و نظر

بر عنایت و حمایت مولی کار کرده در بحر الحقایق آورده که فرا میگیرد مال از اغنیا تا داده

کسانی که وست منت بر فقرا جزء نهد و بسط میکند بر فقرا تا ایشان از حق بشد

و منت الحقیقیا بکشند اما بعضی از دوست تا [illegible] شهود اغنیا جزء نبینند باسط او

که بصر بصیرت فقرا جزء مشاهده نکنند سلمی گوید قابض است که ترا از تو جستانی ببسط

است که ترا بمقام خاص برساند یعنی ترا از آنچه داری قبض کند و بر آنچه مقصود داری تو

کند قبض از برای مرید است و بسط از برای مراد قبض از روی قهر و سطوت و بسط از

راه لطف و منت قابض است که قومی را از مقام خود بکذارد و باسط است که لوای همت جمعی

بر درجه رجا بر افرازد قابض مشتاقان است که سینه شان بآتش شوق میسوزد و باسط

عارفان است که در خلوت دل ایشان چراغ وفا بر افروزد قابض است که خواص را از حق

کرامات مستور گرداند و باسط است که احباب را بر وقت کرم مستانس سازد

عارفی گفته که قبض او آنست که فعل او ترا غایب کند و بسط آنست که ابواب مشاهده

فضل خود بر تو بگشاید و آنکه بفضل خود دیگر چه زنده دارد قبض نماید آنکه فضل خود بیند بسط

بساط الام گیرد و بکوی اخلاق بستد دل از شناخت تنگ سازد و بکوی قبض و بسط

دارد نفس و روح بکشاید و بکوی از قهر امسال بکمی بر بسط تا از دیگری قبض در زندان

خودی گرفتار کرده و بکوی بسط از خود رهاننده و منزه چه شهود حق ساخته

بیت طریقت گفت الهی هرگاه بخود نگرم کویم از من زارتر کیست چون بتو نگرم

کویم از من بزرگوارتر کیست بیت کاهی که بخود نظر کنم پست شوم

بدوم که کیم مست شوم صاحب [illegible] فرموده که مراد از قبض و بسط

محو و صحو و خلیت و ابرهم در حکم ازلی و تقدیر لم یزلی است که گاه دلهای را قبضه قبض

قبضه سلطان جلال در [illegible] برآرد و گاه بر بساط بسط جای دهد تا قبضه

جمال الحکیم را آورد [illegible] صاحب دل [illegible] که در قبضه قبض

بود و بر بساط بسط بیت باشد در قبض بجای [illegible] و در بسط از اعراض

توبه دل گرو آن بنیت چو که همعنو [illegible] راه دو [illegible]

چون که قبض آید تو در وی بسط بین تازه باش و چین میفکن بر جبین ای

درویش تقدیم قبض در آیه دلیل است بر آنکه بسط نتیجه آوست [illegible] در سلوک

از تجلی قبض و انجلا [illegible] که حصول شادی و فرح بعد از ظهور تعب و ترح است

بر آن [illegible] مثنوی میفرماید بیت غم چو بینی در کنارش کش بعشق کاه

[illegible] بدو بیش بجو [illegible] مکر [illegible] شادی میشود کار سازد [illegible] شادی

کند [illegible] برکنده [illegible] از شاخ دل تا بروید برگ سبز معتدل [illegible]

[illegible] در [illegible] آورده [illegible] والیه ترجعون [illegible]

با ذکره [illegible] میفرماید که ایشان چون بمیرند از ما بسوی [illegible]

مادر حالی که فرصت فوت مکن و پیش از آنکه هم از دست برود چیزی از آنکه در دست داری
اندازه چون رجوعت با حق خواهد بود فردا که از آنجا صحیفه خود که مهر داده اوست بیرون
ده و اضعافا مضاعفه عوض نیستان بیت بکو میزه و عقبی در میستان چرا که
خوش نباشد دی ستان ای غنیمت کند دست چون دم بکم رجوعت با حضرت ما و بخواه
بود بر مقامات شدائد شکیبایی باش که تحمل صحبت حقیقی معتقد احمل محنت دنیاست
بیت هر کجا ابتدا بر غم انجام خرمست هر چه انجام نخم انجام رهست بعد از استقرار
کار اسباب جهاد داود و اوات غزوات بلا بر قهر گروهی کرد تا برادر قصه جمعی معتزل که از
بیم خود الفا سوتی جسین سلکی کردند که بمیرند و بکفار مقاتل نشوند و چون
ملتمس ایشان بلها بمستقر شد مخالفت نمودند از جهاد تخلف ورزیدند و دربعر
قصه شبیه بالحج بهشت جعا بر در اقام و قبال بر این مضو النسل و کنکت دا لمر
ندیدی یعنی ندانستی و علم تو مشتهی نشد الی الملا و بخبر جمعی از اشراف و امراء بنی
اسرائیل از کرده ها که فرزندان یعقوب بودند که بدیشان چه رسید من بعد
موسی یعنی بعد از وفات موسی هم در معالم آورده که چون حضرت موسی علیه السلام
دعوت حق را لبیک اجابت فرموده طوطی قدس آشیان روح مقدسش از شکار قفس
ناسوتی بفضای خوش هوای ریاض لاهوتی پرواز نمود یعنی آن شهباز سوی
ساعد شهباز رفت یوشع بن نون را خلیفه گذاشت تا میان بنی اسرائیل اقامت
احکام توریه نماید و چون یوشع بن نون جهات نقل بعضی اجل سعید نمود مهام ایشان
بعهده کالب بن یوقنا و بعد از وفات وی حزقیل که بابن العجوز مشهور است بتمهید
مهام دینی قیام نمود و بعد از وی بنی اسرائیل عهد خدای فراموش کردند و روی توجه
بپرستش اصنام آوردند و حق سبحانه الیاس را بدیشان فرستاد و بعد از وی الیسع را
نبوت داد و چون بعد از الیسع پیغمبری نبود بنی اسرائیل سر از خط فرمان بیرون
نهاده پای در بادیه طغیان نهادند خدای تعالی قومی را که بلشاتا گفتندی و قوم
عمالقه و جبابر مشهور بر ایشان مسلط گردانید و مهتر این جماعت جالوت نام
داشت و قوم او از نقل ایشان تا حیان بودند همه سرهنگان قوی هیکل قوی و بلند بالا
سخت روی شاهوی بیت دلیران پیل افکن شیر گیر خروشنده با تیغ و تیر
و چون کسی را در حرب با ایشان طاقت مقاومت نبود بنی اسرائیل را در اندک
زمان مستاصل ساختند یا قتل بعضی از ایشان رسانیدند و قومی را از آنجا بر گرفتند

پیروی کردند

پیروی کردند و عرکر و بعضی اسیر گرفتند بجهل در معرکه بر قبه مقید ساختند همه آن عقول
بقایای بنی اسرائیل که در اضطراب درافتاده متحیر و متفکر و منتظر پیغمبری بودند
که حال خود بعرض او رسانیدی و بر پادشاهی که بمعاونت او با دشمن جنگ کردندی و از
نبوت جز نفایسی بیتی تمام نبود و اسبعادی تمام بفرزند او داشتند از آن قوم
آن زنان ترک انکه چون رغبت خلق بفرزند خود معلوم داشت حبس کرده
که مبادا دختری آرد و به پسری متبدل گردد اتفاقا آن زن در حبس دعا کرد و در
خواست که خدای او را پسری بخشد دعای اخلاص آمیزش بعز اجابت رسید و پسری
نامی و فرزندی گرامی متولد شد بیت کوهری رخشنده از بحر نبوت سر زده
اختری تابنده بر اوج رسالت زده علم مادر او را اشموئیل که بعربی اسمعیل باشد نام
نهاد و معنی این کلمه آنست که خدای دعای من شنید یعنی مستجاب کرد و ابقی
پس اشموئیل را شیخی از علماء بنی اسرائیل بفرزندی برداشت چه پدر او در حالت
وفات یافته بود و چون بسن بلوغ رسید و بقول سی سالگی شد جبرئیل علیه
فرود آمد و پیغام حق سبحانه رسانید که ای اشموئیل ترا به پیغمبری برگزیدیم برو
و تبلیغ رسالت کن و خلق را بعبادت و جهاد دعوت نمای اشموئیل میان قوم آمد
نبوت رسالت را دعوت کرد جمعی از روی عناد و عصبیت گفتند استعجلت بالنبوه یا اشموئیل
بحه تشنیب کردی و هنوز وقت نبود که چنین نبوت آوردی و اگر راست میگویی برای
ما پادشاهی تعیین کن تا با مدد او با دشمنان در جهاد کنیم و تعیین آن ملک نشانه
نبوت و معجزه رسالت تو باشد و حق سبحانه از این حال خبر میدهد که اذ قالوا یعنی چون
گفتند اشراف بنی اسرائیل لنبی لهم مر پیغمبری که ایشان را بود یعنی اشموئیل و
این قول اشهر و اصح است و بعضی گفته اند آن نبی یوشع بود و شمعون بن صفیه
و بر هر تقدیر گفتند ابعث لنا برانگیز برای ما از میان ما ملکا پادشاهی که
تا بوی عالم کبیر و جابره ای جهان ارباب اوفق قتال کار زار کنیم فی سبیل الله در
راه خدای با جابت قوم او محققان گفته اند که بسبب وافع ملک و دین
بیکدیگر متعلق اند چه الحکم تبعیت و شوکت پادشاهی منتهی شدی جمعی که
بنی اسرائیل با وجود اشموئیل نتوانستندی ملکی نکردندی پس آنستوار کرده
قصر دین با استحکام اساس ملک منوط است و با سیاست خزانه ملک حراست
و حفاظت احکام دین مرتبط و مضبوط بیت ندیم تخت شاهی بود دین را پای

نبی دین بود پادشاهی بجای اردشیر بابک که حاکم عجم حکیم عالم بود دیده بمعنی بیانی
فرموده که الملک والدین توامان درجه نبوت و مرتبه سلطنت دو نگین اند در خاتم
انتظام مهام انام هر گوهر که گشت موشرف بهیات باعزاز بالت دو گوهر ناید در عقد نظم
امور جمهور منتظم شد بیت نزد خرد شاهی و پیغمبری چون دو نگین اند و یک انگشتری
گفته آنهاست که از آن کرده اند کین دو نوکل اصل و نسب زاده اند بعد از بیا الخصوم
دار سنده های ملک قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما و بر آن هستید
اگر کتب اگر نوشته شود یعنی فرض کرده شود علیکم القتال بر شما کارزار الا تقاتلوا
آنکه شما مقاتله نکنید بعد و کارزار حرب نکرده اید قالوا ایشان گفتند و ما لنا چیست ما را
چیزی بر این دارد که الا نقاتل فی سبیل الله که ما قتال نکنیم در سبیل الله در راه خدای
وقد اخرجنا و بدرستیکه بیرون کرده شده ایم ما من دیارنا از مواضع و مساکن ما
وابنائنا و مهجور شده ایم از فرزندان ما [illegible] که جالوت اولاد و ملوک ایشان
جهاد و جمعی را اسیر گرفته بود [illegible] بنی اسرائیل قتال کردند بجنوی
کراحم بحظوظ نفس ایشان [illegible] مخذول شده از سعادت شهادت [illegible]
و اگر گفتندی که چرا قتال نکنیم و ایشان در خدای عاصی شده اند و بلاد الله را خراب
گردانیده و عباد الله را بقتل [illegible] از دولت جهاد محروم [illegible] پس آنگاه
که فرض کرده شد علیهم القتال بر ایشان کارزار کفار تولوا بر گشتند و از فرمان
برداری بگذشتند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و آنان سیصد و سیزده
بودند والله علیم و خدای داناست بالظالمین ستمکاران یعنی [illegible]
و [illegible] ظلم [illegible] مضمر [illegible] است برانکه ترک جهاد [illegible] باشند
چون اشمویل بر ایشان حجت گرفت و ایشان [illegible] جواب دادند [illegible]
کرد که الهی پادشاهی برای این قوم تعیین نمای و از دیوان تؤتی الملک من تشاء
[illegible] بنام صاحب دولتی که حامی دین [illegible] توانند بود در قوم
فرما بحق سبحانه عصایی و ظرفی پر از دهن القدس بوی فرستاد و حکم فرمود
که هر که بمنزل [illegible] دهن [illegible] بر طرف [illegible] عصا با قد او [illegible]
باشد پادشاهی این قوم را او شاید [illegible] روغن سر و موی او را [illegible] سازد
سلطنت [illegible] این قوم [illegible] اشمویل [illegible] ملک [illegible]
و [illegible] عالم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

ونه عصا را

ونه عصا را با قامت او مساوات می بود تا روزی مردی سقا و گفته اند دباغ و بعضی گفته اند
مکاری که او را شاول نام بود و بواسطه طول قامت طالوت گفتندی از سبط بنیامین [illegible]
و در بعضی تفاسیر نسب او چنین [illegible] مسطور است شاول بن قیس بن [illegible] بن [illegible]
بن [illegible] بن بنیامین بن یعقوب [illegible] و سبب آمدن او بمنزل اشمویل آن بود که [illegible]
از آن پدر او گم شده بود و پدر او را با غلامی بطلب آن فرستاد و ایشان در [illegible] طلب بدر خانه
اشمویل رسیدند و [illegible] اطراف بارگاه [illegible] اشراف [illegible] دیدند طالوت [illegible]
که بیت این جا بیست [illegible] که اطراف [illegible] پادشاهان را ملاذ [illegible]
جواب داد که خانه اشمویل پیغمبر است طالوت گفت بیا تا در آییم و [illegible]
نادر [illegible] گمشده ما دعا [illegible] بیرکت نفس [illegible]
پس [illegible] دولت قدم در حریم اشمویل نهاد و مقارن دخول او [illegible]
[illegible] افتاد اشمویل برخاست و عصا را با قامت او قیاس کرد هر یک مقیاس [illegible]
چون [illegible] اشمویل تبسم کنان فرمود که بشارت
ترا به پادشاهی بنی اسرائیل بیت مژده که ایام بکام تو شد خطبه اقبال بنام تو شد
پس سر وی را پیش کشید و بدهن القدس چرب کرد [illegible] طالوت گفت یا رسول الله
تو میدانی که سبط من فروتر اسباط بنی اسرائیل اند [illegible] بر ایشان حکومت چگونه [illegible]
اشمویل گفت ای طالوت مملکت از آن مالک الملک [illegible] هر که خواهد دهد [illegible]
خواهد بستاند بیت ملک [illegible] ستان اوست و بس [illegible] هیچ کس
طالوت گفت مراد [illegible] اشمویل گفت [illegible]
که چون بخانه باز رسی [illegible] کرده باشد [illegible] طالوت بخانه باز آمد و سخن اشمویل
را مطابق واقع یافت دل بر سلطنت نهاد و حکومت بنی اسرائیل را با خود قرار
داد و اشمویل [illegible] قوم را طلبیده از پادشاهی طالوت خبر داد و [illegible]
[illegible] وقال لهم و گفت مر ایشان را نبیهم پیغمبر ایشان
ان الله بدرستی که خدای قد بعث لکم بتحقیق برای شما طالوت ملکا
پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاد انی یکون [illegible]
له الملک علینا [illegible] ونحن احق بالملک منه [illegible]
بپادشاهی [illegible] از سبط مملکت [illegible] زمان مملکت [illegible]
ابودی که یوسف [illegible] جای خود تعیین فرموده بود [illegible]

جه میان یعقوب و یوسف علیهما السلام بعد از طول مدت متصل شد و نقل قرنها
افتاد لعل الکذشته از جا بنی بازمیکشت بیوسف در اثنای بحث آن زمین و برادر شکر
کفت و فرمود که چون برادران قصد من کردند من از تشنکی هلاک شدم در چه ظلمت
مرا بهلاکت نزدیک رسانیده بود لاوی بن یعقوب آب بمن داد و در آن
مهلکه ببرد و چون ایشان برقتل من اتفاق کردند یهودا نفی آن نمود ایشان را منع کرد
یعقوب علیه السلام دعا فرمود که نبوت در نسل لاوی باشد و مملکت در سبط یهودا و چون
دو نسل که خصوصیت داشت طالوت را بر تبه سلطنت نامزد کردند و لاوی بهودا کفتند
ما از واحقیم بپادشاهی که او از فروترین اسباطست ولم یؤت و او را عطا کرده
نشده بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا تا بخشد و عادت کشته بود که ملکی
یا بنسبت باشد یا بنعمت و چون او را نه نسبت شریف است و نه یساری یا دستی تنها
فراخی و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ تواند کرد
کفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برکزیده او را علیکم
بر شما چون انکار شما او کرده جواب بجمله تاکید به کفت و تقدیم کرد مسند
الیه را بر فعل جهت تخصیص و توکید یعنی خدای او را برکزیده است نه غیر او
و عمل در پادشاهی اصطفای الهی است وزاده و افزونی داد او را بسطة فراخی
و بسیاری فی العلم در دانش که بنده در زمان او و علم حرب که ملوک را از آن ناچار باشد
از و داناتری نبود و کفته اند عالم بود بامور سیاسی و ترتیب معاملات والجسم
و دیکر بر افزود او را در جسم آورده اند که طالوت بغایت مردی قامتی و با جمال
بود و بیکسر و کردن از اهل زمان بلندتر بودی حق سبحانه او را بدو صفت
بستود بعلم و بسیادت مستشعر بکه در اینکه در حاکم علم است و دیکر
بود که زیادت قوت و شدت بنیه است و سلاطین را از این دو صفت چاره
نباشد چه علم عملی عظیم است در نظام تمشیت مراسم سیاست که اساس
ریاست بر وست لولا السیاسة لبطلت الریاسة و جسامت که تن بزرگ بود
تا بر دلها عظمت وی غالب باشد و در معارک حروب و مقاومت با اعدا
و توانا تواند بود و پیشه مردم خلق و بر دلها هم دل و دیدن خلق هیچ وقعی
و مقداری نیست والله و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است یؤتی
ملکه میدهد ملک را بآن کسی که او را میخواهد من یشاء هر کرا میخواهد واسع

کاو را صلاحیت

کاو را صلاحیت ملک داری هست ملک الجنود اضافت کرد تا معلوم کنند که بعد از آن
مقرر نشود که مجدد دانند که در دست ایشان عاریتست داشته دوام آن تعهد او است
واسع و خدای بسیار فضلست و نسا فیض و بسط امور جمیع آنچه هر که خواهد
دهد علیم دانا است بمواقع اصطفا و اجتبا چون عنان اختیار بدست اوست
بر تخت امر که خواهد نهد کس را چون و چرا نرسد ومبادا که اعراض از آن
و اعتراض بیت کسی را زچون و چرا دم مجال نتواند زد که رقعة وی
و رای چون و چراست یادی دیکر بنی اسرائیل چنانچه عادت ایشان بود
طریق الحاح و ابرام در اقحام کوشیدند و کفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی
بنمای تا دلها بدان آرام کیرد و طبعها بطوع و رغبت فرمان او را بپذیرد حق سبحانه
با شموئیل وحی فرستاد که حجت پادشاهی او آنست که تابوت سکینه بعیان بنی اسرائیل باز
آید و ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت از چوب شمشاد سه کز طول و دو کز عرض که خدای
تعالی بآدم علیه السلام فرستاده بود و در آن صورتهای پیغمبران بود از فرزندان وی بعدد هر پیغمبر صورتی
و در آخر همه خانه پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الرحمن از یاقوت سرخ و در وی
آنحضرت بود که [illegible] بر خیمه ماندی بیت صورت شت میبینم و
معنی میشوم تا چه معنی لطیفی تو که اینست صورتت در کشف الاسرار
آورده که صورت سید عالم صلعم بران وجه بود که کوئیا در نماز ایستاده است
و مردی و موئی زیبا روی بر دست راست وی و بر پیشانی او نوشته که هذا الحق
من ربه و آن صورت صدیق بود و بر جانب چپ وی مردی با قوت
و بر جبین وی نوشته که لا تأخذه فی الله لومة لائم و آن صورت فاروق بود و
در عقب وی مردی با حیا و وفا و در برابر در پهلوش اطلاع و بر ناصیه وی
این رقم کشیده که رحمة من البررة و آن نمونه ذو النورین بود و در پیش وی
جوانی شمشیر حمایل کرده و کمر خدمت بر بسته و بر لوح جبین وی مسطور
که هذا اخوه و ابن عمه و آن نمود مرتضی علی بود و در پیرامن وی اعمام و خلفا
و نقبا و لشکری عظیم از مهاجر و انصار رضوان الله علیهم اجمعین احاطه نموده
چون موکب کواکب کرد اکرد ماه یا اعاظم امرا و وزرا پیرامون پادشاه بیت
شهسوار حسن بین سر خوش بمیدان آمده صد سپاه از زنکیان بکرد ان
صف زده و همچنین صورت هر پیغمبری و خلفا و خواص و مقربان وی در آن تابوت

بود و وقتی یادم عم فرود آمد که از شیث عم در محافظت نور محمد صلوات الله
علیه غفلت نشود فرا گرفت نزدیک حوض اعظم بحضور روح القدس و کروبیان و
از ملائکه و آن عهدنامه را بقلم یاقوت و مداد نور بر وصله از بیاض نور نوشتند
و بشهادت ملائکه مسجل گردانیدند و قرار دادند که شیث عم در هنگام داشتن
آن نور وافر العجز کامل السرور باشد و چون آن نور به پسر سپارد که
عالم بیاد و چون آن عهدنامه در تابوت سکینه نهاده بحضرت شیث
عم تسلیم نمودند و همه در حضرت که از اولاد او هر که مظهر آن نور باشد بطنا
بعد بطن عهدنامه را در آن تابوت مضبوط دارند و نزد انبیا و اوصیا
ایشان در هر قرنی می سپارند چنین اند و از شیث تا زمان اسمعیل بن ابرهیم
علیه الصلوات الجلیل بی شبهه الامید و هر که مظهر نور محمدی صلوات الله و رحمن
علیه و اصحابه شدی حافظ تابوت نبوی که بودی چون نقیب که نور در ابراهیم چند
اسمعیل بود ببلوغ رسید بحضرت ذبیح الله از عهدنامه مقرر بسته بود که
تابوت ضبط فرموده تسلیم او کرد بعد از فوت اسمعیل اولاد اسحق
با وی آغاز خصومت کردند و گفتند نور محمد صلوات الله علیه با شما ست
و ما از آن محروم باری بگذار که تابوت با ما بود چه بعد از آن امتناع نمود در
با وی گفتند که تابوت را بکنعان برده به یعقوب عم تسلیم نمای قیدار عم که
عنایه [illegible] تابوت نزد یعقوب برد و آن در میان فرزندان
وی بود تا دوران موسی عم و موسی بوقت وفات آن را به یوشع سپرد و بعد
از یوشع قوم بنی اسرائیل از جادهٔ استقامت منحرف شدند و دست عصیان
از آستین طغیان بیرون کردند و پای وفا از نهج صفا بیرون نهادند و انبیا را
بانواع جفا می آزردند رب العزة عمالقه را بر ایشان مسلط ساخت تا بعضی
را بکشتند و بعضی را اسیری بردند و آن تابوت نیز بدست ایشان افتاد تا وقتی
اسرائیل بحضرت آن می زاریدند و بر فوات آن نعمت کبری اشک حسرت از دیده
میباریدند بیت آنچه از من گم شد دستار و از سلیمان گم شدی
بر سلیمان هم بریهم اهرمن بگریستی پس در این زمان که ایشان را بحجت
سلطنت طالوت مطالبه کنند خدای تعالی به پیغمبر ایشان از وصول تابوت
بایشان خبر داد و قال لهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان

از آیه ملکه

از آیه ملکه بر ستی که علامت پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت است
که بیاید بشما تابوت سکینه که سکون دل و آرام جان شما بدانست و این مجاز
جعل تابوت بیاید یعنی که اوی را برده و هذا القول مع قوله تعالی فاذا عزم الامر فیکون آن
تابوت سکینه صفت که سکینه ایست ترتیبی که دشمنا یعنی چیزی را
که بدان شما دانسته خاطر باشد ابن عباس رض گوید سکینه صورتی بود
بمقدار گربه و در روایه مجاهد آنست که روی او یا روی گربه مشابهتی داشت
و او را دو چشم بود چون دو مشعله آتش که کس را قوت نگریستن در آن
نبودی و هر که آن چشم را دیدی خوف بر وی غالب شدی و وجه تسمیه
او بسکینه آن گفته که سکون دل بنی اسرائیل بودی و امید ایشان با ایشان
بفتح و ظفر و غلبه و نصرت از جهت او بودی و وقت غزا تابوت را در پیش صف
بداشتندی و مادام که تابوت در قفای لشکر نبردی عقب بر فتندی و چون
محل فتح و نصرت رسیدی تابوت بایستادی و سکینه آواز در درون تابوت بلند
بر دشمن زدی یا سر از تابوت بیرون کرده دستها را بجهت دشمن آوردی
فزع در لشکر دشمن افتاده بهزیمت رفتندی و از مرتضی علی رض منقول
که روی سکینه چون روی انسان بود و دو بال داشت و مانند باد که
سخت جهد بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی بر دشمن وزیدی و ایشان را
متفرق ساختی و گفته اند سکینه طشتی بوده که دلهای انبیا در آنجا غسل دادند
و در زاد المسیر گوید وحی بود از خداوند تعالی که سخن گفتی و هر گاه بنی اسرائیل
در چیزی اختلاف کردندی نزدیک تابوت آمدی سخن خود القا میکرد [illegible] سکینه با ایشان
مبدأ [illegible] رفع شبهه ایشان نمودی بطریق صواب دلالت میکرد و بقیة و دیگر در
تابوت باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی و آل هرون یعنی موسی
و هرون آل شخص نفس او باشد کما قال الله تعالی اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم ای
نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود مراد نفس داود است پس این
معنی آنست که در آن تابوت چیزیست که موسی و هرون در وی گذاشته اند و آن
نعلین موسی و عمامه هرون و عصای او بود و دو پاره الواح تورات و پاره از
که در تیه بر ایشان می بارید و حالا آن تابوت با عصای موسی در بحیرهٔ طبریه است
و قبل از قیام قیامت ظاهر خواهد شد تحمله الملائکة برداشته ملائکه آن تابوت

وبشما آرند بعد از اخبار آمده که چون عمالقه تابوت را بولایت خود بردند و در
بتخانه که داشتند درآوردند دیگر روز بتان خود را خوار و نگونسار دیدند
انگشت تحیر بلب تعجب گزیدند و ایشان را بتی بزرگ بود از زر ساخته و
بجواهر مرصع کرده بودند تابوت را بجای تخت وضع کردند روز دیگر
که برای پرستش اصنام بطرف بتخانه شتافتند بت را در زیر تابوت
دا بوز یافتند تعجب ایشان زیاده شد باز بت را بر بالای تابوت نهادند
و پایهای او را بمسمارهای آهنین بر تابوت دوختند و چون بامداد روز دیگر
بیت که پیدا گشت تاج شاه انجم ز برج هودج چرخ چهارم برین فیروزه
گون تخت منور بر آمد مهر و بر سر افسر زر خادمان و مجاوران در بیت الاصنام
بگشادند دست و پای بت را بریده و تابوت را بر زبر او نهاده دیدند حیرت و نظر
ایشان بیفزود و حالا اسیری از بنی اسرائیل که در میان ایشان بود از گفتند ما را جواب
داد که اله بنی اسرائیل این تابوت بدینشان فرستاده ... جای او نیست و اگر اینجا
... ابتلا گردید و بخاطر شما ... ایشان تابوت را از آنجا بیرون بردند
در حوالی ... دفن کردند ... اهل آن دیه ... هلاک کرد ... آنجا ... دیگر نقل
کردند ... بر ... که در ... افتادند ... دیگر بواسطه تابوت
... محبوس گشتند ... در حوالی ... مدفون ساخت و هر که بدانجا ...
بعلت ... تابوت ... شدند ... وقتی ...
فرشتگان فرستاد تا آنرا برداشته ... آورده ... بر بام سرای طالوت نهادند
و بربن قول حمل ملیکه بر معنی خود است ... ایشان ... که یکی
عمالقه ... تابوت بر ... بر گردون ترکیب کرد ... و تو ...
... سلخته ... فرشتگان و فرستادند کار ...
تا ... بیان ... بنی اسرائیل آمد ... حمل ملائکه بمعنی ...
... تابوت شما الآیة ... شما را ... قول ...
در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین ... شما ...
تابوت دولت و سکینه ... صفات ... و تابوت دل ...
لشکر طالوت نفس ... و لذتها ... دلیل ذلک ...
روحانیست که ... چون این تابوت با منزل خود آید علامت سلطنت

طالوت نفس مطمئنه است ... از ... آنست اسکینه در تابوت
بود ... هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین ... تابوت ...
حامل بود ... تحمله الملیکة ... این تابوت را لطف شامل حق ...
فی البر والبحر ... تابوت دست ... دل بین الاصبعین ...
... بر دوست ... عبادی لیس لک علیهم سلطان ...
... یحول بین المرء وقلبه ... تابوت ...
... بود ... در ...
... الله ...
... آیات ... ظاهر ...
حضرت خاتم ... علیه وعلیهم السلام ...
... ظاهر ... علوم ...
صلوات الله وسلامه علیه ...
... اشارت ...
... علم ...
...
...
... طالوت ...
اسباب ... طالوت ...
...
...
و ...
بلکه جوانان ...
...
دامن همت ایشان ...
...
بیت درست و شوم ... دلیر ...
چو ... طالوت

طالوت نفس

روان شدند و خروج ایشان بحرب در فصل تابستان اتفاق افتاد و هوا در
محل بغایت گرم بود که آهن از تاب آفتاب نرم می‌شد و سیم در دل معدن از تاب طبع
خود همیشه چون سیماب گداخته میگشت بیت فلک بر انجم کافوری فروزان
ز تابش خلق چون پروانه سوزان شده خون از حرارت در بدن خشک چو
نافه غزالان ختن مشک فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ چون بیرون آمد طالوت نیز روان با انبوه
از شهر بیت المقدس بِالْجُنُودِ با آن لشکر که همه کار دل ساخته و حرب را بر دل اختیار کرده بودند
و بسیار قطع کردند و آتش عطش زبانه زد گفتند ای طالوت هوا بغایت
گرمست ما بچندان آب که کفایت باشد نیست از خدای درخواه تا جوئی آب بر ما روان
شاید پیدا آید تا با استظهار آن قطع این بیابان توانیم کرد قَالَ گفت طالوت باعلام
اشموئیل برمز یا بطریق الهام یا بوحی بقول جمعی که او نبی بود از انبیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ آزماینده است شما را بجوئی از آب تا ظاهر شود که فرمان بردار و مخالف کی
کدامست و آن جوئی بود که میان اردن و فلسطین که ظاهر شده گویند آن جوی و اقع
و حق سبحانه ایشان را بدان بیازموده و طالوت گفت فَمَن شَرِبَ مِنْهُ هر که بیاشامد ازین
جوی فَلَيْسَ مِنِّي از من نیست یعنی بر مذهب من و با من نیست بر دشمن در موافقت
جنگ نخواهد کرد که هر که ازین جوی آب بخورد زیاده از آنچه حکم خواهد شد در صف
قتال حاضر نخواهد گشت و آنکه سعادت همراه وی خواهد بود وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ و هر که
نچشد و نیاشامد آب آن جوی را طعام بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا
اهل معانی گفته‌اند لم یطعمه بگفت تا رفع آن توهم شود که اگر کسی در کنه او فرو رود
داخل تحت النهی نباشد و جمله مذهب امام اعظم رحمه الله آنست که اگر کسی سر کند
و خورد که از جوی آب بیاشامد بی ظرف و کف حانث نیست پس اینجا معنی
آنست که هر که از آب نخورد فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست و در جنگ همراه من إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ
مگر آنکه بر دارد غُرْفَةً پیمانه از آب بِيَدِهِ بدست خود بعضی گفته‌اند بیک دست و بعضی گفته‌اند
آن باشد که ازین کلام متعلق است بقوله تعالی فمن شرب منه الا من اغترف و جهت
اهتمام بیان برین تقدیم کرد و چون آن لشکر بدان جوی رسیدند و هوای گرم و عطش
غالب شده بود در جوی افکندند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آب زیاده از
غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند براء بن عازب
رضی الله عنه روایت میکند که حضرت رسالت صلوات الله علیه روز حرب بدر با اصحاب گفت شما
امروز بر عدد اصحاب طالوتید که عبور نهر کردند و بعضی آمده که پیغمبران مرسل نیز بدین
عدد بوده‌اند پس حق تعالی ایشان را قوت دل و آن مجان و ایمان تمام داد تا بیک کف
آب اختصار کردند و آن بکفی که فرو داشتند تو را جمع تقدیری از آن غرفه سیراب شدند
و مطهره‌ها آب ایشان نیز از آن بر کرد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند تشنه
تر شدند و بر کنار جوی بماندند و بقاله تعالی شیر خوردند و قول آنست که اکثر ایشان در یک
زمان در آن مرتبه ظاهر شد و طالوت نبی نبوده این صورت از معجزات اوست و اگر ولی بوده از کرامات
اوست و الله اعلم در تیسیر آورده که چون شخص خلاف کرده در آشامیدن آب حلال مردود
می‌شود و آخر کار در بهلکت می‌انجامد تا حال کسی که با وجود مخالفت حرام محض خورده و
باشد او چون خواهد بود و ما را کار او بکجا خواهد کشید سلمی رحمه الله فرموده که اهل
معرفت ضمن این قصه مثلی فهم کرده‌اند از برای دنیا و اهل آن قوم طالوت که
متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شدند هر چند پیشتر روند آب دردیشی
بجمع آن افزون گشت و اطمینان نیابد بیت کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف
قانع نشد پر در نشد و چنین کس بر لب نهر دنیا ماند از دولت غزا با لشکر هوا محروم
و بی بهره است اما هر که از دنیا اعراض نماید بقدر ضرورتی از خورش و پوشش که آدمی را از آن چاره
نیست خرسند گردد حق تعالی او را بقرب خویش مؤید گرداند از پیری معنی مستغنی
بیت تا قناعت قبول نکرد مرد را خوی حرص رها نکرد مرا مجاهدان مجاهد اجتهاد
مردی باید دامن دل از کرد تعلقات فضول افشاند و زبان موعظه عظه لا یغرنکم الحیوة
الدنیا به حقیقت اعمال و احوال خود فرو خواند بیت ز خوان عشرت دنیا بلقمه قانع
زمر لقمه حتی نقطه خورسند فلما جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت
هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنکسانی که ایمان آورده بودند و خلاص فرمان او کرد
با او بگذشتند و بجنود مستواتر و باسلحه مشغول و مکافات آنکه در عدد اصحاب طالوت
و عظم اجسام و وفور عدت ایشان را تحیر و ترس زده قالوا گفتند آنها که خلاف
کرده عبور ننموده بودند با ضعف یقین از اصحاب طالوت مقاتل گویند لشکر
او هفتاد هزار بودند و ایشان تنها هزار تا از آب عبور کرده شصت و شش هزار
دیگر بماندند و اینجا که لشکر جالوت منتظر آمد سه هزار و سیصد و هشتاد
و هفت تن بنا فرمان گفتند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را طاقت و توانائی
امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکر او پس در جواب ایشان قَالَ الَّذِينَ

يظنون گفتند آنانکه بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقی
کننده اند حکم خدایرا بموت یا جزا و پاداش دادن و بهما یا متیقن اند به ثواب و جزا
و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن از اهل یقین و عمل که گفتند کم من
فئة قلیلة بسیار اند گروه اندک که اهل ایمان غلبت غالب شدند فئة کثیرة گروه
بسیار از ارباب کفر و عصیان باذن الله بعون و نصرت خدای و مددگاری او پس شما
نیز اگرچه اندکید با بسیاری ایشان در حضرت جبار صبر کنید والله مع الصابرین و خدا
با صبرکنندگانست بتایید و تقویت و تغلیب و نصرت منافقان از استماع این سخن ابا
نموده مخالفت کردند و بر طرف نهر ماندند بودند طالوت با آن سیصد و سیزده
تن در برابر جالوت و لشکر او صف برکشید ناموسها جالوت بقول صاحب تیسیر
هشتصد هزار سوار بودند همه شمشیرزن و نیزه گذار بیت خونخوار
لشکری بعدد چو ستارگان همه کشیده بر صفت راه کهکشان بکدام خیل کم
انگه شنجهات برداشته حسام و برافراشته سنان و خود مردی بود عظیم الجثه
و شدید الشوکة و خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل آهن بود و بنها یک هزار درع
کردی و او را جالوت بدان سبب میگفتند که در میدان حرب جولان نمودی و هیبت نمودی
در باب عظمت خود آهنین و مناواتی او با صد هزار مرد نقل افتاده [illegible]
آن در تفسیر کتاب بیست در نهایت اشتها داد و لعقبا [illegible] امام [illegible]
رحمه الله از ان جمله بوده که سخن بتحقیق نکرده در کتاب خود ایراد فرموده امام
حلاوی در تفسیر آورده که وهب بن منبه گوید که جالوت در بالغ بود بیابان اهل
آن زمان و بیاید و گفته اند که [illegible] با سلاحه او هزار رطل بود سیصد رطل
جوشن و نیزه و سیصد رطل عمود و نیزه و شمشیر و صد رطل ساقین و ساعد
و زیاده از این نیز تعریف جالوت در کتب قصص هست و چون [illegible] روزگار [illegible]
این صورتها از نوادر دست شاید عقل ضعیف که دیده بصیرت او بر همه مهم [illegible]
متنبه گشته از اذکار با غنای قدرت کامله مرهان موصوم است در [illegible]
گوید ولا یرا اهل یقین که نظر و تنبیه ایشان بر عجایب مصنوعات و غرایب [illegible]
را قطره از بحر قدرت دیده امثال این احوال المستغنیه نخواهد بود بیت
هرچه دشوار و هرچه آسانست پیش قدرت بداری که یکسانست آنکه
از قدرت نست قطره او حیشا سد کالقدرتی او وما نبر و او آنکه کلام

مؤمنان ظاهر شدند بصف قتال راست کردند لجالوت و جنوده از برای جالوت
و لشکرهای او که بر میمنه و میسره بودند و چون باتفاق علمای امم زمان التقای صفین
وقت اجابت دعاست قالوا گفتند مؤمنان از روی نیاز و در خواستند از حضرت بی نیاز
کردنیا پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی بسنفان اسباب از کمال
و اکثار یعنی شکیبائی بسیار بر ما افاضه کن و ثبت و نگاه دار و تثبیت ده اقدامنا
قدمهای ما را در حربگاه بتقویت دادن دلهای ما وانصرنا و یاری ده ما را علی
القوم الکافرین بر گروه ناگروندگان امام قشیری رحمه الله فرموده که اول چیزی
حق طلبیدند که صبر بود و حظ خود جستند که نصر بود و نصرت که طلب کردند نه برای
انتقام بود بلکه برای کفر لشکر جالوت بود و عداوت ایشان با حق و چون قیام ایشان
در بزدعا الله و بالله بود لاجرم بر دشمن ظفر یافتند فهزموهم پس شکستند مؤمنان لشکر
کافرانرا باذن الله بامر و توفیق خدای و قتل داود جالوت و بکشت داود جالوت را
مفسران آورده اند که چون اشموئیل طالوت را بحرب جالوت میفرستاد با حق تعالی
مناجات کرد که الهی مال حال جالوت بچه خواهد رسید و سرانجام هم لشکر ما با او
خواهد کشید حق سبحانه بوحی فرستاد که او بر دست یکی از فرزندان ایشا کشته
خواهد شد و ایشا بزرگی بود از اسباط یهود او هفت پسر داشت و بقولی سیزده
و خردترین همه داود [illegible] و بواسطه آنکه مقدار از آنها را و مویی نداشت
و در قامت قصیری و در عین [illegible] وقتی بود داود امیها یان مردم نمی آورد و شبانی
میفرمود پس حق تعالی اشموئیل را امر کرد که برو و فرزندان ایشا را ببین و
از ظرف دهن القدس که با تست بر سر یکیک میریز بر فرق هر کدام که ظرف آن
روغن مملو گردد و بر روی او سیلان نکند بدانکه چون او اکلیل بر سر وی مجتمع
شود او را دعا کن که کشنده جالوت اوست و بعد از تو خلعت نبوت حواله
بدو است اشموئیل بخانه ایشا آمد و ایشا مقدم او را مکرم داشته و مغتنم دانسته [illegible]
فنا طلبید [illegible] لخرم برکشید [illegible] بخانه که [illegible] فروزه [illegible]
همای [illegible] آشیان فرود آید پس شرایط خدمت و لوازم [illegible]
مشغول شد [illegible] اشموئیل بعد از [illegible] عزیمت رفتن نمود فرمود که ای ایشا [illegible]
امر کلام که در باره من رعایت کردی میخواهم که فرزندان ترا به خیر و برکت دعا کنم ایشا
نوزده پسر حاضر کرد [illegible] ایشا فرزندان [illegible] که یکیک بخدمت اشموئیل آوردند

لنا

اشموئیل ایشان را دعا بگفت و بروجهی که مذکور شد آزمایش میفرمود دست طالبان
مقصود نمی رسید تا نوبت بجوانی پیش آمد با قامتی چون بنات النعش سرو و نرگس چشمان
حسن و جمال بیت سرو و گل بقد و رخش خوبتر نیست مه کجاست لطافت وجه بیضا
حسن اشموئیل را در خاطر گذشت که طالوت آن شخص مطلوب باشد و خواهد بود
بعد از دعا و برکت چون بمحک آزمایش نزد میان آمد نقد ان جوان تمام عیار نبود
اشموئیل ملول شد و جبرئیل آمد گفت ای اشموئیل بحسن صورت وی
منگر و نظر بمعنی ما بر ظاهر ایشان دل و جوهر فی ستر است و آنکس که ما بتو گفته‌ایم در
مجمع حاضر نیست اشموئیل گفت ای ایشاد دیگر پسر داری گفت آری خرد تر از همه
جوان نیست شبانی میکند و تلبیس صحبت با بر قوت در آمدن بمحافل و مجالس ندارد
اشموئیل فرمود تا او را آوردند و ایشا آنست که من جمع کو سفندان وی معلوم کرد
وبجهت متوجه شده از آنجا طریق بیرون دخانه رسید داود را دید که دو دو گوسفند
بر داشت در آب میرفت و از آن طرف وادی بدین جانب میآورد اشموئیل گفت الله اکبر
و شفقت این جوان بدین مقام است که ایشان را در آب نمی‌اندازد مخوف انکه تا کار
بیشان کلاغی گرد و پس هر یک را حمایت و حیثیت بآدمیان نیز حساب بیرون خواهد بود
و او مرد ظاهر آنست که حق سبحانه بمر تبه مبشر داود بر هایت او کرد و منشور خلافت
اکلاد آدمیان بنام او رقم فرموده گشت بیت تو لا بو دولتی از بن حمله فقط دولت
بده بدو حکم بلاغ بلاغت پسر داود را طلبید و بوی مذکور شد آنرا ما بشیر نموده
نفدا و را بر معیار امتحان کامل یافت دست مبارک بسر وی فرود آورد و علیکم بود
دلیل گشت و دعا و بجمالی با کبریم و صورت در نفس اختصاص پیرفت پیش اشموئیل
او را بشارت بنبوت و مژده ظفر بر دشمنان سلطنت داده و آنجد در آفتاب کار جهان
و در حضور بود دارم بر تابت تا او در میان نهاده باز گشت و بمقام خود آمد طالوت
بمحاربه جالوت فرمان کرد ابیه عزم رفت و در هی بوی داد و فی بعد دیگر
حق تعالی مرا خبر داده است که جالوت در بن حرب کشته گردد و بدست یکی
از اصحاب تو بقرابت زرم برو است که راست بیا از لشکر یان جزم کرد کشتن
جالوت را خواهد بود طالوت بر است بود وی بر اهتمام دولت شتر جمع و دنده
پسر خود با وی فرستاد چون از رفتن ایشان چند روزی بگذشت ایشا را دل
بجانب عزیزان کشید داود را بخواند و گفت ای پسر از برادران تو عزیزدارم

وخاطرم

وخاطرم بجهت ایشان مشوش است اگر خواهی بدمه خود را بجدای سپاه رود و خود را
بمعسکر طالوت رسانیده از ایشان خبری بیار داود در زمان قالو امتثال نموده
دمه را بر راعی افتاد الهی سپرده وقبائدی پوشیده و فلاخنی بر میان بسته بود
بکر دفتار و عصا بجهت دست گرفته روی براه آورد در اثنای طی مسافت
سنگی آواز داد او را بر هم برادر که من سنگ هرون بن عمران ام قاری دشمن ابی فضل را
بکشند که جالوت من خواهم بود داود آنرا بر داشت و در توبر نهاد سنگی دیگر
رسید او نیز ندا بر کشید که ای داود مرا فی و مکلان که من از حجر شعیب ام
بر فلان کس ظفر یافت داود او را نیز در توبره انداخت در نظرش سنگی دیگر افتاد او را
داد که ای داود مرا از سنگ اسحق بن ابراهیم ام مرا و بسبب من فلان خصم باشد
کرده ام بود داود که تو اینکار را هم داود آنرا نیز در توبره نهاد چون بلشکرگاه رسید
رسید که هر دو لشکر صف راست کرده بودند و میدان قتال از نا بیرون صف هیبت
در نظر ابطال چون دریا که بمد در تموج و اضطراب آمده بود بیت ذتاب آفتاب و برق
شمشیر بر افروخته هم بالا و هم زیر دو لشکر و سید بگوستاده ملک
مکه عالم افتاده سپید بو سپور ده ازو لشکر یان طالوت در برابر هشتصد
هزار سوار جالوت چون قطره در جنب قلزم نهایت می‌نمود و جالوت از هزار
رطل آهن اسلحه بر خود راست کرده طرید میکرد و در معرکه جولان کنان
میطلبید بیت جوشی از آهن دل الماس چنگ چو کرکان یکی کوه لشکر
رنگ چو برق درخشنده از تیغ و تیغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ
داود در قلب لشکرگاه طالوت نهاده آواز منادی شنید که از زبان طالوت
ندا میکرد که هر کس که بحرب جالوت بیرون رود و سر او را پیش من آورد دختر خود را
بحباله وی در آورم و نصفی از مملکت بنی اسرائیل باوی گذارم داود جنود برادران
آمد و گفت این منادی میشنوید گفتند آری میشنویم فهمید کم
مکه هیچ کس از شما با هوس دختر پادشاه و سودای سلطنت بنی اسرائیل
بحرب بیرون نمی آید گفتند ای پسر تو مگر نمیدانی که مبارزت با کسی باید
کرد هر یک این مرد است که در میدان بیرون جز حرب میکند چون دشمن وی
و بیرون آن مغرور هیبت پنت سری بمغز کجو دلی بر زکین حسام
وسنانی از آتشین چو بر چو شد از خشم چون تند میغ در آب آتش کند

از برق تیغ ای برادر زهره مردان جگر دار از هیبت این بی باک نا پاک آب
شده است و در تن دلیران از صولت این پیل مرد افکن تاب و توان نمانده که
حمله کند نزدیک است که باد کین و زاد این ما یه مردم که لشکر ما اند چون خس در تیه
پایمال سرگردان سازد بیت چو در دست او نیزه گردان شود بلای
دلیران و گردان شود چو شمشیر هندی برآرد بدست بصف هزبران
در آرد شکست حالا ما به هیچ نوع حیله ندانیم مگر آنکه بوعده نصرت که بهم دل
بنو داده امیدواریم بیت مگر لطف خود دستگیری کند وگرنه کسی چون
دلیری کند در تفسیر حدادی آورده که داود فرمود که اگر صلاح باشد
من بحرب او روم برادران حمل بر جنون کرده روی در هم کشیدند و گفتند
ای برادر حرارت آفتاب دماغ ترا خشک ساخته و تنهائی و صحرا نشینی ترا
از جاده خرد منحرف گردانیده این چه سخن بود که بودی که تو گذشت و این چه خیال
بود که در خاطر تو خطور کرده گنجشک ضعیف بال را طاقت مجادله عقاب سخت چنگال
چگونه باشد و کبک پر شکسته را قوت مقاومت با باز تیز چنگال چه سان
میسر گردد بیت گوزنی که در شهر شیران شود بمرگ خودش خانه ویران
شود داود دید که برادران سخن او بسمع قبول اصغا نمی کنند پیش طالوت
آمد و گفت دستوری ده تا بمیدان روم و شر این کبر نا پاک را از سر مسلمانان
دفع کنم طالوت خواست که با او سخن گوید پیران ایشان استعاقب پیش آمدند
و فریاد بر کشیدند و گفتند ای ملک این برادر ما دیوانه است گفتار او اعتبار ی
ندارد طالوت فرمود که شما باشید تا من ازو استفسار کنم و نقد سخن
او را بر محک امتحان زنم پس گفت ای داود مبارزت با جالوت کاری صعب است
و مخاطره عظیم دارد تو هیچ بار خود را در مثل این کاری آزموده گفت آری
یکبار گرگی که در دل حمل قصد از حمله او خون شدی و جای سپر از صولت او در جگر
دلیران گشتی بیت چون بنمودی بوقت خشم دندان شدی از زخم نا بیش
آب سندان گوسفندی از گله من بربود و من از عقبه رفته گوسفند بجا
از وی جستم و هر دو فک او گرفته حلق و دهانش از هم بر دریدم طالوت
گفت این نه بس کاری است چه گرگ را حکم سگ باید داد و از چنان خطر نیست
زیاده از این کاری کرده گفت آری نوبتی دیگر شیری بهیبتی عظیم هیأت

که سباع از خیال صولتش و پای اندیشه در بیشه شوار نشستندی نهادو تو
آسمان و گاو زمین از نهیب پنجه او فوق الثریا و تحت الثری هم بیا دستی
زد بیت چو بر خاست آن دیو از خشم دنبال فکندی شیر چرخ از هم چنگال
بزور پنجه کوه از پا فکندی سر فیل از یکجنگ از تن بکندی در رمه من
افتاده و من با وی برآویخته کرم نیش بوقاقم تا بشکست طالوت گفت این کاری صعب است
برادران گفتند ای ملک دیوانگی او را بنگر احساس کن که از بهر گوسفندی خود را
بدست شیر باز داده داود گفت گله من گوسفند امانت بود نزدیک من و
در این کار محافظت امانت کردم و همچنان بجز حق سبحانه در حق کنادی ببدید حمایت
خود مرا رعایت کرد امیدوارم که در حق کنادی خود نظر عنایت از من باز نگیرد
طالوت روی ببرادران وی کرد و گفت شما موسی این سخن به سخن دیوانگان
نمی مانند و من دانستم که اشمویل پیغمبر گفته است پس آن زره که اشمویل بوی داده
بود و برق تهییج کار از بهار او زان وی راست بیامد در داود بپوشید بر قامت
با استقامت وی راست آمد بیت ای لباس دلیری بر قدت بالای تو راست
جوشن تو سروی از گلستان لطافت برخاست طالوت بفرمود تا اسب
و سلاح او را بداود دادند داود سلاح بپوشید سوار شد و باز از مرکب فرود آمد
و گفت ای ملک با سلاح خوی نکرده ام و در سواری کاسب خود نیز توقف
و در با قیم بکذا [illegible] همین قبا [illegible] بحرب او روم اما شرطی هست
که بعد از قتل او دختر بوی دهی و شه یکملک با شم طالوت برین وجه شرط
کرده بقسم موکد گردانید داود بوان صورت که هلاک شه روی
بمیدان نهاد جالوت نگاه کرد پیاده دید پلاسی پوشیده و توبره در گردن
حمایل کرده و فلاخن در دست گرفته پرسید که ای غلام اینجا بر چه
و بچه کار میآیی داود گفت از لشکرگاه طالوت میرسم و بحرب تو می
آیم جالوت بخندید و گفت یاد کرد که تو بر در میدان من نیستی
و تاب حمله و طاقت من نداری بیت تیغ اگر تشنه خیال یابی برد
بمیدان او بی بنای تفشرد گوزنی که با شیر بازی کند بخون ریز خود
ترکتازی کند داود فرمود که محل اشغال است نه زمان
مجادله اگر ترا اعتماد بر قوت خود است مرا امید واری بمدد کاری

حضرت صمدیت نوکر کین معصری بر بسته و مرد امن دین پروری بمیان
نده ام پیت توان چوبی که بنیاد وفاداران براندازی من آن خواهم که
عالم را از جفا کاران بپردازم جالوت گفت از بن سخن آن دهکد رو بکار کرد که
مارا بتو رحم میاید و میدانم که نقد بر دست من کشته میشوی داود گفت بعون
خدای من تو زود تر کشته خواهی شد جالوت گفت که با من بچه چیز حرب
خواهی کرد داود فرمود که بفلاخن و سنگ جالوت بانگ بر داود زد که بلاجون
من پادشاهی جنگ بجنگ کشتند داود گفت آری سنگ اینست که کشنده جالوت
آتش غضب مشتعل شد گفت بیا و تا جدا دی داود هر سه سنگ را که
ذکر آن گذشت از توبره بیرون آورد بر فلاخن نهاد و خدا را یاد کرده
سر یک انداخت بجانب جالوت افکند یک سنگ بطرف جالوت افتاد و بر خود
او ندی سفر ده کاشته مرش پریشان شد و از قفا بیش گذار کرده قلب
لشکر را بر هم زد و سنگ بجانب میمنه افتاده هفت سوار از آن طرف
زیر و زبر کرد و آن سنگ دیگر بمیسره رسید و صفت جمعیت مبارزان
آن صوب را بجمعیت تفرقه مبدل ساخت و گفته اند هر سه سنگ با هم پیوسته یک گشت
و بسر جالوت آمد و بدان کشته شد و بعد از آن گفت که آن سنگها در هوا پریشان حصباء
ریزه گشت و بهر سنگ ریزه سواری کشته شد و عیان درین بیمن و اینها هست [illegible]
این بود که رقم پذیرفت القصه روایت شوکت کفار از تندی پیکار نکبت نگونساری
یافت و کلاه ظفر [illegible] بهر نصرت اهل اسلام دمیدن گرفت نسیم عنایت از مهب الطاف
[illegible] مژده فتح مبین بر بدست [illegible] ابواب کامیابی بمفتاح فتح [illegible]
[illegible] [illegible] بیت صبح ظفر از مشرق اسلام بر آمد و اصحاب
غرض دانش سودا بسر آمد قوم جالوت را چشم [illegible] [illegible]
عزیمت هزیمت [illegible] غنیمت شمردند [illegible] بر فرار [illegible] داده روی بکوه بر نهادند
داود خود پانزده جالوت افکنده و او بر خاک میدان افتاده بود سرش از تن جدا کرد
نزد طالوت آورد و لشکر او که هزیمت کرده بودند در صحرا [illegible] افتاده کرفتار
کشته و اغلب بقتل رسیده غنیمت بسیار از اسپ و سلاح بدست بنی اسرائیل
افتاد و سالما و غانما باوطن مراجعت کردند او طالوت را نقض [illegible] وعده
کرده بود نمود و پشیمان شد و از آن با فرمود و ملامت و نصیحت اشراف بنی

اسرائیل دختر بداود داد و نصفی از مملکت باوی گذاشت و بالاخره بر آن نادم
گشته قصد قتل داود کرد و خدای او را از آن خطر نگاه داشت و طالوت کشته
گشته تمام مملکت بدست داود افتاد و تفصیل این قصه در هیون [illegible] ایراد کرده
شد اینجا بدین قدر اختصار افتاد و حق تعالی از پادشاهی داود خبر میدهد و آتیه الله
و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت الملک پادشاهی تمام بنی اسرائیل جمع
دوازده سبط بودی مجتمع نشد پادشاهی او را کردن نهادند و پیش از بن هیچ
اتفاق نکرده بودند بلکه هر سبطی حاکمی جدا گانه بودی و دیگر از انبیا گذشته
هیچکس را نبوت و مملکت با یکدیگر جمع نبوده مگر داود و سلیمان او را هم نبوت ذو القرنین که
صاحب مملکت بود و خلافت و حضرت پیغمبر ما صلوات الله علیه هم نبوت بود و هم
هم قوت و هم مملکت هم نصرت بود و هم رفعت هم تواضع بود و هم هیبت هر چه همه
جدا بود نزد آنحضرت جمع آمدان نقد کامست که در گنج نوبست والحکمة و بکوش
سبحانه داود را حکمت داد که نبوتست و گفته اند که کتابست تورات و علم و زیاده ابتدا
ممایشاء از انچه خواست و آن علمی باشد که حق سبحانه به پیغمبران آموزد و گویند علم
بود جود او و ملکت بمیراث نیافت بلکه از پدر ابد سلطنت به تنها احتیاج داشت بعلم
مالکیا علم دین بود چه الحان طیبه هر گاه زبور خواندی مرغ و ماهی استماع نمودندی و
کوهها با وی موافقت کردندی یا صنعت زره گری بود که آهن در دست مبارک او نرم
تا حلقه حلقه کردندی هم گفته اند یا دانستن سخنان مرغان و مورچگان و از ابن عباس
رضه در تفسیر آمده که حق تعالی او را سلسله داده بود که طرفی آن
بمجره بسته و طرفی دیگر بصومعه او پیوسته و هر گاه وقت ظهور حادثه بودی
آن سلسله بحرکت آمدی و آن اصوات بانگ ظاهر شدی که او خبر کیفیت وقوع آن حادثه
میتوانستی [illegible] آن واقعه را طلب و بیم گردست بوی رسانیدی [illegible]
عنایت شرف صحبت بوی نوشانیدندی و هر محنت زده که بدو متمسک شدی
زمان از جامه خانه رعایت کسوت دولت در وی پوشانیدندی و چون خشم بنی اسرائیل
از سلسله دفتندی محقق را دست بوی رسیدی و مبطل بر کو فتن او قادر نبودی
و بعد از داود روزگاری در این جای بود و مؤمنان بر آن مستد [illegible] ود نوع در حق
و باطل بنوی کردندی تا ظالمان و اهل بطلان از آن شکل آمد حیل ساختند و سلسله
انگیختند و آن سلسله مرتفع شد و یکی از حیل ایشان آن بود که شخصی جوهری چند

قیمتی بودیعت نزد کسی نهاد و آنکس بوقت باز خواستن آن جواهر منکر شد و رجوع
بسلسله کردند منکر عصا میان تهی کرده جواهر در آن و تعبیه نموده بود و
کوفه بجو شنوانست که دست بسلسله زند تحت آن عصا بصاحب جواهر
که این را بیست مبادا تا من دست در سلسله زنم خداوند جواهر عصا را بنجو
او داده و گفت آن بود که نزد او محمل غدا را نزدیک سلسله رفته گفت خدایا اگر … فی
که آن جوهر بصاحب او داده ام سلسله را من نزدیک کرد آن فی الحال سلسله فرود
آمد تا دست بدان زد و بربالعزة روزی دیگر آن سلسله را از میان برداشت
ولولا دفع الله الناس واگر نه باز داشتی الله تعالی با شر مردمان بعضهم ببعض
بعضی از ایشان یعنی دفع کردن جالوت بداود و دفع المشرکان بمومنان ،
لفسدت الارض هر آینه زمین تباه شدی و منافع او باطل گشتی و ظلمت کفر همه روی
زمین فرو گرفتی و سبب آن عذاب الهی با هلهم جهانیان بیست و نابود شدندی
و بر روی زمین کس نماندی این عزیز مدفوع و مرفوع بدر آیه مذکور هست مدفوع
عنه … و آن شر و هست و آن شر و فساد دینی باشد چون کفر و فسق و انحه را جع میکنی
اذین هر روایت دافع کفر انبیا اند بالطها دلایل و براهین و داعی معالی امرات
معروف و ناهیان منکر … اند ز الیه دین با دینوی چون هرج و مرج و فتن فی
دافع آن هم انبیا و ایمه اند بمحملو که دین کار و سلاطین کامکار بحسن عقیده
و خلوص نیت سعاقد قوا علدین و صلت و مبانی سعادی … مکرمت الارذل طرق
و محتملات … نعرض … استیصال … سیاست و تیغ … تیغ
ایالت و سیاست بطریق حمایت و حراست مصون و محروس دارند و عباد الله را از … سا
عدالت ظل الله … بر جهان و جهانیان مرتفع کرد دخل … کلاء … انتظام
احوال العالمیان و لوازم استقامت امور مردمان … لولا السلطان لا ختل النظام
و تساوی الخاص والعام بیت گر تیغ سلطنت نکند جلوه دم بدم کس … نبز
حوادث امان نبود دفع فساد و فتنه و دفع بلا وجود وابسته است … شاه
زمان بود و گفته اند شر ظالمان را بظالمان دفع کند و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا
یا دفع میکند بلا بواسطه نماز گذارندگان از بی نمازان و ببرکت روزه داران از روزه
خورندگان و همین زکوة دهندگان از بخیلان و اگر همه متفق بر ترک ارکان اسلام
اتفاق کنند یکبار فرا العین ایشان را مهلت ندهد و در حدیث آمده است که اگر نه بندگان

دکوع کنند

رکوع کننده باشند و طفلان شیرخواره و بهایم چرنده هر آینه فرود یزد
بر شما عذاب را فرو ریختی و در هم شکند شما را در هم شکستنی امام قشیری
رحمه الله گوید که گوید فضل اولیا و خواندگان راه خدا و برکت … وان
بودی که دست مفسدان زمین کوتاه نکردی … و بلاد را زمیدادند کار مردمان
تباه شدی ولکن الله ولیکن خدای تعالی ذو فضل خداوند افضل و رحمت است
ابر دفع علی العالمین بر عالمیان و اهل هر زمان تلک این قصها که در و معجزات
و آیات بود از حدیث الوف و اماته و احیاء ایشان و تملیک طالوت و تنزول تابوت و غلبه
گروهی اندک از ضعیفان بر لشکر بسیار از جباران و قتل پادشاهی جبار که چون
جالوت بود بدست شبانی خرد سال آیات الله نشانهای قدرت خداوندست تلوها
علیک که میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بزبان و … براستی …
که مطابق واقع است و اهل کتاب و ارباب تواریخ دادند تا شکی نیست و انک لمن
و بدرستیکه تو لمن المرسلین هر آینه از فرستادگانی بهمه جهانیان و کافه خلایق
توانند یعنی امت دعوت و بیان آنکه امت بر سه قسم اند اول امت دعوت
و این قسم کافر و مومن را شامل است و دوست و دشمن در و داخلند کما قال النبی
کذ کلکم هنا که فی امته در این آیت کفار را امتنا و میخواند … جیا
از آن روز باز که مابین دعوت بکسترده و حبیب … بشارت بعثت نبوی وارد
تا روز قیامت همه با اختلاف کیشها امت دعوت وی اند یعنی خوانده وی شدند
اسلام دوم امت اجابت واز هذا امتکم امة واحدة و در روی امت هم مومن
وهم منافق هم متبع و هم مبتدع هم صالح و هم طالح سیوم امت متابعت و ایشان جمعی اند
رو باخلاص برسالت پیغمبر صلوات الله علیه گواهی داده و بصدق یقین او را پیشوای و
مقتدای دانسته هر چه فرمود بکار در متابعت تقصیر نکرده اما عقیده ایشان
مطلق تصوری نیست اگر … آلوده شائبه آب و گلست … سلوک سبیل اتباع
کامل کمال در داد … کارخانه جان و دل سته … منهاج اعتقاد
صحیح دقیقه فرو نگذارد بیت … وانحلاصه جان
خاک … تلک الرسل آن پیغمبران و فرستادگان که در این سوره ذکر ایشان
کرده یا آنها که علم پیغمبر … ایشان حاصلست یا آنان که بمرسل بودند از برای دفع
دین فضلنا افزون دادیم بعضهم بعضی ایشان بخصایص و فضایل علی بعض بر

دیگر واین تفضیل اما در رسالت جمیع انبیا علیهم السلام در این مساوی اند لا نفرق
بین احد من رسله همچون مؤمنان که ایشان در صفت ایمان مساوات هست و در مراتب
طاعات و قربات متفاوت شده احتمال آورده که تفضیل را توقیفی باشد که معرفت آن
جز بحکم شارع و اعلام او حاصل نگردد یا عقلی که باسباب تفاضل است دلالت بر کثرت
فضایل کند و در این آیت مراد قسم ثانی است که افضلیت بعضی بر بعضی ثابت میشود
جنانچه آدم مختص بود بکرامت خلقت و نوح باجابت دعوت و ابرهیم بشرف خلت
وعلی هذا امام سجاوندی رحمه الله برانست که لازم باشد بر لفظ بعض وقف کردن
تا توهم آن نشود که جار مجرور صفت بعضست چه آن تقدیم بیان فضل بعض بر
بعض شود و موسی علیه السلام از جمله مفضل علیهم کرده و حال آنکه مفضل علی
غیره است جنانچه حق تعالی میفرماید منهم از این پیغمبران من کلم الله کسی بود که
خدای با او سخن گفت بی واسطه و ترجمان و آن موسی بن عمران است قال الله تعالی وکلم الله
موسی تکلیما و گفته اند خداوند سبحانه بی واسطه با سه پیغمبر سخن گفته اول آدم را
گفت اسکن انت وزوجک الجنة دوم موسی را فرمود انی انا ربک و چنین است که حق تعالی
با موسی صد و بیست و چهار هزار و سیزده کلمه گفت و موسی استماع نمود سیوم
پیغمبر ما را صلعم فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی آنچه یاد بکرد از گفت بر صحایف نظم
در نیاورد اشتها داد و آنچه با حضرت در میان آورد در صحایف غیب از دیده دیگران
بمهر کتمان مختوم ساخته مکتوم گردانید بیت آن راز که با تو میافتد مرا از غیر
توای دوست نهان است مرا و چون از تفضیل بعضی بر بعضی هم از آیات فضل الانبیا
آمده و آنکه تفضیل بر جهه واحد بود یا بدرجات کثیره معلوم نشد بر وجه که
جمیع ایشان از جمیع بیان فضلیت بدرجات بسیار ثابت بود و فرمود و رفع بعضهم
و بعضا شد برخی را از ایشان درجات یعنی پایها بلند و سبب این تفاوت از گفته اند
حق سبحانه بعضی ایشان استعدادی تمام از برای قبول آن نبود که در حدیث نبوی
علی مصدره افضل الصلوات که فرموده من ذلک النور اهتدی بما اشار فی بیان واقع
است عطا فرموده بود و جمعی را استعداد قبول نبود مذکور بیان مشابه ازان باز گذاشته
پس افضلیت بقدر اشراق آن نور هست و قبول صاحب استعداد مراتب و لهذا حضرت پیغمبر
ما صلوات الرحمن علیه از تفاوت مراتب انبیا که در شب معراج دید بدین نوع خبر داد که آدم
را در آسمان دنیا دیدم و عیسی و یحیی را در آسمان دوم و یوسف را در سیوم و ادریس را

چهارم و

چهارم و هرون در پنجم و موسی را در ششم و ابرهیم را در هفتم و خود را تا مکان
المنتهی بر گذشت و بمقام او ادنی رسید بیت در آن شب که بالطرب یاد کرد
سوی روضه قدس پرواز کرد همه از پیغمبران در گذشت هم از نقاب
قوسین بر قو گذشت وجمعی از علما تفاوت را بر آن حمل کرده اند که بعضی
از ایشان مبعوث بفرقه آدمیان بود تنها و بعضی را کل از ایشان با تمام زمره
انسان یا بمجموع جن و انس و گروهی را در خواب پیغمبری داده و جمعی را
در بیداری و نیز بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم درجات است که او را
مکانا بلندا داده و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف فرموده که ظاهر است
که آن بعض پیغمبر ما باشد صلی الله علیه که مفضل است بر انبیا بفضایل بیغایت
و خصایل بی نهایت و آنکه بصریح ذکر او نکرده جهت اشتهار اوست بتفضیل
یعنی او مفضل بر همه و افضل از همه بمرتبه علیاست و متعین بدین وصف که
بر هیچکس مشتبه نشود بیت من نگویم چه گوید دانای عقل لیکن طراز لباس
دولت کیست ای عزیز محققان بر آنند که بحکم این آیه میان انبیا و رسل تفاضل
واقع است اما تعیین فاضل و مفضول مشروع نیست جنانچه رسول صلعم فرموده
است که لا تخیروا بین الانبیا مگر حضرت پیغمبر ما را صلوات الرحمن علیه که فضل وی
بر سائر انبیا بنص حدیث ثابت شده از جمله آنکه انا سید ولد آدم ولا فخر و چون سید
متبوع باشد تابع و او سید همه اولاد آدمست پس متبوع همه پیغمبران بود برکت
از ایشان باشد بعد از آنکه مستند بیان بفضیلت سید آخر الزمان کشیده
عنان اختیار از دست رفت جون قلم میخواهد که در فضایل سخن کنار بی کنار آید
بیت حرام دانم با دیگران سخن گفتن که حدیث تو آید سخن دراز کنم
بلکم که برند در هر که آن بسوی قست توکیا از کنم و از خصایص آن حضرت
که موجب فضیلت است خصیصه چند مذکور میکرد و بعضی بطریق نقل میرسند
و بعضی را بدلیل عقل معین میسازند اما آنچه بشهادت نقل ثابت شده دو نوع
یکی آنکه اثبات آن بنص قرآن باشد دوم آنکه بحدیث صحیح ثبوت پذیرد و از قسم
اول که استیفا آن از حیز احصا بیرونست بیست وجه در قلم ایراد تحریر آید
اول آنکه حق سبحانه ذکر او را رفیع گردانید که ورفعنا لک ذکرک یعنی نام آن حضرت را با نام خود
در کلمه شهادت تا قیام قیامت اقتران داده و قاعده بنای دین اسلام که مرضی اوست

بر آن نهاد **بیت** سر توحید از نبوت شد مکمل لاجرم • در شهادت نام
او با نام خود باشد قرین ۳۰ شب معراج او را بر همه متفوق ساخت و بر درجه
متصاعد کردانید که فدنا فتدلی فکان هیچ پیغمبر به او همچون از نکشته بود و کار قاب قوسین
او ادنی ۳ او را بکافه آدمیان مبعوث کردانید وما ارسلناک الا کافة للناس
هر یک از پیغمبران پیشتر تا در مکتب ادب تعلیم معالم شریعت دادندی او بر
همای هوای بعثت الی کافة الامم سایه دعوت بر مفارق عالم و آدم افکند
بر مجموع جن و انس فکند و همه را بر ظلال اقبال خود [illegible] ۴
نبوت ختم انبیا بوی ارزانی داشت که وخاتم النبیین کمال نهایات و مهر
انقطاع بر در پیغمبری نهاد و نادی جلالت و بر سر [illegible] لا نبی
بعدی در داد لاجرم بعد از وی طریق نبوت مسدود است وجمله دعوتها
الا دعوت او مردود **بیت** با ذات کعبت نو بدست کالنرد [illegible] بر دکاه
دکان انبیا ۵ طاعت او را عین طاعت نام کرد **ومن یطع الرسول فقد اطاع الله**
۶ صحت دعوی محبت خود را مشروط باقامت شهادت متابعت او ساخت
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی ۷ رضای خود را با رضای او قرین کرد والله ورسوله
احق ان یرضوه ۸ در مرجوع حکم او را داخل محکمه عزت و کبریا کردانید فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ۹ بیعت او را بیعت خود خواند ان
الذین یبایعونک انما یبایعون الله ۱۰ اجابت خود را اجابت او قرین داد استجیبوا
لله وللرسول ۱۱ بنفی و اثبات فعل از مقام قرب وی اخبار فرمود وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی ۱۲ او را بحسن خطاب اختصاص لطف داشت مجموع انبیا را بکنیه
علامت مخاطبه کردانید یا آدم اسکن یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی انا
ربک یا داود انا جعلناک خلیفة یا زکریا انا نبشرک یا یحیی خذ الکتاب یا عیسی ابن
مریم اذکر نعمتی چون نوبت بخطاب آنحضرت رسید او را بنداء کرامت خواند
یا ایها النبی انا ارسلناک یا ایها الرسول بلغ **شعر** کلا باسمهم نادی وللحبیب [illegible] یقال
یا ایها بالرفع والعظم ۱۳ بغیر او کاوری قسم یاد کرد لعمرک انهم لفی سکرتهم [illegible] حیات از
روز آفرینش او بر ساخته [illegible] و در دین قلم قسم و فی و نصیب
از فضیله سید [illegible] شد **بیت** بجان [illegible] خود
خوردن بجان [illegible] ۱۴ او را بیان نام از اسما حسنی خود [illegible]

خود را عزیز گفت ان الله لعزیز عزیز او را بهمین نام خواند لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیه خود را نور خواند الله نور السموات والارض فی فضیلت نور را
بهمین نام روشن کردانید قد جاءکم من الله نور خود را ولی گفت الله ولی الذین
آمنوا خود وی فرمود واجعل لنا من لدنک ولیا خود را اول گفت هو الاول و او را
همین نام نهاد وانا اول المسلمین خود را حق خواند فتعالی الله الملک الحق و او را گفت
قد جاءکم الحق خود را شهید خواند وکفی بالله شهیدا و او را فرمود وجئنا بک
علی هؤلاء شهیدا خود را هادی گفت وانا لنهدینهم سبلنا و او را هم بدین نام خواند
ولکل قوم هاد خود را رئوف الرحیم خواند ان الله بالناس لرئوف رحیم و او را
همین دو نام بستود بالمؤمنین رئوف رحیم **بیت** ای او داد نام خود [illegible] کاد
کز آن نام نامی شود نامدار زمین و زمان خرم از نام و صیت بدین نو بس آسمان
نام و صیت ۱۵ او را رحمت عالمیان کردانید وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و
آنحضرت را رحمت که رحمت ایشان بود همه را بطریق نجات دعوت میکرد و بر تحصیل
درجات ترغیب میفرمود ۱۶ مؤمنان را بصلوات وی فرمود و خود با ملائکه بر وی صلوات
فرستاد ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
خواجه صلوات الله علیه فرمود که هر که تهنیت کو شنیدم بنی بر من نماز کند
دو ستود ارم و دنیا و هر چه در وست **بیت** کو برتا دردو ... با فرشتگان
ای بنده خدای خویش انفاق کن نعل درود اذ شکر مصطفا طوطی وجود ... دنیا
مذاق کن ۱۷ حوض کوثر بوی عطا فرمود انا اعطیناک الکوثر تا تشنگان دنیا
شوق را از انبیا و غیرهم بآن زلال ذوق آمیز سیراب کرداند ۱۸ مقام خود را
مستقر کرامت و ساخت ان یبعثک ربک مقاما محمودا **بیت** ای ذات تو
در کون مقصود وجود نام تو محمد ومقامت محمود ۱۹ نام او را از نام خویش
کردانید فمحمد محمود دو هذا محمد **مصراع** فذو العرش محمود و هذا محمد در بصائر الکلمات
آورده که حق سبحانه حمید است ومعنی حمید هم ستوده بود و هم ستاینده و ستوده
بمحامد اسما و صفات و ستاینده است بندگان را بر ادای طاعات و عبادات و محمد
نیز ستاینده است و از آن محمد ستوده که مثنا زبان عنایت بر ثنای او بایست و طی
را ستاینده محامد حق و چون مرتبت ثنا ستاییم تو محمدی همه عالم را ستاینده
و ستایش تو را همه بشر است لاجرم من ثنا بیستایم و ستوده کرد همه در بیش

بیت در ستایشی نجه ایسه کذر ده لاجرم از همه ستوده تری در کلام مجیدن
مکرمه انسر تا قدم آن محترم یاد کوردیکه از اغلب صفات صوری و معنوی و جزا داد
سران سرورد که ذی بنی آدم افسر کرامت بوده در لفظ لعمرک بیان شود نرکس دیده سی
دیده امتوره کجشم فلک بلورو خنشی شدی مر روضه و لا تمدن عینیک نشوو نما
داد صدف کوشی با هوش شنو آکه مخزن جواهر اسرار حقیقت بوده درج مجی
کایت قل اذن خیر لکم جای قرار مستقر و فرموده آفتاب روی دلفریبش بلوح حفظ
نقش نرتی تقلب وجهک آکه افتنه و العالمون مفتاح زبان کوهر بارش مرجع حرف
فلما شرفناه بیان تکلم تصرف طبع و نفس محفوظ و مصون شرح سینه نی کنجینه
در قفول انشرح لک صدر که مذکور نیتر دلی غلبه و محیصه نزل به الروح الامین علی
قلبکم فهم و مسطور کوده ستینی بحر محیط از رشک بخاوتنا و کف بیمر وی کرم
در آیه و لا تجعل یدک مهینا ایکو دن کو بت فرمان مکلاسته مزاحمت کشتاق یمین
نحوی انقض ظهرک برصفت بشت قوی سا ستش که دشتی و لیاارز و پلک رشتم و مضمون
انکنفوم وصف بابیلن عطایه اشاره که مرقع عرش فرش اوستره دمنکفل بیت ایدر سر
تا پا چو چشم خوبش عیب سر د نی جهدت نوا و لو جمیع بن حسن ره یاد منی دیکر
کلام هدایت انجام و کتاب اعجاز انتساب بحر و صفات و زیبا سمات وکثرت ستا
و رفعت مناسب و حسن افعال و نیکو خلقلشی اشارات تشریف و کنایات لطیفه
داده و داعی حق کذاری و خدمت کاری مقتضای آنست که شمه از آنها بر لوح بیان
نکارد زیبا روی و سوچنی و الضحی و اللیل اذا سجی لعیای جنت وجوه کو قرمطوف
بعطیک ربک فترضی ینه عزتش و لکن رسول الله و خاتم النبیین دلیر حشمتش و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین بیان جلو تش انا سنلقی علیک قولا ثقیلا نشان جلوتش
فاصبر له و سبحه لیلا طویلا تحفیف حالش و وضعنا عنک وزرک که تریف کمالش
و رفعنا لک ذکرک انجاح حاجتش فلنولینک قبلة ترضاها اصلاح دعوتش ایله لت
سند مزاجتا طبع سلیمش فبما رحمة من الله لنت لهم قدره عظیم حفاالله عنک
لم اذنت لهم قوت عزمش فاذا عزمت فتوکل علی الله غایت صبر فی و اصبر و ما صبرک
الا بالله دنو و بیشی ثم دنی علو منزلتش و کان قاب قوسین او ادنی پاکی جامه اش و
ثیابک فطهر کرم کمال اش و به یک قلب بشانه قدمش و لا تکن کصاحب الحوت خمت
همیش و توکل علی الحی الذی لا یموت ستور غالبیتش لیظهره علی الدین دستورم

کاملیتش

کاملیتش و تقلبک فی الساجدین شرح لشکر آیتش بوی المؤمنین مقاعد للقتال
ترجیح بنایی و داتایشی نظر کیف مد الظل ای الامثال اشارت متصل بنایش
انا ارسلناک شاهدا شهادت مقترن بسعادت لیکون الرسول علیکم شهیدا کفا
ناهیش بالحیاة عنده و نهیه مرقون مالا تعلمون بار کاه و السابقون
الاولون دوشا هی تصیرتش فبصرک الیوم حدید آشنا موعظتش فذکر بالقرآن من
یخاف وعید موله میمونش لا اقسم بهذا البلد مقدم همایونش یاتی من بعدی اسمه
احمد کمال محبتش ما ودعک ربک و ما قلی جمال صورتش و للآخرة خیر لک من الاولی
حوض مورودش انا اعطیناک الکوثر دشمن مردو دش ان شانئک هو الابتر قوت
بازوش جاهد الکفار و المنافقین علم بیضا ستش و لقد جاء کم رسول من انفسکم
میدان داری و حکمش و ما کان الله لیعذبهم کار کذاری عزتش ما کذب الفؤاد ما رای
لمعه جراغ و سر اجا منیرا جلوه باغش شاهدا و مبشرا و نذیرا شرح نفیس
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و جمع و صفیش و کذلک اوحینا الیک رحی ناطق
دلیلی ترش و ما ینطق عن الهوی شرح اعلی ترش علمه شدید القوی سیرتش
یس و القرآن الحکیم سیر سعادتش و انک لتهدی الی صراط مستقیم
تمهید بالنسبة بعث فی الامیین رسولا تاکید جلالتش کان علی ربک حتما
مقضیا وفور عقل کاملش ما انت بنعمة ربک بمجنون ظهور اجر اخلاقی
و ان لک لاجرا غیر ممنون دفع کو دلش لیو لعمرک بانهم دعوت ظهور بلند
فلعلک باخع نفسک علی آثارهم حلاوت تلاوتش و رتل القرآن ترتیلا کلمش
ذهادکش و تبتل الیه تبتیلا خلق بزرکوارش و انک لعلی خلق عظیم لطف
بشاد بش بالمؤمنین رؤف رحیم بهترمش فاذا فرغت فانصب توجه
بردوامش و الی ربک فارغب تعلیم دلاسنش اقرأ باسم ربک الذی خلق
تعویذ حراستش قل اعوذ برب الفلق صبا العنا ندازش فاصدع بما تؤمر مجادل
اهل انکارش قل فاتوا بعشر سور مثله اسماء و لیغش و انا اول المسلمین حکم
اولویتش النبی اولی بالمؤمنین صحیفه احکامش تنزیل من الرحمن لطیفه
اعلامش الرحمن علم القرآن معراج کرامتش سبحان الذی اسری تسهیل
امتش سیجعل الله بعد عسر یسرا سیچه بر نوش طه ما انزلنا علیک القرآن
زهده و فی وحضوش منتقر ذلک علا تنسی استقامت تمهید فی قیمه

تا فلة لك استقامت نصیبدش فاستقم كما امرت ومن تاب معك قیام غارش
فصل لربك محرمیة ذللش فانحر تن الم نشرح لك صدرك وعده رجعتش برادك الی
معاد سلوت حضرتش لا یغرنك تقلب الذین كفروا فی البلاد تاكید صدق و انه لقد صدق
الله رسوله الرؤیا بالحق تمهید موعظه نافعه اثر وما یدریك لعله یزكی لعت فصاحت شعارش
من المنذرین بلسان عربی مبین كرامت دثارش لقد جاءكم رسول من انفسكم وهذا النبی حسن شاهد
رای من آیات ربه الكبری بمن مجاهد اش ما زاغ البصر وما طغی مصباح روحش والیه انیب
مقام مزحش نصر من الله وفتح قریب تحمل محنتش فاصبر صبرا جمیلا تحمل حدیقتش
قم اللیل الا قلیلا طرح یتیم نوازش فاما الیتیم فلا تقهر شرع كارسازیش واما السائل
فلا تنهر غزارت علمش وعلمك ما لم تكن تعلم سلامت فهمش اقرا وربك الاكرم حجت
حكایتش نحن نقص علیك آیت روایتش بلغ ما انزل الیك عیار ارشادش نزلنا علیك
القرآن تبیانا وظایف ورادش واذكر اسم ربك بكرة واصیلا دمزیارتنام سعادت
فرجامش طه وازی از كلام دولت انتظامش فیم انت من ذكریها دین پسندیده اش
ان الدین عند الله الاسلام قبله بكزیده اش فول وجهك شطر المسجد الحرام اعراض
عن اعراضش فتول عنهم فما انت بملوم تهجد انتقاضش ومن اللیل فتهجد به وادبار النجوم
نوازش اولیاء حضرتش واخفض جناحك للمؤمنین كدازش اعدا یعد ولئش قل [illegible] فذرهم
حصن حصین پناه حمایتش من شر الوسواس الخناس جاه سالكان راه هدایتش كنتم خیر
امة اخرجت للناس درباجه ثبت دعوتش یا ایها [illegible] سفیر جریده اهل بیعتش
اذ یبایعونك تحت الشجرة اصحاب بزرگوارش من المهاجرین والانصار در فنون شفیق
بكو كاریش ثانی اثنین اذ هما فی الغار فاروق دینش یا ایها النبی حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنین
یقینش [illegible] وجهك الذین معه [illegible] اللیل [illegible]
ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل داماد عالی قدرش [illegible] ولیكم الله [illegible]
[illegible] طهارت [illegible] ویطهركم تطهیرا سخاوت وجود [illegible]
ویطعمون الطعام علی حبه مسكینا ویتیما واسیرا [illegible]
صراطا مستقیما تحف صلوات صلوا علیه وسلموا تسلیما **بیت**
ای كرده لطف خود بجودی خود ثنا • ما را بكجا ومدح وثنای تو را بكجا •
كا یم تا ثنای تو دم زنیم • در مهر [illegible] لعمرك واللیل والضحی • لطف خدای •
جمله كالانخلوترا • بكعرف كرد وداد بعنام مصطفی • **قسم ثانی** از خصایص

افضلیت

افضلیت آنحضرت صلوات الله علیه كه باحادیث صحیحه ثابت شده وجوه
قسم [illegible] ابست كاستیفا آن از سرحد شمار [illegible] وزینت ومحاسن [illegible]
ازحصر عشر عشیری از آن عاجر لاجرم برایراد بیست وجه كه اشهر واوضح بود
اختصار نمود ١ آنكه بوجود [illegible] اول ما خلق الله تعالی نوری •
هنوز حضرت واجب الوجود بمقتضای كرم وجود قرعه اختیار بر صفحه ایجاد نكرده
بود ومقابله رحمت المقال [illegible] قضا بمقتضای تكوین [illegible] كشاده
بلند پرواز [illegible] بجناح نجاح در هوای [illegible] طیران مینمود **بیت**
كلك عنایت چو رقم ساز كرد • از همه پیش این رقم آغاز كرد ٢ آنكه گوهر نبوت
یكدانه [illegible] انبیا [illegible] بود • كنت نبیا وآدم بین الماء والطین **بیت**
ای [illegible] نبوت نهاده پای • وآدم هنوز بود [illegible]
صحیحه [illegible] كه از آنحضرت صلوات الرحمن علیه سوال كردند كه متی وجبت لك النبوة
چه وقت بود كه منشیان دیوان عنایت طغرای [illegible] نبوت [illegible] نام نامی
تو موشح كردانیدند [illegible] زمان در بوستان هدایت منشور [illegible]
رسالت را باسم سامی تو رقم زدند فرمود [illegible] عالم [illegible] وآدم بین الروح
والجسد [illegible]
هنوز آدم [illegible] این خاك برنداشته بود ودست قدرت رایت نفخت فیه من روحی
بیفراشته **بیت** [illegible] در نبوت او • پیشتر از آدم [illegible] وجود
زاحمد [illegible] كه آدم هنوز بود [illegible] پیغمبر
صلوات الله علیه [illegible] چنانكه آخرین پیغمبران بود اما [illegible] عالم غیب •
اولین ایشان است كما قال علیه السلام كنت نبیا وآدم بین الماء والطین وبیان این آنست كه
حضرت ذو الجلال [illegible] كان الله ولا شیء معه اول [illegible]
كرد بانكه وجود [illegible] در میان باشد بصورت [illegible] مطلق [illegible]
شئون [illegible] امتیاز [illegible] بعضی صور [illegible] معلومیه [illegible] تعیین [illegible]
وحقیقت محمدی [illegible] حقایق سایر موجودات [illegible]
حقیقت اند [illegible] بصورتها [illegible] واقع شده است در غیب علم [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] صورت وجود [illegible] حقیقت
[illegible] گرچه [illegible] تاره [illegible] بعقل وتاره

بقلم و تارة بروح و با نور تعبیر کرده است چنانکه قال صلعم اول ما خلق الله
العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله روحی و نوری و شک نیست که خلاصه
عبارتست از حقیقت محمدی که رتبه اولیت جز بکمال صفای آن نتواند بود
و صورت وجودی سایر خلایق منشعب از صورت وجودی اوست حقیقتا است و تمییز
با منتهی می شود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اولا افراد آدم است علیه‌السلام
و سایر انبیا اعم مادام که بصورت جسمانی عنصری انسانی عالم در شهادت ظاهر نشده
بنبوت موصوف نگشته بخلاف پیغمبر ما صلوات الله علیه که پیش از وجود در عالم
موجود شده بشارت داده و اعلام کرده آمد بنبوت بالفعل بیت صلی
شیرش [illegible] کنت نبیا بود آن آگاه بود در حرم [illegible] شمع نبوت
فروز و آب و گل آدم هنوز [illegible] آنکه [illegible] فرزندان آدم است [illegible]
در عهد [illegible] که سابقا در سیادت اولاد آدم مسطور شده مذکور گشته در تفسیر
کبیر از کتاب فضایل الصحابه که امام محی السنه بیهقی رحمه الله تالیف فرموده
نقل میکنند که روزی مرتضی علی رضی الله عنه از دور پیدا شد حضرت رسالت صلوات
الرحمن علیه فرمود که هذا سید العرب عایشه صدیقه گفت الست انت سید
العرب خواجه عالم در جواب فرمود که انا سید العالمین و هو سید العرب
و بجوز ثابت شد که آنحضرت بسیادت علیا افتخار [illegible] فاضلتر از همه ایشان با
آنکه گرامی ترین اولین و آخرین کما قال صلعم انا اکرم الاولین و الاخرین علی
الله و لا فخر و هر که اکرم بود افضل باشد آنکه عالم بطفیل وی با ذکر عدم
بصحرای وجود آمد بیت هست مهمان سرای نعمت هستی عالم و آدم
طفیل خوان محمد در ریاض المذکرین از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که روزی
حضرت صدر بارگاه رسالت از حجره طاهره بیرون آمد اثر بهجت از صفحه جبهه
مبارکش ظاهر بود قمر مستنیر از لوح جبین مبینش [illegible] و باهر گفتند یا رسول الله
ما حضرت را بغایت مبتهج و مسرور می بینیم فرمود که هم جبرئیل امین نزد
آمد و گفت حق سبحانه ترا سلام میگوید و لولاک لما خلقت الافلاک و لولاک
لما خلقت الدنیا آنکه تو نمی بودی سرابستان بهشت در ساحت وجود ظهور
نمی آمد و اکنون بواسطه تو بود که عماد قلعه [illegible] اساس حجره [illegible] دنیا نمی افکند
[illegible] مضمون این حدیث مفهوم می شود که میزبان ابداع همه عالمیان [illegible]

احتیاج بطفیل این مهمان حجره ابیت عند ربی صلای دعوت وجود زده است شعر
سرا پرده [illegible] الافلاک قد خلقت لولاه ما الفضت الافلاک تکوینا و از ینجا گفته اند بیت
بیا که مایه لطف کردکار جهان را تو میهمانی عالم [illegible] مهمان طفیلی [illegible] آنکه
حق تعالی او را حبیب خود خواند و این حدیث در [illegible] دلالت که حق سبحانه ابراهیم
خلیل گرفت و موسی را نجی و مرا حبیب پس فرمود که بعزت و جلالم که برگزینم
حبیب خود را بر خلیل و نجی خود [illegible] ابراهیم خلیل بود و اتخذ الله ابراهیم
خلیلا آنحضرت حبیب خلیل است و میان حبیب و خلیل فرقهاست خلیل [illegible]
از ابتدا بجهت خلت داده و اذ ابتلی ابراهیم ربه حبیب را اول بکسوت محبت [illegible]
و ربک یخلق ما یشاء و یختار ملکوت آسمان را نظرگاه خلیل ساخت و کذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات نظرگاه خلیل را قدمگاه حبیب گردانید ثم دنی فتدلی
خلیل بخود متوجه گشته و قال انی ذاهب الی ربی حبیب [illegible] بارگاه
جلاله [illegible] فاسری بعبده [illegible] خلیل طلب هدایت کرد سیهدین حبیب
را بی طلب دولت هدایت داده و یهدیک صراطا مستقیما خلیل طمع مغفرت
بشارت [illegible] و الطمع ان یغفر لی خطیئتی حبیب را بی طمع بزمرده فرستاد لیغفر لک الله
خلیل [illegible] خواست که روز جزا رسوا مکرد و لا تخزنی یوم یبعثون
حبیب را بی خواست و همین بشارت دادند یوم لا یخزی الله النبی خلیل [illegible]
بخود اضافت کرد فمن تبعنی فانه منی حبیب عاصیان امت را [illegible] مرحمت و شفاعتی
لاهل الکبائر [illegible] خلیل [illegible] دیگر [illegible] بود و اذن فی الناس بالحج حبیب را
کنتم خیر امة [illegible] خلیل [illegible] الله
لا کیدن [illegible] حبیب قسم یاد کرد لعمرک انهم لفی سکرتهم [illegible] خلیل [illegible] خلت
مقام خلت یافت و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی حبیب از محبت [illegible]
شفاعت یافت و لسوف یعطیک ربک فترضی [illegible] موسی نجی بود و [illegible]
[illegible] مرتبت حبیب [illegible] دست بود چون ماه تابان تخرج
بیضاء حبیب را دلی بود چون خورشید درخشان مثل نوره
کمشکوة [illegible] عصا [illegible] سنگ بیرون آورد فانفجرت منه اثنتا عشرة
عینا حبیب را چشمه حیات از اصابع روان شد چنانچه در قصه
حدیبیه مشهور است نجی رضای حق طلبید و عجلت الیک رب لترضی حبیب را

رضاء حبیب خواست فلنولینک قبلة ترضیها بخی بدعا و شرح صدر طلب برب اشرح لی
صدری حبیب را بانکه طالب کند از سعادت عطا کرد الم نشرح لک صدرک [illegible]
در احکام شریعت سخن گفت و کلم الله موسی تکلیما و حبیب را در رقیه نور بر لطف را بحقیقت
اطلاع داد فاوحی الی عبده ما اوحی و در این باب فرموده است بیت شنید الکلام
بی ما و ان معاینه معانی را ز در باز • لباس هم بر بالای باوشک • سمند عقل در صحرای
اولئک • نکشش بر تو ست آن روز شنیده • زبان زین گفت و گوبا یدبرینک ٤ آنکه
میان دو کتف سید کشش بخاتم نبوت بیارا ستند چنانچه در حدیث جابر انصاری
آمده است که رایت الخاتم عند کتفه مثل بیضة الحمام فی الحدیث • قال من قال
دا برمی بود ان خلال مشکین که مرخولند نبوت را بدان مهر کرده اند بیت
ذات تو بی مثل تو مهر نبوت کار چه بود • مهر شد همچو گوزین پس در ایجکی و آن •
نشان مزد این وجود بود که بدو و سیمتنا تمام بافتی با گردنامه عشاق کردها لو عشاق
با بواسطه آن مهر سلسلة محبت آمده بیت تو نخجه مرغ دل اهل عشق را بتمام ••
بمهر مهر نبوت فکنده در دام ٦ آنکه جوامع کلام یعنی سخنان جامع که الفاظ مختصر
معانی جلیل بودی بوی عطا کردند • اوتیت جوامع الکلم ٧ آنکه او را برای اتمام مکارم
اخلاق مبعوث کرد اینند ان الله بعثنی لتمام مکارم الاخلاق و کمال محاسن
الاخلاق و اگر نور بعثت و ظهور نها مدی برای تکمیل مکارم صفات را [illegible]
و بنای تتمیم محامد الاخلاق سمت تهیه نپذیرفتی ٨ آنکه دین متین تو بجود •
با وجود او تمام کرد اینقدر در صحیحین آمده است که مثل من و انبیا پیش از من چون
مثال مردیست که خانه بنا کند و بیشک همه آن را ساخته و آراسته کرده اند و موضع
یک خشت از او بی نهاده باشد مردمان بیایند و آن موضع را طواف میکنند و
از آن زینتها متعجب گشته میگویند چه خوش بودی اگر این خشت بجای بودی
تا اسم تمامی بپیوستی بنا الاقاقوا نشستی کرده پس فرمود مسلم که من ان خشتم
با نکه بنای نبوت بمن تمام شد و چه نیکو گفته است بیت چار دیوار آن [illegible]
کلا دم سرشته بود • تا قصر دین بخشت وجودت شود تمام ٩ آنکه بساط •
بسیط زمین را مسجد عبادت وی و امت وی کرده اند جعلت لی الارض مسجدا
و دیگران اجزا معتدی خاص مخصوص بسته عبادت کرده اند ١٠ آنکه خاک پاک را در صفت
طهارت وی داشت وی بمنزلهٔ آب طهور ساختند و تراب الطهور را و تیمم

درهیچ ملت

درهیچ ملت مشروع نبوده ١١ آنکه وی را با لقا ترس در دل دشمن منصور گردانیدند
و نصرت بالرعب و انبیای دیگر را قوت چندان بیش نبود که روی بروی با دشمن
مقاومت کردندی و به نبوت پیوسته که هنوز میان آنحضرت و لشکر دشمن مسافت
یکماهه راه بوده که ترس بر ایشان گماشته عزیمت هزیمت را تصمیم میدادند ١٢ آنکه
مال حرام کفار را غنیمت حلال وی ساختند و احلت لی الغنائم و بر پیغمبران دیگر
حرام بود ١٣ آنکه معتزلان [illegible] برا فضلیت او اقامت شهادت نموده اند از رجال ایشان
در هر دیار ضرب لها دو سه آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده جبرئیل
علیه السلام گفت ای سید المرسلین مشارق • و مغارب زمین بپیموده ام و طوایف •
خلائق را تفحص نموده قبیله بر قبیله آزموده هیچ کس را از تو فاضل تر ندیده ام و هیچ
خاندانی را از خاندان تو بهتر نیافته ام شعر العرب خیر الناس ثم خیرهم • محمد خیرهم
خیر خیرهم بیت همه دل پای نمود هم از تو خوشتر بیامد • جو بعینه شد سید هیچ
تو گوهری بیامد ١٤ آنکه او گوهری که سر از صدف خاک بر آورده وی باشد انا اول من
ینشق عنه القبر ١٥ آنکه روز قیامت لوای حمد بدست وی بود و آدم که ابو
البشر است با ما سوانبیا در زیر لوای کرامت وی باشند آدم ومن دونه تحت لوائی •
بیت آدم ومن دونه تحت اللوا • اهل جهان تو لوای فراخته ١٦ آنکه امام انبیاء
و خطیب ایشان روز قیامت وی خواهد بود کنت امام النبیین و خطیبهم
١٧ آنکه اول کسی که بر حلقه در بهشت جنبانید او باشد انا اول من یحرک حلق
الجنة ١٨ آنکه رایت شفاعت کبری بکف کفایت او باز داده اند و اعطیت الشفاعة
ای مرعوالکرمه هم امید شفاعت تست انکه [illegible] کناه کاران کردی پیدا
که خالی [illegible] به هر دم و صیاد [illegible] بیت همه از کس شفیع
اصل جمعیت جمیع تو بی کر چه اندک بضاعتی دادیم از تو چشم شفاعتی
دادیم اما آنچه مقتضای عقل در باب فضلیت تو از گفت [illegible] بشمار است
لهذا جمله [illegible] مقتضای وقت [illegible] لوح بیان زاده [illegible] بر می سازد بدانکه فضل
کمال انبیا [illegible] یا بحسب جامعیت است یا بکثرت امت یا بکمال معرفت یا بقوت
ذکر و شهود یا بسیاری معجزها یا استحکام احکام شریعت و [illegible]
[illegible] کامل تر بوده در [illegible] از امتحان [illegible] ایشان
قصب السبق ربوده اولا جامعیت [illegible] شریعت روشن شد که هر چه مجموع

پیغمبران داشته اند حضرت خواجه ما صلوات الله علیه جامع آن بوده و بعضی
خصیصه جنس الجنس که هیچ یک ایشان تفوق نموده در تفسیر کبیر آورده که حق
سبحانه حضرت مصطفی را صلعم فرمود که فبهدیهم اقتده یعنی بسیرت انبیا اقتدا
باحوال ایشان ای پیروی نمای اشارتست برانکه بر وصف و سیرت هر یک مطلع شده
اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیراکه اقتدای پیغمبر به ایشان در اصول دین نباشد
چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شرایع ایشان را ناسخ شرایع ما
است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود چون صفات متفرقه
سنیه و خلال پسندیده علیهم جمیعا همه ایشان متفرق بوده نزد او تنها
مجتمع است بضرورت همه افضل و اکمل باشد بیت هر چه خوبان همه را داده اند
قسم تو تنها که تمام آن داده اند و نزد کبرا حقیقت نبوت پیوسته که اصل
و منشأ و معاد جمله مظاهر حضرت حقیقت الحقایق است یعنی حقیقت محمدی
و نور احمدی جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع مبادی مراتب اعتدالات ملکی
حیوانی و انسانی اخص نسبت عالم علوی و سفلی صورت و اجزای تفصیل و آدم و آدمیان
ظاهر برای ظهور رتبه تکمیل و سر آدم و من دونه تحت لوائی اشارت بدین معنی
است بیت آنچه اول شد پدید از جیب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب
بعد از آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم یک علم از نور پاکش
عالم است یک علم ذریت است و آدم است نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون مصطفی هر ذات بود واجب آمد دعوتش هر دو جهان دعوتی
ذرات پیدا و نهان تخمی و از بیان تخصیص [illegible] خصوصا بیشتر [illegible]
جمعیت و غایت جامعیت معلوم و مفهوم ارباب علوم و فهوم است دیگر آنکه
امت این نیز ظاهر است که هیچ کس از انبیا جز آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه
مبعوث بتمام جن و انس نبوده و هر پیغمبری را برابر صلحا و عباد امت اوست
پس ثواب آنحضرت از همه بیشتر باشد و کثرت ثواب موجب مزید فضل است
و برمز انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ایمائیست بدین فضیلت شیخ حکیم ترمذی
قدس سره گوید استعداد امارت هر پیغمبری نقدی بعینه اوست که [illegible]
در زیر فرمان باشد اسباب اقتدار او فراخور آن خواهد بود چنانکه شهری
را حاکم و فرمان فرمای بود اساس حکومت لا بد آن شهر خواهد داشت همچنین

سلطان اقلیمی

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

سلطان اقلیمی را دولت و ایالت سلطنت از مال و رجال موافق حال و حسب التوارث
و آنکه همه اقالیم در تصرف او بود هر آینه خیل و حشم و طبل و علم و جنود و عساکر
و نقود و جواهر و دفاین و خزاین فراخور عظمت او تصرف تواند کرد پیغمبر
که بطایفه مبعوث شده اند از کنوز ترجیح و جواهر معرفت الا بقدر حال آنقوم نبوده اند
و شوکت و صولت بهمه اهل شرق و غرب بلکه بمجموع انس و جن هر آینه از گنجهای اختفا
و ذخیرهای معانی و در و فیض کامل وجود فضل شامل آنچه بدو عطا
کرده اند مناسب قدر وی باشد و همه رعیت و ملازمان عتبه حضرت او
و از مرید بین قسمت پیغمبر ما صلوات الله با سایر انبیا علیهم چون نسبت سلطان
همه ممالک است با حاکم یک شهر یا پادشاه یک مملکت بیت همه انبیا در پناه تواند
تو شاهی و ایشان سپاه تواند تو مهر منیری همه اختری تو سلطان
انبیا لشکر تواند و با آنچه اشارت و خبر کلام است باینکه او افضل انبیا باشد
بر فضیلت خیریت بواسطه متابعت آنحضرت است فضیلت تابع موجب فضیلت
متبوع است همین سبب آنکه جمیع متبوعیت با افضل انبیا در هیچ کدام مشابهت نظام
یافته اند علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل و از ان نیز که حضرت رسالت صلوات الله
علیه فرموده که [illegible] پیغمبر [illegible] انا [illegible]
دیگر بکمال معرفت ها آنکه حقیقت این صورت [illegible] عالم [illegible] مجموع کیفیت که
بحکم المرء [illegible] شناخت الهیه [illegible] اوست و هر که [illegible]
تاویل دلیل [illegible] معرفت تا [illegible] هوش [illegible]
ان [illegible] شبستان [illegible] عز کرم [illegible] نموده و خواهد نمود بیت هر که در این شیوه
[illegible] صورت کرد و [illegible] سوخته است که
[illegible] خبر است [illegible] حال [illegible]
[illegible] آیة این مرتبه مر ایشان نیست و از بیست که
[illegible] معرفت [illegible] حقیقت [illegible] است [illegible]
و [illegible] ایشان دلق فنا دست و حضرت خواجه آفاق و [illegible]
الاولیاء بالاستحقاق کد امور ونظر آیات و مجمع کرامات و ولایات طبقه
خواجگان و رابطه النیام و واسطه انتظام سلسله شریفه ایشانست قال
الله تعالی [illegible] بیت چو فضل الله رهای شاهی آمد جنید بر عبید اللهی آمد

کسی چون او بلوح ادب چندان نزد نقش بدیع نقش بندان مقالت خواجه
برتر از کمالاتست بیرون از حیز تقریر بیانست در بعضی از رسایل خود آورده که
اتفاقست مجموع محققان را که معرفت حاصل نمی شود بی متابعت پیغمبر صلعم
و متابعت کردن او موقوفست بر دانستن آن چیزی که متابعت در آن می باید
کرد پس بدانکه پیغمبر را صلعم قولیست و فعلی و حالی قول او تعلق بزبان دارد و
فعل او تعلق بظاهر او و حال او تعلق بباطن او و تتمه این کلمات در بیان اصناف
در تفسیر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی مذکور خواهد شد و جای دیگر آورده
که این مقام مقام تجلی ذات و صفاتست عبور از بن مقام هیچ کس را مسلم
نیست یا انبیا بر کمال حضرت محمد الرسول الله صلعم در مقامات فنا و بقا
چنانکه نیل مقامات پیشین بی متابعت او میسر نیست و صلعم غرض آنکه هر کجا
در هیکه طالب باده عرفان طرب روی عاید برکت آن ساقی بزم ازل و حریف
محفل لم یزل است بیت تو ساقی حقی که جان و جهان را . ز فیض تو باید
شراب معانی . بیرون کسی کو منشا و اصل همه معارف باشد هر آینه عرفان
او همه انبیا کمال است و معرفت او حقایق موجودات را شامل بیت
چون خدا قدر تو کسی نشناخت . زانکه کس جز خدا ترا نشناخت . دیگر وفور
ذکر و شهرت این نیز خاصه آنحضرتست چه حق سبحانه جمیع کتب آسمانی را
بذکر نعت کمال و وصف جمال او مشحون کرد و انبیا را شرح حال او ذکر
جلال او بیان نموده میثاق محبت و پیمان متابعت او از همه فرا گرفته و صاحب
صحف شیث مذکور بود و اخلاقش در صحایف ادریس رقم و مناقبش در اوراق
صحف ابرهیم بذکر تعظیمش مزین و در الواح توریة کلیم شرح تبجیل و تکریمش
مبین نغمه داود قافیه محمدتش را شامل و صحیفه یحیی بر حقانیت مکرمتش
مشتمل کتاب شعیا مطلع اشعه انوار مناقبش و انجیل مسیح مطلع اهله
اقدار ابنش بیامن اقوال و افعالش آیات قرآن جامع و مفاخر و اوصاف
و طوالع مطالع اشرف غالب کلمات فرقان طالع بیت سوره والشمس چهره رخشان
اوست ذکر واللیل از زلف پسر مشک افشان اوست سر سبحان الذی اسری
قربا و جاهد الکفار نشان دین جلال اوست قاب قوسین ابروی ما زاغ
دلفریب رب زدنی جلوه حسن نمایان اوست هر چه آن بر صفحه قرآن رقم

اسری

نزد دست

نزد دست غیب . از کمالات و فضایل جلیله یکی برهان اوست . مکتوب اسماء الغفر
که در هر کتابی بنامی مذکور و نزد هر طایفه باسمی مشهور بوده و برهانیست واضح
بر عنایت اشتمال بعد دلیل لایح بر نهایت اقتدار و طلب که از نامهای
در تفسیر آیه و ما محمد الا رسول از زمره توفیق وهب المواهب مسطور است و
مسئول بذکر سبب ادی معجزات که هر یکی معجزه اوست بر صدق انبیا
تصور بعایش آمدست پس هر کجا پیش از ظهور او بظهور آمده فضیلت نبوت ظاهر
و مظهر آن او راست و آنچه جمهور متفق اند بر آنکه معجزات حضرت خاتم صلعم
از معجزات انبیای متقدم اکثر و اوفر بوده در مفاتیح الغیب مذکورست که معجزات
پیغمبر ما صلوات الله علیه تا مجموعه اخبار و آثار را مصنف از سه هزار زیادتست
و در بن ترجمه بعضی از آنها در محل خود سمت ایراد خواهد یافت و اینجا جهت
اتمام کلام ایراد دو سه کلمه بر سبیل اجمال ناگزیرست بدانکه معجزات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی آنست که در نفس نفیس وی بوده و
بعضی آنکه در آفاق و انفس ظاهر شده و معجزات آفاقی یا علوی بوده چون شق قمر
و رد شمس و سیر در اطباق سموات یا سفلی و آن در جمادات بوده چون تسبیح
حصا یا در نباتات چون ناله حنانه و انقطاع نخل از موضع خود باشارت
وی یا در حیوانات چون شهادت ظبی و ضب بر رسالت وی و تکلم
حیوانات با حضرت وی و آنچه تعلق بنفس مقدس وی داشت یا علمیه
یا وصفی علمی اخبار است از غیوب چون خبر قتل صنادید قریش و هلاک کسری
و بشارت فرمودن به شهادت فاروق و ذو النورین و مرتضی و خبر دادن
از محاربه مرتضی با ناکثین و قاسطین و مارقین و امثال آن و دیگر علم
باحکام توریة و انجیل و سایر کتب منزله بی تعلیم و تعلم و مجالست با اهل
کتاب و همچنین بیان حکمتهاء حکما و سیر نهاعر اهما طبیه و ضرب الامثال
و تمهید قواعد سیاسات و ابن همه زان ادیب مکتب علم البیان بر وجهی
یافته که طاقت خیر را سعه آن نبوده بیت لوح تعلیم نا کرده سبق . آن بر وجهی
دو کون داده خبر . اما وضع آنچه در او صاف آنحضرت واردست از حلم
و حیا و عفو و سخا و صدق و صفا و مروت و وفا و عفت و شجاعت و تواضع
و عدالت و صله رحم و امانت و زهد و ورع و قناعت و حسن معاشرت

با خلق وشفقت ورأفت ورحمت بر آفرینندگان وغیر آن از مکارم اخلاق
ومحامد اوصاف چنان بحر آن کمال واقع بود که از قوت بشری بیرون است
ونقشی از هر عضوی از اعضای آنحضرت را معجزه بود معجز فوق فوق
لکن این سخن را چون بجهت شهرت آن نام دارد سایه ببان صرحت بر سر آن
خورشید اوج حشمت انداختیم که این سخن بلاغت انوار دعوت از زبان آفتاب کرده
نرسد بیت چون فرازنده رفعت سحاب سایه نشین چتر تو آفتاب وگویا
سر فراز دعا بر آن جهت آن سایه نیفتاد بیت ز ابر ابروی فلک بکشید جای
کرد طرف مهر شد سایبان تو معجزه دیده سخن دیده اش نکته از عقب جا
دیدنی که از مقابل می دید بدیدن او هر آینه بجز روشنی یکسان بود آورده اند که
آنحضرت در شبهای تاریک تر ستاره میدید واهمه بوسنا هشت ستاره می بیند بیت
دیده تو هم ز پیش وهم ز پیش دید چو چشم همه عالم ز پیش روی وقفا بیک
ز هر جانب سوی در نظرت هست یکی پشت وروی شمع ونور آن نور سالیک
جمع را پشتی وپای نبود شمع را معجزه گوش با هوش که در خواب جان
که در هیچ آدمی در هیچ شنیدنی فراموشی را بدان راه نبودی واستماع حصانها
وعجایب که جز پیغمبران انبیا شنید آنحضرت را بود حبه کمال بوده بیت
هست آن محیط فضل وشرف از صفا گوش او همان صدف پر کرده
در آن صدف شاهوار جوهر فاستمع لما یوحی معجزه روی ملیح بیش که بعد
ملاحت صباحتی داشت که دیده را تاب مطالعات آن نبود در شواهد آمده که در
شب چهارده در ماه نظر میکرد ونظر رخسار مبارکش که مهر سپهر
بودی که نیستی وحسن ماه جهان آرای در مقابله روی جهان افروزی
ناقص می نمود بیت مه تمام بحسن تو بر نمی آید که از مقابله پهلو تهی کند شاید
آورده اند که عایشه رضی الله عنها در حجره خود سوزن گم کرده بود ودر شب
حضرت رسول صلعم بحجره درآمد از پرتو شمع جمال شریفش بدر روشن شد که عایشه سوزن
خود را باز یافت شبی که ماه دلفروز من بحجره درآمد جان فروزید
چشمم که آفتاب برآمد معجز زبان اعجاز نشان آنکه بر هر چه حکم فرمودی آن
محکوم بخلاف سخن او متصور نبودی در ریاض آورده که سید عالم صلعم یکی از
بخدای پرستی دعوت کرد واو پرستش بت که داشت نمیگذاشت ومیگفت

یا محمد

یا محمد لا ابیعت ابو بت پرستی تو اگر داشت حضرت فرمود که اگر بت تو با من
سخن گوید ببطلان بت پرستی ورسالت من گواهی دهد تو شمع ایمان در مرآت
دل برافروزی وشمع کفر که سرمایه بازار شیطانست بشعله ندامت فرو نشانی
گفت بلی محمد پنجاه سالست که از پرستش او دم زده ام وهر روز عبادت سخن
گوید اگر ایمان مجاز دی گفتار آئی اگر این صورت مشاهده کنم دلیل صدق
مقال تو برهان کمال حال است هرآینه از روی تحقیق مرا تصدیق تو باید کرد
سید عالم صلعم زبان شکر بار که هر نثار بگشاد وگفت ایها الصنم من کیستم
آوازی از درون بت آمد که انت رسول الله حقا واو که آن بت شنید این معجزه
ایمان آورد دیگر آنکه در باب دوست ودشمن هر دعا که بر زبان مبارک رفتی
بعز اجابت پیوستی هر آینه از قبیل معجزاتست آورده اند که سعد بن ابی وقاص
رض دعا کرد وگفت اللهم استجب لسعد اذا دعاک سعد مستجاب الدعوه
شد بعد دعا که از کمان امکان در قلته فی الحال بهدف اجابت میرسید
ای معجز اثر آن زبان که نشانه دعوت وما ینطق عن الهوی هرگاه سخن خلاف
رضای خدای بر زبان او نگذشته وصد هزار تشنه سیراب از طلب برکه گفتار
از چشمه سار تقریر وحی بتیسیر فانما یسرناه بلسانک هم تو شیر بودی سیراب
شدند شالا این وصد هزار چنین معجز است بیت با زبانی که فصاحت
شکرین بود شیرین بیان طوطی شکرستان علم القرآن تویی معجزه سنان
گوهر نشان آنکه پروین سخن از جواهر دندان وهلال سخن گوی تطلع نمود که آنکه
چون سخن گفتی روشنائی میدیدند که از میان آنها بیرون می آمد
که چشم از آن خیره میشد بیت دندان برده دل کافتاب تبسم بلب بخشید
جان فقط تکلم معجزه آب دهان آنکه شکاب حیوان بود آنکه دیده امیر
مرتضی علی کرم الله وجهه بدان مکحل الجواهر شفا یافت وچشم بیرون فتاد
قتادة را نصاری رض از آن دست برفت شعر خدا بقلته کحل الامیر
قتادة باعین فالمولی علی بارمد دیگر آنکه در هر چاه که قطره از آن
سلسبیل جاه فزای ریختند در آب شور شیرین گوهر آب ولطافت شکر
تسنیم خجالت النسیم شدی وطعم تلخ صفت که در سبخه از آن عذب الحیوة
رسیدی که از طراوت ونضارت با سر رم وطوطی خیلان برابری زدی بیت

نشان آب حیوان کز لبان خضر میجستیم • دهانت مید هد اینک بزیر لب
نشان ما را • معجزهٔ دست یا نوالشمر آنکه چشمهٔ زلال • از دو جانب اصابع آن
جناب خجسته آزان سبق ذکر یافته روان شد • بیت صد تشنه پای ب ورو
بود از کف او آب جو از فرجهٔ انگشتا و شد آب جوشان چشمه سان
معجزه کف جهان بشانکه سنکریزه بران تسبیح کفت چنانچه همه حضار
مجلس می شنودند و اشکر بقبضهٔ ریک خاک ایذا دو هدین دشمنان خاک
سار بجا از بن جمله است بیت سنگ سیه در کف تو تسبیح کنیم • دل
سیهانرا شده آن تسبیح جهج • قبضهٔ ریکی که فشاندی ز کف • شد کیفرهٔ
یه بصرانرا هدف • معجزهٔ انگشتش انکه بوقت دعوت شق القمر را بر سینه خوانی
فلک بحر اشارت دو نیم کردنا در طریق علامت قیامت داغ دار او عاند
بیت شق گشت ماه جارده برلوح سبز چرخ چون خامه دید نیزهٔ بنان تو
معجزهٔ پای خودش فرمایند که جابر انصاری رض در خانه جاهی بود آب آن تلخ
تا زکام نامراد آن محنت کشیده و شور ترانه اشک بیسامان ستم رسیده شکایت
عطش بجناب نبوت آورد و صورت شودی تلخی آب بمآب فتوت عرض کرد
حضرت رسالت صلوات الله علیه پای مبارک در طشتی شسته آب آن را بوی داد
تا در چاه ریخت و ببرکت قدم محترم حضرت تمام آب آن چاه بشکر چشمه حیات
و شیرین تر از شربت نبات شده بکو پای مبارک بر پشت هر مرکب که سوار گردی
تیزرو شدی و بر امثال خود سبقت کردی و از پای کرم مبارک عبارت از نقش
بحقیقت می کشند و وقوع هذا چنین کار معجزات منصوص است بیت منش
ز با چرخ برینه پایه برداده بقدم عرش را برابر داده • معجزهٔ قامت باستقا
انکه با وجود اعتدال بر همه بلند قد آمده یکسر و کوده فوق داشتی و هرچند کسی را
داعیه شدی که در بالای آن سرو خرامان جنبی قد برابری کند شمشاد فراوان قامت
دلیل بیش از دو بر سر آمدی بیت هذا یسرکه در جهان اعتدال برآید • بقامتت
نرسد که هزار سال برآید • و گفته اند آنحضرت را در نظر و هفت معجزه بوده
انکه سایه وی بر زمین نیفتادی زیراکه از سر تا قدم همه نور بوده و نور را سایه
نباشد بیت سایه ندادی تو که نوری همی • دو که تو خود سایهٔ نور الهی و
صاحب تحفة التحفة الطهور هنا بافیضه در این باب گفته بیت سایه ندید

بزمین هیچ کس نبود بود سایهٔ خورشید و بس جانت کان بر تو دیگر
سایه نیفکند برین خاک بود یا انکه بر روی زمین با ما کها باشد بحق سبحانه جهت
تکریم آنحضرت صلوات الرحمن علیه روا نداشت که سایهٔ او بر مکانی نا پاک افتد
بیت بهر تعظیم اوست کایزد پاک • سایه اش را نداد راه بخاک • یا انکه عدم ظل آنحضرت
اشارت بود بانکه روی زمین بستهای طلب سالکان مسالک الهی را تصرف
در و حکومت بوست کرایان نکند که چشم من سایه التفات بدان ندارد بی
شاهبازی که صفت تو من بد بهم داد پا عتبار الحال میل خواهد داشت بیت
وقتی که چشم سایه نیفکند بر زمین • جانرا بدو هوای تو جسد کجا بود • یکی از عزیزان
فرموده که خواجهٔ عالم امروز سایه خود نگاه داشت و بر زمین نیفکند تا فردا
بر عاصیان امت افکند بیت سایه خود را که نکرد پیش فرش داشته • اندی خورشید
حشر تا چو بسوزیم در آن آفتاب خود فکنی سایه بر اهل عذاب و گفته اند که در کیه
تدم گفتا دو منافقان بخاک سایه میسر هست و اگر ظل آنحضرت بر خاک افتادی موطئی
اقدام اهل جماعت شدی و حرمت آن خواجه از آن بیشتر است که سایهٔ وی فی سبیل الله
توانجی شد از جمله سخنان کم مهاب بی سایگی آنحضرت فرموده اند این بیانست
مزید لطافت بهشت بیت خرامان سر روی از سایه بر آزاد • جهان را سایه سرو
آزاد • ز سایه بود برتو پیراو • زمین و آسمان در سایه او • شنیدم ابو حجا بکی
مایه • ندیدا رجا نکسی بر خاک سایه ۳ انکه ختنه کرده آمدی تا چشم بیگانه بر عورت
وی نیفتد مع هیچ متولی قطع و نکرد چه شرف انکس که خلق او را پاک کرده است
قاصرست از طلوع در چه بعنا انکه خدا و را پاک کشار دم ۳ انکه ناف زده متولد
شد انقطاع سرم او از احشای مادر اشارت است برانکه او را از خلق انفصال و بحق
اتصال است ع هرگز محتلم نگشته زیراکه احتلام لعب شیطانست و شیطان از هیبت
او پیوسته گریزان بود چگونه برو دست توانستی یافت بیت نه شیطان همیشه از
میگریخت • کرا از سایه جا کوش میکرد بهیچ ع انکه هرگز مگس بجهت انکه ملحیانه
بنجاسات نشیند بر وجود با وجود او نمی نشست زیراکه آنحضرت عین لطافت
و محض طهارت بود و پای بنجاست آلوده مگس بر وجود آن شکرستان عالم قدس
و نزاهت مناسب نمی بود بیت شکر رخنده ز غوغای مگس جان ندارد مکیتی
نمی خواهم که کند سایه بران لب ۶ انکه چشمش در خواب شدی دل او همیشه بیدار

بودی زیرا که نوم نشانهٔ غفلتست و طریان غفلت بر دل مبارک آنحضرت
که بحکم ما کذب الفؤاد ما رأی محل مشاهده بود نشایستی چه دران حرم محرم غیر
خبر یار نبوده بیت بسر دیده بخواب و دل بیدار بوده ش بدن بیکار و جان در
کار بوده ش ۷ انکه عرقها و را بوی خوش بوده که هیچ شامه خوشتر از ان را بجز نشود
انس گوید رضه هرگز نبوییدم هیچ عنبری و مشکی و هیچ بوی خوشتر از بوی
آنحضرت صلوات الله علیه و آله و آنکه هیچ کس با وی مصافحه نکرد الا که
همه آن روز بوی خوش از آن دست شنیدی و در ریاض المذکرین آورده که ام سلیم
رض مقداری از عرق جبین مبینش وقتی که در خواب بود جمع آورده و با طیب
بیامیخته خود را بآن تطییب نمود و تا آخر حیات ایشان طیبت با آن بو باقی ماند هرکه از نسل او
میزاد طیبة الرایحه می آمد و آن جماعت در مدینه باهل بیت عطار بین مشتهر بو
یافت روایتی بغایت [illegible] که گل سرخ مخلوق از عرق جسد مبارک آن
حضرتست و در این باب گفته اند بیت خلق گلاب من کلی بجنانه تو ز گلاب
گل آمیخته ای عزیز از آنکه معجزات انبیا بعد از فوت ایشان از صفحه ظهور محو شده
چون ذکر آن باقی نماند و شریف ترین معجزه آنحضرت که قرآنست تا انقضاء دور
زمان بجهت هدایت امت مهیا نیست و اشارت بدین معنی گفته اند بیت
جز بجاه خطش توقیع حسن امد محقق شد که تا باشد و هرگز هیچ نسخی بر نه
نشیند دیگر استحکام احکام شریعت اگر کسی در قضیه نسخ شرایع متقدمین
بشریعت مطهره آنحضرت تامل کند و دوام اساس شرع قویم و بقای بناء طریق
مستقیم او بروی مخفی نخواهد بود زیرا که ناسخ باشد و نسخ او اصلاً بمفضول نزد ارباب
عقول قبیح است ای عزیز ثبوت نبوت جز باعتبار مقرر من عند الله نیست چه
نبوت آنحضرت صلوات الله علیه قبل از انبیا بحدیث کنت نبیاً ثابت شده و چون همه
شرایع شریعت وست و فروعها حکم وی بوده اما بر دست انبیا و رسل که نواب
وی بوده اند بخلق رسیده ایجانکه در عالم شهادت امیر المؤمنین علی و معاذ
جبل رض بنیابت وی بیمن رفتند و تبلیغ احکام کردند و ان گاه که آنحضرت بوجود
جسمانی عنصری بظاهر رسید منسوخ آن شرایع که بحسب ما طلب اقتضا کرده بود کلی گردید
زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرایع است
و چون دین مبتنی بوجود با جود او قیام تا روز قیامت از سمت نسخ

مصون نیست و از صفت تغییر و تبدیل مأمون بیت تا بقیامت مصون بود
ز تزلزل دین قویم قوی اساس محمد یکسر مو از حقش جدا نشناسی
هر که شد امروز حق شناس محمد این بود کلمهٔ چند در بیان افضلیت آنحضرت
و چون درجات علیه مناقب حضرت رسالت پناه و عرفات سنیه مدایح
شاهراه لطف الهی علیه صلوات الله ازان برتر و بلندتر است که بقدم
وهم تیز رو و بال خیال دورپرواز جز بر مصاعد و مراقی آن تصاعد و ترقی توان
نمود مقتضای ادب سر تفکر بر خط حیرت نهاد نیست و در تصلف
در آستین خجلت کشیده در وصف کمالت ذره ای خورشید لرزان بود
کجا ذره را تاب ثنا کسان بود بجائی که دریا نماید سراب بگو تشنه چه
خیزد ز یک قطره آب و بعد از آنکه الا بر سبیل اجمال آن تفصیل
پیغمبران خیر باد ثانیاً بجهت آنکه یهود که منکر نبوت عیسی عم بودند
[illegible] عظیم مینمودند [illegible] از دست انبیا با عطاء
آیات تخصیص فرموده گفتند و آتینا و دادیم ما عیسی بن مریم البینات
عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا چون احیا موتی و ابراء
اکمه و ابرص و اینها و غیرو متذکره ایندیم او را بروح القدس بجانب
پاک که جبرئیل مراد وی دیدی [illegible] قوت دادیم او را [illegible] و معاو
جبرئیل ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتل الذین من بعدهم
اختلاف نکردندی و با یکدیگر [illegible] از پس انبیا بوده اند اختلاف
بلفظ اقتتلا آورده ذکر مسبب باشد و از اراده سبب [illegible] وقوع قتال جهت
خلافست و ایراد این کلام بجهة تسلیه سید انام علیه و [illegible] بوده چه
از سرکشی و شقاق اهل کفر و نفاق ملول و محزون میشد خبر داد
[illegible] از عناد و خلاف ایشان اند و هکذی [illegible]
امم رسل و امم ایشان برین وجه بوده که بر خلاف امت پیغمبران
نمیبوده اند چه [illegible] و جمعی بعد از وفات بلکه اختلاف میکرده
اند من بعدهم از پس ایشان جاءتهم البینات [illegible] نشانها
روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف
کردند بمقتضای فمنهم من آمن منهم پس از ین امتان من آمن کسی بود

که بگرویدند یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیدند و دین پیغمبر خود را ملازمت کردند
و منهم من کفر و از ایشان کسی بود که اعراض کرد از دین و جاده حق را بگذاشت
تعرضات مر یهود و نصاری را که از طریقه استقامت انحراف ورزیدند ولو شاء الله
و اگر خدای خواستی ما اقتتلوا اختلاف نکردندی و کارزار نکردندی تاکید است یا تکذیب
کسی که گمان میبرد که ایشان بنفس خود اینکار کردندی بی قضا و قدر الهی ولکن الله
خدای تعالی یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد از خذلان و عصمت هر کرا توفیق دهد
اندر راه فضلت و هر کرا خواهد از راه دور کند بیت فضل همه هست بر سر
عدل بر قبه است از سحاب جلال فضل هر جا لطف بگشاید عدل در سوی قهر بنماید
همه ظلمت دار زده تشخیص ما ذالک در جام برد و وصف ما سیو فضل کلا که کشاده
افسر عدل زبر افکنده زند خنجر ز همه بالا فضل خوش مدان یفعل الله ما یشاء
بخوان همانا ز ذکر اختلاف مؤمنان و مؤمنان را باتفاق و چون یکجا
موافقت مخالفت ما المسند ذکر انگاه بعضی ایشان در آن باب رغبا الجنة علیهم
و میگوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان انفقوا نفقه کنید و نفقه دهید
مما رزقناکم از آنچه روزی کردیم شما را عطا کردیم مراد انفاق واجبست یعنی زکوة جهت
اتفاق و اتصال و میان کلام و عید آمیز که میگوید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید
یوم روزی که صفتش اینست لا بیع فیه نه بیع بود و فروخت باشد در وی تا خود را از عذاب
باز خرید ولا خلة و نه دوستی باشد تا آنچه از نفقه واجبه در ذمت شما ماند
بالمساهله ... ولا شفاعة و نه شفاعتی برای شما در وقت حلول
جهت شفاعت در نهایت فضل است ... والکافرون و ناگروندگان
بعونا زکاة ذکوة اطلاق کفر بر ایشان جای تغلیظ است چنانچه در آیتی دیگر
میفرماید و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة یعنی زکوة نادهندگان هم
الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحقان ای ...
جانند که انفاق در آیت شامل نیست واجب و مندوب را و ذکر عدم بیع و خلت و شفاعت
جهت آنست بلکه میگوید که حاصل کنید منافع آخرت در دنیا که در روز قیامت بیع
تا تدارک مافات نموده آید نفقه را بیکر ... و دوستی نیز نیست که
کسی از روی مهربانی دیگر را دستگیری ... بلکه همه بخود مشغول اند لکل امرئ منهم
یومئذ شأن یغنیه و شفاعت نیز نیست که کسی تقصیر شما عفو خواهد الا باذنه

و اینها آن کافران مشرکانند و ظلم ایشان آنکه وضع عبادت در غیر موضع کردند و اندادا گرفتند
بیرون دستمکارانند بر نفس خود که عطا بجهان از خود و خدای را شکر نکردند یا آنکه
والظالمون هم الکافرون علماء معانی گفته اند انحصار ظلم کرد در کافران بتوسط فصل
و تعریف خبر معلوم است که ظلم اعم باشد از کفر بس مراد اجتماع اقسام ظلم است یعنی ظلمی
که میان او و نفس اوست و آنچه میان او و بنی نوع هست و آنچه میان او و بین امتها است در
کشف الاسرار آورده که لا بیع اشارتست بدان مبایعت که ان الله اشترى من المؤمنين
ان منزلت مقتصدانست که خدا را بامید بهشت پرستند ولا خلة اشاره بخلیت
بدان محبت که والله یحب المحسنین و این منزلت سابقانست که خدا را بعشق و شوق
پرستند ولا شفاعة در نیست از ظالمان و منزلت ایشان که از درجه مقتصدان
و سابقان باز ماندند در عبادت تقصیر کردند تا از شفاعت حضرت رسول علیه
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی بهره ناشتند پس حقیقت آیت آنست که این سه منزلت
در دنیا بدست آید هر که در سرای کسب و عمل از این مقامات باز ماند و بطلب این
سه منزل نرسید فردای قیامت که حصول اینها ممکن نیست از همه دور
و باز ماند محروم باشد کار اینجا کن که تشویش آخرت است ... محروم ... اهل الجنة
بیکه در باشد دو شرابست در بهشت و چون دارند آخرت قهر با معرفت
حق سبحانه هست نگیرد ابواب بجنات جز بمفتاح توحید کشاده نگردد
آیتی مشتمل بر بیان وحدانیت و عظمت و کمال قدرت که دلیلست بر اثبات الوهیت
ایجاد معبود و آن سید آیتهای قرآنست یعنی آیة الکرسی و تسمیه او بدین وجه
ذکر کرسیست در وی و اختصاص بدو بجهت حکمت الهی در هیچ آیه دیگر ...
و آنکه سید که در حدیث و القرآن آمده از سلیمان است و گفته اند ...
است بر سه چیز توحید و احکام و قصص حق تعالی ...
و هر چند که بر کلمات آنها اشتمال دارد مقارن هم نازند میکرد اند و حکایت
انظر و نقل بیفتاد از مقتضای حکمت پنهان است بیان معان قرآن ...
طبع انسانی ... یکچیز ساعت حاصل می شود
بر حالی واحد موجب ملال و کلال ... سبحانه ...
کلام را نوعی بنوعی ... اسلوبی ...
سامع بیان منشرح گردد و دل شنونده از آن فرح ... استماع نوع

او الجنان غایة کو بیا اذ تفرج بوستان بتماشاء گلستان دیگر میا بی چون عندلیب
تکلم کنان آن شاه سفا بحکمت برین نغمت ترنم آغاز کند چ هر دم از این باغ بری می
رسد تازه تر از تازه تری میرسد اینجا نیز بعد از قصص که دلالت بر جهاد دا
حکم فرمود باتفاق جهاد و وجوب جهاد برای اعلای کلمه توحید است بیان توحید
ذات و عظمت صفات خود میکند و میگوید الله خدای سزای عبادت لا اله هیچ معبود
نیست مخلوق را الا هو مگر او که مستحقا معبودیت او را ثابتست الحی زنده باقی
از همه زندگانی بود و باشد بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات و صفات
یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا تأخذه سنة فرا نگیرد او را سنة نیز مقدمه
خواب از فتور و غیر آن که غالب کردن نعاس و لا نوم و نه خواب له مر او راست ما فی
السموات آنچه در آسمانها است از بدایعات علویه و ما فی الارض و آنچه
در زمین است از کاینات سفلیه من ذا الذی کیست آنکس او که یشفع که
خواست کند عنده نزدیک وی نزد قیامت الا باذنه مگر بدستوری وی
اجازت شفاعت دهد یعلم میداند خدا ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانها
و زمینها است از امور دنیا و ما خلفهم و آنچه پس ایشان بود از پس ایشان از
کارها و ما یحیطون و فرا نرسند و ندرکان بشیء بچیزی من علمه
معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه خواهد که ایشان بدانند محیط شود
وسع کرسیه فرا رسید کرسی وی که تختی است بزرگتر از آسمانها
السموات همه آسمانها را و الارض و تمام زمین را و لا یؤده و فرو کرا نکند
او را در رنج ندارد حفظهما نگاه داشتن آسمان و زمین و هو العلی و اوست
برتر از همتا و هو العظیم بزرگوار از اندیشه فهم آدمی و عظمت او برتر آیت شریف
آیتیست از قرآن و سخنان علما در شرف و کبرای او بغایت رسیده در بیان حقیقت
معانی این آیت بسیار بسته و در بیان توجیه شمه از فضیلت و بیان
واشتمالاو بر اسم اعظم و تفسیر و تاویل کلمات وی ترتیب جمل وی برین وجه که مذکور
خواص تلاوت و کتابت او مطاوی نیستند که به آن عمده می باید و آنچه فضیلت
و التوفیق نکرده اول در شرف این آیت و فضیلت او ابی بن کعب رضی الله عنه
روایت میکند که حضرت رسالت صلوات الله علیه مرا گفت یا ابا المنذر کدام
آیه در کتاب خدای بزرگوار تر است گفتم خدای و رسول او دانا تر ندباز پرسید

آیة الکرسی

تکرار

تکرار نمود پس من گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم حضرت پیغمبر صلعم دست مبارک بسینه
من زد و گفت هنیئا لک العلم یا ابا المنذر ترا شربت علم گوارنده باد و این مژده که دلالت بر تصدیق
سخن ابی میکند و در بعضی روایتها تتمه حدیث برین وجه آورده الذی نفس محمد بیده ان لها لسانا
مژده قصه فنه نا است که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند خدا را نزد ساق
عرش در تفسیر کبیر از مرتضی علی رضی الله عنه و صلوات الله علیه نقل میکند که وی فرمود که
از پیغمبر صلوات الرحمن علیه شنودم که بر اعواد منبر بود که هر که بخواند آیة الکرسی را
عقب هر نماز فریضه مانع نبود از دخول جنت او را مگر موت و بخواند طیب نماید
این آیت مکرر میدهد با عایدی در تفسیر صاحب مذکور هست که فاروق اعظم رضی الله عنه
رفته بود کسی را دید در مسجد الحرام نشسته و نقاب بر وی فرو گذاشته مردمان
از وی مسایل علم می‌پرسیدند او نظر نموده جواب میداد و کسی میگفت که این کیست
عمر بدان حلقه در رفت و پرسید که کدام آیه از قرآن فاضلتر است جواب داد که آیة
الکرسی دیگر پرسید که کدام آیت اوامر و نواهی را جامع تر است فرمود که ان الله یامر بالعدل
و الاحسان الا بر و ایتا تا سوره گفت کدام آیت امید و تر گفت قل یا عبادی
در سوره که و این کلمات ابن مسعود بود و دیدند و بعد از کشف حجاب و دفع نقاب معلوم
شد که همان عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بوده صاحب ینابیع آورده که در
نزول این آیت هفتاد هزار فرشته مشایعه نموده از دایره سبع سموات بر گذشته
آمدند و قطب الکبرا شیخ نجم الدین دایه قدس سره در بحر الحقایق باسناد خود
آورده از محمد فرزند ابی بکر رضی الله عنهما که امیر المؤمنین علی رضوان الله علیهم اجمعین
پیغمبر خدای صلعم گفت بلی آیة الکرسی را نازل شد از گنجهای عرش و در وقت
نزول وی هیچ بتی در زمین نماند که در مشرق و مغرب بیافتاد و پرستندگان ایشان
از آن صورت بترسیدند و گفتند در شب حادثه بغایت بزرگ که موجب سرنگون اصنام
شد بدیا آمده است بیکبار که خود را افکنده مراد و انتظار بودند در اطراف مشارق و
مغرب نیز بگرد رسم و برای این خوبی که او را نمونه شد و بیارم ابلیس بقدم زمین
بر بیمود تا بخطه طیبه مدینه بگذشت نجیب ببسته بخدمت او رسید ابلیس پسر خود
خود را بدو فرمود و گفت درین شهر برو تا ببینی حادثه شدن و در ین روز باشد
حادث واقع گشته آن شخص گفت اذی پیغمبر مسلم ما النجوم داده آیت بروی فرود آمده
که بوده ازهیبت آن همه بتان بر افتاده اند ابلیس بسوی یاران خود باز گشت و گفت حدیث

بیشتر باعظم الحدث در مرتبه بیشتر کمتر من فانه حادث گشته و عظیمتر من حادث نقصان داشته بس
حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که خواننده فتنه دا از آیت هیچ ساحری که شیطان
نقصان ندو دور مانده هیچ ساحر و جن و بعضی آمده که فوائد ما علی فضیلت و مرتبه نور دید و نبا
و همانکه تو خود دا از آن آیت که از تو بر کند فر و بیامد **شعر** افضل الاثبات آیة الکرسی • بالحادیث
سید الابرار • کز تمنی ساعة قرایة دائما العشی و الابکار **بیت** بهترین آیة از همین بر سی •
کو نهمت آیة الکرسی **نکته ثلثه** در بیان سیادت این آیه صاحب فضائل القران باسناد
خود از ابو هریره رضی نقل میکند که حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه فرمود که سید
ای القران آیة الکرسی و در کشاف مروی است که روزی صحابه کرام رضی الله عنهم در که فضل
بعضی آیات تقریر میکردند و هر کس اشارت بآیتی که فضیلت آن نزد ایشان محقق بود می
نمود ناگاه نوبت سخن بطوطی شکرستان ولایت مرتضی علی کرم الله وجهه رسید فرمود
که این انتم عن آیة الکرسی شما از آیة الکرسی غافل شده اید بیان فضیلت او ساکت چرا بوده اید
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا گفت که یا علی سید البشر آدم است و سید عرب محمد ولا فخر و سید
... روی بصفا خیر تبیها است بلکه فضیلت کلام چنین است که وجه هر مامور میباید که یکی سید
فلهذا بیان علی افضلیت سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید کوه ها طور سیناست و سید
ایام جمعه است و سید وزها جمعه و سید سخنها قرآن و سید قرآن بقره و سید
بقره آیة الکرسی سیادت آیة الکرسی بحدیث صحیح ثابت است و حجة سیادة امام حجة الاسلام
قدس سره در جواهر القرآن فرموده که سید ... که متبوع و مقصود است و ...
قلوب ایشان بوی متوجه بود و همکار مقصد و مقصود او دانسته مجموع مرحومیست
طالب و مادیه ... فوائد است که همه ... ناصیه ابتلا ... و غایت فوائد علوم است در حق
معرفت ذات و شناختن صفات و افعال معبود از آیة ... مشتمل است
وغیر از نهاد و وعده ... پس سمت سیادت که از آیات دیگر مأمور بوده که الله شاهد
بذات متعال الله لا اله الا هو مشتمل است ... الحی القیوم صفت جلال و عظمت
ابن ... و اثبات اوصاف کمال مر وی لا تاخذه سنة ولا نوم منتقادست و منزه
ذات است و نفی اوصاف حوادث له ما فی السموات وما فی الارض مخبر است که همه اقطار و ...
مصدر است مر جمیع موجودات من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه بیان تقرر و بیستد حکم
یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم صفت فرد او ست بعلم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
مبین است که هر کرا علمیست داده اوست و هر که از دانش بهره داد عطا کرده او و وسع

السموات

السموات و الارض نفی شرح عظمت و سعت مملکت اوست که آنچه در حیطه ما وصف کمال قدرت و
فوقیت اوست وهو العلی العظیم در واصل بزرگتر است از اصول صفات الهی مشتمل بود و
حقایق نامتناهی مجموع این معانی مذکور شده بکایه از آیات قرآنی فتنه دجه
شهد الله مشتمل بر توحید است و سوره قل اللهم مالک الملک شرح افعال و کمال قدرت و
فقط سوره اخلاص همین از توحید و تقدیس خبر میدهد و سوره اخلاص فاتحه
اجمالا بدین صفت ایماء میکنند و با این آیات سید نیز معدود است و اول
سوره حدید و آخر سوره حشر اگرچه در معانی بدین آیه شریف نزدیکند اما هفت آیات
ما نعم جامعیت است پس هر آیه دو تواند اما آیه الکرسی یک آیه بیش نیست و در مقام تو نیا
حسنی هر کس آنچه مید ... دلیل آن از جمع ... یا ...
ادبیان تو جهید خوبان نکوتری ... در حقایق آورده که این آیت مشتمل است بر هفده
کلمه ... که مبنی الفعل از ذات موصوف نیست باو عظمت دوم صفات ذات الله
لا یتوقف بحضرته بر جهت سیوم بیان فعل بیرون از هستی مثبت و نسبت آن مراد به
نجه بعض الوهیت ما اسماء است و الله فان اسمیست خاص بحضرت حق سبحانه
دوم حی و آن خاصیت ... صفت حیات سوم تحقیقی
از آن ثابت میکند بوصف قیوم ... از قیام دیگر آن ... بر ...
و او مستقل است از نیز نوم و نفی مساوات بیان وی و کلیه مخلوقات محل عظیم و آن
بر مستحقی کنانند او باشد چه عظمت حق الاطلاق وراست فاختصاص دیگر
بعض صفت بجز بر سبیل اضافت نخواهد بود **بیت** ... ما ست که هر حرفی
... جهان ... است پس اما صفات نیز خاص است اول بیان وجه
... عظم الفاظ آنکه لا اله الا هو است دوم اختصاص تمام عالم
علوی و سفلی ملکا و ملکوتا و ابداء و انشاء و اختراعا اسمای السموات
و ما فی الارض سیوم هیبت مسکنه و عظمت محیی که سلطان ... رسیده
... تنها دوازده ... زیشان شوا یشکوه ... ما بین نفسی
... الذی یشفع عنده الا باذنه چهارم علم بالغیب ... محیط است
باحوال سالفه و آتیه و منطوی بر غیوب و اقصد ... بعلم ما بین ایدیهم و ما
خلفهم پنجم سعت ملکه ... و افاضه جود و کرم وسع کرسیه السموات
و الارض ... و شریعت در این آیه است یکی نفی انفعالات بشریه کم و اختیار

و بعضی گفته است و هو العلي العظيم. شعر هو الذي لم يكن كفواً له احد ذاتاً و وصفاً
لم يولد و لم يلد. بیت اي شرح دو صفتش ز تو. لم تکن زاده و نکس زنی.
ذات ترا صورت بیوند نی. نه بکسی و کس بتو مانند نی. در لطائف التنزیل آورده که سبب
این آیت آن است که غایت آمده و ثنای خدا فرستاد ای عز جنابه که در بیت اینجا
جمع شده و متقابلهان بزبان نکوم ترا ستایش کند تو کوئی الله ای خدا و نعمت او کوید
لا اله اولیاء الله ای دوست با وفا نجمی تو کوئی لا اله الا هو خداوند یکتا و کوید بلغة
واحدة بنده یکتای فوز لشمس تو کوئی الحي ای زنده بجان او کوید فلنحیینه ای زنده
بنور عرفان تو کوئی القیوم ای همیشه پاینده و کوید دیناً قیماً ای دین راست. تو کوئی
لا تأخذه سنة و لا نوم تو نخسپی و نغنوی و کوید فلا یضل و لا ینسی تو کدام و بدبخت
نشوی. تو کوئی له ما في السموات و ما في الارض هفت آسمان و زمین در فرمان تو است و
او کوید و سخر لکم ما في السموات و ما في الارض جميعا منه همه را برای تو. تو کوئی
من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه ای کیست که بر درگاه تو سخن کند. تو ان کنت
او کوید الا من اذن له الرحمن پس انا از جمله نیستی که سخن تو شنوا نکند. تو کوئی یعلم ما
بین ایدیهم و ما خلفهم در هیچ هزار عالم همه را دانا تو کوید تعلمون انتم منزلة همه را عالم
اهل عالم عرفان تو کوئی و لا یحیطون بشيء من علمه الا بما شاء هیچ کس از غیب تو آگاه
نیست او کوید ابلیس که علم شیطان دشمن انجز انزم معرفت تو داد. تو کوئی وسع
کرسیه السموات و الارض کرسی تو احاطه آسمان و زمین است او کوید رحمتی وسعت کل
شیء رحمت من پرورد از عرش و کرسی بیشتر. تو کوئی و لا یئوده حفظهما ای دانست آسمان و
زمین ترا رنج و ماندگی نی. او کوید یوم لا یخزی الله النبي و الذين امنوا در عرصه محشر
رسوا نخواهم ماند. تو کوئی و هو العلي العظيم ای از همه مخلوقات برتر او کوید
و انتم الاعلون ای از همه دشمنان بلندترید. تو کوئی العظیم ای خدای بزرگوار او کوید
و الذين هم محسنون ای بنده نیکوکار از لطف آلهی و عنایت نامتناهی است. لا حول ولا قوة الا
آموزد و توفیقنا ما کان ده و باز ده مقابله هر ثنا او ثنا بنده را اینها ع نکته
کوئی الله لا اله الا هو. نکته ثالثه در اشتمال این آیة بر اسم اعظم بو امامه رضي الله عنه از حضرت مصطفی
صلوات الله علیه روایت کرده که اسم اعظم در سه سورة از قرآن است بقره و آل عمران و طه بزرگان
گفته اند آن اسم الحي القيوم است که این اسم مقترن در هر سه سورة واقع شده اند در طه و عنت
الوجوه للحي القيوم و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحي القيوم و اسم اعظم در غیر این سه جای

نیست

نیست و جز این دو اسم دیگر اسماء الحسنی که در این سورة گفته اند هست نمانده بعضی از
سورها دیگر هست و دیگر نقل استدلال توان کرد که اسم اعظم نیز باشد. در تفسیر کبیر از
علی رضی الله نقل میکند که روز بدر ساعتی قتال کردم باهل ضلالت پس ناگاه یاد رسول کرد و میدیدم آن بود که
رسول صلعم در چه حالست بود و بعد از زمانی که قتال تمام نمود مشغله حسن و جمال آن مجلس
در کار بود اندک و خشه شده خود را با ما نرسانیدم تا ببینم که حضرت
عالم صلعم در چه کار است دیدم که بسجده در افتاده میگفت یا حی یا قیوم و ازین ذوق
آنحضرت بیاشتی یافته بدرون بازگشتم ساعتی بعد نیز بود که باز آمدم و ان حضرت
ما آن بود که سر بسجده نهاده و زبان بیا حی یا قیوم
کشاده و همچنین چند نوبت رفتم و آمدم و نظر میکردم و استماع میکردم تا الحال در همین بود
بود تا زمانی که آفتاب فتح از مطلع دولت لشکر اسلام طالع گشت و ماه جاه مشرکان
بسرحد نقصان باختم گشت و کار غروب بود. بیت شوکت دین هدی فوق الثریا
زد علم بیرق کفر و ضلالت شد نکو تحت الثری. در این نوبت که متواتر آمدم ان
حضرت سر از سجده برداشته بود و بدان همین در سلطنت حامد الهی بر او شنیدم در
محل امام علامه قدس سره فرموده که مضمون این روایة که حضرت رسالت صلعم الله
در آن روز که وقت دعا و طلب نصرت بود جز این دو اسم را وقت نموده و جز ذکر
خود اسمی یاد نکرد و دلیل است که این دو اسم است ای اعظم به بالخاصیة
براهین قاطعه ثابت شده که حق سبحانه یکیست و اجب الوجود لذاته موجودست
لذاته و بذاته مستغنی و وجود ما دامیت همه ما سوی همه مفتقر و موجود بر
با ایجاد و اعدام و عجب تا قایم باشد و بسبب تقویم ما سوی خود در وجود
و وجود معنی قیوم اینست که او ثابت و مقوم کل ما عداه هم از وستا
از لا وجود و همه معرض وجودند تا ثبوت و تقلید و بتعین آید به تفصیل
مضمون آن در کی فعلا است زاله در انعوهم که حق بحانه سوی تیمیل الحیا
با قدمینا بنده بحق علی عالم قادر باشد و قیوم دلیل است که مستقل است بذاته
و مقوم ما عدا و جمیع مسایل تشیعی در توحید منشعب از این دو اصل است
ای الحی القیوم انراجعه تعلق بعلم الهی دارد و ثبت نیست لا بانکه دانسته بود
که حق سبحانه حی و قیوم است و بدین نقد بود و بنابر این دو اسم اعظم بود و کوید
بر حیا احضار مخت بلقیس از سبا که در طرفة العینی بی قول این دو اسم

با فیض تام افضال نه‌تنها توزیت نیست در حقایق نجیب آمده کمر اعرفا
از اسم اعظم در این آیت حی و قیوم است چه اسم الحی بر جمیع اسما و صفات اشتمال
دارد زیرا که قدرت و علم و سمع و بصر و کلام و ارادت و غیر آن از لوازم حیات است
و اسم القیوم مشتمل است بر افتقار جمیع مخلوقات بوی چه قیام ایشان بوی است
در وجود و ماهیت و بقا ذات ایشان بجوهر گاه که حق سبحانه بصفت الحی بر بنده
تجلی فرماید بمشاهده و شهود بمعانی جمیع اسما و صفات چه اسم حی همه صفتها را
جامعست کما اشیر الیه و چون بصفت قیوم بر وی تجلی کرد مکاشف بفنای
همه مخلوقات زیرا که کشف شد که قیام همه بقیومیت حق است نه بنفس
ایشان فلما تجلی الحق وزهق الباطل . بیت . در شهر بگوی یا تو باشی یا من
بود کار ولایت [illegible] برزد [illegible] که بشعلات نیران وحدت [illegible]
کثرت محترق شود و بلمعات انوار حقیقت وجود آثار ظلمات تعینات منقطع گردد
و سالک مکاشف [illegible] حی قیوم منتظر شهود در نهایت [illegible] این دو اسم نسبت
حال متجلی له با اسم اعظم خواهد بود چون نزد یک شهود عظمت و وحدانیت بدین
اسمین ذاکر گردد بلسان عیان [illegible] نه بزبان [illegible] بحقیقة ذاکر
این اسم از اسمیست که اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی [illegible] و پیش ازین
بیان کرده که ذاکر در وقت غیبت از عظمت و وحدانیت بهر اسم که خدا را بخواند در نسبت
با صفت غیبت او آن اسم اعظم نخواهد بود در زمان شهود آن عظمت بهر
اسم که حق را یاد کند جز اسم اعظم نخواهد بود چنانچه سلطان العارفین قدس
سره از اسم اعظم سوال کردند فرموده که از احدی مفرد و لفظی معین نیست
انما هو [illegible] نزول سلطان وحدت کرد آنگه هر نام که خوانی حضرت
واحد را بخوانده آن . بیت . اسم شد [illegible] که هر [illegible] سود بر حاجت [illegible]
راه پس هر آینه هر اسم که آن [illegible] رسان در وی [illegible] باشد آن اسم
اعظم جامع خواه الضار خواه النافع راه خواب آن رهنمای مفرد
[illegible] لله تعالی بسوی مقصد [illegible] راه خواهی [illegible]
و خواه [illegible] از [illegible] اسم اعظم در تفسیر بسمله گذشت [illegible]
محتاج نمی‌اند . نکته رابعه در تفسیر و تاویل کلمات [illegible] الله
در بیان آیت خود خود را بستوده و محمود بر خود ثنا گفت زیرا که اوهام خلایق

بکند اشراقات

بکند اشراقات نور تعالی او نرسد و افهام در باب حقایق [illegible] بادراک آثار
جلال او نبرد . بیت . ذکر گویا و خاموش و هشیار و مست . کسی را بر اسرار او
دست نیز [illegible] که فایدی از هیچ کس . خداوندی مطلق او راست بس . و با اسم
جامع که مشتمل بر جمیع اسماء حسنی و صفات علیا باشد خود را یاد کرده بصفت
وحدانیت و سمت یکتایی خود را ستایش فرموده که لا اله الا هو یعنی هیچ معبودی
نیست در خلق [illegible] و گواه [illegible] در ایشان [illegible] اثبات ذات او و نیست
که لا اله الا هو نفی الوهیت از غیر او این کلمه خود مرکب است از نفی و اثبات لا اله نفی
الا هو اثبات و اثبات بعد از نفی بلیغ باشد چنانکه لا خلیل لی سوی الفرد
از آنکه گویی است خلیلی و قاعده توحید بدین نفی و اثبات تمهید میابد لا اله الا الله
[illegible] قهرست بر هر که هیبت هستی تیغ غیرت بر [illegible] جسته تا همه جانان
غیر [illegible] از روی عزت [illegible] سلطان الا هو در خرگاه دل [illegible]
نزول کند [illegible] داعیه نزول باشد [illegible]
پیش [illegible] منزل را پاکیزه ساخته خار و خاشاک [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مرکب سلطان [illegible] ساخته و منزل [illegible]
سلطان عزت الا هو چون خواهد که ساحت سینه را دار السلطنة سازد لا
فراش لا اله را [illegible] تا عرصه را بجاروب [illegible] و خاشاک بشریت از آن جا
[illegible] فرش و [illegible] صفا در [illegible]
سعادت بنهد تا سلطان هویت [illegible] . بیت . [illegible]
[illegible] آمدی [illegible] آمدی ای [illegible] لا اله الا هو
ذکر [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] بلفظ الله و هو [illegible] محض لا اله الا الله نفی الوهیت [illegible]
حق سبحانه و اثبات آن [illegible] توحید عوام است [illegible] کلمه
[illegible] نفی هویت و [illegible] حق سبحانه [illegible]
[illegible] شهود [illegible] لا اله
الا الله لا هو الا هو [illegible] . بیت . لا هو [illegible] نفی و اثبات شد
نافی غیر و مثبت ذات شد [illegible] لا هو [illegible]
لا هویت فوق فوق [illegible] لا هوت [illegible]

بعضی بوسی هرکاهنک کوهر الهی کند بر الله که هنک واله هان قهر کشاده است کنند باید
کرد تا آن نغمه کلام صفات او انعامی و طاعات فو بر دشاید که در فرار بنجر عنبر کهر
تحقیق تواند رسید یعنی از انفاس متبرکه حضرت حقایق پناه خوانده خلد ظله العالی فی نحیبه
کاینات تا شام • عرش تا فرش کشید بکام • هرکجا کرده آن نغمه آهنک • از زمین و سما برخیزد
مانده نزرنک • وهم درین معنی گفته اند بیت لا ترا ز نور ها نمی رسد باخدایت
آشنایی می رسد که چها کشت در راه یقین اوز و واجی تکی کرده بین لا و الا را
قلم در کشم تمام تا هیچ اشارت السلام بعد از نفی الهه باطله و اثبات معبود حقیقی
ایراد صفت حیی می کند تا کفار که بخیال فی اوردند شتند و صفات کمال بر ایشان پوشیده
بود با شمنان کیم حیات بنا و کم بدان بعد ذات بود از رسیدن مرتبه او بوی تشبیه می داشتند
کا اوست الحی القیوم زنده کیا زنده باشد یعنی چنان زنده باشد که زنده کیفی بحیات
ازلیست بحیاتی که موت ضد آن است یا آنکه حیات حق بحیات نه چون دیگران است که
در میان او و حیات فرق بی پایان است و زنده ایست زنده کننده ما زنده زنده کرده
شده او زنده کرده تعلیم کجا و بمدد حیات ما زنده کرد زنده کم ما و اعانت روح بمیته
نکرده او زنده که آفت بدو راه نیابد که ما زنده بطور انتقال آفات بجانب ما شتابد و زنده
که غبار موت برا ذیال الجلال و تنشینه ما زنده که منتقل در مرع اجل او هم عبات
ما از ساحت بقلبیند او زنده که همیشه باشد ما زنده که بتیغ مرگ از تن که بها نیی تمام
ما از صفحه صحیفه حیات به تمامی حک او زنده که فارغ از طعام و شراب که ما زنده
که چراغ حیات ما بی فروغ اکل و شرب تمیره او زنده که زنده کیه از دوست است ما زنده که
زندگی ما از دوست بیت او بجوید زنده ایست پاینده • زنده کان دکر بود زنده • نی جو تن
بروح و نفس و نفس • بلکه او زنده هم بجوی نفس ست • اما معنی قیوم او پاینده
است بیک حال یعنی قایم الوجود که دیگری تغییر بهم کبر و کمال آبول او پیوند نیز که بحکم
بر سرادق عظمت و جلال او نتنیند • مرای آنکه نعنویند برد قوی • یا صاحب العدة قائمه
یعنی نیک نیک قلم کنند و بند بر امور خلاص از آفرینش و روزی دادن و بیار ها [illegible]
و کشتنها را سیر کردن و کار ها ساختن و از آفات نکاه داشتن عزیزی بحیط تو
که هر که اعتقاد کرد که حق جل جلاله قیوم است کاروبار را بدو از بهست و براحت تفویض
بیاسود کار ها را با او کذاشت و زحمت بیهوده خوده را از میان برداشت بیت
دل در اندیشه چرا بستی • کار با حق کذار تو وارستی • و نزد محققان معنی قیوم

آنست

آنست که بقای همه اشیا بدوست • در شرح تأویلات آورده که الحی قیوم صفت قیومیت
او بنا شد که در یک لحظه عالم را ابقا نباشد و تاکید قیومیت نیست که لا تأخذه سنة
و لا نوم سنه کرانی باشد که در سر و چشم که قبل از خواب پدید آید یعنی نوم الخفیفه
که عارض شود و حیوان را از استرخاء اعصاب دماغ بواسطه رطوبات ابخره [illegible]
متصاعده بحیثیتی که حواس ظاهره از احساس باز مانند و کوینده سنه [illegible]
که چشم را فرو کیرد و نوم آنکه بیرد که چشم مستولی کردد هر کرا چشم دل هر [illegible]
خوابست نایم کوینده و اثر آن که چشم فرو خواب شود و دل بیدار [illegible] چون نان
خوانند و حضرت حق تعالی ازین هر دو منزه است چه کسی که او را سنه و نوم
در یابد محالست که قیوم تواند بود و چون دانسته شد که سنه عبارت از خفیفت که
[illegible] شود و نوم عبارت [illegible] که بر قلب عارض کردد و ما را [illegible] معرفت اشیا
مانع باشد [illegible] سنه دون نوم برای نفی نوم کسی که کوید سنه که ضعیف
است [illegible] بلکه نوم قوی [illegible] پس بیان هر دو
جمع کردن [illegible] که ابتدا حرف کلمه با واو مؤکد نفی سنه و نوم
یا آنکه [illegible] او را سنه نیست پس نوم نخواهد بود [illegible]
عز [illegible] غفلت است و غفلت سبب اختلال مملکت پس حق تعالی که
نیوم [illegible] جمیع محدثات نظر [illegible] خواب [illegible]
مخلوقات [illegible] اخبار آمده که قوم موسی [illegible] تاکه ایشان [illegible]
آیا صفت نوم را در بارکاه عز و جلال [illegible] موسی [illegible]
سوال القوم [illegible] بر بعضی [illegible] ایشان
فرستاد [illegible] شبانروز بیدار دار [illegible] خواب
[illegible]
[illegible]
کرفت [illegible] که تمام خواب [illegible] طاعات خود [illegible]
کرد و دست [illegible] محافظت باز ماند شیشها بر هم آمد و بشکست [illegible]
[illegible] خواب شد [illegible] شیشه [illegible] نکاه داشت [illegible] خواب [illegible] محافظت آسمان [illegible]
[illegible] که قیوم از سنه و نوم [illegible] و کر خواب [illegible]
و تغییر بر ذات متین [illegible] قاهر [illegible] برخود [illegible]

وحصول آفت بر حق جایز فی نوم استراحتست و حق را تعب نه که براحت محتاج باشد از نوم
که خواب موقتست و حضرت حق همیشه بیدار و کسی که بر خود جایز نبود از حضرت پیغمبر صلعم سوال کرد
که اهل بهشت را خواب هست فرمود که خواب برادر مرگست و بهشتیان را مرگ نباشد
پس چون خواب را قابلیت خواب نبود و از بیخوابیست که اشتغال بخدمت موافقت و
تخلق باخلاق حضرت عزت شبها سر از بالین غفلت بر دارند و پهلو بر بستر خواب و
استراحت ننهند تتجافی جنوبهم عن المضاجع پس بهیچ بجمع غرض بیدار بیند باید
بیت بپای چو طالب کسی شب نمی‌خسپد موافقت کن و دولت بود بسیار مخسپ .
هزار شب تو برای تماشای خود خفتی یکی شبی چه شود از برای یار مخسپ و چون مطلع
محبت موافقتست عجب آنکه کسی دعوی دوستی حق سبحانه کند و چون شب در آید سر را
بکنج خواب متکحل سازد عجبا للمحب کیف ینام له ما فی السموات وما فی الارض هرچه در آسمانها
و زمینهاست هرچه ملک اوست هیچ کس را مدد ان بعطا شرکت و نه قوت منازعت ملک
خود ملتقطما را ذکر همه نکله من جمله را انسان فرو ملک سلیمانی است از جهت مخلوقست
واغلب مخلوقات ذوی العقول نیست و چون بر سبیل تغلیب اکثر را حکم کل داد و گفته له ما فی
السموات بخطاب سطر است وما فی الارض از انواع بجز آنها در آسمانها بهشت و در زمین دوزخ
و در میان وجهان جمله سفینی به بشارت دوستان و بیم دشمنان باشد یعنی مسنا میدید
که بهشت از آن منست مطیعانرا بنعمت و بنوا رسانم و منکرانرا بترسید که دوزخ هم
فرمان منست سرکشانرا بآتش و بکیفر ادم و که بنده در آسمان ملائکه و نجوم سیارات و
ثابتات و در زمین جن و انس و سایر حیوانات همه از آن او بند و اصل آفت که اهر کرد
هرچه در جهات فلک و طبقات خاک بران مشتمل است مجموع از آن او و در ان تصرف
تسخیر فرمان او بیت هرچه هست از بلندی و پستی که ملک مد مختر هستی همه که
بفرمان و فرمان تند جمله مقهور حکم سبحانه اند پس بیان عظمت و کبریا مالکی
اسخر و ... میکند و میگوید من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه کیست آنکس که شفاعت
بمعنی انکار یعنی نیست چنان کسی که تواند خواست کردن کسی را بر درگاه جبار که ورای
کما قر قرشیا است که میگفتند هولاء شفعاونا عند الله حق سبحانه تسمیر داده که مطلوب کافران
در حق توقع خواهد بود هیچکس را در قیامت هرگز شفاعت نیست مگر باستور یار که
در شفاعت بت پرستانرا اذن نیست بلکه همان روز هر معبود با طل از عابد خود تبرا
کند اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا این استشهاد دلیل اثبات شفاعتست مر شفعا را از

اینا

انبیا و شهدا و امثال ایشان بدستوری حق تعالی چه اگر مراد نفی شفاعت بودی
مطلقا باذن و بغیر اذن پس استثنا فایده نداشتی و نزد محققان آنست که چون مطلق مقید
در یک جا در شود حمل باید کرد مطلق را بر مقید و مراد بحضرت مقید عیر استثنا راجع
بحضرت مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم که حق سبحانه او را مقام محمود وعده داد
هم بتفسیر آنحضرت مقام محمود مقام شفاعتست و احادیث صحیحه در باب شفاعت
بسیار است و ... در تفسیر مقام محمود والمقام المحمود من الله المحمود وابن
مسعود ... روایت میکند که پیغمبر ما صلوات الله علیه فرمود که مرا مخیر کردانیدند
میان شفاعت و میان آنکه نصف امت من بهشت در آیند من شفاعت اختیار کردم
که آن عام ترست ای عزیز اگر همای هوای شفاعت محمدی کرم از ذکر تو یا بال ذنب محجوب
در زیر ظلال لطف خود نگرفتی از تاب عتاب سرتا پا بحمایت نکردی سیمرغ دل کی ... الا بی
مهیمنا ... از حضرت عتاب چگونه خلاصی روی نمودی نعم الحال انت من الکرده
اگر نوزد نسیم رحمت از گلشن شفاعت او عقدار تو نه بیان از حسرت بود کیف
کسی که امید شفاعت بود بشفاعت او و کو نه او را از اذن مشیت است چه شفیع را
بعد از قیام در مقام شفاعت که بر دست ارادت توفیق و تمکین نداد تا شفاعت بجای
بجد و اینجا هم مواسته مشیت حق است نه بی مشیت و شفاعت ممکن باشد
یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم میداند بعلم ازل آنچه در پیش ایشانست یعنی امر
کرده بتیان دارند و طلبیده میخواهند که باشد یا میداند آنچه در زندگی پیش ایشان میرسد و آنچه
بعد از مرگ پیش ایشان خواهد رسید و داناست بآنچه انشا کرده اند و آنچه منتظر ما
ما زال بلعیشنا سند حکمت آنچه دانشان که واقع شد و خاتمه و معاد ایشان چگونه
خواهد کرد یا میداند آنچه ایشان بجسن و محتاج اند و آنچه مشغول در آنند
و مخلص آنکه آنست که حق سبحانه عالمست باحوال شافع و مشفوع و بحتاج
ایشان در ثواب و عقاب تا و انها که کفار یکیش اسبر شفاعه در این عالم
نیستند با اهل شفاعت و استحقاق با ایشان بلکه خود را نیز در اندر بین
چگونه شفاعت دیگری کردن توانند مثل ... انفسهم اتخاذ است
کسی که خود از سیلاب برهد تا ترا هم شفاعت دیگری چون رهاند
تا دست بستد تنجکند جعان بسته نه کنا ... و لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء و احاطه نمی‌کنند شافعان و مشفوعان و غیر ایشان از

آفریدگار همچنین مجاز معلومات نبوی امام ابو اللیث گوید مراد از بتشکان آنکه معنی
در عرب پرستش ایشان را شعار ساخته میگفتند این قوم شعور و کلیت و بر غیب
مطلع اند حق تعالی میفرماید که نه چنین است که ایشان را گمان میبرند بلکه ایشان نمیدانند
هیچ چیز از بعض معلوم حقیقت مگر بآنچه خدای خواهد که ایشان را آگاهی دهد هم
چنانچه بعضی از انبیا را باز نمودن مغیبات و بر اطلاع اثر و از بعد داد دلیل باشد
بر مقالت ایشان قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
ابو عمرو علما انجا بمعنی معلوم است چنانچه میفرماید بمعنی مقدور آید که بقدرت خدایست
یعنی مقدور او و در این سخن مبالغه تمام است در نفی علم اطلاع بر کنه باری تعالی جمیع گاه
علوم آفریدگان از احاطه بمعلومات حق سبحانه قاصر است احاطه بذات مقدس چگونه
توانند بود ولا یحیطون به علما ای در وی توانند در آوردن باعتبار کنه ذات و تجرد
الملاحدین تعینات اسما و صفات ممتنع است مرجع حق اکه یعرف الله غیر الله بیت
کنه ذاتش که سؤال نیست عقل حیوان نطق لال گشته میان حق سبحانه
و ما سوی او هیچ نوع نسبتی نیست تا از طریق معرفتش شروع توان کرد و معرفت
وی مناسبت است از طریق عجز لا انتساب ما للماء والطین ورب السموات والارضین ع
ذره خاک از کجا حضرت پاک از کجا و در این باب فرموده که بیت ای که اندر چشمه
شور هست جایت تو چه دانی شط جیحون و فرات دور کلامی که سه هم در فنا
چون شود عنقا شکسته از غراب خود نباشد آفتابی را دلیل جز بنور آفتاب
مستطیل سایه گر بود تا دلیل بود این بود است بشنو که دلیل او بود سایه هرچند
نیز روشن است در بنور آفتاب بر دلیل و با وجود وی بود در غایت بعد از وی بود
شیخ فرید الدین عطار قدس سره میگوید بیت ز عقل بود محض تحیر و جای وبه رسد
فرو ماند مقتضایی کار میرسد در هیچ زوی که پایبر اکوالش ادست هرکه تواند
کنجی بخشم رسیدی وسع کرسیه السموات والارض کنجا دیش وارد گرسی فراخ
آسمانها و زمینها را یعنی هفت آسمان و هفت زمین در درون کرسی
سلطنت حق سبحانه کرسی او در زیر عرش بود بر آسمانها آورید از دو کوی [illegible] ذرها
و آفرینش او بعد از آفرینش عرش بوده بدو هزار سال و گفته اند الرحمن المنتهی
زیر کرسی است و میان رحم و کرسی حجب بسیار است و بعضی گویند هفت
حجابست و دیگر میان عرش و کرسی حجابها و ایشان از نور و ظلمت و غیر آن غلاظ

هرجائی

هرجائی پانصد ساله راه هست و اگر این حجب نبودی جمله کرسی را نور جمال عرش
بسوختی و همین هفت آسمان در جنب کرسی چون هفت درم باشد در سپری
بر گرد کرسی نسبت با عرش همچون حلقه صغیر باشد در بیابانی و از حسن بصری
رحمه الله نقل کرده اند که کرسی همان عرش است و اصح آنست که عرش سقف بهشت
باشد و کرسی و رای آن چیزیست و طول هر قایمه از وی مثل آسمانها و زمینها است
و گفته اند خدای تعالی عرش را از نور خود آفرید و کرسی را از نور عرش و کرسی را سعت
و عظمتی که دارد در جنب عرش خرد تر این چیزیست و از وجوه ادبیه که صاحب
کشاف در باب کرسی میگوید اینست که صفت کرسی و غایت وسعت و بسیطست تصویر
عظمت حق تعالی و تخییل آنست فقط نه کرسیست و نه قعود و نه قاعد چنانکه
والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه انجا تصویر
قبضه توان کرد و نه طی و یمین بلکه تخییل عظمت شان اوست و تمثیل حسی
یکنند در ان آنست که وهم از تصور معقول خالص را انقیاد نکند بیان وجه که محسوس
ظاهر را منقاد است بر حق سبحانه از جهت شان معقولات حقیقت در لباس
مجازی میکند تنبیه و تمثیل در جناه اکه توان رسید و امام همه مفاتیح الغیب آورده
که این سخن اگرچه نیز است اما بر ظاهر حمل کردن اولیست بدان جهت که ترک
ظاهر بی دلیلی روا نیست در تفسیر فرموده که مخاطبه حق سبحانه مر بندگان را
در باب تعریف خود با بیان و صفت کرده بر حسب فهم و ادراک ایشانست و دو را
طریق معامله ایشان با ملوک مجازی مرعیست مثلا کعبه را خانه خود خوانده
و بتعظیم و طواف و زیارت آن امر کرده بر همان مثابه که اهل دنیا کاخ سلطان
تعظیم میکنند و حجر الاسود را یمین الله فی ارضه گفته و موضع تقبیل
بر همان وجه که رعیت تقبیل ایادی سلاطین میکنند و بدین تقدیر میشاید که
خدای تعالی عرشی باشد که عبارت از تخت سریر است چنانچه پادشاهان را
میباشد و کرسی که ما دون عرش است یعنی پایه تخت و فوق ان مخلوق را
سریر موضع جلوس است و کرسی موضع قدم و حق از جلوس بر عرش و
وضع قدم بر کرسی منزه است [illegible] که در فصل قضا است [illegible]
و گرچه الخلق عاینه چنانچه عادت سلاطین و ملوک باشد که در
دو بار تخت و کرسی را جلوه دهند و آنکه حق تعالی موصوف شود

بر شکل و استقرار او بر آن پس صورت عرش و کرسی ثابت نباشد و با احتیاج بنا و بلوغ حکمت او
تا من برا که فلک ثوابت است کرسی میخوانند و فلک تاسع که فلک اطلس است محیط بما تحت
الحکم عرش میخوانند و بعضی از عرفای ایشان بر آنند که میشاید که کرسی عالم نفس باشد و عرش
عالم عقل و بر هر تقدیر غرض از تحقیر اعلام است و نقص بر عظمت او سبحانه [illegible]
کو بیخدای تعالی او را ناترس است بحقیقت کرسی و ما را ازین مقدار معلوم می شود که
او را جمله مخلوقات بزرگست در کشف ایشان [illegible] کرسی به اسم ملکیت او [illegible]
اضافت و بجود جهت تخصیص و تفضیل [illegible] فاقه [illegible] بدین نکته تنبیه میکند
بندگان را بر قدرت و عظمت خود بعضی کلی از مخلوقات و آسمان و زمین [illegible]
ادراک الحال و [illegible] بیش نیست پس چگونه بعظمت خالق راه تواند برد و [illegible]
صفت عزت او تواند رسید سبحان جل عن الفکر ان یحیط به سبحانه لا اله الا هو بیت
[illegible] اندیشه را در [illegible] یقین هم در کان خویش ماند کالشی [illegible]
خرد را پیشتر زین اندیشه بشکست و گفته اند مراد از کرسی علم است که همه [illegible]
[illegible] مصلح للامور کلها الا [illegible] و الاقوال و احوال الجموع [illegible]
و ساکنان طبقات زمین را می شناسد و علم را کرسی گفتن از قبیل تسمیه شیء باسم
مکان [illegible] کرسی جای عالم است [illegible] تشبیه کرد علم را بکرسی بدان سبب که علم [illegible]
علیها است و کرسی چیزی نیست که بر او اعتماد کنند [illegible] گفته اند [illegible]
اینست که [illegible] معتمد علیها [illegible] صحیفه [illegible] نوشته اند
کراسه [illegible] فصل است و [illegible] کرسی ملک [illegible] آسمان و زمین را احاطه
کرده [illegible] تسمیه شیء باشد باسم مکان [illegible] کرسی جای ملک است و قدرت [illegible]
که اصل [illegible] ایجاد آسمان و زمین است و محیط است بهمه مقدورات [illegible]
و اکرسی [illegible] کریم الکرسی [illegible] حقایق [illegible] عالم
صورت [illegible] معنی نظیر او [illegible] صحیفه آفاق [illegible]
رقم ابداع [illegible] کرم [illegible]
عرش [illegible] عالم [illegible] استوای روح او است و [illegible]
کرسی [illegible] طبیعت [illegible] جهان و [illegible]
ملک و ملکوت [illegible] بیت [illegible] دو [illegible] روشن [illegible]
وجود [illegible] ازو [illegible] وجود [illegible] بوده

حفظهما و صرح حق ملک او را بدو و دانکه داشتن آسمان و زمین ازیرا که بقوت قیومیت
اینها [illegible] قایم [illegible] منزه باشند [illegible]
باشند همه حیزها [illegible] ساختن و پیدا [illegible] بواسطه ضعف
و عجز [illegible] قوی را با عجز و ضعف چگونه قدرت [illegible]
معلوم [illegible] داشت و کار را [illegible] قوت [illegible] ضعیف [illegible]
العلی العظیم [illegible] بیان علو [illegible] عظمت [illegible] حضرت ذی الجلال است [illegible]
حصر و اختصاص [illegible] صفت [illegible]
جمع [illegible] نیست و عظیم [illegible]
بود [illegible] شرف [illegible]
[illegible] مشقت و [illegible] عامت [illegible]
مصدر [illegible] علو [illegible] ثابتست [illegible] جهت [illegible]
[illegible] علو [illegible] نیست [illegible]
غیر [illegible] ابطال کرده اند [illegible] جهت [illegible]
جهت فوق [illegible] علو [illegible] جهت فوق [illegible]
کنند [illegible] فوق [illegible] العلی [illegible]
[illegible] الاطلاق [illegible]
ثابتست [illegible] علو [illegible]
[illegible] علو [illegible] بیت [illegible] علو [illegible]
نقصان [illegible] اما عظیم بزرگوار بودن
این عظمت [illegible] و حیثیت [illegible]
عظیم [illegible] جهات [illegible] محال است [illegible]
از جمیع جهات [illegible] محیط [illegible] اعظم
باشد [illegible] عظیم علی الاطلاق باشد [illegible] عظمت [illegible]
این عظمت [illegible] سلطان [illegible] عاجز [illegible]
و معلومات و مقدورات و [illegible] عقل روشن [illegible]
[illegible] عظمتش [illegible] در بادیه [illegible]
کبریاء او [illegible] فرو ماند [illegible] بیت تعالی الله [illegible] فرو ماند [illegible]

حفظهما

خداوندان خداوند • آنکه دارنده بالا و پستی • گواه هستی و جمله هستی •
تصرفی با صفا ترتیب بود • خرد کرده ذات الحسنی در نکته خامسه در ترتیب
جمل این آیت بر یکدیگر بدانکه این آیه ده جمله است و وقف در آخر جمله نزد دقیق الا سته
جها نجا وقف مطلق است کلا نیز اما بعدا و مستحسن مما قبله و شش جا وقف جایز که
هر یکی را نوع وصل و فصل وجهی هست و در تفسیر امام حافظ آورده باسناد متصل از حضرت
رسالت صلوات الله علیه که در این آیه ده جا وقف فرموده اند و این موافق کلام
میکند بدانکه هر یکی از جمل ده گانه مستقل است در معنی ادای دعوی الوهیت
و مستغنی است در بیان از غیر خود و با وجود این جمل بر یکدیگر مترتب اند صاحب کشاف
فرموده که ترتیب این جمل بر یکدیگر بی حرف عطف از برای آنست که هیچ جمله نیست الا که
وارد است بر سبیل بیان مر جمله متقدمه را و بیان با مبین متحد است و اگر عاطفه در میان
بودی چون دخیل بکار در میان دو آشنا بودی ای عزیز از این ده جمله جمله اولی
بیان توحید ذات است و الوهیت و حدت الله لا اله الا هو و ثانیه در اثبات
کمالات ذات است القیوم ثالثه بیان قیام تدبیر خلق که مقیم است
بدان و غافل نیست لا تاخذه سنة و لا نوم رابعه سلطنت برآنکه مخلوقات که ادنه
دلیل است به نقیصه قدرت ملوک او بیان له ما فی السموات و ما فی الارض خامسه
مشتمل برآنکه منصرف در ملک او همو است و دیگرانرا در آن هیچ نصرت غیب
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه سادسه محتوی برآنکه تصرف او در ملکت او از
روی علم و دانش است یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم سابعه عایش میکند آنکه
آن دانش که او راست کسی که آن نرسد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ثامنه
مخبر است از آنکه عدم احاطه معلومات و مقدورات او معنا آنست که سعت عظمه
بعضی از بیان آنست وسع کرسیه السموات و الارض مضمون تاسعه آنکه چنین
عظیم را ابکه در جنب قدرت او محافظت میان ایشان نبود و حفظهما مفهوم از عاشره
آنکه آسمانها و زمین و همه دلیل است بر جلال علو ذات او تعالی که اعظم سمات و هو العلی
العظیم و گفته اند نکته در آنکه بعضی جمل اسمیه اند و بعضی فعلیه و بعضی ظرفیه و بعضی
نیز هست آنست که جمله سابقه منسوخ شده و حینئذ جمله که سمت و اثبات بود
بیان حاجت بود و نزد [illegible] چون جمله ثانیه در زبان را او و است و اینجا گردانیده
بر معنی مستمر دار را اسمیه آورده چون جمله عاشر و لا فصلیه او آن نیز آمد

باعتبار

باعتبار دم عوضست بصیغه ماضی و اگر در شئ چون جمله ثامنه و اگر تعلق به نقل
دارد بصیغه مضارع چون جمله سابعه و علی هذا القیاس و اگر بتفصیل هر یک از
جمل شرح نکاتی که برایاد هر یک بوجهی خاص متفرع هست اشتغال رود بخوا و نکلام از
اقتصار منصرف گردد اولی آنکه بر وجهی جامع که ماخوذ از کلمات با برکات علماء
دین و معارف بوالفرح اللطائف که به اصحاب یقین باشد اختصار ورود و منه التوفیق
الامن ولیه ای عزیز چون بنای این آیت بر معرفت ذات و صفات الوهیت بر افتتاح
کرد آید را باسمی که مستجمع جمیع صفتها او است یعنی الله که اسم جامع است و اگرچه این
اسم جلالی مجموع اسما و صفات اشتمال دارد اما چون فهم بشر را و فوق ادراک و لطائف
بر تفاصیل آن صورت تعذر بنده جهت آنکه در بیان شناخت بشکل بود بعضی از صفات
و سمات تمثال به جمود را و اصل همه شناختها توحید است که جمیع اینها که دراینجا مصفا
لا اله الا هو بکلمه لا اله الا الله و باثبات هویت مطلقه در ذات خود که اکمل الاهوتی است تعد
از توحید ذات بصفت که خود را بعظیم صفات کمالیه و [illegible]
آن حیات تو الله که مستلزم سایر صفات لازمه است ابتدا با اسم الحی [illegible]
اسم ولان همه سبعه [illegible] الحی اند و از [illegible] که مطلوب حقیقی [illegible]
جلاله متجلی [illegible]
اسم الحی الذی ارداف کرده با وسع حقی و تمام ترجمه که قیومیت است وگفت القیوم و این
اسم را السلیل صفات لازمه متعدیه هست برانکه دلالت دارد بر کمال غنا بی
حق را اتقاد دیگر او [illegible] که گفته شد که معنی او قایم بذات است و مقوم ما عداه این
دو صفت قیام و تقویم شامل جمیع صفات لازمه و متعدیه او [illegible]
مقتضی وحدت است و مستلزم نفی کثرت و چون که صفت حیات نیز هست پس [illegible]
توکید ما قبل او است و جمله و ما بعدها [illegible] چون دانسته شد که صفت حقیقی
مرحقه اثبات [illegible] که از صفتها که نقص قیومیت کند وجها و منقولات
و یکی از ان جمله غفلت است که موجب از سنه و نوم باشد پس گفت لا تاخذه سنة
و لا نوم یعنی قیوم را با یک غفلت نبود تا از قیام بتدبیر امور خلق غافل شود و اختلاطه
با فعال عاقل و اشواه [illegible] از آنکه قیوم را صفت غفلت نیست در تقویم اشیای
تقویم ماهیات همه بتقویم او است و حصول هر چیز دایما در تکوین او و نیز لازم باشد
که ماسوی را در حقیقه تسخیر و تملیک او باشند و همه عالم ذات او است و غیر او همه

بعد مفتقر انه امکان ندارد که اهل هوا را توهم افتد پس بباید که غیری که محتاج بدوست تا
در مملوکات و نباتات ولو بنوعی را هم در مالکیت شرکت بود اثبات مالکیت خود کرد علی الانفراد
مقصود له ما فی السموات و ما فی الارض و شک نیست که تقدیم ظرف نشان تخصیص
است و یجوز ما کلمه مطلقه است آیا یعوز بری که تدبیر عبث یجوز منا اهتمام او بان با شیع
کا و یا انا انفاذ قضا و اجراء بعضی احکام باز دارد نهی کرد تصرف دیگری را در مملکت خود
و گفت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه هیچ کس را حکم نرسد مگر با او و تصرف در ملک
او محال بود الا باذن او و بجز و جمیع محال الا نفیش را اندیشه آن پیش آید که حق سبحانه چون شاه
بی وزیر و سلک مشیرست و بتدبیر خود کار میسازد و هیچ مهم بمشاورت دیگری غیر در
شاید که چون تدبیر و پوشیده ماند را سهو و خطا نیز احکام او عارض شود دفع کرد
این خیال را و گفت یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم او میداند که هر چه مثل المیزان
و جمع نیست باید که بعضی از حکم معلهم احکام حکم دانا را اشناسد و بجز بیاد علوم
ایشان احاطه ندارند پس منفی ساخت احاطه غیر را بمعلومات خود بقوله ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء و چون کمال علم و نفاذ حکم او را آسمان و زمین مبین شد و هم
را اصل فهما انکو ملکو و ملکا و همین را بیان هست که در ذکر خوشته و خود را که گفت که
در اصل و سما ملکی نهایت نیست و انجا که مخلوق او کم کرسی اوست برین و مملکت که
شما میدانید محیط و اقع شد وسع کرسیه السموات و الارض و چون در میان زمین و آسمان
محسوس آدمیانست در رفعت و عظمت وسعت و بسط ابنها حیز و بعید
از روی عیان شاید که خیال ایشان را و تغیب حاطان در جران ضعیف یقین را شی
باشد انرا این منفی ساخت بدین کلام که و لا یؤده حفظهما و یجهت آنکه ذهن کسی را
از استماع صفت وسعت و عظمت که معلوم شد منتقل شود که علو مخصوص است بحیز
مخلوقی و عظمت منحصر بر چنین موجودی بسبب از ذو صفت کرد از ان و الشاد
نمود بخالق و مبدع ان و فرمود و هو العلی العظیم و برابر یا یید ذهن سلیم که
نیست که شنیدیم هو سنیه حصر و اختصاص آیت فهو العلی فی الذات و العظیم و
هو العظیم عظیم الشان و الخطر خدا او راست بزرگی و عزت و جبروت
که او بود مملکه ملکو و مالک الملکوت ذکر به با محتا نیز متقربان مدهوش و نطق
صفتش اهل معرفت مبهوت نکته سادسه در بعضی از خواص این آیت تلاوت
و حکایت صاحب اتحاف در خاصیت این آیت مبالغه بسیار میفرماید و میگوید که امداد

امده است که در بین آیت شفاعت از مرجوطان از خوف و نجات از غم الکریه
میکند بکلی ایکه در وضع میمون و مبارکست و فواید بسیست دار برکات که اشمال
بر برکت و معرفت ذات و صفات و افعال الهی دادا و لکه منافع مشاهد هست
و اکرانا الهیه محفل شد که در تقویت قلب و جسم مکاد میبرد بجز کلیم
که مشام دل بدو معطر هست مشام را ترکه روح و بدن را قوت دهند و هر اینه
تقویت روح و تشفی دل مجروح بنام و کلام حقست مولانا حسین رحمه الله تعالی گفته
که هر که بمکار آیة الکرسی ربیع بن خثیم را دیدم که آیة الکرسی بر اهل حجی خوانده فی الحال
روان شد و بی کنیزکی نابینا خوانده در دم بینا گشت در کشف البیان از ماثر نقل میکند
که هر که بمکار آیة الکرسی با خلاص بخواند خدای تعالی او را معروف کرداند و هزار مکروه
مکار در دنیا که فقر و محرومی آن فقر و شکدستی باشد دفع کند از و هزار مکروه از مکاره
آخرت که آسان ترین آن عذاب قبر بود منکر و نکیر بود در خواص تیسمی آورده که
چه بسیار دست برکت این آیت و چه بزرگوار هست نفع و خاصیت آن هر که در عقب هر نماز
بخواند از وسوسه ابلیس و قهر و شیطان ایمن گردد و از مضیق فقر و احتیاج
بساحت غنا و ثروت رهد و در مرتبه جنت مرزوق شود ابی بن کعب گوید که
از جنیان از او بیم گفتم چه چیز ما را از شر شما نگاه میدارد از شر و ضرر شما
محفوظ میسازد جواب داد که تلاوت آیة الکرسی و این حکایت بعضی صاحب مسند هایی
صلوات الله علیه رسانیدیم فرمود که راست گفته است و هم در بعضی صاحب کشف الاسرار
اورده که خرجی ورسته است از ابو هریره رضی که مفتاح بیت الصدقه در دست من بود روزی
در بکشادم دیدم که از خرماهای صدقه چیزی برداشته بود ند تهمت مرا انشا
روز دیگر بار آمد و معلوم شد که دست تصرف غیری بیمان رسیده صورت حال عرض
حضرت مقصد الدعو کردم سید رسول صلعم فرمود که این نوبت چون بر بیت الصدقه
در آیی بگوی سبحان الذی سخر لمحمد سلم تا آن شخص که در وی تصرف میکند بسی
کلمه بر تو اشکارا گردد نوبتی دیگر که ابو هریره در بکشاد و این تسبیح بگفت شخصی را
دید پیش روی او ایستاده ابو هریره گفت یا عدو الله این جرات تو کردی گفت آری من
کردم و من بر کرم قسم برای تو مجلس در حشان جز بجانب تو بیم قسم کند بکرد از دنیا در این
هر روز دست از وی باز داشت انکس را دیگر بار نه آمد و ابو هریره در ضرب قضیه را
بجانب نبوت معروض کردانید و بر منوال ما بق فرمان نبینم که همان تسبیح بگوی

امدات

تا او دا بقیه بدر آرد ابو هریره دیگر نوبت او را بگرفت دیگر بار سر بنهاد
امد و عهد کرد که من بعد بر حوالی بیت الصدقه نگردد ابو هریره او را رها کرد دیگر باره
خلاف کرد و باز آمد و بدست ابو هریره گرفتار شد و ابو هریره گفت این بار از من
خلاصی نداری و ناچار ترا برسول خدای صلعم خواهم برد بیست انگشت گفت دعنی اعلمک
کلمات ینفعک الله بها دست از من بدار تا ترا چیزی بیاموزم که خدای تعالی ترا بدان
سود رساند ابو هریره پرسید که آن چیست گفت چون بجامه خواب در آیی
آیة الکرسی بخوان که همواره بامداد از حضرت عزت محافظت تو را برسد و شیطان
نزدیک تو نیاید ابو هریره او را بگذاشت و بامداد پیش آنحضرت
رسالت مآب حضرت پیغمبر صلعم فرمود ما فعل اسیرک چه کرد اسیر که دوش
گرفتار بود ابو هریره صورت واقعه تمامی باز گفت حضرت علیه الصلوات الله
علیه گفت او با تو راست گفته و حال آنکه او دروغگوست ای ابو هریره دانستی
که در دی شب با که سخن میگفتی او شیطان بود ای عزیز از مضمون این حکایت
مفهوم می شود که این آیت جهت دفع شیاطین حصنی حصین و مامنی امین
است و در حدیث ابی رض آمده که آنحضرت صلی الله علیه هر شب در وقت
خواب این آیت خواندی تمیمی که بلغرانا و هر وقت مجموع و مجموع از منغصات
حزن و هم مانع و واقعات مدهشه استنا ملم یافتی بصره انس بن واثله سلمان
رض آورده است که پیغمبر صلوات الله علیه گفت هر که آیة الکرسی کاتبه کند بزعفران بر
دست راست و آنرا بزبان لیس کند هر گز او را چیزی فراموش نکرده و در ریاض
الجنان از فردوس الاحادیث نقل میکند بروایت ابو هریره رض که رسول صلعم
فرمود که هر که آیة الکرسی بزعفران بنویسد بر کف دست چپ بدست راست
هفت نوبت و بزبان بلیسد قوت حافظه وی را زیاده شود که نسیان ازو
بحال الفطرة بنا شده و در خواص آیات شافیه آورده اند که شخصی با ابن عباس
رض از درد شکم شکایت کرد فرمود که بنویس آیة الکرسی بزعفران و بشوی
و بیاشام تا شکم خنک کرد و شفا یافت و این نیز عجب نیست زیرا که قرآن مجمع صفا
و منبع شفا است، علاج نغز بشنو که بیمجی نز قرآن جو که پی شبهت
درین دار الشفا باید دوای درد بیماران واز اینجه شیخ بر رسید و تمیمی و
فیحاو در رسائل خود آورده اند که انست که نوشتن و بر سفال بستند
و در میان غله نهادن موجب دفع شپشه و موش است از ان و سبب
ازدیاد خیر و برکت در آن و بر ... آهو کتابت نمودن و در عتبه خانه
دفن کردن دزد را از خانه باز دارد و آیة الکرسی نوشته در میان امتعه نهاد
آنرا از تلف و غارت و تاراج و سرقه ایمن ماند آورده اند که فضیل عیاض در یکوقت
حال الحجیج در راه زدی روزی کالای قافله ای بردند و مال و متاع ایشان ببردند و در
قسمت بستند قافله و بکشادند و در ضمن آن رقعه بود آیة الکرسی بخط نوشته فضیل
آنرا بازبست و برداشته نزد خداوندان متاع آورد و قبول است بود فضیلم
کردیاران گفتند ای فضیل ما اجلیم و ... بود که از دست برادیم ما المحرومیم
خداوند شده کردی جواب داد که مظنه منزلت که صاحب این قماش ازکتابهای شنیده
باشد که آیة الکرسی نوشته در میان هر قماش که نهند دزد نبرد و این کس او نرو با عتقاد که
نوشته در میان قماش خود نهاده کرده است که ما مال او را ببریم اعتقاد
او را عمل خلل پذیر دو در دین بی تقصیر سلسله ما آمده ایم که دنیاء
ایشان زیان دین و شک تنهایت این اندیشه فضیل را دست داد هم از خاصیت
از آیت بود و برکت این اختیار که نسبت بقرآن رعایت کرد از آن عمل توفیق توبه
یافت دید که هو از ... هستند و هم حرمت قرآن داد و دوستی ادب تعظیم آن فرو
نگذارد در مقام کاری ... کنند حرمت و تعظیم این کلام بر عایت او امر
و نواهی و تصدیق فضائل و فواید آن توانید بود ع والمصدق فضله لاتباعه
تصدیق کلام حق تحقیق باشد صفت مصدیق و چون بندۀ شرح منافع و خواص
این آیتی صحیفه بیان رقم زده بیاید سند عنان سخن بجانب تفسیر و آیات منعطف
ساختن السبب واحری والتوفیق من رب الوری ای عزیز بدانکه کالجمه
کلاتعبر کال حرمت و کبریا و عظمتا و میکند بیان اثر فی دین من تبین و مهملت و شعاع
مکنین میشمایید و دانی که دین اسلام لا استحقاق از هست که بطوع و رغبت
متابعت او غاییند باکراه و رهبت جنین مسیر مایه لا اکراه هیچ اکراه هیست فی الدین
در قبول کردن دین اسلام بعضی از اسلام عرب بعضی اکراه ببایند هیچ کسی را از اهل
کتاب و مجوس و صابیان را که جزیه در بخیم اند اکراه عرب سبب آن بود که امتی
بودند که ایشان را کتابی نداشتی و شرعی که احکام از آن فهم نمود نکالیم کرد
از ایشان جز دین اسلام قبول نشود اما جمعی را اکراه که کانند یا با ایشان قتال باید کرد،

تا مسلمان شوند بالجمله بعد از اسباب خود را آورده که حکم این آیت بازپرسد فالحق
سبب نزول این آیت آن بود که ابو الحصین انصاری دو پسر داشت بازرگان که از بیت المقدس
و بعض دیگر آن بود که اهل الرقیم معروف در شهر مدینه بتجارت آمدند و
بمحاسن اخلاق ایشان و امثال ایشان ابو الحصین آنگاه ترسایان از شام بمدینه آمدند و
جوانان ابو الحصین بایشان الفت گرفتند و مناسبت بجهت آن بود که ایشان تربیت ایشان کردند
از بهر ناجنس ای فغان بیت ای فغان
همنشین نیک جوید ای شهان • وز بد ایشان را
غایت خلق و بجهت دیدار فسون و افسانه که کرده بودند پسران ابو الحصین
برگشتند از اجابت و موده همراه ایشان متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت
صلوات الله علیه دستوری خواست تا بر عقب ایشان برود و ایشان را بکراه براه شرع باز آرد این
آمد که هیچ اجبار و اکراه نیست در دین اسلام بجهت آنکه هیچکس را اکراه نمیکند بر قبول اسلام
کسی را که مستعد دین باشد نیست قد تبین بدرستی که روشن شده ظاهر و ممیز گشته الرشد
راه راست بطریق صواب من الغی از گمراهی و سبیل خطا یعنی کفر از ایمان و حق از
باطل پیدا شد بدلائل و حجج فمن یکفر پس هر که کافر گردد و بگرود بالطاغوت بچیزی
که بپرستش غیر خدای خواه شیطان خواه بتان و خواه کهنه و ساحران فالطاغوت
فعلوت اصح مصدر است چون ملکوت و رهبوت و رغبوت و این لفظ هم بواحد اطلاق کنند قال
تعالی یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به و هم بجمع قال عزوجل اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم و مذکر این جا بجهت ایشان کفروا به و هم مونث قال تعالی والذین اجتنبوا الطاغوت
ان یعبدوها و بحقیقت او چیزی است که سبب طغیان شود در بیان حقیقت ... معبود ...
منصوص فی نفسه ... در بعضی از تفاسیر آمده که المسیح و المسیحیة
اهل کتاب اند ... و در حقایق ... آورده که طاغوت هر کسی است نفس
اماره او است که او را از راه می برد و طاغی میکند ... مومن حقیقی کیست که برای
هوای او رضای مولای خود ... کفر او آنست که متابعت هوای او را
باز داده در حقایق آورده که طاغوت عوام آنست که بدون خدای می پرستند
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم و طاغوت خواص هوای نفس است
افرایت من اتخذ الهه هواه و طاغوت خاص الخاص ماسوی الله است قال الله ثم ذرهم
سلیم گوید هر چه از خدای باز دارد طاغوت است و هر که کافر شود بطاغوت ویومن بالله
و بگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنگ در زده است بالعروة الوثقی بدست

آویزی محکم و رشته متوثق و بجهای پیوسته آورده و ثاقت محکم است که مشابه لا
لا انفصام لها انقطاع و گسیختگی نیست آن را این سخن به سمیل تمثیل است تا تاکید
بکند چیزی را که معلوم باشد بنظر و استدلال یا آنچه مشاهد و محسوس است تا سامع
تصور کند که کار آن ... پس اعتقاد او بیان معلوم بیقین و عقیده او را ...
عقدی بعقد ... آن انکار ... هر که میخواهد چیزی نکاه دارد ...
آویزد تا از دست بیرون نرود ... تمسک کرده بدان حبل
والله سمیع علیم ... زوال و اختلال ... بیان ... نه اعلام اسلام اقوی به و اوضح
است از عروه وثقی ... بقول بعضی عروه وثقی قرآنست یا کلمه شهادت یا اتباع سنت
با وقوف ... و طریق پیغمبر صلعم ...
که ... باشد برضای خدا ... عروه و حضرت رسالت صلوات الله
علیه ... سعادت ... بیت
... متابعت ... در حقایق القرآن فرموده
که عروه وثقی ایمانست ... حقیقی که حق سبحانه در شان ... نوشته
کاولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه سلمی گفت که عروه
وثقی ... سعادت ... و ...
بحت است که عروه وثقی عوام ... و عروه وثقی خواص ... صحابت
... و اخص خواص ... جذبات ... از ظلمات وجود فانی کرده
... انوار ... و عروه که انفصام و انقطاع ...
جذبه الوهیت نیست ... از بطش ... از بطش خلق
ان بطش ربک لشدید ... شیخ ... میگوید ...
شما که بعد ... سال ... اربعین
... شیخ ابو ...
... کسیخته نکردد جذبه الهیه است
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ذره جذب عنایت بهتر
از ... کلمات مقدسه حضرت خواجه
... لا هو ... محبوس ...
... مقام محبوبی ... بمتابعت مصطفوی بیت

مبتنی نگردد فعلیک بالتنا الحنفیة ای درویش فیض پی پیروی حضرت نبوی بر سیدن
از کمالات است و بسلوک بر منهاج مطاوعتش دولت وصول بر حقیقت توحید حاصل
از ممتنعات پس بیا و شرک بجای بیهوده در جمع محققان عروة الوثقی و حبل
ذاتیه است که وثوق و احکام او بنفس خود است و هرچه سوی او تا فنی وار د نیشق
او بر پلکه و ثاقت ممکن بواجب تعالی بود و بجوده محقق شد که هر که وجود دارد
بقیومی وجود است و بجود معلوم نیست او بجود قطع نظر از واجب اصلا وجود
در نفس خود چیزی نباشد و انفصام لازم او بود اما انفصام کسی که وجود
او غیر ذات او باشد ممکن نیست و بر این تقدیر چون کسی کما سوی الله کافر
شود به ربوبیت کنا فی وجود و قیام ایشان بالشئ و بخدای ایمان آرد تا فانی
شهودی حقیقی هر آینه مستمسک شده باشد بر وجود ذاتیه که زوال و انفکاک
بدو راه ندارد و ان لا وابالا از صفت انفصام و سمت انفصال مقدس و منزه
است (بیت) ذات او منزه از صفات جلال از ازل تا ابد یکی متعال حضرت
قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدست اسرارهم بانوار جانی
کلام ایشان از کلمات قدسیه ایشان مذکور است که در بین طریق نفی طاغوت ما سوی
حضرت کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکان است و بیقین تر صنم و ما
کالهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدینتو بر خلاف آنکه درین زمره پرستند
هوای ایشان است افرایت من اتخذ الهه هواه ای بینی ای محمد آنکه هوای
خود را بخدای گرفته است و از بیچارگی نمی بیند ودکه او بنده شهوات خود
بت گرفته که دایم حاصلی (بیت) صحیح و بهشتی که تعس عبد الدینار و تعس عبد
الزوجة در هلاک است بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر آینه هر که مطیع هوای
باشد آن را پرستند (بیت) هرچه بر کران ببرد و جهان دینت از انی انت تراد
دو جهان مونس و معبود پس بالضرورة از همه چیز همین ما عبد بدو بهجت بگانه
مییاید ببینید ای نیست بر فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله
سمیع و خدای تعالی شنواست مر گفتن کسی را که تکلم بکلمه شهادت کند و بسخن او
که کلمات کفر بر زبان را نرانند علیم دانا است بنیت خالص و اعتقاد پاکیزه مومنان و به
نیت کج و عقیده خبیثه کافران و منافقان پس صفت کلام را نیز به گروه و ما کان
ایشان بیان میفرماید که مومنان را امیدی و توفیق و رحمت میکند و منکران را بشعله

حرمان

حرمان و ندامت میکند از دو میگوید الله خدای ولی الذین آمنوا دوست آنکسانی
است که از روی صدق بوی و به پیغمبر وی گرویده اند و متولی کار ایشانست در راه
نمودن به صراط مستقیم یا در نصرت و ظفر بر اعدا یا در توفیق ثواب و مجازات یا ولی الحق
بد ایشانست نزدیک بر ولی دکار هر چه بود ایشانست ای عزیز ولی و کسی را میباید و بجایها
سفینه که عالم خود تلف میکند یا عاجز ضعیف که کسی قاصد به مال و وقت و قوت دفع
ندارد پادشاه عالم گفت بناه من توهم ضعیفی و خلق الانسان ضعیفا و هم جاهل آنکه
ظلوما جهولا انا امل معرفت و سرمایه شهادت دادم و تو بجهل لاعلم یکنی با ابلیس قصد آن
دار که از تو بستاند نیست من ولی توام کرم خود را بنگاه دار ای متاع معرفت و بضاعت علم
تو را من دکنم تا تو بر جمال من دوست دوستی کنی تا ابلیس از تو بظلم سلب کند و بدین سخن
تو بکست آنکه ولی بهمه جا حفظ کرده است مطیعا تا در همه راه خوف نکا عمید ار دقا
خود معجب شوی نه عاصیا تا در ساحت رجا محافظت میکند تا از کرم او نا امید
نگردی تنعما تا در بوستان منت نگاه می داشت تا بخارستان کفران میل نمایی تحجبه
زد کاتو ادر فنا پناه صبر نگاه بداشت تا از خنجر عیرون نزود هم مومنان در حرم
محافظت و از نکبت اعدا ما موننند و بمجموع موقنان شفقت بار و از تخت تخمیر و بجهد
اعتقاد محقق و ظن مضمون (بیت) گر دوست موده کاری و یاری نماید بدا است که
خلق چه بند و چه گشاید وجود دوست و یار و فقد که دمی منا است حجره می رسد
بجمله ایشان یخرجهم من الظلمات بیرون می آرد ایشان را ضلالت الی النور بروشنای ایمان و هدایت
یا از ظلمات پنهان بروشنای عقبی یا از تاریکی قبر بفضای بهشت یا از نکرت بمعرفت یا از جهل
بعلم یا از شک بیقین یا از معصیت بطاعت یا از شکایت عدل بقضا به دکتان ای فضل یا از
ظلمت نفس بنور دل یا از ظلمات صفات بشریت بانوار صفات ربوبیت یا از رق انفعال
بشهود سنت و افعال یا از وحشت بجمع و فرقت بانس و وصلت و قربت یا از تیرگی
احتجاب ما سوی بروشنی رفع حجاب و تماشای لقای یا از ظلمت وجود ایشان بنور وجود
خود در بحر الحقایق فرموده که عوام مومنان را از ظلمت ضلالت بنور هدایت آورده
والذین اهتدوا زادهم هدی و خواص ایشان را از صفات نفسانی بروشنائی اخلاق
روحانی فطمانیت قلوبهم بذکر الله و خواص الخاص را از ظلمت حدوث بروشنی تجلی صفت
قدم کما قال و ربطنا علی قلوبهم امام قشیری گوید ایشان را از ظلمات تدبیر ایشان با نوار شهود
تقدیر انهم ما بنوا نفسهای ایشان از ایشان دفع کرده بظل ظلیل عنایت و حمایت

خود در آورد لاجرم ایشان از اعتقاد بر اعمال ما تدعونه استناد هم دل بلحوالعجه از و
و با او دیدند بلکه یعنی شهود هم با او دیدند بیت دیده حق بین بجز دوست
کو تا نظر مغزی بیند نه پوست دیگران از قشر مانند در حجاب او نظر افکند بر لب
لباب مجاهد گوید اخراج از ظلمات بنور در شان قومیست که ایمان آورده بودند بعیسی
و بجهت اعتقاد قایل بیستند ظلمت کفر بدیشان احاطه کرده بود بسبب محمد صلعم ایمان نه آوردند
و از ظلمت اعتقاد تعدد بشهود وحدت رسیدند و گفته اند هر کافری که به محمد صلوات
الله علیه ایمان آورده معنی آیت او را شاملست بعضی محققان اخراج را بمعنی دفع گویند
یعنی حق تعالی بنده را از توفیق محروم کرد انهمه در ظلمات افتد پس توفیق آلهی سبب
دفع ظلمات بود و استعمال اخراج بمعنی دفع در کلام عرب واقعست والذین کفروا و
آنان که حق را بپوشیدند یعنی بپوشیده با اهل اراده دواعی انست که عام گیرند جمیع لغه
اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت شد به هوده انکه عبارت از اخرف و حی ...
امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و اهل باطله و از دین برگشتگان را شیاطین
یخرجونهم بیرون میکنند ایشان را و بنان ... که فانزا من النور الی الظلمات
بسوی کفر با یهودیها از ایمانی که بنبوت پیغمبر داشتند بجانب تکذیب از اعتقادی که ایشا
ببعثت پیغمبر آخر الزمان بود بر طرف تغییر و تبدیل آن و کتمان نعت و صفت او با اهل ارتداد را
از دین اسلام بطریق ردت و بدین نقیض که گفته شد اخراج بمعنی منعست قال تعالی
ان اخرجوا قومک ای ادعهم و گویند اینجا اخراج بمعنی منعست بعنوان ... کذا ...
معنی اخراج ... عرف اخراج بمعنی باز داشتن می آید ... کاری در ...
لفظ میگویند که مرا ازین مهم اخراج کرد ...
خدای نیست ... نمود ... خدای تعالی ...
بود و همه روی زمین بتصرف او در آورده لاجرم نظر بسلطنت و غرور کمال ... ازل بود
و بوسوسه شیطان دست تعدی در آستین طغیان بیرون آورده ... و تحریم ...
و تکبر نهاده مجاهد گوید چهار پادشاه ... بسیط زمین بقبضه تصرف و تسخیر ایشان در
آمده دو تن مؤمنان سلیمان و ذو القرنین و دو کافر نمرود و بخت نصر و نمرود ابن نمرود از
نسل سام بن نوح بود و صاحب ... نسب و بدین وجه آورده که
نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن نمرود بن کوش بن سام بن نوح و
امام ابو جعفر طبری نام او را بضم نون تصحیح فرموده و باتفاق علما آخر فرا خواند

ازاسم

از اسم او ذالحجه است و اول کسی که تاج بر سر نهاد و صرح در بابل ساخت نمرود
بود ... بحق سبحانه و با آسمان رفت ... و سر بر زد و دعوی خدایی کرد او بود
و در بعضی تفاسیر آمده که نمرود ... حضرت آفریدگار را ... منکر نبود اما
دعوی خداوندی میکرد بطریق حلول یعنی چنانچه بعضی نصاری در حق عیسی اعتقاد داشتند
مذهب حلولیان انست که باری عز و علا با شخص فرود آید تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا قول آنست که او هم آفتاب عبادت ... میپرستید ...
و هم خلق را بعبادت خود میفرمود و غیر ازین اقوال دیگر هست و بعضی گویند
مراد از ملک منصب نبوتست و قیام بامر دعوت و ضمیر آتیه عاید با برهیم یعنی نمرود
با ابرهیم مجادله کرد بسبب آنکه خدای او را مملکت نبوت عطا فرموده بود و این
مجادله بعد از آن واقع شد که ابرهیم بتخانه نمرود را ... بتان
ایشان را شکسته بود و ... همه را ... کرده و او را محبوس
ساخته بودند و تفصیل آن در سوره انبیا است پس نمرود در باب
او با مدبران امور مشاورت کرد و رای اعیان مملکت بر آن
قرار گرفت که ابراهیم را بسوزانند قالوا حرقوه پس او را ...
بعد آورده پیش تخت نمرود حاضر کردند و آن لعین
پرسید که تو بتان ما را عیب میکنی و اساس ... ایشان از
هم میشکنی داعیه تو چیست و ... که خدای تو کیست ابرهیم فرمود
که خدای من آنکس است که عنان اماتت و احیا در قبضه اقتدار او
تمام ... و ... اختیار اوست بیت
هر چه آن کردی توانند بود قدرتش آرد از عدم بوجود
آفت کرده ان زمان قحطی ... بوده بود ... مبالغه
آدمی آدمی را بخوردی ... در متاع حیات ...
کردی سپهر چون از بام تا شام بقرصی قناعت میکرد
و از ... تا از طمع گرسنگی ... مصون
ماند ... هر شب گرده ... پرده تمام
مخفی میساخت تا از زخم چشم ... زخم نماند بیت
بخورش ... نرود ... گاه ... شکد

شنیدهاند از این شکی یافتهاند عرضنا بر سبیل تنکیل القصه در ین وقت نمرود
بطریق احتکار غله چند که ذخیره داشت بمردم میفروخت و هرکه بطلب غله آمدی
از و پرسیدی که من کدام او را بالهیتی گفتانت بیع و هرا ثنای آن بجای بجای بایستی
آورد تا غله بدو بفروختندی حضرت ابرهیم بن صلوات الرحمن علیه بجهة ادای غله
احتیاج افتاد و بدان سبب نزد نمرود آمد نمرود از وی پرسید که من کدام گفت بنده
از بندگان خدای گفت مرا سجده کن ابرهیم گفت من خدای را سجده میکنم و روی
عبادت جز برای پروردگار خود بر زمین طاعت نمی نهم نمرود
گفت پروردگار تو کیست ابراهیم جواب او باز داد که خدای من
زنده کند و میرانند و حق سبحانه از ین مناظره خبر میدهد
اِذْ قَالَ اِبْرَاهِیمُ محاجه کرد نمرود وقتی که گفت ابرهیم رَبِّیَ الَّذِی
پروردگار من آنکسانست که از روی قدرت یُحْیِی زنده کرداند و از علم
آرد و یُمِیتُ و میرانند و از سر منزل بقا بیاد به فنا برد قَالَ گفت نمرود
جبار اَنَا اُحْیِی من هم زنده کنم وَاُمِیتُ و میرانم پس زندانی را که رشته
امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد گفت اینک مرده
را زنده کردم و دیگری را که طلب نموده بقتل رسانید و گفت
اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که احیا
بر عفو نست و اماته بقتل و نمیدانست که احیا و اماته خلق حیوة
و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد باری
و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد اما چون ابرهیم در مقام
نصیحت بود نه بر حضور مجادله و فضیحت مراعات شرایط
جدال ننمود و فساد مدعای او را که در غایت وضوح بود
متعرض نکشت از اعتراض بر مقال فاسد او اعراض فرموده حجتی دیگر آورد
و از هیچ گونه الحجة بیشتر ازان انتقال کرد و از معنا بمعقول رسید الهی نکته فرموده
که غیر حق از اتیان بدان عاجز نباشد قَالَ اِبْرَاهِیمُ گفت ابرهیم فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی
که خدای یَاْتِی بِالشَّمْسِ میآرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افق
که محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس بیار تو آنرا بکمر و نمز مِنَ الْمَغْرِبِ
از جانب که محل غروب اوست محققان گفته اند نمرود اعتقاد کرده بود که از ربوبیت

یا اعتقاد دحلول که هرچه خدای کند او تواند کرد ابرهیم اساس تصور باطل بنای
خیال محال او در هم شکست و گفت خدای ونداعن هر بامداد سپر قرص
آفتاب را در جانب مشرق از افق سیمای بجنبش آرد و شعاع تاج گوهر
نگار او را از تیغ کوهسار بدو سیمای بنماید خوبی قدرت مسکنی بکرو نزایت
جمشید خور شید را در ساحت میدان مغرب بما فراز و ز ورق زربن پهرانان
ساحل محیط غربی بطرف محیط شرقی روان ساز بیت
ز شرق ایزد بغرب آرد بمغرب تو با مشرق بیار این شکل ز مغرب فَبُهِتَ پس مبهوت
گردانیده شد الَّذِی کَفَرَ آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع
گشت و انقطاع حجت و معجز حضرت خلیل بود و اگر گفتی که خور شید را
من از مشرق بیرون آرم بر قوم او پوشیده ماندی و اگر گفتی نمرود عاکر دی که
خدای خود را بکوی تا از مغرب بر آرد البته چنان واقع شدی امام حسن بصری
فرموده که خور شید را نقض نمی‌کرد سخن ابرهیم را قبل از قیام قیامت از مغرب طلوع
آفتاب ازجانب مشرق تا همه عقلا بیان معلوم کرد که قادر مختار اوست بیت
عجز راسوی قلم نقش در صفت هیچ دانا نکشش اکه نیست ایهمن یز عدو لا برهیم
از حجتی بحجتی از عجز و ضعف نبود بلکه چون دید که او تو دخواص محفل
خود ملزم شده اما بر مجادلۀ عوام و سفله عمل پی اعتبار شرو الجیا و الاماتت
بحجتی دیگر انتقال فرمود تا الزام او زیادت کردد و چنانچه پیش خواص
رسوا شده فضیحت بر عوام نیز ظاهر شود در موضح آمده است که چون
ابرهیم طلیشه و دمشاهده کرد و دو وقتی را طلبیده یکی را آزاد کرد که
این احیاست بنوعی نهوت رانست که دیگر را بجواهر کشت تا این قلب بیشتر از انکه بکسی
مشغول شود از غایت حقیقتی که انبیا را بر خلق هست مبادا که رد و حجتی دیگر پیش
آورد در قسطاس مستقیم فرموده که دعوت انبیا بر وجه فسبنتست و از مجاملۀ
کجمع را به حوار طریق رحلت دعوت بلکه هر بعضی را بر وی موعظت بر مجادله
را بوجه مجادله چون خلیل دانست که آن سخن مناسب ذم او نبود دیگر انتجی
از آن انتقال فرموده بود که در صدد که چون نمرود فصّه احیا و اماته را بر ضعفه
و جهله ملتبس کرد اینده قوم او اکثرهم بنجوم دانا دیدند که حرکت خاصه کواکب
از مغرب بمشرق است و ایشانرا معلوم بود حرکت شرقیه خیط العالم محسوس ابرهیم

از علم ایشان بیرون است از جهت کرفت و گفت آورد یکه نمی آفتاب به اختلاف سیر او حرکت
سیعه واحد شواهست اکر تو میوردکاری حرکت ده او را بر وفق سیر خاصه
او که از غرب در فقت چمان آسمان تر باشد از حرکت قسری که بر خلاف
جهت سیر او واقع می شود یا آنکه ایشان تعظیم آفتاب میکردند حضرت خلیل
بدین دلیل اشارت فرموده که آنچه معبود شماست مسخر امر پروردگار منست
و امام در تفسیر کبیر وجهی دیگر اورده و فرموده که این سخن شبهه دلیل اوست
چه در وقتی که ابرهیم احتجاج کرد باحیا و اماتت نمرود چون نادان فی الحقیقه فلسفیه
با خبر بود گفت اگر ادعای این احیا و اماتت که کردی بلا واسطه است انکار میکنم
و بلا واسطه مدبر هم گاهی بواسطه میکند چنانچه از حرکات افلاک و نظرات کواکب
حاصل میشود نظیر این مدعا هم که احیا و اماتت است باقی پیروی و امکان هم بشر
هست پس خلیل در جواب گفت چنان که از کال حصول موت و حیات بواسطه حرکات
افلاکست آنچه حرکات آنچه میکوئی که شفید پروردگار منست و تو ای با تغییر آن وی
نیست اینکه خداوند من حرکت میدهد آفتاب را از جهتی بجهتی تو بجا آنچه هست بجز که
سازد آنجا نمرود متحیر و مبهوت فرو ماند و در فتوحات مذکور است که سبب تحیر او
آن بود که میدانست که هر جا شمس از و شارق شود مشرق خواهد بود پس طلوع
او از مغرب چگونه خواهد بود و تامل کرد که این معنی را ابراهیم حاضران با فهم
از هان ایشان چگونه توان رسانید و این معجز ابرهیم بود سلطان الرحمن علیه برآمد
روشن عدول کرد بحجتی که پوشیده بود فی نفس الامر و هم سامعان را واضح تر اما
وکافر در این مجادله مبهوت شد که با آنکه نقل از واضح باخفی بود جائز نمی اول
اخفی نیز صحیح نبود والله و خدای لا یهدی راه نمی نماید بطریق احتجاج یا بسبیل
نجات القوم الظالمین گروه ستمکاران را و گویند هدایت نمی نماید بمعنی معونت
حق سبحانه کافران را یاری نکند اما مؤمنان را نصرت دهد که وکان حقا علینا نصر المؤمنین
چنانچه در این صورت ابرهیم را از دست ز جباری ستمگر خلاص داد و پشه لنک
را بعرصه دماغ او فرستاد تا مدتی مدید او را معذب داشته از جان بدر
آن کرد بیت نیم پشه بر سر دشمن گماشت [illegible] و چاره [illegible] باشت
و اقسام قتل نمرود حواله بتفسیر سوره انبیا ست [illegible] بیان اشارت
کویند ابرهیم نمرود را با نمرود در نفس محاجه افتاد نمرود گفت کیف احیا و تعلیم

دو صفت از صفات نفسانیه حیوانیه که مجبوسان محبت طبیعت اند گی دل
اطلاق کرده و دیگری را اعدام قوای نفسانیه کیفیت احیا بدل اند ابرهیم
دوم را اشارت کرد که پروردگار من آثار آفتاب فضائل از مشرق
جمال طالع میکرداند و از عکوس آن عالم دل را بتلالا انوار علمیه روشن میسازد
اکر تو میتوانی از مغرب جلال لامع کردان نمرود نفس مبهوت گشته سپر معارضه
بیفکند و سر حیران در گریبان لیمان کشید ع کشتی فکر ما اندیشه [illegible]
و چون در این آیه ذکر دعوی احیا و اماتت نمرود بود روایتی که بعد از نیست
دعوی آن نمرود کرده میفرماید که احیاء من چون احیاء نمرود نیست بلکه همچون
احیاء عزیر است که بعد از صد سال او را زنده کرد مومنیدا قصه عزیر
او کالذی این سخن منسوب بر آیه الم تر الی است یا تو ندیدی قصه محاجه ابرهیم
یا ندیدی مثل آنکس که او میگذشت علی قریه بر دهی و هی و آن ده خاویه
افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی و سقفها ساقط شده
بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است یا علی بمعنی مع
و خاویه خالیه و عروش ابنیه معنی آنکه آن دیه با تمام ابنیه خود از مردم
خالی بود و در جنبش در و حرمها و آمد شد کردی و نه جنبش بر وجه اوسا[illegible]
انداختی خانها بیشتر دیوارها شکسته بنیان خراب تر بود دیواری از نیستها
خیو ستمکاران بی آب تو بی هوا مخر و بلجاء رهبری سر و
باقی میشود لشکران بچشم عیان که نبود هست هرگز آبادان قال گفت
کنت وقتی که آن دیه را ویران و اهالی آن را مرده دید انی یحیی کجا و چگونه
زنده کرد این هذه این دیه را یعنی اهل این دیه را خدای بعد موتها بعد از مردن
ایشان یا چگونه آبادان سازد این قریه را بعد از خرابی ایشان تشاکه کافر گوید
ظاهرا که این کلمه بر تحیر و فکر کافر بوده اند و وجه دیگر آنکه با مردم کمال
استطلاع یافته و دیگر کلمه انی برای استبعاد آمده و اغلب مفسران بر آنند که این
کننده مسلمان بوده و در بعث و حشر شبهه نداشت بلکه میپرسیدی که کیفیت
او را در میان خلقیا گفته اند که از نسل هرون و این سخن گفت و اشهر آنست که آن عزیر
بن شرخیا بوده و صدیق [illegible] و اختلافست چنانچه در پیغمبری ذو القرنین و خضر
و ذو الکفل هست و حکایت مرور بر آن قریه بقول اول که کثر گفته اند در میان بوده چنان

که خدای تعالی ارمیا را بملک بنی اسرائیل که او را ناشیة بن آموص گفتندی فرستاد
تا او را براه راست دعوت فرموده از ارتکاب ملاهی و مناهی منع نماید و مبالغت تمام بادا رد کرد
و قوم او طریقه تمرد پیش گرفته عناد ورزیدند و استحلال المحرمات پیشه ساختند
امر و نهی الهی را برطرف نهادند حق تعالی وحی فرستاد بارمیا که من بایشان
قومی بیارم که سفینه و حکیم در آن متحیر شوند و کردن کشی بخت نصر لیا رم که حرف
قبیله عقوبت و کافتند بر بخت نصر را بر ایشان کماشت تا بیت المقدس را خراب کرده
هفتاد هزار از کودکان بنی اسرائیل اسیر گرفت و از علما الخمد بنید بندکی کرفتار شده
حساب نداشت ازجمله هفت هزار از اولاد داود بودند و ارمیا را ابن قصه معلوم
در صورة بنی اسرائیل از مید حنایت جلیل متوقع است القصه ارمیا در ... و
دو دجو بخت نصر لشکر برفت و بعد از ان بمعنی متوجه بیت المقدس شد و چون از کوه
سوار شده ... که ساکن آباد کفتند ... آباد بود بیاد آورد که الوقت
خوف و الذین بیرون رفته بود تن جنجه کذشت ... عنب ... بیت المقدس
و بر هر تقدیر چون بدان دیه رسید ... و بران دید ... و سوم دار بود
الجنی بجیب ... انکو ... کود ... بر دیوار ... آورده ...
و ... نهاد ... کرده ... در ...
کوفت خود را فرو بست و تکیه ... کرده ... ... تعجب ...
کونه ... آبادان کردد و اهل ... زنده شوند و کلمه انی ... استبعاد
است بلکه اعتراف ... بعجز از معرفت طریق احیا ... یحیی ...
... ابرهیم ... خواست ...
... اجساد ... عزیر ... بنی اسرائیل که
بخت نصر اسیر کرفته ... و ... ابن عزیر ...
... احیا کرده و کویند در ان وقت که خدا ... بود و
پسری ... ساله داشت ... خدای تعالی عزیر را زنده
کافران ... داد و عزیر را ... و ... دل ...
عزیمت بیت المقدس تصمیم فرمود ... غربت ... خود
روم و شهر ... شد و ...
دیر ...
شیرم ... کفت خدایا انی

این قریه ویرانه شده اهالی آن چگونه خواهد بود خدای تعالی خواست که هم در نفس
او آیة بدو نماید **فَأَمَاتَهُ اللَّهُ** پس بمیرانید او را خدای تعالی **مِائَةَ عَامٍ** صد سال و او را طعام
و شراب و حمار او در ین مدت از دید ...ان ... مردمان در پرده حمایت خود محفوظ داشت
ثُمَّ بَعَثَهُ پس برانگیخت او را همان شکل و صورت که بود و با همان عقل و فهم که
داشت آورده اند که چون از مرگ هفتاد سال برامد بخت نصر هلاک شده ملک
ملک تعالی ملکی را یکی از ملوک فارس فرستاد که او را نوشک گفتندی و حکم کرد که
تا قوم خود را بقعه مقدسه رود و بیت المقدس و ایلیا را از آنجا ببیند بوده معمور
تماشا آن ملک با هزار قهرمان که هر یک سیصد هزار مرد در تحت تصرف بودند بیامدند
و آن ولایت را معمور کرده اند و احجار و قنوات کرده باغات و مزروعات را ترتیب
اول بلکه از ان اکثر و اکمل ترتیب داد و آن دیه منکور را آنجه در روایت بوده آبادان
ترشد بس حق سبحانه بعد از معموری دیه عزیر را زنده کردانید و گفته اند جاشتگاه
بود در ان حال فرشته که او را بمیرانید و در ان روز که زنده شد که هنوز آفتاب غایب
نشده بود در ان حال فرشته یا جبرئیل **قَالَ** گفت مر او را و گویند از آسمان ندا بیرون
که هنوز **كَمْ لَبِثْتَ** ایجا چند وقت درنگ کرده سوال که بطریق استعلام نیست
بلکه بر سبیل اعلام است **قَالَ** گفت ارمیا عزیر **لَبِثْتُ يَوْمًا** درنگ کرده ام اینجا
روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب که نگرده بود گفت **أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ** یا پاره از روز **قَالَ**
گفت جبرئیل یا منادی **بَلْ** نه چنانست که تو گمان کردی **لَبِثْتَ** درنگ کردی اینجا
مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین صد سال مرده بودی در ینابیع از امام قشیری نقل میکند
که جبرئیل درین وقت او را گفت خدای ترا سلام می رساند و گفت کسی که فرق نکند میان
صد سال و بعضی از روز او را با قدرت من چه کار است که میگوید انی یحیی پس عزیر در نگریست
او ضاع آن موضع را بنوعی دیگر یافت و آن دیه ویران را نود از روضه چنان دید بیت
درختش زطوبی دلاویز تر ❊ گیاهش ز سوسن زبان تیز تر ❊ روانه در و آبها چو بحور ❊
روان در رو باد هامو بمو ❊ بهر گوشه دلگشا منزلی ❊ بهجلب از بردمان محفلی
عزیر بچشم تعجب مینگریست که دیگر بار او را گفتند **فَانْظُرْ** پس نگاه
کن **إِلَى طَعَامِكَ** بسوی طعام خود یعنی انجیر که بر سر کرده نهاده بودی **وَشَرَابِكَ**
و بنگر بشراب خویش یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی **لَمْ يَتَسَنَّهْ**
هیچ تغیر نکرد آن عیره و آن تغیرت برو سینین بس معنی این باشد که

این

بگذشتن سالها بر و متغیر نشد و انا انکه بها استراحة میکویند از تنسیق میکیرند که هم
بمعنی تغییر است در اصل تسنه بوده که یکی از نونات با یاکرده بوده اند چنانچه
در تقضی تقضض و تظنی تظنن از قبیلات و بر هر تقدیر خلاصه سخن آن باشد
که انجیر و عصیر او در ظرف تازگی بوده و هیچ آفتی بدو نرسیده و او تغیر و تبدیل و عفونت
بر آن نبودن با وی دیگر نداد رسیده که وانظر در نگر الی حمارک بسوی دراز گوش خود که
مرده است عزیر بدو نگریست استخوانها سفید دید افتاده منفصل از یکدیگر منقطع
گشته پوست و گوشت خاک شده اجزا و ذرات اعضای او صفت تفریق و سمت
تمزیق یافته بیت شهر بند قالبش مجموع از هم ریخته استخوانها مانده و آن
هم بخاک آمیخته ای عزیز درین صورت رد مذهب طبیعیان است چه اگر این امر
مفوض بطبیعت بودی بایستی که انجیر و انگور بمرور زمان متعفن شدندی و طعام
و نها و حیوان بر قرار بماندی هرگاه که حیوان با کثافت جسم چنان تغیری یافته
و میوه‌ها با لطافت جرم از تبدل ایمن ماندند معلوم شد که مغیر اجسام و مبدل اجرام
و مقدر اجال و محول احوال دیگریست پس خطاب آمد که ترا بعد از مرگ زنده کردیم
تا اثار قدرت ما در نفس تو بر تو ظاهر شود ولنجعلک و دیگر کردانیم ترا آیة نشانه
و عبرتی للناس از برای مردمان وانظر و نگاه کن الی العظام بسوی استخوانهای
حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه حرکت میدهیم و بعضی را
بر بالای بعضی مرتب میسازیم و اگر حرف ننشرها بخوانند معنی آنست که ایشان را نشر
میکنیم و زنده میسازیم و قول اول است که عظام را باهم ترکیب میدهیم ثم نکسوها
پس میپوشیم مر آنها را لحما لباسی از گوشت آورده اند که عزیر در استخوانها
مینگریست که ناگاه ندائی شنید که ایة العظام البالیة اجتمعی ای استخوانهای ریزه
فرسوده باهم آیید و این گوشت و پوست و اجزاء متفرق جمع شوید که از جان ای حیوان
باشما میخواهم ساخت فی الحال استخوانها جنبیدن آغاز کردن دقایق استخوان
قد نهاد درست شد و عظام ساق بر پوست ساق بزانو اتصال یافت استخوان ران
بعجز منفصل گشت منتهای الشی مرکب شد و مهره‌های پشت بر یکدیگر چنبیدن عظام اضلاع
بدان ملتصق شد بعقد ان کردن مهره‌ای فوق مرکب کرد عظام جمجمه بهم ملتئم گشت سلسله
در استخوانهای فکین استواری پدید آمد لحیین را در زیر و بالا استحکامی روی نمود و همان
مرکب بحبال الاعصاب و عروق مرتبط و منضبط گردید خون در مجاری عروق جریان گرفت بر گرد

گوشت

گوشت بر وی این قالب کشیده شد بعد پوست بر بالای آن پوشیده گشت بشکر ثمرات
در ساخت میدان جلوه صنعت بر کشیدند و بعد ما که قالب سمت اتمام گرفت فرشته
بحکم آلهی بیامد و روح در بینی وی دمید جان بجسد حیوان در آمد فی الحال از جای
بجست و بر خود بنازید و نعرات زیری و سهیقی بر داشت و بعلف خوردن مشغول
شد و بر اینجا که حشر اجساد بعینها مشاهده کرد حضرت مسیح را بچه شکر بجای آورد
فی بعض المعارف و افقه دلیلی روشنست بر حشر کردن اجسام و در مثنوی معنوی
میفرماید بیت هین عزیرا در نگر اندر خرت که بپوسید است و ریزیده برت پیش تو
گرد آوریم اجزاش را آن سر و دم و آن دو گوش و پاش را دست نی و جزو بر هم مینهد
پاره‌ها را اجتماعی میدهد در نگر در صنعت پاره زنی کو همی دوزد کهن بی سوزنی
چشم بکشا حشر را پیدا ببین تا نمانی شبهه آن در یوم دین و بعضی بر آنند که مراد این
عظام بدن عزیر بود چه حق سبحانه اول بجسم او را زنده کردانید و روشنی داد تا حلق
سایر بدن خود ببیند و بتاب آورده که احتمال آنست که گوشت دل و دیده او را زنده
ساخت تا ببیند و بشنود پس عزیر در خود مینگریست و التیام اجزای خود را میدید
و چون از کل خود را زنده یافت همچنانکه بسته بود و این عظمت آیتیست که حیوانی صد
سال ایات و علف زنده ماند و قول اول اصح است چه خطاب و جواب منافی این
روایتست و کلمه ثم نکسوها دلیل بر آنکه احیا و بعث باهم بوده و بر هر تقدیری
فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد بر وی آثار قدرت الهی در احیا و
و بعث موتی از وی معاینت قال گفت اعلم من میدانم حالا بعیان چنانکه
چه دانسته بودم باستدلال و اگر بطریق امر خوانند خطاب باشد او بنفس او یا
خطاب از حضرت رب الارباب است و معنی آنکه بدان و برهان خود ثابت بالحق
ان الله آنکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احیا و اماته قدیر توانا است و هیچ چیز او را
عاجز نگرداند بیت حاشا که غبار عجز هرگز بر دامن قدرتش نشیند ای
عزیزان روایت که این صورت از سیا او معلوم شده نقل چنانست که بعد از شغل
این حال روی بایان نهاد و خدای تعالی او را که عمر داد و چه میر اند که خر او ست
بروایتی دیگر که استاد از حال تعبیر کرده است بنا و آنست که بر مرکب خود سوار شده
به بیت المقدس آمد و متوجه محله خود شد مردم او را نشناختند و بنزد مریم او رفت
زنی او مریم او بوالده اش همچنان غریب وارد آمد بر منوی که منصبی او آنرا بود که

کشته شد پرده پوست بر بالای آن پوشیده گشت و محیا شد پیرزنی دید نابینا و بیجا مانده
و آن خود کنیزک عزیر بود صد و بیست سال از عمر گذشته بود در زمان غیبت عزیر بیست ساله بود
و عزیر را بسیار دیده و دانسته شب و روز یاد عزیر بودی و بر در خانه او ملازمت نمودی
عزیر گفت یا امة الله هذا منزل عزیر این جای عزیر است کنیزک گفت آری و بگریست عزیر
کنیزک پرسید گفت ای سائل نام کسی گفتی که صد سالست که از ما غایب شده و درین مدت کسی
از وی نشان نداده او را از نهایت یاد داده است و یاد او برده فراموش گشته جز من بجان
که کنیزک او بوده ام در مدت فراق او از محنت فرسوده ماه و سال با نفس یاد او زده ام و شب
و روز با خیال جمال او گفت و شنید **بیت** بیاد روی تو کرد باد تو کلبه تنها خانه‌ای ❁ ز لف تو
عمر که جز خیال او کاری داری ❁ عزیر گفت ابشری عزیر ده باد ترا که من عزیرم و حق تعالی
صد سال مرا میرانید و بعد این زمان بعثت کرد زنده گردانید کنیزک گفت سبحان الله حکیمه
کسی این سخن باور کند که یکی از صد سال بازپسین [illegible] خود آید اگر تو راست میگوئی که عزیری
عزیر مردی مستجاب الدعوه بود و حق سبحانه بیماران را از دعای او شربت صحت میچشانید
و اهل بلا را به یمن نفس او لباس عافیت میپوشانید دعا کن تا حق تعالی بصر من بمن بازدهد
تا ترا ببینم و بشناسم عزیر دعا کرد و دست بر چشم نابینا کشید نرگس دیده اش در حال بعین
حدقه شکفته گشت و تنه عینه منفتح شد شمع باصره جهان تاریک بصرش روشن کرد اشد
کنیزک دیده بگشاد و جمال با کمال عزیر مشاهده کرد گفت اشهد انک عزیر گواهی میدهم
که تو عزیری پس عزیر دست او گرفت و گفت برخیز باذن الله پایهای او [illegible] یافت بکمال
و چون بلبل که بر شاهد [illegible] گل نغمات دلاویز برکشد حزن و شیدائی آغاز کرد **بیت**
توئی یا رب بالخیال در نظرم ❁ که من [illegible] خورشید [illegible] ببرم ❁ پس آن کنیزک دروی
به محلت [illegible] نعره میزد که ای بنی اسرائیل مژده که عزیر با خلعت نبوت و منصب جلالت
رسید **بیت** خورشید [illegible] آمد ❁ تاریکی شب رفت و چراغ سحر آمد ❁
گفتند ای زن ترا چه شد که از خود دور ماندی و در پس پرده جهل و غباوت مستور شدی
نام عزیر صد سالست که از روی رفاق دفتر ذکر سترده اند و اولاد وی مدت از
اموات نه احیا شمرده گوئید عزیر را برادری بود صد و بیست ساله دختران او همه
پیران بودند و چون خبر شنیدند باستقبال او [illegible] و گفتند تو که میگوئی
جد میکنی جواب داد که ای فلان نام کنیزک شما عزیر دعا کرد بینا [illegible]
و او صد ساله مرده بود و حالی زنده شده [illegible]

و پیه را ساخت چه عزیر را موی سر و محاسن سیاه بود و پسر از پیری سفید ریش بود پس
روی به پسر کرد و گفت پدر مرا علامتی سیاه بود بشکل هلالی بر میان دو کتف عزیر جامه از تن
دور کرد بعد از ظهور علامت او را بشناختند دیدها از شادی اشک باریدن گرفت و دلها از غایت
مسرت طپیدن آغاز نهاد زبان زمان بدین مژده مترنم و لسان حال بدین مقال مترنم گشت
بیت مژده ای بخت که مقصود ز در باز آمد ❁ مردم چشم جهانی ز سفر باز آمد ❁ الله الحمد
که از وصل [illegible] جا [illegible] عزیر پرسید که تو دیه را چه کرده ای
گفت بخت نصر بسوخت و ما صد سالست که بی کتاب مانده ایم عزیر بر هیئت توریه بگریست و حق
تعالی ملکی با اناء آب بوی فرستاد و فی الحال که از آن آب مقداری بنوشید تمام حروف
و کلمات توریه بر لوح سینه وی منتقش گشت و از ظهر القلب خواندن توریه آغاز کرد جمعی بگو
دران که مثلی او در توریه باشد یا نه [illegible] گفت بدر من از زبان جد من گفت
که روز غارت بخت نصر توریه را [illegible] موضوع دفن کرده ام جمعی باتفاق رفتند و بیرون آورده
مجلس حاضر گردانیدند و با آنچه عزیر میخواند مقابله نموده بمقدار یک حرف تفاوت نیافتند و این
معجزه عزیر بود که در خبر است که آن زمان [illegible] جمع کثیر از عزیر از ظهر القلب [illegible]
بعضی [illegible] دست داده پس گروهی از بنی اسرائیل گفتند حق
تعالی توریة را بس از آنکه [illegible] مگر آنکه پسر وی باشد
جرات نموده عزیر ابن الله گفتند [illegible] و صورت توریات بعضی محققان
گویند اگر کسی [illegible] در احوال اعضا [illegible] آن [illegible] حال
[illegible]
نفس انسان [illegible]
و [illegible] معنی الذی [illegible]
خود مایل [illegible] طعام و شراب [illegible]
عظام و [illegible] اعتراف نماید بان الله علی کل شیء قدیر **مصراع**
از بی [illegible] ❁ در [illegible] بسیار ذکر کرده اند
[illegible]
سرای [illegible] آسیا [illegible]
و آسیا [illegible] دعا کرد [illegible] باران [illegible] کرده باشد
[illegible] اصول اشجار [illegible] فروع و شعب

آن باشد بار بسیار دادن از آفات سالم ماند و کثرة قرأة او برای ازاله قساوت قلب و ازدیاد
قوة حافظه مجربست والله اعلم و چون این آیت دلالت بر وجود حشر کرده متعاقب آن آیتی دیگر آورد
که آن نیز بر صحت بعث دلیل باشد و آن قصه ابراهیم است و طلب احیاء موتی کما قال الله تعالی وَإِذْ
قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای که ببیند دیده کامله
كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میکردانی مرده کان از خلیل آن سوال نگاه داشته اول ثناکه
بر بها کرده لاجرم باندک وقت رقم استجابت بر صحیفه دعوتش کشیدند و سوال عزیر که از سر
او سخنی بود و در صدد احال بکلمه آنّی یحیی تکلم نمود بعد از صد سال انتزیه جواب یافت
تا محقق کردد ذکر رعایت آداب عرضات رفت ابراب بیت هر که بصورت اکبر بیشتر
یعنی او از همه در پیشتر جمهور محققان را اتفاق است که این سوال از برای شهود کیفیت احیاء
موتی بوده نه انکه ابراهیم صلوات الله علیه در اصل احیا شبهه بوده باشد و سوال از وصف بعد
از اثبات اصل دلیل شک و انکار نیست قَالَ گفت خدای عز و جل که ای ابراهیم أَوَلَمْ تُؤْمِنْ
آیا تو ایمان آورده بدین که مرده زنده میکنم استفهام بمعنی تقریر و ایجابست یعنی بودی
که ایمان آوردی باحیاء و اماتت من و باعز و دکفتی ربی الذی یحیی و یمیت قَالَ گفت
ابراهیم بَلَىٰ آری بار خدایا ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ
ولیکن این سوال کردم تا یار را طلوع ساکن شود قَلْبِي دل من بمعاینه چگونگی آن حق سبحانه
بود بر سوخ ابراهیم و کمال حال او در ایمان اما شاید در خاطر جمعی که این دعا از ابراهیم
شنیدند خلجانی بوده باشد که منکر او دانسته هست حق تعالی بسوال أَوَلَمْ تُؤْمِنْ با آنکه
عتاب کرد تا او در جواب از غرض لیطمئن قلبی خبر دهد و سامعان دانند که مرا خلیل از
دیاد یقینات نه شک در قدرت رب العالمین او عز بزد در سبب این سوال علما را اقوالست
بعضی گفته اند حضرت ابراهیم را علیه السلام علم باحیا از روی استدلال حاصل بود
خواست که به برکت مشاهده علم او بعیان رسد و چون مشاهده شبهه که بطرق استدلال
بیرامن دامن ضروریات نمیکردد درخواست که او را علم ضروری که مطلقا از خلجان شکوک
و شبهات معرا است بدست آید در حقایق آورده که قوت وهمیه متقضیست از قبول
آنچه از محسوس نه بیند و قوت عقلیه را قابلیت قبول آن هست و بدین سبب میان
عقل و وهم مخالفت می افتد و طبع انسانی از آن مشوش شده کار دل با اضطراب
می کشد پس ابراهیم علیه السلام از حق تعالی درخواست که قوت حاسه را باراه
احیاء اموات قابل معاف کرداند تا مشوشات طبع زایل گشته دل ساکن و مطمئن

شود

شود و همه دران تفسیر فرموده که حضرت خلیل بنفس احیا مطمئن القلب بود اما در
کیفیت آن تامل میفرموده چه صورت احیا بر لوح منفکر بچند نوع متصور میشد پدید که
بیان سوال که درجه نوع مشاهده می رود بدان نوع کردد ایجی مبینه با تمام ربیع وقوع می
یابد و اشارات آن پس سوال رؤیة احیا باضافه بکیفیت احیاست و آنکه در معالم کیفیت
آورده و ارنی احیی الموتی گفت سوی پایست غرض آنکه خواست تا جنابکه بغایات احیا مطمئن
القلب است بچگونگی آن نیز دل او مطمئن شود و نزدیک بدین قولست آنکه در فتوحات
آورده که وجود احیا مستنوعست جنانچه وجود خلق نیز هست چه بعضی از مخلوقات
را بکلمه کن موجود ساخته و برخی را بید و کعه بعضی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود
آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود کرده و چون ابراهیم تنوع وجود خلق را
دیده بود و دانسته که احیاء خلق بعد از موت وجودی دیگر هست و آن نیز متنوع میتواند
بود پس در خواست که احیا بکدام نوعست تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من آرام بپذیرد
و بحصول این وجه دانش مرا زیاده کردد ع والقلب بالحقیقة یسکن و یطمئن سلمه بحقیقه
و بطمئنی صاحب تمکین کویا آنجه جاسوس سامعه از طریق خبر بپادشاه مملکت وجود که دلست
میرساند چنان نیست که شیرا امر و انرا نظر بعرض میکند چه خبر الحتمال الصدق و الکذب
هست و آنچه در نظر میدید دراغلب راستست سمع اگر یابد هم حق و انکه بود و هم باطل واقعه
مراد دانکه در جز حق نیست جنانچه در مثنوی فرموده بیت کرد مردی از سخندانی سوال
حق و باطل چیست ای نیکو خصال گوش را بکرفت گفت این باطلست چشم حق است و یقین
نیست حاصلست جنانکه گوش در چشمست رو فقد آنچه باطل بوده آن حق شود گوش چشم
بدلست چشم اهل وصال چشم صاحب حال گوش اهل قال هر جوابی کان زگوش آمد
بدل چشم گفت از من شنوا از ابطال بی خیال آنجه گوش شنیده ببیند و گویند این سوال
از برای حفظ عین بوده منجه دفع ریب جه بسیار است که انسان چیزی را یقین میدانسته و
میداند که جنانچه موسی را از داعیه روئیه لقای خدا تماشای بهشت هست با وجود آنکه
بدان و یقینی کامل داران بلکه هر چند بیش فیشتر بود در یقین کامل تر باشد در بصایر فرموده
که دیده ایمان دیگرست و مقام ایمان دیگر و درجه ایمان از ایمان ارفع است و اگر و منی هست
در حق ابراهیم سرّ فنا ایمان بوجه جانجه بوده بود و لیکون من الموقنین و ابراهیم احیاء
موتی را بایمان منزل کرده بود خواست که از ان بجای ایقان نیز محل کرداند فی الحمد لحق
رحمت الله آنست که جون میان خلیل و نمرود دلیل مناظره رفت و آن مردود مطرود بحکم

جباری دعوی بی معنی أنا أحيي وأميت آغاز کرد وچنانچه مذکور شد احیا را در صورت
عفو بخلق نمود چون جمعی هالکان بوادی غفلت آنرا قبول کرده پنداشتند که حقیقت احیا جز این
نیست پس ابراهیم از حق سبحانه خواست که کیفیت احیا بمن نمای تا این بیخردان که عفو
از احیا امتیاز نکرده اند حق سبحانه و نمرود و تلبیس نمرود فریفته شده بدانند که زنده کردن
آنست که معبود میکند انکار نمرود واقع می شود و در این صورت اطمینان راجع بقلب
قوم باشد و انا لنشك از ایشان و معنی مقدمه باشد و بعضی لیطمئن قلبی قومی گویند و در غرایب
الاخوان آمده است که خلیل اله وحی شد بود قلب نام و در حالت بحث و حجت تردد می داشت
ابراهیم گفت خدایا مرده زنده کرده بمن نمای تا دوست من بیاید و از ضمیر گمان باو وجود
خرامد و در بیان آورده که بعد از آنکه نمرود زندانی را آزاد کرد و گفت انا احیی ابراهیم منکر
وی شد و گفت این احیا نیست که تو کردی احیا آنست که بجسد میت چنانچه پروردگار من
میکند نمرود گفت هل عاینت ذلك تو این صورت بچشم خود دیده ابراهیم نتوانست
که گوید آری بدلیلی دیگر انتقال کرده کافر را مبهوت ساخت و بعد از آن از حق تعالی درخواست
کرد که مرده زنده کن تا دل من مطمئن گردد و در وقت احتجاج از مشاهده عجز نوا اقرار داد در
تقریر گیرد چون حضرت خلیل احیا نمرود را مسلم داشت آن مردود گفت بگوی
خدای خود را تا مرده را بان وجه که میگویی زنده کند و اگر عجز باید تا ترا بقتل رسانند و در آن
باب تأکیدی بلیغ کرد پس ابراهیم گفت رب أرنی احیا بمن نمای تا دل من مطمئن شود
بنجات از قتل نمرود و هم امام قشیری میگوید مراد در خاطر خلیل میگذرد که چنانچه است هر پیغمبری
را که صدق آن پیغمبر در دعوی رسالت بر ایشان ظاهر گردد محتاجند بمعجزی که از وی مشاهده
نمایند پیغمبر نیز در وقت نزول ملکی بود و هم احتیاج بدوستان می باشد بمعجزه که بدو شناسد
تا معلوم گردد که این آینده از نزدیک حق تعالی بدو فرشته است نه دیو پس دور نیست که
حضرت خلیل در وقت نزول ملک بر وی طلب این معجزه کرده باشد و گفت رب أرنی تا دل اطمینان
یابد که نازل ملک کیست نه شیطان رجیم و هم ایشان فرموده اند که شاید ابراهیم
در صحف خود مطالعه نموده باشد که حق سبحانه بعیسی که از اولاد اوست معجزه
خواهد کرد و او نیز استدعا کرده باشد که بدعا من مرده زنده کن تا دل مطمئن شود
که منزلت من در حضرت کبریا کمتر از فرزندم عیسی نیست و هم حق ایشانست که میگویند
گویند اما از معنی قلوبیت که از غلبه مکاشفات و تجلیات محجوب باشند و اهل تمکین
از حصول التجلی از الوهیت و چون جمعی غافلان در زمان خلیل بسبب محجوب

دل از مایده دعوة اوفیه بهره بودند ابراهیم خواست که دل ایشان بنور تجلی و مکاشفه زنده
کرده گفت رب ارنی احیا دلها مرده این مستمعان بمن نمای تا دل من بحصول این تجلی آرام
گیرد و دلهم که ایشانا انه بعد مسند رب بالندی و گویند چون خدای تعالی ابراهیم
را بذبح اسمعیل مأمور ساخت و خلیل الرحمان جلیل را استثال نمود مقدمات آن اقدام کرد بعد
از رسیده قضا رضا بجا اسمعیل در مقام نیاز بوقت عرض رسانید که الهی مرا بی سودی کرده
را بی جان ساز بر جان استقبال نمودم من نیز در خواب بکن که مرده را جان دهی تماشا کنم
ناز و چون این سوال بمحبت و اعتماد بکمال بخلت پس الطمینان قلب سابق بود باکه دانم
که از خواص دوستان و سلامتی من بشرف ایجاب اقتران مجیب باید که عقبی تعیین دلیل بر وفق
را قبول سخن دوست و روا کردن مطلبات و بامداد مرادات اوست وجهی دیگر آنست که
بر همه خلایق روز قیامت حقیقت حشر و بعث روشن خواهد شد خلیل دعا کرد که امروز
در دنیا بعد از احیا موتی بمن نمای تا دل مطمئن بهیئت آید باکه لاختصاص اقسام قبل
از قیام قیامت بمن باین شرف و کرامت در یابیع آورده که ابراهیم مشاغل بوده تا اولاد
زنده شدن خلایق ایشان مشتغل میرشد چنانچه در وقت مردن باشد و غالب بر وی آمد
که در ورود آمدن جان ببدن قیاس بر بیرون رفتن روح از جسد است الحق وقتی بسیار است
فرموده رب أرنی تا معاینه ببینم و دل من مطمئن شود که بوقت دخول روح ببدن
هیچ نوع مشقتی نخواهد بود و تعیین سخن جلیل از ابی تیت از ابن مبارک رحمة الله
منقولست که ابراهیم خواست که استخوان آن ژرف و منزلت خود بلخیر دارد تا شاید که کمال
حال او را شناخته بوی ایمان آورد نخلهور این معجز از حق سبحانه استدعا نمود دلالت
جماعت را معلوم که در برده کام خلیل چه شد باستعانه اجابت دعای او گلشن دهد قبول
دعوت مسارعت نماید و دل او نیز با ایمان عزم آرامش یابد در معالم آورده که چون
خدای تعالی ابراهیم را بخلیل گرفت و آوازه خلت او بمجاوران حظایر قدس و معتکفان
صوامع انس رسانید از جمله ملایکه کرام و مقربان منازل اکرام عزرائیل از حضرت عزت
دستوری خواست که آن بشارت باو رساند بعد از تشریف اجازت بخانه ابراهیم
فرود آمد و ابراهیم مردی غیور بود چون از خانه بیرون رفتی در ها محکم بربستی
و با قفال و مغالیق در استحکام آن کوشیدی قضا را در آن وقت در خانه نبود
چون باز آمد و یکی را در سرای خود نشسته دید آتش غضبش بر افروخته خواست
کاو را بگیرد پس بر جست و از پیش آمد گفت تا که دستوری داد که بسرای من در آمد

ملك الموت فرمود که من باذن خداوند بقضا در آمده‌ام و تا دستوری او نبود این کستاخی کرده
ابراهیم دانست که آن فرشته است بعد خواهی درآمد و گفت صدقت رسالت کفیتی ما و مرحبا
است از آن خداوند ما است بیت من کیستم آنچه هست از او است ✿ العبد و ما لدیه لمولاه ✿
توجه نامی و ارغبت بستگان که رای ملك الموت گفت بیت بشارت باد کاهل دولتی برو بضاعه
نبیبی بی و بزد که روبی دماغ جان شود تازه ✿ بدانکه من مرد ابلهم و از حضرت کبریا بشارت آن
امکه ترا خلعت خلت پوشانید و صدای وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِیْمَ خَلِیْلًا با سماع اهل آسمان و زمین
رسانید ابراهیم مراسم حمد تقدیم رسانید از عزرائیل سوال کرد آنچه علامت بر خلت کند
جیست جواب داد که گواه این مرتبت آنست که دعا تو مستجاب کرد الله تعالی مرده را
زنده کرد اندا ابراهیم از غایت شوق و شعف که تحقیق مهم خلت داشت فرمان درکشید که
رب ارنی تا دل من مطمئن شود و دانم که خلت وجود گرفته و مویدان فوز آنجا است جمال الدین
سلجی در عرائس خود از امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام نقل میکند که خداوند تع
با ابراهیم وحی کرد که در صدف صلب تو گوهری است که عقد شریعت انجم از تاب بریق بر تو طلوع او
انتظام خواهد یافت و به برکت آن فرزند تو که نامش محمد است صلی الله علیه و سلم شمعه خلد
من بر ساخت رتبت تو خواهد تافت خلیل گفت بار خدایا کوکب این دولت از سپهر سعادت
در چه زمان طلوع خواهد کرد و تباشیر صبح خلت از افق حالت من بکدام وقت ظهور خواهد نمود
علامت اتخاذ خلت و نشانه وقوع این دولت جیست فرمان که هرگاه که دعا تو مرده زنده
کنم بدانکه ترا بدوستی گرفته‌ام چون مدت انتظار دراز کشید و طاقت خلیل طاق شده
زبان نیاز بگشود که اَرِنِیْ كَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی تا دل تشنه من آرام یابد که ترا به خلیل گرفتی
و گویند اغلب آیات ابراهیم عقلی بود و انبیاء دیگر را آیات حسی باشد چون عصا و ید بیضا
و غیر آن آیات عقلی بس ابراهیم خواست که او نیز جامع آیات عقلی و حسی باشد در خواست
که اَرِنِیْ كَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی عبد الله عباس مروی است که سبب سوال ابراهیم آن بود که روزی بلب
بحر طبریه عبور میکرد جیفه دید بکنار بحر افتاده بوقت مد دریا که امواج بروی میآمد
نهنگان و ماهیان و جانوران دریا آمدندی و وظیفه روزی خود از آن بخوردندی
و هنگام جزر که بحر آب به مرکز اصلی خود باز گشتی سباع صحرا جمع شده قدری از آن بکار
بردندی و بعد از آن مرغان شکاری حصه طعمه خویش از آن برداشتندی ابراهیم
ایستاده بنظر تعجب در آن مینگریست و با خود میگفت یقین دانم که حق سبحانه قادر است بر زنده
گردانیدن این مرده جه قدرت جز به ال الوهیت بر کمال او بیشاید عجز و ضعف آمیخته

نیست بیت چو قدرتش علم کن فکان برافرازد ✿ ز نیستی بسوی هستی کشیده جانی را ✿
فاما حکمتی که آنکه لحوم متفرقه این جیفه متداخل اعضا و ابعاض لحوم و دماء ماهیان شد
و ددان صحرا و مرغان هوا گشته باید که جمع شده زنده شود بجهد الاهیش زبان سوال بگشاد
که اَرِنِیْ كَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی و گروهی بر آنند که آن دکان دار سرمایه هوس و هوا و کیسه پرداز
بازار مکر و دغا یعنی ابلیس بتلبیس با سرگی بر آن شیوه در خاطر وسوسه سال مال انعکاس
طغیان برلب دریا میگذشت نظرش بر جیفه افتاده از عمل حیات مغرور گشته و سلطان
روحش از دار الملک قالب مفارقت کرده زاغان مردار انجواب اجزا و اعضای او را بمنقار
در فضای هوا میبریدند و ددان سیر جنگال الجمع و شموم او را بدندان پاره میکردند
آن ره نشینان رهزنان و مرد کار مظالم و عوان ساعتی در آن مینگریست و با خود گفت خوش
دام حیله یافتم بیشتابم کری بر همه میتوان تافت و جمعی که اهل نظراند میکشد که آن طبع را
فریب میتوان داد که اجزای این اجزای متفرقه را از اطراف عالم چگونه جمع توان کرد و اجزای منتشر
پراکنده را انحو اصل الیق و لحوق مسلح بجه سان در سلک انتظار صفت نظام تو او را
فرمان خداوند تعالی با ابراهیم رسید که کار فرموده در بارهٔ که دشمن تو دام مکری بیافت
و مر شبهه در پی بندیست او میخواهد کمند که ترا بشبه که گرفتار سازد و مجلد معرفت
دیباچه و بلعت بنور اعجاز تو آغاز خاتم بشی العجایب قدرت سلطان الهی که بی بدیع بدایع
حکمت بی علت تا امکان خلیل فرمان خلیل بنا آن بجا آمده و ابلیس را پیش تحیر و ساتر ایست
دید گفت ای ملعون جه فکر میکنی و نقش کدام مکر بیح اندیشه فقیر تا ابلیس گفت ازین
شخص بی روح در حیرتم که کدام معمار این سرای خراب را عمارت تواند کرد و آن بالجات
که این خانه در هم افتاده را که از سقف و دیوارش نشانی نمانده بجمال اصلی باز تواند برد
خلیل زبان بگشاد که انجا چه محل تحیر است همه کسی که او را از کتم عدم بفضای صحرای
وجود آورده بود قادر است که اجزای متفرقه را از تخوم اماکن متفرقه بساحت جمعیت رساند
مانند ذرات نیست او را از نیست هست کرده بعد از آنکه ذرات باشد جرا از جمع کرده
عاجز ماند بیت کوزه گر کوزه را بشکند ✿ چون بخواهد باز قائم میکند ✿ آنچه
دانک کوزه کرده از نخست ✿ چه عجب گر سازد اشکسته درست ✿ پس ابراهیم زبان
سوال بگشاد که ای مسببی که احیا اموات از تو آثار نقش قدرت تو است و اماتت احیا
آیتی از آیات عظمت تو است نقش پرده ابداع لطیفه صنع ظاهر کرده آن سحاب انشا و تکوین
بارقه حکمتی لامع سازد تا اینطاعی یعنی ملزوم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام

یابد در فصول امام حسن بصری رحمة الله نقل میکند که ابراهیم مطالعهٔ صحف
خویش مطالعه فرموده بود که مرغان در هوای بهشت طیران کنند و ناگاه بهشتی را آرزوی
گوشت او کند ولحم طیر مما یشتهون اشارت بدانست برید آید فی الحال بادی از مهب
عزت بوزد و سر و دم و پر از وی جدا گردد و بریان شده بر طبقی از نور نزدیک بهشتی حاضر
آید و چون آن مقدار که خواهد تناول نماید دیگر باره استخوانهای وی جمع شده و لباس
لحم مکتسی گشته با بال و پر و دم و سر خویش پیوند شده در فضای بهشت بپرواز آمده
مرغان دیگر ناز کند ابراهیم خواست که در دنیا امثال آن مشاهده نماید گفت رب ارنی
کیف تحیی الموتی و چون ابراهیم برید نیاز بر بارگاه مسبح کارساز فرستاد دعوتش بعز
اجابت رسید طوطی سوالش را رقم قبول برکشیدند قال گفت خدای که ای ابراهیم
اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فخذ پس فراگیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان
کبوتر و خروس و زاغ و طاوس یا بط و خروس و کرکس و طاوس یا بط و زاغ و خروس و طاوس
عطا گوید بط سبز بود و زاغ سیاه و کبوتر سفید و خروس سرخ و چون این مرغان گرفتی
فصرهن پس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی ایشانرا بدست گیر و در اشکال
و هیات ایشان نیکو تامل نمای و دقایق نیتهٔ هر یک را از نظر تحقیق بازبین تا بعد از زنده
شدن بر تو مشتبه و ملتبس نگردند یا جمع ساز اجزاء ایشانرا با یکدیگر بعد از آنکه پاره
پاره کرده باشی و اگر بکسر صاد خوانند معنی اینست که اعضای ایشانرا متفرق ساز و برای
تقدیر الیک متعلق محذوف باشد یعنی پاره کن پس جمع کرد آن نزدیک خود و گوشت و استخوان
و رگ و پی و بال و پر ایشانرا با یکدیگر بیامیز و سرهای ایشانرا بدست خود نگاه دار ثم اجعل
پس وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بعدد اینها
چه قسمت این اجزا بر جمیع حال متعذر است و این قبیل اراده عام باشد و اراده خاص
کما قال تعالی و اوتیت من کل شیء و حاصل سخن آنست که بهر کوهی که نزدیک تو باشد و تو انرا بینی
منهن از این مرغان متفرق ساخته با یکدیگر آمیخته جزءا پاره ثم ادعهن پس بخوان
ای مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نمایند یاتینک بیایند بسوی تو و می شتابند سعیا
شتافتنی و گفته اند مراد آنست که ایشان می آیند و انت تنظر بعینک [illegible] شتاب میکنی
در التیام ایشان واعلم و بدان از روی یقین یا بر علم خود ثابت باش یا یقین خود را زیاده
ساز ان الله بآنکه خدای عزیز غالبست عاجز نشود از آنچه تو طلب میکنی یا منتقم
انست از انکه انکار بعث کند حکیم خداوند حکمت بالغه است در هر چه سازد یا دارد

ایشانرا

ایشان مقتضای حکمت محکم کار است ای عزیز بدانکه از مجموع مفسران ابو مسلم
بران رفته که این تمثیلست در باب احیا نه آنکه ذبح و احیا واقع بوده باشد یعنی چون ابراهیم
از حضرت محیی قدیم جل ذکره طلب احیا کرد حق سبحانه او را مثالی نموده که بدان بر کیفیت
احیا وقوف یابد فرموده چهار مرغ مختلف فرا گیر و ایشانرا ریاضت ده و رام گردان در لغت
عرب صرهن بمعنی امهلهن هم آید و گفته که خوانده را اجابت میکنند و صرهن متعدی
بهی معنی این بود که ایشانرا آموخته گردان بحیثیتی که هر گاه که بخوانی اجابت کنند و چون
باجابت معتاد شدند هر یک را بر سر کوهی نه و باز خوان تا بتو بیایند غرض ازین سخن مثالی
محسوس است در عود ارواح باجساد بر سبیل سهولت یعنی مرغان [illegible]
بندای آموزنکار از هر جا که باشند بی مضایقه و سبا لغه طیران ارواح نیز که دست آموز که قدرت
تند هرگاه که داعی ارادت ایشانرا بخواند فی الحال اجابت نموده بی تمرد و تردد متوجه
قفس تن شوند بیت مرغ دست آموز را چندان که کس پرواز کند * بانک الا با الآید
باز چون گوییبیا * در مفاتیح الغیب آورده که این سخن انکار اجماع است جمهور ارباب
تفسیر متفق اند بر ذبح طیور و دیگر صورت آموختن مرغ اقتضای ابراهیم ندارد و دیگر
کسی اقدام برین مفهوم مبادرت نمیورزیت او به غیر مفهوم و معلوم نگردد و دیگر ابراهیم
از حق سبحانه درخواست که مشاهدهٔ کیفیت احیا نموده و ظاهر آیه دلالت بران دارد که
حق تعالی سخن او را اجابت کرده و بی ذبح اجابت متحقق نشود و دیگر منهن جزءا دلیلست
که این طیور مجزی شده اند و آن بعد از ذبح و خلط میتواند بود و اگرچه احتمال آن دارد
که مراد جزئی از اربعه باشد یعنی واحدی از انها اما اجل مفسران اهل سنت بر وفق
شد که این قصه بی شبهه واقع است و اکثر بر آنند که در اواخر عمر ابراهیم وقوع یافته
در تفسیر طبری مسطور است [illegible] اما اصح آنست که طلب شفا
فرموده که درین وقت ابراهیم نود و پنج ساله بود و بچهار سال بعد ازین او را با اسحاق شفا
داده اند و او صد ساله بود که اسحاق متولد شد و در مدت عمر او اختلاف کرده اند و کیفیت
این قصه بر سبیل اختصار آنست که چون خلیل از حق سبحانه وقوف و کیفیت احیا طلبید حکم شد
که چهار مرغ بگیر و بفرمود جمیع حکمت در آنکه امتحان بر طیور واقع شد آن بوده که همت
مرغ بر آنست که در هوا پرواز نماید و چندانکه تواند بلند بر آید ابراهیم نیز که همتش بلند
پروازی عوالی و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات بود همیشه عالی باشد همچنان
که از ایشان حقیقت صفات بشریت طیران نموده تحقیق لقضای وسیع انی ذاهب الی ربی

رساند پس معجزا او را از آنها که در قصد بجانب علو مناسبتی با او داشتند بعد نمود
یا انکه اغلب حرکت حیوانات را جهت مرغانست و زیاده بر آن طیران دارند بلکه
ایشان احیا سایر حیوانات بغرابت اقربست و کفته اند حیوانات یا ترابی اند یا آبی و
هم آبی میباشد چون بط و امثال او و هم خاکی هستند چون قطا و آنها که بر زمین
ایشان نکیرند و هوایی بود در خاصه ایشانست پس جامعیت ایشان انجا را دیکر
باشد و احیاء ایشان بکمال قدرت واضح تر بود وجهی در تخصیص طیران کفته اند مرغ
الطف حیوانات و حیات الطف الاشیا است چه سایر لطیف از غذا و لطیف منعقد
الطف الاشیا الطیب للطیب تقسیم اقتضای آن کرد که این صورت بر الطف حیوانات
واقع شود تا وجه مناسبت مرعی باشد و بقول حسن بصری رحمه الله که سوال الرجعة
احیا مرغان بهشت بود تا اتخاذ طیور بعنایت ظاهر است در تفسیر کبیر آورده که مقصود
از احیا و امات بجهت ابی حاصل بود تا ابراهیم بعد عبودیت خلت و خدای بر قدم
ربوبیت بدو نمود مصراع تو کایی خود خواهی بی خود خود بجشم و یکی از حکمتها
تخصیص بدین عدد آن کفته اند که این سوال مبنی بر طلب حیات بود و ارکان منشه
حیوان که خداوند حیاتست چهار باشد که عناصر خوانند و استقصات نیز کویند یعنی چهار جزو
و آن آتش و باد و آب و خاکست و در بدن هر حیوان چهار خلط بود متکون از اغذیه که مرکبست
از عناصر اول خون و غالبه او بتغذیه بدنست دوم بلغم و آن پیوسته اعضا را ترطیب
میکند تا بکثرت حرکت جفاف بر آن غالب نشود سیوم صفرا و آن خون را لطیف کرداند
تا در مسالک ضیقه نفوذ تواند کرد چهارم سودا و یکی از فوایدش آنست که جوهر وی
از وی بفم معده ریزد تا شهوة الطعام برانکیزد و دیکر هر جانوری که هست از اعضا
رئیسه که مبادی و اصول اند مر حیات اند و هیچ چاره ندارد و آن نیز چهار است
دل و دماغ و کبد و انثیان جه عضو اول اصل قوتی که مدد به اند بحسب شخص و انثیان
مبدا آنند بحسب نوع و دیکر حیوانرا چهار قوت طبیعی منتشر هست در اعضا از تصرف
در تحصیل کند جهت تغذیه و تنمیه ایشانرا جاذبه و ماسکه خوانند و دو متصرفند برای
نوع در تولید و شکل و ایشانرا مولده و مصوره کویند و دیکر چهار قوه طبیعیه خادمه
دارد که [illegible] از خدمت ایشان کزیر نیست جاذبه که نافع را جذب کند ماسکه که آنرا بعد
جذب تا طبخ اسباب نماید هاضمه که آن نکاه داشته را بخته سازد دافعه که فضلات
از اسنه دفع کند و این چهار قوت خادمه محتاج چهار کیفیت اند حرارت و یبوست

ودو طبیعت

و دو طبیعت و برودت و قوتها و نفسها او نیز چهارست دو متحرکه که باعث و فاعل خوانند
و دو مدرکه یکی در ظاهر و یکی در باطن پس چون مدار کار حیوان بر چیزهایی که هست هر یک
بعدد چهار اختصاص دارند لهذا این عدد در وقت اظهار آثار حیات مناسب نموده تفصیل
ابراهیم مرغان را که بعین عدد اسم مقرر شده بود بکرفت و ذبح کرده اجزا و امعاء و لحوم
و دما و عروق و اعصاب و موی و پر و اجنحه ایشانرا منفصل کردانید با یکدیکر بیامیخت و در
بعض روایتها آنست که در هاون نهاد و بکوفت تا با یکدیکر اختلاط تمام یافتند و هفت قسم
ساخته بر سر هفت کوه نهاد و در عرائس سلمی از تفسیر تلخیص نقل میکند که ده بخش کرده بر ده
جبل وضع کرد و اصح آنست که بچهار قسم منقسم کردانیده بر چهار کوه که در جانب شرقی
و شمالی و غربی و جنوبی بودند نهاد ای عزیز خلیل الرحمن کرد حضرت حق بر جمیع ارادت
الهام کرد و حق سبحانه بوضع اجزاء طیور بر جبال الحکم فرمود که آن از جمیع اجزاء ارض
اطهرست دیکر انکه اغلب اعاظم انبیا را بر کوهها خلعت فیض پوشانیده اند چنانکه بر آدم
بجبل عرفات بشره قبول بار وی رسید سفینه با سکینه نوح را قرارکاه بکوه جودی نیز
کشت اجابت دعوت وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ مر ابراهیم را بکوه ابو قبیس دست داد و بکوه
ملک خلیل فدای اسمعیل را بر جبل سنا فرو فرستاد و موسی کلیم دولت تکلیم بر ذروه
طور یافت لمعه شریعت عیسی از اوج ساعیر بر اقطار جهان تافت لمعان داودی کرامید
یا جبال اوبی معه از کوه بود و کوکب عنایات احمدی با حضرت احمدی از افق کوه حرا طلوع
فرمود و چون جبال این همه برکت داشت خلیل را در معجزه احیا بوضع اجزا بر آن [illegible]
رفت ابراهیم بر وفق فرمان آن جزوها را بر کوه وضع کرد و سرها مرغان در دست کرفته
آواز داد که ای طاوس و ای خروس و ای زاغ و ای کبوتر بیایید بجانب سرها خود باذن
الله تعالی در تیسیر درین حالت بود که ندایی از آسمان در رسید که ای اجزای متفرقه
جمع شوید که حق سبحانه روح سماء را میفرستد و شما را از ظلم نیستی خلاصی میداد
بلشایانه هستی باز می آرد بیت بیا یاد ای کرفتاران که مفتاح نجات آمد
حجاب مرک یکسو رفت و هنکام حیات آمد مقارن این ندا هر راحت افزای
جنبشی در آن اجزا پدید آمد قطره خون هر مرغی با قطره دیکر از آن پیوستن آغاز کرد
و هر استخوانی با عظمی و هر پری با پری ملتیم شد و هر عرقی با عصبی متفرقه متفرق
در سلک اتصال و اجتماع سمت التیام و انتظام یافت فی الحال ابدان مرغان
درست شده بسوی سرهای خود بر زمین دویدن کرفتند و حکمت در بودن

کرفتن وحکمت در دو دیدن آن بود که این صورت ابلغ است در بعث ودور تراز
شک وشبهه چه در دیدن توهم آمی شد که شاید این مرغان نه آن مرغان باشند
بانچه الیه رسید که امکان دارد که با نهار ایشان درست نشده باشد ودیگر آنکه ادراک
باصره کیفیت مرغی را در وقت مشی بیشتر هست از ادراک آن در حال طیران پس این بد
نمایی آمدند تا نزدیک ابراهیم وآنجا پرواز نموده متوجه سرهای خود میشدند هر
گاه که بغیر یکی بدو من نزدیک میرسید اگر سر او بود پیش رفته بدان متصل می شد واگر
نبود باز پس شده بجانب سری دیگر میرفت در تکمله آورده که حضرت خلیل سر غراب
را نزد بدن طاوس برد آن نزدیک سر کردن خود را بپیچید وقبول نکرد تا وقتی که سر او را
پیش آورده همان دم بدو پیوسته همچنین ابدان طایر طیره بروی ستوده منتقل
گشته پروازده آمدند بیت مرغان آشیانه قدسی صید ناره دایم بگرد کوی
تو پرواز میکنند و چون گویند ابراهیم اجزاء ایشان را بر جبال اربعه وضع کرد چهار باد
که هر یک منسوب بجهتی بودند از مهب قدرت وزیدن گرفت اجزا واعضا را یکدیگر پیو
ستند وابراهیم ایستاده بود در آن آثار قدرت نظاره میکرد خطاب جبار قدیم
در رسید که ای ابراهیم باش تا قیامت آید باد هیبت را بر زمین از چهار جهت
زمین بوزیدن در آمده جمله ذرات واجزاء خلایق را بحرکت آرند تا هر جزوی
را بجزوی از او بپیوندد هم تا از چهار سوی عالم همه اجساد حیوانات بحکم از لطف الهی
به بساط محشر جمع شوند وچنانچه این مرغان از چهار کوه مجتمع گشته یک تاره موی
از ایشان غایب نشد آنجا نیز ذرات رمیم در رفات بنین وبنات آدم وحوا را از دیگر
دفتر قد علمنا ما تنقص الارض منهم تمامی حساب جمع کنیم که ذره آن از آن [illegible]
بیت هر که را تربت فنا دادم ☙ سوی بحر عدم فرستادم ☙ بازش آرم بتنگنای
هستی ☙ به بلندیش خوانم از پستی ☙ ای عزیز ارباب تذکیر را در تحقیق این طیور کلماتی
دلپذیرست در فصول آورده که ای ابراهیم طاوس را بکیر واز آرایش او زینت آدم
در بهشت یاد کن در باغ نگار خوش بوی وزینت آدم برخوردن گندم مشاهده نمای
کبوتر را ببین واز الفت او وانسی آدم را یاد کن ودر وقت بستان خروس را
ببین [illegible] شهوت او وصلت آدم را باد یاد کن [illegible]
وچون این مرغان را کشتی وازسلسله [illegible] کلفتی قتادرا افتاده اند
هبطا آدم تفکر کن که از بوستان دلارای بهشت بزندان جان فرسای دنیا افتاد

دلارای بهشت بزندان جان فرسای دنیا افتاد زینت جنان بمحنت جهان مبدل شد
سرانجام رفعت اکل بمحنت جوع کشید بجای نور ظلمت ووحشت روی نمود نعیم
وصلت بعذاب الیم هجر ومعرفت تبدیل یافت باری دیگر ایشان را زنده می سازیم تم
این نکته بلوح ضمیر حقیر بیرون کرده که دیگر بار آدم را بزینت توبه بیاراسته بعشرت وا
بطاعت زیاده کردانیدیم وبار بحضور الفت داده بدولت وصلت جاویدی
رسانیدیم وفایده فکر درین قضا با آنکه چون حال آدم معلوم کردی برو هیچ
نخواهد ماند که احوال آدمیان نیز منقلب است در شادی وغم وعز وعسر تا بغایتی نیز
سواجب [illegible] را افزایی ونعمتهای نکبت را اعتباری بیت آدمی را هر چه پیش آید
نیکی وبدی ☙ اندرین دار الغرور بر نهج نکذرد ☙ پس بنعمت وراحت سنازه
و [illegible] شکر بجا آر ومحنت وشدت بنال ودرین مراسم صبر وهمه کذار بیت
ای که می نالی ز محنت را خرسندی طلب ☙ کین همه اندوه وغم دیریم ساعت بگذرد ☙
وی که می نازی بدولت بیش ازین شادی مکن ☙ چشم تا برهم زنی اقبال دولت بگذرد ☙
در تفسیر کنز العلوم بجای کبوتر بط آورده وفرموده که حکمت در قربان کردن
این مرغان از آن روی است که طاوس آدمی مانند در حسن وجمال چنانچه طاوس
نجومی از همه مرغان در پیش است انسان در جمال ونیکویی از همه حیوانات بیش
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم وخروس بفرشته شبیه است چنانچه ملک
از همه اصناف موجودات بیشتر ذکر میگوید خروس نیز از انواع طیور در طریق ذکر
بیشتر بود بط را با جنی مناسبتی هست بری [illegible] وفتی طوفه کند وفتی [illegible]
بطبیع گاه بسطح آب پدید آید وگاه در قعر آن پوشیده شود زاغ [illegible]
عمر [illegible] شبیه است بس حکمتی علت بزبان اشارت میکوید ای خلیل وقت
کشتن طاوس مردن آدمیان یاد کن در زمان ذبح خروس فرشتگان را تعظیم
[illegible] بط که در قفای جنیان در اندیشه نمای وچون زاغ را بسمل
کنی موت شیاطین را ملاحظه فرمای وچون این چهار مرغ تقدیر را [illegible] کردند
از زنده شدن این چهار طایفه یاد ده همان خدای که اجزای متفرقه این طیور مختلفه
الاشکال را مجتمع گردانیده کسوت حیات می آراید قادرست که اعضای پراکنده
این جماعت متباینة الاحوال والالوان [illegible] را از خاک نیز [illegible] روشنی زنده
باز ارزانی دارد امام عبد الوهاب در فصول آورده که هر یکی ازین طیور صفتی نیکو بوده [illegible]

آن صفات مطهر شد ای خلیل طاوس تا حسن خلق است تو حسن خلق بیش آر خروس بیدار
و سحر خیز است تو نیز در شب وظیفهٔ ذکر فزو و سکدار بط بصفت طهارت و نظافت مو
صوفست تو هم ظاهر و باطن خود را پاکیزه ساز غراب بحرکت و انقطاع دوست دارد
تو نیز جلیل از اندیشهٔ غیر و خیال ماسوی ببر دار بیت مناسب نیست که با جمع کرده
هوای یار با سودای اغیار ∴ ای جبرئیل از اعجاز تا جبرئیل خلیل شدی از اعزاز
طلب خلق دا بهجت نکته استماع کن اگر بمعجزهٔ خلیل چهار مرغ زنده شدند بمعجزهٔ
حبیب ... و صد هزار ... مرده زندگی ... شفاعت او
و هزاران هزار دل مرده در ... کار حیات نجات خواهند یافت در عقبی مرغان ابراهیم
بخون آلوده بودند و برکنده و بغایت پراکنده دعوت خلیل و قدرت جلیل که ...
بوستان آلایش پاکیزه شدند و از پراکندگی دعوت خلیل و قدرت جلیل که بهم پیوستند
از آلایش پاکیزه شدند و از پراکندگی بازرستند بهم پیوسته گشتند همچنین عاصیان
امت او بقیامت ... پریشان حال و شکسته بال در پراکنده خاطر و شوریده ظاهر ...
احمدی و رحمت احدی بهم پیوندد تا مفلسان سیاه نامه از آن آلودگی و ...
و ملحق گشته بریاض رضوان منازل جنان رسند بیت رنگی جانب جنانشان ... ∴
نزد یگر سو شفیعی همچو احمد ∴ ... از او نماند در تو بیت ∴ که خوش باشید که ...
ای درویش اگر حضرت عزت در ... دعوت ... اسم الحی تجلی فرمود خلیل را
مظهر این صفت گردانید در شب قرب و کتاب بجمیع اسما و صفت بر حبیب متجلی
شد او ... جامع یعنی آینه ... ساخت که ... من آیاتنا اگر خلیل در معامله
جناب جلیل گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی حبیب در وقت عرض نیاز از حضرت
مجیب درخواست که ارنا الاشیاء کما هی رموز و اسراری که در استار ... مکتوم
و مکنون گردانیده کما هی بما نمای تا از مطالع لوامع آن اسرار ...
جبروت برجان و دل ما تابان گردد بیت گفتند ترا ... کما هی ∴ بردار
نقاب از رخ و بنمای کما هی ∴ خلیل در مشاهده احیاء خود را خاص کرد که رب ارنی ا
ین صورت بمن نمای همت عالی حبیب که در ... سکان شفاعت ... از ...
خود نخواست و ... عتبهٔ تربیت را در آن مدخل داده گفت ارنا حقائق
اشیاء منظر ما در آینه باده وحدت که در ... حقیقت ... المجید و ...
... آستانه ... صلاح ولله در ... الکرام ∴

آری آنحضرت مهمان بود که ... بر خوان وجود آن مایده جود ... دارد
با هنگام وصول بر تبه قرب و قبول استلزام جمله ... بگزارد بیت
لاجرم آن خفتش بردارد ∴ ات خود را دعا کرد با اصحاب تحقیق ... صدیق
صورت ... و اعتقاد و وقوع آن در ظاهر ... کور و ... آثار
صورت ... اشارت در باطن آیه ... حقیقه ... آن ... باز
نماید که خلیل ... رویه ... عاشق ... که ... آرامست
از غایت جلال و دلال معشوقی مجال گفتن ... ندارد ... آری ...
جمی ... کذاشته ... دیدار ∴ با نور آفتاب جمال ... ∴
ای درویش آلوده ... با حضرت مقدس قدم ... تا ...
جمال و تمنای وصال تواند کرد اما عاشقان مشتاق که جیب صبوری ... شوق
غالب ... انداز ... اختیار ... اقتدار عشق جهان سوز ... داده
... بر صفحه اندیشه نگارند تا شاید یکی از آن نقاب احتجاب
از سرادقات عز و جلال بر افتد بیت گر بر سر کوی او روی بنشینم ∴ گاهی
ز رهش ... بچینم ∴ هر لحظه بهانه دگر آرم پیش ∴ باشد که بیک بهانه رویش
بینم ∴ ... کیف ... گفت ... جمال ... کرد ... کوید
ارنی کیف گفت ... که چگونه ... سکینه الشمامه ...
صحیفه ... در این مقام عرض رویه ... مشاهده
کتاب خیال عاشق آنست که شاید محبوب ... نازنین ... حجاب ازرخ
نقاب عزت بیرون ... این خطاب دلکشای جان افزا ... بکانظر
کیف ... عاشق بهانه مشاهده ... کرد ... آلم
تر الی ربک کیف ... همین ... ارباب وحدت ...
بر ابراهیم را احیا ... چون طلب ... و اشارت
یافت جواب ... اولم تومن وکویند ... خلیل
همین استماع این کلام ... با عاشقان ذوقی دارد که
... خطاب ... اولم تومن ... خلیل
رسید جواب داد که بلی ایمان دارم اما مشتاق خطاب تو بودم با وجود
یقین تمام که مراد ... اهل کمال ... رسیده تا این جواب شنوم

ودل مرا آرام باید که محل عتاب نوام وبیقی الود ما بقی العتاب آورده اند
که درویشی بدام عشق شاهزاده افتاد وخرمن عقل وهوش بباد حیرت وبیخودی
برباد داد شاهزاده باستغناء سلطنت خود را لایق دولت وصال سید انست واز
غایت عجز ونامرادی اظهار حال خود با کس نمیتوانست کرد چاره درآن دید که خود
را در درون تودهٔ خاکی که هدف نهان سازد وپیکان خدنگش را دل تنگ عرصه نما
آرد عاقبت سینه هدف سهام تلف ساخته بپای آن تودهٔ خاک مختفی گشت تا
هزاده بعادت هر روز بتیر اندازی آمد تیرها بدلداری که تیرها پیوست وشست درست کرده
جانب نشانها که آن خاکی نهاده در وی پنهان بود پرتاب کرد قضا را تیرها که از
سینهٔ عاشق برسید وپیکان از خون دلش چون لعل پیکانی برنگ گرفت بیت
عاشقش از خاک بیرون کرده سر * جمله آن خاک پر از خون گرده تر * شاهزاده که آن
بدید ندو حالتی * با تعجب تا اختر ازان شوخ سبزپائی سوی عاشق رفت گفت
ای شوخ مرده * این چرا کردی ومر کار این کرد کرد * گفت از آن این کار کردم بر یقین
تا بیان تو آمد کوی چرا کردی چنین * یعنی بر اینکه مقصود سوال ابراهیم طلب
حیات دل وطمانیت بود بجهت سید انست که تادلی زنده نباشد طمانیت درآن
فرود نیاید و تا اطمینان دست ندهد دل غایت مقصد عارفان که شهود دوام
است رو ندهد ازین درخواست جواب آمد که طیور طبیعت را بگیر و پر و بال
هوا وهوس بر کن تا حیات دل حاصل شود که بی فنا بقا نتوان رسید و بی قطع
بال و پر طبیع در هوای معرفت پرواز نتوان کرد بیت گفتمش چون زنده گردد مرغ از
گفت بی بال و پر کن بعد از آن پروازکن * در آغاز آورده که هر که خواهد که نفس
خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را به تیغ ریاضت بسمل کند
وبعضی را بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند پس
ایشان از ابلاغت عقل وشرع بخواند تا بطریق مطاوعت شتابان بازآیند
در تفسیر کبیر گوید مادام که طیور اربعه یعنی ارکانی که ترکیب حیوان از انست
متفرق نگردد مرغ روح را قدرت طیران وارتفاع هوا ربوبیت وفضای عالم
قدس دست ندهد بیت تا کند جا طبع بر پای دلت * اندر قفس تنگ جهاله
جای دلت * بندش بشکن تا برود سر خاک تا بزمکه قدس کند تر فضی
مأوی دلت * اما شبلی گوید با ملی آیت انست که خلیل مأمور شد با نکه چهار

صفت

صفت را در نفس خود بکار دیدی تا امیدی ذبح کند وآن صفتها در صور چهار
مرغ با ونمودند طاوس اشارت بزینت وبهجت دنیی که کسی شایسته بقای
طول امل ودرازی عمر غراب مونس حرص است وطلب محبوبات خروس نشانی شهوت
است واتباع مرادات ای خلیل دل در آرایش دنیی مبند که اهیچ اعتبار ندارد
امل دور ودراز در پیش مگیر که بر عمر اعتبار نشاید بر کار این جهان حریص مباش
که جز حرمان نتیجه ندهد متابعت شهوات مکن که هر که در دام آرزوی نفس
افتاد بآسانی باز نرهد وگفته اند که بزرگی بکش و زرشته الفت از خلق بر ها دی
رادی ذبح کن وا زدیده همت جلوه جاه دنیی فرو کوچ نشن سر بطا بردار یعنی صفت
حرص را بکشد از خروس را بر بسمل زبان وجود را از بند شهوت باز رهان که
هر که بتیغ مجاهده برسر جای سوی طبیعت بموافقت فرمان شریعت این چهار صفت
را ذبح آرد حیات ابد و زندگانی سرمد یابد وگویند این چهار صفت را ذبح آن
که از طبایع چهار ارکان در آدمی پدید آمده وذبح آن بتیغ مخالفت لازم است
اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هواست
سیم تکاسل نجری حرص که عادت آبست چهارم تیرکی امساک که صفت خاکست
وحکیم سنایی اشارت بدین معنی میفرماید بیت چهار مرغ چهار
طبع بدن * جمله را بهر دین بزن گردن * پس بایمان وعشق وعقل ودلیل *
زنده کن هر چهار را چو خلیل * صاحب حقایق التاویل میفرماید که معنی دست
آیتی آنست که خدا یا مرا از مقام علم و ایقان بمرتبهٔ کشف وعیان رسان جواب
آمد که از آن چهار صفت انسانی که از بلوغ بسر منزل عیان مانع آید طاوس
عجب وخروس شهوت وزاغ حرص وکبوتر تعلق را بایشان جمع کن و زود یک
یعنی بسلسلهٔ ضبط ومنع ببندید تا از طلب لذات خود ممتنع گردان پس بسکین مجاهده
ایشان را ذبح کن وبمشقت ریاضت انجمن دعاوی وامانی ایشان را در هم شکن
ورؤس ایشان را که عبارت از آن اصول آن صفات محافظت کن و چهار
ارکان بدن با اعضاء سنیعه منقسم ساز پس ایشان را بخوان تا فرمان برا ایشاد
فرمودهٔ ان آیند در آن وقت که ایشان را زندگی بحیات طبیعی بود تا می آرند
وحکم کردند از تو می رسیدند وبا تو منی رسیدند این زمان بحیات طبیعی بود
وحیی زنده شد که مطیع امر ومنقاد حکم تو اند چنانچه خواهی ایشان را کاری

سیفهای و بهر نوع که صلاح میدانی با ایشان بنمای و بیر و برومی این خبر سید
بیت مرده بودم زنده شدم گریه بدم خنده شدم ❊ دولت عشق آمد و من
دولت پاینده شدم ❊ گفت که با بال و پری من پر و بالت ندهم ❊ در هوس
بال و پر بکنده شدم ❊ گفت که تو زیرککی مست خیالی و شکی ❊ گول شدم هول شدم
وز همه برکنده شدم ❊ گفت که تو شیخ سری پیرو و راهبری ❊ شیخ نیم پیش نیم
امر ترا بنده شدم ❊ و هم حضرت مولوی قدس سره در دفتر خامس از مثنوی میفرماید
بیت چار وصفست این بشر را دل فشار ❊ چار میخ عقل گشته این چهار ❊
چار میخ معنوی راه زن ❊ کرده اندر راه خلقان دو علم ❊ بط حرص است و خروس
شهوت است ❊ جاه چون طاوس و زاغ امنیت است ❊ تو خلیل وقتی ای خورشید هش ❊
این چهار اطیار ره زن را بکش ❊ ای خلیل اندر خلاص نیک و بد ❊ سر ببرشان تا رهد
پاها ز سد ❊ زانکه هر مرغی ازیشان زاغ وش ❊ هست عقل عاقلان را دیده کش ❊
خلق را گر زندگی خواهی ابد ❊ سر ببر این چهار مرغ شوم بد ❊ بازشان زنده کن
از نوع دگر ❊ که نباشد بعد از آن زیشان ضرر ❊ جمعی از کاشفان رموز تحقیق
جمال مخدرات معانی این آیه را در منظر خیال ایشان راغب کرده اند اشارات و نکات
اند برین منوال جلوه میدهند که ابراهیم روح بزبان ابتهال از حضرت واهب
ذو الجلال استدعا نمود که بلمعات واردات مکاشفات بمن بنمای که صفات بشریه
نفسانیه و نعوت موتی حیوانیه را چگونه بصفت فلنحیینه حیوة طیبة سوی
میگردانی تا من و نفس که در مقام مجاهدات بمشاهده این حال در و برای
حجت و غلیان سر حیرت ببرد انوار تجلیات مخدا الهام آمد که طیور صفات اربعه
را بتیغ غیرت محبت لا الی ما سر ببر دار در بحر الحقایق گوید طیور اربعه
اشارت بصفاتی است که عناصر اربعه مقتضی آن میکند و از هر یکی از آنها امری ناود
صفت مترتب میشود از خاک و آب حرص و از خاک بخل از آتش و هوا غضب و شهوت
ای ابراهیم روح این صفتها را ذبح کن بر وجهی که بانواع ریاضت عقلیه
انهدام قواعد ارکان و انطفاء شواهد آثار آن بالکل حاصل آید و بحکم
سطوت این صفات منکسر شود تا هنگام طلوع ایشان تمامی محو گشت بحکم جل
انفس که ایشان بران مجبولند ناسوتی و اماره و طبیعی و انسانی تسلیم کن حق بجانب
نصیب الهی متجلی گشته آنها تا شود محبت زنده در مقام بقا تجلی زنند

بدست

بدست خلیل کشت طیور جوش کردم ازین پس زمین سخن مطلب که گفته نیک دقیقه
و عشق سخن غیور است ای عزیز این آیات سابقه دلالت بر کمال قدرت ربانی داشت
و بعد از انکه دیده بصیرت مومنان بواسطه ملاحظه معانی آن بقدرت بینا شد حق
سبحانه ایشان را تحریض فرموده بر دادن نفقه و صدقه تا تامل نموده دانند که چنانچه
حق تعالی قادرست بر اماته و احیا بر ثواب انفاق و اخلاق آن نیز قادر خواهد بود
بدین سبب سهل تصدیق که بر جهله و عوام بواسطه عدم اطلاع بر تعلق قدرت حق بجانب
مجازات و مکافات نفقات صعوبت بر ایشان آسان گردد با انکه حکایات گذشته
اشارات تنبیه میکند که ای بنده حق تعالی ترا از عدم بوجود آورده و باز چون بمیری زنده
کردی و رجوعت بدو باشد پس برای نفقات ذخیره بنه معاد بر صدق حاصل تو اگر دانی که
بیان این قصص موجب تصدیق پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که موافق کتب سالفه
بی درست و تعلیمی از ان خبر میدهد پس ترغیب میفرماید که بیقین دانستید که پیغمبر
ما صادقست پس کمر بخدمت وی بر میان مجاهدت بندید و در اعلاء اعلام شریعت او غایت
مساعی مبذول دارید و چون تقویت دین بی جهاد متمشی نمی شود در تمهید اسباب
جهاد بمال ترا تحریض فرمود از ثواب منفق فی سبیل الله خبر میدهد یا انکه آدمی را صلیت
و معادی و اهتمام او کار بدین باشد و کاملان بر سر جوی بر فتنه عزیر و ابراهیم او را بر معاد
آگاهی داد و معلوم شد که حق سبحانه قادرست بر بعث اموات و احیاء ایشان بعد از
بیان تعلق میکند و چون معاش بهمه طالبست و آن بانفاق و هبات باشد ابدا بتفویت
همه اقسام آن ارادت میفرماید و جهت اشرفیت انفاق آنرا تقدیم نموده میگوید مثل الذین
نمونه نفقه آنکسانی که بی شایبه اغراض و غایة الغرض ینفقون بیرون میکنند و صرف
مینمایند اموالهم خواسته های خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان
بر حج میکنند آنرا بمرکب و سلاح خود برای غزا ای عزیز جهاد را سبیل الله بدان
آن میگویند که دشمنان دین را مقهور کنند قتال ایشان بر نبوده سبیل الله و حق تعالی
ساخته سبیل او میدانند الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت پس
که برای دفع شر ایشان قدم در طریق جهاد نهاده سلوک جاده متابعت احکام الهی
مینمایند هر آینه بر راه خدای باشند الذین یقاتلون فی سبیل الله و نزد بعضی همه انواع
البر راه خدای است که در دین صلح و بر نوع طب بکار نهد و آنند اند انبتت برویانید
سبع سنابل هفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و در هر شعبه

خوشه بود اسناد انبات بحبه مجازیست وآن از قبیل اسناد باشد بسبب چنانچه انبت
الربیع البقل حقیقت رویانید مستجمع است واو بقدرت خود از یک دانه هفت
خوشه بیرون آرد فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد حاصل
آمده باشد چنانچه در ارزن وغیر آن موجودست وفی الحقیقة غرض ازین تمثیل
تصویر اضعافست نه آنکه بعین وجه وقوع یابد ملخص سخن آنکه اگر اینچنین یک دانه بکارد
وهفتصد عوض بردارد هرآینه باری دیگر بکاشتن خواهد بود وبواسطه ادراک
آن منفعت در زراعت خواهد افزود پس همچنین کسی که نظر بر زر دنفقه کند
پیوسته در دولت طلب اجر آن که یکی هفتصدست بتصدیق اشتغال خواهد داشت
بیت آنکه اشارت بجودت میدهد ⁂ وانکه یکی هفتصدت میدهد کلی کمت
این آیة در شان دو تن از عشره مبشره فرود آمد ذو النورین وعبد الرحمن بن عوف
وصورت واقعه ایشان اجمالا آنکه در محلی که حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه باستعداد جیش عسرت وتهیه اسباب غزوه تبوک مشغول بود وخاطر اشرف
باتمام وانتظام امور لشکریان التفاتی تمام داشت عبد الرحمن چهار هزار درم نزد
رسول صلی الله علیه وسلم آورد وگفت یا رسول الله سرمایه ومال من این حال
من هشت هزار درم بود ازان نیمه برای نفقه عیال وتعهد اطفال ذخیره کردم ونیمه
دیگر بجهت صدقه بر سبیل نفقه سپاه حضرت خاتم الانبیاء دست دعا برداشته فرمود
که بارک الله لک فیما امسکت وفیما اعطیت خدای تعالی برکت دهد درینچه دادی ونگاه
داشتی ودر آنچه باسکان کنانیدی راوی گوید ببرکت دعوت نبوی مال
ابن عوف بدان پایه رسید که حصه میراث زنان او بعد از فوت او صد وشصت هزار
مثقال طلا بود وبعد ازان عثمان بسیج لشکر وبعاری هزار شتر با آلات وجهاد
مسلمانان داد وهزار مثقال طلا نیز بعد ازان عثمان آورد امیر سید عالم رضیت
وآنحضرت صلوات الله علیه دست دعا بآسمان برکرده گفت ما ضر ابن عفان ما عمل
بعد الیوم زیان ندارد بن عفان را هر عملی که کند پس از امروز ابو سعید خدری
رضی الله عنه گفت که رسول خدا را علیه صلوات الرحمن دیدم که دست برداشته
عثمان را دعا میکرد ومیگفت خدایا من از عثمان راضی شدم تو نیز راضی باش
وجبرئیل این آیة آورد مشتمل بر آن بشارت که آنکسان که در راه جهاد نفقه میکنند
یکی را هفتصد جزا خواهند یافت ضحاک میگوید درمی را در دینی هفتصد درم ثبت

ودر آخرت مضاعف را از هفتصد بهفت هزار بیشتر لمن یشاء برای هر که میخواهد
از منفقان نه برای همه ایشان چه اعمال بسبب نیات مختلف است واختلاف عمل
سبب اختلاف جزا باشد هر چه صفای نیت مختلفست وخلوص طویت در آن کاملتر
جزا نیکوتر واجرش شاملتر ولهذا عمل یکی را ده جزا دهد ودیگری را بهفتصد رساند
ودیگری بکثیرا اضعافا مضاعفة معزز کرداند محقق فرموده که هر عمل از شیطان ومتابعت
ومخالفت نفس دورتر بود مکافات آن نزد خدای تعالی مرغوبتر باشد بیت
دانه بانبازی شیطان مکار ⁂ تا یکی هفتصد آید بار ⁂ والله واسع وخدای بسیار
عطا وفراخ بخشش است لاجرم برای هر که خواهد مضاعف کرداند علیم دانا است
بنفقه ونیت او وبا سید آنکه استحقاق هر کس را برای مضاعفه ودر لفظ علیم تهدید بدی
متوجهست یعنی حق دانا است بنیت نیکو وبد تا در عوض آن جزاء جزیل فرماید ای
درویش تو اگر از دنیا نفقه کند عاشقان ومشتاقان از سر دل وجان بر خیزند بجزای
هر منفقی فراخور حال اوست آنکه مال در راه جهاد نفقه کند جزای جنات نعیم
است وآنکه جان برای محبت در بازد مکافاتش لقای کریم هر که مال صرف کند ثواب
یابد وهر که بر رخ باد ماند بقرب رب الارباب رسد آنکه نان دهد در عوض آن حور
دهند وآنکه جان دهد در مجازات آن وصال جانان ارزانی دارند بیت تا جان ندهی
وصل جانان نرسی ⁂ تا در دل نباشدت برهان نرسی ⁂ مصرع از ظلمت نفس تا نیایی بیرون
حقا که بسرچشمه حیوان نرسی ⁂ وچون پدید آمد که صدقه دادن بچه بغیر
موجود دائما آینده بعلت احترام آداب آن بیان میفرماید الذین ینفقون آنکسانی که نفقه کنند
اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در راه جهاد پس ازان خیرات ثم لا یتبعون در پی در نیارند
ما انفقوا آنچه نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه
دادن که منت نهادن سزاوار مخلوق نیست بلکه منت آنرا است که مولی همه نعمتهاست
ع المنة لله تعالی وتقدس ⁂ دهنده صدقه باید که منت دارد نه منت نهد وآن منت
هم از خدای باید داشت که او را اسباب اعطا مهیا کرده است وموانع بخل وامساک
از وزایل ساخته وهم از درویش منت باید بود که سبب ظهور چنین عملی شد واگر درویش
نباشد توانگر از مظهریت جود وکرم بی‌نوا ماند بیت ای توانگر بجا رب
شکر درویش کن ⁂ که کمالی ز وی آید زد تو دارد ثمرت ⁂ در جواهر الحقایق آورده که لولا الفقراء
لهلک الاغنیاء یعنی در ز درویشان وسیله توانگر انند در وصل بحق سبحانه

. وانفاق واکر آین فقیر نباشد جمال جود ونوال ایشان در وراي نقاب احتجاب محجوب
خواهد ماند واکرامات ابد وسعادت سرمد بهره کرم نخواهند یافت ولهذا بعضي کفته
که آن ید علیا که در حدیث وارد شده کالید العلیا خیر من ید السفلی دست فقیرست
که دست فقیر از ودینا مي ستاند وآن سفلي است ویدو که خزت میدهد آن علیاست
بیت سود سود اي کدایان نکر اي خواجه کرم ❁ مال فاني دهي وملک ابد بستاني
اي عزیز منزها شاه بي عدو کرات یکي انکه آخذ صدقه را جهت آنکه بمثل خود محتاج
شده ولي بغایت شکسته است بارمنت کر بر کردن جانش نهند شکسته دل تر شود بیت
من انا ول شکسته دل بودم غمت آمد تمام تر بشکست ❁ دیکر اظهار منت منزه دیکر
ارباب حاجات چیزي بر روي که بمنت نهادن در وقت صدقه دادن مشهور شد
روي دل درویشان از و مصروف کردد و بدین جهة از دولت سخاوت محروم ماند
منزه که کفته اند در لغت قطع ونقص است یعني بریدن وکوتاه کردن قوله
تعالی وان لک لاجرا غیر ممنون اي غیر مقطوع پس منت قاطع خیر باشد ومنقصه
رساننده بدان وهر که همت ومنت جمع نشود بلکه بخل ومنت در میزان اهل بصیرت
برابر ند مسان من ومن ظن هر که بعطا منت نهد لئیم است نه کریم ع لیس الکریم
اذا اسدي بمنان در امثال عرب مي آید که جد وما تمتن ❁ بان الفایدة الکدر عایدة
بجنش وده ... بخشید منت که نفع آن ختم بتو عاید است وفایده آن هم ترا براه
صواب فایده منت علیه خیرات ومنت الم وضر است بیت درخت کرم هر کجا بیخ کرد
کذشت از فلک شاخ وبالاي او ❁ کر امیدواري کز و بر خوري ❁ بمنت منه اره بر پاي او
او یا اذي واذیت دینا ور ند صدقه خود را آزاري یعني فقیر را از نجات ند
زبان که او را بر فقر دانش نموده باد ... وشقاوت ... بفعل کرده
ترش کرد مجبین در جبین افکند چیزي ... بود که از خوان کسي که نان او بیرکاه نخور
نباشد لقمه بر نباید داشت بیت بروباشور باي خود بساز ... از خوان این دنیا
کر ابلیح کابینهار ... نیش دیان ❁ وکنند اندازي آنست که احسان خود را که
با فقیر کرده باشند بان که هیچ نباید درویش بدان برده از زر ولي که اد ... آرند
راضي نباشند یکي از اکابر ... مریدي را ... بیت ... که جون کسي را چیزي
چیزي داده باشي ود اني اکر سلام ... بروکهان مي آید سلام خود را از و باز
دار وآشنائي ... کذا رکه آن از سلام زیادت ... باکرم ... سلام

حلوست وسلامت او در پوشیده کي حال اوست آورده اند که شخصي نزد بزرکي
آمد وکفت جبه برانیز دام ومردي میخواهم که خاص از براي جهاد در رود تا بود هم
که این مجاهدان که مي بینم همه بیوه خورند مي روند نه بغزا کردن آن بزرک باشنت
وکفت لا بارک الله في جبتک هنوز چیزي بدیشان نداده اي همه رنجانیدي جفت
ع هر انجیز تو امید بنیت بدر نشان ❁ اي عزیز فایده صدق استمالت قلوب است وتالیف
آن اهل لسان ودفع لغضا واظهار محبت با عباد پس فقیر که صدقه منتفع کردد بدل
دوست دار صدقه دهنده شود وجون منفق منتي بر ونهد یا آزاري بدو رساند هر آینه
درویش متنفر کشته آن محبت بعداوت مبدل خواهد شد وکینه در خت سینه
کشیده بار الفت خواهد شکست ودر آن حال که نفع وضرر از منفق بسایل رسیده
کار از سه نوع بیرون نیست یا هر دو برابر ند یا نفع زیادتست یا ضرر بر تقدیر اول که
عملي بیهوده کرده است انجه کسي ... درمي یکي بدهد ودرمي از وبستاند ضرر
ومنفعت متعارض شدند وکار او ضایع کشت اکر ضرر زیاده اجر نیارد واکر ضرر
زیادة بود وبر تحصیلست واجر باطل واکر نفع بیشتر است هر دو نیز آنجه بوده روي
بنقص نهاده واز دولت تضاعف بهره اندکي بهمه وجه صیانت احسان از ایذاي
استان لازمست ع آنجه دهي سیم وست منه ❁ وآنجه ندارد هي هم منه ❁ پس
صدقه دهندکان که بي منت وآزار در راه خداي نفقه کنند لهم مر ایشانراست
اجرهم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان در وعده او
خلاف نیست ولا خوف علیهم وترس نیست مر ایشانرا از آنکه ثواب اجر ایشان
کم کردد زیرا که بوعده حق مستظهرند ودر خزانه رحمت که نیست ولا هم یحزنون ونه
ایشان که اندوهکین شوند از فوت چیزي خود جه میدانند که مطلقا فایت نخواهد بود
قول معروف سخني نیکو ووعده جمیل مر درویش را که ... بحاجت رسیده
با خدا بر ساند یا منت داریم وامثال این ومغفرة ودر کذشتن اندر سختي
سخن سایل وخشم ناکرفتن بر الحاح وابرام او جه درویش که ... حصول مرادا ...
بر کرد داسکان صدور ... هست از ... مراد از مغفرت عفو کردن
مرا ... پوشیدن حال سایل وبرده بر روي حاجتمندي او فرو کذاشتن
خیر بهترست مر سوال را دو نفع من صدقة آن صدقه که نست بسایل یتبعها
از پي در آید آنرا اذي رنجي وآزادي از سرزنش وغیر آن ووجه خیریت آنست

حنول

که کلام خوش سبب تفریح و تندیح روح باشد و سخن سخت و مکروه موجب کلال و ملال
دل و نفع صدقه عاید بجسد بود و کار که آنچه وا ستاند نفع جسد بود با آنچه وسیله
اندوه دل و رنج روح است آمیخته شود هر آینه فسادی بدان راه خواهد یافت
زیرا که نفع بدن در مقابله فرحی و روحی که قلب و روح را از قول جمیل حاصل آید نیست
یا آنکه سید و قبا انقاعت و اذی که تابع آن باشد از دو چون انقلاع و اجزا مجتمع کردد
شاید ثواب این را بالعقاب سمت مساوات باشد و محل حبط باید استاد و قول معروف
اسباب الصرورت منوط کمینی و انقاعیت بی اضرار و هر آینه از آن نوع صدقه که مشتمل بر نفع
و ضر است بهتر خواهد بود و گفته اند عمایت قول معروف و سؤال را باید که سائل
را بخوبی و وجهی تسلی نماید و طریق حضرت شاید که علیه سؤال بدل حق نبود
فرماید وجهی براند که این سخن در باب معامله فقرا نیست بلکه میفرماید که اگر انفاق بر
درویشان میسر نشود عملی سبک تر از آن که بدان ثواب صدقه ماند بجای آرید و آن
دو چیز است یکی با مردم نرمی و ملاطفت سخن کفتن یا از برای برادران مؤمن
نصحیفه ایشان دعا کردن دوم تجاوز از جرایم آنها که بنسبت وی از ایشان سانحی
صادر شده باشد یا طلب مغفرت برای عاصیان امت و اینها بهتر است از صدقه که
مستتبع آزار بود **والله غنی** و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که از سر نفقات
خود را بمنت و خاشاک من و اذی مکدر سازند **حلیم** بردبار است تعجیل نکند در عقوبت
موذی و منان **یا ایها الذین** ای گروه گرویدگان **لا تبطلوا** تباه مسازید و نیست
مکنید **صدقاتکم** مزد صدقهای خویش را **بالمن** بمنت نهادن بر درویشان همچنانکه
از آن حقت و تو انکر جمال آن بی نیت و منت صاحب الراتب بخالدنا و گفته
اند و باطل میکند خیرات خود را بمنت نهادن بخدای **والاذی** و رنج رسانیدن بشاه
قولا و فعلا آورده اند که عایشه و ام سلمه چون چیزی برای درویشی فرستادی بخادم
وصیت کردی که یاد گیرد او چه دعا میکند تا ما او را همان دعا مکافات کنیم و صدقه
سالم الیس بماند ای درویش تامل کن که اهل اخلاص در صدق بدعا فقیر را خوشنود
تا آن دعا عوض جزا ایشان نشود و جزای از خدای خواستندی تا منت نهادن
و آزار رسانیدن حجر سند دود همتای که از سعی حق بجا مشاغل مانده موجود را
صاحب بخت پندارند از یشان دو خیت که کام جان محتاجان از آن منت آلوده که
بمثل زهر قاتلست تلخ سازند **بیت** حلاو نقاه نعمت را مذاق تلخ کین باشد

جون حنظل تلخ کشت انکه با منت فرح کرد **ع** در بحر الحقایق کوید که چون بر فقیر منت نهادی
هر آینه از طلب حق اعراض کرده باشی زیرا که اگر صدیق در صدقه طلب حق است بر منت
حرامت بلکه تو از منت دار که سبب وصول تو شده است بطلب رضای پروردکار
سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره در زمان سلطنت میفرمود که خوش کسانی اند این
سائلان برد بهما خانه ما می آیند و میکویند هیچ چیزی دارید که تمام بردارند بعالم آخرت
ببریم و آنجا اضعافا مضاعفه بشما باز رسد **بیت** درویش اکر بپای ادب بر کشد ترا و کار
تو نکو سازد **ع** پس حق سجانه نظیر تکمیل صدقه مومنان میفرماید که صدقه خود را بمنت
باطل سازید **کالذی** همچون ابطال انکس که از روی نفاق **ینفق ماله** نفقه مال خود را
رئاء الناس برای نمودن بمردمان و این منافقست که برای توهم مومنان که او را اهل
ایمان دانند صدقه میدهد **ولا یؤمن** و بحقیقت نمیکرود **بالله** بخدای **والیوم الآخر**
و بروز بازپسین جه اکر بخدای ایمان داشتی صدقه برای وعادی بنزدیک دیگران
و اکر بقیامت کرویده بودی معامله برای مجازات کردی نه بجهت مرایات وکویند
مراد عملکا قرنیت که از روی صورت خیر نماید چون اطعام مساکین و اعانت
مظلومان **فمثله** پس مثل او در صدقه کافر یا منافق **کمثل صفوان** همچون سنکیست
خاره هموار **علیه تراب** که بر آن سنک خاک خشک است **فاصابه** پس بدان سنک رسد
وابل باران تند بزرک قطره که سیل از و برود و بسیار خیزد **فترکه** پس بشان
خاک را از سنک و بکذارد آنرا **صلدا** نقی و پاک از کرد و خاک عملی که در صورت
خیر و صلاح نماید و باران سخت کفرا و نفاق بجا نیاورد اثر خاک بر سنک هموار عمل
کنند تا ثواب عملها و باطل میکنند باصفوان مثل منافقست و تراب مثل ثنای مردم که بوی
میکویند چو باران حرکت میرود و فرو بریزد بهم آن ثنا از صحیفه حالش محو کشته بی شمره
و نا امید بماند و حقیقت آنست که تراب نمایش عملهای اهل ریاست که به روی ریک بکار
ایشان نشسته می نماید که ارکان خوب حاصلی دارند چون قطرات باران عذاب
از سحاب هیبت رب الارباب فرو بارد چهار عز و روی نداشت از صفایح احوال
ایشان محو شود و سنکی بیحاصل باقی بماند **بیت** عجب نیست کاه مرد کار
که جز بی حاصلی حاصل ندارد **ع** تراز آتش فشان بر فی جا آید **ع** که زو افروختن شمع
نشاید **لا یقدرون** قادر نباشد این منفقکنند کان هرائی و موذی و منان **علی شیء**
بر ثواب چیزی **مما کسبوا** از آنچه صدقه کرده باشند یا آمیخته بامنت باید یعنی

چنانچه قادر نیست کسی بر جمع اجزاء آن خاک که آب باران از حجر املس زایل کرده اند و در
اطراف جبال و جوانب بوادی متفرق ساخته منافق و ریائی نیز قدرت ندارد بر حصول
چیزی از ثواب عمل خود در روز قیامت زیرا که در آن روز هوای هوس بادی نیازی از مهب کبریا
باوزیده خرمن اعمال اهل ریا را پریشان خواهد ساخت وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ
فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی هدایت در دل نمیکند الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ گروهی را که ناگرویدگان بوده اند در علم او فقال رحمه الله فرموده که اعمال عباد
ذخایر ایشانست در روز معاد پس عامل مخلص چون مزارعی داناست که تخم در زمین صالح
طیب افکنده لاجرم زرع او را هر دم نشو و نمای زیادت تا روز حشر که وقت حصاد آن
در آید و از محصول خود فائده گیرد و عامل منافق چون دهقانی بیوقوف که تخم بر روی
سنگ خاک آلود ریزد اگرچه خاک را تخم عمل وی را از نظر خلق می پوشد اما چون سیل باران
يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ بدان سنگ رسد خاک را ببرد و تخم خالی بماند نشو و نما نیابد بلکه تخم
و ضایع گشته بیت در زمین ریا تخم عمل ❁ چه بری و چه بغیر بکروه عمل ❁ از ریا دور شو
سید ابی ❁ که ریا هست نزد تیمای ❁ بعد از ایراد مثل جهت منافقان مرائی و ... مثلی
دیگر جهت صدقات مخلصان بیان میکند وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنها که باعتقاد صادق
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللَّهِ برای طلب خوشنودی خداوند یا لکن و لذی ازیعا ... وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ
از نفسهای ایشان با فتن ثواب کردار خود یا تصدیق مر دلها ایشان را بما عید
الهی تعریض منافقانست که ثواب آخرت را تصدیق نکنند زیرا که بدار
الجزا ایمان ندارند در منایح آورده که غرض مؤمنان در این نفقه دو امرست یکی طلب
حق سبحانه و دیگری تثبیت نفس یعنی برام کردن آن بر عادت صفت جود یا طولی الدعا
در حفظ قاعده این عادت ستوده و عبادت پسندیده کوشیدن عنایی اولده
که مراد از تثبیت تاملست یعنی تفکر است که نفقه میکنند تا از محل اهلیت یابد و نظر ...
در حال سایل که استحقاق احسان و انعام دارد یا نه و گفته اند تثبیت بمعنی تثبیت نفس
حاصل شد تمام او وفائده ... که معنی تبعیض از ... می توان نمود این اینست که
هر که نفس در موقف عبودیت بعادت اجرا ثواب تمام مستعد نگردد مگر وقتی
که ترتیب مجاهده یافته و مدت ریاضت تقویت بر روی رسته الفتار چه
محبوب است ببذل ایثار قیام نماید و آنچه اکثر اهل بیتان بدان مایلند و طلا :

ومعشو

ومعشوق ایشانست حیات دینی و مال فانیست و حصول تثبیت که مرتبه یقینست یعنی
انقطاع از این دو محبوب صورت نبندد پس هر گاه که بدن با نفاق مال مکلف شد
نفس برکشش بعضی از وجوه مقهور گشته یعنی از تثبیت او را حاصل شود و چون بدل
روح نیز تکلیف کنند نفس از همه روی مغلوب شد کلی از ورطه شک و ریب
بیرون آید و به تثبیتی تمام سمت اتصاف و صفت اتسام یابد و چون در این آیه کلید
باخراج مالست ولیس لاجرم برخی از تثبیت نفس را ثابت باشد و کمال تثبیت در این حکم
است وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ بیت نفس و مال خود رها کن بر زیان ❁ کین
آن آنست اوست الله اشتری ❁ پس مثل نفقه طالبان رضا و تثبیت كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند
مثل میوه بوستانیست بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند که تابش آفتاب زود بروی رسد و
ریاح لواقح بر وی بیشتر وزد و باین دیگر از آفت معمور شدن در آب دور تر بود
و گفته اند مراد بربوه زمینی مرتفع است بلکه زمینی است سطح که زیادت باشد
ثمار در وی و محصول آن از اراضی دیگر مزروعه تر آید قال تعالى اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ
و آن بلخ مذکور که در جنون زمینی واقع شده أَصَابَهَا برسید به وی وَابِلٌ باران بزرگ
قطره فَآتَتْ پس بیارد و بر آورد أُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی
یک سال چندان بر دهد که جای‌ها دیگر بدو سال دهند و بر این تقدیر ضعف بمعنی
مثل باشد و اگر ضعف را دو برابر دانند چنانچه لغوی اوست پس ضعفین چهار برابر
بود فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ باران بسیار رسد طَلٌّ یعنی ثمار او را
ضایع نمیکند و کم و بیش آن ثمرات بیرون می آرد وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بما عمل
تما میکنید از نیت اخلاص و ریا بَصِيرٌ بیناست این لفظ تحذیرست از ریا و مشتمل بر
ترغیب باخلاص و مقصود از این مثل حصول اجرای مخلصانست که آنچه برای حق سبحانه
صدقه دهند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار
قلت و کثرت را نسبت با ما تفاوتی هست اما چون در خزانه کرم بحشایند اندک بود
و بسیار یحسد القلیل عند الله الکثیر بیت بزرگان که طرح کفایت نهند ❁ بیفزند بسیار
اندک دهند ❁ بزرگی تراز بیلی بی نظر ❁ که بسیار بخشی و اندک پذیر ❁ و به هر وجه
ثمره بلوغ این منفقات مخلصین باشد یکی برای طلب رضای ربانی و دیگر بجهت تثبیت
نفس و تخلق او با خلق سبحانی و در بحر الحقایق گوید دل مخلص مانند آن بوستانست
که بر زمینی مرتفع یعنی مرتبه علی که عبادت از قربت اوست بجناب لایزالی وابل

اشارت است بر ارادات حقانی که دیدن جمال حضرت حق جل جلاله عبارت است از الملکات ربانی
ربانی که روح را دقایق معانی بنماید پس اگر کسی را مومن اثری از وا رادت رسد ضعفین
از ثمرات مواجید و کشوفات بر وظایف میگردد و اگر طل الطافات بر وی ورود می یابد
همان دو ضعف از خلاص و یقین متوقع است و گفته اند یکی از ضعفین حظ دولت
از نعیم حقایق ایمان و دیگری بهره روح از نسیم ریاض ایقان و عرفان یا یکی نعمت فردوس
برینست و دیگری دولت رضای رب العالمین یا یکی در دنیا است از ثمرات کشوف و شهو
هدات و دیگری در عقبی از نظرات عنایت و تماشای تجلیات یا اینجا استماع کلام مواود
آنجا استماع سلام او و یا در دین جهان توفیق ادای ثنای او و در آن جهان تمتع از لقای
لقای او بیت از لذت این جهان ثنای تو برات است ** و از نعمت آن جهان لقای تو
برات است * بعد از تمثیل صدقه مخلصان تمثیلی دیگر میکند از برای نفقه مرائیان
میکوید أيود آیا دوست میدارد أحدكم یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد
أن تكون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی من نخيل از درختان خرما وأعناب
و انگورها تکون جنة از نخیل و اعناب نیست بلکه بر آنها اشتمال دارد اما انجابر
سبیل مبالغه از غایت کثرت اشجار جنان را زمین نماید که گویی باغ از انها تکون یافت
تجري میرود من تحتها الأنهار از زیر درختان او جویهای آب و این تعریف کمال حال
چه باغ از آب رونق و نماء و نمو و بهای می یابد و آب روان در حسن و لطافت بوستان
می افزاید له مر صاحب باغ راست فيها در آن بوستان من كل الثمرات از همه
میوه ها نه همین خرما و انگور تخصیص ایشان جهت تفضیل و شرف ایشان است بر غایت دیگر
از ثمرات منافع و فواید باشد یعنی کسی را باغی و از آن باغ همه نوع منفعتی
او را حاصل وأصابه الكبر و حال آنکه در رسید بوی ضعف و نداء بلوغ پیری و بدرک سالخوردگی
و از کسب معیشت و تکاپوی طلب باز مانده وله و مر او راست در حال این پیری و ضعف
ذرية ضعفاء فرزندان خرد و ناتوان که نه تهیه اسباب معاش کنند و نه پدر را بر
ترتیب امور معیشت مدد کار باشند و معیشت پدر و فرزندان همه از این بوستان
فأصابها پس برسید بدین بوستان إعصار بادی گرم و گویند گرد بادست فيه
در آن گرد باد نار آتشی عظیم الالتهاب و چنین باد را سموم گویند فاحترقت
پس بسوخت آن باغ بواسطه آن سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند
ای عزیزی کی بنظر عبرت در حال این مدبر محروم نگرد در هجر و تحقیق و خذلان و بدبختی

اوبلی

او تامل فرمای تا بدانی انکه ضربه شرر سموم را از باغ دفع کننده قوت و قدرت
آنکه دیگر باره ریخ کند و درخت بکارد و نه فرزندان در آن پایه که پدر را بکار آیند
آیند و در این فرو ماندگی نه هیچ امداد و اعانت نماند نه چراغ زمان شباب افروخته
آن از ظلمت ناتوانی بیرون توان آمد نه از محلی دیگر وجه معیشتی مهیا که بدان
امید وار توان بود در چنین وقتی که محتاجی او بدان بوستان بیشتر است و امید منافع
بمنافع آن زیادة از زمان پیشتر بود نومیدی و زیان و بیمار مرادش بجز الحرمان نصیب
نه بیت در این چمن که تو دیدی گلی بیار نماند ** خزان در آمد و سرسبزی بهار نماند
این حال منافق و مرائی است که فردای قیامت که دستهای امید از همه یاران و دوستان
برید گردد و پرده ها از روی کردها برخاسته و تمام برداشته آید ایشان بثواب اعمال
خود محتاج شوند در چنین بازار کار و بار خود نگرسته شاخ عملی که در دست بجا در آن توان زد
نیابند و مراد در خرابی دیو و بر کار خود دریغ خوانند حرفی که رقم امید بر آن توان کشید نبینند
بیت شکایت که باید مروی بر آن ** بحالی که بیند نیستی در آن * تا بر بیابی فی اوف
همه کشت اعمال شان سوخته كذلك همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد از روی تحریر
و ترغیب کرده شد يبين الله بیان میکند خدای لكم برای شما الآيات نشانها الکا
و احسان خود را با دلائلی که در توحید دال و محتاج الله لعلكم تتفكرون شاید که شما در آیات
توحید تفکر نمایید و دیگر را در عبادت با او شریک نسازید و ثمره اعمال حسنه خود را
بغبار ریا که مبطل عملست ضایع نکردانید ای درویش در باب فساد عبودیت و جوب
با عبودیت ایشان مثل کردن از رحمت حقیقی بی بهره ماند و محققان بر آنند که
مرایات در اعمال تفیه شجره شرکت عبادا بالله اگر خار با درد امن آدمی آویزد و دل
از بوستان معرفت بجارستان شرکت اندازد چنانچه شداد بن اوس رضی الله عنه روایت کند که
رسول خدای صلی الله علیه و سلم گریان دیدم و چون سبب گریه پرسیدیم فرمود که می ترسم
بر امت خود و بسیار گفتم یا رسول الله أتعبدون شمسا وقمرا ایا اینچنین ایشان بر نکار
ما را بعد روشن بعدی بر خواهد شد یا دید فرمان ایشان با بت عبادت آفتاب جهان تاب
خبر خواهد گشت جواب داد که نی امیم که شیفته شمس و قمر و فریفته حجر و شجر گردند
ولكن يراءون في أعمالهم در کار عمل دیده یار ما چهره طاعت ایشان نشینند و برای
شرکت شرب اعمال را قدر جنداه باشد که خلاصه اخلاص در ریب اینان چون جنایها
یعنی مانند آنکه بیابند بیوت کثرات حقیقة نمانند و اردانه پروده نماید دیگی در خلق

ابن مسعود رضي الله عنه گفت دو سوره البقرة خواندم ابن مسعود فرمود
که نصیب تو از آن عبادت همین بود یعنی چون اظهار کردی ثواب آن باطل شد
بیت بزرگان عبادت چنان کرده اند ✿ که از چشم خود هم نهان کرده اند ✿
عمل کز ریا باشد مقصود کی ✿ صفایش بدل شد بآلودگی ✿ عبادت ز آلودگی پاک دار
که چون گرد آلود ناید بکار ✿ در بحر الحقایق آورده که این مثلیست از برای نفع انفاق
جنت باغ دل است ثمرات استعداد جمیع کمالات آراسته انهار هدایت در زیر اشجار
عنایت جاری شده کبر یعنی ضعف انسانیه ذریه ضعفا صفات بشریت اعصار عملهای
که هوای نفس را در آن مدخل بود نار شعلهٔ عجب و ریا که موجب اعدام ثواب عملها
سوختن باغ باطل شدن استعدادات و فوت قابلیت کمالات و تبدل اخلاق
روحانی باوصاف نفسانی و تغییر سمات ملکی بصفات شیطانی و انا علی علیتی
و رب باسفل سافلین طبیعت افتادن درین مثل تنبیه غافلان و تحذیر عاقلان
تا زمام اختیار بدست هوا نگذارند و عنان روزگار بقبضه ریا نسپارند شاید
بوستان دل ایشان از صاعقه خذلان سالم ماند و بثمرات حقایق متنفع توانند
شد و گفته اند این مثل برای جمعیتی که در بدایت کار اعمال صالحه از ایشان صادر شده
آید اما در نهایت حال ایشان بفسق و فساد و فجور و عناد و بدعت و الحاد گرایند و ل
س در عالم ملکوت جولان نموده و بقدم فکر تا جناب جبروت ترقی فرموده بهشت
دل ایشان بنخیل محبت و اعناب معرفت آباد آن انهار شوق و رضا بجوی اسرار در
انها نکرده او گفتار ایشان دو آن کبر یعنی عجب ایشان را دریافته ذریه ضعفا یعنی
یاران هوائی و دوستان هر جائی و حریفان بد اندیشه و ظریفان خباثت شعار
اعصار آثار صحبت آن ناپاکان و بی باکان در حرکت آید و قطعیت کند ضمن آن
اند و خذلان باشتعال آمده خرمن عرفان ایشان را بسوزد و بنات محافظت تا جبل زند و معرفت
بحسین نکرت افتاده مساعی ایشان همه هباء منثورا گردد و ازینست که اکابر گرهای
دل بدست عزلت داده اند و دامن همت از صحبت بی خردان و سفلهٔ عباد
باکرده کشیده بیت ای چو گلت حبیب بجله بخار ✿ دامن صحبت کسان ناکسان
گرچه آغاز کشاده دهند ✿ عاقبت الامر بیادت دهند ✿ هر که نه مشغول بدین کار است
عقل ره تست خدا نگهدست ✿ پای وفا در ره عزلان بدار ✿ روی ببین عزلت تماشای
سخاوت ترغیب باخراج صدق و تحذیر از رداءت نفقه بیان آن میکند که انفاق از

کدام

کدام مال میباید و تصدق از چه نوع خواسته می شاید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
انفقوا نفقه کنید در راه من طیبات ما کسبتم از پاکیزها و برگزیدها آنچه کسب
میکنید بصناعت و تجارت اکثر مفسران کسب را بتجارت حمل کرده اند چه بهترین
مکاسب آنست بشرط آنکه باصدق و امانت مقترن باشد در احادیث آمده که التاجر
الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء امام ابو عیسی ترمذی
این را از احادیث حسان شمرده و مما اخرجنا و دیگر انفاق کنید از پاکیزها از آنچه
بیرون آورده ایم لکم برای شما من الارض از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمره بعضی
گویند امر بر سبیل وجوبست و مراد از انفاق زکوة فریضه که در اموال و ثمرات هست
و جمعی برآنند که امر بر طریق استحبابست و نفقه صدقات تطوع و گروهی عام برداشته
و گویند خواه در زکوة و خواه در صدقه شرط آنست که الجود والطیب مال اداکند در تبیان
نزول آمده که اغنیاء انصار در زمان رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی
بیمار از کیسه ای به مسجد حضرت پیغامبر در گوشه نهادندی تا فقراء مهاجر که بشدت
فقر و محنت فاقه صابر بودند از آن بقدر حاجت تناول نمودندی روزی یکی از دنیا
داران مال دوست از آنجا که دنائت همت سفلکانست سبدی از آن متاع که هیچکس
در بازار بهیچ نخریدی و اگر باهی بتراهی افتاده بودی رغبت هیچ مخلوق بدان
نکشیدی بیاورد و در میان خرماهای رسیده نیکو رغبت و آن کالای خبیث را
با ساعتها پاکیزه بیامیخت بجای آنکه در میان این همه خرماهای رسیده بیند
آنچه من آورده ام نخواهد نمود و کسی با بران اعتراض و باز خواستی نخواهد بود
حق تعالی این معاتبه فرمود و گفت از بهترین اموال نفقه کنید و در انفاق
طیب اموال دوازده فائده است ۱ شرف قبول ایزدی زیرا که حق سبحانه پاکست
و همین پاک باشد بقبول حضرت او شد ان الله طیب و لا یقبل الا الطیب ۲ تعالی
جانب حق بتعظیم جناب او برا امتثال نموده و بزرگ داشته و تعظیم امر الهی
باست که التعظیم لامر الله ۳ وفور شفقت و مرحمت بر مساکین و بیان
نیز فرموده اند که الشفقه علی خلق الله ۴ آنکه داشت خاطر فقیر زیرا که بهتر
چیزی بدرویش دادن دل او بدست آوردنست ۵ مراعات ادب جناب عزت
بحیثیت حق سبحانه و تعالی است پس لوازم ادب اقتضای آن میکند که اجناس
و امتعه ای که اعلی باشد ادا نماید ۶ وضوح خلوص نیت و صفای ضمیر زیرا که هر چند

عمل را فی ترست ۷ اظهار علو همت چه همت عالی با انفاق چیزها دنی سر فرو نیارد و خواهد
کهر چیز زیبا تر و عزیز تر ستاند و بخالق رسد ۸ کمال رفعت حق جانه یعنی باید که بنده را که
خدای بدوستی همه چیزها غالب باشد و چون بهترین اموال الذی بنفس الاهم محبوب اکثر
اکثر طباع است پس فدا کردن محبوب مجازی برای دوست حقیقی دلیل محبت کامله
خواهد بود ۹ رتبه ممدوحیه ایثار چه آنچه گزیده است از خود باز داشتن و بدیگری
دادن ایثار است و آن بهترین نوعیست از انواع سخاوت و اهل ایثار ستوده حضرت
پروردگارند و یؤثرون علی انفسهم ۱۰ حصول بر و جزیت زیاده از ثواب زیرا که
که ثواب با دنی چیزی از انفاق حاصلست و تحصیل بر با انفاق احب سوقوف است لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ۱۱ ازدیاد تصدیق چه مال مستدف درادای
صدقه چون حال العزا بعث دروقت راعت هر کاه ناتج مستفیدات با که خدا او
نیکو خواهد بود هر بخم که بهترست میکارد همچنین منفق نیز که ایمان او بجان مستقد
و مکافات نفقه کاملست هر اینه از مال خود هر چه بهتر و خوشتر رسید اندر راه رضای حق
نثار میکند ۱۲ حسن جزا زیرا که آنچه احسانست نزدیکی او از برای حق بذل میکند بر
بحکم هل جزاء الاحسان الا الاحسان هر چه نزدیک حق احب و احسن خواهد بود
بدو خواهد داد بیت اگر بهتر دهی بهتر ستانی ز دنیا فانی عوض کو هر ستانی
چو خواهی سوی نیاو فانا زده مهنا الغرمی باید شابدت ای عزیزان سخن بنا این
با که اینست که مال بسیاره اند و برانفاق هر نوع از طیب و خبیث و جید و ردی
قادر تر اند و بشتابی که از نقد فرد دست ایشان جز خبیزی حسین نرسد و ان
آن بر خاسته بدل کند با بسیاری از امانت اموال اغنیا بر ابا است چنانچه در دنیا
سند بل سعد رضی الله عنه وارد شده کخیر من الدنیا و ما فیها ع تا نیز
بکد خواین امیر و گفته اند طیب بمعنی حلال است پس بنده باید که از مال حلال صدقه
دهد که آنچه از غیر حلال تصدق کنند ثوابی بر آن مترتب و همچنانچه مزارع تا تخم
تا تخم پاکیزه در زمین پاک نیفکند ریع او بموجب حاصل نیاید صدقه دهنده نیز از
مال حلال برای اهل استحقاق نفقه نکند از وی بهره دنیاید بیت دانه ناشسته
ما بد بخت تا گر خوش کشاید در ستة تیر ای مومنان از حلال صدقه دهید
و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بمال حرام ما چیزها ناپاک و ناخوش که از روی ذات
و یرذالت منه از آن چیز تنفقون نفقه کنید تقدیم ظرف بر فعل برست بحسب

یعنی دوستی مال و بخل نفس اقتضای آن میکند که اختصاص دهید چیزهای خبیس
ناشایست را با نفاق و لستم و حال آنکه شما نیستید بآخذیه فرا گیرنده چنان چیزی
اگر بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در آن چیز
و سامحه و ساهله نمایید یا اگر هدیه بشما دهند جز بواسطه حیا از صاحب آن و دفع
انفعال او قبول نکنید یا اگر ببازار فروشند جز بهای ناقص بخرید آن آن را ناچیز شمرید
بس چگونه می پسندید برای حق آنچه برای خود نمی پسندید و لیفنا تمام و تصدیق
آنکه دیگر بدین عمل اقدام نمایید و اعلموا بدانید ان الله آنکه خدای غنی بی
نیاز است از صدقها شما حمید ستوده است در بی نیازی خود یا ستایند آ
شما را بآنچه از پاکیزه دهید در راه وی و اگر چه اندک باشد در حقایق القرآن
آورده که مکسب پاکیزه بهشت که مومنان از ابحر برای اعمال صالحه بدست آورده
اند بر حق سبحانه میفرماید بر خواص بارگاه قرب و محبت خود که ای ارباب ایمان
ایمان متوجه بیرون کنید محبت ان مکسب الذ را که باغ جانست از دار الملک
دل حقیقی که دل اهیچ نوع تعلق با آن نماند چه از ماندن به بهشت حجابیت
نورانی که مانع ایمان شهود حق سبحانه چنانچه سلطان العارفین قدس سره فرموده
که اگر خدای خواهد که با بنده اعذاب کند در روز قیامت هر اینه او را به بهشت بغیم
او مشغول سازد بیت بهشت بی رخ زیبای یار زندانست بهشت با لحقیقه جانا
جانانست نکته و همان حرامات و علی امثلها اشارت بدین معنی میتواند بود دعدل
بر وفاق این قولانست که دنیا طیب نیست بلکه جیفه ایست منتن سوسفت خبث
او در قرآن و حدیث بسیارست و آنچه از بهر بیرون می باید نفس و ادمیه الماند
خالد دنیا مخلوق شد که سبها خلقنا کم منکم دیانا را ایز در خلوتگاه دل را سپید
و خاشاک محبت اهل و علوا از سراجه سلطان که دار الملک تجلی است بیرون افکنید
خبیث سکنید یعنی بدنیا میل مفرمایید و اگر از متاع دنیا چیزی دارید نظر التفات بر
نیفکنید بدست خود نفقه نمایید بلکه بر سر ایمانی اینکنید تا هر که خواهد برد اربعبا
که اگر در دو نگاه کرده دست تصرف بدو در از کنید آن عذاب تا با رعش و نکول
و غرب خط و خال شما را مغرور سازد و نیستید شما ای محققان آن جمله که فرا گیرید
دنیی را بیچ اگر خبث و فساد و لجاج و عناد او شما را معلوم ست مگر آنکه شما امراه
باشد که در راه چشم همت بجانب او مایه و خود رکان کنی اید و القرآن دامن

بنتیجه المحظورات بیت تو در دینی بمعنی و بصورت ** مکن دخلی زیادت از ضرورت
که آنجا آید افزون از حاجت تو ** نباشد جز بلا و محنت تو ** برود دینی بینی دار کالا
ز دوست در کف کفار بکند از وجوه انفاق مال از خبیث و خسیس آن تا بیح و بنای
وهواجس ابلیس است در این آیه دیگر میفرماید که اصغا بسخن شیطان رجیم میکنید
و از تخویف و تهدید او شک کرده و عتی بی وغت سید بید الشیطان دیو دوم
مانده یعنی عزرائیل و در تفسیر کبیر کوید یکی از شیاطین انس و جن یا نفس اماره
یعدکم الفقر میترساند شمارا در وقت انفاق از درویشی و میفرماید که اگر بهتری
مال خود صرف تصدیق کنید محتاج و درمانده شوید و گفته اند وعده فقر او با آنست
که طول امل با آدمی کار دوا سباب حرص را تقویت دهد تا بسبب حرص حریص محروم جز
نصاب حرمان نصیبی نیابد و مواهب فضل الهی را که از مبدا عمر واقع بوده بر خاطر
بنده فراموش کرداند تا سلطنتا دیده بصیرتش از مشاهده عطای بی منتهای کرمت
متمادی از حق بدور برسید تا بینا ماند و از ادراک حقیقت نکته شعر لقد احسن الله
فیما مضی ** کذلک یحسن فیما بقی ** بغفلت موسوم کردد یا آنکه او را بر روایت
و وسایط مشغول سازد تا از استبدادی دوبیت اسباب بر عقل او حظ قدرت بیت
بپردازد و یأمرکم و میفرماید شما را بالفحشاء بر بخل و امساک و منع صدقات و از زینت
دنیا و اهل آن تا بعت شهوات نفس و موافقت هوای طبع یا آنکه و عظ حظ خود بر
حقوق حق یا بدکانی بخدای حصر و ما در باب رزق متالف فرموده که هر جا در
ذکر فحشا آمده از زنا است مکر اینجا که بخلت و منع زکوة ای در دوستی بخل خسیس که
هیله و صفتی ناپسندیده است و آفتی عظیم از آفت در راه سالک نیست زیرا که
تا بلد بو کرفتاری دارد از رستکاری و فیروزی دور است و من یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون ** امام زاهد رحمة الله در فضول سیجی آورده که روزی
رسول خدای صلوات الله علیه حرم کعبه را طواف میکرد یکی را دید دست در حلقه کعبه
زده و میکفت بحق او بدا حرمت این خانه که کناه من بیامرز حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم پرسید که کناه تو چیست گفت یا رسول الله مستوایم که بکویم زیرا که بس عظیم
کفت تو کناه عظیمتر است یا آسمان جواب داد که کناه من دیگر بار پرسید که کناه تو اعظم است
یا عرش گفت کناه من حضرت بوی دیگر کفت کناه تو بزرگتر است یا حضرت خدای گفت الله اکبر
واعظم گفت بر کناه خود باز کوی ... دار النفایه جه بجوی کلمه ای کتب یا ...

مال بسیار دارم و هر کا سایلی از دور میرسد بدا پدید آید آتشی است که در من خواهد افتاد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کفت تنح عنی دور شو از من تا مرا آتش خود نسوزانی
بدان خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز گذاری
و چندان بکریی که از آب دیده تو جویها روان گردد و درختان بروید بمیری و بخیل باشی
جای تو در دوزخ خواهد بود البخیل بعید من الله من الجنة قریب من النار بیت
آتش بخل چون برافروزد ** سینه سازد کباب و دل سوزد ** کف بی جود شاخ بی ثمر است
ابر بی آب ظلمت بصراست ** بخل در راه شیطنت دایست ** ... و کشید هر که با خانیت
در امثال آمده که البخیل فتیله و الجاهل مشید ای عزیز چون سبب بخل باکر خلق و ظلم
شیطان نمیتواند که با قل و حیله بخل را در نظر ایشان بیار آید بفقر میترساند تا مقید بر
جمع مال حریص کردد و توکل که رفته قول حق را که هو الرزاق ذو القوة المتین تکذیب
کند و فضل الهی را فراموش ساخته کفران نعمت پیش ادریس بسبب سوظن از حق لوامن
نموده بغیر او اقبال نماید و نسبت با مواعید حق که در باب خلف و جزا واقع شده
متشکک کردد آنکه تخم محبت دنیا در دل او جای کرده عروق جهل مترسخ و فروع
غفلت متشعب سازد آن زمان میوه بخل را اثمر ده با شیطان لاف اتحاد زند
و اتفاق آنکه چه دو نخ تواند شد حاصل کند و این همه که کفته شد ثمره وسوسه
شیطانست هر دو با یکدیگر از وعید او که بیم فقر میدهد بترسد و بوعد الهی که بشارت
فضل میرساند مستظهر کردد چنانچه فرمود والله یعدکم و خدای وعده میدهد شمارا
بر صدقه دادن مغفرة منه آمرزشی از خود مر کناهان شمارا در عقبی و فضلا و افزونی
روزی بخلف و مکافات در دنیا بازا وعید فقر او وعظه فضلست در برابر انشا
فحشا او بشارت مغفرت و این لف و نشر مرتب و نکته در وعد اهتمام نظر مرحمت
جه تقویت رجای عاصیان و تحقیق ستر های راجیان و تنکیر مغفرت نزد دلیل کمال
آمرزش متصدقان و کفارت گناهان ایشان صدقة تطهرهم و تزکیهم بها **
در مفاتیح الغیب لطیفه آورده که شیطان وعده فقر میکند در دنیا و رحمن بشارت
مغفرت میدهد در عقبی شیطان میکوید صدقه مده که فردا درویش میشوی
رحمن میفرماید تصدق کن تا فردا مغفور کردی فردای دنیا مشکوکست فیداست
تا بدرویشی یا نه فردای عقبی مقطوع بهاست که بی شبهه ببینی و اگر فردای دنیا
بینی مال که هدف سهام حوادث است معلوم نیست تا باقی باشد یا نه و فردا

عقبی مغفرت موعود بهما باقیست و نقصان بدان راه نیابد و به تغییر بقای مال
دنیا تا ابد و انقطاع بقاء او کرفت باقی و انتفاع بمغفرت علی سبیل الیقین حاصلست و با وجود
انتفاع از مال البته از نفع آن حصه بیرون خواهد بود چه در دنیا هیچ نفعی مسرت بی
نیش مضرت نباشد و مغفرت که منفعت اخرویست از شوائب مضرت صافی و خالیست
و بتر ازین حال که از آن مال راحت بی محنت میسر کردد آخر بتری بپایان آید و زوال
روی نماید اما نفع مغفرت ابدا انقطاع نیابد و پیوسته اشعه فوائد او بر ساحت
حال مؤمن تابد پس لازمست بنده را که وعد شیطان نشنود و بوعده رحمن امیدکو
مستظهر بود که مفاتیح بنده پروری و مقالید کرم کستری در قبضه اقتدار ولینا
اوست **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدای بسیار فضلست بر منفقان با واسع القدرتست نوالا
بر اعمال ایشان **عَلِيمٌ** دانا بجمعی که استحقاق سعت فضل و مغفرت دارند در تیسیر
کوشت که بنده من نفقه کن اکر نفقه من تا بر تو کشاده کردانم در ها فضل من و باسناد د
ست از ابو هریره رضی الله عنه نقل کرده اند که رسول خدای صلوات الرحمن
علیه فرمود که حضرت عزت بنده خود را میکوید انفق انفق علیک ای من نفقه کن
تا من نیز بفضل خود بر تو نفقه کنم **بیت** تو که با عجز خویش در ره تن: سیم هر مال
خود بهر درویش: از من ای که با تو انابی: مزد ها بخشمت فراخور خویش: و جود
اجتناب از مکاید شیطانی و اتکال بر مواعید رحمانی جز بعلم و حکمت میسر نشود
تا این آیه میفرماید که **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ** خدای میدهد حکمت و دانش **مَنْ يَشَاءُ** هر که
را می خواهد یعنی حکمت اتفاق تلحند که چه می باید داد و بکه می باید داد تا هرچه
کند بحکمت الهی کند و در کرم متصف بصفت حقانیه باشد یا دانش بخشد هر
که را خواهد که بدان بیان الفاظ رحمانی و لمه شیطانی تمیز نماید و ابو عثمان
مغربی از جا کفته که حکمت نوریست مفرق میان وسوسه و الهام و کفته اند
حکمت نبوتست حق سبحانه میکوید که آن نبوت و شرعه رسالت و سعادت
قرب بر درکاه عزت آن را دهم که خود خواهم هر آن عرب و صنادید و قریش
همی پنداشتم که این کار بر بعضی مهتری را سزاید و بزرکیهای ایشان آن بود که هم
و ثروت بزرکوار در مرتبه نبوت او سزاوارتر تا حق تعالی کفت و لید مغیره میکفت
اکرام بپیغمبری بحقیقت و آنحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میکوید راست
با مینی که بر من یا مسعود ثقفی فرود آمد رب العالمین فرمود کلام شیئی

رحمة ربک و کویند حکمة علم قرآنست و معرفت ناسخ و منسوخ و امثال و قصص و اخبار
آن با علم فقه و شناختن مسایل فرض و سنت و حلال و حرام و حدود و احکام در عین المعانی
کوید حکمة کاملست که نقد آثار و حفظ اخبار و ابسته اوست و بقول دیکر موافقت امر با
کجادة موصل بنعیم جاودانیست یا متابعت سنت چه یکی از کرامتهای پیغمبر صلوات الله
علیه این ثنا اندو هر که بر منهج طاعت او سلوک نماید بمنزل نجات رسد یا فهمات
و اسباب دروقوف حق سبحانه و بعضی حکمت خوانده فی قوله و لقد آتینا لقمان الحکمة یا تحقیق
علم ما بیان عمل و تحقیق حکمت را اطلاق نتوان کرد جز بر عملی وافی آراسته بعلمی باقی
و قول صاحب المنتهی و شداده از اجزا محمود و فساد یا ترس خدایست چه در خبر آمده
که الخشیة راس کل حکمة نشان خشیت آنست که از صفات سبعی و بهیمی که غضب و شهوت
و حرص و خواب است متقاعد شده و متجنب شده با خلاق ملکی و صفات ملکی متحلی کرد
خاتم اسم را پرسیدند که حکمت چه باشد فی کثب بقلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام
بیت خواهی که تو از دریغی سخنی: ور خلد دل عنا نغمات رفتنی: آراسته دار
خوشتن را به کار: کم خور و کم بخفت و کم کنی: یا مرهست یعنی پرهیز کردن بظاهر
و باطن از هر چه ناشایسته و ناپسندیده است و هر آینه چون دل از الایش پاک شود
اعمال الصدق و اخلاص در آن اثر باید بنظر عبرت و حق محض حکمت یا معرفة الله
است چه هر چه دانشها جز شناخت حضرت عزت نیست و بقول سلمی علم لدنیست و آن
دادن حضرت ذو العزة تعالی بنده خود را بر جمیع احوال یا تجرید سرت از غواشی تعلقات
برای ورود و ورود الهامات و مکاشفات انام فریکوید اشارتست به حالتی که ما
سالک صاحب ثبت بر جاده استقامت ثابت قدم ماند و از زلل و انحراف ایمن باشد
سلطان بحر الحقایق میفرماید که نوریست از انوار صفات حق سبحانه که بدان موید
سازد هر کرا از بندکان خود خواهد تا از قران این در یتیم مود از نور و تجلی
نوره بجلوه آید و کویند حکمت آنست که رعونات بشریت بر کسی حکم نتواند کرد
بلکه نفس او محکوم خود سازد چه هر که بر نفس خود حاکم نیست از حکمت هیچ بهره نداد
و فواید السلوک آورده که الحکمة سلم الی معرفة الباری حکمت بر مثال نردبانیست
بسوی معرفت افریدکار تعالت قدرته هر که آن را محکم کرد و قرب رحمت بجوار مغفرت او
تواند رسید که مسعود بر مدارج آن یا بلند و عروج بر معارج آن رسانید چند
جز بزدبان حکمت میسر نیست **بیت** حکمت کوش اکر هستی خردمند: بر انجا که

برپي بند کہ حکمت هر تا جاني دهد ۞ کہ راه يابي قرب درگاه شهنشاه ۞ کدام زبان
بحصر فضايل حکمت تواند بود و کدام بيان بايراد مناقب آن وفا تواند نمود و کلام
رباني از استايشي بدين صفت ميفرمايد و آرايشي بدين لطافت ميدهد که ومن
يؤت الحکمة وهر کہ حکمت داده شد يعني از جامه خانه عزت خلعت اين کرامت بوي
عطا کردند فقد اوتي پس بدرستي کہ داده اند اورا خيرا کثيرا نيکويي بسيار تنکير خير
با وجود وصف بکثرت دليل عظمت شان حکمت است امام ابو الليث فرموده
کہ اهل علم بايد کہ خود را بشناسد و قيمت جلالت قدر نسبت علم بداند چه حق سبحانه مال
و متاع دنيا بقلت وصف کرده کہ قل متاع الدنيا قليل و دانش بکثرت موصوف
ساخته کہ خيرا کثيرا پس علما بايد کہ اهل دنيا را تواضع نکنند و داغ خدمت ايشان
بر جبين ملازمت نکشند بلکه بدين شرف و حکمت بر ايشان مفاخر و مباهي باشند
کہ او را خير کثير داده اند و ايشانرا متاع قليل و از اينجاست کہ حضرت شاه مرتضي کرم
الله وجهه ازين حال خبر ميدهد نظم رضينا قسمة الجبار فينا ۞ لنا علم وللاعداء مال
بيت علم داده اند بدين و بتار و مزد و سيم ۞ شد کيمي و خوني تماه او کو که بخت کند
و بعضي کہ حکمت را بقرآن تفسير کرده اند خيرا کثيرا دليل فضيلت اهل علم قرآنست و چگونه
آنکه کرا علم قرآن داده اند عطاي او افضلست از عطاي جميع آنچه از اهل کتاب کہ علم توريت
و انجيل بديشان رسيده باشد زيرا که حق سبحانه از جملت ايشان بدو سخن فرموده و ما اوتيتم من
العلم الا قليلا و در حق اين طايفه ميفرمايد کہ اوتي خيرا کثيرا وما يذکر و پند
پذير نکردد و بدين سخن علم بهره ... کشته خويشتن را از ادوات هواي صافي و از
نقش نفس و غوغاي طبع خالي ساخته الا اولوا الالباب کفته اند زيرا کہ لب هر چيزي
در انسان عقل او است همچنانکه نفيس ترين از اجزاي بادام لب آنست و ترجمه
اولوا الالباب ايشان اند کہ بمشوره عقل انساني قادم ناسرور و در طلب لباب
آن قدم بر جاده متابعت انبيا نهادند و به برکت اقتباس از مشکوة نبوت ليلا
چراغ فهم برافروختند از ظلمات هواي عقل و شکوک آن با نوار الباب و حقايق
رسيدند و تا عقل جزويه را از اقتدا و آثار انبيا و اوليا که مظاهر انوار
عقل کل اند بهره مند نکردانند از مرتبه قشريت بدرجه لبابيت نرسند بيت
مر ترا عقلست جزوي در نهان ۞ کامل العقلي بجوي اندر جهان ۞ عقل ترا
از عقل او کلي شود ۞ عقل تو بر نفس توغلي شود ۞ و ديگر باره مز مندان و...

کرفتکان

کرفتکان در باب جزاي انفاق تاکيدي مينمايد و ميفرمايد وما انفقتم و آنچه بيرون
کرده ايد اي مومنان من نفقة از نفقه اندک يا بسيار سر يا علانيه بطوع و فرض تا تطوع
از روي ريا يا باخلاص در ريا خدا يا غيران او نذرتم يا آنچه بر خود واجب کرده ايد
من نذر از نذر معين بشرط و غير شرط در طاعات و قربات يا در معاصي و سيئات
فان الله پس بدرستي که خداي يعلمه ميداند آنرا و فراموش نميکند بلکه ... ميداند
يا بران شمارا اجزا دهد قامت ... است در مقام سبب جمع مجازات بعد از علم
بدان و فتح يا ابداي ... که انسان بر نفس خود آنرا واجب کرده اند و براي
خدا التزام کند از فعل خيري و يا ترک شري و نذر مهدد ترک خير و فعل شر راست
نيايد و اگر کسي بمعصيت نذر کند و فا بجاي آن بروي نيست و کفارت نيز لازم نباشد
و در مباحات که نذر کرده باشد حکم همين است در کشف الاسرار آورده که حضرت
رسالت صلي الله عليه و آله وسلم يکي را ديد بآفتاب ايستاده پرسيد که اين چه
حالست گفتند يا رسول الله اين کس نذر کرده که از آفتاب بسايه نرود و از جا
نشيند و با کسي سخن نگويد و روزه دارد رسول صلوات الله عليه فرمود که تا با
سايه رود و بنشيند و سخن گويد اما روزه نگشايد از روزه منع نکرد چه آن ...
طاعتست و بدان چيزها منع نمود که از جمله مباحاتست وما للظالمين و نيست
مر ستمکاران را که نفقه بريا کنند يا از حرام صدقه دهند و نذر بمعصيت کنند يا نذر
کہ بطاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از ياري دهندکان در آخرت که عذاب
خداي از ايشان باز دارد و چون در باب انفاق تاکيد ... متوالي وجود کرفت
صحابه کبار از سيد ابرار صلوات الله عليه و سلام پرسيدند که صدقه سر فاضلتر
يا علانيه آنکه پنهان دهند ... آنکه آشکارا بفقري
دهند آيه آمد ان تبدوا الصدقات اکر آشکارا کنيد صدقها خود را فنعما هي پس نيکو
خيريست آنچه ديکران را بدان رغبت افتد و بر صلاح جمع لازم شود و جماعت اهل
بلخت و مکارم اخلاق ايشان ظاهر کردد و قلوب بيکانکان بدان حق ميل کند
و سبب ... اهل اسلام باشد وان تخفوها و اکر پنهان داريد صدقات را وتؤتوها الفقراء
و بدهيد آنرا بدرويشان درخفيه فهو خير لکم پس آن اخفا خيرست مرشما را
چه از آفت ريا و سمعه ابعد است و تخليص حقوق از شعب حظوظ اقرب
بعضي گفته اند حکم اخفا مراد است در فرايض و نوافل راجح ... زمان حضرت رسالت

صلوات الله منفقنا [illegible] اخفا بالغه میکرده اند خواه در صدقه فرض و خواه
در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی
است چه در زمان کرامت نشان پیغمبر صلعم مؤمنان زکات مخفی داشتندی و اهل
این زمان از سوء الظن خالی نیستند پس جهت آنکه کسی او را تهمت بر نهد
مسلمانان [illegible] آشکارا زکوة باید داد همچون نماز که مجمع علیه [illegible]
است و دیگر اظهار زکوة دلیل مسارعت بامر حق تعالی است و در اخفا [illegible]
با ادای واجب هست [illegible] که چون جمعی از آنان که زکوة بر ایشان واجب
از کسانی [illegible] ترغیب بدادن زکوة پیش تو شود [illegible]
[illegible] ادای واجب کنند [illegible] بسبب مزید ثواب [illegible] و گروهی از علما بر آنند
که اگر کسی بمالداری مشهور نیست او را در زمان ادا اخفا زکوة فاضل است
[illegible] از اظهار آن [illegible] مشروع [illegible]
[illegible] عوانان [illegible] زر و مال [illegible]
[illegible] از آن جیفه [illegible]
[illegible] تطوع [illegible] فضیلت اخفا [illegible] مگر آنکه [illegible] تطوع از اظهار [illegible]
دیگران [illegible] از ابن عباس رض منقول است که صدقه سر در تطوع افضلست
از علانیه [illegible] و در باب اخفای صدقه احادیث نبوی [illegible]
الصدقات [illegible] و از جمله یک حدیث [illegible] صدقة السر تطفی غضب
الرب [illegible] منفق [illegible]
هفت تن که روز قیامت در سایه عرش [illegible] خواهد بود که صدقه
بدهد [illegible] شمال او [illegible] و مطلع نکردد [illegible] مبالغه است در اخفا و
[illegible] صدقه [illegible] کسی [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیفه [illegible]
خواب بوده و وضع میکرده [illegible]
مبالغه در اخفا [illegible] بوده است [illegible]
[illegible] استشهاد [illegible]
منصور [illegible] شهرت [illegible] و تعظیم مردم [illegible] ذهب [illegible]

فارغ

فارغ باشد یا دفع عار از سایل و ملاحظه آنکه [illegible]
محمد [illegible] رحمة الله علیه [illegible] که انسان [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خلق بیان [illegible] شیطان [illegible]
پس [illegible] نفس و شیطان [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
الله [illegible] اخفا [illegible] است [illegible] اهل
طمع [illegible] شخص [illegible] سلسله
[illegible] طمع [illegible] سهام طمع
خواهد شد [illegible] جمیع طامعان [illegible]
[illegible] جاه [illegible] طمع [illegible]
شود [illegible] عاقبت [illegible] خواهد
[illegible] جمعی [illegible]
نهاد [illegible] حب [illegible]
حال اخفا [illegible] ظاهر [illegible] فتوحات
[illegible] صدقه [illegible]
مخصوص [illegible] اخفا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عزت [illegible]
استحقاق [illegible] سلطان [illegible] عزت و حرمت [illegible]
[illegible] صدقه علی [illegible]
و معطی [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] است [illegible]
در [illegible] شیخ [illegible]
محمد [illegible] صدقه [illegible] الکاشفی [illegible]
[illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] جواب داد [illegible]
بدست گرفته [illegible] متعلق است [illegible]

رغبت نمیکند و آن بیچاره مضطر و مضطرب فرو ماند و را لا بحیله
نمیبرد چون آن نا بیهاء کرمان با وجود عدم احتیاج چیدان میخرد و نموا خوا
نقد عسرت بی مکاس و مضایقه بدو میدهد مشکلکشا انوار در حین معامله
من مع و شری میتوان جست و آنگه داناى هم سراست میدانکه من صدقه داد
خیر پنهان کن که دانای نهان فیض پنهان کند
بعد تعیان و وجه صدقه سر را فی لیلا بر سر جه متحمل زهست حق تعالی فرمود که اگر مخفی
کنید صدقه شما را بهتر باشد و یکفر عنکم و خدای بپوشد و دور کند از شما سیئاتکم
بعض گناهان شما یعنی آنها که در آن شعبه مخلوق باشد و اگر من زاید بکیرند بخطر یعنی
این باشد که صدقات شما تکفیر همه سیئات شما ست کما قال ان الحسنات یذهبن السیئات
و بعضی نکفر بنون خوانده اند بر وجه تعظیم است والله و خدای بما تعملون بدانچه
میکنید از ابدا صدقه و اخفاء آن خبیر دانا است دقیق بین است و تردد که ابن سینا
باشکارا و دانا به نهان و چون از برخی سخلوق شد که صدقه بر چه وجه سیاحه داد
در آیت دیگر بیان میفرماید که می باید داد اطعام و احسان فرموده که روزی بیستی عالم
صلعم صحابه را فرمود که لا تصدقوا الا على اهل دینکم بعضی زکوة و صدقه مسکینی
که همه بر شما باشد خدای تعالی این آیت فرستاد که لیس علیک هداهم حضرت و نبود
که تصدقوا على اهل الادیان حکمت الهی رخصت داد در آن صدقه هذا که هر دو بر کیشی و کرامة
خواه داخل ملت اسلام و خواه بخروج از آن و قول آنست که انصار قبل از اسلام بر یهود
جهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان بود نفقه میکردند بعد از اسلام
استماع کلام سید انام کار شدند از آن نفقه کردن با وجود حاجت حضرت رسالت
پناه رضا ایشان داد آیة آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هداهم راه نمودن ایشان
یعنی بجهت وکفا به همه ایشان توفیق لکه بر تو هدایت دعوت است و امّا لکن یهدی توفیق
توفیق تخصیص شاه و لعایة برهان ملست بر تو همین ارشاد دست بطریق ... و
بمجالس معارف و نجی از مقالح و معارف با نیست بر تو حساب ترک اهتدای ایشان ای
سید نقوی ... اولین و الاخرین و سلطان دار الملک ... ولکن
الله و لیکن خدای بمحبات خود یهدی راه نماید بایمان من یشاء هر که خواهد و گفته
اند که آن سال که سید انبیا احرام بعمره قضا بسته بجانب مکه رفت اسما بنت ابوبکر
و مادرش ... دادراه رفیق ... تبول نو ... بمکه آمد ... وجه

بتو دیگر ذات النطاقین آمد از فاقه و حضرت کتابت ننمود تا اسما فرمود که شما دین
ما ندارید شما چیزی ندادن فتیلۀ خود بی دستوری ... تا در حضرت رسالت صلوات
الله علیه از من بنسبت شما چیزی بیاید آیت نازل شد بکلیه ادیار و خویشان آمدند
و اسما متوجه جناب سید ... شد بعد از عرض صورت حال از حضرت ذی الجلال
اجازت نازل گشت ... تقدیم حسنات و انفاق صدقات بر بیگانه و خویش
و هم کیش و نا هم کیش ... و باتفاق علما اخراج صدقه فقیر در تطوعات غیر مسلم جایز است
و در واجب اختلاف کرده اند امام اعظم ... صرف صدقه فطر با اهل ذمه روا میدارد
و بعضی قول از سایر ائمه منقولست ... خبر کرده ...
الله ... که ... نظر ... بعضی از علما گفته اند اگر نفقه
ببعضی ... خود ... و صیت میکرد که
کس ... بنا ... خود ... ناگاه ...
مقصود ... اولیا ... بخشک ...
... جمع ...
و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال فلانفسکم پس از برای نفسها
خود میکنید ... منفق علیه ... و خواه مسلم
و ما تنفقون ... نفقه ... الا ابتغاء وجه الله
مگر ... ثواب و خشنودی خدای ... نفقه میکنید
مگر ... وجه الله و وجه در قرآن بر هشت ...
... سمع و بصر و شم و نطق است یوم تبیض وجوه و تسود وجوه یعنی
دین ...
... یعنی ...
... وجه ... یعنی ...
... بالغداة و العشی یریدون وجهه ... یعنی ثواب ...
وجه الله و ...
اشرف ... کلام ...
بر تحقیق اخلاص ... و ما تنفقوا من خیر آنچه
نفقه میکنید از مال ... یوف الیکم توفیه ... میکند

براي شما بهتر باد اگر دانيد آن تمامي بشما سپرده اند و شما لا تظلمون ستم كرده نشويد
يعني از ثواب اعمال شما چيزي كم نگردد بعد از آنكه تجويز فرمود صدقه دادن مر همه
درويشان را باز تخصيص ميكند جمعي از فقرا كه استحقاق ايشان تمامتر است و
ميفرمايد للفقراء يعني آن انفاق كه اين همه تاكيد است در باب او واقع شد براي
درويشانست و لام متعلق بفعلي محذوف باشد تقدير چنين كه قصد كنيد مر فقرا را
الذين احصروا آنكه بازداشته شده اند في سبيل الله در طاعت خداي عابد بر راه جهاد
لا يستطيعون نميتوانند بواسطه مشغولي بغزو و بادوام ذكر و عبادت ضربا سير كردن
في الارض در زمين براي تجارت و طلب رزق بعضي گويند درويشان جماعتي بسته
در جهاد ايشان را جراحات رسيده بود و بسبب مرض و زمانه ديگر توان قدرت رفتن
بغزو نداشتند و واضح آنست كه درويشان مهاجر فرود آمده بودند چون ابن مسعود
و عمار ياسر و بلال و امثال ايشان رضوان الله عليهم و جهار صد تن بودند كه ايشان را در
مدينه مسكني معمول كه در آن شب بسر برند نبود تا باسباب و ضياع چه رسد
بذكر و طاعت چنان مستغرق بودند كه پرواي كسب نداشتندي و بسؤال و طلب
روزي نپرداختندي مسكن ايشان صفه مسجد رسول الله صلعم بود و ملازم
آنحضرت بودندي و در سفر و حضر يكدم از خدمت حضرت سيد عالم غايب نبودندي
و در هواي دل هيچ شغل ايشان جز سوداي محبت خداي و رسول نبودي و بر ضمير منير
ايشان و يكدنه اندیشه مدح و ذم خلق و پرواي بود و نبود گذر نكردي اين گروه را اصحاب صفه
و صعاليك المهاجرين ميگفتند در اخبار آمده است كه حضرت رسول صلوات الله عليه
ايشان را ميگفت كه مژده باد شما را اي گروه صعاليك مهاجرين بنوري تمام در روز
روز قيامت و شما پيش از اغنياء امت من به نيم روز در بهشت در آئيد ... و ابن
عباس رض روايت ميكند كه روزي حضرت رسول خداي صلى الله عليه بر درويشان
نگريست و فقر و محنت و اجتماع ايشان بر عبادت و خوشدلي ايشان بدان
مشاهده فرمود گفت ابشروا يا اصحاب الصفة هر كه از امت من بماند بر اين
بدين نعمت و صفت كه شما هستيد و خشنود باشد از حال خويش او رفيقان
منازل كرامت ... فضايل اصحاب صفه از سر صدق و اخلاص
متجاوز است خوشا حال آن صوفيان صفه صفا و مجاوران مسجد صدق و وفا
معتكفان خانه خدا ... خدمت مصطفى صلعم با اهل بيت ... نبي

آويزشي از غوغاي خلق بگريخته با سوداي عشق حق صلح آميخته بي طلب همه
ديده از دست همه شان داد گونه ... ايشان خود ... درهاي حقيقت
پيدا بيطريقت ... دهان ... ديده جمال ...
رندان با سوز ... رند ... شكسته ... زكنار ...
دم ... معتكفان حرم كبريا ... شسته ... باده پرستان
شراب الست ... قلع ... فتاده ... شاه نشانان ... فرم ...
نشينان رباط عدم ... ديده ... كون و مكان ... نظر ... دو جهان زير
ملك ... زده ... تحت ... زده يحسبهم الجاهل اغنياء پندارد
ايشان را ... من التعفف از جهة
باز ايستادن از سؤال و استغنا از خلق تعرفهم بسيماهم ... صلعم
كه ... بارگاه ... دولت ... قريب ...
بالخطاب ... معرفت ... ايشان ... اي ... ايشانرا
مقربان درگاه الوهيت ... ايشانرا ... ايشان
و علامت ايشان ... و تحميد ...
و ... عشق ... درديده ... اكرم ...
روي زرد ... عشق ... و ناله ... و سوز
علامت ... لا يسألون الناس سؤال
نكنند ... الحاحا ... الحاح و ابرام
... ايشان ... يعني ايشان
خود مطلقا سؤال نكنند تا در ان الحاح باشد يا الحاح چنانچه عادت اهل سؤال
است ... شفقت و غايت ... رحمت ...
... روستائي ... السائل ...
ايشان سؤال ميكرد ... الحاف يعني چون وظيفه شام بود
... طلب ... نكردندي ...
... رسول خداي صلعم كه ... سؤال كنند ...
... اهل الحاف ... باسناد صحيح ...
حضرت پيغمبر صلوات الرحمن عليه فرمود كه ... شما ...

خود را و بیاد دیشت مهمترین بیشت خود و بالا زبان بدارد روی خود را
از خواری بهتر آن باشد که سؤال کند و از کسی چیزی طلبد مخبر تمهید علی
ست علیه الصلوة و سلم بقوله لان ... فی الکسب ... فقلت العادات
فی ذل السؤال یعنی رهبانان مشکوتین ... مکر که نسبت بافتد و غیر فی
که شواهد هست آن عار و فی نا موس باشد و کسب ایشان آن بود که با جرت
ابا زجاه میکشیدند و بدل خشنا ... نعی فان ... مکلم
اگر عاری هست در خواری سؤال است ... هیچ عاری نیست از آنکه نسب
کسبی و کسی چیزی بی طلب ... سؤال ... کنند آن خود غایت خواری
نهایت بینوائی باشد سؤال را عرض تشبیه کرده اند و چادر ابر کرد نهاد
آهای است که استعففت عن السؤال کما استطعت بیان ... بطاقت
دار نیاز کسی چیزی مخواه که سؤال از خلق کو بیا شکایت از حقست چه
بی همت خسیس که روی از حق بگرداند و دست حاجت پیش خلق برد از
و حکما گفته اند هیچ شیئی سخت تر از احتیاج بخلق نیست و در دین باب گفته
فرموده اند بیت ز طارم زهر خوردن بتلخی جان شیرین را سپردن
بخشتن خون دل خود بزرم دشمنان در بیشه کردن زمستان
دریا با نهنگ ... جل با شکست سرها افتردن بتابستان زگرمای
مفرط میان بادیه بلب تشنه مردن بچندین بار نزد اهل تحقیق به
از حاجت بر پیش خلق بردن ... اهل صفه ... کمالات ... صفه
بستود ... اقتفا ... لفظ الفقراء ... خبر ... فقر
ایشان بحق بود ... خلق ... بودند ... کتاب و بیان
در ... الله کتابی که ... بیت ما ... کی بود درویش
نان شکل ... ایمان مرغ خاک ... و ز سیمرغ هوا او خلاق
نه نوشد از خدا دوم حبس نفس ... الا احصروا فی سبیل الله یعنی حبس کردنی
بر طاعت و محققان ... کرده اند ... عبادت و قلوب ... تمنا
معرفت ... بر حصول محبت ... وصول ... مشاهدت و با سلسله
شوق مقید گشته و سلطان حقیقت همه راه ها بر ایشان فرو بسته تا از هیچ جهة
راهی نیافتند بسوی ... بر ایشان بگشاد تا ... درگاه شناختند

بیت اگر او برغو ... همه درها و گفته ها ... بنهان بیکناه که کسوان راه ندانند
سیوم فقد مکاسب لا یستطیعون ضربا فی الارض و دگان کسب دینار آخر آنکه
... بازار ... حاصل آنکه سود ... و زبان ... بازیان است ... بکشند
و سودای محبت دوست ... بر معاملات ساخته خود را در حلقه عاشقان باز
آری افکنده اند بیت عاشقان را چو همه عالم و بازار توئی غیر سودای تو
از همه بیزار شدند چهارم اخفاء فقر از دیگران تا دیدگان ... بسبب تعفف ...
ایشان ... یحسبهم الجاهل اغنیاء آری فقر گنجی ... از عفاف ...
... بسیماهم ... دیگری بر آن مطلع شود
ع به ... شاید حدیث ... کنش پنجم سیمای سلاح که سبب ظهور معرفت
ایشان بود ... بسیماهم ... و تازه روی از ...
احوال در تحمل شدت ... صبر ... بلا و تخصص ...
در وقت ... سهام قضا و ایشان آنچه داشته اند ... وجود کمال
احتیاج و غایت اضطرار و اضطراب ... سیمای عزت ایشان بود بر فقر
چه جوهر فقر را بحقیقت شناخته بوده اند ... از آن بدو ... ایشان
عزیز ... [illegible]
دو ... [illegible]
این جا معنای ... جواب داد که ...
نعیم عقبی ... ع محنت فقر ...
... انوار معرفت ... جبین ...
... بیت سیمای ...
هر ... بیند ... اسرار عشق ... ششم ...
خلق ... لا یسألون الناس الحافا ...
... فاننی ... بیت روی حاجت ...
درگاه کسی که ... وما تنفقوا ...
... [illegible]
... مخصوص است ...
از ذکر اسباب و استحقاق ...

از مال دنیا فان الله به علیم پس بدرستی که خدای بر آن علیم بدان داناست میداند که بکه
میدهید و برای چه میدهید و بر وفق آن مناسب آن جزا خواهد داد و چون معلوم
شد که صدقه بکه می باید داد دیگر احوال و وجوه نفقات ابرار بیان میکند که آن
دوام است بر تصدق در همه اوقات و حالات الذین آنانکه در راه حق برای
ینفقون اموالهم اخراج میکنند اموال خواسته خود را باللیل در شبهای ظلمانی فشان
والنهار و در روزهای نور نشان سرا پنهان که کسی بدان واقف نبود و علانیة و آشکارا
که همه کس از آن آگاه شود غرض استغراق جمله اوقات است باعطاء صدقه و اخراج
نفقه مرویست سبب نزول این آیت بقول ابن عباس آنکه چون آیت للفقراء الذین فرود
آمد و صحابه کرام بسیاری که استحقاق ایشان بجهة صدقه ثابت گشت مرتضی علی علیه
الصلوة والسلام شبی پنهان از مردمان مثقالی چند زر بدیشان برد و عبد الرحمن
عوف رضی الله عنه در میان روز آشکارا دیناری چند بدیشان داد حق سبحانه در باب
صدقه هر دو این آیه فرستاد ابن عباس میگوید که وقتی داشته تر این دو صدقه
نزدیک خدای صدقه علی بود و تقدیم لیل بر نهار و سر بر علانیه بدین معنی مشیر
دوم در اسباب نزول آورده که مرکز دایره مناقب ابو الحسن علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه از متاع دنیوی چهار درم داشت خرج لایق بخوبی داد ذکر فی معه و شد ادی
بظاهر و یکی بسر یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد و علی
بتشریف این خلعت تعریف کرد و بتقدیم عمل بر تخت بخت جلوه داد مصطفی صلی
الله علیه وسلم از وی پرسید که ای علی ترا چه بر آن داشت که بدین نوع تصدق نمودی
جواب داد که طریق صدقه را بر وفق این چهار صورت دیدم بجهت طلب نهاد
دنانیر جمیع آن طرفه النظام نمود و تمنا آنکه بجمیع آنها شرف قبول یا فتم بموقع
برسد و مقصود من که خشنودی معبود منست حاصل آید حضرت رسالت فرمود
الا ان ذلک لک ای بدرستی که آنچه مطلوب تو بود یافتی سیوطی صاحب کشاف فرموده
که فرو اهل تصدیق ابو بکر صدیق رضی چهل هزار دینار صدقه داده هزار در
و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان مقدار در روز حق تعالی این آیت
فرستاد و صنعانی صدقه را بستود محادم کوپند نحو دا بنند در باب طویلت
و علف داده شود که در با مغز ... مباشد روز و شب بعلف و نگاهداری سبیل الله
نفقه میکنند ... آنست که ایشان را طعام دادند و کوشیدند اوجه فرصت

بعجز یعنی هر گاه محتاجی ببینند فرصت غنیمت شمرده بنداد رکضلی وکذلک
او قیام نمایند و صدقه از آب ... نموده بشب و بروز پنهان و آشکارا اموال
اوراک فرات فرمایند بنص و صایای هوش که آمده که کما قال الحکیم ... دولت وکوفه
مراد در چمن شرف شکفته دادی قضا حوائج محتاجان و انجاح مطالب
مستحقان غنیمتی بزرگ و موهبتی عظیم شمارد که فرصت چون برق و باد میگذرد
و حسرت بجهة فوات فرصت سود نمیدارد اذا هبت ریاحک فاغتنمها بیت خبر کن
این دم که بجا ایست هست ● حیف بود فرصت دادن ز دست ● موسم فرصت برو
تخم کار ● تا نشوی روز جزا شرمسار ● خیر کن از دو چه داری امکان ● فرصت
امروز نمود ایمان ● و آنانکه فرصت خیر غنیمت شمرده در سر و علانیه بروز و شب
صدقه دهند فلهم اجرهم پس مر ایشان راست وقوع فاء در خبر جهت آنست که الذین
ینفقون اموالهم متضمن معنی شرط دارند یعنی ایشان که بدین نوع
تصدق نمایند و مت نمایند ایشان راست اجرهم مزد نفقه ایشان عند ربهم نزد
ایشان بگویند مزد آنست که ایشان را مقام عند ربهم فرود آرد فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشان را ولا هم یحزنون و نه اندوه
کین باشند یعنی نعمت دنیا از ایشان منقطع نشود و ثواب آخرت
را خوف انقطاع و حزن فوات نخواهد بود و بهشتیان را اندیشه ابد و صفه
کا اسباب تشویش و اندیشه خاطر خطیر نخواهد نمود وجود ذکر انفاق و
در سبیل استیفا گذشت یاد ربوا و بیع میکند و تقدیم ربوا بر بیع جهت آنست
ترکیه بر تخلیه مقدم است یا آنکه چون در آیات گذشته حکم بود یا نزدیک بما
تغییر دهند که ثواب آن بدین بیان ترتیب دارد و در اوصاف میکند ازینها حکم کمال
غیر و ابنا الحوض ستانند که عقاب کلی برای ترغیب یا بعد در تفسیر کبیر آورده که معنا
تغافل هستیا و صدقه در نیت باز صدقه جارت شفیع است بس احوالی و در طلب
زیادت است یعنی پادشاهی نقصان صدقه سبب زیادت مالست و زیادت
نقصان آن پس حکم ربوا عقب صدقه مناسب نمود و دیوا افضلست خالی از حجت برای
تلف بلع پس یلی و کامکتبه ربوا بسیار است ترمذی و قزوینی رحمهما الله در حق
خود آورده اند انا ابن عباس رضی که شیدیدیان شریف و بوستان افروز گلستان و ادی
غزنی و در شفاعت خوله ارباب کبار ... ربوا ... رضی الله عنهم اجمعین

فنمود که در آن شب که با وکالت بجاه و مراد بفضل و قرب نزد رفت حق تعالی برافراشت و بساط
نعمتها مبسوط شد قاب قوسین او ادنی یک زمان [illegible] انبساط الحمد مع جلب شاهد
غرایب جمعی دیدم پریشان و گروهی یافتم که ساکنان شکمهای ایشان برایشان
گرانی کرده [illegible] بیرون می‌توانستند و بگفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند
که شکم ایشان پر مار است و دل ایشان [illegible] گفت اینها کسانند که اکلون الربوا
اینها [illegible] همان سود [illegible] بمعنی [illegible] در عالم
جز [illegible] نمایند و آنکه شنیده که هر چه آنست با سباق و ما دست نادرست
بدین معنی [illegible] حکیم الهی است بیت گر اندرون [illegible] بما اکلوا شکل
کاینجا [illegible] و آنجا شکل [illegible] و علامت ایشان [illegible] در عرصه محشر
بیان [illegible] آنست که ایشان [illegible] در [illegible]
الا آنکه یأکلون الربوا [illegible] می‌کنند [illegible]
خوردن [illegible] تخصیص [illegible] آنست که [illegible] مقاصد اینست
و این [illegible] لا یقومون برنخیزند [illegible] بجهت بعث و نشور
الا کما یقوم الذی [illegible] یتخبطه الشیطان [illegible]
دیو [illegible] من المس از [illegible] و جنون [illegible] جنس
انسان [illegible] عقل او [illegible] اختلاط و [illegible] بسازد [illegible]
متعارف [illegible] ایشان [illegible] سوی [illegible] آن [illegible]
بشکل [illegible] اهل [illegible] ایشان [illegible] روایت آنست
[illegible] بر ایشان [illegible] محشر [illegible] باشند [illegible]
اهل [illegible] سرزنش [illegible]
[illegible] باشد که شکمهای ایشان [illegible] ایشان
کار [illegible] ساخته [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] مشغول کرد [illegible] دعوت [illegible]
طریق اتباع و قدم [illegible] مضطرب گشته [illegible]
نفس [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] شیطان [illegible]
بوسوسه [illegible] از بسیاری [illegible] در جمع دنیا [illegible]

آن روی جمع آوردن بر [illegible] کالا [illegible] خشر [illegible] حفظ [illegible]
خواهند بود و دیو [illegible] بسلسله خواری مقید شده در صحرای محشر
و شرمساری خواهند کشید ذلک آن عذاب بسبب آنست
که ایشان [illegible] قالوا گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند
ربواست که [illegible] درم [illegible] بیع می‌کردند [illegible]
آنکه ربوا نیست [illegible] واقع [illegible] اجل
و [illegible] مفلس [illegible] صاحب [illegible] اجل
چون [illegible] بیع [illegible] طلب
ربح رواست [illegible] حلال است چرا ربوا [illegible]
اصل در این سخن آنست که [illegible] مثل بیع کفتند [illegible]
کردند [illegible] مبالغه [illegible] ربوا را اصل ساخته [illegible]
بدان قیاس کرده [illegible] فرق میان بیع و ربوا [illegible]
[illegible] مثل [illegible] کالا [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] مصلحتی [illegible]
و [illegible] سود [illegible]
زیادتی [illegible] و وقوف [illegible] لفظ
الربوا [illegible] انکار
و بطلان قیاس [illegible] بیع با ربوا مساوی [illegible] و احل الله البیع و حرم الربوا
سبحانه [illegible] بیع [illegible] و حرم الربوا و حرام ساخت [illegible]
از [illegible] آنست که [illegible] مال المؤمن [illegible]
و [illegible] انتظام مهمات اوست [illegible] حرمة مال المؤمن کحرمة دمه
و چون [illegible] نظام امور خلق [illegible] متعلق [illegible] و [illegible]
ظلمست [illegible] عباد [illegible] رحمت [illegible]
و [illegible] فقیر [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] سبب وقوع رحمت [illegible]
از [illegible] کسب [illegible] کلفتی [illegible]
[illegible] کسب و [illegible] خواهد داشت و این معنی موذی بانقطاع

ارتذوی

مصالح و منافع خلقست چه سنت الهی بدان جاری شده که نظام کار متعلق بمجازات و حرف
و معاملات باشد و چون حرام شده ربوا جهت نقصان مصلحت است اما الفت آنست که دوای
قاطع معروف و احسانست از میان مردمان منقطع گردد بواسطهٔ بودی حیز تجارتند دیگر
زیاده ستانند و هیچ جهت اهل آن ربوا از محبت اهل ربوا و الفت با ایشان برطرف مانند
بلکه بدانک گفته ایشان در زمین سینهٔ منتشر گشته تمرهٔ عداوت بار آورد و
پس ربوا حرم گفت و بجای آن صدقه و حسنه مقرر شد تا هرچه دهند بمثال آن وادستانند
و مضرت الفت میان مردمان دائما قابلیت است که حق سبحانه در حق ایشان اوصت
و لم دوستیست که اغنیا را با فقرا و مسکینان و ضعفا میباشد چنانکه تعالی القربی
حقه و المسکین و ابن السبیل عدم اشتقاق بر ایشان میکرد جهت معنی رابطه کالعام باشد
اسباب وصول بود زیرا که ذالک خیر للذین یریدون وجه الله و انک قطع المسکین بر حسن کمال خود
بقیری بر ایشان مستحق حقوقست که ما اتیتم من ربوا لیربوا فی اموال الناس ربوا از دست وی
بیرون کند تقصان حال او نگرداند بدانست که هرچه خواهد بود بجز ربوا حرام شده تجی
بر اکثر افعال تمام است و دوستان و همه ایشان را بعوض حسنه منتفع گرداند و دیگر
دوستی ایشان و اعتمادی باید دوستی آحاد او محبت خود چه هرکس برخود داشته باشد
و بودکه حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و همچنین کسی که میداند
دوستی از قضا و طاعت یا هیچ مقداری از اشیا تعرض نمیکند و سه مقدار ازان و
آنچه باطلست و میان ازو دست وی بماند و باطل نشد همچنین ربوا جهت آنست
تا مال مردمان بباطل خورده نشود و حضرت شیخ صدر الدین قدس سره در شرح حدیث
فرموده که مال را که در ربوا جمع شده آن صلت بکلا و صاف و بکلی زیاده بر آن دو جهت علما
الفاظ و صاف است آنکه اشیاء دربعه جهت نیز و نقره و گندم و جو و خرما و نمک اجناس
از جواهر و ترتیب یافته و اعراض بهلاکت کشته و تعلق مرتبه بجواهر مرتعلق گردد و دیگر
تابع آنست نزد اهل علم و عرفان بیانست پس ازین اشیاء از حیثیت ذوات متماثلند
از حیثیت صفات مختلف و هرگاه که در مبایعه مابین هم زیادتی مطلوب و آن زیادتی ثابت
از زیاده ذاتیه در مقابله وصفی میخواهد بود چنانچه مثلا گندم نیک را ببعضی
بوصلهٔ بد کند تا مشروع دهد آن محض زیادتی بیان است و این ظلم محض است که در شرف
شرفیت میان جواهر و اعراض تسویه کنند و اما از حیثیت مالیه که مقرر شده یعنی
بصفت دینار ببیع آن دیگر نماید زیرا که پیش دینار زیادتی در مقابلهٔ آن

منفعت در آن هانست و که بیانی یک سال از زمان بیست دینار فروخته و آن زیادتی
موجودنیست و نه معلوم که معین گردد بتواند فروخت و شرط در بیع و شری وجود مبیع
و قدرت بر تسلیم است پس آن صفات باطل باشد بعضی نیز ببعضی بر بوده و چشمی
که در بعضی از عمر تلف میدهد تا اندکی آن را العیش لا اعتبار بستانند بیت
خواجه که حرصش بربوا رغبت نمود ❁ عمر زیان کرد شود و سالها سود ❁ بهر دو سه روز
اندک کبیره بود ❁ منتظر ازمیه هیچکه بود که دهد آخر دل و عقل سلیم یک که
عمر اندکی یکدیگر سیم مفرح و هرچه باید و بیعی بودی رسید موعظة ههدی
من ربه از ترک بود بیکار او که هیچ از دیوار و حرم ایشان فانتهی پس او را ایشان
در وقت تحریم خورده اند فله ما سلف بسبب فراست ما سلف آنچه گذشته تمام در تصرف
تجمع فرمود که هیچ علیه بود و اگر کما قال تعالی یمحق الله الربوا و یربی الصدقات
ملخص این سخن آنست که هرکه از ربوا باز ایستد گناهان گذشته او مغفورست
با هرچه بیش از نزول تحریم خورده بیرون نیست که رد کند و امر او کار او بحق
کاهلان امور کار مفوضست بار اده الله اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند
یا بهم زمان مستقبل ازو قصه ربوا نیک تقست و باز رست بعیت
ویا حاجت عصمت این سه قیتا از کتاب تبریک بی او محافظت عنایت
یا قاید خدا لا الم کرد از نقصان امتثال اوامر او بیجا در شان اشتعال بگناه
افکند و من عاد و هرکه باز گردد باستحلال ربوا انکه حقتعالی حرام کرده
فاولئک پس آن گروه مستحلان باشند که از مرفوعی اصحاب الکتاب
ملازمان دوزخند هم فیها خالدون و ایشان در دوزخ جاوید خواهند
بود زیرا که حلال اعتقاد کردن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ
تعلق القتل بالوعید و کافیست کرد اند خدای تعالی و فضیلت حالت دنیا و آن بیشتر
عاقبت از نقصان و جست کند ابن عباس فرموده که هرکه آن مالی
صدقه دهد نباید از اجر و مزد و نفقه کند پس برکت داده شود و بیاید نرفته
و برکتی از بعید آن بود و این که الی النقصان نیست محققان گفته اند محق
هم در دنیا میباشد و هم در عقبی تا دید دینی آنست که مالی از کار بدوا بعضی
احتیاج اجماع معدوم کلا دوا حضار او شیء باد کند و فرضا گرما البته
نیابد حاجت دیگر خود بعوض مدت موسم گردد و درویشان او را دعا نکنند

واهل طمع بوی متوجه شوند و ظلم بر او عون دندان قصد بجوری تیز نمایند
و بیعانات از قبیل است و هم در آخرت از خستگی مال آزادسته فهما [illegible]
در کردن بعانات و خیرات و صدقات مردود کشته و امید وادی بخیل
برنا مرادی مبتلا شد و بربی الصدقات وافق ان لکو دانه خطای صد تحار را
و آن نیز هم در بی باشد و هم در آخرت اما در بی آنکه بیت های مسکین الهم اعط
کل منفق خلفا میمین و برکت در مال وی پدید آید و اسم و رسم و دهان
مردم بیفزاید و دولت جمیل الغفر اقوال افتاده محبوب و هم خوب دلها
گردد و اما ثنا دعای فقرا و صلحا و صحایف نور کار را و ظاهر شود اما در آخرت
چنانکه حق سبحانه صدقات قبول کرده می پرورد از برای صدقه تا وقتی که نعمه [illegible]
گردد تسلیم وی کند [illegible] عیشا [illegible]
نهند [illegible] دهد [illegible] تقلیل طمع [illegible]
تسجیل [illegible] دوست ندارد [illegible]
لکا [illegible] بعضی گفته اند استقاق
کفا [illegible] ابن علی [illegible] دوست
بنا [illegible] ناشد — نام خلا المحتل
بخان [illegible] فرد [illegible]
جمع میکند [illegible] دوست میدارد ان الذین آمنوا [illegible]
[illegible] و عملوا الصالحات [illegible]
آورده که ایمان تصدیق [illegible] و عمل صالح [illegible] حضرت رسالت صلوات الله
علیه [illegible] الصلوة [illegible] الزکوة [illegible]
عطف [illegible] شرف و فضیلت ایشا
کمفتر [illegible] شرف شده لهم اجرهم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لا خوف علیهم و [illegible]
[illegible]
[illegible]
طمع [illegible] ازخصایص [illegible]
است پس [illegible] صلوات [illegible] منقطع کنند

جزئیه [illegible] عذابیه بشریه ایشان [illegible] ربوبیت مشرق [illegible]
داده الا [illegible] خوف [illegible] ظلمات طبیعت و [illegible]
شریعت — چرا [illegible] چو شادی و صال آمد
اند [illegible] تحریم [illegible] داده
بود [illegible] آمده که یا ایها
الذین آمنوا [illegible] بحرب [illegible] خدای و رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی
صلوات الله علیه [illegible]
اهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از خدای و رسول [illegible] حرب [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]

باشید محارب شما بیند و در اخبار آمده که روز قیامت ربا خوار را گویند بخیز سلاح جنگ برگیر
سلاح خود را برگیر و جنگ را آماده باش و ان تبتم و اگر توبه کنید از ربا خواری [illegible]
خلیه او و حکم خدای را بپسندید فلکم رؤوس اموالکم پس مر شما راست سرمایه‌های شما لا
تظلمون نه شما ظلم کنید بر مدیونان که زیاده از رأس المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما
ظلم کنند که از سرمایه چیزی بکاهند [illegible] از این آیت [illegible] گفته‌اند [illegible]
حرب خدای و رسول [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کرده است [illegible] که روز قیامت [illegible] الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس [illegible] عذاب هم فیها خالدون سیوم یمحق الله الربوا
[illegible] بکلیت [illegible] برکت [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] والله لا یحب کل کفار اثیم ششم
[illegible] ان کنتم مؤمنین هفتم حرب خدای و رسول فأذنوا بحرب من الله
و رسوله و در احادیث صحیح [illegible] بسیار است [illegible]
[illegible] ابواب [illegible] آنکه با مادر خود زنا کرده باشد
[illegible] هیچ [illegible] خوار [illegible]
[illegible] ای عزیز [illegible] از همه [illegible]
[illegible] کاسبی [illegible] چون تاجر و زارع و سایر پیشه
وران [illegible] خود [illegible] محصول [illegible] خود را پیش
از حصول [illegible] و وجود [illegible] معلوم نیست [illegible]
[illegible] سبب [illegible]
غافل [illegible] نفس خود [illegible]
غفلت است ۱ اکل ربوا [illegible] معاصی [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] حلال [illegible] مکروه [illegible]
[illegible] آن [illegible] حرام محض است [illegible]
[illegible] حرام ۲ آنکه [illegible] سبب [illegible]
[illegible] قساوت قلب و قلت حیا [illegible]
انصاف [illegible] و شفقت [illegible] ۳ سبب آن میشود که [illegible]

فقیر خوار

فقیر خوار و بی مقدار گردد و پیوسته بفکر ادای وجه او مشغول شده از فراغت بهم
دین و دنیا بر طرف باشد ۲ در زیادتی مال بکوشد و ازدیاد مال را نزد عقلا خطر بسیار
و خطر بی‌شمار است چون غلبه حاسدان و کثرت طامعان و قاصدان و منازعت
با خلایق و دل مشغولی با نواع علایق تا ازدیاد باشد و محافظت آن برحمت و در وقت
اجل گذاشتن بحسرت و ندامت و فی الحقیقة ربوا واسطه ثمره عداوت البین است
و رابطه فسخ عقد انتظام و سبب [illegible] و موجب برانگیختن دشمنان
از نزدیک و دور رفع لوازم محبت از دوست و زوال مراسم الفت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] واقع کرده [illegible] شخصی بود حریص و [illegible] خسیس
[illegible] رحم [illegible] و دشمن [illegible]
[illegible] ۳ هر چند انواع مذمت [illegible]
[illegible] مفتریان گویند چون بنو ثقیف [illegible] خود [illegible]
[illegible] طلب نمودند [illegible] نهایت [illegible]
کرده [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] عاجل [illegible] خود [illegible]
[illegible] قادر نبود [illegible] ادای
دین [illegible]
مهلت داد [illegible] تا وقتی که توانگری [illegible] و ام خود [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] واجب [illegible] وام و [illegible]
اعسار و افلاس [illegible] ثابت کرد [illegible]
صورت [illegible] که [illegible]
[illegible] مهر و ضمان [illegible]
آدمی فقیر است [illegible]
[illegible] مسلم آورده که [illegible]
[illegible] وام [illegible] مفلس [illegible]
[illegible]
کرده‌اند [illegible] خدای تعالی [illegible]

وان تصدّقوا واگر تصدق کنید بر معسر و ابرا کنید او را و ببخشید خیر لکم بهتر است شما را از مهلت

دادن ایشان ان کنتم تعلمون اگر دانید شما که آنچه خدای شما را بدان میفرماید بصلاح دار

و اشکال است و موجب منافع دینی و دنیوی و فواید صوری و معنوی منقول است که ابو سعید

خدری رض روایت میکند که رسول صلعم با ابی بن کعب رض بگذشت و او وام دار خود را ملازم

گرفته بود گفت یا ابی چه میکنی گفت یا رسول الله وام دارم است آنحضرت فرمود

که یا ابا الحسن الیه با او نیکوئی کن و در گذشت چون باز گشت دیگر بار ابی را دید پرسید که

چه کردی با وام دار خود ابی گفت یا رسول الله من کرم اشتم که کرده آن او رد بقیه فرمائی شما

بصفت بر شمر با احسان محمود دیدم ثلثی مال خود را بجهت خدای بگذاشتم و ثلثی از برای

خدای و ثلثی به نیت آنکه حق سبحانه و تعالی با نکو کند بآنحضرت رسالت صلوات الله

علیه و سلم کرد و فرمود که نیکو کردی یا ابی پس روز کاری بر آمد که آن مرد توانگر گشت و

اضعاف آنچه ابی بوی داشت بوی داد و بیرون گشت آن تصدقهم و فوا تکر کنند

امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که حکم خدای در شان مفلسان بعد از آنست

که توانگران بر ایشان رحم کنند که او میبرد که خود بمفلسان حقیقی از سود ائتلاف

منقطع و بصدق افتقار در جناب کبریائی و متوجه باشند رحمت نکند بلکه آنست

که بیچارگان مفلس را از نظر عنایت فرو نگذارد و حاجات ایشان بکمال کرم و فضل

بطلب د بیت خدایا کرده ترسیم بکسانیم نه نقد خیر و طاعت مفلسانیم ولیکن

که مفلس نوازی مهمان نیکو بسازی در استماع آن و بعد از آن متصل

تهدید میکند تا کمال مایل و از ما المعرض باشند هم در باب معامله ربوا که

ارباب آن اصحاب ثروت و جلالت بودند عمر زجر و علاوه احتیاط داشته میفرماید

واتقوا و بترسید یوما ترجعون فیه از عذاب روزی که همه شما در وی باز گردانیده شوید

و معنی فضل معلوم است که باز گرد بدانچه در آن روز الی الله بحساب خدای بجزا

که مقرر کرده از ثواب و عقاب مناسب اعمال شما ثم توفی پس تمام جزا داده شود کل

نفس هر نفسی ما کسبت جزاء آنچه کرده باشد از نیکو و بد و هم لا یظلمون و

ایشان بعضی باز کرده بکاهند نشوند یعنی از جزای عمل کسی کم نکنند

و نه بی جرمی عقوبت نمایند اکثر مفسران برآنند که آخر آیتی که از آسمان

نازل شد این آیت است و حضرت رسول بتلقین جبرئیل فرمود که وضع کنید این آیت

را بر راس دویست و هشتاد از سوره بقره و آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت هفت

روز واپسین

روز واپسین و یکروز یا هشتاد و یکروز و نه روز بزیست و در تبیان از ابن عباس رض

آورده که این آیت بسه ساعت قبل از وفات رسول صلعم نازل شده و فرموده

که این را میان آیت ربوا و دین بنهید و گفته اند آیت آخرین لقد جاءکم رسول بود و

نزد بعضی یستفتونک و بقول بعضی الیوم اکملت لکم و در بحر الحقایق و بیان آورده که افضل

آخر ما نزل من القرآن فرموده اند بر وجه جز این آیت نیست و انهم سیتفرق فرموده

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بی بشارت وصال الهی بسر گفته و فرموده که

خلاصها منها الدنیا بحق الحق مبتهج شده و فرمود که لیتنی علمت متی یکون ذلک کاشکی من

دانستمی که وقوع خواهد یافت و در چه زمان تفتا میباید که بعد از بقا قرب جوار او

شتافت بیت ای خوشا آن روز کزین منزل ویران برویم راحت جان طلبیم و ز پی

جانان برویم بعد از فرض سورت نصر فرمود آمده و اعلام شد که فتح مکه نهاده حضرت نبی

از آن بیان کثیر تکبیر اعلام و قرائت میفرموده سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیه

جمع من سرکار [illegible] قبل از بن [illegible] فرموده [illegible] آدمی

تعبیت الی خبر سفر آخرت شنودم و مژده که فیها تا از دو جانب استماع نموده بیت

نامه وصیاد از جهان بهم [illegible] عزم رجوع میکنیم رخت بخرج میبریم

بس که بیست [illegible] ای سید از [illegible] وجود که

منشور لیغفر لک الله بر نام شما مسطور هست فرموده [illegible] المطلع فان

الغیب کاسات هول جان دادن و امانت روح باز فرستادن [illegible]

تا [illegible] از قوع [illegible]

وجلوها و [illegible] بیت [illegible]

[illegible] بعد از آن کمال [illegible] لقد جاءکم رسول [illegible]

[illegible] و بعد از [illegible] ماه [illegible] حجة الوداع فرموده

آیة یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نازل گشت و در روز عرفه آیت الیوم

اکملت لکم دینکم منزل شد [illegible] آیت آخرین [illegible] واتقوا

یوما ترجعون ابن عباس رض فرمود که ختم کرد [illegible] این آیت [illegible] و وصیت

است [illegible] غفلت [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] کرد [illegible] و طول امل [illegible]

[illegible] سبب بخل گردد و بخل [illegible] دنیا

از عبادت باز دارد پس مراد از تحریض که قرآن ایمان ختم کنند ذکر یوم الحزنات تا حرکات عضویه را قصبه العین خاطر داشته ترک فنا وکنند و حرکات مشغوش را تمیز کرده این مرکبات را شمرده اند و از اینجا گفته اند که این آیت متضمن امر است بجمیع اقسام تکالیف زیرا که میفرماید به پرهیز کنید و بترسید از قیامت یعنی از اهوال روزی که دران روز واقع خواهد بود ما تقدم از ان خطرات ممکن نیست مگر بحجاب معاصی و سیئات و مباشرت طاعات و عبادات در حقایق تحقیق آورده که حق سبحانه جز آنکه کرده است در قرآن جمع کرده و وجه آن بدو تمام ساخت پس مجید هم فاتحه قرآن خاتم کتابست و جامع نتایج هر چه از آسمان فرستاده اند و پیغمبر ما ... ختم پیغمبرانست و مجمع آنچه به همه انبیا داده اند این آیت نیز خاتمه آیات قرآن و مشتمل بر هر چه قرآن متکفل بیان آنست و فایده آیه که نسبت بانسان دارد غایاتست یعنی قلع جان از حرکات سفلی و آن حقیقت کفر و شرک و جهل و اخلاق ذمیمه و حجب اوصاف و حجاب نفس دوم فوز بترقی به درجات علوی که حقیقت معرفت و توحید و علم و طاعات و اخلاق حمیده و جذبات حق و فنا از انانیت خود و بقا بهویت او و لفظ تقوا شامل است هر دو را زیرا که معانی که متعلق باشد بسوی انسانی بحقیقت تقوی اجتنابست از آنچه تراد و کدارند از خدای و انتفاقست بدانچه نزدیک سازد بوی و بر ین تقدیر خروج از حرکات سفلی و عروج بدرجات علوی در تحت تقوی داخل باشد و طایفه تقوی را اقسام نهاده اند مانند تقوی عموم که بیرون آمدن است از تنگنای کفر بفضای دلگشای معرفت و از زندان شرک به بوستان توحید و از بوادی جهل بسوادی علم و از تنگنای معصیت بمحل طاعت و از درکات اخلاق مذمومه بدرجات اخلاق محموده و سیر عوام اینجا منتهی گردد و نهایت کسب و غایت جهد سالکان همین است و بعد از ان تقوی خواص که بجذب یافته اند وقت عنایت و جذبه لنهدینهم سبلنا ایشان را از حجب اوصاف بشریت بدرجه تجلی صفات حق رسانند و ذکر مقام سیر سلوک ایشان منقضی گردد و در محل تجرد سدرة المنتهی که جنة المأوی ترسیم اوست نزد اهلیت اذ یغشی السدرة ما یغشی متمتع شوند اما تقوی اخص الخواص جذبه و توفیق عنایتیست که بهمت ما زاغ البصر و ما طغی از سدرة اوصاف بشریت بگذرد و ... که نهایت حجاب نفس ... نیز از ...

واینجاست

واینجاست که من عرف نفسه فقد عرف ربه ای در این مرتبه شود و این وقت معنی اتقوا این باشد که بهیچ کدام نعو طاقت مجاهده کنید تا بمراتب ... شمار ... عنایت ما شما ضایع نگذارد و جنبه شروع او در تو ذکر و فقه فیه مرجوع ... فیه ای اول وجود ... و آخر ... جذبه و در ان ... خود تمام ... و علاوه است و بشارت بلطف و احسان و اعداد ... نعمه ... بقهر خذلان ... نیر سوز ... و باید گوی ... امام قشیری رحمه الله فی سوده که ... دوست ... وان فرا خود خواهد بود در ... وان لم ... مرقلوب بنی آدم ... تقلیبها کیف یشاء و ذکر ... او ... از ... داد ... و کل بیت ... عزیزی ... بعد از ذکر ... بیان مداینه میکند اگر چه ... معاملات دری ... و کتابت ... در مسلم اجازت ... فرا گرفت و شرح و کشف احکام ... و بسط و اینی ... و از اینجا معلوم میکرد که مراعات حقوق خلق نیز واجبست و احتیاط در امور که قوام همه امور دین بدی لازم ... و اینرا آیت مداینه خوانند ... و ... است و مشتمل ... حکم کلی ... چند ... دیگر متشعب ... بتفصیل باید دانست الذین آمنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر ... عقود شرعیه ... دین باشد ... تجاری و ... معلوم شود که مراد ... معاملات ... یا ... صاحب کشاف ... برای ... فاکتبوه ... اسم ... الدین ... آنکه ... یالشرکه ... مقصود ... اجل مسمی ... نام برده و معلوم ... و شهر ... زمان ... حاج و امثال آن ... وقت معین نیست ... که چنین معامله کنید فاکتبوه ... آنرا ... صحیفه مشتمل بر وصف معامله و ... و مقدار اجل ... وقت حاجت رجوع ... سبب ... معاملات ... نسیان و انکار ... و باید که ... بنویسد آن و ... میان شما کاتب

نویسنده بالعدل براستی یعنی کم و زیاده نکند در مال و اجل و عالم بود که
شرایط کتابت و آنچه نوشته مشتمل علیه باشد [illegible] نوشته آن هست
که چون بقاضی رفع کنند مخالف مذهب خود نبیند تا باطل کند و بیان آن جهت حقی
ضایع کردد و بیکوید از الفاظ محتمله که موجب نزاع شود احتراز نماید جهت کاتب
برای دفع نزاع و لجاج [illegible] و لا یأب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ
نویسنده [illegible] کاتب یعنی از نفع فایده [illegible] بر کتابت چهار قولست ۱
الکفایه فرض کفایه است ۲ آنکه فرض عین است بشرط فراغ کاتب ۳ آنکه فرض بود و منسوخ
گشته بقوله تعالی و لا یضار کاتب و لا شهید ۴ بر سبیل استحباب است یعنی و
از باشد که ابا کند نویسنده [illegible] از التماس کنندگان ان یکتب [illegible] نوشته شود
وثیقه معامله کما علمه الله همچنانچه بیاموخت او را خدای یعنی بکار نوع
که اهل شرع میدانند و اهل شرع یا چنانچه الهام دادش بنوشتن و توفیق ارزانی
فرمود تا از نعمت بهره مند گشت و از فضل او کسی است احسن [illegible]
وی پس باید که شکر این نعمت بگذارد و نفع آن از دیگران باز ندارد و احسن کما
احسن الله الیک با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد و بعضی از آنکه از امتناع
نهی فرموده [illegible] جهت آنکه امر میکند که بنویسد فلیکتب پس باید که بنویسد
ولیملل و باید که املا کند بر کاتب الذی علیه الحق آنکس که بر وی حق است دین و
بزبان اقرار کند بر خویشتن و لیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدای
که پروردگار اوست و لا یبخس و کم نکند وقت اقرار منه از ان حق شیئا چیزی
را و گفته اند کاتب باید که از خدای بترسد و از حقوق کم نکند در کتابت فان کان
پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکس که حق بر ذمت اوست سفیها جاهل بی
وقوف یعنی بالغ غیر رشید که در مال خود تبذیر میکند او تضییع آن یعنی
اندیشه یا مجنون که سخنان نامعلوم میگوید او ضعیفا یا عاجز باشد و
نادان یعنی سخن نیکو داشتی ندارد چون کودکی خورد یا شیخ فانی او لا یستطیع
یا آنکه مطلقا توانایی ندارد و نتواند ان یمل هو که املا کند خود [illegible]
جهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرضی یا [illegible] الکنت پیدا بد یا آنکه بدان لغت
که متعارف قوم بود دانا نباشد یا محبوس باشد یا غایب بود و هیچ حضور [illegible]
کاتب میسر نشود فلیملل پس باید که املا آن حق کند ولیه ولی او یعنی

یعنی متولی

یعنی متولی امر او یا قیم منصب از حاکم چون صبی و مختل العقل یا غائب [illegible] وکیل و مترجم اگر غیر
مستطیع باشد و باید که این ولی اقرار کند از قبل وی بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم
املا نکند و اقراری که ضرر آن [illegible] باشد یا [illegible] ازوی صادر نشود و آنکه گفته اند ولیه
یعنی ولی حق که [illegible] املا کند بر کاتب چه او بحق خود [illegible] و از [illegible] یعنی
بعیدست زیرا که قول [illegible] معتبر نبود بی [illegible] سیما [illegible] معاملات نقد
و حال آنکه امر الهی ناطق است [illegible] درکتابت زیاده [illegible] دیگر
استشهاد چه در احکام معامله مجرد کتابت کافی نیست بلکه بعد از حکم بکتابت طریق استشهاد
و استشهاد بیان میکند و میفرماید که و استشهدوا و گواه خواهید بر معامله خود
شهیدین دو گواه [illegible] در معاملات گواه گرفتن مستحب است ما دام [illegible]
چون [illegible] مشتبه نشود [illegible]
و [illegible] تعیین عدد و [illegible] فرموده آنکه
انسان مطبوع است بسهو و غفلت و چون گواه بسیار باشد امکان دارد که از آن
معامله فراموش کنند و حق ضایع گردد پس دیگری [illegible] طلب
خود باشد و حقوق [illegible] و هم ایشان گفته اند که [illegible]
اشیا است یعنی [illegible] رجال [illegible] چون زنان [illegible] گواه باید که [illegible]
سهل است چون [illegible] در آمده [illegible]
است چون [illegible] معاملات و منکحات گواه [illegible] دو گواه [illegible]
استشهاد بر معامله است [illegible] دو گواه [illegible] من رجالکم از مردان
شما یعنی از اهل دین شما که بالغ باشند و [illegible] خطاب یا ایها الذین آمنوا [illegible]
مؤمنین [illegible] دلیلست [illegible] کرد [illegible]
[illegible] فان لم یکونا [illegible] رجلین دو مرد
[illegible] گواه [illegible] فرجل [illegible] و امرأتان [illegible] گواه دهند بشهادت
زنان بیمردان در بکارت و ولادت و عیوب [illegible]
[illegible] مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست [illegible]
آن از حقوق [illegible] مالی [illegible] غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق [illegible] وکالت و
امثال آن مقبولست بمذهب امام اعظم رض و نزد امام شافعی رض شهادت [illegible]
با مردان [illegible] آن چون اجارت و کفالت و [illegible] پذیرفته

دیون و غیر حال گواه باید که چون [illegible] حق سبحانه فرمود گواه گیرید [illegible]
از آنکسان که بپسندید بعضی از شما باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان یعنی عادل و ثقه و امین
باشند و گفته‌اند مراد آنست که در بطن و فرج مطعون نباشد [illegible]
غالب [illegible] از کار اجتناب کرده بر صغایر اصرار ننماید و بعضی [illegible]
که بشرع بر آن حکم مقرر باشد در دنیا بنص قاطع و وعید بعد از آن ثابت بود در عقبی [illegible]
آنست که هرچه میان مسلمانان شنیع بود و هتک عرض مسلمین و اهانت [illegible]
تواند که در حکم کبیره است و شرایط قبول شهادت در کتب فقهیه مذکور است پس
بیان علت عدیل دو زن بیک مرد میکند بجهت غلبه برودت و رطوبت بر امزجه
زنان صفت نسیان بر طبع ایشان غالب است پس دو زن بجای [illegible] اَنْ تَضِلَّ اِحْدٰیهُمَا
فراموش کند یکی از ایشان [illegible] صورت معامله را [illegible] فَتُذَكِّرَ
اِحْدٰیهُمَا الْاُخْرٰی [illegible] یکی از ایشان آن دیگری را [illegible]
[illegible] نسیان ابعد است [illegible] فراموش [illegible] معلوم
[illegible] اقامت دو زن [illegible] برای حفظ شهادت و در [illegible]
یعنی [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] کشاف [illegible]
[illegible] وَلَا یَاْبَ الشُّهَدَآءُ و باید که [illegible] گواهان
اِذَا مَا دُعُوْا چون خوانده شوند برای ادای آن و ادای شهادت [illegible]
مطلق گواهی [illegible] آنکه [illegible] تقصیر کرده [illegible] آن و برای گواهی
فایده متوقف نشود سیوم آنکه نفس خود را از معاصی باز دارند و بیان سبب
مردود الشهاده نشدن [illegible] تحمل شهادت [illegible]
[illegible] واهل آنرا بتحمل شهادت خوانند [illegible]
از ایشان [illegible] حق سبحانه این آیت فرستاد که [illegible]
قبول شهادت [illegible] ایشان [illegible] باعتبار ما یؤول است و چون مبنای
کار معاملات بر کتابت و شهادت نهاد [illegible] دیگر بار در بیان [illegible]
مبالغه [illegible] کاتب [illegible] وَلَا تَسْـَٔمُوْا و ملول مشوید [illegible]
اَنْ تَكْتُبُوْهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِیْرًا [illegible] اَوْ كَبِیْرًا [illegible]
یعنی [illegible] صفت [illegible] و در [illegible] حقوق [illegible]

بنویسد

بنویسد اِلٰی اَجَلِهٖ تا مدت [illegible] ذٰلِكُمْ این کتابت اَقْسَطُ راستتر
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاَقْوَمُ [illegible] لِلشَّهَادَةِ مر گواهی را [illegible] کتابت
[illegible] شهود است و اگر شاهد [illegible] حفظ کند [illegible]
[illegible] نسیان و اگر بنا بر نوشته [illegible]
از آنکه تقلید خطا و نسیان کرده [illegible] کتابت وَاَدْنٰٓی اَلَّا تَرْتَابُوْٓا [illegible]
[illegible] مقدار حق و اجل و تعیین شهود [illegible] بکتابت نمایند اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ
تِجَارَةً حَاضِرَةً [illegible] تُدِیْرُوْنَهَا بَیْنَكُمْ که [illegible] میان
یکدیگر یعنی [illegible] دست بدست و نقد بنقد فَلَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما حرج
اَلَّا تَكْتُبُوْهَا آنکه ننویسید [illegible] امر کتابت در معاملات [illegible] اجل معلوم کرده
مرور زمان مقادیر حقوق فراموش نشود در معاملات نقد احتیاج بکتابت نیست
[illegible] در آن نقص و نسیان [illegible] کتابت نکنند [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] وَاَشْهِدُوْٓا و گواه گیرید
اِذَا تَبَایَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید [illegible] حکم [illegible] در همه
بیاعات [illegible] حفظ است و گفته‌اند که این حکم [illegible] منسوخ شده
بقوله فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا الآیة وَلَا یُضَآرَّ [illegible]
کاتب [illegible] نویسنده یعنی [illegible] کتابت [illegible]
تکلیف نوشتن [illegible] وَلَا شَهِیْدٌ [illegible] گواه [illegible]
چون مجال تحمل شهادت نداشته باشد و این معنی [illegible]
یضار فعل مجهول باشد [illegible] اعتبار [illegible] کاتب [illegible]
کس را وثیقه [illegible] کاتب [illegible] گواه
[illegible] حقوق [illegible]
تا [illegible] وَاِنْ تَفْعَلُوْا و اگر بکنید ای معامله [illegible] گواه را [illegible]
چنین که گفتیم [illegible] کاتب و شهید [illegible] ترک کتابت و گواه
شهادت [illegible] فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌ بِكُمْ [illegible]
[illegible] فسوق [illegible] کتابت [illegible]
شهادت [illegible] تضییع حقوق [illegible] کاتب [illegible]
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید [illegible] خدای و فرمان او را خلاف مکنید وَیُعَلِّمُكُمُ

الله و بیاموزد خدای مر شما را مصالح دین و دنیای شما والله و خدای بکل شیء
بهمه چیزها از مصالح بندگان علیم داناست بدانکه درین آیت کیفیت معاملات به
بندگان در آموخت و بدین راه احتیاط و طریق ارتباط بدیشان نمود و بیان ادب
قلم و کلماتی معقول در اثبات حقوق کاتب تا شوائب خصومت و دواعی منازعت
از میان ایشان منقطع و مرتفع گردد و مبانی الفت و وداد و معاقد مراعات و اتحاد
مشید و ممهد بماند صاحب مجمع الحقایق قدس سره گوید مضمون این آیت اهل بیان را
رابسه حالت اشارت میکند یکی حالت بندگان با یکدیگر که احتراز نمایند از مخالفت
و فرو گذاشتن سر اوقات دوم حالت بندگان با حق سبحانه و تعالی که بر طلبت دقایق
امور دنیویه فانیه راه برند الا موضوع اخرویه باقیه در وقت کتابت معاملات از روی معاهده
میثاق که ان الله اشتری من المومنین که آیتی کاتب آن و سیوم که محمد الاسود داریم
در زمان اشهاد عدول بخرید و فروخت و اشهاد سلکه ما بوسیع و شرح عهد الست
فراموش نکنند سیوم حال حق سبحانه با بندگان که آن الهام و آثار لطف و عنایت
عنایتست حق تعالی ایشان را طریقه نیکوئی معاملات بدیشان تعلیم میدهد تا عقده
خصومت که سبب تشویش خاطر است ازمیان برخیزد و اندک اثر تفرقه دل و
پریشانی بیشتر شود بیت جو دل زنقش دنیا شود صاف روشن کرد در طریق
انصاف و ان کنتم و اگر باشید شما علی سفر در سفری این یعنی فی سفر و لم
تجدوا و نیابید کاتبا نویسنده که حقوق کند یا فی حضر یا شد و دوات
کاتب یافت نشود فرهان پس وثیقه باشد گرو ها مقبوضة ستدن شده گران
ابلغ است در احتیاط از کتابت و اشهاد و علما گفته رحمهم الله از لفظ است که کرده
بر آنکه رهن بی قبض درست نباشد و نزد مالک رهن با ایجاب و قبول دون قبض
صحیح است این عزیز ظاهر آیت اقتضای آن میکند که رهن در سفر شاید بود عدم کاتب
و مجاهد بدین رفته اند اما عامه فقها متفق اند بر آنکه ارتهان در هر محل میشاید
سفر و حضر با وجود عدم کاتب و حضرت رسول صلعم در مدینه با وجود کاتب درع
خود را نزد یکی از یهودان گرو نهاد فان امن پس اگر امین دارد بعضکم بعضا یعنی
از شما بعضی بر بعضی حسن ظن را نهایت و جود او سبب امانتی که معروف باشد نزد یک ثابت
باشد با وی او را مطمئن تواند تا تسویه کتابت و شهود و رهن نکند مغلوب بکلیه اداکند الذی
المؤتمن آنکسی که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته مراد امانت را حق تعالی کرد

ولم دا الامانت

ولم دا الامانت کفتن حق است برادای ان محتیانت میراند بیش او را ددان و فرو تعقیل الامر
طرفیه قوت و روی مر او شامت را خلقی آنست که جون دائن با کسی بی رهن و صیغه ضمانه
کفایت اعتماد نموده بهیچ و ثیقه از استکتاب و استشهاد و ارتهان
مطالبت ننماید باید که مدیون ننیز در ادای دین و کسوت و مکروهی و تنقیص الزامه
باحسان و احسان مقابله کرده امانت و اداء حق که داین بیرون آید و ترک
مکرمان و مکرمتی نیکو حق با نیکو کار دادن و که در مقابله این محسوب را امانت کرده معنی جهد
کسی که شما را امین ساخته حیف بر امانت در حفظ باید که آن مؤتمن بخیانت
بصلاحیت پاسبانی بجای روانند که خیر و امانت ما امانت است امانت با نسبت
مومنی مرتبه نهاده نیکوی حفظ نماید که در محافظت آن جنان باشد که چون آن امانت
و بوقت طلب باز سپارد و لیتق الله و باید که بترسد از خدای و تعالی که پروردگار اوست
بحق امانت کرد یا دو امانت خیانت نکند که لا ایمان لمن لا امانة له بیت مردم
امانت بود دست زد آن امانت بعمل در ره کرمان امانت بود وجود
کتمان شهادت نوعی از خیانتست در عقب امر به اداء امانت نهی میکند از پوشیدن
شهادت و میگوید و لا تکتموا الشهادة و مپوشید ای گواهان داکم پوشیدن او یکی
از کبائرست مخبر آمده که پوشیدن شهادت امانت است بکواهی دروغ و کواهی دروغ برابرست
با شرک جه خدای تعالی از هر دو اجتناب فرموده و این دو گناه را در یک سلک انتظام
داده است حیث قال فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور عاشه خود
در ارتکاب شهادت و سبب مخصوص الساکت عن الحق کالمتکلم بالباطل از بعض
خوشحالی نبودن و حق با طل و حکم نمودن بحکم مانند بیت گر از راستی لب ببندد
کسی بترسا ید از قول باطل بسی و من یکتمها و هرکه بپوشد گواهی فانه اثم قلبه
پس تحقیق گنه کار است دل او یعنی قبض بر آن کسی کو بکنه چون زبان ادای
شهادت نمیکند اسناد اثم بدو مناسب تراست کمال جواب گفته اند که دل اصحاب شهادت
میکند و زبان از اجازت اظهار آن میدهد پس حقیقت معترفا از خطیه او میشود
زبان که ترجمان اوست و دیگر آنکه اسناد هر فعل بجارحه که آن صدور آنست کاملغ آنکه
بازبخش گویا پس از لفظ او نمیشود و شنیدم آن اظهار آن است اثم آنست دانله با صناعت
بود و محققان گفته اند گناه شهادت بدل که خود اثم است اثم آنست دانله با صناعت
کردن گواه لاصلیست که سایر اعضا تبع آنند و او اصل است تا فاسد باشد

افعال جوارح شعب و اغصان متشعبه از آن و بیرون تفقد بر کسی مکان یا و کنه
کار بر همه اعضا بود چنانچه در حدیث آمده اذا صلحت صلح بها سائر الجسد و اذا
فسدت فسد بها سائر الجسد دیگر آنکه دل رئیس اعضا و اصل بنیه است چون فاسد
شد پس بعد از آن ثم بعد این تأکید میدهد که گناه در نفس کاتم شهادت عظیم است که
شده که شریف ترین محل او را فرو گرفته یا چنین گوییم که اعلام است بآنکه
کتمان شهادت از کبائر متعلقه بقلب است چون کفر و نفاق و امثال آن و اثم
آثام متعلقه باعضاء ظاهره سهل و اخف است و فرو تر از آنکه ما جرم اثم قلبیه
اشد و اغلظ باشد نوعی رسوخ شاید ذاتیات اقدیمی معلوم شد که در اسناد آثم
بقلب تنبیهی تمام است بر وعید عظیم امر کاتم شهادت را در وسیط آورده
که خون بخطر بکتمان شهادت نوعی از نوعی که بلوده که سایر روایت و آن آثم
قلبست و اثم قلب سبب مسخ اوست و مسخ او سبب تبدل آمد نفاق در او
و نفاق او استحقاق طبع و ختم بر دل بدان آینه دل را تیرگی می نماید شعر
ومن یکتم الشهادة لیس یخلق خشاه من سواد بر النفاق والله و خدای تعالی بما تعملون
بآنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم دانا است و لله مر خدای راست و خلق و افعال
ایشان بر وی مخفی نخواهد بود که همه از آن اوست و لله ما فی السموات ملکا و خلقا
اسمانها است از ستاره و فرشته و او داناست عوالم روحانیه که آسمان غیوب
و بواطن صفات شده و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از هوالید ثلثه یا عوالم اجسام
که ظواهر ایشانست و ظاهر هم ان تبدوا و اگر اشکارا کنید ما فی انفسکم آنچه در دلهاست شما
او تخفوه یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم شمار کند شما را به الله بآن خدای تعالی
یا جزا دهد شما را بآن تمام تا بدانید که دانای سر و نجوا کار و ار ضمائر اوست آورده اند
که چون این آیه آمد از روز قیامت حاضر شدند بتمام بود بیخ ایشان کسی از کهتر و کهتر
جوانح و اندیشه دل مجتمع شدند بیان تجدید از آن فلموشناه من اکیس که خواهد فضل
و بعد عذاب کند من یشاء هر که را خواهد بعد لکه و خدای تعالی بر کل شیء بر همه
چیز از غفران و تعذیب قدیر تواناست بعضی از مفسران بر آنند که این آیه منسوخ
است بقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و عن قریب مذکور خواهد شد
و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اکثر قرآن در باب احوال دهم آنست که نسخ در احکام
معتبر می شود نه در اخبار و این آیت خبر است منسوخ نشود و بعضی گویند لا یکلف

بعد از آن این آیه باز آمدست که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع بشر نیست
بعد از آن طائفه از اکابر احکام آنرا قائل نشدند و قولست عموم و خصوص حق بر نفی خاص دل
خصوص بیان شده که مراد از جمیع اقامت شهادت و کتمان آنست چه در دلها داخلست که اثری مخصوص
است و بعضی گفته اند که مراد کفر و نفاق و دوستی کافران است که چون مؤمنان بعضی پیدا آشکار میکنند
سایر اهل ایمان را تخم محبت مشرکان در دل میکاشتند حق تعالی فرمود که اگر آشکارا
کنید این خصلت را یا دوستی کافران را پنهان سازید و بعضی گویند نیز مؤمنان بر من
پوشیده نیست و کفت ما بعد از آن اطلاقها دلالت دارد و امثال آن و جمعی که حکم آیه
را عام دانند جمیع معاصی گویند خدای بر آن حساب خواهد کرد و مراد
المسیح گوید که محاسبه آنست که اطلاع دهد خدای تعالی بنده خود را
روز قیامت بر آنچه در نفس خود پنهان داشته باشد و خواسته که در عمل
آید تا بداند که هیچ چیز بر حق سبحانه پوشیده نبوده لا یعزب عنه مثقال
ذرة فی الارض ولا فی السماء بیت پنهان خلایق ز تو پوشیده نماند
بر علم قدیم تو پدیدست نهانها محققان گفته اند که در این آیت بیان محاسبه
چیزیست که در خاطر خطور کند بذکر معاقبه بر آن جز صحیح آنست که
هر چه در تحت ملک بنده داخل باشد مثل خطرات و احادیث نفس او را بآن
مواخذه نخواهد بود و آنچه مستقر شده است بکسب دل چون عزیمات و اعتقادات
بآن مواخذه خواهد بود زیرا که عزم کفر کفر است امام قشیری فرموده که مؤمن
در احکام الحوادث فرموده که خطره نکیرند اما عزم را مواخذه کنند و بر آن حساب
هست و غفران و تعذیب در مشیت حق تعالی و مرد که مواخذه بعزم کبائر
خواهد بود اما عقوبت عزم در ضعف پنج فعل و عالی انست که از عقوبت
در وی باشد چنانچه خطا که از عایشه نقل میکنند که آنچه نفس حدیث کند
بآن اذ یعنی خدای حساب میکند بلا زیادت یا در بینی بیبود بلا و اندوه
برو رساند تا او بسبب آن عقوبت کند و در تفسیر کبیر گوید
صحابه از این آیت رسول خدای صلوات الله علیه بشنیدند و بیرون وجه جواب
شنید ای عزیز نعمت یاوان که لا تکلف بر مواخذه خاطر هست چنانچه خدای تعالی
ما اکتسبت قلوبکم و دیگر کل اولئک کان عنه مسئولا و بر عقوبت نیز احادیث وارد
شده چنانچه عفو لامتی ما حدثت بها انفسها و دیگر موضوع که هر که قصد حسنه کند

جمادی الاولی

وبعمل درنیاورد او را حسنه نویسند واگر عزم سیئه نماید وترک کند
بر وی سیئه ننویسند و روایتی دیگر هست که اگر در دیوان عمل وی حسنه ثبت کنند
وتلفیق میان مختلف وعفو بر تحقیق خواطر صورت نبندد ودر بیان
یکی آنکه ایراد نموده که دل بر مثال آینه است که از هر موضعی صورتهای
صور مختلفه باشد نصیب کند و هر لحظه صورتی بعد از صورتی در آن
نموده شود پس در مرآت دل هر نقشی از حواس ظاهره و باطنه صورتی روی
نماید بود دل بسبب آن از حالی بحالی گردد و در واثری از آن صور
آنچه از آن صور منعکسه در قلب آنرا خواطر گویند پس خاطر چیزیست که بر دل طاری
شود بطریق تجدد یا بر سبیل تذکر و او را حرکت دهد برغبت در آن یا نفرت
از آن آنچه متجدد ساخته شود حدیث نفس گویند و آنچه سبب ذکر است تسهیل
طبع وبعد از خطور آن نفس متأمل شود در کردن و ناکردن و آنرا رای
خوانند پس اگر بعد از ترجیح جازم گردد همت و نیت بجمع وصول آن و منع معارض
منبعث گردد و این عزم و قصد باشد پس بدانکه بنا بر آنکه حدیث نفس و
میل طبیعت مرتبه ای باشد که در تحت اختیار نیستند تا آنکه کرده ای
است بیان آمده بیان ماموری بدان تقصیر ست در خیرات و رغبت بسیئات
بیان معاخذه ست ولا اقل تا آنجا که عزم ست بر آن مواخذه خواهد
بود مگر آنکه از خوف خدای تعالی ترک کرده باشد و بر آن قصد نادم گردد و در حق
محل هر آینه بر وی حسنه نویسند جهت جهاد او با نفس لهذا فتوی فرموده
کرده اند شیخ نیک مسالک را تصفیات دل از غایت الهی بجهت خواطر
متفرقه جمعیتی کار بر نفی خواطر ست و شرح آن در مجلس طول تقریر خواهد
بود انجا بکه ... اختصار نموده بود بیت بی فکر دل که همه
خرم دارش نقد دو جهان مسلم دارش در هر که عمل نباشد خود و
در پای حقیقتش محکم دارش محمد حکیم قدس سره فرموده که اگر از اشکال کنند
از اعمال ظاهر و باطن دان دادیان از احوال الا مانند محاسبه خواهد بود ماییده
باعمال و عادت ابو احوال و در بحر الحقایق گوید اگر ابا کنید صفات بهیمیه
وسبعیه و اخلاق ذمیمه شیطانیه دائما ملات فعلا و قولا اینا الخیالکنند
بنفی آن و ترک عمل بدان ظاهر نفس بحمد محاسبه کنند و خواهد امر دنیوی

وترک وعقاب خواهد کرد بر قصد و فصل تا آنکه اظهار کنند لهذا انفس حقیقت
تمام موضع است از انوار اخلاق روحانی باعمال شرعیت در ظاهر و بطلان
در باطن با الخفا غایت آن انوار در باطنها دانچه در نفوس تمام است از
ظلمات اوصاف نفسانی بمخالفات شریعت در صورت و میر افقات
طبیعت در معنی شما را احسان خواهند کرد بطهارت نفس که از شعله
انوار اخلاق روح مستفیض گردد یا بتلوث روح که بظلمات نفوس و
اوصاف ردیه او میل نماید و غفران شوید نفس و طهارت بانوار
توبت و تعذیب حبس نفس در دوزخ و درکات بعد عدم لطایف قلبیه
ابلاد را جمع بمعنای وی میداد و اختیار ابطال باعبادت و اهل دنیا امکات
سکنات و خطرات و فکرات و سیر محاسبه حقیقت آیات اشارت است با
مطیعان و استحقاق محاسبت و خلع تا کرده آن اوقات خلوت دل از هوا اعراض آفات
و انفاس خود را بصبر داشتن و خیالات با کثیر تا کید و کدام اشتن و هم از انفاس قبیحه
شیخ فرید الدین عطار قدس سره بیت یکدم زخیال آن و این کار دل نیست
یکنفس نظر جمال بیجاکار ما نیست جز دیدن جمال جلیل وقت در جان تو جای در هم مرا
نشتر کار ما نیست ای درویش هر که محاسب شیرین خطرهست آنرا که در دل ...
و در هر لحظه حسابی دارد یعنی ... آینه چنین را که از تصور حسن آن معنی عکس اصل خود کیم
قدام خطره و هر نفس را حساب خواهد بود هر ان کار او زکی حسابی خود بیش گیرد و حرکات
و سکنات و گفتار و کردار و خود را محافظت کرده حاسبوا قبل ان تحاسبوا و میکرا امید
ملامت مرا صاحبان و مقاسات را زیرا که بنای محاسبه کردیم بر ملاحظه است روز
اعراض از حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم که فردا حساب من که خواهد کرد
فرمود که سر جهانم کان ... خدای تعالی خواهد بود و که بیا حاسبه علم بار کنند نهاد
وبعد میگفت تا قوت آن هنگام مرا بستر بچه کلات بدیهی و متمم که حسابم با کریم
افتاد بیت اگر حساب کنم افتاد کار خاطر از آسیب غم
آسوده داد دیگر بشارت ... است که سر که تا ایشان را مطلوب ایشان است
قدر این کلمه شبلی میدانست که میگفت بار خدایا چه باشد که تمام عالمیان بر درد
شبلی نافرمان ... که آنرا بیک بار عمی شمارد و عمی قبول میکنم
با تو هر کو هم و از تو ملتمس نیم بیت خواهم که ز سر تا بقدم گوش شوم تا تو سخن ...

کوشی ومن می شنوم و چون که در این سوره ذکر ایمان و ایقان و بعث و نشر
و حشر و بهشت و دوزخ و صلوة و زکوة و صیام و حج و جهاد و صبر و تقوی و قوت
و قصاص و نکاح و طلاق و عدت و رضاع و نفقه و ربا و خلع و ایلاء و نذور
و صدقات و دیون و بیع و رهن و امانات و قصص انبیا و معجزات ایشان و حکایات
دشمنان و امثال آن گذشت و حضرت پیغمبر ما صلوات الله علیه و مؤمنان همه
باور داشتند حق سبحانه آخر سوره را به تصدیق ایشان ختم میکند و میفرماید
و امنت باو وفای و ثنا میگوید که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون
و بعضی وجه تطبیق این نوع بیان کرده اند که حق را کمال ربوبیت ثابت
و حضرت پیغمبر را صلعم کمال عبودیت حاصل که قال الله تعالی وانه لما قام عبد الله یدعوه
چون در آیه متقدمه ذکر مالکیت و علم و قدرت که دلیل کمال ربوبیت است گذشت در
این آیه بکمال عبودیت حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه ثنا میدهد و میگوید آمن
الرسول گرویده و اعتقاد کرد رسول علیه افضل الصلوات بما انزل بدان خبری که فرو فرستاده
شده است الیه بسوی او من ربه از نزد پروردگار او از آیات قرآنی و احکام دین و حقوق
شرع و [illegible] کرده که پیغمبر ما علیه صلوات الرحمن قبل از بعثت مؤمن بود بخدای بی خلاف
او و ایمانش بتفاصیل ایمانیات بقرآن چه پیش از نزول آن برو نبود که ایمان بدان و دلیلش ما کنت
تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی ایمان بکتاب و بعد از ایمان رسول ذکر ایمان متابعان
میکند که والمؤمنون یعنی باور دارندگان از امت او [illegible] بزبان اقرار آورند و بدل
تصدیق کردند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ بود و ایمان مؤمنان باقرار و تصدیق ایمان وی
از نیرو وصال و ایمان [illegible] است که [illegible] واسطه جمال ایمان دید و ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] ایمان [illegible] ایمان ایشان [illegible] و برهان ایمان آنحضرت [illegible] و [illegible]
ایمان ایشان بحکم متابعت و ایمان پیغمبر [illegible] و حقیقت بی یاری [illegible] جهت کریم مؤمنان [illegible]
کرد میان پیغمبر و ایشان و [illegible] کل [illegible] ایشان از نبی و متابعان او گرویده اند بالله
بخدای یعنی بوجود ذات او و [illegible] و صفات جلال و افعال [illegible] و [illegible] کامله او
و ملائکته و بفرشتگان وی که [illegible] که [illegible] وی و رسل [illegible] بجا و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] با [illegible]
[illegible] و [illegible] حق است و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و ایمان بقرآن ایمانست بجمیع کتب و رسل و بفرستادگان وی که [illegible]

و بالکتب و [illegible] و وحی کرد او را [illegible] خوانند [illegible] مرتبه [illegible]
ای [illegible] که [illegible] هست [illegible] معلومات [illegible]
بود بر جمیع معلومات [illegible] اسما معلوم [illegible] سبب
[illegible] معرفت حق [illegible] اسما و صفات [illegible]
و انبیا [illegible] نیست و سبب [illegible] ملائکه اند [illegible]
[illegible] ثالث [illegible] کتاب [illegible] مرتبه
[illegible] انبیا [illegible] مرتبه
[illegible] بمواضع [illegible] دست [illegible] قدر [illegible]
[illegible] بسته [illegible] و چون یهود و نصاری [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] ایمان [illegible]
لا نفرق بین احد من رسله [illegible] میگویند [illegible] ایمان [illegible]
احد میان هیچ یک من رسله از فرستادگان خدای بلکه همه [illegible]
ادله قائمه بر صحت دعوی نبوت ظهور معجزات است و [illegible]
این دعوی [illegible] هیچ فرق نیست بلکه همه [illegible]
و [illegible] دلیل [illegible] همه ایمان [illegible]
یهود و نصاری [illegible] و [illegible] وجود [illegible]
[illegible] میان [illegible] انبیا [illegible] تصدیق [illegible]
خارج [illegible] احد [illegible] جمعیت
[illegible] فما منکم من احد عنه حاجزین [illegible]
[illegible] کلام این باشد که لا نفرق بین جمیع رسله [illegible]
[illegible] لا نفرق بین احد من رسله [illegible]
[illegible] اول [illegible] میان [illegible] رسل [illegible] بعضی [illegible]
وقالوا و گفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدای [illegible] قبول و [illegible]
[illegible] ایمان و قبول حکم [illegible]
انوار [illegible] روشن [illegible] بطریقه [illegible]
غیبت [illegible] خطاب [illegible] گفتند غفرانک [illegible]
[illegible] صفت [illegible] خود [illegible]

وجه در قرآن یاد کرده غافر الذنب و ربک الغفور و انی لغفار و یغفر لکم
و استغفروا ربکم [illegible] و مانند این بسیار است پس مؤمنان بزبان نیاز
میگویند الهی آمرزش صفت خاصهٔ تست و عزیز این وصف [illegible] و مغفرت جرمهای
گناه کاران نیست پس [illegible] آمرزش تو از ما دریغ نیست بیت اگر خواهی بلطف
در کشیده ذنوب ما [illegible] در کشیده و کر کردی زشت ما کشنود
ترا شود زیان ما را بود سود و در کلمهٔ ربنا اشارتی هست با آنکه تو پروردگار
مایی ما را بپروردی پیش از آنکه بتوحید تو اقرار کنیم پس کرم تو که ما را از
نظر تربیت بیفکنی و حال آنکه عمری شد که لاف توحید میزنیم یا آنکه ما را باول تربیت
کردی باخر نیز توقع اتمام آن میداریم ع و ما الانعام الا بالتمام و چون ذکر تربیت
دلالت بر مبدا احوال آدمی دارد و [illegible] اغراقه بوده
گفتند والیک [illegible] المصیر همه خلقان در قیامت و کشته
[illegible]
ازتست [illegible] مبداء جمله [illegible] باز گشت همه
بجانب تست ای عزیز آدمی را مبداست و وسطی و معادی و قرآن مشتمل
بر علوم این سه مرتبه است و در این آیه کریمه اشارتی بدین مراتب
[illegible]
و [illegible] و مبطوان [illegible] که انسان [illegible] در مدت
حیات [illegible] سمعنا و اطعنا [illegible] والیک المصیر [illegible]
الهدایه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
من العمل ما لا یطیق [illegible] تکلیف کاری کرده [illegible]
بلکه [illegible] که طاقت [illegible] الرسل [illegible]
قبضه [illegible] خواطر [illegible]
[illegible]

بفعل نخواهیم و حق تعالی میفرماید یحاسبکم به الله پس کو ما را بدان بگیرند
کار دشوار شود و کسی از عهده بیرون آمدن نتواند حضرت رسالت صلعم
فرمود که مگر شما همان میگویید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم
چنین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگویید سمعنا و اطعنا [illegible] اهل اسلام
از کلام سید انام [illegible] تمام یافته صفت آرامش پذیرفت و بصدق عقیدت
و خلوص نیت گفتند سمعنا و اطعنا حق سبحانه ببرکت این گفتار کار بر ایشان
سبک گردانید و این آیت نازل شد [illegible] فرموده که هیچ امتی نبود از امم
گذشته الا که مضمون این آیت بر ایشان عرض کرده‌اند و همه ایشان
ابا نموده [illegible] سمعنا و عصینا [illegible]
امت مرحومه بکلمات حضرت رسالت صلعم سر بر خط انقیاد نهاده زبان
بگفتار سمعنا و اطعنا گشادند لاجرم حق سبحانه بر آن حضرت و امت و ثنا
گفت که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون و از فرمان برداری
خبر داد که سمعنا و اطعنا [illegible] وساوس و احادیث
نفس را منسوخ ساخت بدین قول که لا یکلف الله [illegible] خدای
[illegible] نفسا هیچ تنی را [illegible] الا وسعها مگر بقدر طاقت
او و این جمله مستانفه است و بعضی از تتمه کلام مؤمنان داشته‌اند و التقدیر
[illegible] و فرمان بردار [illegible] و حال آنکه خدای تکلیف
نکند بنده را مگر بر [illegible] او و اصح قول اول است که حق سبحانه جهة
تخفیف مؤمنان میگوید که چون گفتند سمعنا و اطعنا هر آینه بعد از این
[illegible] عمل [illegible] فرمان برداری و
طاعت [illegible] تقصیر نخواهید نمود پس اگر از شما تقصیری واقع شود
و [illegible] قصوری صادر گردد مترسید که خدای تعالی هیچ نفس را تکلیف
ما لا یطاق نکند [illegible] ما کسبت [illegible]
[illegible]
لها و علیها برای تخصیص است یعنی ثواب و عقاب هر عاملی [illegible]
بعامل آن و غیر او بدان مثاب و معاقب نگردد [illegible] کسب و اکتساب
یکمعنی است و مغایرت در لفظ است [illegible] تقدیر [illegible]

بفعل نخواهیم

الکتاب بشرح جهت آن باشد که از فعال انزیادتی تکلیف در فعل نمیرود و
ارتکاب گناه بی جهد و تکلف نفس میشود و در بیان او بره کرد اکتساب
معنی کثرت هست نسبت با کسب پس او وارد در معاصی استعمال میکنند که
وقوع آن اکثر هست و در عین المعانی میگوید که ذکر الاکتساب که مبالغه دروی
از کسب بیشتر هست جهت که میل نفس باشتیاق است به نسبت شدّت انب
شهوات باشد و بعضی میگویند که کسب نسبت که برای نفع دیگری کند و اکتساب
آنکه برای خود سازند و فایده خود خواهند پس از آنکه بحجوم مشغول است
اشارت و منهم دکعطیه الحساب و آنکه بنفع دیگران میکوشد بشارت
میدهد که لها الثواب   بکوش تا ز تو نفعی بدیگران برسد   که هرکه
سود رساند زیان نخواهد کرد   و جمعی میگویند که این آیتها اکتشف شب
معراج فرود آمد و در تیسیر مذکورست که شیخ حسن بصری و ابن سیرین
و مجاهد بروایتی از ابن عباس برآنند که تمام قرآن را جبرئیل بسید انام
علیه السلام فرود آورد مگر آیات آخر بقره که شب معراج بی واسطه بر حضرت
مصطفی صلعم نازل شد و در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که حضرت رسالت
صلعم در شب معراج سه چیز عطا فرمودند یکی نمازهای پنجگانه دوم خواتیم سوره
بقره سیوم آنکه گناهان مهلکه مومنان امت یا مرزیده شد یعنی کبایر کسی را
از امت عالی همت آنحضرت که صدف سینه درج گوهر ایمان ساخته باشد و ساحت دل
را از خاک و خاشاک کفر و شرک بپرداخته باشد مغفرت زده فرمایی کرد اند و این
حدیث متضمن کلام ساقست امام ابو اللیث فرموده که این روایت در قصه معراج
است و از رشحات کلمات صاحب ینابیع چنین فهم میشود که چون صدر مسند امامت
را بر براق کرامت سوار کرده از حرم خانه معظم بحرم بیت المقدس بردند و سیه
اصفیا انبیا با رز ثانیا علیهم و هم لیه فحوای کلام واسئل من ارسلنا من قبلک من
رسلنا مکالمه فرموده از انجا قدم بر معارج احترام نهاده بمعارج اجلال و اکرام
بر آمد و از اقطار سماوات متوجه ارکان ملکوت شد
بزیر قدم در نوشت   یکدم سوی بام گردون گذشت   معتزان املاک همنشین را
عالم پاک از نهمار افلاک بر نظاره جمال جهان آرایش بر شارع انتظار نشسته
خطایر قدس و مجاوران منازل انس با حوران بهشت و غلمان گلزار بهشت

بتماشای

تماشای دیدار دلبر و شاه راه آسمان سر زده   حور بر داشته چشم
کشته بر وی عرص از فشان دراه   سدره و طوبی سوی پایه او چنان   سجده کنان
در شب قدری چنان بر خواجه کاینات صوامع سموات و مجامع کرامات فلکی
و غرایب مسیرات کواکب و عجایب حرکات ثواقب تفرج فرموده و حجابات نوبت
قرب و عزت و مرکبات بلاد بعید و بحشت و اصناف منشورات اهل وفاق و انواع
عقوبات ارباب شرک و نفاق را مشاهده نموده   علم بر جرخ الطلس کشید
علامت جهات منقش کشید   او در آنجا که نه مکانی نه زمان میاید امده کرم مترقی
انهان که امت میفرمود تا نه نرگس بجشم فتنه که در حین مازاغ البصر و ما طغی بی روش
ما قنه بود نظر التفات براه نمی افکند و بجا بانقضا زهرای شهود منقصه
گشت و براق بجف کاهی را بنجیلی تمام میراند تا بحدیکه روح الامین از رعایت طریق
موافقت باز ماند   چو جبرئیل الم کابین را دید بس گشت   سناد سبز و نه
میکائیل را گفت   سرافیل آمد و بر بردت اندش   بر هو مع جانز دفرف بهاندش
القصه عنان کلیه همه باز کشیده تا وقتیکه بدر رفیع قاب قوسین رسید وانهرچه جهة
میجاور نکث مبلوح اوادن فیه منزل شد   خیمه برون زد از حد جهات
پرده او شد متق نور ذات   تیر کی هستی از او دور گشت   پرده کی برده ان نور گشت
خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب در رسید که ای مطلع کوکب رسالت و ای جلال
جامع عزت و جلالت چندین بوادی و مراحل طی نمودی و بسیار از مقامات و منازل
قطع فرمودی عجایب نوری و غرایب ناری دیدی و مساکن سفلی و مجاد مراتب علوی
تماشا کردی تحفه بارگاه کبریا و هدیه درگاه عز و علاجیه آوردی سیده عالم صلی الله علیه
وسلم زبان بثنا بر گشاد که التحیات لله که درو تحف بنی آدم در آن و بر این تحفه که آنحضرت
را شایسته نیست دست عجز جز دعا و ثنا نمیرسد خطاب مخطب عزت در رسید که ای
مالک ممالک فصاحت و سالک مسالک بلاغت چون قدم مبارک بر بساط قرب بارگاه الوهیت
نهادی زبان از خطبه ثنای ملجادی که خواجه گفتا الهی کرمی پنهان فصحای عالم
و بلغای بنی آدم دعوی نطق افصح کرده اما ما در این مقام حیرت هم خاموشی برده ان نهاد
مارا ازیشست لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک چون خواجه ادب نگاه داشت
لطف بیکران او نیز او را نگذاشت گوینده آواز جبرئیل بعد رسید که ثنا یکی خلاونه نعت
باو در وقت مفارقت وصیت کرده بود و تنا کفتن واجب است که الهام المجید لعظمت

سید بشر رسید این کلمات عالی‌شان بر زبان مصالح بیان وی جاری شد یعنی که
التحیات لله والصلوات والطیبات یعنی [illegible] بر شما [illegible]
که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته [illegible] بر تو باد و [illegible] ارحم الرحمین بنده را کرم
سرخوش شد و خواست که مفلسان امت که حاضر نبودند که [illegible] بی‌نصیب نبودند
از فیض این مجلس [illegible] فرمود که السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین دیگر باره خطاب کرد ای محمد [illegible]
در علینا در میان چیست گفت الهی [illegible] و بیرون [illegible] حال را دارم که
انعم خاص بندگان [illegible] که از ایشان فراموش کرده است چون
دوستی ادا کرم کوم است می‌خواهم که همه آن مفلسان ساخته شوند [illegible]
اشارتی مشتمل بر خوشی ولسوف یعطیک ربک فترضی [illegible] ملایک
از ملاحظه [illegible] و مشاهده شفقت محمدی بزبان [illegible]
گفتند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله پس حق سبحانه [illegible]
خود داستان [illegible] فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه [illegible] صلی الله علیه وسلم
کرد [illegible] گفت [illegible] که [illegible]
قبیله دل [illegible] ایمان [illegible] ایشان
الادی [illegible] گفت والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته [illegible] ابن عباس فرمود که امید
[illegible] است که ارحم الراحمین عذاب نکند [illegible] بر ایشان [illegible]
آنست که حق سبحانه پرسید که یا محمد امت تو در قبول حکم چگونه‌اند [illegible]
فرمود که خدایا ایشان [illegible] سمعنا واطعنا
پس خطاب [illegible] لا یکلف الله نفسا الا وسعها [illegible]
بقدر طاقت و جزا دهم [illegible] طاعت بقدر طاقت فرمودن [illegible]
از کار زیادت فضل [illegible] الامین [illegible]
تا بدهم بخشش [illegible] حاجت [illegible]
وکی [illegible] حضرت رسالت [illegible] کرد و گفت [illegible]
لا تؤاخذنا ان نسینا [illegible] فراموش کرده [illegible]
او اخطانا یا خطا کردیم [illegible] فراموش کرده [illegible]
یا خطا کردیم در عمل [illegible]

که بین اثنین [illegible] مواخذه از او جمله است و گفته‌اند اینجا مواخذه بین اثنین
است [illegible] معنی که گناه [illegible] کسی است که امانت [illegible] مواخذه
بر اخذ خود [illegible] کتاب [illegible] تفسیر [illegible] حق سبحانه مواخذه کند
[illegible] گناه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ید [illegible] دست [illegible]
[illegible] عفو [illegible]
و ایراد لفظ [illegible] مناسب [illegible]
چیزی فراموش کرده‌اند [illegible] ما در [illegible]
عقوبت [illegible] از طیبات [illegible] حرام گشته حق سبحانه
بجهت کرامت [illegible] و [illegible] العلم داد
تا [illegible] نسیان و خطا [illegible] خواست و گفت
خدایا مواخذه مکن ما را [illegible] خطا [illegible]
[illegible] نسیان و خطا [illegible] طلاق [illegible]
سبب [illegible] خطا [illegible]
[illegible] و لا تحمل علینا اصرا [illegible]
[illegible]
[illegible] سخت [illegible]
ما [illegible] الذین من قبلنا [illegible]
که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری [illegible]
[illegible] یهود [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] یهود و نصاری [illegible] اختلاف [illegible]
ایشان [illegible]
ایشان [illegible] قد [illegible] الحدید [illegible]
که یهود [illegible]
بر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عبادت باری

اطلاع یابد و نصاری را امثال این شبهات بسیار بوده و از جمله آنکه حق سبحانه در وقت
رفع عیسی بآسمان حکم کرده که بر حواریین که برکزیدکان ایشان اند اجابة عاملین تا شبیه
عیسی بر وی افکند پس یهود او را بر دار کشیدند و دیکر تجرد و ما نزول و ترک [illegible]
و سایر ریاضات و مجاهدات ایشان بسیار است پس حضرت پیغمبر صلعم
بحکم و یضع عنهم اصرهم این بار از کردن امتان برداشته و ایشان را از [illegible]
شاقه باز داشت و ارادت بعثت بالحنیفیة السمحة البیضاء لیلها کنهارها
[illegible] فرموده که چون بنی اسرائیل را حاجتی بودی
بزبان واسطه از حق تعالی می خواستند و حضرت موسی گفت ادعُ لنا ربک و چون
نوبت بدین امت رسید رفع وسایط فرموده و گفت ادعونی استجب لکم [illegible]
کاهی کرده ندای بایستی که مکلف مدتی بکذارد تا توبه ایشان مقبول کردد و این امت
چون مقارن کناه شد امت روی بتاب آورد تائب باشد که التائب من الذنب [illegible]
منبع توحید شیر و ابن شاه و بلا رب شرکه ما قیل میشود که لحضرت الا الله
این امت را باشراق انوار توحید اختصاصی داده اند که در مرآت [illegible] جمال
وحدت تجلی بینند و شبها بی مشاهده با تجلی نور واحد بینند که تقدر صورت
یکی است [illegible] محققان گویند امر شهود افعال و صفات [illegible]
است که سالک را در مجلس مجهول بی محجوبی دارد و هیچ یا دیکران [illegible]
پس طالب توحید پیش رفع نقاب انانیه و کشف حجاب هستی موهوم خود منظلب
تمام انتقام منان حقیقی [illegible] توحید بنا کرد و وجود یهود و نصاری [illegible]
افعال و صفات محضه [illegible] بکرست ای [illegible]
و لا تحملنا [illegible] ما لا طاقة لنا به [illegible] نیست ما را [illegible]
ما لا [illegible] و ما [illegible] طاقت نیست [illegible] و افتراق
مرفوع [illegible] باشد بر ما مداومت بران و در عرف [illegible] که
طاقت [illegible] و غرض [illegible] طاقت [illegible] مقصود [illegible]
و [illegible] طاقت [illegible] نزد [illegible]
[illegible] مکن و کویند [illegible]
و [illegible] طاقت کشیدن آن [illegible]
یا عذاب و عقوبت [illegible]

کردانیدی یاد درین جمله الحکم کرده و در آن عالم عذاب نیران یا سینه [illegible]
شهوات که شیطان بر بهانه آن تسلط تمام یافته و پیغمبر آدمیان بزرکان گفته اند بدترین
دامهای شیطان شهوت است و درین دام شهوانی جسته کرم که [illegible]
بیت نیست از شهوت بتر در آفات دهر نشنیدی از خوب بتمامید شر میل شهوت
کر کند دل را و کور تا نماید کرک یوسف را نکو کرکه را چون یوسف مصری نمود
یوسفی را چون نماید ز شهود بندهٔ شهوت بتر نزدیک حق از غلام و بندکان
مشترق [illegible] بنده شهوت ندارد خود خلاص جز به
فضل ایزد و انعام خاص هر که شد در بحر شهوت سرنکون او [illegible]
و سکون در [illegible] و آنکاه اوست جبر و جور نیست یا عشق
که [illegible] عاشق [illegible] فرموده که اکر خدای تعالی
[illegible] بست [illegible] عاشق [illegible] عشق
عذاب [illegible] که [illegible] اختیار که
خدای تعالی اهل اضطرار [illegible] مخصمة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم [illegible] که اکر شیخ [illegible]
[illegible] که کناه [illegible] عشق [illegible] نیست که کناه [illegible] و در
[illegible] ما لا طاقة لنا به عشق [illegible] عشق مخلوق [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible] محبت است [illegible] نیست عشق [illegible]
رنج است [illegible] عشق [illegible] و عشق او سبب کمال العشق
[illegible] عشق [illegible] بیت عشق آن [illegible]
[illegible] عشق [illegible] نا [illegible]
[illegible] عشق [illegible] کنون [illegible]
[illegible] ما لا طاقة لنا به [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] ما لا طاقة [illegible]
مشغول [illegible] عبادات [illegible]
محققان کویند [illegible] طاقت [illegible] محبوب [illegible] المحبوب
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible] عقوبت [illegible]

سازند ولیکن شریرتر طرز روی محجوبان بیت هیچ محنت نیست از دوری تو هرچه
خواهی کن ولیکن آن مکن طاقت دوری ندارم پیش ازین پیش از نیم پسر وما ملکین
مناجات چنین هست انس که لا تحبسنی بالتلاقی ولا تمتحنی بالفراق پس چون حضرت پیغمبر
صلعم این حاجتها خواست و همه بشرف قبول اجابت نوشته یافت فرکاه امت پیش آورد
و گفت واعف عنا و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیهای ما واغفر لنا و
بیامرز گناهان ما وارحمنا و بخشایش بر ما بقبول طاعتها ما یا بر بپذیر فی
تفضیلات ما در عبادت توانستیم ... تو نگاه دارنده و دوست و پادشاه و کارساز
و یاری دهنده ما یعنی فانصرنا پس یاری ده ما را بجهاد و حجتها بندگان خود
ما یعنی دهند علی القوم الکافرین بر گروه کافران یا بر دلها بگرو سوسه کنند و نزاع
بیندازند ... النصرة الحقیقة ظفر هست بر کفار بالظهار حجت بر ایشان و بر همه اند
که چون معانی جمیل این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در بعضی روایات هست که چون
صلوات الرحمن علیه این دعا میکرد و ملئکه بر آمین میگفتند و حق تعالی
میفرمود ... کلمات هست ... رحمت ... اجابت ... محقق
در جواب ... نسیان وخطا مواخذه مکن خدای تعالی قبول فرمود و پیغمبر از آن
خبر داده که رفع عن امتی الخطاء والنسیان و چون گفت بار گران بر ما منه یعنی از تیغ
آمده و در مقابله تحمیل ما لا طاقة لنا بر ... مقرر شد که ... الا بما لیس
چون عفو طلبید ... و یعفو عن السیئات ... چون مغفرت خواست وعده آنکه
یغفر الذنوب جمیعا روی نمود در طلب رحمت بشارت و کان بالمؤمنین رحیما در تو روش
جست و چون نصرت را طلب ... وکان حقا علینا نصر المؤمنین یاد است ...
اللهم عفو کن ... زمانه ... رستخیز کرده ... مغفرت روزی کن ...
حمایت خود نگاه دار ... و مبر ... بر ما بخش یعنی ما را در همه دوزخ
بجز ... سنگسار مکرد ... عفو ... شرح ...
یاد هذا ... حضرت ... و یحسن بر عقاید ...
آمین ... کنی ... عفو کن ... و رحمت کن ...
... میزان ... عفو ...
و فی مغفرت ... در ...
قیامت تا ... یا ... سلامت ... بجنابی ... عفو کن

یا محو کردان

یا محو کردانا ار وجود موهوم ما و مغفرت از زلالی دار یعنی بپوش ما را با نور وجود بیزوال
خود و چنانکن بر ما باکیه غایب سازی ما را از ما در وقت شهود تو تا خلاص یابیم
از شرک وجود خود بیرکت ظهور وحدت وحدت وجود تو ع دوری بنما و وجود
خود را زیاد بیر یا عفو کن بر اعلام ... انت ربنا و بیامرز ما را با ظهار
انوار هویت خود بیما و رحمت فرمای بر فیض ... و سلب ... کار ما
در محو وجود و یاری دهنده در نیل مقصود پس یاری ده ما را بر ...
در رفع کفر و خیالات ... که مانع اند از مشاهده جلوات یکانکی یا عفو فرمای
سیئات افعال و صفات ما اکر ... فعال صفت توان ... و بیامرز کناه وجود
ما را که الکبیرة ... ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب و رحمت کن بر ما ... موجود
موهوب حقانی بعد از فنای رسوم و لوازم نفسانی و چون تو متولی امور ما یی
پس نصرت ... که وجه ما از ... نقوش ... صفات و ظفر بخش بر شیاطین
اوهام و خیالات که بظلمات نیرنکها ... تو ... ما را محجوب
میسازند ... حضرت تو ... مانع اند از ایمان بصفت وحدت و وحدانیت
تو یا محو کن صفات ... بصفات مطهر مقدس خود و بپوش ذات مجازی
ما را ... حقیقی ... رحمت کن ... لطف
... باقی ... ما را ... بستان ... دولت
ازینو ... بیت رحمت ...
کن ... و آیه ... حیثیت ...
متوالی سوره فاتحه را صفت جامعیت هست این دو آیه را نیز سمت جمعیت
کار ... سلک انتظام یافته ... چه در حدیث امام مسلم
فضیلت ... که ملکی ... حضرت پیغمبر ... صلوات الله علیه ...
رسانید که خدای تعالی ترا دو نور عطا کرد که هیچ پیغمبر را نداد یکی فاتحه دوم یکی
خاتمه سوره بقره ... سبع ... متضمن آنست
بر ... آیات سبع که فاتحه مشتمل بر آنست ...
از لوامع حکمت ... فاتحه و خاتمه ... بر سلطنت ...
سر ... بشر ... قابلیت خود ... که
داعیه ... از ... در ... مطالعه ...

مناسبتیست و لایق والله اعلم بالحقایق در معالم التنزیل باسناد آورده است از
حضرت رسالت که حق سبحانه کتابی نوشت پیش از آفریدن آسمانها و زمینها بدو هزار
سال و از آنجا دو آیه که سورهٔ بقره را بدان ختم نموده نازل کرد و [illegible]
آن دو آیه در هر خانه که سه شب [illegible] و شیطان بدان نزدیک آید و [illegible] هر خانه که سه شب
متوالی این دو آیه تلاوت نمایند شیطان نزدیک آن خانه نگردد و در بحر الحقایق
گوید حدیث متفق علیه صحت اوست که هر که در شب دو آیه از آخر سورهٔ بقره بخواند کفایت
کند مقاومت خود را [illegible] و باز دارند و مهمات او بسازند و در روایتی هست
که قرائت این دو آیه در هر شب مجزی است از قیام تمام از شب و در حقایق القلوب آورده
علی نقل کرده است که نمی پنداریم و گمان نمی برم کسی را که خرد او [illegible] باشد و شب
بخسبد پیش از آنکه دو آیه آخر سورهٔ بقره بخواند و در [illegible] الاحادیث از ابی
هریره روایت میکند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که در [illegible] است از قرآن که همه
مرضها را شفا [illegible] آمن الرسول
تا آخر سوره و در کتب خواص آیات و سوره آورده اند که هر که ادمان نماید [illegible]
این دو آیات [illegible] شود و شرط [illegible]
منتفع گردد و [illegible] آمرزش [illegible] حرام
یابد و حق سبحانه او را احسن یقین و آرام دل بخشد و [illegible]
نویسند و در آب چاه شیرین [illegible] محو کرده آن آب را [illegible]
بیاشامند قوت حافظه زیاده گردد [illegible] جعلنا الله من
المتهجدین بعطایه و المسرورین بشرف لقایه بحرمة الخلص من انبیایه
المصطفین من اولیایه و عباده الصالحین من اهل ارضه و سمایه

سوره آل عمران مدنیه و هی مائتان آیة

سوره آل عمران

سوره بزرگوار است متضمن احکام و اخبار و منطوی بر حقایق و معارف
بسیار [illegible] این سوره [illegible]
انفال و قبل از نزول احزاب [illegible] طول [illegible]
و [illegible] بر ترتیب نزول [illegible] و السوره [illegible]
[illegible] از این سوره [illegible]
للناس و هدی و موعظة للمتقین و تسمیه او به آل عمران جهة ورود آن لفظ [illegible]

رسالت صلعم با سورهٔ بقره در یک سلک انتظام داده و هر دو را زهراوین خوانده
چنانچه در حدیث ابو امامه وارد است که بخوانید زهراوین سورهٔ بقره و سورهٔ
آل عمران را [illegible] ایشان بیایند روز قیامت چون دو ابر سفید یا دو
سایبان یا دو طایفه از مرغان صف زده [illegible] آنست که [illegible]
در سایهٔ دولت خود جای میدهند و حجت میارند پیش صاحب خود [illegible]
و حاصل ایشان تا وقتی که عذاب [illegible] باز داشتند و هم فردوس الاخبار آورده
که [illegible] بقره و آل عمران را [illegible] دو سوره درخشنده روشنی بخشنده
و روز قیامت بیایند بصورت دو فرشته شفاعت کنند صاحب خود را [illegible]
که بهشت در آرند و در ریاض الجنان هم از کتاب فردوس نقل میکند که هر که سورهٔ
آل عمران را در روز جمعه تلاوت فرماید خدای تعالی بر او صلوات فرستد
و ملایکه [illegible] تا وقت غروب آفتاب [illegible]
[illegible] که این سوره را روز پنجشنبه یا شب دوشنبه یا شب دوشنبه
بنویسد [illegible] ادای قرض [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] کشته [illegible] تمام حاصل آید و برکة در اسباب معیشت و [illegible]
و ابن عباس اهل فاقه را [illegible] این سوره ترغیب نمودی [illegible]
[illegible] و امام [illegible] در رساله [illegible]
منافع بغایت و فواید [illegible] این سوره مرتب می سازد و محقق است
که در حصول مقاصد از کتاب [illegible] اهل [illegible]
[illegible] مطلوب خویش خواهد یافت [illegible]
باستان کریم و وجه انتظام این سوره بسورهٔ بقره آنست که افتتاح بقره بذکر
قرآنست و اختتام [illegible] این سوره نیز بقرآن [illegible]
در مفاتیح الغیب آورده که [illegible] سوره بقره [illegible] اصولیه که در توحید
و نبوت و معاد [illegible] قصه موسی و دوم [illegible] بیان
میکند [illegible] قصهٔ عیسی [illegible] نصاری [illegible]
[illegible] الله لا اله الا هو [illegible] نزل علیک الکتاب بالحق
[illegible] عذاب شدید [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] آن حضرت [illegible] فرقه

بود یهود و نصارى و مشرکان مخوی سورهٔ بقره غالباً تمهید یهود است با سلام و مضمون سورهٔ آل عمران تمهید نصارى و مشرکان پس ایراد این سورت بعد از آن ملایم و مناسب نمود والله الهادی الی المقصد فی المقصود . . . .

بسم الله الرحمن الرحیم الم مباحث حروف مقطعه عموماً و الفجه از معانی و اشارات تعلق بیش کلمه داد خصوصاً بر سبیل استیفا در جلد سورهٔ بقره سبقت کرده آنچه تکرارش مودی باطناب باشد قطع نظر سلمی فرموده که حروف مقطعه بزبان اشارت صفت وحدانیت و فردانیت و دیمومیت حق سبحانه می‌کند که قیام او بنفس خود و استغنا از ما سوی بغنای ذاتی والله الغنی و انتم الفقراء از عین المعانی منقولست که این حروف دلالت بر معانی که بازاء آن وضع الفاظ نکرده اند ندارد نه معانی متعارف است مثل که و علم و ما اقتدار آن جمیع حق سبحانه که الهام نامتناهی است و صفتها له که غیر او بدان مطلع نیست این حروف بر بعضی از آنها اشارة میکند لا یعلمه الا هو و تردید اعلم اشهر وجوه در الم آنست که انا الله اعلم و معنی آنکه در بعض جای نحو باشد که منم خدا و ندی که میدانم قول نصارى و سوالات و اختلافات ایشان بدانش من محیطست بجمیع وجوه مشکلات آنرا و بقول امام تورمیزی شیء او ما بعدا اوست الف مشیر بلفظ الله است و لام بکلمه لا اله الا هو و میم اشارت بر الحی القیوم و حقایق القرآن فرموده که الف از عالی‌ترینت است و لام از لطف و میم از ملک و همه احد احد حیة منزله شوب و علة و صفتا و منهم لطیف و لطف منهم تنبیه اهل معرفت معرفة و منهم ملک و ملکه من مقته سرائر التصوف لا بتدا و منتهی از تنوعها اشها امام قشیری قدس سره میفرماید که الف فیاضست بر کفایت و همه بیان و عموم احاطه بر آنکه ایشان در قید خفتند که فتنوما نده بطرف نیستند و صلاح خود دست نبوت لام لطف خفی اوست بامتو سطان که بجفیات الطاف اصناف عطاف از حضرت کبریا بایشان میرسد و ازان بجنوند و میم موافقت جهان تقدیر است بمنطقات اولیا و منتهیان که محو اثبات در یم از دیرا بت جز مراد ایشان که بحقیقت مراد الله باشد نباشد و هم از ایشان منقولست که فوایش عزیز بانی بیش سه حرف که مخاطب باو بخلاف عادت مراد آنست که از لمحه ی مستعار دانسته حرف سینه مستمع میرید تا آینه دل از زنگار فکر و اندیشه پاکیزه

کشته

کشته و بسمحل اسرار غیبی ایشان که بمعنای ده جمعی منطقه سورة اسرار الشهود جلوه جمال غیبی بد بداند که تا مراتبه روشن و شناسند بصورت مطلوبه ایشان رسوله یافت کعشق تو ای جمال مجید بعشق و کفت که ما قد لجمال آینه باشیم آینه الله اسم تعداد است حروف و الطیفه ایراد د مضمونش آنکه الف اشارت بلا نهایت است و لام اول لطف و ثانی به لقا و بما دلالت کند بر تنبیه سرور بلکه بیداد باشید و بدانید که هر که بر لطف الله رسید هم بلطف و کالای الله رسید و اگر بلطف او جاب هیبت از میان برداشتی زهره تمامی و صالح و داعیه تملنا تیجا که ذات

مو کیمیا تا دولت و صلت هوس باشد مرا با تمنا ای لقا ی جون تو کسی باشد مرا

معتقد اهل تحقیق آنست که سالک دل اهل خدا باشد احسانیم یعنی تا رب الغربت بند صادق و مشوق شناسنی تجلیات و تشوقیات صفات قال هیبت تشویق و چیزها و بجز بنام بسر مرتبه منزل سعر رسند و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله مصداق از قرآن آیتست و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله محمد راه را بمانی بطرح جمع بیشتران در سبب نزول صدر سورهٔ آل عمران چنین گفته اند که شصت یا هفتاد نصاری نجران بحضرت رسالت صلعم آمدند تا ظاهر کنند بتقیضا روش ثالث ثلثه روشن سازند و بر کلمات برطایل و هذیانات باطل خود برهان اقامت کرده زمام اختیار در کف کفایت سنن نهاده بودند که عاقبت که عبد المسیح گفتندی و امیر و صاحب تدبیر بودی دوم سید که او را ملجا و مآب اصحاب دیده انستی و امام حبر و شرایشان بود و تعلق داشتی و اسم علم او ابهم بود سیوم حادثه علقمه که از احبار و کتاب کوی بود و ایش و هدان هر زه در ای ایشان بتقد احکام انجیل مختص و فرقه ای هر قسیس و جاثلیق و جمیعی کرد ندی و فیصل و صیت علم و ادب و درد الحضرام غلام نمودندی و در کنیسها بدعای تستجاب واندیشه ها سوی ایشان اکنیسها امید بد و خشی القصه از بنی جماعت بظاهر جامه پنهان الخبرة الحسنة بمجلس بصحبه رسل درآمدند و بتعظیم تمام سلام تحیة رعایت نمودند پیغمبر صلعم تا دیگر کار دوبطا ایشان هنوز دوی ناز ادا کردندی و سید کلمه جلوه کلام مهمتیمان جواب بیجلال ن در وبرد که حضرت خلیجه ما علیه صلوات الله فرمود که احکام اسلام قبل کند بحکم دیا بحثها را بیش یا مار بگام عصیوا شیعه ها هم و احوالهم و اینکه کفتند ما پیش از شما بدین تبدیلات و دعوی

رسالت تو خاتمه اسلام بر دوش و حلقه قبول دین الهی در گوش داشته اند حضرت
جواب داد که شما را خوردن لحم خنزیر و نسبت حضرت الوهیت بزن و فرزند از سلوک راه
دین و اتباع منهاج حق و یقین باز داشته است گفتند ما در نسبت فرزند به عیسی علیه السلام
محتاج بدلیل که عیسی را پدر ... نیست پس پدر او کیست پس رسول خدای فرمود که شما این
هست که خدای عز و جل قائم بربوبیت و بهیمنه الهی را متصف است شما چه میگوئید است
هر آئینه شریعتها خواهد هوشیت بعلیه کل من علیها فان خواهد پوشید و دیگر گفتار
شما دانید که خدای را فرزندی و نگاه داشتن و روزی دهنده است و عیسی را قدرتی
محافظت عالم خلق و امر نیست و هیچ روزی داران جن و انس نبوده و نیست نصاری
بزبان فصیح بقبول این سخنان تصریح نمودند دیگر باره حضرت نبوت پناه
پرسید که شما اعتراف میکنید که تصویر خلق و نگاه داشتن صورت مسیح در رحم
مریم ... بوده گفتند آری که در مذهب شما خوردن و حدث کردن و انتقال
بحالات او ... توان کرد گفتند ... مسیح ... بدنیا آمد ... و ...
جای ... و در مدت چهار ماه بود بعیسی چنانچه سایر نسوان باشند و ... ولادت
چنانکه دیگر زنان زایند و بعد از شیر مریم در ایام رضاع پرورش یافت و بعد
از فطام بشراب و طعام استمتاع نمود گفتند بلی دیگر باره حضرت فرمود که غالب
فرزندان بصورت پدر باشند و عیسی بصورت آدمی بود گفتند آری پس گفت شما
مقر هستید که ذات آفریدگار مصور نیست و جسم و عرض و جوهر نبوده و از
طبایع مختلف ترکیب نیافته و از قوت و ارواح ترتیب نگرفته ترسایان را رسالت
شد ما نشستند که از دلایل واضحه و براهین لایحه از عالم غیب بر آن حضرت
فایض میگردد صلاحیت مصلحت دلیل جزیه بر حق خود گرفتند و منکوب و مغلوب
بمنزل و مستقر خود باز رفتند و هشتاد و اند آیت از اول این سوره نازل شد چون
منازعه ترسایان گاهی در الوهیت عیسی بود و تارة در نبوت محمد صلوات الله
علیهما اجمعین اول دلیل الوهیت فرستاد و گفت الله نیست هیچ معبودی مر او را
بر حقیقت الا هو مگر خداوند تعالی که ذات او از عروض تغیر و تبدل مقابل است
بخلاف عیسی علیه السلام که سمات تغیرات بر صفحات حالات او ظاهر بود الحی
زنده که حیات هرگز از ذات او دست القیوم پاینده که قیام هر چیز بدوست شاد
با آنکه عیسی ... بود و مرگ و فنا بر او رواست پس الوهیت او شاید الهام

ابو اللیث آورده که بجای الحی القیوم در توریة اهیا شراهیا وارد است و این صحاح اهل
جواهر شد که چون از عرفه شدن فرستند ... و اسم ... متوسل شوند و شده از جواهر و قضا
این دو اسم در تفسیر آیة الکرسی ... و بعد از ایراد دلیل توحید که الحی
و القیوم ... هست بیان اثبات نبوة پیغمبر ما صلعم میکند بدین کلمات
که نزل فرو فرستاد بر سبیل ... علیک بر تو که محمدی الکتاب قرآن را
بالحق براستی در اخبار و درستی در احکام و ... بصواب و حکمت مصدقا
در حالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آنکه در پیش او بوده و ان
موافقت در توحید و نبوة و بعضی از احکام شریعة باشد و انزل و فرو فرستاد
پیش التوریة توریة را بر موسی علیه السلام ... و لفظی
عبری و جمعی ... تکلیف کرده عربیست و ... بود کرفته اند ...
کردن باشد ... و روشنیست توریة را روشن گفت زیرا که آن کتاب ...
دلها بوده کما قال تعالی و ضیاء و ذکری و ... اشتقاق او از توریة ...
بمعنی پوشیدن باشد و وجه تسمیه آنست که اکثر کلمات توریة معاریض
است و ... تصریحات کمتر واقع شده مگر در احکام و آنکه معاد و روشن
و معرفت ایشان مبنی بر تجرد ... است چنانچه در تفسیر ...
کذشته ... معنی ... بوده که الانجیل و دیگر و فرو فرستاد هم ...
انجیل را بر عیسی علیه السلام تمام آن هشت هزار و چهار صد و بیست آیت
او لفظ ... است ... گفته اند ... انقلبیون ... و معنی آن
است که ... بوده باشد و ... بر عیسی علیه السلام ... و جمعی
... آنست که ... اشتقاق ... و آنکه اصل ... معنی انجیل
آن باشد که ... اصل بوده در دین عیسی علیه السلام و بعضی ...
... است ... بواسطه ... انجیل ... توریة
... بکسر ... و آنکه نصاری ... تشبیه
... این دو کتاب ...
من قبل پیش از فرستادن قرآن ... بوده ... این دو کتاب
هدی للناس ... حق و دین ... دو کتاب ...
ما سوی الله ... یهود و نصاری ...

وعزّ بر میکند و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابها بیکیک که جدا کنندهٔ میان حق
و باطل یعنی فرقان بعد از کتب ثلثه بجهت آنست تا شامل همه باشد ما عدای آن از کتب
غیبت و ادریس و صحف ابرهیم و زبور داود علیهم السلام اعلام حال ایشان را ذکر
فرموده که مراد از فرقان معجز آنست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی کاذب
و صادق بدان متمیز میشده یا فضل میان حق و باطل در امر عیسی و غیر آن که قوم
با اختلاف کرده‌اند و آن فضل بقرآنست پس فرقان قرآن باشد و ذکر او بعد از وصف
بنهایت کتب بجهت آنست که در فضل مقدم بوده در نزول مؤخر و آنکه مرتی از تنزیل
و نازل را با انزال او وجهی دادند رفتن بنزول او از لوح محفوظ بآسمان دنیا و فرود
آمدن از بیت العزة بحضرت رسالت صلعم آیة آیة و سوره سوره متفرقه بر حاجت
و ضرورت تا فرا گرفتن آسان باشد و محافظت بر سبیل سهولت میسر شود و تکرار
او بیشتر است بملاحظهٔ فضل و شرف و تعظیم و تکریم او و بر سایر کتب [illegible]
[illegible] و انجیل است و متمیز [illegible] معجز که [illegible] است میان راست و [illegible]
و گفته‌اند همه آیه تقدیم و تأخیری هست یعنی هدی للناس متعلق بفرقان دار
که او نیست با عمل آید و مومنان ان الذین کفروا بدرستیکه آنان که کافر شدند
با آیات خدای که قرآنست کما قال ایضا آیات بینات یا کفر [illegible]
[illegible] که هر یک از ایشان [illegible] وحدانیت حق که در آفاق
و انفس بیان [illegible] چون از روی عناد [illegible] ایشان راست
عذاب شدید عذابی سخت [illegible]
فرموده که [illegible] آیات کرامات و [illegible] منکران آن [illegible] میشوند و
مدعیان [illegible] ابطال آن میکوشند [illegible] عذاب سخت [illegible] در حین
[illegible] که ایشان [illegible] و الله عزیز و خدای غالبست و قوی یا عزیز
ذو انتقام است [illegible] اظهار معجزات و اولیا را بکرامات و انتقام
خدا و [illegible] عقاب [illegible] مکافات کنند ایشان بر شرک و
طغیان [illegible] که بعد از تقریر توحید [illegible] ذکر
اثبات نبوت و انزال کتب بیان میکند [illegible]
از اعراض و تعطیل [illegible] چون نزول این آیات [illegible] نصاری بود و ایشان
دعوی ثالث ثلثه میکردند [illegible] الوهیت عیسی بعلم و که اخبار از غیوب

بود

بود و بقدرتی که در صورت احیاء موتی ظهور مینمود استدلال می
جستند آیة گذشته بلفظ الحی القیوم که صفت الوهیت است و عیسی را ثابت
نبوده بنای تثلیث ایشان در هم شکست و بدین آیه دیگر آن دو شبهه را
که دست آویز ایشان بود دفع میکند و میفرماید ان الله لا یخفی علیه شیء
لا یخفی پوشیده نشود علیه بر وی شیء چیزی که کاین باشد فی الارض نه
از سوافل و مرکبات و لا فی السماء و نه در آسمان از بسایط و علویات یعنی علم
الهی محیط است بهمه معلومات و علم عیسی [illegible] حاصل بود
و آن نیز بتعلیم ربانی پس بحسب آن علمی ناقص مستدل [illegible] شبهه الوهیت
او [illegible] گفته‌اند تخصیص ذکر آسمان و زمین بجهة آنست که ایشان بنسبت
با مخلوقات اعظم اند و آثار ایشان در جهان بیشتر است [illegible] احاطه
علم حق است بهمه عالم الا چون حس از آسمان و زمین تجاوز نمیکند
ایشان را بذکر اختصاص داد و تقدیم ارض بجهة ترقی است از ادنی باعلی
و چون ثابت شد که علم عیسی دلیل الوهیت نتواند بود دفع شبهه ثانی
ایشان که قدرتست مینماید هو الذی اوست خدائی که عالم است بجمیع
معلومات [illegible] است که بقدرت کامله یصورکم تصویر میکند شمارا
و صورت می بخشد فی الارحام در مستقر شما از بطون امهات کیف یشاء
هر چگونه که میخواهد کوتاه و دراز ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل
زشت و زیبا شقی و سعید و قدرت عیسی بدین وجه نبوده [illegible]
بر [illegible] اظهار معجزه او را اقتدار بقدرت داد که بعضی مردگانرا زنده
گردانید [illegible] احاطه او بعضی از مقدورات
بوده [illegible] خدای [illegible] و دیگر آنکه حق تعالی عیسی را
در رحم مادر نگاشت چنانچه میخواست و هر نگاشته مرکب باشد
و خالی از ترکیب و تغییر [illegible] حق تعالی و چنین کس خدا نمی شاید
و دیگر عیسی [illegible] مصوّر بود در رحم و هیچ مصوّری مصوّر
خود نتواند بود زیرا که مصوّر مخلوق بوده و مخلوق محتاج است
بخالق و خالق همه اوست لا اله الا هو مکرر بجهة تقریر وحدانیت
است العزیز اوست بی همتا و بی مانند و کل [illegible] القدرة الحکیم دانا و محکم کار

وکاملا العلم واین دو اسم بطریق لف ونشر واقع شده برغیر ترتیب ای عزیز بیا که ببین
استقرار نطفه در رحم وانقلاب او از حالی بحالی و تجلی صور تفاصیل تفصیل خلقت
تا وقتی که بسمت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم صفت غایتش و صورکم
که فاحسن صورکم نقش آرایش پایه صحیفه وجود او زینت و در محلش بهره کاری
توفیق باری معین خواهد شد لهذا باید دانست که لجنه در یوم النصوص برای تحصیل جنس
و فتح کلا بل اجزاء و شرح صحیفه تصویرات و جولان سیر شهر کبیر فهم ذ تنگنا تا تقدیر
ببینند و در غبار تبدیل براه نشیند
نفس که خامه قدرت میکند
بر صحیفه فطرت قلم عقل از آن کند تدبیر شرمنده نقش تعبیر در عالم التنزیل
که بعد از استقرار نطفه در رحم بچهل روز یا بچهل و پنج روز ملکی برا و در آید و کوید
یا رب شقی ام سعید هر حال این کس اکر ماده میخواهد و در رحم قرار یافته مناج
سخاکت بادی سرافراز ساخته نام اسم او در جریده سعدا مثبت ساز میخواهد
سعتش اهل شقاوة بابیه متسم کردانید تا نامش در صحیفه اشقیا نوشته
پس هر حکم که از دیوان عدل بر پروردکار یدبر الامر من السماء الی الارض صادر کردد
ملک آنرا بر روز نامه حال این کس ثبت نموده دیکوبا پرورنده بار دیا ذکر ام انثی
خداوند این کس میشود ذکر مرتبه آن خواهد بود تا از مرتبه الرجال قوامون علی
النساء معدود شود دیا در حرم انوثت ساکن خواهد بود تا در فرقه هن ناقصات العقل
والدین محسوب کردد یا بهر جواب که از حضرت رب الارباب صادر شد یا جوهر
منوال بود فانراحکم تعالی مثبت سازد و یا دی دیکر علیکه از و واقع خواهد شد
تا از و باقی خواهد ماند با کمیه رزق و کیفیت اجل ای برهمان صحیفه نوشته آنرا
در پیچیده یکر تقصان بود باده یا دیا مراد دنیا یا و نکرد و ییش باد یا دخل پیتا شد
خوش حال معتبر که در آن نعو ندر جامه سعادت و جان پوشد
استقامت وده ذلو رو وا بر مدبر که آن وقت دکر انی داخل المنی الثیب شناق
و عریان برا فروزند جنانکه کسوه دنیا قل بدر کتاب مفحکمت جفقش
انکیخت نقاشان لیکن صیف شجالش در مقبل کاد خود ساز ده خود برحال خود دانی
کسی الخیاری بنشست براد یاد واقبالش جمع آوردی اسم الحادیث نزد ابر هیم ادهم
آمدن ملتمس خود عرض کرده فامعود که معضو لجها ربع نفرا حج روایت حدیث فرص
بیوده است کفت با کدام دو ز هاست جوید ازکه اول دو وصیت اول کمال دیم عظله

صدای یعنی این فی الجنة ولا ابالی و هولاء فی النار ولا ابالی فرمان ذلک آدم را که
نمودند که تمیز حسیات در میان کدام کروه بوده ام دوم دو نصوص که ملک الارحام
از ملک علام بر سیدکه اشقی ام سعید در مدار جواب بر جه منوال بوده نام
من در کدام صحیفه رقم ثبت یافته سیوم روز اجل که ملک الموت بقبض روح من
اشتغال نماید معلوم نیست که ایمان از غارت شیطان ایمن مانده باشد چهارم
روز قیامت کندای و امتازوا الیوم ایها المجرمون که نادیکه از فرقین فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر بکدام جا باشم کسی که این روزها در پیش دارد کو شب و روز ذکر و نیاز
شایدای عزیز روز و شب بغفلت میکذاری اینکه روز تو شب شد و خور تو کار
روز تو شب شد طلب نور کن پرده عقل از نظر دور کن
سایه صفت چند توان خفته چند خیز که خورشید بر آمد بلند بعد از ذکر تصویر
جسد بتقدیر ترتیب او بقدرت بیان تصریح ببر زوح میکند بعلم و تربیت او بدانش
میفرماید هو الذی انزل علیک الکتاب اوست آنکه فرو فرستاد و حکمه
الکتاب بر تو کتاب بعنی قرآن را منه بعضی از آن کتاب آیات محکمات نشانها در
واقع است مفصل مبین که ظهر لفظ و معنی و صریح اسلوب بیانات یوحد آیاتی لفظ
معانی و دقائق بی تکلف هم احتیاج بتفسیر ندارند هن ام الکتاب اصل و معظم
قرآنست با اصل هر چیز ای سرخدای مشکلات ای الکتاب انکه آیات و الفاظ بجای
امهات بجهه آنکه نوعان امور که جمهور محکمات در عقد و شرع واحکام همه بتمام او
آن که بر انرجمله الاخر نیخواهد بسته آنهاء دیکر متشابهات ملتبسه که بهر یک وجه
یا قف آنها مثال و تشکر دست همه ای عزیز در حق محکمات از سوره هود کتاب احکمت آیاته
در سوره آل عمران کتاب متشابها از تر و در سوره زمر فرمان آنکه احسن الحدیث
کتابا متشابها و درین سوره بعضی را محکم کرده و بعضی را متشابه آنجا که همه
را محکم کفت مراد آنست که همه آنها حق است و در وی هزل و عبث نیست و آنجا
که همه را متشابه خواند مقصود آنست که همه در راستی و درستی و بلاغت و
فصاحت متشابه یکدیکر ند و اینجا که بعضی را محکم و بعضی را متشابه کفت علماء
دین اختلاف کرده اند که هر یک کدام تواند بود وجوه متعددی نقل اصل ثالث بیان
و متشابه مجمل را اصولیان کفته اند بمعنی قدسیان و مشکلش آنکه محکم کلامیست که در
افاده معنی بغایت واضح باشد و متشابه آنکه اصلا کسی به در کرو آنرا یک

و این نیز گفته شده که نص و ظاهر محکم است و مجمل و مأول متشابه و گفته‌اند محکم
آنست که احتمال یک وجه بیش ندارد و متشابه آنکه محتمل وجوه باشد و یا محکم آنست که
مستقل باشد بنفس خود در افاده معنی و متشابه آنکه رد بآن کرده شود تا بغیر او
تا فائده دهد و یا محکم آنست که الفاظ او مکرر نباشد و متشابه آنکه الفاظ او
تکرار یابد و یا محکم آنست که علما معانی او دانند و یا فهم آنها فقط و معانی آنها معلوم
و متشابه آنکه خدا داند همچو عدد اوقات نماز و باعتقاد حقیقت او مأمور گشته‌اند و محکم
آنست که مراد او و حقیقتش مخفی نباشد که هیچ وجه رد و دفع نتوان کرد و
آنکه نقل درو مخالف عقل باشد و جهت اشتباه آن بر تعطیل حکم است که حق سبحانه
واقف کرده این است خلق را برو معنی آن و متشابه آنکه علم او را اختصاص باشد
بخدای تعالی و کسی را بدان اطلاع نبود چون اشتراط ساعت و مدت و تاویل ما
یؤول الیه امر که محکم آنست که عقل را مجال بیان آن دارد و در معانی او خوض
نمود و متشابه آنکه جز بفکر و نظر و فهم معانی او منصوص نشود و بعضی از
وجوه که مذکور شد به حقیقت بیک وجه متفاوت و گفته‌اند محکم آنست
که بدو عمل کنند و متشابه منسوخ که بدو ایمان آورند و عمل نکنند و محکم آنست مشتمل
بر احکام حلال و حرام و حدود و فرائض باشد و متشابه آیات امثال و قصص
و امثال و اخبار و مانند آن و بعضی گفته محکمات اخبار انبیاست و امم ماضیه
و اعلام از خلق انام و روزی دادن و احیا و اماتت و متشابه وعد و وعید و مثال است
بنصرت و ظفر و وعید که قرآن بنعمت و تغییر نعمت … اهل الفتوح آورده که محکم
آنست که کفار بدان اقرار میکردند از خلق آسمان و زمین و امثال آن و متشابه آنکه
ایشان را در آن شبهه بود چون بعث و نشر و مانند آن و گویند که محکم قصص انبیاست
و متشابه الفاظ مختلفه در آن چنانچه در قصه نوح جای گفته …
و در جای دیگر … فاسلک فیها و در قصه عصای موسی …
فاذا هی حیة تسعی و جای دیگر … فاذا هی ثعبان مبین و محکم فاتحة الکتاب
که نماز بدو تمام نیست و متشابه باقی قرآن و یا محکم سوره اخلاص است …
و بس و باقی قرآن متشابه …
معلوم کرده‌اند و یا … ابن عباس فرموده که محکمات سه آیتست در سوره
انعام قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم تا آخر آیات که اصل همه کتب و شرایع آن بوده

ودر هیچ

و در هیچ شریعتی منسوخ نگشته بلکه … آیات متشابهات است و محکم
جامع در این باب آنست که احکام دین و فرائض شرع … و قسمی فائده کلی …
ادیان و همه ازمان و بزمان همه پیغمبران و در همه کتابها بر یک منوال باشد
و به هیچ وجه در هیچ وقت کم و بیش و پس و پیش در آن روا نبود چون اثبات ذات
و صفات صانع و سایر موجبات و قواعد کلیه از قضایای شرعیه که مجموع
آنها منطوق بر تعظیم امر حق است و شفقت بر خلق خدای و قسمی دیگر فروعات
شرایع است که باوقات و ازمنه مختلف میشود چون نماز و روزه و زکوة
و امثال آن قسم اول محکمات است که اصل کتب آسمانی باشد و نظام عالم و صلاح حال
بنی آدم بدان متعلق دارد و همه کتب را متابعت آن باید کرد و خلفا از …
آورند و قسم دوم متشابهات است که فروع احکام شرع بدو تعلق دارد و دوای
و قیاس را در آن مجال دخل هست و بعضی … اختیار کرده است که محکمات
فواتح سور … حروف قرآنی … استخراج توان کرد و … متشابهات است
و اکثر مفسران بر آنند که محکمات همه قرآنست و متشابهات حروف مقطعه …
… تفاسیر معتبره مذکور است …
از یهود … معروف … موصوف بودند
…
بحضرت رسالت پناه صلعم آمدند و گفتند ای محمد شنیده‌ایم که کلمه الم بر تو منزل شده
پیغمبر فرمود که آری این کلمه از حضرت خالق افلاک بمن فرود آمد گفتند …
… مملکت امت تو هفتاد و یک سال باشد چه حاصل این حروف بحساب جمل
همین مقدار است …
فرمود که … گفتند این بیش … زیاده است دیگر باره
حضرت فرمود که الر نیز هست گفتند این دویست و سی و یک باشد چون المر
شنیدند گفتند این دویست و هفتاد و یک باشد و در این محل …
… ای محمد …
…
…
ترسایان که … تمهید قواعد

تثلیث مینمودند چون از عطاوی کلام وی فی صفة و روح منه شبهه ایشان
را بر معنی تبعیض حمل کرده گفتند این سخن دلیل دعوی و برهان مدعای ما
و از نحوی نحن خلقناهم و امثال آن که حضرت حق از روی تعظیم بلفظ جمع اراده
کرده بود بنای تثلیث را متمسک ساخته بجمع بالثلثه حمل میکردند تا وجوه این
بر ایشان مشتبه بود حق تعالی این آیه فرستاد که کلام من منطوی بر محکم و
متشابه فاما الذین الآیة یعنی آنکسانیکه از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم زیغ
ایشان زیغ است و انحراف از صوب استقامت باشد در سخن الحی چون
نصاری که کلمات قرآنیه را بر مراد خود حمل میکنند یا یهود که حروف مقطعه
را منشاء استخراج بقای دولت احمدی و دوام ملت محمدی میسازند
یا منافقان که مرتبه تجلی مواضع را عنود را نتنید یا خوارج که از آیات قرآن
استنباطات و تأویلات جهت ترویج هذیانات خود مینمایند کقتاده چون این
آیه خواندی فرمودی که اگر این جماعت حروریه و سبائیه نیستند لا ادری
خوارج پس من هم نمیدانم که کدام گروه اند و بعضی جمیع مبتدعه را در این آیه داخل داشته
چه دلهای ایشان بعد از شکست فیتبعون پس پیروی مینمایند از کتاب الله
آن چیزی را که لفظا و متشابه و معنا و مشکل است منه از کتاب خود تمسک بر
ظاهر آن میکنند و از حقیقت آنها فی صیما بینند ابتغاء الفتنة برای طلب
کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال یا تقریب عقاید جهیه
یا تهییج مخالفت بین النفوس و ابتغاء تأویله و دیگر انکه متشابهات میسکنند
جهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و تمنای خود و مجموع طلبتین داعی متشابهه
باتباع یا هر یک از آنها بر سبیل تعاقب گویند مطلوب ایشان از تاویل
معرفت مدت این شریعت بوده و چون انقضای آن وابسته بر قیام ساعت
و هیچکس را از نبی مرسل و ملک مقرب بدر و لمیت قیامت مدخل نیست یعنی
فرمایند و ما یعلم و نمیداند تاویله تاویل آنچه متشابه است بر ایشان از طلب
چه کلام الله محمد صلعم تا تعیین تاویل متشابهات و متشابه ها بر وجهی که مراد الله باشد
الا الله مگر خدای که منزل آنست امام سجاوندی فرموده که بمذهب اهل
سنت و جماعت وقف بر الا الله لازم است چه اگر وصل کنند چنان بفهم
رسد که راسخان نیز تاویل متشابه دانند بلکه حق سبحانه هست و

بحقیقت

بحقیقت چنین نیست بلکه از الفاظ متشابهه چون وجه الله و
و ید الله و جاء ربک و امثال آن هر معنی که بحسب وضع لغت متوهم گردد آن مراد
نیست و جواب کسی که گوید فایده نزول متشابهات که مراد از آن علی القطع
غیر معلوم است چه تواند بود آنست که متشابه امتحان عباد است تا
درگرویدن با آن با وجود عدم تعلق علم بدان و کلام درین مقام حسبی
تمام در اوایل سوره بقره گذشت که از حروف مقطعه بحث میرود و قسم ذکر یافته
ای عزیز قرآن را برای آن فرستاده اند تا بندگی تو ظاهر شود پس چون
اسرار متشابه را از تو مخفی داشتند اگر در مقام تفحص و بحث چون
آن مشغول نشوی و از ادب بندگی دور نیفتی و با شی که در مقام اسلام
که مبنی بر تسلیم است اقتضای آن مینماید که جز آن راه تعرض
آن نکردی که اگر مصلحت تو در دانستن آن بودی نزد ما اکبر تو نهان
ساختندی و ظاهر آنست که راه بحقیقت آن را نیز چون حضار تو محکم
در ساحت ظهور و وضوح جلوه فرا ساختندی ای برادر بر نو بلا
منزل چون نداری دست ره قدم چه زنی سر خود با تو چون نکردی
اظهار جای خاموشیست دم چه زنی در عبارت ... میاید
متشابه محک استسلام عقول ست که آفریدگار خود را اعتراف بر
بقصور و عجز از علم و معرفت خدا از وجه قصور تقصیر ... بتحضیض ...
نموده ... برای اقامت عبودیت آفریده اند برای دراک اسرار ربوبیت
عقل در وادی اسرار تو سرگردانست عقل مسکین چه کند وادی بی پایانست
و چون سخن اینجا تمام شد والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که ...
مومنان اهل کتاب ... یقولون میگویند آمنا گرویدیم
ما بر متشابه ... است که انتهای علم راسخان بتاویل متشابهات
همینست که گویند آمنا ... صدقنا بعضی ...
علماء بر الا الله وقف نکنند و الراسخون را بر لفظ الله عطف داشته گویند تاویل
متشابه خدای داند و راسخان علم ... نقل میکنند که حق سبحانه ...
کرده اند چیزی از قرآن ... پس اگر متشابه بداند جز خدای ...
طاعتی ... باشد که گویند این سخن بر حضرت پیغمبر صلعم فرود آمد

و او معنی آن نداند است و اگر ما گوییم که المخصوص بتاویل متشابهات عالم بود
نحو بود آن چنانکه در باب نون از صحابه کبار روایت کرده اند تا بود که تاویل آن نمی‌توان معروف قول ابن عباس
کانا من الراسخون فی العلم یا العجمی مجاهد رحمه الله فرموده که من از آن جمله ام که تاویل
بتاویل متشابه را میدانند ابن مسعود میگفت ای عرب نه بحث کانسانی و تکلم ایشان
متشابهات بسیار است و تفصیل آن مجهول ترجیح یکی بر دیگری بعنایت رد شود نعم
آنکه محققی فرموده که اگر مراد از متشابه با هجر نیست که علم آن بحق سبحانه مختص
دانند چه جای دانستن مدت بقای دنیا و هنگام قیامت و حکمت در تعیین عدد ملائکه
و امثال آن هر آینه و راسخان علم را در تاویل آن هیچ مدخل نیست و اگر مقصود از
متشابه کلامیست مشتمل بر مجازات و کنایات و اقسام استعارات بی شک
راسخان علم را بر آن اطلاع هست و در تخصیص ایشان بشناختن آن اظهار شرف
و عز ایشانست که بمنتهای فهم و فکرت معانی دقیقه استخراج کنند و بدان [illegible]
مردمان معتمد بر [illegible] مستثنی شوند اگر همه آیات محکمات بودی و هر کس معنی آن
بسهولت دریافتی در ادراک آن مساوی بودی مزیت و فضل دانایان بر عوام
ایشان ظاهر نبودی مقتضای آنکه [illegible] و فایده دیگر کثرت ثواب علماست [illegible] اجتهاد در طلب
حقایق و رنج کشیدن در استنباط لطایف و دقایق و هر تیسیری که بحق سبحانه بندگان را به
صنوف عبادات تکلیف کرده است بعضی را تعلق بزبان داده چون تلفظ بذکر و
خواندن قرآن و بعضی ببصر چون نظر کردن در آثار قدرت و برخی بجسد بدن چون نماز و برخی
بدل چون تفکر در آیات کلام پس قرآن را مشتمل کرد باید بر محکم و متشابه تا [illegible] بواسطه
تفکر در متشابهات و اخراج آن بوجهی که موافق و مطابق باشد با محکمات رنج بسیار کشند
و [illegible] این کار که عبادتی است بجای آورده باشند [illegible] مثاب و مأجور گردد صاحب
کشف الاسرار فرموده که قرآن [illegible] بود و قسم است یکی ظاهر روشن که متعلق بحال [illegible]
و یکی غامض مشکل و آن منوط بحال الحقیقة است [illegible] ظاهر از آنست تا عام خلق
بهره یافته آن بنا نهمت بسته‌اند و این دیگری مشکل برای آنست تا خواص از [illegible]
[illegible]
[illegible]
یکتا [illegible]
کی [illegible] پادشاه [illegible] حرم [illegible] دیار ندهد

دو کود سراپرده

نه کود سراپردهٔ اسرار مکود کوشش حبنی جونست هر و بنود هر دی بایه
نه هر دو علم شان فرد تا هر دی در دوست بتواند خورد اما راسخون علم
کسی است که دانشش [illegible] بر عمل بنیاد [illegible] و شاخ علمش بر [illegible]
علم [illegible] آن شاخ بر بوستان [illegible] علم الراسخون
است که [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
که امروز [illegible] بود [illegible] دوم [illegible] ایشان [illegible]
بالطبیعة و سبب [illegible] و علما [illegible] انبیا [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
موسی [illegible] سیوم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] چهارم
علماء میان ایشان [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] سبلنا [illegible]
[illegible] حکیم الهی فرماید
باش [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
کشف [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پرده [illegible]
[illegible] ایشان ز عالم [illegible]

نشود

وفکرت ونظر هست خواند در درسگاه الرحمن سبق علم علّم القرآن وبر مقتد
سخن راسخان علم بعد از ایمان بمتشابه اینست که کلٌّ من عند ربنا همه آن یعنی مجموع محکمات
ومتشابهات بلکه یافته ودر نیافته همه من عند ربنا از نزد پروردگار ماست
بی عیب وبی ریب بلکه درست وراست ومائیم که ایمان داریم وما یذکر وپند نگیرند
باین بیان پر خشونت الا اولو الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ونفوس مطهر رجای
مضرتهن مدح است وتخیل صور الباب فهشانا اذ هجا النجا ورده که
علم توحید ... ست که موجبات انسانی واز تجلیست که ذوات در زمان ابو البشر نزد یک
بجای مصفته ... دعما الست بربکم توقف ... خطابه اجل بلی
فرمود ... همه حظها ربنا ... دعوت آن جل انسان است
پس ذکر ها یاد آوردن آن علوم منقحه است وجز بواسطه ریاضات وقطع
تعلقات از پس حجاب ... نظر ... که اگر سالک بتجلیه
وتصفیه مشغول گردد چشم ... وکشف ... بیا ... وبر
حقیقة ... صورت ... پنهان ... بگوش بشنود
هستم عطا ... سرمه ... برای چشم جان چشم نوزان
سرمه کند ... شود کل ... برلن کشش شود هرچه در ... سال دید
آن پرهیز ... پیش چشم بیش ... نظر دینا قول راسخان علم است
که ... لا تزغ قلوبنا ... بمیجان قلوبنا ... اذ هدیتنا ... در حق ... وبا
وسلی صواب ... دیمکرد ... جنانچه دل یهود ونصاری ومبتدعان که در دل
خود زیغ ... است ... بعد اذ هدیتنا ... که ... راه
نمودی ... محکمات ... آورد ... تاویل ... گفته
اعلام ... رحمة ... مائیم
امنعه ... گردد ... بر ... اسرار ... اهل نعیم
عقوبات ... لقای ... دوی ... از رخ
بعد از آنکه ... جناب کبریای خود ساخته ... ورده که
ما را از ... گردان ... جناب کبریای خود ... حقایق
صادقه آورد ... در مجلس ... مجمع ... پیر ... از آنکه تو
وصال ... شعلات ... است ومقصود دوستان جلوه

نور اهل ما لا یبنی عیبت الله اعجاب نور مستغرق ... صاحب حقایق الناو ... که
که زیغ مثل ... ماسوای حق ... راسخان در علم ... دعا کنند که خدایا ... بعد ... ما
بسوی خود ... لنا ... ما من لدنک از نزدیک خود رحمة ... کشش سلسله
شوق ... سوی تو ... تعلقات ماسوی که بود ... دل ماست ...
عشق ... تابا ... بجانب تو آیم ... معترف ... درجه ... ت
تا تثبیت ... حق ... معرفت باعصفا ... پرتو ... بحق ... نزول
رحمتست یا آنجد ... رحمة ... ومحققان گفته اند که ... صفت
بشرط ... وقید ... آنست ... وکمال ... عطا بود ... قسمیه
بی عوض ... عوض ... تفضل ... که ... تشبیه
میکند ... بخشش ... بیفضل وکرم ... عوض
ندارد
طاعت ... موجب ... نشود ... کمند ... علة
عصیان نشود انک انت الوهاب ... که تو ... بخشنده ...
و ... هر حاجت ... برای ... جعل ... شیء باشد
بی عوض ... الملک ... نیست ... بنجاح
بیدل ... که ... حقیقة
... الطلب ... حقیقی
از حق ... عوض ... ومنزلست
بخشش ... عوض ... بدهد ... که ...
که تو جامع الناس ... مردمان ... برای حساب
باجزای روزی که ... لا ریب فیه ... شک نیست در وقوع او ... آنچه
موعود است ... میزان ... امام قشیری ... که
جنانچه ... جمع ... امر ... جامع
... ثواب ... عقاب ... جامع
اسرار ... کشف ... جامع ... شیء
اهوال ... جامع ... جمع ... کرامت ... دوست
ودشمنست ... قیامت ... جمعیت ... داد ...
از تفرقه محفوظ خواهد بود ... مجموع ... قسمت ...

کخدا ان الله لا یخلف المیعاد خلف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده است یا آنکه
در ازل از سعادت و شقاوة تقرر زده است بدان خلاف نخواهد بود زیرا که قول
او حق و وعده او صدق است انتقال از خطاب بغیبت جهة تعظیم موعود است
و اقتضای الهیت مر حشر و نشر را [illegible] انتظار [illegible] مظلوم از ستمگر [illegible]
معنوشا فی بیان الوهیت و خلف میعاد جهة خلاف وعده و [illegible] شی [illegible] عجز [illegible]
تواند بود و حضرت کبریا از ین صفات مقدس است و معرا [illegible] کتب [illegible]
آورده اند که این سه آیه [illegible] افتتاح [illegible] الذی انزل علیک الکتاب [illegible]
لا یخلف المیعاد [illegible] از دیاد قوت حافظه و سرعة انتقال ذهن [illegible] کمال
فطانت و فراست نظیر ندارد [illegible] ساعتی شش [illegible] روز جمعه بزعفران و گلاب
بر آبگینه [illegible] بنویسند و شب جمعه دیگر محو کرده قبل از طلوع شمس
بناشتا بیاشامند [illegible] از اکل حیوانات و تناول الطعمه [illegible]
نمایند مقصود [illegible] کرده [illegible] این عمل را هفت [illegible] المعاد [illegible]
فایده [illegible] منفعت [illegible] خواهد بود والتوفیق من الله الودود [illegible]
آیات [illegible] مومنان [illegible]
کافران مشتمل است [illegible] ان الذین کفروا لن تغنی عنهم [illegible]
[illegible] کافران [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر را صلعم [illegible]
[illegible] اموالهم ولا اولادهم [illegible]
[illegible] عنهم [illegible] اموالهم [illegible] فایده [illegible]
اولادهم [illegible] ایشان [illegible] عذاب خدای
شیئا [illegible] در آخرت [illegible]
[illegible] بن علقمه [illegible] نجران [illegible]
[illegible] محمد صلعم رسول خدای است [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ملوک روم [illegible]
تعالی [illegible] فایده
[illegible] شدت [illegible] صحبت
ایشان [illegible] تحصیل [illegible] فایده [illegible] منفعت جاودانی [illegible] باشد

بشتابید

بشتابید [illegible] ساعت است فانی [illegible] افعال [illegible]
[illegible] عقل است [illegible]
[illegible] ملامت و جفاست	[illegible]
[illegible] من الله [illegible] الحقایق [illegible]
[illegible] روحانیت [illegible] ظلمات صفات نفسانیه [illegible]
[illegible] و مخالفت هدی و متابعت هوی [illegible]
انوار الوهیت [illegible] صفات شهوانیه و اولئک هم وقود النار [illegible]
ایشان هم وقود النار [illegible] دوزخ و وقود [illegible]
شهویه و غضبیه [illegible] و قطیعه است آتش دوزخ [illegible]
باشد و شعله فراق سوزنده قلوب و عذاب [illegible]
حیا [illegible]	فراق یار [illegible] باشد
الدوزخ [illegible] دوزخ [illegible] و عادت [illegible] کافران
[illegible] حضرت [illegible] کدأب آل فرعون [illegible]
فرعون [illegible] موسی [illegible] والذین [illegible]
قبلهم [illegible] قوم نوح و عاد و ثمود [illegible] آل فرعون
[illegible] کذبوا بآیاتنا
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] انبیاء [illegible] و النفس [illegible]
فاخذهم الله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] والله شدید العقاب [illegible] العظیم
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شدید العقاب [illegible]
[illegible] پیغمبر صلعم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
مشرکان [illegible]
[illegible] کفار [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible]

بکمند بنهادند آویختند و بر غلظت ایشان تشنیع و سنان بکام علم کم آویختند .

خصلتهای که از سر تیغ تحقیق آن جهان بگذاشت این جهان و دیگر جهان رسید که
علماء ایشان در خلوت با یکدیگر گفتند این آن پیغمبر است که موسی عم ما را بعثت
او بشارت داده و در توریة خوانده ایم که دایما و پیوسته منصور باشد و رایت
کارش غالب اسلام و همیشه محمود بود صلعم آنست که اتفاق نمود متابعت و
مطاوعت او را و سبب نجات دنیوی و درجه درجات عقبی سازیم هرچون
خواستند که بر وی سلطان تسلط نفس بر دخول ایشان بنشست کعب بن اشرف که مهتر
نخشش در نشسته مشغول گرفتار بود که ایشان تعجیل نمایند که لشکر رضای
ایشان نفس خود بیع برآورند و آن قوم بیاده ترد یک ایشان را از منزل مقصود دور کرده
گفت این هر دو واقعه شکوه و معرکه عظیم در پیش است دیر که سپاه بیشه
عرب یکبار بواقعه بحر تمر انتقام میرسند و مکان آن بیا زمان ایشان مخالف
منیت که از جای مدینه خواهند شد الا دیر ترشد بر ساز خاطر دمیدند
اگر حضرت یاری دین کار زار دید بگرفتی و نصرت یاری دهد ما را بانتظار دین او
اختیار یاری کرده دگر قصه جلا فت آن بود که رئیس مذهب اسلامه را بکرافه راست
نداده بیا نیتم القصه جون عرب ایشان جمع آمدند و حرب با اهل اسلام غلبه
عبد الاصنام قایم شد اخبار یهود بواسطه ایشان بردای کعب بن الاشرف با ایشان الفتنه
در نوادی تلود صخر کشته عهد و پیمانی که با حضرت سلعم بوده بود آورده بودند
بشکستند و کعب باتفاق ابو جهل به معارف قوم خود بمکه رفت با ابوسفیان
و اتباع او قرار داد نمودند که بمدینه رجوع نمود تا منتظر آمدن لشکر کفار بمی
قوت نمودند و شرط بر تصاص قرار داد و تورات انیشان را در آن فرستاد که قل یکوا محمد الذین
کفروا ای ... کفار قریش را و یهود را که نعمت ما نداشت کرد و قوم ... را فوقا
ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید و هزیمت مومنان بر شما و تحشرون جمع
کرده شوید الی جهنم بسوی دوزخ در عقبی بعنی خطاب بخود ظاهر است و اگر
بغیبه خوانند مضمون نیز باشد که بگوی بدیشان که زود باشد که کفار را رهنما
بدیشان منتظر باشند که بر ما غالب شوند و بسطوت هیبت الهی مغلوب
و مقهور کردند و فی ... نیز کرفتار آمدند بعد از نزول این آیت حضرت رسالت
پناه صلعم فرمود که ان الله غالبکم و حاشرکم الی جهنم و این آیت دلیلی روشن است بر صدق

قول پیغمبر و برهانی واضح است بر اعجاز قرآن که خبر داد در وقت ضعف مسلمانان
و قوت کافران از غلبه ایشان بر آنان و چنان بود که فرمود و اینکه حکم گفت
که چون رسول خدای صلعم از غزوه بدر مظفر و منصور باز آمد علماء یهود و
معارف ایشان گفتند الطلبیه و فرمود که از غضب پیمبر مخالفان کار خدا کنید و اظهار
او ایمن مباشید تا بشما آن نرسد که بمنکران قریش رسید ایشان گفتند ای
محمد مغرور مشو بظفر بر جمعی که نام ایشان حرب چون نوا بر طعن و ضرب نمی
دانستند اگر بمقابله و مقاتله با ما افتی بدانی که مردان کار و مبارزان کار
زار کاییم حق سبحانه رد قول ایشان آیت فرستاد و گوید عام است جمیع
کفره را که در روز خندق منهزم شدند در آخرت بسوی جهنم محشور شوند و بئس المهاد
و بد آرامگاهی است دوزخ و بعضی گویند بعد از وعید استئنا داد که بعضی
بدر و غلبه اهل ایمان یاد کرد جهت دلالت ایشان بر اسباب کفره دادن و دی
ضمن این سخن تاکیدی عظیم است مر غلو شان یهود را یعنی همان خدای که پیغمبر خود را
صلوات علیه سیصد و سیزده تن از مردمان ضعیف بی سلاح بر نهصد و بخراد
جلد مسلح غالب میکرد فاعلقا درست برانکه شما نیز اگر با او بستیزید مغلوب
دین و مقهور و صاحب یقین سازد و حزب الله فا الدارین غالب پس
خطاب با یهود و قول با مشرکان قریش میرفتند یا محمد که ببدر بود کلم ما شما را آیه علامتی
و نشانی فی فئتین در دو گروه که در روز بدر التقتا فئة جمع گروهی
لشکر پیغمبر صلعم هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری کربین
نصرت دین باری تعالی کار زار میکردند فی سبیل الله در راه رضای خدای و اخری
و گروهی دیگر کافرة ناگرویدگان بخدای که ابو جهل و لشکر او بود ... فئة مسلمانان
ایشان را یعنی لشکر کافران مثلیهم دو برابر خود دید العین بحدق اشکارا
اگر چه ایشان سه برابر بودند اما چون حق تعالی وعده داده بود مومنان که اگر شما
صد باشید بر دویست غالب آیید حکمت ... لشکر کفار را دو برابر ایشان
بدیشان نمودند تا بوعده الهی مستظهر شده دلیری کنند والله و یوید بنصره من یشاء
مشرکان یعنی لشکر کفار مومنان را دو برابر خود دیدند بعد اخبار اصحاب
که در مبدا قتال مومنان اندک در چشم کافران در آوردند تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب
مومنان ضعیف لشکر ایشان را بدیشان نمود تا ترس بر ایشان غلبه کرده بهت

قول پیغمبر

وپاي فرو مردند وايشانرا نيز در چشم اهل ايمان اندك فرا نموده تا مر طمع
افزوده بر حرب ايشان اقدام كردند ابن مسعود ميگويد روز بدر
نظر كردم لشكر مشركان را دو برابر خود ديدم ديگر باره بهتر نگريستم
مر عدد ايشانرا خود تصور كردم و بعد از آن بر بسياري از ايشان نظر كردم
نامي يكي را گفتم كه ايشان هفتاد تن باشند اكثر گفت كه صد تن
كنند و قصه بخطاب ميفرمايند مخاطب مسلمانانند امينا ان في فئتين التقتا فئة تقاتل في سبيل
الله يرونهم مثليهم رأي العين خود ميديديد وسيط كويد
دو چندان مسلمانانرا ميفرمايد كه جمعي از يهود در آن ميان حاضر بودند
پيش از آنكه غلبه در كدام جانب خواهد بود ايشان مشركانرا دو چندان مسلمانان ديدند
آن نصرت در جانب اسلام مشاهده كردند آمد ابو البقا جهة التفصيله آورده
بجنگ نه ميفرمايد قد كان لكم آية في فئتين التقتا از آنجا تحقيق اخبار كه آيتي
مر داشتند و ميفرمايد مر شما را اي يهود در آن دو گروه كه در جنگ
سبب غلبه كردند يعني صورت علامت صحت نبوت محمد است مانند الرب
مذكور است كه آن آيت كه حق تعالي ظاهر نمود كه قلّت لشكر اسلام بود با وجود ضعف
وقلت عدد و كثرت كفار و جهت ايشان وكثرت عدد با آنكه حضرت پيغمبر خبر داده
از حرب با آنكه اين موضع مصرع فلان واين محل جاي قتل فلان خواهد بود
آن حضرت وقوع يافت معجزي ولفظ و ايتي كه چون حضرت رسالت صلعم
مشتي خاك بر داشت و گفت شاهت الوجوه تا بدان چشم
شد و به كوري و كمي كردند يا قوم ابو جهل كرد در هر جا
هر كدام از اين دو گروه را كه دين ايشان در سنت است
بر ما طاعت ميكند آن دعا در حق مسلمانان بلحاجت پيوست و اعانت حق تعالي
بلشكر اسلام كه از ايوان افلاك بميدان خاك آمده شبانگاه بر ايشان
كفار خاكسار بحت و گفت كه آيت تقويت قلوب مومنان بود و وجود استعداد
و ... نصرت و فتح از حضرت ذي الجلال والله يؤيد بنصره من يشاء و تو
مر مومنان و ... را ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار مر خداوندان
بينايي را يعني آنها كه هر دو لشكر را ديدند و بحقيقت مراد از بينايي
بصيرت و بينش است كه نفس اهل عقل و علم باشند كه ديده دل ايشان روشن است

عبرتها آشنا بچشم ميدهد ... چشم دل را روشنايي ميدهد

در حقيقت هر كه اعمي بود ... چشم ظاهرش بينا بود

در ظاهر دو گروه ميكنند از مومن و كافر در باطن نيز دو فرقه اند
از روح و نفس كه پيوسته ميان هر دو كارزار است و ما دام كه مقام سير
سلطان روح بمدد صفات غالب گردد و گاه نفس ... بقوت شهوات
نفسانيه در ملك سينه ظفر و كيسه بگشايد حتي يأتيكم النصر آورده كه
شما را اي سالكان آيت و علامتي است كه دلالت كند بر كمال حال شما
ملاقي شدند يكي فرقه روحانيه كه اهل الله اند و جنود رباني و ديگر لشكر
وعوان شياطين كه ... ميكنند و مي بينند وقت التقا
... ايشان برخود دو برابر يعني
بنور توفيق و تحقيق و خلاف فرقه ديگر با انقطاع از عالم آمده و تصديق حق
سبحانه ... بنصرت حقيقي والله تعالي ... هم الغالبون

بجز فتح و ظفر ديگر چه باشد ... سپاهي كه سر داري تعالي

و چون گفته شد ... بود با اموال و اولاد نازش و آسايش داشتند
بحظوظ ... بد بختان ميرسد ... مشركان
بحضرت ... ميكردند حق سبحانه
آيتي ...
ميفرمايد تا اهل خود ...
فتنه ...
و ... حقيقت ...
كه ...
باز ...
پسر ... زينت داده ... للناس بر اين ...
يا نصاري و مشركان حب الشهوات ...
اما ... كرده باسم ... سبب تقرب ...

صفتی مستوده است نزد عقلا و مذموم پیش حکما و فضلا که هر که متابعت
آن کند بر نفس خود ستم نموده که او هوا را داده باشد و گویند این سبیل مبالغه
است و ایما بدین که آنها پیش ایشان بنوعی محبوبند که گویا در محبت مشتهیات کوشند
آنرا نیز دوست میدارند و زینت دهنده این محبوبات الله تعالی است چه او
خالق افعال العباد است و تزیین او جهت امتحان بندگان باشد تا کشف شود
بعضی عصمت را من جهت بدان بنگاید و دیگر بواسطه خذلان در گرداب
تعلق بدان مستغرق شوند یا اسباب است چه حکما که ذو بقاء نوع بدین تعلق
و آدمی در هر سرای دینی از لا بشر بدان و آنکه چه اند که باشد چاره ندارد و
گفته اند من تزیین شیطانست چه این در معرکه ذم فرو آمده و لیکن تزیین
او استحسان است در چشم حتی ایشان تلیا الطبع مائل بشوند بدین
مشتهیات من النساء از زنان خواه آزاد و خواه کنیزک و زنان را تقدیم کرد
که التذاذ بدیشان بیشتر است و استیناس بصحبت ایشان اتم و اکثر و گفته
نسا حبایل شیطانند و نزد دیگر بزبانند و افتنان که هر کم لغفانیه آورده اند که از
مخالطت ایشان احتراز باید کرد که الحاد [illegible] والحنظل ایشان
زهر چکو سود نگویند حکیمی بهیبا دی با دیگر با زنی در حکایه بود گفت ای حیا
بصفتهاش که در دام نیفتی　　دام شیطا نیست زنان ای شیخ دین
کرد این دام شکار انقلو آکر د　　در کشف الاسرار آورده که زنان دام اند و شیطان
دام نهند و عجب آنست که خوشتر ما که بود دام نهند و بضعیف گفت ان کید
الشیطان کان ضعیفا و کید دام را عظیم خواند ان کیدکن عظیم و بزرگ
بهر آنست که کید شیطان را چون با رحمة الله مقابل بکنند ضعیف بود
و کید زنان را چون در برابر بخیز مردان آرند بس عظیم باشد اخبار آمده
است که چون ابلیس را مهلت دادند و زمام لاغوینهم اجمعین در کف
اقتدار او نهادند از حق سبحانه اسباب اضلال در خواست کرد و هیچ
از آن خوشتر نیامد از زنان شعف ننمود　　چون که خواهی زنان
با او نمود　　که نه مردان عقل و صبر و میر بود　　پس زد انگشتک برقص
اندر فتاد　　که بدین دو تو بسنده کم در ملاد　　والبنین و دیگر پسران که محبوب
طبائع اند و آماده از برای نقل و دستیاران گویند که جمع ابن و ابنه

وتغلیب از برای تذکیر کرده اند و مراد از بنین همه فرزندان باشند دختر و پسر والقناطیر
المقنطرة و قنطارها گرد کرده یعنی زیاده بعضی بر بالای بعضی یا جمع بن ساختها مضروبه
و منقوشه من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار در لغت عرب بمعنی معتبر [illegible]
[illegible] که مردم را قنطار گویند [illegible] که آنکه در پوست قنطار خوانده
از سبب عنا [illegible] احوال ایشان ذکر کرده [illegible] مال خود را استغنا
[illegible] تمام الاحیا در جمع نکند خود را غنی تداند جمعی یکی از علما قنطار را حکی
بیان کویند و گفته اند آنچه در کو نیان واجب شود قنطار است یا دوازده هزار درم
یا هزار دینار که در مردی مسلمان از ملتقا ابن جبیر گوید صد هزار و صد من و صد رطل و
صد مثقال و صد درم یا هشتاد هزار یا هفتاد هزار درم یا پری پوست گاو پر دینار
یا درم و گوید بزبان آن فرقه هشتاد هزار مثقال است یا بقول ... جمعی طبیبان
بر بر هزار و دو بیست اوقیه است هر اوقیه چهل درم والخیل المسومة و دیگر اسبان
نشاندار در طبع دینی پرستان دوستی اسبان علامت نشان و آن علامت یا در جرم
برویند الصالحین بیان شناخته کرد و وی یا در پیشانی و بود که عیب و هنرش بدان
بدانند و گفته مسومة جمعی که اشتیاء استیفاء است تمام خلقت یا الهوا یا فربه
یا بلیغ کمیل اعراب بدان بیشتر بوده خیل جمعیت که از لفظ خود واحدی ندارد و گوی
من المعانی گویند جمع خائل است چون ترکیب و راکب و اسب را خائل از آن گویند که در
خیال صاحب خود بهتر از آن چه او بدیگری نفس الامر هست جهت تمکن در دل و گویند
خود را بجا آید بطر رو با اختیار جولان می نماید به نزاهت تامه علاوه و در کرسه
جانور خود را زینت میدهند و در است مخلوق میدانند طاوس و کبوتر و اسب
و رشته این شرف اسب بخواص و منافع دیگر آنچه خود مدکور خواهد شد هیچ که
تحریم تا بنات علیه افضل الصلوات که الخیل معقود بنواصیها الخیر مرفضله
او تمام است والانعام و دیگر چهار پایان آراسته شده است در نظر که انعام ازواج
ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز والحرث و کشتزار یا زمینها برای زراعت
عزیز چهار نوع از اموال که ذکر کرده بهر یک از صنفی از ... مائل شوند ذهب و فضه
سر مایه تجارت و خیل مسومه ... اهل بوادی با نعام مفتخر
و ارباب قری بکشت و زرع مستظهر ذلک این که یاد کرده شد متاع الحیوة الدنیا
چیزیست که برخوردار شوند از آن مردم در دنیا که باز پس گذارند معروفان است

وتقلیب

عرصهٔ این جهان بر گلستان هست بازیچه گاه بیخبران ان متاع غرور دا
بگو بیز در نعیم مخلدی آویز ای عزیز نگر اینها که متاع دنیاست کسی دست آویز
تحصیل سعادت آخرت ندارد آن زمان وسیله نعمت دار البقاست در متاع عبا
دنیا جناب حضرت رسالت صلعم زنان و لباس را دوست داشتی اول برای
تکثیر اولیاء الله و ثانی برای قهر و غلبه بر اعداء الله و کلام [illegible] امام [illegible]
[illegible] نعم المال الصالح للمرء الصالح موید این قول است خوشست مال [illegible]
جهان که در ره حق کنی نثار [illegible] آخرت بدست آری مراد که جمع کنی مبلغ
حلال و حرام [illegible] و [illegible] خوار بگذاری پس جهت تاکید تزهید در دنیا
و ترغیب بنعیم عقبی و تحریص بر استبدال اللذات فانیه بمستلذات طیبه
باقیه میگوید قل [illegible] بعد از آنکه معبود [illegible] تزیین کرد دوست [illegible] حسن المآب
بگو [illegible] تقدیم ظرف دلیلست بر آنکه حسن المآب مخصوص است بنزد [illegible]
و حسن [illegible] تصور نتوان کرد [illegible] چند کردی کوه
و [illegible] بهتر است از حسن المآب بعد از ذکر [illegible] که فرا [illegible] بود در [illegible]
جهان [illegible] حصه [illegible] [illegible] و کمال [illegible]
[illegible] آیا خبر دهم شما را ای [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] بهتر و فاضلتر من ذلکم [illegible] گفته [illegible] للذین اتقوا
[illegible] که عامه مومنان باشند [illegible] از [illegible]
[illegible] کردند از مخالفت [illegible] و [illegible] استقامت [illegible]
حضرت رسالت [illegible] بود [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] نماند [illegible] صحابه و اصحاب صفه [illegible]
این [illegible] عند ربهم نزد [illegible] ایشان و آن کدام است جنات بوستانها
که [illegible] است از دنیا [illegible] روایت کرده ابو هریره رضی عن النبی
صلعم [illegible] سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها [illegible]
[illegible] بوستانها [illegible] صفت این بوستانها [illegible]
میرود من تحتها الانهار [illegible] آب [illegible] و سبزه [illegible]
[illegible] خالدین فیها [illegible]
در آن بوستانها [illegible] دخول [illegible] خوف انقطاع [illegible]

وازواج و دیگر [illegible] حوری و انسی مطهرة پاکیزه از [illegible]
دنیا را باشد [illegible] خلق و خوی [illegible] اهل بهشت مطهره [illegible]
و ناشایست و تخصیص [illegible] ازواج [illegible] آنست که زنان دنیا [illegible] انواع [illegible]
آلوده اند [illegible] بیان [illegible] ایشان [illegible] و دیگر [illegible]
خشنودی [illegible] من الله از خدای [illegible] بهشت [illegible] و [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] موضع [illegible]
[illegible] رضوان [illegible] نعمت [illegible] و [illegible]
[illegible] و مقصود طالبان بحقیقت همان
[illegible] رضا [illegible]
روضهٔ بهشت مطلوب [illegible] و عقبی [illegible] دیگر [illegible]
و نهایت مطالب [illegible]
هر کسی [illegible]
[illegible] دیگر دولت [illegible]
[illegible] و اهل بیت و [illegible] و [illegible] است که هر چند
[illegible] لکن [illegible] الجار ثم الدار
[illegible] ما هو الخیر [illegible] که [illegible] محبت متاع
دنیا [illegible] لذت [illegible] شهوة و [illegible] دوام و بقا [illegible]
[illegible] ثواب و [illegible] شکر خدای [illegible]
[illegible] و [illegible] شایسته و [illegible]
[illegible] بقای [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] دوم [illegible] حدیث صحیح
[illegible] بهشتیان خطاب [illegible] الجنة [illegible]
و الخیر فی یدیک [illegible] خشنود [illegible]
و ما لم [illegible] الحمد [illegible] مخلوقات [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] عطا [illegible] من [illegible]
[illegible] احل علیکم رضوانی [illegible] خشنودی
خود را [illegible] عطای عظیم [illegible]
[illegible] متاع دنیا

واعلای آن رضوان الله و واسطه آن بهشت هر که برای دنیا عمل کند بهره وی سرا
شرم سار است و هر که برای بهشت بار طاعت کشد مزدور کار است و هر که معامله
برای تحصیل رضاء الهی کند محرم حرم دیدار است روز قیامت منادی ندا کند
که هر که عمل با امید بهشت کرده است کالوبدای که جای مخلوقست و هر که برای [illegible]
دوزخ ساعت که نمود معامله او از خوف مخلوقیست اینما العاملون [illegible] الخالق بجا اند
از مخلصانیکه کار خود برای حق کرده اند بیایید در بهشت حقیقت بدعوت [illegible] خوفاً
طمعاً آنست یخافون منه و یطمعون فیه   بهشت و دوزخ بینی
مستحق و لا بن هر دو   فهم برغرق دوزخ بر خطی کرد جنان مرکش والله
و خدای بصیر بینا است بالعباد به بندگان و عمل ایشان که [illegible]
یلتها ای و شایسته اغراض و ذاتک شایسته و بایسته [illegible] و ملکیه
مستوجب نکال عذاب و مستحق کوشمال عقاب [illegible] اند [illegible]
ابنه با بکنار رد   [illegible] جان [illegible] سوزند
زان کوشه بهشتی کار [illegible] نماند   بس [illegible] متقیان که [illegible]
[illegible]
میفرماید که الذین یقولون ربنا انا آمنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
کاهلان [illegible] امروز خط کرم بر صحیفه عصیان ما کش و قنا و نگاه دار ما را از عذاب
النار از عذاب آتش و فی الحقیقه [illegible] طلب وقایه است از شهوات و ذنوب
[illegible] ما را به پناه حمایت خود دار [illegible] که سرانجام آن آتش باشد
ارباب تحقیق بر آنند که [illegible] ایشان و وقایه
ارواح مقدسه ایشان [illegible] عذاب [illegible]
و در [illegible] معنی آیه بدین [illegible] آورده که [illegible] ایمان [illegible]
افعال و صفات [illegible] مغفرت [illegible] ذنوب وجودات [illegible]
یعنی [illegible] وجود قدیم و جمال ذات متعالی [illegible]
همان که [illegible] صفات [illegible]
عوام از آتش [illegible] و خواص از [illegible] و [illegible] فراق [illegible]

چند ترسانی زسوز دوزخ ای واعظ مرا   دوزخ از سوز فراق یار تابی بیش نیست
وجوه از کفار اهل نفوس بجز داد بکرد و ایشان نیز ایمان پیغمبر [illegible]
بمنزله اساس است و کردار بجای بنا [illegible] بنا [illegible] اساس [illegible] اساس بی
بنا نیز [illegible] بدون [illegible] و صفت [illegible] انا آمنا [illegible] کویند [illegible]
[illegible] فعل بود ضایع است   علم [illegible] بعمل نافع است
چند شوی غره بگفتار و بس   از رخ کردار بر آور نفس   و از کردار [illegible]
[illegible] طریقت [illegible] و اصول مقامات سالکان [illegible] حقیقت [illegible]
ذکر میکند الصابرین [illegible] که بیان کفتار رود ذکر ایمان [illegible] استغفار ایشان
گذشت صبر کنندگان [illegible] واجبات و مندوبات [illegible] ترک
شبهات و محظورات [illegible] دارند [illegible]
[illegible] و محنت با صبر [illegible] و بیماری و شکیب [illegible] زمان
شکر [illegible] والصادقین [illegible] قول و فعل [illegible]
صفت [illegible] و ایشان [illegible]
کار [illegible] طاعات و [illegible] ایشان [illegible]
در همه احیان و اوقات والقانتین [illegible]
[illegible] طاعت ایشان [illegible]
والمنفقین و نفقه کنند [illegible] حضرت ذی الجلال [illegible]
[illegible] صرف نمایند [illegible]
[illegible] شفقت [illegible]
[illegible] والمستغفرین [illegible]
خواهند [illegible] اوقات [illegible] اجابت دعا است [illegible]
مستغفر [illegible] آخر شب [illegible]
[illegible] جعفر صادق [illegible] منقولست که هر که [illegible]
[illegible] هفتاد بار استغفر الله [illegible]
که والمستغفرین بالاسحار [illegible] حق [illegible]
[illegible] صفت [illegible] اصول اوصاف
سالکان [illegible] صاحب [illegible] مقامات [illegible]

وا برلحتی ترتیب جه معامله سالک با حق سبحانه با تو سلست بمطلب تا توسل
با منقش باشد بطلان بری وجه است که هیچ نوع از آن نکاب رذایل و دیگری جنس او در تحصیل
فضایل و صبر شامل این دو صفتست زیرا که بدین بود و بدان نیز برد و نوعیست که قول
چون صدق دوم فضل چون فتوت که ملازمت طاعت است و عملی را که سعادت اتقا واست
در سبیل حقیقت امثلة استغفار است چه مقربت اعظم مطالب بلکه جامع همه
مقاصد و مآرب توان بود بتوسط و اوده بمیان آن از صفات است و الا توان کرد
بر استقلال هر یک از آن در افاده [illegible] سبکی از خصال را استه باشد ذکر این
این مدح داخل است و ثواب شرع جزیل و اجر جمیل مرا شار الیه در و نیز اول
ازین صفت با صبر است و تقدیم او را سبب آن گفته اند که بنای شرع و جملة امور
نواهی است و بی صبر از عهده التزام آن بیرون آمدن متعذر باشد چنین که منافی
که صبر اساسیست من جمیع صفات حمیده و خصال پسندیده را واز بجا گفته اند
که هر کرا حق تعالی سمه صفت صبر کرامت فرموده جمله مکارم اخلاق بوی ارزانی داشته
است و جامعیت او محاسن و صفات را چیزی باقی نگذاشته امام غزالی
رحمه الله در [illegible] آورده است که هیچ خلق کریم نیست که نه از شعب صبر باشد
مثلا سماحت صبر است بر مفارقت مال و شجاعت صبر است بر خطرها و خطرات
و اقامت وظایف عبادات صبر است بر رنج و حلم صبر است بر حدت نایره خشم
و علی هذا از هر خلق که بحث کنی شعبه صبر یش یابی   اصل جمله
خوبیها بر وی دان صبر باشد خیر و سوی صبر دان صبر [illegible] حکم کند
و تن محروم کند فاصبر کما صبر اولوا العزم از کلمات عیسی [illegible] علیه السلام [illegible]
تنالوا ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون و صبر علی الاطلاق مستحسن نیست بلکه صبر
از بعضی اشیا که طبع را عشاق بود محمود است و از محاسن که شرع [illegible]
مرد و دو مذموم و صبر [illegible] موافق بستند بالصبر [illegible] دوست باشد
درویشی نزد شبلی رحمه الله آمده و گفت شد مرا که کدام صبر دشوارتر گفت صبر
شکیبایی بیشتر شبلی فرمود که الصبر فی الله درویش گفت نه صبر [illegible] سخت نیست
شبلی گفت الصبر مع الله درویش گفت نه شبلی التماس نمود که تو بگو کدام
صبر است گفت جواب داد که الصبر عن الله شبلی نعره زد و بیهوش شد و چون
بخود آمد این بیت میخواند شعر الصبر یحمد فی المواضع کلها الا علیک فانه مذموم

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم اندوه نیست مفرمای که می نتوانم صفة
دوم صدق است و صدق فرقانیست میان حق و باطل که بواسطه او خبیث از طیب
جدا شود و صحیح از فاسد ممتاز گردد و اوصاف رحمانی از اخلاق شیطانی
بقوت صدق تمییز توان کرد و علامت عام [illegible] و شوائب [illegible]
اگر بمحک صدق نباشد معیار نگردد و [illegible] نقصان صاحب دل و صاحب نفس [illegible]
[illegible] مقامات تا نهایت [illegible] درجه ارتفاع نگیرد مگر [illegible]
هیچ [illegible] که [illegible] مقصود صدق [illegible] که [illegible] قدم صدق [illegible]
[illegible] یار حق دست [illegible]   سیوم فتوت
و آن [illegible] عبادت در [illegible] عبادات است که
[illegible] مداومت نماید [illegible] قامت [illegible] و داد و دادات لوازم
ادا [illegible] بحق [illegible] شی [illegible] و مقصد اسنی [illegible]
[illegible] محبت نیست
عالم [illegible] موجود
آدم [illegible] محبت [illegible] اتفاق که شیمه کرم است [illegible] اسباب [illegible]
هر [illegible] دولت دینی و رفعت دینی [illegible] باز بسته اند
اما غایت [illegible] قال الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها [illegible]
در [illegible] که [illegible] و به سیمای لوم موسوم است [illegible]
محبوب [illegible] تجارت [illegible] مکافات [illegible] چون صاحب
دولتی [illegible] کرم [illegible] ارحم الراحمین [illegible] آید [illegible]
توقع جزای بیشتر [illegible]   شکر [illegible]   هر [illegible]
[illegible] کرم است   [illegible] کرم است   اما [illegible]
محبت [illegible] سبب که کرم [illegible] دل [illegible]
دوستی [illegible] دل [illegible] محبت [illegible]
[illegible] است که [illegible] دوستی خدای و خلق جز جوانمردی نیست
[illegible] دوست دار [illegible] دشمن [illegible]
خلق [illegible] دوست [illegible] خدای ترا دوست دارد و السماح رباح
[illegible] و عاقبت جوانمردان در دنیا و آخرت محمود
[illegible]   نیست نکوتر [illegible]   [illegible] کرم [illegible]

بر کلّه قلبه انّک کریم یعنی استغفار و تخصیص آن بوقت سحر جهت آنست که در هر
وقت عبادت صافی تر باشد چه در آن زمان نفس از مشاغل فارغ گشته و دل از علایق
خالی و روح براحت آرامیده است و سیر صفوت حال و [illegible] تهذیب آورده که بنده
در آن وقت بپهلوی [illegible] نرم بر داشته است و لذت خواب و آسایش را ترک
را بگذاشته و عبادت در حالتی که [illegible] مشغول گشته لاجرم اجر بی حساب و فضل
بی شمار است که وعده نبی از جبرئیل علیه السلام پرسید که در شب کدام ساعت فاضلترست
گفت من ندانم لیکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم را جنبش آید و بوی خوش شمیم
در [illegible] نجات یابان [illegible] فیض و فتوح [illegible] عاشقان هر که
بالله [illegible] در آید [illegible] وصال [illegible] آورده اند که [illegible]
[illegible] سحر بر خاسته [illegible] تو [illegible]
غفلت نهاده خواب [illegible] ای هر سحر کشیده سر از جیب [illegible]
از خواب سر بر آور و شوقا الی المصلی کو کوش [illegible] هر صبح [illegible]
[illegible] کو کنج [illegible] خدا را یاد بست که وقت سحر [illegible]
عزت [illegible] در [illegible] دوا [illegible]
[illegible] محبت [illegible] سحر [illegible]
[illegible] سحر گاه جلوه نکند
پرده بر دارد سعادت هر سحر [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] صبح صادق [illegible]
دم دد [illegible] شود [illegible]
از آن دم [illegible] کردد [illegible]
[illegible] کرد [illegible] شود [illegible]
[illegible] کیمیا سازی [illegible]
کیمیا [illegible] اگر تو [illegible] خواهی [illegible]
کر در سحر گاه در [illegible] زبان [illegible]
[illegible] حقیقه آدمی [illegible] شناخت [illegible]

حق سبحانه ایشان را ستایش کرد صابرین [illegible] که اصل دوست داشته اند
[illegible] دولع [illegible] در راه صدق [illegible] اند [illegible]
یعنی شمع [illegible] فلعبد واقعه [illegible] آتش ریاضت [illegible] منفق اند
باموال [illegible] ایشان بوده [illegible] فیما [illegible] مستغفر [illegible]
سعادت جاوید [illegible] بحضرت [illegible] شکیبا [illegible]
فرمان او [illegible] حفظ عهد و پیمان [illegible]
خدمت [illegible] رحمت [illegible] کرم الهی
و تحفه مغفرت طلبند بوسیله ناله سحر گاهی و گفته اند الصابرین آنانند که
صبر کردند [illegible] و شکایت [illegible] عقبی [illegible]
تا دوله و صاله و الجلال [illegible] صفت آنهاست که راست گفتند
[illegible] روشن [illegible] خواست [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible]
[illegible] تحقق [illegible] ترک محبت [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] مشاهده [illegible]
[illegible] والمستغفرین بالاسحار [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
استغفار [illegible] لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة [illegible] مقام است یعنی
[illegible] معرفت [illegible]
موصوف [illegible] دوستی [illegible] دوست [illegible]
السلام [illegible] دوستی [illegible]
[illegible] قال الله تعالی و ان الی ربک المنتهی
[illegible] فان الی ربک المنتهی [illegible]
[illegible] قضا و [illegible]
[illegible] ماسوی [illegible] مستغفر [illegible]
[illegible] امام قشیری رحمه الله علیه [illegible]

کرها بر تنده فرمان بعاری صادقند در عهود حلیه متکاری تا شد باستقامت
در راه محبت معتقند در سلوک خود را در طریق محبوب مستغفرند از افعال و
افعال خود جهت دوری تقصیر خدمت و گفته اند بناه این صفات بر وجود و سخاوت اول
نفس خود را در راه حق فدا کرده اند بترک حظوظ عاجله و آجله و از صبر بست دیگر
دل خود را وقفه سر کوی نقیض ساختند و از روی اخلاص و از آن صدقت کبریت
خود را ملازم عتبه فرمان کرده اینند بعد الموت بو اعمال و آن قرنست آنکه هرچه
داشتند از مال و متاع دنیوی در باختند و بطمع اعواض و انفاقت وجود باد
تا شیر صبح و ضیا از قطار و گاو سعیت ایشان بر بیشان روشن شد از بوجه رجوع
بحضرت احدیه نمودند از استغفار جست و گفتند اند که ایشان صابر اند و صادق اند
شریعه و طریقت و صادقند در انتهاج منهاج جاده و قانتند در سلوک الی الله الصقع
القوی بفنون و قنوت و منفق اموال و احوال و صفات بوده و اتنند از روی محبت و
مستغفرند از ذنوب قلوب کر توجه است بغیر حق در اسحار انوار تجلی الحق کیف
طلوع طوالع انوار ذات لا یزالی   کالاعدم شهود ما سوی الله
از این نوع گناه استغفر الله   ای عزیز صبح منبع سلوک است و صادق مبدا
تجلی بالخلاق و ملکات الملوک و قنوت منتها نقص نفس بوالفضول و انفاق سبب تکمیل
او کرد بسته قبول و مراد از استغفار رفتار توحید است و تا مستار هستی تا که
در هر جهت فلک الوار نشود خورشید شهادت از مطلع فیض لا سطالع نکرده و در کر
سحر که نزدیک زوال الظلمات ظلمه و صفات دور است و در آن مستغفر که چون صبح
بلیس جبروت برها کل ملک و ملکوت مستعلی شده است و وجود ما عدا که نمود
بود مستار گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام لمام
سر بر و کلاب عم و هم که الطف السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید
لمعه نور قدیم تا فت از اکوان   محو گردانیده محدثات بر آمد   صبح وصال الشهید
در همه آفاق هر طرف بانگ الصلوة بر آمد   و چون حق سبحانه ستایش کرد این طایفه
را علم ستایش ایشان بانست که بر توحید الهی ادای شهادت مینماینه بیانی
آن شهادت میکند و قبل ان شهادت خود و ملئکه را بجهت تاسیس مذهب ایشان
قبل از ذکر شهادت ایشان تقدیم نمی نهد و میگوید شهد الله انه لا اله الا هو و ملئکه
دانست که این آیت مجیدهم است از سوره آل عمران و او را آیة الشهادة خوانند علما

وعرفا دادر و دقایق و حقایق بسیار دست و بعضی از آن در حیطه بیان خواهد
آمد در اسباب نزول آورده که چون سید عالم صلعم از حرم محترم مکه هجرت
نموده بقطیبه طیبه نزول فرمود دو تن از احبار شام روی بمدینه نهادند از جهت ملاقات
آن صاحب سکینه متوجه مدینه شدند چون چشم ایشان بسواد یثرب که چون
سواد چشم منبع نور بود روشن شد با یکدیگر گفتند جمعا تدست این شهر بلد
کرد جای اعوان و انصار پیغمبر آخر الزمان خواهد بود و ایشان در تورات خوانده
بودند که مهاجر خاتم انبیا از موضعی باشد و لکنا و محلی بحتاق از و فروغ صفای
منال للشی یرفعا بو نور بوایته بسبب اندلاخته و از انوار تحقیق سا کنش شعله
مهار فقشا سر روشنایی نموده   سواد او به مثل چون سپهر مینا رنگ
هوای او بصفت چون نسیم جان پرور   با آب عذب و هوای خوش و فضای
لطیف   هزار بار و باغ بهشت ذبا تر پس بتعریفی که نازل گشت الواح مطالعه
نموده بودند بر اوصاف آن شهر آنها و کالملاح یافته روی توجه بر بیرکه کوچک
باکثر نوبتی با اهل مشرق و مغرب هست در هند که نفعا را از آنکه مسجد پیغمبر اخیار علیه
الصلوات الملک الجبار نهاد ... بجمال حضرت رسالت پناه که غیر مهرو ماه بود دو بیت از انبیا
در آمد بنعت و صفتی که از صحیفه توریه دانسته بودند حبیب حق و محبوب مطلق
را شناخته از غایت طرب و نهایت نشاط لوای انبساط بر افراخته گفتند تو محمدی که اسم
سامی تو محمود مقام سامی تو احمد است خاجه عالم صلعم فرمود که آری همکی ان
گفتند ای سید ما از تو سوالی داریم اگر جواب صواب سماع افتد یقین دانیم
که هرچه میگویی بی تلقین ربانی نیست و بر تخمین نفسانی نطق نمیکنی و ما
ینطق عن الهوی فرمود که متو سید و بیرو سی بتالقید بواسطه وحی و بطریق
الهام از حضرت ملک علام بعز وسید بشما باز نمایم گفتند بزرگترین کلمه شهادت
در کلام خدای کدام است ... آیه نازل شد و هر دو جهود بشرف اسلام مشرف
گشته بصدق نبوت آنحضرت بخلوص عقیدت گواهی دادند ابن جبیر رحمه الله
فرموده که بیان وقت در حوالی ان مسجد هفتاد بت بود که کفار عرب
بپرستش آن بت ها را داشتند چون این آیت نازل شد مجموع بتان از جا
خود منقلع گشته و خدا بانجلکان بر روی در افتادند صاحب قدوس
الاحادیث آورده که هر کرا این آیت بخواند در خوابگاه خود و قتی که بخواب میرود

هفتاد هزار فرشته بر وی کمارند تا زبان باستغفار وی تا قیامت کشاده
دارند و در عماد القرآن آورده است که چون بنده یکبار این آیت بخواند ثلث جمله
او بر آتش دوزخ حرام کردد و بقرائت دو نوبت ثلثان و بتلاوت سه کرت تمامی او از
شعلات نیران جحیم مامون و مسلم ماند و امام ابو سعید در انس المسافرین تتمه این حکی
برین وجه آورده که یکبار و دو نوبت بخواند جبرئیل از مقام خود بسر چشمه که آنرا انجیل خوانند
نزول نموده و بدان چشمه غوطه خورده ششصد هزار پر با فرخ (؟) او در آب منغمس
سازد پس از آن بیرون بال افشاند و قطرات بشمار از جناح جناح او بیفتند
حق سبحانه از هر قطره ملکی بیافریند که تا روز قیامت برای قاری این آیت استغفار کنند
در کشف المذکرین فرموده که کلمه ملایکه مشتمله در این آسمان بود و دیگری فاصل
مرکز زمین و هر یک فرشته درست داشته در میان هوا ملاقات نموده نازل
ساعت ما پرسید که از کجا می آیی گفت از نزدیک بنده عاصی با این دفتر مملو از معاصی
پس ساعد ما سوال کرد که تو کجا میروی گفت نزدیک همین بنده با برات نجات از دوزخ
نفس ... گفت با این همه سیئات سبب این نجات چیست ملک جواب داد که
چون خواند نزدیک این بنده در دو نوبت شد و بتلاوت آیت شهد الله او ورد خدای تعالی
ببرکت این آیت او را بیامرزید و این برات مغفرتست که از دیوان کرم بنام او رقم
کشته   زهی کرامت این آیت و فضیلت او که مرد مفلس محروم را
و شود مرحوم   ابو اللیث سلمان خالد بن قطان فرموده که بتجارت کوفه رفتم
و در جوار اعمش رحمه الله که امام عصر و محدث زمان بود نزول کردم شبی از وی
شنودم که این آیت میخواند تا الحکیم و در آخر شب میگفت و انا اشهد بما شهد الله و
استودع الله هذه الشهادة فهی لی عند الله ودیعة ان الدین عند الله الاسلام
با خود گفتم اعمش از آن جمله نیست که این کلمات در آخر آیة الشهادة بی حکمتی بگوید
همانا که درین باب حدیثی شنیده است بامداد نزدیکش رفتم و گفتم دوش آیه
الشهادة میخواندی در آخر آن کلماتی گفتی که من هرگز نشنوده ام و آن سخنان را مطلع
میکردی گفت یا ابن قطان درین باب حدیثی بمن رسیده است تا یکسال عمل بگذ
گفتم بعد از آنکه منتی شد تا مجاورت تو اختیار نمودم و اکثر اوقات ملازمت
تو میبودم مرا از آن خبر کردی فرمود که علم عزیز است و هر چه او نفاست گرانتر
بی رنج و تعب بدست نیاید بخدایی که اورا امروز تا یکسال دیگر در خدمت عتبه تو بگذرانم

سرکاه

سرآگاه نگردانم تا تقدیر داشتن بشناسی یعنی که هر کس قدر نشناسد ضایع بگذارد
ابو اللیث قطان گوید من سال خود تمام کرده بر سر راه بودم چون از استماع این سخن
بارها گشودم بر آستانه او نشستم و اقامت کردم و چون سال تمام شد گفتم یا ابا محمد
بسر رسید و موعد را تمام رسید و وقتست که مرا از فضیلت آن کلمات خبر دهی گفت اخبر
کرد مرا ابو وایل از عبد الله مسعود رضی که او فرمود که حضرت پیغمبر صلعم شنودم
که هر که این آیت بخواند و در آخر این کلمات بگوید روز قیامت این خواننده را
بیارند و رب العالمین فرماید که بنده مرا عهدی هست نزدیک من و کیست سزاوارتر از
من بوفای عهد اذا ادخلوا این بنده را در باغ بهشت و در کشف الاسرار آورده که
مردی این آیت بر خواند و گفت بار خدایا این ودیعت منست نزدیک تو روز
حاجت من باز دهی پس بوقت وفات آن مرد که سفینه حیاتش در گرداب اجل
افتاد و شربت تلخ شراب سکرات بپای شده زبانش جاری گشته آیت شهد الله
بر خواند و باز کلمه شهادت مشرف بآن مرد و آن در گذشت آواز هاتفی شنیدند که
هذه ودیعتک عندنا ها الیک بعینها ای بنده ودیعت نزد ما امانت بتو باز دادیم شهادت
گواهی داد خدای یا حکم کرد یا بیان فرمود یا اعلام نمود یا دانست وکفتاً انه
آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اله هیچ معبودی سزای پرستش و
مستحق عبادت نیست الا هو مگر او که استحقاق پرستیدن او را ثابتست و
در ینابیع گفته که گواهی حق بکلام ازلی و قول ابدیست و کیفیت و مائیه کلام ازلی
قدیم و قول لم یزل علی سبیل که اوهام بدان نرسد و افهام بکنه آن محیط نشود
زیرا که آن صفت ویست و صفات او از سمات حدوث متعالی باشد و صوت و حرف
و تعقد و انقطاع بدان راه نیابد و بعضی گویند شهادت مکابه (؟) بوده یا بر لوح محفوظ
وقتی که انی انا الله لا اله الا انا نوشته یا بر ساق عرش لا اله الا انا رقم زده و در فصول
عبد الوهاب آورده که این عبارت بر ساق عرش مکتوب است   شهدت شهادة
لا اکتمها بان الله لیس له شریک و ان محمدا صلعم بدین الحق ارسله للملک
و این قول خالی از غرابتی نیست و گفته اند این گواهی نه بقول است و نه بکتابت
بلکه باظهار دلایل و آثار قدرتست که هر ذره از اجزای مخلوقات بزبان حال
خطبه وحدانیت او میخوانند و کلات الوهیت بر منبر ربوبیت او ... ابد الآباد
شعر   ولله فی کل تحریکة   وتسکینة ابدا شاهدا   ففی کل شیء له آیة

تدل علی انه واحد   در هر چیز قدرت او نیک بپوسند   بر ذات تو هر ذره
بخشیش گواه هست   در لطایف عیاشیه آورده که زندیقی اعرابیه را گفت دلیل چیست
بر هستی آفریدگار جواب داد که بعرات ساقطه دلالت میکند بر وجود بعیر و آثار
اقدام نشان میدهند از وقوع عصیر تنش آسمان و سیم با برجها و غریب بر زمین
بسیط با راههای غریب در یاهای زخار با امواج امواج مهیب روا باشد که دلیل
نباشد بر وجود خداوندی دانا و پادشاهی توانا که از لیت و فی هذا تنبیه و
ابدیت او وصفت انتها در اخبار آمده است که دو طبیب بدرگاه هارون الرشید آمده
گفتند ای خلیفه بفرمای تا اسلام علی عرض کنند که از دو شرطبیبان بیزار شده
میخواهیم که تو سلی فی دریا بیم هارون پرسید که میل شما باسلام از کجا پدید آمد و چه
حجت شما را بدین طریق دلالت کرد گفت من بر نبود آنکه من دیدیم که در کجا بند لرزی
او بیشتر دل گزایی بود و در طرح فی دیگر نو شو جا و افزایی دا کشتیم و کشا فیها
که این عالم در قبضه لطف قهر اوست دیگری فرمود که هلیله را یافتیم که سرد و خشک
واسهال آورد و کثیرا دیدیم که گرم و تر است و از و قبض آید معلوم کردیم که شفا
تصرف بدست طبیعت نیست و احوال عالم را باز بسته فاعل مختار است که هر چه
خواهد کند بیکی را علیل قبال بود و بیش نهد و دیگری را حلقه ادبار در گوش کشند
بیکی را بر آرد با وج قبول بیکی را کند بحضیض خمول و ذهب
آنچه پیدا شود هر نفس بحکم خداوند با و سنت بس   از امام جعفر صادق
علیه السلام پرسیدند که دلیل بر هستی صانع جلیل چیست فرمود که بزرگترین
دلیلی بر هستی صانع هستی منست زیرا که من یا از من است یا از غیر من اگر هستی
من از من باشد حال از دو بیرون نخواهد بود یا من خود را در وقت هست کردم
که هست بودم و این محالست زیرا که تحصیل حاصل باشد و اگر آنکه هست کردم که نیست
بودم این نیز محالست که نیستی را هست کردن نبود پس معلوم شد که هستی من از
غیر منست و هست کننده من هستی است که هستی ابدی او نیست
بیان هست کی هستی را هست دست   کرد جمله نیستی را گشت هست   و گفته اند که ذات
وصفات حق که هست بر وحدانیت او و چه ذات او منزه و مبرا است بصفات کمال و صفات منزه
از سمات نقصان و زوال پس صفات قدیم که لایق وی باشد زیرا که او خداوندیست قدیم
بی مثل و هر آنچه بصفات حدوث است لایق نیست زیرا که نفس حادثست و محتاج ایجاد

وانشا ولز انجا گفته است که من عرف نفسه فقد عرف ربه امام رازی
قدس سره در رساله که در بیان این نحو قولست گفتی که معرفت نفس دلیل معرفت حق باشد
از راه مخالفت و دیگر آنکه از شناخت خود راه بشناخت حق توان بود
بطریق موافقت و ما قول اول را اختیار کرده میگوییم هر که خود را بشناسد
بآنکه محدثست خدای خود را بشناسد بآنکه قدیم است چون خود را
بامکان موسوم داند معلوم کند که او واجبست خود را باختلال بشناسد
او را بکمال و جلال بداند و بر همین منوال توان شناخت خود را
بزوال و فنا و حق را بدوام و بقا خود را بانواع جفا حق را باصناف
وفا خود را بذلت و خطا حق را بر حمت و عطا خود را بنده بر تو الی
حق را بکرم لایزالی خود را بحرمان کامل حق را باحسان شامل
وهلم جرا سمات حدوث را بخود نسبت باید داد و صفات قدیم
را بذات مقدس و اسناد باید نمود
هر چه بر دو در نقص دارد آن ماست   حق صفتها کمالی را سزاست
از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند که این کواهی دادن
کی بود گفت پیش از آنکه خلق را بیافرینند بیو هزار سال
آن جهانی و هم از وی مرویست که حق تعالی گواهی داد بخود برای
خود قبل از ایجاد عالم دوازده هزار سال بسیصد و شصت
روز هر روزی هزار سال و گفته اند حق سبحانه ارواح بیافرید
قبل از اجساد بچهار هزار سال و ارزاق مخلوقات را مقرر کرد
پیش از آفریدن ارواح بچهار هزار سال و گواهی داد بر وحدانیت
خود قبل از تعیین ارزاق بچهار هزار سال در کشف الاسرار فرمود
که حق گواهی داد با آنکه او حواست در وقتی که نه نام بود و نه نشان
آدم نه میدان زمین و نه ایوان سپهر برین نه جهل و نه عرفان
نه امکان و نه حدثان نه ظلام و نه ضیا نه هوا و نه قضا نه
وفاق و نه انفاق نه اجتماع و نه افتراق
در دو رخ رخشان روز تابان نه در شکن طره شب تاب نه زورق
ابداع هنوز یا هنوز منجوا یجاد بصحرا هنوز ناشده آگاه وجود از

وانشا وانیجا

علم ناشی ممتاز حدوث از قدم گواهی داد بیکتایی وی
همتایی خویش را مرو را همانست که بود و جاوید همان باشد که هست
و بعضی بر آنند که این شهادت در روز میثاق بود و تقویت قول
بلی گوینده گانرا و گویند گواهی داد در ازل بقول الی بی ربی
و نحمین و در اباد بنصب دلائل و توضیح براهین و در حقایق
التاویل گوید چون نور وجه از افق وحدت طلوع نمودند بذات
خود برای ذات خود گواهی داد در مقام جمع چه آنجا شاهد و
مشهود غیر او نبود و در مقام تفصیل بنفس خود بر وحدانیة
خود گواهی والملئکة و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند
یعنی چون ملئکه بعضی از آثار قدرت و برخی از انوار عظمت مشاهده
نمودند بتوحید الهی معترف گشته بر اقرار وحدانیت و ادای
شهادت فرمودند و اولوا العلم و خداوندان دانش نیز همین گواهی
میدهند یعنی حق تعالی بشهادت ملئکه و اولوا العلم تایید
شهادت خود میکند بلکه بشهادت خود اقوال ایشانرا
تعریف میفرماید گوئی که بدین شهادت توفیق یافته اند و مددکار
او بمعرفت وحدانیة او شناخته و علما را درین محل اختلاف
هست بعضی گویند شهادت خدای و ملئکه و علما بیک معنی
است زیرا که شهادت یا اخبارست یا اظهار اگر بمعنی اظهار
گیرند شهادت حق ظاهر کردن ادله دلایل شناخت وحدانیت است
بآفریدن مخلوقات کما اشتملت و شهادت ملئکه بیان کردن
ادله بارسل و شهادت اولوا العلم ذکر کردن آنها بر عامه
خلق و اگر بمعنی اخبار حمل کنند هم ظاهرست زیرا که حق سبحانه
در کتب منزله از وحدانیت خود خبر داده و ملئکه انبیا را از آن
خبردار ساختند و علما نیز خلق را از آن خبر میدهند و
بعضی دیگر بر آنند که این شهادات مختلفند شهادت حق
تعالی نصب دلایل داله است بر توحید و انزال آیات
ناطقه بدان و از آن ملائکه اقرار بوحدانیت و اعتراف بلوازم

الوهية

الوهية و از آن علما ایمان بدان و احتیاج بر آن و تشبیه میکند
این صورت را در کشف و وضوح بشهادت شاهد در توضیح
مدعای مدعی و تقویت آن پس شهادتین مختلفند از روی
معنی متفقند از جهة لفظ چنانچه در آیت صلوات میفرماید
إن الله وملئكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا
عليه وسلموا تسليما هر سه صلوات یکجا جمع کرده و
حال آنکه صلوات از خدا بمعنی رحمتست و از ملئکه بمعنی
استغفار و از مومنان بمعنی دعای در شهادت خدای
حق است و شهادت دیگران رسم و رسم را با حق سمت
مساوات نتوان داد سلمی از ابن عطا رحمهما الله نقل
میکند که حق سبحانه بنفس خود بر وحدانیت و فردانیت و
احدیت و ابدیت خود گواهی داد پس خلق را بیافرید و باد ای
این کلمه تکلیف کرد ایشانرا بزبان بعبارت نکشودند
و در راه تحقیق شان نبردند چه توصیف هیچ واصفی در کنه صفت
او نرسد و توحید هیچ موحدی از عین وحدت او خبر نه
دهد
آن گوهر یکدانه بهمچنان نرسد
دشوار بدست آید و آسان نرسد سرباز براه و دست از پا بیدار
کین راه بپای تو بپایان نرسد ای عزیز علما و تفسیر بر آنند که اولوا
العلم مومنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر و انصار و علما و ائمت
و خدای تعالی درین آیت فضیلت علما باز نمود که شهادت
ایشانرا با شهادت خود سر خط قران داد و گفته انا و اولوا العلم
مراتبست جمیع عارفان احکام حلال و حرام اند چون فقها و ائمه دین
و برخی عالم اخبار و سنن سید المرسلین چون اهل حدیث
و طایفه بتفسیر و تاویل قرآن و بر اسرار دقایق و
لطایف آن و گروهی بیان کنند صفات و
نعوت ربانی و روشن سازند حجج و دلایل توحید سبحانی
چون متکلمان و فرقهٔ دیگر از علما باشند که حق سبحانه ایشانرا

بر بعضی اسرار خود اطلاع دهد تا از علم لدنی آید و بمفتاح درس و تکرار
ابواب علوم لدنی بتو روی نمایاند حقایق بگشایند علما در حال محو سخن گویند
و ایشان در مقام محو سراتان در کنه نقش کسب بو بند و اینان در راه کشف
کلام آنها زاده نقل و اینها باشند و سخن اینها نتیجه عقل صافی و در این باب
گفته‌اند است
گلشنی کز نقل روید یکدم است   گلشنی کز عقل
روید خرم است   گلشنی کز گل دمد گردد تباه   گلشنی کز دل دمد وافرحتا
علم آن باشد که دل زنده شود ۵ دانه گشتا بوی بکد و سه گلدسته   زان زبون
این دو سه گلدسته ایم   که ز گلزار برخود بسته ایم   نزد جمعی
آنست که هر یکی از حق گواهی دهد از اولوا العلم باشد بعضی قول همه سوریا
اولوا العلم ائمه در تفسیر کاشانی آورده که حق سبحانه ملایکه را باسم علامت ذکر
فرمود و مؤمنان را باولوا العلم گفت باسم کرامت یاد کرد و تقدیم ملایکه
برایشان دلیل تفضیل نشود چه تقدیم در ذکر سبب سبق باشد در فضل
کقوله تعالی فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و بحث تفضیل ملایکه
و بشر در اواخر سوره نسا موعود است در فصول آورده که حق سبحانه
در هفت جا مؤمنان را تالی نفس خود نام برده مراقبه و عزت و ولایت
و طاعت و اعانت و صلوات و شهادت و از جمله در چهار موضع واسطه رسول
اول در مراقبه فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون دوم در عزت
ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین سیوم در ولایت انما ولیکم الله ورسوله
والذین آمنوا چهارم در طاعت اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر و در یک
موضع جبرئیل بخصوصه واسطه است و آن اعانت است فان الله هو مولاه و
جبریل وصالح المؤمنین و در دو موضع ملایکه بعموم واسطه اند که صلوات
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و دیگر شهادت
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم حق تعالی شهادت ملایکه و
مؤمنان را در شهادت خود پیوست تا بموافقت آن قوم اکبر درای عزیز در حدیث آمده
گذشت که هر که آمین او با آمین ملایکه موافق افتد گناهان گذشته و آینده او آمرزیده
گردد پس هر که شهادت او با شهادت حق موافق بود بنگر که چه شرف و عزت
بجا موجود باشد بعد بنگر تا که چه فضیلت مؤمنان را و اهل دانش را میکوید قائما

یعنی اولوا
بالقسط

یعنی اولوا العلم گواهی داده‌اند در حالتی که هر یکی از ایشان قائم بوده‌اند بالقسط
بعدل در ادای شهادت و گفته‌اند گواهی دادن ای بوحدانیت حق تعالی و قائم بوده
بعدل یعنی حکم کنند براستی یا باشد حال از هو یعنی عملها بدهی سنی الهی در امور و متولی مرتبا
مصالح جمهور لا اله الا هو تکرار این کلمه بجهة تاکید است و جز این اعتنا بمعرفت ادله
توحید و گفته‌اند که اول وصف و تقریر نسبت و آخر حکم و تعلیم
یا اول اشارتست بوحدت و قبل از خلق و ثانی عبارتست از وحدانیت او
بعد از خلق یا اول بجای دعوی است و آخر بمثابه حکم برآن یا تنبیه بر انکه کلمه لا اله
الا هو بعلیت ذکری است شریف سندی که یکبار اول برای آنست تا بدانکه مستحق
پرستش نیست مگر او و ثانی بجهت آنکه تا بشناسی که قائم بعدل او است و حقیقت
آنست که اول شهادت است و ثانی بیان تحقیق ما فی نفس الامر چنانچه فرضا کسی گوید
اشهد ان الشمس طالعة پس از این شهادت اعتراض نموده از روی تحقیق
گوید الشمس طالعة خود تحقیق آن را تصدیق کن و خود مسکن و گفته‌اند تکرار برای آنست
تا این دو صفت بر آن متفرع گردد یعنی العزیز الحکیم و معنی عزیز اینجا آنست که
مشعست از آنکه لاحق شود بدو توحید موجودی و وصف و اصفی کرد و وجه
امرجه هر صاحب موجد لا اله دکه توحید و حکم داد کا باشد ازو شهادت بوحدانیت
خود ان الدین یعنی که دین معتبر و معتد آن راه ملت و کیش گویند یا دین صحیح پسندیده
عند الله نزدیک خدای الاسلام دین اسلامست نه یهودیت و نصرانیت و در بعضی
تفاسیر آمده که مشرکان مینازیدند هیچ دینی نیست مگر دین خدای بزرگتر از دین که ما داریم
فرو آید این آیه و بیان فرمود تا که دین مرضی اسلامست که آنرا پیغمبر جز بنا گرد کاله
و بعضی قرآن بفتح همزه خوانده‌اند بوجه قراءة اینجا آنست که گواهی داد هم آنرا که
دین اسلام است و ما اختلف و اختلاف نکردند آنکه دین اسلام حق است که مخصوص
سلم پیغمبر بحق است الذین آنانکه اوتوا الکتاب داده اند بدیشان توریة
یا که یهود نقد بنظر و نصیر بدما اختلاف نکردند تغییر کار آنانکه انجیل بدیشان
عطا کرده اند یعنی نصارا الا مگر من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه
آمد بدیشان دانستی پیغمبر آمد محمد صلی الله علیه وآله وسلم باعلم بحقیقت
امر او شکن با آیات و حجج در حقیقت دین اسلام و حقیقت آن و در و سطح آید
مراد از علم حضرت پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه وآله وسلم که معلوم ایشان بود و ابتغاء

مقصود باشد بمصدق چون مکتوب و مکتاب و گوید علم قرآنست که بدیشان آمد
موافق و مصدق کتاب ایشان و اختلاف ایشان بعد از آمدن علم بدیشان
نه از جهت شبهه و اختفاء امر بود بلکه بغیاً بینهم از روی حسد و جوریکه
در میان ایشان بود و طلب استعلا و میل بریاست [illegible] ومن یکفر
هرکه نگرود بآیات الله بقرآن و بمعجزات محمد صلی الله علیه وآله وسلم فان الله پس
بدرستیکه خدای سریع الحساب زود حساب کننده است در ضمن این سخن تهدید
یهودست یعنی زود باشد که از این عالم بروند و جزای ایشان را جزا دهد بر کفر
و انکار ایشان و از ربیع رحمة الله علیه منقولست که چون موسی علیه السلام
وفات نزدیک آمد هفتاد تن از احبار بنی اسرائیل طلبید و توریة بدیشان ودیعت
داد و یوشع را خلیفه ساخت اهل قرن اول و ثانی بر طریق استقامت سلوک
نمودند و در قرن ثالث اعراف پدید آمد در مولد اختلاف افزودند و این اختلاف
سبحانه بیان فرمود و فرزندان آن هفتاد تن بودند که احبار [illegible] بودند و بحضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مجادله و مخاصمه نمودند و خدای با پیغمبر خود
گفت فان حاجوک پس اگر با تو حجت آرند یا با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت
حجت او و دیگران در مقام مجادله باشند [illegible] فقل پس بگو [illegible] کن
از مجادله [illegible] قبل از این [illegible] حجت کرده و بگو در جواب ایشان
اسلمت تسلیم کردم و فرا سپردم وجهی روی خود را یعنی خود را [illegible]
[illegible] لله [illegible] خدا برای دین خود و عمل خود را خالص کردم
برای خدا ومن اتبعن و آنها که پیروی کردند مرا از مهاجر و انصار همین کرده
که من کردم [illegible] رحمة الله علیه مقرر شد که اسلام آنست که همه [illegible]
تسلیم خدای کند و هیچ [illegible] کامل اسلام
در این کلام [illegible] حقیقة اسلام [illegible] و [illegible] کمال اسلام رسد که
[illegible] تسلیم امر حق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اصل اسلام نیست جز تسلیم و آمدن سوی حق
بقلب سلیم وقل و بگو للذین اوتوا الکتاب مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند
یعنی یهود و نصاری والامیین و بگوی مشرکان عرب را که کتاب ندارند ءاسلمتم آیا اسلام
میآرید [illegible] و [illegible] استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید و نکته

در اینجا د معنی امر بلفظ استفهام تعفیر است بمعاندت و تقریع بعدم انصاف چه هرکه
که حجت بر منصب روشن شد بهیچ نوع در انقیاد حق توقف نمیکند اما معاند بعید
از ظهور حجت از ادعان او توقف میکند فان اسلموا پس اگر گردن نهادند و
و انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود و نفس خود را از وادی ضلالت
بمقصد هدایت رسانیدند نقلست که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم این
آیه بر ایشان خواند گفتند اسلمنا رسول صلی الله علیه وآله وسلم یهود را گفت گواهی میدهید
که عیسی علیه السلام بنده و رسول خداست گفتند معاذ الله عیسی رسول نیست پس نصاری را
گفت اقامت شهادت میدهید بر آنکه عیسی پیغمبر خدای و بنده اوست گفتند
حاشا عیسی بنده نیست رب العالمین فرمود که وان تولوا و اگر اعراض کنند از اسلام
بر گردند ترا هیچ ضرر نخواهد بود فانما علیک البلاغ پس بر تو نیست که پیغام
رسانیدن [illegible] تبلیغ رسالت [illegible] و قبول آن [illegible]
منسوخ شد والله و خدای بصیر بالعباد بیناست باحوال بندگان [illegible]
تصدیق میکنند [illegible] تکذیب [illegible] حضرت پیغمبر صلعم و تهدید
کفار و اهل انکار [illegible] خبر [illegible] ان الذین یکفرون
بآیات الله [illegible] و محمد صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
که بر وحدانیة و فردانیة حق سبحانه [illegible] آفاق و انفس [illegible]
آورده که آیات [illegible] نوع [illegible] مخلوقات که دلالت بر [illegible]
خالق و [illegible] رسل آن ذات و صفات حق سبحانه و عقل [illegible]
باشد بمعرفت توحید و رسالت [illegible] اکثر مفسران [illegible]
نصاری و دیگر صفة ایشان [illegible] و یقتلون النبیین و میکشند پیغمبران
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
بغیر حق [illegible] ابن [illegible] شد
[illegible] حق [illegible]
میکشند [illegible] ابو عبیده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] عذاب [illegible] هرکه پیغمبری [illegible]
امر بمعروف و نهی منکر میکرد [illegible] رضی الله [illegible]
[illegible] روز [illegible] ایشان رجوع

تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند [illegible]
[illegible] يقتلون الذين [illegible] و میکشتند آنانرا که امر میکنند [illegible]
[illegible] بالقسط بعدل و راستی من الناس [illegible] فبشرهم [illegible]
بعذاب الیم [illegible] ایشان را [illegible] که [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] بعذاب [illegible] مقام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مستحق عذاب [illegible]
[illegible] اولئك الذين [illegible]
[illegible] حبطت [illegible]
[illegible] في الدنيا [illegible] و الآخرة [illegible]
[illegible] و ما لهم من ناصرين [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
احکام [illegible] شریعت موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] الباطل [illegible] الله [illegible]
[illegible] الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب [illegible]
یا دی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شریعت موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] الم تر الى الذين [illegible]
[illegible] کتاب الله [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] اصح است [illegible]
[illegible]
اسلام دعوت میکرد [illegible]
میکنیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قصه [illegible]

[illegible] روایت عکرمه
از ابن عباس [illegible] حضرت [illegible] یهود [illegible]
[illegible] اصلا [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] دعوت میکنید [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم حکم کند بینهم [illegible]
[illegible] یهود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
هر دو یک معنی است و تکرار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ذلك بانهم [illegible]
[illegible] قالوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان ما کانوا یفترون [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] فكيف [illegible]
[illegible] اذا جمعناهم [illegible] ایشان را لیوم [illegible] از برای قضای روزی
که اهل ایمان را لا ریب فیه هیچ شکی نیست در بودن
آن یا در وقوع حسنات [illegible] معنی لا ریب فیه است
[illegible] استحقاق [illegible]
[illegible] است [illegible]

بردارند و عذر و ناپسندیده ایشان منکشف سازند و وفیت کل و داده شود تمام
و کمال کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزاء آنچه کسب کرده است از عمل نیک و بد وهم لا
یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند بتنقیص حسنات و نه بزیادتی سیئات بر آنچه مستحق
آن باشند [illegible] نه [illegible] بعد [illegible] که [illegible]
تا آخر بدون مخلوقات [illegible] قل اللهم مالک الملک [illegible] برانگیزند و عیب [illegible]
و باطن‌ها را آلوده [illegible] ظاهر کنند باشد [illegible] قیامت [illegible]
خوبیت نهان و [illegible] آشکار در این شده [illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] ظاهر کردی [illegible] بعد از ذکر وعید [illegible]
میکند [illegible] که دلالت دارد [illegible] آنحضرت [illegible]
قل ای سید [illegible] و [illegible] بطریق [illegible]
[illegible] میگویند این لفظ در اصل یا الله بوده حرف ندا را [illegible]
مشدد در آخر [illegible] آن محذوف در افزوده و [illegible] حرف ندا با [illegible]
بر سبیل ندرت [illegible] اصل او یا الله [illegible]
[illegible] خود [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible] میم [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] کرده اند که [illegible] اللهم [illegible]
در حصن [illegible] اللهم [illegible]
باشد [illegible] السلام [illegible] ابرهیم
و بالله [illegible] اسحق و [illegible] یعقوب [illegible]
کبریا [illegible] داود [illegible]
[illegible] نظر [illegible]
بکلمه اللهم [illegible] بدین لفظ [illegible]
فضیلت [illegible] اسم اشرف [illegible] بعضی اللهم اسم اعظم [illegible]
نقل میکنند که [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] اسم اعظم [illegible]
آل عمران است در آیه الملک و این آیه را فضیلت بسیار و منفعت بیشمار [illegible]
کرده اند [illegible] آیات [illegible] فریضه [illegible]

شام و در وقت تمام موجب سعت روزی و زوال احتیاج و برکت معاش است
خبری در منقبت از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت معاذ بن جبل رضی الله عنه
از ملازمت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم باز ماند حضرت سید عالم او را در راهی دید
و پرسید که یا معاذ چرا از مسجد باز ماندی و بر مجلس ما نیامدی معاذ گفت یا رسول الله
یوحنا یهودی را بر من دینی ثابت است و من از ادای آن عاجزم او تقاضا می‌آید
و بر سر راه مسجد منتظر من می‌نشیند ترسم که اگر مرا ببیند بمسجد نگذارد و کار
فرو بسته تو بگشاید قل اللهم مالک الملک تا آخر هر دو آیه میخوان معاذ گفت بر
این روایت مواظبت نمودم و اندک زمانی دین من موذی شد و کار من رونق
نهاد و در قاموس آمده است که با آخر آیتین بگوید رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما تعطی
منهما من تشاء اقض عنی الدین واغننی عن العیلة و در وصول بعلوم غریبه چون
کیمیا و سیمیا و امثال آن و اطلاع بر کنوز و دفاین و تسخیر روحانیان این دو آیه
را آثار عجیبه و خواص غریبه است و در احادیث صحاح وارد است که فاتحة الکتاب
و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک ربه شفاعت یافته اند نزدیک
خدای و میان ایشان و حق سبحانه حجاب نیست و چون رب العالمین خواست که
ایشان را منزل گرداند بعرش عظیم متعلق شده گفتند الهی ما را به جانبی میفرستی که در و
معاصی میکنند و بر قومی نازل میگردانی که قدم در نافرمانی مینهند حق تعالی فرمود که
من سوگند خورده‌ام که هر که بخواند این آیتها را یکی از بندگان من بعد از هر نمازی الا که بهشت
ماوای او گردانم بهر حال که باشد از گنه کاری و او را بحظیرة قدس فرود آرم و هر روز
هفتاد حاجت او را روا سازم که فروترین آن حاجت آمرزش گناهان او بوده و فضائل
این آیات بسیار است بدین قدر اختصار افتاد بیت گرچه باشد درست قول آرچند
زیرکان را نکته باشد پسند اما در سبب نزول آیه دو قول بر تیب اختیار در سبیع بوده
است بها نجلوه کردند اول روایت انس بن مالک رضی الله عنه که روز فتح مکه صاحب فتح
مبین علیه افضل الصلوات المصلین امت امید وار خود را بفتوح روم و فارس نوید
داده میگفت ای ستارگان سپهر دین چون آفتاب ذات عالی صفات من در مغرب
بترب نهان شود بتابش صبح دولت امت من در شام ظاهر خواهد شد و قصر قیصر
روم که قبة خرگاه نخوت تیا عرفه مرضع آسمان برابری میزند از بیم صهیل تازیان لشکر
اسلام بلرزه درآید خسرو عجم را که بر سند بن شرکام دولت سوار شده بار مغار حکمش در

نگین بر نقش بد کام ایام می نهند از خوف سپاه دین عنان اختیار از دست برود
سپاه سخن آنجا که عزم آورند علیها عبدان رزم آورند عنان مخالف نماند بدست
بصفهای ایشان در آید شکست منافقان گفتند عجب حالتی هنوز جز بیخ عرب
بدست نیامده زمین نجد و تهامه راست نشده هر زمان طایفه از عرب ترکتازی میکنند
و در هر گوشه جمعی گردنکشان لاف سرافرازی میزنند محمد صلی الله علیه وآله وسلم
یاران خود را بفتح روم و عجم میدهد و بولایت شام و فارس مژده میدهد بمکه و مدینه
قناعت نا نموده هوای ولایت قیصر و هوس مداین کسری میکند شوکت ملوک عجم و سطوت
سلاطین روم زیاده از آنست که دست استیلای لشکر محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بدان تواند رسید حق سبحانه رد قول ایشان این آیت فرستاد قول ثانی فی روایة عمرو
بن عوف که سید اولوا الالباب در غزوه احزاب گروه اصحاب را بحفر خندق اشارت فرمود
و هر چهل گز زمین را بده کس قسمت نموده و درین قسم که باهم مار قرعه زده بودند من بودم
و سلمان و حذیفة بن الیمان و هفت تن دیگر از اخیار انصار ناگاه در میان خندق سنگی
سخت که متین متین بجهد بسیار برو کارگر نمی آمد پدید آمد و بعد از فرو ماندگی ما سلمان
بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رفت و آنحضرت در خیمه ترکی که بر شفیر خندق زده
بودند بر سریر جلالت و مسند رسالت نشسته بود زمانه غاشیه خدمتش بر دوش و ایام
حلقه اطاعتش در گوش بیت ملک اسلام در حمایه او • شرع در سایه رعایت او •
ایزدش داده سند شاهی • صیت عرشش زماه تا ماهی • چون سلمان در آمد خبر
شد آخر الزمان از صورت حال استفسار نمود و سلمان کماهی قصه سنگ و دشواری
فرمانبرداری او بر قم عرض رسانید سید عالم برخاست و بدان موضع آمده گوشه
دامن در میان استوار کرد متین بدست مبارک گرفته بقوت روحانی و تائید ربانی چنان
ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت بصدمت آن پاره بشکست و برقی از میان آهن
و سنگ بجست راوی گوید که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شد و بجد مدائن(?)
رسید کنگرهای ایوان اکاسره بنظر حاضران در آمد نوبتی دیگر حضرت لخت(?) قدری از آن شکسته
شد نوری بخشید که بروشنائی آن صفا یمن ظاهر گشت نوبت سیوم همان طریق روشنی
ظهور کرد که قصور قیاصره بر نمی شد صحابه تکبیر گفتند و خواجه از خندق برآمد سلمان
گفت یا رسول الله چیزی دیدم که هرگز مثل آن مشاهده نکرده بودم و مرا از حقیقت آن خبر ده
رسول صلی الله علیه وآله روی بدیگران آورد گفت شما نیز همان دیدید که سلمان دید

گفتند

گفتند آری دیدیم اما بکنه آن نرسیدیم حضرت مصطفی صلوات الله علیه فرمود جبرئیل
مرا خبر داد که زود باشد که امت تو بر مداین ظفر یافته کوشکهای حیره را بتصرف خود آرند
و آثار صولت اهل اسلام و سیاست سطوت ایشان باطراف روم و قسطنطنیه برسد
و شقه رایت شریعت تو سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند بیت بکمر فرص نقش(?)
خیل ترا کرد در زمین خالص • باند که مدتی حکم ترا باشد زمان تابع • مومنان شاد
و سرور گشته مراسم شکر بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه افکندند
با یکدیگر میگفتند عجب کاری که این مرد از بیم کارزار خندق میکند و مدینه را حصار
می سازد و مجرد آوازه لشکر دشمن پای از دوازده بیرون نمی نهند و بگرفتن روم و فارس
و یمن مغرور و مسرور گشته سودای ممالک عالم در هوای بدای سینه دارد حق سبحانه
این آیت فرستاد و سید عالیا را امر فرمود که دعا کن تا مفاتیح خزاین ولایات را با سایر
اقالیم بقبضه تصرفات تو درآرم و بگوی بار خدای مالک الملک ای دارنده پادشاهی
و خداوند مملکت تؤتی الملک عطا میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی وتنزع الملک
و میستانی ملک را ممن تشاء از هر که میخواهی ای عزیز حق سبحانه مالک ملک است تصرف
میکند در وی بانچه میخواهد همچون تصرف مالک در ملک خود و آنکه اضافه مالک بملک
کرده است نه بملوک و نه باسمان و نه بزمین و نه بطوایف مخلوقات جهت آنست که ملک
او دایم البقا است و آنچه مذکور شد عرضه تلف و فنا الا آنکه در ملک اولا برای استغراق
است و افاده عموم میکند و در یافتن برای ماهیتی که حاصل می شود بوجود فردی
از آن نوع بعضی خواص باشد و مفسران را در آن اختلاف است بعضی گویند مراد همین نبوت است
ظاهر است که بر مال و جاه و اختیار و اقتدار و کثرت حشم و خدم و نفاذ امر و علو قدر تمام
دارد حق سبحانه نام جهانبانی و مملکت داری بقبضه تصرف هر که میخواهد بسیار ارزانی
آیات و حکومت از کف هر که میخواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اقتدار بدست قضاء اوست
از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد • یا خلافت عرضه زمین که بآدم و فرزندان
او عطا کرد و از ابلیس و اتباع او انتزاع نمود یا مالک نبوت و رسالت که به بنی اسمعیل
داد و از بنی اسرائیل بستده بنی اسرائیل داد و از بنی اسرائیل باز ستد یا پادشاهی بنی اسرائیل
که مفوض که آنرا بنام داود علیه السلام موشح کرد این خط عزل بر دفتر اختیار طالوت
کشید یا ولایت یمن که از تصرف حبشه بیرون آورده بقبضه اقتدار ذو یزن(?) و قوم او باز داد
یا بلاد مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخت بملازمان آستان سرور عالم

علی صلوات الرحمن جواد فرمود با سلطنت ممالک روم و فارس و یمن که سد سکندر بسته بنا بعد
بنوی را بدان سرافرازی بخشید شعله ادبار در خرمن دولت تیاصره و اکاسره و
انداخت یا ملک همتست که مومنان را از ان بهره شد میگویند که ملکا کبیرا و بحیی
از ریاحین بساتین سعادت این انس مشام هیچ کافری رسانند ان الله حرم جنا علی الکافرین
یا ملک عقل چه فرمان عقلا بر همه کس روانست و بحق جهال سبب کدورت دل و ظلمت
روان و در امثال عرب که العقل یهدی الی درجات الملک والجهل یهوی فی درکات
الهلک بیت لمعه عقل دل برافروزد • شعله جهل خشک جان سوزد • یا ملک علم که هرکه
بر سریر دانش تمکن یافت هیچ ملکی کردن از حکم او نتواند یافت ع العلم فیه مهابة وجلال
بیت نقد دانش هرکرا آید بدست • بر سریر ملک جاویدی نشست • وانکه از وی نا شنیع
افرده است • چون بعضا ز بینی مرده است • یا ملک توفیق که هرکرا عطا کرد بدان
برداشته و نواخته شد و از هرکه باز گرفت با تش خذلان سوخته و گداخته گشت
یا ملک معرفت است که بهرکه خواهد دهد چون سحره فرعون و از هرکه خواهد ستاند چون
ابلیس و بلعم باعور یا ملک قناعتست که هرکرا این ملک مسلم شد سر بهیچ سلطانی فرو نیاورد
و هرکه بدین مقام راه نیافت از زندگانی هیچ لذتی ندارد عبدالله مبارک را از سفیان ثوری
رحمة الله علیه پرسید که آدمی کیست گفت انکه در دنیا قناعت کند و بتحصیل علوم دینی مایل
باشد من قنع شبع بیت عزیز من قناعت پادشاهیست • حریصی بنده کوی روسیاهیست
یا ملک عافیت که هیچکس قدر آن نمی شناسد و عافیت عبارت از صحت و فراغت
در احادیث آمده که من اصبح معافا فی بدنه امنا فی سربه وعنده قوت یومه فکانما خیزت
له الدنیا بحذافیرها • و در ترجمه این کلام گفته اند بیت انکس که بدهر نیم نانی دارد
وز بهر نشست آشیانی دارد • نی خادم کس بود نه مخدوم کسان • گو شاد بزی که خوش جهانی
دارد • در تفسیر ثعلبی از ابو سعید واعظ نقل میکند که در طواف کعبه از بعضی اهل الله
بن شنیدم که این ملک شب خیزی است هرکرا دولت بیداری شب و زاری سحر دادند
در سلطنت لا نهایة بروی وی کشادند بیت چشم صاحب دولتان بیدار باشد صبحدم
عاشقان را نالها زار باشد صبحدم • و هرکرا از لطف حرم حرم تتجافی جنوبهم عن المضاجع
باز داشتند در مضیق غفلت و حرمان از نظر رحمت و احسان فرو گذاشتند
ع خفته را بی تا بود دولت بر بیداران رسد • یا ملک کرامتست که هرا حق سبحانه
بدان اختصاص داد مطیع خالق و مطاع خلایق گشت و انکه از مشاهده این مرتبه محروم

وبانکار

وبانکار کرامات اولیا موسوم شد مغضوب احد و مخذول ابد انکار احمد حرب رحمة
الله علیه فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوندیست
هرکرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایات صاحب دلانش بنوازد و هرکرا مردود دلها
گرداند بهاوی نکبت رشد تیش در اندازد بعضی از محققان گویند محبت
بهر مقبول که خواهد از خواص بادگاه احدیت بدهد و از هر دود که خواهد حق
برمیخیزد و را قد الیل و امثال ایشان باز گیرد ابوبکر وراق رحمه الله گفت این
ملک قهر نفس است و استیلا بر هوای و آنرا که پادشاهی ظاهر بوی دهند و او اسیر
هوای نفس باشد از حقیقت پادشاهی چه چیز دارد پادشاهی بحقیقت آنست که هر
نفس او بر سر قدم آرند و سیاست بر نفس اماره فرو نگذارد بیت بقهر نفس
اگر توفیق یابی • اگرت باید بجوهی آشنا نی • از این فرعون خود داده رهایی و گفته اند
این ملک عبارت از ملکات فاضله و اخلاق حسنه است چه مجوی بنکو هم کامکاری
دینی دست دهد و هم رستکاری عقبی بیت خوی نیک ارادت ایزد هیچ دیگر
کومباش • جان من خلق حسن از هرچه داری خوشترست • من حسنت اخلاقه
کثرت ارزاقه • شبلی رحمه الله علیه فرمود که این ملک آنست که کسی مستغنی باشد
از کون بمکون یعنی چون داند که پادشاه پادشاهان و دارنده جهانیان او
بهیچ فرد از کاینات ملتفت نشود و همه را محتاجان بارگاه عزت دانسته رفع
احتیاج بهیچ محتاج نکند و چه نیکو گفته است بیت حاجت خویش بمحتاج
دگر عرض مکن • که فتاده نتواند دگر برداشت • از واسطی منقولست که چون
ابناء دنیا و ملوک عالم بمال و ملک مستظهر و مبتلا و تخت مباهی و مفتخر گشتند و از
نواختن کوس عزت و برافراختن رایت نخوت بحدود سرور رسیدند حق سبحانه در پی
آید باز نمود که ملک در دست ملوک عاریتست و رتبه سلطنت نزد سلاطین با عظمت
بمثابه ودیعت ع ولابد من رد الودیعة اخرا • علی الدوام منشور جهانبانی
بر نام یک کس توقیع دولت نمی پذیرد و روز بروز تا نکبی دولی بر تافته با دیگری آرام
میگیرد و ولایة عزل و نصب در دست قدرت مقتدریست آنرا که خواهم تاج حکومت بر سر وی
نهم و آنرا که خواهم منشور عزل بدهم و بعدم هیچکس را در دنیا حکم مؤبد و ملکی مخلد
مسلم نیست آورده اند که هارون رشید از بهلول موعظه درخواست بهلول گفت
ای خلیفه همین عبرت بس که این ملک که در دست تست از دیگری بتو انتقال کرده

ورود باشد که از تو نیز بدیکری منتقل شود بیت چنانچه دست بدست آمد است
ملک بتو ﴿ بدستهاء دکر همچنین خواهد رفت ﴿ ای عزیز درین آیه اشارتی کامل
قدرت الهی هست چه قادر بر کمال آن باشد که بدانائی و توانائی جمع کند میان هم
چیزی و ضد وی یعنی هر دو را داند و بهم آورد نتواند پس میان وجه که دانستی
که او توانا است بر انکه ملک دهد و باز ستاند این نیز بدان که قادرست بر انکه عزیز
سازد و خوار کرداند چنانچه فرموده و تعز واز جمله سازد من تشاء هر کرا خواهد
بایمان و معرفت چون سغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و متابعان او و تذل من تشاء خوار
و بیمقدار کرداند من تشاء هر کرا خواهد بکفر و بکرت چون ابو جهل و تبی روان او
یا عزیز کرداند بفتح و نصرت چنانچه مهاجر و انصار را مخذول سازد بقتل و هزیمت
چنانچه سرداران عرب را که در روز بدر هلاک اقبال ایشان بجاه ادبار فرو رفت
و آفتاب جاه اهل اسلام از مطلع احتشام بر آمد یا مراد عزت ابنا و اشراف استیلاء
و دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از امم یا عزت مسلمان بظهور بود
و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و کفته اند عزیز کردانی براه نمودن مخلصان
صادق بطرق هدایت و کلالت و خوار سازی بر کردان ساختن منکران منافق در بادیه
غوایت و ضلالت مذکور است که عزت بتوفیق طاعتست و ذلت بارتکاب معصیت
یا عزت بانتهاج منهاج رضاست و ذلت بسلوک سبیل جزع در وقت طریان احکام قضا
یا عزت باستمداد دست از مواد اخلاص و صفا و ذلت باستبداد در متابعت مراسم سمعت و ریا
یا عزت بعیبت جولان است در میدان دانش وری و ذلت بشامت هیمان در بیابان
جهالت کستری هر که بر مسند علم جای یافت عزیز هر دو جهان شد و انکه عنان هوس
بوادی جهل تافت در خوارستان خواری سرکردان بیت بیاموز علمی که کردی عزیز
که دانش انسان بیرزد بشیر قیمة کل امرء ما یحسنه بیت هیچ عزت ورای
دانش نیست ﴿ دانش آموز تا کسی باشی ﴿ یا عزت بشرف قناعتست و بیا بنجاه از روزی
مقرر و مقدر شده خرسند کشتن و ذلت بنحست حرص است و بواسطه آن زوال از زبون
نفوقص و توکل در کذشتن ای درویش استغنای قناعت فقیر را بر صدر تمکین عزت
جای بخشد و تکاپوی حرص پادشاها را در صف نعال بخواری باز دارد در تفسیر بصائر
آورده که سلطان محمود غازی در وقت عزیمت سومنات بزیارت خواجه مقری غزنوی
که در زمان خود قطب اولیا بود رفته استدعای فاتحه فرمود و همچنین در صف نعال

ایشاد

ایستاده التماس نمود که از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء شمه باز کوید خواجه قدس
سره جواب داد که روشن ترین اقوال در معنی این آیه آنست که ترا با هزار و هفتصد
پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل برای طلب حشمتی
و معنی طلب بخانه همچون منی کدائی آورد و در صف نعال باز دارد و مرا با این کلیم
کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی جای دهد و بزرکی درین باب
کفته است بیت آن کو بقناعت آشنا شد ﴿ از فیض تعز من تشاء شد ﴿ وانکو ره حرص
و آز پیمود ﴿ مقهور تذل من تشاء شد ﴿ و کفته اند عزت بالتزام طریقه انیقه محبت و وفاق
و ذلت باکتساب شیمه ذمیمه عداوت و نفاق یا عزت بمیامن عدل و وفاست و ذلت
بنقایص جور و جفا یا عزت بدخول اهل ایمان است در حضرت آباد علیین و ذلت
بسلوک ارباب کفر و طغیان در سجین یا عزت بوزیدن نسیم قبولت از مهب
عنایت ازلی شهود و لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشتن عطا یا عزت بوزیدن نسیم
قبولت از مهب عنایت الهی و ذلت برسیدن سموم رد از وادی قهر پادشاهی کدام عزت
با آن برابر که طوالع سعادت از مطلع قبول طالع کشته خاک ساران شارع افلاس و نامرادی
را به بشکاه لا تیاسوا من روح الله برسند و هو الذی یقبل التوبة عن عباده نشانند
و چه خواری ازان بدتر که شوارق توفیق مغارب خذلان متواری شده صدر نشینان
بارکاه عزو و بعد داران را از اوج اطمع کل امرء منهم بحضیض و حیل بینهم و بین ما یشتهون
در افکند بیت بعزت هر کرا خواهی ز خاک راه بر داری ﴿ ورت یابد بذلت در چه ادبار
بکذاری ﴿ عزیزان را بر فرق جان تاج سرافرازی ﴿ ذلیلان را بر پای دل قید نکونساری
ای عزیز نزد محققان عزت بطوالع انس است و ذلت بطوارق نفس چون سالک
بریاض انس رسد مشام جانش از نسیم عزت معطر است و چون در بوادی نفس افتد
در هر دمی و قدمی خوار تر و بی مقدار تر یا عزت بنشاط و نظافت و وجد نشاط است و ذلت بسستی
از نشاط عبادت باری یا عزت بمتابعت اهل صدق و ارادتست و ذلت برجوع بلوازم
ارباب عادت یا عزت بمعرفت نفست و ذلت بجهالت یا عزت بملاحظه اسرار غیبست
و ذلت بمساکنت با اطوار شک و ریب یا عزت بسقوط احکام نفس اماره است و ذلت
بغلبات وساوس شیطان ستمکاره یا عزت در دولت اقبالست بدرکاه الوهیت
و ذلت در وحشت اعراض است از آستانه عبودیت یا عزت شرف قرب ربانیست
و ذلت صفت بعد از حضرت سبحانی پیر طریقت کوید چه عزیز کسی که او را بجوهر ذکر

ساری وجه خوانا کسی که اورا از خود دور نداری این قرب وبعد بصورت نیست
بصفت کسی دریابد که از خواص اهل معرفتست **بیت** هر که از تو دور ماند افتاده
وانکه بتو نزدیک شد از خود دور ست • امام قشیری قدس سره فرموده که عزیز آنست
که اورا بخود مشغول کردانی تا غیر تو در دیده شهود وی درنیاید و ذلیل آنکه
اورا از خود مشغول سازی تا روی نیاز بر عتبه خدمت این وآن نهد یا عزت کسی
که اورا بر بساط انبساط جای داده وذلت نصیب آنکس که داغ قبض بر جبین حالش
نهاده • یا عزت از انجمتی که لطف خودرا مونس او کردانی وذلت بدانکه دهی که از وحشت
انس بها ویه وحشتش رسانی یا عزیز آنرا ساختی که دلش را از غیر خود بپرداخته
وذلت آنرا داده که هوای این وآن در جانش نهاده • یکی از عظماء تحقیق میکوید عزت
بر مستی محبتست وذلت بمجوری نکبت هر کرا از ساغر محبت جرعه رسید نعره
نحن من شاء بر کنکره نهد وانکه در ظلمات وان الکافرین لا مولی لهم بیابان رسید
از نحجات مذلت وتذل من تشاء در وی خذلانش در دهند **بیت** آنراکه می محبتش
نوشانند فی الحال لباس عزتش پوشانند • وآنها که دردی مسکنتشان ندهند از جام
مذلت هر دم بیهوشانند شیخ المشایخ کوید الهی عزیز کنی هر کرا خواهی بمواهب فضل وکرم
خالی از احتیاج استحقاق عزت و ذلیل کردانی هر کرا خواهی بلوازم عدل وکرم از حوادث و اعراض
بفرمان حضرت **بیت** یکی از فیض فضلت شاد ملت بر مسند عزت • یکی از حکم عدلت کام ملتمس
و ظرحواری • از هیچ علم و زهی قدرت ترا زیبد جهانبانی • زهی حکم وزهی حکمت ترا شاید جهانداری
بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکویها از این ملک و اعطا
نصرت و غنیمت و عز دنیا و آخرت نه بدست غیر تو این حصر ما فی حصول خیرست بیکانه
بی زوال باشد بانکه جمیع خیرات از وست و به تکوین و ایجاد و ابداع او ای عزیز اکرچه
شر نیز چون زنج و ذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بجهت مقام است
چه از سبب نزول آیة معلوم شد که کلام اشتمال دارد بر بشارت اهل ایمان و وعده
ایشان بغنیمت فاثیم و کفر ذمائم با اکتفاء کرده است باحد الضدین واز وضد دیکر مفهوم
می شود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا انکه چون رغبت داعیان بجانب خیرست وطلب
طالبان جز نیکوی نیست پس الخیر مرغوب و مطلوبست بر زبان ایشان درین دعا جاری
کردانید یا انکه صادر نشد از حق سبحانه وتعالی الا الخیر زیرا که افعال الهی از ایتاء ملک و نزع
آن و اعزاز و اذلال و جز آن از غیر حکمت صدور نمی یابد و آن مخصوص خیرست و انکه شر

در عالم نیست زیرا که هرچه شرست از وجهی خیرست از وجهی دیکر پس اطلاق اسم خیر
بر همه صحیح باشد در مقصد اقصی و عروج و غیر آنها از رسائل عرفا مذکورست که
شر مطلق موجود نیست زیرا که حکمت اقتضاء آن نمیکند والیه اشار فی المثنوی **بیت**
بد نسبت باشد این راهم بدان • پس بد مطلق نباشد در جهان • زهر مار از مار را باشد حیات
نسبتی با دیکران باشد ممات • یا تنبیه میکند بر مراعات ادب در خطاب چه لسان
ادب شرایع بدان ناطق است که هرچه روی بنقص و شر دارد اضافت بخلق کنند
وآنچه سمت کمال وخیر متضمن است بحق سبحانه مضاف سازند چنانچه ابراهیم علیه
السلام فرموده واذا مرضت فهو یشفین و در بعضی از ادعیه حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم وارد ست که الخیر کله بیدک والشر لیس الیک و درین حدیث سری عزیزست که
بیان آن جز بزبان اهل تحقیق نکرده شده صاحب نقد النصوص خلد ظله علی مفارق
اهل الخصوص بدین نعت حضرت خاتم المرسلین علیه افضل صلوات المصلین بدان رمز
ایماءی می نماید آنجا که میفرماید **بیت** بلبل شکرستان باغ بلاغ • شاهباز نشیمن ما زاغ
داشت چشم سر شرح دیده سر • روشنا نور کحل بصر • جوهر بنظام جهان بر داخت
هر دو نیکو کرد دید شناخت • کانچه نیکی ز خصائص قدم است • وآنچه بد از نقایص
عدم است • کفت الخیر کله بیدیک • لکن الشر لا یعود الیک • ای درویش در رساله
حق الیقین آورده که وجود عین خیرست وعدم عین شر و شرانا عتبارات و نسب
خیزد **بیت** وجود آنجا که باشد محض خیرست • دکر شری بود در وی ز غیرست
ثمن میکویم این نه بشنو از قرآن • تفاوت نیست اندر خلق رحمن • وتحقیق این مسئله
بر وجهی که در لوایح مذکور شد آنست که چون صفات و افعال و احوال
که در مظاهر ظاهرست فی الحقیقه مضاف بحق ظاهر در مظاهرست پس اکر
احیانا در بعضی از آنها شری و نقصانی واقع شود از جهت عدمیت امری دیکر تواند
بود زیرا که وجود من حیث هو وجود خیر محض است واز هر امری وجودی که شر متوهم می
شود بواسطه عدم امری وجودی دیکرست نه بواسطه آن وجودی من حیث هو موجود
بیت هر نعت که از قبیل خیرست و کمال • باشد ز نعوت ذات پاک متعال
هر وصف که در حساب شرست و وبال • دارد بقصور قابلیات مال
حکما در انکه وجود خیر محض است دعوی ضرورت کرده اند و از برای توضیح مثالی چند
آورده اند و کفته که برد مثلا مفسد ثمارست و شرا است نسبت با ثمار اما شریت او نه از آن

جهت است که کیفیتی است از کیفیات پیدا کرد و از ین جهت کمالی است از کمالات بلکه
از آن جهت که سبب شده است مر عدم وصول ثمار را بکمالات لایقه خود و همچنین
مثلا قتل که شر است شریت او نه از جهت قدرت قاتلست بر قتل یا قاطعیت آله قتل
یا قابلیت عضو مقتول مر قطع را بلکه از جهت زوال الحیات و آن امریست عدمی الی
غیر ذلک من الامثلة **بیت** هر جا که وجود کرده سیر است ای دل • میدان بیقین که
محض خیر است ای دل • هر شر ز عدم بود عدم غیر وجود • پس شر همه مقتضای
غیر است ای دل **انک** بدرستی که تو خداوندی و ترا اختیار **علی کل شیء** بر همه چیزها
از نفع و ضر و خیر و شر و اعطا و منع و اعزاز و اذلال **قدیر** توانایی و چنانچه
از روی قدرت یکی را بخشگاه دولت بر ساقی همداز را توانایی دیگری را در بیکنار
محنت بی نشانی و یکی دیگر از نشانهای اقتدار کامل تو آنست که **تولج اللیل** در می آری شب
تیره روی را **فی النهار** در روز عالم آرای بانکه از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب
شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزاء روز
می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام بود باول سرطان اطول ایام می شود
و تولج النهار و در می آری روز کافوری عمامه را **فی اللیل** در شب مشکین عمامه
بانکه از زمان وصول موکب جمشید خورشید بساحل بحر سرطان تا بحلول او در برج
جدی از اجزاء روز کم میکنی و اجزاء شب را زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر
لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی می شود و بعضی گفته اند مراد از ایلاج ایجاد هر یکی
است بر عقب دیگری و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة یعنی چون عروس رخشنده
روی آفتاب بحکم تقدیر تو تغییر توان نمود از افق شرق رخساره جهان آرای بنماید
عنبر آمیز شب از عذار سمن سیمای روز بر داری و چون سیمرغ زرین بال مهر عزم آشیانه
مغرب کند غراب سیاه بال شب را در فضای هوای پرواز آری تا در ساحت باراحت
روز اسباب معیشت انام انتظام پذیرد و در خلوت مقرون بر سلوت شب آسایش
و آرامش روی نماید **بیت** کاسبانرا روز وقت گفت و گوی • عاشقانرا شب زمان
جست و جوی • و در حقایق التاویل آورده که داخل میگردانی وظیفه هی ظلمت
نفس را بر نور قلب تا اثر تجلی اسم المضل ظاهر گشته کاشانه دلها اهل ضلالت ظلمانی
شود و در می آری و غالب می سازی روشنی دلرا بر تاریکی نفس تا انظار جلوات
اسم الهادی ظهور نموده زاویه سینه ارباب هدایت منشرح گردد امام قشیری فرموده

که غالب گردانی سلطان صفای توحید را تا از آثار نفس و ظلمات او چیزی باقی
نماند و مغلوب سازی نهار معرفت را بتراکم ظلام شام نکرت تا آیینه دل انوار
بزنگار انکار مبتلا گردد چه زیبا روزی که انوار نهار ربوبیت ظلمات لیالی
نفسانیه را مغلوب ساخته زوایای عالم وجود سالک بتاب آفتاب جمال ازلی
روشن گردد **مصراع** مبارک باد بر ما دیدن آن جمال اندر نظر باشد • و چه نا خوش شبی که
تاریکی نفس دنی بر انوار باطن غلبه کرده خانه دل انور بغمام ظلام شقاوت لم یزلی
تیرگی یابد **مصرع** چه بلا تیره شبست آنکه سیه روز چنین شب • ای در روشنی طلعت
ترسید از آفت تیرگی بعد از آنکه آفت یکانگی و برخند باید بودن و از نکبت بی نوایی
بر عقب دولت آشنایی و ای بر ذی سعادتی که از اوج عزت عرفان بحضیض مذلت
حرمان تنزل افکند و بعد از آنکه لذت بار اثر وصال و وفاق او طبوخت هجران و داغ
فراق مبتلا کنند **بیت** دی روز بهار عیش و گلزار وصال • امروز خزان هجر و زلزال ملال
عارفی گفته است اگر صاحب بصیرتی در نکته مرآتیه وجود حق و خلق نوعی جلت
می نگرد یکی را مثلی دیدار نماید هر آنکه از غلبه شهود حق و تجلی او باسم الظاهر که وصف
بدین منزلت خاصه ذو العین است حقیقت تولج اللیل فی النهار بروی منکشف
شود و آنکه از سیلان شهود خلق و تجلی حق باسم الباطن که متمتع از این رتبه نصیبه
ذو العقلست سر تولج النهار فی اللیل دریابد و بالا ترائیان بحکم لا صباح عندی
و لا مساء مقامیست که جز شاه بازان فضای وحدت بدان نرسند **بیت**
آنجا که توئی فهم بدانجا نرسد عصفور بر هنر عنقا نرسد **و تخرج الحی** و بیرون می
آری زنده را چون حیوانات مثلا **من المیت** از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ
را از بیضه و درخت را از دانه **و تخرج المیت** و بیرون می آری مرده را چون نطفه
و بیضه و دانه **من الحی** از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند طیب
از خبیث و خبیث را از طیب بیرون می آری یا کافر را چون کنعان از مؤمن که نوح
بود علیه السلام و مؤمن را که ابراهیم است علیه صلوات الرحمن از کافر که آزر بود و تشبیه
مؤمن و کافر بزنده و مرده بسیار ظاهر است افمن کان میتا فاحییناه و مؤید این
قول میتواند بود آنکه در اخبار آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیکی از
حجرات طاهره در آمد زنی خوش هیأت دید متبسم و چون از حال وی استفسار نمود
بعرض رسانیدند که یکی از خالات شماست و آن خالده بود دختر اسود بن عبد یغوث بر زبان

سید کاینات علیه افضل الصلوات این کلمات جاری شد که **سبحان الذی یخرج الحی**
من المیت آن زن را که تن بود بایمان و عمل صالح آراسته بود زنده خواند و پدرش
که در بادیه کفر و طغیان سرگشته و حیران معرفت نام مرده بروی اطلاق کرد
و گفته اند مراد از اخراج بیرون آوردن حکمت از دل فاجر و ظاهر کردن
سخن از زبان عارف و بعضی از کلام با آنچه درو مقدم است از ایلاج لیل و نهار
و با آنها کلا در آیت سابق مذکور شد انا بنا و نزع و اعزاز و اذلال از قبیل لف
و نشر داشته اند و معنی آن برین وجه بر صحیفه بیان نگاشته که بدین ملک نمود
بوجود حقیقی هر کرا خواهی و او را بشناخت آن عزیز گردانی و شب ظلمت فنا بنایش
را معمور نور نهار ربوبیت خود ساخته بحبوح حقیقی زنده ابدش سازی و بستانی ملک
معرفت از هر که خواهی و او را باسقاط از مرتبه قرب ذلیل گردانی و روز روشن
احوالش را مغلوب ظلام شام نفس شوم گردانیده حیوة حقیقی از دلش سلب کنی
و ترزق و روزی دهی از خزانه رحمت واسعه **من تشاء** هر کرا خواهی **بغیر حساب**
بی شمار یعنی بمثابه که خلق عدد و مقدار آن ندانند و اگرچه عند الله معلوم است و
بصایر گفته که روزی بی شمار در بهشت خواهد بود زیرا که حرفی بپایان آنجا ست نعمت
بی شمار را روزگار را بدان که بسیاری نعمت با عمر اندک بکار دنیا **بیع** من بنا شیم درحس کار
کو مباش ای عزیز حدیث در آیت مبین شد که مالک ملک حضرت اوست و همه مقدورات
داخل در تحت قدرت او هر آینه ملازمت عتبه خدمت او و مجاورت سده محبت
دوستانش که مراجعکان حلق فضل اند واجب باشد و مفارقت از توجه بغیر درگاه
او و مهاجرت از موافقت دشمنان بی راه او که گمراهکان جنود عدل اند لازم
و لازب و همانا در آیت تالی منع می نماید بندگان را از دوستی با دشمنان و نهی میکند
از آشنایی با بیگانگان و میفرماید **لا یتخذ المؤمنون** باید که فرا نگیرند مؤمنان که
دوستان مااند **الکافرین** ناگرویدگان را **اولیاء** دوستان و متولیان امور خود **من**
دون المؤمنین بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض و با کافران که دشمن خدای و رسول اند دوستی نشاید
لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء در اسباب نزول آمده است که جمعی از جوانان و اعیان
انصار با جماعتی از رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد
موالات و عهد مواخات در میان آورده و غرض یهود آن بود که چون معاقده مصادقه و قوام

مخالط

مخالطه با اصحاب مؤکد و ممهد گردد ایشان را بکلمات مزخرفه خود اگر بر کوی خواند
صدا را از جواب آن ننگ آمدی از راه ببرند و با فسون و افسانه خویش که هواه
قبول اشکال الحروف آن را از طریق توجه بصوب صماخ رسانند عار داشتی فریفته
ساختنا از حضرت آباد بهشت بوحشت سرای کثرت کشندی ابن جبیر گوید با گروهی از اهل
حیرا یاران خود را بر دوستی دشمنان ملامت کرده از ندامت دینی و غرامت قیامت
تخویف نموده اند اما چون بناء وداد و اساس اتحاد میان طایفتین تشیید و تمهید
یافته بود مسلمانان بدان کلمات التفات ننمودند آفریدگار عالم بنزول این آیت ایشان را
از مصادقت یهود منع کرد و بعضی گویند آیت در شان منافقان چون ابن ابی و اتباع
نازل شده است که در مقام تزلزل و تردد و متحیر می بودند و جهت استخبار اخبار
مهاجر و استفسار اسرار انصار با یهود و مشرکان و ابراران مطلع سازند تجسس و
تفحص نمودندی و روایت ضحاک آنست که عبادة بن الصامت را با تنی چند از یهود
سوگندی که بدان تاکید مراسم محبت کردندی در میان بود روز احزاب که کار بر نبی
تنگ آمد عباده در جناب رسالت مآب بعرض رسانید که اگر شرف اجازت ارزانی
فرمایند با پانصد تن از حلفاء خود از یهود که همه دلیران کاری و شیران کارزاری
باشند بیاریم تا پشت لشکر ما باستظهار ایشان قوی شده سواد اهل جهاد زیاده گردد
و چون آن گروه درین کار با ما یار شوند ممکنست که ترس و هراس بر قلوب اعدا
استیلا یافته از معرکه ستیز روی بمهلکه گریز نهند رضای الهی بدین امر اقتران
نیافت و سطوت نهی درین آیت عنان عزیمت اصحاب از صوب ایتلای
برتافت و حکم شد که مؤمنان با بیگانه یا دشمنان دوستی نکنند چه فایده محبت و مودت
معاونت یکدیگرست در طریق وصول بغایتی که برای آن از خلوتخانه عدم بفضای
صحرای وجود آمده اند تا باتفاق و وفاق که نکته الرفیق ثم الطریق اشارت بدان
میدهد متوجه یک مقصد شوند و اشارت بدین **بیت** بی روی همرهان
لازم شماره هر که باشد که پیاده که سوار آنکه تنها در رهها خوش رود با رفیقان
سیر او صد تو شود پس چون مقاصد اسرار و ابرار و منازل مؤمنان و کفار مختلف
افتاده مرافقت طریق و موافقت علی التحقیق میان ایشان چگونه تصور توان کرد
مجاز می نماید و او سوی روم میرود و دیگر آنکه لشکر وساوس شیطانی و هواجس
هواهای نفسانی مددکار اهل فجورند و چون کسی با ایشان همراهی نماید ممکنست

که بدلالت غرور ایشان از منهاج صدق و صواب منحرف گشته و بدعوت فریب
آمیزان گروه که لذات حسی و ممتعات نفسی را در نظر آرزوی سالک می آرایند فریفته
شده بهاوی ضلالت در افتد و لهذا زبان حکمت نشان انبیا و اولیا از مجالست
با ارباب شر و فساد نهی کلی فرموده ایاک و مجالسة الشریر فان طبعک یسرق
من طبعه وانت لا تدری طبع آدمی که اصلا مایل هوا و هوس است بمثابه ریزه
خاکی گرفته اند چون کسی با اهل هوا مجالست نماید هر آینه طبع او گوهر اصلی بکاد
در آورد. اندر طباع ایشان اکتساب صفات ذمیمه که مناسب اوست خواهد نمود
و انکه از این حال خبر ندارد تا وقتی که دیگر گردد خود را از ایشان باید بیت زید بکر بزن
در آمیزد که از نیکان نکو و ز بدان بدشوی بد • جگر با نافه چون گردد مصاحب • بیکدم رنگ
و بوی مشک یابد • دیگر راضی شدن بصحبت مفسدان دلیل ملالت از مجالست
مصلحان و چون صحبت ز جنسیت دست ندهد خود را در سلک خبیث طیبات
داخل نباید کرد و از دایره پاکان روشان خارج نباید شد مدار سر الطیبات للطیبین
و رمز الخبیثات للخبیثین بر جنسیت نهاده اند بیت بجنس خود کند هر جنس آهنگ • ندارد هیچ جنس
از جنس خودی ننگ • بجنس خویش دارد میل هر جنس • فرشته با فرشته انس با انس • و ضرر
در مودت کفار آنست که محبت با ایشان وجود نگیرد مگر بعد از رضا باقوال و افعال ایشان
و رضا بکفر او کرد از این گروه که محض کفر است کفر محض باشد و از اینجاست که بعد از نهی
موالاة با ایشان بدین وجه تهدید میفرماید که ومن یفعل و هر که بکند ذلک این فراگرفتن دشمنان
بدوستی فلیس پس نیست او من الله از دین خدای فی شیء بر چیزی یعنی از دین حق
مفارقت نموده است یا نیست از دوستی خدای بر چیزی که صحیح باشد نام
دوستی بران اطلاق کردن زیرا که گفته اند دوستی و دشمنی یکجا جمع نشود یعنی
موالات کافران دوست با دوستی صدق او منافی باشد بیت دوست من دشمن تو بود •
دوست دشمن حدوقی من بود • در حقایق السلمی آورده که حق سبحانه نهی کرد مؤمنان
از موالات کافران بجهت آنکه محبت اصلی نفی مناسبت و مجانست در صفای معنوی
وقوع نیابد و اگر نه از نسبت دوستی کنند آن دوستی باشد مصنوع و مجعول آمیخته
بنفاق و تصنع و آلوده بریا و تملق پس اگر نسبت آن جماعت از اهل ایمان که با کفار
دوستی میکنند در صفات قلبیه منتفی است هر آینه دوستی با ایشان مبنی بر نفاق
و ریا باشد و این خصلتها حجب ظلمانیه اند و مانع از سلوک طرق حقانیه و اگر عیاذاً بالله

مناسبت ایشان در صفات مذکوره ثابت هر آینه در ایشان ظلمتی که جز مناسب
حال کفار نباشد باشد پس بر هر تقدیر هر که با ایشان دوستی نماید از محبت خدای
نا بهره است زیرا که در دو نورانیتی خالص که بآن مناسبت او با حضرت الهیت تمام
تواند بود نیست اما ضعیف یقینان که استناد ضرر بغیر حق کنند و از معنی
وان یمسسک الله بضر غافل باشند درین باب رخصت داده و گفته که چون
دوستان دشمنان از دین خدای بی نصیب اند پس ایشان را بدوستی مگیرید
الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و به پرهیزید منهم از ضررها کافران که باعتقاد
شما ایشان مستقل اند در ایصال آن تقیة ترسیدنی و پرهیز کردنی تقیه
و تقیه بیک معنی باشد و حکم تقیه بمذهب بعضی در ابتداء اسلام و قبل از
استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست در کشف
الاسرار که بدینی مبارز روا نیست مداهنه کافران و موالات ایشان مگر وقتی که
کفار بر مسلمانان غلبه کنند یا مردی مسلمان تنها در میان کافران افتد و از ایشان بر نفس
و مال خود ترسان بود او را رخصت است که باظهار کلمه حق خود را در هلکه نیفکند بلکه
طریق مداهنه و مدارا سپرد و با ایشان موافقت کند الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان
و درین باب شرط آنست که استحلال محرمات نکند و کفار را بر عورات اهل اسلام
مطلع نسازد صاحب معالم التنزیل آورده که تقیه روا نیست مگر با خوف قتل
و سلامت نیت و با وجود این اگر صبر کند تا کشته گردد هر آینه اجر عظیم خواهد یافت
و نزد امام احمد حنبل تقیه رخصت است نه عزیمت و در فتاوی ایشان مسطور است که کسی
از ارباب تقیه سوال کرد و گفت اگر شمشیری بر کسی عرض کنند او را روا باشد تقیه کردن امام
فرمود که اگر عالم باشد تقیه نکند زیرا که چون عالم بترسد و جاهل خود نمی داند حق
چگونه روشن گردد مرد مخلص آنست که در اعلاء دین متین از تیغ آبدار و سنان
آتشبار روی نگردانند و بر اظهار کلمه حق جان فشانی را وسیله حصول دولت جاوید
دانند بیت گر تیغ کشد دشمن و گر طعنه زند دوست • قطعا از تو و سودای تو قطع
نتوان کرد • در تبیان آورده که دو مومن را نزد مسیلمه کذاب حاضر کردند
یکی را گفت گواهی میدهی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدای است گفت آری
دیگر بار پرسید که اقامت شهادت میکنی بر آنکه من هم فرستاده خدایم بیچاره تن در داد
و گفت آری کذاب او را رها کرد و دیگری پرسید که برسالت محمد صلوات الله علیه اقرار داری

گفت دارم بار سوال کرد که مرا نیز پیغمبر میدانی آن شخص را غیرت دین دامن گیر شد
جواب داد که مرا درین وقت صمم عارض شد و سخن ترا در نمی یابم مسیلمه سه نوبت
برو اعاده کرد آن مرد هر کرت کری بهانه ساخته بعد های او اقرار ننمود اصحاب
مسیلمه باشارت او آن عزیز را شربت شهادت چشانیدند مصراع جان چه چیست که
بهر تو فدا نتوان کرد این خبر بحضرت رسالت سعید صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود
کان یکی بزبان شد بر رخصت الهی رفت برو هیچ گرفتی نیست اما آن مقتول ازوی
صدق و یقین رتبهٔ شهادت را قبول کرد و ترقی بر درجهٔ فضیلت او را حاصل شد
هنیئا له گوارنده باد مر او را دولتی که نصیبهٔ اوست بیت خوش حال شهیدان
سر کوی غمش کز خویش بریدند بدو پیوستند * در حقایق بخیه تاویل این
آیه برین نمط است که دل مؤمن باید که نفس و شیطان و هوا در دنیا با دوست
نگیرد تا از نظر رحمت خاصه فی بعض نماند مگر آنکه از هلاک مرکب بدن که سیر او منوط برو بود
بحضرت نترسد و در آن وقت بحکم نفسک مطیتک فارفق بها با او مواسا باید نمود و تا از
سیر فرو نماند ای درویش مسافر را از تعهد مرکب بر وجهی که ضرورت باشد چاره نیست
اما همه عمر صرف پرورش مرکب کردن و راه نا رفتن ممنوع است شیخ فریدالدین عطار
فرماید بیت طریق تست راه شرع و تن در زیر تو مرکب * بمرکب باز می مانی چرا مرکب نمی رانی
بران مرکب مگر خود را بمنزل افکنی اینجا که گر مرکب فرو ماند تو هیچ مرکب فرو مانی
ویحذرکم الله نفسه و میترساند شما را خدای در ارتکاب مناهی و نفسه از عذاب نفس
خود یعنی عذابی که صادر باشد از اثر قهاریت حق سبحانه نه بواسطهٔ غیری و هر آینه
آن اعظم انواع عذاب و عقابست و ضرر آن در مقابلهٔ ایذای که کفار بشما رسانند
بیشتر از حد حساب و گفته اند ضمیر نفسه عاید باتخاذست یعنی از نفس این فعل شما را
میترساند امام در تفسیر کبیر آورده که لفظ نفس وارد است در قرآن و در حدیث بچند
موضع قال الله تعالی تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک و قال کتب ربکم
علی نفسه الرحمة و قال فی مناجاته کما اثنیت علی نفسک و در حدیث
قدسی آمده که فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و چون نفس
عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویة او پس هر جا که لفظ نفس در شان
حق تعالی ایراد کنند مراد ذات او باشد و برین تقدیر معنی آیه آن بود که خدای
تعالی میترساند شما را از خود سلمی گوید این خطاب با اکابرست که دفع وسایط نموده اشارتست

از نفس

از نفس خود تحذیر میکند و در خطاب اصاغر وسایط را مدخل هست چنانچه
فاتقوا النار واتقوا یوما ابن عطا فرماید که این تحذیر مر کسی راست که حق را شناخت
و کسی را که آن شناخت حاصل نباشد این خطاب از وی زایل است آورده اند که حق سبحانه
بموسی وحی کرد که ای موسی نه من هیچکس بتو هیچ چیز از ضرر و نفع نرساند و فی هیچکس من
هر چه خواهم بتو نرسانم پیران من بیم دارند از غیر من و به من امید وار باشند بدو
من بیت از تو وآن چرا ترسم تو پیوست پناه من * امید از کس چرا دارم تویی
امیدگاه من * پس تهدید بدی عظیم میکند در مخالفت احکام و مصادقت خصام
و میگوید و الی الله و بسوی جزا و پاداش خداوند تعالی است المصیر باز گشت شما و نهج
مظهر از موضع مضمر متضمن وعید شدید است و دیگر باره برای تاکید نهی از
موالاة کفار سرا و علانیة یا بجهة بیان تحذیر سبیل تمیم که حکم اقامت برهان دارد در برهه
می فرماید قل ان تخفوا بگوای مبلغ وحی که اگر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در دلها
شماست از موالات کفار یا عدم تصدیق رشید مختار علیه صلوات الملک الجبار اقامه
صدور در مقام قلوب از قبیل تسمیه حالت باسم محل او تبدوه یا آشکارا کنید ما فی
الضمیر خود یعلمه الله میداند آنرا خدای تقدیم اخفا برای تنبیه است بر آنکه علم الله
تعالی بعمل و نیت ما میداند قبل از اظهار آن ای عزیز در آخر سورت بقره ابدا را تقدم
کرد و اینجا اخفا را مقدم آورده تا دانند که دانستن هر دو را یکسانست
بیت هر چه پیدا و هر چه پنهانست * پیش علم خدای یکسانست و یعلم و میداند
خدای ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از انواع سفلیات پس کسی که در آسمان و زمین چیزی بروی
پوشیده نباشد چگونه از ضمایر و نیات با خبر نبود والله و خدای که علم ذاتی او محیط
است بجمیع معلومات علی کل شیء بر همه چیزها قدیر قادرست بقدرت کامله که احاطه
کرده است بهمه مقدورات و ذکر الله با آنکه موضع موقع اضمارست اشارت بکمال
علم و قدرت دارد پس چون دانستند که حق سبحانه دانا است بدانچه از شما صادر
گردد و توانا است برانکه سزا و جزای عمل شما بشما رساند باید که بر نافرمانی و دلیری
نکنید و بترسید یوم تجد آن روزی که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنندگان
ما عملت آنچه کرده باشد و بجای آورده من خیر از نیکوئی محضرا حاضر گردانیده نزدیک
خود تا آنکه چیزی از آن کم نشده باشد یعنی به بیند صحایف حسنات را و گفته اند

جزای عملها او حقیقت آنست که آنچه از آدمی قولا و فعلا صادر گردد در صحائف
کرام الکاتبین منتقش میشود و نفس انسان نیز بدان متاثر گشته نقشی
و هیئتی در وی پدید می آید و هر گاه که آن قول و فعل مکرر گردد هیأت راسخه
و نقوش ثابته در نفس پیدا شود اما شواغل جسمیه و عوایق وهمیه و موانع فکریه
آدمی را از ملاحظه آن باز داشته بخود مشغول گردانیده پس در آنروز که محجبات
ظاهر و موانع مرتفع گردد بر صور اعمال و اقوال خود مطلع گردند قال تعالی
أَحْصَاهُ اللهُ وَنَسُوهُ پس از نیکو نهایا بد موجب لذت و سرور باشد **وما عملت**
و آنچه کرده باشد **من سوء** از بدی **تود** دوست دارد و آرزو برد نفس **لو ان**
بینها آنکه باشد میان او **و بینه** و میان آن عمل بد **امدا** اندازه **بعیدا** دور
یعنی حایلی در بعد که آنرا نتوان دید و بدان نتوان رسید چنیه بعد المشرقین
و بعضی گفته اند نخواهد که اعمال خود را ببیند **ویحذرکم الله نفسه** تکریر تحذیر
برای استحضار قلوبست تا از آن غافل نشوند یا اولا تحذیر کرد از آنکه باحوال
دنیوی با اشتغال نموده از حق باز مانند و ثانیا بترسانید از آنکه مشغول نعم اخرویه
و مشعوف آن شده عبادت خالص فرو گذارند و در فتوحات آورده که مینهانا از آنکه
در ذات او تفکر کنند و بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق
ع چه نسبت ذره را با نور خورشید • ای درویش بباید دانست که حق سبحانه
از حیثیت حقیقت خود بحجاب عزت و عظمت محتجبست و میان او و ما سوی او هیچ
نوع نسبتی مقصور نیست که کنه ذات و غیب هویت مطلقه او را تعالی و تقدس کسی
یابد نه دست آرزو بدامن این مراد تواند رسید و نه پای خیال بحوالی این منزل تواند
گشت ع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان • نهایة کار رسا فرزان این بادیه وصول
بمقام فی بیشانیست و نهایة همه شهسواران مضمار این طلب حیرت و سرگردانی بیت
دریا که علم به هیچ سامان نرسید • جانم بلب آمد و بجانان نرسید • در خبر که عمر بپایان آمد
و افسانه عشق و بیابان نرسید • و چون از آنکه تحذیر تاکید وعید مفهوم می شود
و سماع خطاب و یحذرکم الله موجب تهویل است مقارن آن جهة تخفیف امال امیدواری
فرمود که **والله** و خدای **رؤف** مهربانست **بالعباد** به بندگان خود و از رافت او یکی
آنکه مبالغه کرد در تحذیر ایشان تا ضمان احتیاط بدست نشود نقل هنداین عزیز کلام
قرآن برین نسق است که گاهی بتازیانه بیم میرانند و گاهی بمژده امید میخوانند و غرض از آن

هر دو همانست که از مقصد و مقصود باز نمانند و بقول محققان که تحذیر از تفکر
در ذات نیز هم رافت از آن زیادت نباشد که بنده کا از آنچه بازمی دارد از سعی در طلب
چیزی که ممکن الحصول نیست و هیچ سایر و طائر بدین آشیان مطلوب امکان
وصول نی **بیت** و هم تهی پای بسی ره نوشت • از در او دست تهی باز گشت
عقل آید که طلب کردمش • ترک ادب بود ادب کردمش • بعد از تحذیر و وعید
از دوستی ها با قبول تحریص میکند بر محبت خدا و متابعت رسول و میگوید **قل**
بگو ای حبیب من با مدعیان محبت که **ان کنتم** اگر هستید شما از روی اخلاص
تحبون الله دوست میدارید خدا را **فاتبعونی** پس پیروی کنید مرا **یحببکم الله**
تا خدای دوست دارد شما را که متابعت من گواه محبت شماست خطاب با یهود و نصاری
است که در جواب سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که کعب بن اشرف و اتباع
او را از سلوک سبیل یهودیت با انتهاج منهاج اسلام دعوت میفرمود و سید نجاری
را از خارستان نصرانیت بگلزار دین متین دلالت میفرمود گفتند نحن ابناء الله
واحباؤه و در اخبار آمده که مؤمنان بعد از استماع این کلام زبان اعتراض گشوده
گفتند اگر حال برین منوالست پس چرا مستوجب لعنت و غضب را بنام شما توقیع
جاویدی کشیده اند اگر پدر بر فرزند خشم گیرد یا دوست از دوست برنجد آنکه
زمانی از مهر پدری در حرکت و شفقت یاری ظهور کرده فراق بوصال و ناخشنودی برضا بدل
می شود و حال آنست که روز بروز خشم الهی و سخط نامتناهی متوجه شماست ابنا زده
مانده اند و رب العالمین این آیه فرستاد و در اسباب نزول آورده است که روزی حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد الحرام در آمد کفار قریش را دید که بتان
بلالی و جواهر آراسته هر ساعتی بر سم طاعت پیش آنها • روی نیاز بر زمین ضراعت می نهادند
حضرت خواجه را صلوات الله علیه غیرت دین در حرکت آمده گفت ای معشر قریش
عیش با نخوتی یاد که ملة پدر خویش را مخالفت میکنید و در مقام ابراهیم اصنام نافرجام را
تعظیم و تکریم می نمایید گفتند ما ایشان را برای خدا وند دوست میداریم و شفاعت ایشان
نزدیک خدا وند آسمان امید واریم سید عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدین سخن
بیهوده که ساخته و پرداخته طبع شماست امید رستگاری و توقع برخورداری نتوان داشت
اگر در محکمه صفا دعوی محبت خدا دارید گواه هنر آنست که متابعت کنید مرا که فرستاده تحقیقم
بدعوت و تبلیغ رسالت پس حق سبحانه تصدیق سخن حبیب خویش را این آیه نازل گردانید

وقول حسن بصری آنست که جماعتی نزدیک پیغمبر صلوات الله علیه آمده گفتند ای
سید ما آفریننده خویش را دوست می داریم جواب داد که اگر درین سخن راست
گویید پیغمبر متابعت من کنید واحکام اسلام را گردن گیرید تا خدای نیز شما را دوست
دارد وبر متابعت من آنچه باشید یغفر لکم و بیامرزد شما را ذنوبکم گناهان شما را
والله غفور وخدای آمرزنده است در دنیا مر کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند
رحیم مهربانست بر ایشان در آخرت برحمت خاص ای عزیز یحببکم الله متضمن اعطا
ثوابست و یغفر لکم متکفل ازاله عقاب و غایت مطالب و نهایت مآرب عقلا همین دو چیز
وبازاء اسمین غفور ورحیم موکد مراسم مغفرت و مشید مبانی رحمتند و در آنکه اثبات
ذنوب میکند مر جماعت محبانرا ایمائیست بدانکه محبت نه معلومست و نه مکتسب بتحصیل
طاعت بدست آید و نه باجتناب از معصیت این در گشاید بلکه بفضل و موهبت او
روی نماید بیت زهد تو بچکار آید گر راندهٔ درگاهی • فسق تو چه زیان دارد گر نیک
سرانجامی • بیچاره تو فهمیده هم صالح و هم طالح • سرگشته تقدیرند هم عارف و هم عامی
دیگر استدلال کرده که بندهٔ گناهکار از مرتبهٔ دوستی بیرون نمی رود و مشهور است
که نعمان انصاری را چند نوبت بحرمت خمر خوردن حد زدند واو مرتکب میشد یکی در
مجلس حضرت رسالت صلوات الله علیه او را لعنت کرد حضرت رسول فرمود که برو
لعنت مکن که او خدا وند و رسول را دوست میدارد بیت اگر از روی خدمت شرمسارم
همینم بس که او را دوست دارم • جمعی از متکلمان برآنند که محبت نوعی از ارادتست و تعلق اراده
بحوادث باشد یا بمنافع پس تعلق آن بذات و صفات الهی محال می شمرند و میگویند
دوستی بنده مر خدایرا محبت خدمت وطاعت واحسان وافضال اوست و محبت خدای
با بنده ایصال الخیر و منفعت بدو و این قول نزد محققان ضعیف بلکه باعتقاد ایشان
محبت از حق و با حق وقوع می یابد چنانچه بنص قرآن و حدیث بی شائبه تاویل
و صرف سخن از ظاهر ثابتست و باید دانست که میدان محبت از آن وسیع ترست که
بسمند بیان درین شرح بعضی از آن جولان توان نمود و ایوان دوستی از آن رفیع ترست که بکمند
خیال بر کنگره او صعود توان فرمود بیت نه بیکوهم بر حد آن تواند رفت •
نه پیر عقل بکنه نشان تواند داد • و همین نکته در صفت او بس که حب حب الله
تخم مزرعه ظهور و اظهار است فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق اول نسبتی که جهت
جلوات تجلیات اسمائی و صفاتی بذات مقدس خود فرموده محبتست مصراع

محبت

محبت اصل و باقی جمله فرع اند • ای عزیز علماء شریعت و عظماء حقیقت را در وصف
محبت سخنان بسیار است و دلیلها که دوستی حق و محبت بنده و حقائق هر یک است
از آن دقائق نوشته شما بحلوه جمال بعضی از آنها را منتظر یحبهم و یحبونه موافقت
وانجا بیان متابعت رسالت پناهی که سبب محبت حضرت الهی باشد لا یعرفن
بدانکه این آیه دلیلی واضح است بر شرف پیغمبر ما صلوات الله علیه و از
مضمون او راه بفضل حبیب بر خلیل علیهما صلوات الملک الجلیل توان برد چه
قول خلیل اینست که فمن تبعنی فانه منی و سخن حبیب چنین که فاتبعونی یحببکم
الله پس میان محبت و خلت چندان فرق باشد که میان این دو کلام هست خلیل
گفت هر که بر پی ماست از ماست حبیب فرمود که هر که بر پی ماست دوست خداست
هر که متابعت خلیل کند مطلوب خلیل است و هر که متابع حبیب گردد محبوب حضرت
جلیل بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بحسن • عجب آن شد که محبان ترا محبوبند
ای درویش صفت محبوبیه من تبعه را بدو امر حاصل شود یکی محبت خدای که ان
کنتم تحبون الله و دیگری متابعت رسول خدای که فاتبعونی یحببکم الله پس
اتباع مقتضی آنست که باعث بر آن محبت الهی بود چه اگر متابعت بغرضی دیگر تحقق
گردد آن متابع را از محبت حق هیچ نصیبی نیست و گفته اند هر که در مرتبه محبت
تمکن یافت هیچ کس را با حق در آن شرکت ندهد مگر به تبعیت ولهذا نگفت ان کنتم
تحبون الله فاحبونی بل فرمود که فاتبعونی رابعه عدویه را قدس سرها
پرسیدند که محبت تو با حضرت رسالت صلوات الله علیه چه مقدار است فرمود که دوستی
من با آنحضرت آنچنانست که وصف بیرون و از هر چه گمان برند افزونست اما دوستی
خالق مرا از دوستی مخلوق مشغول میگرداند بیت سودای حق مرا که بر گرد
گذر • سودای دگر بجاش بچند در سر • ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه مصرع
یک دوست بسند کن که یکدل داری • ای عزیز اگر بر مائده محبت طفیلی باشد
دور نیست اما باید که دوست بر حقیقت جز یکی نبود • روزی با کون باغ ولایت
و نوباوه بوستان هدایت حسین بن علی علیهما السلام از پدر بزرگوار خود پرسید
که مرا دوست میداری جواب داد که چرا ندارم تو احد السبطین و حاصل مرج
البحرین فرزند شایسته و دلبند بایسته نور دیده منی و سرور سینه ولی دیر راه
گفت ای پدر ترا با برادرم حسن محبت هست گفت چرا نباشد هر دو سلاله یکدیگر

یک چند شیخ اقبال را هر یک از شما شعبه ایست نامی و نهال افضال سید اهر یک
از هر دو تن ثمره کرامی هما ر بجانشای باز شاهد الله فرمود که ما در مادر دوست
دار هستی گفت چرا نباشم زهرا بتولست وجزوی از اجزای رسول
فاطمة بضعة منی دیگر یاری گفت که در مودت اصحاب جدم چگونه فرمود که
بغایة دوستدار ایشانم که نجوم فلک یقین و رجوم مردم شیاطین حامیان دین
حق و راعیان حوزه دین اند اصحابی کالنجوم باز سوال کرد که ای پدر جدم
را دوست میداری گفت ای قرة العین جدت سید کونین و صاحب سند
قاب قوسین است چگونه او را دوست ندارم کیمیای آشنائی من نظر انوار
اوست توتیای روشنائی چشم من خاک درها و چون فلک مینوفامی با هزار دیده
جهان روشن بر روی او می بینم و چون آفتاب جهان آرای تیغ در روی دشمن
میزنم باز روی او میکشم لن یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده
باری دیگر فرمود که بابا خدایتعالی را دوست میداری گفتی کدام محبت
لا فتی سمند عتاب بجولان در آورده گفت ای پدر هیچکس این سوال کند که
سزای دوستی باشد هم دوست و همه دوستیها فرع دوستی اوست خوطی دلت
نفس تن بوی چاشنی شکر محبت او جای کرده و همان جان باستخوان بدت برگ
دوستی و سرفرود آورده بیت دوست دارد که دوست دلش تا او دم
نخفد آرندش حسین گفت بابا یک دل چند کس را دوست میداری مرتضی کرم الله وجهه
فرمود که من یک دل جز یکی را دوست میندارم گفت پس این دوستیها چیست مرتضی
علی جواب داد که ای پسر دوستی تو و برادرت بر وجه شفقت محبت مادرت
از راه مرحمت مودت اصحاب جهت انتظام مصلحت دوستی جدت بحکم شریعت
دوستی خدای از روی حقیقت است آنجا که تاب آفتاب محبت حقیقی بر دل محب
پرتو افکند چادر از شعلات انوار محترق و تلاشی گشته نه خود را و نه
دیگر را داند و در آن مرتبه جز محبوب هیچکس نماند بیت
چون محبت علم برافرازد • غیر محبوب را بر اندازد • در کشف الاسرار آورده که
ابتداء این آیه بزبان اهل طریقت جمع و تفرقه باز کرد تحبون الله فرقست
یحببکم الله جمع تحبون الله خدمت شریعت یحببکم الله کرامت حقیقی هرچه
نسبت بمتعبد دارد تفرقه است منسوب بعلت و هرچه اضافه آن بحق باشد

جهت

جهت پاک از همه عرض و علت و فی الحقیقة اگر کسی بصر بصیرت در نگرد
تفرقه را نتیجه جمع و ثمره آن و مترتب و متفرع بر آن خواهد یافت زیرا که اگر افق
اعلی بحبهم نبودی کوکب عالم آرای یحبونه طلوع ننمودی آری محبت سر یالین
عدم باز نهاده بود و در خلوتخانه و لم یک شیئا فی رحمت وجود غنوده ولیکن
ندا از محبوب تر چیزی و نماز محبت در روی او اثری ناگاه طنطنه فاحببت علم ظهور برافراخت
و محبوب قدم آوازه عشقنی و عشقته در عرصه کون انداخت و عشق
باز را از مکمن غیب بعرصه شهادت آورده مرآت انوار حسن و جمال خود ساخت
هنوز شراب محبت از مقدحه یحبهم تمام نچشیده بود که سوختگان سودای
یحبونه حواقه دل و جان در جستن آن در باختند بیت اندر دل او افتاد شرار غم تو
آری همه در سوختنه افتادند • پس معلوم شد که محبت بنده فرع است و محبت
خلق اصل و غایة قصوری و مقصد اعلی از همه مقامات الهی است و حصول
آن بعد از اتصاف بنده بمحبت با حق جز بمتابعت سید کاینات علیه افضل
الصلوات صورت نه بندد سید حسینی روح الله روحه در صراط مستقیم فرموده
که فاتبعونی یحببکم الله همان اشارت که اسجدوا لآدم ابلیس را فرمودند که آدم را سجده
کن گفت نخست تا سر بغیر فرو نباید گفتند اگر محبت ما بایی محبوب ما را بنزد ما چون
ابلیس در دعوی محبت صادق نبود و اگر نه بایستی که فرمان بردار بودی ع ان المحب
لمن یحب مطیع • و باید دانست که هر یکی را از محب و محبوب را در مرتبه خود بدایتی و نهایتی
هست بدایه محب انقطاع است از غیر و نهایتش آنکه محبوب شود بدایه محبوب
صفوتست و نهایتش آنکه محمود گردد محبوب باشد که محمود نباشد اما محمود جز محبوب
نبود آدم صفی در بدایة مرتبه محبوبی بود نام صفوت یافت مهتر عالم صلوات
الله علیه در نهایه مرتبه محبوبیه بمقام محمود رسید نحن الآخرون السابقون
یعنی مصرع ز محبوبی بمحمودی رسیدم • واز اینجاست که در بدایة حال ملائکه که
محبان بودند گفت اگر در محبت صادقید محبوب ما را سجده کنید چون کار
بنهایت انجامید محمود را گفت که این طائفه را که دعوی محبت ما میکنند بگو اگر
راست گویید متابع من شوید ای سید آدم مبتدی بود ما سخن او گفتیم چون تو
منتهی شدی سخن خود خود بگو زیرا که سخن تو سخن ماست و فرمان تو فرمان ما
من یطع الرسول فقد اطاع الله درین کلمات رمز مقام اوادنی مند رجست

زیرا که هیچ مرتبهٔ اقرب وادنی از یگانگی واستغراق محب در محبوب تصور نتوان
کرد انکه گفته است ع انا من اهوی ومن اهوی انا هنوز در مقام دوئی بوده
سخن بزرگوارانیست که حضرت قاسم انوار میگوید بیت نه من توام نه تو منی
هرچه هست جمله توئی که سیل جان موحد باتحاد نباشد • وچون نتایج محبت
نزدیک شد که سر رشته اختیار در کف اقتدار نماید اولی آنست که عنان بیان
بصوب شرح اتباع معطوف گردد یکی از اکابر فرموده که قطب محبت متابعت
هرکه از متابعت نبوی بی نصیب افتاده از محبت نیز درحرمان است بیت
تا پی دولتش براه بمقصد نتوان برد • بی معرفتش عارف کامل نتوان بود • پس اگر کسی
متابعت آنحضرت بروجهی نماید که حق آنست یعنی هیچ سنت از سنن شریعت
فرو نگذارد ودر جمیع امور صوری ومعنوی ودقایق انها از طرف اتباع منحرف
نشود هر آینه دل و سر او را با قلب مقدس وسر مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مناسبتی تامه پدید آید وچون باتفاق مظهر محبت کامله از حبیب کاملست متابع را
نیز بقدر متابعت نصیبی از محبة الله تعالی برسد وبعادی واسط از محبت ومحبو
بهره مند گردد وچون ترک متابعت دلیلی ظاهرست بر مخالفت باطن تاریک تارک
با باطن منور حبیب اکبر علیه صلوات الله لاجرم غیر متابع هم از صفت محبت دور
افتد وهم از شمهٔ محبوبیت نه استعداد قابلیت دارد ونه قابلیت مقبولیت بیت
آنکه ز فیضان لطف او محروست • نه قابل فیض است نه مقبول مفیض
وآنچه درباب متابعت از کلام حقایق اعلام حضرت خواجه احرار خلدت ظلال
حقایقه علی مفارق الانام مفهوم میشود وزبان قلم نیز با یراد آن وعده داده
بود آنست که مر حضرت نبی را صلوات الله علیه در قول وفعل وحال و باطن
متابع باید بود قولا وتعلق بزبان او دارد وفعلا وبظاهر او وحالا وبباطن او وبسی
فرموده اند که متابعت آنحضرت در قول آنست که بر زبان آنچه خلاف شرع است نراند
مثل غیبت ودروغ وسخنی که سبب ابتدای مسلمانی باشد وغیر آن واگر گوید
چیزی گوید که سبب نورانیت دل وی گردد مثل قرآن خواندن وادعیه ماثوره که
ثابت شده است از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وترغیب کردن
بندگان خدا بمتابعت شریعت او ومتابعت در فعل آنست که ظاهر خود را بزین شریعت او
گرداند وترک سنن وادابه او نکند وبآن مقدار که ترک متابعت او کند او را نقصانی

واقع

واقع میشود وباطن او را لهوا نیست از نفس ودل وسر وروح وغیر این ودر هر مرتبهٔ ازین
مراتب او را از حضرت حق کمالی عطا کرده است مناسب آن مرتبه وچون متابعت او صلوات
الله وسلامه علیه درین مراتب حاصل نمیشود مادامیکه [illegible] در جمیع این
متابعت مینمایی کردن اگرچه تا اقصی مراتب معنوی نبیی صلوات الله علیهم والصلوة والسلام علی
حسب الکمال در وسع هیچکس از اولیا وانبیا نیست لیکن هرکس را بقدر استعداد متابعت
او مر ظاهر بحقیقت از نبی کمالات نصیب است ومتابعت ومر نفس نبی را علیه صلوات
الرحمن در مرتبهٔ نفس آنست که مخالف هوای او کرده شود وباز داشته ایشانکه
میل بچیزی کند که خلاف شریعت وچون معنا وسنت برین کرده شود متابع را به
نفس او مناسبت حاصل شود وبقدر مناسبت از صفات نفس او نفس متابع بجذب که
هیچ انکه تبدیلک دهد دارد و او را بواسطه وجود با آنحضرت مناسبتست بواسطه مناسبت
آتش را جذب کند ومقداری را که از صفات او جذب کند بآن مقدار از هر جهت قبلیه
ترقی نماید وعلی هذا القیاس در هر مرتبه که متابعت کند او را بقدر متابعت مناسبت
بآن مرتبه حاصلست وبقدر مناسبت بآن مرتبه از کمالات آن مرتبه وی نصیب
وچون متابعت بکمال رسید بحکم فاتبعونی یحببکم الله حضرت حق او را دوست گیرد ومحرم
خود کرده اند اگرچه در حقیقت این دوستی نیز عاید بحضرت ختمی رسول الثقلانست زیرا که
دوست داشتن حق او را بواسطه اتصاف بصفت نبویست اگرچه استعداد اتصاف
او محض فضل وکرم است وچون نیک در نگری حضرت حق جل وعلا در هر مرتبه از مراتب
جز خود را دوست نداشته است بیت یحبهم ویحبونه چه اقرارست • بز مردن بر دو نکته
خویش والخیر بار است • ای عزیز چون مقام محبت عزیز بغایت عالیست وهمه بزرگوارانرا
… راه نه ضعیفانی که تنگ حوصله اند … از محبت دعوت
میفرمایند ومیفرمایند که قل ای سید کونین … بی سلوک وبالکستان …
طلب را که اگر استطاعت متابعت حبیب ندارید با خلاق واحوال اطیعوا الله فرمان بردید
خدای را در احکام شرع وچون طاعت خدای تمام نشود کسی را جز بفرمان برداری
حبیب صلوات الله علیه پس فرمود که والرسول وفرمان بردار شوید حضرت رسول را
وآنچه فرموده اند او امر ونواهی در تفسیر کبیر آورده که چون آیة قل ان کنتم تحبون الله
نازل شد ابن ابی با جمعی از منافقان که متابع وی بودند زبان اعتراض برگشادند که
محمد صلی الله علیه وسلم ما را بدوستی خود میفرماید بروجهی که نصاری عیسی را دوست میداشتند

آیه نیکو فهمیدنست معلوم میشود که غرض از فاتبعونی فرمان بردار پیغمبر خدا شدنست و کریمه
آن فاتبعونی باینجهت گفت فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول
یا از متابعت پیغمبر و محبت او فان الله پس بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست
نمیدارد کافرانرا که از روی آینه محبت و ارادت منکر شده اند و صنع مظهر را [illegible]
دلالت بر آنکه تولی کفرست چون درین آیه اطاعت را تعلیق کرده محبت خود را باتباع
حبیب خود صلوات الله علیه پس هر که اورا اطاعت نکند هرآینه محب خدای تعالی نبود و او دوست ندارد
[illegible] نور را ندید همه جا سرد و دست و بعضی از نزول این آیت که اطیعوا الله والرسول
جهود آنکه در محکمه تصلف دعوی بی معنی آغاز کردند و گفتند که ما فرزندان پیغمبرانیم
و نحن ابناء الله خود ما که ابراهیم و اسحق و یعقوب الماضین بنی غایم و هم [illegible]
گروه فرزندان همه کس [illegible] خداوند تعالی درین آیت از اصطفاء انبیا و اولیا ایشان
خبر داد و باز نمود با آن میکند که برگزیدن این پیغمبران بسبب فرمان بردن
ایشانست مر حکم خدا را شما نیز مطیع حکم الهی شوید تا از صفوت ایشان نصیبی بیابید
ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزید یعنی اختیار کرد برای دین خود آدم ادم را که پدر
[illegible] اصطفاء او به پنج چیز بود که خاصه اوست یکی آنکه او را در احسن صورت آفرید
[illegible] و خال جمال را راست لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دوم او را [illegible]
ادب فرستاد و علم آدم الاسماء کلها اختصاص داد تا طلبه [illegible] و نحن نسبح بحمدک
مجلس [illegible] لا علم لنا اقرار کردند سیوم ملایکه را که [illegible] ایشان
ما را لا یعصون الله ما امرهم بود بسجود وی فرمود که اسجدوا لآدم فسجدوا چهارم
ملکت بهشت که مطلع انوار لقاست و مطرح اشعه لقاست [illegible] مر وی ساخت بحکم
سکون و مسکن حلول او کرد اینجا اسکن انت وزوجک الجنة پنجم منشور ابوت انبیا
اولیا و سایر بشر را از سعدا و اشقیا بنام نامی او توقیع سعادت کشید و هیچ یک
دیگر از پیغمبران این خصایص نیست ای عزیز [illegible] دیگر بین مقدار فضایل
[illegible] بر خاتم و فی تفصیل ثابت شود و اگر آدم در احسن خلق بود خاتم بحسن خلق
گوی شرف ربود [illegible] فضیلت در [illegible] بود وانک لعلی خلق عظیم آدم از علم اسما و [illegible]
یافت خاتم از اسم و مسمی خبر بود و علمک ما لم تکن تعلم آدم را همین ملایکه سجود
کردند [illegible] تحیت ما بر حضرت خاتم خدای و ملایکه با مومنان درود میفرستند
و تحیت ان الله و ملائکته یصلون علی النبی آدم بملک بهشت سرفرو د آورد و خاتم

بگوشه

بگوشه چشم همت بدان نظر نکرد ما زاغ البصر و ما طغی آدم ابو البشر بود خاتم ابو
الارواح آمد [illegible] بر اشباح تقدم داده اند در عالم ارواح مقدم ساختند کلا جرم
زبان مرتبه عرش پایه اش از برای بیان منقبت و بزرگی او میگوید شعر
وانی وان کنت ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بابوتی اگرچه در عالم صورت
پسر میشوم آدم را ولی در معنی [illegible] گواهی هست آن عالم که بر ابوت من اقامت
مینماید بیت هرچند به صورت [illegible] آدم [illegible] در اصل معنی [illegible] پیشی دارم
و نوحا و دیگر برگزید نوح را که شیخ المرسلین است و جهت چیزی چند [illegible]
[illegible] و آنکه عمر دراز [illegible] بود [illegible] مدت متمادی
حسن اعمال [illegible] فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما دوم [illegible]
با وجود [illegible] سفینه نجات [illegible] اصنع الفلک باعیننا
ووحینا سیوم اول پیغمبری که [illegible] صحیفه شریعت [illegible]
[illegible] صلوات الله [illegible]
[illegible] نوح علیه السلام اگرچه [illegible]
[illegible] اول ما خلق الله نوری [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بعثت انا والساعة کهاتین [illegible] سفینه نوح از الواح خشب
[illegible] سفینه [illegible] این حضرت از اهل علم و ادب [illegible] مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح [illegible] نسخ شرایع خود توقیع [illegible] محقق [illegible]
گر چون حضرت ختمیه [illegible] فانه [illegible]
[illegible] لم یبق من بنیانها الا الطلل و [illegible] خویش
[illegible] بیت [illegible] آینه [illegible] و آینه [illegible] آینه
[illegible] تاب [illegible] کتب خانه انبیا
در بست و آل ابرهیم و دیگر [illegible] اصطفا بر نفس ابرهیم [illegible]
و اصطفا ابرهیم [illegible] چیز بود یکی آنکه [illegible] و اتخذ الله ابرهیم
خلیلا دوم [illegible] آتش نمرود [illegible]
[illegible] کونی بردا و سلاما علی ابرهیم سیوم [illegible]
[illegible] انی جاعلک للناس اماما [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] خلیل علیهما صلوات الجلیل

الجلیل سوانح نماید هر آینه از جان کند محبت دید فهمش بجمال اصطفا مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم وعلی جمیع الاصفیا روشن کرده و نکته چند در فرق میان حبیب و خلیل
در آیة تفضیل بسمت تفصیل یافته است ای عزیز اگر آتش نمرود با ابراهیم کلباس خلت پوشیده
بود سر مویی بجلدانه عجب نیست سرد شدن شعلات آتش جحیم بر مفلسان امت حضرت
حبیب بغایت غریب و عجیب است نصیب امتی من نار جهنم کنصیب ابراهیم من نار نمرود و کلاه جهنم
هر که لنا اهل ایمان چون قدم بر صراط نهند آتش بزبان نیاز گوید جز یا مؤمن فان نورک
اطفا لهبی نور تو شعله مرا محو کرد و ما محو شدیم و اگر خصیصه امامت ابراهیم را بالطبع
کنت امام النبیین و خطیبهم در مقام مقابل او ما رند داشت چون قصه خیر شیلک
خواهد بود و گفته اند مراد از آل ابراهیم فرزندان و بنیرکان و خویشان وی اند چون
اسمعیل و اسحق و یعقوب و لوط و انبیای بنی اسرائیل که همه اقربا و متعلقان وی باشند
بشرط موافقت در دین یعنی نسبت و نسب با همراه چه حال که پسر نوح از اهل تکوید
و اگر چه نسب ثابت بانند لیس من اهلک و با دولت متابعت اخوانند و اگر چه نسبت
نسب منقطع بود السلمان منا اهل البیت بجانکه کل تقی نقی آلی که زبان زد علما
ثقاب خمار نحو میکشاید و لهذا بعضی برانند که مراد از آل ابراهیم مؤمنانند و آل عمران
و دیگر برگزیدان تورات اکه موسی و هرون بودند با عمران پسر یصهر سنان و آلکه و یحیی
یعقوب و بعضی برانند که مراد از بن عمران پدر مریم است او پسر ماثان بن العازار
الولا رحیم بن سلیمان بن داود و از اسباط یهودا بن یعقوب و آل او مریم است و عیسی
که حق تعالی ایشان را برگزید علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و بقول اشهر میان عمران
بن ماثان که جد مادری حضرت عیسی علیه السلام بود و بعد از بن شرمیده هزار و
مریم خواهد بود که بغیر او نیست و تحقیق آنکه اهل تواریخ میان این دو عمران هزار و سیصد سال
بوده است ذریة در حالتی که برگزیده فرزندان بعضها بعض از ایشان من بعض از بعض زاده
شده یعنی اختیار کرد اولادی که بعضی را از نسل بعضی آفریده و الله سمیع و خدای شنواست
باقوال باطله یهود که گفتند که ما پسران ابراهیمیم و نحن ابناء الله و احباؤه و نصاری که گفتند
بنده مع عمران ابن الله گفتند علیم داناست باغراض فاسده ایشان در بن مقامات و جه نزول
اوایل این صورت حجت احتجاج است بر نصاری و دفع شبهه الوهیت از حضرت عیسی که او را
دعوی میکند و کیفیت قصه وی آن سببها تا مشهد یاد کن یا محمد اذ قالت امرأت عمران آنگاه که
محمد صلی الله علیه وسلم آن وقت را که گفت زن عمران بن ماثان و گوینده عمران بن اشهر ملوک

وابن زن عمران حنه بود دختر فاقوذا از اکابر بنی اسرائیل و در تفسیر طبری مذکور است که
المقدس جماعتی زهاد و عباد بودند که ایشان را محرر گفتندی و از نسل هیچ پیغمبری نبود که یکی محرر
در آن موضع اختیار داقامت فرموده و محرر در لغت خالص باشد و همه آن جماعت از علائق
بعبادت الملاک گردیده که آزاد بودی از قید بندگی دنیوی و بخلوص تمام توجه نمود در حضرت
حضرت مولی و از جمله ایشان در کسی بکثرت طاعت و وفور عبادت و ممتاز بود شد
یکی که پیران از بن مسلم بود و بحر اوده واسطه بیا و در بیت بود دیگر عمران
بن ماثان عمران را که قوم او مهتر اقوام بنی اسرائیل بودند و خود خطیب و امام بیت
المقدس بود و زن عمران که بر جمله عابدات زمان بحلیه عفاف و زهد محامد اوصاف
شهرت داشت دختر بود و گفته اند خواهر تمام ایشاع زکریا آن را بحباله عقد خود
آورده و مدتها بران گذشته خدای تعالی ایشان را فرزندان ادنیه را خود را بپاس
کا انقضاء عقد قوت و انقضاء عهد شهوت رسیده و شستی میداشت اسباب که
واسطه وصول پسر متعلق است استیلا یافته بود و روزگار جوانی که زنخدان بگویند
اما وصو بسم بنضارت در ماضی زندگی نیست و دیگر بر تافت مطابا بخا یا م ولیالی بساط عمر
پیرها متواند زنوردید و صبح الشیب که عیب نشانه مفارق زن و شوهر دمید
بیت نوبت پیری بجوزند کوس درد دل شود از خون دلی و عیش فرد کوه بر خاک
زد بزدی زند آتش مده دم سردی زند دو تن از آمال نام دار شکست از برکه
پای رستی چو دست موی سپید اجل آورد پیام بست خمار مرگه نهاده دستان در دل
حالت دیگر وجود شان از ماحصل ثمرات و فرصت ماندن بود و نهال بقیه تا شی بحیره شرک دین میخواند
از ظهور شکوفه ماحاصل امید شده روزی در سایه درختی باستراحت اشتغال داشت
ناگاه نظرش بر مرغی افتاد که بنشاط با بچه خود بنازد عدد داد حنه را آرزوی فرزند
خلوتخانه ضمیر سر بزد و تمنای دلبند پدید آمد سر تضرع بر خاک نیاز نهاد و از جناب
مجیب الدعوات فرزندی که دیده امید بدو روشن و خاطر بستان محبت بوی بتماشای گل
عنادش کلشن گردد است دعا نمود بیت از آستان لطف توجیه بوسا حضرت
کان کعبه اجابت و حاجت روای ماست باثر دعای حنه که اختصاص بصدق داشت
واضح بود سلسله قدرت در حرکت آمد فی الحال اثر طمث بدید یکشب با قوع طهر
عمران با وی اتفاق مقارنت افتاد و بعد از آن علامات حمل عمل خود مشاهده کرده
که آن در جگر را که نقاش تقدیر در قصور مراد بر لوح تدبیر میکشد بصفت محرر آراسته

وابن زن

ساخته در جمع محرران داخل کرد انگاه گفت رب ای پروردگار من انی بدرستی که
من نذرت لک نذر کردم مر ترا و واجب کردانیدم برای تو که کرداند ما فی بطنی محررا
انچه در شکم منست آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص برای پرستش تو خدمت
مسجد کند و گفته اند کار بنی اسرائیل بعد از زمان یوسف بر آن مبدا داشتند که خدمت مسجد بیت المقدس
و فرزندان بدان کار نذر میکردند تقربا الی الله و در شرع ایشان بر فرزندان قبول
بود و طاعت داشتن و کردن نهادن فرمان والدین را در هر چه ایشان فرمایند و از آن وقت
که فرزند کودک بودی تا زمان بلوغ بعد از آن اختیار ایشان داشتند که خدمت
مسجد یا ترک آن و در بیضاوی آورده که نذر کرد فرزند را بخدمت بیت المقدس و گذشت که محررا
بالمعنی محرر آزاد یعنی که در دل وی از ماسوی الله بری و خلاص کرده شد و از صبح آزادی از اوقات تصرف نیز در وی
دست تصرف از دنیا کوتاه ساخته و بطلب رضای تو مشغول کرده
یا دو حرا از خلق بگریخته چنان مستغرق در دریای عمل و عرفانت
قدم بر خاک در آستین شبها مانان ز جان مشتغل بلکه چنان باشد که سعی
حقه از دنیا و آخرت برکرده از ایشان یا خادم مرایشان باشد اما چون دو که شوهر بود او را
دولت محرم ماند و پیوسته این مراد ضمیر وی بود که اگر حق سبحانه
فرزندی دهد آنرا بر این کار تربیت نماید و چون وقتی که از عمران حامله شد نذر کرد که
فرزندی که در شکم دارد محرر کرداند بعضی از دانایان گفته اند محررا
آنست که معنی بنده باشد خالص لله و بنده خود کرداند و معتق نیست که هر که
بنده خالص مولی باشد از ما سوای الله آزاد بود • بنده عشقی و از هر دو جهان آزادم
سلوک محرر آزاد است از ارادت و متابعت شهوات و فارغ از اشتغال بکسب
و تهیه اسباب و دفع در کشف الاسرار از بعضی از ارباب معرفت محرر آنست که او
از آزادی دست تعلق دنیا و اخرت که او بنده و بر جلوه نعیم عقبی فریفته
کشت در هستی و شاهد در هم وسوسه نشد و بنده بر وابسته و در آستانه گشت بیت
انکس بود و کونین شادی یافت کز هرچه بجز خداست آزادی یافت • و در حقایق
القرآن آورده که حقیقت علی مقامات ولیاست در عبودیت و اهل اباحت در این کلام
از مشایخ غلط افتاده اند و گمان برده که مراد حریت نفس است از قید عبودیت و ارتفاع تکلیف
اند و این باطلیست که آنرا هوای نفس در نظر ایشان بیارایند که مراد از حریت کمال عبودیت
است از عین صفا و خلوص و ایشان از ازادان بندگی میکشند و بندگان آزادی میدارند

بنده خود بشته خوانده که ایشان یرسم دعوت حنه این نذر کرده عمران گفت ای حنه
کردی شاید که انچه در شکم تست دختر باشد و لایق خدمت خانه نیست و اغلال تصدیق
حنه ملول شد ناگاه حدای این نذر او را قبول کرده بود چه دو وقت ملاحظه باشد که
فتقبل منی پس قبول کن بر رضا و ثبت بر کرم خود بار خدایا این نذر از من انچه نذر کرده ام انک انت
السمیع بدرستیکه تو شنوائی مر سخن مرا و بدانی نیت مرا و در خواست اجابت کند
العلیم داناییی بقصد من و در نیت نذر که جز رضای تو نیست در اثنای این احوال عمران بجوار
رحمت حق منتقل شد و حنه با امید عیب و و زکار منتظر میبود تا محل وضع حمل نزدیک رسید
فلما وضعتها پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بر نذر است بمعنی قالت گفت
بر سبیل اعتذار و تحسر رب ای پروردگار من انی وضعتها بدرستیکه من بنهادم آن بار را
انثی ما دینه حنه میدانست که خدای بدان عالم است اما عادت بر آن جاریست که چون
انسان چیزی عجیب مشاهده کند بیان متکلم شود با کسی که داند او نیز آن را دیده و داند
والله اعلم و خدای دانا تر است بما وضعت بانچه بنهاد او تعالی قراءت بفتح با خاستو
بعضی بضم تا خوانده اند بصیغه متکلم تتمه کلام حنه باشد یعنی خدای داناتر است بدانچه بنهادم
من بنهاده مر طفل را فضیلت و تقسیم شده که آنچه از حد واجب است آورده گفت که خدای انا ان ابن عمی
متری بحیث هستم عزیز عادت انبیا و علما الاقرب زمان چنان بود که پسر را در خدمت مسجد
قبول نمیکردند پس دختر که ایشان ناقص عقل و دین اند و دیگر آنکه احیانا بموضع
از خدمت مسجد بیرون شود و ماه مرتبه و نطفه ان بوده پسر را چون دختر آمد
بطریق اعتذار آمده که خدایا دختر زاده و نو بر ان ذاتا انثی و لیس الذکر و نیست پسر که من
کردم طلب کرده بودم برای خدمت کنیسه کالانثی همچو دختری که من زاده چه پسر بنا
نمیتوان نمود که حفظ و بر آمدن و مواظبت و احتیاج او تصرف بر کمال و دلالت وانی
بدرستیکه من سمیتها نام نهادم او را مریم و معنای این لفظ بلغت ایشان خدمة الله است یعنی که او
خدای را پرستد و خادم شود اصح است که این نام نهادم و مادر مستحق تا مرا کرده و از فضل او مطابق
اسم باشد و انی اعیذها بک و بدرستیکه من پناه دهم او را بتو و ذریتها و فرزندان او
را من الشیطان الرجیم از اغوا و وسوسه دیو رانده شده از رحمت که عیسی را بود که شیطان مردم
فرزند را در زمان ولادت مس میکند جز مریم و پسرش عیسی چه ایشان را شیطان متعرض نشد
و در حدیث آمده است که هیچ مولودی نباشد که شیطان او را مس کند در وقت ولادت که اورا
شیطان نکند از مس شیطان بگرید جز مریم و پسر او که از این صورت محروس بودند و در تفسیر تعالی آمده که

چون عیسی علیه السلام متولد شد ابلیس دیوانی را که اعوان وی بودند جمع کرده باتفاق قصد
تا عیسی را مس توانند کرد نتوانستند بواسطه آنکه ملائکه گرد او در آمده بودند و حجابی از نور گرفته بودند
سا... از ... خایب و خاسر باز گشتند **فَتَقَبَّلَهَا** پس فرا پذیرفت مریم را **رَبُّهَا** پروردگار او
و هر چند ... از برای عبودیت ... محرر که حنه نذر کرده بود **بِقَبُولٍ حَسَنٍ** به پذیرفتنی پسندیده
نیکو جهت خدمت خانه و حال آنکه مشروع نبود تحریر مگر ذکور را دون اناث چه ذکور را استقرار
خدمت هست بخلاف اناث که موانع خدمت بسیار دارند و بکر رجال قوی تر ... در
باب عفت و ... که ... در اختلاط با مردم ... که متوجه اناث ... ذکور را
نیست و با این همه خدای تعالی ویرا بتحریر قبول کرد و هیچ زن دیگر را این دولت روی
ننمود امام قشیری گوید قبول حسن توفیق حق تعالیست مر او را بر وجهی که عالمیان در آن
متعجب شدند و چون در باب تقبل ... هست قبول او بر قبیل اختیار کرد **وَأَنْبَتَهَا**
و برویانید او را یعنی نشو و نما داد پس او برسته و نشو یافته شد **نَبَاتًا حَسَنًا** رستنی نیکو
نباتا گفت ذیرا که غرض نمو حسن است بصورت یا نبات و نبات حسن اشارت است بتربیت
نیکو که مصلح او بود در جمیع احوال و ... نباتی که ثمره آن روح الله باشد احسن نباتها ... او
بود و در اکثر تفاسیر هست که مریم در یک روز چندان می بالید که مولودی دیگر در یک سال
بیالد · چو ماه نو که با دو هفته شبا فروز · بود ز آینه نور شود روز بروز
و گفته اند نبات حسن عصمت وی بود از شیطان یا اقامت به مقام مذکور یا در صلاحیت
یا پرورش یافتن بر صلاح و سداد و معرفت و طاعت ... در خبر آمده است که چون به سن تمیز
رسید بصفتی مشغول شد به ... و صیام ایام و قیام لیالی بر همه احبار غالب شد و گویند مراد از
نبات حسن تخلق او است باخلاق ربانی یا استقامت در طاعت یا اختیار کردن ...
بر هواهای نفسانی ... علامت قبول حسن و نشانه انبات حسن
که پیغمبری بزرگ را چون زکریا متکفل حالات وی نام زد شد و صورت این قضیه چنان بوده
بوده که چون مریم بتول متولد شد حنه و را فی الحال در خرقه پیچیده برداشت و به بیت المقدس
آمد و به سدنه و احبار گفت و نکم هذه النذیره فرا گیرید این نذر کرده مرا که از آن حضرت
اهل بیت المقدس بقبول وی رغبت کردند چه عمران از محترمان ... کبار خطیب و امام ایشان بود
باعث طلب ثواب آخرت ... ایشان بود و خدا را ... و ... خواست کا ... گفت من بدین اولی ترم چه خاله او در حبالهٔ من است و خواهر وی
من من ... او را گفتند که او را ... خویشان ما ...

از مادر او و بدین سزاوارتر بودی بلکه ما قرعه می زنیم تا بنام هر کس که آید سعادت بدان وی ...
این کو ... کرد پس بیست و هفت تن ... بر لب جوی اردن ... بجا آورده و بیت المقدس ...
بودند قلمها که بدان کتابت توریه کردندی برداشته بکنار نهر اردن آمدند و قلمها را
در جوی آب افکندند و شرط آنکه قلم هر کس بر سر آب بایستد پرورش مریم بوی متعلق بود
همه قلمها بزیر آب فرو رفت و قلم زکریا بر روی آب بایستاد و بعضی گفته اند بعکس این گفته اند
الغرض بر هر تقدیری قرعه آن دولت بنام نامی زکریا بر آمد · بیت
عشق ورزیدن بدان حال نشد · خوش شو که این قرعه دولت بنام من بر وون آمد · پس زکریا
او را در حجر تربیت خود در آورد چنانچه حق تعالی فرمود **وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا** و ... ضمیر ...
را بر زکریا واکو بتخفیف خوانند معنی چنین بود که فرا پذیرفت او را زکریا و لفظ زکریا ...
زکریا ... با اقصی لغات و ست ... و قصر آمده و معنی این لفظ بعبرانیه دایم الذکر ...
پس چون کمالت مریم بزکریا قرار گرفت او را بخانه خود برد و نفقات او صالح او دایه مقرر فرمود
و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورد و قولی آنست که او را اول حال باز او را ملازم
مسجد گردانید و بر هر تقدیر غرفه در بیت المقدس از برای او ترتیب داد که جز نردبان
صعود بدان میسر نبودی و چون زکریا از ... و فارغ شدی در آن غرفه بقفلی محکم
بسته کلید با خود داشتی و بر هیچکس در باب او امین نبود و این غایت محافظت
و نهایت احتیاط و حیطت ... و بود که بر او ... همه ... تا وقتی که بزرگ شد ... او را
از وی در آموختند القصه مرا اشارت بر تفقدات و تعهدات ... زکریا ... صحبت حال
مریم ... و آثار کرامات ... و جنات و فاکهه و مانند آن مشاهده میکرد از جمله آنکه
كُلَّمَا دَخَلَ هر گاه که در آمدی **عَلَيْهَا** بر مریم **زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ** زکریا بغرفه و منظر عالی که ...
محراب ... جای بلند باشد قال تعالی اذ تسوروا المحراب یا اشرف مجالس و آن جای
نشست مریم بود حاصل کلام آنکه هر وقت که زکریا بنزد مریم آمدی **وَجَدَ** یافت **عِنْدَهَا**
نزدیک او **رِزْقًا** روزی ... و تنکیر ... دلالت بر تعظیم حال رزق دارد ... که
الوان میوه تابستانی بود که در میان زمستان در خانه او دیدی و انواع میوه زمستانی بود
که در فصل تابستان ... حاضر می یافت ... بصورت مشاهده دیدی
قَالَ گفت زکریا **يَا مَرْيَمُ** ای برستنده خدای **أَنَّى لَكِ** از کجاست مر ترا **هَذَا** این میوه
تعجب سوال کرد زیرا که ... می دید و یقین میدانست که غیر او کسی کفایت مهمات مریم
نیامد ... و چون ... زکریا کیفیت آن حال استفسار کرد **قَالَتْ** گفت مریم **هُوَ** این رزق که ...

من عند الله اند دیگر خدا است آورده اند که جبرئیل از بهشت بید و میوه آورد و میوه ها که در
غیر وقت نزد مریم ظاهر شد به جهة نفی تهمت بود یعنی در خاطر زکریا و غیرا و خطور
نکردی مگر کسی را از اهل آن دیار متعهد حال اوست چه حصول این خرما که در زمستان
و خرما تر در غیر وقتش مفقود و در شهر نیست و آنچه بشود جز کرامات مریم و بیگاه [illegible]
اهل سنت و جماعت در اثبات کرامات اولیا این آیتست و نشاید که کسی حمل بر معجزه
زکریا کند چه اگر معجزه وی بودی به آن سوال نفرمودی و اگر از روی امتحان پرسیدی
بایستی که مریم در جواب گفتی من هو معجزتک مریم گفت هو من عند الله ان الله
بدرستی که خدای یرزق روزی میدهد من یشاء هرکرا میخواهد از خزانه غیب
بغیر حساب بی شمار از جهة بی نیاز استحقاق مرزوق بلکه از محض کرم و موهبت تفضلی
که این جمله هم از قول مریم باشد و یا از اشارت بیان [illegible] که هیچ نیست که مادر از غیب رزق
دهند و حضرت خداوندار دی و روزی دهنده است بیت از خوان کرم روزی که
بخشندهٔ اوست و ساننده رزق خویشتن اوست مهیا کرده روزی مار و مور و دگر
جنبنده دست و پایها ناموزون چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرغ در قاف قسمت
خورد ای عزیز محققان بر آنند که حضرت عزت مریم را بقبول حسن [illegible] پذیرفت و علامت
حسن قبول آن بود که او را [illegible] بقصه فرو آورد و بزرگترین اهل زمان را که زکریا بود
بتعهد حال او نامزد کرد این معجزاتست که [illegible] اذا رأت اطفال [illegible]
و یا آنکه زکریا را کاملا [illegible] و ساخته بود و از [illegible] روزی وی میفرستاد
[illegible] بداشته که حق سبحانه دوستان خود را خود نگاه میدارد و کار ایشان را بدیگری
باز نمیگذارد و در اینجا تنبیهی است مر توانگران را که [illegible] حال فقرا میکنند [illegible] ایشان در رحمت
رفق فقرا و اولیا اند و فقرا در رفق و نواخت کنید بیت دکو [illegible] که درویش در پناه
کیست که پادشاه جهان در پناه درویش است آنچه توانگران از برکت خدمت درویشان
میرسد [illegible] آنست که درویشان از نعمت توانگران [illegible] از کلمات قدسیة [illegible]
حضرت خواجه است [illegible] معاونه کردن برادران مومن
بدست و سایر جوارح در چیزی که ایشان محتاج باشند [illegible]
معاونت طایفه که ایشان را توجه بجناب حق باشد [illegible] ایشان را [illegible] از برای
[illegible] کرده اینه است و دوست میدارد که ایشان را [illegible] جناب و باشد
در [illegible] ایشان [illegible] و ایشان را بواسطه شربت [illegible] و شرب

برهسکی و لباس [illegible] واضح میشود و در اینجا که هر وقتی از تعلق غباری در آینه دل ایشان ظاهر میشود
[illegible] عبادات و مشهود آن جمالی که [illegible] صاحب دولتی را که حضرت خواجه [illegible] در فوق
آن دهد که محتاج الیه ایشان را کفایت کند و اما از معارف ایشان نصیب تمام است [illegible]
خود محتاج الیه ایشان از دوست آید [illegible] ایشان را از جمیع [illegible] خود میشود [illegible]
[illegible] ایشان را متوجه بحق [illegible] است و صاحب [illegible]
این ضعیف در خراسان جمعی درویشان را بخلوات نشانده بود و در درویشی [illegible] ایشان
نصب کرده در بعضی [illegible] چنان میدید که از حضرت خداوندی امداد لطف بر [illegible]
از خلوتیان فرو میآید و آن بهر خلوتی نصیبی خاص بدان درویش میرسید بیت
[illegible] آنرا معنی کند [illegible] میرسد فیض کمال [illegible]
خدمت ایشان [illegible] روز و شب [illegible] خاطر ایشان [illegible] و مال در کشف
الاسرار آمده که [illegible]
دیگری [illegible] سبقت [illegible] و منزلت [illegible]
عزت ندانسته بود [illegible]
مریم [illegible]
[illegible]
یرزق من یشاء بغیر حساب [illegible] رزق
[illegible] از علوم و حکم و معارف و حقایق که [illegible] حق سبحانه و لطف
عند [illegible] بیت [illegible]
[illegible] در پیش [illegible]
[illegible]
از [illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
طاهرات [illegible] ساخت بیت درویش [illegible]
[illegible]
را از خوردنی [illegible] کرامت [illegible] فاطمه [illegible]
شیء [illegible] فاطمه [illegible] الجوع [illegible]

جاشنی کوفته بود نداد و وی اعتقاد کفت که والله یا رسول الله حضرت سید صلوات الله علیه فقد از خانه فاطمه بیرون نهاد و مقادر آن حال کیکی از علی کان فاطمه دو کرده و مقدار یک کف نخته بر سر هر یک بنهاد و فرستاد فاطمه چون اسباب مهمانی مهیا دید آن را در حقه نهاده و سر پوشید حسن بن علی را طلب نمود روان کرد این لقمه زاده حسن را نبی سید صلی الله علیه و آله و سلم روان شد و این کریمه را با خواجه کونین محرم ساده سبطین را بنور خط روانی للشرور برکات دمید صبح سعادت که با روان آمد و چون حضرت نبوی سر انحضرت فرمود کفت فاطمه حقه طعام پیش آورده بر سر خدمت بایستاده همین که انکشتان مبارک شکاف آن آفتاب بدر رخشان سرپوش از روی طعام برداشت ظرفی دید پر از نان و کوشت و مملو از کحقه ها لذیذ لطیف فاطمه را مشاهده آن حال متحیر شده دانست که وقوع آن صورت جز از برکت الهی و میمنت حضرت رسالت پناهی نیست و وظایف حمد احد و مراسم درود احمد به تقدیم رسانید و طوطی شکرخای و ما ینطق عن الهوی بدین عبارت شیرین سوال کرد که یا فاطمه انی لک هذا این از کجا است زهرا بتول علی النور بر شاخسار قبول بنوعی این جواب مسلسل شد که هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب کل خسار انحضرت ارشادی نمود و فرمود که لولان شکر و سپاس مر خدای را که از اهل فضیلت ترا بسیده زنان بنی اسرائیل مانند کرد اینکه هر کاه حضرت الله او را روزی فرستادی و زکریا از وی پرسیدی که این از کجاست همین جواب دادی که هو من عند الله پس رسول خدای صلوات الله علیه بفرمود تا علی و حسن و حسین را حاضر کرد این جماعت مجموع از آن طعام مبارک تناول نمودند و سیر شدند نصیب هر یک از ازواج طاهرات نیز فرستادند و وی کوید تا بها هل بیت و متعلقان از آن خورده و محظوظ کامل محظوظ شدند ... ... بحال خود بود پس فاطمه را تن با برکت و بقا ... و فایده ... از خاص و عام ... وانعقد مبارک سلطان کاینات اصحاف ... بر که ... نیست روایت محمد اسحق آنست که مردی سراسر ... از تعظیم امیر علی ... اشراف بنی اسرائیل جمع کرد و از ضعف حال و قلت مال خود شمه باز نمود استدعا آن نمود که یکی از ایشان متعهد آن کردد و چون هیچکس بواسطه قحط و غلا اختیار آن کار نمیکرد عاقبت زدند و بنام یوسف نجار که بسر عم مریم بود برآمد یوسف از تکفل مونت مریم مضطرب شد و شوق سعد داران روی یقین کامل او را ملامت کردن آغاز کرد که ای یوسف احسن الظن بالله تعالی کان بر که بجکم ان الله هو الرزاق بندکان خود را بی روزی نکذارد

هرکه یقین برابن کل

سرشت برکرم الرزق علیها الله نوشت هر روز یوسف نجار چیزی کسب کردی و نزد مریم آوردی و روزی میکرد و چندان پیش وی دید مضاعف بار کرد در میان آورد و چون نظر بر این حال کرد و کرامت مریم بر وی ظاهر شد میوه تابستان در زمستان و وقت بید آنکه زکریا مریم از نهایت العجب دید حصول میوه فرزند محال می نمود زبان بدعا خواست بکشود حق سبحانه فرمود هنالک دران وقت که زکریا این امور عجیب دید هنالک دعا زکریا ربه آن از آن عالم بود که دشوارها در قدرت آسان است اما بر قت بخبر دت عادات امید وار معافزاید و رغبت قوت میداد طمع از اولاد و وجود فرزند کردی و چون هنالک ظرف مکانست و تاویل آن بزمان از قبیل توسعات میتواند بود جمعی محققان هنالک بر معنی اصل فرود میارند میکویند در همان مکان یعنی در محراب مریم که نشسته بود دعا زکریا بخواند که زکریا ربه پروردکار خود را او از روی تضرع فالت کفت رب ای پروردکار من هب لی ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاکیزه که بآیش کاه عطا مرا با نسل مبارک و حب بهجت را فرزندی شایسته کرامت کردی با وجود آنکه عجوز عاقر بود و من پیر شدم کاه فرمود آن درختان خرما که از دین مقتبع است تو مرا بیز و پیری فرزند بخشی ... روشن کوی ... تخصیص من لدنک بالکنه همه نعمتها از تو ست ... آن ... که اسباب ظاهر دور صورت مرتفع است چه حصول ولد بواسطه کبر زکریا و عقر ایشان محال می نمود و استعداد آن از طرفین منتفی بود پس اعطاء ولد بجز محض موهبت و فضل الهی نمی خوان کرد که زکریا چنین فرمود که مرا از نزدیک خود فرزند ببخش انک بدرستیکه تو سمیع الدعاء شنونده دعا و اجابت کننده آن فنادته الملائکة پس ندا کرد زکریا قرین اجابت شد و ندا کرد او را فرشتکان و کویند همین جبرئیل ورا ندا کرد و حق تعالی جبرئیل را جهة تعظیم بطریق جمع یاد کرده است ... تعالی ینزل الملائکة بالروح ای جبرئیل بالوحی و در عرف هست که از یک کس که معظم قومی بود بلفظ جمع یاد کنند الذین قال لهم الناس و آن یک کس بیش نبود و در تفسیر فرموده که چون جبرئیل امری نازل شدی غالب آنست که جمعی ملایکه باوی بودندی پس چون جبرئیل تنها کسی را بخواندی نکویند ندا دم الملایکه یعنی جبرئیل و هر که با او ست و ندا در مانی اینکه زکریا فضل کرده منقول است بنعمتی بود که مرا حبشیل است و در اخبار دیدن و جمله دشاه که زکریا صاحب مذبح بود و قربانها به دست خود کردی و چون بمذبح در آمدی احبار کرد آکرده مذبح صف کشیده و تا زکریا بیرون نیامدی خوف ... در آمدن نبودی روزی زکریا که

مذبح بگشادند و در پیش محراب مسجد مذبح بنا نهاده ایستاد چنانچه حق تعالی فرموده وهو یعنی زکریا
قائم ایستاده بود یصلی نماز میگزارد فی المحراب در محراب که جای خلوت او بود [illegible]
و علما و بنی اسرائیل بر حوالی مذبح انتظار اجازت میکشیدند که ناگاه جوانی با روی درخشان
و جامه سفید پیش زکریا [illegible] مردی دید با هیبت تمام و شوکت کلام
عظمت از بشره او پیدا و انوار حشمت از جبین مبین او هویدا [illegible] زکریا چنانکه
[illegible] خطی چنانکه [illegible] سیاه [illegible] کرد ذکر [illegible] الملائکه
[illegible] احوال [illegible] نمود و با جازت مخصوص بخلوت خود در آمد یافت ترس بر دل او
مستولی شد آن جوان گفت ای زکریا [illegible] مترس [illegible]
که من رسولم از خدای [illegible] ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده می دهد و بشارت
میفرستد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و [illegible]
یحیی از حیوة و حیوة حقیقی حیات دل است و حیات دل به نبوت و ایمان باشد و یحیی [illegible]
بود با دین بود و [illegible] با اخلاق فاضله و افعال مرضیه [illegible]
پدر کرد و گفته اند حق تعالی او را یحیی نام نهاد [illegible] خود دانست [illegible]
[illegible]
دل او [illegible] نبوت و عصمت و حضور طاعت تا در همه عمر خود [illegible]
[illegible] مصدقا [illegible]
[illegible] بکلمة [illegible] من الله [illegible]
[illegible] علیه السلام و یحیی [illegible] سال [illegible]
بود و [illegible] که چون عیسی متولد شد و بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] مبالغه [illegible]
[illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] یحیی حاضر بود چون عیسی [illegible]
زبان [illegible] روح الله و کلمه [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مراغیبت را

مراغیبت که پیدا نمی توانم کرد ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بشارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی معنوی حضرت
مولوی فرموده [illegible]
[illegible] اولوا العزم [illegible]
[illegible]
[illegible] یحیی
[illegible] مصدقا بکلمة [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] سیدا [illegible]
و سعادت آراسته [illegible]
السلام [illegible]
[illegible]

خلق باشد چنانچه ابواب مهمات جز بمفتاح نیک خویی گشاده نگردد و اسباب نامداری جز بمساعدت حسن خلق آماده نشود بیت هر که بزرگی بود او را هوس / خوی نکو باید این کار و بس و بقولی سید آنست که غضب برو استیلا نیابد و در وقت غلیان خشم جانب تواضع و حلم فرو نگذارد و بعضی بر آنند که سید خلیق باشد بر قوم خود چنانچه یحیی بجهت بعد از قرآن که بر مجموع عالمیان متفوق بود و در گناهی او را بخاطر نرسید که لم یعمل خطیئة و لم یهم بها و گویند سیادت فقه است و دانستن احکام شرع چنانچه مروی است کل الانبیاء قادة و الفقهاء سادة و علم و حکمت یحیی از آنکه و آتیناه الحکم صبیا معلوم توان کرد و بعضی توریحی فرموده که سید آنست که در حسد بر هیچ روزگار او ننشیند و بر هر که او هوحبة داده اند از قسمت الهی بکار ندارد و بعین انکار در آن ننگرند مثل است که الحسود لا یسود بیت با حسد هر که در میان آمد / از در مرتبت بپای گردد و غالب بر آنند که سرو ای سیادت سخاوت است مر جانبیان را در حدیث آمده است که سید شما در دنیا اسخیا اند و در آخرت اتقیا و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از بنی سلمه پرسید که سید شما کیست گفتند جد بن قیس الا آنکه او بخیل است سید ما نیست اصلی ربنا علیه فرمود که کدام درد ادوی تر از بخل باشد ولکن سید شما عمرو بن الجموح است و او مردی کریم بود کرمت هوای بزرگیست در سخا و بین که جز بجود و کرم مهتری مسلم نیست و در حقایق گوید سید آنست که راضی بود بقضا ربانی و خود را تسلیم کند در وقت ظهور این امر و سلمی از ابن عطا نقل میکند که سید متحقق باشد بحقیقت حق یعنی خالی شده از انا و صافی و متصف گشته باخلاق ربوبیت و گویند سید آنست که نائره حرص را بآب قناعت منطفی ساخته باشد و امل را از خوشنودی منتفی سازد باکسی که قدم در طریق توکل و تفویض نهد و از دغدغه ملاحظه اسباب و وسایط باز رهد یا آنکه از تعلق کونین در اسلام اعراض کرده و چنینند و در اینه متوجه جز بر توجه الفکون نه نگرند سلطان العارفین قدس سره فرموده که سید بلند همتیست که مطلقا دنیا و متاع آن بخاطر او خطور نکند بلکه ما سوی الله را در دل او قدری و وزنی نباشد بیت هم تو که خاک نشینان کوی عشق / مخصوص اند بو کون یک جو نمی خرند دیگر صفت یحیی وحصورا باز ایستاده از زنان یعنی قلعت یعنی مبالغه کننده در حبس نفس از شهوات یا بمعنی مفعول یعنی محصور و ممنوع زنان بواسطه عصمت الهی و گویند حصور آنست که خود را از لهو و بازی باز داشته باشد و آورده اند آنکه جمعی کودکان یحیی را در زمان صغر گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خُلقنا

مارا برای بازی نیافریده اند چون آنجا از میدان غفلت و بیکاری باز بطالت تا از بطالت بر جوان مرا از طریقت موعظه شنوند بیت عمر به بازیچه بسر میبری / بازی ایام از چه میبری و گویند حصور آنست که منزه باشد از گناهان و ما فیها و آنچه باو جمیع خلق را از قید آزادی باز دارد امام قشیری رحمه الله فرموده که حصور محققست از شهوات و منافق مکیفیست کار نهاد بشریت از حکایات الهی بصورت بشریت و بمعنی پیشرو و روش ونبیا و دیگر بخبری ملتبس شده ومن الصالحین از شایستگان حلال زاده چون زکریا و آباء او صلاح از آن که حقوق خالق و خلایق را بر وجهی ادا کند که باید و شاید ای عجیز مرتبه نبوت بالاتر مرتبه صلاح است اما صلاح آنکه گویند که یحیی مشغول باشد بهیچ وجه مستغرق بکرده و جها صلاح عبر جهیست و لهذا اکثر انبیا در آخر کار از صلاح استغنا جسته بصلاح بوده اند خلیل گفت رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و در خواست صدیق بالتحقیق که توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین از معتبرات این فواید القصة چون زکریا را بحنین فرزندی که صفات کمال او مذکور شد بشارت دادند بر سبیل استعجاب قال گفت رب ای پرورنده کار من خطاب که باخطا بلغرا است و گویند که بمعنی سید است و مخاطب با جبرئیل بود فرمود که انی یکون لی غلام مرا غلامی پسری وقد بلغنی الکبر و بتحقیق رسیده بمن پیری و بزرگ سالی وامرأتی عاقر و زن من بغایت پیری عاقر نازاینده است و امید قطع کرده از زادن زکریا استخبار است که وجه استیلاد و کیفیت آن شناسد که ایشان را بحال جوانی خواهند برد یا همین پیری این صورت روی خواهد نمود چه میدید که سنت الهی بر منوال جریان یافته که از مرد پیر و زن عاقر فرزند پدید نیاید و ذکر آورده اند که زکریا صد و بیست ساله بود و اصح آنست که نود و نه ساله و زن نود و هشت ساله در کشف الاسرار آورده که زکریا گفت خداوندا این فرزند هم ازین زن باشد که روزگار جوانی با من بسر برده یا از زنی دیگر جواب داده ندا او کریم هم ازین زن زیرا که چون در وقت انقراض و باهم بوده اکنون که زمان انس و اجتماعست با دیگری بودن شرط وفا نباشد و اصل آنست که سوال از زکریا از روی استعظام عنایت در ثنا بود مرتبه که منصب عظیم روی بوی آرد که بعد از یکبار نسل را مرتبه یکجا و من جاهل با منصب این چنین زکریا میگوید پروردگار و مجموعه را چه استحقاق این دولت یا چه نظرهای بدین مایل شده که کرامت کنی و اگر نه تست و فضل تو باشد ع بجا بود که کوشش ما تا بجا برد ای هر ویش اگر لطف الهی بما حال ما با ما علم کند وای بر روزگار ما و اگر فرا لحق کرم خود در ما نظر کند بر اختیار ماست وکار کار ماست بر طریقت گفته اند الهی جه در عمل خود مینگرم دلم در نظر نشست چون با لطف الهی میکرم

سه چیز است فعل من مکر از مکتب و فضل تو پیش از پیش من [illegible] و تو فراخور خویش

بیت [illegible]

[illegible] قال گفت خدای یا جبرئیل [illegible]

[illegible] خدای تعالی **يفعل ما يشاء** [illegible]

[illegible] عادت و خلاف آن تا کمال قدرت [illegible]

قال گفت زکریا باری دیگر **رب اجعل لي آية** [illegible]

[illegible]

[illegible] **آيتك ألا تكلم الناس** [illegible]

گفتن با مردمان **ثلثة أيام** [illegible] **إلا رمزا** [illegible]

[illegible] طلب علامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واذكر ربك كثيرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

توحید آوردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] **وسبح بالعشي** [illegible] **والإبكار** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فسبحان الله حين تمسون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **كلما دخل عليها زكريا المحراب** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **والله الموفق** [illegible]

[illegible] **وإذ قالت الملائكة** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مذهب اهل سنت و جماعت [illegible]

ثابت و كما انكر اسنها مریم آن بود که ملائکه شفاها با وی گفتند یا مریم ای پرستار خدای
ان الله اصطفیک بدرستی که خدای عز و جل برگزید ترا و پیش از همه پذیرفت با آنکه دختر بود [illegible]
با آنکه نرینه مقرر بود و بهشت داد ترا و جنت بار آراسته کرد با لطف و عصمت یا کلام ملائکه نیز
پاک از کدورت ماسوی مصفا کرد آنرا و طهرک و پاک ساخت ترا از نوبت شرعی یا از تقاذر
نقایل مثل حیض و نفاس یا از مساوی اخلاق ایشان و گفته اند تطهیر وی آن بود که هرگز
مرهون قرینه حیض زنان نبود بطول زمان گویند که منقطع بود از عادت
نسوان یا از مخالطه بالخلق و نزد محققان آنست که پاک کردت از خصال ذمیمه و عادات
قبیحه یا از مقالات یهود و مفتریات ایشان و حقیقت آنست که مریم را پاک کرد از فنا ز
هر شائبت و تا بایست هم در صورت و هم در معنی و اصطفیک و برگزید ترا یکبار
با آنکه اصطفا اول مطلقا بود و شاید که این اشارتی کرده با آنکه تو کرد مصطفاة بر رجال
نیز هستی دیگر باره جهت بیان فرمود که خدای برگزید ترا علی نساء العالمین بر زنان
عالمیان ترا فرزندی داد بی شوهر و مخصوص گردانید بنفخه جبرئیل و مراد از عالمیان
آنان بودند که در آن زمان بودند و این شایسته است بدین قول که مریم را بر همه
زنان عالمیان اصطفا ثابت است جهت حصایصی که او را بود مانند رزق جنت و قبول
برای تحریر و ولادت بی پدر و غیر آن اما مراد تو مقصود در ولایت و بدانکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چهار خط کشید پس فرمود که هیچ میدانید که این چیست گفتند
الله و رسوله اعلم گفت افضل زنان بهشت چهار زنند خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه
زن فرعون و از انس بن مالک رضی الله عنه منقولست که بهترین زنان عالم
چهار زنند مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت
محمد رضوان الله علیهم اجمعین یا مریم اقنتی علیه بعد فرمان بر داری کن لربک
مر پروردگار را و فرمانبرداری خود را مداومت نمای بر طاعت و یاد دارد که پیش قیام در نماز
او را عجب آید چندان بر پای ایستادی که قدمهای او متورم شدی و گویند مراد
از قنوت اخلاص است امام قشیری گوید معنی قنوت آنست که ملازم بساط عبادت
باش و در استدامت خدمت تقصیر مکن تا حیثیت خاص با تو افزاید که زنان عالمیان
بمقام اصطفا نرسیدند تا تو زمان و یگانه جهان باشی در مرتبه طاعت و وفا از خدای تعالی
واز تو خدمت و از مواهب پندار قوم را سحر بر پستش او و چراغ دل تو پرتو فروختن
وار تو چون شمع در مقام ریاضت سوختن نباید در پیش هیچ سالک را دولت افروختن

بحقیقت سوختن نیست نداده بیت شبی که آتش عشق تو جان فروختن گیرد چراغ
دل از شب زمان و خاک گیرد و اسجدی و سجده کن خدای را و ارکعی مع الراکعین
و رکوع کن با رکوع کنندگان تقدیم کرد سجود را بجهت آنکه در شریعت ایشان سجود بر رکوع مقدم
بود یا آنکه تنبیه است بر آنکه واو برای جمع است نه جهت ترتیب یا آنکه مقام سجود
بیشتر است زیرا که سجده واسطه است پیش کل قرب حضرت باری را کما قال واسجد واقترب
و در خبر آمده است که غایت قرب بنده بخدای وقتیست که ساجد باشد و گفته اند
سجود نماز است کما قال و ادبار السجود و رکوع شکر است کما قال وخر راکعا ای شاکرا یعنی
مریم را امر بنماز فرمود و هم بشکر در حقایق التأویل آورده که جمعی از بنی اسرائیل که
ایشانرا سرآ کنفشدی در نماز خود رکوع بجای نمی آوردند و از نشستن ساختن
استنکاف میکردند بدین مردمان رکوع کردندی حق تعالی مریم را امر کرد از آن
جمله باش که نماز ایشان مشتمل بر سجود و رکوع است جمعی گفته اند که حکم رکوع در نماز
بجماعت گذاردن یعنی چون با مردمان می گذارند در وقت اجتماع ایشان بر
سبیل تغلیب الراکعین باید گفت نه الراکعات و بعضی بر آنند که معنی سخن چنانست که
انتظام ده خود را در جمله نماز گذارندگان و در عداد ایشان باش نه در عدد غیر ایشان
ذلک آنچه ذکر کرده شد در ذمت انبیا از حدیث زکریا و مریم و یحیی من انباء الغیب
از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز نوحیه وحی میکنیم آنرا و گزینیم
بزبان جبرئیل الیک بسوی تو که محمدی تا دلیلی روشن باشد بر راستی نبوت چه خبر
دادن از چیزی با مشاهده آن خبر با شدن و دریافت زمان بودی یا بقرائه کتب قوم یا سلسل
از معلم توان نمود و تو خواننده و نویسنده نیستی با تعلیم از استاد نبوده یا ایشان مرا و اکرفت
و در تو برای چنین معلم نیافتی و در مکتب هیچ معلم از بشر سبقی نخواندی پس معلم
شد که اخبار تو از نبی بجز وحی الهی نیست بیت عجب بود اگر او علوم اول و آخر
بی که در دبستان علم الغیب آن سبق کرد و ما کنت و نبودی تو ای محمد صلی الله علیه
و سلم لدیهم نزدیک احبار و دیگران آن کار بیت المقدس بودند اذ یلقون آنگاه که
می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای خود را که بدان توریه می نوشتند تا بدانند ایهم
کدام از ایشان یکفل مریم با شاند شود و متعهد مریم او بعد از انباء الغیب بوده و اصلع آنکه
لا جرم اقلام خود را که در آن نهر جاری آب ثابت ماند قلم زکریا که شاه خرد آب و ...
بکفالت مریم اولی باشد قلم و بقیه اقلام ... ثابت ماند قلم زکریا قرعه افتاد و زکریا کفیل

بالا آمد و گفته اند همه قلمها از آهن بود و شرط آن بود که در جوی روان کنند هر کرا قلم بالا آید
قلم او بالا آید و باقی غرقه شود قلم زکریا بالا آمد و قلم دیگران بنشیب آب رفت وما كنت
لديهم و نبودی تو نزدیک ایشان وقتی که اذ يختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند
از جهت کفالت مریم و با آنکه اخبار وی از این قصه چنین میدهی تا اهل نصرت را نظر
بدین معنی افتد که مطلقت و تعلیم تو بجز حضرت عزت نیست و علم این سالک که عالم
نیست رمز سبق خواندن او را علمه شديد القوى ذلك الملك الذي
عقل کل آموخته لوح ادب اذ قالت الملائكة و یاد کن آن وقت که گفتند و او را گفت جبرئیل
گفت یا مریم ای خالصه خدای ان الله يبشرك بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا و آن
حال در وقتی بود که مریم در مغتسل خود غسل کرده و جامه پوشیده میخواست که بیرون آید
جبرئیل بصورت جوانی در پیش وی در آمد و بر وی متمثل شد مریم از آن صورت ترسان شد
و در کرد از اضطراب افتاد جبرئیل گفت لا تخافی ای مریم مترس که خدای مرا فرستاده
تا ترا بشارت دهم بكلمة منه بکلمه از و مراد حضرت عیسی است و عیسی را کلمه از آن
گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگر چه همه مخلوق بواسطه این کلمه آفریده شده
اما از سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اطلاق چنین [illegible] او
بکلمه اکمل و اتم فوائد بود و در تفسیر کبیر آورده که برین وجه تاویل میتوان کرد
که گویا از نفس کلمات همچنانکه کسی را [illegible] کرم و جود و غالب باشد و بجهت
مبالغه میگویند فلان جود محض و عین کرم است و گفته اند او را کلمه خواندند که قبل
از اوان تکلم سخن گفت انی عبد الله و آنکه کلمه [illegible] بود و مراد او با خدای در توریت
کلمه گفته بود در باب ولادت عیسی از بتول عذرا بی صحبت شوهر و آن کلمه آنست که
وعده داده بود [illegible]
هدایت [illegible] و عیسی بن [illegible]
و ام ولیت اسمه نام آن کلمه مذکر آورد در وجه آنکه مسیح است و مذکر است المسيح
عيسى بن مريم مسیح لقب وی است و عیسی نام وی و تقدیم لقب بر نام از وجه تعظیم باشد چنانکه گویند
المصطفى محمد [illegible]
[illegible]
مریم [illegible] خطاب با مریم بود [illegible]
اولاد با آبا [illegible] در دیگر

ابن مریم را نام داند که او را پسری خواهد بود بی پدر از شوهری و اگر کسی گوید ظاهر
این کلام مقتضی آنست که اسم سه کلمه است جواب گفته اند که اسم علامت
مسیحی بدان شناخته شود و ممیز گردد از ماعدای خویش پس گوییا معنی سخن
اینست که آنچه سبب معرفت وی باشد مجموع اینهاست
اما معنی مسیح با برکت داده شده است یا صدیق که میالغه است یا ملک یا
ذو شوکت یا مردی بزرگوار [illegible] مشتق از مسح است [illegible]
[illegible] ممسوح ببرکت [illegible] ممسوح [illegible]
یعنی [illegible] جبرئیل که
از شر شیطان [illegible] محفوظ [illegible]
ملک [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
که دجال [illegible] مسیح خوانند [illegible]
فتلو ان المسيح بقتل [illegible] و آنکه مسیح گویند بمعنی مفعول [illegible]
او ممسوح العينين [illegible]
چون [illegible]
[illegible]
زمین را [illegible] بیت المقدس که [illegible]
ممسوح [illegible] دجال و قتل او بدست عیسی
در بیان اشراط ساعت [illegible] عیسی در بیان اشراط
ساعت [illegible] وجيها
یعنی [illegible] في الدنيا در دنیا [illegible]
[illegible]
در آخر الزمان [illegible] حضرت محمد صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] والآخرة و در آخرت [illegible]
[illegible] ومن المقربين [illegible]
نزدیک [illegible] نزدیک بخدای
[illegible] نزدیک [illegible] قرب

الهی طلبند از ذریت تعلقات که حضیض جهالت و مضیق بطالت است با اقبال و نجاح
نجاح متوجه آسمان تجرید که مصعد سلامت و مرتقای کرامت است باید شد با
وجود سکون در زندان سفلی عروج بایوان علوی از جمله محالات است سمعی
فرید شعرات بیت چند گویی در زمین تا با سر جون آسمان • از زمین
بگسل گر با آسمان می بایدت • در جهان قدس اگر داری سبک روحی طمع • بر جهان
جسم دایم سرگران می بایدت • باز معنی گر سحر پیلهٔ زیر تو آرین • درد دل
کالبد تن تنلیث کالنعوان می بایدت یکلم الناس و سخن گویا شود پند با مردمان
فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد و یا در زمان صغر مرادت لو ونزد آن
هنگام که شایسته گهواره بود از خود رجبی و دیدگان گویند جهت پرست در نگند
که چون حق بجانه بعلم قدیم دانسته بود که ترسایان در حق او غلو کرده رقم صفت
الوهیت بروی کشند و مادر را در حال طفولیت که بعض لوید از انکار تهمتها زدی
جاندی ساخته که انی عبدالله یعنی جان دست نیست چنانکه نصاری خواهند گفت
بلکه من بنده خدای وابزده ام آتانی الکتاب و جعلنی نبیا از مریم منقولست
که در وقت حمل من بعیسی هر گاه که من در خلوت بودی عیسی با من سخن گفتی
و من با وی حدث کردی و چون کسی با من شدی او در شکم من تسبیح
استغنا می کرد و من می شنیدم و کهلا و در گاه سخن گوید در وقتی که کهل باشد و کلام
او در مهد معجز بود و در کهولت دعوت یا انکه جای معجزه گو دری گفت ای عبدالله و
فتی که کهل باشد همانکه بود این از قبیل احتجاج است در الزام نصاری بالرد جال له
کلام وی کلام انبیا است نه تنها دعوی از طفولیت که زمان سبکباری و خفت حال و قلت
دانست تا کهولت که وقت استحکام بناد خرد و غلبه تمیز و قوت دلالت و مدن عقل
استدلال تو انکه دره کمال الحالة دی و گفته اند این بشارت مریم است بدعوت عیسی خلق
را در مهد که اینجا یا امرزند که این او در زمین شدن بکهولت نیامده لاجرم تعلیست الا در آن
رتبه طفولیت بدرجه شباب رسیدن و از اعتدال ایام جوانی بکهولت بودن تا بدین آن
طریق جهالت را معلوم گردد که هر که را منصب انقلاب باحوال او راه می یابد الوهیت
سزاوار نیست که ایات الوهیت او کردن روا نیست خدای که شاید که از تغیر و انقلاب
منزهست و لا تبدل و اضطراب مقدس تعالی و تعظم و تقدست ذهی که خداوند که گرد
نه تغییرت ذاتش دانه بتدرل • ای عز قادر که دلوبت عزت سادی زایدست بالحری

باید در حفظ حرارت غریزی و آن در اول عمر باشد تا بسی سال از سن نمو خوانند
و اگر بر رایدت و بتر ناقص و آن از نمی باشد تا چهل از سن توقف گویند و ...
سیاست و اگر ناقص بود ذی ظهور و شعور آن از جهلست تا شست از سن کهولت تا ...
و بعد از آن شیخوخیت است و چون نقل مشهور از عمر عیسی سی و سه سال و
ماهی چند گذشته بوده که او را با آسمان برده اند چنین ذکر کهل برایات نامعلوم
گردد که او در میان خواهد آمد و بزمان کهولت مردمان او را خواهند دید و با ایشان
گفت و شنود خواهد نمود دیگر صفت عیسی میفرماید و من الصالحین اوّل انبیاء
شایسته است چون نوح و ابراهیم و موسی صالح اهمیت جامع همه چیزها و
گفته اند مبالغه در وصول طی مرتبه رااتست که او را بنعت صلاح موسوم ساز ند
جا بجا در قصص اکثر انبیا علیهم السلام وارد شده قال تعالی و ذکریا و یحیی و عیسی
و الیاس کل من الصالحین دیگر لوط را میفرمایند من الصالحین و داود و
سلیمان و ایوب و اسمعیل و ادریس و ذی الکفل را میگوید انهم من الصالحین
دیگر ابراهیم و اسحق و یعقوب را تعریف وصف مینماید که و کلاً جعلنا من
الصالحین اهل اشارت میگویند که فایده حالی نزده داد نادیده مریم نفس را کامید
از دیگاب ریاضات بشارتست مرقوم از نزدیک خدای بکلمه ذل که فاضل است
از حضرت عزت و مسیح است یعنی ممسوح بنور وحدت و جاهت دنیا دار دمانی که
بخبر بیان و تدبیر مصالح معاش از روی اعتدال و وجیه در آخرت بدریافت
معانی کلیه و معارف قدسیه و اقامت بر معاد بر وجه کمال او جمله مقربانست
در بارگاه ربانیه بجهت جامعیت و کثرت قابلیت تجلیات ربانیه و مکاشفات
حقایق سخن گویند در مهد بدن با استعداد مستفید و وقتی که کهل باشد
یعنی نزدیک بعود به مرتبه در ملاحظه اسرار توحید و او را شایستگی
مقام معرفت و صالحیت مظهریت اسم الجامع بواسطه کمال جمعیت بیت دل
عیسی تست و کر بدد ذات شوی • دیمک صفات ذنه باشد ستوی • القصه چون مریم
بشارت مقدم عیسی شنید قال گفت از روی استفهام یا بطریق استعظام
رب ای پروردگار من و گفته اند که جبرئیل را گفت ای سید من انی یکون انکجا
بر وجهی چه باشد لی مرا ولد فرزندی و لم یمسسنی و حال آنکه مرا مس نکرده است
بشر هیچ بشری و این خارج عادتست که بی شوهر از زنی فرزند آید قال گفت

جبرئیل گفت کذلک الله مرهمین حالکه تو هستی با انکه شوهر نداری امر که خلق ولدت
در رحم تو بی مسیس بشر خدای تعالی یخلق می آفریند بقدرت کامله ما یشاء
آنچه میخواهد خواه موافق عادت و خواه مخالف آن تنبیهی است مریم
را که چنانچه مشاهده کردی در باب روزی که بتو میدادم بر نقض عادت و
در آن شبهه نداری درین نیز مشکل مباش که بنقض عادت بی مساس بشر
فرزند توانم داد و محققان در بیان آنکه حق سبحانه در قصه زکریا
فرمود که یفعل ما یشاء و اینجا گوید یخلق ما یشاء چنین گفته اند که او
فرزند داد بر وجه عادت که میان مردمان هست از اجتماع زوجین لاجرم
لفظ فعل لایق تر است و اینجا که فرزند داد بی روی عادت بطریق ابداع
محض بود لفظ خلق موافقتر بود از برای آنکه از دیار تعجب است مریم میگوید
اذا قضی چون خدای حکم کند امرا کاری را فانما یقول پس جز این نیست که گوید
له مران چیزرا که معلوم است و آنچه وجود علمی دارد خطاب [?] شاید
حق سبحانه او موجود بوجود عینی را مخاطب ساخته گوید کن باش فیکون
پس باشد حقیقت این سخن آنست که چون خواهد که چیزی باشد بی
غایلهٔ تعویق و تاخیر بخبر بگو [?] آید و لفظ کن اشارت از سرعت تکون
اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق برو دشوار نیست و مرور زمان و تهیه
مونت و معونت کسان نخواهد بان وجه که خواهد با قدرت صانع
قادر است بر تخلیق ایشان باسباب و مواد و همچنان قدرت دارد و افریدن ان
دفعة بی سبب و ماده و بحث کان [?] از تفتازانی در سورهٔ بقره
بر سبیل استیفا گذشت حرف کاف در نون نظرا [?] و در قاف با تقاف
برانحراف کشته دال و دیگر برای تطییب دل مریم و ازالهٔ هموم و غموم و انحزن
ملامت حاسد و دغدغهٔ طعن اهل [?] ملت عیسی و کمال حکمت و تبلیغ رسالت
و اظهار معجزهٔ او میکند و میگوید و یعلمه الکتاب و خدای بیاموزد او را کتابت
[?] قیل انه بعضی که بنون میخوانند بر سبیل التفات [?] و آن
بطریقهٔ التفات باشد از غیبت بتکلم و فایدهٔ التفات اظهار عظمت و تنبیه بر اختصاص
او بتعلیم خاص یعنی ما تعلیم دهیم او را کتابت والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت
شریعت است یا علم تهذیب اخلاق واضح آنست که کتاب عبادتست از کتابت بوده حکمت

بیان کرد

بیان کردن آن بزبان و عیسی پیش از بلوغ خط نوشتی و در ریخته او درد که انصه
اهل بندد کار میخفت کتاب می نوشت والتورية والانجيل و دیگر بیاموزدم او را توریت
که کتاب موسی بوده و انجیل که کتاب او است مخصص ایشان از کتب منزله جهت
تفضیل است ورسولا و گردانیدیم او را فرستاده الی بنی اسرائیل بسوی گروهی که
فرزندان یعقوب بند قول بعضی آنست که بعثت عیسی مخصوص بدیشان بوده و جمعی
بر آنند که این سخن جهت رد است بر یهود که میگفتند او مبعوث بغیر ما است و صحیح
آنست که اول پیغمبران بنی اسرائیل یوسف بوده و آخر ایشان عیسی علیه السلام
انی پس سخن گوید عیسی با ایشان بآنکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم
بشما بآیة بعلامتی که اختصاص دارد بمن من ربکم از پروردگار شما و آن
علامت گواهست بر رسالت من و آن اینست [?] ذکر میکند انی
اخلق در جواب کسی که گوید آن آیت چیست میگوید آنکه می سازم و تصویر
میکنم لکم بجهت شما خلق بمعنی ابداع و اختراع اعیان [?] تقدیر
خالق جز حضرت حق سبحانه نیست و بمعنی ساختن و اندازه کردن باشد اینجا
بر این حمل باید کرد که بسازم من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ
پس بدمم نفس خود را فیه در آن گل که بمانند مرغ ساخته ام فیکون پس گردد آن
گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده طوایف جمهور است به او احد و جمع و نافع
شود و اما امام نافع طایرا میخواند و مراد یک مرغ است پس مروی است که آن طیر مصور
زنده شود باذن الله بامر خدای یا بخشیت او و در عین المعانی گوید باسم اعظم
او و گفته اند تخلیق و تکوین او این سخن [?] شبهه گفت و تنبیه بر آنکه
من تصویر این مرغ میکنم اما حیات او از نزدیک خالق و مکون اشیاست
ای نزد چون نفخهٔ جبرئیل [?] وجود عیسی شده بود و جبرئیل روح محض
است لاجرم دم عیسی سبب حیات می شد و گفته اند حق سبحانه خاصیتی
در نفس عیسی ودیعت نهاده بود که در هر چه میدمید زندگی می یافت و اصح
آنست که خلق حیات در آن جسم از حق تعالی بود مقارن نفخ عیسی از باب اعجاز
او چه خالق حیات در آن جسم از حق تعالی بود مقارن جز فاطر کاینات نیست
قال النقاش خلق الوطواط سب بجهت لطفت [?] مسیح ظاهر گشت
شده [?] حیات عیسی [?] حیات بخشی احیی المیت

من اثر الروح من امانی. در اخبار آمده است که چون عیسی دعوت نبوت کرد
و کفت بر صحت این دعوی آیات ظاهر و معجزات باهر اقامت شهادت می‌نمایم
جمعی جهودان از روی تعنت کفتند اکر برای ما خفاشی از کل بسازی و زنده کنی
دعوی ترا مسلم داریم عیسی بفرمان الهی از کل شکل خفاشی صورت ساخته نفس
در او دمید فی الحال بقدرت ربانی طیران آغاز کرد و در میان آسمان و زمین
پرواز آمد وهب گوید مادام که در نظر مردمان بودی می‌پرید و چون از نظر
ایشان غایب می‌کشت مرده بر زمین می‌افتاد مشهور اینست که از مرغان همان
صورت خفاش می‌ساخت و بسبب قراءت نافع سوی بطلبنیت و نه جمع همه انواع مرغ
ساختی دنبال قائمه معاضدت این قول میکند و تخصیص خفاش از سایر
طیور بر آنست که او اعجوبه‌ایست در میان مرغان زیرا که همه ایشان محتاج طیران
میکنند او نیز بی پر و بالی می‌پرد طیور بیضه می‌نهند و او می‌زاید و دیگران بقفا
مضور نعا و بدندان مضغ نمیکنند ایشان در هوا مرتفع می‌شوند و او قوت
ارتفاع ندارد مرغان را بول و حیض نباشد و او راهست و خنده و گریه دارد
چون ایشان در روشنایی روز و تاریکی شب هیچ نبیند و صید
او در دو ساعت بیش نباشد یعنی بعد از غروب شمس و پیش از آن شفق
مغربی و دیگری بعد از طلوع فجر و قبل از اسفار و نر و ماده را از نوع وی
پستان هست و شیر دهند و خود نیز از شیر خود خورند بچه هر جا روند
بچه خود را با ایشان بر پستان چسبیده باشند تا وقتی که بزرگ و بخود توانند
پرید و در یکی از خطبه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه شمه از بدایع خلقت
خفاش و لطایف صنع الهی در آفرینش او مذکور است و این کلمات بارکات
از آنجاست تقبضها الضیاء الباسط لکل شیء و یبسطها الظلام القابض
لکل حی فسبحان من جعل لها اجنحة من لحمها تعرج بها عند الحاجة الی
الطیران کانها شظایا الآذان جناحان لما یرقا فینشقا ولم یغلظا فیثقلا
تطیر و ولدها لاصق بها لاجئ الیها یقع اذا وقعت و یرتفع اذا ارتفعت لا
یفارقها حتی تشتد ارکانه و یحمله للنهوض جناحه و اکر شنیدی که داعیه
اطلاع بر بعضی از عجایب احوال خفاش باشد از مطالعه این خطبه و تامل
در معانی کلماتش بر حد مقصود واقف تواند بود **بیت** هر که را ذوق ریاحین

کردد

که تماشای آن گلستان کن. **القصه** چون خفاش از سایر مرغان بخوبی چند
اختصاص داشت متعنتان یهود از عیسی طلب تصویر و احیاء او کردند و آن
معجزه بر وفق مدعاء ایشان بدیشان نمود و آن از علامات رسالت
او بود **علامت دوم** و بری می‌کرد اکمه را و آن شب کور را و صحیح آنست که نابینا مادر
زاد را از علت او فتاده. سند رسی که صاحب تفسیر است میگوید که مطموس
العینی است که شکاف بصر ندارد و عجب آنکه تا امروز در امت بدین صفت
موصوف بوده تحقیق باید کرد که مثلا آن چیزی باشد تا شفاء او از قبیل
اعجاز محسوب است چه آنچه عارض چشم شود از شب کوری بیاض و سبل
و مانند آن زایل شدنش ممکنست بعلاج اما آنکه جلدی و خلقی باشد نیز. **سیوم** ابرص
را پاک می‌ساخت نم شخصی را که بعلت برص مبتلاست از برص او و بباید دانست که
برص دو نوع باشد یکی آنکه قابلیت علاج دارد و آن وقتیست که علت هنوز تحکم
نیافته و علامتش آن باشد که بر آن موضع موی سیاه پدید در وقت شباب که
در آن محل غارت کنند خون بیرون آید دوم آنکه مطلقا علاج پذیرفت
و آن وقتی باشد که علامتی بالا و بینا باشد و مراد بعلامتم ثابتست تخصیص
این دو علت بجهت عسر علاج است و حیرت اطبا در معالجت آن تا اعجاز
ایشان عیسی را معجزه باشد چه در زمان او علم طب به مجد رزید نمود بسیار
از حکما و اطبا معاصر وی بودند پس حق سبحانه معجزه عیسی هم از آن نوع
ساخت که اهل روزگار در آن مهارتی داشتند تا علاج این دو مرض را که با
وجود حذاقت در فن از مداوات آن عاجز بودند از قبیل معجزه دانسته
بقبول دعوت سرافراز شوند و از بعینه چون غلبه داعی فصاحت در روز
مان بلاغت نشان حضرت رسالت صلوات الله علیه و در هم شکستن اعجاز
قرآن اساس دعوی سخنوری و فصاحت کنند و ایشانرا که فاتوا بسورة من
مثله **بیت** پیش از ذات بهر کوشه بکو دعوی حسن. بدی بخود دی
و هنگامه ایشان بشکست. **وهب** گوید روزی بودی که عیسی در دار الشفا
مرحمت پنجاه هزار بیمار چون از منی و عمیان و مجانین و امثال ان مرا
و اگر دی و هر کرا استطاعت آمد شد نزد عیسی نبودی آنحضرت بقدم
مبارک بسر بالین او بجستم دیدی **بیت** که بر سر بیمار خود آی بعیادت

وادی الاکمه

الابرص

صد سال با امید تو تیمار نوان بود • و مداوه او بران و جه • بودی که دعا شفا خواند و هر چه
ایمان ایمان و قبول دعوت دست بر بیمار فرود اوردی و محقق شده است که روح الله
بیمار را چون بدعا سلامت کردی و در کشف الاسرار اورده که دعاء عیسی این بود که اللهم انت اله
من فی السماء واله من فی الارض لا اله فیهما غیرک الحی انت جبار من فی السماء وجبار من فی
الارض لا جبار فیهما غیرک قدرتک فی الارض کقدرتک فی السماء وسلطانک فی الارض
کسلطانک فی السماء اسالک باسمک الکبیر وجهک المنیر وملکک القدیم انک علی کل شی قدیر و ذکر
جهار هم واحی الموتی و زنده میکنم مردگانرا باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه ما رفع
توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و گوید مراد اسم اعظم است
در تفسیر کبیر از شعبی نقل میکند که دعای عیسی در احیاء اموات این بود که یا حی یا قیوم
و در تبییر اورده که در وقت احیا خدا را بهفت نام یاد میکرد یا حی یا قیوم یا دایم
یا فرد یا وتر یا احد یا صمد و نزد محققان عیسی مظهر اسم جامع الحی بود و از ارواح
جهه خود ستورست که ارواح مهیمه که عقل کل را یکی از ایشان شمرده اند باز روح افزاید
کمل در همه یک صفاند موجود شده از خدای بی وسایط و روابط و چون روح عیسی
نا بغی از حضرت الهیه بی واسطه سمی از اسما و نه رابطه و چون روح روحی از ارواح
جبهه گفت و روح منه لا جرم در وجود خارجی نیز متصوف به رابطه و ی بصفت
احیا شد و لا امر تاثیر نا سوت نفی روحانیش بر جسمانیه غلبه کرد و احیا موتی
میکرد و باذن الله اشارت بانست که نفخ از عیسی بود و احیا از حق چه صفات کمالیت
باصالت حق راست و به تبعیت غیر حق را باذن او لاثر فعل و تاثیر حضرت مبدع
را جل ذکره و همه مبدعات بر مثال الات و ادوات اند جهه بزرگی در مرتبه توحید دفعا
فرموده بیت آنها که بجد و جهد در رهی کارند • خود را بجهان کار کری پندارند
غافل شده اند از انکه در فاعل حقیقت • وینها همه بر مثال دستافزارند اکثر مفسران
اتفاق است که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد و از انها سه تن متفق علیه اند
و یکی مختلف فیه یکی از انها که بران اتفاقست عازر بود و وی با عیسی علیه السلام بسیار دو
دوست داشتی و وقتی عازر بیمار شد و از وطن او تا منزل عیسی علیه السلام سه روزه
راه بود خواهر خود را نزد عیسی علیه السلام فرستاده استدعاء حضور موفور
السرور روح الله نمود بیت ما قوت رفتار نداریم اگر یاد • خود بکرم اید بنده که دوریها شد
نضار انعام روزی که خواهر عازر بملازمت عیسی علیه السلام بشتافت تا انساعت

فنا جرعه از جام اجلهم که لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون درکام جان
عازر ریخت ع الموت کاس و کل الناس شاربه اقربای عازر یک روز انتظار بردند
و چون از خواهر عازر خبری نیامد او را دفن کردند از انجانب حضرت عیسی علیه السلام
یاران را جمع کرده بعیادت عازر متوجه شد و چون برسید عازر مرده و دفن کرده
یافت خواهر عازر با دیدن او درگریه و زاری و فغان برکشید و در سوز فراق اشک گرم از دیده بارید
بیت چو لعل بر سنگم هزاران قطره از چشم • مرا که بود فراق از شراره غصه بسوخت
عیسی یاران فرمود که امروز منافق اهل نفاق و نفاق تهمت بر تربت عازر رفت
بعد از ادای دو رکعت نماز از روی اخلاص و نیاز این دعا بر زبان مبارک راند اللهم
رب السموات السبع والارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک و
اخبرهم انی احیی الموتی باذنک فاحی العازر حضرت عزت دعای عیسی عازر را
زنده گردانید و او سر از خاک بیرون کرده روغن از مویش میچکید و بعیسی علیه السلام
سلام کرده مدتی بعد زنده بماند که اطفال زاده شد و او را فرزندان پدید امد
دوم آنان سه تن آن ابن العجوز بود در اخبار مذکورست که پیر زنی را پسری بود و
او را بر جنازه نهاده بگورستان می بردند ناگاه حضرت عیسی بگذشت و مادر
در پس جنازه جزع بسیار و ناله و نفیر میکرد بیت عشق و درد و داغ تو آمد
یادگار ماند صد حسرت از تو در دل امیدوار ماند عیسی علیه السلام را شفقت دامن
گیر شده گفت ای عجوزه غم مخور که من از خدای در خواهم تا این مرده را زنده سازد
و دیده ترا بمشاهده جمال قرة العین روشن گرداند پس دعا کرد و آن پسر در حال
زنده گشت و خود را از کفن برون کرد و از جنازه بیرون امد و جنازه خود را بر دوش گرفته
بسوی خانه روان شد سیوم سام بن نوح است و سبب در احیا او این بود که منکران
عیسی گفتند وی مرده را زنده میکند که قریب العهد است بمرده زیرا شاید که ان را
سکته گرفته باشد که باز بخود آید اگر مرده کهنه را احیا فرماید کند غبار شبهت
اندیشه نصیرت مرتفع میتواند شد پس باتفاق بر سر قبر سام بن نوح امدند و در
القصص اورده که در ان حین تصنیف باد شاهی بود قانا دختر مانع عیسی و مادر
را دشمن داشتی و تخم بغض و کینه افشاندی در ظاهر لا غایا کان پیج تا بجدی که میر کی ازان
ولایت نام عیسی نمی توانست برد و جز بصورت مذمت یاد وی نمی توانست کرد خود
که علت خواست که حاضر ایشان عیسی در گوش وی کند و قاشیه طاعت و متابعت

او بر روش دعایای ان مملکت افکند عیسی را امر کرد که بر وفق فرمان پادشاه راه راست
دعوت نمای و ابواب هدایت و دلالت بمفتاح تبلیغ احکام رسالت بر روی خلق بگشای
عیسی با حواریان روی بدان شهر نهاد و نزدیک رسید مدار زمان خود را گفت از شما
کیست که بدین شهر اید و منادی زند اینک عیسی که بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست بشهر
شما رسید بیت مژده کز کوه دمید مهر خورشید سحر جامه رسید زنده شو ای مرده دل ابراز مسیحا
می رسد یعقوب از حواریان اختیار کرد که من این کار بکنم و صدای قدم مبارک شما در شهر
افکنم عیسی فرمود برو اما تنها لکن که اذن بر کرد و تو باشی دیگری که اول ترا مانگفت دی
استدعا نمود که مرا اجازت ده تا همراه یعقوب بروم عیسی گفت برو و هر بلا در راه
شمعون برخاست که یا روح الله اگر فرمایی من ثالث ایشان باشم عیسی دستوری داد
شمعون دیگر باره بتوقف عرض رسانید که اگر اذن ارزانی فرمایی که درباره تو هرچه
وقت اقتضا کند بگویم عیسی او را از آن مجاز و در حصن ساخت و هر سه باتفاق روی بشهر
نهادند شمعون اندرونها از پیش فرستاد و گفت شما کار خود را اشتغال نمایید و من تحقیق
حال کرده بلای شما رسد و در رفع آن بهیچ حیله که توانم جهد خود مبذول گردانم یعقوب و توما
بشهر در امدند و خبر امدن عیسی بمردم شهر رسیده بود طوق حرمت بر طرف نهاده بودند
و دیان بحضن و میزت کشاده بودند بیکبار او از ایشان برکشند و گفتند ای قوم برکت بیت
با مسیحا بیعت کز لزومیدست بنازید بنازید کز آن بار رسیدات ای یک حضرت عیسی روح الله
بقدم شریف ان خطه را زینت بخشیده است و بار وی دل افروز و نفس جان بخش بدو خواهد
رسید زود استقبال نمایند و سعی مبین او در دایند مردمان معاند خیره سر چون این سخنان بشنیدند
بر ایشان هجوم کردند و گفتند که ایند این سخن از شما المدارات یعقوب بر زبان اغاز عاری
سان شدن با خود سودای خام بخت اغاز کرده دم تیرا از عیسی بر صفحه حال
خود کشید جان از سلامت از ورطهٔ هلاکت بیرون اورد و توما از اوت بعکس و غیرت دین
روی باز دیار نهاد همان سخن را تکرار نمود هر چند ارطراف و جوانب در منع کوشید
بجای نرسید در حند اتحة جفا از اد دور سانید نداز قول خود برنگشت بیت
ابحاکه منتهای کمال الارادتست هرچند جور بیش محبت زیادتست القصه اورا توذیل
ملک بردند و دو الخراق نجادة ما بعض بسوی بر او انکار نمودند چون از طرف ذوجنز
التزام طریقه سعادت نظهور پیوست حکم شد که دست و پای او ببرند و در هاون کنند
در مزبله بیفکنند شمعون از زخال خبر یافت بر سبیل استعجال بیامد و در محلی که ملک اکابر

قوم بتماشا ایستاده بود دست و پای او را بریده و دیدها برکنده بودند و رسید
و از مشاهده ان صورت متغیر ناشده خود را در حلقهٔ ایشان افکند و پرسید که از
بیچاره چه صادر شده است که مستحق این مشقت و مستوجب این عقوبت گشته
اهل شهر بر وی ترتیب دیدند از روی غضب با تکبر برو زده گفتند ع ترا با این فضولیها
چه کارست شمعون روی از توهم بر تافته خود را در سلک خواص ملک انتظام داد و گفت
ای بزرگان مردی مسافرم که غربت غربت کشیده و مرارت مهاجرت چشیده ولایات
بجاورت بر سر افراخته ع رسمیت قدیم و عادتی معهودات و من چون اینجا
رسیدم و صورت حال این متلا دیدم خواستم که بر کماهی قضیه اطلاع یافته از سبب
این خواری و گرفتاری باخبر گردم و اگر در شهر هی دیگر از من استفسار ان واقعه
نمایند علی بصیرة ایشان را خبر دهم هیچکس جواب من بجفا وا زد باز نداد و هیچ سخنی
یاد کرد یعقوب که از من در تماشا در رسید بیت نسبت بغریبان همه جا خوش کرمست
بجو نیست که این قاعده در شهر شما نیست ملک را سخن گذاری او خوش امده گفت نزدیک
ای تا من جواب تو باز دهم و تعدی که بسطابی در دامن تمنای تو بخشم شمعون دلیر
وار نزدیک ملک رفت و از سبب تعذیب ان شخص استفسار نمود ملک گفت این کس
عیسی داعی است یعنی ما دشمن او بیم هر که ستایش خصم ما کند سزا و جزای او اینست
شمعون پرسید که عیسی چه کسی است و جهت دشمنی شما با او از کجاست ملک گفت
شنیده ام که شخصی دعوی میکند که من نبی بدرجه حاصل شده ام و عقل کجا باور کند
که بی ترتیب دو مقدمه نتیجه بظهور اید و ما هراینه این سخن بر کذب او دروغ
حمل میکنیم و با این همه می خواهد که دینی محدث سازد و مردم را از سلوک
که طریق قدما باز دارد شمعون گفت پس شما عیسی را ندیده اید و بجود از وی سخنی
نشنیده اید اگر صلاح اشد مرا اجازت دهید تا از همراهان او چیزی تحقیق باز
دهیم ملک دستوری داد و شمعون با او ازبلندانه و پرسید که ای بیچاره بلا کن سخن
توجیب توما از شمعون شنود خوشوقت شد و سخن خود را فراموش کرده
گفت من متکلم عیسی عبدالله و روح الله و کلمة الله و رسول الله است شمعون گفت
این دعوی است که تو میکنی و در محکمه خود دعوی کنی مجتی روشن و گواهی
عادل مسموع نمانند تو بر دعوی خود هیچ برهان قدادی توما گفت اری برهان
از دم عیسی شفا می یابند و ابرص و اکمه را علاج میکند شمعون گفت اطبا حاذق

نه مثل این کارها میتوانند کرد غیر از تو هیچ سخنی هست گفت آری بر ما خبر
رسید که از این بچه خورده اند و آن بچه در خانه ذخیره کرده اند شمعون فرمود که از بچه
و زمالان جنبشها می آید اگر معجزی دیگر داری بیار گفت از گل مرغی میساز و در نفس
در و میدمید فی الحال زنده شده پرواز می آمد شمعون گفت این سحر و شعبده
است داینها مشاهده میکردد و اگر تو را بتعالی که در آن شبهه باشد هست بیش از گفت
وی مرده زنده میکند شمعون ملک را گفت این مبتلا دعوی عظیم کرد و معجزی قوی پیش
آورد و گمان نتوان برد که هیچکس قادر باشد بر مرده زنده کردن مگر حق سبحانه را
کسی که مأذون باشد از نزدیک او و هرگاه خدای چنین کاری تایید دهد او را ساحر
و کذاب نتوان گفت بیت ساحری دیگر و افعال خدای دگر است • ساحری ید بیضا چه
تواند کردن • پس دیگر بار شمعون بجهة تاکید کلام و ابراز خود از جمله عیسی
تو ما را گفت ای مبتلا اگر عیسی عاجز شود آنچه تو گفتی ملک را روا باشد که هر چه
خواهد از جنبانان تو و صاحب نکند تو ما را گفت آری اگر از عیسی اینچه گفتیم ظاهر نشود
ملک را در قتل من و هرکه بر دین بجهت من باشد اختیار است ع گر ز سخن خلاف بود خون
من بر تو شمعون گفت ای ملک چه شود اگر فرمنی را بخواند تا آنچه یاد او میگوید از و سوال
کنیم اگر انکار کند این شخص را باید کشت تا دروغ بر صاحب خود نبندد و اگر اقرار
نماید حال از دو بیرون نخواهد بود یا قادر نباشد بر احیاء موتی و آن تقدیر هر چه
از جنبانان وی و متابعان او بکم کشند برما اعتراض نشد یا قدرت دارد و مرده بدعای
وی زنده شود آن زمان انصاف اقتضاء آن میکند که ما همه بدو ایمان آریم و دولت متا
بعتش از دست نگذاریم بیت دامن دولت جاوید و گریبان امید • حیف باشد
که بگیرند و دگر بگذارند • ملک را سخن شمعون معقول افتاد و کس بطلب عیسی فر
ستاد و چون حاضر شد حضرت احدیت او را بر وا هیبت مکتسبی ساخت تا ملک و
اتباع او از سطوت و حشمت عیسی حیران فرو ماندند بیت رخ تو دیدی و زحیرت دل
از دست برفت گفت ای کان دو دیدی که تو بینند و حیران نشود • ملک شمعون اشارت کرد تا
که با عیسی سخن گوید شمعون گفت ای عیسی این مرد مبتلا دعوی میکند که تو رسول
خدای عیسی فرمود که در دعوی خود صادق است آری من بنده و فرستاده وی هستم شمعون
گفت میگوید هر معلول و معیوب که دست تو بدو رسد صحت یابد عیسی جواب داد
که هیچ هست اگر معجزه خواهید بحز بر کنید شمعون گفت شرط میکند که اگر این صورت

ازتو

از تو واقع نشود ترا و اصحاب ترا بقتل رسانند و خلق عالم را از فتنه میکند که اگر این
از تو واقع گردد که تو بدو نکند بار دعا نه عیسی بر این شرط رضا داد و حاضران گفتند
اینک ابتدا بیار خود کن که بحکمت علت مبتلا است عیسی بنام خدای افتتاح نموده
دست و پای و چشم تو ما را بجای نهاد و دعای صحت بر آن خواند فی الحال الشفا
مزید بموضع خود التیام پذیرفته تو ما بر خواست و بر عیسی سلام کرد غریو از
نظارگیان بر آمد در آن قصه از سلمان فارسی نقل کرده اند که در آن شهر هیچ بیماری
نماند الا که بجا شفا یافتند و بیمن قدم دیر که دم روح الله صحت یافتند شمعون التماس
کرد که خبر ده ما را که چه خورده ایم و بجای بامداد چه ذخیره کرده ایم عیسی ملک
با هر یک عطا داد که آن دو دولت او از ما گوید و در خبر داد و شمعون تصریح کرد تا
آورد و آن نیز موافق مدعا وجود گرفت دیگر بار شمعون آغاز سخن کرد و گفت ای عیسی
امری عظیم و مهمی خطیر مانده و آن آنچنان موقوف است در آن باب چه میگویی عیسی فرمود
که ای خدای من قادر است که بدعای من مرده زنده کند شما کرا میخواهید که زنده گردانم •
امروز ساحت میدان امتحان جولان نماید ملک با قوم او در فکر آن حال بر سام بن نوح گشتند
و باتفاق بر سر قبر وی که از مردم دهور دیگر در دست است و مشهور وی اندر لس نهاده
بود آمدند عیسی دو رکعت نماز گذارد و در آن حضرت بی نیاز در خواست که سام را زنده
گرداند تیر دعا بهدف اجابت رسید خاک شکافته شد و سام با محاسن سفید
از قبر بر آورده که را از فرق خود میافشاند بیت بوی محبوب که بر خاک احبا گذرد •
نه عجب باشد که زنده شود عظم رمیم • پس روی بجانب عیسی آورده مراسم تحیت
رعایت فرمود بعد از آن ملک روی بدو التفات نمود گفت ای قوم مان از عیسی
است روح الله پیغمبر صدقیه بید و ایمان آرید و متابعت او نمود ملک را بدو
توفیق در رسید و ملک با قوم خود دین عیسی قبول کردند و بیک شب
هفت هزار کس از روی صدق ایمان آوردند و در خبر آمده است که عیسی سام
گفت چرا موی سر و محاسن تو سفید است در آن زمان که تو بودی کسی همچنین سفید
مبتلا نمی شد و سواد شعر که دیباچه دفتر کامرانیست به بیاض آن که مقدمه لشکر ناتوانیست
تبدیل نمی یافت سام جواب داد که یا روح الله چون ندا و آواز تو بمن رسید گمان بردم که قیامت
قائم شد از آنست از فزع و هیبت آن موی سفید شده یوم یجعل الولدان شیبا بیت
ای پیر جوانی مکن نیک بیاندیش • زان روز که گردد عنبر بر جوان پیر • دیگر بار عیسی سوال

کرد که چندین سال تا وفات کرد سام گفت از چهار هزار سال بیکذرد عیسی گفت ای
که از خداوند خواهم تا ترا در میان آرد دارد سام پرسید که انجام کار حیات عیسی تو
که بار دیگر باید مرد و در نعمت حیات منقصت اجل باید سپرد بیت از انجام بگیر
هر کس چشید • صداع خمارش بباید کشید • سام گفت یا روح الله چهار هزار سال شد
تا مرده ام و رخت اقامت بمنزل قیامت برده و هنوز تلخی مرگ در کام منست دیگر
باره تحمل چشیدن آن جرعه و طاقت کشیدن آن غصه ندارم دعا کن تا هیچ
مرا با همان حال بود که داشتم عیسی دعا کرد و سام بگور فرو رفت خاک برو راست شد
اما مرده چهارم که در آن خلاف کرده اند قول بعضی آنست که عیسی مریدی داشت
عاشر نام و مشهور آنست که آنکس عاشر بود و از مردم خراج میکرفت و خبر از رحلت
دینی رحلت نبود عزم دار البقا شد و بعد عاد عیسی بعد از یک روز زنده کشته روزکاری
دیگر بماند و گفته اند که دختر ملکی بود از ملوک ولایت مصر که بالتماس پدر او را زنده کرد
و عنقریب از آن قصه شمه مذکور خواهد شد و در تفسیر بصایر قصه پیرزن باز
احیا عیسی نقل کرده مضمونش آنکه حضرت روح الله روزی بگورستانی میگذشت جوانی
تازه روی نشسته بود و کاید که قدر بقطرات سرشک سرشسته چون چشم بجمال ابهی
منور شد از جای برجست و فریاد کنان دست ذکر کرد روح پرور مالش بنابداد • عیسی
را بر وی رقت آمد و گفت ای جوان این ناله و فغان را سبب چیست و این همه گریه و زاری
برای کیست گفت یا رسول الله حلیله داشتم که مونس روزگار و دلارام دل بی قرار من بود و ای کیست
گفت یا رسول الله بدایت جوانی بهار زندگانیش بخزان ناتوانی مبدل شد و صیتو
بنیان بقا ناشاد از دنیا اجا بیرون کرد تا این زمان در مضیق تنهائی با وحشت
بی کسی در مانده ام و دل از نقد حسرت و سرمایه مسرت افتاده بیت سخت دشوار است
تنها ماندن از دلدار خود • با که گویم حال تنها ماندن دشوار خود • یا روح الله طبیب درد
مندان و حبیب مستمندان تو بی درد خود با که گویم و درمان خویش از که جویم
مصرع رحمی کن ای رحیم کجای ترحم است • عیسی فرمود که مرا بقبر یار خود رسان
دم بجلا از غایت نشاط و نهایت انبساط قبر دیگری بعیسی نمود و آن حضرت از حق سبحانه
درخواست تا صاحب قبر را زنده کرداند دعا با اجابت مقترن شد و قبر شکافته شخصی
با روی سیاه و حالت تباه بیرون آمد عیسی از و پرسید که چه کسی بیچاره شمه
احوال خود باز گفت و صاحب کافری بوده است نقد روزگار در پرستش بتان صرف

کردن

بیت زناله از کسی فرو
بارید وکیلها ابکداده

کرده و عمر تا زنیت در ظلمت شرک و ضلالت به پایان برده از وقت مرگ تا این ساعت
در چنگال عقاب معذب بوده و طرفة العینی از شکنجه عذاب و نکال نیاسوده • چون
عیسی بر حال وی اطلاع یافت او را بدین حق دعوت فرمود و عنایت حق سبحانه حمایت
نموده از شورستان غوایت بسر چشمه هدایت رسانید کلمه شهادت بر زبان راند و
اخر کار بر توحید و ایمان سپری شد القصه چون آن فراق زده بعرض رسانید که او را
غلط افتاده و نه بقبر یار خود نشان داده و بعید دیگر اشارت کرد عیسی تسبیحی فرمود
بر سر قبر آمد و بدعا او زن آن جوان زنده شد سر از گور بر آورد و هر دو یار که
مواصلت هم کرفته روی بشهر آوردند در راه ملکزاده را نظر بر آن زن افتاد و دل
بدو مایل شد جوان را گفت این زن بگذار که کنیزک منست جوان در آن مضایقه نمود زن
قول ملکزاده را تصدیق کرده با او بطرف شهر روان شد هنوز عیسی در گورستان
بود که جوان باز آمده و صورت حال بعرض رسانید و از بی وفائی آن زن خاک حیرت
بر فرق ریخت مصرع دع ذکر من تمالمن وفا • ای عزیز رقم بر جبین حال زمان بعینه کشیده
انگه وجهی از معنی کو مصرع از زن طلب وفا خیال است محال • و دعا نیکه کرده اند ایشان غلط کرده
حکما گفته اند عهد زنان را وفائی و وفای ایشان را بقائی نباشد از زنان حسن عهد
طلبیدن همان مزاج دارد که سهیل را با ثریا جمع کردن و وفا از ایشان چشم داشتن
چنان باشد که نهال گل در آتش کاشتن و وفاداری را کمال عقل باید از ناقص عقل
وفاداری نباید بیت رسم وفا چشم مدار از زنان • نیست مروت صفت از زنان • هر که
از این قوم وفا چشم داشت • فایده کم دید و تخم کژ کاشت • القصه عیسی پیش ملکزاده رفت و
نصیحت آغاز کرد و او را از آن صریح منع فرمود و بعتاب زن مشغول شد او را بعقاب
الهی تهدید نمود گفت شرم نداری که من بدعا شوهر تو را رحم کرده از خدای درخواستم
تا ترا زنده کرداند و اکنون در مقابله وفاداری او طرح جفا کاری انداخته انجلال
خود بدی کوری و در حرام می اوزی زن صورت موت و حیات را انکار کرده با آنکه در وقت
زندگی دین عیسی داشته بود در آن مرده در زمان مرتد شد و بعد از عیسی هلاک کشت
بی ایمان بدان جهان رفت عیسی فرمود که سبحان الله این مرد کافر مرده بود زنده کشته دولت
اسلام رسیده و بدین و اسلام رفته بود زن که یافت بمرد کافر مرد این نکته از سر قضا
و قدر است و هم در این واقعه بخود دعا از قصه بیخبرات بیت انراز بتکده بدر
کعبه رو نمود • وین دیگری بصد سوی در میخانه کشید • انجو بها حکم قضاء قدر بیت

آنجا بابا و هم بخورد كه نتوان رسيد آمديم بر علامت پنجم كه دليل رسالت عيسى است كه
از گل صورت مرغ بساخت و زنده كرد گفت اين سخن است چون اين اكمه و ابرص واقع شد
گفتند اين از غايت حذاقت در فن چون مرده زنده كرد آنرا و تحير حمل كردند و گفتند
اگر راست ميگويى ما را خبر ده بانچه ديشب از آنچه شام خورده ايم و آنچه را ذخيره
ذخيره كرده ايم عيسى فرمود **و انبئكم** و خبر ميدهم شما را **بما تاكلون** بانچه شما
ميخوريد **و ما تدخرون** و آنكه ذخيره مى نهيد **فى بيوتكم** در خانهاى خويش بس هر يك
از ايشان را خبر داد كه دوش چه خورده ايد و براى فردا چه آماده كرده ايد و گويند اطفال
از ادخار بعد از نزول مائده بود چه حكم خداى بر آن وجه صدور يافته كه از آن
خوان خورند و ذخيره ننهند جمعى خلاف آن كردند و بادخار ميل نمودند و عيسى ايشانرا
از آن آگاهى داد و مشهور آنست كه در مكتب با كودكان گفتى كه آبا و امهات شما فلان
طعام خورده اند و براى شما فلان چيز نهاده ايشان بخانها آمدندى و كيفيت ماكولات
و مدخرات باز گفتندى و گاه بودى كه گريستن آغاز نهادندى كه شما فلان چيز نهاده كرده
ايد و بخش ما از آن چيز ننهاده پدر و مادر حيران ماندى كه ايشان از كجا برين قضيه
مطلع شده اند و در آخر چون تفكر كردند معلوم شد كه اطلاع ايشان بر احوال اطعمه
عيسى است كودكانرا از مكتب باز گرفتند و گفتند با اين ساحر منشينيد و خاست ميكنند
روزى ديگر عيسى بمكتب آمد از رفقا اثرى نديد بطلب ايشان بوثاق رفت و بدان
گفتند ايشان حاضر نيستند عيسى را بوحى معلوم شد كه در كدام خانه اند بدر آن خانه
آمد و گفت پس درين خانه كيانند ايشان از روى جهل و عناد گفتند اينها خوكانند
كه براى كشتن آورده عيسى فرمود كه چنين باشند بعد از آنكه در خانه كشادند همه را خوك
ديدند [illegible] خبر در بنى اسرائيل فاش شد و قصد قتل عيسى كردند مريم او را بر
داشته روى بولايت مصر نهاد ای عزيز اخبار بر وجهى كه عيسى فرمود معجزست
بدان وجه كه اهل رمل و نجوم در استخراج ضمير ميكنند چه ايشانرا انواع سوالات و
[illegible] مقدمات هست و با وجود آن خطا اكثر و غلط بيشتر است و اخبار عيسى بى اشتباه
بالكلى بود و هرآينه اين صورت جز بوحى نتواند بود **ان فى ذلك** بدرستى كه درين مذكور
لاية لكم هر آينه علامتيست مر شما را دلالت كند بر صدق مدعى من ترجمه
تقدير مدلول علامات يعنى نبوت عيسى **ان كنتم** اگر هستيد شما **مومنين** باوردارندگان
بدلالت معجزه بر صدق رسالت و بدانكه بيان جمله مشتمله است از قول خداى و

و خطاب با يهوديست كه در عصر حضرت رسالت صلوات الله عليه بودند ايشانرا ميگويد كه
درين چه ذكر كردم از قصه عيسى دلالتيست روشن مر شما را اگر هستيد باوردارندگان
بانكه محمد صلى الله عليه و آله و سلم رسول است و عيسى بنده و كلام او اهل اشارت و آنند كه
حضرت احديت عيسى را كتاب علم لدنى و حكم شرايع و معارف وهبيه در آموخت و
از عوارف توريت ظواهر و لطايف انجيل بواطن و از [illegible] ساخته برسالت جانب مستعد
آن روحانيه فرستاد تا بتربيت و تزكيه و حكمت عمليه تصوير كرد از طين نفوس مستعد
كه در حضيض نقصان مانده بودند بر صفات مرغى كه در هواى قدس پرواز تواند نمود
و از نفث علوم الهى و نفخ حيوة حقيقى در ايشان دميد تا زنده گشته ببال شوق و
جناح عشق در فضاى هويت بپرواز آمدند و بينا ساخت آنانرا كه از نور حق محجوب
مانده ديده بصيرت ايشان بستر وحدت كشاده بود و شفا داد اول كسانرا كه در دنيا
و لوث هوا را كه بمرض رذايل و عقايد فاسده معيوب بودند و زنده كرد اشد مردگان
گورستان جهل و ضلالت را بحيات علم و عرفان و خبر داد حريصان دعوت خانه
هوس و آرزو را بدانچه تناول نمودند از مباشرت شهوات و لذات و آنچه ذخيره
مى نهادند از دواعى دنيات و درين علامات كه عيسى را [illegible] دلايل
و اشحات مر طالبان حقايق را برانكه دل منظر لوايح الهام ربانى و مطرح لوامع [illegible]
است **بيت** مخزن اسرار الهى دلست • گنج سرا پرده شاهى دلست • ساخت [illegible]
جاى كه گنج كبريا است • گر تو [illegible] • پس
عيسى بعد از اظهار معجزات كه دلالت رسالت او بودند بيان ميكند كه محبت او بر مانست تا ايند
كه من رسول خدايم **و مصدقا** و باوردارنده **لما بين يدى** مر آنچيز را كه پيش از من بود
من التورية كه آن كتاب موسى است و مقرر [illegible] و نگاه دارنده آن از تحريف و تغيير **و**
لاحل لكم و ديگر براى آن آمده ام تا حلال كنم بر شما كه فرزندان اسرائيل ايد **بعض الذى** بعضى از آن
چيزها كه در شريعت موسى **حرم** حرام كرده شده است **عليكم** بر شما از حكم توريت چون لحوم
و البان شتر و شحوم گوسفند و گاو و بعضى مرغان و ماهيان و تعظيم شنبه و اگر گويند
تحليل بعضى از محرمات توريت با تصديق آن منافى مى نمايد جواب آنست كه تصديق
عيسى مر توريت را بآن معنى است كه هرچه در آن مذكور شده درست و راست بوده
اما چون در آن كتاب حكم تا بلد احكام شرعيه نيست پس تحليل ما حرم مناقض تصديق
آن نباشد چنانچه نسخ بعضى از قرآن بر بعضى دليل تناقضى و كذب نيست **و جئتكم**

وآمدم بشما بآیة نشانی من ربکم نا شمای پروردگار شما مراد معجزات ورد لا یلیت وا بولفظ
واحد تنبیه است بر آنکه همه دلالت دارد لا له حکم یک آیت وجون خارج نوع انسان از ما لوف و
معتاد ایشان نهایت دشوارست اعاده ذکر آیات و معجزات کرده تا دلیلها اول استماع آن متاثر گردد
ویا جون غیر معتاد ند بخوارق عادات تکرار این کلام موجب تقرر و تمکن آنها باشد
در نفوس و قلوب یا مراد آیتی دیگر است که پروردگار اظهار داد تا شما یکونهم فاتقوا الله پس
بترسید از خدای در مخالفت آن آیه واطیعون و مرا فرمان برید در قبول آنکه دعوت
حقست و همه رسولان اجماع کرده اند و فارق میان ساحر و نبی است پس آیه را بیان میکند
که ان الله بتحقیق خداوندی که ذات او جامع جمیع صفات کمالست ربی پروردگار
و خداوند وافریدگار منست وربکم و پروردگار و آفریننده شما نیز هست ایراد کلام
برین وجه او گذشت از آنکه گفتی ربنا جه در لفظ ربی اظهار تواضع و خضوع و اعتراف
بعبودیت ورد ضمن این سخن برانست از مقالات ترسایان در باره وی که خدا بود یا احیاء
موتی مشاهده کردید آن معجزیست که حق سبحانه برای دلالت بر صحت رسالت من بمن
عطا کرد و من عبد وی پروردگار ویم ولد پروردگار همه شماست فاعبدوه پس بپرستید
او را جه عبادت پروردگار نعمت بر همه پرورش یافتگان واجبست محققان گفته اند
ان الله ربی وربکم اشارتست باستکمال قوت نظریست بتصحیح عقاید و تمهید قواعد
اصل که آن باب توحیدست فاعبدوه عبارتست از استکمال قوت عملی و آن بملازمت طاعات
باشد و محافظت اوامر و نواهی و سالک طریق شرع را ضمان دو امر باید که بهر دو هشتو
له باستقامت و از آنجا گفت هذا یعنی جمع میان توحید و عبادت صراط مستقیم راهیست
راست و رساننده بمقصود ع هر که برین راه رفت زود بمنزل رسید ** این انبیات از مریم
بود و با تمام قصه از حمل مریم و ولادت عیسی و ملامت یهود و کلام مسیح در سوره مریم
مذکور شد برخی از اخبار کار او میگذرد و میفرماید فلما احس عیسی پس آنهنگام که دریافت
و بدانست عیسی احساس وادراک بحس در اینجا استعارتست تحقیق و از سبب از انتقال
آن بعلمی که از حواس حاصل شده باشد یا آنکه عیسی بحاسه سمع شنود منهم از یهود
الکفر کلمه که دلالت میکرد بر کفر ایشان و آن مشاورت از جماعت بود بر قتل عیسی و در تفسیر
کبیر آورده که جون عیسی متولد شد یهود دانستند که مسیح مذکور در توریة اوست و
دین ایشان را منسوخ خواهد ساخت از بد لحاله در حق او و مادرش آغاز مذمت کردند
و طالب قتل و استیصال ایشان میبودند و گفته اند که جون عیسی اظهار رسالت فرمود

کرد و بتمرد و عناد پیش آمدند در قتل وی با تهاد نمودند و مکرها و حیلها برانگیختند عیسی
بطریق الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین از آن ایشان مختفی شده با مادر روی بسفر
آورد و در آن اثنا بدیهی از دیههای مصر رسیده در خانه مهتر آن دیه نزول فرمود بیت
تو بهتر شهر و به بعقبه ده رده کریمی • خرم آن شهر و خوش آن بقعه و معمور آن ده •
میزبان مردی با مروت بود مدقها تا از درخانه بیکانه داشت و از مراسم مراعات ولوازم
ملاطفات هیچ دقیقه فرو نگذاشت هرگاه که نزد مریم و عیسی در آمدی تازه روی و
خندان لب بودی و یکی از آداب میزبانی آنست که با مهمان بر بساط انبساط نشیند
و دامن از اعراض و انقباض در جیند بیت پیش مهمان تندی از نادرست • نیکخوی
بهترین مهمانیست • القصه میزبان روزی علامت صدمه و درد الله امد و علامت
مهموم بغایت مغموم و مهموم بود مریم از زنان او پرسید که شوهر ترا جیست که اثر ملال
بر جبین حال او رقم غم بر صفحه جبهه او صورت زن سبب آن شوهر سوال کرد
از مرد باد بن پرابجواب داد که ملک از ناحیت وهو یکانا بر حاد که اسم و رسمی دارند
کرد که اینه که یک روز او با جنود و اعوان او مهمانی کنند مالا نو تر محن رسیده و دست تنگ
آنکه از عهده موئن این مهمانی بیرون آیم ندارم و فرصت جلا کردن و جان از ورطه
هلاک بیرون بردن نیز نیست ع نه روی سفر کردن و نه رای اقامت • مریم جون بر
مضمون این قضیه اطلاع یافت و بر موجبات ملال و کلال ان مخصوص وقوف تمام حاصل کرد
عیسی را گفت ای نور دیده صاحب این منزل مرد نیک بسندیده است تا غایت در رعایت ما
هیچ تقصیری نکرده و حالا جنین بلیه و غایله روی بوی آورده از خدای درخواه تا
مهم او کفایت کند و ضرر آن شر از روی مندفع گردد عیسی فرمود که من این کار
بکنم اما فتنه عالم سوز و آفتی دل آشوب در ضمن این واقع مندرج و مندمج است مریم گفت بر
ما ادای بعضی از حقوق او لازمست تو طریقه حق گذاری و قاعده سپاس داری رعایت
فرمای باقی هرجه خواهد لله الحکم و الیه ترجعون عیسی میزبان را طلبید و گفت جون در
وقت ضیافت نزدیک دیکها و خنبها که داری بیا صاف کن بعد از آن مرا خبر ده جنان کرد
فرمود بجای آورد و عیسی دعا کرد نفس مراد ایشان رسید که دیکها از اطعمه لذیذ و
شورباها لطیف پر شد و خنبها از خمرها رقیق و شرابها خوش بوی تمام گشت ملک نزول
دهقان نزول کرد بعد از فراغت طعام شراب طلبید و جون قدری بیاشامید و دران

روزی که در فلان زمین بود آن میزبان پرسید که این شراب از کجا آورده بیچاره ترسان گفت از
فلان دیه بدست کرده‌ام ملک متألم گشت و فرمود که چون آن دیه دیگر ام و مزرعه‌ای منزلت
دهقان مشغول شده موضع دیگر را نامزد ملک کرد تخلیط او خشمناک گشته گفت با خود دروغ
گفتی و کیفی با ما دلالت پالی وار سخن گوید سزای او جز قتل نیست مرد بترسید و گفت بیت
ملکا دولت تو لنگر دنیا باد * چهره عزت تو کلگون باد * مرا امان ده تا راست بگویم * و از منهاج
صدق و انحراف بگویم * یتیمی در خانه منست که چون در نیستم همتا ندارد و در درویشی
در مسکن من شاکر شده که رغبت به تاج زر نکند و هیچ شهریار قند نیارد هرچه از خدای
خود در خواهد فی الحال میسر شود و هر دعا که کند هم در ساعت اجابت از محقق و مقرر
بیت هر تیر دعا که برکشاید * سوی هدف اجابت آید * چون شنودم که ملک دل تنگ
ترد دل در منزل من که آمد در استطاعت ضیافت نداشتم حال خود با وی در میان نهادم برمن
دعا نمود رحم آورد و دعا برکت در دید این همه طعام و شراب از برکت نفس او بستر آمده ملک
را در آن روز پسر فوت شده بود و درخت بقای پسر منزلی دیگر بوده ملک با خود اندیشه
کرد که کسی که به دعا آب جوی شراب در جوی شود ممکن است که مرده را نیز زنده
تواند داد پس عیسی را طلب فرمود و بعد از تقدیم مراسم تعظیم درخواست احیای پسر خود نمود
عیسی را طلب فرمود و بعد از تقدیم مراسم تعظیم درخواست احیای پسر خود نمود عیسی گفت
ای ملک از سرای دنیا در گذر که ضمن این امر فتنه عظیم متوقع است ملک فرمود که هیچ باکی
نباشد من که دیدار پسر در یابم از وقوع هیچ آفتی نترسم بیت ما چو یار دم در کشتی وصل
کو زمین و آسمان طوفان بگیر * عیسی گفت بشرطی این کار میکنم که چون پسر تو زنده گردد مرا
و مادر مرا بگذاری تا هر جا خواهیم رویم ملک شرط کرد و بدعای عیسی آن پسر زنده شد
اهل مملکت با یکدیگر تدبیر کردند که مدتهاست تا بلای این جماعت … مانده‌ایم حالا
که پسر او زنده شد و هر آینه او را بعد از خود بخلافت نامزد کرد بجهت از … در خواهیم
ماند صلاح آنست که … باشیم … خرم شدند خوم پسر بر ملک بر
آمدند و هر دو … و ولایت … دیگر باره قصه عیسی شهرت گرفت و جهودان کر
کینه در بسته بقصد او روان شدند عیسی و مریم از آن دیه بیرون آمده روی به بیابان
نهادند بیت چون مهر جهانتاب همه عالم گرد * هر روز به منزل دگر جای کرد *
در اثنای آن سفر گذر ایشان بر ساحل دریای افتاد جماعتی دام در بحر افکنده بودند

و در انتظار شکار نشسته عیسی گفت شما چه کسانید گفتند صیادانیم و کار ما شکار ماهی
باشد عیسی فرمود که بیائید تا بعد از این صیادی چنین کنیم ایشان پرسیدند که آن
کدام تواند بود جواب داد که نفس خود را بدام عبادت در اندازیم و بچنین از که ابلیس
او را بحباله شهوات صید کند ما برشته حبل المتین انس شکار سازیم یا مرغ دل خود از
هوای انقلاب و تردد بجیب تجرید و تفرید در دام ثبات و تمکین آنکه ایشان انکار ملامح
میکنند ولیک در پای توجه نیامدند تا صیدانا الا اینها کما کنیم و در معالم آورده که عیسی گفت
بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبدالله و رسوله
ایشان بوی ایمان آوردند و در تعیین نام ایشان … شمعون طلب معجزه کرد و از
یا یوحنا … قوم بودند و شمعون از شب … بود و هیچ ماهی
در آن سفینه … عیسی گفت شبکه از آب برکش تا هر که از شما … غلام شمعون
شبکه را کشید و عیسی نام خدای در آب افکند … ماهی …
که … نزدیک رسید … ایشان بعیسی بگرویدند و دست
ارادت در ذیل متابعت او زدند بعد از آن قال عیسی فرمود که من انصاری کیانند از شما
یاران من الی الله تا … حواریون عیسی
بنا بر … احکام انجیل بر ملاطفات … و در دیگری
انجیل مذکور است که هر که ازار تو در باید ردا … بخش و هر که طپانچه بر …
حد تو زند جانب راست … بیت هر که بیعت بود زر بخشش * و نکه دست
بر بد سر بخشش * هر که نصرت دهد بدون تغلب * و انکه از تو برد ز دو پیوند * و گویند
استنصار وی برای حمایت بود از شر یهود یا جهت تمکن در اظهار حق یا برای امتیاز
موافق و مخالف و گویند عیسی این سخن در آخر کار گفت که یهود او را … قصد
قتل داشتند و او مژده رفتن با آسمان شنیده بود فرمود که کیست یار من … مظهر
دعوت و مقوی شریعت در حالت ذهاب من الی الله و جمعی از اهل … لام …
و صحیح چنین باشد که کیانند یاوران من برای خدا یا در راه خدا قال الحواريون گفتند حواریان
و ایشان از جماعت صیادان اند که یاد کرده‌اند و بعضی برآنند که حواریان جمعی از … بودند
اند و صورت متابعت ایشان مر عیسی را بر آن منوال ذکر کرده‌اند که عیسی در اثنای سفر به حوالی
رسید که … در آنجا مقام داشتند و مقارن نزول او یکی از ایشان طعامی ساخته بود
و مردم را مهمانی میطلبید چون عیسی … مروت …

با مهمانان دیگر بر خوان نشاختند کاسهٔ طعام پیش وی نهاد و به تناول مشغول شدند کاسه نهاد
دیگران خالی شد و از آن عیسی به حال اول مانده بود چند انچه تناول میکردند لقمه دیگران
میداد هیچ نقصی بدان کاسه راه نمی یافت کیفیتا تنوا تعجه در آن مجلس به همه حاضران
روشن شد و این خبر عمان دم از روی تعجب بملک نیکو رسانیدند او را طلبید و پرسید
که چه کسی عیسی نام و لقب خود باز گفت ملک چون از کمال باجمال دید و کلام هدایت اعلام وی
شنید ترک مملکت گرفته و خدمت عیسی را سرمایه سلطنت جاوید شناخته اختیار کرد
اتاتو با بوی ایمان او در وملازمت اختیار کرد **بیت** بر خاک در دمی صلاح بود
از مملکت هر دو جهان خوبتر است • **قول انست** که حواریان رنگرزان بودند و کیفیت حال
بیان مسوال بود که چون عیسی از اندیه که بجا از سبق ذکر یافته بیرون آمد و با مریم روی
به بادیه نهادند بعد از قطع مسافت بسیار و تحمل آفات بیشمار بشهری افتاد نداماد
التماس کرد که درین خطه بحرفتی اشتغال نماید و پیشه پیش گیرد تا نام نوبدان صفت اشتهار
یابد و کسی مادام نوان دیگر نتوانستند شناسد مکر دو سه روزی از خورد بهود این و محفوظ
باشم بود عیسی گفت عدما ندانست در اکثر **مقاسیر** او در مانده مریم او را بعید پیشه
باد و آخرا لامر بکیا نغانه رنگرزان او را به مهتر ایشان سپرد روزی چند بگذشت
و استاد ان دکان را سفر ضروری پیش آمد جامها بسیار که بجهت الوان مختلفه بودی
جمع شده بود در پیش نهاد عیسی را طلبید و گفت ای پسر این جامهاست که هر یکرا
رنگی باید هر رنگی را اثباتی دیگر شاید و قوانین صنعت را دانسته و رنگ اقوال هر نوع
نشناخته مرد و رود بجانب معلوم کاعتماد من بر صنعت تست هام کرب رنگ و رنگ دادن
و تا امدن من هر جامه را برنگی که رشته که بر و بسته اند ملون سازی عیسی قبول کرد و
چون استاد به سفر رفت عیسی همه جامها را در یک خم نهاد و فضا چنان اختیار کرد که سفر
استاد میسر نشده قلعا بعد و بود به دکان باز آمد و چون جامها را ندید از عیسی پرسید
که فلانی که هنوز ساعت تو به همه و رو دنا و نظر با الله کردم کجاست جواب داد
تحقیق کرد که همه در یک جا جمع اند استاد فریاد برکشید که وای تلف کردی که هر یکی رنگی
باید اضر این چیست که کردی و جامها بردم بر بادانه و زی عیسی فرمود که خاطر جمع دار و هر
جامه را از خم بدر رنگ که مطلوب است از من طلب کن الغصه هر جامه برآمد رنگی با استاد
خم برآمد و رنگ را منجبت شده هم کار او را طلبید و بجموع ایشان شاهد آن معجزه بوده
بعضی ایمان آوردند و ای دو بعضی محققان را دو بهر آمدن رنگها اتفاق اکثر حقیقت

نمیشان نور و تنوعات ظهور حق بجمائر یا وجود صفت وحدت ذاتیه بر خاطر گذرد و از اینجا
وجود با ثار و احکام حقائق کای همه تمام یابد و من احسن من الله صبغه **بیت** این خم یک رنگی
عیسی ما • بشکند نرخ خم صد رنگ را • هست نیز رنگی اصول رنگها • سطحها باشد اصول
جنبها و جود در نفسیر صبغه الله ازین معنی شمه باز نموده است ابجا و یک بیت از شارح
انفاس حضرت مولوی قدس سره انتصار ی دوز **چند** رنگها همه با کثرت است هیچ • هزار
رنگ ما باید ازان خم یک رنگ • و **گفته اند** ازین جماعت کاذران بودند که عیسی بر ایشان رسید
و فرمود که شما البنصارا بی دلالت کنم که ازین سود شده تر باشد و چون تفحص نمودند
فرمود که ان تصادمت نفس از اشت از گناه و شستن دل از لوث تعلق بما سوی الله و در تربیت
ذکر داوند کمتر بودند عیسی ایمان آوردند بمساعدت دولت و مساعدت سعادت حضرت
و ملازمت رها اختیار کرد چون انتی کرسنگی در ضیعه ایشان مشتغل شدی گفتندی
یا روح الله عیسی دعا کردی و خدا تعالی از ابر ایشان طعام با الیتی فرستادی و چون حرارت تشنگی
روی بجگر ایشان نهادی فریاد در عطشنا یا کلمة الله بر کشیدندی و هم بدعا حضرت چشمه
آب خوشگوار بدید آمدی روزی ایشان بعرض عیسی رسانیدند که از ما فاضلتر و زرگتر که
باشد که از ما نواکی تایی کلفت جست وجوی ورنجست گفتی کوی از دعوت خانه و دیگر
رزق کم مقدر شتند عیسی فرمود که بهتر و زرگتر از شما هست و از کسی باشند که بکد یمین و عرق
جبین خویش دنیا کرده بخوردند و بخورانند ایشان ازین سخن بند پذیر گشته حرفه کار زری
اختیار کردند و علما را در وجه تسمیه ایشان بحواریین اختلاف است بعضی بر آنند که ایشان جامها
سفید میپوشیدند و حور در لسان لغت عرب شدت بیاض و بدن سیاه سفیدی احواری
گویند و در رقعه و قصاران وجه تسمیه بنات روشن است جهة آنکه جامهای شان میکردند و بعضی
بعضی از محققان بر آنند که حواریان رو به عالم ولایت کاشته اتحادات از تیره ایشان ظاهر
بود و بتلقین و بیمارات سعادات انجیبیت ایشان امر سیماهم فی وجوههم من اثر **السجود**
انتار کرد ایشان عشق مولاست • بر جبهه او چو نور پیدا است • یا اشارت بصفا قلوب با کلمات و بالجمله
معنت ایشان گویند حواری و زیرا باشند یا شاینده خدا و یاری دهنده و انداد و زن تن
هر دو را عیسی بود ند دهم خلفا و هم اعوان و حقیقت آنست که حواری لفظیست موضوع
برای کسی که خاصه و دوکرده باشند و نیست الفظیت نه حقیقه اضافت چون که مقال الخاصه
الرجل حواریه و این جماعت خاص و اصفیاء عیسی بودند و در حدیث آمده که بعضی را حواری
بودند و حواری من زبیر است در معالم التنزیل از قتاده نقل میکند که حواریان خواص صلی الله

علیه وسلم داده‌اند این بود نه حضرت از قریش ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذو النورین
و علی مرتضی و حمزه سید شهدا و جعفر ذو الجناحین و ابو عبیده امین و عثمان بن
مظعون و طلحة بن عبد الله و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضوان الله
علیهم اجمعین القصه چون عیسی فرمود که یاران من کیانند این جماعت گفتند نحن ما که
ملازمت تو اختیار کرده‌ایم انصار الله یاران خداییم یعنی دین او را نصرت کنند که ذو تحیا
و اولیاء او را یاری دهندگان ای عزیز جوابی که مطابق سؤال عیسی باشند این بود که گویند
نحن انصارک اما چون ایشان نظر بر حق داشتند و متابعت عیسی بر امر خدای میکردند گفتند
ما انصار الله ایم آمنا بالله بگرویدیم بخدای داشهد و تو ای عیسی گواه باش
تا روزی که انبیا بر قوم خود گواهی دهند تو نیز از برای شهادت بده بانا بآنکه ما مسلمون گردن
نهادگانیم دین خدای را و چون حواریان این سخن از سر یقین گفتند جاذبه عنایت ایشان را از
تعلقات مجرد ساخته بسر منزل شهود کشید تا از غیب بحضرت آمده آغاز نیاز کردند و از
روی مناجات با قاضی حاجات گفتند تا از غیب بخطاب ندا ربنا ای پروردگار ما حرف
حرف ندا تنبیه است بر قرب مدعو آمنا ایمان آورده‌ایم بما انزلت بآنچه تو فرستادی
یعنی انجیل ایمان بیک کتاب و رسول موجب ایمانست بهمه کتب و رسل واتبعنا الرسول و پیروی
کردیم فرستاده ترا که عیسی است یعنی متابعت شریعت او را باو فاکتبنا پس بنویس ما را
بقلم کرم عظیم در جریده احسان قدیم مع الشاهدین با آنهاکه گواهانند بر تو حدانیت و انبیا
ترا بتصدیق یا بنشکن نامهای ما را در دفتر اسلام ایشانکه شاهد اند بنبوت داد و بعد از رفع
عیسی خلیفه و حاکم دانید و هر چه مورد است انحضرت از معجزات بظهور رسیده بود
از ایشان نیز ظاهر شده گفته‌اند کتابت بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار
حضرت سید مختار صلوات الله علیه چه اینانرا احضار حتیا کرد شهادت در روز قیامت
کما قال تعالی لتکونوا شهداء علی الناس معنی دعا حواریان این بود که خدایا جمع کن ما را
با امت محمد صلوات الله الرحمن علیه دردنیا بثبات بر طریق هدی و در عقبی بحصول
نجات و صول بدرجات علی ای عزیز حقیقت اصفا و صفای عیسی را دانسته‌ای بود که در سلک
این امت مرحومه انتظام یابند که انبیا معظم بن مثل موسی کلیم ارزومندی این سعادت
داشته‌اند که اجعلنی من امة محمد تراکه فی طلبتو یافته بمحض موهبت خلعت نحن نبیه
پوشانیده‌اند و شرف سبحانه بی‌کوئی کرامتی پوشانیده‌اند قدر این نعمت عظیم را که چه الحقیقه اس
بر وثنت و سپاس داری از عطیه کبری و هر چند شکر کن باندازه قوت نو نیست فروم مکذار

بیت گر همه ربوبیت زبانی گردد از عهده ایمن شکر تو نامی بیرون حقی لا یکافی محققی
بماند که گشاهد ایجا از شهود است نه از شهادت تعقیب ما را ازاهل شهود و حضور دار و از
حجاب غیبت و غفلت مگذار بصر ما را اعیانهم بتجلیات خود در موضع روشن ساز
و بصیرت ما را بلمعات ملاحظه جمال بی‌زوال خود در موضع روشن ساز بنوازش ما سر و ما تا
شنیم الا و رایت الله فیه مسرور دار و دو چشم ما از دیدن ایشان بر تو خطاب النعمان فرضع محروم
و مهجور مگذار و بیت آن دیده مرا مده که از روی شهود در هر چه نظر کنم تو را بینم
شهود و مکروا و مکر کردند و حیله انگیختند آنکسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده
بود و مکر ایشان آن بود که چون عیسی و مادر وی از میان یهود کنار گرفتند و حواریان
ملازمت اختیار نموده بروی گرویدند ایشان بقصد عیسی برخاستند و گمان یقین کرده که
هر جا عیسی بنظر ایشان در آید بعقوبت او را بکشند و مکر الله و خدای جزای مکر ایشان بدیشان
مکرا ایشان حیثیت که در اصل حیله است که بدان مضرت بغیر رسانند بحدیکه اسناد سوال کرده
مکر بر سبیل مشاکله چنانچه الله یستهزئ بهم و گفته‌اند در مکر ادخال حیله و خداع است و اطلاق
استدراج و تدبیر حق را بر عباس فرمود که مکر الهی آنست که چون بنده گناه در مکر و گناه بیفزاید
حق سبحانه در نعمت و راحت ایشان بیفزاید تا در کفران نعمت مستغرق شده مستحق عقوبت
گردد تحتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة و دانا را در مذکور است که ظالم را بولادت و کار ایمن است
بیچاره‌ایا بودی گفت بار خدایا او را تر است بدو و مال بسیار داده و او را زیانی دارد و عمر دراز کرامت
کن هرچه او قلی که در بن دعا تامل کند داند که تعریفی تمام است چه هر کرا اینها داد ندیطر و غفلت در او
از کار آخرت باز دارد و هیچ چیزی برابر آن نیست که از امور عقبی فراموش کند بیت
ای باسباب دنیوی مشغول کار عقبی چگونه خواهی ساخت هر که دل در متاع دنیا بست
نتواند بآخرت پرداخت از سمنون محب نقل کرده‌اند که مکر الهی آنست که دنیا است در دل
بندگان و مسلط گردانیدن هواها و آرزوها بر ایشان در لباب التفاسیر آورده که یکی
از سید الطایفه قدس سره پرسید که این چگونه تواند بود حق سبحانه مکر از دیگران
بعیب ذکر میکند و بذات مقدس خود استاد میفرماید که و مکروا و مکر الله جنید فرمود که
من نمیدانم که تو چه میگوئی تا ما بشنوی افلان طنبرانی شنیده‌ام شعر و یقبح من سواک
الفعل عندی و تفعله فیحسن منک ذاکا بیت هر چه آن از دیگران زشت بود
از تو نکوست گر دوست هر آنچه میرسد بانده دوست همان معنی است و کل
ما فعل المحبوب محبوب سائل گفت مرا از آیه قرآن سوال میکنم و تو از شعر طنبرانی

جواب میدهی جنید فرمود که جواب تو این بود ع اگر تو فهم کردی مراد دانچه گفتم
ای عزیز در جزای مکر یهود که بدیشان رسید چند قول است یکی آنکه فکر ایشان آن بود
که در ابطال دین عیسی میکوشیدند و چنان سعی ایشان شد که آیین او محقق بماند و هیچکس عیسی
و شریعت او ندانند حق سبحانه بر مجازات مکر ایشان علم شرع مسیحا را در میدان
ظهور برافراخت و یهود را دنی و خاکسار و مقهور و پامال ساخت بیت رغم را
همه نیکی بوی رسید و زیشان جزای فعل بدخویش یافتند دوم آنکه در استیصال
عیسی و ابطال او سعی کردند خدای تعالی ملک فارس را بر ایشان گماشت تا بقتل و اسر دمار
از روزگار ایشان برآورد کما قال العز اسمه بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید
سیوم در مفاتیح الغیب آورده که از نقل محمد اسحق که مکر یهود آن بود که بعد از رفع عیسی بعضی
حواریان مشغول شدند و ایشان را بسلاسل و اغلال مقید ساختند و ایشان را سر برهنه بر
در آفتاب گرم میان انداختند با غم معقد و بجفا و ازا دعوا نبود در بیابان ایشان بجنود
بحبوه میگرفت و در آن زمان مملکت یهود در تحت تصرف سلطان روم بود این خبر
بوی رسانیدند که شخصی در ولایت تو دعوی پیغمبری فرمود و انواع معجزات چون احیاء
موتی و ابراء مرضی و غیر آن بمردمان نمود حالا آن گروه بیداد آیینه و جمعی متابعان او بقید
معاندان گرفتارند و تا کی ملک بغور کار مظلومان رعیت خود نرسد امکان دارد که
شرارهٔ شر یهود عالمی را بسوزد بیت باب عدل بکش آتش ستمکاران که چون
بشعله در آید جهان بسوزانند ملک روم از این سخن متاثر شد کس فرستاد
تا حواریان را از بند یهود خلاص داده بروم آوردند و بعد از وقوف بر کیفیت
احوال عیسی بوی ایمان آورد و خلق بسیار از یهود بقتل رسانید قول چهارم آنست
که عیسی از یهود فرار نموده پناه بغاری برد و حواریان را جمع کرده بتقوی و عبادت
وصیت فرمود و در اثنای سخن از سفر آسمانی بکنایه رمزی باز نموده بیت بلبل من
در قفس طاقت ندارد بیش از این میکند پرواز تا گلزار خود را بگلزار افکند حواریان
گریه آغاز کردند و از سوز فراق فغان برآوردند و هر یک از ایشان خط الاشعار ذالک
داشتند و مضمون این سخن بر لوح نقد سره بی نگاشتند بیت تو میروی و من
خسته بازپس ماندم وز آنکه بی تو بمانم عجب همی مانم عیسی تبسم کنان فرمود
که هنوز شب در میانست بجمله تمام را با هم بگذرانید تا بفرموده همه صبح ندمید آنکس را که
جام فنا زهر هلاک بنوشاند که فرصتی با یکدیگر آن جماعت نهاد بیرون آمد اندیشه عمر

پیش گرفت و نزد یهود رفته ایشان را از برکشیدند که مرا بجهت یاری از مال بهره مند سازید
تا شما را بعیسی نشان دهم ایشان سی درم بوی دادند و مرد حریص را برداشته بخانه
آمد جبرئیل که پیوسته قرین عیسی بودی او را بحکم خدای بآسمان برد و آن حواری منافق
لشکر یهود شده بغار درآمد و چون عیسی نیافت قصد بیرون آمدن کرد حق سبحانه شبه
عیسی بروی افکند تا او را بگرفتند و چندانکه فریاد کرد که من آن نیستم شما را بعیسی راه
نمودم کسی بسخن او التفات ننمود و بیش از صبح بردار کشیدند بیت
هر که چاهی کند ره دیگران چون ببینی خود افتد اندر چاه و بعضی قول دیگر آنست
قصد قتل عیسی نمود و چو آنکه حق تعالی عیسی را از ایشان خلاص داده بآسمان برد
و داغ حسرت قتل او بر دل ایشان بماند وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم لما صح
اقوال آنست که عیسی من عند الله ماموره شد بآنکه بجمله ملوک بحکم رسالت که از اهر دو
بود با ایشان بدین حق دعوت کند پس بموجب فرمان ربانی بتجدید یکی
آمده و عیسی بهیم و امید با وی سخن گفت تا از آنجا بر سر گشت فرمان عیسی قبول کردند
تنها دو با جوی دادن آنجا بقتل و صلب او فرمان داد عیسی از ایشان مختفی گشت
و ادای انواع حیل بدست آورده در خانه کرده و در گرد اگرد او سپاهی مشغول شدند
جبرئیل در آن شب که لیلة القدر بود او را از راه روزن بآسمان برد و چون بامداد
ملک با اشراف یهود شادی کنان و نعره زنان بدر آن خانه آمدند و مختفی بود اما
یهودا گفتندی و نام او در تیمیلوطیطوس گفته است و در معالم طیطانوس و
او داسی مکاران و مستشار خود ایشان بود التماس کرد که در آن خانه رود و عیسی را بیرون
آرد یهودا بخانه درآمد و چندانکه طلب کرد عیسی را نیافت و خدای تعالی شبیه عیسی را
بروی افکند چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی در آنجا نیست در روی او بخت زدند
استغاثه کرد که من فلان کسم بجائی نرسید عاقبة الامر او را بیش نگونسار کردند و هوا
بغایة یقین و تمام زیرک بود چون غبار ظلمت منقشع و پرده تیرگی مرتفع شد بار دیگر خود را ندیدند
از دار درآویختند بیت کار رفته بود از آن چون در دار ماندن کنج از نظر نهفته شده
بار مانده اختلاف در میان ایشان زیادة آمده بعضی متردد گشته میگفتند اگر این مقتول عیسی است
پس عیسی کجاست و اگر آن عیسی است جای بر شکل اوست العقة صخرا از نخل جمال بر تو
قتال هر ... و مکالمه ایشان بمخاصمه و محاربه انجامید و بعضی کشته شدند و تبیینها بتیام
فیتام

برآورده آغاز حرب کردند و بطعن و ضرب هفتاد هزار کس از ایشان کشته شد این بود
جزاء مکر ایشان که حق سبحانه بدیشان رسانید وَاللّهُ و خدای خَيْرُ الْمَاكِرِينَ بهترین جزا دهندگان
کنندگان است بر مکر دشمنان یا قوی‌تر بر ادای جزاء آن مکر عقوبت إِذْ قَالَ اللّهُ چون گفت خدای
مر کلمهٔ خود را که يَا عِيسَى إِنِّي بدرستی که من مُتَوَفِّيكَ فراگیرندهٔ توام از دنیا یا تمام کنندهٔ عمر تو یعنی نگذارم
یا که یهود ترا میرانند و تو را مهلت دهم بعد از نزول تو از آسمان در آخر الزمان و گویند بیش از
رفع وهب گوید بمیرانم ساعتی یا هفت ساعت او را بمیرانید پس زنده کرد و با آسمان برد
بقول جمعی از مرگ عبارت از خوابست کما قال تعالی وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ صاحب
کشاف برین رفته که توفی نقل و گوید در خواب مرو فیما نا از او را با آسمان برد تا خوفی بدو
لاحق نشود و چون عیسی بیدار شد خود را در آسمان دید از همه آفات و مخافات ایمن بود و گویند
توفی اخذ شی است تمامی و چون محل ظرف آن شبه هست که همین روح عیسی را با آسمان
بردند یا روح و جسد را با هم لفظ متوفیک رفع آن میکند و بدو واسته [illegible] نمود
بر آنکه روح و جسد با هم بوده و گفته‌اند معنی متوفیک اینست که ترا مانند متوفی سازم چه
کسی که بر آسمان شد از وجز چیزی در زمین نیست چنانچه از اموات و محققان گویند معنی
آیت اینست که میرانم ترا از لذات شهوانیه و حظوظ نفسانیه که ایشان مانع اند از
عروج بعالم ملکوت و ترقی بر مدارج جبروت تا چون این موانع مرتفع گردد راه بعالم
علوی توانی یافت بیت رشتهٔ نفس ار نه بندد مرغ جان را بال و پر میتوان سوی ریاض
قدسیان پرواز کرد. از واسطی منقولست که متوفی تو توام از [illegible] تا بصفت ملکیه آراسته
شوی سلمی گوید ستانندهٔ توام از تو تا از تو برهی بدرجهٔ قرب من برسی وَرَافِعُكَ
و بر آرندهٔ توام إِلَيَّ بسوی خود یعنی بمقر ملکه خود و این اضافت از روی تعظیم است چنانچه
إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي و آنکه حجاج را زوار الله و مجاوران کعبه را جیران الله گویند از بن قبیل
میتواند بود در معالم آورده که اهل تواریخ بر آنند که مریم سیزده ساله بود که بعیسی حامله
شد و عیسی بعد از هشت ماه در بیت لحم از زمین اردن و بقولی در اسم بیت المقدس است متولد
و یک روزه بود که سخن گفت و سی ساله بود که خدای بدو وحی فرستاد و سی و سه ساله بود که
او را با آسمان بردند و مریم بعد از و شش سال بزیست و در زاد المسیر گفته که مادرش مرده بود
که او را رفع کردند و قول اول اصح است و در اخبار آمده که چون عیسی را با آسمان بردند و بجای وی
یهود از دار آویخته شد بعد از نه شب مریم با زنی دیگر در پای دار آمده می گریستند

العالمین

العالمین عیسی را بزمین فرستاد تا با ما سخن گوید عیسی بیامد دید که مادر بر فراق وی
میگرید و مینالد بیت مرا کار از غم هجر تو زارست دلم رفتست و جان نزدیک کار است
اگر از سینه پرسی درد ناکست وگر از دیده گوئی اشکبار است و زن دیگر که عیسی او را از
مرضی کلی خلاصی داده بود با مریم در گریه اتفاق داشت عیسی پیش آمد و گفت ای [illegible]
خدای چرا میگریید و برای کی ناله میکنید آن آواز آشنا شنیدند نگاه کرد عیسی را بشناخت
بیت این تویی یا بخواب می بینم که بشب آفتاب می بینم گفت ای فرزند عزیز از برای تو
میگریم عیسی فرمود که شما دلتنگ مشوید که حق سبحانه مرا با آسمان برد و بمحل کرامت
و مقر سلامت فرود آورد و برای مجازات مکر ایشان شبه من بر این مصلوب افکند
و در مواهب آورده که حق تعالی عیسی را بعد از هفت شب که رفع کرده بود حکم فرمود که بزمین
فرو آید و در منزل مریم مجدلانی نزول نماید و مجدلانیه پیرزنی بود از [illegible] انطاکیه و این مریم
از آن دیه بود بحلیهٔ صلاح و عفت آراسته و در حجلهٔ خدمت و عبادت پرورش یافته
بیت پیرایه ز علم و زهد بسته در گوشهٔ انزوا نشسته اشراف بنی اسرائیل
بخواستگاری او رغبت می کردند و با هیچکس سر در نمی آورد مردمان این معنی را حمل بر ترفع
و تعظم می نمودند و حال آن بود که او استحاضه‌ای داشت بدین وضع سر خود را از خلق می
پوشید و در خلوات [illegible] میگریست چون خبر ظهور عیسی از افواه و السنه بوی رسید
و آوازهٔ صحت معلولان و شفای رنجوران که از دم و قدم عیسی وقوع یافته شایع گردید
شفا روی بعتبهٔ ملازمت وی آورد و چون بخدمت عیسی رسید از هیبت وی دهشت
یافته باز گشت و از عقب مسیح در آمد دست بر پشت وی نهاد حضرت عیسی فرمود که
[illegible] دست بر پشت من رسانید خدای از دار الشفای کرم خود او را صحت
کامل با و ارزانی دارد در دم استحاضهٔ مریم منقطع شد و طهارت ظاهر و باطن حاصل
کرده بمنزل خود باز گشت و چون خبر قتل عیسی بوی رسید شرار نار حسرت [illegible]
بپیش بر افروخت و صورت [illegible] منطبق ساختند تا این خبر شنید که
[illegible] بعد از هفت روز حق تعالی حکم کرد تا عیسی نزدیک وی آمد و در وقت هبوط
وی نوری عظیم بر حوالی و نواحی آن صومعه لامع شد بیت یک لمعه ز آفتاب جمالت ظهور
کرد پر نور گشت آن در و دیوار کاینات مریم دیدار عیسی دید [illegible] مبارک
[illegible] او را تسلی داده بطلب حواریان فرستاد و ایشان را [illegible] شرع و

وتمهيد قواعد دين وسنت تمام فرموده بآنجا كه اطراف عالم دوا نيد ساخت وجوهر جان تو را
لباس نور بپوشانيده واز هواي مطعم وآلودگي مشرب رهانيده بالا قبال وجناح نجاح
از زمين برداشت تا با ملائكه همراه نمود وبآشيانه خود باز رفت وبعث بپوست كه حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه عليه شب معراج او را در آسمان دوم ديد وبتحقيق در آخر
الزمان نزول خواهد فرمود ودجال بر دست او بقتل خواهد رسيد وشرع ابن واقفه دد
محل نزول او هو حيث فيا مر على الاطلاق ما مور است اهل تحقيق گويند او قوام يعني برا رند
از حضيض نعوت بشريه باوج تخلق باخلاق ربوبيه **ومطهرك** وپاك كننده ونجات دهنده
و رهاننده توم **من الذين كفروا** از قصد ومكر آنكسان كه بپوشيدند توحيد تو را وبرسالت
تو يا مطهر تو ام از لوث ارادت تو تا بكلي از ارادت خود بيرون آيي ونهايت
قربت آمدي كه مطهر قلب تو ام از مطالعه اشيا ود كننده سر تو از مطالعه ما سوي
در جميع اطوار وكويند پاك سازنده سر تو ام از تعلق بغير من كه تجرد مر از علايق
ترقي ممكن نباشد در درجات حقايق **وجاعل الذين اتبعوك** وكردانندهٔ آنكسان كه متابعت
تو كردند بعضي نصاري **فوق الذين كفروا** بالاي آنانكه كافر شدند بتو يعني يهود وابن قول
بر آن بود كه غلبه كردند نصاري بر يهود بحجت در اثبات رسالت عيسي يا غالب شدند
بر ايشان بشمشير بواسطهٔ معاونت قياصره از زمان عيسي تا وقت ظهور پيغمبر ما
عليه وعليهم الصلوة والسلام نصاري بر يهود غالب بودند وحالا نيز خوار ومذلت
ترسايان برابر جهودان نيست چه ايشان در ديار فرنگ تسلطي هست ودر ميان ايشان
سلاطين ودوشوكة باشند بخلاف يهود كه ايشان بر هيچ ديار مستولي نيستند بلكه در قوي
واقصا متفرق شده بذلت ومشقت ميگذرانند وگفته اند مراد از متابعان عيسي آنها
كه ايمان دارند بآنكه وي بندهٔ خدا ورسول او ست نه آنها كه ثالث ثلثه قايلند زيرا كه اين قول
دليل مخالفت عيسي است نه نشانه موافقت ومتابعت بي موافقت از مقوله محالات است
ودر تلخيص آورده كه كاف اتبعوك خطاب با پيغمبر ما است ومعني آن باشد كه اتباع تو كه بر
تحقيق دل در طريق تصديق شرف اتباع تو يافته اند وبحقيقت نه ايشان از آنكه در محبت
عيسي دعوي درست كرده برسالت وعبوديت واقرار نه آورده ومهر آينه اين جماعت يعني
امت تو غالب خواهند بود بر كافران هم بشمشير وهم ببرهان **الى يوم القيمة** تا روز رستخيز
ثم الي پس بسوي منست پس بر مجازات ومكافات من **مرجعكم** باز گشت شما ضمير عايد

بعيسى

بعيسى ومتابعان ومنكران او وتغليب كرده است مخاطب را بر غايب ومراد آنست كه
رجوع همهٔ شما وايشان بمن باشد **فاحكم** پس حكم كنم **بينكم** ميان شما را ستي **فيما كنتم** در آن
چيزي كه هستيد شما **فيه تختلفون** كه در آن خلاف ميكنيد مختلفان دو بر آنند يا نه قوم انكه
مؤمنان كه ميگويند الله يكيست وموسي وعيسي ومحمد صلعم وعلي جميع الانبيا فرستادگان
او بند بحق • دوم يهود كه موسي را رسول حق دانستند وعيسي ومحمد را عليهما الصلوة والسلام
منكر باشند • سيوم نسطوريان كه المسيح ابن الله گويند چهارم مار يعقوبيان كه معتقد
ايشان آنست كه ان الله هو المسيح ابن مريم پنجم ملكانيان كه مقاله ان الله ثالث
ثلثه منسوب بديشانست پس حق تعالي بخشيدن طوايف پنجگانه حكم وتفصيل آن
ميكند كه بيعز مايد **فاما الذين كفروا** پس اما آنكه كافر شدند يعني يهود وآن سه فرقهٔ نصاري
فاعذبهم پس عذاب كنم ايشان را **عذابا شديدا** عذابي سخت **في الدنيا** در دنيا بقتل وسبي وجزيه
وخواري وامثال آن **والآخرة** ودر آخرت بعقوبات گوناگون وخلود در آتش **وما لهم** ونيست مر ايشان را
من ناصرين از ياران ونصرت دهندگان كه خلاص كنند از عذاب بر ساعتي كه آن ستيق با ذكر
واما الذين آمنوا واما آنكسان كه گرويده اند بمحمد وموسي وعيسي صلوات الله عليهم بيقين ومعاونت
از ايمان **وعملوا الصالحات** وعملها صالح كرده اند در بيان عمل صالح سخن بسيار است وحقيقت
جمع بر آنست كه عمل صالح عملي را گويند كه بواسطه صلاح شده باشند يعني ميان بنده وخداي يا عملي كه در بندگي ما
باسلام آورده كه ابي كه بعد از ايمان بر وجه صلاح وصلاح اشكي دارند **فيوفيهم** پس تمام بدهد
خداي واكرم بندهٔ خواند بر سبيل تعظيمست يعني ما بدهيم ايشان را **اجورهم** مزدهاي ايشانرا
در دنيا بعلاء اعلام احترام ايشان ودر آخرت بدخول جنان وحصول رضوان بلكه بلقاء
منان كه مطلوب همهٔ قاصدان ومقصود جملهٔ طالبان جز آن نيست **بيت** از جناب
دوست دادم هر كسي اميدي دگر • عاشق بيچاره جز لقا دار اميد **والله** وخداي
لا يحب الظالمين دوست ندارد ظالمانرا كه من چنين پسند ستم وهم ما اژدها ظاهرست كه خود بيركند
صاحب بحر الحقايق ميفرمايد كه ارباب اشارت چنين فرموده اند كه چون عيسي روح كه مظهر انوار فيض
فتوحات است وحقيقت ان صفات او احساس كرد كه عبارت از پوشيدن اسرار تجلي است
باشد او را نكار رو بحق تعالي گفت من انصاري كيستند ياران من در تقويت دين خداي وتثبيت
سلوك در طريق حق قال الحواريون گفتند دوستان مر عالم اختصاص كه ولي صفات او بودند
نحن انصار الله ما معاونان هاديان وكوششيم در راه حق آمنا گرويده ايم بوحدانيت الهي وتبرا

کرده ایم از جمیع ما سوی الله سر تسلیم بر خط انقیاد نهاده و بهر چه قضا کرده اند روی طوعیه
رضا داده ربنا آمنا بما انزلت خدایا گرویده ایم بدانچه فرستادی از حکم واتبعنا الرسول و متابعت
نموده ایم او را که از نفحات الطاف و نفحات اعطاف برسالت بما فرستادی فاکتبنا مع الشاهدین
ما را داخل آن جمع دار که ناظر شواهد جمال و شاهد مشاهد انوار جلال تو اند اند آنجا که
کون و مکان عکس روی تو تجلی کرده ومکروا یعنی نفس اماره و صفات آن غدار و جنود
لشکر شیطان و معاونت هوا در هلاک عیسی روح مکرها انگیختند و حق سبحانه با آن مکر
ایشان این جا مقرر فرموده که بصفت قهاریت تجلی نموده اوصاف نفس را مقهور و مغلوب
ساخت والله خیر الماکرین و خدای قوی تر تدبیر کننده است در قلع و دفع هواء نفس
و قمع هواهاء او یا عیسی انی متوفیک ای روح پاک ترا سالم از لوث صفات نفسانیه و رافعک
الی و بسوی خود کشم بجذبات عنایت یا بیته چه بی این کشش بمرتبه قرب نتوان رسید
و بجهد کوشش از صفات بشریت نتوان رهید بیت گر کشش از سوی او نبود پدید
کوشش ما کجا خواهد رسید جذب حق بی شک بود باشد منصل جانب بالا نیاید هر ذکل
ومطهرک و پاک سازم ترا از اخلاق ذمیمه اهل کفر و نفاق و آنها را که متابع تو باشند و حقیقه
تفوق دهم بر منکران و معاندان ثم الی مرجعکم پس بسوی لطف و قهر منست بازگشت
شما ای دوستان بعضی را در بوستان جمال برسند وصال جای دهم و برخی را بزندان جلال
قید و حرمان بر پای دل نهم فاما الذین کفروا پس اما آنانکه پرده باطل بر روی حق فرو گذاشتند
و بی روی هوا و هوس را دست بازداشتند فاعذبهم عذابا شدیدا عذاب سخت کنم یعنی در دنیا
بحجاب غفلت محجوب ساخته بغیر خود مشغولی کردانم و در آخرت شان بدرد قطیعت
و داغ هجران سوخته اند والله ... سازیم واما الذین آمنوا واما آنانکه دیده دل بنور توحید
بینا شده حق بر باطل اختیار کرده اند و روی بسلوک طریق معرفت آورده اند فیوفیهم اجورهم ایشان را کم
در دنیا بشهود آثار انوار ذات و صفات در مظاهر کائنات و در عقبی بصعود بر منصات قرب
وصال و عروج بر معارج لقاء جمال والله لا یحب الظالمین و خدای دوست ندارد آنان را که
نقد عمر در طلب ما سوی صرف میکنند و از مقام توجه بخالق تنزل نموده روی بملازمت
مخلوق بیاورند و انجا بخلق و صنع شی است در ... چه ملتجی آستانه کرم الهی نشایند
بیت خیز و از هر در دیگر رو بتاب نیست جز از درگه حق فتح باب ذلک این قصه
عیسی و مریم و ذکریا و یحیی که از روی راستی نتلوه میخوانیم آنرا علیک بر تو من الآیات از علامات

نبوت و کلات و رسالت تست والذکر الحکیم و از یاد کرد بست مشتمل بر حکمتها یعنی لوح
محفوظ و گفته اند قرآن و برین تقدیر ذکر حکیم بمعنی فاعل باشد یعنی ... آن بوده که قرآن
حکمت یعنی کلام استفاده احکام از وکنند یا مانع است از فساد و آنچه موجب فساد فوائد
بوده یا حکیم بمعنی مفعول دارند یعنی ... محکمست یعنی ممنوع از نظر تخلل
... ذلک ... لا یاتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه بیت ... کلامیست که ... و ... هوا ...
... یا ...
عیسی و ذکر ... یهود ... نصاری ... اعتراض کرده گفتند ...
... ما ... صلی الله علیه وآله
وسلم ... عبد الله ... پیوسته
خدا و کلمه اینست ... عیسی ... غضب ... گفت ...
... پس ... حق ...
ان مثل عیسی ... عند الله نزدیک خدا ... حکم و علم
خدا ... کمثل آدم ... صفت ...
... واجب ... آدم ... پدر و مادر ...
... پدر ...
... مسلمانان ...
... جواب ... الحق ...
... عیسی ...
عیسی مثل آدم ... خارج از عادت
... تشبیه ...
... آدم و عیسی ...
... معبود ...
...
ترکیب ... محتاج باشد و محتاج ممکنست و ممکن

را واجب الوجود نتوان گفت یا چنانچه ابلیس را بسبب طعن بر آدم طوق لعن در گردن
افتاد یهود نیز بواسطه انکار عیسی ملعون آمد و مغبون سرمد گشتند یا چنانچه آدم
را از خاک پاک آفرید عیسی را از ریح طیبه خلق کرد یا بر آن منوال که نفخ روح آدم بخود اضافه
نمود که ونفخت فیه من روحی نفخ روح عیسی را نیز بخود مضاف ساخت فنفخنا فیه من
روحنا یا چنانچه آدم را بآسمان برد عیسی را نیز بر بام فلک بر آورد یا چنانچه آدم را بعد از صعود
جهت عمارت عالم بزمین فرستاد عیسی را هم بعد از عروج برای تقویت شریعت خاتم
بخطه خاک فرود آورد یا بدان وجه که آدم بتعلیم ربانی اختصاص داشت وعلم آدم الاسماء
عیسی نیز بتلقین حق مخصوص شد که ویعلمه الکتاب والحکمة یا آنکه چون آدم زلت کرد
عطسه زد و ملهم شد بگفتن الحمد لله عیسی نیز که متولد شد و بسقوط [illegible] ملقن
گشت بکلمات انی عبد الله یا چنانچه آدم شربت تلخ اجل را چشید عیسی نیز از این جام جرعه
خواهد چشید امام قشیری گوید تخصیص کرد هر دو را به تطهیر روح ایشان از مرور
بر ممر اصلاب و بتحقیق وجه مماثلت ظهور هر دو نسبت بقدرت بی وجه خرق عادت
پس بیان اینجا داد می‌کند خلقه بیافرید خدای قالب آدم را یا تقدیر و تسویه او کرد من تراب
از خاک و حکمت در آفریدن او از خاک آنکه خاک در مقام تذلل است آدم از وی آفرید
تا متواضع باشد و شیخ سعدی در این معنی فرموده بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک حریص و جهان سوز و سرکش مباش ز خاک آفریدت چو آتش
مباش دیگر آنکه چون او بجای خلیفه خاک نامزد شده بود که انی جاعل فی الارض خلیفة
لایق آن بود که از خاک باشد تا طبع او با زمین آرام پذیر بود یا در این قضیه اظهار قدرت است که
شیاطین را از آتش که روشن‌ترین عناصر است آفرید و بظلمت ضلالت و غوایت مبتلا ساخته
و آدم را از خاک تیره که کثیف‌ترین اجسام است در وجود آورده و نور هدایت و ولایت عطا کرد
ثم قال له پس گفت خدای بعد از تقدیر قالب آدم مر او را که مقدور ما که بحکم من کن بباش یعنی
جوح فیکون پس موجود آید و مستقبل است بمعنی ماضی و فایده این آن استحضار حالت
عجیب و در این کلام تنبیه میکند مر سامعان را که از قصه عیسی متعجب مشوید که همچنانچه
خاک را گفتیم آدم باش بی پدر و مادر گفتیم عیسی باش قدرت کامله سبب بی را در آفریدن فرزند
به پدر و مادر که اسبابند چه حاجت بیت قادری کو بیافرید سبب بی سبب آفریدنش
چه عجب و نزد بعضی از علما آنست که معنی آدم اینجا تمام شد که خلقه من تراب ضمیر له

علیهاست بعیسی یعنی خدای او را گفت بباش پس ببود و موید این قول است آنکه در بعضی از
سور انجیل آمده که ای عیسی از مخزن الارواح که تحت عرش مجید است بادی پاک را که
هرگز از مهب عزت قدم بیرون ننهاده بود و حکم کرده تا بوزید و جبرئیل آن را فرو گرفته
در جیب مریم علیها السلام دمید و بجوی آن ریح طیبه از سر تن مادرت بچشمهای [illegible]
نظر تجمیع بر تو افکندم و گفتم کن پس تو موجود شدی و در مشیمه مریم متکلم
گشتی بکلمه لا اله الا الله عیسی روح الله و گفته اند کن فیکون در این آیه اشارت بنفخ روح
است و تنبیه بر آنکه روح از عالم امر است غیر مسبوق بماده و مدت و آدم و عیسی
شریک اند در این که روح ایشان مبدعست از عالم امر و محدث و مادت مسبوق نیست [illegible]
در قصه تولد عیسی بی پدر سخنان بسیار گفته و از ایراد معنی جان [illegible] در کشف الاسرار
آورده که [illegible] که خلق کرد آدم را از خاک قادر است بر آفریدن عیسی از رحم مریم
خود بی مشارکت اقرب است چه تولد حیوان از آدمی که در رحم او مجتمع باشد بامکان نزدیکتر
از آنکه تولید کند از خاک بر زمین [illegible] که حق سبحانه قادر علی الاطلاق باید دانست
در خلق انسان بدان معنی که اگر خواهد انسان بی ابوین بوجود آرد چون آدم یا با بوین چون
کرداند چون اغلب اولاد آدم یا از مذکر بی مونث پدید آرد چون حوا یا از مونث بی مذکر
ظاهر کرداند چون عیسی کس را بر فعل او اعتراض نرسد و چون و چرا در قضای
او مدخل نباشد. بیت: چرا زمن مکن که سر قضا بیک مشکلست / کس راز کنه آن دخل
آگهی نداده اند / انجا که کارخانه صنع مشیت است / چون و چرا [illegible]
نداده اند. فقیه ابو اللیث در تفسیر خود آورده که [illegible]
مریم [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عیسی از نفخ جبرئیل مخلوق شد و گویند [illegible] مرکب باشد
از ملک و انس و [illegible] وقت که حق سبحانه ذریات را برای
میثاق از ظهر آدم فرو گرفت [illegible] مخلوق خواستند بعضی در
اصلاب آبا نهاد و بعضی را در ارحام امهات قرار داد [illegible]
[illegible] متکون کردند [illegible] ربانی [illegible]
آن [illegible] وجود عیسی بود [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] نفخ جبرئیل [illegible] شهوت [illegible]

از صلب مرد برحم فرود و بی اجتماع ما بین مرد رحم فرزند موجود نگردد پس نفخ روح القدس
شهوت مریم هیجان یافت و قوت ذات آب از صلب او برحم او آمده و هر دو آب با هم مختلط شده
عیسی از آن مخلوق شد و در تفسیر کبیر مذکور است که متکلمان و حکمای اسلامی را بر امکان
این صورت که فرزند بی نطفه پدر در رحم مادر موجود گردد براهین هست متکلمان گویند
که ترکیب و تألف اجسام بر وجهی که آن استعداد حیات و نطق باشد ممکن است و ما اثبات
کرده ایم که حق تعالی قادر است بر همه ممکنات پس بر ایجاد چنین جسمی بی نطفه پدر قادر
باشد و وجود مخبر صادق یعنی پیغمبر بر وقوع این و امثال این یعنی حصول ابو البشر و آلد
و داده اعتراف بدین واجب است اما حکما گفته اند که امتزاج عناصر بر هر وجه که فرض کنند در حیز
امکان هست و از جمله صنوف و صنات یکی مزاج انسانیست و هرگاه که چنین مزاج انسانی حاصل
کرده لابد است از تعلق نفس ناطقه بدو پس حدوث انسان بی پدر و مادر متصور است
و تولد بسیاری از حیوانات بی پدر و مادر مشاهده می رود چون حصول فار از موش
و حدوث حیات از شعر متعفن و تولد بسیاری عقارب از بادروج و مانند این
پس هرگاه که وجود حیوانات بی تولد از غیر رحم و از غیر منی ممکن است پس حصول او در رحم
از منی با امکان نزدیکتر باشد و چون تخیلات ذهنیه بر انگیزانند امور طبیعیه را
چنانچه مثلا تصور حصول منافی موجب حدوث کیفیت غضبیت و آن سبب انفعالات
عظیمه در بدن پس چرا نشاید که تخیل صورت جبرئیل علیه السلام کافی باشد در تعلق
ولد او در رحم مریم و یکی از عظما در تفسیر خود آورده است که میان مرد و طبیبی
در همین قضیه مباحثه میرفت در اثناء آنکه این قضیه را بطریق عمل اثبات میکرد
تنها گفت من معتقد هم از پس سینا پرس جواب داد که ابن سینا این صورت
را منکر نیست چه در کتاب شفا ثابت کرده است وقوع انسان تولدی خاصه در وقت
انقطاع نسل و اطبا چگونه انکار این معنی توانند کرد و حال آنکه با اصول ایشان این صورت
ممکن است با امکان اکثری زیرا که بمذهب بقراط در منی هم قوت عاقده که بمنزله پدر است
باشد و هم قوت منعقده که بمنزله شیر بود موجود است و حرکت منی مرد در وقت تخیل
امری امکان قریب دارد و استقرار آن نیز در رحم از عجائب نیست و چون منی که مشتمل باشد
بر قوتین عاقده و منعقده در رحم مستقر شود تصرف قوت مغیره و مصوره که بفرمان
الهی بدان موکلند از امور محققه است پس تولد فرزند بی پدر مستبعد نباشد که ابن سینا

انثی کرده

انثی کرده از قول ثالث تبرا نمود و بگفتار «انما الله اله واحد» اقرار آورد و اگر گویند که حصول
ولد از مجرد نطفه مرأه امکان ندارد زیرا که حرارت تامه که شایسته تولید باشد
در او نیست جواب گفته اند که چرا نشاید که حق سبحانه در وقتی که روح الامین بر مریم ظاهر
شد چنین حرارتی که صلاحیت تولید داشته باشد بحکم «اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه» در نطفه
مریم افاضه کرده باشد و باید دانست که اطبا استثنا در ذکورت و انوثت ولد بر قوت حرارت
و برودت کرده اند تا حدی که گفته اند اگر منی رجل از جهت یمین منفصل شده در بطن ایمن
از رحم مستقر گردد ولد مردی باشد در کمال رجولیت و بر عکس آن فرزند زنی باشد در کمال
انوثت و مراتب اختلاف چنین بین بین بود و بلوغ مزاج مریم بحدی از حرارت که مناسب
مزاج مردان باشد مستبعد نیست پس حصول منی مشتمل بر حرارت تامه در بدن
او ممکن باشد و در جواب آنکه گویند منی رجل اینجا بر جه نیست پس وقتی منعقد شود
حصول ولد ممکن نیست این گفته اند که آنجا معلوم شد که بدیهه منحصر نیست در منی
مرد و منی زن را در بدن مدخل نیست و هیچکس بر عدم آن دلیل نگفته است
بلکه در وجدان سخن میتوان گفت چه نفس یک از زوجین را قوت تولید مثل
هست غایة ما فی الباب که آن قوة در نفس رجل بیشتر است پس اگر مزاج زن قوی
تمیل مرد افتد و خصوصا مرأه که مرآت تجلی الهی باشد و موصوف بصفات ربانی
هرگاه که اراده چنین صورتی فرماید بدن او هم از قصد و همت و تاثیر بدید
و آنچه مطلوبست بخوبترین وجهی روی نماید چه همم عالیه را اثرها کلیست
دل صافی چو همت برگمارد ز شاخ خشک برگ تر برآرد و در حقایق المتأخرین
آورده که منی رجل حاصلست از منی مرأه و در او قوت عاقده بیشتر است و در منی زن قوت
منعقده و هرگاه که هر دو منی جمع شود منعقد و اتفاقا دست داد بنا بر وجود این
مقدمه معلوم شد باید دانست که هرگاه زنی را مزاج ذکوری قوی افتد چنانچه در
بعضی نسوان مشاهده می رود و منی که در کلیه یمنی او متولد شود بجهت مجاورت
کبد و جزئیکه صحیح و قوی الحرارة باشد که هر خواهد بود مشابه منی رجال و آنچه در جانب
ایسر تولد کند ضعیف الحرارة باشد و مشابه منی نسا و چون مرأه بدین صفت محتلم شود
باستیلای صورت ذکوری بخیال او در نوم یا یقظه بسبب اتصال روح او بروح قدس
یا ملکی دیگر و صورت مخیله در لوح حس مشترکه منطبع شود که «فتمثل لها بشرا»

سوگ‌ها هر آینه در آن وقت منی از کلیتین متوجه رحم شوند آنچه از جانب راست رحم
ریزد قوت منعقد او ترش باشد و آنچه از طرف چپ آید قوت انعقاد او اکمل بود پس اجتماع منیین
عقد انعقاد که موجب تکون جنین است وجود گیرد و صورت بنماید و درین باب سخنان است
و عیسی را مخلوق دانند از ماء محقق و ماء متوهم و شرح این کلام در آیتی چند از سوره مریم که مشتمل
بر قصه نفخ و ولادت است الحق می‌نماید والیٰ والتوفیق من الله فهو نعم المولی الحق این خبر که
از عیسی گفته شد درست و راست و بی خلاف است و یقین من ربک از نزد پروردگار تو
فلا تکن پس مباش من الممترین از شکارندگان مراد تهییج است بر زیادتی یقین بر قوت
امتنان خود ثابت باش و واضح است که اگرچه ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است صلعم
اما مقصود خطاب عموم امت‌اند یعنی شما که امت محمدیه باشید از آن جماعت که شک داشته
مثل عیسی مثل آدم است و در کان می‌معتقد همچون ترسایان که در تیه ظن و تخمین گرفتار شده
بدین تمثیل ... را امتناهی نکردند حق را سرار و یقین حرفی بخوانند . پس اگر کافران
مجوس مانند همچون نصاری منحلیه بطریق قیاس واقع شد و ولادت در طبایع ایشان الحرف
طبیعی و جمادی در طینت ایشان سرشت ولادی بلکه این نکته دقیق نرسیدند نظر ایشان ادراک
بر قیاس زینت شد و خاطر قاصر ایشان این وجه معقول را قبول نکرد فرمان رسید که با ایشان
مجادله نرم کنید باید کرد و ایشان را به آیات معجزه ملاعنه می‌باید خواند کما قال تعالی فمن حاجک
پس هر که خصومت کند با تو از جماعت ترسایان و حجت آرد فیه در باب عیسی یا در آن چیزی که حق است
از پروردگار تو من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو آمد از خدای تعالی تو من العلم از دانستن عیسی که بنده خدا
اوست یا از دلایل عقلیه که مذکور شد که از بینات که موجب حجت است فقل تعالوا پس بگو ایشان را
که بیایید از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران ما و پسران شما را و نساءنا و نساءکم
زنان ما و زنان شما را و انفسنا و انفسکم و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثم نبتهل پس جهد
کنیم در تضرع و دعا و طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل پس بکنیم لعنت الله لعنت خدا را علی الکاذبین
بر دروغ گویان یعنی گوییم که نفرین بر اهل کذب باد چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلوات الله
علیه و فد نجران را طلبید و آن روز نیست و یکم بود از ماه ذی الحجه و سادات ایشان را گفت ای اهل
عناد هر چند چشم مواد شبهات شما بکوشیدم در مسائل عقدی باقی ماند و دود در هوای مجادله
و مجادله باد هوس بی‌نماید اکنون بیایید تا به مباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل
ممتاز گردد نصاری بدایت امکال بدان راضی شدند و بجهت تمهید قاعده قضیه زمانی و مکانی

مقرر ساخته و بعد از آنکه بخلوت با اعتزال و صلاح خویش مشاورت نمودند عاقبت گفت در عاقبت
این کار تأملی بسزا نماید و خود را بفریب و وسوسه شیطانی و غرور دمدمه نفسانی بازی مکنید
شما یقین دانید که محمد صلوات الله علیه پیغمبر بحق است و آنچه در حقیقت حال عیسی بیان میکند
راست میگوید و هیچ قومی با پیغمبری مباهله نکردند الا که در قهر هلاک مستاصل گشتند
شد پس آن جماعت از مباهله پشیمان شدن صلاح کار خود مصالحه دیدند و در روز میعاد حضرت
سید عباد صلوات الرحمن علیه حسین را بر داشته و دست حسن بدست مبارک گرفت و فاطمه زهرا
از عقب و علی مرتضی بعد از و روان شدند و خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین گویید از آن جانب چون اسقف حضرت رسالت صلوات الله علیه با اهل بیت
بیرون آمد دید گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من روی هایی
میبینم که اگر از خدای تعالی بخواهند که کوه‌ها را از مواضع آن زایل کند هر آینه زایل گردد و اگر
طرح مباهله افکنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس رو بحضرت رسالت صلوات الله
آمدند و عرض رسانیدند که ما مصلحت خود در آن دیدیم که ترک مباهله نموده و تو بر دین خود
مستقیم باش و ما بر کیش خود ثابت قدم و بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که اگر از مباهله ابا میکنید پس اسلام آرید تا شما را باشد آنچه ما راست و بر شما بود آنچه
بر ماست ایشان از قبول دین اسلام ابا کردند و دیگر باره خواجه کاینات علیه افضل الصلوات
فرمود که چون هر یک قبول در دین اسلام نمی‌نمایید پس جنگ را آماده شوید گفتند که ما را طاقت محاربه عرب نباشد
ولیکن ما مصالحه میکنیم بر آنکه هر سال دو هزار حله به ما فرستیم و سی زره و سی اسب تسلیم مسلمانان نماییم بر این موجب صلح نامه نوشتند و بسوی نجران
باز گشتند و حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که بدان خدایی که جان من در قبضه قدرت او
است که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کردی بصورت بوزینگان و خوک
و آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا مرغان بر سر درختان نیز مستاصل و هلاک شدندی ای عزیز بدانکه
انبیا را درین عالم تاثیری عظیم است و سبب آن اتصال نفوس ایشان میتواند بود بروح
القدس که بفرمان باری تعالی مؤثر است در عالم عنصری و انفعال عالم عنصری از و مجهول الفعال
ابدانست از دواعی جهات وارده بر ایشان مثل حزن و سرور و غضب و خوف و نحو آن
و قس حدوث آن بلا در حق و غیره و مانند این و انفعال نفوس بشر بعد از وی جون انفعال حواس
و قوای ماست از ادراک ما پس چون نفسی قدسی که تحمل آن ندارد و بیخود متصل شود بروح القدس

تا نیل آن نفس از حیثیت توجه اتصال بصیرت چون تا ثیر دو چندین باشد و در اجرام عناصر و
نفوس بشری هر نوع تصرفی که خواهد تواند کرد و از این بود که نفوس نصاری قبل از مباهله
از نفس مقدس حضرت رسالت صلوات الله علیه منفعل شدند و خوف بر ایشان طاری گشته
بطلب موادعه و قبول جزیه میل نمودند و اگر مباهله کردندی از شامت مخالفت بحق بر عقد فی
و تمامتر عقوبتی در ماندندی بیت که کرده با تو بیک جو مخالفت کند از دل ز ماند خرمن عمرش چو کاه
ره بر باد • محققان گفته اند این صورت دلیل نبوت حضرت خاتم است صلی الله علیه و آله و سلم چه
اگر به صدق مقال خود و کذب معاندان اعتمادی تمام و وثوقی کامل نداشتی عزیز اهل و اولاد که بنحو
با آنکه مباهله مخصوص وی و مکذبان وی بود در معرض ملاعنه نیاوردی پس ضم ابنا و
نسا با نفس خود آگر دست دوستی نقد آنحضرت با حال حیرت وصلت کنان آورد که تقدیم
ذکر ابنا و نسا بر نفس تنبیه است بر قرب منزلت ایشان و دلیلی واضح است بر تفضیل اصحاب
کسا و از عایشه صدیقه رض منقولست که روز مباهله سید عالم بیرون آمد و بروی ازاری
بود از شعر اسود بافته بشکل گلیم پس حسن و حسین و فاطمه و علی را در زیر آن گلیم
در آورد و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا • و در
کشف الاسرار آورده که آن ساعت که رسول الله صلوات الله علیه بصحرا بیرون آمد و ایشان را
تن در پناه خود گرفته گلیم بر ایشان پوشید و گفت اللهم ان هولاء اهل بیتی فهلل جبرئیل فرود
آمد و گفت ای سید عالم من اهلکم چه باشد اگر مرا بپذیری و بشمار اهل بیت خود در آری رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا جبرئیل و انت منا آنگه جبرئیل باز گشت و در آسمانها بدین مباهات
فخر میکرد و ناز می نمود و میگفت کیست چون من که در آسمان طاوس فرشتگانم و در زمین
از اهل بیت خاتم پیغمبران و اینجا گفته اند شعر ان العباء بجمع لهم فضلهم • •
بنی البرایا و روح القدس سادسهم • ای در دو جهان تو ایمن در تصحیح نسبت قرب رسول
رب العالمین میگویند که در میان ملائکه مباهی و مفتخر هستند کسبت متابعت فی
روی سنت آنحضرت و داخل بودن در دایره امت اجابت ثابت تر بدرجه شرف و عزت خورشید
و بدان مباهات کن بر سایر ایشان که جا کرد آن سرور با ز ایشان هفت کشور بیت هزار
منصب شاهی بچشم در نیارم • اگر مرا بگدای در خود شمری • در تاج و تخت سلاطین
نظر فرو بندم • اگر بچشم عنایت بسوی من نگری • ان هذا بدین سبب اینها از قصه آدم
و عیسی و دعوت بمباهله و غیر آن که وحی کرده شد بتو لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست

و درست

و درست قصص در لغت خبریست مشتمل بر معانی فتنا بعد و بحرف منتشر که کلامی با شان
مشتمل بر آنچه راه نماید بنده را بسوی دین و ارشاد کند بطریق حق و امر فرماید بطلب
نجات و ما من اله و نیست هیچ خدای سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق معبودیت
او را ثابتست رد قول نصاری میکند در تثلیث ایشان و ان الله و بتحقیق خداوند تعالی هو العزیز
الحکیم • اوست غالب و قوی و محکم کار علما گفته اند که در این آیه مبالغات و تاکیدات در اثبات
توحید و نفی شرک بسیار است چون زیادت من برای افادت معنی استغراق و تاکید نفی
بدخول آن و الا و اسم الله و توسیط هو برای فصل و ادخال لام و تعریف عزیز و حکیم
و آنکه عزت بمعنی غلبه و قهر مخصوص بالله است و غیری را در آن نصیبی نیست و قهر او نیز
از روی حکمتست پس جز شرکه ابو رطه قهر در نیفکند و موحد را از سطوت قهاریه
ایمن دارد ای وای بر آنکسی که مقهور تو شد ای درویش خدای عزیز است هو العزیز
کلام وی هم عزیز است و انه لکتاب عزیز رسول وی هم عزیز است لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز و زبان لطف از این باشارت باشارت میگوید بنده مومن که تا هم عزیز است
اما مرتبت که رسول عزیز است شفیع اجرام نشست که من عزیز بخشم آفرینند و عزیز کننده
انعام و لله العزة و لرسوله و للمومنین پس عزت سلطان نبوت بر نمایان نقصانی بود هیچ
در عزت رسول من از دم تعلقت کافرا تخلل ظاهر گشت در عزت کتاب من از طعن نادیده
تقصانی نیفتاد • در عزت تو بنده از وسوسه شیطانی و هلاجس نفسانی هیچ تغیر وی نخواهد
بود بیت آنکه منش عزیز کی دانیم • کس شوانه که خلق سازد هر کو ارباب تحقیق
گفته اند که جواب شبهات نصاری در اسم عزیز و حکیم مندرج است چه ایشان را اقصا
کلمه که دلالت الوهیت عیسی بود و چیز بود یکی قدرت و دوم علم میگفتند عیسی قادر بود
بر احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص اسم عزیز بدان اشارت میکوید که این مقدار از
قدرت کافی نیست در الوهیت بلکه لابد است از آنکه خدا با عزت باشد تا غالب بود
و بر تقدیر آنکه کسی او را دفع و منع نتواند کرد و عیسی را این صفت نبود بلکه پیوسته
از یهود فراری بود و از خوف ایشان در یکموضع اقامت نمی فرمود دیگر میگفتند
عیسی دانا بود و از غیب خبر دادی اسم حکیم بیان میفرماید که این قدر دانش
در ربوبیت کفایت نکند بلکه خدا را حکمت باید تا هرچه کند بدان نیکو کند علم و جمیع معلومات
را احاطه نماید و عیسی جز بر مطعومات و مدخرات اخبار نمیکرد پس عیسی خدا نتواند بود
زیرا که قادر غالب و عالم حکیم نبود فان تولوا پس اگر برگردند نصاری و پشت بگردانند

از مباهله باعراض کشتند از اقرار بوحدانیت و تنزیه حضرت احدیت از صاحبه و ولد فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست بِالْمُفْسِدِينَ بمفسدان تباه کاران و مطلع بر اغراض
فاسد ایشان یا قادرست بر عقوبت و مجازات مفسدان و وضع مظهر بجای مضمر
تنبیه است بر آنکه حقیقة فساد اعراض است از طریق توحید بیت هر که برین
ره نرفت ناگاه بجائی نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید بعد از دعوت
بمباهله و ابا نصاری و قبول جزیه چون حق سبحانه حرص و شغف حضرت رسالت
را صلوات الله علیه بر ایمان ایشان میدانست امر کرد او را باداء سخنی بر نهجی که
عقول سلیمه و طباع مستقیمه گواهی دهند بر آنکه این کلامیست صادر از محض
انصاف و مشتمل بر ترک جدال و اعتساف پس فرمود که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب
با ترسایانست و سیاق کلام نیز این اقتضا میکند و بقول قتاده یهود مدینه نیز در
خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیایید إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخنی راست
یا انصاف بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند در
تفسیر عابدی گوید این آیت بجواب آن یهود نازل شد که گفتند یا محمد تو میخواهی که ترا خدای
گیریم چنانچه ترسایان عیسی را و بجواب آن نصاری که طعن میکردند که ای محمد تو را داده ای و دا
کما در حق تو گوییم که یهود در بارهٔ عزیر گفتند خدای تعالی فرمود که بگو مرا این دو امر نیست بلکه
شما را میخوانیم بکلمهٔ عدل که مخالف هیچ کتاب منزل و مناقض سخن هیچ پیغمبر مرسل نیست ای
عزیز کلمه را حقیقتیست و مجازی حقیقتش لفظی باشد دال بر معنی مفرد بوضع و مجاز
کلامیست که بعضی از آن ببعضی متصل بود خواه طویل و خواه قصیر و اینجا کلمه سخنی
أَلَّا نَعْبُدَ آنکه نپرستیم ما همه إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که سزای پرستش است نه غیر او
و بتوحید در عبادت مخلص و غیر که ایشان را استحقاق عبودیت نبود وَلَا نُشْرِكَ دوم
آنکه شریک نیاریم و شریک نسازیم بِهِ بخدای شَيْئًا چیزی را شرک نصاری ظاهرست که قائل
باقانیم ثلثه بودند اب و ابن و روح القدس و بعضی ایشان را گفت که اقنوم کلمه متدرع شد بناسوت
مسیح و اقنوم روح القدس بناسوت مریم و اگر این دو اقنوم در ذات خود مستقل نبودندی
مفارقت ایشان از ذات اب و تدرع بناسوت مریم و عیسی متصور نبودی پس ذوات ثلثه ثابت
باشد و این سخن از ایشان بغیر شرک نیست و بر شرک بودن پرستش عزیر استدلال میتوان نمود
وَلَا يَتَّخِذَ و سیوم آنکه فرا نگیرد بَعْضُنَا بعضی از ما بَعْضًا بعضی دیگر را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ
جز خدای اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و اعتقاد چنان داشتند

که هر که را در ریاضات و مجاهدات نفسی بکمال رسد از خلق لاهوتیه در ذات او ظاهر گردد همچون
عیسی که احیاء موتی و سایر معجزات قادر شد و در نسخهٔ [illegible] درب بر ایشان [illegible] میکرد
[illegible] بتحقیق [illegible] اتخاذ ارباب از یهود [illegible]
[illegible] بود در تحلیل و تحریم و گفته‌اند اتخاذ ارباب از نصاری بتخصیص بود که
[illegible] اتَّخَذُوا
أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ اگر گویند که از این سه چیز که مضمون کلمه است
ثالث در ثانی مندرجست [illegible] اتخذوا [illegible] شرکست و شرک بما
پرستش غیر حق پس هر سه یکی باشد و فائدهٔ ایراد بتعبیر سه صورت چه تواند بود
جواب گفته‌اند که این سه چیز مشترکند در [illegible] و مختلف در وجوه [illegible]
آنست که نهی کرد از تصور آنکه غیر خدای مستحق عبادت باشد باستقلال و [illegible]
و [illegible] بواسطه و وجه اختلاف آنکه اول نهی است از عبودیت غیر خدا باستقلال و [illegible]
بعبادت خدا و دوم نهی است از آنکه غیر او شریک نهند در الوهیت بآنکه غیر حق را خالق
دانند و عبودیت بآنکه دیگری را در پرستش شریک سازند و سیوم نهی است از وسایط مختار
بآنکه کلمه سوا تحقیق توحیدست قُلْ لَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ تعلیم طریق تحقیق یعنی در وقت
عبادت بآنکه ماسوی معبود مخلوق و نماز [illegible] وَأَنْ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا اشارتست
بآنکه همچنانکه غیر او معبود تو نیست باید که ماسوی او مقصود تو نباشد که مشهود تو نیز
وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا نشیه است بر آنکه نفس اماره و هوا [illegible] و از زمان
[illegible] أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ تنبیهست که هوا را بندگی خدا جمع نشود چه کسی که مراد
[illegible] نشد [illegible] که بر نسبت [illegible] آن [illegible] شکل بنده
حق توانی بیت چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی که تو در بند هر چیزی که
هستی بندهٔ آنی امام قشیری گوید که اشارت از لا نعبد الا الله ایستادن بر وفق امر تا ظاهر شود
که ایشان را سوی غیر خدا [illegible] و شکوی ایشان بیکار گشته منقطع گردد و سر خود
از تصور آنکه ماسوی الله را قدرتی بود در آن محو و اثبات هست پاک سازد از لطیفه
أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلُ که لبید از نام غیر حق صدقه کلمات عربیت بیرون هند
شود [illegible] بود که در هیچ امری از امور بغیر خدا ننگرد قال تعالی بنیاه [illegible] از آن قوم باشی
که اتخاذ ارباب میکنند چه حاجت مخلوق بر دن از خالق شکایه کردنست بیت

حاجت از خالق طلب کن مقت خلقان مکش • دو مجلد آمرد را زخالق شکایت
کرد و فرست • فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند اهل کتاب از چنین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا
پس بگویید شما ای محمد و ای جماعت مومنان مر ایشان را گواه باشید یا اعتراف
کنید بانکه شما گذرید و میگوید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ • بانکه ماکه متابعان پیغمبر آخر الزمانیم
راست گویان و مسلمانانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ این خطاب بقول عموم مفسران با یهود
و نصاری است که ایشان در بارهٔ ابرهیم صلوات الرحمن علیه خصومت کردند
مدعای یهود آن که ابرهیم از ما است و بر دین ما و بما سزاوارتر و نصاری نیز
همین دعوی میکردند رب العالمین دعوی هر دو طایفه را باطل کرد و فرمود لِمَ تُحَاجُّونَ
چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید و حجت میآرید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابرهیم و او را
یهودی و نصرانی نام مینهید وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ و حال آنکه فرو فرستاده نشد توریة که
یهود بر شریعت و عمل میکنند وَالْإِنْجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند إِلَّا
مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابرهیم هزار سال آورده که ابرهیم پیش از موسی بود بهزار سال و پیش
از عیسی بدو هزار سال و چون وی بدین دو پیغمبر و امم ایشان مقدم بوده باشد نسبت یهودیه
و نصرانیه بوی از قبیل محالات است أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید که سخن شما محال است و دعوی
شما باطل و حجت شما ناتمام و اگر کسی سوال کند از مسلمانان که شما میگویید ابرهیم بر دین
اسلام بود و دین اسلام بعد از و بمدتی دور و دراز ظاهر شد دلیل الزام میان شما و اهل
کتاب مشترک است جواب از گفته اند که قرآن خبر داده است که ابرهیم حنیف مسلم بوده
و در توریة و انجیل نیست که او یهودی و نصرانی بود پس فرق ظاهر شد میان آنکه گو
مسلم است و ایشان گویند یهود و ترسا است و شمه این سخن عن قریب خواهد آمد
هَا أَنْتُمْ بیدار باشید و گوش دارید شما هَؤُلَاءِ ای آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت
آوردید فِيمَا لَكُمْ در آن چیزی که مر شما را بِهِ با آن چیز عِلْمٌ دانشی هست یعنی نعت محمد
صلی الله علیه و سلم که در توریة و انجیل خوانده اید یا گفتند شریعت هر دو کتاب نا مخالف
شریعت قرآنست هر چند که در محاجه خود بر باطلید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا احتجاج میکنید
فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آن چیزی که نیست شما را بِهِ با آن چیز عِلْمٌ دانشی یعنی قصه ابرهیم که در کتب
شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی و میگویید شریعت ابرهیم مخالف شریعت محمد
صلوات الله علیه وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابرهیم بر دین شما نبود وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

وشما نمیدانید

وشما نمیدانید بکیفیت حال او و آن بر من تحقیق است که من مینگویم مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ
نبود ابرهیم يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا وَلَٰكِنْ كَانَ و لیکن بود حَنِيفًا مایل
و موحد و مایل از عقاید بد مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده نزد بعضی آنست که مقصود
از مسلم آن نیست که ابرهیم بر ملت اسلام بوده باشد بلکه مطیع و مستسلم حق بوده
چه پیغمبران که بر ملت اسلام بوده و ما پیروهان ملت اوییم که قال مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ •
در تفسیر کبیر آورده که اگر کسی پرسد که آنکه میگویند ابرهیم بر دین اسلام بوده است
موافقت در اصول باد در فروع اگر در اصول فرض کنیم این مخصص بدین اسلام نیست
بلکه بر این تقدیر توان گفت که ابرهیم بر دین یهود بود یا بر دین نصاری چه انبیا در اصول
مخالف یکدیگر نیستند و اگر فروع مراد است پس لازم آید که حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم صاحب شریعت نباشد بلکه مقر بود بشریعت دیگری و بالضرورة
معلوم است که تعبد بقرآن در زمان ابرهیم نبوده مثلا تلاوت قرآن در نماز که شریعة
محمد است از ابرهیم نبود جواب گوییم که مراد ما موافقت در اصول دین و یهود و
نصاری دعوی موافقت در اصول دین ابرهیم نمیتوانند کرد زیرا که ابرهیم قایل به
تثلیث نبوده چون ترسایان و مذهب تشبیه نداشته چون جهودان بلکه حنیف
بوده چنانچه مسلمانان هستند و میشاید که گوییم مراد موافقت در فروع دین
و آن فروع که دین ابرهیم داشت در زمان موسی منسوخ شد و عیسی و محمد دیگر او را
بشرع موسی منسوخ کردانید و ما از فروعات شریعت موسی و عیسی بشرع محمد صلوات
الله علیه صاحبه دم نسخ پذیرفت و فروع این دین موافق فروع دین ابرهیم واقع شد
و مخالفت موانع چون تعبد بقرآن و امثال آن در حصول موافقت قادح نیست وَمَا كَانَ
و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرکا آنکه این تعریض بیهود و نصاری است که مشرک شده اند
باعتقاد الهیه عزیر و عیسی پس با وجود شرک کفر مخالفت با ابرهیم چگونه دعوی
موافقت او میتوانند کرد در حقایق صادقه مذکور است که ابرهیم مایل نبود به تشبیه
که یهود را از ترقی مانع کرده اند و نه بتنزیه روح که نصاری با آن مقید شده اند بلکه
مایل بود بسوی راستی استقامت داشت بر طریقه توحید و گفته اند تشبیه یهود و
تنزیه نصاری میل کردند و در مقام جمع بین التشبیه والتنزیه که صراط مستقیم
است ثابت قدم بود چنانچه شیخ اکبر فرموده ع وان قلت بالامرین کنت مسددا

ای عزیز ابراهیم نه مجنون مناهج توحید و مسالک تفرید بوده و دون خدای بتها پرستیدی کفت
دوستی او بوجهه اخبار کرده فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّیْ اِلَّا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ لاجرم چون یهود و نصاری
و مشرکان دعوی کردند که از ماست حق سبحانه او را ازین همه بری کرد و انبیکه وَمَا کَانَ مِنَ
الْمُشْرِکِیْنَ • آری قاعده مقرر است مَنْ کَانَ لِلّٰهِ کَانَ اللّٰهُ لَهٗ بیت ای بنده کرم خواهی من بی
تو خواهم • و دیگر آنکه مرا با شما من بی تو باشم بعد از نفی یهودیت و نصرانیت از ابراهیم اثبات خصوصیت
مسلمانان نمود و فرمود تا ایشان میکند بحضرت صاحب خلت و سفیر ما اینکه اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بجز هستی کس زاهد
تبین مرد و ما دون خاص تو و نزدیکتر بابراهیم بدین ابراهیم لَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ هر آینه آنکسانند که پیروی
کردند مر او را در زمان او وَهٰذَا النَّبِیُّ و دیگر این پیغمبر یعنی محمد صلعم بر ملت اوست وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
و آنانکه ایمان آوردند بمحمد صلوات الله علیه قول بعضی مفسران آنست که جمعی از مهاجر و انصار بودند
که بفصاحت و بلاغت موصوف بودند و بلطافت بیان و طلاقت لسان بر اقران تفوق میجستند مسلمانان
در مقام مباحثه و مجادله آمده گفتند سزاوارتر بما بتعظیم ملت ابراهیم ما که پیشتر بوده کار یهود
و نصاری بعد و محمد احمد برهان دانست که قائل بدین ابراهیم شود تا آنکه اضافت بنی عرب
بسلف خود نمودند که آیت در حق ایشان نازل شد تعالی آنست که بر و حق قول خدای فرمود
و مضمون این قصه بطریق اختصار آنکه در سال پنجم از بعثت چون بر حال صحابه کار بسیار افتاده
کفار به مدینه عذابی ابتدای مباحثه قریش منتسب جنس اصحاب حکیده کشت و صحابه ایشان
تنگ کرده بدین تمام بر اهل اسلام حال احتیاط در گذشت شکسته کلان بخت کفار از خلاف ملکو
شته بعرض رسید تدبیر بنیاد نهادند و حکایت شکایت آشنایان و صورت نکایت کفار را بحضرت سید
عالمیان صلوات الله علیه بازگفتند اشارت نبوی شرف صدور یافت که فَتَفَرَّقُوْا فِی الْاَرْضِ کرد از
برای خود بفضای صحرای اِنَّ اللّٰهَ یَنْصُرُ اللّٰهُ علیه وسلم بیرون روید بیت سفر کن چو جای بیت تلخ شود
که بر جای بسی قانع بدان تنگ نیست • وگر تنگ کرده ترا جای بکاه • خدای جهان را جهان تنگ نیست • صدق نبی •
استفسار نمودند که بکدام طرف روند • حضرت رسالت بجانب حبشه اشارت فرمود حضرت ایشان جمعی از
صحابه در بار حبشه سوار شده سلطان مهر توجه شده و در آن ولایت پادشاهی بود اَصْحَمَه نام او را نجاشی
لقب داده بودند و بلفظ حبشه سلطان را نجاشی گویند چون قیصر روم و خاقان ترک و کسری عجم و فغفور چین
و فارسیان او را نجاشی پادشاهی بود عظیم الشان و سلطنتش در جاه و ولایت حبشه لاابالی و انالحق
عدالتش ساخته و محاسن و مواهبش نقش حروف الطاف آرزو که بدید و داد آن فرو شته آن را
معدلتش بیش بار کرد چون بنیاد کرد آمیخته و از حکمت نصفت آهو با یوز بچون خار و گل از یکدیگر

آب خورده بیت ستم را ز یاد عدل او سوده اثر خدا داده حق و خلق خشنود از او بخشش
تهی کرده کنجینها بیرون برده از سینها کینها زر افشان چو خورشید در کارها بزم سر افشان
چو جمشید در روز رزم چون اصحاب بحبشه رسیدند نجاشی ایشانرا در جوار امان
فرود آوردند و در کنف حمایت گرفته هر اخوری حال هر یک منزل و ما یحتاج مقرر کرد و الطاف بیکران
لا قاوار ای مسلمانان آن طایفه مبذول داشته رعایت ممالک عادل با دل با طرف و انجاه و لایت و رعیت
و مکان ما نیز قرار داد استقرار ایشان در ملک دیار بر لطف و عطف نجاشی با ایشان مر ایشانرا بقبول
از اطراف التجا دعوت افتخار فرموده از قصه بتدبیر و عاقبه نکبت قریش بقیة المجیش کردند و مشورت
عرصه کار ما در هم شد و النده و عشاوت جمع آمدند و در باب منع و دفع ایشان از جوار حبشه
تدبیرها کردند بعضی گفت که اگر تدارک این خلل بر وقت نکنیم در این ذلل استقلال کنید حدوث واقعه عظیم
متوقع است چون بیم متصور نیست بلکه شاید دعوت ایشان در نجاشی اثر کند و حبشیان با ملکه
خود بمقام وفاق و اتفاق در آمده بسیاری از ایشان لشکر برداشته برسم حرب متوجه دیار عرب
کردند دران حال پیدا است که قوت مقاومت ایشان که دارد و طاقت محاربه محاربان حبشه که دارد
و تمامیا نیکه دلیران حبشی در میدان جنگ از شیر و پلنگ بیم نکنند و مستم و ستان و سام
نریمان طفلند پیش حملها کز آن هم سنگ خود نمی یابند سینها بر کینه را هدف خدنگ بلا میسازند
ببطلان بازی و پر اندازی کردند مباهات میکردند بیت دلیران مرد افکن تیغ زن نبرد آن آر
میلان لشکرشکن خروشان بهیبت چو بارنده میغ بجنگ اندرون چون برنده تیغ القصه رای
ایشان بدان قرار گرفت که رسولی بکو گشاده با هدایا و تحف بحبشه نزد نجاشی فرستادند تا آن
جماعت را که نایره فتنه بر افکنده اند بدرگاه آن و اوامر او که بجنبه بقصاص کشتگان بدر روایت
بن ارقم بر ملامت و مصاحبت بود و مرد زیاد و رعایت نظر کشیده بنگ بجهد الله ابی ربیعه و دیگری
عمرو بن العاص را ایشان به رای و تدبیر یکه در مکر و تزویر بر ملاعقل آن اقران و مسلم زمان بودند
با ایشان بالمحتمل عزم کردند با دو مکتوبات مشتمل بر ملتمسات بجانب حبشه فرستادند بعد از آن
بدان ولایت هم بیکاره تکان دولت و اعیان حضرت را تحفه نامی جهودانه کرده اند ساخته اند
استمالت منافع الطاف ایشان تا مرتبه استعطاف در رهند تا ترد ملک و وظیفه معاونت
فرمایند که قند و ترتیب ایشان جانب کاری و رعایت مرضی دارند و ایشان بخاصه بسم نامه دست برید و
التماس ایشان را تمام سپرده ذر روزی میگوید که نجاشی بر تخت مملکت نشست ثواب ملکش بر سر کلان و الطه
تحفه عرض رسانیدند و مکاتیب اشراف عرب عرض کردند و مضمون همه همین بود که طایفه

از سفهاء قوم ما از دین آبا و اجداد طریق انحراف و ارتداد نموده و بدینی و آیینی احداث کرده اند
و این بی صوابی که پیش گرفته اند در بلاد و دیار شما آورده مبادا که تمکین دهد و صحبتی [illegible]
خود کشید و هیچ که [illegible] و لایت از ملازمان ملک [illegible] نخواهد شد در ضمیر [illegible]
در خاطر ملک [illegible] و افسانه [illegible] متعرض [illegible] بر ملک [illegible]
اعتذار [illegible] اقتدا [illegible] ایشان [illegible] هست که [illegible] و
[illegible] که به مالک [illegible] گفته اند
بیت سر [illegible] خود [illegible] ملتفتی است [illegible]
و کردن سروران عرب را متقلد طوق منت و مطیع [illegible] خویش ساخته [illegible]
را بهمت قاصدان باز فرستند تا صیت بزرگواری و آوازه نامداری آنحضرت در اقطار ربع
و اطراف بقاع شایع و منتشر گردد چون [illegible] تمام رسید بطارقه و اساقفه بر موجب
قراری که با رسولان داده بودند آغاز حمایت کردند و هم بطریقی دیگر فصلی مشبع در تقریر [illegible]
باز کنند و خلاصه [illegible] آن بود که تفحص نا کرده [illegible]
سپاران [illegible] بسخن [illegible] نجاشی [illegible]
گفت شکر نعمت [illegible] سلطنت و شهریاری [illegible] عظمی است و جهانداری آنست که پادشاه
[illegible] انصاف [illegible] عمال مظلومان
و مظالم [illegible] بیت سکه بدان داد [illegible] کار [illegible] داد [illegible]
داریست [illegible] دولت باقی [illegible] سلاطین زمان [illegible]
عقل [illegible] عدل [illegible]
سببی [illegible]
علیه [illegible] طلب [illegible]
پرسید [illegible] کلام [illegible]
دامن ایشان باز داشت و اگر معلوم گردد که گرد عنادی و طغیان [illegible]
خویش مصداق [illegible] ایشان [illegible]
پیرو [illegible] جعفر [illegible] بوقت [illegible]
بر ایشان غالب خواهند آمد [illegible] گفتند [illegible]
فرستادی پس عمرو [illegible] ما دعوی نبوت [illegible]

تصدیق کرده اند

تصدیق کرده اند [illegible] ما آنست که [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] ما آنست که چون [illegible] بارگاه [illegible] کردن [illegible]
خود [illegible] ایشان در [illegible]
[illegible] العظیم [illegible]
ملک [illegible] جعفر [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] ایها الملک [illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
سلطنت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible] جاهلیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کشتند

والذين ظاهر بكلابهم بيت پايه قدرش تا آسمان پيوند سايه نورش آفتاب بلند مدة التاج كي فكان
نسبتش قرة العين انس جان لقبش روشنائي ديده چراغ يقين نور دينش وشمع بار يقين
پس اين پيشوا ما را بدين حق دعوت نمود وصلاح حق وفساد باطل را براي ما بيان فرمود بكرد
نماز وروزه وخير هر روز ترغيب كرده ودر احكام حلال وحرام بنظر ما در آورد ما دين
اين مقبول قبول كرديم وچون متابعان روي توجه بدين قبله اقبال آورديم اين جماعت بر ما
دل تنگ خسته پشت شكست ما نهادند وجفا وكجا وخدنگ وايلاز كمان كين بر هدف
ما گشادند طاقت مقاومت وقوت مقابلت ايشان نداشتيم بقدم همت راه بسوي بيرون كوه
برداشتيم تا در پناه ملك كه ملاذ ودر عهد جان توجهي بر آورده تا از تعرض ايشان نگاه داري
بيت ما برنيامده از بي حشمت وجاه آمده ايم از حوادث اينجا بر پناه آمده ايم نجاشي
پرسيد كه اين پيغمبر سخني از كتاب ميگويد جعفر فرمود كه آن كتاب كه حق سبحانه بدو فرستاده بتعليم
جبرئيل كه هم موافق توريه است وهم مصدق انجيل نجاشي گفت اي جعفر سخني بر ما بگو كه ما نيز
سخني را آن كردي پس بفرمود تا ناقوس بنواختند وروز بلادي قسيسان ورهبانان حاضر
كردند وگفت سوگند ميدهم شما را بذات پاك كه فرستاد توريه بر موسي ومنزل انجيل بر عيسي كه آيا
شما را معلوم هست كه ميان مسيح ووفات پيغمبري مبعوث خواهد شد گفتند آري عيسي ما را
بر بعثت فارقليط كه پيغمبر آخر الزمان است بشارت داده گفت بدانستيد كه اگر بر كتابي از آن
نكفته اند كه ما كتابي محكم ومشتمل بر حكم مبرم داريم بعبادت الهي وتعليم از آن كتاب ملاهي ومناهي
نجاشي روي بجعفر آورد وگفت بسيار سخن كه هيچ از آن كتاب ياد داري گفت دارم نجاشي التماس تلاوت نمود
جعفر رضي الله عنه سوره مريم آغاز كرد **فرا آمد نجاشي الكتاب** بر گشاد ودرست حديث
يعني حديث درست الله نزل احسن الحديث بر كف اخلاص كرفته روي بيان ادا ونهاده
وجاهد زوا هوا سلدانا وا خوسوره عنكبوت وعابل سوره روم بر ايشان شاد كرد ديگر
سينه نجاشي از آتش شوق كلام ملك علام در جوش آمد چنانكه از پيه روي روان گشت بيت
جوش بر آورد ز سر بيخود شد ديگري بيان كفتنا اي جعفر فرح دل ما را كه مظهر اشعه انوار
معرفت شد بقرات قرآن زيادت كه ان جعفر سوره الكهف تمام ادا كرد نجاشي چندان بگريست كه
محاسن وى از آب چشمش نشسته گشت وملا قسيسان چندان اشك بباريدند كه مصحفهاي ايشان
از آب ديده تر شد وبزبان حال از غايت شوق وبهاء تير ذوق ميگفتند بيت چشم كو بهر دو
تر دادنيم كو شود چشمه وسته دادنيم دعجيم آب چشم شسته اند داغ عشقي كه بر جگر داغ

وحق تعالی

وحق تعالى ازين قصه مضمون مايكه خبر ميدهد **واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع**
بعد از آن نجاشي گفت بخدا يكه اين سخن ودند همان مشكاة است كه نور
موسى از ان بيرون آمده ومنشا اين نهر دوام مركبست اما چون عمرو عاص ديد كه نجاشي بسلسله
قرآن مقيد شد وسخن جعفر وقرآن او تمام كرد خواست كه نجاشي را از مسلمانان مجانبي
پيدا آيد گفت اي ملك ايشان در حق مريم وعيسي سخنان بد ميگويند وهرد ورا بكلمات ناشايست
ياد ميكنند جعفر گفت حاشا ما در حق مريم وعيسي ميگوييم كه خداي ما گفته است **انما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وكلمته القاها الى مريم وروح منه** پس سوره كهيعص
آغاز كرد وچون بقصه عيسي ودر ميرسيد نجاشي خاشع شد وبرسته داشت گفت والله كه انجه
او گفت ميگويد با آنچه عيسي گفته است مقدار اين چوب پاره تفاوت ندارد پس سوكند ملكه
مرا عهد الهيا با وي بخصوص البيان الحادث بر اجتهت وادو جعفر وقوم او گفت كه در حق
جوار عصمت زندگاني كنيد كه شما را آفت ومخافتي نيست وهر كه شما را ايذا دار دار سياست بابا
گوشمال انتقام كشد لا خوف عليهم ولا هم يحزنون اليوم حطرنا بر هيم عمرو عاص گفت اي ملك حرف ما ابر هيم
كانه نجاشي فرمود كه اين گروه پيغمبري كه ايشان از نزد يك وي آمده اند ولهنا كه قوم
را همه تابعت ايشان خواهند دنيا دين كار را اين سخن خوش بيا مد واغاز دعوي كرد كه ابرهيم
از ما بود وكعادوي سلطان آن نرخم بين رب العالمين سوافق قول نجاشي كه در حبشه گفته بود
بمدينه از آيت فرستاد كه سزاوار تر ابر هيم ودو طايفه اند متابعان زمان او وعاين پيغمبر كه
محمد است صلعم ويه يروان او **والله ولي المؤمنين** وخداي دوست مؤمنانست بنصرت وعون
بتوفيق ونايند ما بر بلوغ ايشان بمرتبه كه ارفع از ان نباشد يعني مرهد محبت كه بالا تر
درجات وبرتر كه ترين مقامات است **المحبة شراب صاف لا يشربها الا الجوالف**
هر كه بر قطع محبت راه يافت مجموعه درين مشوش شاه يافت بعد از بيان انكه طريقه
اهل كتاب هست دعوت از حق والعراض از ان قول الحق كه چون ميخواهد كه بر هما ن اقتصار نميكنند
وما اتقا شبهات در اضلال واغواي مؤمنان ميكوشند وكمشبهه ايشان آن بود
كه ميگفتند پيغمبر شما كه بموسي قوال دارد وخود ننعت عرب ميكند وحال آنست
كه موسي ما را خبر داده كه شريعت وي منسوخ نشود هو دين وي تا دامن قيامت زوال نپذيرد
حق تعالي بجهه تنبيه مؤمنان تا بكلام نا فرجام يهود فضيحت بر نشوند غرض يهود كه **ود تم**
آرزو ومي پسند ند **طائفة من اهل الكتاب** از يهود **لو يضلونكم** اينكه شما را گمراه كردند

یا نفر بیرون برند بقول بعضی علما خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت کردند چنانچه در سوره بقره گذشت و خواستند که از راه راست بیفکنند وما یضلون و گمراه نمی سازند و نمی برند بهلاکت کسی را الا انفسهم مگر نفسهای خود را که وبال اضلال بدیشان عاید است و بسبب اغوای غیر خود را مستحق عقوبت میگردانند و نفس خود را از منهاج هدایت به بیدای ضلالت می افکنند وما یشعرون و نمی دانند که آن زیان بخود میرسانند یا آگاه نیستند که خدای مطلع است بر اضلال ایشان و بنیت ایشان بالایشان عمل خواهد کرد یا اهل الکتاب ای گروه یهود و ترسا لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله بقرآن یا بیان نعت محمد که در توریة و انجیل خوانده اید یا آنکه ابراهیم حنیف و مسلم بود یا آنکه در هر دو کتاب هست که دین حق اسلام است وانتم و حال آنکه شما تشهدون گواهی میدهید و میدانید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب یاد او شما دعوت میکنید [illegible] خود بر حقیت قرآن و نبوت علیه السلام [illegible] چرا کافر میشوید بمعجزات حضرت رسالت صلوات الله علیه که شما بیان مشاهده میکنید [illegible] می بینید یا اهل الکتاب ای یهود لم تلبسون الحق چرا می آمیزید و می پوشید حق را بالباطل بباطل یعنی تورات را که منزل من عند الله است با آنچه خود ساخته و نوشته اید [illegible] اسلام [illegible] آیات توریة بتکذیب بعضی از آن که وصف پیغمبر آخر الزمان است [illegible] پیغمبر صلوات الله علیه [illegible] ای عزیز تلبیس یهود [illegible] حق [illegible] باطل [illegible] صورت حق جلوه دهند و خلط حق و باطل [illegible] پس حق تعالی فرمود که چرا تلبیس میکنید وتکتمون الحق و چرا می پوشید نعت [illegible] حضرت مصطفی صلوات الله علیه [illegible] [illegible] وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید [illegible] خود [illegible] حقیقت [illegible] شما [illegible] و [illegible] [illegible] که اهل اسلام [illegible]

[illegible] حال [illegible] یهود [illegible] اتفاق کرده اند بعض [illegible] محمد صلوات الله علیه [illegible] [illegible] [illegible] بطلان دین [illegible] شما [illegible] وجه [illegible] بعضی از اصحاب در شک و تردد افتند [illegible] محمد [illegible] [illegible] بیت المقدس [illegible] کعبه [illegible] کعب بن الاشرف [illegible] مالک بن الصیف [illegible] محمد [illegible] اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] حقیقت [illegible] وقالت طائفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود که دوازده تن بودند [illegible] کعب بن الاشرف [illegible] آمنوا ایمان آرید [illegible] بالذی [illegible] علی الذین آمنوا [illegible] وجه النهار [illegible] واکفروا آخره [illegible] لعلهم یرجعون [illegible] ولا تؤمنوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الیهود [illegible]

این یعنی حق بگوییم [illegible] از تتمهٔ کلام یهود بیان میکند که مر یکدیگر را میگفتند تصدیق مکنید مگر هم
دین و خود را [illegible] ... که هیچ کس را مثل آنچه شما را داده‌اند [illegible]
داده اند از علم و فضل و حکمت و کرامت [illegible] تصدیق مکنید [illegible]
کنند [illegible] که دین شما اصح است و حجت شما اقوی [illegible]
که جمله این اخوانین نیز سخن خدای است [illegible] قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ [illegible]
که یهود [illegible] متابعت اهل دین [illegible] که دین ایشان [illegible]
شما را [illegible] که هیچ کس را مثل آنچه شما را داده‌اند [illegible] تصدیق مکنید که یهود
[illegible] باشند [illegible] روز قیامت [illegible] در کشف الاسرار آورده [illegible] خطاب
با اهل [illegible] عامه مومنان [illegible] با خواص اهل عرفان [illegible]
که [illegible] الا لمن تبع دینکم [illegible] یا معشر المسلمین [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] که شما را داده‌اند کمال ادیان
دین اسلام است [illegible] نام شماست [illegible] امام شماست [illegible]
[illegible] حضرت مصطفی است علم [illegible] شما [illegible] متابعت [illegible]
[illegible] قبله کعبهٔ معظمه است [illegible] عبادت شما [illegible]
آنرا بشما اختصاص داده [illegible] ماهها رمضان است [illegible] ابواب فیض [illegible] گشاده
[illegible] شما [illegible] الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی [illegible] کمال شریعت و جمال طریقت و حال حقیقت شما [illegible]
نموده [illegible] این نعمت کبری [illegible] موهبت عظمی [illegible] والشکر قیاد الشکر
تدوم النعم [illegible] عارفان و محبان [illegible] دوستی [illegible]
[illegible] اهل [illegible] حقیقت [illegible] المجلس [illegible]
[illegible] محروم [illegible] ای [illegible] حضرت
احدیت و مخصوصان بارگاه صمدیت [illegible] که شما را داده [illegible] اختصاص
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] خوش [illegible]
[illegible] ساقی [illegible] شمس [illegible] الباقی [illegible]
[illegible] بتحقیق [illegible] که شما راست [illegible] بدست قدرت

خدای تعالی است و بقول اول جواب [illegible] یهود [illegible] کتاب [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] سخن [illegible] میگوید [illegible] بگو که [illegible] در علم و حکمت [illegible]
نبوت و هدایه بقبضهٔ قدرت اوست و قادر است بر اعطاء آن [illegible] تفضل من یشاء
[illegible] آنرا من یشاء [illegible] واسع [illegible] بسیار [illegible] قدرت
[illegible] علیم [illegible] والا [illegible] اهل استحقاق [illegible] اختصاص [illegible]
علم [illegible] یختص [illegible] میگوید که حق تعالی خاص میکرداند [illegible]
[illegible] برحمته [illegible] نبوت [illegible] ولایت [illegible] من یشاء [illegible]
[illegible] استحقاق [illegible] اصلوات [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] اختصاص [illegible] خواص [illegible] خود [illegible]
[illegible] کلام [illegible] حقیقت [illegible]
و [illegible] اخلاص [illegible] کلام [illegible]
[illegible] خود [illegible] کرده اند
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible] خواص [illegible] من یشاء [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ذو الجلال [illegible] رحمت [illegible]
بیت [illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] والله ذو الفضل العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ومن اهل الکتاب [illegible]
کتاب من ان تامنه [illegible] بقنطار [illegible]
[illegible]
[illegible]

خدا و ملت

آن امانت را بشرطها ادا کرد و گفته اند مراد از من تامنه ... که مطلقا خیانت در دین
ایشان روا نیست **و منهم** و از ایشان باشد که **من ان تامنه** کسی که اگر او را امین کنی **بدینار** یک
دینار زر **لا یؤده الیک** ادا نکند و باز ندهد آن را بتو **الا ما دمت** مگر آنکه مادام باشی تو **علیه** بروی
قائما ایستاده بتقاضا و مطالبت بالالحاح و خصومت و آن فنحاص بن عازورا بود که یک
دینار بودیعت بوی داده بودند در آن خیانت کرد **ذلک** این خیانت با ترک ادا امانت **بانهم قالوا** بسبب آنست که
گفتند **لیس علینا** نیست بر ما **فی الامیین** در باب خیانت با عرب فا ... **سبیل**
گناهی و عقوبتی ... مطالبه ... معتقد یهود آن بود که هر که
توریت نداند امیست و مال امی بر ... حلال است ... ایشان که
حکم ... خلق
... نیست ...
روا داشته است که خیانت کنیم با مخالف حق سبحانه در قول ایشان فرمود **و یقولون** و می
گویند **علی الله الکذب** بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع با دا امانت حکم رفته آن نعتی
که ایشان ... حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ... دروغ گفتند
یعنی یهود هیچ چیز ... جاهلیت ... در ... ملتست ...
که ... **وهم** و حال آنست که خدا ... **یعلمون** میدانند که خیانت
حرام است ... عظمت ... خواهند ... کرده
بر ایشان ... **بلی من اوفی** هر که وفا کند **بعهده** بعهد
که خدای تعالی با وی بسته ... ادا امانت و ترک خیانت ... که ایشان ...
بسته اند ... ایمان بمحمد ... اشارت کرده اند ...
عهدیست ... امانت ... خدای ...
... وکیل ... **و ما خلقت**
الجن و الانس الا لیعبدون ... انسان ...
اجتناب از شر ... بعهده ... وفا بعهد ... لازم است
هر که وفا کند **و اتقی** ... **فان**
الله پس بدرستیکه خدای **یحب المتقین** دوست دارد پرهیزکارانرا ...
ضمیر دلیلست برآنکه تقوی موجب محبتست با آنکه وفا ... تقوا است و ...

تقوی بر ... لحاظ ... حفظ ایمان
و وفا ... و تقیست ... پرهیزد و ...
ایشان ... تعظیم امر خدا و شفقت بر خلق خدا
و صفت وفا ... آنکه خدا ... کتاب آسمانی
امروی باشد ... سبب ... شفقت ...
بود ... وفا و تقوی ... تقوی و اخلاص ...
و تطهیر ... و خلوص ... تقوی ...
آئینه دل و چون ذکر خیانت یهود گذشت ... خیانت سوگند بدروغ
است در آیه دیگر بیان ... **ان الذین** ... بدرستیکه آنکسان ...
یهود ... **یشترون** میفروشند یعنی بدل میکنند **بعهد الله** بعهدی که
با خدای بسته اند ... پیمان ... امانت پس میفروشند آن پیمانرا
و ایمانهم ... **ثمنا قلیلا** بها ... و آن رشوتست که برای کتمان نعت
نبوی ... اسباب ... که بعضی از علما یهود که ... توریت و حفظ
... مستثنی بودند ... قحط سالی ... شام ... حال فاقه ...
که ... اشرف ... حاصل ... نزول کرده ...
... که شما ... احکام توریت ...
... محمد صلوات الله علیه ... وجه ...
دین ... کعب بن الاشرف ... نمود ... میعاد
معبود ... کعب ... الکتب ...
... کعب ... سلف ... مارا ...
... خیانت و بهتان ...
... خطر بود ... ایشان در ...
نصاب ... آن خیال ...
از آن ... اند ... آن یهود
ارتشاء قلیل ... امید ... طمع ...
... تحریف ... قول و عمل ...

در نظر آوردیم و نعت و صفت او را که در کتب دیدیم مقابله کنیم [illegible] هرچه روی
نماید بحضور اعیان بنی اسرائیل [illegible] ابو یاسر [illegible] خلوت کردند
و بعضی آنچه در تورات بود [illegible] اشرف [illegible] یهود
[illegible] ایشان [illegible] خود نوشته بود [illegible]
[illegible]
[illegible] از بعضی اصحاب کرام [illegible]
از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که من حلف علی یمین هو فیها فاجر لیقتطع بها مال
[illegible] لقی الله و هو علیه غضبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اشعث بن قیس [illegible]
[illegible] ابو عبد الرحمن عبد الله بن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان الذین یشترون بعهد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] لا خلاق لهم [illegible]
[illegible] فی الآخرة [illegible] و لا یکلمهم الله [illegible]
[illegible] و لا ینظر الیهم [illegible]
[illegible] یوم القیمة [illegible] و لا یزکیهم [illegible]
[illegible]
[illegible] و لهم [illegible] عذاب الیم [illegible]

[illegible] و ان منهم [illegible] لفریقا [illegible] کعب و ابو یاسر و حیی و امثال ایشان
[illegible] یلوون [illegible] السنتهم [illegible] بالکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
لتحسبوه [illegible] من الکتاب [illegible] و ما هو
[illegible] من الکتاب [illegible] و یقولون هو من عند الله
و ما هو من عند الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و یقولون [illegible] علی الله الکذب [illegible]
[illegible] و هم یعلمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ما کان [illegible]
لبشر [illegible] ان یؤتیه الله الکتاب [illegible]
[illegible] و الحکم [illegible] و النبوة [illegible]
[illegible]
[illegible] ثم یقول للناس [illegible]
کونوا عبادا لی [illegible] من دون الله [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible]

بخدایی تو قائل کنیم گفت معاذ الله که من بچنین بیهوده آلوده شوم وحاشا که کسی را جز خدای
سزای پرستش دارم حق سبحانه مرا بدین نفرستاده و نه مرا بهر احکام بعثت من نهاده من
میگویم که سید و رسول او هم و حسن بصری میگوید که بعضی از رجال صحابه که ایشان در وفای
نبوت صفای مروت حاصل بود بعرض رسانیدند که یا رسول الله ما مر اجنان سلام میکنیم
که اهل اسلام مر یکدیگر را دستوری ده تا مر ترا زیاده بر سلام تحیتی باختصاص دهیم حضرت
رسول صلوات الله وسلامه علیه فرمود که هیچ آفریده را نشاید جز بجناب آفریننده کردن پس این
آیت موافق قول آنحضرت فرود آمد و فرمان نمود که صاحب کتاب و نبوت هرگز دعوی ربوبیت نکند
چه حق تعالی کسی را بشرف نبوت مشرف نسازد الا آنکه او داند که از وی مثل این کلام صادر نشود
ای عزیز انسان را دو قوتست نظری و عملی و مادام که قوت نظری بعلوم و معارف حقیقیه
کامل نباشد و قوت عملی از اخلاق نکوهیده و اوصاف ناستوده پاکیزه نبود نفس مستعد قبول
وحی نشود پس معلوم شد که نبوت بعد از کمال علمست و علم کامل با نفسانیت نسازد و این دعوی
الوهیت جز بر نفوس کالاهوتیا شد و طهارت نفس با ظهور این معنی جمع نشود محققان
گویند نبوت بعد از منهیه و ولایت باشد که فنا فی الله است پس کسی که حق سبحانه بنبوت او را اختصاص
او از نفس محو کرده باشد و بعوض آن وجود حقانی فرا داده و حظ افزوده خلق را بخود دعوت
شوند که ذریک که دریمن وقتا و روا از مقام خودی بیرون برده اند و از انانیت کسب
دعوت بخود دست فا بخرده پس هیچ نبی نگوید که شما بندگان من باشید ولکن کونوا ولیکن گوید که باشید
الهی متابعان من ربانیین یا شان در دین و استوار از در دانشی بما کنتم بسبب آنکه باشید شما
که از روی اخلاص تعلمون الکتاب بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرو آمده و کم تخفیف خوانده
از علم باشد و معنی آنکه ربانی باشید تا آنکه بدانید کتاب و بما کنتم و با آنکه باشید شما که پیوسته تدرسون
بخوانید کتاب مرا و بر درس آن مواظبت نمائید علما را در لفظ ربانی مباحث است بعضی منسوب
دارند بربان که صیغه مبالغه است از رب یرب و معنی او نیک پرورنده و کمال انجا پرورش
علمست بافاده و استفاده و جنس تبلیغ آن بود که علم خلق را بعضی پیش از بعضی بمقدار قدرت
طاقت ایشان بایشان بیاموزاند آورده اند که عبد الله بن عباس را دفن میکردند محمد بن الحنفیه
فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة و نزد سیبویه منسوب برب است و الف و نون در ربانی برای
شرانکه علم او بخدای است و برای مبالغه الف و نون در جهت کمال این صفت زیاده کرده اند
حیی حیان و شعرانی و ابو عبید برآنست که این کلمه عربی نیست بلکه عبرانیست و اهلشان زایند

نامهستی

تا در منتهی میکه داند که عالم عامل باشد و بتعلیم خیر مشتغل گردد ربانیست و معنی او عالم باشد و فقیه
و حکیم و متقی و مصلح و مخلص و ناصح و پرهیزکار و معلم و عابد و متدین و شناسا
بالله و گفته اند که از مرتضی علی منقولست که ربانی کسیست که علم را بعمل پیراید و عمل را بعلم بیت
معتد تا کامل باشد در علم و عمل ای عزیز ربانی را نسبت برب است و تحقیق آن نسبت موقوف باشد
بتعلیم و تدریس که در علم عمل آورده نیست و عمل بی علم و علم بی عمل را آن نسبت درست نشوند نه بیت
عالمیکه بر مقتضای علم خود عمل نکند بجاهلی که عمل و بر بنیه علم آراسته باشد منقطع النسبة
اند از حق سبحانه و هیچکدام مر هیچ نیستند بر نهج که فرموده که کار را دانش باید و دانش را
کار کار بی دانش خوار است و دانش بی کار ساقط از درجه اعتبار در جامع آورده که عالم بی
عمل باشد جاهل است از جهت عدم نفع بعلم خود هرگاه داند نکند چنانست که گویا نداند و بی
بار درعمل سند عملست چه فایده دست افزار آن نتواند بود که او را کار فرماید تا آنکه بنهند
واند و ره بکار نیاید فانتسب بالسیف اذا لم تک قتالاً چون جنگ نمیکنی چه بندی شمشیر
معجبی شرف رتبه عمل از برکت علمست چه عملی که مبتنی بر علم نباشد از صواب محت دور است
و عمل غیر صحیح از دولت قبول مهجور بیت شرف علم از بود عملست چشم جوهری که از علامه
در کهات باین کات مر قیمت گهر نطلبد که از عالم متهتک و جاهل متنسک شکایت فرموده اند
و گفته اند که آن عالم بتهتک و خود بینی مردمان را از دانش میرانند و آن جاهل به تنسک
و کوشش نفس بینی خلق را بجهل راغب میکرد اند و آن تنفیر و ترغیب موجب انهدام ارکان
دینست در مفاتیح الغیب آورده که بحکم این آیت تعلم و تعلیم موجب آنست که آدمی
ربانی شود پس هر که اشتغال بعلم و درس نه برای این مقصود کند سعی او باطل و عمر او ضایع
و بی حاصلست و مثل او مثل کسیست که درختی نکو هیات بنشاند و منتظر آن منتفع
گشته از ثمره اش منتفع نگردد و لهذا حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که اللهم
انی اعوذ بک من علم لا ینفع بیت علم کز اعمال ثنا نیست تهیست کالبدی دارد و جانیش
نیست عالم بیکار بنزدیک ای کرچه بصد حیله بسرآرد سوزد به رشته اند وزد و کی
صلد سر حکمه یا زبر ای که مر و دوش را بنبات پر یا ان اهل معرفت محققانه قدم بر سر کرسی
زده و در محبت توکل بغیر حق و ملتفت نشان جهان تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی
از خود بعاقبه و بدوست آورده و بعضی ارباب عرفان از محابه مکرمت نشسته نقش حروف
غیر از صحیفه پندار شان در حقایق القرآن فرموده که ربانیان نظر ایشان بحکم الله و

مسری ح

ومتخلق باخلاق ربوبیة بینا بر بصایر دلها منور تر شنوا باسماع ارواح مطهر تر مصدر کرده الهی
اشیا باسرار صافیه مظهر انوار تجلیات جمالی بسر الطرز اکبر متعبری کویم تا آنست که او را
غوایة نفس رهبری و دنیا ه بظل عنایة معبود برده باشد و گفته طاهر نیست کی کیست که دا
شریعت بر خود تقصیر نکند و در طریقت دل خود را بجدوف و قایع مبتلا نکند بنسبت دوم حقیقت
سر خود را از اندیشه ما سوی پاک دارد یکی که تصاریف قدر را باختلاف اطوار اطوار امتا ترضا د
بلکه در وقت ورود قضا مسرور و فوق رضا باشد یکی که هیچ چیز را بر خدا وند خود نکو بنی
و ملحوظ را از هر دو کونه [illegible] سکون نبیند یکی که ظهور نعمت پایه استقامت اوی را
بجد و هجوم محنت فوق همت او را پایمال نکرداند یکی که [illegible] بخدای [illegible]
واسطه در مقام التفات بنماید و لنا شعرة لمعات کنت سمعه و بصره اقتباس بود [illegible]
نماید وان [illegible] گفته اند که ربانی علم را ز حق فرا گیرد بطریق وهب و کشف کم و علمناه من لدنا علما
و قول امام صادق سو [illegible] است که ربانی از حق شنود و بحق کویا بی در رو بی و سایط [illegible]
دادی علوم ربانیان مدخل نیست سخن سلطان العارفین قدس سره [illegible] معنی اشارتی میشاید
که اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت بیت علم کان نبود ز هر ی
واسطه [illegible] هیچ مانند [illegible] کما شطه [illegible] خلقه بود [illegible] همیشه فیض آن باقی بود
پس بجز علم [illegible] بیاموزی بمرد [illegible] سینه را از آن پاک کرد هرکه در خلوت بر بینش [illegible]
را ه [illegible] هیچو [illegible] پابرجیب سخن استنباد [illegible]
منطقی که وحی نبود از هواست هیچو خاکی در هوا در هباست و هم ولطایف قشیریه است
کر ربانیان [illegible] بخدای [illegible] خدای [illegible] ما سوی [illegible]
شنود دایشا از وست و گفتن ایشان [illegible] و کویند از خدا شنوند سلمی فرموده
کر ربانی [illegible] حقا فانه [illegible] محبت خالق با کثرت [illegible]
و شیخ ابو بکر واسطی [illegible] فرموده [illegible]
بودن سید الطایفه قدس الله روحه گفته است که [illegible]
الکوان بیرون برده تا بنسبت خود [illegible] کرده و در کشف [illegible]
سکو [illegible] الاختصاص [illegible]
[illegible] بعضی از اهل عرفان [illegible]
الحلاق [illegible] صفات ربوبیة [illegible]

مسلوب کرده

مسلوب کرده و شیخ ابو القاسم کرکانی قدس الله سره فرموده که تا بنده در بند تحصیل معانی
صفات الله است هنوز در راه است تا مفید معرفت [illegible] معروف [illegible] و دل [illegible] طالب
محبت است از محبوب باز می ماند بیت تا عاشق و عشق بر نخیزد ز میان معشوق
نگردد [illegible] علامت [illegible] جیست گفت آنکه
طلب در سر مطلوب رود و معرفت در مطلوب کم شود گفتند این سخن را شرح کن گفت
از شیر باقی ماند جاری [illegible] و اندل [illegible] ماند سوخته شعله [illegible] بیرون
ولی دید [illegible] باقی [illegible] بجای [illegible]
کفا و د و آن عزیز [illegible] گفته است بیت محنت همه در بها داب و کلمات [illegible]
وکل جه بود آن حاصل ماست ولا یامرکم و نمی فرماید شما را خدای یا محمد صلی الله علیه وآله
وسلم خطاب [illegible] بقول اصح ان تتخذوا الملائکة [illegible] فرا گیرید فرشتگان را و
النبیین و پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی [illegible] که از [illegible]
[illegible] ملیکه [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] ایا میفرماید خدای یا پیغمبر [illegible]
شما را بالکفر [illegible] حق و شرک [illegible] شما [illegible]
کرده [illegible] اسلام [illegible] خدای [illegible]
هیچ مخلوق [illegible] میفرماید [illegible]
در حقایق القرآن [illegible] شما را [illegible]
[illegible] اوصاف حقانی [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] ناسوت [illegible] لاهوت
امام قشیری کوید ایا میفرماید شما را [illegible] شهود حق [illegible]
[illegible] شما [illegible] اشکال [illegible]
کردید [illegible] شما [illegible]
[illegible] بیت
تعالی [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] اخذ الله [illegible] منکران [illegible]

خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را و اگرچه از امت ایشان نیز گرفته
بود اما چون امم تابع انبیا باشند ذکر ایشان کرد و ذکر تبع خود بتبعیت و گویند مراد اولاد پیغمبران
اند یعنی بنی اسرائیل و حذف مضاف در کلام عرب امری شایع است چنانچه میگویند بکوبید و اولاد
چنین کرد و مراد اولاد اوست یا مراد از نبیین بنی اسرائیل باشند و این نام ایشان از روی تهکم
است چه دعوی آن داشتند که ما از محمد صلوات الله علیه اولی تریم بنبوت زیرا که انبیا از قوم
ما بوده اند نه از قبیله وی و صاحب کشاف میفرماید که اضافت میثاق به نبیین اضافت بموثوق
است نه بموثوق علیه یعنی مراد پیمانیست که انبیا با امت خود بسته اند و روا نیست که این
میثاق الهی است که از همه پیغمبران خواسته که شما و امتان شما بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم
ایمان آرید و از مرتضی علی منقولست که هیچ نبی نبود الا که حق سبحانه از او و از قوم او عهدی
فرا گرفت در شان ایمان به محمد صلوات الله علیه و نصرت او و گواهی بر آن از آن حال خبر
میدهد که فرا گرفت عهد استوار از انبیا و خطاب با ایشان فرمود که لما آتیتکم هر چیز بدهم
شما را من کتاب و حکمة از کتاب منزل و فهم آن نگاه دارید و حق آن بگذارید و حلال و حرام
انرا رعایت کنید و بعضی گفته اند لام در لما معنی دارد که فرا گرفتم پیمان برای آنچه شما را دادم از کتاب
منزل و علم و حکمت که وحی و الهام است تکالیف مفصله که کتاب بران اشتمال ندارد و بعضی که
آتیناکم بجمع خوانند بر سبیل تعظیم است و همه انبیا را اهل کتاب گفت بدان معنی که خلق را
باحکام آن میخوانند و اگرچه پیغمبران منزل نباشد چنانچه انبیا بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی
خلایق را بتوریة دعوت میکردند ثم جاءکم پس بیاید بشما ایراد لفظ ماضی بجای مستقبل
جهت تحقق وقوعست یعنی خواهد آمد رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است مصدق باور دارنده
لما معکم مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمة لتؤمنن به هر آینه ایمان آرید بوی و
لتنصرنه و یاری کنید مر او را بر دین خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او
و نام خود را یاری او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را ءاقررتم آیا اقرار کردید و اخذتم
و فرا گرفتید علی ذلکم بر این چه گفتم اصری عهد مرا یعنی عهد محکم که بدان وفا کنید قالوا اقررنا گفتند
اقرار آوردیم بدو و میثاق پذیرفتیم در ایمان بدو و یاری کردن وی قال گفت حق سبحانه مر انبیا را
ایشان فاشهدوا پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی و این تاکید است و تحذیر از رجوع
و گفته اند شهادت اینجا دو طرف دارد وقت تحمل علمست و در زمان ادا اعلام اینجا مراد
اولیست یعنی بدانید و بیان کنید برای خاص و عام تا همه بدانند و کسی را در جهل بان عذری نماند

وبعضی برانند

وبعضی برانند که خطاب بملئکه است که گواه باشید بر اقرار ایشان وانا معکم و من که خداوندم
معکم با شما من الشاهدین از گواهانم این سخن مشتمل بر غایت تاکید و تقویت الزامست
یعنی چون خدای و ملئکه و بعضی از پیغمبران بعضی دیگر را گواهند این
اقرار در جمیع شئان کردی و گواهی حق تعالی خود درین باب بسنده است و کفی بالله شهیدا
حاجت پرسش نباشد چون گواه است قوی ای عزیز حق سبحانه از دو عهد و پیمان خبر داد
یکی از همه آدمیان فرا گرفت بر اقرار بربوبیت خویش که واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
دیگری آنکه از همه پیغمبران فرا ستد به ایمان و نصرت پیغمبر خود صلوات الله علیه که واذ اخذ الله
میثاق النبیین و این غایت تشریف و تعظیم و کمال تفضیل و تکریم است چه هر دو میثاق برابر
اشارتست الحق اند بانکه اقرار بربوبیت احد بی اعتراف برسالت احمد قابل نه شد بیت
در دار ضرب شرع نقود موحدان بی سکه رسالت او نارواست بود در مصابیح الکلام آورده که
مواثیق مذکوره در قرآن ده است ۱ میثاق روز الست از برای الزام حجت واذ اخذ ربک
من بنی آدم ۲ میثاق آدم در احتراز از آن ذلت ولقد عهدنا الی آدم من قبل ۳ میثاق
مومنان در متابعت احکام شریعت و میثاقه الذی واثقکم به ۴ میثاق خلقان با یکدیگر
در وفا بحسن معاملت ولا ینقضون المیثاق ۵ عهد نکاح که مشتمل باشد بر حقوق شفقت
واخذن منکم میثاقا غلیظا ۶ عهد خدای با بنی اسرائیل بر توحید و عبادت واذ اخذنا
میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله ۷ هم عهد خداوند با ایشان در نهی از قتل و غارت
واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم ۸ عهد حق سبحانه با علمای ایشان در باب مصطفی
و بیان کردن نعت و صفت آنحضرت واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه
للناس ۹ عهد مخصوص با اولو العزم در صدق دعوت واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک
و من نوح ۱۰ عهد عام با تمام انبیا علیهم السلام در شان حضرت رسالت و محافظت عهد
ایمان و نصرت واذ اخذ الله میثاق النبیین و این میثاق آخرین را میثاق اعظم خوانده
فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بعد ذلک بعد از
فرا گرفتن میثاق او و فاولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند
از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان ای عزیز اعراض و تولی درین عهد و میثاق بر همه انبیا
لازم شد ایمان به محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس هر که ازین صورت کرامت دارد طالب
چنین باشد که از غیر دین خداست و سالک راه حق بود که طریق وفا و صفا تست

أفغير دين الله يبغون آيا بجز دين خداي ميطلبند دين ديگر را قول ابن عباس رضي الله عنه
آنست كه يهود و نصارى در مذهب يكديگر بحضور پيغمبر گفت و گوي كردند و طلب كردند كه آنحضرت
ميان ايشان حكم فرمايد پس فرمود هر دو طايفه از ملت ابراهيم بيزارند و مطابقت صراط مستقيم را دليل
شهادت نمايند حضرت رسالت صلوات الله عليه فرمود كه ابراهيم از طريق اين هر دو فرقه بري
بيزار است آنقوم خشم گرفتند [illegible] پرستان افتاد [illegible]
پديد آمد و گفتند ما بقضاي تو راضي نيستيم و متابعت دين تو نخواهيم كرد
اين آيت آمد كه آيا [illegible] دين ديگر ميجويند و اگر [illegible] خواستند خطاب [illegible]
و نصارى است [illegible] ايشان از كفار [illegible] مقدم مفعول آنست كه انكار را
متوجه [illegible] بغيريت است بلكه [illegible] غير دين الله است پس ميگويد چرا
طلب ديني غير دين حق ميكنند وله أسلم و حال آنكه مر خداي را گردن نهاده است
من في السموات هر كه در آسمانهاست والأرض و هر كه در زمين است طوعا وكرها برغبت و بنفرت
بعضي اهل آسمان و زمين را اگر خواهند و اگر نه در سر [illegible] حكم او بايد نهاد و اختيار [illegible] انقياد
[illegible] روي جمله خلق عالم [illegible] كه همي خواهد [illegible]
سوي اوست و گفته اند انقياد مينمايند احكام او را [illegible] اهل آسمان برغبت و اهل زمين بعضي
و جمعي بكراهت و در كشف الاسرار [illegible] كه علم آسمانيان بوحدت حق سبحانه ضروريست و علم
زمينيان استدلاليست [illegible] ايشان را آگاه ميكند بر قبول حق [illegible]
و بعضي برآنند كه مراد اسلام روز ميثاق است كه همه [illegible] بلي جواب دادند بعضي از سر رغبت
و برخي [illegible] طوايف [illegible] خالق اوست و بعضي وحدت معبود را [illegible]
قايل ميشوند با مؤمنان [illegible] صحت و كفار [illegible] بكراهت [illegible]
و آن ايمان [illegible] مؤمن اتباع احكام كند بطوع و رغبت [illegible]
و [illegible] تعريف مسلمانان و تعريض بيهود است [illegible] كه اهل اسلام [illegible] بطوع
قبول كرده اند و يهود احكام [illegible]
بودند [illegible] فوقكم الطور در اين باب [illegible] اسلام [illegible] بطوع
[illegible] مهاجر و انصار بطايع بودند [illegible] و عبد القيس [illegible]
[illegible] انقياد [illegible] بطوع است [illegible] بكره و گويند بطوع [illegible]
[illegible]

كه طوع اميد

كه طوع اميد ثوابست و كره بيم عقاب و حقيقت آنست كه طوع و رغبت صفت جماعتيست
كه جلوه لطف الهي [illegible] رحمت در [illegible] دل ايشان نشانده [illegible]
و نفرت صفت طايفه كه هيبت قهر [illegible] در [illegible] نفس نافرمان ايشان نشانده ختم
الله على قلوبهم لاجرم در [illegible] شمع تجلي جمال [illegible] است و در سينه اينها
شعلات سطوات آتش جلال [illegible] يكي را مژده لطف دل افروز يكي را ناوك قهر
جگر دوز [illegible] بعضي را بر پيش خويش خوانند و بعضي را [illegible] زده [illegible]
[illegible] اليه و بسوي او ترجعون باز
گردانيده خواهيد شد خطاب با جميع مكلفانست و اكثر بغيبت خوانند ضمير عايد باشد كه
من در تفسير امام ثعلبي از ابن عباس نقل ميكند كه چون چهارپاي سركشي [illegible] اين دعا
از أفغير دين الله تا ترجعون در گوش او خوانند رام گردد و آن [illegible]
[illegible] انس رضي الله عنه كه حضرت رسول صلوات الله عليه فرمود كه هر كه [illegible]
خلق [illegible]
[illegible] خفقان [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] خفقان [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] معاني [illegible]
باطن [illegible] بهار عالم حسنش دل و جان تازه ميدارد
[illegible] و چون شرط [illegible] كه اخذ ميثاق
[illegible] مصدق انبياء گذشته [illegible]
تصديق آنحضرت [illegible] قولوا آمنا ايمان آورديم [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] تكليف [illegible]
[illegible] لازم است همه مؤمنان [illegible] ايمان
آورديم بالله بخداي [illegible] و ما أنزل [illegible]

فرو فرستاده شده است علینا بر ما که آن قرآنست ای عزیز قرآن مجید آنچه منزلست بر رسول
خدای صلی الله علیه بر امت نیز هست بتوسط تبلیغ او بدیشان و منزل علیه خود مخصوص
داشت به منزل علیه انبیا نیز که مومنان این را شناخته بودند و دیگر آنکه قرآن مصحف
منزلات دیگرست پس در ذکر بدیشان مقدم باید آنکه کتاب ما جامع جوامع حقایق کتب
دیگرست و کلا او در مرتبه انبیا فاده و ارشاد ایشان و اظهر این بطریق نحن الآخرون السابقون
آن را تقدیم کرد چنانکه گفت وما انزل و ایمان داریم بدانچه منزل شده است علی ابرهیم و اسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط بر ابرهیم و دو فرزند او و نبیره کان او و کتاب ایشان همان صحف
ابرهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند و بر سبیل توسع اطلاق انزال بر ایشان
روا بود چنانچه در انزل علینا گفته شد وما اوتی موسی وعیسی و آنچه داده شده موسی
و عیسی که توریة و انجیل است والنبیون و به پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس
و داود و حیقوق و شعیا که ادیان کتب بود و صحایف بر ایشان نازل شده بود من
ربهم از پروردگار ایشان لا نفرق بین احد منهم ایمان داریم و فرق نمیکنیم بین احد منهم میان
یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی دون بعضی چنانچه یهود گفتند نؤمن ببعض
ونکفر ببعض یا آنکه جدا میکنیم ایشان را از یکدیگر و میگوئیم که هر یک بر دین علیحده بوده اند
بیت هر نبی و هر ولی را مسلکیست. لیک تا حق میبرد جمله یکیست. مومنان معدود
لیک ایمان یکی. جسمشان معدود لیکن جان یکی. چون که حق رش علیهم نوره. مفترق هرگز
نگردد نور او. ونحن له و ما مر او را که خدای دوست میداریم او را بانقاص خیر او را بالخاص عن نفوس خود
اغراض ما الی و جاهی مسلمون گردن نهادگانیم حکمها را و منقادانیم اوامر و نواهی حق را و
محابیم او را و پیوند به علاقه کنانیم و موصوفیم بحال انقیاد ... ملة ابیها محمد آنست که حکم
دین ما کو دیدن بنهاده ایم بر جون جمهور ... طلب ... بی الله میکنیم با ... عزیز این سخن ... نان
نه از برای خود ... و نه بطمع ... بلکه از آن جمله است که وامّا بنعمة
ربک فحدث و هو اشتغله ... بنعمت شکر ... محمد است ... بدین کفار از کافران
ممتاز گشته و حق از باطل متمیز شده حتی یمیز الخبیث من الطیب و چون روشن
گشت که دین خدای و کیش حق اسلام است میگوید ومن یبتغ و هر که بجوید
الاسلام جز دین مسلمانی که توحید است دینا دینی دیگر را فلن یقبل پس پذیرفته نشود
از دین و پسندیده نباشد منه از آنکس و هو و او بواسطه ترک دین اسلام فی الآخرة

دران سرای من الخاسرین باشد از زیان زدگان بهار ... زیان زدگی از آن بود که ثواب ... محروم
شود و بعقاب ... و چون ... دریابد که فطرت سلیم را از دست داده سرمایه عمر صرف ... داری
فاسد کرده و ... است از بهر آنکه هر نفسی از نفسها ... یکی از دلیل ... ایها الخسوة الذین العجب و
ضایع ساخته بیت ... حیات و کار ناساخته مانده ... دین اسلام آور ... اسلامی با ... آراسته
نسلک هر دین که در اسلام نیست باطل ... و هر عملی که در اتباع سنت ... سوا ...
هرکه از سنت ... نصیبی نیست از اسلام نصیبی ندارد امام شافعی میگوید که در خواب حضرت ...
را دیدم که گفت ... گفتم امتنی علی الاسلام ... مرا بر اسلام ... فی ...
کرامتی که بفضل ... در همین ... بازشناسی ... عز و جل ... علی السنة حق تعالی فرمود که چون
اسلام ... که ... سنت ... و همکنان ... اسلام و سنت ... که اسلام ... سنت
بکار ... و هر ... اعتقاد که ... سنت ... است ... و قبول ... بیت کرد ... سلطان
شریعت ... قانون الهیاد ... مفترق ... هر مزه ... چون ...
... بالاسلام ... اسلام ... بحقیقت
واستسلام حقیقت ... حقی ... حقیقت نیست ... حقیقة اسلام ... و استسلام
طریقت ... اسلام ... استسلام ... و دل را ... و هدف
اسلام از ترکیب ... و در ایمان ... استسلام ... است و بعض ...
اول الاسلام علم ... و ثانی اسلام ارباب خصایص و حقایق بیت اسلام عوام ...
بکذا ... است ... معرفت کا ... است اسلام خواص ... و
یعنی که دل ... بعد ... اسلام ...
جانیق ... اسلام ... متین ...
نعظیم ... حکومت ... الله ... است ... یعنی
با ... خدای ... ایشان ... که ... و ظلمت کفر ... بعد
انجا ... آنکه ... ایمان ... هدایت ... بر آنند که آیه ...
مخصوص ... عمرو بن عوف ... اسلام ... روی بروم نهاد ... شام
... کرفت ... و ... باعث آن شد که ...
روی ... بکار ... اسلام ...
وانزینا ... ایشان حارث بن سوید ... و طعمة بن ابیرق ... مقیس ... حق ... الله ...

دران

فرستاده که چگونه راه نماید خدای چنین گروهی را بهشت که بعد از ایمان کافر شوند قول

بعضی آنست که مراد ازین قوم یهودند که قبل از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوی

ایمان داشتند و بعد از آن در قیم کفر و عدوان بر جوی حال خود نگاشتند وَشَهِدُوا و گواهی

آنکه گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ باینکه فرستاده یعنی محمد حق حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ

الْبَيِّنَاتُ و آمد بویهیشان آیتهای روشن در توریة مشتمل بر نعوت و صفات او و اگر و

آیه در شان اهل ردة باشد پس بینات با آیات قرآنست و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله الکرام

یا حجتهای روشن بر حقیقت توحید یا صدق و حقیقت نبوت الا آنکه الرحمن علیه و مقصود

از ذکر بینات استبعاد هدایتست یعنی چگونه مستحق هدایت باشند جماعتی که بعد از وضوح

کمال و ثبوت براهین از منزل تحقیق و یقین روی بمیان ظن و تخمین آورند و چه این جماعت

تباهی و نهایت ظلم و مکر اهل است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمی نماید گروه

ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفت موصوف اند

جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان و مکافات آن عمل که کفرست بعد از ایمان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که

بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوری ایشانست از رحمت وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت

فرشتگان و آن بیزاری فرشتگانست وَالنَّاسِ و لعنت مومنان و آن مذمت کردن ایشانست

مر ایشان را أَجْمَعِينَ تاکید است یعنی همه مومنان و آنکه دوست دار ایشانست از

آدمیان لعنت کنند که ایشان گروه و گفته اند که مراد از ناس همه آدمیانست و کفار

که فردای قیامت مومنان بر کافران لعن کنند و هر گروهی از کافران نیز بر یکدیگر

لعن میکنند کما قال الله تعالی یلعن بعضکم بعضا خَالِدِينَ فِيهَا همیشه باشندگان باشند

فیها در لعنت یعنی همیشه لعنت کنند ایشان را ملائکه و مومنان تا هم در دنیا و هم

عقبی یا مراد خلود ست در آتش لعنت که عقوبت باشد و گفته اند ضمیر عاید ست بآتش دوزخ

و اگر چه ذکر آن نکرده شده که کلام را بر آن دلالت هست و بحقیقت خلود در لعنت همان

خلود ست در دوزخ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ

بلکه هر زمان زیادت کرده شود زدناهم عذابا فوق العذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه ایشان

که مهلت داده شوند از برای رجوع یا دیدن یا مراد تاخیر عذابست از وقتی بوقتی دیگر و بعضی گویند

مرتد غلیظ نیست ... اصیل و عقوبت وی صعبتر چه این طایفه در پیری ضلالت بوده

الا آنکه روشنی ایمان تابد بکلی بکفر مبدل نموده * بیت * چه محرومی کاز کفر از ایمان شود مایل

بیمارستان طغیان * زبام قصر گردون گشته نازل * که در قعر چاه تیره منزل آورده اند که

که حارث بن سوید بعد از ارتداد پشیمانی تمام روی داد و آن ندامت که سبب خلاصی

غرامت قیامت بود او را بر آن داشت که برادر خود جلاس پیغام فرستاد که از طبیب دار الشفا

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ سوال کن که علت گناه مرا هیچ علاجی میسر و جراحت شقاوت مرا هیچ

مرهم راحتی مقرر هست یا نی * بیت * بپرسید از طبیب دردمندان * که درد عشق را درمان

کدامست * بواسطه شرح این مقام استعلاج از صاحب تاج و دولت تحقیق حال آن بیمار میکرد که ناگاه

نفایح رحمت بر نسیم صبا وزیدن گرفت که ای بیمارستان جرم و عصیان در ...

تا زلگت و مژده داد که همه اهل ارتداد در لعنت جاودانی و عذاب آن جهانی باشند إِلَّا

الَّذِينَ مگر آنان که از روی صدق تَابُوا باز گردند بحضرت بتوبت مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه

روی بگردانیدند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند آنچه تباه کرده اند از اعمال خود و ...

با استقامت ... بانواع اعمال صالحه قیام نمایند و حقیقت آنست که بواطن را بمراقبات

اصلاح کنند و ظاهر را بعبادات و چون کار خود را بپیرایه توبه و صلاح بیارایند فَإِنَّ اللَّهَ پس

بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده است توبه ایشان قبول کند رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان

بفضل خود و رحمت خدا ... جلاس این آیت را بنوشت و بوی فرستاد حارث بعد از تلاوت

آیة فرستاده را گفت گمان بردم که ... و برادرم نیز از جمله ... که

نسبت برسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم افترا کند و آنحضرت ... دروغ

بخلق نسبت دهد و خدای از همه راستگویان راستتر است پس من چرا از نامیدی ...

... هیچ ... ساقیا تا بیعت شراب ناب توبه بچشم * بیت *

شراب صافی و ساقی کریم و من مخمور * چلا ... پس بمدینه باز آمد

و تجدید اسلام ... بشرف قبول توبه یافته ... و وقت رجوع از مکه

... بادیه ... و ...

فرستاده ... شقاوت ...

... إِنَّ ... استنشاق ...

اقامت ... احوال محمد صلوات الله علیه ...

و اعوان ... خصمان مغلوب و مقهور کردند ...

اکر مطلوب ... اسلام

بازگردیم توبه ما بپذیریم جون توبه حارث پذیرفته خواهد شد حق سبحانه درشان ایشان فرستاد که

ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بمحمد بعد ایمانهم پس از گرویدن ایشان بدان

ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بدان یا هر ایشان که [illegible] و آمدند

کافر شدند و این فزونی کفر است بر کفر لن تقبل هرگز پذیرفته نشود توبتهم بازگشتن ایشان و

اولئک و آن گروه که با قامت بر کفر موصوف اند هم الضالون ایشانند گمراهان از طریق هدایت

یا هلاک شدگان در بادیه غوایت بعضی از مفسران این آیت را منسوخ دانند و گویند و عن الحسن

آنست که تا آفتاب از جانب مغرب طلوع کند توبه بنده پذیرند پس حکم عدم قبول توبه کرد

این آیت مفهوم نمی شود از منسوخات باشد و واضح آنست که نسخ بوی این آیت طاری نیست و

تاویلش بر این وجه کرده اند که توبه ایشان در وقت یاس مقبول نخواهد بود پس گوییا

حق تعالی خبر میدهد که ایشان توبه نخواهند کرد مگر وقتی که بر هلاک مشرف شوند و آن توبه

نفع نمی رساند فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یا اخبار است از عدم توبه ایشان یعنی

قبول یعنی ایشان توبه نخواهند بود پس قبول آن چگونه باشد [illegible] و اولئک هم الضالون

مضمونش اینست که در حالت ضلالت توبه ایشان قبول نکنند چه توبه و ضلالت ضد یکدیگر

و الضدان لا یجتمعان و هر آینه مراد توبه باشد از روی نفاق و گفتند که هر توبه کرده اند

شرایط صحت مرعی نبوده پس قبول نیابد و یک شرط کلی در آن اخلاص است از سلطان ابراهیم ادهم

قدس سره نقل کرده اند که توبه رجوع است با حق سبحانه بصفای سر و بی شبهه تا دل از کدورات

معاصی صافی نگردد و برق ندامت آتش در خرمن معاصی نزند و [illegible] آب حسرت برای

شستن صحایف جرایم از چشمه چشم جاری نگردد بهیچ وجه توبه مقبول داشته نخواهد

شد بیت هر کسی را توبه ناید درست نیست — ذوق توبه نقل هر سرمست نیست

بیاید [illegible] توبه را — شرط شد برق و سحابی توبه را — آتش و آبی بباید میوه را واجب آمد

برق و ابر این شیوه را — تا نباشد برق دل و آب دو چشم — کی نشیند آتش تهدید و خشم

امام حسن بصری بر آنست که این آیت در شان یهود نازل شده که کافر شدند بانجیل و عیسی

بعد از ایمان بتوریه و موسی پس زیادت کردند کفر خود را بقرآن و محمد صلوات الله علیه

و علی جمیع الانبیاء و بعد [illegible] قبول توبه وجود حصول ضلالت [illegible] الکه بر کفر همی میرند

و مآل کار هرکه بر کفر میرد اینست که میفرماید ان الذین کفروا هر آینه ایشان که کافر شدند

و ماتوا و بمردند و هم کفار و ایشان کافر بودند فلن یقبل پس قبول کرده نشود

من احدهم از یکی از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر و لو افتدی به و اگر چه فدا

دهد آنرا همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدا

دهد تا بدان از عذاب دوزخ باز رهد مقبول نخواهد بود در دنیا بیع آورده که روز قیامت

کافری را در موقف عرض حاضر کرده گویند اگر همه روی زمین پر زر بودی آن همه زرها در

تصرف و قبضه تملک تو بایستی فدای خود کنی گوید آری پس او را گویند ای زیانکار [illegible]

آسانتر از این از تو می خواستند و آن کلمه شهادت بود دیگر انکه [illegible] از عذاب [illegible]

اولئک و ایشانکه کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک این سخن مبالغه است

امید ایشان [illegible] شاید که از کسی فدا نگیرند اما بفضل از روی عفو کنند [illegible] اخذ فداست و موقع

عفو [illegible] و ما لهم و نباشد مر ایشانرا من ناصرین هیچ کس از یاری کنندگان که عذاب از ایشان باز

دارند و چون از این آیه معلوم شد که دادن مال مر کافر را نفع نمی رساند آیه لاحق مومنانرا

کیفیت دادن مال [illegible] تعلیم میدهد و میگوید لن تنالوا البر هرگز نیابید

نیکویی را [illegible] طلب میدارید [illegible] حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید

مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال مجاهد از این آیه [illegible] میدانند

کبیر فرموده که این سخن از مجاهد [illegible] منافی ترغیب در بذل

نیست [illegible] که این انفاق خیر واجب [illegible] در واجب [illegible] و اشرف

[illegible] محققان از علما گویند که این انفاق عامست و شامل واجب

و مستحب و ما تحبون [illegible] شاید که مال باشد [illegible] بتصدیق

[illegible] بمعاونت [illegible] از ابطال [illegible]

[illegible] که آنرا در راه رضای خود [illegible]

تعلق بما سوی الله [illegible] بیت مال از بهر دوست [illegible] دل کان محبت

و جان بحر [illegible] عکس [illegible]

و گفته اند هر که محبوب خود را [illegible] هر آینه مطلوب خود را [illegible]

از [illegible] حضرت مولوی [illegible] بیت [illegible]

[illegible] بعد از نزول آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بحضرت رسالت آمد

گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزد من بیرحاست [illegible] حکم کنی

و آن باغی بود [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

امد که فراز اسب و سبوع آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه فرمود که بخ بخ این مالیست رابح
یعنی مال سود دهنده و در بعضی روایت مال رایح یعنی مال سود دهنده الفتنه مال الرایح شک راویست و رایح از رواح است
بامداد آمدن [illegible] مسجد آنحضرت صلوات الله علیه وسلم بود آنگاه فرمود که من آن می بینم
که آنرا برای خویشان خود تعیین نمائی ابو طلحه گفت فرمان خدای و رسول راست پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا میان اقربا و بنی عم او قسمت کرد و ابن خلوق روایت میکند که
بن حارثه اسپی بود که آمد و سوال کرد فرمود تا عطوه شکر گفتند که سنه را تا آن می یابد
شکر جمعاً و آیند فرمود که کلام آن دو بود و را بشکر مشغول بر آیند که من شکر ابسیار دوست
میدارم و دوست میدارم که حتی تنفقوا مما تحبون دگو بند که زید دیوانه [illegible]
فرمود تا برای او از شکر سفید پالوده ساخته بیک گفت دیوانه چه داند که این پالوده چیست
گفت او ویعلم الله آنکه گر برای او صدقه میدهم میداند و الله تیپی خاتون نقل کرده اند که
مصحفی داشت بر پوست آهو آنرا نوشته و با انواع جواهر قیمتی مرصع کرده و گویند هشت هزار
قراضه اهوان خرج آن شده بود روزی بران مصحف قرآن تلاوت میفرمود باین آیه رسید که لن تنالوا
اندیشید که هیچ چیزی در من از این مصحف عزیزتر نیست فی الحال فرمود تا در کار انجا [illegible]
جواهرها فروکنند و به قیمت تمام بفروخت و بهای آن حوضها و چاهها در بادیه بساخت
تا حجاج ازو آسوده [illegible] خدای بانجا برای آشامیدن و بر او دعای خیر میگویند و تا بدین
یکسو دا حجاج [illegible] آورده که [illegible] و علماسان [illegible]
عجب آید بیت نکو سیرتی [illegible] توان یافت [illegible] ای عزیز
بجویر قرآن بر هشت وجه آمده است اول تقوی ولکن البر من اتقی دوم طاعت والدین و برا
بوالدیه سیوم نیکوئی ثواب ان الابرار لفی نعیم چهارم طاعت حق و تعاونوا علی البر پنجم
طاعت رسول [illegible] اتامرون الناس بالبر ششم احسان ولکن البر
من آمن هفتم صله رحم ان تبروهم وتقسطوا الیهم هشتم جنت لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون جنت را برگفت بجهة آنکه جزای برست پس معنی آیه بر این وجه آمد که
به روضه بهشت نرسید تا وقتی که دوست ترین اموال خود صدقه ندهید و در فوائد [illegible]
آورده که اینجا معنی تقوی بود [illegible] نیست یعنی کمال تقوی حاصل نشود جز بصدقه
دادن و بعضی طاعت بر معنی یعنی بجهة طاعات [illegible]
[illegible]

در انفاق احب اموالست و در فصول آورده که طلوع ایمان در نیابید مگر باینکه کلام آن [illegible] محتاجان
محتاج کرم شیرین شمارید و محتاجان مدد کوهست که در آخرت بر تبه شفاعت رسند مگر در دنیا
از آنجه دل شما بدان مایلست بکند بیعفا چنانکه اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف
فی الاخرة [illegible] ظاهر می شود بدیهی هر کنیکی کند [illegible]
یعنی بزیر نیکو بست کار شی و گفته اند مراد از بر ثواب و رحمت و رضای حق تعالی
است و بی شائبه شبهت انفاق خالص منتج این میتوانند بود ابو بکر وراق گوید
حق سبحانه عالمیان را طریق طریقت را بدین آیه راه فتوت می نماید و می فرماید که
دولت بر خاص در نیابید مگر بر عایت بر عالم یعنی وقتی با شما نیکوئی کنند که شما با همه
کسی لوازم نیکوئی بجای آرید و آنچه محبوب شماست از اموال و غیر آن بر نیکان
[illegible] کنی تنگ کنی بدان [illegible] که نیکی رساند بخلق
خدای از محققی بر سید که بر کدام است جواب داد که هر فعلی که فاعل را [illegible]
قرب حق سبحانه رساند و حسنات و تقرب بدان حضرت عالی [illegible] مگر
آنچه ما سوای حق هر که چیزی را دوست دارد [illegible] و عنوان هر آینه بدان
از حق سبحانه محجوب گردد و بقدر تعلق محبت بدان چیز در حضیض بعد
گرفتار شود پس [illegible] وجه راه خلاص [illegible]
آنچه شما دوست دارید ایثار [illegible] ما سوای الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب حقایق القرآن [illegible]
انه هو البر الرحیم پس حقیقت [illegible] اتصاف بصفت ربانی و تخلق باخلاق سبحانی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میداد و دنیا نداد و آنکه تشنه آبی باز است از سر هر چه دارد برخیزد در حقایق سلمی مذکور
که سبب وصول بر اتفاق بعضی محبوبات نیست و وسیله حصول قرب بحضرت بار تعالی آن
جمیع مخلوقات و گفته اند معنی آیه اینست که ذوق شناخت من در نیابید تا بکلی از خودی
مرادات خود بیرون نیایید و قول بعضی آنست که بحق نرسید تا از خلق نشوید شیخ
جنید قدس سره فرموده اند که مراد از جام محبت بحق نچشید تا نفس خود را در راه ریاضت
برای رضا بجا و نکشید هر که مال دهد بجنان و هر که جان در باز دهد بجانان رسد
سالک بخشی نعمت جنت بری جان دهی از وصل جانان برخوری امام شمس بحیرزاوی
که جوان مردان صحابه را که همت بلند و دست کوتاه بود از تصدق آنانکه چیزی عاری
داشتند وهمی پیدا شد که بر انفاق اشیاء حقیر چندان جزای مترتب نخواهد بود
حق تعالی فرمود که وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید و صدقه میدهید من شیء از چیزی
خواه اندک و خواه بسیار خواه از محبوبات اموال و خواه از غیر آن فان الله پس بدرستی
که خدای تعالی به علیم بدان چیز داناست بر حسب نیت شما جزا خواهد داد بعض
اندکی که برای خدای دهید بهتر از چیزهای بسیار که بریا تصدق نمایید القلیل عند الله کثیر
اشارت بدینست در لطائف آورده که بعضی نفقه برای جلب عطا کنند و گروهی بجهة
دفع بلا و نظر طایفه که خاصانند بر آن مقصور است که ادای فرمان خود می بینند
بر سر طاعت که مزد خواهم مکافات نمی خواهم مرا این بس که میدانم که می بینی و میدانی ذی
النون مصری میفرماید که روزی بصحرا بیرون رفتم در وقتی که برف باریده بود و ابر بهمن
چون دست دارا سیم پاشیده نمی باید گبری را دیدم بر دوش فلما قرطه
سنجاب بود در وی کبری دیدم دامنی پر ارزن کرده و در صحرا می پراکند او را گفتم ای جهت
در چه کاری این چیست که در هر جه عمل میکاری گفت شیخا بساط برف در وی زمین دامنها
پوشیده است و دانه که قوت مرغان است بالکل از نظر ایشان نهان مانده و این مرغکان ما
قوت آنکه قوت خود بتوجه دیگری بدست آرند نیست من این دانها را ارزن بر روی برف میریزم
تا مرغان بخورند شاید که یزدان بپذیرد و سبب آن بر من رحمت کند ذوالنون فرمود که اگر صدقه
هذا بخشی از تو به وجود آید امکان پذیرفتن نیست زیرا که تو بیگانه ای و روشنایی قبول
متعلق بآشنایی است گبر گفت اگر نپذیرد باری می بیند گفت بلی می بیند و میداند گبر گفت
گفت تمام کشا ای ذوالنون من بهمان راضیم که می بیند کو علم بی عطا نمی سازد

آنکه خدا معین کرد هم عطا است من عطا خویش کنم جد و رای آنچه خدایت بداد نیم کار
ذوالنون میفرماید و اتفاقا بعد از سالها در سفر حج بست داد در طواف کعبه همان گبر را دیدم
که در طواف در آمده سیمای کرامت بر جبین او واضح و علامت اسلام و سلامت بر صفحه حالش
لایح چون دیده اش بر ذوالنون افتاد گفت ای شیخ فرمودی که بیند و لیکن نپذیرد چون بدید
که هیچ بودم پس من با آن تحفه حقیر از من غیر قبول کرده کریم کار عنایت از مکنا و ویرانه کبر
خودم در ساخته و تاج آشنایی بر سرم نهاد ذوالنون در کریه آمد و بسجده در افتاد که الهی
ارزان فروختی جهل ساله کبر بیک مشت ارزن در سر خود تا کردم که ای ذوالنون بدانستی
که هر که در بدرگاه ما آرد دست رد بر پیشانی وی نزنیم و هر که مفلس وار بحضرت ما ینالد
نقد مراد در مهد امیر آرزو و بیش بخشیم بیت کدام سوخته دل عرض کرد حاجت خویش که در بر
جناب کرم بوا تو عطا نیافت و بعد از آیات سابقه در الزامات ولادت که اهل کتاب نازل شده
بعد از این بجواب شبهات ایشان بیان میکند و یک شبهه مرقات تو بیت آن بود که میگفتند
ای محمد دعوی آنست که تو بر منهاج ابراهیم صلوات الله علیه میرسی و حلال اکثر ابراهیم و انبیا
که سابق بوده شریعت بر سالت دوستیدن اند و آنها که بعد از وی خلعت نبوت پوشیده کوشت و
شیر شتر حرام بوده و در تورات این سخن مسطور است پس با ثبت که اگر محمد صلی الله علیه
در دعوی متابعت خلیل صادق است ذاکل و شرب لحم ابراهیم محرمه کرده است اینجا باید جواب
حق سبحانه از کذب قول ایشان را اعلام نمود و فرمود که كل الطعام همه انواع خود دنیا طیبه یا همه
آن مطعومات که مستانه فند است میان سید عالم و موسی مختلف بود کان حلا حلال بوده است لبنی اسرائیل
مرفرزندان یعقوب را بخوردن آنکه چون قرآن بیان آن کرده که حق تعالی بشومی ظلم و معصیت
بنی اسرائیل بعضی از طعامها که حلال بر ایشان حرام کردانید فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم
طيبات احلت لهم مضمونا این سخن نخست آمد و بهجت یکی که بنای مذهب جمهوری انکار نسخ
نهاده انکر تحریم جیزی بعد از آنکه حلال بوده باشد مقتضی وقوع نسخ است و دوم انکه
این کلام دلیل بر آن بکتاب ایشان بر قبایح افعال و فضایح اعمال این بعد مذکور
تحریم این اشیا را در تورات و گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه بر قول ایشان تکذیب کرد
و فرمود که خوردن همه طعامها حلال پاک بر ابراهیم و اولاد او حلال بود الا ما حرم مکر آنچه حرام کرد
اسرائیل یعقوب پیغمبر که برگزیده خدای بود على نفسه بر نفس خود بنزد ابن عباس آنکه یعقوب را
مرضی عارض شده نذر فرمود که اگر خدای تعالی او را شفا بخشد بجهت مخالفت نفس هر طعام و شراب که

دوستر دارد بر خود حرام ساخت چون از آن الم شفا یافت بنا بر نذر شرعی بود با جملة
گوشت و شیر شتر که از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی اما آنچه الله تعالی بر خود
حلال ساخت و اشهر اقوال آنست که یعقوب شبی چون با دختر بیت المقدس شد و مضطر بود
بعد بارانکه گر چون شب گاه رسید توفیق ایزدی یاری داد که در زمان صحت و حمایت عافیت به
حصه محروم درآید فرشته آخر شب خود را بر آن کرد که چون حق تعالی بخواست که او صورت
وجود بگیرد فرشته را به صورت مردی قوی هیکل پیکر هیات ببیند که وی فرستاد تا یعقوب
بنمود و کامل القوة بود و بکشتی گرفتن میل داشتی فرشته گفت یا اسرائیل آمده ام که
با من کشتی گیری پس یعقوب برخواست و او درقی دست با یکدیگر بر آویختند همه شب یک
بر دیگری ظفر نبود آخر الامر فرشته بر گوشت ران یعقوب خشره فی الحال علت عرق النسا
پیدا آمد و درد و رنج عظیم پیدا شد یعقوب گفتا این چه حالتست که در خود مشاهده می
کنم و موجب این درد چه تواند بود فرشته خود را بر وی ظاهر کرد و گفت ای یعقوب
غرض از مصارعه تو آن بود که ترا بیمار کنم بلکه فرمان الهی چنان و جهة شرف نفاذ یافت که
ترا دردمند گردانم و همچنین بیمار به بیت المقدس درآیی تا فرزندان تو آنجا بنا کنند پس
یعقوب بیعت کرده که حق سبحانه تعالی درد او را از مضیق آن نقمه بیرون آورد در مراسم
شکر باد اصحابها تا شب تا دوزانو ... بگویان نذر کرد که اگر حق تعالی او را
ازان رنج شفا دهد دوستر طعام و شراب خود را بعد از صحت گوشت و شیر شتر که خو
ولادا و متبع همان صورت کرده از خود که آن اجتناب نمودند و مصالح آنست که یعقوب
عرق النسا بود دیگر آمد ... اورا گفتند ... و شرب گوشت و شیر شتر بر یهود که یعقوب بر خود
واضح آنست که باذن الله آنرا بر خود حرام کرد که یهود ... حقیقت ... آنها اجتناب
کرده گفتند تورات بتحریم آنها حکم فرموده است حق سبحانه تکذیب ایشان
میکند بلکه این تحریم از پیش یعقوب بود من قبل ان تنزل التورية پیش از آنکه فرو
شد توریة بر موسی علیه السلام و بعد از ایشان همچنان بر آنکه ... حق تعالی بهیمة
الانعام ایشان را ... بجهت خود فرمود که قل بگوی ای محمد ایشان را که تحریم لحوم و البان شتران ... توریة
خواهد میکنید فأتوا بالتورية بیارید توریة را فاتلوها پس بخوانید آنرا ان کنتم اگر هستید
شما صادقین راست گویان در این سخن ای عزیز قصه یهود درین توریة همچون قصه
نصاری است در ... بسیار ... ایشان ... بعد ... بر صحت نبوة

حضرت رسالت صلوات الله علیه و ایشان را که جحود آن ایات نمودند لا از آوردن توریة برهانی لایح گشت
بر صدق مقال آنحضرت و افترای یهود بر خاص و عام روشن شد لاجرم آیه لاحق مشتمل بر ...
مقرر است فمن افترى پس هر که افترا کند و بر بندد على الله الکذب بر خدای تعالی دروغ
یعنی نسبت دهد تحریم خلق را بالحق من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم طعام بر یعقوب
واقع شد بر نفس او فاولئک پس آن گروه افترا کنندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران
که از نفس خود انصاف ندهند و بعد از وضوح حق و الزام حجت مکابره کنند ... مسمی
از تمکن انصاف بود ... بیت ع والظلم خلق الله ... انصاف بده که ...
نبود طلبی ... ازین طریق نا انصافی آنکه تعریض میکند بکذب یهود میگوید قل صدق الله
بگو راست گفت خدای و خبری که داد در حل و حرمت محض صدق و صدق محض بود و آنچه
شما گفتید دروغ بیرون آمد فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابرهیم کیش ابرهیم را
حنیفا بیان حال ابرهیم میکند که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و محصل
معنی آنست که پیروی ابرهیم کنید تا از یهودیت که مقتضی ... شما است ان الزام تحریف
و مکابره و تحریم طیبات مینمایید بیرون آیید وما کان و نبود ابرهیم من المشرکین از
شرکا و زندگان بخدای پس شما نیز مشرک ... کفار عزیر را ابن الله گفتند ... بعبودیت وحدانیت
حق اعتراف نموده بر آن استقامت ورزید که مفتاح توحید افتتاح ابواب نجات و
مخلص میسر نیست بیت ایمنی باید ... شور و شر ... ایمان ...
فتنه بر آرد نفس قلعه توحید پناه تو بس شبهه دیگر یهود قصه تحویل قبله
بود که میگفتند مسلمانان را چه بر آن داشت که روی از بیت المقدس برتافته متوجه خانه
کعبه شده و حال آنکه کعبه خانه ایست بنا کرده جرهمیان و عمالقه و بیت المقدس ساخته
پیغمبران داود و سلیمان است علیهما السلام و کعبه در بادیه خطرناک وادی غیر ذی زرع
واقع شده و بیت المقدس در ارض مقدس که بارکنا فیها للعالمین صفت است
گشته کوهستانی که کعبه در دوست مسکن سباع ... است و ذهنی که بیت المقدس
... انبیا و محشر انام و چون سخن یهود مشتمل بر ... قبله و مسجد
اقصی بود اهل اسلام ... بمقابله کلام ایشان ... معظم و وجوه تفضیل آن
مکرم ... بیان کردند و ... بین الفریقین ... حق سبحانه ... بسخن
مؤمنان ... کعبه ... بیت المقدس ... تفصیل ...

نمود چنان نمودند بر ... منوا لکم ان اول بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع
کرده و ساخته شد للناس برای مردمان تا آن را عبادت کنند و متعبد خود سازند للذی
ببکة آن خانه ایست که در بکه واقع شده یعنی خانه کعبه و در بنای اولیه دو قول است بعضی آنکه
او بنائیست بر روی زمین و مشهور آنست بقول مذکور شده که موضع کعبه بود هزار سال قبل
از بسط بساط زمین مطاف ملائکه بود و بعد از هبوط بیت المعمور را بر آن موضع فرود
آورده بود تا زمان طوفان گشته بود و بعد طوفان آن خانه را باسمان برده در محاذات موضع
کعبه بنا شد و بعد از آن ابرهیم را با ساختن خانه حکم فرمودند ای عزیز یهود بنای بیت
المقدس را بداود و سلیمان نسبت داده علم مفاخرت می افراختند حق سبحانه میفرماید که بانی
این خانه ابرهیم است و جد خلیل و ... کثرت مناقب و رفعة مراتب اعلی و اعظم ا
از مراتب داود و سلیمان پس کعبه او جهت شرف بالاشرف بالشرف و گفته اند [illegible]
شرف [illegible] کعبه [illegible] بود [illegible] جلیل بوده و [illegible] حضرت [illegible] وما فی
ابرهیم خلیل [illegible] تمام و [illegible] علو الکلام بیت مقامیست
که خاک بوسش کنند ملوک [illegible] محلیست بر تر ز ذات البروج مکان بیت
خوش تو [illegible] السلام قولی دیگر آنست که اول خانه که موضوع شد از برای حج مردمان این خانه
که در بکه ساخته شده است و بکه اسم بلد است و امام مالک رحمه الله بر آن رفته که بکه اسم
همان بقعه است که کعبه در وی است و در اخبار آمده که در آن زمان که قریش خانه را عمارت
میکردند در اساس آن پدید آمد سنگی بزرگ سیاه دیدند بخط [illegible] نوشته که بکه
و [illegible] که اسم زمین خانه و حوالی آنست از مسجد الحرام [illegible] و [illegible] این موضع را مکه
گویند نقل از ابن عباس رضی الله عنه منقول کرده اند که مکه [illegible] است تا [illegible] و بکه [illegible] است
تا بطحا [illegible] قول مکه تمام حرم باشد و بکه همین [illegible] و مشهور آنست که بکه و مکه [illegible]
یکیست و تعاقب میان با و میم بجهت قرب مخرج در کلام عرب مرخص است چون لازم و لا
ذب [illegible] و لاتب [illegible] آن و در [illegible] الحرمین آورده که بکه نام مکه است و مکه [illegible] بده
نام مردان قوله تعالی ببطن مکه و وجه تسمیه آنست که مکه بلغت [illegible] کردن با
و مکیدن شیر از پستان و کم شدن آب چون [illegible] آن شهر [illegible] میکرد [illegible] ها
[illegible] بالجذب [illegible] میکشد [illegible] الرحم [illegible] الطفل الجنین [illegible]
میکند از پستان مادر [illegible] زمین همه آب [illegible] کشیده است [illegible] وسط الارض

ما فیه [illegible] او ناجح می شود و قلت آب و دانستیب [illegible] ۳ بکه قال
تعالی للذی ببکة و بکه در لغت شکستن [illegible] و گفته اند [illegible] این شهر نیز گردن کشان را
میشکند [illegible] و [illegible] قصد آن خانه [illegible] بر [illegible]
تنها [illegible] که [illegible] بیت
[illegible]
[illegible] ۳
بلد قال تعالی لا اقسم بهذا البلد [illegible] بلد الامین قال تعالی و هذا البلد الامین ۵ امین [illegible]
[illegible] ۶ [illegible]
مطمئنه [illegible]
[illegible] کانت آمنة مطمئنة ۷ ام القری قال تعالی
ولتنذر ام القری و من حولها [illegible]
[illegible] ۸ بلد حرام قال تعالی رب هذه البلدة الذی حرمها [illegible]
[illegible] ۹ صلاح [illegible]
[illegible] ۱۰ [illegible]
[illegible]
۱۱ [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۳ [illegible]
۱۴ ام رحم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]

کر بادیها و دریاها قطع کند تا بخانه رسد که [illegible] و آثار انبیا و [illegible] است چرا بادیه نفس و دریاهای هوا را
[illegible] رسد که دل خانه اسرار [illegible] عجب دارم از آنکه بهوای خود بخانه [illegible] رو [illegible]
کند چرا قدم بر هوای خود ننهد تا بدوست رسد و مشاهده لقای وی نماید و در حقایق صادقه [illegible]
و اعجب از کسی که بسوی کعبه گل مسافرت میکند تا رکن و مقام ببیند چرا [illegible] کعبه دل نکند
تا انوار تجلیات ملک علام ببیند بیت طواف کعبه دل کن گر دلی داری • دلست کعبه معنی تو گل
چه پنداری • بعضی از اهل تحقیق فرموده است که کمالات آن [illegible] در فضل و شرف نیست چه تفضیل
و ترجیح اوست بر بیت المقدس و این فضیلت ثابت شود [illegible] آنکه ثبوت اولیت [illegible] سبب
فضیلت منافی ثبوت اولیت از جهت بنا نیست و از مرتضی سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که
برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که پیش از آن نیز بیوت عبادات و مواضع طاعات بوده اما اول
آن خانه ایست که حق تعالی مبارک کرده [illegible] و سبب رحمت و هدایت عالمیان [illegible] کما قال
مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و فواید و خیرات [illegible] و عمره و
طواف و اعتکاف و زایران و ناظران [illegible] مطاف الطاف الهی [illegible] برکت در معنی دارد [illegible]
[illegible] زیادت [illegible] کلام برکت زیادت [illegible] آنکه نمازی [illegible]
کمسجد الحرام است برابر باشد با هزار نماز در ما سوای آن و مجرد نظر کردن بخانه کعبه [illegible]
و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و در حدیث آمده که حج را جزا [illegible]
مکر بهشت و معلومست که برکت هیچ چیز برابر آن چیز نتواند بود که جالب رحمت و
مغفرت و موجب جنت باشد و اگر بصورت نظر کنند برکات [illegible] مضمون یجبی
الیه ثمرات کل شیء ظهور توان کرد که هر چه در همه عالم تحفه نفیس و عجیب و متاعی
غریبست در موسم حج آنجا توان یافت و مطعومات و ثمراتی که در [illegible] حاصل
نمیشود [illegible] است که هر کا صاحب بصیر [illegible]
تفکر [illegible] و تامل [illegible] کعبه [illegible] چون نقطه مرکز [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] دوایر [illegible] محیط باشند [illegible]
در همه عالم [illegible] اشتغال [illegible] پرستش [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
[illegible] انوار محبت [illegible]
[illegible] طاعت [illegible]

دولتان با ازواج ظاهر متوجه کعبه [illegible] باشند و [illegible] ظاهر بجانب کعبه [illegible] متوجه
نمایند [illegible] که مجاور [illegible] آن حرم محترم باشند [illegible] ارواح ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] تعلقات [illegible]
[illegible] برکت و نهایت [illegible] مصرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کعبه [illegible]
[illegible]
[illegible] للعالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آیات بینات [illegible] آیات [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام ابرهیم [illegible]
مقام ابرهیم [illegible]
[illegible] مقام ابرهیم [illegible]

الامن فعل پر جسیار بجا زنهار انکه نقش پای بران شد اما انگشت ۳ غوص کرد و قدم آنحضرت
تا کعبین در آن چنانکه خلق بقدم مبارک کوی رسیده باشد ۳ متاثر شدن این صخره از پای ان
صخره و آن حجر بحکمی از حکم ربانی بنبود ۴ باقی ماندن بر قرآن قدم بر سبحانت ایام دو و اتاد
سایر انبیا ۵ محفوظ بودن آن سنگ چندین هزار سال با وجود کثرت اعادی از اهل عناد
و جهال و در صورت بقره سه وجه اجمالیه در باب این سنگ مذکور شده و تفاصیل آن در
سوره ابرهیم ع مشروع ست و این صخره یاقوت ست از معدن جنات عدن بیرون آمده
چنانچه در حدیث وارد ست که رکن و مقام دو یاقوت اند از یواقیت بهشت ۶ چون بامان کان
شوان یافت چنین کوهر پاکی قابن از خصایص کعبه است که چنین مقامی در پهلو وست
و نماز در آن از شعایر و شرایط زیارت او و بیت المقدس را این فضیلت نیست و دیگر
از فضیلت خانه آنست که و من دخله و هر که در آمد در این خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل
و غارت یعنی کار دیگر که بنا بر نیت معظم در جهت احترام بیت ما دام که خانه را
پناه ساختند از تعرض ایمن است و این صورت بود در اوقات جاهلیت مرعی بوده و در
زمان دولت اسلام نیز چنین است فتوی امام اعظم بر این وجه صادر شده که هر کرا
قتل مری بود نسبا قصاص یا غیر آن لازم کرده و پناه بخانه دهد متعرض قتل وی
نشوند اما بر خروج اکراه کنند بقول بعضی که مراد حرم است درین مسئله اختلافی
هست در زاد المسیر آورده که اجماع منعقد است بر آنکه جانی حرم را امان ندهند
زیرا که هتک حرمت حرم کرده و بدین جهت امان از وی برخواسته است پس حکم آیه
خاص باشد بجمعی که در خارج حرم از ایشان جنایتی صادر کردد پس کسی که بیرون حرم
جنایتی کند که بر آن حد باید زد و پناه بحرم دهد بمکه و این از امام احمد آنست که اگر موجب قتل
یا قطع ید یا حد زنا لازم شده باشد اقامت آن معفو و در حرم بود شاید اما بالا و مبایعه
و مواکله و امثال آن نباید کرد تا بضرورت از حرم بیرون رود و روایتی آنست که [illegible]
القتل اقامت حد کنند و امام اعظم درین روایت متفق ست اما امام مالک و امام شافعی اقامت
جمیع حدود کنند بر وی خواه در نفس و خواه ما دون النفس و نزد ایشان توقف در اقامت
حد جایز نیست تا حدیکه در مسجد الحرام بقصاص میفرمایند یعنی و من دخله کان آمنا
نزد بعضی کلما جمله ابتدائیه است و هیچ تعلق بما قبل ندارد و پیش جمع جزئیه است و از
حیثیت معنی معطوف بر مقام ابرهیم یعنی بعض از آیات بینات این شده ملحل

خانه امنست نیز چنین خبر داده فکر بانحصر در تکلام خبرست و معنی امر یعنی ایمن کردانید داخل وی
را از تعرض بدو چه این خانه حصن حمایت و حصار سلامت است و در عین المعانی آورده که او جماعتی که پناه
بحرم آورده اند ماهیان خود بودند که در زمان طوفان نوح از خوف ماهیان بزرک بزمین کعبه پناه
کرفتند و کشتن ایشان ببرکت آن مقام باحل سر از دست ایشان بیت با آستان رفیعت کسی که
برد پناه ز آفت دو جهانست فاما امنه و کفته اند معنی آیه آنست که هر که در [illegible] عمره القضا
با حضرت مصطفی صلوات الله علیه بحرم در آمد ایمن بود از ضرر کفار کما قال تعالی لتدخلن المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین قول دیگر آنست که هر که بحرم در آمد بجهت ادای حج و عمره خالصا لوجه
رضای خدا تعالی و [illegible] امروز ایمن باشد از کناهانی که پیش از حج مرتکب شده
یعنی از کشتن مکافات و عقوبت آن و فردا ایمن از احوال قیامت فات حضرت و تقدست ابو
النجم صوفی کوید شبی طواف میکردم و وقت من بغایت خوش بود کفتم الهی سیدی تو فرموده که
و من دخله کان آمنا اهل حرم از چه چیز ایمن باشند هاتفی آواز داد آمنا من النار جعفر صادق
فرموده که هر که بخانه در آید از طریق صفا و وفا امان یابد و چون امان اصفیا بحضرت پیش امان
اصفیا از بیم فراق که هیچ بلا و آفت از فرقت و قطیعت زیاده نباشد بیت پناه بخانه
کنکس الحجر خدای نیست که از فراق بتو دهدم بلا نیست [illegible] که مقام
ابرهیم را [illegible] و امن داخل حرم را ایتی دیکر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات
دو آیه را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار هست و ذکر آن متجاوز
از حد شمار و مفسران برخی از آنها را ذکر کرده اند و طی مجموع آنها بچهل و چهار آیه در بن رقم
اثبات می یابد بیست و هشت از ان جمله که خصوصیتها تعلق بخانه دارد و شانزده انکه ببرکت خانه
در زمین حرم ظاهر هست و آثار آن در حوالی و نواحی بیت معظم ظاهر بار از قسم اول دو نوع است یکی آنکه
بر خواص و عوام پوشیده نیست دوم آنکه بر ارباب وحی و اصحاب کشف و الهام ظاهر شد از نوع
اول چهارده آیت ست ۱ آنکه ببرکت وی زمین حرم بمثابه محترم شد که خار او را نکنند و نفقه درخت
او را نیفکنند و صید او را شکار نکنند و حرمت آن بقعه بجائیست که هر کسی از اهل حرم در
تلها که غیر حرم بر اجزاء آن نقل محترم آنچه [illegible] و ابن عباس [illegible] مکروه داشته که
خاک و سنک از حرم بحل برد [illegible] امام شافعی رضی الله عنه برین قول عمل کرده ۲ هیچ بنده برین خانه
ننشیند مکر بر سبیل [illegible] و کفته اند مرغ [illegible] علتی عارض شود بالهام طبیب حکمت
ربانی پناه بدان دار الشفا [illegible] ببرکت مس هوای و اجزای خانه از علت ذات ملوع صحت

کامل حاصل گردد ۳ چنانچه مرغان با اختلاف انواع ایشان هرگاه که در فضای هوا صف برکشیده [illegible]
شهر مکه پرواز کنند البته بموازنه بیت الحرام رسیده منحرف گردند بعضی بیمین و شمال خانه منشعب شده [illegible]
از برخانه طیران نمایند و برکات این صورت مشاهد شده ۴ هر متجبر گردن کش و متکبر سرافراز قصد
مقصد اهل او نمود [illegible] صدمه صولت جباری و سطوت هیبت قهاری حضرت باری [illegible]
شکسته و کوه تذلل بر فرق تکبرش نشسته شد و قصه ابرهه که با فیلان کوه پیکر رخ بر بساط
آورده میخواست که بیرق حرمت آن بیت الحرام بر دارد عاقبت بهمه طاقت بر افشاند در [illegible]
عقوبت افتاد و تمام شاه و حشم از اسب مراد پیاده مانده بجزای بادی طیرا ابابیل مات شدند [illegible]
این معنی کما هی میدهند بیت که روی کور رخ بتابد از شه ما و در بساط مات باید چون پیاده
خویش را در پای فیل ۵ آنخانه با وجود خفض جدران و صغر ارکان موقعی و مطابقی است
در دین و عالم و مان که بناهای رفیع و عمارتهای عالی را آن حال نیست ۶ سخت روی سنگین
دل و خیره چشمی بود که چشمش بر خاک کعبه افتد دلش نرم و دیده اش اشکبار گردد در
و بسیار مردم که بقساوت قلب مشهور بوده اند این معنی را انکار کرده اند و بعد از مشاهده [illegible]
بصدق این دعوی اقرار آورده اند و خواجه پارسا قدس سره در کتاب مناسک از خصایص [illegible]
نقل میکند که هیچ کس ندیده که آن خانه از [illegible] بوده یا بکرد ۷ هرگز از طواف کنندگان خالی نبوده [illegible]
از سلف نموده که مدتها انتظار میکشیدم که خانه را از طایفی خالی یابم تا در آن وقت تنها در [illegible]
خود را هم تنها بجای آورم که مگر روزی از آن روزها که آفتاب بی تابی به سمت الراس اهل مکه
رسیده بود و خون هیچ عالم افروز و تیغ آتش بار در روی زمین کشیده بیت ز تاب مهر [illegible]
کشته که از نسیم چون حباب کشته با خود گفتم اگر خانه را برای طواف بی مانعی [illegible]
یافت چنین وقت منتظرم هست پا در هم و مطاف را خالی دیدم و بمقام متوجه شدم و چون نزد
آمدم دیدم که ماری عظیم سر برداشته طواف خانه میکند ۸ هیچ بنا در عرب که قبلش
بسته بنام دیده باشند بالای خانه بر بیابان که در اسلام از شرف تخصیص هندی [illegible]
متصاعد گردد و عزت علوی که یافته با مدت عبودیت جمع نشود ۹ اگر کسی در آنخانه کرد شکاب
جنایت استشفا بجوید دفع جمیع العراض بادا لا جتام امراض با دولتیست تام کامل و علاج [illegible]
۱۰ قبله عالمیانست که هر کس را در هر جا که باشد در وقت نماز توجه بوی باید کرد فولوا وجوهکم
شطره مصراع حج وی رکنی از ارکان اسلام است ۱۱ مجاوران او را اهل الله گویند و همسایگان
خدای خوانند و همیشه این خانه معظم و مکرم بوده در زمان جاهلیت تمامی آدمیان و دعوت

اسلام مرجع و معاد عالمیان ۱۲ هر صاحب دولتیست بزیارت آن مقام میل تمام داده و گفته
انهما القلوب بدان خانه از جهار وجه میتواند بود یکی آنکه اخذ میثاق ببطن نعمان بوده که یکی از
مواضع عرفاتست و آنجا ذرات ذریات را از صلب آدم بیرون آورده اند و بخطاب الست بربکم مخاطب
ساختند و ایشان باقرار بلی جواب داده و مضمون آن اقرار در صحیفه حکمت نوشته شد بحجر
الاسود سپرده اند پس وطن اولاد آدم میان آنجا بوده و کشش طبع بوطن اول و اگرچه از انشا
امری جبلی است دوم دعای ابرهیم علیه السلام که از حق درخواست که قلوب خلایق را بدین
خانه مایل و مجذوب سازد فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم سیوم انجذاب تعلقی
ارواحست و مجذوب شوق روحها را بسوی خود میکشد و اجسام تابع ارواح اند جهارم در اخبار
آمده که حق سبحانه در شب نیمه شعبان بخانه کعبه منظر کند و مجوه کعبه منظور حق شده و دل
مومنان نیز منظر نظر اوست که ولکن ینظر الی قلوبکم پس بحسب جنسیت دلها بخانه مایل باشد
۱۳ در خصایص البلدان آورده که افضل آیات بیت و اعظم علامات و لطفها آنست که عقلا
با وجود حب وطن و میل مسکن و شغف صحبت اصحاب و اخوان و غلبه شوق بعشرت با آشنا
و اقران دامن همت از عنان تعلق بجا نشاندند و بتیغ تجرید رشته محبت قطع نموده متحمل عنا و بلای
مکاره و شداید میکردند و چون وصال العرم میسر شد آن همه مکروهات از صحیفه خیال محو شده
بمناسک و شعایر قیام مینمایند و بعد از رجوع بمواطن الخود هر روز در هوای آنکه دیگر باره
ادراک آن دولت دست آن معاودت دست دهد میباشند ۱۴ مر این خانه را حالی عجب و حطوی
غریب است سلاطین بجا نیاورده که کعبه قبله عابدان و متعبد خدای پرستانست در عمارت
رفیع و بناهای عالی که مر تزیین و تحسین آن مبالغه نموده اند بشیان نیست للذی ببکه
مبارکا ندا دعوانعلیه هدی للعالمین پس بعضی استاید درین شرکه مکه مبارکه شهری بوده
مشتمل بر انهار روان و محتوی بر اصناف باغ و بوستان و منظر دلبر و فضای [illegible] بوده
بر حالیا و انواع ریاحین شکفته و درخت آب و از هر گونه کلها و ولاله و برنجاره آمده بیت
درختان زیبا در اطراف باغ رخ افروخته هر یکی چون چراغ نسیم گل و سایه سرو و بید
بلند اره از باغ جنت نوید وسیم بتماشا آمده از دور و نزدیک و از اطراف جهان توجه
نموده تا بحد آن عجب بسوی سنگی چند بر هم نهاده و در وادی غیر ذی زرع فتاده و جهد
هزار دزد خونریز و رهزن پرستیز برای قطع طریق در جای بایحانه غارت و غنیمت نشسته [illegible]
دریای بیداخاد و از اطراف دیگر بادیها خونخوار و هر روز شعله آتش عشق مشتاقان تیزترست

اسلام

و ذوق سلوک سایران سبیل اخلاص به مناهج اختصاص و طرب انگیزتر. بیت: جمال کعبه
چنان میدواند بکوی روان [illegible] کشاده اند برشان زبهر [illegible] نزد سکینه نام را از بزرگان
حبشه استماع صفت کعبه و خصوصیت اضافت او بحضرت الوهیت مشتاق زیارت آن مجمع
[illegible] سکر مکه جانی خوش نشست [illegible] که مستولی [illegible] ارباب صورت
را معیا شد چنان تصور کرده که خانه کعبه قصری رفیع با سریری عالی باشد و در وی تختی مرصع نهاده
و درهای آن قصر [illegible] همه کشاده و خداوند خانه بر تخت نشسته و جن و انس و ملک
و سایر اشراف موجودات گرد بر گرد صف خدمت داشته [illegible] و منازل
سلاطین میکرد و [illegible] و خدم و حشم و حکام [illegible] جمیع
حج متوجه شد [illegible] باستعداد تمام [illegible] با ایشان همراه [illegible] موافقت نمود چون از حدود
عمارات بگذشت [illegible] قطع کرده بیابانی رسید [illegible] پایانی دیگر
[illegible] پایان [illegible] در فضای سراب [illegible] عطش جانی میداد [illegible]
[illegible] آسمان طریق سیر کرم میکرد. بیت: [illegible]
و هم [illegible] المؤلف: طریقش [illegible]
[illegible] برخاست [illegible] هیبت هوای
آتش بار [illegible] هر گوشه [illegible] افتاده و در هر منزلی [illegible] جان داده [illegible]
خود [illegible] که انداخت [illegible] برهنه در وجع
[illegible] گفت این چه حالتست [illegible] کجاست قصر [illegible] پادشاهان [illegible]
آب [illegible] باشد [illegible] شود [illegible] این خارستان
عشق [illegible] آب [illegible] آماده است [illegible]
بیت: در وادی عشق [illegible] عاشقی [illegible] اینجا با خار غم
در باید ساخت. و بتماشای گل و [illegible] نباید پرداخت. بیت: تا خار غم عشقت آویخته در دامن
کوته نظری باشد رفتن بگلستانها. چون [illegible] بحرم رسیدند و قدم در مسجد الحرام نهادند
[illegible] خانه [illegible] بر کشید که خداوند خانه کجاست [illegible]
[illegible] چراست کفتند [illegible] هوس [illegible]
همه بهانه است [illegible] استوا بر عرش نهاده و حضرت
عزت ازین همه منزه و مبراست و ذات مقدسش از تصرف زمان و تعلق مکان مستغنی

و معنی [illegible] بامکان آفرین همکان چکند. عرش و فرش [illegible] وصال او [illegible]
جگر و داغ دل [illegible] نام شربت قربت [illegible] بیت: خسته تیغ عشق [illegible]
طمع درو منه [illegible] سکینه مسکینه چون این سخن بشنید
برکشت و بر آستانه حرم [illegible] میکفت [illegible]
باشد [illegible] وصال [illegible]
جهت [illegible] رنج [illegible] واحدیت [illegible]
[illegible] و مقصود من
[illegible] حجاب خفا [illegible]
کس [illegible] طواف کردن نباشد. بیت: از کوی [illegible]
[illegible] بر کنیم [illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible] المشتهی [illegible]
ذوالنون مصری قدس سره [illegible]
[illegible] ذوالنون جنید [illegible]
کشتگان معرکه عشق و شهیدان میدان شوق [illegible] آستانه خانه افتاده است [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت: [illegible]
تیغ [illegible] عاشقان [illegible] عاشق [illegible]
سهل باشد شادی معشوق باد. آیات نوع دوم از قسم اول که جز [illegible] دل [illegible]
[illegible]
هم [illegible] است ۱ شهرتر ین موضعیست که زمین [illegible] آورده اند که چون ملکوت
آسمانها و زمینها بنظر ابرهیم علیه السلام درآورده اند آنحضرت خلت مرتبت
را بر حقایق علویات و دقایق سفلیات اطلاع داده اند و در وقت مطالعه ملکوت
عرصه زمین نظر فکنده و سطح کره خاک را مشاهده فرموده قرعه اختیارش بر موضع
کعبه افتاده [illegible] یا خلیل الله [illegible] اختیار کردی [illegible] بقاع [illegible]
اعتبار آورده [illegible] ۲ [illegible] الارض [illegible]
[illegible] صورت [illegible] موضع خانه نسبت با اجزاء زمین [illegible]

جزو مکرم موضع ... که فرمان ائتیا طوعا او کرها را بجواب اتینا طائعین تلقین فرمود و ثانیا
آن جزوی که محاذی اوست از آسمان بالا و باتفاق بود ۳ این خانه موازی بیت معمور است که
اهل آسمانها آنرا قبله خود دانند و ... در شفا از مجاهد نقل کرده که برابر خانه کعبه در هر
آسمانی خانه ایست و در هر طبقه تعیین ... موازات و محاذات است که اگر این عمارات
بعرض بیفتند همه بر یکدیگر افتند ۴ سنگها که بنای خانه از آنها ارتفاع یافته از پنج کوه مختلف
آورده اند یکی طور سینا که مهبط انوار تجلی و محل مناجات موسی علیه السلام بوده دوم
طور زیتا که ... عیسی بر آن ماوی داشته سیوم جودی که کشتی نوح بر آن قرار گرفته
چهارم لبنان که ... از اولیا و ابدال ... نیست پنجم حرا که خلوتگاه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ... ۵ هفتاد هزار فرشته مامورند که کعبه
را با جمله خود معمور سازند ... طایفه ... بر اطراف ...
و از آن وقت باز که ... و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت نصب کرده اند ...
گرداگرد کعبه ... انبیای عظام و اولیا
عالی مقام بزیارت آن مجمع اکرام و مطلع انوار و احترام توجه نموده اند و بطواف آن ...
و نقود الطاف و معادن جواهر اعطاف رغبت فرموده اند آدم صفی هفتاد بار ...
هند پیاده حج گذارد ... رحمه الله نقل میکند که ... ابراهیم علیه السلام ...
بوده ... حج این خانه گذارده و در اخبار آمده است که موسی کلیم الله علیه ...
... سوی بهشت خانه را طواف کرد و سعی میان صفا و مروه بجا آورده ...
... از آسمان آوازی شنود که لبیک عبدی انا معک ...
صاحب فتوحات ... این خانه ...
زیارت کرده اند ... و هیچ نبی و ولی نبوده ...
متعلق شده و هم چنین ... بود ...
... ۷ خضر و الیاس علیهما السلام هر دو بطواف خانه آیند ...
با یکدیگر ملاقات نمایند ۸ ... در حوالی ... حاضر کردند ...
صالح ... ۹ در تشریف از جمعی محققان نقل کرده که هر روز در وقت غروب آفتاب
... خانه را طواف میکنند ...
۱۰ ... بطواف ... خانه ...

ابن الزبیر

ابن الزبیر نقل میکند که من و عبید ... نزدیک خانه نشسته بودیم که از باب عراق ...
در آمد و هفت بار گرد خانه طواف کرده حجر اسود را استلام نمود ...
... طواف خود بجای آوردی و ما ...
... آمده بود بیرون رفت ۱۱ سایر خانه ...
که در ... عالم ... هست چنانچه ... با سعید بن جبیر در ... کعبه بوده
فرمود که ... و لیس علی وجه الارض ... ۱۲ مجرد
نظر کردن بخانه ... آداب طواف بجای آرند ... نماز گذارند عبادت
۱۳ در حدیث صحیح آمده که حق تعالی هر روز صد و بیست جزو رحمت بخانه نازل گرداند
شصت بهر از برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای آنها که
نظر بر خانه کنند ۱۴ شفاعت ... روز قیامت ... و حجر اسود ...
دولت ... در تفسیر ثعلبی از وهب بن منبه نقل میکند که در صحیفه
... مذکور بود در عشر آیات زبور ... که حضرت عزت روز قیامت
هفتصد هزار فرشته ... با هفتصد هزار سلسله زر ... بیت المقدس
بسوی کعبه فرستد و فرمان ...
... بیت الحرام ... سلسله زمام کرده بصحرای محشر کشند ...
بکشید ... ملائکه کرام مضمون فرمان ...
... کعبه ... ندا کند که یا کعبة الله سیری ای حرم محترم
و قبله مقبلان عالم ...
خود بیارای بیت ...
... کعبه بزبان فصیح گوید ...
...
...
...
... بیت ...
...
...

مغنی مکه را بارو بهاء روشن از فتوحها برانگیختند و همه را کرد کرد خانه تهلیکه زمان بود آن نوع تعلق بودن
فرمان رسد که یا کعبة الله سیری بهمان و بتو که سابقاً گذشت جواب دهد و گفت بداعیة ابتهاج صادق
شوق کردند بعد از تفحص مشکلی محسوس مردهای او را بها شد که از دیوان کرم برات شفاعت حاجیان
طلب کنند خدایا کو همی بندگان تو باد و بها مکو دالود و دهای درد آلود و موی ژولیده و حال شکسته
را داده و دود طاری پیش گرفته اند وداع مفارقت وطن و مسکن و مهاجرت بجلب و اتراب بر دل
نهاده ترک اهل و ولد کرده اند و کربت غربت و محنت هجرت اختیار فرموده روی بطواف منزل آورده
امروز چنان میخواهم که ایشان را از فزع اکبر ایمن سازی و در زیر لوای حمایت و ظل رعایت من جمع
فرشته بناکنند که ای معدن خدا و مطلع انوار مهر و وفا بعضی را که تو بعد از مراجعت با اوطان خود
مرتکب گناهان شده اند و کشتی اعمال ایشان در غرقاب خطیئات افتاده و امروز بسیاه رُکاب آن
کبایر مستحق عذاب کالین عقوبت و عتاب اند که بهر زبان نیاز بگشاید که الهی من صاحب گناهان بزرگ
را در خواست میکنم و برای مفلسان زبان زده از فضل کرم سرمایهٔ عنایت میخواهم بیت
بطالبه ناز دارد آن کو مایه دارست ولیکن مفلس بجز امید در راهست اگر تو مایه بدار از شوی یار
کسان نیز مفلسانرا چاره کار حضرت عزت تعالی شانه تمامی مفلسان مقصد هر قاصدی نفس حصول
وصول ساخته بفرمایم تا منادی کنند که هر که بشرف زیارت آن بیت اشرف مشرف شده باید
از میان خلایق کناره گیرد و دست اعتصام در ذیل الجلال و استار الاحترام بیت الحرام زند
همه نایبان بیت الله یا رو بهای نور الفایمین از عقوبات نیران و مستظهر بنعمتهای جاودانی
که در خانه درآمدند پیشکی که بان بمجانب محشر رکمان شوند اما قسم ثانی از آیات که تعلق بتعلقات
خانه دارد آن نیز بهشت قسم اول دو نوع افتاده یکی بعموم خلایق ظاهر و واضح و دیگری بعمی
خواص انام ساطع و لایح و اول از آن هشت اینست ۱ ساکنان حرم را لازم التعظیم از زمان حضرت
ابرهیم علیه السلام الی یومنا هذا با وجود کثرت اعدا از تعرض نهب و غارت مامون و مصون
بوده اند و در نواحی آن بلاد هیچ صوبی دیگر را از قتل و اسر محفوظ نماند اولم یروا انا جعلنا حرما
امنا ویتخطف الناس من حولهم ۲ مکه بلادیست بی آب و گیاه و غیر ذی زرع واقع شده و با وجود
علو است از میوهها خوش و طعامهای دلکش و برکات بسیار و تحفها هر دیار ید بجبی الیه ثمرات
کل شیء ۳ در زمین حرم سباع تیز چنگال با سیر ضعیف حال مخالطه مینمایند و یوز با آهو در
کام و باز با تیهو در یک آشیانه بسر میبرند و سگ با کوکان از یک چشمه آب میخورند و یک بار پلنگ مصاحب
شده در یک مقام چون بحصل از بیابان اضداد بجهت آن حرم و سم عنا در خاسته است و سرتاسر

دیلم و نفس گشش بر صفت آرام و سکون آراسته بیت در مکه گرگ پیر قصد آهو نکند با میش ضعیف
ما رنیر و نکند در مهد تو با آنکه چه بیمار شود از بیم تو او روی بتیهو نکند ۴ اگر در زمین حل کبوتر را
شکار کی با سباع صنوبر سته صید کی شده باشد و آن صید بحرم در آید فی الحال ترک وی
کرده آزار نمیکردند و مطلقا متعرض او نشده و چنانکه از ارباب نحو رسانیده در تفسیر حقایق آورده
که یکی از آیات بینات بیت که جانوران بزمین حرم پناه میگیرند و کسی متعرض ایشان نگردد
متوجه حرم شده تظلم می نمایند چنانچه در وقتی از اوقات جمعی از آهوان هر روز بر سر کوه برآمدند
و در وی بخانه آورده بچگان خود را بیرون میکشیدند و زیر بیت مشغول گذشت و فریاد و فغان
ایشان که تکفت یکی از اکابر حرم خبر بیرون آورد که ایشان از کسی تظلم میکنند و برای دفع ظلم
و تعدی استعانت میجویند بعد از تفحص بسیار معلوم شد که کسی بره ایشان را هم کرده
بود و بدان حیله ایشان را میگرفت اهل حرم بدفع آن اشتغال نمودند و آهوان در کمال فراغت
آرام یافتند ترک غروش و فریاد کردند ۵ طیور پرنده از آن موضع با التماس استیناس باشند و هیچ
از ایشان بوقت طواف با وجود کثرت و ازدحام خلق بجز با قصد خود که در قرب وی
با مردم در آمیزند شیخ ابو الولید رحمه الله فرموده که در بیست و هشتم ذی القعده سنه ۳۶
هجری یکی از مرغان دریایی دیدم که در وقت طلوع آفتاب بمسجد الحرام در آمد و بسیاری مردم
از حجاج و غیر هم در طواف بودند چون مقابل رکن حجر نشستند و شرکی از اهل طهارت
نشست و مردم طواف میکردند و آن مرغ بی نکر نشسته و بعضی از مشاهده آن حال بی
کریسته و قطعا آن مرغ نمی پرید و اگر با مرغان دست بوی میکردند اصلا بحرمت نمی تا اسابیع
ثلثه با تمام رسید آنگاه طیران نموده بجانب تعین قاد رکن پیوست بیکه دفعه ۶ تجربه بسیار کرده
فراشی حکایت ذخایب دکن بماند که در آمدن ساحت زمین را آب زده دران سال اهل یمن طالبی فرق
کار ما را بادی از قحط و تنگی ایمن باشند و در زمان آن ناحیه بموجب دلخواه مزارعان را حاصل
بخصب و رفاهیت گذرانند و اگر از اقطار دائر نطاد بر صوب رکن شامی بر زد تیا شیر صبح از نمو
که مسبق ذکر یافت از اقصی زمین شام طلوع کند در رکن عراقی بر سر قیاس و اگر باران علی العموم برهمه
ارکان منتشر باد در نور جمعیت جمیع بلدان و مجموع اقالیم را احاطه نماید ۷ چند بن هزار سالست
که در هر سال چندین هزار مردم هر یک خشنا دهها سنگ بر موضعی افکنند و از سنگ مجرات در سال دیگر آن
مقدار یافته نشود که حجاج در آن سال آنجا افکنند و آن موضع مسیل آب و مهب ریاح عاصفه
و در تفسیر کبیر آورده که در آثار دیده ام که هر که حج او مقبولست جمرات او بآسمان مرتفع شود ۸

استشفا بآب زمزم که در حوالی خانه معظمه است در احادیث وارد شده و اگر کسی تشنه را سیر
کردانیده تشنه را سیراب سازد بجز بیوسته واز وهب بن منبه منقولست که گوید زمزم
در کتابهای گذشته بدین نوع تعریف کرده اند که طعام طعم وشفاء سقم وابن جریج گفته است
خیر ماء فی الارض ماء زمزم واصل ظهور آن از پیش جبرئیل ع از پاشنه اسمعیل است
سرچشمه نجات روان آب زمزم است واین چه سرچشمه ایست که در باب عاطلات
نوع دوم از قسم ثانی که مشاهد آیاتش اختصاص بخواص دارد هشتست ۹ مسجد الحرام
که نمازی در آن فاضلترست با هزار نماز در غیر آن وابن جابر رضی الله عنه روایت کرده اند
که یک نماز در مسجد الحرام افضل است از صد هزار نماز ۱۰ حجر الاسود که جوهریست از جواهر
بهشت ودر خبر آمده که حجر را برانگیزند در روز قیامت واو را دو چشم باشد که بدان ببیند
وزبانی که بدان سخن گوید و گواهی دهد بر هر که بصدق اسلام او کرده باشد ۱۱ رکن یمانی از
حسن بصری رحمه الله منقولست که نزدیک رکن یمانی هفتاد [illegible] ابن عمر رضی الله
عنهما فرموده که بر رکن یمانی دو فرشته اند که کار ایشان آمین کردنست بر دعاء مؤمنان ۱۲
ملتزم و قول اصح از ابن عباس رضی الله عنهما آنست که ملتزم میان حجر الاسود ست و باب خانه
و هر که دران موضع ملازم شد از بارگاه الحق خیری طلبید بی شائبه شبهت حاجتش روا
و فصل المرادش در کلش آرزو برآید و در باب اجابت دعوات داعیان که در ملتزم زبان دعا
گشوده اند حکایات عجیبه واقع است از جمله قصه عبد الله زبیر و برادرش مصعب و عبد الملک
مروان که در آن محل دعا کرده یکی حکومت حجاز طلبید و دیگری خیال تولیت عراق بست و ثالث
پادشاهی شام و عراقین و خراسان کرد و عاقبت مقاصد ایشان بحصول موصول گشت و گونه
این صورت نزدیکه رکن یمانی اتفاق افتاده ۱۳ تحت المیزاب که آن نیز محل اجابت دعاست ذو
النون روزی باصحاب خود گفت هیچ می‌پرسید که از کجا می آیم گفتند یا امیر المؤمنین ع بحیّک
بالسعادة والسلامة از کجا میآیی فرمود که مدتی بود در بهشت ملازمت کردم و حالا از بجا
روی توجه بشما آوردم چون نیک تفحص کردند تحت المیزاب ایستاده دعا کرده عمرش بعز اجابت
مقرون شد از همه گناهان بیرون آید کیوم ولدته امه عبدالله بفرموده که در هر شب جمعه
ندا کنم شراب ابرار و مصلی اخیار در مکه معظمه وجود دارد حقیقت این دو چیز سوال کردند
جواب داد که شراب ابرار آب زمزمست و مصلی اخیار تحت المیزاب ۱۴ قبور انبیا علیهم السلام
در حوالی خانه بسیاراست مرقد شریف هفتاد نبی وارد که از اکابر رسل علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام

نوح وهود

نوح وهود وصالح وشعیب در مسجد الحرام آسوده اند وقبر ایشان میان حجر الاسود و بئر زمزم است
واز ابن جمن منقولست که مابین رکن و مقام تا حجر و زمزم قبر نود و نه پیغمبر است که بحج آمده اند
ودر حرم ملازم شده اند وهمانجا درگذشته و بعضی سیصد گفته اند و قبر اسمعیل ما بین میزاب
وباب غربی ۱۵ هر روز رایحه جنت و روح آن بمکه نازل گردد و از طائفان خانه کرام
مشام دل از زکام غش وغل ما کی باشد تا استشمام آن نفحه ولاویز نکهت قبض آمیز متبولا
نمود از شمیم زلف و عالم معطر شد ولی آشنا باید که بوئی آشنائی بشنود
بام کعبه که آن را مستجاب گویند محل اجابت دعواتست و گفته اند در مکه و حوالی خانه پانزده
موضع است که دعای سائلان شرف اجابت می یابد و سوال داعیان بمحل استجابت میرسد
طواف گاه که دایره محیطه بدان مرکز کرم یعنی بیت معظمست و نزدیک باب و تحت
المیزاب و درون خانه وظهر الکعبه وخلف المقام و ملتزم ونزدیک رکن یمانی و نزد
حجر الاسود و حوالی بیر زمزم و صفا و مروه و منی و مزدلفه و عرفات و محل رمی جمار
اینست شمهٔ از آیات حرم محترم که بر جریده بیان رقم تقویم پذیرفت واگر قوم عاقله
الایام والشهور در شرح فضایل کعبه معظم ابتهاج منهاج تفکر نمایند و طومار طایفه
علی مضی السنین والدهور بوصف میامن آن حریم مکرم نعمات کشف و بیان سازند تمام
نیامت را عشر عشیر از اعشار معاشیر آن از قوت بفعل نتایند و هم سبکه وراد در سیر این طریق
جز اعتراف بعجز و حیرت نشاید فکر ما فیما جرح تجلاتش راه نیست وز کمال [illegible]
بی خود آگاه نیست محققان در تاویل انا قد بیت فرموده اند که نخستین خانه که در مکه
صید انسان جهة منظوریه موضوع شد خانه دلست و جهة کعبه مبارک گفته اند حیثیت
آنکه قبله جهانست کعبه دل نیز مبارک میدان بسبب آنکه محل ایمان و عرفانست
خانه کل مراد آدمیانست و خانه دل منظور نظر رحمت کالا در علیان بیت ظاهر واسطه
هدایت انامست و بیت باطن رابطه راه یافتن بمعرفت ملک علام در بحر الحقایق آورده
که جمیع اجزاء وجه بیر که دل بجز راه یابند چه هرگاه اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی
بر دل افتد آثار انشراح بر وجه حال و واضح و لایح گردد و از صفحه وجه او لایح گردد و مصحف
ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن متصف گشته مظهر اسرار لا یسعنی ارضی ولا سمائی شد و هر آینه در بین وقت
تمام اجزاء را از پرتو اشعه هدایت روشنست واگر چنین صافی ضمیر را در بین محل صورت
نکته ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح بها سایر الجسد روی آینه فکر جلوه نماید و ربیست

قشیری نیز مسطور هست که دل خود را متعلق ساز بخانه که او را وضع کرده‌اند در ظاهر و لیکن بسبب خود را
او را کن جای یگانه حکم اوست و هم آنجا اولیه خانه بوضع و واضع است و اولیه تحقق بحسب واقع
اوّل تو و ما بر اوّل حیوان نه قولنیای مرسل فیه آیات بینات در دل که کلات و اشخاصست که عقلا
مستدلی شوند بدان بر وحدانیت خدا و نشانها کما قال و فی انفسکم افلا تبصرون و صاحب مجد
الحقایق میفرماید که در خانه دل علامات روشنست که طالب بدانها بمطلوب میتوان رسید
و قاصد را از آنها بمنزله مقصود خویش میرسد و مقام ابرهیم یکی از آن آیتهاست تحتها حکیم متق
نفس شرح فرموده که مقام ابرهیم بذل نفس و فرزند و مال است در راه رضای ذو الجلال پس هر که
نظر برای موضع نکرده بصورت کما افعلوا مقام ابرهیم میکویند در معنی بحلیه بذل محبوب را خود را
طریق رضای دوست متجلی نگردد هم مسفر بینی با طلبست و هم سعیش ضایع و عاطل شبلی رحمه الله گفته
که مقام ابرهیم خلتست هر که بمقام خلت در آید از همه آفتها ایمن گردد و گفته اند مقام ابرهیم
تسلیمست و من دخله کان آمنا هر که قدم در حریم تسلیم نهد عنان اختیار بقبضه تقدیر سپارد
باز رهد از دغدغه هواجس شیطانی و وسوسه علایق نفسانی ایمن باید و قول بعضی آنست که چون
کسی بوصف ادب و حرمت در مقام نیاز و خدمت آید از آفات صوری و عقوبات معنوی مأمون
و مصون خواهد بود و حقیقت گفت اجمل سالکی را مصدوقه نزع او طلبه [illegible]
التفات بکونین وقته تعلق و عقبه تمنی ایمن شود چه دخول در مرتبه دوستی خلاص [illegible]
از مقام خودی میسر نشود یکقدم از خودی خویش برون نه تا چو نابکو قدم اندر حرم
دوست دوی خطوتین و قد وصلت در کشف المحجوب مذکور هست که حرم را بدان حرم خوانند که
درو مقام ابرهیم است علیه الصلوة والسلام و محل امن است و ابرهیم را مقام دل نیز یکی
مقام تن هر یکی مقام بدل هر که قصد مقام تن وی کند افعال حج بجا آرد تا چون کسی قصد مقام
دل وی کند از همه الوفات و لذات و شهوات اعراض باید کرد و از کوانین [illegible] شرح الشفات
بکون عطف بگوید باید برداشت و بصرفات معرفت حاضر گشته از نجا قصد متراحله ذکفت باید نمود
و سنگهای هوا و خاطرهای فاسد را بجنایا ما اندلخت نفس را در مخزگاه مجاهده قربان
ساخت و از نجا بر باطواف حرم تنزیه حق سبحانه و تعالی باید [illegible] تا بمقام خلت [illegible] دخول
مقام صورتها ما ایمن بود از شمشیر دشمن و دخول مقام خلت بسبب ایمنی یابیت از تیغ قطیعت
دوست بر تیغم که زخاک تند ادم بره عجز از کشی طاقت نیادم بعد از بیان شرف خانه
معظم و کعبه مکرم که سبب تفصیل آن بیاید بیر سایر بقاع عالم میفرماید بتعظیم و احترام

وقصد زیارت

و قصد زیارت او تاکید تمام میکوید و بشیوه خطاب است علی الناس بر مردمان حج البیت قصد
خانه کعبه برای زیارت بر وجهی مخصوص لازم است چون حضرت عزت خلیل خود را فرمود که
مردمان را بحج آواز ده واذن فی الناس بالحج و ابرهیم صلوات الرحمن علیه مردمان مخصوص بود
و جه خطاب کرد که یا ایها الناس حج علیکم الحج بیت الله الا حرم ذکر خانه و حج در اکثر مواضع از قرآن
مقترن باسم ناس است کما قال و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و قوله والمسجد الحرام الذی
جعلناه للناس و قوله ان اول بیت وضع للناس و قوله جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما
للناس و درین آیت و لله علی الناس حج البیت رمزی است که چون حق سبحانه خانه را
مضاف بخود ساخته است که وضع للناس چه نکته در اضافت بحق چیست جواب فرموده که اصل
آنست که خانه از آن او است اما از برای بشارت غیبی با دمیان گفت خانه محتاجست آنرا برای دیگران
وضع کرده ام که پناه و قبله گاه ایشان باشد بعد که در عرف هست که چون دوستی بر خانه دوستی
رود صاحب خانه از روی محبت خانه خود را بوی اضافت کرده میگوید که در غایت فرموده که
خانه خانه تست انجا بحضرت دوست عزشانه دوستان را نشد حجا لله را بطریق عنایت فرمود
کاین خانه برای شماست باید تنصیص تقاضیت و صفای طویت عزیمت زیارت نمایید و چون فی
نفس الامر مشقت حج از سایر تکالیف شرعیه زیاده است عموم مردمان را بدان تکلیف نمود و اهل
استطاعت را انتظام بدل اندرد و دعوی فرمود که حج خانه بر واجب است در حق آن آدمیان که استطاع
من کو توانا بی جادر الیه بسوی خانه برای حج سبیلا از جهت راه و در استطاعت که حج بدان
واجب شود چهار مذهب است بقول امام شافعی زاد و راحله باید و امام مالک صحت بدن و قدرت
بر مشی و کسب را سبب وجوب دارد و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید
و قول جامع درین باب آنست که شیخ سعد الدین فرغانی قدس سره در مناهج آورده مضمونش
آنکه استطاعت دو نوع است یکی استطاعت مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت
مباشرت بسه چیز متعلقست یکی بنفس و آن صحت بدنست و بمذهب امام اعظم آن شرط در زنان
معتبر هست با وجود مال و معاون و قاید بر و حج فرض نیست بخلاف غیر او دوم بملک و مال
تعلق دارد و آن قدرتست بر زاد و راحله و بمذهب امام مالک قدرت بر راحله شرط استطاعت نیست
اگر قوت پیاده رفتن دارد و بمذهب غیر امام مالک موافق وقت کسی مسافت میان کعبه و بلد او
قصر باشد سیوم متعلق است بغیر نفس و مال و آن امن طریق بود از تلف مال و نفس نوع دوم
نیابت کو بعد وقسمت که کسی را [illegible] باشد که [illegible] ممکن نشود و مال دارد [illegible]

واجب بود که کسی را باجرت گیرد تا برای وی حج کند و بقول محمد بن حسن واجب نیست و ابن ابی
بمذهب امام شافعی و امام احمد بایدکه حج کرده باشند بیکار زنا یا بر وا جهت او در هست فرزندان
لغیرها دوم آنکه کسی بمیرد و حج ناکرده در بمذهب امام شافعی و امام احمد در وصیت نا زند که از
بستانند و بکسی دهند تا از برای او حج بکند و بمذهب امام ابو حنیفه و امام مالک هرچند
او بیاید و اکر وصیت او منباشد بی بهای داد تا از ترکه او نستانند برای حج و امام قشیری
فرموده که استطاعت بر انواع است بعضی مستطیع اند بنفس و جمیع مال و کروهی بغیر و ابعد اهم
استنا ز او بغافل هنوز او آن استطاعت بحق سبحانه و همه محققان نظر بر این استطاعت دارند
و در کتاب مناسک از ابن عطا نقل میکنند که استطاعت دو جنس است حال و مال الحالة اصل یجهد
و مراد آن قوت باطنیست و نعو کار درست و گفته اند استطاعت بر هر دو است قناعت هر که را
سرمایه قناعت هست بی مال با غناست و هر که از پیرایه قناعت بی بهره است با همه دنیا فقیر و
بی نواست و گفته اند استطاعت حال محبتست هرچند محبت قوی تر شوق بیشتر چنانکه
شوق غالب تر و رنج راه کمتر راه دران سالک با شوق راه کوتاه هست و راه کوتاه سالک بی شوق را
دراز و هر که طریق وصول را بقدم شوق طی کند از تعب او بیند و نه از فراز بیت فراز و
ره از ده روان کم سپرس که بیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست آنکه او را شوقست
بلکه رود وانکه مشتاق نیست بقدم سیر کند و سیر قدم با سیر دل برابر نباشد بیت انکه پا
کرد راه کوی تو یافت وانکه زدل ساخت پای راه بسوی تو پرید وگفته اند که دخول تقوی است
و راحله ایشان توکل نعم الزاد التقوی و نعم الراحلة التفویض الی المولی سفر حاجیان است
و سفر طالبان سیر انکه بنفس سفر کند بقدم قدم رود و آنکه سیر سیر نماید عالم طی ساز دهنا
نفس از وطن بعزیت رود و حشر از سیر از هیبت بوصال نهد سخن بی بها افتد من ترمد در باب
آنست که بیت عوام بنفس روند و خواص بنفس دره نفوذ این راه هم بی که نفس آنها که بقدم
کام زنند در ودنیا او بینند آنها که بقدم طلب ونعیم تو دل او بینند عوام قصد حج کنند و خواص
روی بحق آورند یکی قاصد کوی دوست است و یکی عاشق روی دوست یکی خبر بای و دوم یکی
برای وی بیت حاجی براه کعبه و عاشق برای دوست او هوای کعبه و جان در هوای دوست
جمله معتبر این بود انکه چون سید این آیت نازل شد بر بندگان مستطیع حج واجب شد حضرت سید
عالم صلی الله علیه و آله و سلم ارباب ملل را جمع کرده بالای منبر بر آمد و خطبه بلیغه مشتمل
بر انواع دلایل نحو بی بر تحمل بها تنها نیست یا هم از او فرمود در اثنای سخن مستعان از وضیه

ع اکا و کذا بن و کفی ان الله کتب علیکم الحج فحجوا ای بندکان خدای حج واجب کرد بر شما آب باد
کعبه محفوظه و واجب کردانید حج بعضی طواف آن قدم اخلاص مرداه نهید و واده مروت کمر
قوت بادای شرایط و مراسم حج بربندید و طایفه که مسلمان بوده اند بقبول این امر مبادرت نموده اند و اهل
شش ملت دیگر اعنی یهود و نصاری و صابئین و مشرکین و مجوس سر از حکم ابا کردند بکفر و انکار دادند
کشتند و حق سبحانه فرستاد که ومن کفر و هر که منکر وجوب حج باوقلبت بیت بالایات بینات که
در دوست فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی غنی بی نیازست عن العالمین از همه عالمیان این عرب آیت
مشتملست بر انواع تاکید و قوت به سبب حج و این تاکید است از قبیل مجاز ست بر قول که اعجاز
را جمع بفصاحت مفردات و بلاغت نظم قرآن و لطایف مبادی و ظرایف مقاطع آیه دارند
معجز باشد آیتی که مشکل دارد و حال خاص ست در باب تاکید و لام لله مفید تملیکست و مقتضی
و مراد این اسم مقتضی تشویق و ترغیب است و هم تهدید و ترهیب مشتاقان را
بلند فاستماع این نام شتقته حج را که تکلیفست جامع میان کوشش و ایمان بحلال و حرام
عقد از شهوات بحال استقبال نمایند و منکران از هیبت سطوت الوهیت ترسان شدی
متصدیان شغل خطیر کردند علی الناس علی درعرف شرع عدالت بر ایجاب دارد چنانکه یلزم
عمر و حق تبرا ایجاد وجوب حج بدو نوع که مقتضای لازم و علی باشد ثابت میشود که البیت
مخصوص ورود و معنی بطیبه و ظاهر بر مطلوب هست یقال الحجه اذا غلبه بالحجة و حجت برهانی باشد
روشن هر کسیکه بحز نوع حج اختصاص را بهیبت او لیف روشن بر مطالب خود غالب است من استطاع
بدلست از ناس و در ود و نوع از تاکید و فوق داده که آنکه ایراد التثنیه مقصود و تکریر آفتست
هو المقرد و دیکر ایضاح بعد از ابهام و تفصیل بعد از اجمال و ایراد مراد از تصویر مختلف و تشویق
و ترغیب باشد تقدیم الیه و تنکیر سبیلا اشارتست بانکه هر نوع راهی باشد نزدیک یا دور
اختصاص شما برای و بخانه بعبیر آن و من کفر بجای لم یحج تاکید و وجوب و تغلیظ ترک حج
است و لهذا از حضرت رسالت صلوات الله علیه در تهدید و تشنیع بجای و جود شرایط
این فرمان نهند احادیث وارد شده از جمله آنکه هر کس راحله و زاد داشته باشد که او را بخانه
خدای تعالی رساند و بسعادت حج مشرف نکردد خواه یهودی میرد و خواه نصرانی و این غایت
مبالغه و تهویل است و ما نداند عظمت ثواب حج که چهار ارکان مسلمانی بدان تمام نیاید بیت دین
تا نشود ارکان تمام و دیدن خانه بر کوه مقام هر که ننماید بسوی وی شود سوی خود
که نماکی شود فان الله ایراد اسم الله در بن محل جهت کمال عظمت جلال الوهیت است و مخصوص

تا رکیج غنی ذکر هنا بجالجی که دلالت بر سخط و غضب دارد نسبت بترک کنندۀ حج که مَن کَفَرَ
اشارت با وست عَنِ العَالَمِینَ فایدۀ وضع مظهر در موضع مضمر وایراد اسم عام آنست تا شامل
آن مفرد خاص باشد یعنی هر که ترک حج کند از ین سبیل کنایه ایمان شود و نکته در تخصیص عالمیان بذکر استغنا آنکه بلیغ
و از آن اعظم سخط مفهوم میگردد بر کنایه نیز تلویحیه دارد در ین صورت مصرح علیه نیز هست که گویا
از علم اعدا دید و قلت التفات بسوی او قابلیت آنکه در زمره مغضوب علیهم داخل باشد دارد
و این همه مبالغه در باب حج بجهت آنست که هیچ یک از عبادات نیست که در آن مال و بدن و تفرق جمعیت
دایما عماله دخل باشد مگر حج و مباشرت بجهت آنکه غریب و تجرد از لباس و راحت و تبدل عشرت بجسم
واختیار دنوایب محنت بر لوازم محنت مهاجرت مساکن و اوطان و مهاجرت عن اقربا و اقران و در
امتعه و اموال و مرکوب شد ابد و اهوال تعب بسیار و زحمت بی شمار دیده و هر انسانی بنفس
از مباشرت چنین تکلیفی بدور و بگریزد [illegible] قدم از حیز کمالات بیرون نهد بس حج بحسب نقص تقصی
از عهده این کار تاکید و مبالغه بسیار نموده در تشریح آورده که تکالیف عبادات در شریعت دو قسمت
یکی آنکه اصل آن معقولست اما تفصیلش را بعقل ادراک نتوان کرد چون نماز که بنای او بر تعظیم
خالقست اما کیفیت اعداد رکعات و ارکان و اوقات و هیات آن و نهم در ترتیبش اصل زکوة
دفع حاجت فقرا و محتاجانست و کیفیت و کمیة اموال زکوة معلوم نیست اصل صوم قهر نفس است
و وجه اختصاص و نهار و شهور معین کما ینبغی مفهوم نی اما حج سفریست بموضع معین
بر هیاتی مخصوص [illegible] اصلش توان شناخت و نه بکیفیت و حقیقتش توان رسید و دارم که این
نوع عبادت که [illegible] کمال عبودیت و خضوع و انقیاد و خشوع از نوع اول دلالت بیشتر است
اینجا بجز انقیاد تصور نتوان کرد و در قسم اول اگرچه اصلش معقولست مباشرش العقل نیز
و منافع در آن ممکنست پس هر آینه اینجا احتیاج به مبالغه بیشتر شده و نتیجه و فایده این
عمل از اعمال دیگر اتم و اکثر وجد فایده از ین عظیمتر باشد که جزای حج مبرور نیست الا الجنة ساحت
مجمع البحرین شد او کتابی جمع آورده که منفعتش اجتماع مسلمانانست و آن جمعیت موجب نزول رحمت
بیکدیگر که الجماعة رحمة تا آنکه وظیفه یومیه است بجماعت مشروع شد تا اهل همسایگان و اهل محله
در شبانروزی پنج بار بمقام خدمت و تسبیح جماعت حاضر آیند و چون حصول اجتماع ساکنان بلد
هر روز نیز بین نوع تعذری داشت در هفته یکروز مامور شدند که باقامت نماز جمعه در مسجد
جامع جمع کردند بعد ما که اجتماع اهل سواد با ارباب امصار روی برکات و حرکات بُد و مانده باجتماع
حضار هر روز و هر هفته متعسر بود تقریبا این جمعیت را سالی دو بار یعنی هر عیدین وظیفه

اجتماع

اجتماع مقرر شد و چون جمعیت شامله اجتماع اهالی ولایات و ساکنان اقالیم ربع مسکونست
و این صورت در هر سال از قبیل محالات بود پس برای نیل آن دولت و ادراک آن سعادت
در مکه مبارکه مجمعی قوی تر ساختند و آن وظیفه همه عمریست و اهل اسلام بیمامن این جمعیتها
بنصرت ید الله مع الجماعة منصورند و بتصحیحت قوت میشود بعضهم بعضا مبتهج و مسرور بیت
لو حش الله جماعت یاران در ین چلیب عشق همه کاران ذ ین جماعت اگر جدا افتی [illegible] در تحسین
قدم ذیاآفتی فایده دیگر در سفر حج تذکر سفر آخرتست و در ین سفر منازل و مقامات آخرت بنظر
عبرت مشاهده توان کرد اولا وداع اهالی و احباب و خانه تشکر اتست و بعد محنت خویش و پیوند
گسیختن و عقبات و خطرات طریق نمونه اهوال قبر و سوال منکر و نکیر احرام را مشابهتی بحالت
یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة هست طواف خانه با توجه خلق بعرش عظیم و نحو اجساد
در آن شبیه است و اجتماع خلق در عرفات با جمعیت ایشان در عرصات مماثل و مقابل [illegible] بروی قیاس
باید کرد بگو بگو از افراد فواید و آنها مقاصد حج یاد کردن وطن اصلی است و از حالت مراجعت
ثم الی مرجعکم با خبر شدن و در مرصاد العباد آورده که حج اشارت میکند بمراجعت با حضرت
عزت و بشارت میدهد بوصول سالک بمقام قرب حضرت یعنی اینجا قرار گرفته در نهاد انسانیه
و مقیم سراپرده طبیعت خیر آباد گشته و از کعبه وصال و قبله جمال الهی خبر مانده جند نفوس مقبول
بهیمی مقام گرفته پای بسته صفات ذمیمه شیطنت و سبعیت باشی و دست در گردن دشمنان
ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم ارید که بزخارف نعیم دنیاوی در حال غرور و شیطانی شوی
بر حسب [illegible] این همه بند و پاینده همه کسل و زند و فرزند و خویش و پیوند و مقام و مال و وداع
کن و آیه فانهم عدو لی الا رب العالمین برخوان و روی دل از همه برتافته بصدق توجه
وجهی للذی فطر السموات والارض بپای طلب در راه نه و از عقبه باکینت انی ذاهب الی ربی سیهدین
پا رو قدم از منازل فصل حال خویش آمده هوی و طبع پرورده نهاده تا دیو نفس اماره را قطع کنی
و چون باحرامگاه دل رسیدی بآب انابت غسل برآر و از لباس کسوت بشریت مجرد شو [illegible] احرام
عبودیت در بند و لبیک عاشقانه برداشته بعرفات معرفت درای و بر جبل الرحمة عنایت برای
قدم در حرم حریم قرب نه و بمشعر الحرام شعار بندگی شایسته بکن و از اینجا بمنا مناء امن نفس
بهیمی را بخنجر ریاضت قربان ساز آنکه روی بکعبه وصال آر و گرد فنا [illegible] و الحجر
رسیدی طواف کن یعنی هفت [illegible] کرد ما کرد و کرد خویش کرد و ما الحجر الاسود یداکه
یمین الله است جهد آنانه ساختند از آنجا بمقام ابراهیم یعنی مقام روحانیت خلعت وجود

تخیت مقام بگذار یعنی عبودیت از صحو بهشت و دوزخ ملکی چون مزد وران بندگی ما اضطرار
عشق کن چون عاشقان پس به کعبه وصال ما آی و خود را چون حلقه بر در منهان و بیخود در آی
که خوف و حجاب از خودی خیزد و امن و وصال از بیخودی آید کما آیة و من دخله کان آمنا بی خوف
بیت ای دل بی دل بیخود آن دلبر رو در بارگه وصال او بی سر رو شهباز همه خلق چو در قید تو اند
خود را بر دو جهان و انگه در دو ای درویش محققان میگویند مراد از کعبه دلست که طواف آن
بر سالکان سبیل کمال واجب و زیارت شرط الکمال در حقایق جلال و جلاله الا ذم و لا ابست عن العقاب
فقیر مرتع که مهنه دانا آورده که قلب المؤمن بیت الله دل طلب کن که حج دلست دائم گویند لکل
انما قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ای عزیز حج صورت کار همه کس باشد اما حج حقیقت
هر کس نیست در راه حج صورت تن و سیم باید فشاندن در راه حج جان و دل باید نثار کردن می بینی که
این کار مسلم باشد کار بندگی جان بر خود آرد کیمن استطاع الیه سبیلا ای عزیز هر که نه محمد صحو خود
بکار حج روح اعظم کرده که الجمعة حج المساکین در بیابان بشریت نمی گذارد که به کعبه قرب بتیت حریم
و بشریت نمی گذارد که در بو بیته رخت بر صحرای صورت نهد هر که تو کعبه کل رو در خود دل بیند
هر که بطواف کعبه دل رود خدا را بیند بیت طواف کعبه دل عبرت کرده عادج چنین دیدی
دیدها ولکنت جمعی بر آنند که کعبه عارفان دلست و کعبه دل عرش اعظم اما کعبه نزدیک به سکر
حضرت سکر خداوند تعالی و تعظیم در شرح تعرف مذکور شده که کعبه حضرت قبله نفس است نفس انما
رو در پیش الوان او را لا بیست و عرش حضرت قلبست قلب تا انما سیر کند عبادات ان اوراه
دستور بیغ عرش قبله دلهاست دل آسمان کعبه معقله شهاست در زمین و نی بجدمت قصد کعبه
مراد نه کعبه باشد بلکه خداوند کعبه دل بقربت قصد عرش که مراد نه عرش باشد بلکه
خداوند عرش نفس ظاهر و کعبه ظاهر ظاهر را بظاهر مشغول کرد دل غیب و عرش غیب غیبه الغیب
با رجمت اما را نیا ماو هیچ جز مشغول نکرد اینها مخلوقات نه آنکه اوقات استغراق حق عز و علا
چنان کرد باید که به هیچ جمع نپردازند الیکم قصدی کالا البیت والحجر وفیکم طربی لا فی الرکن و الاشر
حاجی سوی مکه بحر حج می تازد عاشق از حق بکس هیچ نپردازد ای درویش در تفسیر سورة بقره
دانستی که کعبه مدوات بیکی بر داختن خلیل و بیکی ساختن سبک جلیل ان الکعبه بکل و بکیخانه دلی مکی بدان که حرم
دولت که طواف کعبه کل کرد و شعایر حج کا میتی قیام نماید بر رضای خداوند شهره سوخته نیاز مند
که تو نیز طواف حرم دل باید و میاید چراغ صفای روح و سرو جمه سومایند بتقاضای رب البیت مشرق گشته
فریاد بیار در که ای قوم بحج رفته کجایید کجایید دلدار همینجاست بیایید بیایید معشوق همینجا

دیوار بدیوار

دیو بدیوار در وادیه سرگشته شما در چه هوایید اینجا نظر انجیران مجلوق آن حیثیت قدسی که
ما وسعنی ارضی و سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مشاهده می تواند نمود گنجی که بکون در
نگنجید اندر دل تنگ عاشقان چون دریای سر نهان از فتوحات منظور است که چون معمار عنایت ما فی
بنده طلح خود در لخانه سلخت بزرگوار و حریمی که خانه نامدار و با اعتبار و او ر وسعت و گنجایش
که آسمان با عظمت و زمین با نسبطت را آن محروم اند علی القطع دانستیم که دل مؤمن از خانه کعبه
شریفتر و عزیزتر است دل بدست آورد که حج اکبر است وز هزاران کعبه یکدل بهتر است
حضرت خواجه قدس سره در کتاب مناسک آورده که دل محل نظر حق است و پیوسته منظور حق سبحانه
بالا و ست پس دل برتر و بزرگوارتر باشد از کعبه که قبله خدمت است و پیوسته نظر بندگان به او آید
سنگی که در سالی یکبار نظری باشد فریضه است دلی که روزی سیصد و شصت نظر رسد بزیارت او
تر بود اما مراد از دل دل عارفانست در فقد النصوص فرموده که مراد از قلب قلب عارف بالله است
چه قلب غیر عارف را از معرفت او قلب نگویند مگر به مجاز دل بگو منظور حق گاه فی خانه مجود
چه دل خانه ای آنکه دل نام کرده بمجاز رو بر پیش سگان کوی او نداز و دل عارف بالله قید کرده جهت آنکه عارف
بغیر الله باشد که اسما او را وسعت ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن بیت الله حرم و اسم الله جامع جمیع
اسماء الهیست پس هر دلیکه شناسای همه اسماء شد بخلاف ساير اسما که از شناسای هیچ یک غیر شناسای
اسم الله لازم نمی آید پس صحت و گنجایش مذکور شد ثابت باشد مر کوردل را که عارف بالصفات و در جنین
دل گفته اند این کعبه بحر شناست در دل سرچشمه فیض کبریا بیست در دل القصه بطولها
در از کشید مجموعه اسرار و خرابیست در دل ای مرد حج حج در است شرح مشتمل بر شعایر و مشاعر
که در کتب فقه مشروح است و حج حقیقی محتوی بر حقایق و شرایط که در رسایل اهل فقر موضع گشته شیخ
رکن الدین علاء الدوله قدس روحه در فصول الاصول بعد از بیان شرایط و آداب حج ظاهر میفرماید
که حج حقیقی آنست که بنیت کعبه دل قدم از خانه دنیا بیرون نهد و علایق دنیا و شواهد نفس
همه را وداع کرده روی در بادیه غیب آرد و در ذات العرق جان کفن با خیار پوشد رحیم از میقات برخیزد وقوف عرفات
عرفان نماید و اینجا روی بمنای محبت آورده سنگ بر روی مرادات بشریت زند و خوف نفس را
بوقت قربانی بر زمین منای مثار و رن کند و توجه بکعبه وجود کرده قدم در حرم صدر نهد و در مجاهدات سعی کند تا
مقام حجر اسود است بر در کعبه دل به بایست پس طواف آن کعبه بجای آورده شرایط بتقدیم رساند تا مغفرت بحضرت
در رسد و مفتاح و عنده مفاتیح الغیب از مقام عندیت بر عالم جبروت شارت یافت بار نمود و در کعبه دل گشاده
او را بماسوی عالم نهان دو ارته وا نمایند جمال جانان بر خود دار شن گرده اند خوش کعبه رو یکه

لطف الله اندر حرم خودش دهد راه ▪ از وادی هستیش رهاند ▪ بی خود بسوی خودش رساند ▪ در بحر لطف [illegible]

کمر بکشاید که ادای حج احرام است و آن نزد محققان اشارت بآنست که بیرون آمدن از دایرهٔ رسوم و عادات [illegible]

نمودن جملهٔ الوفات و مانوسات و تجرد از علایق دنیاویه و تطهر از شوایب اخلاق و دیگر سعی میان ایست

بسیر میان صفا صفات و مروه ذات و وقوف بعرفات عبارتست از وقوف بر عرفات معرفت فطرت که [illegible]

بجبل الرحمة نمودن ملازمت درگاه رحمانیست بصفت البقا و مجاورت بارگاه رحمت بحسن عهد و [illegible]

خلوتی آنست که آثار عبودیت را با انوار الوهیت محو نماید و در طواف جانانست که از اطوار بشریه خارج شده

بحرم کعبهٔ ربوبیت طواف فرماید و برای وقوف بر اسرار حج ابیات [illegible] تحفة الابرار [illegible]

مناسب مینماید **مثنوی** بلعبت ماه نقش بهانه ▪ رخت بمیقات تجرد رسان ▪ رشتهٔ تدبیر ز سوزن بکش

خلعت سوزن زده از تن بکش ▪ هرچه بران بخیه زدی ماه و سال ▪ آید ازو بوی [illegible]

یاد کن آن بخیه زده جامه خوی ▪ بو که ترا جیب بدوزند بر وی ▪ لب بگشا یافتی کام دل

نعرهٔ لبیک زن احرام را ▪ سوی حرم شو و رخ کرده [illegible] ▪ سینه بخراشیده و دل دردناک

روی بحرم کن که داد خرم ▪ هست سیه پوش بکار یتیم ▪ صحن حرم روضهٔ خلد برین

او بجنان صحن حرم نقش بین ▪ قبلهٔ خوبان عرب روی او ▪ سجدهٔ شوخان عجم سوی او

باد چه در دامنش آویخته ▪ غالیه در جیب جهان ریخته ▪ باز شکن دامن شب رنگ او

دیدهٔ جان سرمه کش از سنگ او ▪ سنگ سیاهش که از آن کوی است ▪ دست تمنات یمین الله است

چون دو لبان سنگ شوی بوسه چین ▪ بوسه زن دست که باشی چنین ▪ از لب زمزم شنو این زمزمه

کز دم ما زنده دلند این همه ▪ سوی مقام که خلیل الله آی ▪ پای چو پایی به [illegible]

پای مروت سوی مروه بنه ▪ چهره بصفوت بصفا جلوه ده ▪ تا نشود در عرفات وقوف

کی شود از عرفات [illegible] ▪ کبش منی [illegible] ▪ تفرقه [illegible]

سنگ بدست آر [illegible] ▪ دیو هوا را کن از آن سنگسار ▪ [illegible] اهل تحقیق درباب

حج [illegible] واذن فی الناس بالحج

مرقوم رقم تقریر گردد **ومن كفر فإن الله غني عن العالمين** [illegible] حجاب خفا از وجوه ترتیب آیات [illegible]

برداشته [illegible] کلام حقایق [illegible]

آیات فضایل کعبه را [illegible] حقیقت [illegible]

اما از روی حسد [illegible] آفتاب [illegible]

خفیه [illegible] ذکر فضیلت [illegible] ایشان برداشته [illegible] **قل** [illegible]

بهود که **یا اهل الکتاب** ای اهل توریة [illegible] اهل کتاب گفت بزعم ایشان برای احتجاج والا ایشان [illegible]

نبودند جه اهل کتاب تابع آن باشند [illegible] اهل القرآن [illegible]

[illegible] اهل کتاب [illegible]

من اهل الکتاب امة قائمة [illegible] اهل کتاب **لم تکفرون** چرا کافر میشوید

بآیات الله [illegible]

[illegible] حضرت رسالت صلوات الله [illegible] قرآن [illegible] معجزات پیغمبر آخر الزمان

[illegible] **والله شهید** [illegible] **علی ما تعملون**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **یا اهل الکتاب** [illegible]

[illegible]

لم تصدون [illegible] **عن سبیل الله** [illegible]

[illegible] **من آمن** [illegible]

[illegible]

[illegible] **تبغونها عوجا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] **وانتم شهداء** [illegible]

[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

سابق مذکور شد کفر بود و ایشان را در آن مجال فرود نداختم این بر شهادت مناسبت نمود و قدح
آیه ذکر شد تمه منافقت و آن امریست مخفی لاجرم اختتام آن بر علم مغفلت است که وما الله
و نیست خدای تعالی بغافل بیخبر عما تعملون بدانچه شما میکنید وعیدی عظیم است هر که بیقین
داند که حق تعالی از اعمال و اقوال او غافل نیست بی شبهه از خواب غفلت بیدار شود و باید از مستی
شراب غفلت هشیار گردد بیت غافل مشو ای دل که جهان بر گذریست منشین برادر خور که
وقت سفر نیست در دیر خرابی که ز بیابان نبری کو فی خبرت نیست که حق با خبرست بعد از ترویج
یهود بر مشرکان آنکه از ایشان صادر می شد منتهی نماید مؤمنان را از متابعت ایشان و نهی خطاب یا ایها
الذین امنوا در بین خطاب رفع واسطه کرد برای اظهار تعظیم اهل ایمان و اشعار بآنکه بشارت استحقاق
آن هست که با ایشان خطاب کند و مضمون خطاب اینست که ای مؤمنان ان تطیعوا اگر فرمان
برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که خود را اهل کتاب میدانند و آن قوم شاس بن
قیس و اصحاب او بودند و این شاس شخصی بغایت حقود و حسود بود شب و روز [illegible] اهل
ایمان بر میان بسته و در تخصص عیب جوئی و بدگوئی ایشان بر فساد ارتکاب داشته همواره
که میان مسلمانان احداث فتنه کند و سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و عاقبت تیر حیله
از کمان زر و کید او دائما بر هدف مراد نیامده مقصود آن فاسد شریر قصد اصحاب خیر البشر محتمل
نگشت بدخواه کمان بهیچ مقصد نرسد در اسباب نزول بروایت عکرمه وارد است که پیش از
ظهور دولت اسلام همواره میان اوس و خزرج که دو قبیله بزرگ بودند فتنه و کینه در [illegible] حرب
غایت کینه ظهور داشتی و هر یکی از قبیلتین همگی همت بر انتقام دیگری گماشتی مقدم [illegible] حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آن عداوت بمحبت و آن جفا بوفا مبدل شد و مقلب القلوب دلهای همه را
با یکدیگر بتعریف ذات خویش تألیف داد و همه خواستند که میان ایشان قبیله قبیله
عداوت تازه کرده و داعیه حرب قدیم تجدید پذیرد تا رابطه الفت و واسطه اتحاد که تائید
الهی تأکید یافته از میان برخیزد و بغوایت ضلالت و رسوم جاهلیت باز گردند بعد از تدبیر بسیار
شاس بن قیس که پیری بود کهن سال قبیح الفعال نوجوانی را از یهود که با وجود فصاحت صفت
و ملاحت شهرت داشت بر انگیخت که چون میان جوانان اوس و خزرج بنشیند از واقعه بعاث
و آن نام حصنی است از حصون اوس و نزدیک آن جنگی عظیم بوده است بین القبیلتین سخنی را
اندازد و تفصیل آن حکایت بر کرده آن ایام که در حمیت جاهلیت ایشان را آتش فتنه
چون ابیات قصیده که مشتمل بر ذم خزرجیان بود بسامع ایشان رسید آتش غیرت شعله غضب

ایشان را فکند

ایشان را فکند از غایت آشفتگی زبان بهجو و سب یکدیگر گشودند و ایشان را [illegible] بر دیار جاهلیت مانند
زخمها کاری ع کالکلم ما یجرح اللسان بیکبار گوشه سر جام کار ایشان از گفتار بکار در رسید و از تشاول
و مناظره بمقاتله و مشاجره انجامید و لشکر ایشان از طرفین بصحرا در مقابله و میدان محاربه روان شد هر یکی از جانبی
از سر جان عزیز که متاعی بهر کران بود بر خاستند از آن سهام از سحاب کمانها باران شد و لمعات سیوف
چون بارق صاعقه درخشان و درفشان گشت بیت ز یکجانب گروهی رزم پرداز ز دیگر سوی جمعی جنگ
ساز در افتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران و الحال جبرئیل در رسید به آیه نازل شد و جمعی
تا در ایشان بمبارزت میدان جاهلیت و انکار در رسانید نشاط تعصب ایشان ادع الی ربک بالحکمه عنان همت
بصوب معرکه ایشان انعطاف داد و در بیان آن در وصف فرود که [illegible] را باسماع دیگر گمانی
اوست بر ایشان خواند در بیان آورده که جابر رضی الله عنه فرموده که ظهور رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در آن ساعت بر ما شاق آمد تا آنکه داعیه انتقام عظیم داشتیم اما چون آن
سرور جهان را دیدیم [illegible] بقامت استقامت در میان [illegible] آن زمان را [illegible] بر ما
چون سوسن و اصفر بزبان خاموش گشتیم ع زمان نطق عیسی چو وی باز کنادی حضرت خواجه
دریا دل بدست گوهر فشان اشارت فرموده که از جنگ باز ایستید در زمان تمام اقتدا نمودیم
ترک جنگ کرده قیم و سید کاینات علیه افضل الصلوات فرمود که با وجود آنکه من در میان شما ام داعیه
رسوم جاهلیت را دیگر بار تا آنکه خدای شما را گرامی کرده بطریق یاری و دوستی راه فرمود آنرا
بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس بزبانها بر خواند اشعه لمعات کلام الهی و پرتو انوار سخنان
حضرت رسالت پناهی ظلمت جهالت را مرتفع ساخته ساحت سینهها ما چون گلشن بهشت روشن
دانستیم که آن صورت از نزعات شیطانی و هوسات نفسانی بوده و آن وحشت انگیزی و بیم
آمیزی از تلبیس ابلیس و تسویل عزازیل روی نموده فی الحال استغفار کنان سلاحها بیفکندیم و
اشک ریزان یکدیگر را کنار گرفتیم و دیده زمان در مرور اعصار و کرور ادوار چنان روزی که
اولش مشتمل بر غایت وحشت و نفرت و آخرش منطوی بر نهایت بهجت و الفت بوده باشد ندیده
و آن [illegible] را گیتی بود که دوستان را از دوام مکر دشمنان خلاصی بخشید و فرمود که بعد از این شما
مباشید که گر طاعت ایشان کنید یردوکم باز گردانند شما را و باز پس آرند بعد ایمانکم پس از
گرویدن شما کافرین کافران [illegible] در قرآن [illegible] مسلمانان [illegible] زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ای عزیزا [illegible]
کنند و قدم [illegible] اذا ذکر الله وجلت قلوبهم [illegible]

ایمانست و اکرنه هرکه بکمال ایمان رسید محالست که وی را باز تواند آورد ازینجا کفته اند ما رجع من رجع
الا من الطریق بیت کسی که پیشتر کی باشا نمی بود اکر سرش برود پای از آن بیرون ننهد دیکر باره
بر سبیل استبعاد میکوید و کیف تکفرون و چکونه و چرا کافر میشوید و انتم و حال آنکه خاصه که
پیوسته تتلی علیکم خوانده میشود بر شما آیات الله یعنی قرآن که مشتملست بر وعد و وعید و فیکم
و در میان شماست رسوله فرستاده او و چون تلاوت آیات و حضور سید کاینات علیه افضل
الصلوات اسباب دعوتند با ایمان و موجب صرف از کفر و طغیان پس نشاید که شما کافر شوید
علا بدینها آیتست که الکوده اند که قیام دین بکتاب خدای و سنت رسول وی است بیت [illegible]
مقصود دل ما نتماید سکر کتاب خدا و رسول و پیغمبر و من یعتصم و هر که چنک در زند بالله بدین یعنی
بکتاب او فقد هدی پس بتحقیق که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راهی راست ای عز من دفع
دغدغه که بر خاطر کذرد از آنکه اعتصام نشاید مکر بعد از هدایت و مفهوم این کلام حصر اهتدائست
بعد از اعتصام بها فایة توان کرد که والذین اهتدوا زادهم هدی که اول یعنی استعداد است و ثانی
یعنی فتوح و انوار و تجلیات باشد بیان کامر فی تفسیر سورة الفرقان و بعد از تحذیر و تخویف مومنان از ضلال
واغوا ایشان کفار امر میکند ایشانرا بجا آوردن جمیع طاعات و مسارعت بخیرات و جمیع اعمال خیر
پرهیزکاری که دیباچه آنها مقدم داشت و فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای کروهی که ایمان آورده اید
احد غرشما [illegible] اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه
سزای ترسیدن است از آیت عظمت [illegible] حضرت عزت بندکانرا بجمیع وجود
و سزاوار احدیة خود [illegible] خطاب [illegible]
کاری حق معبود هیچ مخلوق نیست [illegible] که تواند که ادا کند حق الله کما ینبغی بیرون از حضرت الوهیت
بمقتضی فضل و رحمت بار دیکر [illegible] فرموده ناسخ این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما
استطعتم یعنی بپرهیزید [illegible] که مقدور شما باشد [illegible] توانید کرد
مقاتل میکوید که بسوره آل عمران هیچ آیه منسوخ نیست [illegible] در این آیه نسخ نیست
و معنی [illegible] آورده اند که بپرهیزید [illegible]
تکلیف [illegible] ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچکس حق تقوی بجای نیارد تا وقتی
که حرفی [illegible] و ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم نقل میکند که حق تقوی آنست که [illegible] طاعت بنده [illegible] عصیان [illegible]
باشد و [illegible] مشغول نشود و کفته

اند تعز برو قتست آنچه موجب سخط و مورث مقت باشد پاک داشتن طاعات از التفات
بدان و توقع مجازات و پرهیز کردن [illegible] الاقبال [illegible]
که حق تقوی محفوظ حواس است یعنی بما لا یعنی نکاه داشتن و شمرده انفاس یعنی هر عزیز نفس
نکاه داشتن [illegible] بظاهر حفظ حدود دست و بباطن خلوص نیت [illegible] سلطان [illegible]
قدس سره نقل کرده که اول همه تقوی ها آنست که قولا و عملا و نیة لله و فی الله و بالله باشد [illegible]
فرموده که خطاب [illegible] تقوی بر سه قسم است یکی تقوی عقوبت فاتقوا النار و این تقوی [illegible]
دوم تقوی [illegible] اتقوا ربکم و این تقوی مقتصدانست سیوم تقوی [illegible] یا اولی الالباب
باعتبار ثواب و عقاب اتقوا الله حق تقاته و این تقوی سابقانست [illegible] اتقوا النار خطاب
ظالمانست که در مقام ترس از عقوبت اند اتقوا ربکم خطاب [illegible] که طالب ثوابند [illegible] اتقوا
الله خطاب [illegible] که در طلب [illegible] حق تعالی [illegible] الله
[illegible] حق سبحانه [illegible] یا احمد همه [illegible] طلبند
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] محققان کفته اند حق تقوی آنست
[illegible]
[illegible] تقوی [illegible]
[illegible] تقوی [illegible]
[illegible] حق النقات [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] صفت فنا [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقی آنست [illegible]
[illegible] جمیع حرکات و سکنات [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]

اینست که کشف و یقین نه معرفت فی دین است • رضا و رضوان همه بر خدا امان خداست • الفقراء اهم
هو الشقا اینست • و چون مدار تقوی بر ایمان است میگوید ولا تموتن و مپرید الا وانتم مگر آنکه شما
مسلمون • مسلمانان باشید یعنی بر مسلمانی میرید اگرچه لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة
امر است با قامت اسلام و نهی از ترک آن یعنی چون مرگ در پیست که ناگهان در رسد بر همه حال ثابت باشید
از آن مهلکه خطرات در رسد و همین عالم از بی حیات هیچ که از قرار ندارد • المولد کما
یکل الناس حق نیست باید که چون موکل اجل در آید شما را بر حالت اسلام یابد چنانچه کما تعیشون تموتون
بادن تواند باشند و چون تقوی سبب اعتصام بحبل متین اسلامست در دنبال میکند و له ایشانی
میگوید واعتصموا چنگ در زنید بحبل الله که حبل المتین است جمیعا همه شما دست در چیزی زدن کنایه از تعلق
و استقامت و علماء عربیه گفته اند واعتصموا احتمال تمثیل و استعاره دارد اما تمثیل بآنکه
صورت حال اقامت در اعتقاد و استظهار بوثوق به عنایت الهی و اتکال بر کرم نا متناهی مانند کرد
بحال کسی که از مکانی مرتفع فرو می آید و بحبلی متین مستمسک است تا از انقطاع ایمن باشد اما استعاره
بآنکه حبل را برای عهد یا کتاب استعارت کرد و اعتصام را مرشح آن گردانید به جهت مناسبت و حبل
و حبل الله اینجا قرآنست که سبب پیوند بحق است و در کشف الاسرار آورده که حبل مذکور در آن تلی و منزل
کانی حبل موافقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که همه مجتمع شوید بر اعتصام
بدین حبل و ثوق که بعضی دست از رشتة تفصیل و انفصال و ظاهر و باطن و سر و علانیه بحبل
دامن متابعت او زنید تا بمقصود رسید توانید بیت حاشا که در متابعت سید رسل هر کو کسی
بمنزل مقصود ره نیافت در عین المعانی از جعفر صادق علیه الصلوة والسلام نقل میکند که حبل
الله اهل البیت اند و بعضی اعتصام سه نوع است اول دست در حبل تقوی و توحید زدن فقد
استمسک بالعروة الوثقی دوم بر رشته فرمان زدن واعتصموا بحبل الله سیوم بحبل خلاص
ذیل فضل الهی و عنایت واعتصموا بالله آیه مذکوره واعتصموا بحبل الله خطاب بعام است اعتصموا بالله
خطاب خاص در بحر الحقایق آورده که اهل اعتصام دو طایفه اند یکی ارباب صورت که شما کان
اعمال ایشان نعلق بامر اسباب نهند و سایط را اعتبار کنند خطاب با ایشان اینست که واعتصموا
بحبل الله دوم اصحاب معنی که سالکان مسالک احوال اند و ایشان دیدار از دیدن اسباب بحدوث مسبب
را مشاهده عالی دیدند حال ایشان چنین است و من یعتصم بالله واینجاست که سید الطایفه قدس سره
فرموده که اعتصموا بالله عین لا اعتصام بحبل الله چه اعتصام بحبل کار کسیست که بواسطه رو
باشد و اعتصام بالله کسی را میسرست که بحق پیوسته و از خود درسته باشد ولا تفرقوا و پراکنده

مشوید ای اوس و خزرج از دین حق یا از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا از فرمان بردار شرع
ای عزیز رب العالمین انصار دین را نهی میکند از تخاصم و معادات که در جاهلیت داشتند و می فرماید
که متفرق مشوید بحال خود و از هر یکی را که بعد و پریشان روزگار مباشید و با هم استیلا اختلاف درج
یعنی خلاف مدانکه بدید طریق حق چنانچه اهل کتاب کردند که حق یکیست و هر چه غیر آنست باطل خواهد
بود فماذا بعد الحق الا الضلال یا پراکنده مشوید از آنچه موجب تفرقه و تقرب و مزیل الفت و الفت باشد که الفت
و اجتماع سبب نظام معاشرت و استقامت امور کلی موقوف بدان ای عزیز آدمی را در همین وجود خطه
بقا از صحبت با ابنای جنس خود گزیر نیست چه حکمت الهی جلاله آفرینش را بسلسله قرابت بهم پیوسته
است و صاحب شرع اهل ایمان را بخصوص هم در مقام وفاق و موافقت و اتفاق یکدیگر مستمسک ساخته
المؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا بیت در همه عالم ز برو بیرو هیچ کس را پدر نداد که بغیر حوق
شوان دامن صحبت گذاشت • بایست اندر جنبه بصحبت کاشت • و فواید صداقت و صحبت صاحبان
و منافع و مصاحبت ایشان دوستان خالص هم در دنیا حاصلست و هم در عقبی بروزگار ایشان واصل •
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین در کتاب نگارستان از مرتضی علی علیه الصلوة والسلام
نقل میکند که هر که دوستی دارد حقیقی و پاداری نفوذ عذاب آخرت در رهمان لطافت بی بدیل حق جل
از زبان اهل دوزخ حکایت میکند که روز قیامت گویند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم بیت
دامن دوستان ز دست مده • که مر بخش جان عکس اند • مرد را دوستان صاحب دل • زیب
مبنی و زیور و بحانند واذکروا و یاد کنید ای گروه انصار نعمت الله علیکم نعمت خدای بر شما که اسلام
است یا هجرت پیغمبر بشهر شما اذ کنتم آنرا یاد آرید که بودید شما یکدیگر را اعداء دشمنان که پیوسته حرب
میکردید و سبب عداوت ایشان قتل مطلب است بر دست سمیر و مضمون این قصه بر وجهی که از تاریخ
مفهوم میشود چنانست که اوس و خزرج به آن این دو قبیله برادران اعیانی یکدیگر بوده اند مادر ایشان
قیله دختر جارث بن ثعلبه عمر و این دو برادر در میان عرب بمادر مشهور شدند و در انساب عرب اوس
و خزرج بنام قبیله می نویسند و فرزندان ایشان مدتی متمادی باهم در مقام وداد و اتحاد میکردند
تا دست حوادث در شده بر وی حال ایشان بگشاد و روزگار از برای حسد خرمن جمعیت ایشان بباد
تفرقه بر داد بیت مشو مغرور جمعیت که شوخ انگیز دوران مر جمعی بیندکه یک آخر پریشانش سمیر
نیرین مالک از بنی عمرو بن عوف اوسی جلطب بن ابجر را از بنی ثعلبه که حلیف مالک بن عجلان خزرجی بود بقتل رسانید
و بر سبب خون او میان القبیلتین پیوسته محاربه قایم گشت و مقاتله صد و بیست سال آتش این حادثه منطفی
و شعلهٔ حرب و قتال منتفی نشد و عاجزو طایفه در هلاک انتقام و تاریکی اختصام مانده بودند تا آفتاب اوج

والضحی اذا قامت القربی طالع السعد سایه دولت بر زمین یثرب افکند شام تفرقه ای نیز بصلاح صبح
جمعیت و امنیت مبدل گشت و غبار آن رفته بآب رحمت فرو نشسته ظلمت وحشت بنور الفت تبدیل یافت
بیت دفتر شب ریخت و صبح عیش برآمد دو وصله شادی و خورشید طرب برآمد حق تعالی این نعمت را بیاد
ایشان میدهد و میگوید یاد کنید که شما اعداء یکدیگر بودید فالّف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم
میان دلهای شما باسلام و فرمان بردار سید انام علیه الصلوة والسلام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته
برحمت او اخوانا برادران یکدیگر بر صفت اخوت مجتمع و متحد و قواعد و رسوم اسم فتوت را مستقبل
و متعهد بیت همه چون آینه یکرو با هم زده چو صبح صادق دم از صفا دم پس بهمدار که گفته اند
کائتلاف و محبتاست بیان نعمت اخوت میکند که خلاص و نجات ندهد که عقوبت نیست و میگوید وکنتم
و بودید شما بواسطه جهالت و ضلالت علی شفا حفرة برکنار مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف
بودید بوقوع در آن آتش و اگر مرگ در آن حال شما در یافتی هر آینه بدوزخ سیر فتید فانقذکم پس شما را
رهانید منها از آن حفره یا از آن آتش بآنکه حلقه اسلام در شما پوشانید و شرف متابعت حضرت نبی
بشما فرستاید و گفته اند برکناره دوزخ بودید بوقتی که اعمال جاهلیت را واسطه نجات میدانستید خود نجات
شما را از آن برهانید بانکه فضل او و وسیله میشناسید و بتفضل او تعمتان عقوبتست و دوری
فضل از موجبات مغفرت بیت خداوندا بفعل ما مکن کار در فضل خویشتن ما را مگر دار کذلک همچنین
که بیان کرده ایم احوال شما را از عداوت و تفرقه قدیم و محبت و الفت جدید یبین الله بیان میکند خدای در قران
میکرد اینکم برای شما آیاته دلایل وحدانیت خود را لعلکم تا باشد که شما تهتدون ثابت باشید در هدایت
محققان دین و نیل ابن آیت آورده اند که واعتصموا بحبل الله جمیعا یعنی مجتمع باشید در حال استقامت
بر توحید حقیقی که بمنزله فرق بعد الجمع نرسید و لا تفرقوا و در تفرقه میفتید و بواسطه احتجاب بتفصیل
از مشاهده جمع در کثرت تفرقه بظهور صفات نفس و اختلاف اهوای آن و موجد کرد وجود و هوی فانیه
منقطع شد و منتشر و بنور جمع از تفرقه بر طرف خواهد بود واذکروا و یاد کنید آن نعمت را که هدایت شما
بسوی توحید اذ کنتم اعداء آن وقت که شما دشمن یکدیگر بودید بجهت احتجاب بحجب صفات نفوس و تعلق هر یک
بمقاصد جزئیه و دوری از مطالب کلیه فالف پس تالیف داد دلهای شما را بمحبت الهیه که از سرچشمه
محبت متوشح شد بود فاصبحتم پس شدید شما بیرکه آن محبت برادران دینی و دوستان یقینی وکنتم
و بودید شما برکنار مغاک طبیعه که دوزخ جسمانی است از شرار حرمان فانقذکم پس برهانید شما را بجذبه
محبت و از آن حفره ترقی داد بمقام روح و جنت لقا و وصول بحضرت کبریا کذلک و مثل این تبیین که
مراتب توحید اجمالا و تفصیلا فهم شد خدای بیان میکند آیات آفاق و انفس تا باشد که شما از روح

دالّه باید که پا و بدو شنوان نرسید بیت عرافها از وهم بر دعا داه جوی که پاو کسی را بدود اه نیست
ایمعز بزاهل کتاب ادراعات سابقه بدو چیز تحریض کرد یکی کفر بآیات خدای و دوم منع کرد فانها
خدای بر امت اسلام در برابر آن بدو چیز فرمود یکی بتقوی که کمال اسلام چنانچه گفت اتقوا الله حق تقاته
دوم بدعوت خلقان بر او خیر چنانچه میفرماید ولتکن و هر آینه باید که باشد منکم از شما که متابعان حبیب
منید امة گروهی که ایشان یدعون میخوانند مردمان الی الخیر بسوی نیکوئی یعنی باسلام یا بکرمت طاعات
و مراتب برمی کو بدیا تلاف مومنان یا بکده یکر شیر این دلیان خبر آنها باشد که یعنی این امر اصلاح کنند
کو بند ایشان ماموراند که خلق را بعبادت دعوت نمایند و یامرون و میفرمایند بالمعروف به نیکو
علما و ناپسندیده و ینهون و باز میدارند عن المنکر از عمل زشت و ناشایست چون سلاطین و مجاهدان
دینی بعضی بر دعوت بخیر تعمیم را عمومی هست در همه تالیف شرعیه و امر بمعروف و نهی منکر مخصوص
پس عطف خاص بر عام مود راست بتفضیل چنانچه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی بعضی گفته اند
همه اعمال العرف میفسته بمعروف و باز داشتن از منکر معروف و منکر هم آنست که باختلاف عبارات
کو بند حق و باطل و صلاح و فساد نیک و بد همچنانکه معروف توحید است و منکر کفر و گفته اند اتباع
حضرت رسالت صلوات الله علیه معروفست و عبارت جبت و طاغوت که رؤسا یهود بودند منکر
در کشف الاسرار گوید بعضی گفته اند معروف کلمه شهادتست و منکر تکذیب حضرت رسالت
یا معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنچه با این دو اصل مخالف بود و نزد اهل
حقیقت خواست و منکر صحبت نفس امام قشیری فرموده که معروف آنست که هر چه داری
برای حق ایثار کنی و منکر آنکه حظ نفس خود بر حق خدای اختیار نمائی و آنچه ترا بحق نزدیک کند
معروفست و هر چه ترا از حق محجوب سازد منکر حضرت پیر هری میفرماید بیت هر آنچه دور کند
مر ترا دوست بدست هر چه روی بحق آورد ما نکوست بدست و حقیقت آنست که چون
لفظ معروف و منکر مطلق وارد شده بدلیلی تخصیص نباید کرد و هر چه مستحسن شرعست
آنرا معروف باید دانست و بدان فرموده و آنچه شارع آنرا مستقبح داشته از منکرات باید
شمرد و از آن نهی کرد پس همه طاعتها معروفست و مجموع معصیتها منکر ای عزیز بعضی گفته
مر که هنکم هست برای تبعیض داشته اند و گفته اند که امر بمعروف و نهی ایشانرا آنست که همه کس باید که دایم
امر بمعروف و نهی منکر باشند و لا دو نفس خود و تابعان و اتباع خود و بیرون این خطاب علم باشد که
میان مردمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که کلکم راع و کلکم مسئول عن
رعیته و اکرچه این خطاب حیثیت معنی مستقیم است اما ظاهر آن میشود که من تبعیض

جدا از مردم گناه باشند که ایشان را با اجراء امر و نواهی قدرت نباشد چون مجنون و نسوان و کودکان و
غیره و شروع شود نکرده پس این کار ناقص باشد بعضی بودن بعضی و در فصل الخطاب آورده که کلمه من در این آیه
برای تبعیض است و امر معروف و نهی منکر فرض کفایه است که باداء بعضی از دیگران ساقط گردد و بنزد بعضی تبعیض
در آیت آنست که امر معروف و نهی منکر کار هر کس نیست کار کسیست که معروف را از منکر باز داند و امر
مشروع و نامشروع را بشناسد و ترتیب در امر و نهی نگاه دارد و تا بوجهی مقصود حاصل شود در شیئی نکند و
بطلب رضای حق سبحانه و اعزاز دین خدا بجا آرد و از غضب و طمع و انواع شوایب طبع خود دور دارد و
از بیم ضرری که بوی رسد تحمل کند کما قال الله تعالی وأمر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما أصابك
برای دوست و شیخه این صبر قبلها [illegible] بیت زبان روی سکردان بر و صبر کن با جان که
[illegible] در بصایر آورده که امر معروف و نهی منکر یکیست از ارکان دین که نظام عالم و صلاح دین
و دنیا بدان باز بسته است و اگر کاهلی را در وی [illegible] کار خود [illegible] دین خود بخلل
ساخته دیگری چون که مکن [illegible] و از این جهت است که دین خدا [illegible] خراب [illegible] شیطان
او را از خود خشنود و مبتلا ساخت آورده اند که حسن بصری در وقت [illegible] بر منبر [illegible]
گفت این بود که ای قوم اگر شما منتظر بودید که کسی [illegible] خواهید بود [illegible] عالم
خواهید شنید از استماع مواعظ محروم خواهید ماند ای قوم شما را گویا دیگران سود ندارد [illegible]
نفع رسانند [illegible] خود [illegible] اگر [illegible]
[illegible] خود [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] ای قوم چون [illegible] نقصان [illegible]
و بدان [illegible] مشغول [illegible]
المؤمن مرآة المؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible] هر چه [illegible]
[illegible] سلامت [illegible] جواب [illegible]
[illegible] معین است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خواهد انداخت بوضع دو مقام مناجات است بر جای وقوف بر سر آنکه سبب آنچه هلاک نیکان جهت تو [illegible]
کنند انبیا که چون نیکان بر معصیت بدان ختم نکنند بر ایشان روی ترش نا کرده از روی مداهنت
شیرین زبانی پیش آمدند [illegible] بر ایشان رسید [illegible] از شر فسق ایشان باحتراز کردند [illegible]
در کلام و اقامت سوم مواعظ با جمیع انام خواه مستمع بقبول آن مبادرت نماید و خواه [illegible]
و استکبار افزاید بیت قول حق گفتن بر اصحاب نصیحت لازم است کو سر دهد ست سامع [illegible]
قبول امام حجة الاسلام [illegible] قدس سره در احیاء العلوم آورده که امر معروف و نهی منکر را چهار رکن است
احتساب که اقامت آن [illegible] دوم محتسب که مرتکب آن اقامت میکند سیوم محتسب علیه
و آن شخصی باشد که امر و نهی تعلق بدو بگیرد چهارم محتسب فیه و آن عمل محتسب علیه بود [illegible]
علماء دین هر یکی ازین ارکان را بعضی شرایط مقرر کرده اما شرایط احتساب آنست که ملاحظه [illegible]
[illegible] مرتبه است اول تعریف و آن آشنا کردن باشد یعنی باید که محتسب محتسب علیه را
آشنا گرداند بحقیقت آن امر یا نهی ابتدا بر سبیل وعظ و نصیحت چنانکه [illegible] عوام بر منکرات
جهالت بحقیقت آن [illegible] معارف بسبب نادانستن ثواب و فضیلت آنست [illegible]
[illegible] معروف [illegible] عزم بر ترک آن [illegible] حقیقت آن منکر [illegible]
گردد دیگر از روی تحقیق مرتکب آن نشود و عقلا را محقق است که ایذاء مؤمن [illegible] محظور
[illegible] نصیحت احتساب کردن و [illegible] دوم تعنیف و آن [illegible] ملامت
کردنست یعنی چون فاسق [illegible] و ملایمت ممتنع نگردد او را [illegible] و کلام ملایمه
آمیز و دشنام که فحش نباشد مثل ای جاهل ای بی شرم و امثال این منع کند [illegible]
[illegible] غضب بر ایشان لازمست سیوم تخلیف و آن [illegible]
[illegible] از تغییر منکرات [illegible] چون [illegible] آلات ملاهی [illegible]
[illegible] آلات ملاهی [illegible]
[illegible] صلاحیت [illegible]
[illegible] آلات [illegible] استیناف [illegible] چهارم
[illegible] یعنی چون فاسق [illegible] منزجر نگردد [illegible]
[illegible] ضرب [illegible]
[illegible] شرب [illegible]
یعنی چون فاسق [illegible]

بايدكه از صدمه تنگدستي و بي برگي فارغ باشد تا حاجت اقتضا نكند كه بمكروه وجوه معيشت اما شرط هفدهم اسلام
چه كافر را اهليت احتساب نيست براي آنكه امر معروف و نهي منكر بقول علما از اصول دين است
چنانچه در احيا ذكر كرده و آنكه از دولت دين بر طرف باشد اين كار را نزيد وي درست بنا شد شرط
دوم تكليف چه بر كودك نارسيده اقامت امور شرعيه لازم نيست اما اگر كودكي مميز انكار منكر
كند او را جايز است و منع او در وقتي كه اگر معروفي فرمايد بقول او انكه روا نباشد براي آنكه فرمان حق
چون بسمع رسد كلام لازم الاذعان است و اينجا نظر بر حقيقت قول بايد داشت نه بر صورت قائل لا تنظر
الي من قال وانظر الي ما قال بيت نغز سخن را نگر كه كاتب آن چيست در گذار نقش سخن منكر شرط سيوم عقل
چه بناي اين كار بر تميز ميان حق و باطل است و ديوانه قاصر خود اين كار را باتمام نرسد شرط چهارم قدرت
تا اقامت اين مهم تواند كرد و عاجز الحال چون بر اقامت اين امر قادر نيست اگر در اين باب سعي كند بي
مردم بدان ملتفت نگردند و موجب اهانت دين و سبب ارتكاب خطيئات سامعين گردد
پنجم عدالت بقول جمعي يعني محتسب بايد كه عادل باشد و عدالت عبارت از اجتناب كبائر و
عدم اصرار بر صغائر است يا غلبه ثواب بر خطايا احتراز از افعال خسيسه كه دلالت بر
بي علمي مروت كند و اين طايفه كه عدالت را شرط احتساب دارند دليل ايشان اينست كه حق سبحانه
توبيخ و تقريع ميكند جمعي را كه بمعروف فرمايند و خود مباشر آن نشوند قال الله عز ذكره
اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم و جاي ديگر سرزنش ميكند كه لم تقولون
ما لا تفعلون و طبيب بكوشد بچيزي كه بعلاج خويش نپردازد و در صحاح احاديث آمده كه
معراج جمعي را ديدم كه لبهاي ايشان بمقراض آتشين مي بريدند جبرئيل امين گفت
اينها سخنوران امت تو اند كه مردم را امر بنيكوئي ميكردند و خود در عمل آن
اتصاف نمي نمودند بزرگان گفته اند ايها العالم علما افت كه بكن نيكويي را
ايشان آنكه نيكو ميگويند فاگر بقول خود عمل كند و عمل خود بقول او در هر دو
روا نيست بيت بي عمل از علم برخوردار نيست زينت گفتار جز كردار نيست و ديگر
آنكه تكليف بر دو قسم است فرض عين و فرض كفايت و فرض عين در لزوم قوي تر است از فرض كفايه
جهت آنكه فرض كفايت بقيام يكي از آن از ديگري ساقط مي شود و فرض عين نمي شود و نهي نفس خود از
معاصي فرض عين است و نهي ديگران فرض كفايت پس بصلاح آوردن نفس خود اهم باشد از اصلاح ديگران
مهم و ترك اهم و اشتغال بر مهم علامت جهل است پس عدالت در محتسب شرط باشد و جمعي ديگر از
برآنند كه شرط نيست و فاسق هم تواند كه فاسق ديگر را منع كند مثلا لابس حرير را رسد كه شارب خمر

وذائقه را نهي كند چه شرب خمر را نسبت با لبس حرير كهين است و شارب خمر را جايز نيست بلكه
واجب كه چشم و خصم خود را از شرب خمر منع نمايد زيراكه اذا ... دو منكر بر و واجب است
و نهي كردن ديگران از آن واجب ديگر و از ترك واجبي ترك واجب ديگر لازم نمي آيد و ارتكاب
معصيتي ديگر مباح نمي شود پس ثابت شد كه ترك اهم علت نفي وجوب مهم نيست ششم علم بايد كه
محتسب عالم بود بمسايل شرعي و منكر و معروف را شناسد و بداند كه انكار ميكند كه آن منكر را
بمذهب وي تحقيق نمايد شايد كه آنچه او منكر ميداند در مذهب محتسب عليه منكر نباشد چون
اكل ضبع مثلا در مذهب امام شافعي رضي الله عنه و نكاح بلا ولي در مذهب امام اعظم و علي هذا
هفتم شفقت بايد كه محتسب مشفق بود تا نخست بموعظه منع كند و بتدريج بمرتبه ضرب
رساند هشتم چون محتسب عليه از مباشرت منكر دست بدارد در ايذاي او نكوشد و تجسس
منكرات نكند و هرچه مخفي و مستور است همچنان در حجاب بگذارد و در اظهار فضايح اهل
استار مسلمانان نكوشد زيرا كه آن نيز منكر است و از آنكه ناهي منكر مرتكب منكر نگردد نهم
ورع بايد كه محتسب با ورع و پرهيزكاري باشد و بعد تقليل علايق كوشد تا از طمع دور تر افتد دهم
و هر محتسب كه بيخ نهال الا طمع از زمين دل بر نكند هرچه گويد و كند مقبول حضرت عزت نشود
زيرا كه حسبة ابتغاء وجه الله نيست در ذخيرة الملوك آورده كه محتسب بايد كه حساب نفس خود را
از لوث متابعت هوا وقايه كند و منهج را از ظلمت عناد دور تا باگرداند و روي آفتاب يقين را
بسحاب تلبيسات و تزويرات نپوشد و دولت باقي آخروي را بجيفه فاني دنيوي نفروشد
و بسبب عادت خانه و عادت حقه و براي بنا دين نكوشد و ... الوجوه ... طمع در بند
تا سخن حق تواند گفت و كار حق تواند كرد بيت طمع بند و دفتر حكمت بشوي طمع بگسل و
خواهي بگوي كه طامع باهيه كه دانكند همه عيبها را بعيا بد هنر ... حسن خلق چون
محتسب نيكو خوي افتد هر آينه بتلطف اصلاح امور ميتواند كرد و بايد دانست كه فساد عقيده
صلاح او بيشتر است و علاجي بلطف و دقت از ارتكاب معاصي زود تر ميكند زيرا كه اكثر طباع جبلت
جاهليت موسوم اند امكان دارد كه از عنف محتسب عنيف كلمات كفر بر زبان راند
و غلظت وي سبب اين معني شده باشد و حين انكار مناهي منكري فاحش تر از همه منكرات وجود گرفته
امام يافعي الحق رحمه الله فرموده كه مهم تر از آداب احتساب رفق است تا كار از معصيت بكفر نكشد
چه گر با عاصي درشتي كند بسا شد كه در بسته كاشتكا ... و سر باز زدن از فرمان شرع بجنگ بكند
كافر شود و محتسب بمثابه طبيبست و واد فع بيماري بايد كرد نه در هلاك بيمار بايد كوشيد بيت

علاج این دل بیمار من مشکل توان کردن — که هر دردی که دارد از طبیب خویشتن دارد دهم
اخلاص و بنای کار بر وست هر کاری که مبتنی بر اخلاص نباشد در حضرت عزت مقبول نیست و آنکه
عملش بشوب ریا آمیخته کرده در حجاب هجر و مخذول شد و جمعی از حکما این شرط کرده اند و
گفته اند که اجراء این امر بی دستوری حاکم نتوان کرد و فساد از ان مکیده امر حاکم در انتفا تا شان
این محل موجب تسکین نظام ان مقتضیات عوام است و بر حجت این قول ... نمی کنند
حدیث نبوی علی مصدره افضل الصلوات که من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع
فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه معلوم میشود که همه را قابلیت انکار داده است اما نکاد
هست شرایط که معتبر شد و امام حجة الاسلام فرموده که و لا یشترط فیه التولیة و لا اذن
و حقیقت آنست که محتسب بامر متعینه ضرب و تعزیر حاکم شرط است و در باقی مراتب احتساب
اما شرط محتسب قید آنست که منکر باشد متفق علیه و جمیع معاصی از کبایر و صغایر باتفاق منکر
و باید که آن فی الحال موجود بود زیرا که بعد از فراغ فاسق از آن منکر و سرور زمانی که آن معصیت
منقضی گردد خود حاکم شرع را رسد اقامت حد و تعزیر کردن و معاصی که فاسق عازم است بر
آن در زمان مستقبل زد و بیرون نیست یا مقرونست بدان و در وقت احتساب جز بر سبیل
نصیحت نشاید با منکر گفت و در حال احتساب بموعظه نیز روا نیست چه این معنی مقتضی
باسباب ظن باشد و آن محال است و باید که آن منکر بی تجسس ظاهر باشد و بر تجسس اطهار
آن رعایت و ستر که بر فاسق مستور باشد لازمست بیت چو در کس ندانی که تا دیده
تو بشنوانی مکن که استر ستر العیوب اما محتسب علیه هر کو باشد او را از منکر باز بدارد
اگر چه صبی و مجنون بود چه اگر اینها ایشان بسبب عدم تکلیف وجود حیوان معصیت
نیست اما منع ایشان واجبست این بود کلمه چند در باب احتساب خالی از تکلف اطناب و اگر کسی
داعیه اطلاع بر دقایق این کار داشته باشد مطالعه رساله کیمیای الاکسیر فی فوائد الاحتساب کند و قدوه
طالب کشته میسر شد و الله المیسر باید دانست که امر بمعروف تابع مامور به است اگر معروف واجب
باشد آن نیز واجب بود و اگر مندوب مندوب و نهی منکر علی الاطلاق واجبست زیرا که همه منکرات
واجبست و هفتم اینکه منهی عنه حرام باشد نهی از وی واجبست و اگر مکروه باشد نهی از وی مندوب
تقدیم و اکر قاعده اینها مر مقدم کرده بنای شرع نمود و باقی در تمام نه روا و یحمل گفته اند که این
آنکه فرض کفایه است اگر تمام مردم شهری یا قریه در ترک آن همداستانی شوند مجموع ایشان عاصی
شوند پس معلوم شد که امر بمعروف و نهی منکر تطبیقست بر اقامت و در تعمیه اقوال وارده

که از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه سؤال کردند که بهترین آدمیان کیست فرمود آنکس که قومان
تر باشد بمعروف و باز دارنده تر بود از منکر و پیوسته صله رحم ادا کند و این طایفه بهترین موصوف بفوز و فلاح
اند چنانچه فرموده **و اولئک** و این گروه که ادای حج و امر بمعروف و نهی منکر کنند **هم المفلحون**
ایشانند رستکاران و فلاح عبارتست از بقای بی نهایت و پیروزی همیشه رسکه و بعد از امر این
اشتباه بر سر کلمه چیزی که آن دعوت خلق است بخیر و نهی منکر از اتفاق و ازعظیم ترین
اختلاف و تفرق است در تفسیر کاشفی **و لا تکونوا** و مباشید ای مسلمانان **کالذین تفرقوا** مانند
آنانکه متفرق شدند و دشمنی جستند چون یهود و نصاری که در میان ایشان فرقها باشند
از آنکه هر یکی دشمنی و ورزیدند **و اختلفوا** و اختلاف کردند در دین خود بعضی از یهود
موسی علیه السلام بیریا نصبیها ال تخلف المجله شدند و تمیان ایشان بعد از رفع عیسی
علیه السلام بر سیف شدند و تا الیوم اختلاف میکردند و مخالفت مجموع ایشان در توحید و
در حول آخرت بود کاذکر غیره مترجم ابی عزیز معنی تفرق و اختلاف یکدیگر نزدیکست الا آنکه
تفرق بیشتر استعمال در اختلاف میکنند که باعتبار ابدان باشد و اختلاف مستعمل در خلاف ادیان یا
اینجا هر دو را جمع کرده است که الکنند بر آنکه غایت مخالفت بعد و اعتبار در یهود و نصاری داتون
است چه یهود با بیان متفرق شدند در بلاد شام و نواحی مغرب و ترسایان در دیار روم و حوالی
زنگ و هر کدام موضعی خود را معتقد او پیشوای قوم دانسته محالفت با که در هر موضعی که بودند
نجا دو مهدی در مدعی آنکه حق با او بست و دیگران بر باطل اند و این دو گروه اختلاف کردند **من
بعد ما** از پس آنکه **جاءهم البینات** آمد بدیشان آیات و حجج در کتاب ایشان با متفرق الکلمه شدند
میشان محمد صلی الله علیه و سلم و اختلاف کردند در نعوت و صفات وی بعد از آیات روشن که
در توریة و انجیل خوانده و دانسته بودند و بقول جمعی مراد از این جهرور و با ابدان از خوارج و گفته
جمیع مبتدعه و تفرق استخراج تاویلات فاسد است از نصوص ظاهر و اختلاف نصب کردن
در مذهب باطل خود و ای تجویز نخستی این نهی فرمود این امت را از اختلاف که در اصول دین
واقع شود زیرا که مقصد حق یکیست نه دو و چون یکی حق باشد ناچار دیگری باطل
بود فماذا بعد الحق الا الضلال پس هرکه مقصد از مغرب است که راه مشرق پیش گیرد هرگز
بمقصد نرسد **بیت** ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی — کین ره که تو میروی بترکستانست
قال تعالی و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله پس اختلاف در اصول اختلاف دین
باشد و آن درست نیست اما اختلاف در فروع چنانست که تو میروی و یک مقصد دارند

اما راههاء ایشان مختلفست بعضی دور و برخی نزدیکتر و مقصد ایشان هرچند بصورت مختلف بنظر درآید
مقصد بیکجا مجتمع میشوند پس اختلاف رحمتست یعنی رحمتی از خدای بر خلق تا کار دین و دنیا و شرع
برایشان تنگ و دشوار نکرده و ما جعل الله علیکم فی الدین من حرج ای عن بند و ایشان بدانند که تفرق
پیدا کنند که اصحاب طوبی نیست و اختلاف تفرقها در باب شریعت باطن فرقت است که نظاره خلق کند و اسباب
مسبب بانهاست و اختلاف خصومات خلقست با اهل سبب و رخصت اهل طریقت از اسباب و تحقیق
است که از اسباب بمراد مسبب که طریق سالکان است الا الطاف مسبب با ایشان از سبب مجمع کند
پس دل در سبب مبند و مسبب را مکن بر کیرد لذت خلق و سوا دل از خدا بجوی و اولئک و آنها
که وحی بر اکنده کار و اختلاف کنندگان لهم مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ که بهیچ وجه
وصف آن نتوان کرد و موقع این عذاب بر ایشان کی باشد یوم در آن روز که یعنی که یوم تبیض وجوه سفید کرده
روی‌ها و تسود وجوه و سیاه شوند رویها علما را در بیان بیاض و سواد اختلافست بعضی حمل بر حقیقت
نموده‌اند و در ظاهر و گفته‌اند که علامت اهل حق سفیدی روی است و اهل باطل سیاهی روی
و اعطاء نور از جهات و اما ربط اهل باطل اضداد این دو این سفیدی و سیاهی و قتی باشد که سازد قبور
بیرون آیند هر کس با ایمان رفته باشد رویش از نور ایمان چون آفتاب تابان کرده و هر که با قران و
ظلمت کفر و معاصی رفته باشد رویش از ظلمت کفر سیاه باشد و بعضی گفته‌اند که سفیدی روی کنایت از بهجت و
بلوغ و وصول بمراتب علیا و هر که سیاه روی است بیقین داند که مستحق زندان حسرتست تا با بهو
حسرتست چون از زمان نامه خواندن چون نامه مؤمن را بدست او دهند محکی خبر بیتی اعمال نیکو ببیند و جزای
آن بر او مترتب و بشارت قبول طاعات و تجاوز از سیئات بدو رسد روی او از اعزاز و تشریف مثل
بهشت جاودانی سفید گردد و چون اهل کفر و نفاق در نامه خود قبایح و زشتیها بینند و
دانند که مکافات آن جز نار جحیم و عذاب الیم نخواهد بود روی ایشان سیاه شود و نیز گفته‌اند
که میزان عدل نصب کنند و کفه طاعت مطیع بر معاصی او رجحان یابد معصیت علیحده بر طاعات
او ... آید بکرامت بهجت سفید روی و دیگری از محنت سیاه روی شود یا در بهشت که خطاب
امتازوا الیوم ایها المجرمون در رسد و گمراهان بجای خوایتم از زمره بهشتیان جدا کنند
جدا شده بنقصان بیرون فرستند و آشنایان مؤمنان را از بیکانگان موطن طغیان امتیاز
داده ببوستان جنان نامزد کنند بر روی ایشان از ظلمت غم بید آید و از جبهه بهشتیان
نور شادی روی نماید و گفته‌اند که در روز قیامت باشد هر ما حضرت کبریا فرمان رسد که
هر کس با معبود خود بیکجا مجتمع شوند کافران با معبود باطل و مهرکات دوزخ افتند و مؤمنان

با اهل کتاب

با اهل کتاب و منافقان در فضای عرصات عاند و دیگر با ایشان خطاب آید که عبادی معبود شما کجاست
مؤمنان گویند معبود ما الله است او را بینند جای نشده بجای و نه بر جای بیت کسی کو جای را
افکند و بنیاد کجا او را بجا نسبت توان داد ایشان گویند او را کجا بینند و بشناسید مؤمنان
گویند او کو ما را شناسا کند ما را او توانیم شناخت و گرنه ما از کجا و پایه این کار از کجا پس حق سبحانه تجلی
از دیدها ایشان بر دارد تا خدای را بی چون و چگونه بیننده در افتند و در آن سجده بر وی ایشان
سفید گردد منافقان و اهل کتاب نتوانند و سجده کردن بنتوانستن روی‌ها ایشان از غصه سیاه شود
قولی آنست که سفیدرویان مخلصانند و سیاه روی منافقان یا فرقه‌ای از صحابه که در مقام مهاجرت
و انصار که در مقام وفاق و اتفاق بوده‌اند و فریق ثانی جهودان بنی اسرائیل و بنی قریظه و بنی نضیر که در
یوم ... خلاف و شقاق بیمار بوده‌اند و سفیدی رخسار و سیاه لکان ... سنت را باشد
و در سیاهی چهره مرکب که آن بادیه بدعت را خراشیده شر لطایف ... که جنید بغدادی
رحمه الله علیه فرموده که چهره اولیاء حق تبارک صبح صادق نور افشان باشد و
روی منکران مانند ظلمتی شب تیره و ظلمانی و فاروق اعظم رضی الله عنه گفته که وجوه
سعدا نور سعادت از آن چون آفتاب بود و وجوه اشقیا ظلمت شقاوت مانند روی ...
فیه و النور بین بربین و جهه فرموده آورده که روشن باشد در رویها اهل اصحاب هر یکتاوت رویه
رسالت ذات او بفر کرده و جوه دشمنان برفروغ کلاشن بجای آورده تفریع علیه الصلوة والسلام
بعلم تقریر صورت این تفسیر را بر بین گویند نحو مرموده که صحفات وجوه مثابعان سنت خاتم
پیغمبران علیه افضل الصلوات سمت بیاض سیما بدور از حدود مستکبران بضاعت که ...
سود مانند امام قشیری رحمه الله آورده که سفید گردد روی ارباب صفا و سیاه شود
چهره اصحاب دعاوی که بر حلیه معنی بود از احوال حقیقتان بخالص بیرون آید هر کس تربیت
باز دیده او بر حکم اعتبار دو چها نماید بیت با کینه دوستی باشد که در الورق نقش در نوبه
امتحان و سیاه دو کرده در تفسیر وسیط از ابو امامه نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرموده که قشور وجوه العوارض چون بگذارند مخصوص ازل ظاهر گردد نشان که گویند باش
وجوه کنایت است از ظهور سرور و بهجت یا سواد کنایت از ملالت و ... کما قال
تعالی ظل وجهه مسودا و مثلها برآورده که روی آدمی عنوان دل است هر که را در دل
فرحی باشد از اثر آن تازگی بر روی او پیدا آید و هر که دلش با اندوه و کدورت بود سبب آن تیرگی بر وی نقش
ظاهر گردد و پس سواد و بیاض وجه اشاره است بغم و شادی و امام راغب فرموده که حمل این بر

اولیست براي انكه اقا قست براكه اهل قيامت را بر حال خواهد بود كه بعضي بهيم ومجهود منتشر
مبتهج ومسرور وشادمانند مخصوص آن سياه روبان حبشي نور حضور واز لوح جبين پيدا بود وبكه از آن سفيد
چهره كان وتنك فشان ظلمت ملال از صفحه چهره هويدا پس مراد از لون بياض وسواد نسبت بكه فشا
سينه وفضا كه ودل ناشاد است ونزد محققان سفيدي روي يا از روي محبت با از روي
قرب ووصلت وسواد وجه يا از ظلمت عذاب وشقاوت يا از تيرگي هجر وفرقت سلامي كه سفيد
روي ببركت تطوست بحضرت ذي الجلال وسياهي دو ظلمت حرمان واحتجاب از مشاهده لوامع
آن جمال وكفته اند روي اهل كشوف باشراقات انوار الحديه سفيد كردد وچهره اهل حجاب
بغلبه ظلمات صفات بشريه سياه شود اي درويش هر كه امروز دل او بنور تجرد روشن است
فردا رخسار او بپرتو رحمت سفيد خواهد شد وانكه در اين عالم دل او بظلمت تعلق تيره
وتباه است در آن جهان چهره او بتيرگي وخست سياه خواهد ماند ونزد محقق محقق
شد كه هر بياض كه بر چهره وصف عاشقان ميوزند علامت صبح بعد ست ونشان
جمال وجلال وداغ سواد كه بر جبين حال عاقلان مي نهند نشان محجوبيست وحرمان از نور
مشهود ملك متعال وقول بعض آنست كه سفيدي چهره دل از نور شهود حق باشد وسياهي
وي از ظلمت تعلق بغير پديد آيد بيت هر دل كه يافت ذوق شهود وجود حق روشن
نمود كشت رخشان چو آفتاب وآن دل كه دور ماند رحق دا سياه كرد محروم كشت
وماند از دل در حجاب اي عزيز از بياض وسواد كه آثار آن روز قيامت ظاهر كردد طرفي
نشانه در رضا ورانحوال مردمان بانواع زلافت واز اينجاست كه حسن بن الفضل بر منبر
كه سفيدي آينه روي بصيقل قناعت وورع وسياهي آن بغبار حرص وزنك طمع باشد
آن بياض در جهان نيك نيست وگفته اند بعضي كه بنكرد از معركه جهاد ومقاتلت با روي سفيد
شود بر روي منعم وسياه كرد دشمنان بهم وكفته اند هر كه در مواقع مهمات را تخلف
اعراض نمود بهم كاه قاضي الحاجات اقبال كند هر جنسان اثر بانواع تفويض وخدايم سفيد بود
وانكه بوقت حاجت چنك هوس در دامن اهتمام اغيار زند چهره او از غبار وخاري تيرگي
بوصف سياهي بماند بيت سياه روي شد آنكه در نور روي بتافت خويش را در بحكم بر اتكال
اب روي تجلي يافت درحقايق التاويل فرموده كه بياض وجه صاحبان رحمت از نور شهود حق و
آن وقت دست دهد كه از مضيق سفل الطبايع بحجاب نفس است بسوي حق توجه كند
بطريق توحيد استقامت ورزند وسواد اولئك ازنست به تيرگي دل او دركاه اكون دور

نمايد كه از ساحت

نمايد كه از ساحت علوي نوراني بجهت روحت نفس هوا پرست قبال كرده اتباع
سبيل متفرقه شيطانيه اشعار خود ساز بد طايفه اولياء روي تابان مناهج تحقيق
شد سپيد وزمره تمايند بارخسار تيره كمراهان بوادي اضطراب وتقليد بيت
كهي از رخ زشادي همچو برك ياسمين تازه كهي از روي چون سنبل زتاب وپيچ غم تيره
فاما الذين اسودت پس اما آنكه سياه شود وجوههم رويها ايشان خوتعالي خطاب فرمايد ايشانرا از
روي توبيخ وتعجب مر ايشانرا كويند اكفرتم آيا كافر شديد بعد ايمانكم پس از ايمان خود مرا
نمودند كه بعد از ايمان بحضرت پيغمبر ما كه قبل از مبعث داشتند كافر كشته طريق انكار
پيش كرفتند يا منافقان كه بزبان اظهار ايمان مينمودند وبدل انكار ميكردند يا مرتدان كه
بعد از استشعار بسعادت ايمان كرفتار دام شقاوت وخذلان شدند يا مشركان زعرب كه
در تحريم وتحليل بر خداي دروغ كفتند وتري الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة
يا كافران بر عموم كه روز ميثاق بوحدانيت وربوبيت اقرار كرده بودند در دنيا كافر شدند ودر
ينابيع آورده كه اين جماعت مبتدعه اند كه روز قيامت با ايشان عتاب رود كه بعد از ايمان
بخداي كافر شديد بواسطه بدعت كه انكار صفات الله كرديد وقرقه تشبيه بر ذات خدا
او عز وجل كشيد ويدوقول بعضي آنست كه خوارج را كويند بعد از تمسك جستن در ورطه
بدعت افتاده كافر شديد فذوقوا العذاب پس بچشيد عذاب دوزخ را بما كنتم بانچه بوديد
شما كه بعد از ايمان تكفرون كافر شديد واما الذين ابيضت واما آنانكه سفيد شود وجوههم
رويها ايشان ففي رحمة الله پس باشند در رحمت خداي اي عزيز سياق كلام اقتضاء آن ميكرد
كه چون ذكر سفيدي روي مقدم است سفيدرو را نيز تقديم كنند اما خواست كه با ول واخر
ابتدا شرف مؤمنان را جلوه دهد ابتداء وملامت دولت ايشان كه بياض وجه است باز نمود
وبا نهايت بهجه كفار وكدورات ايشان بيان فرمود تا اول موجب سرور طبع لطيف وآخر سبب
انشراح صدر شريف ايشان كردد با سعت رحمت تا اختتام سخن بذكر افتتاح آيه بر ايشا
رحمت كه بياض وجاهت واضح شد واختتام كلام بتحرير رحمت باشد تا از حسن مطلع ولطافت
مقطع استكمال كتند بر انكه مبتدي ومنتهي محفوف برحمت الهي مشتاهند بود
كل شيء ومراد از رحمت در اين آيت جنت است وابن از قبيل تسميه محل باسم حال
است بدانكه الكلام مؤمن مستغرق طاعت شود ووصول بهشت جز بفضل ورحمت
حق سبحانه نيست وعرفا كويند رحمت دو نوع وصال است وشهود جمال هم اين سفيد رويا

فیها در رحمت و جنت خالدون جاوید باشند و کانند و تکرار لفظ فی جهت تمکن معنی است و تقریر و
بیان اشتمال رحمت بر ایشان امری مرتب و صفت خلود دادن کرد لحقی ای عزیز در زبن این آیت انواع تاکید
در باب رحمت رحمان و اشعار به غالبیت آن چون افتتاح و اختتام آیت بذکر اهل رحمت و اضافت
فرمودن رحمت بخود دون عذاب و ذکر خلود در جانب رحمت و ثواب و تقلیل عذاب بنفعل کافران
و ایراد رحمت بمحض فضل و احسان تلک آنچه گذشت از اول سوره تا اینجا یا آنچه تلاوت کرده
بود بیان کائن بکمستمریم ملا بدر بر باستی آیات الله آیتها خداوند است که و انند که دلالت میکند بر وعد و وعید
اشراف و تبشیر و عدم اخبار نتلوها میخوانیم آنرا علیک بواسطه جبرئیل و میفرستیم علیک بر تو
بالحق بر بیان درست و راست وما الله یرید و نیست خدا که خواهد ظلما بیدادی را از نقل حق للعالمین
بر جن و انس یعنی بر ایشان ظلم نکند و بیجرم عقوبت ننماید شکیبی ظلم و ذکر عالمیان اشارت
بآنکه هیچ جزء از ظلم بهیچ یک از عالمیان نخواهد ای عزیز ظلم از حق تعالی مستحیل است زیرا که هیچ چیز
بر و واجب نیست تا تو کند ظلم کند و کسی و را از کاری منع نکرده تا در تک آب آن ظالم باشد اما
ظلم بندگان بحکم و باراده و مشیت اوست نه برضای و امر او و فرق میان امر و اراده آنست
که امر مقتضی است عامور را گو خواهد بکند و اگر نه اما اراده غیر مقتضی است نبر که آنچه خود
خواهد بکند و خدا بهیچ ظلم نکند و مالکست علی الاطلاق اوست ولله و مر خدا راست ما فی السموات آنچه
در آسمانها باشد از ملائکه و نجوم و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمینها بود از موالید و ارکان همه مطیع
فرمان و مسخر قدرت او بند و الی الله و بسوی خدای تصریح باسم الله جهت تعظیم است یا آنکه تا مشترکان بدانند
که الوهیت او را مسلم است ترجع الامور باز گردد همه کارها یعنی بکار رهاء هیچ کدام باشد بمر مقتضای
وعد و وعید هر کاری را جزا و سزا مقرر فرماید بیت بر هر یک آنچه شایسته باشد بکند آنجا که میباید
و چون مضمون آیات سابقه منطوی بر آن بود که این امت مرحومه بایکدیگر در مقام وفاق و اتفاق
از تفرقه و خلاف که عادت یهود است اجتناب نمایند تا از حسد در بواطن ناپاک یهود آنکه موطن
و فضلا دعوت مشتعل شد و غضب ایشان بر اهل اسلام بیفزود و تادو ذی تعیین از شرار اهل کتاب
مالک بن صیف و وهب بن یهودا که قطاع طریق طریقت و راه زنان شارع شریعت بودند با جمعی
از خیار اصحاب چون ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل رضی الله عنهم ملاقات نمودند
ابواب مقالات بیهوده بکشودند و ملت یهودیه را بر دین اسلام ترجیح داده لاف تفضیل
آغاز نهادند و چون مدعای ایشان این بود که دین ما از دین شما کامل تر است و ما از شما فاضلتر
فاضلتریم حق سبحانه رد قول ایشان این آیت فرستاد که ای مومنان از دلالت حمدا دیده که اگر یهود

کویند که ما بهتریم و دین ما فاضلتر است خدا وند تم میکوید و قول من حقست که کنتم شما بودید
و هستید خیر امة بهترین کروهی که از خلوتخانه غیب اخرجت بیرون آورده شده است للناس
برای مردمان ای عزیز کان دلالت میکند بر وجود شیء در زمان ماضی با عتبار موصوف
آن نه قصه است با اعتبار آن وان نامه دولت چنانکه اینجا نا قصه مدار و معنی امتی خیر امة شده
اید که شما بودید بهترین امتی در علم خدای وقتی که کون و مکان و زمین و زمان نابود بود و رقم
ایجاد و ابداع بر صفحات ممکنات نکشیده شما را در علم خود بوصف خیریت دانسته و تایید این
سخن میکند قول ابن عباس رضی الله عنهما که شما بودید بهترین امتی در علم الهی و شما را در لوح
بدین آورده تا تنوع ذرات سابق باشید و حضرت سید البشر صلوات الله علیه اشارت بدین
صورت فرموده که نحن الاخرون السابقون یا مرقوم محفوظ بدین نعت و صفت مذکور بود
آورده اند که بعد از آفرینش قلم مفسر اسرار ازل و مدبر حکم لم یزل بود با وی این خطاب رفت
که اکتب علی اللوح ما هو کائن و سیکون الی یوم القیمة ای قلم رقم کن هر چه هست و خواهد بود بر
لوح بر ثبت کن قلم میان خدمت در بسته و سر ارادت بخط امر نهاده بنوشتن بدین اشتغال
نمود چون در زمان کاتب قصه آدم علیه السلام قتل هابیل و جفای قابیل رسید بدایت خطابات که بنو
علیهما الیم که مترتب است بر این کناه عظیم من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل
الناس جمیعا و چون مداد زمان دعوت نوح و استکبار قوم وی بنوشت توقف نمود خطاب
در رسید که بنویس که آن سرکشان از بلای طوفان گرفتار ساختیم و از دریا آب بآتش انداختیم اغرقوا
فادخلوا نارا و برهمین منوال قصه هود پیغمبر و هلاک قوم عاد بباد صرصر و حکایت صالح و
ناقه و عذاب و جفه و دعوت ابرهیم و انکار نمرود و تسلط پشه و رسالت شعیب و استکبار
اهل مدین و عذاب یوم الظلة و نبوت لوط و سرکشی قوم و نکونساری مؤتفکات و معجزات
موسی و طغیان فرعون ذلیل و عزت شدن و مجریبل و ظهور عیسی و نزول مائده از آسمان
مسخ شدن منکران و علی هذا دعوت هر پیغمبری مینوشت و عناد و بغض امتش ثبت
میکرد و دفتر عنا و خاص بر نام ایشان مینکاشت چون نوبت کتابت بایام دولت سید انام
افضل الصلوة و السلام رسید دولت ظهور و ظهور دولت و در التحریر فرمود و معالی تمام
و کرامت و جرایر امت آنحضرت نوشت پس متوقف شد انتظار آن میداشت که کیفیت عقاب
ایشانرا بنویسد ناکاه از دیوان رحمت شفیعی پیروز آمد برو فانه لسوف یعطیک ربک
فترضی بدست کرفته پس قلم از کبریا بقلم رسید که بنویس امة مذنبة و رب غفور

کاه کاه دو خدای آموزگار و خوش‌آنکه این امت و زهی کمال و فضل و رحمت **بیت** ترسان
زده قدر سبب خود چو اسوم با این قدر که بر من جهان کشیده لوح و قلم شوده که از غایت کرم
در ها معلمیان خط غفران کشیده یا در کتب انبیا بدین صفت مذکور و در میان امم سالفه بدین صفت مشهور
مشهور بوده‌اند و از صادق منقولست که بر دیده‌ام میثاق بهترین امتی که شما را از میان آدم خطاب
کرده و در جواب الست بربکم بگفتنا بلی مسارعت نموده‌اند و اگر کان تامه دارند بمعنی وجدتم باشد
و خیر امة حال باشد یعنی موجود شده‌اید شما در حالتی که بهترین امتی بوده‌اید و کان بمعنی صار
میاید چنانچه فکانت هباء منبثا و برین تقدیر حاصل سخن آن باشد که شما کشته‌اید بهترین امم
که پیش از شما بوده‌اند بواسطه ایمان به بهترین پیغمبران و کان بمعنی هو میاید چنانچه من کان فی المهد
صبیا پس کنتم بمعنی انتم باشد و در غریب بیتی آورده که عرب کوی کن نیفا الجلسة پیوسته این
در کلام مجید واقع است انما کنت من الخاطئین ای انت پس مفهوم این کلمات آن بود که شما اید بهترین
امتی و بعضی فرموده که بعضی کنتم را بمعنی یکونون داشته‌اند و در کلام عرب ماضی بجای مستقبل
بکار دارند پس نحوی این کلام آن باشد که شما باشید بهترین امت اگر امر معروف و نهی منکر کنید
و اصح آنست که در هر کلمه معنی دوام هست چنانکه کان را قصد را استعمال کنند و وصف شی
باعتبار وصفی که در وی موجود باشد دلالت میکند بر آنکه آن وصف لازم اوست چنانچه و کان الله
غفورا رحیما و قلیل لا ینفک لانه کان فالانسان کفورا و از ینجاست که کلمات کان بمعنی
بوده هست و باشد نیز آید پس بنا بر معنی آنست که شما بوده‌اید و هستید و خواهید بود بهترین
امتی خطاب با اهل و هجرت با مهاجران واضح آنکه مخاطب صدر اول‌اند از صحابه رسول صلی الله علیه و سلم
و رضی عنهم که ایمه اهل سعادت و اجله فلک سیادت‌اند ملوک مقعد صدق و صفا سلاطین تخت کاه علو و علا
باکمال کوی بجز ببلاغها از آن مقام توجهنا هجان مناهج صبر و رضا و اقتیان حلم و حیا و الحیا و سبقة
غفنا یعنی جاهد مهاجر و مشاهیر انصار زهی بزرگوار آنکه خلعت خلافت خیر القرون من اذکری بر قامت
کرامت ایشان راست منا به و ما جعله الله ابتنی فی اصحابی از قبل حالا لیشان ز روی معنی تحمیه بد دیها
مسالمی ایشان را انوار شرفی از مکن غیب بجبهه شهادت رسیده مرقامت و کلمة الله هی العلیا از منزل کرد
خاک مرتفع بدان بر افلاک رسانید **بیت** با یدچین بلند ازیشان شد کار شرع او چنانکه از یشان شد
کار شرع او چنانکه از یشان شد ما نبی در شان ابتغا بقولال بدان ارواح کرده و انتقال در سمرهم
نکاباد بوده در حضرهم خطاب و بوجه همه آفاق روحی دیده‌اند و همه اسرار دین شنیده‌اند
رضی الله عنهم از سوی حق بهر ایشان بشارت مطلق فاروق اعظم رضی الله عنه این آیت بر خواند

روزی بود که هذا الا و لنا این مرتبه مارا است یعنی سعید اول را اصحاب در بزم و نخل اند و اگر خدای بخواهد آخر ما را نیز چنین کرداند
و جمعی برآنند که مراد ببدنا بیت تمامی امت است نه مخصوص ببعضی و من جمعی بکار از اکابر صحابه فرموده‌اند
که اگر خدای تعالی خواستی انتم کنتم خیر امة مخصوص بما بودی اما بلفظ کنتم مستدام کرد ابدیات تا الخلوات
و اشهر نزد مفسران این قول است و در حدیث آمده که مثل امة من مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره
که اول او بهتر یا آخر و بعضی گفته‌اند و از که باران آید بر بستان آید برین نا ترتیب داده شهادا
مدد کار دین عالم عباد خلایق از آنجا رخ کرده قران و لدو بهر راپرآب ساز د این متابع کلیة
و الحق باران بفصل بهار باشد جهان بز مرده تازگی بخشد ملحة بهین چون روضه ارم شود
از اهر و ریاحین با هزاران رنگها و آئینها اشکال کرده و فواید این نوع ظاهر است همچنین اوائل
این امت صحابه و تابعین بوده‌اند که در روی اسلام سعی تمام فرموده‌اند و بساط شریعت بدیشان
مبسوط و اساس دین از یشان مضبوط کشت قلعه کفر و ضلالت منهدم و شرک و جهالت منحرف شد
اسرار طریقت و معارف حقیقت برای طالبان حقایق موضح و مبین ساختند آخر امت اینانند
که سید عالم را نادیده جان بشوق او و درهای بآن ترومی زیارت متابعت و سرها در آن افراد
تا سمی روی تو نادیده دل از دست بداد **چه عجب** کر نکرد در رخت و جان بدهد **عشق**
با زادی آخر الزمان با لحوش با که مرکب شهادت در مضمار عبودیت می تازند و کوی تحقیق
در میدان صدق می ربایند و بعد از آن هم صدیق را الحسنات را دیت در داعی و دولت کاینات
علیه افضل الصلوات زده از روی نیاز با تضرع چه کار و ساز میکوید
ز آفرینش عالم غرض تو بین شاها همه طفیل تو و جمله برای تو ام تو آفتابی و ما ذره سان هوادار
تو پادشاهی و ما بندگان کدای تو ام با آشنا نیت از بحر غم توان دستی ز هی سعادت و دولت
آشنائی تو ام نمی خورم غم از تاب آفتاب عتاب بروز حشر چو در سایه لوای تو ام
اگر چه نامه سیاهیم و جرم کاره‌لی امیدوار بعفو تو و عطای تو ام در تفسیر وسیط
از ثعلبی نقل میکند که کنتم خیر امة در صورت خطاب با اصحاب رسولست صلوات الله
اما در معنی عامست و شامل مر تمام امت او را و مناسب آنست که این امت عالی رتبه را منقبتی
از ین شریفتر نیست که بهترین امم باشد و در اخبار آمده که تمام اهل بهشت صد و بیست
صف اند هشتاد از آن امت من خواهند بود صاحب معالم التنزیل اسناد خود از حضرت
رسالت صلوات الرحمن علیه نقل میکند که در تفسیر این آیت خطاب با امت فرموده‌اند
که شما هفتاد امت را تمام ساخته‌اید یعنی بشما این عدد با تمام رسید و بهترین و گرامی

تر بن همه نزد خداي شما مید. در تفسیر ثعلبی مذکور است که این آیه در تورات بدین
وجه وارد شده که شا لوما و صا لوما و حالوما و حاکوما و خاروخا تفسیرش آنکه
شما بهترین امت موجوده احمدي آن باشد که یکدیگر را سلام کنند و مصافحه نمایند و بوقت حاجت
خدایا ایشان را پیام و رد و علما ایشان در قدر مثل انبیاء بني اسرائیل باشند و خدای حکم
کرده است که همه ایشان به بهشت روند و ایشان را بهترین امتی بیرون آورده است
مردمان در موجز ابوالفتوح مسطور است که حواریان عیسی را گفتند یا روح الله بعد از
امت ما امتی دیگر خواهد بود گفت آری بعد از امت من امت احمد صلی الله علیه و آله
وسلم برافزایند و عرصه عالم را بطاعات برکات و انوار آثار ایشان منور سازند و خواهش
شمه از صفات آن امت سامی سمات درخواست فرمودند و حضرت عیسی بدین وجه باز نمود
که ایشان علما و حکما و حلما و ابرار و اتقیا باشند از خدای باندک روزی خشنود گردند و خدای
نیز بایشان بعملی اندکی راضی باشد و ایشان را بشهادت لا اله الا الله به بهشت رساند کعب الاحبار گفته
که در کتب سماوی دیده ام که ثلثی از امت حالو هیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بی
حساب در بهشت روند و ثلثی برحمت خدای نامزد را باحساب شوند و ثلثی بشفاعت رسول
قبولها بدیهی بنوعیه فلیس سبح فرموده که این آیت در مدح امت ست و خدای تعالی را کرم مدح
کو بامید است که عذاب نکند بیت: جان ستایم که احسان کنی / ز خاک جو بر داشتی
نفکنی ای عزیز اگر مراد از خیر امت صدر اول اند چنانچه از کلام فاروق رضی الله عنه مفهوم
شد پس ناس بمعنی امت باشند و معنی چنین باشد که ایشان را برای مومنان بیرون آورده اند
تعبیر اسم امر معروف و نهی منکر اقامت نمود بمجموع را بطریق استقامت رسانند و اسم ناس برین معنی
اطلاق کرده است در آن آیت که والملائکة والناس اجمعین و اگر مراد همه امت باشند پس
ناس کافران باشند و ایشان را ناس گفت در آنجا که ان الناس قد جمعوا لکم و معنی چنین بود که مومنان
امت برای خلق بیرون آورده اند که ایشان را باسلام دعوت نمایند و بعد از دعوت با مشرکان
با ایشان مقاتله نمایند [illegible] ناس انبیا اند و این امت نظام کرده شود در قیامت برای
انبیا گواهی دهند و خدای تعالی ایشان را ناس گفت آنجا که لتکونوا شهداء علی الناس و ناس
اهل مکه اند کما قال تعالی اکان للناس عجبا و معنی آنکه اخراج کرده اند از امت برای اهل مکه
تا با ایشان مقاتله کنند قول آنست که ناس اهل مکه و مدینه اند و بدین تقدیر مخاطب مهاجران
باشند و مفهوم آیه آن باشد که شما را اخراج کرده اند از مکه برای اهل مدینه تا ایشان را ببرکت هجرت و میمنت دعوت

از ها و بر هوا بر روضه رضا رسید و اصل آنست که ناس را بر عموم حمل کنند چنانچه یا ایها الناس
اعبدوا و محصل سخن این باشد که این امت ظاهر کرده شده اند در هر عصری برای اهل آن عصر
و مشهور و معروف گشته اند بواسطه تعریف ایشان نزد امم ایشان آیات کرامات این در صحایف
انبیا مسطور بوده است و علو مقامات ایشان در مجالس ملاء اعلی مذکور بیت: تا بر کتاده کوی زنی
تا ابد در هیچ حلقه نیست که ذکرش نمیرود در تیسیر آورده که خیر کلمه تفضیل است پس این امت افضل
امم اند و طاعت زاهد بیش و بخیر و مرحمت زاهد در بیش و خیر تکم و افضلیت این امت به سبب
که بعد از این ذکر میکند اول تأمرون بالمعروف میفرماید به باید شرعا و عرفا نیکو باشد دوم و تنهون
و باز میدارید عن المنکر از آنچه بعث و مروت آنرا مستقبح میشمارد سیوم وتؤمنون بالله و ایمان حقیقی
دارید بالله بخدای و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازمست
چه ایمان بخدای و تصدیق [illegible] باشد بهرچه فرموده که ایمان در بی ایمان ورده باشند و ایمان به تصدیق
معروف و نهی منکر تاخیر کرده تا بنکرد آن همه از امر و نهی است [illegible] امر و نهی ایشان از روی
تصدیق و تحقیق است [illegible] احکام شرع سبب
با ایمان همه امم مشترکند [illegible] و تقدیم مخصوص [illegible]
باشد آنکه ایمان تخلیه است و امر و نهی ترکیه و ترکیه بعد تخلیه مقدم باشد [illegible]
خیریت بجهت ایمان و امر و نهی است و امم گذشته [illegible] بدین وجه جواب گفته که امر و نهی این امت
با کده جوهاست که آن مقاتله با کفار [illegible]
معروفات توحید و نبوت و انکر منکرات کفر بخدای و رسول پس جهاد در بین ارکان
اعظم [illegible] اعظم منافع [illegible] وجود امر جهاد
در شرع ما از سایر شرایع قوی [illegible] موجب افضلیت این امت باشد
وانکه [illegible]
انکه اعتبار جمله من حیث هو جمله است و آنچه امت توانند بود و آن جهت منتفی است
و شرعیت متفق علیها ست در کشف الاسرار در روایت مجاهد از ابن عباس رضی الله عنهما
آورده است که خیریت این امت آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
بگو دند [illegible]
کنند [illegible]
التقوی ذکر [illegible]

ورتبت نبوده که ایشانرا بسلسلهٔ هیبت بیم داوردند وبسلسلهٔ لطف ورحمت بهشت برند
تقادون الی الجنة بالسلاسل بیت مرمرا عمر جو خوابت نبوده اما · زلف تو مرا بیرون بزنجیر کشان · چنانچه
گفته اند که پیغمبر صلوات الله علیه چون کلاه پناه ساخت بجهت آنکه او ساطع خلافت وافضل الاخیار کرده
چنانچه شمه از آن در سورهٔ بقره در تفسیر آیت وامت متابع آنحضرت اند تابع همان حکم متبوع دارد
پس چون آنحضرت بهترین پیغمبرانست باید که امت او بهترین امتان باشند شعر لما دعی الله
داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم · چون خدا این داعی ما را بر رحمت خود دعوت افضل
پیغمبران باشیم ملقب باکرم الامم · چون خدا داعی ما را بر رحمت خواند او است الا افضل در اطاعت
امده که چون مصطفی صلوات الله علیه اشرف انبیاست هر اینه خدم وی نیز اشرف امم باشند
ای در وقتی این امت چنانچه اشرف امم اند اشرف ایشان نیز هستند واز جهت آن اعمار ایشان اقصر
اعمار وعصر ایشان آخرین اعصار است که مشتاقانرا تا قوت انتظار نیست پس آخرین همه مخلوق
وجود آمدند تا مکث ایشان در زیر خاک بسیار نباشد وهر چند زودتر بشرف دیدار رسند
زیرا که دوستی ایشان از آنست بیشتر بجهت آنکه محبوب نهایت رسیده وهر که دوستی بیشتر شوق او زیاده
جمال دوست که اطراف وشوق بنده کمترین مقامیست مر عاشقانرا از بهر آنکه چون شوق حاصل شد
از همه چیز باز ماند با دوری دیدار دوست بیت شوق در جام اتقیا فروخت که بجز یاد
هر چه دید بسوخت یوسف وصل اکسی بجز بد که مراد دو کون را بفروخت · وگویند که خیریت
این امت بجهت چیزیست خصایص مناقب ودفع آفات ونوایب ووقوع رخصتها بمراتب اما
خصایص این امت که هیچ یک از امتان سابقه را نبوده بسیار هست از جمله تسهیل شرعیت تضعیف
طاعت واذان واقامت وجمعه وجماعت وبقای شریعت ودوام ذکر تا قیامت اما رفع آفات
که انواع عذاب که امم ماضیه را بود از ایشان برداشته اند چون خسف ومسخ وقذف وغرق
وهدم ونقصید قربان وتحریم طعام با آثام وامثال این اما منع رخص چنانست که این است را چندین
رخصت داده اند که پیشینیانرا نبوده چون طهور تراب وتیمم ومسح بر خفین وقضا صلوة و
کفارت صوم وافطار مسافر ومریض ووصیت حج ورکوة ونوبه تا نفس آخر وبقول خیریت امة
بسه چیز است که بعنایت کشامل حال ایشانست ان الذین سبقت لهم منا الحسنی دوم بلطافت
که سبب مغفرت دو جهانست واذا سألک عبادی سیوم بکفایت که رکن اعظم آفت وهو
یلیهم بالخیر ایشان در آنست که بیشتر چیز اختصاص داده که اول آخر الانبیا که محمد
صلی الله علیه وآله وسلم والاخیریت او وست که نبوت بر حضرت او ختم شده دوم خیر الکتب که قرآنست

وخیریت او آنکه معلوم اولین وآخرین در ورود بعث نهاده اند سیوم خیر الشهور یعنی رمضان
وکدام خیریت ما این بود ازبرکه در هر ساعتی از ایام ولیالی وشش صد هزار بنده عاصی را از عذاب الهی مژده
آزادی وخلاصی بی پایان بدهد چهارم خیر الایام که جمعه است وعلامت خیریت او آنکه هیچ ساعت فی
بیست مکرر از آن روز پنجم خیر اللیالی که شب قدر است ونشانه خیریت او آنکه در فضیلة
از هزار ماه افزونتر است ششم خیر الائمة که اصحاب پیغمبر اند صلوات الله علیه وعلیهم
خیریت ایشان آنکه متابعت ایشان لازمست الزموا سنتی وسنة الخلفاء من بعدی ای
لطائف هیضمیه آمده که زبان اشارت میگوید ای بنده چون تو بهتری با همه هر چه
بهتر است تا مزد تو کرده اند از عطاهای معرفت حق که ملک تر است اوراست فیذلک
فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون از قسمتها رحمت شامل تر است شادروزگار وست ورحمة ربک
خیر از جزاها درجه قربت خوشتر است جای قرار وست ثوابها عند الله خیر
از غذاها روزی بی منت بهتر است مرهای ما زاد وست ورزق ربک خیر از شبها
شب قدر بزرگوار تر است زمان توبه واستغفار وقت لیلة القدر خیر از نشستنگاها
فردوس عالی مقدار تر است جزاء کردار وست اصحاب الجنة یومئذ خیر وبهتر
از همه آنکه خدای از همه بهتر است فضل وخیر دار وست والله خیر وابقی بیت
حق لطف کرد وداد بما هر چه بهتر است وین بهتر از همه است که خود نیز از آن ماست
در حقایق صادقیه وجه خیریت امت بدین نوع مذکور است که ایشان از نور فضل آفریده
شده اند وسایر امم از نور عدل وما الفضل از روی جنسیت هم بفضل باشد وفضل تابع
عاقبة الامر بود ولکن لیس حسبا باسم سابقه در دیوان خانه عدل خواهد بود وپرورش
رعایت نکته بالا این امت در آشیانه فضل است بدین تفاوت حال آنجاست تا کجا ودر حقایق
التأویل مذکور است که خیریت از جهت محبوبیت که بمتابعت حبیب حاصل میکنند که فاتبعونی یحببکم
الله امتان دیگر محب بوده اند واین امت اگر چه محب اند از روی دیگر محبوب بند بصورت
ومعنی مطلوب بند بیت ای ظاهر تو عاشق ومعشوق باطنت مطلوب را که دید طلب کار خویشتن
در بعضی از مواعظ آورده که فضایل این امت از حد احصا متجاوز است ودر بیعرضه در انشا و
وادای علو مناصب ایشان عاجز واز جمله آنچه در بیان قران باثبات آن اقامت شهادت
مینماید آنست که بیمه ملت وصاحب خلت صلوات الله علیه از بارگاه واهب العطیات نحن
درخواست نمود وحق سبحانه دعوات او را بعز اجابت مقرون ساخته مطلب همه بدو عطا فرمود

وابواب همان مقاصد ومرامات ملتمسات در روی امت حبیب بگشود ۱ خلیل از جناب جلیل در طلب
مغفرت طلبیده که اللهم ان یغفر لی خطیئتی • و حبیب ابواب مراحمت در کشف ایشان مژدهٔ غفران رسیده
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ۲ خلیل استدعا نموده که از رسوائی قیامت محفوظ باشد
و لا تخزنی یوم یبعثون • ما دامت دال بر امت را بهمان کرامت بشارت دادند یوم لا یخزی الله النبی
والذین آمنوا معه ۳ خلیل مرتبهٔ وراثت جنت را مطمح نظر همت ساخت و اجعلنی من ورثة جنة النعیم
مقلسان امت حبیبه علی الاطلاق بدان وراثت نامزد کرده اند اولئک هم الوارثون الذین یرثون
الفردوس ۴ خلیل باستدعا فی ضمایم حجر قبول موصود ربنا تقبل منا مقامات امید اولیاء و توبه
امت را بمطامح قبول معطر ساختند و هو الذی یقبل التوبة عن عباده ۵ خلیل را بابتهاج مبتهج قبول توبه
از رفیق توفیق استمداد نموده و تب علینا انک انت التواب الرحیم ره دو اسد سبیل متابعت حبیب را
بمرد بدرقهٔ عنایت بر سر منزل هیمنه مراد رسانید ثم تاب الله علی المومنین [illegible]
کا بعهم اعلیه السلام بر پدری این امت نامزد کرده اند ملة ابیکم ابرهیم و موسی کلیم را سلام الله
علیه سفینت خوان این جماعت ساخته اند وما کنت بجانب الطور اذ نادینا و حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم بمهربانی ایشان فرموده اند واخفض جناحک للمومنین و از هدایای مخصوصه که تمام
خزاین عنایات جلوه ای بدین صدر نشینان مجالس هدایات تمام افادهٔ [illegible] منصب تمام
این امت علی همت تفویض نموده اند [illegible] سمت توضیح می باید نمایاندن تمکین الانسان است که گاه
شود و اکه جمعی خود داده اند و فوق بر مرحمت غفران بجز قصور معرفت [illegible]
شرح [illegible] تقصیر و قصور تعرف حب ستایش توحید در تقدیر [illegible]
هو چه وصف توکل [illegible] به آنکه عنایت جلیل جناب حرمت خلیل را [illegible] الهیه
مناقب بهشت داد و [illegible] با این امت فرستاد ۶ اوازهٔ خلت خلیل باقطار
عالم رسانید و اتخذ الله ابرهیم خلیلا • و از دیدهٔ محبت این امت افاق همان ابواب صدا بر ساخت که
یحبهم و یحبونه ۷ لطعت اصطفاء روی پوشانید • و لقد اصطفیناه فی الدنیا و فی [illegible]
بمقامات استقامت این امت موضحت ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا ۸ لوای ملجتبا [illegible]
عظمت برافراخت اجتباه و هداه و علم عزت ایشان را [illegible] مطرز و معنون ساخت هو
اجتباکم ۹ طیف تحنیف را [illegible] کان حنیفا این امت را [illegible] مرتبهٔ بهم رسانید
مخلصین له الدین حنفاء ۱۰ دینه اسلام را [illegible] کان حنیفا مسلما اینها بر [illegible]
مشهور عالم گردانید هو سماکم المسلمین ۱۱ خطبهٔ هدایت باسم سامی خلیل مرتب ساخت و هداه

الصراط

الی صراط مستقیم ۴ سکهٔ اهدنا بنام نامی این امت مقرر فرمود و یهدیکم صراطا مستقیما ۵ او را
در وصف بندگان خاص انتظام داده انه من عبادنا المومنین ایشان را نیز در رقم عبدیت ساز داده
بخشید و عباد الرحمن ۶ او را از بشارت غلام بهره مند ساخت و بشرناه بغلام حلیم ایشان را
بشارت اکرام بنواخت و بشر المومنین ۷ او را بشکر نعمتها ستایش فرمود شاکرا لانعمه سپاس
داری اینها را بدین نوع باز نمود که و سنجزی الشاکرین ۸ فرق احترام او را بتاج سلام بیارا
سلام علی ابرهیم • و وجه احتشام اینها را نیز سلام سلامت پیراست و سلام علی عباده
او را از شعلهٔ نار نمرودی امین گردانید یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم اینها را از زخمه
آتش جاویدی خلاص و نجات داد و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها ۱۰ او را
او فرمود ان ابرهیم کان امة اینها را بدین نوع بستود که کنتم خیر امة ۱۱ ذهی ستایش علی
فضایل کامل [illegible] بر فلک تعظیم کلیم دوازده اختر تابنده طالع گردانید و افق حشمت این امت
را نیز بلوامع آن نیرات روشنائی تمام داد بمفتاح رحمت ابواب بر روی موسی [illegible] و نجینا
موسی و نجات منتظمان این گروه را بدین صورت جلوه داد حقا علینا ننجی المومنین ۱۲ [illegible]
او را بصفت معیت در مسلک سعادت کشید انی معکما اسمع واری در مقام معیت و جامعیت
انی معکما اسمع واری در مقام معیت و جامعیت اینها را در عقد احتشام منتظم کرده اند و هو
معکم اینما کنتم ۱۳ اساس تقریب او را بدین وجه مهد ساخت که و قربناه نجیا این
قوم را نیز [illegible] اولئک المقربون ۱۴ [illegible] و را بطوق منت خاص [illegible]
بخشید و لقد مننا علی موسی حلقهٔ منت از دو عالم [illegible]
[illegible] الله یمن علیکم ۱۵ او را [illegible] رفعت [illegible] همت [illegible] علو تمام
[illegible] صحیفهٔ کرامت کرد که با قدام اهتمام بر مقامات
عالیه متصاعد گشته اند و لا تهنوا و انتم الاعلون ۱۶ ساحت سینهٔ او را بنور معرفت منشرح
ساخته رب اشرح لی صدری دلهای اینها را نیز بانشراح صدر بنواخت افمن شرح الله صدره
۱۷ او را [illegible] و یسر لی امری [illegible] صورت منت نهاده [illegible]
للیسری ۱۸ [illegible] اجیب دعوة الداع [illegible] اینها را
[illegible] و یستجیب الذین آمنوا ۱۹ او را [illegible] مغفرت [illegible] پوشانید
[illegible] فغفرنا له [illegible] اینها را نیز [illegible] پوشانید یغفر لکم ذنوبکم ۲۰ مطالب
او را بحصول موصولی ساخت قد اوتیت سؤلک یا موسی مقاصد اینها را نیز بموجب [illegible]

بپرداخت وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ٣١ اورا از مهالک خوف بسر منزل امان رسانید لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ایشانرا نیز بمعاونت قاید امن از خطر خوف برهانید وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ٣٣ منصب شرف او را بتعظیم تسلیم برهانیان واضح کرد اینه سلام علیه تسلیمی منقبت حرمت اینست را با کرام سلام تحیتهم یوم یلقونه سلام مرتب ساخت سلام قولا من رب رحیم

سلام دوست شنیده سلامت اینست بوصل یار رسیده سعادت ازلی حکم انرا جلال واعظام سید انام را بدرجه کوهی چنان ترصیع داد وطوق عمامه امتش را باتا واشعه اصحاب الجنة واهل جنت روی یافتی در مبانی تبشیر صادق درخشان ساخ

درمیان نوید حبیب گفت لقد تاب الله علی النبی کوهر توبه را ایشان بالماس این کلمات بسفت یرید الله ان یتوب علیکم ٣٤ اکلیل جلیل الغفر مغفرت بر فرق کمال او نهاد لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ از آمرزش ایشان بر این صحیفه دادکه ان الله یغفر الذنوب ٣٥ گلشن کمال حبیبه ابکلیل اتمام نعمت بیاراست ویتم نعمته علیک جمال ایشان را بر جا همین صفت ترتیب فرمود واتممت علیکم نعمتی ٣٦ مجموعه رایت هدایت اورا تا فرق فرقدین برافراشت ویهدیک صراطا مستقیما ودرجلوه شفق لوای هدایت اتباعیه او افق بر شارت عالی را بلند داشت وان الله لهاد الذین آمنوا ٣٧ صدای کوس نصرت او باسماع عالمیان رسانید وینصرک الله نصرا عزیزا وصیت صفت منصوریه ایشان در دنیا بر آفاق واقطار جهان افکند وکان حقا علینا نصر المؤمنین ٣٨ غنچه فتح مبین را در ریاض جلالت بنسیم عنایت خندان ساخت انا فتحنا لک فتحا مبینا وصفکوفه فتح قریب را در حدائق افضال ایشان بشعاع حمایت شکفته کرد واثابکم فتحا قریبا ٣٩ درود صلوات آنحضرت را در اکناف عالم علوی وسفلی منتشر ساخت ان الله وملائکته یصلون علی النبی توابع درود اینانرا بشامات صافات شمیدان وجود رسانید هو الذی یصلی علیکم وملائکته ٣٠ شمع صفوت در مراجحه‌های حبیب برافراخت یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس فروغ اصطفای ایشان در مجالس معالم روشن کرد ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ٣١ فضای رضای او را باشراقات اشعه این منقبت روشن داد ولسوف یعطیک ربک فترضی وهوای خشنودی ایشان را بلمعات انوار این ستایش منور بخشید رضی الله عنهم ورضوا عنه ٣٢ طغرای تهجد کذاری او را بدین حکم همایون موشح ساخت که قم اللیل الا قلیلا وتوقیع شب خیزی ایشان را بدین مثال توقیع داد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع ٣٣ تاج وهاج نزول سکینه بر فرق شرف او نهاد ثم انزل الله سکینته علیه ودواج همین صفت

برکشف شرف امت افکند هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین ٣٤ رایت روییه آیات وحدت در ساحت شهود او منصوب کرد لقد رأی من آیات ربه الکبری ولوای ادای علامات وحدانیت در فضای مشاهده ایشان مرتفع ساخت هو الذی یریکم آیاته زهی مشاهدات مشاهدین توحید مشاهدان معارک تجرید وتفرید مظاهر عکوس شموس مکاشفات معادن یواقیت مواجید ولطایف منتزهان آثار معارف اسرار واذواق مقتبسان جذوات جذبات مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ...

این جماعت گفته اند بیت

شیر شکاران که در این بیشه اند ٭ گنج فشانان که درین ریشه اند ٭ مشرق ومغرب بشبی تاخته ٭ هر دو جهان در ندبی باخته ٭ مشعله دوده عالم شده ٭ مرهم که دیده آدم شده ٭ زسیل جو چو خضر یافته ٭ واب حیات از لب جان دریافته ٭ رخت بر آورده زغرقاب گل ٭ ذوق ... زمحراب دل ٭ وبعد از مبارزه ایمان خیر الامم مخصوص باید کنتم خیر امة وکرامات تصدیق کتب ایشانرا

علما بنی اسرائیل انجیر که پیغمبر آخر الزمان خود آمده لکان خیرا لهم روایت که با ستدلال اهل ایمان خیرا لهم بهتر مر ایشانرا انکه منهم المؤمنون بعضی از ایشان کرویدکان اند چون ابن سلام واصحاب وا وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ وبیشتر ایشان بیرون روندکان اند از دین وفرمان خدای ایشان بیان فرموده دا با وجود کفر پیشه دمیمه فسق نیز الوده اند در مومنان از یهود کما ایشان لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى بیشتر زیان نتوانند رسانید مگر اندکی یعنی شما را بکفر خواندن یا طعن زدن کلمه کفر بگویند با نسبت بهیچ زیره جرات نقصی نتدید ادر یاران حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم سخنی بر زبان رانند که دهان ایشان عنادی کرده باشند ودر یاران مومنان عداوت ایمان ... تو ساند مقاتل انست که ابن الاشرف وابو رافع وغیر ایشان از معارف یهود قصد کردند با بزرگان بنی اسرائیل چون ابن سلام وهر که اسلام آورده هجوم کرده از انتقام شمشیر عداوت در برآورده بمعنای عمام خون آن پاکان بر خاک خواری ریزند این سلام ومتابعان وی را از غوغای یهود اسیمه روی نمود وحق تعالی بفرمود این خبر داد که کفت وکوی یهود از خطری وقصدی ایشان اثر بیست جزان مقدار سخن که سامعه را ملال فزاید وطبع را تشنیده آن خوش نیاید وایشانرا قوت کار زار با لشکر سید انبیا نخواهد بود وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ واکر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشتها برشما گردانند وبجهت هزیمت ثُمَّ وپس از آنکه منهزم کردند لَا يُنْصَرُونَ یاری کرده نشوند یعنی قدرا از خلق یاری ببینند ونه از حق مدد کار ... بنی بلیه ... پیست ... بر یک از هزیمت در وقت مقاتله ای بعد بزرا نجا نفران در ... اشتمال اوست بر ... غیبیه ... یعنی بودن مومنان از قتل واسرایشان دوم بوقت مقاتله منهزم شدن از لشکر

اسلام سیوم آنکه بعد از انهزام شوکت و قوت نخواهند یافت و این مواعید ثلثه بمصدق
مقرون شد دست برد یهود از دامن عزت اهل اسلام کوتاه بود و در جنگ خیبر و غیر آن
شکست بر جانب ایشان افتاد و از زمان دولت حضرت خاتم تا این دم سالهاست تا بساعت ضعف
و عجز حیران و صفنان کوساله پرست پشت برست و لحظه بلحظه و دمادم بر ایشان از سبب
بیش ملت ریش بر ریش حسود نژاد و برغم و ریش باد زمان تا زمان دردا و بیش باد ضربت
زده شد یعنی وضع کرده شد علیهم الذلة بر یهودان علامت خواری در نفس ایشان ریختنی
که هرگز منفک نگردد و گفته اند قلت تمسک ایشانست بباطل و اصحاب دولت بجزیه اینما
ثقفوا هر جا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم دا
ایشانست و لیکن ایشان از آن رهیده شوند بحبل من الله بعهدی که از خدای که قبول جزیه است
وحبل من الناس و عهدی از مومنان باذن خدای و این عهد بقبض جزیه است و نابود دین آیت خاص
است بمومنان و گفته اند از حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله وسلم حجه در آیه و بر امام
خوانده الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس و حقیقت آنست که امان دو قسمست یکی
منصوص من عند الله که لغت جزیه است دوم فهمان و زیادت آن که مفوض برای امامست و آن را
حبل الله گفت و ثانی را حبل الناس پس تکمیل منعت ایشان را میکویند و باؤا و باز گشتند
بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند و ضربت و زده شد علیهم المسکنة
بر ایشان ذلت درویشی و علامت احتیاج یعنی احاطه کرده شد ایشان را همچون خیمه احاطه
بیت مضروب بر اهل آن ذلک اینکه گفتیم از خواری و مسکنت و باز گشتن بغضب حق بانهم
بواسطه آنست که ایشان کانوا یکفرون هستند که همیشه بودند و جحد کردند بآیات الله
بآیات قرآن و احکام تورات با معجزات محمد صلی الله علیه و آله وسلم و قبلوا و یقتلون الانبیاء
و میکشتند پیغمبران را بغیر حق و قتل انبیا ناحق است تمام مراد آنست که بحسب اعتقاد
ایشان نیز بغیر حق بود ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن عصیان ایشان یعنی ... و کبیر
کرده اند و بیداست با آیتهای خدا و کشتن پیغمبران هم بواسطه آن بود که نافرمانی کردند و
کانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حد خدای و در میگذشتند از احکام تورات
در خلاصه میاورده که خاصیت این آیت آنست هر آیه سابق ... و کر کاغذ ... است
بر رعد و مقهور ... بر سر شمشیر با خود باشد ... نقش کند در نگین
و در در النظیم ... که روز دوشنبه بساعت هشتم و باوضو ... صایم باشد

دو و جامها و از ناشایست پاک بود و حمل آن آله و با آن ملاقات عادی کردن سبب نصرت
و غلبه کردن بر او و ... صاحب آن صلاح و عدم قدر خصم بر حامل این آیه
و من الله العون و الهدایه ای عزیز چون قبل از این بنی اسرائیل را منقسم ساخت بمومن و فاسق
اینجا میگوید لیسوا نیستند مومنان اهل کتاب سواء برابر با کافران ایشان آن حنفا بکافر را
باشد کجا ... چه نسبت ظالم ... را با عادل ... خوب چه مشابهت ... منصف بر شرف
کلایت ... مغرفان ... و ... ظلمات کان با اضطراب ... از آب حیات تمیز ناده
و سراب ... محروم از ... مرحوم عشق این دار ... و از انتساب ...
اقتراب ... در وقت میان آنکه ... دو چشم انتظار بر در ... سراب ...
که چون عبد الله بن سلام و ... اسلام ... و ... نعلبه و ... و اسید ...
... بر کشوده ... ایشان ... و قوم بودند بخلاف اسلام
کرده ... مخالفت نمود ... آیه ... هر که ... مومن و فاسق ...
از این جهت که خود ... از اهل کتاب ... امة قائمة ایشان ... عبد الله بن سلام و ثابت ...
حق با عادل بالقائم بحدود الهی و حقیقت آنست که مستقیم ... و عمل صالح
و دین درست و این گروه ... با ... و اصحاب او و ... اهل ...
... و حبشه و ... کرد بن عیسی بودند و بمحمد صلی الله علیه و آله
وسلم ایمان آوردند و گفته اند امة یعنی طریقه ... بر ... بود که دو امة یعنی
از اهل کتاب ... و طریقه مستقیمه ... ایشانرا ... میخوانند آیات
الله قوم ... آناء اللیل ... ساعات شب و هم یسجدون ... سجده تلاوت میکنند ... نماز
میکزارند ... ساعات و ... ساعات ... جمیع ... غیر ... و گفته اند ...
... که ... یتلون ... قرآنست در ... شب که وقت مناجات عاشقان و خلوت
... با ... محل اجابت دعای دوستان ... و اشهر آنست که نماز خفتن
... ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم ... بود ... ما ... منتظر عشا ... از اهل ادیان
هیچ طائفه ... وقت ... و فی ... خلوتکاه ... ما ... و وقت
وصال ... خصوص ... کل حبیب ... خلوت حبیب ... بود
غفلت ... اهل ... شعب ... باب ... روی ... ...

بیت خاموش شد عالم بشب تا تو بیابی مطلب ** زیرا که با خوبی عرب تست این خلوت خواسته

هر شب اگر چه وحشتست ما را حضور و دولتست ** وحشت بمان و دولت شکر چون سوی

حضرت راه شد ای عزیز امة قائمة [illegible] میکند بعضی [illegible] یهود با ضعفا متصف اند

ایمان قائم اند بحق و ایشان معترف اند [illegible] بحق ایمان تالی قرآن و آنان منکر آیات آن اینان

خبر آن متهجد و آنان در شب خواب غفلت دیگر ایشان یؤمنون بالله ایمان حقیقی دارند بخدای

والیوم الآخر و روز قیامت را باور دارند و آنان عمر خود در شرک میگذرانند و بیرون از خوف

ایمان [illegible] ایشان ویأمرون بالمعروف میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله

علیه وآله وسلم یا بهمه مأمورات شرع و آنان خلق را از متابعت شریعت او منع میکنند وینهون

عن المنکر ایشان نهی میکنند از تکذیب پیغمبر و از تمام منهیات و آنان خود در مقام تکذیب اند

و دیگران [illegible] ترغیب مینمایند [illegible] قائمه [illegible] ویسارعون فی الخیرات در کار

خیرات و ادای حقوق آن قبل از فوات و آنان از روی کاهلی [illegible]

دل [illegible] خیرات عبارتست از اعمالی که رضای خدای [illegible] باید

[illegible] هر چیزی [illegible] التعجیل

کنند [illegible] والفرصة تمر مر السحاب

[illegible] کما قال [illegible] الوقت سیف قاطع

بیام بیت غافل مشو [illegible] فرصت غنیمتست واولئک و آن گروه که موصوفند بدین صفات

[illegible] من الصالحین از جمله شایستگانند نزد خدای [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] اند وما یفعلوا و آنچه میکنند [illegible] من خیر از خیر [illegible] فلن یکفروه

پس [illegible] نخواهد گشت [illegible]

[illegible] کافران [illegible] ثواب [illegible] شکر [illegible] خطاب [illegible]

[illegible] فالله وخدای علیم داناست بالمتقین بحال پرهیزکاران [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] تقوی است [illegible]

متقیان بود [illegible] بهمه اشیاست [illegible] مؤمنان [illegible]

حال کافران ایشان [illegible] حضرت رسول

صلی الله علیه وآله وسلم نفقه میکردند [illegible] بیان [illegible]

ومیگوید ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند [illegible] و بر محمد صلوات الله علیه [illegible]

واصحاب او لن تغنی یا نه نفع دارد عنهم از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت میدهند بعلماء

خود را از برای [illegible] قوم خود ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله از عذاب خدا شیئا

چیزی را [illegible] تخصیص مال و ولد [illegible] ایشان است [illegible] ضرر از نفس خود

متمسک به بذل مال و متوسل بمعاونت اولاد [illegible] مال است و انفع

حیوانات ولد هر گاه که کافی نیستند و چیزی کثیر النفع عظیم الفایده [illegible] عدم انتفاع او

بسایر اشیا بطریق اولی کما قال الله تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون واولئک و آن گروه کافران اصحاب

النار ملازمان آتش [illegible] ایشان [illegible] هم فیها در آتش خالدون جاوید

[illegible] خلود [illegible] مثل ما ینفقون

مثل آنچه نفقه میکنند یهود بر علماء خود یا خرج مینمایند بت پرستان در اعیاد و ایام

مخصوصه بر اصنام یا نفقات ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد بر لشکر مشرکان بعداوت

پیغمبر [illegible] یا نفقه منافقان جهت ریا و سمعه یا نفقه و صدقه کافران فی هذه الحیوة الدنیا در این

زندگانی دنیا برای طلب ثنا و کسب ناموس [illegible] وسلاطین

[illegible] کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها در آن باد صر سرمای سخت

و ابن عباس [illegible] گفته است که گرمای عظیم و بقول او باد سموم است [illegible]

باد هلاک کننده و کشنده است و بر هر تقدیری اصابت برسید آن باد حرث قوم بکشتزار

قومی که بشرک و معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود [illegible]

بوقت [illegible] فاهلکته پس هلاک کرد و نابود کرد آن را وما ظلمهم

و ستم نکرد خدای بر مزارعان [illegible] ولکن انفسهم ولیکن ایشان

بر نفسها خود یظلمون ستم میکنند بواسطه ارتکاب آنچه [illegible] مستحق عقوبت

[illegible] ظلم نکرد خدای بر نفقه کنندگان [illegible] شدن مال ایشان و عدم ثواب [illegible]

بر خود ستم کردند [illegible] صرف ننمودند [illegible] صاحب کشاف

میگوید حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند [illegible] در عدم انتفاع [illegible]

[illegible] تشبیه مرکب [illegible]

واقعست میان آنچه مقصود بود از هر دو جمله [illegible] آن مشابهت مر اجزاء هر دو جمله را

حاصل باشد و بعضی تشبیه مفرق داشتند و [illegible] و تقدیر [illegible]

چنین کرده اند [illegible] مثل [illegible] مثل [illegible] ینفقون

[illegible]

واصحاب او

چون مثل مهلک ریح است و محقق فرموده که مثل انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک
ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث و فی نفس الامر انفاق که بر عادات
اهل اسلام باشد آنرا از روی ریا و طلب اعواض واقع شود هادیه آن باهلاک صورت
و معنی ظاهر است در بحر الحقایق فرموده که حق سبحانه مثل داد انفاق را که برای استیفاء
لذات نفسانیه و تکمیل حظوظ شیطانیه باشد بباد سرد که از افراط قوت شهویست یعنی
غلبه قوه غضبی که بکشتزار روحانی قوی رسد که بر نفسهای خود بدادن مرادات و متابعت
هواها ستم کرده اند و خدای که احسن استعداد بدیشان داده و در خلقت ایشان بروجه
احسن التقویم کشیده بر ایشان ظلم نفرموده ولیکن ایشان با ابطال آن استعداد بر خود
ظلم کرده و سرمایه که بدان سودا باید حاصل کرد آنرا از دست داده بیت ما یشد و سود دنیا
بدست غیر دیان نیست کنون هرچه هست خسر الدنیا و الآخرة در شان سود اینان
بازار هرچه همی است که بتقدیم عمر عزیز متاع خسیس [illegible] الدنیا لعب و لهو خریده
اند و نهایت بهمان متابعات نفسانی جز زیان آن جهانی و خسران جاودانی نیست ذلک هو الخسران
المبین در کشف الاسرار آورده که مثل آنچه درین بدست تو صرف کنند مثل باد است که
با خود رست چه دارد چون بدنیا [illegible] همچنان باید شمرد
نشست خاکیست سر او سر بر باد بیست سلیمان علیه السلام روزی با ارکان دولت
و اعیان حضرت بر سریر ملک نشسته بود و باد آن سریر را در هوا برداشته می برد چنانکه بر راه
و بیامد و بپرسید یا نبی الله خدای تراچه چیز عطا کرده است جواب داد که سخر لی الریح [illegible]
همچنین که می بینی توسن سرکش باد را در زیر ران تمکین من آورده است [illegible]
کرده [illegible] شهری و [illegible] شهری [illegible] گفت این اشارت بدانست که
ملکت دنیوی را بر باد نهاده اند و هرچه از باد بدست آید بر هیچ و جماعت [illegible]
[illegible] و شام سریر سلیمان علیه السلام با خود دید که بر باد رفت [illegible]
باد آمد و باد رفت [illegible] مومنان [illegible] کافران و عدم نفع آن خرمن سوختگان
کرد [illegible] بعد از اعلام [illegible] مخالطه ایشان و مصاحبت با ایشان [illegible]
تحذیر میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی
پنهانی من دونکم از غیر مومنان [illegible] همجنس شما اند [illegible] مومنان
که با منافقان دوستی داشتند [illegible] قرابت [illegible] جوار

رسم عداوت [illegible] حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان و ملازمت صحبت
نا جنس [illegible] که آنچه امکان خارج باشد مبتلا شوند
پس بدین وجه که گفته شد [illegible] با منافقان و حقیقت آنست که مراد جمیع اصناف
کفار [illegible] شامل غیر مومنان است و آنکه آخر آیه مختص است بمنافقان [illegible]
الصدور مانع عموم اول آیت نیست زیرا که در اصول ثابت شده که چون اول آیه عام و آخر خاص باشد
خصوص آخر منع عموم اول نمیکند و بطانه دوست خاصه را گویند که با او اسرار بتوان گفت
[illegible] بطانه گرفته اند [illegible] است و ملاصق [illegible] التاویل فرموده
که بطانه دوستی باشد [illegible] که بصفای دل بر باطن دوست و اسرار وی مطلع گردد و وجود
چنین دوستی ممکن نیست مگر با اتحاد مقصد و اتفاق در دین و جنان محبت که لله و فی الله باشد
و از شوایب اغراض و اعواض خالی [illegible] از اهل ایمان بظهور میاید و در وی بحکم المومن مرآة
المومن هر یکی از اهل ایمان آینه دیگری اند [illegible] بر صورت عیب و هنر [illegible]
بعد از اطلاع [illegible] مناقب [illegible] توان شناخت [illegible] آینه هنر [illegible]
و عیب [illegible] آنچه ازو مطلوبست [illegible] بحصول نیاید [illegible] معنی
قطعه فرموده اند همدمی جو که همچو آینه پاک باشد [illegible]
نکوی
هنر و عیب خویشتن دانی پس هنرهای خود زیاده کنی [illegible] عیب [illegible]
[illegible] مومنان [illegible] نفس واحده [illegible] صفات ایشان
مشهود است مشاهده [illegible] دوستی [illegible] داشت [illegible]
[illegible] ایشان مطلع [illegible] بسیار [illegible]
از مروت [illegible] در عالم فتوت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از روی تباهی و در فساد احوال و ابطال امور شما حسب [illegible]
[illegible] دوست دارند [illegible] آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت و شادی کنند بدانچه
شما در آن افتید از غم و اندوه قد بدت بتحقیق آشکارا شده است البغضاء [illegible] دشمنی و
علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان [illegible] سخنان که بر دهان ایشان میگذرد
و از فرط غضب عنان [illegible] ایشان بیرون میرود اگر مراد بهود بند [illegible]
در [illegible] مسلمانان میبودند و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اگر منافقان [illegible] از انفاق بر اصحاب [illegible] منع میکردند لا تنفقوا

علیهم عنده رسول الله یا مشرکان تا با سرار مومنان اطلاع میابند یا بنسبت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنان و ملامت آمیز فتنه انگیز میکنند و یقولون هو
اذن و لکن کفار الله خوشنما دایشان عیب جوئی و بکوی تحقیقا ظاهر شد بر هر تقدیر اینها
که بر زبان ایشان میگذرد از تو کینه بی اختیار دست و ما تخفی و آنچه پنهان میدارد صدورهم
دلهای ایشان از عداوت و خیانت اکبر بزرگتر و بیشتر است از آنچه بر زبان میرانند قد بینا
هر آینه ما بیان کردیم و روشن ساختیم لکم الآیات برای شما آیتها داله بر وجوب اخلاص و
لزوم موالات مومنان و معادات کافران ان کنتم اگر هستید شما از روی تامل تعقلون
تعقل کنید آنچه بیان کردیم یا بشناسید مواقع نفع را از مکامن ضرر تا امتیاز کنید میان
دوست جانی که راحت روان و دشمن نهانی که آفت جانست ها تنبیه است بر خطای این یاران
که اغبار دم دوستی می‌زنند انتم شما اولاء ای تحقیق معنا آنکه آگاه باشید شما بنده ای خطا
کاران که طمع کاران موالات کردید پس خطاب میکند بر این وجه که تحبونهم شما دوست میدارید
ایشان را و اراده میکنید که بهترین چیزی رسد که اسلام است و لا یحبونکم و ایشان شما را
دوست نمیدارند و به بدترین چیزها میخواهند که هست شما بنقص که ایشان از ابو ... ایمان
دامان دعوت میکنید و ایشان از سر جهالت و ضلالت شما را در بوادی خذلان و حرمان میافکند
دلشما کرا نکه ورات جماسا فکنت ما از فرط شفقت خواهد که کشتی آمال ایشان از گرداب غوایت
بساحل هدایت رسد و ایشان که آینه سینه ها از زنگار سیاه دارند از غوایت که اوفات ال...
که سفینه آمال شما بهبوب عواصف وساوس شیطانی و طوفان شوایب هوا چشم نقش ... در غرقاب
خسران جاوید افتد و تومنون و شما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتاب که قرآنست یعنی کتب
بعض شما بعضه کلهم الهی کیک از آنها نورانیت ایمان دارید و ایشان بعضی را منکرند و بر خود
قرآنست کافر پس با وجود ایمان شما بکتاب ایشان و ایشان شما را دوست نمیدارند بسبب
داشتن شما ایشان را با وجود کفر ایشان بکتاب شما چیست پس از نفاق ایشان خبر میدهد و اذا لقوکم
و هرگاه ملاقات ایشان شما را ملاقات کنند قالوا گویند از روی نفاق و فریب آمنا ما نیز گرویدیم و اذا خلوا شما
خلوا و چون بی شما تنها گردند عضوا میخایند علیکم الانامل سر انگشتان را
من الغیظ از غایت خشم و کین قل بگو ای محمد ایشان را موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر تقریع
است و حاصل المعنی آن باشد که بخشم و درد که از مومنان رسد لذا این میکنند این التابیق که
مراد شما انست خواهیم استامان بر شما آمده هر روز کار مومنان ساختن عزت و علو دولت ایشانرا

بر دلخته تر خواهد گشت و الحاد فتح و تا کوفه کرد و دولت روز افزون ایشان ابرو کخته
تر خواهد گشت در خزانه غیب مخزونست بحکم لیظهره علی الدین کله و ظهور خواهد
پیوست و بعضی گفته اند این دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله علیه فرمود
که هلاکت بر ایشان دعا کن و بمعنی آنست که خدای بمیراند شما را هما از خشم و کینه که
دارید بیت
بمیر ای حسد که رنجیست که بجز مرگ نتوان رست از آن
ان الله بدرستیکه خدای علیم داناست بذات الصدور بدانچه در دلها است و مطلع بر آنچه
کینهها که در سینهها ظاهر است پس ایشان فی تمیز ما بینهما است عداوت اعدای دین و بود علامة
آشنا بر دوستان پیدا میکرد اند یکی حسد بر منفعت کما قال ان تمسسکم اگر برسد شما را
حسنة نعمتی و غنیمتی چنانچه در بدر بود تسؤهم دلتنگ کرداند ایشان را و دیگر شماتت بر مضرت
کما قال و ان تصبکم و اگر برسد شما را سیئة محنتی و رنجی چنانچه در جنگ احد واقع شد یفرحوا بها
خوشحال و فرحناک شوند بدان و بیم ترین دشمنان آنست که بغم کسی شاد و بشادی غمگین گردد
و ان تصبروا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر طاعت الهی یا بر جفای یهود یا بر کید منافقان یا
آزار کفار و تتقوا و بترسید از خدای یا بپرهیزید از معاصی یا از اجتناب کنید از مخالطة اعدا
لا یضرکم شما را زیان نکند کیدهم مکر و حیله ایشان شیئا هیچ چیز چه شخصی که در کار خود
مجدست و بصبر و تقوی معتاد هر آینه قلیل الانفعال باشد و بر دشمن دلیر شود و اگر نیز کم
تخفیف و کسر ضاد خوانند از ضیر باشد و آن هم بمعنی ضرر است قال الله تعالی قالوا لا ضیر
جعفر صادق فرموده که خدا و شتر هم خلوق از عرش تا فرش مومن را زیان ندارد مگر آنکه حق
سبحانه ایشانرا اندر کاه داده است و قهرمان قهاریت دست رد بر روی ایشان نهاده بیت
سری که تو نوازی بیداد دستی ... در بی کشتی تو نوزی که بار کشتی ان الله بدرستیکه خدا و تعالی
بما یعملون بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی محیط دستاس است و احاطه کنند بعلم دست
آورده که اطلاق لفظ محیط بر الله تعالی مجاز است چه محیط بشیء آنست که از جوانب او را احاطه
کند و آن از صفات اجسام است اما چون حق سبحانه عالم است بهمه معلومات و قادر بر همه ممکنات
جایز است از روی مجاز که گویند محیط است بآن یعنی هیچ چیز از وی فوت نمیتواند شد چنانچه محاط
باز محیط فوت نمی‌شود و تقدیم عمل بر احاطه از قبیل تقدیم اهم است چه اینجا مقصود بیان علم
بکمال است که جمیع اعمال ایشان معلوم است مر حق سبحانه و برهان مجاز آنکه خواهد داد ایمان و دوستی
بعنایت که احاطه حق سبحانه ما شیا از روی علم و قدرت معلوم کردی این نیز بدان که هر ... مکانیه

مطلقه باطلاق حقیقی مقتضی آنست که علما نکرده ولا یحیطون به علما حقیقت علم که احاطه است
بعلوم وکشف آن بوسیله تمییز از غیر آن متعلق بکان شود بدیشان حقیقت ذات غیبیا
عدم تعلق علم میکند سبعه و حقیقت علم را قوت احاطه بلیغ مستقیمی عدم احاطه باشد معلوما
نیست یعنی آنکه حقایق متبدل نشوند و نیز از آنکه محیط غیر محاط باشد مناسب جزو ذات
مقدس تعالی وتعظم وتقدس هیچکس را بکنه آن ره نیست جزوی از کنه جمله آنکه
نیست همه اگر احاطه از همه دو شوند کسی احاطه بود او محیط است ودیگران قطرات
قطره من بحر کجا رسد بجهات وبعد از آنکه بر مومنان ظاهر شد که اعدا از مکار ایشان متبرع
میکردند قصد لحد را با باد اصحاب میدهد تا زهر ایشان از سماع آن منتقل گردد بیشمار ثنا کرم
دشمنان کردند وعداوت آن ملاعین در قلوب اهل یقین تمکین تمام پذیرد و آنکه چون مومنان را
بر صبر وتقوی تحریص کرده دادن وموعود آنرا بقصه [illegible] کاشتمال داد دیرانکه اگر حافظان مرکز [illegible]
تقوی [illegible] ورسول علیه الصلوات شکر امتثال بر جسته بانجاز [illegible] صبر [illegible] نهادند در هزیمه
انجامد ظفر شربت سلام نوش کرده [illegible] الصبر [illegible] الظفر ومبدا قصه اینست که حق تعالی میفرماید
واذ غدوت ویاد کن یا محمد صلی الله علیه وسلم چون بامداد بیرون شدی **من اهلک** از منزل عایشه
رضی الله عنها و آنکه [illegible] هذا القول [illegible] وشنست [illegible] طهارت ذیل وبرات ذمت و[illegible]
مجموع خصایل وفضایل [illegible] اهل البیت [illegible] لیس من اهلک [illegible] بعضی از مفسران
برانند که این بامداد که بیرون شدی [illegible] بود وگفته اند [illegible] واحد [illegible]
شنبه بود [illegible] شوال [illegible] از هجرت وسبب این حرب [illegible] در جنگ بدر [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] ابطال [illegible] المؤمنین [illegible] القتال [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] اعلام [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] بر سر [illegible] علامت [illegible] بیضا [illegible] اطراف [illegible]
جا [illegible] [illegible] الحصین [illegible] بصیرت [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] قضا
گستان [illegible] امتحان افکند [illegible] برداشت [illegible]
افکند طایفه [illegible] کار [illegible] از [illegible]
آن [illegible] ندای یا للثارات بر آورد [illegible]
وابن الزبعری [illegible] عرب [illegible]

و هرچه جویان

و هرچه جویان مسلم وحزا [illegible] کاران عام را [illegible] یاد کردند والکفر [illegible] واحد
بسوی [illegible] باشد [illegible] سه هزار نفر از [illegible] در ذی الحلیفه
مجتمع گشتند وبا ایشان هفتصد زره ودویست اسب وسه هزار شتر بود وابو سفیان که
سردار [illegible] بود تعلق داشت با اکثر متعلقیان [illegible] همراه برد [illegible] دل
بر حرب نهاده [illegible] کوشش نمایند [illegible]
طریق [illegible] بدر [illegible] واجتهاد زیاده [illegible]
عباس رضی الله عنه از مکه کیفیت آن [illegible] رسالت پناه معروض [illegible] صلی
الله علیه وآله وسلم [illegible] محافظ [illegible]
مدینه [illegible] وشکستگی [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] شد ودر عقب آن [illegible] خود [illegible]
فرمود که آن [illegible] شهر مدینه است وشکستن ذوالفقار [illegible] اهل بیت [illegible]
وقتل [illegible] شهادت جمعی از صحابه کرام و[illegible] قتل [illegible] اصنام [illegible]
آنحضرت [illegible] اصحاب [illegible] از مدینه [illegible]
از [illegible] نصیب [illegible] حال [illegible]
داستان [illegible] یا رسول الله [illegible] دولت [illegible]
ایشان [illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] مشرکان قتال [illegible] روز آدینه بود [illegible]
[illegible] کفار [illegible] شربت شهادت نوش [illegible] حضرت
رسالت منقبت صلوات الله علیه [illegible] آدینه [illegible] صف [illegible]
[illegible] اشداء علی الکفار [illegible]
[illegible] حرب مشرکان تحریص کرد [illegible]
[illegible] ترغیب نمود [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] شکستن [illegible] فرق [illegible]
[illegible] پس [illegible] سنان [illegible]
[illegible] موج [illegible]
تا [illegible] کتاب [illegible]

چون نور نبوت از جبهه اقدس حضرتش تابان بود و سواطع هیبت از هیأت وی چون لوامع دولت
بر جهانیان لامع حمایلش درخشان حمایل فرمود آنگه کمر اهتمام کمر شمشیر و خنجر از منطقه حفظ تشریف بست
بر میان استوار کرد و سپری عادی برای دفع سهام اعادی در پشت کشید آنگاه حجره عایشه
رضی الله عنها بیرون آمده مرکب طلبیده بیت بارقه جست که درخشش عید ان بجنبش ابر و مه
سرکه هست در خم چوگان ببرید دست بمامان و نیست بیاد وی کش بوالهوسان فضول
سر بکوبیان بود صحابه که حضرت را مسلح دیدند نادم شدند و گفتند ما خود را دم شتافتیم و سابقا گفته اگر
مصلحت باشد از طیبه بیرون نرویم و هم در مدینه طرح محاربه افکنیم و دشمن را
بزخم تیر و سنگ از دور باز داریم حضرت صلوات الرحمن علیه فرمود که قد دعوتکم الیها
فابیتم مرا اول شما را بدین صورت دعوت کردم و ابا نمودید و مرحربه را آماده گشته ام
و هر پیغمبری که زره جنگ پوشید تا میان وی با دشمن بقطع نرسد بیرون نشود الله کرد
الکنون روان شوید و امید چنانست که اگر [illegible] صبر [illegible] تیغ
ظفر بدست شما دهد و علم مرتب ساخت و ابن ام مکتوم را بخلافت مدینه قائم
کرده سوار شد و کمانی که قوس فلک از خجلت خاطر بر جنس بر لطافت طاق ابروی او رشک
میگفت و شکل مقوس هلال از دلیل قبضه او که بروده کمان دار قاب قوسین بود کوشه
میگرفت در گردن افکند و بر رمح شهاب صورت ثعبان صولت دم زنگ افعی آهنگ
زهی باره جوشن گذار بسان صاعقه در روز حرب دشمن سوز چون برق دو صف صفا
رزم آتش پا بدست گرفت جانبازان و دلاوران انصار ملازم سید مختار از مدینه
بیرون آمدند بیت سپاه هر یک حمله بی جنگ گشاده یکی جستن خصم جنگ جوید
و هر پهلو دماده بکف تیغ و کرده کمر و کمان رسول مشرق و مغرب در بیرون یثرب عرض
لشکر فرموده هزار نفر بشمار در آمد که از ایشان صد تن زره داشتند و دو اسپ همراه بود و
شب شنبه در منزل شیخین نزول الجلال واقع شد و اکثر از بیدار کنان محافظه شب کمان دا
و طالبان حیات جاودانی آرزوی شهادت عزیمت داشتند و چون لشکر والصبح اذا تنفس علم
دولت برافراختند و رایت سیاه واللیل اذا عسعس نگون ساختند بیت نسیم صبح
را تازه کرد سفیده صبح و قمه را زاجی و بر عماز جلوه داد و کوه کوس را که دوری راه
آوردند در اثنای طریق ابن ابی که از طریقت بهوی منحرف بود و در هر جهت رحمت بنور با
منافقان از روی مخالفت پشت بر لشکر اسلام آورد و از حمایت سید عالم صلی الله

صلی الله علیه وسلم با هفتصد کس بر روی و وادی رفته او احد رسید فسادی یکی از سدادیکات تهی
بجانب مدینه بازگشتند و مغفور فرموده که عبدالله جبیر با پنجاه مرد تیرانداز در دخنه کوه طرف
کوه احد متوقف شد و تا دشمن او جمال اتکال عقب در آید و باشد فی الغه بسیار نمود که این جماعت
بایدکه بهیچ حال از آن موضع تجاوز ننمایند و اگر لشکر اسلام غالب باشد یا مغلوب شوند ایشان
در موقف خود ثابت قدم بوده پای از دایره فرمان بیرون ننهند و چون لشکر کفار در برابر ایشان
صف برکشیده بود خالد ولید محافظت میمنه و میسرت را بر ذمه اهتمام خود کرفته کار
صاحب میسره و میمنت بکف کفایت عکرمه بن ابی جهل مفوض شد و ابوسفیان قلب را بخود
ساخته صفوان بن امیه را با تیغ او عقب برابر دخنه کوه باز داشت و علم داری قریش به بنی سوده
که معهود بود بر بنی عبد الدار داد پس مبارزه طلبیدن ابا امرتنا ان اقاتل الناس بنفس نفیس خود
بتسویه صف عسکر همایون اقدام نمود و بنابر آن کوب با مهد اد است که حضرت حق میگوید از منزل خود
بیرون آمدی تبوئ المؤمنین می ساختی و مهیا میکردی بجهت مجاهدان که در آن حربگاه حاضر بودند
مقاعد ایستادن کاهها للقتال برای کارزار کردن و آن چنان بود که میمنه و میمون لشکر بر
پشته اسلام زبیر عوام نامزد کرده و میسره مرج را قائد و سپهدار داد دین مهد مقداد بن اسود داد و
قلب به اصید دیوان مناقب حمزه بن عبدالمطلب سپرده شهسوار میدان لا فتی علمی بقوی ایهااذ من
خود تعیین فرمود علم مهاجر مصعب بن عمیر برداشت و اسید بن حضیر رایت اوس برافراخت و حباب
المنذر نظر بر محافظت لوای خزرج کماشت علیها و دولت باشتم که سعادت اهل اسلام را در بر ظلال
اقبال جای داده و الوی فتح مبین بجهت همایان همایون فال بال اجلال و هوا ای معرکه برکشاده بیت
ملهم بعلو در آمد زباد حریف قضا فتنه را در کشاد و چون سرهر یکی از اصحاب در باب لشکر شدید
و خروج از آن سخنی میگفتند و میفرمود که والله سمیع و خدای شنواست مرا فعال شما را که بعضی اشارت
بخروج میکردند و جمعی بر اقامت داشتند علیم داناست بر نیتهاء شما بعضی خود را
اذ همت چون قصد کرد و طایفتان دو گروه منکم از شما که مسلمانان بودند آن چنان گروه
بنو طرزه از اوس و بنو سلمه از خزرج مرد فقی که ابن ابی با منافقان بازگشت و گفت ما بچه ضرورت
با قریش جنگ کردن خود را در معرض فرض ساد بد عرب آوردن این دو طایفه نیز بانباع او قصد
کردند ان تفشلا که بددل شوند و بازگردند والله و الحالست یعنی چونکه کوبند و بازگردند و حال الله
خدای ولیهما یار و نگهدار این دو گروه بود انجا ناچار آیت در آنست که حق سبحانه خبر داد از مکنون ضمیر
این دو طایفه و بعضیر خود نابرآن مطلع کرد این دو طایفه آنست که قصد طایفتین حضرت فرموده است

عزیمت کنیم عصمت الهی حمایت پادشاهی ایشان نمود از فرار محافظت نمود و در مقام
توکل قرار داد وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای و نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان تا
تمام ایشان را نصرت دهد چنانچه پیغمبر را در حرب بدر نصرت داد چنانچه فرموده که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ و بدرستی که خدای
یاری داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست که تعلق بغفار داده و صاحب آنرا بدر
بن کلده نام بود چاه را بوی باز خوانند و حربیکه آنجا واقع شد بدان چاه منسوبست و ذکر قصه
بدر بعد از واقعه احد بر آن نشست تا جمع کند میان صبر و شکر چه یکی از دو قصه مشتمله
بر فتح و غنیمت و بر آن شکر لازم آید و دیگری بر ضعف و هزیمت و در آن صبر و شکیبائی
پس زبان اشارت میگوید صبر کنید بر واقعه احد که شما را در بوته امتحان بگداخت و شکر گویید
بر قصه بدر که شما را بایام فتح و ظفر بنواخت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما بودید أَذِلَّةٌ خوار در چشم
دشمنان و بزعم و معتقد ایشان چه بحقیقت لا اعز منهم الاذل گفته اند این ذلیست که حق
عزت باشد چه ایشان مؤمنان را ثابتست وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ یا مراد قلت عدد است
و ضعف حال و عدم سلاح و مال و عجز از مقاومت رجال و در بحر گذا یافته است که دو روز بعد یوم
از فرمان لازم الاذعان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردن قبول شاید که هم امتثال حرب
مقاومت شما فتنه و وجود بیم در ضعف حال و بی سلاحی و قلت رجال شما را بدشمنان که اضعاف
شما بودند و اکثر مکمل و مسلح بمیدان آمدند نصرت دادم و چون امر مخالفت حکم پیغمبر نمودید
اثر کو بتجاوز کرد بر ابواب انواع نوایب و اصناف مصایب بر روی شما گشادیم هر که فرمان پیغمبر
تیر بلا را هدف است مصحفا بو سلیم ذکر کرده که شاه آزاده بود بید تو خویش بعین حقارت خواری نفس
سرکشی میکرد پستی تعظیم خود را فنا داده و خوار در که الصیبه ایستید کلاجرم شما را بعز نصرت
معززتر ساختم ای درویش هر که نفس خود را خوار دارد عزیز گردد و هر که خود را عزیز دارد خوار گردد
شود بیت عزیز انکه ... بدین بارگاه که خود را ز خواری کند خاکراه بخویش خویشتن را
عزیمت در بند که کس خواهد تواند گفت در کشف الاسرار آورده که ایشان در نظر عوام
خوار نمودند نه ما مانند خلق لعزانام بودند که عزت حقیقی یافت چون توان گفت که خوارست
عزیز او هرگز خوار نشود ذلیلا و بتالیا ... مقدار نکرده هادون ... سر او ... دنیا و دین
آگاه ... گرفته ... است و پای و ... بود ...
بیت خویشان بود و چون تا نستیزان هنر بر جرح از بمیش کیزان بوقت کرسنگی ...
و هلام از سر خیاه انتقام و بر حذر میبودند و شیر بانان در محل ... دور نشستی شیر گرسنه

ایشان انداختند و آهوی شکار کار در معارفه طعمه ایشان در دل ساختند شیر را نظیر ... صید کرده
مجتبی الهی افتاده روی خدمت در زمین تواضع مالیده و را ایستاده چون سگ آشنا ...
جنیبان شیر بانان قصه بهرون رفع کردند و با حضار او اشارت فرمود بعد از طلب حیلت آورد
در بوستان خاص خلیفه پیدا شد بدر پادشاه و ملاذ سیت و بر اعمت دانسته پرسید که
آهوی ... را از درون ... که بیرون آورد گفتند که در این بوستان ...
... دیگر باره سوال فرمود که در بوستان کدام کس ... جواب داد که گمی
کمترا ... عمل کرده ... طلبید فرمود تا ...
یعنی ... نشانه کرد شعر بر آورد ...
میزد که خلیفه خواست که خوار کرد ... خدای عزیز کرده است شوات بیت
هر کرا حق بلطف کرد عزیز شوانذ کس ش که خوار کند دیگران ...
حضرت ... صبر و شکر میگوید وَاتَّقُوا اللّٰهَ بترسید
بترسید از خدای و فرمان او را خلاف لَعَلَّكُمْ شاید که شما توفیق یابید و توانید که
از روی اخلاص تَشْكُرُونَ شکر گویید نعمت نصرت را بتقوی بر شما انعام فرمود و گفته اند شاید که
خدای انعام خود بر شما زیاده کند ... موضع ... سبب ... مسبب
از اسباب نصرت خبر میدهد میگوید إِذْ تَقُولُ خدای تعالی مومنان را نصرت داد وقتی که میگفتی
لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن گروه که أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ اینکه مدد کاری
کند رَبُّكُمْ پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار فرشته مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ
فرو فرستادگان از ملکوت اعلی ... بعضی
مفسران ... امداد به هزار فرشته ...
پنج هزار ...
و ما ...
علیه و آله و سلم فرموده ...
...
...
محروم ...
...

نمودند چنانچه در سورهٔ انفال مذکور است بألف من الملئکة بعد از آن دو هزار دیگر از صافات ملائکه بمدد ایشان
انضمام یافته و روایت آنست که حق تعالی خبر داد از آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنان را گفت
آیا شما را کافی نیست که حق سبحانه امداد فرماید شما را بسه هزار فرشته بلی کافی است بعد از
بقیه جنگ کنید و مدد کار شما را بعد ان تصبروا اگر صبر کنید بر جنگ و تتقوا و از مخالفت فرمان خدا
بپرهیزید این وعده در روز بدر بوده که ملائکه طریق امداد و اعانت رعایت کنند بشرط صبر بر جهاد
اعدا و پرهیز از زنا و ملاهی رسول خدا و چون بعد از حرب بدر در هیچ جنگ دیگر صبر نکردند مدد ملائکه
بدیشان نرسید الا در وقت محاصرهٔ قریظه بعد از حرب احزاب واضح آنست که روز احد ملائکه
نازل شدند اما حرب نکردند و ملکی بر یمین و ملکی بر یسار آنحضرت اسلحهٔ کفار از روی دفع
مینمودند و در کیفیت حرب ملائکه در روز بدر علما را اختلافست و موضع شرح آن قصه بر این تمام
سورهٔ انفال خواهد بود انشاء الله بمدد ایزد و واضح آنکه اقتصار میرود بر عزیز حق سبحانه اهل ایمان
را دلگشا را نصرت گفتم بشرط صبر و تقوی در وقتی که جنگ را آماده شوید **و یأتوکم** و بیایند بشما
دشمنان شما **من فورهم** از خشمی که ایشان راست ... و هیچ درنگ نکنند **هذا**
یمددکم ... بخمسة الاف من
من الملئکة از فرشتگان مسومین نشان کرده که ملهم باشند خود را ... و
مسومین بفتح میان مباحث ... که در حرب ... بر سر ... در روز بدر
آن بود که عمامهٔ سرخ بر پیشانی و العناق و اذناب اسبان بسته بوده و مسومین
بفتح واو خوانند یعنی نشان کرده شده ... و نشان ایشان آن بود که بر اسبان ابلق
بودند با عمامه زرد و بقول ابن عباس عمامهٔ سفید داشتند اطرافها ... میان دو کتف فرو
گذاشته و گویند به وقتی ایشان بشمایی قتال ... **و ما جعله الله** و نگردانید خدای امداد
بالملئکة **الا بشری** مگر مژده که او لکم مر شما را بزودی فتح و وجود فتح **و لتطمئن**
و برای آنکه چاره آمد و مساکن شود دلهای شما بامداد ملائکه یا وعدهٔ نصرت **و ما**
النصر و نیست یاری دادن **الا من عند الله** مگر از نزد خدای **العزیز** غالبی که مغلوب نشود
الحکیم نصرت و ... بر مقتضی حکمت به بندگان رساند ... برای آنست که نصرت
... ملائکه کون عنایت ... است از حضرت ... **بیت**
مکر ... تا کشاد ... و کو ... هیچ کار نکشاید **لیقطع** تعلق بنصر کرده در
حرب بدر شما را منصور کرد تا ببرد و نیست **طرفا** ... **من الذین کفروا** ...

کنا سپاسانند باهم شکسته گفتی از ایشان و بحسب واقع در آن واقعه شکستی عظیم
بصنادید قریش رسید هفتاد کس از ایشان از شیاطین و ... شدند و هفتاد سر از ...
بقید اسیر گرفتار گشتند **او یکبتهم** یا ... و نگونسار گرداند ایشان ... را بماند
شما در ... ایشان ... **فینقلبوا** پس باز گردند ... نومید ... در ... که هر که
باشد ... از حصول آمال و امانی نارسیده **بیت** ... نومید ...
... روی شادی **لیس لک** نیست ترا ای محمد **من الامر** ... **شیء** چیزی یعنی این کار ... بلکه ... خدا ... و ... این ...
... آیه هم ... واقعهٔ احد ... آمده ... واقعهٔ احد ... و ... حضرت
خیر البریه صلوات الله علیه ... و ... لشکر اسلام عزم
قتال فرمود ... کشته ... ایشان نگونسار شدند ... بقتال ...
... تیغ ... و ... خالد ... لشکر ...
لوای ... ابو سفیان در قلب ... جمع اشرار ... قریش ...
... زنان ... نغمه ... و ... ایشان ...
شعر نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ... و ... روی ...
و مشهور است که در این معرکه حمزه و علی و ابو دجانه انصاری کار زار ... کردند ... و ...
منصور شد صاحب درع ... روح الله روحه ... از ... و ...
بمعمر شد ... حضرت ... حکم ... شجاعت ...
هیچ معرکه ... سیوف ... شمشیر ... کرده
... میدان مرد ... بر ایشان حمله برد و ... پیوسته تشنه
بخون دشمنان بودی ... بر آورد ... در پای ... ورد
غرو شان **بیت** شمشیر باد ... ذمرها قدم ذیر ... غرق ... حضرت
توجه نمود ... اشارت ... عالیهم ... جماعت ... در عقد اجتماع
منتظم بود ... شمشیر شهاب ... متفرق کرد ... بن ...
... افتاده ... رسیدند ... ان هذا هو المواساة
یا رسول الله امروز ... حق مردی و مواسات ادا میکند ... و مواخات بجای
بجای می آرد ... جواب داد که انه منی و انا منه ... آنکه او از من و من از اویم

حبیب نیک‌خو بود که من هم وانا منکما میگویم و از هر انفس عالم عجب پی شنا پیغمبر بیت و نیز
ابن صدا با سماع سالکان از محله‌ کمو جان نشانان آن معرکه رسید که لا فتی الا علی لا سیف
الا ذوالفقار و بس چون نسیم نصرت بر وزان میدان اسلام بر سر کشتگان بادیه عبادت اسلام
ظفر یافتند و کفار از نهیب و سیاست شیران و دلها و ترسان براه هزیمت شتافتند جمعی
در لشکرگاه خود پیش خیمه آغاز نهب و غارت کردند و غنایم آنچه معسکر و اموال ایشان
جمع آوردند جماعت تیراندازان که محافظت کوه شعب بدیشان داشت خالد بن ولید
مشاهده نمود که اقدام ثبات کثیر ایشان بحرکت فتوح طامع مضمار مرکز صواب لغزیده گرفت
و بر اجتماع غنایم مقتضای قضیه الفرصة غنیمة باردة را مطمح نظر همت ساخته روی
بلشکرگاه نهادند عبدالله جبیر مبالغه آغاز کرد که ای تبعان پیغمبر ما بعد فهو تسمیح ما
را از فرمان نهی که متضمن صلاح ... عدو و لصر بایشان نباید براعیه خود که موجب کثرت ثواب
جمیع ... پیغمبر خود را بعد از فرمان ... و من یطع الرسول فقد اطاع الله و من
یعص الله و رسوله فقد ضل ... گمراه اند که عدد ایشان ... خصوصیت و بر کوه
جان نثار متصفند بسجاده فرمان بردار ... پیناه نندعه فی ... طائفان
ناشمرده روی بلشکرگاه نهادند بعد از آنکه رخنه کوه از جانبان و محافظان خالی
ماند خالد بن ولید و عکرمه ابی جهل با جمعی کثیر که عزیمت هزیمت داشتند آنجا رسیدند
و رخنه‌ها از مردان کاری و دلیران کارزاری خالی دیدند پیکار ... عبدالله
جبیر و باقی یاران که آن تلخه و همه را شربت شهادت چشانیدند از عقب لشکر کفار اسلام
در آمدند و خبر ظفر کفار دیگر بجنگ آوران ایشان رسید روی با معرکه کرده از پیش روی
توجه نمودند و فتح نیکان را اهل ایمان از مرکز محیط عرفان گردیدند و در مصافی که
غبار فتنه روی بیغمبرکان ... و خورشید جهان ... میدان مردانه منیر کرد بیت
... روان شد تیره دلی ... و جان بی ... زتابش ... آب میگشت
سنان ... غایب میگشت جانبازان خدای پرست و سرانداران کردن ... و
کمر حسن اعتقاد بر میان بسته چنان که او بر میان چست محکم دمت پیغمبر ... جامه
و از روی صفاء عقیدت بعرض آنحضرت میرسانیدند که امروز در خدمت تو جان فدا کنیم
که دقیقه‌ای از مراسم جان سپاری فرو نگذاریم بیت یا بمراد بر سر گردون نهیم پای
یا مردوار در سر همت کنیم سر و از آن جمله زیاد بن السکن با جمعی از انصار در ملازمت آنحضرت

انحضرت

اختیار کردند و هر یک از ایشان بادای این کلمات که وجهی بوجهک الوقاء و نفسی لنفسک الفداء
و علیک سلام الله غیر مودع و موعدک الجنة زبان میگشادند و جانهای بوستان ...
نثار سینه داشتن و جان میکردند بیت جان شیرین قبول چون تو جانان نبود که بجای
با زمانه هر کرا جانی بود بآخر همه زیاد کاذب اطمردی بود نقش و قابر نخت معلم قدم
زده خود را در شستند در مقابله افکنده و عاقبت بزخم تیغ کفار از پای در افتادند و خواستند
که سر ایشان از تن جدا گشته ... مسلمانان اتفاق نموده در تخلیص وی غایت مساعی بتقدیم نمودند حضرت
صلوات الرحمن علیه او را نزدیک خود طلبیده پای فلک فرسای بالش سر و ساخت زیاد چون
دیده باز کشاد و سر خود را بر پای سرور عالمیان دید از غایت فرح یک جان بالکلیه خواجه
تسلیم کرد و زیاد حال او بدین مقال الناطق بود که بیت کردست بهر عزا رحام در پای
مبارکت فشانم و از جمله غرائب قصه احد صورت حال مصعب بن عمیر است که علم مجاهده
کار زار دی میکرد که فلک در و ادحیران و مریخ خنجر گذار انگشت تحیر در دندان بماند بیت
در آهنگ چون شیر غران بود که جنگ ... بود ابن قمیئه بدو رسید و شمشیر حوالت
راست و کرد مصعب خواست که حمله او رد کند مجال نیافت و دست راستش بریده علم
شد علم بدست چپ گرفت و میگفت و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل دست چپش
قطع کردند جهره و باز و علم را نگاه داشت و همان کلمات بر زبان میراندند و هنوز آن آیه تمام نکرده
بود مصعب بخواندند آن ملعون کرت سیوم او را بنیزه بر زمین افکند و ملکی بصورت
مصعب مصور گشته علم بر داشت و هیچ کس برین حال مطلع الطلاع نیافت تا در وقت رجعت
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه گفت تقدم یا مصعب علم قرا پیش بر فرشته فرمود که لست
بمصعب خاص کاینات علیه افضل الصلوات کیفیت واقعه در یافت و مصعب را در
میان کشتگان پیدا کرد و در مقصد اقصی آورده که چون چشم آنحضرت بروی افتاد این آیت
بر خواند که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه محققان فن سیر و مدققان تواریخ نسبة البشر
آورده اند که در آن روز پنج نفر از ینبوع کلاه ذکر مظلمات و من فضایل الله فا الهام هما در کرد
بودند یا یکدیگر هم عهد شدند به دستوری که درد بن ضلالت و آیین جاهلیه مقرر بود پیمان
بستند که اگر نظر ایشان بر صدر دو پیغمبران قند یا او را مقتول سازند یا خانه عمر خود را از متاع
حیات بپردازند یکی عبدالله حمید بود و او در نهایه حرب بعد بیست بود جانب کشته شد و بی
انتقامش بر ... مراد بیفتاد و از ... بکر ... میکوشیدند و بر هر طرف ... روان

ستبد عالمیان و ابو طالب مقتدا ثنا مطلب ابن ابی خلف از خلفاء خود جدا افتاد و ابن قمیه
و عتبة بن ابی وقاص و ابن شهاب برانغا و جنایب رسالت مآب زاده بودند در وقتی که اثر اظهار
کرده و ابرا مغلوب شده هر یک بگوشه افتاده بودند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جمعی
چند در موضعی ایستاده آن سنگین دلان سخت روی عیدان آوردند و بیماحب الحرام یافتند و بت
جراءت آن استین و قامت بدر آورده سنگها حواله معدن جواهر دلالت کردند آیت و ترکیب
متفرسان سیماهم فی وجوههم یعنی پیشانی از سر اینجیات جلوه‌گاه و محراب قلوب متوجهان
حرم صدق و صفا یعنی طاق ابروی دلجوی آن کعبه حلم و وفا از آسیب سنگ جفا مجروح گشت
و لعل آبدار شکرشان د شرکه درج خزانه و ما ینطق عن الهوی بجوهری بغایت گرانبها بود آن درج
بر گوهران آزرده شد گویا آن کوهرهای شب چراغ که ماه را داغ سیاه از آتش سودای صفا
آن بر دل است اندر حیا قوت رنگ بیرون افتاد و از نیه حسابی معدودی چند که بر تخته خاک
هیچ شماری نبود نقد کهربی بران عقد صحیح دانایان بیت داشت اندر دهانش در جبر و
ندان درج درج سی و دو در • بود عقدی صحیح لیک ذراه • کسرها فکند دست کیمیگران • چه
سنگین دلان کینچی که بر اصل گوهرها از یاقوت کان و رسالت سنگ انداز دو دو لولوی آبدار صدف جلالت
را هم رنگ عقیق تر ساز د بیت باقوت آن که در حیانکه زدند درج یاقوت خواستند بخند • گوهر
جام لبت را خسته • ساعر دولت خود بشکستند • زخنه آفتاد از آن حیله گران • در چیر
گوهر حلقه گران • سنگ دندانت بخودی پنهان • رشته لولوی تو مرجان شد • عجب
عدان سنگ باران بر آن جفاکاران سنگ بنا و بر دو ابر عنان سنگباران پیشه ستم و سبک
ساران بادیه خطا را سنگسار ساخت بیت عقده تو گیت ز سنگ دارد • همان هنر کیو
سنگ بارد • حسودت سنگ بر دل پاره پاره • چو سنگ آتش آمد و خم خواره • پی نوا یاد خاد
حسد که بسنگ کینه رطب • تازه نخل جیبا نقش و اخسته کرد و منها الاعمال ایشان جز بخود
ان شجرة الزقوم طعام الاثیم بار و رنخواهد بود بیت آن سخت دل که سنگ جفا بر لبت فکند
جز خار و خار از آن رهش نصیبی نبود • گویا سنگ ختنه کمعز را بجهت دفع سودا مفرح چرکاربود
که جوهری تمام جد شاهوار می شکست • و یاقوت را به میسود با آن سخت دل سیاه حرم می
خواست که چون عقیق یمنی درخشان کرد د از شعشعه سهیل تا با انتشار افتنا سرخ گردد
بیت بود لعلش سهیل درخشان • سنگ را رنگ لعل بخشنده • جون سهیل رنق
سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد جواهر شناسان کوهرها از سنگ جدا کنند آن ناپاک